

تفسير انوار القرآن

نوشته:

عبدالرؤف مخلص

فهرست سوره‌ها^۱

ترتیب نزول	تعداد آیات	شماره صفحه	ترتیب مصحف	نزول	اسم سوره
۵	۷	۲	۱	مکیه	فاتحه
۸۷	۲۸۶	۱۱	۲	مدنی	بقره
۸۹	۲۰۰	۲۸۸	۳	مدنی	آل عمران
۹۲	۱۷۶	۴۲۷	۴	مدنی	نساء
۱۱۲	۱۲۰	۵۸۲	۵	مدنی	مائده
۵۵	۱۶۵	۶۹۴	۶	مکی	انعام
۳۹	۲۰۶	۸۰۵	۷	مکی	أعراف
۸۸	۷۵	۹۲۷	۸	مدنی	انفال
۱۱۳	۱۲۹	۹۷۷	۹	مدنی	توبه
۵۱	۱۰۹	۱۰۷۲	۱۰	مکی	یونس
۵۲	۱۲۳	۱۱۳۹	۱۱	مکی	هود
۵۳	۱۱۱	۱۲۰۸	۱۲	مکی	یوسف
۹۶	۴۳	۱۲۷۱	۱۳	مدنی	رعد
۷۲	۵۲	۱۳۰۸	۱۴	مکی	ابراهیم
۵۴	۹۹	۱۳۳۸	۱۵	مکی	حجر
۷۰	۱۲۸	۱۳۷۰	۱۶	مکی	نحل
۵۰	۱۱۱	۱۴۴۱	۱۷	مکی	اسراء
۶۹	۱۱۰	۱۵۰۸	۱۸	مکی	کهف
۴۴	۹۸	۱۵۶۷	۱۹	مکی	مریم

^۱ برای مطالعه سوره مورد نظر بر روی نام سوره کلیک کنید.

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٤٥	١٣٥	١٦٠٦	٢٠	مكي	طه
٧٣	١١٢	١٦٦٤	٢١	مكي	انبيا
١٠٣	٧٨	١٧١٦	٢٢	مدني	حج
٧٤	١١٨	١٧٦٤	٢٣	مكي	مومنون
١٠٢	٦٤	١٨٠٨	٢٤	مدني	نور
٤٢	٧٧	١٨٦٣	٢٥	مكي	فرقان
٤٧	٢٢٧	١٩٠١	٢٦	مكي	شعراء
٤٨	٩٣	١٩٦٠	٢٧	مكي	نمل
٤٩	٨٨	٢٠٠٥	٢٨	مكي	قصص
٨٥	٦٩	٢٠٥٤	٢٩	مكي	عنكبوت
٨٤	٦٠	٢٠٩٢	٣٠	مكي	روم
٥٧	٣٤	٢١٢٤	٣١	مكي	لقمان
٧٥	٣٠	٢١٤٧	٣٢	مكي	سجده
٩٠	٧٣	٢١٦٣	٣٣	مدني	احزاب
٥٨	٥٤	٢٢٢٩	٣٤	مكي	سباء
٤٣	٤٥	٢٢٦٣	٣٥	مكي	فاطر
٤١	٨٣	٢٢٩٢	٣٦	مكي	يس
٥٦	١٨٢	٢٣٢٥	٣٧	مكي	صافات
٣٨	٨٨	٢٣٧١	٣٨	مكي	ص
٥٩	٧٥	٢٤٠٤	٣٩	مكي	زمر
٦٠	٨٥	٢٤٥٢	٤٠	مكي	غافر
٦١	٥٤	٢٤٩٥	٤١	مكي	فصلت
٦٢	٥٣	٢٥٣١	٤٢	مكي	شورى
٦٣	٨٩	٢٥٧١	٤٣	مكي	زخرف

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٦٤	٥٩	٢٦٠٩	٤٤	مكي	دخان
٦٥	٣٧	٢٦٢٨	٤٥	مكي	جاثيه
٦٦	٣٥	٢٦٤٨	٤٦	مكي	احقاف
٩٥	٣٨	٢٦٧٥	٤٧	مدني	محمد
١١١	٢٩	٢٦٩٩	٤٨	مدني	فتح
١٠٦	١٨	٢٧٢٦	٤٩	مدني	حجرات
٣٤	٤٥	٢٧٥٢	٥٠	مكي	ق
٦٧	٦٠	٢٧٧٢	٥١	مكي	ذاريات
٧٦	٤٩	٢٧٩٣	٥٢	مكي	طور
٢٣	٦٢	٢٨١٠	٥٣	مكي	نجم
٣٧	٥٥	٢٨٣٧	٥٤	مكي	قمر
٩٧	٧٨	٢٨٥٧	٥٥	مدني	رحمن
٤٦	٩٦	٢٨٨٣	٥٦	مكي	واقعه
٩٤	٢٩	٢٩٠٨	٥٧	مدني	حديد
١٠٥	٢٢	٢٩٣٤	٥٨	مدني	مجادله
١٠١	٢٤	٢٩٥٧	٥٩	مدني	حشر
٩١	١٣	٢٩٨١	٦٠	مدني	ممتحنه
١٠٩	١٤	٢٩٩٨	٦١	مدني	صف
١١٠	١١	٣٠٠٧	٦٢	مدني	جمعه
١٠٤	١١	٣٠٢١	٦٣	مدني	منافقون
١٠٨	١٨	٣٠٢٩	٦٤	مدني	تغابن
٩٩	١٢	٣٠٤٠	٦٥	مدني	طلاق
١٠٧	١٢	٣٠٥٢	٦٦	مدني	تحرير
٧٧	٣٠	٣٠٦٣	٦٧	مكي	ملك

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٢	٥٢	٣٠٨١	٦٨	مكى	قلم
٧٨	٥٢	٣١٠٠	٦٩	مكى	الحاقه
٧٩	٤٤	٣١١٦	٧٠	مكى	معارج
٧١	٢٢	٣١٢٨	٧١	مكى	نوح
٤٠	٢٨	٣١٤٠	٧٢	مكى	جن
٣	٢٠	٣١٥٥	٧٣	مكى	مزمل
٤	٥٦	٣١٦٧	٧٤	مكى	مدثر
٣١	٤٠	٣١٨٤	٧٥	مكى	قيامت
٩٨	٣١	٣١٩٨	٧٦	مدنى	انسان
٣٣	٥٠	٣٢١٢	٧٧	مكى	مرسلات
٨٠	٤٠	٣٢٢٤	٧٨	مكى	نبأ
٨١	٤٦	٣٢٣٦	٧٩	مكى	نازعات
٢٤	٤٢	٣٢٤٨	٨٠	مكى	عبس
٧	٢٩	٣٢٥٩	٨١	مكى	تكوير
٨٢	١٩	٣٢٦٨	٨٢	مكى	انفطار
٨٦	٣٦	٣٢٧٥	٨٣	مكى	مطففين
٨٣	٢٥	٣٢٨٧	٨٤	مكى	انشقاق
٢٧	٢٢	٣٢٩٤	٨٥	مكى	بروج
٣٦	١٧	٣٣٠٢	٨٦	مكى	طارق
٨	١٩	٣٣٠٨	٨٧	مكى	اعلى
٦٨	٢٦	٣٣١٥	٨٨	مكى	غاشيه
١٠	٣٠	٣٣٢٢	٨٩	مكى	فجر
٣٥	٢٠	٣٣٣٢	٩٠	مكى	بلد
٢٦	١٥	٣٣٣٨	٩١	مكى	شمس

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
۹	۲۱	۳۳۴۳	۹۲	مکی	لیل
۱۱	۱۱	۳۳۴۹	۹۳	مکی	ضحی
۱۲	۸	۳۳۵۵	۹۴	مکی	شرح یا انشراح
۲۸	۸	۳۳۵۹	۹۵	مکی	تین
۱	۱۹	۳۳۶۵	۹۶	مکی	علق
۲۵	۵	۳۳۷۴	۹۷	مکی	قدر
۱۰۰	۸	۳۳۷۷	۹۸	مدنی	بینہ
۹۳	۸	۳۳۸۲	۹۹	مدنی	زلزلہ
۱۴	۱۱	۳۳۸۷	۱۰۰	مکی	عادیات
۳۰	۱۱	۳۳۹۱	۱۰۱	مکی	قارعه
۱۶	۸	۳۳۹۴	۱۰۲	مکی	تکاثیر
۱۳	۳	۳۴۰۰	۱۰۳	مکی	عصر
۳۲	۹	۳۴۰۳	۱۰۴	مکی	هُمَزَة
۱۹	۵	۳۴۰۶	۱۰۵	مکی	فیل
۲۹	۴	۳۴۱۱	۱۰۶	مکی	قریش
۱۷	۷	۳۴۱۴	۱۰۷	مکی	ماعون
۱۵	۳	۳۴۱۸	۱۰۸	مکی	کوثر
۱۸	۶	۳۴۲۱	۱۰۹	مکی	کافرون
۱۱۴	۳	۳۴۲۴	۱۱۰	مدنی	نصر
۶	۵	۳۴۲۸	۱۱۱	مکی	مسد
۲۲	۴	۳۴۳۲	۱۱۲	مکی	اخلاص
۲۰	۵	۳۴۳۶	۱۱۳	مکی	فلق
۲۱	۶	۳۴۴۱	۱۱۴	مکی	ناس

﴿سوره قصص﴾

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

جلال‌الدین سیوطی در مقدمه این سوره کریمه می‌گوید: «چون خدای سبحان در سوره‌های (شعراء) و (طس) داستان موسی علیه السلام را به اجمال ذکر کرد، در این سوره آن اجمال را به تفصیل بیان می‌کند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در مقدمه این سوره می‌گوید: «این سوره در حالی نازل شد که مسلمانان در مکه اقلیتی مستضعف بودند و مشرکان در قدرت و شکوه قرار داشتند پس این سوره نازل شد تا موازین و معیارهای حقیقی نیروها و ارزش‌ها را تبیین کرده و این حقیقت را در باور مسلمانان پایدار گرداند که در پهنای این هستی بزرگ، فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت مطلقه خدای سبحان است، یک ارزش وجود دارد و آن هم ارزش ایمان است لذا کسی که قدرت خدا جل جلاله با او بود، دیگر نباید از هیچ نیروی دیگری ترس و هراس داشته باشد، هر چند از دیگر نیروها بی‌بهره باشد و کسی که قدرت خدا جل جلاله علیه وی بود، او نه امنیتی دارد و نه آرامشی، هر چند که تمام قوت‌های زمینی پشتیبان وی باشند».

طس ۱

خوانده می‌شود: «طا، سین، میم» با کشیدن مد در سین و میم و ادغام نون در میم. سخن پیرامون حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

«این است آیات کتاب مبین» یعنی: کتابی که خیر و برکت آن روشن است، یا روشنگر حلال و حرام، وعده و وعید و اخلاص و توحید است.

تَلَّوْا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيِّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

«بخشی از خبر موسی و فرعون را برای اهل ایمان به درستی بر تو می‌خوانیم» یعنی: ای محمد ﷺ! در این سوره کریمه بخشی از گزارش حال موسی عليه السلام و فرعون و داستان آنها را درحالی بر تو می‌خوانیم که این اخبار، مشحون از وصف راستی و درستی است، حال آن‌که کتب آسمانی پیشین همه تحریف شده‌اند تا آنچه را بر تو می‌خوانیم، مایه هدایت و عبرت مؤمنان باشد اما کسانی که به آن کافرند، از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند. این آیه مؤمنان را به ضرورت درس گرفتن از آیات این سوره متوجه می‌سازد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدِّعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَعْنِي، نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

«بی‌گمان فرعون در زمین سرکشی کرد» یعنی: با سلطه و قدرتی که داشت، تکبر و گردنکشی پیشه کرد و مدعی ربوبیت شد «و مردمانش را گروه‌گروه کرد» یعنی: مردم مصر را به بردگی کشید و آنها را در خدمت خویش به فرقه‌ها و گروه‌هایی مختلف تقسیم کرد، بدان منظور که آنان را درگیر اختلاف نموده و برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر سرکوب کند تا باهم یکدست نشوند و در نتیجه کار سلطه وی به اخلال روبرو نشود و از او به طور دلخواهش فرمان‌پذیر و مطیع باشند «طایفه‌ای از آنان را به استضعاف می‌کشید» مراد از این طایفه: قوم بنی‌اسرائیل‌اند و مظاهر استضعاف و به زبونی کشیدنشان از سوی فرعون عبارت بود از این که: «پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را» برای خدمتگزاری «زنده نگه می‌داشت» نقل است که منجمان به فرعون خبر داده بودند که قدرت و سلطنتش به دست مردی از بنی‌اسرائیل که به دنیا خواهد آمد از بین می‌رود، از این روی او فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشت. زجاج می‌گوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می‌یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها

هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمی‌دانند پس شاید او فرزندان بنی‌اسرائیل را فقط بدین انگیزه می‌کشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش درباره ظهور موسی علیه السلام نقل می‌کردند و الله اعلم. «بی‌گمان او از فسادکاران بود» زیرا کشتن به‌ستم، کار مفسدان است، چنان‌که بسیاری دیگر از مظاهر و مصادیق فساد نیز در فرعون نمایان بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد، قبطنی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب می‌شد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطنیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمی‌توانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آنها انجام می‌دهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه دارند و در سال دیگر بکشند. نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی می‌گذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سالهای قتل پسران متولد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده‌دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گمارده بود که بر زنان بنی‌اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله می‌شد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه می‌شد، ثبت می‌کردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر می‌رسیدند و اگر نوزاد دختر می‌بود، آن را به حال خود وا می‌گذاشتند اما اگر پسر می‌بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می‌گرفتند و می‌رفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری - به حکم خدای عزوجل - بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلالُه صفات زشت پنج گانه گردنکشان یعنی: برتری جویی در زمین، به استضعاف کشیدن مردم، کشتن فرزندان پسر و باقی گذاشتن فرزندان دختر بنی اسرائیل و فسادافروزیشان در زمین را بیان کرد، اینک در مقابل آن پنج وصف از اوصاف مستضعفان را بیان می‌کند:

«و ما می‌خواهیم» با تدبیر حکیمانه خویش «بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت گذاریم» بعد از آن که به استضعاف کشیده شده‌اند. به همین جهت بود که خدای عزوجل موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به رسالت برانگیخت و معجزاتی به وی داد و سرانجام بنی اسرائیل را از مصر به سلامت بیرون کرد و فرعون و لشکریانش را - به کیفیت که شرح و تفصیل آن بعد از این اجمال می‌آید - به هلاکت رسانید «و آنان را پیشوایان گردانیم» یعنی: مستضعفان را رهبران خیر، دعوتگران به سوی حق و متولیان و فرمانروایانی در میان مردم می‌گردانیم «و ایشان را وارث زمین گردانیم» یعنی: وارثان سرزمین مقدس که بیت المقدس در آن قرار دارد چنان که خداوند جَلَّ جَلالُه می‌فرماید: ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرُوقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا...﴾ (و مشارق زمین و مغارب آن را که در آن برکت نهاده‌ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می‌شدند، به‌ارث دادیم) «اعراف / ۱۳۷».

وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

«و به آنان در زمین تمکن می‌بخشیم» یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم تا هرگونه که می‌خواهند در آن تصرف کنند.

آیا مراد از «زمین» فقط سرزمین فلسطین است، یا شامل سرزمین شام و مصر نیز می‌شود؟ پاسخ این است که به‌گواهی تاریخ، نفوذ بنی اسرائیل در زمان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به همه این مناطق و حتی فراتر از آنها نیز رسید و این دلیل بر آن است که تمام آن سرزمین‌ها شامل این مقوله هستند «و به فرعون و هامان» وزیر او «ولشکریان آن دو بنمایانیم» و نشان دهیم «آنچه را که از جانب آنان» یعنی: از سوی این مستضعفان

«بیمناک بودند» و با تمام توان در دفع آن می‌کوشیدند. این بیم، احساس خطر از نابودی پادشاهی و براندازیشان به دست نوزادی از بنی‌اسرائیل مستضعف بود. آری! خدای عزوجل حکم خویش را به گونه‌ای معجزه‌آسا به‌اجرا درآورد؛ آن‌گاه که نابودی فرعون و قومش را به دست کسی رقم زد که فرعون او را در قصر خود و بر فرش و غذای خود پرورش داده بود.

**وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾**

«و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده» یعنی: به مادر موسی عليه السلام الهام کردیم و در قلب وی این معنی را درافکندیم. پس مراد از این وحی، آن وحیی نیست که بر پیامبران عليهم السلام القا می‌شود زیرا پیامبران الهی همه از مردان بوده‌اند «و» به مادر موسی وحی کردیم که «چون بر او» یعنی: بر موسی عليه السلام «بیمناک شدی» از خطر فرعون، به این که خبر تولدش به فرعون رسید، مثلاً همسایگان جیغ و داد وی را شنیدند و کسی از روی سخن چینی، فرعون را از ماجرا آگاه کرد «او را به دریا بینداز» مراد رودخانه نیل است. بیان کیفیت انداختن موسی عليه السلام در نیل از سوی مادرش در سوره «طه» / ۳۹ «گذشت «و نترس» بر وی از غرق و ضایع شدن «و غم مخور» بر فراق و جدایی وی «چراکه ما به یقین او را به تو بازمی‌گردانیم» در زمانی نزدیک، به شیوه‌ای که نجات وی در آن شیوه باشد «و از زمره پیامبران قرار می‌دهیم» پیامبرانی که آنان را به‌سوی بندگان خویش می‌فرستیم.

**فَالنَّقْطَةُ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا
خٰطِئِينَ ﴿٨﴾**

«آن‌گاه خانواده فرعون او را برگرفتند» یعنی: صندوقچه‌ای را که موسی عليه السلام در آن نهاده شده بود، از آب یافتند و آن را برگرفتند «تا سرانجام دشمن آنان و مایه

اندوهشان باشد» آنها او را به قصد آن گرفتند تا فرزند و نورچشمی برایشان باشد، نه این که دشمن و مایه براندازیشان گردد اما خدای عزوجل چنین اراده کرده بود که موسی علیه السلام را برایشان دشمن و مایه اندوه گرداند پس ای مردم! در این تدبیر خدای عزوجل و حکمت عظیم وی بنگرید و تأمل کنید که از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش می‌دهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر می‌کند «چراکه فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند» یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزوجل آنان را به این شیوه عجیب - که دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد - مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ



«و» آسیه دختر مزاحم «زن فرعون گفت: او نور چشم من و تو خواهد بود» یعنی: این طفل منشاء سرور و شادمانی برای من و تو خواهد بود «او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد» و از او به خیری برسیم. البته در مورد آسیه چنین هم شد زیرا او ایمان آورد و از رستگاران شد «یا او را به فرزندی بگیریم» آسیه زن فرعون نازا بود پس از فرعون خواست تا این طفل را به او ببخشد و فرعون هم چنین کرد «ولی آنها خبر نداشتند» که خدای عزوجل از انداختن موسی علیه السلام در خانه‌شان چه حکمت عظیمی را اراده دارد. یا فرعون و کسان وی نمی‌دانستند که هلاکتشان بر دست وی خواهد بود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِحًا إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَّنَا عَلَيَّ قَلْبُهَا لِتَكُونَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ

«و دل مادر موسی به کلی تهی شد» از همه چیز، جز از فکر فرزندش موسی علیه السلام، گویی او هیچ هم‌وغمی جز موسی علیه السلام نداشت زیرا شنید که موسی علیه السلام در دست

فرعون افتاده است «چنان که نزدیک بود راز او را آشکار کند» یعنی: نزدیک بود که از فرط دهشت و بیم و اندوهی که بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» یعنی: اگر دلش را قرص و نیرومند نمی‌گردانیدیم؛ با افگندن صبر و تحمل و آرامش و اعتماد به وعده خویش در وی که به زودی پسرش را به سویش برخواهد گردانیدیم «تا از مؤمنان باشد» یعنی: تا مادر موسی علیه السلام از باورمندان و تصدیق‌کنندگان به وعده مادر بازگرداندن فرزندش به وی باشد. آری! اگر چنین نبود، قطعاً مادر موسی علیه السلام از فرط دست‌پاچگی و دهشت، راز طفلش را آشکار می‌کرد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِيهٖ فَبَصَّرَتْ بِهٖ عَنِ جُنُبٍ وَهَمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾

«و» مادر موسی علیه السلام «به خواهر وی گفت: به دنبال او برو» پی موسی علیه السلام را بگیر و از چگونگی حال وی کسب آگاهی کن «پس خواهرش دورادور او را دید» خواهر موسی علیه السلام دورادور و پنهان‌کارانه از کناری موسی علیه السلام را می‌پایید و در این حال او را دید «درحالی که آنان نمی‌دانستند» که او موسی علیه السلام را می‌پاید و در جست‌وجوی کسب خبری از وی است. همچنین نمی‌دانستند که او خواهر وی است.

وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ

نَصِيحَةٌ ﴿١٢﴾

«و از قبل» یعنی: قبل از آن که او را به مادرش بازگردانیم؛ «شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم» یعنی: موسی علیه السلام را از پذیرفتن پستانهای دایگان باز داشتیم، به طوری که هر زن شیردهی را می‌آوردند، موسی علیه السلام پستان وی را به دهان نمی‌گرفت. آری! زن فرعون زنان شیرده را برای شیر دادن وی خواسته بود اما موسی علیه السلام پستان هیچ‌یک از آنان را نپذیرفت «پس» در این هنگام خواهر موسی علیه السلام آمد و چون امتناع وی را از گرفتن پستان دایگان دید «گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای

شما سرپرستی او را بر عهده گیرند» یعنی: شیر دادن و پرداختن به حال وی را برای شما تضمین کنند «درحالی که خیرخواه او باشند؟» یعنی: بر او مشفق و مهربان بوده و در شیر دادن و پرورش دادن وی هیچ کوتاهی نورزند؟.

فَرَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

«پس او را به مادرش بازگردانیدیم» یعنی: سرانجام خواهر موسی عليه السلام خانواده فرعون را نزد مادرش راهنمایی کرد، آنها موسی عليه السلام را به مادرش سپردند و موسی عليه السلام بی درنگ پستانش را پذیرفت و شیر وی را خورد «تا چشمش روشن شود» به دیدار فرزندش «و اندوه نخورد» بر فراق وی. از ابن عباس رضي الله عنه نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی عليه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند درحالی که خیرخواه او باشند)، کسان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آنها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند». نقل است که چون موسی عليه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی عليه السلام هم فرزند خود را شیر می‌داد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. بنگرید در این تدبیر خدای حکیم و علیم. «و تا بداند که وعده خداوند» یعنی: تمام وعده‌های او؛ از جمله این وعده‌اش به مادر موسی عليه السلام که: ﴿إِنَّا رَأَوُوهٗٓ إِلَيْكَ﴾: (ما یقیناً او را به سوی تو برمی‌گردانیم)؛ «حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس این وعده خواه‌ناخواه تحقق می‌یابد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» بلکه در غفلتند از راز قضا و قدر الهی. یا اکثر مردم این حقیقت را که وعده الهی حق است، نمی‌دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَايَاتُهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

«و چون موسی به اشد خود رسید» اشد: به قولی مابین هجده تا سی سالگی است. یعنی چون او به نهایت رشد جسمی و بلوغ عقلی خویش رسید «و مستوی شد» استوا: سامان یافتن و به کمال خلقت خویش رسیدن است. یعنی چون موسی علیه السلام به کمال خلقت خویش رسید «به او حکم و علم بخشیدیم» حکم: حکمت است به طور عام و به قولی نبوت است. مراد از علم: شناخت دین خود و پدران و آگاهی از منافع دنیا و آخرت است «و نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم» یعنی: مانند این پاداشی که به موسی علیه السلام و مادرش دادیم، نیکوکاران را نیز در قبال نیکوکاریشان پاداش می دهیم.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَةِ هَٰذَا وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْنَىٰ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ

عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

«و او داخل شهر شد» یعنی: موسی علیه السلام به شهر مصر بزرگ که پایتخت فرعون بود داخل شد «در هنگامی که مردم شهر غافل بودند» یعنی: موسی علیه السلام پنهانی به شهر داخل شد. در روایتی آمده است: چون موسی علیه السلام به برحق بودن دین خود پی برد، دین و آیین قوم فرعون را به باد سرزنش گرفت و اندیشه حق وی در برابر کیش باطل آنان برملا شد پس فرعونیان او را مرعوب ساختند و او هم از آنان هراس برداشت بنابراین، به شهر - جز به طور پنهانی - داخل نمی شد و وارد شدنش به شهر یا به وقت چاشت بود که مردم در خواب نیمروز بودند، یا در میان مغرب و عشاء «پس در آنجا دو مرد را دید که با هم زدو خورد می کنند، یکی از شیعه اش» یعنی: یکی از آنان از بنی اسرائیل بود که موسی علیه السلام را بر دینش همراهی می کردند «و دیگری از دشمنانش بود» یعنی: از قوم فرعون بود «آن گاه کسی که از شیعه اش بود، علیه کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست» یعنی: از موسی علیه السلام درخواست کرد که او را یاری دهد و موسی علیه السلام نیز او را یاری کرد. نقل است که قبطنی می خواست تا اسرائیلی را به زور

و ادار به حمل هیزم به آشپزخانه فرعون نماید اما آن اسرائیلی زیر بار نمی‌رفت و در این حال از موسی علیه السلام یاری خواست «پس موسی مشتى به او زد» و کز: زدن با تمام کف دست است. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آن ضربه به اصطلاح امروز، یا ضربه بوکس و یا از نوع ضربات کاراته بود». به قولی: موسی علیه السلام او را با عصای خویش زد «پس کارش را ساخت» یعنی: آن قبطی را کشت. نقل است که: موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت بلکه می‌خواست او را از شخص اسرائیلی دفع نماید لذا از قتل وی سخت در فشار قرار گرفت بدین جهت «گفت: این از کار شیطان است» یعنی: از وسوسه، یا از راه و روش وی است زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نبود «بی‌گمان او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است» یعنی: شیطان دشمن آشکار انسان است و علنا در جهت گمراه‌سازی وی تلاش می‌کند. به قولی: هرچند در اصل کشتن قبطی روا بود اما این حالت، حالتی نبود که موسی علیه السلام دست به قتل وی بزند چرا که قبطی از سوی آنان امان داده شده بود پس جایز نبود که او مستأمنی را به قتل برساند. به هر حال، این قتل به عصمت موسی علیه السلام لطمه‌ای نمی‌زند زیرا قتل خطا بود نه قتل عمد. و چنان‌که در آیه بعدی می‌آید، موسی علیه السلام این عمل خویش را ستم نامید و از آن آمرزش خواست چراکه او گناه را - هر چند صغیره باشد - کوچک نمی‌شمرد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّكَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با ارتکاب عمل قتل «پس برایم بیامرز» این لغزشم را «پس آمرزید» خداوند جل جلاله «برای او» این لغزش را «حقا که او آمرزنده مهربان است» موسی علیه السلام به این دلیل آمرزش خواست که برای هیچ پیامبری سزاوار نیست تا قبل از مأمور شدن به قتل، مرتکب آن گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی» از بخشیدن علم، حکمت و مغفرت «از این پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد» یعنی: هرگز مجرمی را بر جرمش یاری نخواهم کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من مشی مع مظلوم فیعینه علی مظلومه، ثبت الله قدمیه علی الصراط یوم تدحض فیہ الاقدام...» هر کس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه وی یاری کند، خداوند جل جلاله قدمهایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه می‌دارد در روزی که گامها در آن می‌لغزد و هر کس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، خداوند جل جلاله در روزی که گامها در آن می‌لغزد، قدمهایش را بر صراط می‌لغزاند». علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم، آیا از اعوانشان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ستمگران هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آنهاست». لا حول ولا قوة الا بالله العظیم.

فَأَصْحَابُ الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُونَ فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرُوا بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُمُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾

﴿١٨﴾

«پس صبحگاه در شهر، ترسان و نگران می‌گشت» یعنی: موسی علیه السلام صبحگاهان وارد شهری شد که قبطنی را در آن کشته بود در حالی که نگران و چشم انتظار رخداد بدی علیه خود بود. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که در ترسیدن از غیر خدا جل جلاله باکی نیست، بر خلاف آنچه که برخی از مردم می‌گویند». «ناگاه دید، همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، او را به فریاد می‌خواند» یعنی: ناگاه دید که رفیق اسرائیلی او که دیروز از او فریادرسی خواسته بود، با قبطنی دیگری در حال کشمکش است و می‌خواهد تا او را رام خود کرده و بر وی غلبه کند «موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی» یعنی: موسی علیه السلام بر آن اسرائیلی برآشفته و گفت: تو

آشکارا فردی گمراه و شرور هستی بدان جهت که دیروز سبب کشتن شخصی گردیدی و امروز هم می خواهی که سبب قتل شخص دیگری گردی.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

«و چون موسی خواست به شخصی که دشمن هر دوی آنها بود» یعنی: بر شخص قبطی که دشمن قوم بنی اسرائیل بود «حمله برد» آن اسرائیلی پنداشت که هدف موسی عليه السلام اوست نه شخص قبطی پس «گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی؟» چنین بود که آن شخص قبطی از داستان قتل آگاه شد و این خبر را به فرعون انتقال داد در حالی که قبلا کسی جز موسی عليه السلام و آن شخص اسرائیلی از قضیه قتل آگاه نبود. آن اسرائیلی در ادامه سخنش افزود: «نمی خواهی مگر این که در این سرزمین جبار ستمگری باشی» جبار: کسی است که آنچه را بخواهد - از زدن و کشتن - انجام می دهد و به عواقب امور نیندیشیده، بدی را با روشی که نیکوتر است، دفع نمی کند «و نمی خواهی که از مصلحان باشی» در میان مردم با فرو خوردن خشم خویش.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

«و مردی از دورترین نقطه شهر دوان دوان آمد» اقصی المدینه: یعنی دورافتاده ترین نقطه شهر «گفت: ای موسی! بدان که سران دربارت را یزنی می کنند تا تو را بکشند» یعنی: با هم درباره کشتن مشاوره می کنند، یا یکدیگر را به کشتن امر می کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی عليه السلام را کرده بود.

فَرَجَ مِنْهَا خَافِيًا تَرَقُّبًا قَالَ رَبِّ اجْنُبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

«موسی ترسان و نگران» از این که به او برسند و دستگیرش نمایند؛ «از آنجا بیرون رفت، در حالی که می گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار نجات بخش» یعنی: از فرعون و کسان وی.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاهُ مَدْيَنُ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

«و چون به سوی مدین رو نهاد» یعنی: چون به راهی روان شد که به مدین منتهی می گردید؛ «گفت» موسی علیه السلام با خود: «از پروردگارم امیدوارم که مرا به راه راست» یعنی: به سوی مدین «هدایت کند» پس راه را گم نکنم و به بیراهه نروم. چنین هم شد و خداوند متعال او را در دنیا و آخرت به راه راست هدایت کرد. مدین شهر شعیب علیه السلام بود و در زیر سلطه فرعون قرار نداشت. یادآور می شویم که این شهر در شمال خلیج عقبه قرار داشته و از مصر به سیر پیاده هشت روز راه فاصله دارد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ

مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

«و چون به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می دادند و پایین تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن گاه بتوانند بی مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود پردازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم

نامحرم درآمیزیم، می‌پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به خاطر سالخورده‌گی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد، از این‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایان‌شان را برایشان آب داد» به خاطر گرایش‌ی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت. از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آن‌گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّكِ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا

جَاءَهُ، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

«پس یکی از آن‌دو زن - درحالی‌که با شرم و آزرگام بر می‌داشت - نزد وی آمد» و این‌گونه راه رفتن، دلیل کمال ایمان و پاکی سرشت و طینت وی بود. روایت شده است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام آنان تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که حیواناتشان را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد

موسی علیه السلام آمد. اکثر مفسران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن یا سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

«گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می طلبد تا مزد آبدهی ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد» یعنی: چون موسی علیه السلام تمام سرگذشتی را که بر سر وی آمده بود - از هنگام کشته شدن قبطی تا رسیدن وی به آب مدین - بر پدر آن دو دختر حکایت کرد؛ «گفت» پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

نسفی می گوید: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

قَالَتِ إِحْدَاهُمَا يَتَأْتِ اسْتَجْرَةٌ إِيَّاكَ خَيْرٌ مِّنْ اسْتَجْرَتِ الْقَوِيِّ الْأَمِينِ ﴿٣٦﴾

«یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چراکه بهترین کسی است که می توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» یعنی: موسی علیه السلام شایسته آن است که او را با دستمزد به کار گیری زیرا او جمع کننده دو خصلت بزرگ یعنی توانایی و امانتداری است و این دو وصف چون در انسانی جمع شوند، آن انسان را سزاوارترین مردم به انجام خدمت می گردانند، اعم از این که آن انسان اجیر باشد یا وکیل، کارمند و مأمور باشد یا ناظر و بازرس، یا هم شغل دیگری داشته باشد. اولین این دو خصلت، امانتداری و درستکاری است زیرا شخص امانتدار در آنچه که به وی از مال دیگران سپرده می شود، خیانت نمی کند. در درجه دوم، داشتن توانایی و کفایت بر انجام آن کار است، که این توانایی شامل هر سه خصلت کاردانی و آگاهی در آن کار، همت و نشاطی که محرک انجام آن کار است و قدرت بدنی می شود، که همه اینها در موسی علیه السلام فراهم بود.

ابن کثیر نقل می‌کند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به سوی من بینداز، آن وقت می‌دانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حَبِيبٌ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٧﴾

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی عليه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از شبانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، شبانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من. بدین‌سان، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی عليه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان شاء الله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد. در حدیث شریف آمده است: «موسی عليه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه رضی الله عنهم روی داده است. همچنین این آیه دلیل

جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابوحنیفه رحمته الله که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می داند.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيلٌ ﴿٢٨﴾

«گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهدهی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچیک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» یعنی: نباید بر من - با زیاده خواهی از آن - تعدی و ستمی برود. موسی علیه السلام هر دو مدت را باهم جمع کرد تا وفا به مدت اول را در اولویت قرار دهد «و خدا بر آنچه می گوییم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچیک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم.

﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴾ ﴿٢٩﴾

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به پایان رسانید» و آن کامل ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود چنان که در حدیث شریف آمده است: «از جبرئیل پرسیدم که موسی کدامیک از دو مدت را به سر رسانید؟ گفت: تمام ترین و کامل ترین آن دو را». «و خانواده اش را همراه برد» به سوی مصر. این دلیل بر آن است که مرد می تواند خانواده اش را در هر جا که خواست با خود ببرد «از جانب طور آتشی را دید» تفسیر نظیر این بخش از آیه، در سوره «طه» به طور مفصل گذشت «به خانواده اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم» تفسیر این بخش نیز در سوره «طه» و سوره «نمل» گذشت «یا جذوه ای» جذوه: پاره ای از آتش است «باشد که خود را گرم کنید» با آن آتش. این آیه بر سرد بودن هوا در سفر موسی علیه السلام دلالت می کند.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَّ بِفَتَاةٍ
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

«پس چون به آن آتش رسید» آتشی که از دور آن را دیده بود «از کرانه وادی ایمن ندا داده شد» ایمن صفت کرانه است، یعنی از جانب راست موسی عليه السلام، یا جانب راست آب از ناحیه غرب وادی - در صورتی که وادی در معرض سیلان آب قرار گیرد - ندا داده شد «در آن جایگاه مبارک» که به سبب سخن گفتن خداوند متعال با وی، برکت یافته است. خداوند جل جلاله در جای دیگری از قرآن، این وادی را مقدس نامیده است. آری! ندا داده شد «از میان درخت» درختی که بر کرانه وادی رویده بود «که ای موسی! من خداوندم، پروردگار عالمیان» یعنی: کسی که تو مخاطب او هستی، پروردگار جهانیان است.

عبدبن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به یاد درختی افتادم که موسی عليه السلام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه‌روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آن‌گاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام فرستادم و باز گشتم»^۱.

وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسَّ بِفَتَاةٍ مِنْ
الْأَيْمَنِ ﴿٣١﴾

^۱ مترجم در دوران طلبگی خویش در کشور مصر، با جمعی از دانشجویان هموطن افغانستانی به دیدار طور و وادی مقدس «طوی» رفتیم و این درخت را که همچنان بیخ آن سبز و خرم است و درود آور آن را سنگ چیده بودند، مشاهده کردیم. این درخت هم‌اکنون در داخل محوطه کلیسای به نام «سنتی‌کاترین» قرار دارد که مسیحیان در دوران جنگ‌های صلیبی آن را در مدخل وادی طور بنا کرده‌اند و جهانگردان بسیاری به قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند.

«و عصای خود را بیفگن» یعنی: خداوند متعال در این هنگام به موسی علیه السلام گفت: عصایت را بیفگن^۱. پس موسی علیه السلام عصایش را افگند و عصا به ازدهایی پرجنب و جوش تبدیل شد «پس چون دید آن مثل جانی می جنبد» جان: نوعی از مار سپید است. یعنی چون موسی علیه السلام دید که عصا در سرعت حرکت و بزرگی جسمانش مانند ازدهایی گردید، با مشاهده این وضعیت فرارکنان «به پشت روی گرداند و برنگشت» یعنی: به عقب خود نگاه نکرد. پس ندا داده شد: «ای موسی! به این سو رو کن و ترس، بی گمان تو از ایمانی» تفسیر نظیر این جمله به طور مفصل در سوره «نمل» گذشت.

**أَسْأَلَكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَلِكَ
بُرْهَانًا مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾**

آن گاه «دست خود را به گریبانت ببر» یعنی: دست خود را از گشادگی پیراهنت به سینهات ببر «تا سفید بی عیب» و بی علت از عللی مانند پیسی «بیرون آید» درحالی که موسی علیه السلام - چنان که در حدیث شریف آمده است - گندمگون بود «و» برای رهایی [از ترس] مار «بازویت را به سوی خود جمع کن» یعنی: دو دستت را که به پهلویت افتاده است، به خود بچسبان، که وقتی چنین کنی، ترس مار از نهادت بیرون می رود. ابن کثیر می گوید: «خداوند جل جلاله به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی می ترسد، دست خود را به سینه اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می رود. ابن کثیر اضافه می کند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است». «پس، این دو» یعنی: عصا و ید بیضا «دو برهان از سوی پروردگار توست برای فرعون و اشراف قوم او» یعنی: عصا و ید بیضا دو حجت درخشان و دو دلیل واضح بر قدرت پروردگار فعال مایشاء و درستی نبوت کسی است

^۱ تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در دو سوره «طه» و «نمل» گذشت.

که این معجزات به دست وی روی داده است. آری! به سوی آنان برو «که آنان قومی فاسق هستند» یعنی: از طاعت و فرمان خدا عز وجل خارج هستند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَنَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من یکی از آنان را کشته‌ام» منظور وی آن فرد قبطی‌ای بود که موسی علیه السلام مشتی به وی زد و او را به قتل رسانید «و می‌ترسم مرا بکشند» در برابر آن قبطی و از من قصاص بگیرند.

وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

«و برادرم هارون از من زبان آورتر است» و چنان‌که گذشت، در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود «پس او را رده من بفرست» رده: مددکار و یاور است «که مرا تصدیق کند» در این رسالت «زیرا من می‌ترسم که مرا دروغگو بدانند» چنانچه هارون علیه السلام با من نباشد، از آن روی که زبانم در آوردن حجت روان نیست و به‌تنهایی از پس این کار عظیم برنمی‌آیم.

به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش متی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيْنَتِنَا إِنَّمَا وَمِنَ اتَّبَعَكُمَا

الغالبُونَ ﴿٣٥﴾

خداوند متعال درخواست موسی علیه السلام را اجابت کرد و هارون علیه السلام را به رسالت برانگیخت و «فرمود: به زودی بازویت را به وسیله برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، سلطه‌ای قرار خواهیم داد» یعنی: حجت و برهانی، یا تسلطی بر

فرعون و بر قومش «که با آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند» و غلبه حاصل کنند. یعنی: شما به وسیله معجزات ما، از آزار و اذیت و غلبه آنها بازداشته می‌شوید. یا معنی این است: آیات ما را به‌سوی آنان ببرید «شما و کسانی که از شما پیروی کنند پیروزید» این مژده‌ای به موسی و هارون عليهما السلام و پیام نیروبخشی به دل‌هایشان است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ ﴿٣٦﴾

«پس چون موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادوی برساخته نیست» یعنی: این جادویی است که آن را از پیش خود برساخته‌ای و کاملاً ساخته و پرداخته خود توست «و ما در میان نیاکان نخستین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم» یعنی: آنچه با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان آیین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این آیین تو دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

«و موسی گفت» در پاسخ آنان «پروردگارم به کسی که از سوی او هدایت را آورده است، داناتر است» منظور موسی عليه السلام از کسی که هدایت را آورده، خود وی بود. یعنی: خدا جل جلاله به این حقیقت که من آورنده رهنمود و هدایت از سوی وی هستم، داناتر است «و» پروردگارم داناتر است به «کسی که سرانجام نیک آن سرای رادارد» و آخر الامر پیروزی و نصرت از آن او خواهد بود. موسی عليه السلام از آن روی به‌طور تلویحی و کنایی به این معنی اشاره کرد تا قبل از آن‌که حجت را برای آنان آشکار

نمی‌گرداند، هدفش را صراحتاً به آنان مطرح نکرده باشد. والله اعلم «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: مشرکان «رستگار نمی‌شوند» به هیچ خواسته نیکی.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى الْطِينِ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطِيعُ إِلَهَ إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

«و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود برای شما خدایی نمی‌شناسم» بدین‌سان، آن ملعون به ادعای باطل و بی‌بنیاد خود تمسک جست تا قومش را به مغالطه و سردرگمی بیندازد در حالی که او خود به‌خوبی می‌دانست پروردگارش الله جَلَّ جَلَالُهُ است. سپس به راه تکبر و گردنکشی و به واهمه انداختن قومش در این که از کمال اقتدار برخوردار است، بازگشت و گفت: «پس ای هامان» وزیرم «برایم بر گل آتش برافروز» یعنی: گل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود «آن‌گاه برجی برای من برآور» یعنی: برجی بلند برای من بساز «شاید من از خدای موسی اطلاع یابم» یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی الطَّيِّبُ را ببینم «و من جدا او را از دروغگویان می‌پندارم» فرعون بدین‌گونه قومش را در این وهم و گمان افکند که او صرفاً یک اندیشمند جست‌وجوگری است که جویای حق می‌باشد.

وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَحُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمُ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾

«و او و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار ورزیدند» مراد از زمین، سرزمین مصر است. استکبار: برتری‌طلبی و بزرگ‌نمایی بدون داشتن شایستگی و استحقاق بلکه از روی تجاوز و گردنکشی است. آری! فرعون مستکبر بود زیرا نه‌حجت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی الطَّيِّبُ را با آن دفع کند و نه شبهه‌ای داشت که آن را در مقابل معجزات موسی الطَّيِّبُ قرار دهد «و پنداشتند که به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوند» و حشر و نشر و معادی در کار نیست.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ، فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرَ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

«پس او و لشکریانش را فرو گرفتیم» بعد از آن که در کفر سرکشی کرده و در آن از حد گذشتند «و آنان را به دریا افگندیم» بیان این واقعه قبلا گذشت «پس بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد ﷺ! بنگر که آخر کار کافران - در دنیا قبل از آخرت - چگونه بود آن گاه که به دریای هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يُدْعَوْنَ إِلَى التَّكْوِينِ وَالْيَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به سوی آتش فرامی خواندند» یعنی: سردمداران کفر را در میان کافران رؤسای فرمانروا و مطاعی گردانیدیم که پیروان خویش را به سوی آتش دوزخ فرامی خواندند زیرا پیروان به تقلید از این رؤسایشان، راه و روش آنها را پی می گیرند «و روز قیامت یاری نمی یابند» یعنی: هیچ کس آنان را یاری نمی دهد و هیچ مانعی آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز نمی دارد، بدین سان است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمعا وبال گردنشان می شود.

وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

«و در همین دنیا لعنتی» یعنی: طرد و دوری ای از رحمت خویش را «بدرقه راهشان کردیم» یا بندگان خود را فرمان دادیم که بر آنان لعنت بگویند پس هر کس از اهل حق که از آنان یاد می کند، بر آنان لعنت می فرستد «و روز قیامت هم، آنان از مقبوحان هستند» مقبوح: مطرود، دور داشته و نفرین شده است. به قولی مقبوح: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى
 وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

«و به راستی پس از آن که نسلهای نخستین را هلاک ساختیم» یعنی: پس از آن که اقوام نوح، عاد، ثمود و غیره را هلاک ساختیم. یا معنی این است: بعد از آن که فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود» یعنی: تورات را به موسی عليه السلام دادیم تا مردم به وسیله آن حق را دیده و بدان راه یابند و خود را به وسیله آن از گمراهی نجات دهند «و» تورات «هدایت و رحمتی» از سوی خداوند جل جلاله برای مردم است «باشد که به یاد آورند» این نعمتها را لذا خدای عزوجل را شکر و سپاس گزارده به او ایمان آورند و دعوتش را به سوی آنچه که خیرشان در آن است، اجابت گویند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾

«و آن گاه که امر پیامبری را به موسی به انجام رسانیدیم» یعنی: آن گاه که با موسی عليه السلام سخن گفته و کار پیامبری را به او سپردیم؛ «تو در جانب غربی نبودی» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! تو در جانب غربی وادی طور سینا نبودی، آنجا که موسی عليه السلام با پروردگارش مناجات کرد «و تو از حاضران نبودی» در این رویداد تا به حقیقت آن آگاه بوده و سپس آن را از نزد خود بدیشان بازگویی لذا این امر خود برهان آن است که این اخبار از طریق وحی پروردگار سبحان برایت آمده است بنابراین، بیان این داستانها از سوی تو که خود حاضر آن صحنه‌ها نبوده‌ای، دلیل روشن رسالت توست.

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾

«ولیکن ما نسلهایی پدید آوردیم» یعنی: ای محمد ﷺ! ما از زمان موسی عليه السلام تا زمان تو امت‌هایی را آفریدیم «و عمرشان طولانی شد» یعنی: مهلتشان به درازا کشید و روزگار بر آنان طولانی شد و در گذار این زمانه دراز بود که شریعتها و احکام الهی دستخوش تحریف و تغییر گشته و ادیان حق به فراموشی سپرده شدند و در نتیجه، امتهای امر خداوند جل جلاله را ترک کرده و عهد وی را فراموش نمودند آن‌گاه ای محمد عليه السلام! تو را فرستادیم تا این بنیاد را دوباره پی افگنی و این اصول و قواعد را مجدداً احیا کنی.

با این آیه استدلال شده است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمد عليه السلام و ایمان به ایشان از موسی عليه السلام و امتش تعهد گرفته است اما آن‌گاه که روزگاری طولانی سپری شد و قرن‌ها از پی یکدیگر گذشت، امتهای این عهد را فراموش کرده و وفا کردن به آن را فرو گذاشتند «و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی» چنان‌که موسی عليه السلام اقامت داشت «تا آیات ما را برآنان» یعنی: بر اهل مدین «بخوانی» و از آنان اخبارشان را فراگیری و در نتیجه، آن اخبار را از نزد خود بر مردم مکه حکایت کنی. به قولی: این جمله، جمله مستأنفه و ابتدائی است، گویی گفته شد: تو از جانب خود آیات ما را بر امت خویش نمی‌خوانی «لیکن ما فرستنده بودیم» یعنی: ما تو را به سوی مردم مکه فرستاده و این اخبار را بر تو نازل کردیم و اگر چنین نبود، تو از این اخبار هیچ آگاهی‌ای نداشتی.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن

قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

«و آن‌گاه که ندا در دادیم» به موسی عليه السلام و او را به رسالت برانگیختیم؛ «تو در جانب» کوه «طور نبودی ولی رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: لیکن ما این قرآن و اخبار موسی عليه السلام و سخن گفتن خویش را با وی به‌عنوان رحمتی از جانب خود به‌سوی

تو وحی کرده و آن را بر تو حکایت کردیم و تو را از این اخبار آگاه گردانیدیم «تا قومی را که پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای به‌سویشان نیامده بود، بیم دهی» مراد از این قوم: مردم مکه‌اند که قبل از رسول خدا ﷺ در زمان فترت - یعنی دوران انقطاع رسالت - به‌سر می‌بردند و در زمان فترت، یعنی در عهد میان بعثت عیسی علیہ السلام تا بعثت تو، هشداردهنده‌ای به میانشان نیامده بود که آنان را بیم دهد «باشد که آنان پند پذیرند» با هشدارهای تو.

این آیات برهانی الهی بر نبوت محمد ﷺ و بیان حکمت بعثت ایشان است.

وَلَوْلَا أَنْ نُصِيبَهُمْ مُصِيبَةً بِمَا قَدَّمَتْ آيَاتِهِمْ لَفَقَرْنَا لَكُمْ رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

«و اگر نبود که چون به‌سزای کار و کردار پیشینشان» از کفر و ظلم «مصیبتی» یعنی: عذابی «به آنان برسد، بگویند» در هنگام نزول عذاب «پروردگارا! چرا به‌سوی ما پیامبری نفرستادی» از جانب خویش «تا از آیات» نازل شده واضح و روشن «تو پیروی می‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم»^۱ به‌این آیات؛ آری! اگر چنین نبود (ما تو را به‌سوی مردم به رسالت نمی‌فرستادیم). این جمله جواب «لولا» است که در آیه کریمه محذوف است. پس معنای آیه چنین است: اگر ما قبل از بعثت آنان را عذاب می‌کردیم، یقیناً می‌گفتند: فاصله زمانی ما با پیامبران مرسل به‌درازا کشید و در این میان خداوند جل جلاله به‌سوی ما رسولی را نفرستاد لذا ما در شرک خویش معذور بوده‌ایم. بدین‌گونه آنها این فترت رسالت را برای خود عذری می‌پنداشتند. ولی ما حجت را بر آنان تمام کرده و علت را برطرف ساختیم و با فرستادن به‌سوی آنان، بیان حق و حقیقت را به اتمام رسانیدیم تا دیگر آنان مجال طرح هیچ گونه عذری را نداشته باشند.

^۱ مترجمان اکثراً این آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند. مثلاً ترجمه آقای بهاءالدین خرمشاهی این است: «و اگر به‌خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان نمی‌رسید (و عذابی برایشان نمی‌فرستادیم) می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم».

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أَوْفَىٰ مِثْلَ مَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ ﴿٤٨﴾

«پس چون حق از جانب ما به سویشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟» یعنی: چون از جانب خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به مردم مکه، حق - یعنی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآنی که بر وی نازل شده است - آمد، از روی سرسختی و عناد و جهل گفتند: چرا به این پیامبر نظیر آنچه که به موسی از آیات و معجزات - از جمله نزول یکباره تورات - داده شد، داده نشده است؟ خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤالشان را چنین پاسخ می‌دهد: «آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد، کفر ورزیدند؟» یعنی: کفار قریش به آیات موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز کفر ورزیدند چنان که به آیات محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفر ورزیدند و «گفتند: این دو» یعنی: تورات و قرآن، یا نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نبوت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «دو جادویی هستند که از یکدیگر پشتیبانی کرده‌اند» یعنی: با یکدیگر بر دروغ و ناروا همیاری کرده یکی از آنها به نفع دیگری گواهی داده‌اند «و گفتند: ما همه را منکریم» یعنی: موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا تورات و قرآن هر دو را منکریم. مجاهد می‌گوید: «یهودیان به قریش مشورت دادند که به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین بگویند.» پس حاصل معنی این است: سبب کفر به پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، کم بودن معجزات نبوده و نیست بلکه سبب حقیقی تکبر و عنادشان است.

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾

دومین پاسخ به شبهه مذکور این است: «بگو: پس اگر راست می‌گویید» در آنچه که این دو کتاب، یا این دو پیامبر را به آن وصف کرده‌اید؛ «کتابی از سوی خداوند بیاورید که از این دو» یعنی: از تورات و قرآن «هدایت‌کننده‌تر باشد تا از آن پیروی کنم» زیرا من از پیروی هدایت به هیچ وجه تکبر نمی‌ورزم. یادآور می‌شویم: انجیل نیز که به‌عنوان متمم تورات نازل شد، نمی‌تواند جدا از شریعت توراتی ارزیابی شود.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ
 اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

«پس اگر پاسخ تو را ندادند» یعنی: اگر آنچه را که تو از آنان در مورد آوردن کتاب الهی ای که هدایت کننده تر از این دو کتاب باشد، خواسته ای نیاوردند. یا معنی این است: اگر تو را در آنچه که از وحی و کتاب و رسالت آورده ای، اجابت نگفتند و ایمان نیاوردند؛ «بدان که آنان فقط از هوی و هوسهایشان» یعنی: از آرا و اندیشه های منحرف، گرایش های پوچ و بی ارزش و بدون پشتوانه حجت و برهان خویش «پیروی می کنند و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، بدون هدایتی» یعنی: بدون حجتی «از سوی خداوند» یعنی: هیچ کس گمراه تر از چنین کسی نیست «بی گمان خداوند قوم ستمکار» یعنی: پیروان هوی و هوس «را هدایت نمی کند» چرا که خود سر چنین هدایتی را ندارند.

﴿٥١﴾ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾

«و در حقیقت برایشان سخن در سخن پیوستیم» یعنی: کلام و پیام حق را برایشان پیاپی نازل کردیم و پیامبری بعد از پیامبر دیگر را به سویشان فرستادیم که هر یک از آنان پیامبران قبل از خود را تصدیق می کردند «باشد که آنان» از بیم آن که بر آنان همان عذابی نازل شود که بر پیشینیانسان نازل شد «پند پذیرند» و به خود آیند.

﴿٥٢﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

«کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از قرآن «به آنان کتاب داده ایم، آنان به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می آورند» آری! اهل کتابی که کتاب آسمانی الله ﷻ را به راستی پذیرفته و آن را تماما تصدیق کرده اند - چون عبدالله بن سلام و سایر کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده اند - آنان به قرآن نیز ایمان می آورند زیرا ایشان وجود اشتراک میان پیام

قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین را توجیهی دیگر جز این نمی‌توانند کرد که این کتاب‌ها همه از بارگاه الهی است.

سعید بن جبیر در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره هفتاد تن از کشیشانی نازل شد که نجاشی ایشان را به محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و چون به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله مشرف شدند، آن حضرت صلی الله علیه و آله سوره «یس» را تا به آخر برایشان تلاوت کردند و ایشان در این حال می‌گریستند. و چنان‌که ابن کثیر نقل کرده است، همه آنها اسلام آوردند.

وَإِذْ آتَيْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾

«و چون» قرآن «برایشان خوانده شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، بی‌گمان آن حق است و از جانب پروردگار ماست» یعنی: حقی است که ما آن را می‌شناسیم و از جانب پروردگار ما فرو فرستاده شده است «ما پیش از آن» یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای خداوند صلی الله علیه و آله مخلص و به یگانگی او مقرر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد صلی الله علیه و آله و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و می‌دانستیم که او به‌زودی در آخرالزمان مبعوث می‌شود و قرآن بر او نازل می‌گردد.

أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾

«این گروه» از اهل کتاب دوبار پاداش داده می‌شوند «به خاطر آن که صبر کردند» و برایمان به کتاب‌های الهی از اول تا آخر و ایمان به پیامبران پیشین و پیامبر آخرالزمان، ثبات ورزیدند «و به خاطر آن که بدی را با نیکی دفع می‌کنند» یعنی: آنها آزارهای آن عده از قوم خود را که به قرآن ایمان نیاورده‌اند، با بردباری و سخن نیکو دفع می‌کنند. یا معنی این است: آنها به وسیله طاعت، معصیت را دفع می‌کنند «و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در راه خیر و در آنچه که شریعت بدان امر کرده است. البته

زکات فرض و صدقات نافله همه شامل این معنی می‌شود. آری! به پاس این همه اعمال نیک؛ «پاداششان دوبار داده می‌شود» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سه کس اند که پاداششان دوبار داده می‌شود:

- ۱ - مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.
- ۲ - مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.
- ۳ - غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْنِي الْجَهْلِينَ ﴿٥٥﴾

«و چون» این گروه اهل کتاب «لغوی بشنوند، از آن روی برمی‌گردانند» از روی خودنگهداری، پاکیزه‌منشی و ادب‌پذیری از آداب شرعی. مراد از لغو در اینجا، سخنان بیهوده‌ای است که مؤمنان در حق خود و دین خویش، از مشرکان می‌شنوند و ریشخندها و تمسخرهایی است که از آنان می‌بینند «و می‌گویند» به مردم فرورفته در لغو «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» به ما از مضرات کفر شما چیزی نمی‌رسد و به شما از نفع ایمان ما چیزی عاید نمی‌شود «سلام بر شما» مراد از سلام در اینجا، اعلام متارکه است نه تقدیم درود و تحیت. لذا معنای آن این است: شما از سوی ما ایمن هستید، ما پاسخ بدی شما را با بدی‌ای همانند آن نمی‌دهیم و در این موضعی که شما بر آن قرار دارید، با شما همپایی و موافقت نمی‌کنیم. زجاج می‌گوید: «این حکم قبل از صدور دستور جنگ در اسلام بود». «ما جاهلان را نمی‌طلبیم» یعنی: ما جویای صحبت و معاشرت با نادانان نیستیم.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از محمد بن اسحاق نقل می‌کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون

رفتند، ابوجهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دیتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ما هیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمی‌شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم...».

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

«در حقیقت تو هر کس را که دوست داری» از مردم «نمی‌توانی هدایت کنی» و این امر در حوزه اراده و اختیار تو نیست زیرا - چنان‌که امام رازی نیز در تفسیر خویش گفته است - هدایت دیگران با اکراه و اجبار جایز نمی‌باشد «بلکه خداوند هر کس را که بخواهد» هدایت کند «هدایت می‌کند» و از آن اوست حکمت بالغه و حجت تامه «و او به هدایت‌شدگان» یعنی: به کسانی که پذیرنده هدایت و مستعد و سزاوار آن هستند «داناتر است».

سبب نزول: این آیه - چنان‌که در بخاری و مسلم آمده است - به اجماع مفسران درباره ابوطالب نازل شد آن‌گاه که از پذیرش اسلام سر باز زد و بر دین عبدالمطلب مرد، با آن‌که رسول اکرم ﷺ سخت مشتاق ایمان آوردن وی بودند.

وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْمُدَيِّ مَعَكَ نُنْخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نَمُكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجِئُ إِلَيْهِ نَمَرْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَرِزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَئِن أَكْفَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

«و گفتند» مشرکان قریش و پیروانشان «اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود روبروده می‌شویم» یعنی: ای محمد! اگر به دین تو درآییم، اعراب ما را از سرزمینمان - مکه - می‌ربایند و طرد می‌کنند و قبایل عرب پیرامون ما علیه ما متحد

شده و با ما می‌جنگند و ما تاب و توان مقابله با آنها را نداریم. این معنی در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه نیز آمده است.

البته این منطق، پیوسته منطق اشخاص ضعیف‌النفس و مغرض بوده و می‌باشد چنان‌که بسیاری از این دون‌مایگان در عصر حاضر نیز می‌گویند: اگر موضع خویش را در قبال اسلام و حکومت اسلامی روشن سازیم، دولتهای جهان علیه ما وارد عمل می‌شوند. گویی دولتهای کفری جهان هم‌اکنون علیه ما مسلمانان یکدست نیستند!!

«آیا آنان را در حریمی امن جای ندادیم» یعنی: آیا به قریش حریمی برخوردار از امنیت ارزانی نداشتیم که احدی از مردم بر اهالی آن تجاوز نمی‌کنند؟ پس این عذر و بهانه قریش کاملاً دروغ است زیرا آنها در امنیت تمام قرار دارند و هرگز در معرض آن نیستند که مردم آنها را بربایند. آری! حریمی که «ثمرات هرچیزی به‌عنوان روزی‌ای از جانب ما به آن رسانیده می‌شود؟» یعنی: فراورده‌های گوناگون با اختلاف انواع خود از سرزمین‌های پیرامون مکه مانند طایف - و در عصر حاضر از سرزمینهای مختلف جهان - به‌سوی آن گرد می‌آید و حمل می‌شود «ولی بیشترشان نمی‌دانند» و اقرار ندارند به این که اینها همه از رزق خدا جل جلاله است و نمی‌دانند که امنیت در سایه چه نظامی متصور است و بیم و نگرانی در کجا منزل افکنده است. آری! آنها از فرط جهل و غفلت و عدم تفکر در مال و معاد، صلاح و هدایت خویش را نمی‌دانند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ بَطَرْتِمْ مَعِيْشَتَهَا فَيَنْلِكْ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيْلًا وَكُنَّا

مَعْنُ الْوَرِيْثِ ﴿٥٨﴾

«و چه بسیار شهرهایی را نابود ساختیم که زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود» یعنی: در رفاه، فراوانی، راحتی و سرخوشی قرار داشتند پس از آنجا که نعمت‌ها را ناسپاسی کردند، نابود ساخته شدند. عطاء در معنای آن می‌گوید: «آنان در سرخوشی، رفاه و گردنکشی زندگی می‌کردند و رزق خدای عزوجل را خورده اما بتان را می‌پرستیدند» «پس این مسکنهایشان است که بعد از آنان جز اندکی مسکون نبوده است» یعنی: بعد از آنان احدی در آن مسکنها - جز کوتاه‌زمانی - سکنی نیافته اند و

این تعداد هم کسانی‌اند که در حال سفر از برابر خانه‌هایشان می‌گذرند و اجباراً روز یا نیم‌روزی در آن درنگ می‌کنند در حالی که بیشتر آن ویران است «و ما خود میراث‌بر» آنان «بوده‌ایم» زیرا کسی از آنان باقی نماند تا منازل و اموالشان را میراث ببرد. البته برای چیزی که بدون مالک باقی بماند، می‌گویند: آن چیز میراث خدا ﷻ است زیرا حق تعالی است که مالک حقیقی کائنات می‌باشد و اوست که بعد از فنای خلقش باقی است.

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمتهایشان خود را در ایمان نیاوردن معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمتها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمَةٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءآيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٨٩﴾

«و پروردگار تو هرگز نابودکننده شهرها نبوده است مگر این که در ام آنها» یعنی: در مرکز و پایتخت و کانون بزرگترین شهرهای آنها «رسولی برانگیزد» برای الزام حجت و قطع معذرت «که آیات ما را بر آنان بخواند» آیاتی که بیانگر تکالیف و پاداش‌های ما برای فرمانبرداران و مجازات‌های ما برای نافرمانان است. به قولی: مراد از ام‌القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده‌ایم» بعد از آن‌که به‌سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده‌ایم «مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به خدا ﷻ و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

وَمَا أُوتِئْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٩٠﴾

«و هر آنچه شما داده شده‌اید، بهره زندگانی دنیا و تجمل آن است» که به آن در مدت زندگانی دنیایتان بهره‌مند می‌شوید، سپس یا شما از بستر بهره‌مندیا به‌سراشیب زوال و نابودی می‌گرایید، یا این بهره‌ها از نزد شما رخت برمی‌بندد «ولی آنچه نزد خداوند است» از ثواب و پاداش؛ «بهتر» است از این بهره‌های زوال‌پذیر فانی زیرا

پاداش الهی لذتی است بی‌پیرایه و از شایبه آلودگی‌ها خالص شده «و» آنچه نزد خدا عز وجل است «پاینده‌تر است» زیرا برای ابد باقی می‌ماند و ماندگار است، در حالی که این بهره‌های دنیوی، به سرعت رهنورد راه نابودی و فناست «آیا تعقل نمی‌کنید» در این که چیزهای باقی و ماندگار بهتر از چیزهای فانی است؟.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَنَعًا الْحَيَوةَ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ



«آیا کسی که او را به وعده نیک و وعده داده‌ایم» یعنی: او را به بهشت و آنچه که در آن از نعمتهای بی‌شمار است، وعده داده‌ایم؛ «و او دریابنده آن است» خواه‌ناخواه و بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی چرا که خداوند عز وجل وعده خویش را خلاف نمی‌کند، آیا این کس «مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا بهره‌مند گردانیده‌ایم» و به او برخی از آنچه را که از بهره‌های دنیا خواسته است داده‌ایم؟ با آن‌که خود به زودی هلاک می‌شود، یا آن بهره‌ها را از وی باز پس می‌گیریم؟ «آن‌گاه او روز قیامت از احضارشدگان است» در دوزخ؟ و بازگشت وی به سوی دوزخ می‌باشد پس آیا این دو شخص باهم برابرند؟ هرگز! لذا انسان دوراندیش و خردمند باید میان این دو کس مقارنه و مقایسه نماید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوجهل، یا درباره حمزه رضی الله عنه و ابوجهل نازل شد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

«و» به یاد آور «روزی را که» خدای سبحان «آنان را» یعنی: کفار و مشرکان را «ندا می‌دهد پس می‌گوید» به آنان توبیخ‌کنان «آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند» که شما را یاری دهند و برای شما شفاعت کنند؟.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا

يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

«کسانی که قول بر آنان ثابت شده» یعنی: کسانی که حکم عذاب بر آنان ثابت شده، که عبارت‌اند از: رؤسای گمراهی‌ای که کافران آنان را جز خداوند عز وجل به پروردگاری گرفته‌اند؛ «می‌گویند: پروردگارا! اینان» یعنی: این پیروان ما «کسانی هستند که ما اغوایشان کردیم» یعنی: به سوی گمراهی و شرک دعوتشان کردیم «آنان را اغوا کردیم همچنان که خود در اغوا بودیم» یعنی: گمراهشان کردیم چنان‌که خود گمراه بودیم و این گمراهی‌شان به اختیار و انتخاب خودشان بوده است چنان‌که گمراهی مان به اختیار خودمان بوده است پس تلاش ما آنان را به گمراهی مجبور نساخت بلکه خودشان در این امر صاحب اختیار بودند «به سوی تو تبری می‌جوییم» از آنان. یعنی رؤسای گمراهی، یا شیاطین از پیروانشان بیزاری می‌جویند «آنان» در واقع «ما را نمی‌پرستیدند» بلکه خواهش‌های خودشان را می‌پرستیدند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

«و گفته می‌شود» به مشرکان از بنی‌آدم: «شریکانتان را بخوانید» یعنی: خدایاتان را که به جای خدای یگانه در دنیا می‌پرستیدید، به یاری فراخوانید تا یاریتان دهند و از شما دفاع کنند «آن‌گاه» در هنگامی که این سخن به آنان گفته می‌شود «آنان را فرامی‌خوانند ولی آنان پاسخشان نمی‌دهند» و به وجهی از وجوه به آنان سودی نمی‌رسانند زیرا از پاسخ دادن و یاری رساندن عاجزند «و عذاب را می‌نگرند» یعنی: پیروان و فرمانروایان همگی، عذاب را - که آنان را زیر پوشش خود گرفته و به آنان روی نموده است - می‌نگرند «ای کاش! رهیافته می‌بودند» یعنی: اگر آنان هدایت شده و رهیافته می‌بودند، بی‌گمان این امر نجاتشان می‌داد و به عذاب روبه‌رو نمی‌شدند. یا معنی این است: وقتی عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش! از راه‌یافتگان می‌بودند تا در چنین روز سختی، از عذاب به سلامت می‌ماندند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٥﴾

«و روزی که خداوند آنان را» یعنی: مشرکان را «ندا می دهد و می فرماید: به رسولان ما چه پاسخی دادید» آن گاه که پیامهای ما را به شما ابلاغ کردند؟ این کثیر می گوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعِمَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٦﴾

«پس در آن روز، اخبار بر آنان پوشیده گردد» یعنی: در روز قیامت حجتها بر آنان پنهان می ماند تا بدانجا که مانند نابینایانی می گردند که به راه رهنمون نمی شوند و کسی را نیز نمی یابند که آنان را راهنمایی کند، یا به محل نجات برساند و به گفتن پاسخی ارشاد نماید «پس آنان از یکدیگر نمی پرسند» یعنی: از نهایت دهشت و حیرانی ای که دارند، بعضی از بعض دیگر نمی پرسند، نه می توانند حجتی را بر زبان آورند و نه می دانند که چه پاسخی پیش آورند زیرا خداوند متعال در دنیا عذر و حجت را به آنان نمایاند بنابراین، این عذر و حجت در روز قیامت از آنان سلب می شود و همه آنها در این عجز و درماندگی با هم برابرند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿١٧﴾

«و اما کسی که توبه کرده» است از شرک و گناهان «و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده» در دنیا «پس چه بسا که» در روز قیامت «از رستگاران» و دست یافتگان به خواسته های خود «باشد».

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

«و پروردگار تو هر چه را بخواهد» بیافریند «می آفریند و برمی گزیند» هر چه را که بخواهد برگزیند «اختیاری برای آنان نیست» بلکه اختیار از آن خدای عزوجل است. یعنی: حق تعالی آنان را بر همان صورتی که خود خواسته، آفریده است نه بر شکل و

صورتی که خود خواسته‌اند و از پیامبران عليهم السلام هم هر کسی را که خودخواسته، برگزیده است لذا او به راز و حکمت افعال خویش داناتر است پس چرا پیامبرش را با بهانه‌های ناروایی تکذیب می‌کنند؟! «پاک است خداوند» از این که نزاع‌کننده‌ای با او منازعه کند، یا شرکت‌کننده‌ای با او مشارکت نماید «و از آنچه شرک می‌آورند، برتر است» یعنی: حق تعالی برتر است از کسانی که برای او شریک قرار می‌دهند. یا برتر است از شرک‌آوردنشان.

به‌قولی: این آیه پاسخ این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر «مکه و طایف» نازل نشده است؟) «زخرف/۳۱». به‌قولی دیگر: این آیه پاسخی به یهود است که گفتند: اگر فرشته فرستاده شده بر محمد صلى الله عليه وآله وسلم غیر از جبرئیل بود، قطعاً ما به وی ایمان می‌آوردیم.

به مناسبت این آیه حدیث شریف به روایت ابوبکر رضي الله عنه را نقل می‌کنیم که در آن آمده است: «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون قصد انجام کاری را داشتند، می‌فرمودند: اللهم خير لي واختر لي: خدایا! تو خود برای من اختیار کن و برگزین». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضي الله عنه آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به او فرمودند: «ای انس! چون قصد انجام کاری را داشتی، از پروردگارت در آن هفت بار استخاره (طلب خیر) کن، سپس به سوی آنچه که قلبت به آن سبقت می‌گیرد، متوجه شو زیرا خیر در آن است». نماز استخاره نیز از همین جا مشروع شده است و آن بدین‌گونه است که شخص وضو سازد آن‌گاه دو رکعت نماز بگذارد، در رکعت اول بعد از سوره «فاتحه» سوره «کافرون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه، سوره «اخلاص» را بخواند.

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضي الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در تمام امور استخاره را به ما تعلیم می‌دادند چنان‌که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می‌دادند، می‌فرمودند: چون یکی از شما قصد انجام کاری را دارد، باید غیر از فرض، دو رکعت نماز بگذارد آن‌گاه بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ، خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَمَعَاشِي وَوَعَاقِبَةِ أَمْرِي

فَأَقْدَرُهُ لِي وَيَسِّرُهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، اللَّهُمَّ إِنِّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ».

بارخدایا! من از تو طلب اختیار می‌کنم به‌علمت و از تو طلب تقدیر می‌کنم به قدرتت و از تو از فضل و بخشش عظیمت می‌خواهم زیرا تو توانا هستی و من نیستم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تویی دانای غیب‌ها. بارخدایا! اگر تو می‌دانی که این کار در دین و دنیا و معاش و زندگانی و سرانجام کارم به خیر من است پس آن را برایم مقدر و آسان گردان، سپس برای من در آن برکت بگذار. بارخدایا! و اگر تو می‌دانی که این کار برایم در دین و دنیا و معاش و سرانجام کارم شر است پس آن را از من و من را از آن برگردان و خیر را در هر جایی که هست، برایم مقدر گردان آن‌گاه مرا به آن راضی و خشنود کن». جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: و در میان این دعا، نیاز و حاجت خود را یاد کند.

علما گفته‌اند: باید شخص استخاره‌کننده دلش را از تمام خطورات و وساوس فارغ گردانیده آن‌گاه هر چه بر دلش سبقت می‌گیرد، به آن عمل کند زیرا خیر - ان شاء الله - در آن است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٦﴾

«و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان نهان می‌دارد» از شرک، یا از دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «و آنچه را آشکار می‌کنند» از این امور.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

«و اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، ستایش او راست در اول» یعنی: در دنیا «و در آخر» یعنی: در سرای آخرت «و حکم او راست» پس در میان بندگان خود آنچه بخواهد حکم می‌کند، بدون مشارکت هیچ شریکی «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» با برانگیخته شدن پس از مرگ؛ آن‌گاه نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش پاداش و جزا می‌دهد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا

تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

«بگو آیا نگریده‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خدا شب را تا روز قیامت بر شما پاینده بگرداند» یعنی: پیوسته و همیشگی بگرداند، به طوری که زمان زندگی تان تا روز قیامت پیوسته شب باشد، بی آن که بعد از آن روزی طلوع کند و طبیعی است که در آن صورت، شما امکان تحرک و تکاپو در یافتن اشیای مورد نیاز خود را از دست داده و چرخه زندگی تان نظر به دشواری به دست آوردن ضروریات حیات - مانند غذا، نوشیدنی، پوشیدنی... - معطل می ماند، در آن صورت: «کدامین معبود جز خداوند برایتان روشنی ای به میان می آورد؟» یعنی: آیا معبودی از معبودانی که آنها را می پرستید، قادر است تا این تاریکی همیشگی را از شما برداشته و نوری را جانشین آن گرداند که در پرتو آن، به تکاپوی کار و بار خویش پردازید و در روشنایی آن، اشیای مورد نیاز خود را ببینید، نور و انرژی ای که میوه هایتان با آن به صلاح آمده و کشتزار هایتان در آن رشد کند و چهارپایانتان در آن بخرامند؟ «آیا نمی شنوید» به شنیدن فهم و قبول و تدبیر و تفکر تا دست از لجاجت بردارید؟.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ

تَسْكُنُونَ فِيهَا أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾

«بگو: آیا نگریده‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند» یعنی: اگر تمام زمانی را که شما در آن زندگی می کنید، به طور همیشگی و مستمر تا روز قیامت روز گرداند «جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی در میان آورد که در آن آرام گیرید» از رنج و خستگی کار روزانه بیسایید و از تکاپوی کسب و کار راحت و فارغ‌بال شوید؟ «آیا نمی بینید» این منفعت بزرگ را به دیده پندآموزانه و هشیارانه تا از پرستش غیر خدا عز وجل بازگردید و بازایستید؟

در این آیه ملاحظه می‌شود که خداوند عَلَّامٌ (افلا تسمعون) را به سبب مناسبتی که با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به کار گرفتن شنوایی کارتر و مفیدتر است و (افلا تبصرون) را به سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به کار گرفتن بینایی مؤثرتر و کارتر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و از رحمتش» به شماست که «شب و روز را برایتان آفرید تا در آن» یعنی: در شب «بیارامید و تا از فضل او روزی خویش بجوید» در روز. یعنی: آفرینش دو پدیده عظیم شب و روز را برای شما جمع کرد تا جمع کردن میان کار و تلاش و میان استراحت و آرامش را برایتان ممکن گرداند و به این ترتیب زندگیتان سروسامان گیرد «و تا باشد که سپاس بگذارید» نعمت‌های خداوند عَلَّامٌ را بر خود، با انجام دادن انواع عبادت‌ها در شب و روز.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾

«و روزی که به آنان ندا دردهد و بگوید: آن شریکان من که شما می‌پنداشتید، کجایند» تا شما را از این مخمصه برهانند؟ هدف از تأکید و تکرار این ندا برای بار دوم، آگاه نمودن بندگان بر این امر است که هیچ چیز مانند شرک جلب‌کننده خشم خدای سبحان نیست چنان‌که هیچ چیز مانند توحید، جلب‌کننده رضای وی نمی‌باشد.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

يَفْتُرُونَ ﴿٧٥﴾

«و از میان هر امتی گواهی بیرون می‌کشیم» که روز قیامت در حق آن امت گواهی می‌دهد. و این گواهان، پیامبران: اند. به قولی: این گواهان عادلان و دادگران هر امت‌اند «آن‌گاه می‌گوییم: برهانتان را در میان آورید» یعنی: حجت و دلیلتان را بر این که با من شریکانی وجود داشته‌اند، در میان آورید. در این هنگام است که آنها به حقیقت

اعتراف کرده و از ارائه حجت و برهان، گنگ و لال می‌شوند «آن‌گاه دریابند که حق از آن خداوند است» در الوهیت و او یگانه لاشریک می‌باشد «و آنچه برمی‌بستند» از شرکای دروغین به ناروا «از آنان گم می‌شود» یعنی: از دید آنان غایب و ناپدید می‌گردد و هیچ به کارشان نمی‌آید.

﴿ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآيَيْنَاهُ مِنَ الْكُفُورِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴾ (٧٦)

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیر آنها نقل کرده‌اند: قارون فرزند یصهر فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام است و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام. پس آن دو، پسرعموی یک‌دیگر بودند. نقل است که قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید «پس برآنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام سرپیچید و به خدای عزوجل کافر شد «و ما به او از گنجها» گنج: مال ذخیره شده است «به اندازه‌ای بخشیدیم که کلیدهای او» یعنی: کلیدهای گنجهای اموال و صندوقهای قفل‌شده او «بر گروهی نیرومند سنگینی می‌کرد» یعنی: پشت مجموعه‌ای از مردان را خم می‌کرد؛ وقتی می‌خواستند آنها را حمل کنند. پس وقتی کلیدهای گنجهای اموال او این مقدار بود، تصور کنید که خود این گنجها چه مقدار و چه اندازه بود؟ مراد از «عصبه» گروهی اند که بعضی پشتیبان بعضی دیگر بوده و همدیگر را یاری می‌کنند، گویی آنان ید واحده هستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «کلیدهای گنجهای او را چهل مرد نیرومند حمل می‌کردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی‌زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و

آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

«و» ای قارون «در آنچه خداوند به تو داده است» از توانگری و ثروت «سرای آخرت را بجوی» لذا این اموال را در آنچه که خدا عز وجله می‌پسندد، انفاق کن نه در تجاوز و گردنکشی و ستم «و» در عین حال «بهرهات را از دنیا هم فراموش نکن» یعنی: در بهره‌برداری از حلال و تکاپو در جهت کسب آن - مانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن و ازدواج - نیز تلاش متناسب آن را به خرج ده زیرا همان گونه که پروردگارت را بر تو حقی است، نفست را نیز بر تو حقی است پس حق هر صاحب حقی را به او بده. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا، و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا: برای دنیایت چنان کار کن که گویی به‌طور همیشه زنده هستی و برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا می‌میری».

«و نیکی کن» با بندگان خدا عز وجله «همچنان که خدا به تو نیکی کرده است» با آنچه که از نعمتهای دنیا به تو ارزانی داشته است «و در زمین فساد مجوی» یعنی: در آن به معاصی خداوند عز وجله عمل نکن «که خداوند فسادپیشگان» در روی زمین «را دوست نمی‌دارد» بلکه آنان را دشمن می‌دارد و این سنت و عادت وی است.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۗ أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن الْقُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾

«گفت» قارون در پاسخ قومش «همانا این» مال و ثروت «به خاطر علمی که نزد من است، به من داده شده‌است» و آن علم، عبارت از آگاهی و شناخت وی از انواع تجارتها و سایر راه‌های مال‌اندوزی بود. به قولی: دانش وی، شناخت گنجها و دینه‌ها

بود. به قولی معنی این است: خداوند ﷻ این مال را به من داد زیرا می دانست که من اهل فضل هستم و شایسته این نعمتها می باشم پس خداوند ﷻ فضیلت من را ارج گذاشته و این همه مال را به من بر اساس شایستگی ام ارزانی کرد. ابن کثیر این قول را که قارون کیمیاگر بود و مس و روی را طلا و نقره می گردانید، ضعیف می پندارد. «آیا ندانست که خداوند پیش از او از قرنها» یعنی: از امتهای گذشته «کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است؟» پس اگر مال یا نیرومندی، بر فضیلت کسی دلالت می کرد، هرگز خداوند ﷻ هلاکشان نمی کرد «و مجرمان از گناهانشان پرسیده نمی شوند» یعنی: فرشتگان در فردای قیامت مجرمان را جویا نمی شوند و از آنها پرس و جو نمی کنند، بدان جهت که مجرمان از سیمایشان شناخته می شوند چرا که با روی سیاه محشور می گردند.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٨﴾

«پس بر قومش در زینت خویش بیرون شد» یعنی: قارون با تجمل و آرایشی خیره کننده و نمایش و کوبه ای آراسته و در موکبی پر زرق و برق از خدم و حشم به میان قومش بیرون شد که هر کس آن صحنه را می دیدید، شگفت زده می شد، به طوری که «گفتند کسانی که خواهان زندگانی دنیا» و زینت آن «بودند، ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده، داشتیم، به راستی او دارای بهره ای بزرگی» از دنیا «است» درباره گویندگان این سخن اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: آنان از مؤمنان آن زمان و به قولی دیگر: از کفار آن زمان بودند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُفْقَهَا إِلَّا

الضَّبْرُوتُ ٨٠

«و کسانی که دانش واقعی داده شده بودند گفتند» ایشان دانشمندان پرهیزکار بنی اسرائیل بودند که به آرزومندان دنیا گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی بهتر است» یعنی: پاداش الهی در آخرت بهتر از آن چیزی است که شما هم اکنون آرزوی آن را می کنید «برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» در ضمن آنچه که خداوند متعال به وی از مال - چه اندک و چه بسیار - بخشیده است «وجز صابران آن را فرانگیرند» یعنی: این سخنی که دانشمندان بنی اسرائیل گفتند، فقط در قلب کسی می نشیند و کسی را گرویده و به خود عامل می گرداند که بر طاعت خدا عز وجل شکیبیا بوده و خود را از ارتکاب شهوات نگه می دارد.

لذا ای مؤمنان! به قصد و انگیزه بسیاراندوزی، برتری طلبی و فسادافروزی در زمین، بهره زوال پذیر دنیای بی دوام را تمنا نکنید. چنان که در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند عز وجل می فرماید: برای بندگان شایسته خود آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، آماده کرده ام. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر می خواهید این آیه را بخوانید: (پس نمی داند هیچ کسی که چه بسیار مایه روشنی چشمها برایشان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است) «سجده / ۱۷»».

فَنَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ

مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ٨١

«آن گاه او را» یعنی: قارون را «با خانه اش به زمین فرو بردیم» به عنوان جزایی بر گردنکشی وی چنان که در حدیث شریف آمده است: «در اثناپی که مردی از امتهای پیش از شما دو جامه سبز گران قیمت پوشیده خرامان بیرون آمد و در میان آن دو جامه فخر و تبختر می کرد، خدای سبحان زمین را فرمان داد که او را در خود فرو برد پس او تا روز قیامت در حال فرورفتن در زمین می جنبد». «پس هیچ گروهی نداشت

که او را در برابر خداوند یاری رسانند» یعنی: قارون هیچ گروهی نداشت که از آنان یاری بجوید تا عذاب الهی را از وی دفع کنند «و خود» نیز «از نصرت یافتگان نبود» یعنی: خود هم قدرت نداشت تا بهرغم داشتن آن همه سرمایه، خویشتن را از عذاب الهی نجات داده و از فرورفتن در زمین بازدارد.

**وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَابُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٤﴾**

«و همان کسانی که دیروز منزلت او را آرزو می کردند» یعنی: به آرزوی رسیدن به مقام و جایگاه قارون بودند «صبح می گفتند: وای، مثل این که خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده و تنگ می گرداند» یعنی: آنان پشیمان از آنچه قبلا آرزو می کردند گفتند: اینک برای ما حقیقتی آشکار شد که تا هم اکنون از دیده ما پنهان بود، آن حقیقت این است که: کار به دست خدا عزوجل است، بر هر کس بخواهد، دایره مال و ثروت را گشاده می گرداند و بر هر کس بخواهد آن را تنگ می گرداند و این همه برای آزمایش و ابتلای بندگان است. چنان که در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ مَنْ يَحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يَحِبُّ: خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ اخْلَاقَ شِمَا رَا دَر مِيَان شِمَا تَقْسِيمُ كَرَدَه اَسْت چنان که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می دارد و دوستشان نمی دارد می دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می دارد نمی دهد».

آن گاه کسانی که در آرزوی مال قارون به خطای خویش پی برده بودند در ادامه گفتند: «و اگر خداوند بر ما منت نهاده بود» با رحمت خویش و ما را پناه نداده بود از سرکشی، سرمستی و ستمگری ای که قارون بر آن بود و اگر چنان بود که به سبب آن آرزوی خام و بی مورد، ما را فرو می گرفت «ما را نیز فرومی برد» چنان که قارون را در زمین فرو برد «وای، گویی کافران رستگار نمی شوند» به هیچ خواسته ای از خواسته های خود.

تِلْكَ أَدَارُ الْآخِرَةِ بِنَعْمَتِهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

سپس خدای عزوجل سنتی از سنت‌های خویش را به ما تعلیم داده می‌فرماید: «آن سرای آخرت را» یعنی: عزت و مقام و بهره‌های بهشت را. اشاره به سوی سرای جاویدان بهشت با لفظ «تلك»، به قصد بزرگداشت و تجلیل شأن و جایگاه آن در مقابل تحقیر بهره‌هایی است که قارون و امثال وی از دنیا داده شده‌اند. آری! این بهشت جاودانی که شما اوصاف آن را شنیده‌اید «برای کسانی مقرر می‌کنیم که در روی زمین خواستار برتری و فساد نیستند» یعنی: کسانی که نمی‌خواهند بر مؤمنان برتری‌جویی، تکبر و ستم ورزند و در زمین فساد کنند با ارتکاب معاصی خدای سبحان.

علما گفته‌اند: حرمت فساد - هر فساد و تبهکاری‌ای که باشد - امری آشکار است و چیزی از آن جایز نیست ولی برتری‌جویی ممنوعی دارد و مجازی؛ ممنوع آن این است که به شیوه تکبر و دیده‌درایی و تطاول بر مردم باشد اما مجاز آن این است که در امر حق و در طلب ریاست و پیشوایی دینی بر مردم باشد، نه آن که به لباس خوب، سواری خوب و منزل خوب بر دیگران برتری‌جویی شود. ولی کسی که به خاطر عشق به زیبایی، این چیزها را دوست دارد، بر او باکی نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول‌الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری‌جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نرزد و کسی بر کسی برنشورد».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

«هر کس نیکی به میان آورد» در روز قیامت «برای او بهتر از آن است» یعنی: برایش پاداشی بهتر از آن است که خداوند عَلَّامٌ از ده برابر تا هفتصد برابر آن به وی می دهد «و هر کس بدی به میان آورد، کسانی که مرتکب بدیها شده اند، جز سزای آنچه کرده اند، نمی یابند» بی آن که بر عذابشان افزوده شود. گاهی هم خداوند متعال عفو کرده و به رحمت و فضل خویش از گنهکاران در می گذرد و آنان را می آمرزد.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾

«درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد» یعنی: خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و عمل کردن به احکام آن را بر تو فرض گردانید «یقیناً تو را به سوی معاد» یعنی: به سوی بازگشتگاه مکه «باز می گرداند» فاتح و ظفرمند و پیروز. در بیان سبب نزول روایت شده است که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از غار ثور بیرون آمده و راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند و به جحفه رسیدند، اشتیاق مکه در جانیشان شعله کشید. آن گاه خداوند عَلَّامٌ این آیه را نازل فرمود.

به راستی که حق تعالی به این وعده خود به پیامبرش، وفا کرد و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بعد از مدت هشت سال درحالی به مکه بازگردانید که ایشان را عزتمند، لشکریان خویش را پیروز و دین اسلام را غالب گردانیده بود. ولی مجاهد در تفسیر **لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ** می گوید: «خداوند عَلَّامٌ بازگرداننده تو به سوی روز قیامت است». «بگو: پروردگرم بهتر می داند چه کسی هدایت پیش آورده» که آن کس من هستم «و چه کسی در گمراهی آشکاری است» که آنان شما مشرکان هستید. پس به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک از آن چه کسی خواهد بود. و این پاسخی است به کفار مکه آن گاه که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: تو در گمراهی قرار داری.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

«و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود» یعنی: قبل از آن که خداوند ﷻ به نبوت و رسالت برگزیند، تو امید و انتظار آن را نداشتی که به سوی بندگان به رسالت برانگیخته شوی و بر تو قرآن نازل شود «بلکه این رحمتی از جانب پروردگارت بود» یعنی: لیکن فرود آوردن قرآن بر تو، رحمت و فضلی از سوی پروردگارت بود، نه به خاطر عملت و نه به خاطر استحقاقی که داشتی بدین جهت، خداوند متعال پیامبرش را به پنج دستور ذیل مکلف گردانید:

۱ - «پس هرگز پشتیبان کافران مباش» یعنی: مبادا با مجامله، برقرار کردن پیوند دوستی و مدارا کردن با آنان - به حساب تبلیغ دعوت و اعلام قاطعانه آن - کمک آنان باشی بلکه کافران را طرد کن و صراحتاً با آنان به مخالفت برخیز.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَأَنْذَرْنَاكَ بِالْكِتَابِ وَأَنْذَرْنَاكَ بِالْكِتَابِ وَأَنْذَرْنَاكَ بِالْكِتَابِ ﴿٨٧﴾

۲ - «و البته نباید تو را از آیات الهی» یعنی: از عمل به قرآن «پس از آن که بر تو نازل شده است، بازدارند» و نباید سخنان دروغ و آزارهای کافران، مانع تلاوت کتاب خدا ﷻ و عمل به آن از سوی تو شود.

۳ - «و به سوی پروردگارت دعوت کن» یعنی: مردم را به سوی خداوند ﷻ، یگانگی وی، عمل به فرایض و پرهیز از معاصی فراخوان.

۴ - «و زنها را! از مشرکان مباش» در عمل، یا در اعتقاد. این دستور کنایه گویی به دیگران - بجز پیامبر ﷺ است - همچنین این خطاب:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

۵ - «و با خدا معبود دیگری را نخوان، خدایی جز او نیست» یعنی: فقط حق تعالی خدای یگانه‌ای است که بر همه چیز تواناست و غیر وی نه می‌توانند به تو زیانی برسانند و نه منفعتی. مراد از این دو خطاب اخیر - چنان که گفتیم - مخاطبان دیگر جز پیامبر ﷺ هستند «همه چیز» هر چه که باشد «هلاک شونده است، جز وجه او»

یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زنده پاینده است. در حدیث شریف آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر گفته این سخن است: الا کل شیء ما خلا الله باطل: آگاه باشید که همه چیز جز خداوند، فانی و نابود است.»

«حکم از آن اوست» یعنی: فقط فرمان و قضای حق تعالی است که نافذ است، به هر چه بخواهد حکم می‌کند و فرمان می‌راند «و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید» در هنگام رستاخیز و حشر و نشر، نه به‌سوی غیر وی تا نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا دهد.

﴿سوره عنكبوت﴾

مکی است و دارای (۶۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عنكبوت» نامیده شد که خداوند عز وجل بت پرستان را در آن به عنكبوتی تشبیه کرده است که برای خود خانه سست و بی بنیاد بنا می کنند. محور اساسی سوره عنكبوت، بیان تکالیف ایمان راستین است و داستانهای نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در همین سیاق مطرح می شود. و همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث می شود، سوره عنكبوت نیز با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان سخن می گوید؛ گویی این سوره تفصیل مقدمه سوره «بقره» است.

آلَمَ ۱

خوانده می شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا أَمْنًا وَأَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۲

«آیا مردم پنداشته اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند» در اموال و جانهایشان؟ نه! قضیه چنان که آنان پنداشته اند نیست بلکه لابد آنان را به وسیله جهاد، یا فقر، یا آفت و زیان جانی، یا غیر این از انواع مصایب می آزمایشیم تا انسان وارسته و مخلص از انسان منافق و انسان صادق از انسان کاذب متمایز گردد بنابراین، ایمان فقط کلمه ای نیست که به زبان گفته شود بلکه حقیقتی است دارای تکالیف، امانتی است همراه با دشواری ها و مسئولیت ها و جهادی است که به صبر و تحمل فراوان نیاز دارد و برای کسی سزاوار نیست که خلاف این پندارد. چنان که در حدیث شریف آمده است: «سخت ترین مردم در ابتلا انبیا هستند، سپس

صالحان و سپس بهترین‌ها به‌حسب مراتبشان لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود، در ابتلایش افزوده می‌شود». ابن‌کثیر در بیان سبب نزول از ابن‌ابی‌حاتم نقل می‌کند: این آیه درباره جمعی نازل شد که در مکه بودند و اسلام آورده بودند اما یاران محمد ﷺ در مدینه به آنان نوشتند که اسلامشان پذیرفته نمی‌شود تا هجرت نکنند پس ایشان راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند ولی مشرکان ایشان را از راه بازگردانیدند. اما ابن‌سعد روایت کرده است که این آیه درباره عماربن‌یاسرؓ نازل شد زیرا او در راه خدا ﷺ مورد شکنجه قرار می‌گرفت.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿٢﴾

«و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند» نیز «آزمودیم» یعنی: این سنت ما در میان بندگان ماست لذا ما مؤمنان این امت را نیز می‌آزماییم چنان‌که امتهای پیش از آنان را مورد آزمایش قرار دادیم و از آنان کسانی بودند که ابره بر فرق سرشان نهاده می‌شد و از میان دو نیم می‌شدند اما از دین خویش بر نمی‌گشتند چنان‌که قرآن کریم در داستانهای انبیاء ﷺ و آزمایشهایی که ایشان و پیروانشان شدند، این حقیقت را بیان کرده است «البته خداوند آنان را که راست گفته‌اند» در این سخنشان که: ایمان آورده‌ایم «معلوم می‌دارد و دروغگویان» مدعی ایمان را «نیز معلوم می‌دارد» و به وسیله امتحان میان آنها تمیز ایجاد می‌کند.

مراد از (ألا لنعلم) یعنی «معلوم داشتن» از سوی حق تعالی، متمایز کردن راستگویان و دروغگویان در عرصه عینیت است، نه به‌دست آوردن معلومات جدید چرا که خداوند ﷻ آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که در آینده خواهد بود و آنچه را که وجود ندارد و اگر قرار باشد که به عرصه وجود آید چگونه به وجود خواهد آمد، همه را می‌داند. و این امری اجماعی است که در میان ائمه اهل سنت مورد اتفاق است. بنابراین، حق تعالی می‌خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عملشان - و نه

فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت و ویرایشی برای نهاد آنان است. از این روی ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی از مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: (الانعلم) و نظایر آن گفته‌اند: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق می‌گیرد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْفُتُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

«آیا کسانی که مرتکب بدیها می‌شوند» و از ارتکاب معصیت و نافرمانی خداوند جل جلاله باکی ندارند؛ «می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند» یعنی: از نزد ما می‌گریزند و ما را - قبل از آن‌که آنان را در برابر اعمالشان مورد مؤاخذه قرار دهیم - عاجز می‌گردانند؟ «چه بد داوری می‌کنند» یعنی: چه بد است این اندیشه و پندار آنها که از حیطة قدرت ما می‌توانند بیرون روند! نه، هرگز! مجازات ماخواه‌ناخواه به سراغ آنان می‌آید. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: مراد الهی از مرتکبان بدی‌ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیه کریمه عام است و هر کسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می‌گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

«کسی که به لقای خدا امید دارد» باید بداند که «اجل مقرر الهی فرارسنده است» یعنی: میعاد معین برای روز رستاخیز و پاداش و جزا خواه‌ناخواه آمدنی است پس باید برای این روز عمل کند تا با عمل صالح به ملاقات حق تعالی شرفیاب شود «و او شنواست» سخنان بندگانش را «دانااست» به آنچه که پنهان و آشکار می‌کند لذا هرگز چیزی از اعمال شایسته آنان را ضایع نمی‌گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

«و هر کس جهاد کند، جز این نیست که فقط برای خودش جهاد می‌کند» یعنی: کسی که با کفار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند؛ از راه صبر و پایداری بر طاعات و علیه شیطان جهاد کند؛ با دفع کردن وسوسه‌های وی پس بی‌گمان به سود خودش جهاد کرده است، یعنی پاداش جهاد وی به خودش تعلق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی‌گردد «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عباداتشان هیچ نیازی ندارد، همان‌طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این‌روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان برمی‌گردد و برنامه خدا ﷻ چیزی جز رشد و کمال این انسان نیست.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم» لَنُكَفِّرَنَّ: به سبب آن کارهای شایسته‌ای که انجام داده‌اند، گناهان را از آنان با مغفرت می‌پوشانیم و از آنان آثار متعلق به گناه؛ مانند خشم و عذاب را دور می‌کنیم «و به آنان نیکوترین آنچه را که می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: پاداششان را به حسب نیکوترین اعمالشان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم چنان‌که می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است) «انعام/۱۶۰».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

«و به انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» و با آنان رفتاری نیکو که آن را می‌پسندند و دلها و خاطرهایشان به آن خوش می‌شود، در پیش گیرد و این میسر نیست جز با نیکی کردن به آنها و رعایت عواطف آنها زیرا پدر و مادر سبب

وجود انسانند و نهایت نیکی را به فرزندانشان کرده‌اند پس شایسته چنین رفتاری هستند. «وصیت: سفارش» در آیه کریمه به معنی «امر» است، یعنی: به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند. «و اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شریک گردانی پس، از آن دو اطاعت نکن» یعنی: اگر پدر و مادرت از تو خواستند و الزامت کردند بر این که با من معبودی را شریک گردانی که به خدا بودن آن علمی نداری پس از این خواسته آنان اطاعت نکن زیرا هیچ طاعتی از مخلوق در نافرمانی خالق پذیرفته نیست. فرمان دادن آنها به سایر معاصی و نافرمانی‌های خدای سبحان نیز، به درخواست شرک از سوی آنها ملحق می‌شود. بنابراین، نباید پدر و مادر در معصیت خدای سبحان مورد هیچ اطاعتی قرار بگیرند لذا اگر پدر و مادر تو را به آنچه که حرام است فرمان می‌دهند، از آنها فرمان نبر بلکه فقط از خدا عز و جل فرمان ببر اما این فرمان دادن آنها به معصیت، نباید تو را از نیک رفتاری با آنها بازدارد. چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین توصیه کرده‌اند. «بازگشت شما به سوی من است آن‌گاه به حقیقت آنچه می‌کردید، آگاهتان می‌سازم» یعنی: شما را از اعمال شایسته و ناشایست‌تان آگاه می‌کنم و هر یک را به آنچه که سزاوار آن است، جزا می‌دهم.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به‌خدا سوگند که نه غذایی می‌خورم و نه نوشابه‌ای می‌نوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه‌روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آن‌گاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی‌رمق شد. در این هنگام، سعد به نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جانها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر می‌خواهی بخور و اگر می‌خواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد می‌گوید: این آیه درباره من نازل شد».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿١﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند، البته آنان را در زمره صالحان درمی‌آوریم» یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ‌قدم گردیده‌اند. باید دانست که صلاح از برازنده‌ترین صفات مؤمنان است و محل آرزوی پیامبران علیهم‌السلام بوده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

«و از میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم پس چون در خداوند آزار بینند» یعنی: چون در راه خداوند جل جلاله و به‌خاطر دین وی آزار بینند چنان‌که اهل کفر با اهل ایمان و اهل معاصی با اهل طاعات چنین روشی در پیش گرفته و به‌خاطر ایمان به خدا جل جلاله و عمل به اوامرش، مؤمنان و مطیعان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. آری! چون در راه خداوند جل جلاله آزار ببینند، در این هنگام «فتنه مردم را» یعنی: آزار و اذیتی را که مردم بر آنان وارد می‌سازند تا آنها را از دینشان برگردانند «مانند عذاب خدا قرار می‌دهند» یعنی: از دیدن آزار و اذیت از سوی آنان بیقراری کرده، بر آن شکیبایی نمی‌ورزند و آن را در بزرگی و شدت خود مانند عذاب الهی می‌پندارند و از آزاردهندگان چنان اطاعت می‌کنند که از خدا جل جلاله اطاعت می‌کنند. به‌قولی: مراد از اینان، منافقانند که چون در راه خدا جل جلاله مورد آزار قرار بگیرند، از دین حق بازگشته و کافر می‌شوند. پس شایسته‌شأن مؤمن این است که بر آزار و اذیت در راه خدا جل جلاله صبر و پایداری نموده و به‌خاطر این آزار و اذیتها از حق برنگشته و در نیمه راه سقوط نکند بلکه رویاروی این موانع بایستد و آنها را پشت سر بگذارد. البته اگر تحت فشار کفار قرار داشت، این پایداری و ثبات وی مانع از آن نیست که ظاهراً بر سبیل تقیه، با کفار موافقت نماید در حالی که قلبش بر ایمان مطمئن است.

«و اگر از جانب پروردگارت پیروزی‌ای رسد» به مؤمنان و غلبه و غنیمتی یابند؛ «می‌گویند» آن سقوط کنندگان در نیمه راه «ما با شما بودیم» یعنی: در دین شما بوده

و با شما علیه دشمنان یار و همکار بودیم. پس خدای عزوجل آنان را تکذیب کرده و می‌فرماید: «آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است» از خیر و شر «داناتر نیست؟» پس چگونه این ادعای دروغین را به میان می‌آورند؟

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمانشان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می‌شد و خدای عزوجل مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

«و قطعاً خدا مؤمنان را معلوم می‌دارد و یقیناً منافقان را نیز معلوم می‌دارد» یعنی: خداوند ﷻ دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی‌ها از یکدیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار می‌گرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل نمی‌شود و در راه خدا چنان‌که باید صبر و ثبات می‌ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل می‌شود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به خدای عزوجل کافر می‌شود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده خورشید پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام بازمی‌گردد و می‌پندارد که از مسلمانان است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

«و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید» رهرو راه و روش ما باشید، به دین ما درآیید و از دین خویش باز گردید «و ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» یعنی: اگر پیروی از راه ما گناهی باشد که شما به سبب آن در هنگامه رستاخیز - چنان‌که می‌گویید

- مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید پس ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم تا این ما باشیم که به آن مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیریم نه شما. با تأسف که جمله: «تو این کار را بکن و گناهت به گردن من!» مخصوصا میان عوام مردم در جوامع اسلامی بسیار رواج و رونق یافته است. پس خدای عزوجل در تکذیب آنان می‌فرماید: «و چیزی از گناهانشان را بردارنده نیستند» یعنی: آنها هیچ چیز از گناهی را که به برداشتن آن متعهد شده‌اند، بردارنده نیستند «قطعا آنان دروغگویند» در این سخن خویش که: «ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» زیرا هیچ‌کس گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شد.

وَلِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْفَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

«و قطعا برمی‌دارند» این گروه دعوتگر به سوی کفر «بارهای سنگین خود را» یعنی: گناهی را که خود مرتکب شده‌اند «و بارهای دیگری را با بارهای خود» یعنی: بی آن‌که از گناهان خود مرتکبان گناه چیزی کم شود، گناهان دیگری را با گناهان خود نیز برمی‌دارند. و آن، گناهان کسانی است که آنها را گمراه کرده و از هدایت به سوی ضلالت به در برده‌اند «و به‌راستی روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند» یعنی: از دروغهایی که در دنیا به میان می‌آوردند؛ «مورد پرسش قرار می‌گیرند» همراه با سرکوب و سرزنش. در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند مزدهای کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که از پاداشهای خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود».

اینک مثالی عینی از رویارویی کفر و ایمان ارائه می‌شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنها هزار سال منهای پنجاه سال درنگ کرد» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نوح چهل سال داشت که به رسالت مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال هم به دعوت الی الله در میان قومش مصروف بود و بعد از طوفان نیز شصت سال زندگی کرد تا نسل بشر بار دیگر رو به فزونی نهاد». در حدیث شریف آمده است: «اولین نبی که فرستاده شد، نوح علیه السلام بود».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «هم اکنون داشتن چنین عمر طولانی ای غیرطبیعی به نظر می رسد ولی ما این خبر را از صادق ترین منبع در عرصه هستی دریافت می کنیم، که این خود برهان روشن درستی آن است اما اگر بخواهیم آن را تفسیر کنیم، نیز می توانیم بگوییم: در آن زمان تعداد بشر اندک و محدود بوده اند پس بعید نیست که خدای سبحان به جای کثرت تعداد، به این نسل ها طول عمر بیشتری عنایت کرده باشد؛ برای این که زمین آبادان شود و حیات امتداد پیدا کند و چون نسل بشر روبه فزونی نهاد و زمین آبادان شد، دیگر سببی برای طولانی ساختن عمرها باقی نماند. این سنت که گفتیم؛ در عمر بسیاری دیگر از جانداران نیز قابل ملاحظه است و به هر مقدار که تعداد کم شود، عمر طولانی می شود چنان که می بینیم کرکس ها بعضا تا صدها سال عمر می کنند در حالی که یک مگس بیش از دو هفته عمر نمی کند».

این آیه پایدار سازنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه دعوت است، گویی خطاب به ایشان گفته می شود: نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروان بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

«پس طوفان آنان را فرو گرفت» بعد از تمام شدن مدت مذکور. طوفان: چیزی است که با کثرت و غلبه بر چیز دیگری احاطه کند، اعم از سیل تاریکی، یا تندباد. اما در اینجا مراد از آن، سیل فراگیری است که هم از آسمان بر آنان نازل شد و هم از زمین

برجوشید تا همگی را غرق کرد «در حالی که ستمکار بودند» یعنی: با کفر خویش ادامه‌دهنده ستم بودند و اندرزهای نوح علیه السلام در آنان هیچ سود و اثری نبخشید، با آن‌که نوح علیه السلام در تمام طول این مدت آنان را پندواند و هشدار می‌داد.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

«پس او و کشتی‌نشینان را نجات دادیم» یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. درباره شمار ایشان - بر چند قول - اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به‌قولی معنی این است: آن واقعه بلا را، یا آن نجات را، یا مجازات غرق‌شدن را، مایه عبرتی برای جهانیان گردانیدیم.

شایان ذکر است؛ بسیاری از نشانه‌ها در عصر ما حاکی از آن است که کشتی نوح تاکنون نیز در منطقه‌ای از کوه‌های «آارات» باقی است و ماهواره‌ها توانسته‌اند از محل آن عکس‌برداری کنند. قبل از آن نیز برخی از ساکنان ارمنستان توانستند به خود کشتی برسند. چنان‌که شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «من در زندان بودم که این خبر را از رادیوی اسرائیل شنیدم و شرایط برایم فراهم نبود که تاریخ شنیدن این خبر را ثبت کنم».

وَإِذْ هَبْنَا دَاوُودَ إِسْرَائِيلَ فَاتَّقَوْنَهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«و ابراهیم را» یعنی: یاد کن ابراهیم علیه السلام را «آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را پرستید و از او پروا کنید» یعنی: خداوند جل جلاله را به پرستش یگانه و مخصوص قرار دهید و از این که چیزی را با او شریک گردانید، پروا دارید «این برای شما بهتر است» یعنی: پرستش خدا جل جلاله و پروا داشتن از وی برای شما از شرک بهتر است. و هرچند در شرک هیچ خیری نیست ولی حق تعالی آنان را برحسب اعتقادشان مورد خطاب قرار

داد و فرمود: «این برای شما بهتر است» «اگر می‌دانید» چیزی از علم را. یا می‌دانید به چنان دانستنی که به وسیله آن میان خیر و شر تمییز دهید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

ابراهیم علیه السلام خطاب به قومش افزود: «جز این نیست که شما به جای خداوند اوثانی را می‌پرستید» که نه سودی می‌بخشد و نه زیانی می‌رساند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند. اوثان: عبارت از بتان است. به قولی: صنم، بتی است که از طلا یا نقره یا سرب ساخته می‌شود و وثن: بتی است که از گچ یا سنگ ساخته می‌شود «و بهتانی برمی‌سازید» یعنی: جز این نیست که شما بتانی را می‌پرستید که آنها را خود برمی‌سازید پس در این سخن خویش که اینها خدایانی قابل پرستش هستند، دروغ گوید «بی‌گمان کسانی را که به جای خداوند می‌پرستید، برای شما مالک روزی‌ای نیستند» یعنی: قادر نیستند بر این که چیزی از روزی را به شما ببخشند «پس روزی را نزد خداوند بجوید» یعنی: طلب و تمایل خویش در ارزاق را فقط نزد خدای عزوجل مطرح کنید زیرا فقط اوست که رزق همه نزد او می‌باشد پس، از فضلش از او درخواست کنید و فقط او را به یگانگی بخوانید «و او را پرستید» به یگانگی «و او را شکر گزارید» بر آنچه که به شما انعام نموده است «که به سوی او بازگردانیده می‌شوید» در روز قیامت لذا شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

«و اگر دروغ می‌انگارید» رسالت من را «قطعا امتهای پیش از شما هم تکذیب کردند» پیامبرانی مانند نوح و ادریس (علیهما السلام) را. به قولی: این از سخن ابراهیم علیه السلام و به قولی دیگر: از کلام خدای سبحان است که در این صورت معنی چنین می‌شود: اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران

پیشین نیز این چنین بوده است. ابن کثیر می گوید: «از سیاق آیات چنین پیداست که همه اینها حکایت سخنان ابراهیم علیه السلام است که با بیان آنها برای قومش، بر اثبات معاد حجت اقامه کرد زیرا خداوند جل جلاله بعد از همه این آیات در (آیه ۲۴) می فرماید: ﴿فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ...﴾: «پس نبود جواب قوم وی...». «و بر عهده پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه ای نیست» یعنی: مأموریت پیامبر فقط این است که مردم را به سوی حق دعوت کند پس هدایت آنان بر عهده او نیست زیرا این کار در گستره توان او نمی باشد لذا بدانید که با این تکذیب هیچ زیانی به او نمی رسانید بلکه به خودتان زیان می رسانید.

أَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۗ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۹۱﴾

«آیا ندیده اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می کند سپس آن را اعاده می کند؟» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته اند که چگونه خداوند جل جلاله آنان را ابتدائاً به شکل نطفه ای می آفریند، سپس از رحم مادر به سوی دنیا بیرونشان می آورد آن گاه بعد از این آنان را می میراند. همچنین آیا ندیده اند که سایر حیوانات و سایر نباتات، در آفرینش و مرگ خود چرخه معینی از عملیه پیچیده و نهایت دقیقی را طی می کنند؟ پس چون قدرت خدای سبحان را بر آغازگری و ایجاد دیدند و دانستند، باید بدانند که او بر تکرار و اعاده خلقت آنها نیز قادر است و هر دو امر در پیشگاه قدرت وی یکسان می باشد. «یرو: ندیده اند» در اینجا به معنی «یعلموا: ندانسته اند» است، یعنی: «آیا ندانسته اند؟». همزه استفهام برای انکار و نفی است و چون نفی برآمده از «لم» به آن پیوست شود، مفید اثبات می گردد، یعنی: قطعاً آنان دانسته اند. و مانند آن است: (الم نشرح...: آیا سینه ات را باز و منشرح نکردیم؟) «۹۴/۱» یعنی: کردیم. «بی گمان این» اعاده خلقت «بر خداوند آسان است» زیرا او چون امری را اراده کند، به او می گوید: «کن: موجود شو». پس بی درنگ موجود می شود.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

«بگو» ای پیامبر به تکذیب‌کنندگان رسالت. ولی اگر این آیه نیز در سیاق حکایت از سخنان ابراهیم علیه السلام باشد، معنی این است: و به ابراهیم علیه السلام وحی کردیم که به قوم بگو: «در زمین سفر کنید و بنگرید: خداوند چگونه آفرینش» پیشینیان شما را «آغاز کرده است» با وجود کثرت و اختلاف رنگها، طبایع و زبانهای آنها؟ و آثار پیشینیان بر وجود آنها دلالت می‌کند پس از مطالعه در این آثار به قدرت پرگستره و بی‌نهایت جل جلاله پی می‌برید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکانها را می‌گنجد. چنان‌که دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت پژوهش در علم زیست‌شناسی و کاوش در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد موزه‌هایی در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد».

«سپس خداوند آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد» برای بار دوم در هنگام رستاخیز. نشأت آخرت: زنده کردن خلق در روز قیامت است. این تعبیر، دلیل بر آن است که آغاز و اعاده آفرینش، دو نشأت است و هر یک از آنها ایجاد و اختراعی نو و بیرون آوردن از عدم به سوی وجود می‌باشد، تفاوتی که هست، در این است که آخرت ایجاد است بعد از ایجاد که مانند دارد در حالی که ایجاد اولیه در دنیا چنین نیست. «بی‌گمان خداوند بر هر کاری تواناست» و هیچ کاری - از جمله آغاز و تکرار آفرینش - او را عاجز نمی‌گرداند.

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

«هر که را بخواهد عذاب می‌کند» و آنان کفار و عاصیانند «و به هر که بخواهد رحمت می‌آورد» با هدایت نمودن وی. که آنان مؤمنان به پروردگار بزرگ، عمل‌کنندگان به

اوامر و نواهی وی و تصدیق‌کنندگان پیامبران علیهم‌السلام می‌باشند «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» بعد از مرگ خویش، نه به‌سوی غیر وی.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

«و شما» ای دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی «عاجزکننده نیستید» پروردگار خویش را و نمی‌توانید از حکم و قضای وی بگریزید «نه در زمین و نه در آسمان» پس نه اهل زمین خدای سبحان را در زمین عاجز می‌توانند کرد و نه اهل آسمان در آسمان - اگر او را نافرمانی کنند. قطرب می‌گوید: «معنای آیه این است: شما دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی، در آسمان نیز عاجزکننده خدا نیستید، چنانچه در آن باشید». ذکر آسمان در آیه کریمه، معجزه قرآنی بزرگی است زیرانشان از آن دارد که انسان به زودی راهی سفر آسمان خواهد شد. «و جز خدا برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت خداوند جل جلاله بازدارد «و نه شما را نصرت‌دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب خداوند جل جلاله را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكُونُ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

«و کسانی که به آیات» تنزیلی یا تکوینی «خداوند» یا هر دوی آنها «و به لقای او» در آخرت «کفر ورزیدند» یعنی: منکر برانگیخته شدن پس از مرگ و مابعد آن شدند و به آنچه که پیامبران علیهم‌السلام به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ «آن گروه از رحمت من نومید شده‌اند» در دنیا زیرا نه کتابهای من در آنان تأثیر گذاشت و نه آنچه که پیامبران من از آن خبر داده‌اند و در روز قیامت نیز از رحمت من - که بهشت است - مأیوس می‌شوند «و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

«پس جواب قومش» یعنی: جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از آن که او آنان را به سوی یگانگی خدا جل جلاله فراخواند و این همه به آنان پند و اندرز گفت «جز این نبود که گفتند» بعضی به بعضی دیگر «او را بکشید یا بسوزانید» بعد از آن که در میدان حجت از پا درآمدند، نهایتاً بر سوزاندن وی همداستان شدند. این آیه - بعد از بیان چند آیه معترضه در خطاب با محمد صلی الله علیه و آله و سلم - بازگشتی به داستان ابراهیم علیه السلام است. یا کل آیات فوق چنان که ابن کثیر می گوید، حکایت از سخنان ابراهیم علیه السلام و در سیاق آن است. «پس خداوند او را از آتش نجات داد» و آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامتی بخش گردانید «بی شک در این» نجات دادن ابراهیم علیه السلام «برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی است» قاطع بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله، از آنجا که آنها این آتش عظیم را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند اما آن آتش بر او هیچ تأثیر سوئی نکرد. دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به یادآوری مخصوص گردانید این است که فقط آنان از این نشانه ها سود می برند، نه کافران.

ابن کثیر می گوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَنُكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ

﴿٢٥﴾

«و گفت» ابراهیم علیه السلام به قومش «جز این نیست که به جای خدا بتانی را به پرستش گرفته اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست» یعنی: شما برای الفت و محبت و همبستگی میان خود، به پرستش بتان رو آورده اید زیرا حول پرستش آنها گردهم می آید و از آن بیم دارید که اگر پرستش آنها را ترک کنید، دوستی و مودت

میان شما از بین برود پس حفظ دوستی فیما بین عاملی است که شما را بر پرستش بتان جمع گردانیده و گردهم آورده است «سپس روز قیامت بعضی از شما به بعضی دیگر کفر می‌ورزید» و همدیگر را رد و تخطئه می‌کنید. یعنی در آخرت وضع کاملاً بر عکس می‌شود و این دوستی و مودتی که بر بنیاد باطل اساس گذاری شده، به پایان می‌آید. به قولی معنی این است: در آخرت پرستشگران بتان از آنها و بتان از پرستشگران خویش بیزاری می‌جویند «و برخی از شما به برخی دیگر لعنت می‌فرستد» یعنی: هر گروهی دیگری را مورد لعن و طعن و نفرین قرار می‌دهد «و جایگاهتان آتش دوزخ است» یعنی: جایگاه پرستشگر و پرستش شده و پیرو و فرمانده همه در آنجاست «و برای شما یاورانی نیست» که با نصرت و یاری خویش شما را از عذاب دوزخ برهانند.

❖ فَأَمَّن لَّهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٧﴾

«پس لوط به او ایمان آورد» یعنی: لوط به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد و او را در تمام آنچه که با خود از پیامهای حق آورده بود، تصدیق کرد. لوط عليه السلام برادرزاده ابراهیم عليه السلام بود که بعداً در حیات ابراهیم عليه السلام به سوی اهالی شهر سدوم به نبوت مبعوث شد «و گفت» ابراهیم عليه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم. همان بود که از «کوئی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالی که برادرزاده‌اش لوط و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند «بی‌گمان حق تعالی عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و نیرومندی است که مرا از دشمنانم باز می‌دارد، حکیمی است که کارهای وی همه به مقتضای حکمت است بنابراین، مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّا فِي

الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٧﴾

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در ذریه‌اش نبوت و کتاب قرار دادیم» خداوند متعال با بخشیدن فرزندان، بر ابراهیم علیه السلام منت گذاشت پس اولین فرزند وی اسماعیل علیه السلام بود و حق تعالی بعد از او اسحاق و یعقوب فرزند اسحاق را که در حیات جدش ابراهیم علیه السلام متولد شد به او بخشید و در نسل وی پیامبری و کتاب را قرار داد زیرا بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی. مراد از کتاب: جنس کتاب است که شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن همه می‌شود. «و در دنیا پاداشش را به او دادیم» با بخشیدن فرزندان و به او خبر دادیم که نبوت در ایشان استمرار می‌یابد و پیروان همه آیین‌ها را دوستدار وی گردانیدیم، به طوری که همه ادعا می‌کنند که ابراهیم علیه السلام از آن ماست. همچنین در دنیا به او عمل شایسته و عاقبت نیکو عطا کردیم به طوری که تا قیامت مؤمنان بر وی درود می‌فرستند و با غیر این از نعمتها و موهبت‌ها در دنیا به او پاداش دادیم «و قطعاً او در آخرت از صالحان است» یعنی: از کاملان در صلاح و شایستگی و از مستحقان پاداش و عطای فراوان از سوی پروردگار سبحان است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتَوْنَ الْفَاحِشَةُ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ

الْعَالَمِينَ ﴿٣٨﴾

«و لوط را نیز» به رسالت فرستادیم «آن‌گاه که به قومش گفت: شما مرتکب فاحشه می‌شوید» فاحشه: خصلتی است در نهایت زشتی، که در اینجا عبارت از فعل لواط می‌باشد «که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است» یعنی: لواط از آن روی عملی به غایت زشت است که قبل از شما احدی از مردم از هیچ گروه و نژادی، در ارتکاب آن پیشی نگرفته است.

أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَأَنْتِنَا يَعْذَابِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

«آیا شما با مردها درمی آمیزید» یعنی: با آنان مرتکب عمل لواط می شوید «و راه را قطع می کنید» به قولی: آنان با مسافرانی که از شهرشان می گذشتند، عمل لواط را انجام می دادند و به این سبب راه را قطع می کردند. به قولی دیگر: آنان بر رهگذران راه را بسته و به کشتار و چپاول آنان می پرداختند. به قولی دیگر: مراد قطع کردن راه توالد و تناسل است. «و در محافل خود مرتکب منکر می شوید» به قولی: آنان مردم را با سنگریزه زده و به غریبه‌ها بی احترامی کرده و در مجالس خویش باد شکم خالی می کردند و در برابر دیدگان یکدیگر با مردان عمل لواط را انجام می دادند و اعمالی دیگر جز اینها نیز نقل شده است.

«پس نبود پاسخ قومش جز این که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور» و جز این پاسخی دیگر ندادند، که این پاسخ، نشانه استمرارشان بر تکذیب و لجاجت و عناد بود بدین جهت، لوط پیامبر خدا ﷺ از خدای عزوجل علیه آنان چنین یاری خواست:

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

«گفت» لوط ﷺ «پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار نصرت بخش» با فرود آوردن عذاب بر آنان. پس خدای عزوجل فرشتگانش را برای تعذیب آنان فرستاد و به ایشان فرمان داد که قبل از نازل کردن عذاب بر قوم لوط ﷺ، نزد ابراهیم ﷺ بروند و او را به تولد فرزندی برایش مژده دهند بدین جهت فرمود:

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّا أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

«و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» یعنی: مژده به دنیا آمدن فرزند وی اسحاق علیه السلام و فرزند فرزند وی یعقوب علیه السلام را «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم» یعنی: این سخن را به ابراهیم علیه السلام گفتند. مراد از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی می کردند «زیرا اهل آن ستمگر بودند» به سبب کفر و ارتکاب انواع معاصی. یادآور می شویم که این داستان به طور مفصل در سوره های «هود» و «حجر» گذشت.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «آخر لوط نیز در آنجاست» پس با وجود آن بی گناه، چگونه آن شهر را نابود می کنید؟ «گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند» از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس می دانیم که لوط هم در آنجاست «بی گمان او و خانواده اش را نجات می دهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی می ماند و جزء نجات یافتگان نیست. دلیل این که خدای عزوجل به باقی ماندن زن لوط در عذاب حکم کرد، این بود که او قومش را بر ستمگری و گمراهی و گناه یاری می کرد لذا سزاوار جزایی همچون جزای آنان شد.

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ بِهِمْ وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾

«و هنگامی که فرستادگان ما» یعنی: فرشتگان ما «به نزد لوط آمدند، به علت حضور ایشان ناراحت شد» لوط علیه السلام چون آنان را دید، از دیدنشان نگران و پریشان شد؛ زیرا

ایشان را از بشر پنداشت و از آنجا که آنها به صورت پسرانی زیباروی و نیک‌صورت آمده بودند، از تعرض قوم بدکارش بر ایشان ترسید «و برای آنان دلتنگ شد» یعنی: از کمک به آنان و حمایتشان احساس ناتوانی کرد، از این‌روی محزون و دلتنگ شد «گفتند: نترس و اندوهگین نباش» یعنی: بر ما از آزار قومت نترس و نگران و پریشان نباش زیرا آنان نمی‌توانند بر ما دست یابند «ما نجات‌دهنده تو و خانواده‌ات هستیم» از عذابی که خدای سبحان ما را به فرود آوردن آن بر آنان فرمان داده است «جز زنت که از باقی ماندگان است» در آتش عذاب. چنین بود که فرشتگان به لوط عليه السلام خبر دادند که آنان پیک هلاک قومش و نجات وی و خانواده‌اش - بجز زنش - هستند چنان‌که به ابراهیم عليه السلام نیز این خبر را دادند.

إِنَّمَا مَنزُورُكَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

فرشتگان افزودند: «ما بر اهل این شهر رجزی را» یعنی: عذاب سختی را «از آسمان فرود آورنده هستیم» و آن سنگ‌باران کردنشان است. به‌قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود می‌آید. به‌قولی دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده‌است «به‌سبب آن که فسق می‌کردند» یعنی: به‌سبب فسق و نافرمانی‌شان.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

«و به‌راستی از آن نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم» یعنی: از شهر لوط بعد از هلاک کردن مردم آن، نشانه و دلالتی روشن و مایه‌پند و عبرتی باقی گذاشتیم «برای گروهی که خرد می‌ورزند» پس خردورزان روشنفکر و با بصیرت، از دیدن آن نشانه عبرت گرفته و در آن سخت تأمل و اندیشه می‌کنند. این نشانه عبارت است از: آثار عذابی که در آن شهر باقی مانده است، مانند سنگهایی که مردم شهر با آنها سنگباران شدند و مانند ویرانی دیار و زیروروشدن زمین آن شهر بر آنان و تبدیل شدن آن محل به دریاچه‌ای بدبو و متعفن.

وَإِلَىٰ مَدِينِكَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ

مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان» در نسب و قومیت «شعیب را. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید» یعنی: فقط او را به پرستش مخصوص گردانید «و به روز بازپسین امید داشته باشید» یعنی: توقع و انتظار روز بازپسین را داشته باشید و امروز در دنیا اعمالی را انجام دهید که در فردای آخرت عذاب حق تعالی را از شما بازدارد «و در زمین فساد برنیفروزید» عثو و عثی: سخت ترین فساد است. زیرا آنان علاوه بر این که به خدا عز وجله و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمان می کاستند و راه را بر مردم می زدند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٣٧﴾

«پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرو گرفت» رجفه: زمین لرزه سخت است. همچنان بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام بر آنان فرود آمد که دلهایشان را از جا برکند «پس در دیارشان» یعنی: در شهر و خانه هایشان «از پا درآمدند» جاثم: بر زانوهای مرده بر زمین افتادند.

یادآور می شویم که داستان اهل مدین در سوره های «اعراف، هود و شعراء» به تفصیل گذشت.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسْكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

«و عاد و ثمود را» تقدیر سخن چنین می شود: و دو قبیله عاد و ثمود را نیز هلاک ساختیم «و به راستی برایتان روشن شده است» فرجام ننگین هلاک ساختنشان «از مسکن هایشان» آن گاه که از برابر آنها عبور می کنید. یعنی: شما اعراب از برابر منطقه «حجر» که نزدیک وادی القری است، بسیار عبور و مرور می کنید و مسکن های

ویرانشان را خوب می‌شناسید همین طور از برابر «احقاف» که قریه‌ای از حضرموت در سرزمین یمن است، بسیار عبور و مرور می‌کنید لذا نشانه‌های روشنی را می‌بینید که می‌توانید از آنها درس عبرت گرفته و در آنها تدبیر و تأمل کنید «و شیطان کارهایشان را بر آنان آراست» مانند کفر و نافرمانی خداوند ﷻ را در نتیجه، کار و کردارشان را زیبا می‌دیدند «پس آنان را باز داشت» با این جلوه دادن‌ها و آراستن‌ها «از» پیمودن «راه» مستقیم و روشنی که انسان را به حق و حقیقت می‌رساند «با آن که صاحب بینش بودند» و با این بینایی و خرد می‌توانستند حق را با استدلال بشناسند ولی با وجود آن که دارای بینش بودند و نیروی اندیشه و دراکه خوبی داشتند اما این بصیرتشان هم به حالشان سودی نبخشید زیرا آنان بینش‌ها و اندیشه‌های خود را فقط صرف ظواهر و مظاهر دنیا کرده و آن را از روی تکبر و عناد، در کار تمییز دادن حق از باطل مصرف نکردند.

وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣١﴾

«و قارون و فرعون و هامان را» نیز نابود کردیم. قارون ثروتمند متکبر، فرعون طاغوت خودکامه مستبد و هامان وزیر وی و یاری‌گرش بر ظلم بود «و به راستی موسی با نشانه‌های روشن نزد آنان آمد پس در زمین استکبار ورزیدند» و از عبادت خداوند ﷻ سرپیچیدند «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند.

فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

يُظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

«پس هریک» یا هر گروه «از آنان را به گناهش گرفتار کردیم» یعنی: او را به سبب کفر و تکذیبش، مورد مجازات قرار دادیم. این تعبیر دلیل بر آن است که خدای عزوجل انسان را جز به سبب گناه فرو نمی گیرد.

«پس بعضی از آنان بودند که بر آنان شنبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود شن و سنگریزه می آورد. و آنان قوم لوط بودند.

«و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار آنها را فرو گرفت» آنان ثمود و مردم مدین بودند.

«و بعضی از آنان بودند که آنها را به زمین فرو بردیم» که آنان قارون و یارانش بودند.

«و بعضی از آنان را غرق کردیم» که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و قومشان بودند.

«و این خدا نبود که بر آنان ستم کند» با آنچه که بر سرشان از عذاب فرود آورد زیرا او قبل از آن که عذابشان کند، پیامبران خود را به سویشان فرستاد و کتابهای خویش را بر آنان نازل کرد «بلکه خود آنان بودند که بر خود ستم می کردند» با استمرار بر کفر و تکذیب پیامبران علیهم السلام و عمل به نافرمانیها و منهیات خداوند جل جلاله.

مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ

الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

«مثل کسانی که به جای خدا سرورانی گرفتند» که با آنان دوستی و محبت ورزیده و در جهت برآوردن نیازهای خود به جای خداوند جل جلاله بر آنان تکیه می کنند، چه این سروران دروغین از جمادات باشند؛ مانند بتان سنگی و چوبی، چه از حیوانات باشند،

چه از فرشتگان، چه از زندگان باشند و چه از مردگان. آری! وصف و مثل اینان «چون وصف عنکبوت است که» با آب دهان خود «خانه‌ای برای خود ساخت» مسلم است که این خانه عنکبوتی هیچ نیازی را برای وی برنمی‌آورد، نه در گرما، نه در سرما، نه در موقع بارش باران و نه هم این خانه او را از گزند دشمنان حفظ می‌کند. پس همچنین‌اند بتانی که از خدا برگشتگان به جای خداوند عَلَّاهُ به دوستی و سروری گرفته‌اند زیرا این بتان برای آنان به هیچ وجهی از وجوه - نه در دنیا و نه در آخرت - نفعی نمی‌رسانند و از آنان شر و بلایی را دفع نمی‌کنند «و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است» که هیچ خانه‌ای از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست «اگر می‌دانستند» که این معبودان و سرورانشان در حکم خانه عنکبوت‌اند، هرگز آنها را پرستش نمی‌کردند اما ندانستند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

«همانا خدا می‌داند که آنچه را غیر از وی می‌پرستند چیزی نیست» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! به کافران بگو: بی‌گمان خداوند عَلَّاهُ می‌داند که کفار چیزی را بجز وی نمی‌پرستند که نفع یا زیانی بتوانند برسانند پس در حقیقت این معبودان باطل چیزی نیستند «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی ذات غالب و پیروزمندی است که کارهای وی در نهایت محکمی و فرزانگی است.

وَلِلَّهِ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

«و این مثلها را برای مردم می‌زنیم» یعنی: این مثل و غیر آن از مثلهایی را که در قرآن است، برای مردم می‌زنیم تا بیدار شوند و در نتیجه، آنچه که از فهم‌هایشان دور شده است، به اذهانشان نزدیک گردد «ولی جز دانشوران» و دانایان به وجود خداوند عَلَّاهُ و به اسما و صفات وی و جز استوارگامان ژرف‌نگر در عرصه علم «آنها را در نمی‌یابند» یعنی: مثل‌های ما را نمی‌فهمند و در آنها اندیشه نمی‌کنند. پس فقط دانایانند که در آنچه برایشان خوانده می‌شود و در آنچه که مشاهده می‌کنند، تدبر و تفکر می‌کنند.

این آیه بر فضیلت علم بر عقل دلالت می‌کند. امام احمد رحمته الله به این مناسبت از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار مثل را فراگرفتم». که این خود درسی است بلیغ؛ زیرا نشان‌دهنده آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نزدیک کردن معانی به اذهان مردم، از روش زدن مثل بسیار استفاده می‌کردند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آن‌گاه خداوند جل جلاله در تبیین قدرت عظیم خویش می‌فرماید: «خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: به عدل و قسط آفرید در حالی که او در آفرینش آنها مصالح بندگانش را مدنظر داشت پس در این آفرینش هیچ‌کس او را کمک و یاری نکرده است «قطعا در این» آفرینش «برای مؤمنان نشانه‌ای است» یعنی: دلالتی است روشن بر این که حق تعالی در خلق و امر و الوهیت یگانه است.

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

«بخوان» ای محمد صلی الله علیه و آله! «آنچه از کتاب که به سوی تو وحی شده است» یعنی: قرآن را همراه با تدبر در آیات و تفکر در معانی آن بخوان «و نماز» فریضه «را برپا دار» در اوقات آن و بر آن مواظبت کن «بی‌گمان نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد» فحشا: عبارت است از اعمال زشت و ناپسندی مانند زنا. منکر: عبارت است از آنچه که در شریعت شناخته شده نیست و شرع و عقل آن را ناپسند می‌شناسد. البته معنای این که نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد این است که: مواظبت بر نماز، سبب خودداری از ارتکاب گناه می‌شود، به جهت آن‌که انسان در نماز، خود را در محضر خدا جل جلاله می‌بیند، او را مراقب خود می‌داند، با او راز و نیاز می‌کند و در آیات او تدبر می‌نماید.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد بها من الله إلا بعدا: هر کس نماز وی او را از

فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چیز دیگری نیفزوده است». انس رضی الله عنه حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت می‌گزارد اما درعین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب جَلَّ جَلَالُهُ چگونگی حال او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیرزمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

«و قطعاً ذکر خدا بزرگتر است» یعنی: ذکر خدا جَلَّ جَلَالُهُ از همه عبادتها بزرگتر است زیرا این ذکر خدا جَلَّ جَلَالُهُ است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد چراکه ترک فحشا و منکر جز از کسی که ذاکر خدا جَلَّ جَلَالُهُ و حاضر و ناظر داننده وی باشد، تحقق پیدا نمی‌کند و بی‌شک آنچه از این ذکر و یادآوری که در نماز است، رکن و پایه برتری آن بر سایر عبادتهاست.

ظاهر نص گویای این معنی است که ذکر دائم الله جَلَّ جَلَالُهُ دارای اثر بزرگتری در بازداشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است. اما ابن عباس رضی الله عنهما در معنای:

﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ می‌گوید: ذکر و یادآوری خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از شما - چون او را بخوانید و به یاد آورید - بزرگتر از ذکر و یادآوری شما او راست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من ذکرنی فی نفسه ذکرتہ فی نفسی، و من ذکرنی فی ملا ذکرتہ فی ملا خیر منه: خدای عزوجل فرمود: هر کس مرا پیش خود یاد کند، او را پیش خود یاد می‌کنم و هر کس مرا در محضر جماعتی یاد نماید، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم».

«و خدا می‌داند چه می‌کنید» پس در برابر خیر، به شما جزای خیر و در قبال شر و بدی، به شما جزای بد می‌دهد.

﴿ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي

أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

«و مجادله نکنید» ای مؤمنان! «با اهل کتاب» یعنی: با یهود و نصارا «جز به شیوه‌ای که بهتر است» یعنی: جز با خصلتی که به اعتبار پاداش نیکوتر است و آن عبارت است از مقابله خشونت با نرمی و مقابله خشم با تحمل زیرا مقابله جدال و گفت‌وگو با این شیوه، یهود و نصارا را به حجتها و برهانهای خداوند ﷻ متوجه گردانیده و این بستر و این امید را پدید می‌آورد که شما را در امر پذیرش اسلام اجابت گویند، در حالی که جدال به شیوه خشونت، چنین اثر و ثمری ندارد. «مگر با کسانی از آنان» یعنی: با کسانی از یهود و نصارا «که ستم کرده‌اند» یعنی: با افراط در مجادله، از جاده رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته‌اند و نرمی و ملایمت در آنان سودی نبخشید پس از مغالطه و خشونت در جدال با آنان باکی نیست و با آنان مجادله خشونت آمیز کنید «و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده» از قرآن «و آنچه بر شما فرو فرستاده شده» از تورات و انجیل «ایمان آوردیم» که همه از نزد خدای تبارک و تعالی نازل شده‌اند و این دو کتاب تا هنگام بعثت محمدی ﷺ و نزول شریعت اسلامی، شریعت ثابت الهی بوده‌اند. البته تحریفات و تبدیلات آنها، در این تصدیق ما داخل نمی‌شود «و خدای ما و خدای شما یکی است» نه برای او شریکی است، نه ضدی و نه همتایی «و ما فرمانبردار اویم» یعنی: مخصوصا ما امت محمد ﷺ فرمانبردار و مطیع پروردگار هستیم.

این آیه، تعلیم و آموزشی است برای ما که نوع و نحوه سخنی را که باید در اثنای گفت‌وگوی انتقادی با اهل کتاب به کار گیریم، مشخص می‌کند.

بخاری و نسائی از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم». همچنین بیهقی در کتاب «شعب» از جابر بن عبدالله رضی الله عنه

روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «از اهل کتاب چیزی نپرسید زیرا آنان هرگز شما را هدایت نمی کنند - درحالی که خود گمراه شده اند - پس اگر از آنان سؤال کنید؛ یا باطلی را تصدیق کرده اید و یا حقی را تکذیب نموده اید، به خدا سوگند که اگر موسی عليه السلام زنده و در میان شما بود، برای او روا نبود جز این که از من پیروی کند».

صحیح این است که این آیه «محکم» است و به آیه «سیف» منسوخ نشده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

«و همچنین ما بر تو کتاب را نازل کردیم» یعنی: مانند نازل کردن تورات و انجیل و غیر آنها بر پیامبران دیگر عليه السلام، ما قرآن را نیز بر تو نازل کردیم «پس کسانی که به آنان کتاب داده ایم، بدان ایمان می آورند» یعنی: کسانی که کتابهای پیشین را به حق خوانده و فراگرفته اند، به قرآن نیز ایمان می آورند؛ مانند عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان «و از این گروه» اشاره به سوی مردم مکه است. به قولی: اشاره به سوی تمام اعراب است «کسانی هستند که به آن ایمان می آورند» یعنی: به قرآن «و آیات ما را» یعنی: آیات قرآن را با وجود آشکار بودن و دور بودن شبهه از آنها «جز کافران انکار نمی کنند» کافرانی که بر کفر خود مصمم اند؛ از مشرکان و اهل کتاب. جحدود: انکار چیزی به زبان است که در قلب ثابت می باشد.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآزْتَابَ الْمُبْطِلِينَ ﴿٤٨﴾

«و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی» یعنی: ای محمد عليه السلام! تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و بر خواندن آن توانا نبودی زیرا تو شخص امی و ناخوانی هستی که نمی توانی بخوانی «و نه آن را با دست خود می نوشتی» زیرا تو بر نوشتن نیز توانا نیستی «وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند» یعنی: اگر تو از کسانی می بودی که بر خواندن و نوشتن قادرند، قطعاً باطل اندیشان بداندیش می گفتند:

شاید آنچه را که او بر ما می‌خواند، از کتابهای پیشین الهی یا از کتابهایی یافته است که در باره اخبار و تواریخ امته تدوین شده‌اند. اما از آنجا که تو امی هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، دیگر هرگز هیچ محلی برای شک و شبهه در آنها باقی نمی‌ماند. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ تا آخر حیاتشان نه می‌توانستند بخوانند و نه می‌توانستند بنویسند و نه حتی یک حرف یا یک سطر را به دست خود نوشته‌اند بلکه نویسندگانی داشتند که جلوی رویشان وحی و نامه‌هایشان را که به‌سوی سرزمینهای مختلف می‌فرستادند، می‌نوشتند. گفتنی است؛ حدیثی را که بعضا در مورد این که رسول خدا ﷺ قبل از رحلت خود نوشتن را آموختند، روایت کرده‌اند، حدیثی است ضعیف که هیچ اصلی ندارد».

بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَبَيِّنُ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

«بلکه آن» یعنی: قرآن «آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که دانش داده شده‌اند» یعنی: مؤمنانی که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ کردند و نیز مؤمنانی که بعد از آن حضرت ﷺ قرآن را حفظ کرده و می‌نمایند، به آن دانایند. این دو ویژگی قرآن است که اولاً: آیات آن دارای اعجاز روشنی است و ثانیاً: آیات آن در سینه‌ها محفوظ است. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «قرآن را علما حفظ می‌کنند و خدای عزوجل حفظ و تلاوت و تفسیر آن را برایشان آسان می‌گرداند». «و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند» یعنی: کسانی که در ظلم و ستم از حد در گذشته‌اند، همانان که حق را می‌دانند اما از آن روی برمی‌تابند؛ آیات ما را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾

«و گفتند» کفار مکه «چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است» مانند معجزات موسی عليه السلام، شتر صالح عليه السلام و معجزات مسیح عليه السلام «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخشان «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را برهر کس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا

حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فرود آوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند «و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم» که طبق مأموریت خویش، شما را بیم و هشدار داده و آنچنان که باید و شاید، حقایق را برای شما بیان می‌کنم و جز این هیچ چیز دیگر در قدرت و اختیار من نیست.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

«آیا برای آنان بس نیست که ما این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو نازل کرده‌ایم» یعنی: ای پیامبر! اگر آنان سرعناد ندارند و طالب حق و حقیقت هستند، آیا این کتاب به عنوان معجزه برایشان کافی نیست، کتابی که تو آنان را در مورد آن به مبارزه فراخوانده‌ای که مانند آن یا حداقل سوره‌ای مانند آن را بیاورند اما از آوردن آن عاجز شدند؟ پس اگر تو معجزات موسی و معجزات غیر وی از انبیاء^{علیهم‌السلام} را هم برای آنان می‌آوردی، هرگز ایمان نمی‌آوردند چنان‌که با قرآن ایمان نیاوردند «بی‌گمان در این» کتاب اعجازگر که معجزه‌ای مستمر در همه زمانها و مکانهاست «برای قومی که ایمان می‌آورند» به آنچه که تو از نزد پروردگار خویش آورده‌ای «رحمتی است» عظیم در دنیا و آخرت «و پندی است» در دنیا؛ که حقایق را با آن به یاد آورده و به سوی حق راه می‌یابند.

روایتی در بیان سبب نزول بیانگر آن است که افرادی از مسلمین نوشته‌هایی با خود آوردند که بعضی از شنیده‌هایشان از یهود در آن نقل شده بود پس این آیه کریمه نازل شد.

**قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا
بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٣﴾**

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «کافی است خدا میان من و شما گواه باشد» به آنچه که میان من و شما روی داده است و کافی است که او بر صدق و حقانیت رسالتم گواه باشد «آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند» بنابراین، به کار من و کار شما و حق من و حق شما آگاه است و هیچ چیز از این امور بر او پنهان نیست «و کسانی که به باطل» یعنی: به معبودان باطل «ایمان آورده‌اند و به خدا کفر ورزیده‌اند، آن گروه، همان زیانکارانند» در معامله خود، از آنجا که کفر را به بهای ایمان خریده‌اند و حتما جزای این کار خود را در خواهند یافت.

وَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٤﴾

«و» مشرکان «از تو عذاب را به شتاب می‌طلبند» از روی استهزا و تکذیب، گویی سخن گفتن از عذاب، بحثی مسخره است «و اگر میعادی معین در کار نبود» که خداوند ﷻ آن را برای عذابشان معین کرده‌است و آن میعاد؛ روز قیامت یا وقت مرگ آنان است «قطعا عذاب بر آنان نازل می‌شد» به طور عاجل، عذابی که به سبب گناهان خویش سزاوار آن هستند «و البته بی آن که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد» یعنی: آن عذاب درحالی به‌سویشان در میعاد مقرر روی می‌آورد که از آمدن آن غافلند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

«از تو» ای پیامبر ﷺ! «به‌شتاب عذاب» دنیوی «را می‌طلبند و حال آن‌که جهنم قطعا بر کافران احاطه دارد» یعنی به آنان بگو: عذاب اخروی خواه‌ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به‌زودی شما را در زمانی نزدیک فرامی‌گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَفْسَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

«آن روز که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان» یعنی: از تمام جهات و جوانبشان «آنها را فرومی‌گیرد» پس چون عذاب بر این وصف آنان را فروگیرد، بی‌گمان جهنم به آنان احاطه کرده است «و می‌فرماید» خدای سبحان یا بعضی از فرشتگان وی از روی تهدید و توبیخ «آنچه را می‌کردید بچشید» یعنی: بچشید جزای آنچه را که از کفر و معاصی می‌کردید و بدانید که از عذاب ما گریزی ندارید.

يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنِّي أَرْضِي بِإِيمَانِكُمْ وَأَنْتُمْ تَرْضَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٦﴾

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است پس تنها مرا بندگی کنید» یعنی: اگر در مکه از نمایان کردن ایمان خود و از عمل آشکار به برنامه‌ها و احکام اسلام در تنگنا قرار دارید پس به جایی هجرت کنید که بتوانید دین خدا ﷻ را در آن بر پا دارید و اگر مجبورید که به‌خاطر پرهیز از آزار مشرکان دینتان را پنهان دارید، بدانید که سرزمینهای خداوند ﷻ گسترده و فراخ است پس به آن سرزمینها بروید و از تنگی و فشار بیرون آید تا عبادت من بر شما سهل و آسان شود و بتوانید شعایر و شرایع دین خود را به‌طور علنی و آشکار انجام دهید.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام رضی الله عنه آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم: سرزمینها، سرزمینهای خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

«هر نفسی» یعنی: هر موجود و آفریده جاندار «چشنده مرگ است، سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید» یعنی: هر نفسی از نفوس، به‌زودی در روزی از روزها طعم تلخ مرگ را خواه‌ناخواه خواهد چشید، چه در موطن و مقام خود باشد و چه در غربت و هجرت پس ترک اوطان و جدایی دوستان و اخوان بر شما دشوار نباشد زیرا بازگشت

همه شما به سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است و هر موجود زنده‌ای - هرچند مدت درنگ آن در این سرای دنیا طولانی شود - در راه سفر به سوی دارالقرار، قرار دارد.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمٌ أَجْرٌ الْعَمَلِينَ ﴿٥٨﴾

«و کسانی که ایمان آورده‌اند» به خدا جَلَّ جَلَلُهُ و پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «و کارهای شایسته کرده‌اند» کارهایی که شرعا به انجام آن مأمور بوده‌اند «قطعا آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم» و فرود می‌آوریم «که از فرودست آنها جویباران روان است» یعنی: آن غرفه‌ها در جایگاههای بلند بهشت قرار دارد به طوری که از فرودست آنها جویباران جاری است «در آنجا جاودانند» یعنی: در غرفه‌ها، یا در بهشت جاودانند و هرگز نمی‌میرند «چه نیکو است پاداش عمل‌کنندگان» به اعمال صالح و نیک. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده می‌شود، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنها را برای کسانی آماده کرده است که اطعام طعام کنند و کلام را پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پایبند باشند و به شب - در حالی که مردم در خوابند - قیام کنند».

این آیه ترغیب کننده و برانگیزاننده مؤمنان به سوی هجرت بوده و پیام آن به مؤمنان زیر فشار کفار این است که: گریزتان با دینتان در راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ، باید بر شما بسی گوارا باشد زیرا برای شما نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده شده است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

آری! «همان کسانی» را در غرفه‌هایی از بهشت که از فرودست آن جویباران روان است، جای می‌دهیم «که صبر کردند» و بر دشواریهای تکلیف، بر آزار مشرکان، بر هجرت به منظور انجام دادن آشکار مراسم و واجبات دینی خویش و بر غیر این از بلایا و محنتها شکیبایی ورزیدند «و به پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را

در هر اقدام و در هر امتناعی و در کلیه احوال خود - اعم از امور دین و دنیا - به حق تعالی تفویض می‌کنند.

وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

«و چه بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمل روزی خود شوند، خداست که روزی‌بخش آنها و شماس است و او شنوای داناست» یعنی: در دنیا بسیار جاندارانی هستند که به سبب ضعف و ناتوانی، یارای برداشت روزی خود و ذخیره کردن آن‌را ندارند بلکه فقط خدای عزوجل است که آنان و شما را نیز که توان این کار را دارید، از فضل خویش روزی می‌دهد پس با آن‌که شما بر تأمین نفقه زندگی‌تان قدرت دارید، چگونه بر خدای عزوجل توکل نمی‌کنید، در حالی که این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی‌شان، از ناحیه تأمین خود هیچ واهمه‌ای ندارند.

این آیه برای تقویت عزم کسانی است که قصد هجرت را دارند اما بیم فقر، ایشان را از آن باز می‌دارد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ از اصحاب خویش در مکه خواستند که به مدینه هجرت کنند اما اصحاب گفتند: نه ما در آنجا سرا و زمینی داریم و نه کسی را که به ما نان‌و آبی بدهد. پس خدای عزوجل به ایشان خبر داد که رزق و روزی او به مکانی معین مخصوص نیست بلکه رزق او برای تمام خلقش، در هر جا و در هر مکانی که قرار داشته باشند، عام است و حتی ارزاق مهاجران در دیار هجرت بیشتر و پاکیزه‌تر است چنان‌که مهاجران صدر اسلام بعد از اندک‌زمانی، حکام کشورها و سرزمینهای سایر بلاد شدند.

در حدیث شریف آمده است: «سافروا تربحوا و صوموا تصحوا و اغزوا تغنموا: سفر کنید؛ سود می‌برید، روزه بگیرید؛ تندرست می‌شوید و جهاد کنید؛ غنیمت می‌یابید».

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿١١﴾

«و اگر از آنان بپرسی» یعنی: ای پیامبر ﷺ! اگر از مشرکان بپرسی؛ «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است؟ حتما می گویند: خداوند» یعنی: به انکار این حقیقت قادر نیستند «پس چگونه بیراهه برده می شوند؟» یعنی: چگونه بعد از این اعتراف، از اقرار به یگانگی خداوند ﷻ و این که او لاشریک است، برگردانیده می شوند؟.

اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می گرداند و برای هر کس که بخواهد تنگ می گرداند» یعنی: گشاده ساختن رزق و روزی، یا تنگ گردانیدن آن، همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید «بی گمان خدا به هر چیزی داناست» لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، می داند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش می دهد و بازمی دارد بنابراین، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٣﴾

«و اگر از آنان بپرسی» ای پیامبر ﷺ! «چه کسی از آسمان آبی فروفرستاده و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید؟ حتما می گویند: الله» یعنی: آنها به این حقیقت معترفند پس این اعتراف آنها خود مستلزم و مقتضی بطلان شرک آوردن آنها به خدای سبحان است «بگو: الحمد لله» یعنی: ستایش می گویم خداوند ﷻ را بر این که حق را با من همراه، حجتم را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید

«بلکه بیشتر آنان تعقل نمی‌کنند» در تناقضی که با شرک خویش دچار آن شده‌اند پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلِعِبُّوا وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

«و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست» از جنس آنچه که کودکان به آن سرگرم می‌شوند و با آن بازی می‌کنند. یعنی: زندگی دنیا هیچ دوام و بقایی ندارد و به سرعت سپری می‌شود «و البته زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است» زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ، یا بیماری، یا هم‌وغمی آن را منغص و تلخ نمی‌گرداند «اگر می‌دانستند» چیزی از حقیقت را ولی نمی‌دانند زیرا اگر می‌دانستند، هرگز دار فانی ناپایدار را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دانند ولی کافران جز به ظواهر دنیا علم و آگاهی ندارند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَجَّحَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَاهُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

«پس چون بر کشتی سوار می‌شوند» یعنی: کفار با وصف شرک و عنادی که دارند، وقتی سوار کشتی می‌شوند «خداوند را - در حالی که دین را برای او خالص می‌دارند - می‌خوانند» چرا که وقتی دریا توفانی شود و امواج بزرگ فراز آید و کفار از غرق شدن بیمناک گردند، در این هنگام امیدشان از اسباب مادی بریده می‌شود پس به فطرت خویش بازگشته و خداوند متعال را بی‌ریا و خالصانه به یگانگی می‌خوانند و در آن هنگام، به یاری خواندن بتان را فرومی‌گذارند زیرا می‌دانند که جز خدای سبحان هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند این سختی بزرگ فرودآمده بر آنان را برطرف نماید «ولی چون آنان را به سوی خشکی رهاند، بناگاه شرک می‌ورزند» یعنی: مجدداً به شرک برگشته و غیر خدای سبحان را می‌خوانند.

البته این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت خدای عزوجل بر خویشان را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای

برای افزونی طاعاتشان می گردانند. «اذا» حرفی است که بر تحقق بی درنگ ما بعد خود دلالت می کند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَنَعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

آری! مجدداً به شرک روی می آورند «تا در آنچه به آنان بخشیده ایم» از نعمت‌ها «کفران پیشه کنند» و ناسپاسی ورزند «و تا برخوردار شوند» از نعمتهای خداوند عز وجل به گونه‌ای که او نمی‌پسندد «پس به زودی می‌دانند» فرجام این عملکرد خویش و سختی و عذابی را که در پی آن خواهد آمد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَنْخَضِفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفِيَاً أَبْطِلُ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ

﴿٦٧﴾

«آیا ندیده‌اند» کفار قریش «که ما» مکه را برای آنان «حرمی امن قرار داده‌ایم» که از هجوم و قتل و اسارت و چپاول ایمن می‌باشند «و حال آن‌که مردم از پیرامونشان ربوده می‌شوند» یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند زیرا اعراب دیگر همه‌وقت در معرض حملات و یورشهای مهاجمان قرار دارند، اموالشان توسط جنگجویان غارت می‌شود، سپاهیان مهاجم خونهایشان را بر زمین می‌ریزند و هرزگان و شیطانهای عرب، نوامیس و اموال و ارزشهایشان را مباح می‌شمارند، با این وجود «آیا به باطل ایمان می‌آورند» یعنی: آیا به شرک می‌گرایند، بعد از آن‌که حجت خداوند عز وجل بر آنان آشکار شده است «و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند» ناسپاسی نعمت را به جای شکران آن قرار داده و به پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفر می‌ورزند؟! «

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مشرکان مکه گفتند؛ ای محمد! علت دیگری ما را از پذیرش دین تو باز نمی‌دارد مگر بیم این که اگر ایمان آوریم، مردم عرب ما را از جا برمی‌کنند زیرا ما در اقلیت قرار داریم و اعراب پیرامون ما در اکثریت. همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ



«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد» یعنی: کسی ستمکارتر از آن کس نیست که می‌پندارد: خدای سبحان شریکی دارد، یا کسی ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بافته و سخنی را به او نسبت می‌دهد که او آن را نگفته است «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «چون حق» یعنی پیامبر و کتاب و توحید «نزد او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟» استفهام برای تقریر و تثبیت است. یعنی: بی‌شک و شبهه، دوزخ اقامتگاه و جایگاه کافران است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

«و کسانی که در راه ما جهاد کرده‌اند» یعنی: کسانی که علیه نفس و شیطان جهاد کرده‌اند و جانهای خود را در دعوت به سوی الله ﷻ و برای طلب خشنودی وی به رنج و سختی درافگنده‌اند؛ «البته آنان را به راههای خود رهنمون می‌شویم» یعنی: به راههای خیر که ایشان را به سرمنزل خشنودی و رضای ما می‌رساند «و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است» با نصرت و یاری خویش در دنیا و دادن پاداش نیک در آخرت و هر کس که خدا ﷻ با او باشد، هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم: هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند ﷻ علم آنچه را که نمی‌داند به وی می‌بخشاید». ابوسلیمان دارانی می‌گوید: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین خدا ﷻ، مبارزه با باطل‌اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

﴿سوره روم﴾

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان از فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت اندی سال، «روم» نامیده شد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخدادهای غیبی آینده‌ای خبر می‌دهد که به واقعیت می‌پیوندند.

الْم ۱

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

غَلَبَتِ الرُّومُ ۲

«رومیان شکست خوردند» از دست ایرانیان. ابن کثیر می‌گوید: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند». مفسران نقل می‌کنند: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه اتفاق افتاد پس کفار مکه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی که بی کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر رضی الله عنه این موضوع را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بدان که رومیان به زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعاد بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این.. و این.. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین

بود که با ابوبکر رضی الله عنه شرط بندی کردند و ابوبکر رضی الله عنه میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می گوید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر رضی الله عنه با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمد این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده اند.»

**فِي آدَنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلْبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٣﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ
وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَقْرَأُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ﴿٥﴾**

آری! رومیان مغلوب شدند؛ «در نزدیکترین سرزمین» خود به سرزمین اعراب. به قولی: این سرزمین، الجزیره و به قولی دیگر: اذرعات شام بود «ولی آنان بعد از شکستشان به زودی غالب خواهند شد» یعنی: رومیان بعد از غلبه فارسیان بر آنان، به زودی در نوبت دوم بر فارسیان پیروز خواهند شد؛ «در عرض چند سال» بضع: از سه تا ده سال است. این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دوردست‌ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوری که هرقل امپراتور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببرد و او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرار داشت. اما هفت سال بعد از نزول سوره روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقق پیوست.

«فرجام کار در گذشته و آینده» یعنی: پیش از این پیروزی و بعد از آن «از آن خداست» یعنی: حق تعالی در قدرت بی انتها و اجرای احکام و سنن خویش، یکتا و یگانه است و همه این تحولات؛ از غلبه فارسیان در بار اول و غلبه رومیان در بار دوم،

به امر خدای سبحان و حکم وی می‌باشد «و آن روز» که رومیان غالب شوند «مؤمنان شادمان می‌شوند از نصرت الهی» یعنی: روزی که رومیان بر فارسیان در عرض چند سال پیروز شوند، در آن روز، مؤمنان از یاری الهی برای رومیان شادمان می‌شوند زیرا رومیان اهل کتاب بودند در حالی که فارسیان آتش می‌پرستیدند. گفتنی است که این پیروزی - چنان‌که ابن‌کثیر نقل می‌کند - در روز بدر اتفاق افتاد و مؤمنان به هر دو پیروزی شادمان شدند «هر که را بخواهد» که یاری دهد از بندگان خویش «یاری می‌دهد و اوست عزیز» یعنی: غالب و قاهر «رحیم» یعنی: بسیار مهربان به بندگان مؤمن خویش.

این آیات از معجزات رسول اکرم ﷺ است زیرا از وقوع وقایعی در آینده خبر می‌دهد که این وقایع چنان‌که خبر داده شد، محقق گردید.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

«وعدۀ خداست. خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند» یعنی: خداوند ﷻ پیروزی رومیان بر فارسیان را وعده داده است و بی‌تردید او وعده خویش را خلاف نمی‌کند «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» که خداوند ﷻ وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و آنان کفارند که: «از زندگی دنیا فقط ظاهری را می‌دانند» یعنی: آنها ظاهر آنچه را که از آرایشها و لذتهای دنیا و کاروبار زندگانی و اسباب به‌دست آوردن منافع دنیوی‌شان مشاهده می‌کنند، می‌شناسند و علم آنها از این امور فراتر نمی‌رود.

از این آیه چنین برمی‌آید که دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهال دنیاپرست آن را می‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می‌باشد پس باید در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت توشه برگرفت «و حال آن‌که آنان از آخرت» که همانا نعمت بی‌زوال و لذت بی‌مثال و خالص است

«غافلند» یعنی: به آن التفاتی نمی‌کنند و آنچه را که مورد نیاز آخرت است، برای آن آماده نمی‌سازند.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾

«آیا در خودشان اندیشه نکرده‌اند؟» یعنی: قطعاً اسباب اندیشیدن برایشان فراهم است و در قدم اول نزدیکترین چیز به آنها نسبت به سایر مخلوقات، خویشتن و جودی آنان می‌باشد پس اگر در وجود خودشان چنان‌که باید تفکر کنند، یقیناً به وحدانیت خداوند عز وجل و صداقت پیامبرانش پی می‌برند. به عبارتی دیگر: آیا در این که خدای عزوجل خود آنان را آفریده است در حالی که چیزی نبوده‌اند، نیندیشیده‌اند؟ «خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق» یعنی: به عدل، یا به حکمت «نیافریده است و تا سرآمدی معین» یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را تا سرآمد و میعاد معینی آفریده است که چون آن میعاد مقرر به سر آید، عمر آنها نیز به سر می‌آید و آن روز قیامت است. پس اگر کسی در این دو امر تفکر کند، یقیناً می‌داند که انسان و هستی برای حکمتی آفریده شده‌اند و حتماً هم به نقطه پایانی می‌رسند بنابراین، دنیا و مافیها در شرف زوال است و آخرت یقیناً آمدنی است «و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: منکر زنده شدن پس از مرگ هستند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُظْلَمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

«آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند» از طوایف کفاری که خدای سبحان آنان را به سبب کفر و انکار حق و تکذیبشان به

پیامبران علیهم السلام نبود کرد «چگونه بوده است؟» آخر، سرگذشت آنها همه عبرت آمیز و پند آموز است و عاقل کسی است که از دیگران پند بگیرد. یعنی: آنان در زمین گردش کرده و این حقایق را مشاهده کرده‌اند. «آنها بسی نیرومندتر از آنان بودند» یعنی: آن کفار نابودساخته شده، نسبت به کفار مکه و پیروانشان، در اسباب و امور دنیوی توانمندتر بودند «و زمین را کندوکاو کردند» یعنی: آن را شخم زده و برای کشت و کار آماده کرده و اسباب و ابزارهای این امر را به کار گرفتند همچنین آنها زمین را به منظور آبادانی آن زیروری کردند و در آن به کاوش پرداختند «و پیش از آنچه اینان آبادش کرده‌اند آن را آباد ساختند» یعنی: آن امتهای زمین را با ساختن بناها و گستراندن کشاورزی، بیش از مردم مکه آباد کردند زیرا امتهای پیشین - مانند عاد، ثمود و امثالشان - دارای عمرهای طولانی‌تر و بدنهای تنومندتر و در به دست آوردن اسباب زندگانی و وسایل تمدنی دارای موفقیت بیشتری بوده‌اند.

این آیه مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است زیرا نص آن ابعاد زمان و مکان را در نوردیده و به متن تاریخ و تمدن انسان در عصرهای پیشین قدم گذاشته است و کاوشهای باستانشناسی در عصر حاضر، گواه روشن اعجاز این آیه است.

«و رسولان شان با بینات» یعنی: با معجزه‌ها «به سویشان آمدند» ولی با این وجود، آنان به پیامبران علیهم السلام و پیامهای توحیدی‌شان ایمان نیاوردند و در نتیجه، خداوند جل جلاله نابودشان کرد «پس نبود که خداوند بر آنان ستم کند» با عذاب کردنشان «بلکه آنان خود در حق خویش ستم می کردند» با کفر، تکذیب و ارتکاب گناه.

ثُمَّ كَانَ عِقَابَ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَالَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

«آن‌گاه عاقبت کسانی که بدی کردند، سوای شد» یعنی: عاقبت آنان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد زیرا در آخرت به سخت‌ترین عقوبت‌ها مجازات می‌شوند. به قولی: (سوای) نامی برای جهنم است چنان‌که (حسنی) نامی برای بهشت می‌باشد. «چراکه آیات خدا را تکذیب کردند» یعنی: از آن‌روی که آنان آیات الهی را که بر پیامبرانش نازل کرده بود تکذیب کردند، عاقبتشان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد. یا معنی این

است: تکذیب و تمسخر، عاقبت و سرانجام کسانی بود که مرتکب بدترین عملها شدند؛ و آن عبارت از شرک ورزیدن به خداوند متعال است «و به آنها» یعنی: به آیات الهی «استهزا می کردند» یعنی: علت عاقبت و فرجام زشت آنان که آتش دوزخ است، همین تکذیب و استهزایشان بود.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

چون در آیه قبل خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ از عاقبت مجرمان که جهنم است، یاد کرد، در این آیه، به بیان حقیقت معاد و حشر پرداخته و بر این امر که مقوله اعاده و تجدید آفرینش مردم، از همان مقوله قدرت و اراده او بر آفرینش ابتدایی آنهاست، اقامه دلیل می کند: «خداست که آفرینش را آغاز می کند» یعنی: پدیده های خلقت را اولاً و ابتدائاً از کتم عدم می آفریند «سپس آن را تجدید می کند» یعنی: آنان را بعد از مرگ مجدداً زنده می کند چنان که در اول بوده اند «آن گاه به سوی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت به سوی موقف حساب پس نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب می دهد.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

«و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می گردند» یعنی: مشرکان - آن گاه که عذاب را مشاهده کنند - از هر خیری مأیوس و نا امید می شوند. مبلس: کسی است که ساکت و درمانده و رسوا و افسرده شده و از راه یافتن به حجت و دلیلی نومید گردیده است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

«و برای آنان از شریکانشان» که آنها را در دنیا به جای خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ عبادت کرده اند «شفیعیانی نیست» که از عذاب خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ پناهشان دهند. تعبیر به صیغه (لم یکن: نبوده است) که بر زمان ماضی دلالت می کند، گویای تحقق قطعی این خبر است. «و خود»

در این وقت «به شریکانشان» یعنی: به خدایانی که آنها را در دنیا شرکای خدای سبحان می‌پنداشتند «کافرند» یعنی: در قیامت آنان منکر این امراند که آن بتان خدایانشان هستند زیرا در این هنگام می‌دانند که این معبودان باطل نه می‌توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِذِنُفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

«و روزی که قیامت برپا گردد، آن روز مردم پراکنده می‌شوند» مؤمنان به بهشت و کافران به دوزخ می‌پیوندند و بدین‌گونه از هم جدا می‌شوند. قتاده می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این جدایی‌ای است که بعد از آن هیچ‌گرد هم آمدنی نیست».

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس، آنان در بوستانی سرخوش می‌گردند» یعنی: آنان در بهشت در شادی و سرخوشی، مورد اکرام و انعام قرار می‌گیرند. به‌قولی: مراد از «یحبرون» ساز و آوازی است که در بهشت می‌شنوند. ابن‌کثیر می‌گوید: «حبره: معنایی عام دارد که هر نوع فرحت و بهجت را شامل می‌شود».

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

«و اما کسانی که کفر ورزیدند» به خداوند ﷻ «و آیات ما» یعنی: قرآن «و لقای آخرت» یعنی: زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ «را تکذیب کردند پس آن گروه در عذاب حاضر ساخته می‌شوند» یعنی: در آن مقیم گردانیده می‌شوند، بی آن‌که عذاب از آنان سبک ساخته شود.

فَسُبِّحْنَ اللَّهَ حِينَ تُمَسُّونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

«پس تسبیح گوید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می شوید» یعنی: چون این حقایق را دانستید، خداوند متعال را تسبیح گوید و او را از آنچه که سزاوار شأن وی نیست، به پاکی یاد کنید؛ با گفتن «سبحان الله» در بامدادان و شامگاهان. یا مراد از تسبیح در این آیه، نماز است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

«و ستایش از آن اوست در آسمانها و زمین و هنگام عصر و به هنگام نیمروزتان» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مراد از تسبیح در آیه قبل، نماز است لذا مراد از فرموده حق تعالی: (حین تمسون) نمازهای مغرب و عشاء است، مراد از: (حین تصبحون) نماز بامداد است، مراد از: (عشیا) نماز عصر است و مراد از: (حین تظهرون) نماز ظهر است. بنابراین، این دو آیه مجموعه هر پنج نماز را در بر می گیرند.

باید دانست که مخصوص ساختن این اوقات به گفتن تسبیح، بدان جهت است که در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات، تمام بخش‌های روز را دربر می گیرند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح ﴿فَسُبِّحْنَ اللَّهَ حِينَ تُمَسُّونَ...﴾ را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». مراد فوت شدن اذکار و اوراد است.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

«زنده را از مرده بیرون می آورد» مانند بیرون آوردن انسان از نطفه و بیرون آوردن جوجه از تخم «و مرده را از زنده بیرون می آورد» مانند بیرون آوردن نطفه و بیضه از حیوان. بعضی در معنای این دو جمله گفته‌اند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد. «و زمین را پس از پژمردنش زنده می کند» با رویانیدن سبزه‌ها بعد از

خشک شدن آنها «و بدین گونه بیرون آورده می شوید» از قبرهایتان. یعنی: ایجاد و اعاده در قدرت ذات توانایی که بر بیرون آوردن اشیا از اضداد آنها تواناست، برابر و یکسان می باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾

«و از آیات او» یعنی: از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی بر عظمت، کمال و مطلقیت قدرتش و از جمله بر برانگیختن مجددتان «این است که شما را از خاک آفرید» یعنی: پدرتان آدم عليه السلام و شما را نیز در ضمن خلقت وی، از خاک آفرید. آری! پدر ما آدم عليه السلام از خاک آفریده شد و نسل وی از آب نطفه و آب نطفه از خون است، خون از غذا و غذا از سبزی‌ها و عناصر برآمده از خاک پس خلقت همه انسانها در نهایت از خاک است «سپس بناگاه شما بشری در زمین پراکنده شدید» یعنی: سپس از طریق تناسل و توالد، به شیوه‌ای که خداوند جل جلاله مقدر کرده است، از آدم عليه السلام پدید آمدید تا بدانجا که در گستره زمین پراکنده شدید.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند جل جلاله آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان اینها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت‌خوی و میان اینها (از طبایع) پدید آمد.»

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ

فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

«و از آیات او این است که از خودتان برایتان همسرانی آفرید» یعنی: از جمله نشانه‌ها و دلالت‌هایی که به قدرت حق تعالی بر زنده ساختن پس از مرگ دلالت می کند، یکی این است که برای شما از جنس بشری شما زنانی آفرید که با آنان ازدواج می کنید. به قولی: مراد حوا علیها السلام است زیرا خداوند متعال او را از پهلوی آدم عليه السلام آفرید و زنان بعد از وی نیز از پشت مردان آفریده شده‌اند. «تا بدانها آرام گیرید»

یعنی: تا به همسرانتان انس و الفت گرفته و به آنان تمایل ورزید زیرا آرامش و راحت روانهایتان با این انس و الفت است «و در میان شما مودت و رحمت نهاد» یعنی: در میان مرد و همسرش در پرتو پیوند نکاح و در درون قلعه مستحکم آن، محبت و علاقه و شفقت و عشق قرار داد پس به وسیله این نکاح است که شما با یکدیگر مهر و عاطفه مبادله می‌کنید، بی آن‌که قبل از این میان شما شناخت و معرفتی باشد، چه رسد به مهر و محبت. مجاهد می‌گوید: «مودت؛ جماع است و رحمت؛ فرزندی». «بی‌گمان در این» اموری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بزرگ و شگرف بر قدرت و حکمت خدای سبحان «برای گروهی که می‌اندیشند» و با اندیشیدن در این امور، به عظمت آفریدگار متعال پی می‌برند.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْيَافُ الْمَسَانِدِ وَالْوَيْكُنُفِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ



«و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است» زیرا ذاتی که این اجرام بزرگ را آفرید و در آنها از عجایب صنع و شگفتی‌های آفرینش خویش پدیده‌هایی قرار داد که مایه عبرت اندیشه‌وران و متفکران است، همین ذات متعال، قادر است تا شما را بعد از مرگتان نیز بیافریند و از قبرهایتان برانگیزد. «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی زبانهای شما» یعنی: گویش‌ها و زبانهایی که با آن سخن می‌گویید؛ از عربی، عجمی، ترکی، رومی، لاتینی و غیر این از زبانها «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی رنگهای شما» از سفید و سیاه و سرخ و زرد بلکه حتی در هر فردی از افراد شما خصوصیتی وجود دارد که او را از غیر وی متمایز می‌گرداند، با آن‌که همگی شما فرزندان یک مرد و یک زن هستید و همه شما را نوع واحدی باهم جمع می‌کند که انسانیت است. آری! اگر این تنوع و گونه‌گونی نبود، بشر با چه مشکلاتی که روبه‌رو نمی‌شد؟ «قطعا در این امر نیز برای دانشوران نشانه‌هایی است» زیرا فقط دانشوران و صاحبان علم و بصیرت‌اندکه دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عزوجل درمی‌یابند.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾

«و از جمله آیات» و نشانه‌های بزرگ «او خواب شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل اوست» آری! در شب به خواب می‌روید و در روز نیز گاهی برای استراحت می‌خواهید، مانند خواب قیلوله (وقت چاشت) شما. همچنین در روز و شب از فضل حق تعالی روزی می‌طلبید زیرا طلب روزی هم در روز و هم در شب روی می‌دهد. البته خواب شبیه مرگ و تکاپو و تلاش برای رفع نیازمندی‌ها و به‌دست آوردن روزی، شبیه به زندگی پس از مرگ است «بی‌گمان در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند» یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه‌هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ.

دعای بی‌خوابی: در حدیث شریف به روایت زیدبن ثابت رضی الله عنه آمده است که فرمود: به من عارضه بیدارخوابی شب دست داد و از این امر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردم، فرمودند: «بگو: اللهم غارت النجوم وهدأت العيون وأنت حي قيوم يا حي يا قيوم، أتم عيني وأهدء ليلي: بارخدایا! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زنده پاینده هستی. ای زنده پاینده! چشمهایم را بخوابان و شبم را آرامش بخش.»

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

«و از جمله آیات او این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند» بیم از صاعقه‌ها و امید به باران، بیم از این که یخ و سرما کشتزارها را نابود کند و امید به این که باران کشتزارها را زنده و خرم گرداند. برق شراره الکتریکی‌ای است که در نتیجه برخورد ابرها در جو پدیدار می‌شود و از آن رعد به‌وجود می‌آید. «و از آسمان آبی فرومی‌فرستد پس به وسیله آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند» با رستنی‌های

سبز و خرم، بعد از آن که زمین بر اثر خشکی و سفتی مرده بود «بی گمان در این امر برای گروهی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» که خردورزان با این پدیده‌ها و نشانه‌ها، بر قدرت عظیم حق تعالی استدلال می‌کنند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٣٥﴾

«و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند» یعنی: برپایی و برجایی آسمانها و زمین بدون ستونهای مرئی‌ای که بر آنها متکی باشند و بدون قرارگاهی که بر آن جای و قرار گیرند، از جمله نشانه‌های عظیم اراده و قدرت مطلقه خدای سبحان است «سپس چون به صلایی شما را از زمین فراخواند، بناگاه بیرون می‌آید» از گورهایتان بدون درنگ و توقف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است. آری! چون خدای سبحان شما را فرامی‌خواند و می‌گوید: هان ای مردگان! از گورهایتان بیرون آید؛ هیچ کس از پیشینیان و پسینیان باقی نمی‌ماند مگر این که بی‌درنگ از گور برخاسته و صحنه رستاخیز را می‌نگرد. یا مراد این است: با دیدن اسرافیل در صور از گورها بیرون می‌آید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنُونَ ﴿٣٦﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است» از تمام مخلوقات «از آن اوست» در ملک، در تصرف و در آفرینش و دیگران را هیچ چیز از این امور در تحت فرمان نیست «همگان فرمانبردار اویند» یعنی: همه - به رضا یا از روی اضطرار و درماندگی - برای پروردگار متعال به طاعت انقیاد و فرمان‌پذیری مطیع و به عبودیت و بندگی مقرر و معترفند. در حدیث شریف آمده است: «هر قنوتی در قرآن به معنی طاعت است». ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، شش دلیل کلی بر ربوبیت و وحدانیت خدای سبحان بیان شده است.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَبُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

«و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می کند و باز آن را تجدید می نماید» بعد از مرگ آن؛ به زندگانی ای همیشگی «و این کار بر او آسانتر است» مجاهد در توضیح معنی آن می گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خدای عزوجل از آفرینش ابتدایی آسانتر است هرچند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هر دو بر او آسان می باشد». به قولی: مراد این است که تجدید و بازگردانیدن آفرینش در میان خلق آسانتر از آفرینش ابتدایی است، نه در نزد خالق متعال زیرا در پیش قدرت او این همه یکسان است «و مثل اعلی» یعنی: هر صفت برتر و والاتر بر زبان خلائق و زبان دلایل «در آسمانها و زمین از آن اوست» یعنی: حق تعالی با این فرموده اش: ﴿وَهُوَ أَهْوَبُ عَلَيْهِ﴾: (و اعاده آفرینش بر او آسانتر است)؛ برای شما در مورد آنچه که در معیارها و مقیاسهایتان سهل یا دشوار است مثلی زده است پس این مثل را عین متمثل ندانید و نپندارید که در پیشگاه قدرت مطلقه وی، آسانی و سختی ای وجود دارد زیرا کل ممکنات نسبت به قدرت او یکسان است و مثل برتر؛ یعنی صفت یگانگی برای اوست پس او را در آسمانها و زمین شبیه و مانندی نیست «و اوست عزیز» پیروزمند در ملکش، توانایی که هرگز مغلوب نمی شود «حکیم» است در سخنان و افعال خویش. در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال می فرماید: فرزند آدم مرا تکذیب کرد درحالی که این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد درحالی که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن گونه که مرا در ابتدا آفریده است، مجدداً باز نمی گرداند. درحالی که آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته است) «بقره/۱۱۶» درحالی که من یگانه بی نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ کس برای او همتا نیست) «اخلاص / ۴ - ۳».

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول روایت کرده است که گفت: کفار از طرح مسئله زنده کردن مردگان، در شگفتی و حیرت فرورفتند پس این آیه نازل شد.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

«خداوند برای شما از خودتان مثلی زده است» یعنی: چنان مثلی زده است که برگرفته و برآمده از خودتان است زیرا این مثل نزدیکترین چیز به اذهان شما بر بطلان شرک است: «آیا در آنچه به شما روزی داده ایم، از آنچه که یمین هایتان مالک آن شده است شریکانی دارید که در آن برابر و یکسان باشید» یعنی: آیا شما برای خودتان می پسندید که غلامان و کنیزانتان در تصرف اموالی که به شما روزی داده ایم، با شما برابر و یکسان بوده و در این اموال با شما مشارکت داشته باشند، بی آن که هیچ فرقی میان شما و آنان باشد؟ «و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟» یعنی: چنان که از افراد آزاد شریک مال خود، بیمناکید و حساب می برید، از آنان هم بیمناک بوده و ملاحظه آنان را داشته باشید؟ لابد آنان در پاسخ این سؤال می گویند: نه! نمی پسندیم که با بردگانمان یکسان باشیم! پس چون شرکت میان بردگان و سرورانشان در چیزی که سروران مالک آن هستند، باطل شد در حالی که غلامان و کنیزان با آنان در بشریت همانند و همسانند، قطعاً شرکت میان خدای عزوجل و یکی از مخلوقاتش نیز باطل و بی اساس است زیرا از یک سو خلق، همگی بندگان خداوند متعال هستند و از سوی دیگر میان او و بندگانش هیچ گونه همانندی و مشابهتی نیست. آری! درحالی که شما تساوی میان خود و برده خویش را نمی پسندید پس چگونه این تساوی را برای رب الارباب و مالک بی چون همه آزادان و بردگان می پسندید و برخی از بندگان وی را برای وی شریک قرار می دهید؟ «بدین سان آیات خود را برای خردورزان به روشنی بیان می کنیم» باشد که در این مثلها بیندیشند.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: اهل شرک در مناسک حج چنین تلبیه می گفتند: «لبیک، اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک إلاّ شریکاً هو لک

تملکه و ما ملک: بارخدا یا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست جز همان شریکی که او خود از آن توست، تو مالک اوایی و مالک هرآنچه که او مالک آن است». پس خداوند عز وجل نازل فرمود: ﴿هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...﴾

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٣١﴾
 «نه، چنین نیست بلکه ستمکاران بی هیچ علمی از هوسهای خویش پیروی کرده اند» در پرستش بتان پس در آیات و نشانه های حق تعالی تفکر نکرده و در آنها نیندیشیده اند در حالی که نمی دانند که خود کاملاً در گمراهی قرار دارند «پس آن کس را که خدا بیراهش گذاشته، چه کسی هدایت می کند؟» یعنی: چنانچه خداوند عز وجل برایش هدایت را مقدر نکرده باشد، هیچ کس نیست که بر هدایت کردن وی توانا باشد «و برای آنان یاورانی نیست» که میان آنها و عذاب خدای سبحان حایل و مانع گردند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

«پس رویت را به سوی این دین» مستقیم «بگردان، با حق گرایی» یعنی: پایدارانه و استوارانه روی به آن کن، بی هیچ گرایش و التفاتی به سوی غیر آن از ادیان باطل. این «فطرت خداوند» یعنی: خلقت و سرشتی است «که مردم را بر آن آفریده است» یعنی: خداوند عز وجل مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به سبب آن به کفر گرایند، آنها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می باشد. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می گردانند». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی خطبه می خواندند و در خطبه خویش به نقل از خدای سبحان فرمودند: «من همه

بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دینشان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند». این آیه کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القآت انحرافی و موروثی و تقلیدهای باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می‌کند.

«در آفرینش الهی تبدیلی نیست» یعنی: آفرینش الهی را با پرستش غیر وی تغییر ندهید بلکه بر فطرت اسلام و توحید باقی و پایدار بمانید «دین استوار این است» یعنی: پایبندی به فطرت، همانا دین مستقیم و استوار است «ولی اکثر مردم» همچون کفار مکه در زمان نزول آیه «نمی‌دانند» این حقیقت را تا به آن عمل کنند و آن را در عینیت به کار بندند. چنان‌که امروز نیز، اکثریت خلق از این حقیقت جاهلند که فطرت بشری جز با رویکرد و گرایش به دین حنیف و پاک توحیدی، منسجم و هماهنگ نمی‌شود.

آن‌گاه خدای عزوجل این رهنمود خود را تکمیل کرده می‌فرماید:

❖ **مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** (۳۱)

«به‌سویش انابت کنید» یعنی: ای پیامبر! تو و همراهانت به‌سوی الله ﷻ روی آورید در حالی که با اخلاص عمل و پایبندی به فرامین وی به او رجوع‌کننده‌اید «و از او پروا بردارید» با اجتناب از نافرمانی‌ها و حاضر و ناظر دانستن وی «و نماز را برپا دارید» در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید «و از مشرکان نباشید» که برای او شریک می‌آورند.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَابًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

آری! نباشید: «از کسانی که دینشان را پراکنده کردند و فرقه‌فرقه شدند» در دین، که مانند اهل بدعتها و هواها و یهود و نصاری، بعضی از بعضی دیگر، یعنی پیروان،

پیشوایان گمراه خود را در باطل مشایعت و همراهی می‌کنند «هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند دلخوشند» یعنی: هر گروهی به آنچه که نزد آنها از دین بنا شده بر بنیاد باطل وجود دارد، شادمان و خرسنداند و می‌پندارند که برحقاند در حالی که از حق هیچ دستاویزی به همراه ندارند.

در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروهها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ



«و چون به مردم ضری» یعنی: سختی، بلا، بیماری و قحطی‌ای «برسد، پروردگار خود را می‌خوانند» و به‌سوی او پناه برده، او را به فریادرسی می‌خوانند که آن بلا را از آنان بردارد «در حالی که به‌سوی او انابت کننده‌اند» یعنی: در حالی که به‌سوی او بازگشت‌کننده و توبه‌کاراند و به غیر او تکیه نمی‌کنند. که این قله توحید و یکتاپرستی است «سپس چون از جانب خود رحمتی به آنان بچشاند» با اجابت کردن دعایشان و برداشتن آن سختی‌ها و بلاها از آنان «بناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند» در عبادت و به‌سوی پرستش غیر الله ﷻ باز می‌گردند در حالی که می‌دانند کسی جز الله ﷻ آن بلا را از آنان برطرف نکرده‌است. پس یگانه‌پرستی‌شان در سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که آنان فقط به‌خدای یگانه نیازمندند و این از بزرگترین ادله بر وجود فطرت بشری و بر این حقیقت است که فطرت بشر در اصل توحیدی است. این جمله، مفید برانگیختن تعجب از احوالشان است. یعنی: عجب! چگونه در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، به‌وحدانیت خدای سبحان اعتراف می‌کنند اما وقتی این سختی‌ها از آنان برطرف ساخته می‌شود، مجدداً به شرک باز می‌گردند.

يَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

آری! به شرک باز می‌گردند «تا به آنچه به آنها بخشیده‌ایم، کفران ورزند» و ناسپاسی پیشه کنند، در حالی که نعمتهای الهی را انکار می‌کنند «پس برخوردار شوید» اندکی از کفر و ناسپاسی خویش «زودا که بدانید» آنچه را که این بهره‌مندی زوال‌پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْا يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

«یا مگر بر آنان برهانی نازل کرده‌ایم که» آن برهان و حجت «درباره آنچه به آن شرک می‌ورزند، سخن می‌گویند؟» بر شرک ورزیدنشان به خدای سبحان ناطق بوده و بر این امر که این کارشان حق است، دلالت می‌کند؟ که این استفهام بر سبیل انکار می‌باشد. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند عز وجل شریک می‌آورند؟!

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَمَّا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

«و چون به مردم رحمتی بچشانیم» یعنی: فراوانی، نعمت، گشایش و عافیتی؛ مانند نزول باران، گشایش مالی، سلامتی و غیره «به آن شادمان می‌شوند» با سرمستی و گردنکشی و کبر، نه شادمانی‌ای همراه با شکر و اعتراف به نعمت «و اگر به آنان به‌خاطر کار و کردار پیشینشان» یعنی: به شومی گناهانشان «سیئه‌ای برسد» یعنی: سختی و رنجی برسد، به هر وصف و کیفیتی که باشد «بناگاه نومید می‌شوند» از رحمت الهی. قنوط: مأیوس شدن از رحمت است. ولی در آیه دیگری «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا کرده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، خداوند عز وجل در باره او هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾

«آیا ندیده‌اند» و ندانسته‌اند «که خداست که روزی را برای هر کس» از بندگانش «که بخواهد، فراخ یا تنگ می‌گرداند» از روی امتحان و آزمایش و به مقتضای عدل و حکمت خویش؟ پس چرا از رحمت وی ناامید می‌شوند و توبه‌کارانه به سوی او باز نمی‌گردند تا او بار دیگر رحمت خویش را شامل حال آنان کند؟ «بی‌گمان در این» قبض و بسط نعمت «برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست» که با این قبض و بسط، به سوی حق راه می‌یابند زیرا این امور بر کمال قدرت الهی دلالت می‌کند.

فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾

«پس» ای مؤمن! «به صاحب قرابت، حقش را بده» با نیکی کردن به او به وسیله انفاق و صدقه، پیوند رحم و غیره. احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مسکین گدای دوره‌گرد بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بده «به ابن السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروهند که رستگارانند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای خدا جل جلاله و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

و از آنجا که انفاق در راه خدا جل جلاله مظهر پاکی و کرامت نفس است، اینک حق تعالی از ربا یاد می‌کند که در نقطه مقابل آن قرار داشته و مظهر بخل و آز و حق کشی می‌باشد:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا لَيْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ ذَكْوَرِ تُرِيدُونَ وَجَهَ اللَّهِ
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾

«و آنچه می دهید از ربا» یعنی: از مال برای طلب افزایشی که در برابر خود عوضی نداشته باشد «تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد» یعنی: تا بهره شما در اموال مردم افزون شود و رشد کند «پس» بدانید «که نزد خدا افزون نمی شود» یعنی: خداوند عز وجل در آن برکت نمی نهد. به قولی: تأویل آیه کریمه چنین نیست بلکه مراد از «ربا» در اینجا مخصوصا تعاملی است که میان مردم در مبادله هدایا مرسوم است، بدین سان که شخص به دوستش هدیه ای می دهد و در مقابل از او توقع هدیه و پاداش افزونتری را دارد. پس باید هدیه دهنده چنین قصدی نداشته و بداند که اگر هدیه دادن وی، برایش عوضی افزونتر از مال مردم را هم به دنبال آورد ولی آن عوض نزد خداوند عز وجل رشد نمی کند و صاحبش در قبال آن سزاوار پاداش الهی نیست. بنابراین، ربا در اینجا شامل آن چیزهایی است که انسان به دیگران می دهد تا بیشتر از آن را عوض بستانند، یا خدمتی است که انسان به کسی می کند تا از آن در دنیای خویش بهره مند گردد لذا نفعی که در قبال آن خدمت به او تعلق می گیرد، در نزد خداوند عز وجل رشد نمی کند.

شایان ذکر است که هدیه دادن به قصد رسیدن به هدیه و عوضی بهتر و افزونتر از آن، مخصوصا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرام بود زیرا خداوند متعال خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ﴿وَلَا تَمْنُنَ تَسْتَكْبِرُ﴾: (و بخشش نکن که پاداش بزرگتر از آن را طلب کنی). اما این کار بر امت ایشان مباح است.

عکرمه می گوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنان که در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد». «و آنچه می دهید - از زکات - در طلب خشنودی خداوند» یعنی: آنچه می دهید از زکات و صدقاتی که در قبال آن جز پاداش و رضای

الهی، هیچ عوض و پاداشی را از کسی انتظار ندارید؛ «پس اینان همان فزونی یافتگانند» که در برابر هر حسنه، از ده برابر تا هفتصد برابر به آنها پاداش تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه‌ای پیمانانه خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنان که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانانه خرما، از کوه احد بزرگتر می‌شود».

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

ای مردم! «خدا، همان کسی است که شما را آفرید» اعم از مؤمن و مشرکتان را «و سپس به شما روزی بخشید» از هنگام تولد تا وقت وفاتتان «سپس شما را می‌میراند» در آخر عمر «باز زنده‌تان می‌کند» در آخرت برای حساب و جزا. پس فقط حق تعالی است که به این صفات مخصوص است و این کارهایی است که همه برای انسان قابل مشاهده می‌باشد «آیا از شریکانتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد» یعنی: بیافریند، روزی دهد، بمیراند و باز زنده گرداند؟ واضح است که آنها می‌گویند: نه! در میان معبودان ما کسی نیست که چیزی از این کارها را انجام دهد، در این هنگام است که حجت بر آنان برپا می‌شود «او پاک و منزّه و والاتر است از آنچه شرک می‌آورند» یعنی: چون به عجز خویش معترف شدند، باید خداوند عَلَّاهُ را از شرک‌آوری‌هایشان به پاکی یاد کنند و او را از این امور، برتر و والاتر بدانند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

«فساد در بر و بحر آشکار شد» مراد از بحر، شهرها و روستاهایی است که در کنار رودخانه‌ها و در میان دریاها یا کرانه آنها قرار دارند و مراد از بر، شهرها و قریه‌هایی است که بر سر رودخانه‌ها و دریاها قرار ندارند. آری! فساد و تباهی در بر و بحر

آشکار شد «به سبب عملکرد مردم» یعنی: به سبب شرک و معاصی مردم. پس شرک و معاصی سبب ظهور فساد در جهان است.

ظهور فساد عبارت است از: بروز خلل در اشیا؛ مانند بروز قحطی و خشکسالی، کمبود ارزاق و اشیای مورد نیاز عامه، کثرت خوف و هراس، کساد نرخها، قلت درآمدها، زدن راهها، شیوع ستم، نابرابری، قتل، ترور و غیر اینها. البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار می شود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهارپایان همه از شر وی احساس راحتی می کنند». آری! شرک و معاصی سبب ظهور فساد در عالم است و فلسفه وابسته کردن ظهور فساد به بروز شرک و معاصی این است: «تا خداوند برخی از آنچه را که کرده اند، به آنان بچشانند» یعنی: تا سزای بخشی از کار و کردارشان را در دنیا به آنان بچشانند، قبل از آن که در برابر تمام کار و کردارشان در آخرت مجازات شوند «باشد که آنان بازگردند» از گناهایی که در آن قرار دارند و به سوی خداوند ﷻ توبه کنند.

پس، از آیه کریمه چنین می فهمیم که هر فسادی در روی زمین روی می دهد، سبب آن، انحراف از امر خدا ﷻ و شرک و کفر است و فساد عذابی است که خداوند متعال آن را نازل می کند تا انسان به اشتباه خویش در خط سیر زندگیش متوجه شده و به راه صلاح بازآید. پس هر کس دنیای فسادبار امروز را به درستی بشناسد، به نیاز انسان عصر حاضر به اسلام و رحمت آن، بیشتر پی می برد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾

«بگو» ای پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالت «در زمین سیر کنید» یعنی: در اطراف و اکناف زمین بگردید و در آنچه که در زمین روی داده است، تأمل کنید «و بنگرید

عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده است» آثار برجای مانده امتهای پیشین - چون قبایل عاد و ثمود و مانند آنان از طوایف کفار - را مشاهده کنید تا بدانید که سرانجام آنان چگونه بوده است زیرا منازلشان خالی و بدون سکنه است و سرزمینهایشان به بیابانهای وحشتناکی تبدیل شده است «بیشترشان مشرک بودند» و همین بود سببی که سرانجام، کارشان را به این ورطه گاه کشانید.

فَأَقْرَهُ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ، مِنْ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَعُونَ ﴿٤٣﴾

«پس رویت را به سوی دین استوار بگردان» یعنی: ای محمد ﷺ! چون برایت روشن شد که فساد و تباهی بشر، معلول علت یاد شده است پس رویکردت را به سوی دین استوار و درست که همانا اسلام است، بگردان. البته دستور به رسول اکرم ﷺ، دستور به امتشان نیز می باشد «پیش از آن که روزی فرا رسد» یعنی: روز قیامت «که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست» یعنی: راهی به سوی بازگردانیدن و جلوگیری از وقوع آن در هنگام فرارسیدن میعاد آن وجود ندارد زیرا هیچ کس جز خداوند جل جلاله بر این کار قادر نیست و او هم که آن را بر نمی گرداند «در آن روز، متفرق می شوند» یعنی: مردم در روز قیامت از یکدیگر جدا و متفرق و دسته دسته می شوند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٍ يَمُدُّونَ ﴿٤٤﴾

«هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست» یعنی: فرجام و کیفر کفرش که همانا آتش دوزخ است، دامنگیر اوست «و کسانی که کردار شایسته پیشه کنند پس برای خودشان آماده سازی می کنند» یعنی: برای خودشان بهشت را با کارهای شایسته آماده می سازند.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾

«تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند جزا دهد» یعنی: بهشتیان و دوزخیان در روز قیامت از هم جدا ساخته می‌شوند تا خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ مؤمنان را به آنچه که سزاوار آند، پاداش دهد «از فضل خود» یعنی: از عطا و بخشش خود و بر مقداری هم که مستحق‌اند، به درجات و مراتبی بیفزاید که اندازه آن را جز خدای عزوجل کسی دیگر نمی‌داند «بی‌گمان او کافران را دوست نمی‌دارد» پس نفرت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ از کافران، موجب خشم وی است و خشم وی عقوبتش را به دنبال دارد. این آیه بر این حقیقت دلالت می‌کند که حکمت پدید آوردن روز قیامت در درجه اول، همانا پاداش دادن مؤمنان با عمل است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْأَنْهَارُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

«و از نشانه‌های» قدرت و وحدانیت «وی آن است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد» یعنی: بادهای خیر و رحمت را که بشارت آور بارانند؛ زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادهای عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً: خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را می‌فرستد «و تا به شما از رحمت خود بپشانند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت‌هاست «و تا کشتی‌ها به فرمان وی روان گردند» در دریا به‌هنگام وزیدن این بادهای «و تا از فضل او بجوید» یعنی: به وسیله تجارتنی که کشتی‌ها حمل‌کننده آن هستند، طلب روزی کنید «و تا شکر گزارید» این نعمتها را و در نتیجه، خدای عزوجل را به یگانگی بپرستید و طاعت و عبادت بسیار انجام دهید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُومُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

«و به تحقیق که پیش از تو» ای محمد ﷺ! «پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» چنان که تو را به سوی قوم و امت فرستادیم «پس بینات» یعنی: معجزات و حجت‌های روشنگر را «برایشان آوردند» اما آنها به این پیامبران عليه‌السلام کفر ورزیدند «پس از کسانی که اجرام کردند انتقام گرفتیم» اجرام: ارتکاب کفر و گناهان است. البته انتقام گرفتن حق تعالی از آنان، با هلاک ساختنشان در دنیا بود «و حق است بر ما» یعنی: بر ما ثابت و لازم است «نصرت دادن مؤمنان» که ما از روی فضل و کرم این وعده را بر خود لازم گردانیده‌ایم و ما به وعده خویش صادقیم و آن را خلاف نمی‌کنیم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص مسلمانی نیست که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند مگر این که بر خداوند جل جلاله حق است که از او آتش جهنم را برگرداند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾».

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مِنْ يَسَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾

«خدا همان ذاتی است که بادهای را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد» از بخار آب دریاها و غیر آنها «پس آن را» یعنی: ابر را «در آسمان هرگونه بخواهد می‌گستراند» گاهی این ابرها را سیار می‌گرداند و گاهی ایستاده، گاهی پیوسته و فراگیر و گاهی پراکنده و تکه‌تکه، گاهی از زمین در مسافتی دور قرارشان می‌دهد و گاهی در مسافتی نزدیک «و آن را پاره‌پاره می‌گرداند» به قطعه‌های پراکنده که تمام جو را فرامی‌گیرند بلکه تکه ابرهایی ثابت یا سرگردانند «پس می‌بینی ودق را که از لابلای آن بیرون می‌آید» ودق: قطرات باران است «و چون آن را» یعنی: باران را «به آن بندگانش که بخواهد برساند» یعنی: به سرزمینها و اراضی آنها «بناگاه آنان شادمانی می‌کنند» از آنجا که به این باران نیاز دارند و این باران نشانه گشایش و خرمی آنهاست.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ قَبْلِهِ لَمُبْسِكِينَ ﴿٤٩﴾

«و بی شک پیش از آن که بر آنان فرو فرستاده شود، سخت نومید بودند» یعنی: آنها پیش از نزول باران، یا پیش از کشت و کار و باران، بسیار نومید یا سرخورده و پریشان حال بودند. تکرار برای تأکید است.

فَأَنْظِرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُعْجَىٰ الْمَوْقِفِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

«پس به سوی آثار رحمت خداوند» اعم از سبزی‌ها، میوه‌ها و کشتزارهایی که ناشی از فرو فرستادن باران و نمایانگر خرمی و فراوانی و وفور نعمت‌اند «بنگر» تا با مشاهده این آثار، بر یگانگی حق تعالی در این صنع شگفت‌آسا پی ببری و راه‌یابی. آری! بنگر «که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند» یعنی: بنگر به سوی کیفیت این زنده‌گردانیدن عجیب و این تحول بدیع برای زمین که با رویانیدن انواع رستنی‌ها پدید می‌آید «بی‌گمان این» مخترع‌اشیائی که ذکر شد «زنده‌کننده مردگان است» یعنی: البته او بر زنده‌کردنشان در آخرت و برانگیختن مجددشان تواناست چنان‌که زمین مرده را با باران زنده‌گردانید «و او بر هر چیزی تواناست» یعنی: حق تعالی دارای قدرتی عظیم و بی‌حدومرزی بوده و قدرتش بر تمام ممکنات یکسان و برابر می‌باشد و رستاخیز هم از جمله مقدرات اوست.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

«و اگر بادی بفرستیم» که آفت‌زا باشد و به سبب سوزان بودن خود، به میوه‌ها یا کشتزارها زیان برساند «پس آن را» یعنی: آن کشتزار، یا بار و بر و میوه خود را «زرد شده ببینند» از اثر سردی بادی که خدای عزوجل پس از سبز شدن آن، بر آن فرستاده است «قطعا پس از آن کفران می‌کنند» به خداوند عَلَّامٌ و نعمتهایش را انکار می‌نمایند.

این کفران نعمت، دلیل بر سرعت دگرگونی احوال، عدم صبر و شکیبایی و ضعف دل‌هایشان است و حالی اینچنین، البته حال اهل ایمان نیست.

فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الضُّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٤﴾

«پس در حقیقت تو نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی» چون آنان را فراخوانی. پس همین طور به این گروه نیز نمی‌توانی سخن بشنوانی زیرا اینان حقایق را نمی‌فهمند، راه ثواب را نمی‌شناسند و مرده دلند لذا به این امید نباش که دعوت را بپذیرند. این دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ در برابر اعراض و رویگردانی کفار از دعوت ایشان است «و این دعوت را به کران - آن‌گاه که» آنان را به سوی حق فراخوانده و به موعظه‌ها و اندرزهای الهی پند و اندرز دهی و آنان به جای گوش فرادادن «پشت‌کنان روی بگردانند - نمی‌توانی بشنوانی» اگر کسی گفت که: شخص ناشنوا به هر حال نمی‌شنود، چه به انسان رو کند و چه به وی پشت نماید پس فایده این تخصیص چیست؟ می‌گوییم: اگر ناشنوا روی به انسان داشته باشد با رمز و اشاره سخن را می‌فهمد ولی اگر پشت کرده باشد، نه می‌شنود و نه با اشاره و رمز می‌فهمد.

البته مفاد این آیه با سنت نبوی که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا مقصود از عدم شنوایدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبیر و فهم و پندگرفتنشان است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ کشتگانی را که در چاه بدر افکنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجسادشان گندیده است، چه سود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، شما از آنان به آنچه می‌گویم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمی‌دهد، جز این که خداوند روح وی را به وی برمی‌گرداند تا جواب سلام او را بدهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ

در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورهایند، به امت خویش دستور دادند تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولکم العافیة: سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۵۳﴾

«و تو به راه آورنده نابینایان از گمراهی شان نیستی» زیرا نابینایان معنوی و کوردلان، از بینش و بصیرت بی بهره اند «نمی توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، بشنوانی» زیرا این مؤمنانند که اهل تفکر و تدبر و راه بردن به سوی آثار برای پی بردن به وجود مؤثر می باشند «پس آنان مسلم اند» یعنی: فقط آنان اهل تسلیم و انقیاد برای حق و پیرو آن می باشند.

﴿۵۴﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿۵۴﴾

سپس خداوند متعال به منظور استدلال بر کمال قدرت خویش، مثل دیگری می زند و آن استدلال به آفرینش انسان بر چندین طور و مرحله مختلف است: «خداوند ذاتی است که شما را ابتدا ضعیف آفرید» معنای: (من ضعیف) این است که شما را از نطفه آفرید. به قولی: مراد حالت طفولیت و خردسالی انسان است «آن گاه بعد از آن ناتوانی، توانایی پدید آورد» که آن توانایی و نیرومندی جوانی است زیرا به هنگام جوانی است که نیروی انسان استحکام یافته و خلقت و ساختمان وجود وی استوار می گردد تا به کمال رشد و نیرومندی خویش می رسد «باز پس از توانایی ناتوانی و پیری قرار داد»

در هنگام بزرگسالی. شبیه: نهایت ناتوانی و شیب: سپید شدن موی است «هر چه بخواهد می‌آفریند» از تمام اشیاء و از آن جمله است آفرینش قوت و ضعف در فرزندان آدم علیه السلام «و اوست دانا» به تدبیر خویش و «توانا» بر آفرینش آنچه که اراده کند. که این دگرگون کردن احوال، آشکارترین دلیل بر وجود آن آفریدگار دانای تواناست.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾

«و روزی که ساعت» یعنی: قیامت «برپا شود» به قولی: قیامت را از آن روی ساعت نامیدند که در آخرین ساعت از ساعات دنیا برپا ساخته می‌شود. آری! آن‌گاه «مجرمان سوگند می‌خورند که جز ساعتی درنگ نکرده‌اند» در دنیا یا در گورهایشان پس مدت درنگشان را در دنیا بسیار کم می‌پندارند و - به سبب هول و هراس سخت روز قیامت - این پندار در اذهانشان چنان محکم و استوار می‌شود که بر آن سوگند هم می‌خورند. به قولی دیگر: مراد این است که در بیان این وقت هم دروغ گفتند چنان‌که قبل از آن در دنیا دروغ می‌گفتند «این گونه برگردانیده می‌شدند» به وسیله شیاطین در دنیا از راه حق و از راه راستی به دروغ‌گویی. و خود این، دلیل بر آن است که سوگندشان دروغ بوده است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

«و گفتند کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند» به قولی: مراد از اینان فرشتگانند. به قولی: پیامبرانند. به قولی: علمای امتهای دیگر و مؤمنان این امتند. نسفی همه اقوال در این رابطه را جمع کرده و می‌گوید: «آنان پیامبران و فرشتگان و مؤمنانند». از تعبیر به‌کار گرفته‌شده در این آیه چنین می‌فهمیم که علم و ایمان با هم، پدیدآورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و مریبان باید این درس را مد نظر داشته باشند. آری! کسانی که

علم و ایمان داده شده‌اند، می‌گویند: «قطعاً شما درنگ کرده‌اید» در زندگی‌تان و در گورهایتان «در کتاب خداوند» یعنی: به موجب علم خداوند ﷻ که در لوح محفوظ ثبت است «تا روز رستاخیز» نه چنان که می‌پندارید؛ مدت درنگ‌تان در دنیا اندک بوده است «پس این» وقتی که اکنون در آن قرار گرفته‌اید، همانا «روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید» که این روز حق است بلکه آن را از روی تکذیب و تمسخر، در دنیا به شتاب می‌طلبیدید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

«پس آن روز» روزی است «که به ستمکاران عذرخواهی‌شان سود نمی‌بخشد» یعنی: علم‌شان به این که قیامت برپا شده است، هیچ فایده‌ای به حالشان ندارد «و نه از آنان، بازگشت به سوی کسب خشنودی خداوند خواسته می‌شود» یعنی: آنان به سوی دورکردن این وضع از خودشان به وسیله توبه و اطاعت، فراخوانده نمی‌شوند چنان‌که در دنیا به سوی این امر فراخوانده می‌شدند. استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعتبته فاعتبني: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد».

وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانم راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنان‌که این حجت‌ها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «واگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقت‌ها ناطق است «قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای

محمد! تو و یارانت جز باطل اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

«این گونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانان که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخت و آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند عزوجل بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

«پس شکیبایی پیشه کن» بر سخنان آزاردهنده‌ای که از آنان می‌شنوی و در برابر افعال کفرآمیزی که از آنان می‌بینی «بی‌گمان وعده خداوند حق است» یعنی: بدان که خداوند عزوجل تو را به پیروزی بر آنان و برتر ساختن حجتت و غالب کردن دعوت و وعده داده است و وعده او حقی است که در آن هیچ‌گونه خلافی نیست پس حتما وعده‌اش تحقق پیدا می‌کند «و زنده‌ها تا کسانی که یقین ندارند» به وعده‌های خداوند عزوجل، تصدیق نمی‌کنند کتاب‌ها و پیامبرانش را و ایمان نمی‌آورند به آخرت «تو را به سبکی وا ندارند» و تو را از راه دینت و حقی که بر آن قرار داری، به در نبرند. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علی‌ابن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه در حال خواندن نماز بامداد بود که مردی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَجْطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ : (اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی بود) «زمر/۶۵». علی رضی‌الله‌عنه درحالی که در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا

يَسْتَخَفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾: (شکيبایی پيشه کن، بی گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند).
این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اکرم ﷺ بر دعوت به سوی ایمان اشاره دارد.

﴿سوره لقمان﴾

مکی است و دارای (۳۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد، لقمانی که با شناخت و حدانیت خداوند عزوجل، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت. در بیان سبب نزول روایت شده است: قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

الٓر

خوانده می شود: «الف، لام، میم» به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

«این آیات کتاب حکیم است» یعنی: آیات ذکرشده در این سوره، آیات قرآن کتاب حکمت آموز است و چگونه قرآن از حکمت برخوردار نباشد درحالی که کتاب خداوند حکیم است. پس قرآن حکیم است در احکام خود، حکیم است در راه‌حلهایی که برای درمان بیماریهای فردی و اجتماعی جامعه انسانی ارائه می کند، حکیم است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود. حکمت: نهادن یک چیز در جایگاه مناسب آن است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

«هدایت و رحمتی برای محسنان است» محسن: عمل کننده به نیکی ها، یا کسی است که خدا عَلَّامٌ را چنان عبادت می کند که گویی او را می بیند. چنان که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید که «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که خدای عزوجل را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند». زیرا هر کس خداوند متعال را حاضر و ناظر دانست و به این امر یقین داشت که حق تعالی بر او در حین عملش آگاه است، چنین کسی خدا عَلَّامٌ را نیکو عبادت می کند و اعمال شایسته را در بهترین اوقات آن و در بهترین کیفیتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را بدان رهنمون شده اند، انجام می دهد پس احسان و نیکو عمل کردنش، سبب فزونی هدایت وی و فزونی هدایت سبب پی درپی آمدن رحمت های حق تعالی بر وی می باشد.

سپس خداوند عَلَّامٌ محسنان را چنین معرفی می کند:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

«همان کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می پردازند و هم ایشانند که به آخرت یقین دارند» حق تعالی سه اصل نماز، زکات و یقین به آخرت را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا این سه اصل، تکیه گاه و استوانه اساسی عبادات اند و یقین به آخرت را به نماز و زکات ضمیمه کرد زیرا ایمان به آخرت است که صاحب خویش را به تقوای الهی و پیروی از هدایتش وامی دارد.

از این آیه برمی آید که بدون نماز و زکات و یقین به آخرت، احسانی در کار نیست.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

«اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی هستند و اینانند که رستگارانند» در دنیا و آخرت. تفسیر نظیر این آیه، در اول سوره «بقره» گذشت.

به همین مناسبت، شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «محور سوره لقمان، آیات اول سوره بقره است و شما می‌توانید میان مقدمه سوره لقمان و مقدمه سوره بقره، پیوند کاملی را ببینید».

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

«و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لاهوند» لهوالحدیث: هر چیزی است که مردم خود را به آن سرگرم می‌کنند؛ مانند آوازخوانی، موسیقی، افسانه‌گویی و داستان‌سرایی «تا مردم را از راه خدا گمراه سازند» یعنی: این سرگرمی‌های بی‌هوده را با این هدف پیروی می‌کنند تا دیگران را از راه هدایت و برنامه و روش حق گمراه سازند «بی هیچ علمی» یعنی: اینان خریدار سخنان لاهوند، حال آن‌که به آنچه که می‌خرند دانا نیستند، یا به تجارتی که سودآور یا زیان‌آور است، دانا نیستند بدین جهت است که خیر را به شر محض بدل خواسته‌اند لذا مردم را به سوی این سرگرمی‌ها می‌خوانند تا آنان قرآن را نشنوند و در آن تدبیر نکنند پس بی‌گمان کسانی که با این هدف خریدار سخنان سرگرم‌کننده باشند، سزاوار نکوهش‌اند «و آن را به ریشخند گیرند» یعنی: خریدار سخنان لاهو می‌شوند تا مردم را از راه خدا رحمته الله گمراه کرده و کتاب خدا رحمته الله را مسخره کنند و به ریشخند گیرند «این گروه برای آنان عذابی مهین است» عذاب مهین: عذاب سختی است که هر کس به آن درافتد، خوار و ذلیل می‌شود. آری! چنان‌که در دنیا به راه خداوند رحمته الله و آیات وی اهانت کردند، در آخرت با عذاب همیشگی مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت کرده‌است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به‌نام نضر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به‌مجرد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان.

و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد ﷺ تو را به سوی آن - از نماز و روزه و جهاد - فرامی‌خواند.

مقاتل می‌گوید: «این آیه درباره نضربن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می‌رفت پس، از آنجا کتابهای اعجمیان را می‌خرید و آنها را برای قریش روایت می‌کرد و می‌گفت: محمد شما را به شنیدن داستانهای عاد و ثمود فرامی‌خواند و من شما را به شنیدن داستانهای رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستانهای او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو آواز نفرین شده و از حق دورند و من از آنها نهی می‌کنم: صدای نی و صدای شیطانی (آوازخوانی) که به هنگام نغمه و شادی آواز می‌خواند و صدایی که در هنگام نزول مصیبت و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است».

باید دانست که نزد فقها، آوازخوانی (غنا) حرام، همانا غنایی است که نفسها را بر حرام بجنباند و آنها را بر هوی و هوس برانگیزد. خواندن غزلیات و تشبیه‌هایی که سخنان بیهوده و شرم‌آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرّمات دیگر در آن باشد، نیز به اتفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. اما غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم باشد بنابراین، مقدار اندک آن در اوقات شادی - مانند عروسی و عید - و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دشوار، جایز است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. اما بدعت‌هایی که امروزه صوفی‌نمایان پدیدآورده‌اند - مانند سماع با آلات موسیقی - حرام است.

البته زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیه سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان‌که در روز تشریف‌آوری رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، استقبال کنندگان در جلوی روی آن حضرت صلی الله علیه و آله طبل زدند و ابوبکر رضی الله عنه خواست تا از آن

جلوگیری کند اما آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است»^(۱).

گفتنی است که از ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله قول به مکروه بودن غنا (آوازخوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

وَإِذَا نُتِلَ عَلَيْهِ ءَابِسْنَا وَلَنْ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

«و چون بر او آیات ما خوانده شود» یعنی: چون آیات قرآن بر این شخص استهزاکننده و خریدار لهُ خوانده شود؛ «مستکبران روی بر می گرداند» یعنی: از آیات قرآن اعراض می کند درحالی که سخت غرق تکبر است و خود را برتر از آن می پندارد که به آیات آن گوش فرادهد «چنان که گویی آن را شنیده است» با آن که آن را شنیده است «گویی در دو گوش وی وقری است» وقر: سنگینی یا ناشنوایی است «پس او

۱- شایسته مسلمانان است که هنگام رویارویی با دشمنان با قلوبشان رو به درگاه الهی آورند و از او درخواست یاری و پیروزی کنند و شکی نیست که قلب با این کار آرامش و قوت کامل می گیرد، آنچنانکه خداوند در سوره ی انفال می فرماید: **قَالَ تَعَالَى: چِ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيْتُمْ فِعْكَهٗ فَاقْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ** ﴿٤٥﴾ چ الانفال: ۴۵. در ضمن برپا کردن طبل و موسیقی هنگام نبرد و جنگ سنت مشرکین است و هیچ جایگاهی در اسلام ندارد. و بر مسلمین واجب است که از مشرکین تقلید نکنند و آنها را سرمشق و الگوی خود قرار ندهند، بلکه باید بر اساس دستورات خداوند حکیم و رسولش انجام وظیفه کنند.

ثانیا: مساله ی استقبال اهل مدینه از رسول الله صلی الله علیه وسلم با خواندن شعر طلع البدر علينا از لحاظ اسنادی ثابت نیست. امام بیهقی در کتاب دلائل النبوه با سندی معضل روایت کرده است، با وجود اینکه در این روایت به زدن دف و خواندن اناشید هیچ اشاره ای نشده است. حافظ ابن حجر نیز این حدیث را در فتح الباری تضعیف کرده است. (مصحح)

را به عذابی دردناک مژده بده» یعنی: به او خبر بده که در روز قیامت عذابی سخت دردناک در پیش دارد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند» به خدا ﷻ و پیامبران و روز آخرت «و کارهای شایسته کرده‌اند» همان کارهایی که بدان مأمور شده‌اند «برای آنان باغهای پر ناز و نعمت است» در آخرت، که در آنها از انواع لذت‌های شادی‌بخش؛ اعم از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، مسکن‌ها، وسایل سواری و غیره نعمتهایی که هرگز در اذهانشان هم خطور نکرده است، بهره‌مند و متنعم می‌شوند.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

«که در آن جاودانه‌اند» نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند «و عده خداوند حق است» یعنی: خداوند ﷻ این وعده را داده است و وعده او حق و راست است و هیچ خلافتی در آن نیست «و اوست عزیز» که هیچ غالب شونده‌ای بر وی غلبه نمی‌کند «حکیم» و فرزانه است در تمام کارها و سخنانش.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ نَعْبُدَكُمْ وَبِثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

«آسمانها را بدون ستونهایی که ببینید، آفرید» از این تعبیر می‌توان چنین برداشت کرد که آسمانها دارای ستونهایی هستند اما ما این ستونها را نمی‌بینیم و برای ما قابل رؤیت نیست. همچنین جایز است که معنی چنین باشد: آسمانها دارای ستونی نیست؛ نه مرئی و نه غیر مرئی. بنا بر تفسیر اول که تفسیر ابن عباس، مجاهد و عکرمه است، اشاره به ستونهای غیرمرئی، همان اشاره به قانون جاذبه است که در عصر جدید مظاهر آن شناخته شده است. «و در زمین کوههای استوار بیفگند» رواسی: کوههای راسخ و

استوار است «تا شما را نجنباند» یعنی: حق تعالی با کوههایی که بر زمین پی افگند و آنها را بر پشت زمین استوار گردانید، زمین را مستقر و ثابت گردانید تا حرکت آن به گونه‌ای با جنبش و تکان همراه نباشد که آرامش و استقرار را از شما سلب کند. این حقیقتی است که پیشرفتهای علمی در عصر ما، معنای گسترده آن را روشن کرده است «و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند» یعنی: از هر نوعی از انواع جنبندگان و جانوران در زمین آفرید به طوری که اشکال و الوان بی‌شمار آنها را جز آفریننده توانای آنها نمی‌داند «و از آسمان آبی نازل کردیم آن‌گاه در آن از هر زوج کریمی» یعنی: از هرگونه نوع و صنفی «رویاندیم» حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾

«این، آفرینش خداوند است پس به من نشان دهید، کسانی که غیر از اویند» از خدایان و معبودانی که شما پرستش می‌کنید «چه آفریده‌اند؟» آری! به من نشان دهید که این معبودان ادعایی شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش خدا ﷻ همطرازی کند، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ «بلکه ستمکاران» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» پس خداوند متعال اولاً ستمگری آنان را تثبیت کرد و ثانیاً گمراهی‌شان را.

اینک بعد از آن که خدای عزوجل اعلام کرد که قرآن حکیم از بارگاه ذات باحکمتی است، داستان لقمان آغاز می‌شود. آری! این داستان می‌آید تا ادب فراگیری حکمت از خداوند ﷻ را به ما بیاموزد:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

حَمِيدٌ ﴿١٣﴾

«و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» بیضاوی می گوید: «لقمان فرزند باعورا، خواهرزاده ایوب علیه السلام یا پسرخاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست گویی و سخنان صواب». ابن کثیر می گوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و قلب آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و دل آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو دل و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم دل و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست». البته لقمان به سبب شکرگزاری خویش، از حکمت برخوردار شد.

«و هر کس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی برمی گردد، چه با شکر است که انسان هم نعمت را پاس می دارد و حفظ می کند و هم به سبب شکر است که بنده از جانب خدای سبحان نعمتهای افزون تری را به سوی خویش جلب می کند «و هر کس کفران ورزد» یعنی: هر کس کفران و ناسپاسی نعمتها و انکار فضل و منت بزرگ خدای سبحان در بخشیدن آنها را، جانشین شکر گرداند؛ «در حقیقت خداوند بی نیاز است» از

شکرگزاری وی «و حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هر چند کسی او را سپاس و ستایش نکوید.

وَلِذَٰلِكَ لَقَمْنٌ لِابْنِهِ، وَهُوَ يَعِظُهُ، يَبْنِي لَأَتُشْرِكَ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾

«و» یاد کن «هنگامی را که لقمان به پسر خویش - در حالی که او را پند می داد - گفت» یعنی: در حالی که لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: «ای فرزندم! به خداوند شرک نیاور چرا که شرک ستمی است بزرگ» بلکه شرک بزرگترین ستمهاست زیرا حقیقت ستم، برگرداندن حق از اهل آن است و حق در امر عبادت این است که عبادت تنها برای خدای یگانه قرار داده شود زیرا غیر حق تعالی سزاوار پرستش نیست چرا که خلق همه آفریده اویند و امر نیز امر اوست پس برگشت از پرستش خداوند عزوجل به سوی غیر وی، نهادن حق در غیر جایگاه آن است و این بزرگترین ستم است. هر چند که خداوند متعال به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ، وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلَهُ، فِي عَمَلَيْنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾

«و به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم» این حقیقت که خداوند عزوجل سفارش به نیکی و شکرگزاری از پدر و مادر را با سفارش به شکرگزاری از خود مقرون و همراه گردانید، دلالت بر آن دارد که حق پدر و مادر از بزرگترین حقوق بر عهده فرزند است و از نظر وجوب نیز، این حق از بزرگترین و محکمترین حقوق می باشد «مادرش به او باردار شد با ضعفی بر بالای ضعفی» یعنی: مادرش او را در شکمش آبستن شد در حالی که به خاطر حمل او با ضعف روزافزون روبه رو گشت. به قولی معنی این است: زن خلقتا ضعیف است و باز این بارداری، او را با ضعفی دیگر

بر بالای آن ضعف روبه‌رو می‌کند. «و از شیر بازگرفتنش در دو سال است» فصال: باز گرفتن طفل از شیر است.

علما از دو آیه «بقره/۲۳۳» و «احقاف/۱۵» چنین استنباط کرده‌اند که حداقل مدت بارداری، شش ماه است. رأی امام ابوحنیفه رحمته الله این است که مدت شیرخوارگی حرام‌کننده (حرمت رضاعی) سی ماه می‌باشد اما سایر فقها آن را دو سال می‌دانند.

«به او سفارش کردیم که برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش» این مضمون سفارش خداوند جل جلاله در حق پدر و مادر است که در آغاز آیه آن را ذکر کرد. حق تعالی با ذکر مشقت‌هایی که مادر برای فرزندش می‌کشد، در میان مضمون سفارش فاصله قرار داد تا حق بزرگ ویژه مادر را به یاد فرزندان آورد و نیز شکرگذاری از پدر و مادر را با شکر گزاری از خودش مقرون ساخت تا به حق والای آنها توجه دهد «و بازگشت به سوی من است» نه به سوی غیر من پس بنگر که آیا به‌راستی سفارش من را به‌جا آورده‌ای یا خیر؟

و از آنجا که مادر در معرض سه مرحله پیاپی از مشقت و سختی، یعنی دوران بارداری، دوران شیردهی و وضع حمل قرار دارد لذا سه‌چهارم نیکی فرزند برای وی و یک‌چهارم باقی‌مانده برای پدر قرار داده شده است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». همین‌گونه آن حضرت صلی الله علیه و آله تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

**وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا
وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾**

«و اگر کوشش کردند» پدر و مادرت با تمام تلاش و توان خود «که تو را وادارند به این که چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری» یعنی: علم نداری به این که آن چیز به‌حق شریک من است «پس، از آنان اطاعت نکن» در این امر و این کوشش

آنان را ناکام گردان ولی باز هم این کار، تو را از نیکی به آنها در دنیا باز ندارد به همین جهت فرمود: «و با آنان در دنیا به نیکی مصاحبت کن» با در پیش گرفتن شیوه احسان به آنان؛ هرچند بکوشند تا تو را به شرک وادارند «و از راه کسی پیروی کن که به سوی من» با توبه و اخلاص «بازگشته است» از بندگان صالح و شایسته من. یعنی از راه مؤمنان پیروی کن، نه از راه باطل پدر و مادرت «سپس بازگشت شما به سوی من است» نه به سوی غیر من «پس شما را آگاه می سازم» یعنی: به شما در هنگام بازگشتتان به سوی من خبر می دهم «از آنچه می کردید» از خیر و شر پس هر عمل کننده ای را در برابر عملش جزا می دهم.

قول مختار در نزد مفسران این است که: این دو آیه از کلام خدای سبحان می باشد که به عنوان سخن معترضه ای در میان سفارشهای لقمان به پسرش آمده است.

سپس خداوند متعال به بقیه سخنان لقمان برای فرزندش در پند دادن به وی پرداخته و می فرماید:

**يَبْنِيْ اِيْنَهَا اِنْ تَكُ مِنْ مَّقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰۤاَتِ بِهَا
 اللهُ اِنَّ اللهَ لَطِيْفٌ حَيِيْرٌ ﴿١٦﴾**

«ای فرزندم! بدان که اگر آن» یعنی: اگر گناه یا عمل تو «همسنگ دانه خردلی باشد» که ریزترین دانه هاست به طوری که سنگینی آن با حس دریافته نمی شود و ترازویی را به تکان وا نمی دارد «آن گاه در دل تخته سنگی باشد» یعنی: عملت در پنهان ترین و محفوظترین مکانی قرار گرفته باشد «یا در آسمانها یا در زمین باشد» یعنی: یا در هر جایی از اماکن آسمانها و زمین قرار داشته باشد «خداوند آن را می آورد» یعنی: آن را حاضر می گرداند و انجام دهنده آن را برابر آن مورد محاسبه قرار می دهد «بی گمان خداوند لطیف است» و باریک بین پس هیچ کار نهانی ای بر او پنهان نمی ماند بلکه علم وی به هر امر نهانی ای می رسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَبْنِيْ اَقْرَبَ الصَّلَاةِ وَاَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَاِنَّهٗ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر



«ای فرزندم! نماز را برپا دار و به معروف امر و از منکر نهی کن و بر آنچه که به تو رسد» از آزار و اذیت در برابر امر به معروف و نهی از منکر، یا دیگر محنت‌ها «صبر کن» دلیل مخصوص ساختن این طاعتها این است که اینها اساس عبادات و تکیه‌گاههای خیر می‌باشند «بی‌گمان این» طاعات ذکر شده «از امور عزم شده است» یعنی: از اموری است که خدای عزوجل آنها را بر بندگانش عزیزت و واجب قرار داده است. یا محتمل است مراد این باشد: این خصلت‌ها از اعمال سترگ و برتر اهل اخلاق و کارهای محوری بندگان استوارقدمی است که مصممانه راه نجات را می‌پیمایند. این آیه دلیل بر آن است که امت‌های دیگر نیز به این طاعت‌ها مأمور بوده‌اند.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرْحًا اِنَّ اِلَهَکَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخَالٍ فَخُوْرٍ

«و رویت را از مردم برمگردان» یعنی: از مردم بر سبیل تکبر و گردن فرازی و نخوت رخ برمتاب. یا معنی این است: آن‌گاه که نام کسی در نزد تو برده شد، گونه‌ات را به نشانه این که او را حقیر و کوچک می‌شماری، برمگردان و با مردم به تواضع و فروتنی رفتار کن و حتی اگر کمترین کس با تو سخن می‌گوید، به او گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند. چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌کردند. «و در زمین خرامان راه مرو» یعنی: خودبینانه، فخرمآبانه و گردن‌کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود. هدف، نهی از تکبر و گردنکشی است.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من جر ثوبه خیلاء لا ینظر الله الیه یوم القیامة: هر کس

جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، خداوند عز وجل در روز قیامت به‌سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمی‌کند». «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمی‌دارد» اختیال: تکبر و خودبرتربینی است. فخور: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البته سخن گفتن از نعمت‌های خدای عزوجل بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾: (اما از نعمت پروردگارت سخن بگویی).

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

«و در راه رفتن خود میانه‌روی کن» یعنی: در راه رفتن روشی در میان شتاب‌روی و آهسته‌روی اختیار کن لذا نه مانند کسانی که خود را به مردگی می‌زنند، خزنده راه برو و نه مانند شیطان از زمین برجه. نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر می‌کند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علينا دیننا امانک الله: دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند». همچنین نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان می‌دهد پس به وی گفت: «ارفع رأسک فإن الاسلام لیس بمریض: سرت را بردار زیرا اسلام بیمار نیست». یعنی: بانشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون راه می‌رفتند، به شتاب راه می‌رفتند. پس معنای ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ این است: در راه رفتنت خرامان و متکبر مباش. عطاء می‌گوید: «یعنی باوقار و سکینه راه برو». «و صدایت را آهسته بدار» آن را فرود آور و باتکلف بلند نکن زیرا بلندکردن صدا به بیشتر از حد نیاز، شنونده را می‌آزارد «همانا انکر آوازاها، بانگ درازگوشان است» یعنی: ناخوش‌ترین و زشت‌ترین آوازاها، آواز خران است زیرا اول آن عرعر و آخر آن بانگی بس انکر و گوش‌خراش است. در حدیث شریف آمده است: «چون بانگ خروس را شنیدید، از

خداوند فضل وی را بخواهید و چون بانگ خر را شنیدید، به خداوند از شیطان پناه ببرید زیرا او شیطانی را دیده است».

الْمَرْتَوَى أَنْ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنُهُ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾

«آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما گردانید» مسخر گردانیدن آنها برای آدمیان، عبارت است از: دادن قدرت بهره‌گیری از این پدیده‌ها به آنان و از مخلوقات آسمانی‌ای که در جهت منافع فرزندان آدم مسخر ساخته شده‌اند، عبارتند از: خورشید، ماه، ستارگان و مانند اینها و نیز فرشتگان در این قطاراند زیرا ایشان به فرمان خدای سبحان نگهبانان فرزندان آدم هستند. و از مخلوقات زمینی‌ای که برای بشر رام ساخته شده‌اند، عبارتند از: سنگ، خاک، کشتزارها، میوه‌ها، حیواناتی که انسان از آنها بهره‌برداری می‌کند و غیراینها... پس مراد از تسخیر و رام کردن آنها برای بشر، قرار دادن پدیده رام ساخته شده در موقعیتی است که انسان از آن بهره‌برداری کند، چه آن پدیده به فرمان انسان و تحت تصرف وی باشد چه نباشد.

«و» آیا ندیده و ندانسته‌اید که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ «نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد» یعنی: آنها را به پایه اتمام و اکمال رسانید. نعمتهای آشکار عبارت‌اند از: نعمتهایی که به عقل یا حس دریافته می‌شوند و هرکه در پی شناخت آنها باشد، آنها را می‌شناسد؛ مانند سلامتی و کمال در آفرینش، مال، جاه، جمال و انجام دادن طاعات و عبادات. نعمتهای پنهانی عبارتند از: معرفت، عقل و آنچه که شخص در نهاد خویش از علم و یقین به وجود خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و ظن نیکو نسبت به او می‌یابد و نیز آن آفاتی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از بنده دفع می‌کند. به قولی: نعمت آشکار اسلام است و نعمت پنهان، ستر و پرده‌پوشی پروردگار متعال بر بنده. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ سؤال ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا که از ایشان راجع به این آیه پرسید، فرمودند: «نعمتهای

آشکار اسلام است و آنچه از خلقت و آفرینشت که زیباست و نعمتهای پنهان، چیزهایی است که خداوند از اعمال بدت بر تو پوشانیده است».

«و از مردم کسانی هستند که درباره خداوند» یعنی: در توحید و صفات وی «مجادله می‌کنند» از روی مکابره و عناد، بعد از آن‌که حق برایشان آشکار گشته و حجت بر آنان اقامه شده است؛ مانند نضربن حارث و امثال وی از سردمداران شرک در مکه و این مجادله‌شان درباره خداوند: «بدون هیچ علمی» است از علوم عقلی یا نقلی زیرا عقل و علم تجربی انسان، فریادگر وجود و یگانگی خداوند عز وجل و تجلی‌گاه این حقیقت‌اند و کتابهای آسمانی و رسالت‌های الهی نیز برای روشن کردن بیشتر این حقیقت آمده‌اند. «و» نیز این مجادله‌شان «بدون هیچ هدایتی» است که انسان بتواند به وسیله آن، به راه صواب رهنمون شود «و» نیز این مجادله‌شان «بی‌هیچ کتاب روشنگری» است که خدای سبحان آن را نازل کرده باشد. پس این مجادله‌شان در حق خداوند عز وجل، صرفاً از روی لجاجت و گردنکشی و کاملاً بر بنیاد عناد محض می‌باشد و هیچ تکیه‌گاهی از عقل، علم، معرفت، کتاب و هدایت ندارد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا لَشَيْطَانٍ يَدْعُوهُمْ
إِلَىٰ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٦١﴾

«و چون به آنان» یعنی: به این بت پرستان اهل جدال و عناد در امر توحید و یگانگی حق تعالی «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده» بر پیامبرش از کتاب «پیروی کنید» آنها به تقلید محض تمسک ورزیده و «می‌گویند: نه! بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم» پس بتانی را که آنها می‌پرستیده‌اند، می‌پرستیم و در راهی که آنها بر آن روان بوده‌اند، می‌رویم «حتی اگر هم شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند؟» گویی حق تعالی می‌گوید: آیا از پدرانشان در شرک پیروی می‌کنند، حتی اگر شیطان عقیده فاسد شرک را برای پدرانشان آراسته باشد و در نهایت، آنان را به شرک درافکنده و بدین‌گونه وارد جهنم سوزان کرده باشد؟ پس در

صورتی که حال و وضع این چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟
و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

❖ **وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَنَقَةُ الْأُمُورِ**



«و هر که روی خود را به سوی الله متوجه کند» یعنی: هر کس امور خویش را به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ سپرده و عبادت خویش را برای او خالص گرداند و با تمام وجود به سوی او روی آورد «درحالی که محسن باشد» یعنی: در اعمال خویش نیکوکار باشد، چنین کسی «به راستی که به دست آویزی محکم چنگ زده است» یعنی: به عهد و پیمانی استوار و محکم چنگ زده و خود را به آن آویخته است. احسان: چنان که در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از این که: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ می سپرد، به حال شخصی تمثیل می کند که می خواهد به کوهی بلند و سربه فلک کشیده ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می رود تا به قله آن می رسد.
«و بازگشت کارها به سوی الله است» نه به سوی غیر وی و پاداش هایتان را از او دریافت می کنید نه از غیر وی پس با نیروی ایمان و صلابت عمل، به اوجگاه رضای او صعود کنید.

❖ **وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ، إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**

«و هر که کافر شد، نباید کفر وی تو را اندوهگین کند» زیرا کفر وی به تو زبانی نمی رساند «بازگشتشان به سوی ماست و آنان را از آنچه کرده اند آگاه می کنیم» یعنی: آنان را از اعمال زشت و ننگینشان خبر می دهیم و در برابر آن مجازاتشان می کنیم «در حقیقت خدا به راز دلها داناست» و هیچ چیز از این رازها بر او پنهان نمی ماند

زیرا رازها در نزد خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مانند امور علنی، آشکار است بنابراین، حق تعالی با آنان به حسب علم خویش درباره‌شان رفتار می‌کند.

نُمِنَعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

«آنان را اندکی بر خوردار می‌سازیم» یعنی: کفار را در دنیا مدت اندکی مجال می‌دهیم تا از آن برخوردار و بهره‌مند شوند پس این بهره‌مندی هرچند بسیار باشد، باز هم اندک است زیرا نعمت زوال‌پذیر با نعمت همیشگی قابل قیاس نیست و کم‌تر از کمترین است «سپس آنان را به‌سوی عذابی سخت ناگزیر می‌سازیم» و آنان را با بیچارگی به‌سوی عذاب دوزخ می‌رانیم.

وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

«و اگر از آنان پرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: خداوند» یعنی: اعتراف می‌کنند به این که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آفریننده آنهاست و جوابی غیر از این ندارند زیرا دلایلی که آنها را از نسبت دادن آفرینش به‌سوی غیر خداوند جَلَّ جَلَلُهُ باز می‌دارد، به‌نحوی آشکار و نمایان است که ناگزیر به آن اقرار کرده‌اند «بگو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «الحمد لله» ستایش از آن خداست بر این اعتراف شما پس بعد از این اعتراف، دیگر چگونه غیر او را می‌پرستید و معبودان باطل را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ «بلکه اکثرشان نمی‌دانند» یعنی: نمی‌نگرند و تدبیر نمی‌کنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

«آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست» در ملک و در آفرینش پس غیر وی به‌هیچ وجه سزاوار پرستش نیست «درحقیقت، خدا همان» ذات «بی‌نیاز است» از غیر خویش و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش است؛ هرچند هم کسی حمد او را نگوید.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

«و اگر همه درختان زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد» یعنی: اگر درختانی که در دنیا است همه قلم شوند و آب دریا همگی جوهر و مرکب گردد آن گاه کلمات خداوند ﷻ که چون بخواهد با آنها سخن می گوید - که این کلمات عبارت از علم خداوند ﷻ و امر وی هستند - با آن قلمها و مرکبها نوشته شود، قطعاً آب دریا به پایان می رسد درحالی که کلمات خداوند ﷻ به پایان نرسیده است، هرچند در پشت سر آن دریا هفت دریایی دیگر باشد که به آن مدد رسانده و به یاری آن دریا آمده باشد. ذکر عدد هفت بر وجه مبالغه است نه بر وجه حصر زیرا در کلام عرب عدد هفت و هفتاد و هفتصد برای تعبیر از کثرت به کار می روند «بی گمان خداوند غالب با حکمت است» غالب است؛ زیرا چیزی او را عاجز نمی تواند کرد، حکیم است در خلق، امر، شرع و تمام امور پس هیچ فردی از مخلوقاتش از دایره حکمت و علمش بیرون نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون آیه ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ «اسراء/ ۸۵» درباره یهود نازل شد، آنان گفتند: چگونه به ما اندکی از علم داده شده در حالی که خداوند ﷻ تورات را که در آن کلام و احکام وی است به ما داده است؟ پس این آیه نازل شد.

مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا بَعَثْنَاكُمْ إِلَّا كَفَافًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾

«آفریدن و برانگیختن شما، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست» یعنی: قدرت خداوند ﷻ بر آفرینش و برانگیختن همه خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس اندک و بسیار در پیشگاه قدرت وی یکسان می باشد، از آن روی که خداوند متعال بر همه چیز قادر و تواناست «بی گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: آیه کریمه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند ﷻ ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آن‌گاه گوشت پاره‌ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو می‌گویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم؟ پس، خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ أَيْلًا فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣٩﴾

«آیا ندیده‌ای» ای مخاطب! «که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را نیز در شب درمی‌آورد؟» یعنی: به هریک از شب و روز می‌افزاید؛ با آنچه که از دیگری می‌کاهد «و» آیا ندیده‌ای که خداوند ﷻ «خورشید و ماه را رام گردانید» یعنی: آن دو را منقاد و فرمان‌پذیر حکم خویش گردانید که برای اندازه‌گیری اوقات و میعادها و سامان دادن و به‌انجام رسانیدن منافع، به فرمان وی طلوع و افول می‌کنند «هر یک تا مدتی معین روان است» به‌قولی: این مدت معین روز قیامت است و به‌قولی دیگر: وقت طلوع و افول آنهاست «و آیا ندیدی که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ امر پنهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند؟ زیرا ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

«این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی «به‌سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به‌جای او می‌پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهایند که به خدای

سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلندمرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلَّكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

«آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خداوند» یعنی: به لطف و رحمت و فضل وی بر شما «در دریا روان می‌گردند» و به شما امکان می‌دهند تا در سفرهای دریایی تان برای کسب معاش و طلب روزی، به نرمی و راحتی حرکت کنید؟ «تا» ای مخاطبان! «برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟» نشانه‌ها عبارت از آثار قدرت وی هستند که در معرض مشاهده شما قرار دارند و ارزاقی است که به شما از دریا می‌دهد «بی‌گمان در این» قدرت‌نمایی «برای هر صبرکننده سپاسگزاری نشانه‌هایی است» یعنی: هر کسی که دارای صبر و شکیبایی‌ای بلیغ و سپاسگزاری‌ای بسیار باشد؛ با مشاهده این نشانه‌ها، از گناهان و نافرمانی‌های خداوند ﷻ صبر می‌کند و نعمت‌های وی را شکر می‌گذارد زیرا ایمان چنان‌که در حدیث شریف آمده است دو نیم است؛ نیمی از آن صبر و نیمی دیگر شکر است.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْنَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

«و چون موجی آنان را همانند سایه‌بان فراگیرد» خداوند ﷻ موج را به سبب بزرگی آن به چیزی که بر انسان سایه می‌افکند - مانند کوه یا ابر یا غیر اینها - تشبیه کرد. آری! چون درگیر هجوم موج شوند «خداوند را می‌خوانند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند» پس در امر نجات‌دادن خود از امواج دریا بر غیر خداوند ﷻ تکیه نمی‌کنند زیرا می‌دانند که هیچ نیروی دیگری جز حق تعالی، نفع و زیانی نمی‌تواند برساند، از این‌رو بتان خویش را نمی‌خوانند بلکه آنها را در این حالت

فراموش می‌کنند «پس چون آنان را به‌سوی خشکی برهاند» در آنجاست که به دو گروه تقسیم می‌شوند: «برخی از آنان میانه رو هستند» یعنی: بر راه میانه که همانا راه توحید است پایدارند و به غیر آن انحراف نمی‌کنند لذا به‌عهدی که در دریا با خدای عزوجل در مورد خالص ساختن دین برای وی بسته‌اند، وفا می‌کنند اما برخی دیگر کافر و کجرواند و آن عهدی را که در دریا به خدا عزوجل داده‌اند، پشت‌پا می‌افکنند. «و آیات ما را جز هر عهدشکننده ناسپاسی انکار نمی‌کند» ختار: بسیار پیمان‌شکن است. ختر: زشت‌ترین انواع غدر و پیمان‌شکنی و عدم وفا به عهد می‌باشد.

**يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا
اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللّٰهِ الْغُرُوْرُ ﴿٣٣﴾**

«ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید» با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی وی «و بترسید از روزی» چون روز قیامت «که هیچ پدری به‌جای پسرش کفایت نکند» یعنی: هیچ پدری به داد فرزندش نمی‌رسد و به‌هیچ وجه به وی نفعی نمی‌رساند، بدان جهت که او تماماً به خود مشغول است «و هیچ فرزندی نیز به‌جای پدر خود کفایت‌کننده چیزی نباشد» پس وقتی پدر به داد فرزند و فرزند به داد پدر نرسد، غیر آنها از نزدیکان، به‌طریق اولی قادر به دادرسی یک‌دیگر نیستند، چه‌رسد به بیگانگان. بارخدا! ما را از کسانی قرار ده که به غیر تو امید نمی‌بندند و بر غیر تو تکیه نمی‌کنند. «بی‌گمان وعده الله حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس آنچه از خیر که بدان وعده داده است و آنچه از شر که از آن برحذر داشته است، یقیناً آمدنی است و برگشتی ندارد. این آیه، طمع مؤمنان را از این که بتوانند به پدران کافر خود در آخرت نفعی برسانند، قطع می‌کند «پس زندگانی دنیا» و آرایشها و پیرایشهای آن «شما را نفریبید» زیرا زندگانی دنیا از بین‌رفتنی و گذراست «و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد» مراد از غرور: در اینجا شیطان است زیرا این شیطان است که خلق را فریب داده و آرزوهای بی‌اساس را در نهادشان می‌پروراند و از آخرت غافلشان می‌گرداند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «فریفته شدن به خداوند جل جلاله آن است که شخص در گناه درازدستی نموده و در عین حال، بر خداوند جل جلاله آرزوی آمرزش را ببندد».

**إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾**

«بی گمان علم قیامت نزد خداوند است» یعنی: علم و آگاهی وقت آن فقط نزد اوست و جز او احدی وقت آن را نمی داند «و باران را فرومی فرستد» در اوقاتی که برای فرود آوردن آن معین کرده است «و آنچه را که در رحمهاست می داند» از نری و مادگی، صلاح و فساد و غیر اینها، بدون وسیله و ابزار و آزمایشی در حالی که اگر بشر نری و مادگی را می داند، با ابزار و آزمایش و اعمال تجربه است «و نمی داند هیچ نفسی» از نفوس و حتی فرشتگان و پیامبران و جن و انس «که فردا چه کسب می کند» از کسب دین یا کسب دنیا و از به دست آوردن خیر یا شر «و هیچ کسی نمی داند که در کدامین سرزمین می میرد» و حق تعالی در کدامین مکان جانش را می ستاند؟

ابن جریر و ابن ابی حاتم از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده اند که گفت: «مردی از صحرانشینان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: زخم باردار است پس مرا آگاه کن که چه می زاید؟ در سرزمین ما خشکسالی است لذا به من خبر بده که چه وقت باران فرود می آید؟ و از تاریخ تولد خود آگاهم اما تو به من خبر بده که چه

وقت می میرم؟ همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾
در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله، لا یعلم ما فی غدا الا الله و لا متى تقوم الساعة، الا الله، و لا ما فی الارحام، الا الله، و لا متى ینزل الغیث، الا الله، و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلیدهای غیب پنج چیز است که آنها را هیچ کس جز خداوند نمی داند: آنچه را که فردا روی می دهد، جز خداوند هیچ کس نمی داند، جز خداوند کسی نمی داند که قیامت چه وقت برپا می شود، جز خداوند کسی نمی داند که چه چیزی در رحمهاست، جز خداوند کسی نمی داند که چه وقت باران فرود می آید و

جز خداوند هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». اما آنچه که امروزه از پیشینی‌ها و سنجش‌ها در امور هواشناسی و غیر آن می‌بینیم، اینها بر وسایل و ابزارهای ویژه‌ای - از جمله دستگاه‌های شناخت نسبت رطوبت و سرعت باد - متکی است، که هرگز علم غیب شناخته نمی‌شود بلکه تخمین و تجربه و حدسی است که گاهی هم عکس آن روی می‌دهد. «بی‌گمان خداوند دانا است» به امور غیب «آگاه است» به آنچه که بوده و خواهد بود.

﴿سوره سجده﴾

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت که در آن وصف مؤمنانی است که برای خداوند متعال سجده می‌کنند و در هنگام استماع قرآن عظیم، برای او تسبیح می‌گویند، «سجده» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بامداد روز جمعه، سوره سجده (الم تنزیل) و سوره «انسان» را تلاوت می‌کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا سوره: سجده (الم تنزیل) و سوره: «تبارک الذی بیده الملك» را نمی‌خواندند، نمی‌خوانیدند.

آلۃ ۱

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأَرِيَبَ فِيهِ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾

«فروفرستادن این کتاب، هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده «از سوی پروردگار عالمیان است» پس نه دروغ است، نه جادو، نه فال‌بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَانَهُمْ مِن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ



«آیا می‌گویند: آن را بر یافته است» آیا مشرکان می‌گویند: محمد ﷺ قرآن را از نزد خود بر یافته است؟ «ام»: برای انتقال از سخن سابق به سوی سخن بعدی، یعنی انکار پندار یاد شده آنان است. «نه، چنین نیست بلکه آن حق است» و ثابت و یقینی «از سوی پروردگار تو» نه چنان که آنها از روی جهل و عناد ادعا می‌کنند. «بل»: برای اضراب و نفی قولشان و اثبات سخنی است که بعد از آن می‌آید.

سپس خدای عزوجل حکمت فرو فرستادن قرآن را بیان کرده می‌فرماید: «تا مردمی را که پیش از تو هشدار دهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی» قوم عرب امتی امی و ناخوان بودند که قبل از رسول اکرم ﷺ پیامبری به سویشان نیامده بود «باشد که هدایت شوند» یعنی: به خاطر این که هدایت شوند و با هشدارهای تو به راه آیند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ

مِن وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ إِلَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

درحالی که مقدمه سوره درباره نفی شک از قرآن و بیان حکمت انزال آن بود، اینک حق تعالی با روش دیگری به این حقایق توجه می‌دهد: «خداوند ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید» و او خود به این که درازی این روزها چه مقدار بود، داناتر است. که این بهترین سخن در تفسیر آن می‌باشد زیرا مفسران در تفسیر «روزهای شش‌گانه» اختلاف نظر دارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اندازه هر روز به مقدار هزار سال از سالهای دنیا بود». حسن بصری می‌گوید: «اگر خدای عزوجل می‌خواست آنها را در یک چشم به هم زدن می‌آفرید ولی خواست تا تانی و درنگ کردن در امور را به بندگان خویش بیاموزد». «آن‌گاه بر عرش استقرار یافت» تفسیر آن با بیانی کافی و شافی در سوره‌های قبل گذشت و در اینجا به طور خلاصه باید گفت: مراد از ﴿اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ استیلائی است که سزاوار آن ذات

ذوالجلال است، بدون بیان کیفیت، یا تعیین جهت مخصوص و معینی برای آن. «شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعتگری نیست» یعنی: اگر از حدود و مقتضای رضای حق تعالی تجاوز کنید، بجز او، یا در برابر عذاب او، برای خود هیچ سرور و یآوری نمی‌یابید که شما را سروری و یآوری نموده و عذاب وی را از شما بگرداند و نه شفاعتگری را می‌یابید که برای شما نزد وی شفاعت نماید «آیا باز هم متذکر نمی‌شوید» به تذکری که با تدبر و تفکر همراه باشد و آیا این پندها را به شنیدن فهم و تعقل نمی‌شنوید تا از آنها بهره‌مند شوید؟.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥٠﴾

«امر را از آسمان گرفته تا زمین تدبیر می‌کند» یعنی: حق تعالی کار فرمانروایی‌اش را با قضا و قدر خویش از آسمان گرفته تا زمین در هر دو عالم علوی و سفلی، استوار و محکم اداره می‌کند. به‌قولی معنی این است: او کار و بار دنیا را با اسباب آسمانی‌ای مانند فرشتگان و غیره تدبیر و سامان‌دهی می‌کند در حالی که فروآورنده احکام و آثار خویش به سوی زمین است «سپس در روزی که اندازه‌اش - از آنچه شما می‌شمارید - هزار سال است، به‌سوی او بالا می‌رود» یعنی: سپس نتیجه و گزارش کار تماماً به‌سوی خدای سبحان بالا می‌رود تا درباره آنها در روزی که اندازه آن هزار سال از روزهای دنیاست، حکم کند و آن روز، روز قیامت است. بودن اندازه آن روز به مقدار هزار سال، به‌خاطر شدت هول و هراسها و دشواریهای آن برای کفار است اما آن روز - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در آیه دیگری^۱ خداوند عَلَّمَ مقدار روز قیامت را پنجاه‌هزار سال ذکر کرده است. قرطبی به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است چنان‌که اعراب ایام ناخوش را به درازی و ایام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند». به‌قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمالشان را به سوی حق

^۱ نگاه، «معارج / ۴».

تعالی بالا می‌برند. ابن‌کثیر می‌گوید: «اعمال به‌سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است». همچنین ابن‌کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فرود آمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی می‌کند». والله اعلم.

ذَلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦﴾

«این» آفریننده تدبیرکننده همانا «دانای پنهان و آشکار است، غالب و مهربان است» یعنی: او ذات قوی و قاهری است که او را هیچ چیزی مغلوب نمی‌سازد اما در عین حال، رحمت وی به بندگانش وسیع است.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾

«همان کسی که هر چیزی را که آفریده، نیکو آفریده است» یعنی: مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده. و هرچند برخی از مخلوقات در ظاهر منظر نیکویی ندارند اما در اساس آفرینش خود متقن و محکم آفریده شده‌اند «و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد» یعنی: آدم عليه السلام را از گل به‌صورتی بدیع و شکلی نیکو و زیبا آفرید.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾

«سپس نسل او را» یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی‌مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. نسل، «ساله» نامیده شد زیرا از اصل خویش جدا و بیرون کشیده می‌شود.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ، وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

«آن‌گاه او را برابر و به‌سامان گردانید» یعنی: انسان اولیه (آدم عليه السلام) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، استوار گردانیده و شکل وی را برابر و میان اعضا و اندامهای

وجودش تناسب پدید آورد «و در او از روح خویش دمید» خداوند متعال برای گرامی‌داشت و تجلیل از روح و نشان دادن شرف و منزلتش، آن را در این آیه به خودش نسبت داد، گویی فرمود: و در آدم از چیزی دمیدیم که مخصوص به ما و به علم ما است، آن چیز روح است. پس نسبت یافتن روح به سوی حق تعالی به این معنی نیست که روح جزئی از وجود وی است زیرا او از چنین نسبتی والا و برتر است. «و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد» تا نعمت خویش را بر شما کامل ساخته و آفرینش‌تان را به کمال و به‌سامان برساند و همه این نعمتهای عظیم را برای شما گرد آورد تا بدانها هر شنیدنی‌ای را بشنوید، هر دیدنی‌ای را ببینید و هر دریافتنی‌ای را درک و تعقل کنید و بفهمید، لیکن شما: «چه اندک شکر می‌گزارید» این نیروهایی را که خدای عزوجل به شما ارزانی کرده‌است! و شکر آنها این است که در طاعت خدای عزوجل به کار گرفته شوند نه در معصیت وی اما شما بسیار اندک این گونه می‌کنید.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ ﴿١٠﴾

«و گفتند» کافران در مقام انکار معاد «آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم» یعنی: وقتی به اندرون خاک تیره زمین رفته، از چشمها غایب و ناپدید و گم و گور شدیم و اجزای وجودمان متلاشی و به خاک تبدیل شد «آیا باز آفرینش نوینی خواهیم یافت» یعنی: آیا مجددا برانگیخته و زنده خواهیم شد؟ این بسی بعید از تصور است. آری! این امر نسبت به ظرفیت توانایی‌های قاصر آنان بعید است، نه نسبت به قدرت ذات متعالی که آنان را از کتم عدم آفرید و بدین جهت فرمود: «بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: آنان از روی مکابره و عناد، منکر دیدار حق تعالی هستند.

﴿قُلْ يَتُوقَنكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾﴾

«بگو» در بیان حقیقت آنچه که پیش روی دارند: «ملک الموت» یعنی: فرشته مرگ که همانا عزرائیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است و او همکاران و گماشتگانی دارد «روح شما را می‌گیرد که بر

شما گمارده شده است» یعنی: عزرائیل عَلَيْهِ السَّلَام بر گرفتن ارواحتان در هنگام به سر رسیدن اجل‌هایتان گمارده شده است «آن‌گاه» با رستاخیز و حشرونشر «به‌سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید» نه به‌سوی غیر وی پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. و این است معنای لقای الهی. در حدیث شریف آمده است که همکاران ملک الموت، ارواح را از سایر قسمت‌های بدن بیرون می‌کشند تا آن‌که چون روح به حلقوم رسید، خود عزرائیل آن را می‌گیرد. مجاهد می‌گوید: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به‌طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد». همچنین در حدیث شریف به نقل از ابن‌عطیه آمده است: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». گویی حق تعالی حیاتشان را بی‌هیچ واسطه‌ای نابود می‌کند و همچنین است کار جان‌ستانی بنی‌آدم، با این تفاوت که در بنی‌آدم فرشته مرگ وکیل و واسطه گرفتن جان است.

روایت شده است که چون خداوند عَزَّ وَجَلَّ ملک‌الموت را به گرفتن جانها موکل گردانید، او گفت: «پروردگارا! به من مأموریتی سپرده‌ای که به‌خاطر آن پیوسته از من به بدی یاد می‌شود و بنی‌آدم مرا دشنام می‌دهند. خداوند متعال فرمود: من برای مرگ علل و اسبابی از امراض و آفات قرار می‌دهم که بنی‌آدم مرگ را به آنها نسبت دهند و کسی تو را جز به خیر یاد نکند».

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ

صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿۱۲﴾

«و اگر بنگری» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! یا ای انسان! «هنگامی را که مجرمان» یعنی کافرانی که گفتند: آیا چون در زمین ناپدید شدیم، مجددا زنده خواهیم شد؛ «پیش پروردگارشان سرهایشان را به‌زیر افکنده باشند» از شرمندگی و پشیمانی بر آنچه که در دنیا از شرک و نافرمانی وی مرتکب گردیده‌اند. آری! اگر این صحنه را در هنگام محاسبه آنان ببینی، قطعا صحنه شگفت‌آوری را دیده‌ای. آن‌گاه که می‌گویند: «پروردگارا! دیدیم» هم‌اکنون آنچه را که قبلا تکذیب می‌کردیم و دروغ می‌انگاشتیم «و

شنیدیم» آنچه را که در دنیا منکرش بودیم. به قولی معنی این است: به راستی هشدارت را دیدیم و تصدیق پیامبرانت را شنیدیم. اما هنگامی دیدند و شنیدند که دیدن و شنیدن به حالشان هیچ سودی ندارد. «پس ما را بازگردان» به سوی دنیا «تا عمل کنیم» اعمال «شایسته» را؛ چنان که به ما دستور داده‌ای «ما بی گمان یقین کرده‌ایم» هم اکنون به آنچه که محمد ﷺ از دعوت حق آورده بود.

چنین است که خود را در همچو زمانی به بودن از اهل یقین وصف می‌کنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به سوی دنیا برآورده شود در حالی که این امکان هرگز به آنان داده نمی‌شود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به همان اندیشه‌ها و کارهایی بازمی‌گردند که از آن نهی شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغگویند - چنان که بیان این امر در آیات دیگری آمده است.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَلَٰكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

«و اگر می‌خواستیم حتماً به هر کسی هدایتش را می‌دادیم» در دنیا لذا تمام مردم را جبراً هدایت می‌کردیم، به طوری که احدی از آنان کافر نمی‌شد «لیکن این قول از جانب من ثابت شده است» یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هرآینه جهنم را از همه جن و انس پر می‌سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ



«پس به سزای آن که دیدار این روزتان را فراموش کردید، بچشید» یعنی: عذاب دیدار این روزتان را به سبب ترک آنچه که شما را بدان فرمان داده بودیم، بچشید «ما نیز فراموشتان کردیم» یعنی: شما را در عذاب فرو نهادیم، به سان فرو نهادن کسی که فراموش کرده باشد پس با شما مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم. باید دانست که به کار گرفتن تعبیر: (ما نیز فراموشتان کردیم)، از باب صنعت ادبی «مقابله» است، و گرنه حق تعالی هیچ چیز را فراموش نمی‌کند. «و به سزای آنچه عمل می‌کردید» یعنی: به سبب کار و کردار پیشیتان در باتلاق کفر و عصیان «عذاب جاودان را بچشید».

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ



«تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: آنها را تصدیق کرده و از آنها بهره‌مند می‌شوند «که چون آن آیات را به ایشان یادآوری کنند، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» از روی تواضع و خشوع و شکر. یعنی: از خدای سبحان بی‌مناک می‌شوند پس به‌پاخاسته و به انگیزه بزرگداشت آیات وی و بیم از هیبت و عذابش، برای وی نمازهای پنج‌گانه و به‌قولی نماز نافله می‌گزارند «و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند» یعنی: حق تعالی را از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، تنزیه می‌کنند و او را در برابر نعمتهایش که از بزرگترین و کاملترین آنها راه‌یابی به سوی ایمان است، حمد و ستایش می‌گویند. یعنی در سجده خود می‌گویند: «سبحان الله و بحمده» یا: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». «و آنان کبر نمی‌ورزند» یعنی: در حالی سجده می‌کنند و حمد و تسبیح می‌گویند که برای خدا عَلَّامٌ خَفِيٌّ خاکسار و متواضع و فروتن‌اند. یادآور می‌شویم که این آیه محل سجده تلاوت است.

تَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٦١﴾

«پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد» و بر آن آرام نمی‌گیرد. به‌قولی معنی این است: تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. اما این کثیر در معنی آن می‌گوید: «مراد از آنان، تهجدگزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب برمی‌خیزند.» «پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند» بیم از عذابش و امید به‌رحمتش «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در طاعت خداوند ﷻ مراد از آن: ادای زکات فرض است. به‌قولی: مراد دادن صدقه نفل است. در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

۱ - روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

۲ - صدقه گناه را نابود می‌کند.

۳ - (در سوم) به‌پا‌خاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است.»

همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که خداوند متعال اولین و آخرین را گرد آورد، منادی می‌آید و با صدایی که همه خلایق آن را می‌شنوند، می‌گوید: سیعلم أهل الجمع اليوم من أولى بالكرم: امروز اهل محشر خواهند دانست که چه کسی به گرامی‌داشت سزاوارتر است؟ سپس باز می‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که پهلوهایشان از بسترها جدا می‌شد، به‌پا‌خیزند! پس ایشان - درحالی‌که جمعی اندک‌اند - به‌پا می‌خیزند. آن‌گاه باز می‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که خدای عزوجل را در همه‌حال - هم در خوشی و هم در ناخوشی - ستایش می‌گفتند، به‌پا‌خیزند! پس - درحالی‌که ایشان جمعی اندک‌اند - به‌پا می‌خیزند آن‌گاه همگی به‌سوی بهشت سوق داده می‌شوند. سپس سایر مردم مورد محاسبه قرار می‌گیرند.»

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

«پس نفسی» از نفوس، یعنی هیچ کس «نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم‌ها است، چه چیزی برای آنان پنهان داشته شده است» یعنی: هیچ کس نمی‌داند که خداوند عز وجل برای گروهی که در آیه قبل ذکرشان گذشت، چه نعمتهای حیرت‌آور و عظیمی را در آخرت پنهان داشته است که دل‌هایشان بدان آرام می‌گیرد «به‌پاداش آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته در دنیا. در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال فرمود: أَعَدَّتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أذنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ: برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». ابوه‌ریره رضی الله عنه اضافه کرد: اگر خواستید آیه ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ را بخوانید.

أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول از عطاء و سدی نقل می‌کند: این آیه درباره علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه و ولیدبن عقبه‌بن‌ابی‌معیط نازل شد زیرا ولید بر علی رضی الله عنه فخر فروخت و خود را از وی برتر دانست پس علی رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: «ساکت باش که تو فاسقی بیش نیستی».

«آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟» یعنی: مؤمن همانند کافر نیست زیرا تفاوت میان آنها بسیار آشکار است و نور طاعت و ایمان با ظلمت کفر و عصیان هرگز برابر نیست. آری! «هرگز برابر نیستند» البته فسق از کفر عامتر است، هرچند گاهی فسق مترادف کفر می‌باشد.

جمهور فقها برآنند که بر نفی برابری میان مؤمن و کافر، نفی قصاص مؤمن در برابر کافر نیز مترتب می‌شود زیرا در قصاص، مساوات شرط است. اما احناف می‌گویند: مسلمان در برابر ذمی قصاص می‌شود زیرا مراد از نفی مساوات میان مؤمن و کافر در آیه کریمه، نفی برابری میان آنها در ثواب آخرت و نفی برابری میان آنها در دنیا در امر

عدالت است، یعنی کافر عادل شمرده نمی‌شود. پس مراد نفی مساوات میان آنها در امر قصاص نیست.

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

«اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پس برای آنان است جنت المأوی» مأوی: جایگاه است. لذا بهشت جایگاه حقیقی آنهاست «نزلی است» یعنی: بهشت، ضیافت و کرامتی است که برای بهشتیان در هنگام فرود آمدنشان به آن آماده شده است «به خاطر آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِنُهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهِ تَكذِبُونَ ﴿٢٠﴾

«و اما کسانی که فسق ورزیده‌اند» یعنی: سرپیچی و تمرد کرده‌اند بر خداوند عز وجل و بر پیامبران علیهم السلام و از دایره طاعت بیرون رفته‌اند «پس مأوایشان آتش است» یعنی: سرایی که در آن جای می‌گیرند و استقرار می‌یابند، همانا آتش دوزخ است «هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌انگاشتید بچشید» گویندگان این سخن: فرشتگان نگهبان جهنم اند. یا گوینده خدای عزوجل است. این جمله دلالت می‌کند بر این که مراد از «فاسق» در سیاق آیات، «کافر» است.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾

«و به یقین غیر از آن عذاب بزرگتر» که عذاب آخرت است و حتما درگیر آن خواهند شد «از عذاب ادنی نیز به آنان می‌چشانیم» مراد از عذاب ادنی (عذاب کمتر) همانا عذاب دنیاست؛ از مصایب، آفات، امراض، نگرانی، اضطراب و امثال آن. به قولی: مراد از عذاب ادنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است «باشد که آنها» به سبب عذابی

که بر آنان فرود می‌آید «بازگردند» از شرک و گناہانی که در آن هستند به سوی ایمان و اطاعت در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْقِمُونَ ﴿٢٣﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود و آن‌گاه از آن روی بگرداند؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از چنین کسی نیست زیرا چنین کسی آنچه را از آیات و نشانه‌های الله ﷻ که رو آوردن به ایمان و طاعت را می‌طلبند، شنیده و دیده است اما به‌جای اطاعت، روی‌گردانی و اعراض را پیش افکنده است، گویی اصلاً آیات الهی را نمی‌شناسد «بی‌گمان ما از مجرمان انتقام‌کشنده‌ایم» و کسانی که از آیات ما روی گردانیده‌اند، به‌طور قطع مجرم‌اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٤﴾

«و به‌راستی ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم» بنابراین، قرآن نیز یکی از کتب آسمانی است و پدیده‌ای نوظهور نمی‌باشد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ بعد از بیان اصول سه‌گانه توحید، معاد و رسالت در آغاز سوره، اینک در آخر آن یک‌بار دیگر به اصل سوم، یعنی بیان رسالت بازمی‌گردد و در این میان موسی عليه السلام را - به سبب این که دوران رسالت وی به محمد صلى الله عليه وآله وسلم نزدیک است - به‌یادآوری انتخاب می‌کند و از عیسی عليه السلام نام نمی‌برد زیرا یهود به نبوت وی معترف نبودند اما نصارا به نبوت موسی عليه السلام نیز معترف بودند.

«پس» ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! «از لقای او» یعنی: از این که موسی عليه السلام از سوی ما کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنان‌که در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی عليه السلام تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست. به‌قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند ﷻ به پیامبرش حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم وعده می‌دهد که قبل از رحلت، با موسی عليه السلام ملاقات خواهد کرد. چنان‌که این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم

بعد از نزول این آیه، با موسی عليه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود. در حدیث شریف آمده است: «موسی عليه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است». به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! از لقای موسی عليه السلام در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیکتر است. «و آن را برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» یعنی: تورات را برای بنی اسرائیل رهنمود و مایه هدایتی قرار دادیم چنانکه قرآن را برای امت محمد صلى الله عليه وآله وسلم.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

«و از آنان چون صبر ورزیدند» یعنی: از برخی از بنی اسرائیل به سبب صبر و پایداریشان بر دشواریهای تکلیف و هدایت مردم «و» به سبب این که «به آیات» تنزیلی «ما یقین داشتند» و در آنها بسیار تدبر می کردند و می دانستند که آیات ما حق است آری! به این دو سبب از آنها «ائمه ای قرار دادیم» یعنی: رهبران و پیشوایانی قرار دادیم که بنی اسرائیل در امور دین خویش به آنها اقتدا می کنند. به قولی معنی این است: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمه و پیشوایانی قرار دادیم «که به فرمان ما هدایت می کنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را به سوی هدایت فرامی خوانند. ابن کثیر به نقل از یکی از علما می گوید: «از این آیه به این نتیجه می رسیم که می توان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾

«بی گمان پروردگار تو روز قیامت میانشان» یعنی: میان مؤمنان و کفار، یا میان پیامبران عليهم السلام و امت هایشان «داوری می کند، در آنچه با یکدیگر در باره آن اختلاف می کردند» پس در آن روز، محق را از مبطل متمایز می گرداند.

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا

يَسْمَعُونَ ﴿٦٦﴾

«آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را؟ «که اینان در مسکنهایشان راه می‌روند» یعنی: اینان در سفرهای خویش از برابر سراهای ویرانشان می‌گذرند و آنها را مشاهده می‌کنند و آنچه را که در آنها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است می‌نگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند «بی‌گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمی‌شنوند» این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا

يُبْصِرُونَ ﴿٦٧﴾

«آیا ندیده‌اند که ما آب را به‌سوی زمین جزز می‌رانیم» یعنی: به‌سوی زمین بایر و بی‌گیاهی که جز با گسیل کردن آب به‌سوی آن، سبز نمی‌شود «پس بدان» آب «کشتزاری را بیرون می‌آوریم که چهارپایانشان از آن می‌خورند؟» یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، کاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، می‌خورند «و خودشان» یعنی: خودشان نیز دانه‌های بیرون آمده از کشتزار را خوراک خود می‌سازند و می‌خورند «آیا نمی‌بینند» این نعمتها را تا شکر و سپاس منعم را گزارده و او را به یگانگی بخوانند؟

ابن‌کثیر در تعلیقی بر تفسیر: ﴿نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾ می‌گوید: «مثلا زمین مصر نرم و سست و شکننده است، به‌طوری‌که اگر بر آن باران بیارد، ساختمانهای آن را ویران می‌کند پس خداوند متعال در عوض باران از مازاد آبهای حاصله از بارانهای سرزمین حبشه، آبی خوشگوار از دوردست‌ها به‌سوی آن می‌فرستد بنابراین، مصریان هر سال آبی گوارا و تازه دارند که در کشور و سرزمینی غیر از سرزمینشان باریده

است، چنان آبی که خاک رس جدیدی از غیر سرزمین‌شان را نیز با خود به سرزمینشان می‌آورد. پاک است خدای بخشاینده فرزانه همیشه ستوده».

وَقُولُوا مَنَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

«و می‌گویند» به مؤمنان «اگر راست می‌گویید، این فتح کی خواهد بود» گویندگان این سخن کفارند به‌طور عام، یا کفار مکه‌اند به‌طور خاص. یعنی: فتحی که آن را به ما وعده می‌دهید - یعنی روز قیامت - چه وقت است؟ روز قیامت روز فتح نامیده شد زیرا خدای عزوجل در آن میان بندگان دآوری می‌کند. به‌قولی دیگر مراد از فتح: روز بدر، یا روز فتح مکه است.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده است: اصحاب رسول خدا ﷺ به کفار می‌گفتند: قطعاً روزی برای ما فرامی‌رسد که در آن می‌آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می‌گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می‌گویید، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

قَدْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٣١﴾

«بگو: روز فتح، کافران را ایمانشان سود نمی‌بخشد» یعنی: چنانچه ایمان آورند؛ «و آنان مهلت داده نمی‌شوند» و عذاب از آنان به تأخیر افکنده می‌شود پس نباید آن را به ریشخند گیرند.

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَاَنْظِرْ لَهُمْ مُنْتَظَرُونَ ﴿٣٢﴾

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از حماقت و تکذیبشان روی برتاب و جز آنچه که بدان مأمور شده‌ای، پاسخی دیگر به آنان نده «و منتظر باش، که آنها نیز در انتظارند» یعنی: روز فتح را انتظار بکش و به تکذیب آنان اهمیت نده، که آنان نیز در حق تو انتظار حوادث و رخدادهای زمان را می‌کشند؛ مانند مرگ، یا شکست، یا کشته شدن

تا به پندار خود از دست تو راحت شوند. یادآور می‌شویم که نزول این آیه، قبل از صدور دستور جهاد بود.

﴿سوره احزاب﴾

مدنی است و دارای (۷۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت آن که دربرگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، «احزاب» نامیده شد. محور سوره «احزاب»، تعیین راه و رسم زندگی و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهاات را به کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. شیخ سعید حوی؛ در تفسیر «الأساس» می گوید: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: (یا ایها النبی) و (یا ایها الذین آمنوا) به تناوب تکرار شده است».

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ اَتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ۗ اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿۱﴾

«ای پیامبر! از خدا بترس» یعنی: بر تقوا و ترس از الله جل جلاله مداومت کن و بر این تقوی بیفزای. ابن کثیر به نقل از طلق بن حبيب می گوید: «تقوا این است که به وسیله نوری از جانب حق تعالی که با توست و به امید دریافت پاداش وی، به طاعتش عمل کنی و به وسیله همین نور و از بیم عذابش، نافرمانی وی را فروگذاری». «و از کافران اطاعت نکن» مراد مردم مکه و همانندان آنانند. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز» اطاعت نکن «از منافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می دارند «بی گمان خداوند دانای حکیم است» پس او سزاوارتر به آن است که مورد اطاعت و پیروی قرارگیرد.

در بیان سبب نزول روایت شده است: بعد از غزوه احد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه آمد و در منزل عبدالله ابن ابی جا گرفت. مشرکان از طریق وی به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتانشان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت

قرار می‌گیرند، پذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این امر، نصف اموال خویش را به پیامبر ﷺ می‌دهند. منافقان مدینه نیز رسول خدا ﷺ را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه رد کردند و آیه کریمه نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که در پی آن آنها از مدینه اخراج شدند.

البته تعبیر: (از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن...) خطاب به رسول اکرم ﷺ، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد نقصی داشته اند بلکه این تعبیر، در میان اعراب تعبیر مألوف و آشنایی است. مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: «اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش». چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن، نیز در نزد اعراب مألوف است.

تأویل دیگر این است که: مخاطب رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد، امت ایشانند نه خودشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده و در میان آنان رایج است که فردی را به چیزی مخاطب می‌گردانند، در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاریة: هدفم تویی اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و ضرب المثلی است که می‌گوید: «در به تو می‌گویم، دیوار؛ تو بشنو».

شایان ذکر است که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن دیگران، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۲﴾

«و آنچه را که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود» از قرآن و سنت «پیروی کن» یعنی: در تمام امور خویش از وحی پیروی کن و از چیزی جز وحی - مانند مشورت‌های کافران و منافقان - پیروی نکن «همانا خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» و چیزی از اعمال آشکار و نهان شما بر او پنهان نمی‌ماند.

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

«و بر خدا توکل کن» یعنی: تمام امور خویش را به او بسپار «و خدا به عنوان کارساز کافی است» کافی است که او حافظ و نگهبانت باشد و یقینا او متوکلان به خود را حفظ می‌کند.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦٓ وَمَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمْ اَلَّتِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ ﴿٤﴾

«خداوند برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است» در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که یکی از منافقان می‌گفت: من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به‌کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به‌کاری دیگر. همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل‌بن معمر فهری دو قلب دارد زیرا او حافظه نیرومندی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت‌کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه کفش در پا و لنگه دیگر در دست می‌گریزد. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگه کفش در دست و یکی در پا داری؟ گفت: می‌پنداشتم که هر دو تا را در پا دارم!! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

آری! خدای عزوجل در این آیه روشن کرد که انسان فقط دارای یک قلب است و در آن یک قلب، یا می‌تواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این‌گونه نیست که بتوان همه اینها را با هم در یک قلب جای داد.

«و آن زنان را که مورد ظهار قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده است» یعنی: چنان که یک شخص دارای دو قلب نیست، همین‌طور، زنانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نیستند «و» همین‌گونه «پسرخواندگانتان را» که به پسری برگرفته‌اید

و پسر، خوانده‌اید «پسران» حقیقی «شما نگردانیده است» ادعیاء: پسران متبنی یا فرزندخوانده می‌باشند.

ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی: چنان‌که مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی. شایان ذکر است که به‌کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس خداوند ﷻ روشن کرد که همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفاره واجب می‌شود^۱.

در بیان سبب نزول آمده است: این بخش از آیه کریمه درباره زیدبن حارثه رضی الله عنه نازل شد که خدیجه رضی الله عنها او را - که برده‌اش بود - قبل از اسلام به رسول خدا ﷺ بخشید. آن حضرت ﷺ او را سخت دوست داشتند و او نیز به ایشان علاقه مفراطی داشت، به‌طوری که وقتی اعضای خانواده‌اش که در شام زندگی می‌کردند از وجودش در مکه و قرار داشتنش در بند بردگی آگاه شدند و نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا او را بازخرید کنند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: بروید با خود او سخن بگویید، اگر او شما را انتخاب کرد، همین‌طور بی‌هیچ بهایی از آن شما باشد. پدر و عموی از این پیشنهاد سخت شادمان شده و با خوشحالی نزد زید رفتند و وقتی از او تقاضا کردند تا با آنان به وطن خویش برود، زید رضی الله عنه گفت: من کسی نیستم که رهاکننده این مرد باشم! به این ترتیب، او بردگی زیر فرمان محمد ﷺ را بر آزادی و قرار داشتن در آغوش خانواده‌اش ترجیح داد. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ او را آزاد کردند و فرزند خویشش خواندند و فرمودند: «گواه باشید که زید فرزند من است، او از من میراث می‌برد و من از وی». پس، از آن وقت او زیدبن محمد رضی الله عنه خوانده می‌شد. لذا این آیه نازل شد و حکم فرزندخواندگی را که در دوران جاهلیت احکام و آثاری بر آن مترتب می‌شد، منسوخ کرد.

«این» یعنی: آنچه گذشت از ذکر ظهار و فرزندخواندگی «سخن شما به زبانهایتان است» یعنی: این جز سخن گفتن به زبانهایتان، چیز دیگری نیست و هیچ تأثیری در بر

^۱ نگاه کنید به اول سوره «مجادله».

گردان واقعیت ندارد پس نه زن انسان با ظاهر مادر وی می‌گردد و نه فرزند دیگران با ادعا فرزند حقیقی انسان می‌شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندی مترتب نیست «و خداوند حق را می‌گوید» آنچه که او می‌گوید، ذاتاً در ظاهر و باطن خود حق است نه باطل پس باید فرزندان را به همان پدران حقیقی آنها نسبت دهید و به این حقی که پیروی از آن سزاوار است، گردن بگذارید «و اوست که به راه هدایت می‌کند» یعنی: حق تعالی به راهی که رساننده به سوی حق است، راهنمون می‌گردد، آن راه این است که:

**ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوْلَاكُمْ
وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾**

«آنان را به پدرانشان نسبت دهید» یعنی: پسرخواندگان را به پدران صلبی آنان نسبت دهید نه به غیر آنان. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «ما تا قبل از نزول این آیه، زیدبن حارثه را زیدبن محمد رضی الله عنه می‌خواندیم و چون این آیه نازل شد، از آن پس او را به نام پدرش خواندیم». ابن کثیر می‌گوید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خدای عزوجل برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سختتان که فلان فرزند فلان است در حالی که فرزند حقیقی وی نیست «و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شمایند» بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

«و در آنچه اشتباه مرتکب آن شده‌اید» یعنی: در آنچه که به خطا و نه از روی عمد در این باره از شما سر زده است «بر شما گناهی نیست» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از اتمم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده‌اند، در گذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دل‌هایتان قصد آن را

کرده است» از نسبت دادن عمدی پسران به غیرپدران حقیقی‌شان در حالی که به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده می‌گوید: «اگر مردی را به‌نام غیر پدرش بخوانی در حالی که بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هرچند او درواقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گنه‌کار هستی». در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الی غیر ابيه و هو يعلم انه غیر ابيه فالجنة علیه حرام: کسی که خود را به‌نام غیرپدرش می‌خواند در حالی که می‌داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است». نسفی در تفسیر خویش می‌گوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می‌شود: چنانچه آن فرزندخوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می‌شود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد می‌شود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد ابوحنیفه رحمته الله کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزندخواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود اما اگر برده وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطا می‌کند چنان‌که او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

و به مناسبت بیان این حکم، خدای عزوجل در همین سیاق احکام دیگری را نیز بیان می‌دارد:

الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» یعنی: آن حضرت صلی الله علیه و آله به مؤمنان از خودشان در تمام امور دین و دنیا سزاوارترند، چه رسد به این که از غیرشان به‌خودشان سزاوارتر نباشند پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواسته خودشان، اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های

شخصی خود مقدم بدانند. به قولی: مراد از (أنفسهم) در آیه کریمه، «بعضهم» می باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یکدیگرشان سزاوارتر است. به قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر ﷺ می باشد لذا معنی این است: پیامبر ﷺ در آنچه که میان مؤمنان حکم می کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: پیامبر به آنان سزاوارتر است در این که پیشاپیش وی جهاد کنند و جان خویش را در مقدم وی قربانی نمایند. و همه این معانی صحیح است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و دیگران از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى الناس به فی الدنيا والآخرة. اقرأوا إن شئتم:

﴿الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ فأيما مؤمن ترك مالا فليترته عصبته من كانوا، فان ترك دينا أو ضياعاً فليأتني، فأنا مولاه: هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است). لذا هر مؤمنی که مالی را به جا گذاشته است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبه) وی است - هر که هستند - اما چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفل نیازمندی از خود به جا گذاشت، باید آن طلبکار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مؤمن هستم». یعنی: من آن نیاز وی را برآورده می کنم.

آیه کریمه در مقام تسلیت و دلجویی زیدبن حارثه رضی الله عنه نازل شد تا این حقیقت را به وی گوشزد نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدری خاصه وی به پدری معنوی تمام مسلمانان - نه پدری نسبی آنان - ارتقا و انتقال کرده اند زیرا در آیه دیگری آمده است: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست) «احزاب/ ۴۰».

«و همسرانش مادران ایشانند» یعنی: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حکم حرمت ازدواج با ایشان، مادران مؤمنان هستند لذا در استحقاق تعظیم و احترام، جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنان که برای احدی جایز نیست تا با مادر خویش ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از امهات المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همه مردان و زنان مؤمن هستند. اما در

غیر امر ازدواج و احترام مادری، ایشان نسبت به مؤمنان بیگانه‌اند، به این معنی که به دختران ایشان، «خواهران مؤمنان» گفته نمی‌شود همچنین همسران پیامبر ﷺ برای مؤمنان محرم نیستند و نگاه کردن به‌سویشان جایز نیست و در غیر اینها از احکام نیز، حکم ایشان حکم مادران حقیقی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «در عین حالی که همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند ولی خلوت کردن مردان نامحرم با آنان جایز نیست». شایان ذکر است که تحریم ازدواج با آنان، اجماعاً به دختران و خواهرانشان تسری نمی‌یابد.

«و اولوالارحام در کتاب خدا» یعنی: در حکم و فیصله الهی، یا در سهم میراث «برخی از آنان به برخی دیگر از مؤمنان» یعنی: نسبت به مؤمنان «و مهاجران» خارج از حوزه قرابت آنها که نسبت به آنان بیگانه به‌شمار می‌روند، هرچند که در میانشان پیمان یا دوستی و برادرخواندگی‌ای هم باشد «سزاوارترند» مراد از اولی‌الارحام، نزدیکان و خویشاوندان شخص هستند که پس از مرگ وی باقی می‌مانند، چه در ارث از اصحاب فرایض - یعنی صاحب سهم - باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیکی که از جهت زنان با متوفی نزدیکی‌ای دارند - که اصطلاحاً «ذوی‌الارحام» نامیده می‌شوند. آری! مجموعه اینها، نسبت به مؤمنان دیگری که با متوفی نزدیکی نسبی و پیوند خویشاوندی ندارند، در امر استحقاق میراث در اولویت قراردارند. تفسیر نظیر این آیه شریفه در آخر سوره «انفال» نیز گذشت. البته این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام در مورد میراث بردن از طریق هجرت و موالات (پیمان دوستی یا برادرخواندگی) نافذ بود.

آری! نزدیکان نسبی و سببی شخص به ارث بردن از وی سزاوارترند «مگر آن‌که بخواهید در حق دوستانان» که با شما پیوند نسبی یا خویشاوندی‌ای ندارند «احسانی بکنید» از دادن صدقه، یا وصیت کردن بخشی از مال خود به ایشان پس در صورتی که وصیت از یک سوم کل ثروت شخص بیشتر نشود، آن وصیت جایز است زیرا آن‌گاه که خداوند ﷻ میراث بردن از یک‌دیگر به وسیله پیمان دوستی و هجرت را منسوخ

کرد، وصیت در حق یکدیگر را در دوران حیات مباح گردانید پس اگر کسی از یکسوم مال خویش برای دوست خویش وصیت کند، این کار جایز است. «این» یعنی: منسوخ کردن ارث بردن از طریق هجرت، هم‌پیمانی و عقد توارث و مقابلتا بازگردانیدن میراث به نزدیکان نسبی و سببی «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ، یا در قرآن «نوشته شده است» پس بنابراین، عمل به آن بر شما واجب است، هرچند که خداوند متعال در زمانی دیگر به جهت حکمت بالغه و مصلحت موقتی، خلاف این حکم را مشروع کرده باشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

عَلِيظًا ٧

بعد از بیان جایگاه پیامبر ﷺ در میان مؤمنان، اینک خداوند جل جلاله مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان در حوزه تبلیغ شریعت و رسالت را بیان می‌دارد: «و بیاد آور وقتی را که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم» بر این که ما را عبادت کنند، به سوی عبادت ما دعوت نمایند، برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق نمایند و خیرخواه امت‌های خویش باشند «و نیز» پیمان گرفتیم «از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم» حق تعالی این پنج تن را مخصوصا یادآوری کرد زیرا ایشان پیامبران اولی‌العزم وی هستند. و در مقدم ساختن ذکر پیامبر ما ﷺ با وجود مؤخر بودن زمانشان، تشریف و بزرگداشتی عظیم برای ایشان است که مخفی نتوان بود. «و از آنان میثاقی غلیظ گرفتیم» یعنی: از همه آنان عهدی محکم و پیمانی استوار گرفتیم بر این که به آن امانتی که بر دوش گرفته‌اند وفا کنند و مأموریتی را که خدای عزوجل ایشان را بدان برگماشته است، به سر رسانند.

يَسْتَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ٨

آری! خداوند جل جلاله از پیامبران میثاقی محکم گرفت: «تا راستگویان را از راستی آنان بپرسد» یعنی: از پیامبران علیهم‌السلام در مورد وفایشان به این میثاق و از آن جمله درباره تبلیغ

رسالت به امت هایشان سؤال نماید. پس هرگاه پیامبران علیهم السلام از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، دیگران چگونه مورد پرسش قرار نخواهند گرفت؟ «و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است» یعنی: حق تعالی کافران امت‌ها را نیز از پاسخ سرد و منفی‌ای که به پیامبرانشان داده‌اند، مورد بازپرسی قرار می‌دهد و برای آنان عذابی دردناک آماده کرده است.

**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُوْدٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا
وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرًا ﴿١﴾**

«ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن‌گاه که لشکرهایی به سوی شما آمدند» مراد لشکرهای قبایل و طوایفی‌اند که علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شده و در ماه شوال سال پنجم هجری به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و مدینه را در محاصره خویش گرفتند، که این غزوه به نام «غزوه خندق» یا «غزوه احزاب» نامیده شده است. این لشکرها مرکب بودند از لشکر قریش به رهبری ابوسفیان بن حرب، لشکر غطفان به رهبری عیینه بن حصن فزاری، لشکر بنی‌اسد به رهبری طلحه، لشکر بنوعامر به زعامت عامر بن طفیل، لشکر بنی‌سلم به فرماندهی ابوالاعور سلمی، لشکر بنی‌قریظه از یهود به ریاست کعب بن‌اسد و لشکر نضیر از یهود به ریاست حی بن‌اخطب. که مجموع این احزاب به حدود ده یا دوازده هزار نفر بالغ می‌شدند. «پس بر سر آنان تندبادی را فرستادیم» تا بدانجا که دیگهایشان را برکند و فروانداخت و خیمه‌هایشان را واژگون کرد «و» نیز فرستادیم «لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید» یعنی: لشکرهای فرشتگان را. آری! خدای عزوجل فرشتگان را بر سر آنان فرستاد پس میخهای خیمه‌هایشان را کشیده و طنابهای خیمه‌ها را بریدند، آتشهایشان را خاموش ساختند، دیگهایشان را واژگون کردند و اسب‌هایشان به همدیگر جولان کرده و در هم شوریدند. از سوی دیگر تندباد همه‌چیز را بر سر آنان فرو پاشاند و در عین حال خدای عزوجل بر آنان رعب و وحشت را مستولی کرد. نتیجه این هنگامه آن بود که مشرکان پا به فرار گذاشته و از اطراف مدینه متواری شدند.

«و خداوند به آنچه می کردید» از حفر خندق و پایداری بر یاری پیامبر ﷺ «بینا بود». و بنا به قرائت (یعملون) معنی این است: خداوند ﷻ به آنچه مشرکان می کردند - از هجوم بر مدینه و همداستان شدن علیه مسلمین - بینا بود. آن گاه خدای عزوجل در بیان تفصیلی این رویداد می فرماید:

**إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ
بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾**

«هنگامی که از فرازتان» یعنی: از بلندای وادی ای که در سمت شرقی مدینه منوره قرار دارد «به سراغ شما آمدند» و کسانی که از این سمت آمدند، قبیله بنی غطفان بودند «و» هنگامی که به سراغ شما آمدند «از فرودتان» یعنی: از ناحیه فرودین وادی از سمت مغرب. کسانی که از این سمت آمدند، قبیله قریش بودند. یا کسانی که از فراز آمدند، لشکرهای قریش، غطفان و احزاب دیگر و کسانی که از فرود آمدند، یهودیان بنی قریظه بودند «و آن گاه که چشمها برگشت» و خیره شد؛ از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت «و دلها به گلوگاهها رسید» یعنی: دلها از فرط خوف و هراس و بی قراری، از جای خویش بالا آمده به گلوگاهها رسید. این از باب مثل و مبالغه بوده و خوف و هراس و بی قراری زایدالوصف اکثر مسلمانان را نشان می دهد.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید رضی الله عنه آمده است که فرمود: در روز خندق به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! آیا چیزی هست که بخوانیم تا آرام گیریم زیرا دلهایمان (از اضطراب و وحشت) به گلوگاهها رسیده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آری! بگوئید: اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا: خدایا! عیوب ما را بپوشان و بی قراریهای ما را آرامش بخش». «و به خداوند گمانهایی می بردید» برخی از شما گمان پیروزی را می بردید و به امید کامیابی و ظفر بودید و برخی هم خلاف این را گمان می بردید - که آنان، منافقان و سست دلان بودند.

بیهقی از حدیثه رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت می کند که فرمود: در شب احزاب ما را می دیدی که صف کشیده نشسته بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما و

قریظه در زیر پای ما قرار داشتند و از آن بیم داشتیم که بر اطفال و زنان ما یورش آورند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تندبادتر از آن بر ما نیامده است. منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواستند که از صف معرکه بیرون روند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است در حالی که بی‌حفاظ نبود پس هیچ‌کس از منافقان اذن نمی‌خواست مگر این که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می‌دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به در می‌رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند، ایشان تک‌تک ما را ورنه از کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خبر قوم را برایم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به هم خوردن سنگها را در اردوگاه احزاب می‌شنیدم، طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را برآنان می‌زد و در این حال می‌گفتند: الرحیل! الرحیل! های کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تندباد فقط محدود به اردوگاهشان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی‌کرد. پس آمدم و خبر آنها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ...﴾

در حدیث شریف آمده است: «به وسیله باد صبا نصرت داده شدم و عاد با باد دبور هلاک ساخته شد».

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

«آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند» با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش تا مؤمن در صحنه عمل و آزمون از منافق متمایز گردد «و به سختی متزلزل شدند» یعنی: مؤمنان به سختی مضطرب شده و سخت تکان خوردند؛ بعضی از آنان در اندرون خویش مضطرب بودند و بعضی هم در دین خویش به تزلزل درافتاده بودند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

«و هنگامی که منافقان» خالص «و بیماردلان می‌گفتند» بیماردلان، اهل شک و اضطراب بودند که تحت تأثیر تبلیغات و جوسازیهای مسموم‌کننده منافقان قرار گرفته

بودند اما نفاق همه دل‌هایشان را نپوشانیده بود، آری این دو گروه می‌گفتند: «خدا و رسولش جز غرور» یعنی: جز وعده بی‌اساس پیروزی و کامیابی که حقیقتی ندارد، یا جز فریب «به ما وعده نداده‌اند».

ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: رسول خدا ﷺ در جنگ احزاب، خندق پیرامون مدینه را خط انداختند پس مسلمانان مشغول حفر آن بودند که خدای عزوجل از درون خندق صخره‌ای سفید و مدور را بیرون آورد، رسول خدا ﷺ کلنگ را گرفته و بر آن ضربه‌ای زدند، بر اثر آن ضربه، قطعه‌ای از آن پدید و برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد آن‌گاه تکبیر گفتند و مسلمین نیز ندای تکبیر سر دادند. سپس آن حضرت ﷺ بار دوم بر آن سنگ ضربه‌ای زدند و قطعه‌ای دیگر از آن پدید پس برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد. این بار نیز رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند و مسلمین نیز بانگ تکبیر سر دادند. آن‌گاه بار سوم بر آن ضربه زدند، این بار آن را شکستند و برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد. سپس اصحاب ﷺ از رسول خدا ﷺ در مورد این کارشان سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: «ضربه اول را که زدم، قصرهای حیره و مداین کسری برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنان پیروز می‌شوند. آن‌گاه ضربه دوم را زدم و در این هنگام قصرهای سرخ از سرزمین روم بر من روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند. سپس ضربه سوم را زدم، که بر اثر آن قصرهای صنعاء برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند». نقل است که وقتی از آن سنگ این برقها می‌درخشید، سلمان رضی الله عنه به چشم خود آن قصرها را در روشنایی آنها دید. البته این معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که از قبل، فتح این سرزمین‌ها را به امت خویش مژده دادند و آن‌گاه فرمودند: «حبشه را فرو گذارید و تا آن‌گاه که با شما کاری ندارند، متعرض آنان نشوید و قوم ترک را ترک کنید تا آن‌گاه که شما را ترک می‌کنند». چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این اخبار را دادند، بعضی از منافقان گفتند: محمد به ما ملک کسری و قیصر را وعده می‌دهد در حالی که یکی از ما می‌ترسد که به قضای حاجت

خویش بیرون رود!! همان بود که نازل شد: ﴿وَلِذَٰلِكَ يَقُولُ الْمَنَّافُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ...﴾

وَلِذَٰلِكَ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

«و آن گاه که طایفه‌ای از آنان» یعنی: از منافقان «گفتند» طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. آری! گفتند: «ای اهل یثرب! دیگر شما را جای درنگ نیست» در اینجا در میان سپاه «پس برگردید» به سوی منازل خود در مدینه «و گروهی از آنان» یعنی: گروه دیگری از سست ایمانان «از پیامبر اجازه می‌خواستند» آنان بنا به روایتی، طایفه بنی حارثه بودند «می‌گویند: خانه‌هایمان بی حفاظ است» یعنی: خانه‌هایمان محکم و مصون نیست، می‌ترسیم که دشمن به آنها وارد شود و به خانه و خانواده‌مان آسیب برساند پس، از گزند دشمن بر آنها ایمن نیستیم «حال آن که آنها بی حفاظ نبود» نه در آنها رخنه‌ای وجود داشت و نه هیچ خللی. بدین سان، خدای سبحان آنها را در این سخنشان که بهانه‌ای بیش نبود، دروغگو کرد. «جز گریز قصدی ندارند» پس فقط می‌خواهند با پیش کشیدن این بهانه، از جهاد بگریزند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهِمْ سُلُوًّا الْفِتْنَةَ لَأَنزَلْنَاهُمْ وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا سِيرًا ﴿١٤﴾

«و اگر برآنان از اطراف آن درآورده شوند» یعنی: اگر لشکریان شرک از اطراف مدینه به خانه‌های آن منافقان درآورده شوند، یا از اطراف و جوانب مدینه به آن وارد شوند؛ «سپس از آنان طلب فتنه کنند» یعنی: از آن منافقان بخواهند که به مؤمنان خیانت کنند و مرتد گردند و راه را برای دشمن باز نمایند. به قولی: مراد از این فتنه، جنگیدن برای عصبیت است «به یقین آن را انجام می‌دهند» یعنی: قطعاً این خواسته مشرکان را برآورده می‌سازند و مرتکب این خیانت می‌شوند «و در این» یعنی: در اجابت گفتن خواسته مشرکان «درنگ نمی‌کردند جز اندکی» بلکه شتابان مشرکان را اجابت

می گفتند و به این بهانه که خانه‌هایمان بی حفاظ است، در اجابت گفتنشان تعلل نمی کردند. پس وقتی ضعف ایمان در دل‌هایشان به این پایه رسیده است، دیگر جای تعجب ندارد اگر از معرکه خود را کنار کشیده و پنهانی از صف سپاه بیرون روند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَآلِهَةٍ مِّن قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ آلَ ذِبْنِ رَبِّكَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾

«و به راستی همینان بودند که پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند» آن گاه که از غزوه بدر غیبت کردند و بعدا کرامت و پیروزی‌ای را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد دیدند، گفتند: اگر خداوند جَلَّ جلاله ما را این بار در جنگی دیگر حاضر کرد، بی دریغ و همه تن می جنگیم. به قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند «و پیمان خداوند درخواست شدنی است» یعنی: صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و مورد مطالبه قرار می گیرد و بر ترک وفا به آن مجازات می گردد. خداوند جَلَّ جلاله در این آیه، آن عهده را به یادشان می آورد که با رسول وی - آن گاه که به سویشان هجرت کرد - بسته بودند، مبنی بر این که او را یاری دهند و از وی حمایت کنند.

قُلْ لَّن يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمْنَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

«بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز برایتان سودی نمی بخشد و آن گاه جز اندکی بهره مند نمی شوید» نسفی می گوید: «یعنی چنانچه اجل‌هایتان فرارسیده باشد، فرار به حال شما سودی نبخشیده و عمر‌هایتان را طولانی نمی گرداند و اگر هم اجل‌هایتان به سر نرسیده باشد و فرار کنید، یقیناً در دنیا جز به اندک برخوردارای ای یا به مدت زمان اندکی برخوردار نمی شوید و هرآنچه هم که آمدنی باشد، نزدیک است».

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَحِذُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

«بگو چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد» و شما را در برابر وی حمایت می‌کند؟ «اگر او درباره شما بدی‌ای بخواهد» یعنی: اگر هلاکتی یا نقصی در اموال و ارزاق شما بیاورد؟ «یا در حق شما رحمتی خواسته باشد» از فراخ سالی، پیروزی و بخشیدن عافیت همراه با طول عمر؟ «و جز خدا برای خود ولیی نمی‌یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یآوری‌شان کند.

﴿ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمَعْوِفِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ ﴿١٨﴾

«درحقیقت خداوند بازدارندگان از شما را» یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول خدا ﷺ باز می‌داشتند و کارشکنی می‌کردند «می‌شناسد» آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول خدا ﷺ را از جنگ سست می‌ساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند و به تعبیر آنان «أكلة رأس» اند، یعنی همه‌شان را یک کله سیر می‌کند پس بی‌تردید ابوسفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد «و نیز» حق تعالی می‌شناسد «آن کسانی را که به برادرانشان» یعنی: به نزدیکان و وابستگان‌شان از انصار «می‌گفتند: نزد ما بیایید» یعنی: از یاری رسول خدا ﷺ و اصحابش دست بردارید و به ما بپیوندید «و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند» یعنی: از بیم مرگ، جز اندکی در جنگ شرکت نمی‌کنند و در جنگ هم که حاضر می‌شوند، به قصد قربت و کسب رضای الهی نیست بلکه از روی ریا است.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال اوصاف دیگری را برای آنان ذکر می‌کند: «بر شما بخیلانند» از این‌روی نه شما را در حفر خندق یاری می‌کنند، نه در انفاق و هزینه کردن اموال در راه خدا ﷻ و نه در غیر آن از اموری که برای مؤمنان منفعتی دربر دارد «پس چون ترس در میان آید» از سوی دشمن «می‌بینشان که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه می‌چرخد» به‌سوی راست و چپ. این است حال و وضع انسان ترسو و جبون آن‌گاه که چیز ترسناکی را مشاهده کند «مانند کسی که از سختی مرگ بیهوش می‌شود» یعنی: چشمانشان مانند چشمان کسی که مرگ بر او فرود آمده، در حدقه می‌چرخد زیرا چنین کسی خیره خیره می‌نگرد آن‌گاه پلکهایش را فرو بسته و دیگر پلک نمی‌زند «و چون ترس برطرف شود، بر شما با زبانهای تندوتیز زبان‌درازی می‌کنند» یعنی: در حال امنیت شما را با زبانهای زهرآلودشان نیش می‌زنند و بدزبانی و تندزبانی می‌کنند پس آنان به‌هنگام صلح و امنیت بخیل‌ترین و زبان‌درازترین مردم و به‌هنگام جنگ، ترسوترین و جبون‌ترین آنانند «بر خیر» یعنی: بر غنیمت «بخیل اند» لذا بر مسلمانان در هنگام تقسیم غنایم بخل ورزیده و می‌گویند: بهره ما بیش از این است، ما دوشادوش شما جنگیده‌ایم! بنابراین، در سختی و جنگ، جبون و ذلیل و در هنگام غنیمت، حریص و بخیل‌اند. به قولی معنی این است: بر مال - از این که آن را در راه خدا ﷻ انفاق کنند - بخیل‌اند «این گروه ایمان نیاورده‌اند» در حقیقت امر بلکه منافق‌اند «پس الله اعمالشان را نابود گردانید» و جهادشان را تباه کرد زیرا جهادشان با ایمان همراه نبوده است «و این کار همواره بر خداوند آسان است» یعنی: هدر دادن اعمالشان همواره بر خداوند ﷻ آسان است و اعمالشان نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

**يَجْسَبُونَ الْأَعْرَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ
عَنْ آبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾**

«اینان چنین می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند» یعنی: این گروه منافق از بس جبون و ترسو هستند، می‌پندارند که لشکرهای کفار هنوز در اردوگاه‌هایشان هستند و به دیار خویش کوچ نکرده‌اند، با وجود آن‌که آنها رفته‌اند و شکست خورده‌اند و دیگر هرگز بر نمی‌گردند «و اگر آن دسته‌ها باز آیند» یک‌بار دیگر بعد از این «آرزو می‌کنند: ای کاش میان اعراب بادیه‌نشین بودند و از اخبار شما سؤال می‌کردند» یعنی: از بس که بیم و هراس بر آنان غلبه کرده است و از فرط جبن و ضعف نیت‌هایشان، آرزو می‌کنند که کاش در بیرون از مدینه میان صحرانشینان بودند و دور از همه‌جنگ از اخبار شما پرس‌وجو می‌کردند و از هر شخصی که از مدینه به صحرا می‌آمد، از آنچه برای شما اتفاق افتاده است آگاهی می‌یافتند «و اگر در میان شما بودند» و جنگی روی می‌داد «جز اندکی پیکار نمی‌کردند» آن‌هم از بیم عار و از سر حمیت و ننگ دار و دیار.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

«قطعاً برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست» بدانید که سخنان و افعال و احوال آن حضرت ﷺ، برای شما الگویی نیکو و شایسته است، از آنجا که رسول خدا ﷺ خود اینارگرانه جان گرامی‌شان را به میدان جنگ پیش فرستاده و برای یاری دادن دین خدا ﷻ در کنار خندق به صف کارزار رفتند و حتی خود در حفر خندق سهم گرفتند «برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند» آری! مؤمنانی که ثواب و پاداش خداوند ﷻ، یا دیدار روز قیامت و رحمت او را در آن روز امیدوارند و به وقوع روز قیامت و این که این روز خواه‌ناخواه آمدنی است باور راسخ دارند همچنین کسانی که خدای عزوجل را بسیار یاد می‌کنند، چه در حال خوف و چه در حال امید، چه در سختی و چه در آسانی، چه در شب و چه در روز؛ باید اینان در تمام احوال، اعمال و امور خود به آن حضرت ﷺ اقتدا و تاسی

کنند زیرا با این اوصاف است که اقتدا به رسول خدا ﷺ و سرمشق گرفتن از ایشان میسر می‌گردد.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

سپس خداوند ﷻ بعد از بیان حال منافقان، حال مؤمنان را به‌هنگام رویارویی‌شان با دشمن روشن ساخته می‌فرماید: «و چون مؤمنان لشکری کفار را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده بودند» مؤمنان این سخن را از سر شادمانی گفتند زیرا هجوم آن لشکرها، مظهر تحقق وعده خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ در این باره و به‌دنبال آن فرود آمدن پیروزی و نصرت حق تعالی به‌سوی ایشان بود. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ قبل از جنگ احزاب به اصحابشان فرمودند: «بی‌گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکری کفار به‌سوی شما آمدنی هستند». همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می‌شود اما سرانجام، کار به‌سود شما و به زیان آنهاست». «و الله و رسول او راست گفتند» یعنی: راستی و درستی خبر خدا ﷻ و رسول او آشکار شد «و این در حق آنان جز ایمان و تسلیم را نیفزود» یعنی: دیدن لشکری دشمن، بر مؤمنان جز ایمان به خدا ﷻ و گردن نهادن در برابر امر وی نیفزود. این آیه دلیل بر رأی جمهور علما در این مورد است که ایمان زیاد و کم می‌شود.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا بِدِيَارِهِمْ

«از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند» یعنی: در مقابل منافقان، گروهی از مؤمنان قرار دارند که به آنچه با رسول خدا ﷺ در شب عقبه پیمان بسته بودند، وفا کردند، که از جمله مفاد این پیمان، ثبات و پایداری در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نبرد با دشمنان ستیزه‌جوی وی بود، برخلاف

منافقانی که در عهد و پیمان خود دروغ گفتند و به خدا و رسول وی خیانت کردند «پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید» مؤمنان در روز بدر نذر کرده بودند که اگر در آینده با دشمن روبرو شوند، آنچنان بجنگند که یا کشته شوند، یا که خداوند عز وجل بر آنان فتح و گشایش عنایت نماید پس آنها در غزوه احد، احزاب و دیگر غزوات به این آرزوی خویش رسیدند و نیاز خویش را برآورده ساخته و به نذر خویش وفا کردند و شماری از پاکترین مؤمنان - مانند حمزه، انس بن نصر، مصعب و امثال ایشان عز وجل - در آن غزوات به شهادت رسیدند «و از آنان کسی هست که انتظار می کشد» به سر رسانیدن قرارداد خود را و - مانند انس و طلحه رضی الله عنهما - چشم به راه شهادت است پس اینان به پایداری و نبرد استمرار داده و بر سر پیمان خویش هستند تا دست از جان بشویند و آرزوی خویش را با کشته شدن و دریافت فضیلت شهادت فراچنگ آورند «و هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیاورده اند» در پیمانی که با خدا و رسول وی بسته بودند. آری! نه کسانی که به فیض شهادت رسیدند و نه کسانی که در انتظار شهادت به سر می برند، هیچ یک از آنها در عقیده و آرمان و پیمان خود تغییر و تبدیلی نیاورده اند، برخلاف منافقان که عهد خویش را دگرگون ساختند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در شأن انس بن نصر رضی الله عنه نازل شد که از غزوه بدر غایب بود و پس از آن با خداوند عز وجل عهد بست که در غزوه دیگری مردانه بجنگد لذا در غزوه احد چنان جنگید تا به شهادت رسید و در بدن وی - از ضربه شمشیر و خنجر و تیر - هشتاد و اندی زخم یافتند.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا

رَجِيمًا ﴿٢٤﴾

«تا خدا راستگویان را در برابر راستی شان پاداش دهد» یعنی: خداوند متعال بدین جهت بندگانش را با بیم و هراس و رودررو کردن با دشمنان می آزماید تا پاک و پلید را از هم جدا گرداند «و منافقان را عذاب کند» بدانچه که از سویشان - از تغییر

و تبدیل - روی داده است «اگر بخواهد» عذاب کردنشان را، در صورتی که بر نفاق بمانند و آن را فرونگذاشته و از آن توبه نکنند «یا به رحمت بازگردد بر آنان» اگر بخواهد «بی گمان خداوند آمرزنده مهربان است» برای کسانی که توبه کنند و از نفاق دست کشند.

وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

«و خداوند کافران را» یعنی: لشکرهای مشرکان را «به غیظ و حسرت برگردانید، بی آن که به خیری رسیده باشند» یعنی: آنان را در اوج خشم و غضب و در کمال اندوه و حسرت، از مدینه برگردانید، در حالی که نه سینه‌هایشان از شراره خشم شفیاب شد و نه - به باور خود - به خیر و منفعتی که همانا کسب پیروزی بر مسلمین باشد، دست یافتند بلکه زیانکار و بازنده بازگشتند و جز رنج سفر و تاوان هزینه‌سازی‌هایشان، هیچ عایدی نصیب‌شان نشد «و خداوند مؤمنان را در کار جنگ کفایت کرد» با فرستادن تندباد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان «و خداوند قوی است» و توانا بر هرآنچه که اراده کند «و عزیز» یعنی: غالب و قاهری است که هیچ ستیزنده‌ای در فرمانروایی و سلطنتش با او معارضه نمی‌تواند کرد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا إله إلا الله وحده، صدق وعده ونصر عبده وأعد جنده وهزم الأحزاب وحده فلا شيء بعده: خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الأحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم: بارخدایا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد

بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم می‌برید». و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آن که خدای عزوجل مکه را بر مسلمین گشود.

**وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ
وَأَسْرُونَ فَرِيقًا ﴿٦٣﴾**

«و کسانی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کرده بودند، از قلعه‌هایشان» و دژها و برج و باروهایشان که سخت مستحکم بود «فرود آورد و در دل‌هایشان رعب افکند» یعنی: هول و هراسی سخت افکند تا بدانجا که خود را به کشته شدن و فرزندان و زنان‌شان را به اسارت تسلیم کردند به طوری که «گروهی را می‌کشید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید» که گروه اول مردانشان و گروه دوم زنان و فرزندان‌شان بودند.

آری! یهود بنی‌قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول خدا ﷺ بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول خدا ﷺ یاری و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک همپشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خدای عزوجل جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را نزد رسول خویش فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «خدای عزوجل به تو فرمان می‌دهد که به سوی بنی‌قریظه به پا خیزی».

رسول خدا ﷺ در دم به‌پاخاسته و مردم را به یورش بر بنی‌قریظه فرمان دادند. برج‌های بنی‌قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی‌قریظه نخواند». مردم حرکت کردند و رسول خدا ﷺ خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن‌ام‌مکتوم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را جانشین خویش ساختند و پرچم سپاه را به علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سپردند. بنی‌قریظه به مدت بیست‌وپنج شب در محاصره آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به داوری سعد بن معاذ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم‌پیمان‌شان بود، تن در دادند.

سعد رضی الله عنه آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب علیهم السلام فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «این گروه - و به سوی بنی قریظه اشاره کردند - به داوری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد رضی الله عنه گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری!». آن‌گاه سعد رضی الله عنه به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نشسته بودند و در حالی که به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! آن‌گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم می‌کنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندانشان به اسارت درآیند و اموالشان به غنیمت گرفته شود». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حقا که به حکم خدا جل جلاله از فراز هفت آسمان حکم کردی». آن‌گاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند - گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند.

وَأَوْزَكُمُ أَرْضَهُمْ وَدِينَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهُا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

«و زمینشان را» یعنی: املاک و نخلستانهایشان را «و دیارشان را» یعنی: منازل، برجها و قلعه‌هایشان را «و مالهایشان را» که عبارت از زیورات، اثاثیه، چهارپایان، اسلحه، درهم‌ها و دینارهایشان بود «و نیز زمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، به شما میراث داد» که مراد از آن، زمین خیبر است و در آن وقت هنوز مسلمانان آن را فتح نکرده بودند و خداوند جل جلاله آن را به ایشان وعده داد. به قولی: مراد از زمینی که مسلمانان هنوز پا به آنجا نگذاشته بودند، هر سرزمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح می‌شود «و خدا بر هر چیزی تواناست».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْتُمْ أَمْ تَتَذَكَّرْنَ وَأَسْرِعْنَ

سَرَّاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ سرزمین بنی قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول‌الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می‌بینید به سر می‌بریم!». پس، از آن حضرت ﷺ خواستند تا بر هزینه زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر چشم و همچشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می‌ورزیدند و بدین‌گونه رسول خدا ﷺ را اذیت می‌کردند. بدین جهت، رسول خدا ﷺ از آنان یک ماه ایلاء کردند آن‌گاه خدای عزوجل این آیه را که به‌نام آیه «تخیر» نامیده می‌شود، نازل کرد: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر گشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را می‌خواهید «بیاید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن - به‌حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته می‌شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آن‌که زبانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتان دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به‌دست آورید.

وَلِئِنْ كُنْتُنَّ تُحِبُّونَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

«و اگر خواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید» و بهشت و نعمتهای آن را می‌خواهید «پس بی‌گمان خدا برای نیکوکاران شما» یعنی: برای کسانی از شما که عمل شایسته انجام می‌دهند «پاداش بزرگی را آماده کرده است».

بعد از نزول این دو آیه، رسول خدا ﷺ زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنان‌شان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر ﷺ را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ ما را (در میان

طلاق و ماندن در نکاح خود) مخیر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رخداد) را طلاق نشمردند». یادآور می‌شویم که در این هنگام، زنان پیامبر ﷺ نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول خدا ﷺ (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت ﷺ به همسری ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه رضی الله عنها - وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر ﷺ با آنان، برای الفت دادن دلها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

اینک به معرفی مختصر همسران پیامبر ﷺ می‌پردازیم:

۱ - خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها: اولین همسر رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ با وی در مکه ازدواج کردند و بعد از نبوت نیز هفت سال با آن حضرت ﷺ زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. رسول خدا ﷺ در حیات وی، با هیچ زن دیگری ازدواج نکردند و او اولین زنی بود که ایمان آورد و تمام فرزندان آن حضرت ﷺ - بجز ابراهیم - از او به دنیا آمده‌اند.

۲ - سوده دختر زمعه عامری رضی الله عنها: رسول خدا ﷺ در مکه با وی عروسی کردند و در مدینه درگذشت.

۳ - عائشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما: دانشمند فقیه محدثه‌ای است که احادیث بسیاری را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌است. رسول خدا ﷺ در نه سالگی وی در مدینه با او عروسی کردند و نه سال با ایشان زندگی کرد و هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کردند، او هژده سال داشت.

۴ - حفصه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنهما: قریشی بود و رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند سپس طلاقش دادند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به آن حضرت ﷺ گفت: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که به حفصه رجوع کنی زیرا او بسیار روزه‌دار و بسیار نمازگزار است» سپس رسول خدا ﷺ مجدداً به او رجوع کردند.

۵ - ام سلمه رضی الله عنها: اسم وی هند است و او دختر ابی‌امیه مخزومی است. رسول خدا ﷺ او را از پسرش سلمه خواستگاری کردند.

۶ - ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان رضی الله عنهما: رسول خدا ﷺ در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمرو بن امیه ضمیری رضی الله عنه بود و نجاشی رضی الله عنه مبلغ چهارصد دینار از جای رسول خدا ﷺ به وی مهر داد.

۷ - زینب دختر جحش رضی الله عنها: آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از طلاق دادن وی از سوی شوهرش زید بن حارثه رضی الله عنه به فرمان الهی با وی ازدواج کردند تا عادت فرزندخواندگی از میان برود و ابطال گردد. اسم وی بره بود و رسول خدا ﷺ او را زینب نامیدند.

۸ - زینب دختر خزیمه رضی الله عنها: هشت ماه بعد از آن که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیت ام‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار اطعام می‌کرد.

۹ - صفیه دختر حیی، فرزند اخطب هارونی رضی الله عنها: از اسرای خیبر بود و رسول خدا ﷺ بعد از آن‌که او را آزاد کردند، با وی ازدواج نمودند. نقل است آن حضرت صلی الله علیه و آله او را با هفت «اروس» از دحیه کلبی خریداری کرده بودند.

۱۰ - ریحانه دختر زید رضی الله عنها: رسول خدا ﷺ در سال هشتم هجری با وی ازدواج کردند و پس از حجه‌الوداع رحلت کرد. شوهر اول وی در جنگ کشته شده بود.

۱۱ - جویریة دختر حارث مصطلقی رضی الله عنها: از اسرای بنی‌مصطلق و نام وی بره بود. رسول خدا ﷺ در شعبان سال ششم هجری با وی ازدواج کردند و او را جویریة نامیدند.

۱۲ - میمونه دختر حارث هلالی رضی الله عنها: آخرین زنی بود که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند.

همچنان رسول خدا ﷺ دو کنیز داشتند، به‌نامهای ماریه قبطی که مادر فرزندشان ابراهیم بود و دیگری ریحانه.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰتٰى مِنْكَ مِنْ يٰتٍ مِنْكَ يَفْحِشُوْهُ مُبِيْنَةً يُّضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَاَكَتْ ذٰلِكَ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرًا ﴿٣٠﴾

بعد از خطاب مستقیم رسول خدا ﷺ، همسرانشان مورد خطاب قرار می‌گیرند تا حق تعالی ایشان را به مقام بلند تقوا رهنمون گردد:

«ای همسران پیامبر! هر کس از شما بدکاری آشکاری به عمل آورد» یعنی: گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار و بدی و ناشایستی آن واضح باشد؛ مانند نافرمانی شوهر و درپیش گرفتن اخلاق ناشایست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از بدکاری آشکار، همین دو کار است». شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «مراد در اینجا ایدای پیامبر ﷺ به زبان‌درازی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این جمله شرط است و شرط مقتضی وقوع آن نیست زیرا خدای عزوجل همسران پیامبرش را از این ناشایستگی معصوم قرار داده و ایشان را از آن پاک و بیزار گردانیده است». ابوحنیان می‌گوید: «نباید پنداشته شود که مراد از (فاحشه) در این آیه، عمل زناست زیرا رسول خدا ﷺ و حریم پاک خانواده ایشان از این عمل معصومانند و به دلیل این که خداوند متعال (فاحشه) را در اینجا به وصف (مبینه) یعنی (فاحشه آشکار) مقید کرده است، درحالی که زنا از اموری است که پنهانی انجام گرفته و در ارتکاب آن مخفی‌کاری صورت می‌گیرد». آری! هر کس از شما زنان پیامبر بدکاری آشکاری به عمل آورد «عذابش دوچندان می‌شود» در دنیا و آخرت زیرا عذاب آنها دوچندان عذاب غیر آنان از زنانی است که مرتکب عملی مانند عمل آنان کردند و این به سبب جایگاه رسول اکرم ﷺ و بلندی مرتبه همسرانشان است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «همسران رسول خدا ﷺ در منازل آن حضرت رضی الله عنهما واقع در اعلی‌علین بهشت بر فراز منازل همه خلائق در مقام (وسیله) که نزدیکترین منازل بهشت به سوی عرش رحمان است، جای می‌گیرند. پس چنان‌که ثواب و پاداش آنها دوچندان است (آیه بعد)، عدل خداوند جل جلاله اقتضا می‌کند که افزایش عذاب به افزایش ثواب پیوسته باشد. بدین جهت است که نکوهش شخص گناهکاری که عالم است،

سخت‌تر از نکوهش گنه‌کار جاهل می‌باشد زیرا معصیت از سوی عالم زشت‌تر است و به همین دلیل است که حد آزاد بر حد برده فزونی دارد و کافر رجم نمی‌شود.»

«و این امر» یعنی: دو چندان کردن عذاب آنان «بر خداوند آسان است» پس آن را بزرگ نمی‌شمارد و بر وی دشوار نیست و این که ایشان زنان پیامبر ﷺ هستند، پروردگار را از دوبرابر کردن عذابشان باز نمی‌دارد؛ هرگاه بدکاری آشکاری به عمل آورند.

❖ **وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرًا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا**

۳۱

«و هر کس از شما که برای خدا و پیامبر او قانت باشد و کار شایسته کند» یعنی: هر کس از شما همسران پیامبر ﷺ که با اطاعت و فرمان‌پذیری کامل، برای خدا و رسولش گردن نهد و فروتنی و تسلیم و عمل صالح پیشه کند «پاداشش را دو بار به او می‌دهیم» دوچندان آنچه که غیر وی از زنان با انجام دادن این طاعت سزاوار آن هستند؛ یک‌بار در برابر انجام طاعت از سوی آنها و یک‌بار هم در برابر این که ایشان طالب خشنودی پیامبر ﷺ هستند. همچنین از آن جهت که زنان پیامبر ﷺ مقتدا و الگو می‌باشند پس یک پاداش؛ پاداش عمل آنهاست و پاداش دیگر؛ پاداش امامت و پیشوایی آنها «و برایش روزی‌ای نیک» و بسیار ارجمند «فراهم می‌کنیم» که همانا بهشت برین است.

يُنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسَنًا كَأَحدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝ ۳۳

«ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید» و هیچ گروهی از زنان امت با شما در فضیلت‌تان همطرازی و برابری نمی‌تواند کرد «اگر سر تقوا دارید پس در سخن گفتن ملایمت نکنید» یعنی: هنگامی که با مردان نامحرم سخن می‌گویید، تن

صدایتان را پایین نیاورید و نرم و ملایم سخن نگویند چنان‌که زنان فتنه‌برانگیز چنین می‌کنند «که آن‌گاه کسی که در دلش بیماری است» یعنی: کسی که بدکار یا منافق است «طمع می‌ورزد. و نیکو سخن گویند» نزد مردم، طبق سنتهای شرع؛ سنجیده و به‌دور از شک برانگیزی، به‌طوری که شنونده چیزی از آن را ناشایست و غیرشرعی تلقی نکند.

خدای عزوجل در این آیه روشن می‌کند که این فضیلت فقط هنگامی برای همسران پیامبر ﷺ مسلم است که به تقوی پایبند باشند، نه به صرف این که با پیامبر ﷺ پیوند دارند. ستایش خدای عزوجل را که از زنان پیامبر ﷺ - هم در حیات پیامبر ﷺ و هم بعد از رحلتشان - جز تقوا و ایمان راستین و حرکت صادقانه در پی راه و روش ایشان، عمل دیگری روی نداد.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ

اللَّهِ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

«و در خانه‌هایتان قرار گیرید» اصل «قرن»: «اقرن» بوده است. یعنی: شما زنان پیامبر ﷺ به قرار و آرام گرفتن در خانه‌های خویش و بیرون نشدن از آن - جز برای حاجتی - مأمور هستید. شایان ذکر است که ادای نماز در مساجد به شرط آن، از حوایج شرعی است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا تمنعوا إماء الله مساجد الله وليخرجن وهن تفلات: کنیزکان خدا ﷺ را از مساجد وی منع نکنید و باید در حالی به مسجد بیرون روند که خوشبویی استعمال کرده باشند». در روایتی آمده است: «وبیوتهن خیر لهن: و خانه‌هایشان برایشان بهتر است». چنان‌که احادیث دیگری نیز تقویت‌کننده این معنی است که نماز زن در خانه وی، بهتر از نماز وی در مسجد است. «و مانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید» تبرج: عبارت از آن است که زن؛ تجمل، زینت و زیبایی‌های خود را که شهوت مردان را برمی‌انگیزد و ستر آن بر وی واجب است، آشکار گرداند. قبل از اسلام، زنان در انظار بیگانگان آرایش

می‌کردند و زیبایی‌های فتنه‌انگیز خود را برای مردان نامحرم آشکار می‌ساختند چنان‌که امروز در جاهلیت معاصر همین کار را می‌کنند.

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در هر آنچه که مشروع است و در هر آنچه که رسول خدا ﷺ شما را به آن - از امور دنیا دستور می‌دهد. مخصوص ساختن نماز و زکات به یادآوری و سپس ذکر عام تمام طاعات دیگر، برای نمایاندن این حقیقت است که اگر کسی بر نماز و زکات پایبند باشد، خود این عمل، او را به انجام دادن دیگر طاعات وامی‌دارد «جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را ای اهل بیت پیامبر از شما دور کند» یعنی: ای اهل بیت نبوت! خداوند ﷻ شما را به تقوی و طاعت سفارش کرده است تا گناه و معصیتی را که به سبب فرو گذاشتن اوامر و ارتکاب منهیات وی روی می‌دهد و شرف و عزتتان را به پلیدی می‌آلاید، از شما دور گرداند «و تا پاک گرداند شما را به پاک‌کردنی» از پلیدی‌ها و زشتی‌های گناهان.

این وصایا برای زنان پیامبر ﷺ، به معنای آن نیست که همسران ایشان بر چنان حالت بدی قرار داشته‌اند که اقتضای منع آنان را می‌کرده است بلکه مراد، واداشتنشان به فضایل و ارزشهای برتر و والاتر است. شایان ذکر است که زنان امت نیز در لزوم آراسته شدن به این اخلاق و عادات، تبع زنان پیامبر ﷺ هستند.

به قول ابن عباس، عکرمه، عطاء و سعیدبن جبیر، مراد از اهل بیت ذکرشده در این آیه: مخصوصا زنان پیامبر هستند و حق هم همین است زیرا آیه کریمه درباره آنان نازل شده است و ماقبل و مابعد این آیه نیز درباره آنهاست و ذکری از علی و همسرش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین رضی الله عنهم در این آیات نرفته است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیه کریمه مخصوصا درباره زنان پیامبر ﷺ نازل شده اما الزاما مراد این نیست که فقط آنها در نامگذاری به «اهل بیت» و در مفهوم این خطاب مورد نظر باشند نه دیگران. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: حقیقتی که در آن هیچ‌کسی که در قرآن کریم تدبر نماید، شک نمی‌تواند کرد این است که: زنان رسول اکرم ﷺ همگی مورد خطاب

این آیه بوده و در تحت آن داخل اند و اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام به شمار می روند زیرا سیاق کلام با آنهاست».

وَأَذْكُرُ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

«و آنچه را که در خانه های شما از آیات الله» یعنی: از قرآن «و از حکمت» یعنی: از سنت «خوانده می شود یاد کنید» یعنی: آیات قرآنی و سنت نبوی ای را که در خانه هایتان خوانده می شود و از خانه هایتان برمی جوشد و فیضان می کند، یاد کنید و یاد گیرید زیرا وحی فقط در خانه های شما نازل می شود، نه در خانه های سایر مردم و حکمت: یعنی معدن سنت و سرچشمه فیضان آن که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، در خانه های شماست پس به خواندن و یاد کردن قرآن و حکمت و آموزش دادن آن برای دیگران قیام ورزید «بی گمان خداوند لطیف است» به اولیا و اهل طاعت خویش «و آگاه است» از تمام خلقش لذا آنچه را که در کار دین شایسته است، می داند و تدبیر می کند و به سخنان و افعال شما دانا و آگاه است پس، از مخالفت امر و نهی خدا جل جلاله و نافرمانی پیامبرش بپرهیزید.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّالِمِينَ وَالصَّالِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

«بی گمان مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان قانت و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند، خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است» در برابر این طاعات و عبادات و اعمال صالح ایشان.

﴿الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ﴾ : اسلام، ورود به دین خدای عزوجل و گردن نهادن برای وی همراه با عمل است. حق تعالی برای تشریف و گرامیداشت زنان مسلمان، ایشان را بر مردان مسلمان عطف کرد. همچنین در همه اوصاف دیگری که در این آیه ذکر می‌شود، هدف از ذکر صریح زنان - با وجود آن‌که ایشان در مفهوم (مسلمین) و (مؤمنین) و مانند آن از اوصاف مندرج در این آیه - از باب تغلیب مذکر بر مؤنث که روش معمول در کلام عرب است، داخل‌اند - گرامیداشت و تشریف ایشان می‌باشد.

﴿وَالْمُؤْمِنَاتِ...﴾ : مؤمنان کسانی‌اند که به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قضا و قدر که خیر و شر آن از سوی خداوند ﷻ است، ایمان دارند. ذکر مردان و زنان مؤمن پس از مردان و زنان مسلم، دلیل بر آن است که اسلام غیر از ایمان است و اسلام از ایمان عام‌تر می‌باشد.

﴿وَالْقَانِتِينَ...﴾ : قانت، عابد اطاعت‌کننده در کمال آرامش و وقار است. به‌قولی دیگر: قانت کسی است که بر عبادت و طاعت مواظبت و استمرار می‌ورزد.

﴿وَالصَّادِقِينَ...﴾ : صادق کسی است که به‌راستی سخن بگوید و از دروغ پرهیزد و بر پیمانی که به‌حق و عدل بسته، وفا کند. البته صدق از نشانه‌های ایمان است چنان‌که کذب از نشانه‌های نفاق می‌باشد.

﴿وَالصَّابِرِينَ...﴾ : صابر کسی است که از آلودگی به شهوات شکیبایی کند و بر دشواریهای تکلیف و طاعات و آزمایش‌ها پایداری ورزد.

﴿وَالْخَاشِعِينَ...﴾ : خاشع کسی است که برای خدای عزوجل در قلب و اندام‌ها فروتن است و از او می‌ترسد و در عبادات خویش برای وی فروتنی می‌کند.

﴿وَالْمُتَصَدِّقِينَ...﴾ : متصدق کسی است که آنچه را خداوند ﷻ از مال خود بر وی فرض گردانیده است و آنچه را که از وی پرداخت داوطلبانه آن را خواسته است، یعنی در انفاق مستحب صدقه می‌کند.

بعد از آن ذکر مردان و زنان روزه‌دار آمده است زیرا روزه از بزرگترین وسایل کمک‌کننده بر شکستن شهوت می‌باشد: ﴿وَالْحَافِظِينَ...﴾ : یعنی مردان و زنان مسلمانی که

شرمگاههای خویش را - با عفت‌ورزی و پاکدامنی و بسنده کردن برحلال - از حرام حفظ می‌کنند.

﴿وَالذِّكْرِينَ...﴾ : مردان و زنان مسلمانی اند که خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ را - با گفتن تسبیح و تحمید و تکبیر و با قرائت قرآن و اشتغال به علم - در تمام احوال یاد می‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «چون مرد زنش را در شب بیدار کند آن‌گاه هر دو برخیزند و دو رکعت نماز بگزارند، قطعاً آن دو در آن شب از جمله مردان و زنانی هستند که خدای عزوجل را بسیار یاد کرده‌اند».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که: ام سلمه رضی‌الله‌عنها به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: یا رسول‌الله! چه دلیلی دارد که من می‌شنوم از مردان در قرآن یاد می‌شود ولی از زنان یاد نمی‌شود؟ همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣١﴾

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد» یعنی: برای کسی که به خداوند متعال ایمان دارد، جایز و درست نیست که چون خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ یا پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کاری فرمان می‌دهند، چون‌وچرا کند و در کار خویش اختیار داشته باشد که آنچه خود می‌خواهد بکند بلکه بر وی واجب است تا کاری را انجام دهد که از وی خواسته شده است و باید خود را وقف امری کند که خدای عزوجل برای وی خواسته و انتخاب کرده است به طوری که رأی وی تابع رأی شریعت و انتخاب وی پیرو انتخاب شریعت باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفسی بیده لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

«و هر کس الله و رسول او را نافرمانی کند» در امری از امور «قطعا در گمراهی آشکاری افتاده است» یعنی: او به چنان گمراهی آشکار و واضحی از راه حق گمراه شده است که مخفی نیست. نسفی می گوید: «اگر نافرمانی خدا و رسول در رد و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در فعل باشد - همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب - آن گمراهی، خطا و فسق است».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره زینب دختر جحش رضی الله عنها که دختر عمه رسول خدا ﷺ بود نازل شد چرا که رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «من می خواهم تو را به ازدواج زید بن حارثه در آورم زیرا او را برای تو پسندیده ام». زینب گفت: «یا رسول الله! ولی من او را برای خود نمی پسندم، من در حسب از او برتر و دختر عمه شما هستم، من این کار را نمی کنم». همان بود که این آیه نازل شد. آن گاه زینب رضی الله عنها به رسول خدا ﷺ گفت: «اینک از شما اطاعت می کنم و هر آنچه می خواهید بکنید». همان بود که رسول خدا ﷺ او را به عقد نکاح زید رضی الله عنه در آوردند و زید با وی عروسی کرد. زید رضی الله عنه - چنان که گذشت - برده آزادشده رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت رضی الله عنه او را پسر خویش خوانده بودند. پس آن حضرت رضی الله عنه از جای زید به زینب ده دینار و شصت درهم و یک چادر و پیراهن و لحاف و مقداری از مواد خوراکی و خرما مهریه دادند و او نزدیک به یک سال، یا بیشتر از آن در خانه زید ماند. آری! خدای عزوجل می خواست تا زینب را با ازدواج زید بیازماید و با این کار، بنیاد عصبیت جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ویران ساخته و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوی قرار دهد ولی آخر کار میان زید و زینب ناسازگاری روی داد و این ناسازگاری سبب شد تا خدای عزوجل حکم دیگری را نازل کند که از قبل آن را فیصله کرده بود و این حکم مبتنی بر حکمتها و مصلحتهای دیگری بود که بیان خواهد شد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
مَا اللَّهُ بِمُبدِيهِ وَتُخْفِي النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا
يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: زید بن حارثه رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و از زینب دختر جحش همسرش - رضی الله عنها - به ایشان شکایت می کرد. ادامه ماجرا را از زبان آیه بشنوید: «و یاد کن» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! «چون به کسی که الله بر وی نعمت ارزانی داشته» او زید بن حارثه رضی الله عنه است که خدای عزوجل با نعمت اسلام بر او انعام نمود «و تو نیز بر وی انعام کرده ای» به این که او را از بردگی آزاد کرده و فرزند خویشش خواندی و پس از آن که رسم فرزندخواندگی منسوخ شد باز هم تو مولای او هستی. آری! چنان که گفتیم؛ زید از اسرای دوران جاهلیت بود که خدیجه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به ایشان بخشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آزاد کرده و فرزند خویش خواندند و زینب دختر عمه خود رضی الله عنها را که دختری از اشراف زادگان قریش بود به ازدواج وی درآوردند. آری! یاد کن آن گاه که به زید «می گفتی» هنگامی که از زینب نزد تو شکایت می کرد و تمهیدات طلاق دادن وی را فراهم می کرد: «نگاه دار بر خود همسرت را» یعنی: زینب رضی الله عنها را «و از خدا پروا بدار» در کار وی و بر طلاق دادنش تعجیل نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را از باب سفارش و رعایت ادب به زید گفتند، وگرنه حقیقت کار باید طور دیگری شکل می گرفت: «و آنچه را که خدا پدیدار کننده آن است، در ضمیر خویش نهان می کردی» و آن عبارت از تصمیم تو به ازدواج با زینب در صورتی بود که زید رضی الله عنه او را طلاق دهد. آری! حقیقت امر این بود که خداوند جل جلاله به رسول خویش وحی کرده بود که زید به زودی زینب را طلاق خواهد داد و تو باید بعد از وی با او ازدواج کنی تا عادت فرزندخواندگی و آثار آن از بین رفته و این رسم جاهلی که زن پسرخوانده بر پدرخوانده حرام تلقی می شد، کاملاً ابطال گردد.

«و از مردم می ترسیدی» یعنی: از آنان حیا می کردی، یا از این نحوه برداشتشان می ترسیدی که مبادا بگویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برده آزاد شده خویش را دستور داد تا

زنش را طلاق دهد، برای این که خود او با وی ازدواج کند «و خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی» و در هر حالی از او حیا کنی و بیمناک باشی. آخر! تو می دانستی که این روند از شکل گیری قضیه زینب - که در آغاز با هدف ابطال امتیازات جاهلی، ازدواج وی با زید به انجام رسد و سپس با همین هدف، یعنی ابطال عادت جاهلی تحریم زن فرزندخوانده بر پدر خوانده، میان آن دو مفارقت روی دهد - همه برنامه از قبل طراحی شده خدای سبحان بود. عائشه رضی الله عنها می گوید: «اگر رسول خدا ﷺ کتمان کننده چیزی از وحی الهی می بودند، باید این آیه را کتمان می کردند ولی ایشان کسی نبودند که وحی الهی را پنهان کنند».

«پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد» با نکاح و آمیزش با وی، به گونه ای که دیگر برای زید در زینب حاجتی باقی نماند زیرا فضای زندگی مشترک آنها به گونه ای سرد و تیره شده بود که زید جز طلاق وی راه دیگری نداشت؛ «او را به ازدواج تو درآوردیم» یعنی: چون زید از زینب فارغ البال شد و او را طلاق داد، زینب را به ازدواج تو درآوردیم و ما خود متولی تزویج وی به تو بودیم، به این معنی که به تو وحی فرستادیم تا بی ولی و عقد و مهر و شهود، با وی ازدواج کنی. آری! اعلام این قضیه از سوی خدای عزوجل به پیامبرش، خود تزویج زینب از جانب وی برای پیامبرش بود بدین جهت، رسول خدا ﷺ بی اجازه زینب و بدون عقد و تعیین مهر و هر امر دیگری که در حق امتشان در نکاح شرط است، با زینب عروسی کردند چنان که روایات صحیح، بیانگر این رویداد است.

مسلم، احمد و نسائی روایت کرده اند: «چون عده زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید شوهر سابق وی گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او مژده داده خواسته رسول خدا ﷺ را با او در میان گذاشت. زینب در جواب وی گفت: من هیچ کاری نمی کنم تا از پروردگام مشورت نخواهم. پس برخاست و به نمازگاه خویش رفت. همان بود که این آیه نازل شد.

سپس خداوند متعال حکمت در ازدواج رسول خود ﷺ با زینب را بیان کرده می فرماید: «تا بر مؤمنان هیچ حرجی نباشد» یعنی: هیچ تنگی و دشواری و گناه و

محظوری نباشد «در مورد همسران پسرخواندگانشان» یعنی: در ازدواج با زنان کسانی که آنان را پسر خویش خوانده‌اند «آن‌گاه که» پسر خواندگان «حاجت خویش را از آنان برآورده باشند» برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدرش به مجرد عقد حرام می‌شود.

اعراب بر این باور بودند که زنان پسرخواندگانشان همچون زنان پسران حقیقی‌شان بر آنان حرام‌اند پس خدای عزوجل به آنان خبر داد که زنان پسرخواندگانشان بر آنان حلال‌اند «و امر الله انجام یافتنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «زینب دختر جحش بر دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآورده‌اند، درحالی که مرا خداوند جل جلاله از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش درآورد». محمد بن عبدالله بن جحش می‌گوید: «زینب و عائشه بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند؛ زینب گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آسمان نازل شد». و عائشه گفت: «من کسی هستم که برائتم از آسمان نازل شد». پس زینب به برتری عائشه رضی الله عنها اعتراف کرد.

در این آیه خصوصیتی را برای زید می‌یابیم که هیچ‌یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن مخصوص گردانیده نشده‌اند و آن، ذکر صریح نام وی در قرآن است. آری! به این ترتیب بود که نام وی جزء قرآن کریم گردید و تا قیامت تلاوت می‌شود، که این در واقع تعویضی برای وی از فخر کردن به پدری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دلجویی‌ای از وی است. وه! که این چه فخری است عظیم!

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿۳۸﴾

«بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده» از ازدواج با زینب رضی الله عنها «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران علیهم السلام و

امتهای گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است «و فرمان الله همواره به اندازه مقدر است» یعنی: امر خدا جَلَّ جَلالُه یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مقدورا) بعد از آن، برای تأکید است.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٦﴾

«همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند» به سوی خلقش و آن را با کمال امانتداری به آنان می‌رسانند «و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ‌کس بیم ندارند» پس ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در بارهات می‌گویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

﴿٤٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آن‌گاه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با زینب ازدواج کردند، برخی از مردم گفتند: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زن پسرخوانده‌اش را به نکاح گرفته! همان بود که خداوند جَلَّ جَلالُه نازل فرمود: «محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست» یعنی: او درحقیقت پدر زیدبن حارثه رضی الله عنه نیست تا زن زید بر وی حرام باشد و نه او پدر هیچ‌کس دیگری است که از پشت وی به وجود نیامده باشد. می‌دانیم که از پسران برای آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابراهیم، قاسم، طیب و طاهر به دنیا آمدند اما زنده باقی نماندند تا به سن مردی برسند «ولی» محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فرستاده خدا و خاتم پیامبران است» خاتم یک چیز، آخر

آن است. لذا بعد از ایشان، دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود «و خداوند به همه چیز داناست» و می‌داند که فرزندان پسری پیامبر ﷺ به سن مردی نخواهند رسید و درخواهند گذشت.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و دیگران از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مثلی ومثل الأنبياء كمثل رجل ابتنى داراً فأكملها وأحسنها إلا موضع لبنة. فكان من دخلها فنظر إليها قال: ما أحسنها، إلا موضع اللبنة، فأنا موضع اللبنة، حتى ختم بي الأنبياء: مثل من و مثل انبیای دیگر، مانند مثل مردی است که سرایی را بنا کرد و آن را به پایه اکمال رسانید و نیکو سامانش داد مگر جای یک خشت از آن را. پس چون کسی به آن سرا وارد می‌شد و به‌سوی آن می‌نگریست، می‌گفت: چه نیکو سرایی است، بجز موضع این خشت «که نقصی است در آن». لذا «بدانید» که موضع آن خشت، من هستم تا بدانجا که رسالت و نبوت به من ختم شده است». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «رسالت و نبوت به پایان آمد و بعد از من دیگر رسول و نبی نیست». پس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم دشوار آمد لذا ایشان برای تسکین خاطر مردم فرمودند: «ولی مبشرات هست». مردم پرسیدند: یا رسول‌الله! مبشرات چیست؟ فرمودند: «رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسِعْوَةٌ بُكْرَةٌ وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾

«ای مؤمنان! خدا را ذکر کنید، به ذکر کردن بسیار» یعنی: در اغلب اوقات شب و روز، در بر و بحر، در سفر و حضر، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان و در هر حالی. این دستور شامل انواع ذکر؛ مانند تقدیس، تمجید، تهلیل، تحمید، نماز، تلاوت قرآن، درود، دعا و همه طاعات می‌شود «و صبح و شام» یعنی: در اول و آخر روز «او را تسبیح گویند» مخصوص کردن این دو وقت به یادآوری، برای دلالت بر فضیلت این دو وقت بر سایر اوقات است زیرا در این دو وقت، فرشتگان شب و روز گرد هم می‌آیند. هرچند «تسبیح» نیز در مفهوم «ذکر» داخل است ولی

مخصوص کردن آن به یادآوری، به منظور روشن ساختن فضل آن می باشد زیرا معنای تسبیح، تنزیه ذات الهی از صفات ناجایز است. لذا مرید خداوند متعال باید برای خویش حد معینی از اذکار و اوراد مأثوره را تخصیص داده و همیشه بر آن پایبند باشد. در حدیث شریف آمده است: «أَلَا أُنبئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرِ لَكُمْ مِنْ إِعْطَاءِ الذَّهَبِ وَالْوَرَقِ وَخَيْرِ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَكُمْ فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ، قَالُوا: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ذَكَرَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلًّا: أَيَا شِمَا رَا أَغَاة نَكْنَمُ از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدقه دادن طلا و نقره و از این که با دشمنتان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است؟ اصحاب گفتند: آن عمل چیست یا رسول الله! فرمودند: ذکر خدای عزوجل».

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

۴۳

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ (احزاب/۵۶) نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! تاکنون خداوند جل جلاله هیچ خیری را فرو نفرستاده است مگر این که ما را نیز در آن شریک کرده است اما این بار گویی شما به آن مخصوص گردانیده شده اید؟ پس نازل شد: «اوست کسی که بر شما صلاه می فرستد و فرشتگان او نیز بر شما صلاه می فرستند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور برآورد» یعنی: حق تعالی بر شما صلاه می فرستد تا شما را از تاریکی های معاصی به سوی نور طاعات، از تاریکی های گمراهی به سوی نور هدایت، از تاریکی های شک و حیرت به سوی نور یقین و طمأنینه و از تاریکی های نفس به سوی نورانیت قلب بیرون آورد. صلاه از جانب خداوند متعال بر بندگان: نزول رحمت و برکت وی بر آنان و صلاه از جانب فرشتگان: دعا و آمرزش خواهی برای بندگان است «و به مؤمنان همواره مهربان است» اما او با کافران در آخرت به عدل خویش معامله می کند، نه به مهر خویش.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾

«درودشان - روزی که با او ملاقات کنند - سلام است» یعنی: دعای خیر و شادباش مؤمنان از جانب خدای سبحان در روزی که او را - به هنگام مرگ، یا رستاخیز، یا به هنگام ورود به بهشت - می‌بینند، همانا سلام گفتنش بر آنان است. به قولی معنای «سلام» این است: خداوند ﷻ آنان را از آنها سالم نگه می‌دارد و در روزی که با او دیدار می‌کنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده می‌دهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

«ای پیامبر! بی‌گمان ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم» یعنی: تو بر امت خویش گواه هستی؛ لذا به سود کسانی که تصدیقت کرده و به تو ایمان آورده‌اند و علیه کسانی که تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده‌اند، گواهی می‌دهی همچنین به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهی و مژده دهنده بهشت هستی برای کسانی که از تو اطاعت کرده‌اند و بیم دهنده به دوزخ هستی برای کسانی که تو را تکذیب و نافرمانی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ به علی و معاذ رضی الله عنهما - که قبلا آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفکنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ...﴾».

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾

«و نیز» ای پیامبر ﷺ! تو «دعوتگر به سوی خداوند هستی» پس بندگان خداوند ﷻ را به سوی توحید و ایمان به عقاید حق و عمل به آنچه که بر آنان مشروع گردانیده است، دعوت می‌کنی «به اذن او» یعنی: به امر پروردگار و بر اساس مقدرات او، نه از پیش خود. یا (باذن) یعنی: به توفیق و تسهیل او «و چراغی تابناک هستی» که از روشنی

وجودت، در تاریکی های گمراهی پرتو برگرفته می شود چنان که با چراغ، دل تاریکی ها شکافته شده و تاریکی ها زدوده می شود.

قرطبی می گوید: «این دو آیه، متضمن شش اسم برای رسول خدا ﷺ است».

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

«و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب الله فضلی بزرگ» یعنی: پاداشی عظیم «خواهد بود» در بهشت؛ در برابر اعمالشان.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول نقل می کند: چون آیه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ «فتح / ۲» در شأن رسول خدا ﷺ نازل شد، مردی از مؤمنان گفت: گوارا بادتان یا رسول الله! اینک ما دانستیم که خدای سبحان با شما چه می کند اما نمی دانیم که با ما چه خواهد کرد؟ پس خداوند ﷻ در سوره «فتح / ۵» آیه ﴿يُدْخِلُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ...﴾ و در این سوره این آیه را نازل فرمود.

وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾

«و از کافران و منافقان فرمان میر» در آنچه که به تو از برخورد سهل انگارانه در امر دین که مخالف با شریعت توست، مشورت می دهند «و به آزارشان اعتبار نده» یعنی: از آزارهایی که به تو - به سبب دعوتت به سوی دین خدا ﷻ و صلابت و استواریت علیه دشمنان وی - می رسانند، باکی نداشته باش «و بر خدا توکل کن» زیرا «خداوند به عنوان کارساز بس است» برای تو پس کار خویش را در همه حال به او بسپار.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ

عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

«ای مؤمنان! چون زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید» و با آنان عقد ازدواج بستید «آن گاه پیش از آن که آنان را مساس کنید طلاقشان دادید» یعنی: آن گاه قبل از

مقاربت و همخوابگی با آنان طلاقشان دادید. از جماع به طور کنایه، به لفظ (مس) تعبیر شد؛ «دیگر شما را بر این زنان هیچ عده‌ای نیست که آن را بشمارید» که این حکم در میان فقها اجماعی است. یادآور می‌شویم که در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد (استبراء) است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاقشان داده‌اید، متعه بدهید. بنابراین، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد. یا این که برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش - در نزد حنبلی‌ها و حنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما بر آنان حق عده شمردن ندارید. (سراج جمیل): رها کردن به‌خوشی و خرمی است که آزاری به‌همراه نداشته باشد.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ءَأْتَيْتَ أُجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

خدای عزوجل در این آیه، چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، بیان می‌کند: «ای پیامبر! قطعا ما آن همسرانت را که مهرهایشان را داده‌ای، برای تو حلال کرده‌ایم» حق تعالی از این گروه از همسران پیامبر ﷺ آغاز کرد زیرا ایشان همان کسانی بودند که پیامبر ﷺ را بر دنیا و آرایشهای آن ترجیح دادند و هنگامی هم که مخیر ساخته شدند، پیامبر ﷺ را انتخاب کردند. البته دادن مهر یا به‌طور عاجل است، یا نامیدن و مقرر کردن آن در هنگام عقد (مهر مؤجل).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول خدا ﷺ حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است بر تو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریة. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول خدا ﷺ حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران داییات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هر کس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

ام هانی دختر ابوطالب که دختر عموی رسول خدا ﷺ بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم». مراد از دختران عمو و عمه پیامبر ﷺ: زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر ﷺ نزدیک باشند و

چه دور - عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دخترخاله‌ها و دختردایی‌های پیامبر ﷺ: دختران بنی زهره‌اند. یادآور می‌شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر ﷺ بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر ﷺ «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر ﷺ بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره‌برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر ﷺ می‌بخشند، به‌صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر ﷺ حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر رضی الله عنه نازل شد که خود را به رسول خدا ﷺ پیشکش کرد.

البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم ﷺ است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر ﷺ می‌توانستند بدون مهر و ولی و گواهان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول خدا ﷺ بخشید - که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند - مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان‌که رسول خدا ﷺ در مورد بروع دختر واشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی‌هاست. اما از نظر جمهور فقها، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر ﷺ بخشیده‌اند و زنانی که رسول خدا ﷺ از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت ﷺ با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زنند. همچنین آن حضرت ﷺ دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است. و - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر ﷺ نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حباله نکاح آن حضرت ﷺ نبود و پس از آن که او

خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده است: «نشیده‌ایم که رسول خدا ﷺ از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«به راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «بر آنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنانشان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به عنوان گرامی داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش ﷺ گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید (و) نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین‌هایشان مالک آن شده است» از کنیزانی که اسیرگرفتندشان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتندشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند. همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنان‌که باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر ﷺ! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی «و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محذور قرار دارند.

ابن‌العربی و قرطبی به مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم ﷺ همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت ﷺ است و احدی با ایشان در آنها مشارکت ندارد - در میدان فرض، تحریم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول خدا ﷺ فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان‌که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. و ما در اینجا این امور را به‌طور خلاصه نقل می‌کنیم:

(الف) فرایض مخصوص آن حضرت ﷺ:

- ۱ - نماز تهجد، که در آغاز طبق آیه «مزمّل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیه «اسراء / ۷۹»، فرض به نفل منسوخ گردید.
- ۲ - نماز چاشتگاه (اشراق).
- ۳ - قربانی.
- ۴ - نماز وتر.
- ۵ - مسواک زدن.
- ۶ - پرداخت وام کسی که در حال تنگدستی می‌میرد.
- ۷ - مشاوره با افراد صاحب رأی در غیر برنامه‌ها و قوانین شرع.
- ۸ - مخیر ساختن همسرانشان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ، یا مفارقت از ایشان.
- ۹ - بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به‌پایان رسانند.

(ب) محرمات مخصوص ایشان:

- ۱ - خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل‌بیت (اولاد) ایشان.
- ۲ - خوردن صدقه نافله بر ایشان. اما حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف است.
- ۳ - آشکار ساختن خلاف ما فی‌الضمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.
- ۴ - چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورند تا خدای عزوجل میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.
- ۵ - خوردن غذا در حال تکیه دادن.
- ۶ - خوردن غذاهای بدبو.
- ۷ - تبدیل کردن همسران خویش به همسرانی دیگر؛ به طلاق دادن و جایگزین کردن آنان.
- ۸ - نکاح گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد.
- ۹ - نکاح گرفتن زن آزاد کتابی.
- ۱۰ - نکاح گرفتن کنیز.
- ۱۱ - نوشتن.

- ۱۲ - شعر گفتن و آموختن شعر.
- ۱۳ - چشم دوختن به بهره‌مندیها و نعمت‌های مردم.
- (ج) حلالهای مخصوص ایشان:
- ۱ - برگزیدن غنایم برای خویش.
 - ۲ - گرفتن مستقل خمس خمس (یک پنجم حصه خمس غنیمت) یا اصل خمس.
 - ۳ - گرفتن روزه وصال.
 - ۴ - افزودن بر نکاح چهار زن.
 - ۵ - نکاح گرفتن به لفظ هبه (بخشش).
 - ۶ - نکاح گرفتن بدون حضور ولی زن.
 - ۷ - نکاح گرفتن بدون مهر.
 - ۸ - نکاح کردن در حالت احرام.
 - ۹ - سقوط تقسیم (شب نوبت) میان همسران در حق ایشان.
 - ۱۰ - آزاد کردن صفیه از قید اسارت و قرار دادن آزادی وی به عنوان مهرش.
 - ۱۱ - داخل شدنشان در مکه بدون احرام. اما در حق امت، این مسئله میان فقها محل اختلاف است.
 - ۱۲ - جنگیدن در مکه.
 - ۱۳ - آن حضرت صلی الله علیه و آله مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به جا می‌گذاشتند، آن مال صدقه بود.
 - ۱۴ - باقی ماندن حکم همسری همسران برای ایشان بعد از رحلتشان.
 - ۱۵ - اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله زنی را طلاق می‌دادند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.
- قرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امتشان ذکر کرده که بر امتها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.

﴿ تَرْجِي مَنْ نَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُقْوِي إِلَيْكَ مَنْ نَشَاءُ وَمِنْ أَنْعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدَّىٰ أَنْ تَقَرَّرَ أَعْيُنُهُمْ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُنَّهِنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ

عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

«نوبت هر کدام از آنان» یعنی: از همسرانت «را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده» و با او همبستر و همخوابه شو.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب نوبت میان همسران بر رسول خدا ﷺ واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول خدا ﷺ میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می ساختند، در نوبت مساوات را رعایت می کردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می انداختند، به هر مقدار که می خواستند، در نوبت به آنان سهم می دادند. روایت شده است که عائشه رضی الله عنها از سر غیرت و رشک زنانه می گفت: «آیا یک زن حیا نمی کند که خود را به کسی می بخشد؟». همان بود که خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود. آن گاه عائشه رضی الله عنها به پیامبر ﷺ گفت: «أرى ربك يسارع في هواك: يا رسول الله! من می بینم که پروردگار شما در بر آوردن خواسته شما شتاب می کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فراروی تو نیست و بی هیچ حرجی می توانی چنین کنی «این نزدیکتر است به آن که چشمانشان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنان داده ایم، به خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بر بسته و دلها و دیدگانشان آرام می گیرد. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می دهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین می کنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که

چرا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهی «و» در آن صورت «همگی شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن و جای دادنشان به سوی خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتنشان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا می‌داند» یعنی: هر چه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان وگ رایش قلبی به سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی می‌داند پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمانهایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: با آن که رسول خدا ﷺ در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات می‌کردند: «اللهم هذا فعلی فیما املک، فلا تلمنی فیما تملک و لا املک - زاد ابوداوود یعنی: القلب: بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابوداوود می‌افزاید: مراد رسول خدا ﷺ از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند. همچنین در حدیث شریف به روایت عمرو بن عاص رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا ﷺ پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدر وی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند.

**لَا يَحِلُّ لَكَ الْنِسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾**

«بعد از این» که این نه تن همسرانت پس از مخیر شدن، تو را برگزیدند، یا بعد از این روز «دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست» لذا بعد از نزول این آیه، نه تن همسر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند چهار زن در حق ما بود. به این ترتیب خداوند جل جلاله به پاداش آن که همسرانشان، او و رسولش و سرای آخرت را بر زندگانی دنیا و تجملات آن برگزیدند، با این آیه بر رسول خویش صلی الله علیه و آله حرام گردانید که دیگر با همسران خود زنی

دیگر بگیرند «و برای حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی» یعنی: برای حلال نیست که یک تن یا بیشتر از همسرانت را طلاق دهی و در عوض آنان با زانی دیگری ازدواج کنی «هرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد» یعنی: هرچند زیبایی زن یا زانی که می خواهی آنان را جانشین همسرانت گردانی، مورد پسند باشد «به استثنای آنچه که دست تو مالک شده است» یعنی: بجز کنیزانی که در ملک تو هستند. پس برای جایز است که آنان را به ازدواج خویش درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنان که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، مالک ماریه قبطیه شدند و با وی ازدواج کردند و فرزندشان ابراهیم که در حیات پیامبر ﷺ درگذشت، از وی به دنیا آمد «و خدا بر همه چیز مراقب است» پس از مخالفت اوامر وی حذر کنید.

این آیه دلیل بر آن است که نگرستن به سوی دختر، یا زن به منظور خواستگاری از وی جایز است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا خُطِبَ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ: هرگاه یکی از شما می خواست تا از زنی خواستگاری نماید، اگر می توانست که به سوی آن که او را به نکاح وی فرامی خواند بنگرد، باید که چنین کند». در حدیث شریف دیگری به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «از زنی خواستگاری کردم. رسول خدا ﷺ به من فرمودند: آیا به سوی او نگرسته ای؟ گفتم: نه! فرمودند: به او نگاه کن زیرا این امر نزدیکتر به آن است که در میان شما الفت و محبت برقرار سازد».

عائشه و برخی دیگر از صحابه رضی الله عنهم گفته اند: «رسول خدا ﷺ رحلت نکردند مگر این که خدای عزوجل برایشان حلال گردانید که - جز زنان محرم - هر تعداد از زنان دیگر را که می خواهند، به همسری بگیرند». برخی بر اساس این روایت برآنند که حکم این آیه منسوخ است اما ترجیح این است که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست زیرا - چنان که ابن العربی در «احکام القرآن» گفته است - انتساب روایت بالا به عائشه رضی الله عنها ضعیف است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَظِيرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ
 إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ
 فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ
 ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكَحُوا
 أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾

«ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید» این نهی‌ای است عام برای تمام صحابه رضی الله عنهم که به خانه‌ای از خانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نشوند: «مگر آن که برای صرف طعامی به شما اجازه داده شود» یعنی: مگر آن که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای صرف طعامی دعوت شده باشید «بی آن که منتظر آماده شدن آن باشید» یعنی: بی آن که به انتظار پخته شدن غذا، در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بنشینید «ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید» یعنی: هنگامی که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت شدید و به شما اجازه دخول داده شد، وارد شوید در غیر آن، دعوت به تنهایی نیز مجوز کافی برای داخل شدن شما نیست «پس چون غذا خوردید، پراکنده شوید» لذا مؤمنان به بیرون آمدن از منزلی که در آن دعوت شده‌اند، بعد از صرف غذا و به سر رسیدن مقصود، ملزم‌اند.

بیضاوی در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه خطاب به کسانی است که چشم‌انتظار غذای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و به اتاق‌هایشان داخل شده و منتظر می‌نشستند تا غذا پخته شود. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها فرمود: «در امر گرانجانان طفیلی همین بس که خداوند متعال آنان را تحمل نکرد و فرمود: فاذا طعمتم فانتشروا». از سلیمان بن ارقم روایت شده‌است که گفت: این آیه درباره افراد تنبل، گرانجان و طفیلی نازل شده‌است و از همین جهت است که برخی این آیه را، آیه «ثقلاء: تنبلان» نامیده‌اند.

«و نه سرگرم سخنی گردید» مراد نهی از نشستن بعد از صرف غذا و سرگرم شدن به سخنان است. «بی‌گمان این کار» یعنی: داخل شدن بدون اجازه، یا داخل شدن با اجازه

و به انتظار پخته شدن غذا نشستن و به سخنان سرگرم شدن «پیامبر را رنج می دهد ولی از شما شرم می دارد» از این که بگوید: برخیزید و بیرون روید. «ولی خدا از حق شرم نمی کند» یعنی: خداوند ﷻ بیان آنچه را که حق و راست است، برای شما فرو نمی گذارد. «و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید» از اسباب و ظروف خانه و غیره. یعنی: چون با زنان پیامبر ﷺ از روی ضرورت سخن گفتید؛ «پس از پشت پرده» و حایلی که میان شما و آنان فروهشته باشد «از آنان بخواهید» و به طور کلی به سوی زنان پیامبر ﷺ نگاه نکنید «این» خواستن آن کالا از پشت پرده و حجاب «برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است» یعنی: این کار، پاک کننده تراست برای دلهای شما و آنان از شک و شبهه، وساوس شیطانی و برداشتهای بدی که برای مردان در امر زنان و برای زنان در امر مردان پیش می آید «و برای شما سزاوار نیست که رسول خدا را برنجانید» یعنی: شما این حق را ندارید که رسول خدا ﷺ را در چیزی از چیزها برنجانید و اذیت نمایید «و مطلقاً نباید زناش را پس از وفات او به نکاح خود درآورید» زیرا آنان مادران مؤمنان هستند و نکاح مادران برای فرزندان حلال نیست «بی گمان این کار» یعنی: به نکاح گرفتن همسران پیامبر ﷺ بعد از رحلتشان «نزد الله بزرگ است» یعنی: گناهی بزرگ و کاری بس سهمگین و نادرست است. در حدیث شریف آمده است: «زنان من در دنیا زنان من در آخرتند».

نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ﷺ دعوت می شدند، منزل را بر پیامبر ﷺ و خانواده ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می آوردند که رسول خدا ﷺ مطرح کردن آنها را دوست نداشت ولی آن حضرت ﷺ از روی کرم و بزرگواری ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می ورزیدند پس خدای عزوجل خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ﷺ آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب آموز آنان و آیندگانشان گردید.

از انس بن مالک رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ زینب دختر جحش را به همسری گرفتند، مردم را به صرف غذای عروسی

(ولیمه) دعوت کردند، مردم آمدند و غذا را صرف کردند. بعد از آن به سخنان سرگرم شده و نشستند. رسول خدا ﷺ از خود حرکتی نشان دادند که گویی برای برخاستنشان آماده می‌شوند اما مدعوین برخواستند. چون رسول خدا ﷺ این وضع را دیدند، خود برخاستند و کسانی از جمع هم با ایشان برخاستند ولی سه نفر همچنان نشسته بودند و بعدا برخاستند و رفتند. در این هنگام من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان خبر دادم که آنان رفته‌اند. پس رسول خدا ﷺ به‌خانه‌شان وارد شدند و من هم رفتم تا با ایشان وارد شوم که در این هنگام، میان من و آنان پرده افکنده شد و خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ تا فرموده‌اش: ﴿إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾.

این آیه، آیه «حجاب» نامیده می‌شود.

إِنْ بُدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَاتِبٌ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

«اگر چیزی» از آزار دادن پیامبر ﷺ «را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست» و شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

بنا به روایتی در بیان سبب نزول: آیه کریمه هنگامی نازل شد که یکی از اصحاب گفت: اگر رسول خدا ﷺ رحلت کردند، من فلان همسر ایشان را به نکاح می‌گیرم. سدی گفته است: گوینده این سخن، طلحه بن عبیدالله بود که از این سخن خویش توبه کرد و در توبه از آن، برده‌ای را آزاد و ده شتر با بار آن را در راه خدا ﷻ انفاق کرد و پای پیاده به حج رفت. ابوبکر بن عربی می‌گوید: بجز روایت انس و عمر رضی الله عنهما، تمام روایات دیگر در این باره ضعیف است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيءِ آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَاتِبٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٥﴾

بعد از آن که خداوند متعال زنان را به رعایت حجاب در مورد بیگانگان امر کرد، در اینجا روشن می‌سازد که حجاب گرفتن از گروهی از نزدیکان که در این آیه به ذکر

ایشان می‌پردازد، واجب نیست چنان‌که در سوره «نور» نیز آنان را با تفصیل بیشتری استثنا کرده‌است: «بر زنان هیچ گناهی نیست در مورد فرو گذاشتن حجاب پیش پدران خویش و پسران خویش و برادران خویش و پسران برادران خویش و پسران خواهران خویش و زنان هم‌جنس خویش» از نزدیکان یا همسایگانشان، یا زنانی که آنان را به دیدارشان حاجتی است «و نه آنچه که دست آنان مالک آن شده است» از غلامان و کنیزان - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. اما سعید بن مسیب می‌گوید: مراد، فقط کنیزان زنانند نه غلامانشان و باید از غلامان حجاب بگیرند. و مذهب حنفی نیز این است. نسفی می‌گوید: «خداوند عز و جلاله عمو و دایی (خالو) را ذکر نکرد زیرا آن دو به منزله پدر شخص هستند». پس بر زنان حجاب گرفتن نزد این گروه واجب نیست. «و ای زنان! از الله پروا بدارید» در تمام امور؛ از جمله در اموری که در اینجا ذکر شد «همانا خدا بر همه چیز شهید است» یعنی: دانا و گواه است و هیچ امری بر او پنهان نمی‌ماند.

بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! افراد نیک و بد همه بر زنان شما وارد می‌شوند، ای کاش آنان را در حجاب قرار می‌دادید. پس خداوند عز و جلاله آیه حجاب را نازل فرمود. لذا این آیه از موافقات عمر رضی الله عنه است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

«همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلاه می‌فرستند» صلاه: در لغت دعاء است و از جانب خداوند عز و جلاله رحمت و رضوان، از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از جانب امت دعا و بزرگداشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «ای مؤمنان! شما نیز بر او درود فرستید و سلام گوئید به سلام گفتنی» یعنی: میان درود و سلام گفتن بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع کنید و بگوئید: «اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و سلم».

خداوند عز و جلاله در این آیه، از مقام و منزلت رسول گرامی‌اش نزد خویش در ملا اعلیٰ خبر داده و فرموده است: او نزد فرشتگانش بر پیامبر خویش درود می‌فرستد و فرشتگان

وی نیز بر او درود می‌فرستند بنابراین، حق تعالی بندگانش را نیز دستور می‌دهد تا در این کار به او و فرشتگانش اقتدا کرده و بر آن حضرت ﷺ درود بفرستند تا ثنا و درود پیامبر ﷺ، بر زبان همه عالمیان از عالم علوی و سفلی جاری گردد.

علما اتفاق نظر دارند بر این که درود فرستادن بر آن حضرت ﷺ بر هر مسلمانی فرض است و کمترین حد آن در عمر یک‌بار می‌باشد. البته لفظ «صلاه» و «سلام» بر رسول خدا ﷺ، شعاری مخصوص به ایشان است پس سزاوار نیست که مستقلاً گفته شود: صلاه (درود) خداوند بر فلان. یا: فلان علیه‌السلام. اما به تبع صلاه و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ، صلاه و سلام گفتن بر دیگران که اهل آن باشند جایز است، مانند این که گفته شود: «اللهم صل و سلم علی رسول الله و آله واصحابه: خدایا! درود و سلام بفرست بر رسول خدا ﷺ و بر آل و اصحابشان». در حدیث شریف به روایت کعب بن عجره رضی الله عنه آمده است که گفت: یکی از اصحاب رضی الله عنهم خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! اما سلام گفتن بر شما را که شناختیم، یعنی در قعده؛ آن‌گاه که در «التحیات» چنین می‌خوانیم: «السلام علیک أیها النبی ورحمة الله وبرکاته» پس بفرماید که صلاه بر شما چگونه است؟ فرمودند؛ بگویید: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم إنک حمید مجید. اللهم إنک حمید مجید».

در باب فضیلت درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ نیز در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «من صلی علی صلاة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحط عنه عشر خطیئات: هر که بر من یک بار درود بفرستد، خداوند متعال بر او ده بار درود می‌فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت علی ابن‌الحسین از پدرش رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «البخیل من ذکرت عنده ثم لم یصل علی: بخیل کسی است که نام من نزد وی برده شود اما بر من درود نفرستد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما منکم من أحد یسلم علی إلا رد الله علی روحی حتی أرد علیه السلام: هیچ کس از شما نیست که بر من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من برمی‌گرداند تا جواب سلام وی را به وی برگردانم».

باید دانست که درود گفتن بسیار بر سول اکرم ﷺ در روز جمعه، در هنگام زیارت قبر آن حضرت ﷺ، بعد از اذان و در هنگام حضور نماز جنازه مسنون است. سهل بن عبدالله تستری می گوید: «درود فرستادن بر سول خدا ﷺ افضل عبادات است زیرا اول خداوند ﷻ و فرشتگان وی عهده دار آن شده اند و سپس حق تعالی مؤمنان را به آن دستور داده در حالی که سایر عبادات این چنین نیست». اما درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ در نماز، نزد شافعی واجب و نزد جمهور فقها سستی ستوده است.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٧﴾

«بی گمان کسانی که خدا و پیامبرش را می رنجانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده «و برایشان عذابی خوارکننده آماده کرده است» آنان مشرکان و یهود و نصاری اند که به خداوند ﷻ نسبت فرزند را دادند. همچنین همه کسانی که خدای تعالی و تقدس را دشنام می دهند، یا به وی نسبتی می دهند که - به هر گونه و شکلی - اهانت آمیز است، در زمره این گروه داخل می شوند. چنان که آیه کریمه ناظر بر کسانی نیز هست که رسول خدا ﷺ را تکذیب کرده، چهره مبارک آن حضرت ﷺ را مجروح و خون آلود ساخته و دندان آن حضرت ﷺ را شکستند و کسانی که گفتند: او دیوانه، یا شاعر، یا دروغگو یا ساحر است. و هر سخن یا عملی که رسول خدا ﷺ را می رنجاند، نیز در حکم این آیه داخل است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَحَدِّثْهُمْ بَأْسَ الَّذِي كَانُوا يُعْذِرُونَ ﴿٥٨﴾



«و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب عملی ناروا شده باشند، آزار می رسانند» یعنی: آنان را به وجهی از وجوه آزار رسانی به ناحق و ناروا می آزارند؛ مانند گفتن سخنی زشت، یا در پیش گرفتن رفتاری نادرست با آنان «قطعاً بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند».

ملاحظه می‌کنیم که در آزار رساندن به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدًا و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: ﴿بِغَيْرِ مَا أَكْتَسَبُوا﴾: (بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند) مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعذیر می‌باشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعذیر گردد.

باید دانست که از سخت‌ترین انواع آزارسانی به مؤمن، طعنه‌زدن به اصحاب رسول خدا ﷺ، غیبت مسلمانان و مباح شمردن آبروی ایشان است.

يَأْتِيهَا النَّيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِيكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥١﴾

«ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مسلمانان بگو: جلبابهای خود را بر خود نزدیک سازند» جلباب: چادر یا جامه گشادی است که زنان بر روی لباس خود می‌اندازند و تمام بدنشان را می‌پوشاند. نزدیک کردن جلباب بر خود به این معنی است که آن را بر خود فروپوشانند تا تجمل و زینتی را که خدای عزوجل ایشان را به پنهان کردن آن دستور داده است، بر ایشان بپوشاند. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «خداوند متعال زنان مؤمن را فرمان داد تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون می‌روند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فروپوشیدن چادرها «نزدیک‌تر است به آن‌که شناخته شوند» یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از سدی نقل می‌کند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک می‌شد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض می‌کردند ولی اگر می‌دیدند که زنی چادر دارد، می‌گفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر می‌دیدند، می‌گفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض می‌کردند.» «و خدا آمرزنده» است از آنچه که زنان مؤمن در گذشته نکرده‌اند، از نهادن روسری و چادر بر سر خود «مهربان است» به آنان.

ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه می‌رفتند که گویی بر سر آنان کلاغ نشسته است در حالی که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

❖ **لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٠﴾**

«اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه‌ای در امر دین است. عکرمه می‌گوید: «مراد از آنان در اینجا، زناکاران اند» «و شایعه‌سازان در مدینه» که اخبار و گزارشهای دروغینی را که متضمن ضعف و ناتوانی و فروپاشی مسلمانان و برتری و غلبه مشرکان بر آنان است، پخش می‌کنند «دست برندارند» از نفاق و شک و شایعه‌سازی خود «البته تو را بر آنان سخت برمی‌گماریم» یعنی: قطعا تو را بر آنان مسلط می‌گردانیم و تو به فرمان و دستور ما آنان را با کشتن و تارومار کردن، ریشه‌کن و نابود می‌گردانی «و سپس جز اندک مدتی در مدینه در جوار تو نپایند» زیرا ما به تو دستور می‌دهیم که آنان را از مدینه تبعید و طرد کنی. آری! این گروه شایعه‌ساز و تزلزل‌افکن، اخباری را در مدینه پخش می‌کردند که گاهی در مورد شکست گروه‌های اعزامی جنگی مسلمانان، باری در باره کشته شدنشان و گاهی حاکی از مغلوبیت آنان بود و یا شایعه هجوم و حمله دشمن به مدینه را پخش می‌کردند در حالی که این شایعه‌ها کاملا دروغ بود، که اخبار و شایعاتی از این دست، دل‌های

مسلمانان را می شکست و روحیه هایشان را آشفته می ساخت. پس خداوند ﷻ با این آیه، آنان را تهدید کرد.

یادآور می شویم که مجازات منافقان عملاً تا اواخر زندگی نبی اکرم ﷺ به تأخیر افتاد و در اواخر بعثت - آن گاه که سوره «برائه» نازل شد - رسول خدا ﷺ دستور دادند تا مردم گردهم آیند آن گاه منافقان را رسوا ساخته و خطاب به افرادی در درون جمعیت گفتند: «ای فلان! برخیز و بیرون رو زیرا تو منافق هستی، ای فلان برخیز...». پس برادران و اقوام مسلمانان برمی خاستند و عهده دار اخراج آنان از مسجد می شدند.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا نَفُوْا أُخِذُوا وَقُتِلُوا نَفْيًا ۝۱۱

«لعنت کرده شدگانند» یعنی: منافقان، بیماردلان و شایعه سازان، در آن حال طرد شده و رانده شده اند «و هر کجا یافته شوند، اسیر گرفته شوند و به کشتنی سخت کشته شوند» و هرگز کسی را نیابند که پناهِشان دهد بلکه مردم بر آنان یورش برده، اسیرشان می کنند و به قتلشان می رسانند، از آن روی که خدا ﷻ و رسول وی بر آنان خشم گرفته اند. آری! چنانچه منافقان دست برندارند، این وقایع همه بر سر آنان می آید.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۝۱۲

«در باره کسانی که پیش از این گذشته اند، همین سنت خدا جاری بوده است» یعنی: سنت کشتار منافقان را خدای عزوجل در اتمهای گذشته جاری کرده است لذا حکم منافقان شایعه پراکن تزلزل برانگیز در میان این امت نیز، همین است «و در سنت خدا هرگز تغییر و تبدیلی نمی یابی» بلکه این سنت در مورد امثال این گروه - اعم از پیشینیان و آیندگان همه - ثابت، همیشگی و پایدار است. از این آیات درمی یابیم که به قتل منافقان در صورتی حکم می شود که ضرورت آن را ایجاب کند.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

«مردم» یعنی: مشرکان مکه «از تو درباره قیامت» یعنی: از وقت وقوع آن «می پرسند» از روی عناد و استبعاد و آزمودنت «بگو: علم آن فقط نزد الله است» و هیچ کس دیگر از آن آگاهی ندارد «و تو چه دانی» ای محمد ﷺ! «چه بسا قیامت نزدیک باشد» و در زمانی نزدیک روی دهد. مخاطب ساختن رسول خدا ﷺ برای بیان این حقیقت است که هرگاه قیامت از ایشان در پرده غیب مستور باشد و ایشان - درحالی که فرستاده خدا ﷻ هستند - وقت آن را ندانند پس در این صورت، دیگران چگونه وقت آن را خواهند دانست؟ آری! وقت قیامت پنهان نگاه داشته شد تا بندگان در هر حال برای آن آماده باشند.

در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بعثت والساعة كهاتين: من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو [انگشتم] نزدیک است». و به سوی دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند. یعنی: چنان که این دو انگشت میانی به هم نزدیکند، قیامت نیز نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

«همانا خداوند کافران را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده و دور رانده است «و برایشان» در آخرت همراه با این لعنت در دنیا «آتش فروزانی آماده کرده است» سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است.

خٰلِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَا يَجِدُوْنَ وِلِيًا وَلَا نٰصِرًا ﴿٦٥﴾

«جاودان و همیشه» بی هیچ گسست و انقطاعی «در آن می مانند» نه از آن بیرون برده می شوند و نه در آن زوال و فنا می دارند «نه هیچ دوستی می یابند» که یاری و پشتیبانی شان کند و آنان را از عذاب دوزخ باز دارد «و نه هیچ یآوری» که نصرتشان داده و آنان را از آن برهاند.

يَوْمَ نُقَلِّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

«روزی که چهره‌هایشان در آتش دوزخ گردانده شود» یعنی: زیروری شود، گاهی به این جهت و گاهی بر جهتی دیگر، از پشت به رو، همانند گوشت که در آتش بریان کرده می‌شود. یا مراد، دگرگون شدن رنگ‌هایشان با سوزش آتش است که گاهی سیاه و گاهی کبود می‌شود. چهره‌ها به یادآوری مخصوص ساخته شد زیرا چهره گرمی‌ترین عضو جسم انسان است. «می‌گویند: ای کاش ما الله را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم» یعنی: کافران آرزو می‌کنند که کاش در دنیا خدا ﷻ و رسول او ﷺ را اطاعت می‌کردند و به آنچه پیامبر ﷺ آورده بود، ایمان می‌آوردند تا از این عذابی که در آن درافتاده‌اند، نجات می‌یافتند چنان‌که مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾

«و می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگان خود فرمان بردیم» یعنی: از رؤسا و علمای گمراه‌گر و رهبران تباهی و فساد فرمان بردیم و به آنان اقتدا کردیم «و ما را از راه گمراه ساختند» با آنچه که برای ما از کفر به خدا ﷻ و رسولش آراستند.

رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضَعَفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَمُ لَعْنَا كَثِيرًا ﴿٦٨﴾

«پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده» یعنی: دو برابر عذاب ما عذابشان کن؛ یکی عذاب کفرشان و دیگری این عذاب که ما را گمراه ساختند «و لعنتشان کن لعنتی بزرگ» یعنی: لعنتی که مقدار آن بسیار بزرگ و وقوع آن بر آنان بسیار سخت باشد. بنا به قرائتی: (لعنا كثيرا) آمده است، یعنی: لعنتشان کن به لعنتی بسیار. که این دو قرائت، در معنی به هم نزدیکند و - چنان‌که ابن‌کثیر گفته - خواننده میان هر دو قرائت مخیر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٦﴾

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت» به این ترتیب، خداوند ﷺ مؤمنان را اندرز می‌دهد که پیامبرش حضرت محمد ﷺ را نرنجانند و اذیت نکنند چنان‌که بنی‌اسرائیل موسی ﷺ را رنجانیدند.

ابن‌ابی‌شیبیه، ابن‌جریر و ابن‌منذر از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قوم موسی ﷺ می‌گفتند که او دبه خایه است. روزی موسی ﷺ بیرون آمد و جامه‌های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ برجامه وی پیچ خورد و از جای خود پریده به چرخ افتاد و روان شد. موسی ﷺ ناگزیر با تنی عریان به دنبال وی افتاد و همین‌طور رفت تا به محل مجالس بنی‌اسرائیل رسید. در این اثنا آنها تمام بدنش را به خوبی دیدند و مشاهده کردند که بیضه‌های او ورم ندارد و او دبه خایه نیست. این حدیث شریف گویای برخی از مظاهر آزار رساندن به پیامبر ما ﷺ است. ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: رسول خدا ﷺ روزی مالی را میان اصحاب رضی الله عنهم تقسیم کردند. در این اثنا مردی از انصار گفت: قطعاً در این تقسیم رضای خداوند متعال مد نظر قرار نگرفته. پس چهره مبارک از فرط خشم قرمز شد آن‌گاه فرمودند: «رحمت خداوند بر موسی باد زیرا او بیشتر از این مورد آزار قرار گرفت اما صبر کرد.» «و موسی نزد خدا با آبرو بود» و نزد وی مقام و منزلتی عظیم داشت تا بدانجا که حق تعالی با وی بی‌واسطه سخن گفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

«ای مؤمنان! از خدا» در تمام امور «پروا دارید و سخنی استوار بگویید» یعنی: در هر امری از امورتان، سخنی درست، حق و استوار که در آن هیچ کژی و انحرافی نباشد بگویید. البته سخن گفتن مؤمنان در شأن زید و زینب رضی الله عنهما، نیز در این فرمان داخل می‌شود. چنان‌که ذکر (لا اله الا الله) و اصلاحگری میان مردم نیز در سخن درست و استوار داخل است.

و اگر سخنی درست بگویید، توفیق عمل صالح نیز در پی آن می‌آید، چنان که می‌فرماید:

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

«تا اعمال شما را برای شما به صلاح آورد» یعنی: اعمال شما را - به سبب آنچه که شما را به سوی آن هدایت می‌کند و بر انجام آن توفیق می‌دهد - شایسته و صالح گرداند، نه تباه و فاسد «و گناهان شما را برای شما بپامرد» یعنی: گناهانتان را آمرزیده و کفاره شده بگرداند. این است پاداش سخن حق و تقوای الهی، که هم عمل را به صلاح و سامان می‌آورد و هم سبب آمرزش گناهان می‌شود پس زهی عز و شرف کسانی که درست و استوار سخن می‌گویند «و هر کس خدا و رسول او را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است» هم در دنیا و هم در آخرت؛ زیرا او از آتش دوزخ نجات یافته و به نعمتهای پایدار بهشت نایل می‌گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آن‌گاه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند جل جلاله به من فرمان داده است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ

كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

«همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم» مراد از امانت: تمام تکالیف و از آن جمله طاعات و فرایضی است که بر ادای آنها ثواب و بر ترک آنها عقاب تعلق می‌گیرد، چنان تکالیف و طاعاتی که اگر انسان آنها را ترک کند، جز

خداوند متعال کس دیگری بر ترک آنها آگاه نمی‌گردد. و از آن جمله است: امانت اموال و سپرده‌هایی که بر آنها گواه و مدرکی وجود ندارد.

علما گفته اند: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛ حفظ أمانة وصدق حديث وحسن خلیقة و عفة طعمه: چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی. آری! ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمانها و زمین و کوهها به‌رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردادند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده‌است، بر آنها سنگینی می‌کرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کھکشانها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، برخود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، نادان بود. به‌قولی: معنای (حملها) این است: انسان به‌طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی که خدای عزوجل در عالم «ذر» امانت را بر وی عرضه کرد، او آن را برداشت.

عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند ﷻ پیش از آن که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت:

پروردگارا! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت.»

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾

«تا سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» یعنی: انسان امانت را برداشت تا خداوند عز وجل ناشایستگانشان را در برابر خیانت در امانت و تکلیف، تکذیب پیامبران عليهم السلام و شکستن پیمانها، عذاب کند «و بر مردان و زنان مؤمن» یعنی: بر کسانی که امانت‌ها - مانند عبادات و غیره - را به سر رسانده‌اند «به رحمت بازگردد» و توبه‌شان را بپذیرد «و خدا آمرزگار» است بر توبه‌کنندگان «مهربان است» به آنان چرا که امانت‌ها را ادا کرده‌اند.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که حکمت در تکلیف مکلفان، عذاب کردن عاصیان و پاداش دادن به فرمان‌بران است.

﴿سوره سباء﴾

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب ذکر داستان قبیله سباء در آن، سوره «سباء» نامیدند. محور این سوره اثبات معاد است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (۱)

«همه ستایش‌ها خدایی راست که آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست» یعنی: تمام آنچه در آسمانها و زمین است، ملک او و تحت تصرف اوست، آنچه بخواهد با آنها می‌کند و هرگونه که اراده کند، در آنها حکم می‌راند. پس ستایش خداوند متعال در برابر «آنچه که در آسمانها و زمین است»، همانا به معنای ستایش او در برابر نعمتهایی است که با آفرینش آنها بر خلق خویش منت نهاده است چنان‌که این ستایش، به معنای ستایش او در برابر صفات کمالی‌ای مانند قدرت و حکمت و علم و تجربه است که در بندگان آفریده است، علم و تجربه‌ای که آنان را الزاما به این حقیقت می‌رساند که او آفریننده آسمانها و زمین می‌باشد. «حمد» عبارت است از: ستایش نیکو برای خداوند عز وجل در برابر صفات و افعال زیبای وی و تفسیر آن در سوره فاتحه گذشت.

«و در آخرت نیز ستایش از آن اوست» یعنی: از آن اوست ستایش و سپاس و ثنا از سوی بندگان در سرای آخرت؛ آن‌گاه که به بهشت درآیند چنان‌که خداوند عز وجل در حکایت از سخن آنان در بهشت می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ (و گفتند: همه ستایشها از آن خداوندی است که وعده خویش به ما را راست گردانید) «الزمر/۷۴». پس ستوده مطلق در آخرت نیز اوست چنان‌که ستوده مطلق در دنیا نیز همو می‌باشد و مالک آخرت اوست چنان‌که مالک دنیا نیز اوست «و اوست حکیم» که به حکمت و استواری، کار هر دو سرا را سامان بخشیده است «آگاه» است به کار آفرینش خویش در هر دو سرای دنیا و آخرت.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

«آنچه در زمین فرو می‌رود می‌داند» از آب، یا گنجها، یا اجسام مردگان، یا دینه‌های دیگر «و می‌داند آنچه از آن بر می‌آید» از کشت‌ها و سبزی‌ها، جانداران، فلزات، آب چشمه‌ها و غیره «و می‌داند آنچه از آسمان فرود می‌آید» از فرشتگان و کتابها به‌سوی پیامبرانش و نیز از باران و برف و تگرگ و صاعقه و برکت‌های وی «و می‌داند آنچه در آسمان بالا می‌رود» از فرشتگان، اعمال بندگان، بخارها، دودها، پرنده‌گان و وسایل نقلیه هوایی و فضایی^۱ «و اوست مهربان» به بندگانش؛ با فرود آوردن آنچه که بدان نیاز دارند «آمرزنده» است گناهانشان را.

شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «با تلاوت این آیه، انسان خود را با کلماتی اندک، در برابر صفحه عریض و پهناوری از حقیقت می‌بیند، بناگاه خود را در برابر انبوه بزرگ اشیاء، حرکات، احجام، اشکال تابلوها، معانی، تصاویر و حالت‌های شگفت آسا و تکان دهنده‌ای می‌یابد که هرگز تصور و خیال انسان در برابر آنها تاب ایستادگی ندارد. اگر تمام اهل زمین زندگی خویش را تماما وقف این کنند تا آنچه را که فقط این آیه کریمه در این کلمات اندک به آن اشاره می‌کند، بر شمارند، یقیناً از شمارش و کاوش در آنها درمی‌مانند! آری! چه بسیار چیزهای بی‌شماری هستند که در یک لحظه واحد در زمین فرو می‌روند؟ چه بسیار چیزهایی که از آن بیرون می‌آیند؟ چه بسیار چیزهایی که در همین یک لحظه از آسمان فرود می‌آیند؟ و چه چیزهای بسیاری که در آن بالا می‌روند.

^۱ مترجم در سال ۱۳۶۵ هـ. ش با دو تن از مجاهدان عرب که قصد عزیمت به غرب افغانستان را داشتند، از مبدأ کراچی پاکستان به مقصد تهران سوار هواپیما شدیم. در این حال از یکی از آن دو برادر که در کنارم نشسته بود، قرآن جیبی وی را گرفتم و همین که آن را باز کردم، این آیه کریمه در جلوی دیدگان من آمد و اعجاز قرآن کریم سخت مرا تحت تأثیر خویش آورد، بی‌درنگ این آیه را به برادران همراهم نشان دادم، آنها هم مبهوت شدند و بی‌اختیار گفتند: (سبحان الله!).

چه کسی می‌تواند تصور کند که در یک لحظه چه بسیار کرمها و حشرات، خزنده‌ها و جانورانی در بسیط زمین به درون آن فرو می‌روند؟ چه بسیار قطرات آب، ذرات گاز و شعاع‌های برقی در این یک لحظه، در بستر آن فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند... و چشمان بلاکیف خدای سبحان که هرگز نمی‌خواهد مراقب آنهاست؟ همین طور آیا می‌توان برشمرد که در همین یک لحظه چه چیزهایی به آسمان بالا می‌روند؟ مگر علم بشر و نظام شمارش و آمار آن - هرچند هم پیشرفت کند و هرچند که عمری طولانی را در امر شمارش سپری کنند - برای شمارش آنچه که فقط در همین یک لحظه اتفاق می‌افتد، کفایت می‌کند؟ هرگز! درحالی‌که علم فراگیر الهی، به همه اینها در هر مکان و زمانی احاطه دارد. پس فقط همین یک آیه برای اثبات این حقیقت که قرآن سخن بشر نیست، کافی می‌باشد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَنِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾

«و کافران گفتند: قیامت برای ما فرامی‌رسد» این سخن را از روی انکار وجود قیامت، یا انکار اخباری که از جانب پروردگارشان بر زبان پیامبرانش به آنان می‌آید و از سر انکار کتابهای الهی و حجتها و برهانهای روشنی که بر اثبات قیامت در آنهاست، گفتند «بگو: نه چنان است» که شما می‌پندارید «سوگند به پروردگارم که حتما برای شما خواهد آمد» بدین گونه، خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا به آنان از وقوع قیامت خبر داده و برای تقویت و تأکید این خبر، به نام او بر صحت آن سوگند بخورد. «همو که دانای غیب است و هموزن ذره‌ای، نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده» و پنهان «نیست» و دور از دسترس علم و قدرت وی نمی‌باشد «و نه کوچکتر از آن» هموزن ذره «و نه بزرگتر از آن است مگر این که در کتابی مبین ثبت شده است» یعنی: در لوح محفوظ و در علم الهی ثبت شده است. بنابراین، اگر استخوانهای انسان بعد از مرگ وی متلاشی می‌شوند، حق تعالی می‌داند که کجا رفته و کجا پراکنده شده‌اند لذا آنها را چنان که در آغاز آفریده است، از نو می‌آفریند.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهارمی ندارند و خداوند ﷻ در همه آنها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد سوگند بخورد. دو آیه دیگر، یکی در سوره «یونس/۵۳» و دیگری در سوره «تغابن/۷» است.»

مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه - که همانا وقوع قیامت است - خبر می‌دهد.»

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

«تا» حق تعالی با وقوع معاد «کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد» یعنی: فایده آوردن قیامت این است که مؤمنان را با ثواب پاداش داده و کافران را با عقاب مجازات کند «آنانند که برایشان آمرزشی است» بر گناهانشان و آنانند که به سبب غلبه ایمان و اعمال شایسته بر گناهانشان، گناهانی که کرده‌اند، از سوی خداوند ﷻ محو می‌شود «و برایشان روزی‌ای گرمی است» که عبارت است از: خوراکی‌های لذیذ و گوارایی که به سبب ایمان و اعمال صالحشان - همراه با فضل و نوازشی از سوی خدای سبحان - در بهشت به ایشان ارزانی می‌شود.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

«و کسانی که مقابله‌کنان در آیات ما سعی کردند» یعنی: کسانی که در رد و ابطال آیات فرورفته‌اند ما بر پیامبران ﷺ سعی و تلاش کردند، به این پندار باطل که از چنبره عذاب ما می‌گریزند و با تکیه بر این اعتقاد بی‌اساس که: برانگیخته نمی‌شوند و زندگی مجددی در کار نخواهد بود «آن گروه» که چنین سعی بی‌حاصلی کردند «برایشان عذابی از رجز بسیار دردناک باشد» رجز: بدترین و سخت‌ترین عذاب است.

وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

«و کسانی که علم داده شده‌اند، می‌بینند» یعنی: می‌دانند «که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است» یعنی: دانایانی که از اهل حق هستند،

می‌دانند که آنچه بر تو از جانب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نازل شده حق است و این دانایان حقیقت‌پو، صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. به قولی: ایشان مؤمنان اهل کتاب - مانند عبدالله بن سلام و یاران وی - اند «و می‌دانند که به سوی راه غالب ستوده صفات هدایت می‌کند» یعنی: آن دانش‌یافتگان به کتاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ، می‌دانند که این قرآن به سوی دین حق خدا جَلَّ جَلَالُهُ که مبتنی بر توحید است، هدایت می‌کند. ابن‌کثیر در معنای آیه می‌گوید: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده می‌کنند، آن رابه عین‌الیقین می‌بینند، بعد از آن‌که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمت‌های وقوع قیامت است».

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نُنَبِّئُكَ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْ نَّبَاتِكَ إِذَا مَرَّ فَتَمَّ كُلُّ مَرِّكَ إِنَّكَ لَنِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

«و کافران گفتند» برخی به برخی دیگر استهزاکنان «آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم» منظورشان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است «که به شما» از امری عجیب و غریب و حیرت‌آور «خبر می‌دهد» و آن این است که: «چون کاملاً متلاشی و پاره‌پاره شدید» یعنی: چون بعد از مرگ خویش به مشتی استخوان و خاک که همه ذرات و اجزای آن پراکنده و از هم پاشیده است، تبدیل شدید و تماماً پراکنده و قطعه‌قطعه شدید «آن‌گاه آفرینش جدیدی خواهید یافت» یعنی: به آفرینشی نو آفریده شده و از قبرهایتان زنده برانگیخته خواهید شد و باز به همان اشکالی که در دنیا بوده‌اید، باز می‌گردید؟ آنها این سخن را از سر تمسخر و استهزا به وعده خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر برانگیختن مجدد - که به زبان پیامبرش اعلام کرده است - گفتند.

أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾

«آیا بر خدا دروغی بر بسته یا او جنونی دارد» یعنی گفتند: آیا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آنچه که راجع به زنده شدن پس از مرگ می‌گوید، دروغ‌گوست، یا در او دیوانگی‌ای است، به‌گونه‌ای که نمی‌داند و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؟ خدای سبحان هر دو پندارشان را رد کرده می‌فرماید: «بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و درازی

هستند» یعنی: موضوع چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه حقیقت امر این است که محمد ﷺ شخص راستگو و بسیار عاقل و رشیدی است که حق را به میدان آورده و این آنانند که از فهم و درک حقایق به بیراهه رفته و در گمراهی دور و درازی درافتاده‌اند و بنابراین، به آخرت کفر ورزیده و به پیامهای الهی که این پیامبر بر حق آورده است، ایمان نیاورده‌اند، آنها باید بدانند که به سبب همین انکار و تکذیب خویش، گرفتار عذاب همیشگی آخرت خواهند بود، چنان که امروز نیز در گمراهی‌ای بس دور و دراز از حق قرار دارند.

آن‌گاه خدای عزوجل برای کامل ساختن این پاسخ، نظر آنان را به مظاهر قدرت خویش جلب کرده می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَاءُ نَحْصِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسُقُطَ عَلَيْهِم كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿١﴾

«آیا به سوی آنچه - از آسمان و زمین - که پیش رویشان و پشت سرشان است، ننگریسته‌اند؟» خداوند متعال این‌گونه به سرزنش آنان می‌پردازد در حالی که برایشان روشن می‌کند که این‌گونه قضاوت و برداشت - جز به سبب عدم تفکر و تدبرشان در آفرینش آسمان و زمین - از آنان سر نزده است زیرا اگر آنها در این آفرینش می‌اندیشیدند، یقیناً به قدرت بی‌مثال خداوند ﷻ پی می‌بردند و به تبع آن به روز آخرت نیز یقین پیدا می‌کردند. معنای: ﴿إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ این است که: آنان چون بنگرند، آسمان را هم پشت سر خود می‌بینند و هم پیش روی خود و همه اینها از عجایب و شگفتی‌هایی است که بر قدرت و یگانگی خداوند ﷻ دلالت می‌کند. همین‌گونه چون در زمین بنگرند، آن را هم پشت سر و هم پیش روی خویش می‌بینند، که این نیز دلالت روشنی همانند دلالت آسمان به همراه دارد. پس اگر آنها با تدبر و تعمق به سوی آسمان و زمین بنگرند، قطعاً خواهند دانست که آفریننده این دو پدیده عظیم، قادر است تا قیامت را نیز بر پاداشته و بر آنها به طور شتابان و سریع، عذاب را بفرستد «اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم» چنان‌که قارون را فرو بردیم «یا

پاره‌هایی از آسمان» یعنی: قطعه‌هایی از آن را «بر آنان فرو می‌اندازیم» چنان‌که آن را بر اصحاب «ایکه» فروافگندیم.^۱ پس چگونه از عذاب حق تعالی احساس ایمنی می‌کنند؟! «قطعا در این امر» که ذکر شد؛ از آفرینش آسمان و زمین «نشانه‌ای است» واضح و دلالتی است آشکار «برای هر بنده منیبی» که با توبه و اخلاص به‌سوی پروردگارش رجوع می‌کند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به‌سوی الله ﷻ، موصوف باشد.

❖ وَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَالنَّارُ الْهَدِيدُ ﴿۱۰﴾

«و به‌راستی داوود را از جانب خود فضلی دادیم» که این فضل و مزیت، دادن نبوت و کتاب زبور و به‌قولی: دادن نیروی نرم کردن آهن به وی بود. بهتر این است که گفته شود: این فضل همان چیزی است که خداوند ﷻ در همین آیه از: ﴿يَجِبَالُ أَوْبِي...﴾ تا آخر آن ذکر کرده است. «ای کوهها! همراه او تسبیح گوید» یعنی گفتیم: ای کوهها! همراه داوود و همصدا با تسبیح گفتن او، تسبیح گوید «و پرندگان را» یعنی: پرندگان را نیز برای او رام گردانیده و گفتیم: همراه با او تسبیح گوید.

آری! خداوند متعال به داوود صدایی بس دلکش، نیرومند و مؤثر عنایت کرده بود. چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول‌خدا ﷺ شب هنگام صدای ابوموسی اشعری رضی الله عنه را که مشغول قرائت قرآن بود شنیدند پس ایستادند و به قرائت او گوش فرا دادند آن‌گاه فرمودند: «لقد اوتی هذا مزمار من مزامیر آل داوود: به‌راستی به این شخص، مزماری از مزامیر آل داوود داده شده است». «و آهن را برای او نرم گردانیدیم» تا هر چه می‌خواهد با آن بسازد. به‌قولی: آهن در دست داوود مانند شمع نرم می‌شد و آن را بی‌نیروی آتش به هر شکلی که می‌خواست تبدیل می‌کرد.

^۱ نگاه کنید به سوره «حجر/۷۸».

أَنْ أَعْمَلَ سَبِيغَتٍ وَقَدِرَ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَلِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

«فرمودیم که زره‌های بلند و رسا بساز» سابقات: زره‌های کامل، وسیع و گشادی است که تمام بدن را بپوشاند. یادآور می‌شویم که داوود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیاست. «و در بافتن حلقه‌ها اندازه را نگاه دار» سرد: بافته‌های زره است. گفته می‌شود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه‌های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آنها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند. «و کار شایسته کنید» ای اهل بیت داوود! «در حقیقت من به آنچه می‌کنید بینا می‌باشم» و آگاه پس شما را در برابر سخنان و اعمال نیکتان پاداش می‌دهم.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوْحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَاطِرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذِ ابْنَ رَيْبَةَ وَمَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ آمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

«و برای سلیمان باد را» تقدیر سخن چنین است: و برای سلیمان باد را رام گردانیدیم «که سیر بامدادی آن یک ماهه راه و سیر شامگاهی آن نیز یک ماهه راه بود» یعنی: باد به فرمان سلیمان علیه السلام بامداد در اول روز مسافت یک ماه راه را می‌پیمود و شامگاهان در آخر روز نیز همین فاصله را سیر می‌کرد. ابن کثیر به نقل از حسن بصری می‌گوید: «سلیمان علیه السلام بامدادان از دمشق بر تخت خود می‌نشست و سوار بر بالهای باد به اصطخر فرود می‌آمد و در آن غذای ناشتا (نهار) را تناول می‌کرد و در نیمه اخیر روز از اصطخر بر فضاپیمای بادی خود می‌نشست و شامگاه در کابل (مرکز افغانستان) فرود می‌آمد. و در میان دمشق و اصطخر - برای کسی که به شتاب راه بپیماید - مسافت یک ماه راه است و در میان اصطخر و کابل نیز - برای کسی که به شتاب راه بپیماید - همین مقدار راه است». «و چشمه مس را برای او روان ساختیم» به طور گدازان و جوشان چنان‌که برای داوود علیه السلام آهن را نرم گردانیدیم «و برخی از جنیان نزد او به اذن پروردگارش کار می‌کردند» یعنی: به فرمان خویش برای او از جنیان کسانی را که پیش روی او کار می‌کردند، رام کردیم. که ذکر کارهای جنیان در آیه بعد می‌آید. «و هر

کس از آنها از فرمان ما» که او را بدان فرمان داده بودیم، یعنی از پیروی سلیمان عليه السلام «عدول کند، از عذاب سوزان به او می‌چشانیم» که این عذاب در آخرت و به‌قولی در دنیا است.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ

«می‌ساختند» آن جنیان «برای او هر چه می‌خواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به‌قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال‌ها» تماثیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به‌قولی: این تمثالها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت‌نگاری در شریعت سلیمان عليه السلام مباح بود اما این کار در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم است منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصورون: سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت‌نگاران اند». ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی‌روح - مانند انسان و حیوان - نقل کرده آن‌گاه در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «ساختن مجسمه - بجز اسباب‌بازی کودکان - به اجماع علما حرام است. اما در تصویرنگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح‌ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما - از صحابه تابعین و ائمه مذاهب - به‌کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می‌شد، یا به خواری و اهانت استعمال می‌شد - مانند تصاویر پستی‌ها و بالشت‌ها - جایز شمرده‌اند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که حکم تصاویر فوتوگرافی، همچون حکم نگارگری بر روی پارچه است بلکه تصاویر فوتوگرافی در حقیقت - به آن معنایی که در احادیث آمده است - تصویر نیست و مانند افتادن پرتو صورت انسان در آئینه یا آب می‌باشد لذا در آن، مفهوم شبیه‌سازی با آفرینش خداوند عز و جل در کار نیست.»

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه‌های بزرگ حوض مانند» می‌ساختند که در بزرگی خود به مانند آبشخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می‌خوردند. جوابی: حوض‌هایی است که شتران را در آنها آب می‌دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگهای ثابت در جاهای خود» می‌ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می‌شد و نه حرکت داده می‌شد «ای خاندان داوود! شکرگزار باشید» یعنی: به خاندان داوود گفتیم: به‌عنوان شکر و سپاسگزاری حق تعالی در برابر آنچه که به شما در دین و دنیا داده است، به طاعت ما عمل کنید «و از بندگان من اندکی سپاسگزارند» که شکر نعمت را با قلب و زبان و اعضایشان به‌جا آورند. البته این امر، اخباری از واقعیت امر است. حقیقت شکر: اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می‌باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضا است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست‌داشته‌ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را زنده‌دار بود «و به نماز و رازونیا می‌پرداخت» و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید. و دوست‌داشته‌ترین روزه نزد خداوند عز و جل، روزه داوود است، او یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد. و چون او با دشمن روبه‌رو می‌شد، از میدان معرکه فرار نمی‌کرد». در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آن‌گاه فرمودند:

«سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعا به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت عليه السلام پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل في الرضا والغضب، والقصد في الفقر والغنى، وخشية الله في السر والعلانية: در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا جل جلاله در نهان و آشکار».

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

«پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم» یعنی: چون بر سلیمان عليه السلام به مرگ حکم کرده و مرگ را بر وی الزام کردیم، از این دنیا درحالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود، از این رو، جنیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای خویش ادامه می دادند پس «چیزی جز کرم چوب خواره» یعنی: موریانه «که عصای سلیمان را» که بر آن تکیه داده بود «می خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد» سلیمان عليه السلام، بعد از آن که عصایش بر اثر خوردن موریانه درهم فروریخت؛ «جنیان پی بردند» و بر آنان آشکار شد «که اگر غیب را می دانستند» یعنی: اگر این پندارشان که غیب را می دانند صحیح بود، قطعا در آن صورت از مرگ وی باخبر می شدند و بعد از مرگ وی به مدت درازی «در عذاب خوارکننده درنگ نمی کردند» و باقی نمی ماندند و دیگر درحالی که او مرده بود، در قبضه اطاعت وی باقی نمی ماندند، آن عذاب خوارکننده، کارهای دشواری بود که سلیمان عليه السلام آنان را بدان گماشته بود. اما چون کرم چوب خوار عصایش را خورد و پیکر بی جان او بر زمین افتاد، جنیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند که آنها غیب را نمی دانند. ابن کثیر نقل می کند که: «سلیمان عليه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدًا طَيِّبَةً وَرَبِّ عَفُورًا ﴿١٥﴾

«قطعا برای قوم سبأ» سبأ: نام قبیله‌ای است که در یمن می‌زیستند و شاهان یمن از این قبیله بودند. آری! برای قوم سبأ «در مساکنشان» که در شهر مأرب قرار داشت «نشانه‌ای بود» دال بر وجود خداوند عز وجل، قدرت، وحدانیت، رحمت و وجوب شکر وی، این نشانه: «دو باغستان از جانب راست و از جانب چپ» وادی سبأ بود، که در آنها از تمام میوه‌ها فراوان موجود بود و در درون آن وادی، منازل مسکونی بنا شده بود. پس به آنان گفته شد: «از روزی پروردگارتان بخورید» مراد از روزی: میوه‌های آن دو باغستان بزرگ است «و او را شکر کنید» بر آنچه که به شما از این نعمت‌ها ارزانی نموده است لذا به طاعت وی عمل کرده و از معاصی‌اش پرهیزید «شهری است پاکیزه» به سبب بسیاری درختان و پاکیزگی میوه‌های آن «و پروردگاری است آمرزنده» یعنی: پروردگاری است نعمت بخش که گناهانشان را می‌آمرزد.

قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بلکه سبأ نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازده، اشعری‌ها، انمار و حمیر. اما شامی‌ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب‌شناس) می‌گویند: «نام سبأ، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود. سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی‌هایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در دو پهنای وادی به غرس درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند». یادآور می‌شویم که این سد در سال (۱۹۸۷ م) تجدید بنا شده است.

فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِحَنَنْتِهِمْ جَنَّاتٍ ذَوَاتِ أَكْمَلٍ خَمَطٍ وَأَثَلٍ وَشِقَءٍ مِّن سِدْرٍ

قَلِيلٍ ﴿١٦﴾

«پس روی گردانیدند» قوم سبأ از شکرگزاری پروردگارشان و او را ناسپاسی کردند «پس بر آنان سیل عرم را فرستادیم» یعنی: سیلی بنیان‌کن را که با هجوم تند خویش، سد مأرب را در هم شکست و آب آن به باغستانهایشان سرازیر شده آنها را غرق و خانه‌هایشان را در زیر گل‌ولای مدفون کرد. این سیل معروف به عرم است، عرم: سیلی است که به سبب نیرومندی و تندی، هیچ چیز در جلوی آن نمی‌تواند ایستادگی کند. «و به جای آن دو باغستانشان، دو باغ دیگر به آنان عوض دادیم» که هیچ خیری در آنها نبود و برای آنان در آن هیچ فایده‌ای وجود نداشت و «دارای میوه‌های بدمزه» بود و درختانی با این خصوصیت را برایشان رویانده بودیم. خمط: بر هر درخت تلخ و خاردار اطلاق می‌شود. «و دارای درخت شوره‌گز» بود که اصلاً هیچ میوه‌ای ندارد «و چیزی اندک از درخت کنار» داشت. بدین‌سان، خداوند متعال درختان مثمر آنان را نابود کرد و به جای آنها درختان شوره‌گز، اراک و درخت کنار را که میوه‌ای شبیه عناب دارد، جانشین آنها کرد و درخت کنار، بهترین آنها بود.

ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَهَلْ يُجْزَى إِلَّا الْكُفُورَ ﴿١٧﴾

«این عقوبت را به سزای کفر» و ناسپاسی «آنان به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟» یعنی: ما کسی را مجازات می‌کنیم که کفران نعمت کند، یا وجود و وحدانیت ما را انکار کند.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَىٰ الَّتِي بَرَكَتْنَا فِيهَا قُرَىٰ ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالٍ وَأَيَّامًا

ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾

«و میان آنها» یعنی: میان قبیله سبأ «و میان آبادانی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم» که عبارت از آبادیهای سرزمین شام بود «قریه‌های به هم پیوسته‌ای قرارداد

بودیم» که چون بر تپه‌های بلند بنا شده بودند، نمایان بودند و چنان به هم نزدیک بودند که یک قریه از قریه دیگر دیده می‌شد. مقصد تجارتي قوم سباء، سرزمین شام بود که آنها از شهر مأرب به سوی آن می‌شتافتند و در سراسر مسیر میان مأرب و شام، آبادی‌ها و شهرکهای به هم پیوسته‌ای قرار داشت، به طوری که آنها در راه خویش شب در یک قریه می‌خوابیدند و فردای آن چاشتگاه به قریه‌ای دیگر می‌آرمیدند تا آن که به سرزمین خود بازمی‌گشتند و میان مأرب و صنعاء سه شبانه‌روز راه فاصله است. «و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم» یعنی: آن قریه‌ها را در مسافت‌های معینی از یک‌دیگر قرار داده بودیم به طوری که مفسران می‌گویند: «استراحت نیم‌روز آنان در آبادی‌ای بود و شب گذراندن آنها در آبادی‌ای دیگری تا این که به شام می‌رسیدند».

«در آنها شبها و روزها با کمال امن و امان سیر کنید» یعنی: برایشان گفتیم: در این قریه‌های به هم پیوسته و زیبا و خرم، شبها و روزها آسوده خاطر از آنچه که اسباب ترس و بیم شماسست، سیروسفر کنید. به قولی: شمار آن قریه‌ها، چهارهزار و هفتصد قریه مشجر و مثمر بود، که آنان به مدت چهار ماه در کمال امن و امان در آنها سیر می‌کردند تا آن که فاصله میان مأرب و شام را می‌پیمودند. قتاده می‌گوید: «آنها در این مسیر پر از نعمت - بی آن که از چیزی بترسند، یا از گرسنگی و تشنگی‌ای بیم داشته باشند - سیر می‌کردند، به گونه‌ای که مسافر این مسیر، نیازی به حمل آب و توشه راه نداشت و در هر جایی که فرود می‌آمد، آب و میوه‌ای فراوان می‌یافت».

ولی آنها شکر نعمت را نگزارده بلکه خواستار رنج و مشقت و زحمت شدند:

فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١١﴾

«تا گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما فاصله انداز» یعنی: از نعمت ملول و دلتنگ شده و بر عافیت شکیبایی نکردند و درازی سفر و دوری میان آبادیها را آرزو نمودند تا به اسب‌های نجیب و اسباب و آلات سفر خویش فخر نمایی کنند «و بر خود ستم

کردند» با کفر و معاصی «پس آنها را افسانه‌ها گردانیدیم» برای آیندگان، به طوری که بعد از آنها مردم اخبار و افسانه‌هایشان را با تعجب نقل می‌کنند، چنین کردیم تا مردم از حال و فرجام کار آنان درس عبرت بگیرند «و آنها را پاره‌پاره ساختیم پاره‌پاره ساختنی تمام» یعنی: در هر سمت و سویی از سرزمینها، کاملاً پراکنده و تارومارشان ساختیم، بدان‌سان که اعراب پارگی و پراکندگی یک قوم را به آنان مثل زده و می‌گویند: «تفرق القوم أیدی سباء: فلان قوم مانند پارگی و پراکندگی قوم سبا، متفرق و پراکنده شدند». بنابراین، دو قبیله اوس و خزرج که از قبیله بزرگ سباء بودند، به یثرب پیوستند، قبیله غسان به شام رفت، قبیله ازد به عمان و قبیله خزاعه به سرزمین تهامه «بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌هایی است» واضح و دلالتها و عبرتهایی است روشن «برای هر صبر کننده شکرگزاری» یعنی: برای هر کسی که در هنگام بلا بسیار صابر و شکیبیا و در گاه نعمت و رفاه، بسیار شکرگزار باشد. که البته هر مؤمنی باید این چنین باشد.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

«و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت» یعنی: شیطان در حق اهالی سباء چنین اندیشید که اگر اغوایشان کند، از او پیروی می‌کنند و او همین اندیشه و پندار را در مورد آنان به واقعیت رساند، یا راست یافت «پس» اهالی سباء «از او پیروی کردند» حسن بصری می‌گوید: «شیطان نه آنها را به تازیانه زد و نه به عصا بلکه فقط در آنان گمانی زد و واقع امر چنان بود که او در آنان گمان زده بود لذا کار شیطان جز افگندن غرور و آرزوهای خام در آنان چیز دیگری نبود». آری! آنها بی‌محابا شیطان را اجابت گفتند «جز گروهی از مؤمنان» که دست رد بر سینه شیطان نامحرم زدند و اینان نسبت به کفار اندک بودند.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٣١﴾

«و شیطان را بر آنان هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: او آنان را به زور و اجبار به کفر و اداری ساخت «مگر» کار او دعوت و وسوسه و آراستن کفر و عصیان برای آنان بود و ما آنها را به وسوسه شیطان مبتلا گردانیدیم «تا معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد از کسی که او از آن در شبهه است» یعنی: لیکن ما آنان را مبتلای وسوسه شیطان گردانیدیم تا این واقعیت را به علم ظهور آشکار گردانیم، در غیر آن ما به همه چیز داناییم. آری! چنین بود که خداوند عز وجل شیطان را بر آنان مسلط کرد چنان که مگس را بر چشمان آلوده مسلط می‌کند و قطعا قربانی همان کسی است که قدرت مقاومت خود را از دست می‌دهد اما کسانی که نیرومند و بیدارند، از آسیب شیطان به سلامت می‌مانند «و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است» از آن جمله بر اعمال این گروه از کفار پس به زودی آنان را در آخرت مجازات می‌کند.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا

لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٣٢﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! به کفار قریش «کسانی را که گمان می‌کنید» خدایان هستند «بجز الله بخوانید» تا از شما زبانی را که در سالهای قحطی و گرسنگی بر شما نازل شد، برطرف گردانند. سپس خدای سبحان خود از جایشان پاسخ داده می‌فرماید: «هم وزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند» یعنی: آنها در هیچ امری، بر خیر و شر و نفع یا ضرر قدرتی ندارند «و آنان را در آسمان و زمین هیچ شرکتی نیست» یعنی: بتان را در آسمانها و زمین هیچ مشارکتی نیست، نه در آفرینش، نه در اداره و فرمانروایی و نه در تصرف «و برای خداوند از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست» که حق تعالی را در چیزی از کار تدبیر و اداره آسمانها و زمین و کسانی که در

آنها به سر می‌برند، همکاری و یاری رسانند پس چگونه صحیح است که چنین موجودات عاجز و ناتوانی را به پرستش گرفته و به یاری فراخوانید؟!

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ. حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٣﴾

«و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد» یعنی: شفاعت کردن در هیچ حالی از احوال سود نمی‌بخشد مگر برای کسانی که خداوند متعال به ایشان اجازه شفاعتگری داده‌است؛ از فرشتگان، پیامبران علیهم‌السلام و مانند آنها از اهل علم و عمل و این گروه نیز جز برای کسی که سزاوار شفاعت باشد، شفاعت نمی‌کنند، که مسلماً کافران سزاوار شفاعت نیستند «تا چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف شود» مراد اضطراب و هراسی است که به فرشتگان دست می‌دهد در هر امری که پروردگار متعال به آن فرمان دهد زیرا هنگامی که خداوند جل جلاله به وحی سخن گوید و اهالی آسمانها کلام او را بشنوند، از هیبت امر وی بر خود می‌لرزند، آن گونه که حالتی همچون بیهوشی به آنان دست می‌دهد و چون این حالت برطرف شود، برخی از آنان از برخی دیگر می‌پرسند و: «می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حق؛ و هموست بلندمرتبه بزرگ» یعنی: پروردگار ما سخن حق و راست را گفت و او پروردگار بزرگ و قهاری است که کسی با وی در هیچ چیزی مشارکت ندارد.

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خدا جل جلاله این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می‌توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إذا قضی الله الأمر فی السماء ضربت الملائكة بأجنحتها خضعانا لقوله كأنه سلسلة علی صفوان ینفذهم ذلک فإذا فزع عن قلوبهم، قالوا: ماذا قال ربکم؟ قالوا للذی قال: الحق؛ وهو العلی الکبیر: چون خدای عزوجل به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بالهای خود را به هم می‌زنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر

روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می‌گیرد و چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف می‌شود، از یک‌دیگر می‌پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، می‌گویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ».

﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْلِيَاكُمْ لَعَلَّ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴾



«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «کیست که شما را از جانب آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟» روزی از آسمان: نزول باران است و روزی از زمین: رستنی‌ها، معادن و مانند آنها «بگو: الله» یعنی: اوست که ما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد زیرا خدایان پنداری شما قدرت و اختیار کوچکترین کاری را هم ندارند و از عهده هم‌وزن ذره‌ای هم نمی‌توانند برآیند «و در حقیقت یا ما، یا شما بر طریق هدایت یا گمراهی آشکار هستیم» یعنی: قطعا یکی از دو گروه؛ یعنی کسانی که خدای آفریننده روزی‌دهنده را به یگانگی خوانده و مخصوصا او را پرستش می‌کنند، یا کسانی که پرستشگر جماداتی هستند که بر آفرینش و روزی‌دهی قادر نبوده و سود و زیانی نمی‌توانند برسانند؛ بر حق یا بر گمراهی قرار دارند و این که هر دو گروه بر حق باشند، ممکن نیست. روشن است که فقط گروهی بر حق و راه هدایت قرار دارند که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده و سود و زیان‌رسان را پرستش کرده و بر توحید وی برهان اقامه کرده‌اند پس گروهی که معبودان بی‌اختیاری را می‌پرستند که نه بر آفرینندگی قادرند، نه بر روزی رساندن و سود و زیان بخشیدن و نه هم بر شرک خویش برهانی دارند، بی‌گمان در گمراهی آشکاری قرار دارند.

ملاحظه می‌کنیم که این شیوه استدلال قرآنی چنان با لطف و ادب همراه است که دشمن را وامی‌دارد تا در حال خویش و حال دیگران بنگرد و تأمل کند. اعراب این شیوه را برای دادن آزادی اندیشه به مخاطب به‌کار گرفته و او را وامی‌دارند تا در

موضوع مورد نظر تأمل کرده و از روی قناعت درونی اعلام نماید که خود خطاکار بوده و طرف وی برحق می‌باشد.

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْتَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٣٥﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «شما از جرم ما بازخواست نمی‌شوید» یعنی: اگر عبادت و طاعت ما برای خدا ﷻ جرم باشد، بدانید که از شما درباره جرم ما سؤال نخواهد شد «و ما نیز از آنچه شما می‌کنید» از کفر و عدم اجابت به دعوت حق «بازخواست نمی‌شویم» یعنی: هیچ زیانی به ما نمی‌رسد. معنای این سخن اظهار برائت از آنان است. یعنی: نه شما از ما بپسندید و نه ما از شما بلکه راه و روش و سرانجام و سرنوشت ما و شما از هم جداست.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «پروردگاران ما و شما را جمع می‌کند» روز قیامت در یک عرصه و در یک میدان «سپس در میان ما به حق حکم می‌کند» و به عدل قضاوت و داوری می‌نماید؛ پس قطعاً فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند «اوست فتاح» یعنی: حکم‌کننده به حق، قضاوت‌کننده به عدل و راستی و درستی «دانا» به مصالح و فوایدی که به حکم و داوری وی تعلق می‌گیرد.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آن کافران «کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من بنمایانید» تا من آنها را بینم و توانایی‌هایشان را بسنجم «چنین نیست بلکه اوست الله غالب باحکمت» یعنی: بر خود بلرزید و از ادعای مشارکت بتان با حق تعالی بازایستید و بدانید که ذات یکتا در الوهیت، همانا الله ﷻ است، الله غالب، قاهر و حکیمی که عزت و حکمتش واضح و درخشان می‌باشد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

و بعد از اثبات توحید، خداوند متعال عمومیت و فراگیری رسالت محمدی صلی الله علیه و آله را برای تمام مردم روشن کرده می‌فرماید: «و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم» اعم از عرب، عجم و تمام مکلفان، که برای مطیعان مژده‌آور بهشت و برای گردنکشان بیم‌دهنده از دوزخ هستی. در حدیث شریف آمده‌است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: به سوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد می‌گوید: «یعنی: به سوی جن و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

آری! تو را به سوی تمام مکلفان فرستادیم «ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند» آنچه را که نزد خدا جل جلاله از رحمت و فضل و خشم و عقوبت هست و نمی‌دانند منافی را که در بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله دارند پس جهل و نادانی آنان را به مخالفتت وا می‌دارد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

«و می‌گویند: این وعده» که شما در وقوع قیامت به ما می‌دهید «کی فرامی‌رسد اگر راست می‌گویید» زمان وقوع آن را به ما خبر دهید؟.

قُلْ لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَجِزُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان «برای شما میعاد روزی است مقرر» که روز رستاخیز است «که نه ساعتی از آن» میعاد که برای شما مقرر شده است «باز پس می‌افتید و نه پیش» بلکه این میعاد خواه‌ناخواه در همان وقتی فرامی‌رسد که خداوند جل جلاله وقوع آن را در آن وقت مقدر کرده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ
مُوقِفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
لَوْلَا أَنَّمْ لَكُم مَّؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

«و کافران گفتند: به این قرآن و به آنچه پیش از آن است» از کتابهای آسمانی قدیم؛ مانند تورات، انجیل و پیامبران پیشین، یا به آنچه پیش روی آن است از قیامت و بهشت و دوزخ «هرگز باور نمی‌کنیم و اگر بینی ستمگران را هنگامی که نزد پروردگارشان بازداشت شده‌اند» یعنی: در موقف حساب محبوس شده‌اند؛ «که چگونه بعضی با بعضی دیگر سخن را بازمی‌گردانند» یعنی: در میان همدیگر بگومگو و جدل کرده یک‌دیگر را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، بعد از این که در دنیا با هم دوست و یار و همکار و همدست بودند. آری! اگر این صحنه را بینی، یقیناً صحنه هولناک و شگفت‌آوری را دیده‌ای. «مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروایشان «می‌گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خدای عزوجل و پیروی از رسول وی ﷺ باز می‌داشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به خداوند ﷻ و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بِالْكُفْرِ تَجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

«مستکبران» در پاسخ «به مستضعفان» و در مقام انکار و رد آنچه که گفته‌اند؛ «می‌گویند: مگر ما شما را از هدایت بازداشتیم» یعنی: آیا ما شما را از ایمان منع کردیم؟ «بعد از آن که به شما آمد» آن ایمان و هدایت؟ نه! چنین نیست «بلکه شما خود مجرم بودید» یعنی: این خود شما بودید که بر کفر پای فشرده و مرتکب جرمهای بسیار و گناهانی بزرگ می‌شدید، کاری که ما کردیم فقط این بود که شما را

به سوی گمراهی دعوت کردیم و شما بی هیچ دلیل و برهانی از ما پیروی کرده و به خواست و اختیار خود از برهانها و حجت‌های پیامبران علیهم‌السلام سر پیچیدید.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُمْ
أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُحْزَنُونَ إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

«و مستضعفان به مستکبران می گویند» در رد پاسخ آنان و در دفع این نسبت که خود عامل تباهی خویش بوده‌اند «نه! بلکه ما را مکر شب و روز باز داشت» مکر: فریب و نیرنگ است. یعنی: چنان نیست که شما می‌گویید بلکه این نیرنگ پیوسته و شبانه‌روزی و دعوت مستمر و برنامه‌ریزی شده شما به سوی کفر بود که ما را به شرک و کفر واداشت و به این پرتگاه درافکند «آن‌گاه که به ما فرمان می‌دادید که به خدا کفر بورزیم و برای او اندادی مقرر کنیم» انداد: همتایان و هماننداند «و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان کنند» این جمله به هر دو گروه برمی‌گردد؛ یعنی هر دو گروه - اعم از مستکبر و مستضعف - هنگامی که عذاب را ببینند، دردل خود بر آنچه که از کفر انجام داده‌اند، پشیمانی می‌کشند و این پشیمانی را از دیگران پنهان می‌دارند. یا هر یک از دو گروه - از بیم سرزنش و دشمن‌کامی گروه مقابل - پشیمانی خود را از آن پنهان می‌دارند ولی آثار ندامت در چهره‌هایشان هویدا است. به‌قولی: معنای (أسروا) در اینجا (أظهروا) است زیرا فعل (أسروا) از اضداد است و هر دو معنای آشکار کردن و پنهان کردن را می‌رساند. یعنی: هر دو گروه، ندامت و پشیمانی خود را آشکار می‌کنند «و غلها را در گردنهای کسانی که کافر شده‌اند می‌اندازیم» یعنی: طوقهای آهنین را در دوزخ در گردنهایشان می‌اندازیم. «آیا جز در برابر آنچه کرده‌اند» از شرک به خدای لاشریک «جزا داده می‌شوند؟» هرگز! بلکه مطابق آنچه می‌کردند، سزا داده می‌شوند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾

سپس خداوند متعال در مقام دلجویی از پیامبرش ﷺ و سفارش وی به تاسی و اقتدا به پیامبران ما قبلش ﷺ می‌فرماید: «و ما در هیچ شهری» از شهرها «بیم‌دهنده‌ای را نفرستادیم» که آنان را هشدار داده و از عذاب ما برحذر دارد «مگر این که مترفان آن» یعنی: توانگران، سرکشان، نازپروردگان گردنکش و رهبران شر و فساد «گفتند» به پیامبرانشان ﷺ «قطعا ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم» یعنی: ما در آنچه از توحید و ایمان که برای ابلاغ آن فرستاده شده‌اید، تکذیب‌کننده شماییم.

ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابی‌رزین رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: «دو مرد تاجر با هم شریک مال بودند پس یکی از آنها به شام رفت و دیگری در مکه باقی ماند و چون رسول‌خدا ﷺ مبعوث شدند تاجری که در شام بود به رفیقش نوشت که: کار دعوت محمد ﷺ چگونه است؟ رفیقش در پاسخش نوشت: کار محمد ﷺ این‌گونه است که کسی از قریش - جز مردم فروپایه و مسکین - از وی پیروی نکرده است. آن مرد - که اهل سواد بود و کتاب می‌خواند - تجارتش را فرو گذاشت و نزد رفیقش به مکه آمد و به او گفت: مرا نزد محمد ﷺ راهنمایی کن. پس چون نزد رسول‌خدا ﷺ آمد از ایشان پرسید: به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ رسول‌خدا ﷺ فرمودند: به‌سوی این و این... (و اصول دعوت خویش را به وی بیان کردند) گفت: گواهی می‌دهم که فرستاده خدا هستی. آن حضرت ﷺ فرمودند: از کجا دانستی که من فرستاده خدا هستم؟ گفت: قطعا هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نشده است، جز این که مردم فروپایه و مسکین از وی پیروی کرده‌اند. آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ...﴾. سپس رسول‌خدا ﷺ به وی پیغام فرستادند که: خداوند جل جلاله تصدیق سخنت را نازل کرد.

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

«و گفتند» مستکبران به مؤمنان؛ «ما به اعتبار اموال و اولاد بیشتریم و ما عذاب‌شونده نیستیم» یعنی: خداوند جل جلاله ما را با اموال و اولاد بیشتر بر شما در دنیا برتری داده است

و این اگر بر چیزی دلالت کند، آن این است که: او از دین و آیینی که ما بر آن هستیم، راضی است پس بعد از آن که در دنیا به ما احسان کرده و از ما راضی و خشنود گشته، دیگر در آخرت هم ما را عذاب نمی کند.

خدای عزوجل در رد پندارشان فرمود:

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان: «بی گمان پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند» پس نه گشایش بخشیدن در امر رزق و روزی برای کسی، دلیل بر آن است که حق تعالی از آن شخص راضی گشته و عملش را پسندیده است و نه تنگ گردانیدن روزی بر کسی، دلیل آن است که او از وی راضی نیست و عملش را نپسندیده است لذا قیاس کردن سرای آخرت به سرای دنیا در مانند این امور، خطایی آشکار یا مغالطه ای واضح و روشن است زیرا چه بسا که خداوند ﷻ از روی استدراج، روزی را بر عاصی گشاده کرده و آن را از روی ابتلا و امتحان بر مطیع تنگ گرداند و در هر حال، حکمت بالغه از آن اوست.

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عَلَيْنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعِيفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾

«و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند به مرتبه قربت» یعنی: بدانید که بسیاری اموال و اولادتان، چیزی نیست که شما را به رحمت و فضل ما نزدیک گرداند، اینها قطعاً دلیل محبت و اعتنای ما به شما نیست زیرا اموال و اولادتان آزمایش و امتحانی برای شماست تا در عرصه ظهور معلوم بداریم که چه کسی آنها را در طاعت ما به کار می گیرد و چه کسی ما را در آنها نافرمانی می کند «مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند» یعنی: لیکن کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد و اموالی را که خداوند ﷻ به وی داده است، در طاعت وی صرف کرده باشد و در عین حال مؤمن نیز باشد پس این نوع از عقیده و عمل و

این گونه اموال است که او را به ما نزدیک می‌گرداند. همچنین فرزندی انسان را به خدا عز وجل نزدیک می‌گرداند که انسان او را بر بنیاد طاعت خدای عزوجل تربیت کرده باشد. «پس برای آنان دو برابر آنچه عمل کرده‌اند پاداش است» یعنی: اعمال نیکوی مؤمنان شایسته‌کار، پاداشی مضاعف دارد؛ از ده برابر تا هفتصد برابر «و آنها در غرفه‌ها آسوده خاطر هستند» از تمام آنچه که ناخوش می‌دارند. مراد؛ غرفه‌های بلند بهشتی است. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها دیده می‌شود و درون آنها از بیرون آنها. در این اثنا اعرابی ای پرسید: آن غرفه‌ها از آن کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لمن طيب الكلام وأطعم الطعام وأدام الصيام وصلى بالليل والناس نيام: برای کسی که سخنی خوش و پاکیزه گفته باشد، (مسکینان و مستمندان) را به غذا اطعام کرده باشد، روزه را بر دوام گرفته باشد و در شب نماز گزارده باشد درحالی که مردم در خوابند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالى لا ينظر إلى صوركم وأموالكم ولكن إنما ينظر إلى قلوبكم وأعمالكم: بی‌گمان خداوند عز وجل به صورتها و اموال شما نگاه نمی‌کند بلکه جز این نیست که به دلها و اعمالتان نگاه می‌کند».

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ﴿٢٨﴾

«و کسانی که در آیات ما سعی می‌کنند» در جهت رد و انکار و طعن زدن به آنها؛ حال آن‌که «مقابله‌کنان» هستند با ما و به خیال خود تلاش دارند تا ما را درمانده کرده و خود را از عذاب ما برهانند؛ «آنانند که در عذاب احضار می‌شوند» یعنی: مأموران گماشته بر دوزخ، آنها را در عذاب می‌افکنند و آنها از عذاب هیچ گریزگاهی نمی‌یابند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَبِيرٌ
الرِّزْقِ ﴿٣١﴾

سپس خداوند متعال موضوع گشایش و تنگ گردانیدن روزی را تکرار می‌کند تا بر رد پندار آنها تأکید کرده و بیخ شبهه را برکند: «بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان «در حقیقت

پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند» به حسب حکمتی که خود در کار خویش دارد. «و هر چه را انفاق کردید» در امور خیری که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در کتاب خویش به آنها امر کرده و پیامبرش آنها را روشن ساخته «پس خدا عوضش را می‌دهد» به شما. این عوض یا در دنیا، یا در آخرت است «و او بهترین روزی‌دهندگان است» زیرا روزی دادن بندگان به یک‌دیگر، فقط به تقدیر و میسر کردن اوست و در حقیقت امر آنها روزی‌دهنده نیستند. امام رازی می‌گوید: «بهرتر بودن روزی در چهار چیز است:

اول این که: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم این که: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم این که: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم این که: آن را با طلب پاداش، مکرر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقة وما أنفق الرجل علی نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقی الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلى الله خلفها إلا ما كان من نفقة فی بنیان أو معصية: هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته می‌شود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد،^۱ صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود». مراد از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ عوض دارد چنان‌که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبنی آدم حق فی سوی هذه الخصال: بیت یسکنه، وثوب یواری عورته، وجلف الخبز والماء: فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف

^۱ مانند دادن هدیه به شعرا و اشخاص زبان‌دراز تا خود را از هجو و نکوهش و گزند زبان آنها حفظ کند.

نان و آب». فرق در میان این آیه و (آیه ۳۶) در این است که: این آیه بیانگر آن است که رزق و روزی فقط در اختیار خداوند عَلَّامٌ می‌باشد اما (آیه ۳۶) در رد کسانی بود که می‌پنداشتند بخشیدن رزق نشانه رضا و خشنودی خداوند متعال است. دیگر این که گشایش یا تنگ ساختن روزی در اینجا، برای یک شخص در دو حال یا دو وقت است اما در آنجا برای اشخاص متعدد بود.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ اِهْتُولَا۟ۤ اِيَّاكُمْ كَا۟نُو۟ا۟ يَعْبُدُو۟نَ ﴿٤٠﴾

«و» یادکن «روزی را که خداوند همه آنان» اعم از عابد و معبود و مستکبر و مستضعف «را محشور می‌کند» برای حساب «سپس به فرشتگان می‌گوید» به‌عنوان سرکوب مشرکان و سرزنش کسانی که غیر خدای عزوجل را پرستیده‌اند «آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند?».

قَالُو۟ا۟ سُبْحٰنَكَ اَنْتَ وَاٰتِنَا مِنْ دُوۡنِهِمْۙ بَلْ كَا۟نُو۟ا۟ يَعْبُدُو۟نَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْۙ بِۡمِثۡلِ مَا تُوۡحٰىۙ بِهٖمۙ مُّؤْمِنُو۟نَ ﴿٤١﴾

«فرشتگان می‌گویند: منزهی تو» پروردگارا! از شریک و همتا «ولی ما تو هستی» فقط تو سرور و سرپرست ما هستی «نه آنها» و ما هرگز آنها را به پرستش فرانخوانده‌ایم و نه آنها را به دوستی و سروری گرفته‌ایم بلکه ما جز تو ولی و سروری نداریم «بلکه آنها جنیان را می‌پرستیدند» یعنی: آنها شیاطین را که عبارت از ابلیس و لشکریانش هستند، می‌پرستیدند و می‌پنداشتند که آنها را می‌بینند و آنها فرشتگان و دختران خدایند «بیشتر آنان به جنیان مؤمن بودند» و آنچه را که جنیان از وسوسه‌ها و اکاذیب به آنان القا می‌کردند، تصدیق می‌نمودند از آن جمله دستورشان در پرستش بتان را.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِبُونَ

﴿٤٢﴾

«اما امروز هیچ یک از آنان» یعنی: هیچ یک از پرستشگران و پرستش شدگان «برای یک دیگر مالک سود و زیانی نیستید» یعنی: در روز قیامت، نه پرستش شدگان برای پرستشگران مالک سودی - یعنی شفاعت و نجاتی - هستند و نه مالک زیانی - یعنی مالک هلاکت و عذابی «و» آن روز «به کسانی که ستم کرده اند» بر خود با پرستش غیر خداوند ﷻ «می گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید» در دنیا.

وَإِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا يَتَذَكَّرُونَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَنْ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا آفَاكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مَبِينٌ ﴿٤٣﴾

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی ما که دلالت آنها روشن و معانی آنها آشکار است «بر آنها خوانده شود، می گویند: این» خواننده آیات، یعنی رسول اکرم ﷺ «جز مردی نیست که می خواهد شما را از آنچه پدران شما» یعنی: پیشینیان شما «می پرستیدند» از بتانی که مورد پرستش آنها بود «باز دارد و می گویند» بار دوم «این» قرآن «جز دروغی بر بافته» و بهتانی برساخته «نیست. کسانی که به حق - چون به سویشان آمد - کافر شدند، می گویند» یعنی: برای بار سوم در مورد قرآن، معجزات، نبوت و شریعت اسلام، یعنی در باره دینی که رسول خدا ﷺ برایشان آورده، می گویند: «این جز جادویی آشکار نیست» یعنی: این دین و کتاب، از جنس سحر و جادوست.

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كِتَابٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾

«و ما کتابهایی به آنان نداده بودیم که آن را بخوانند» یعنی: بر مشرکان عرب کتابهای آسمانی ای که آنها را بیاموزند، نازل نکرده بودیم «و پیش از تو هیچ هشداردهنده ای به سویشان نفرستاده بودیم» که آنها را به سوی حق خواننده و از عذاب ما بیم دهد و از

آنجا که دین راستین و درست جز به وحیی از جانب خداوند متعال شناخته نمی‌شود لذا برای تکذیبشان به قرآن و پیامبر، هیچ وجه و دلیلی نیست و نه برایشان شبهه‌ای است که به آن تشبث و تمسک کنند. پس ای پیامبر! از کجا و به کدام دلیل و حجت، تو را تکذیب کردند درحالی که کتاب و هشداردهنده‌ای که مؤید این عملشان باشد، به سویشان نیامده است؟.

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٥٥﴾

«و» ای محمد ﷺ! «کسانی که پیش از اینان بودند» از امت‌های پیشین «نیز تکذیب پیشه کردند» چنان‌که قومت تو را تکذیب کردند «در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند» یعنی: مردم مکه - اعم از مشرکان قریش و غیر آنان از اعراب - با همه نیرو و ثروتی که به آنان داده‌ایم، به یک‌دهم قوت و مکت و نعمت و شکوهی که به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند ولی «آن‌گاه» که آن پیشینیان «پیامبران مرا دروغ‌زود شمردند» آنها را با همه مکت و قوتشان هلاک ساختیم - مانند اقوام عاد و ثمود و امثالشان را - به قولی: معشار، یک‌صدم است «پس چگونه بود عقوبت من» نکیر: یعنی: چگونه بود انکارم بر آنان با عذاب و عقوبت؟ و چگونه بود یاری من به پیامبرانم؟.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْفَىٰ وَقُرْدَىٰ ثُمَّ نَنْفِكُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٥٦﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این کافرانی که تو را دیوانه می‌پندارند «جز این نیست که من به شما فقط یک اندرز می‌دهم» یعنی: شما را از فرجام بد آنچه که در آن قرار دارید، هشدار داده و برحذر داشته و شما را فقط به یک خصلت سفارش و توصیه می‌کنم؛ «و آن این است که: دوگان‌دوگان و یکان‌یکان برای خدا به پا خیزید» یعنی: تنها سفارش و موعظه من به شما، قیامت‌ان در طلب حق با تفکر و اندیشه راستین خالصا برای رضای خدای عزوجل و بدون هوی و عصیبتی است «و سپس اندیشه کنید» و

تأمل ورزید و برخی از شما برخی دیگر را به اخلاص نصیحت کنید و بگویید: بیاییم در حقیقت کار رسول خدا ﷺ و کتابی که آورده است، بنگریم و بیندیشیم زیرا در این صورت، قطعاً می‌دانید که باید در این راه دودو یا تک‌تک به پا خیزید، چه اجتماع، فکر و اندیشه را مشوش و پراکنده می‌گرداند اما دو نفر می‌توانند تفکر کرده و هر یک محصول فکر خویش را به رفیقش عرضه دارد و سپس هر دوی آنها به راستی و انصاف در آن بنگرند تا از این طریق به حق برسند، همین‌گونه یک فرد می‌تواند با خودش دادگرانه و منصفانه بیندیشد.

این آیه اصل و اساس موضوع دعوت الی‌الله است زیرا اهمیت دعوت فردی با آن آشکار می‌شود.

آری! در این صورت قطعاً به این نتیجه می‌رسید که: «این رفیق شما هیچ جنونی ندارد» نه پیامبر جادوگر است و نه دیوانه زیرا در حالات و تصرفاتش هیچ دلیلی بر این امر که او این‌گونه باشد، نمی‌یابید و هر چه درباره او بیندیشید، از او جز عقل و تدبیر و برتری خرد، چیز دیگری نمی‌بینید، در عین حال، شما نیک می‌دانید که او برترین مردم از روی عقل و خرد است و شما در مدت عمر وی و عمر خویش، از او دروغی را تجربه نکرده‌اید و وحی‌ای هم که او آورده است دلیل آشکاری بر صدق و راستگویی اوست «او جز هشداردهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید» یعنی: در پیشاپیش قیامت «نیست».

امام رازی می‌گوید: «بعد از آن‌که اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ به توحید اشاره دارد و فرموده وی: ﴿مَا يَصْحِكُكُمْ مِنْ حِنَّةٍ﴾ به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: ﴿بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ به روز آخرت و به نزدیکی زمان آن اشاره دارد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این ندا به سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن

بامداد یا شامگاه بر شما یورش می آورد، آیا مرا تصدیق می کنید؟» گفتند: چرا تصدیقت نکنیم؟ قطعاً تصدیقت می کنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم می دهم». در این هنگام ابولهب گفت: مرگ بر تو، آیا ما را برای این گرد آورده ای؟ در این اثنا خداوند عز وجل نازل فرمود: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...﴾

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان «هر مزدی که از شما طلبیده باشم» در ازاء تبلیغ رسالت «پس آن متعلق به خودتان!» یعنی: من در برابر ابلاغ پیام های الهی، از شما هیچ مزدی درخواست نکرده و نمی کنم. «مزد من جز بر خدا نیست» نه بر غیر وی «و او بر هر چیزی گواه است» یعنی: به هر چیزی آگاه است و چیزی از او پنهان نمی ماند. پس بدانید که او بر این امر نیز گواه است که من در برابر دعوت شما به راه حق، از شما مزدی درخواست نکرده ام و اگر سراغ دارید که از شما مزدی درخواست کرده باشم، بگویید تا آن را به شما برگردانم.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْدُؤُا بِالْحَقِّ عَلَّمَ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان «بی گمان پروردگارم حق را در میان می افکند» یعنی: به حق سخن می گوید و آن را - که چیزی جز قرآن و وحی نیست - به سوی پیامبرش القا می کند. به قولی معنی این است: پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می کوبد و نگونسار می کند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسانها و از میدان دریافتهای و ادراکاتشان پنهان باشد.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «حق آمد» یعنی: اسلام و توحید و قرآن که دربرگیرنده برهانهاست به میدان آمد «و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد» یعنی: باطل چنان از میان رفت که نه از آمدن آن اثری باقی مانده و نه از رفتن آن، نه از آغاز آن و نه از برگشت آن. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «چون رسول‌خدا ﷺ در روز فتح مکه به مسجدالحرام وارد شدند، بتان را دیدند که پیرامون کعبه نصب شده‌اند پس شروع به کوبیدن بتان کردند، درحالی که می‌خواندند: ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ «اسراء/ ۸۱» و نیز این آیه را می‌خواندند: ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ﴾

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «اگر گمراه شدم» از راه حق و هدایت «جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شوم» یعنی: گناه گمراهی‌ام بر دوش خودم می‌باشد «و اگر هدایت شدم، این به سبب آن است که پروردگارم به‌سویم وحی می‌فرستد» حکمت‌ها، اندرزها و روشنگری‌ها را به وسیله قرآن «بی‌گمان او شنوای نزدیک است» به من و به شما و هدایت و گمراهی من و شما را می‌داند پس اگر بر او بهتانی بسته باشم، یقیناً مرا مجازات می‌کند. و این سخنی فیصله‌کن با مشرکان است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾

«و اگر می‌دید» ای محمد ﷺ! «هنگامی را که مضطرب شوند» کافران در هنگام مرگ یا رستاخیز. قتاده می‌گوید: «این اضطراب عبارت از: هول و هراس آنان در هنگامی است که از قبرهایشان بیرون می‌آیند». اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح این است که مراد از آن، اضطراب روز قیامت است». یعنی اگر آنان را در آن حال مضطرب و هراسان ببینی، قطعا کاری هولناک و شگفت‌آسا را دیده‌ای «آنجا هیچ‌گیزی در کار

«نیست» کسی از آنان از نزد ما نمی‌تواند بگریزد و نجات یافتنی نیست «و از جایی نزدیک فروگرفته شدند» یعنی: از روی زمین، یا از قبرهایشان، یا از صحنه حساب روز قیامت گرفتار آمده‌اند پس به هر حال، آنان از خداوند عَلَّامٌ خَفِيٍّ دور نیستند و نمی‌توانند از نزد او بگریزند و به آسانی فروگرفته می‌شوند.

وَقَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَاَنَّا لَهُمُ التَّنَاوُثُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

«و می‌گویند» در آن بحبوحه هول و هراس آن‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند «اکنون به او» یعنی: به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، یا به خدا عَلَّامٌ خَفِيٍّ، یا به قرآن «ایمان آوردیم. از کجا از جایی دور دست یافتن ایمان برای آنان میسر است؟» یعنی: چگونه از آخرت به ایمان دسترسی دارند در حالی که آن را در دنیا فرو گذاشته‌اند؟ و این است معنای «از مکانی دور». یا این تمثیلی برای حالشان در طلب نجات و رهایی است، بعد از آن‌که نجات از دسترس آنان خارج شده و نسبت به آنان دور است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

«و حال آن‌که پیش از این به آن، کفر ورزیدند» یعنی: چگونه به ایمان دسترسی خواهند داشت، حال آن‌که آنچه را که هم‌اکنون در آخرت به آن ایمان آورده‌اند، پیش از این در سرای دنیا - یعنی در دار ابتلا و آزمایش - به آن کفر ورزیده بودند پس دسترسی آنان به ایمان، در آخرت محال است. «و از جایی دور» یعنی: از دوردستها «به نادیده غیب می‌افکنند» یعنی: تیر در تاریکی انداخته و با اتکا به ظن و پندار می‌گویند: نه برانگیختنی است، نه حشر و نشر و نه بهشت و دوزخی. بی‌گمان این تیر در تاریکی افکندنها برای گمان باطلشان تکیه‌گاهی نتواند بود.

در این تعبیر، حالشان به حال کسی تمثیل شده که به سوی چیزی تیر می‌افکند که آن را نمی‌بیند، آن هم از جایی دور که هیچ مجالی برای این گمان که آن تیر به هدف بخورد، وجود ندارد. پس همین‌گونه، این سخنانشان در حق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که گاهی می‌گویند:

شاعر است، گاهی می‌گویند: فال‌بین است و گاهی می‌گویند: دیوانه است، همه اینها و امثال آن چیزی جز افگندن تیرهایی از دور در تاریکی‌های ظن و گمان و وهم نیست.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ﴿٥٤﴾

«و میان آنان و میان آنچه خوش دارند» در دنیا از اموال و خانواده‌هایشان، یا از بازگشت به سوی دنیا «حایلی افکنده شد، همان گونه که از دیر باز با امثال آنان» از کفار امتهای گذشته «نیز چنین شد» و میان آنها و خواستنی‌های محبوبشان جدایی افکنده شد. «زیرا آنها در دودلی سختی بودند» فی شک مریب: یعنی: آنها در کار پیامبران علیهم‌السلام و رستاخیز و بهشت و دوزخ، شدیداً در شک بودند. یا آنها در توحید و آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از امر دین برایشان آورده بودند، شدیداً در شک بودند، از این روی ایمان آنها در هنگام مشاهده عذاب، از آنها پذیرفته نشد. قتاده می‌گوید: «هان! از شک و شبهه پرهیزید زیرا کسی که بر شک بمیرد، بر شک برانگیخته می‌شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر یقین برانگیخته می‌شود». نسفی می‌گوید: «این آیه رد پندار کسانی است که می‌گویند: خداوند جل جلاله انسان را به سبب شک وی عذاب نمی‌کند».

﴿سوره فاطر﴾

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با صفت «فاطر» برای خدای عزوجل، که بر آفرینشگری و ابداع و ایجاد این کائنات عظیم از سوی وی دلالت می‌کند، «فاطر» نامیده شد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولِي أَلْبَانٍ مَّتَنِي وَتَلْتِ وَرَبِّعٌ زَيْدٌ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

«همه ستایشها از آن خدایی است که پدیدآورنده آسمانها و زمین است» خداوند متعال خود را در برابر قدرت، علم و حکمت عظیمش و به‌خاطر آفرینش ابداعی و اختراعی آسمانها و زمین بدون نمونه سابق، ستایش کرده و بر این قدرت و علم و حکمت عظیم خود گواهی می‌دهد. مراد این است که هر کس بر آغازگری این آفرینش عظیم قادر باشد، قطعا بر اعاده و بازآفرینی آن نیز تواناست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «من نمی‌دانستم که معنی این فرموده خداوند: ﴿فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ چیست؟ تا آن‌که روزی دو مرد بدوی و صحرانشین را دیدم که بر سر چاه آبی باهم دعوا و مرافعه دارند، در این بگومگو بودند که یکی از آنها به رفیقش گفت: هذّه بئری و انا فطرتها: این چاه از آن من است و من آنرا آغازگر بوده‌ام».

«فرشتگان را پیام آورنده قرار داده است» فرشتگان پیام‌رسان عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل: که هر یک پیام و مأموریتی را به سر می‌رسانند «که» این فرشتگان «دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند» قتاده می‌گوید: «بعضی از فرشتگان دارای دو بال، بعضی دارای سه بال، بعضی دارای چهار بال و بعضی بیشتر از آن هستند که به وسیله این بالها از آسمان به‌سوی زمین فرود آمده و مجدداً از زمین به‌سوی آسمان بالا می‌روند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در شب اسراء، جبرئیل علیه السلام را در شکل و هیأتی دیدند که ششصد بال داشت و فاصله

میان هر دو بال وی، مانند مسافت میان مشرق و مغرب بود». «در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید» یعنی: در آفرینش بالهای بیشتر برای فرشتگان، به هر تعداد و به هر کیفیتی که بخواهد می‌افزاید چنان‌که در وصف جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گذشت. و در آفرینش دیگر موجودات نیز هر چه بخواهد می‌افزاید، مانند افزودن بر زیبایی انسان؛ از نمکین ساختن چشمان، زیبایی بینی، حلاوت و شیرینی دهان و غیره. به‌قولی: مراد رخسار زیباست. به‌قولی: مراد خط خوش و زیباست. به‌قولی: مراد موی مجعد است. به‌قولی: مراد صدایی خوش و دلکش است. به‌قولی: مراد عقل و تمیز است. به‌قولی: مراد علوم و صنایع است. اما آیه کریمه مطلق است و شامل همه این معانی و امثال آنها می‌شود. «بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست» پس با قدرت مطلقه خویش، هر چه بخواهد در عرصه آفرینش می‌افزاید.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

«هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست» یعنی: آنچه که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای مردم از نعمتهای حسی و معنوی، مانند: روزی، باران، سلامتی، امنیت، علم، نبوت و حکمت فرو فرستد، هیچ‌کس قادر به بازداشتن آن نیست «و آنچه را که باز دارد» از رحمت، هیچ‌کس بعد از بازداشتن او به بازگشادن آن قادر نیست. به‌قولی معنی آیه این است: پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی بر فرستادنشان قادر نیست. به‌قولی: مراد از «رحمت» توبه است. به‌قولی دیگر: مراد از «رحمت» توفیق و هدایت است.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نماز خویش فارغ می‌شدند، می‌گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير آن‌گاه می‌گفتند: اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: بارخدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی‌بخشد». «و اوست غالب با حکمت»

پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می‌کند، می‌دهد و باز می‌دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرامی می‌دارد و ذلیل می‌سازد لذا هیچ‌کس بر حکم وی پی‌جویی و چون و چرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام می‌دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآفَئِفْ تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

«ای مردم! نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید» با زبان، ذهن و قلب؛ برای طلب استمرار و دوام و افزایش آنها، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمانها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی «آیا هیچ آفریدگاری غیر از خدا هست که شما را از آسمان» به وسیله باران «و از زمین» با رستنی‌ها و غیر آن «روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه بعد از تجلی این بیان و درخشش این برهان، از حق که توحید خداوند متعال و شکرگزاری برای وی است برگردانیده می‌شوید؟
سپس حق تعالی پیامبرش را تعزیت گفته می‌فرماید:

وَإِنْ يَكْذِبُونَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾

«و اگر» ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! «تو را دروغگو شمردند» این گروه مشرکان «قطعا پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شدند» پس تو نیز به پیامبران پیش از خود تاسی کن و از تکذیب کفار عرب اندوهی به خود راه نده و آن را بر خود سخت‌نگیر «و کارها به‌سوی خدا بازگردانیده می‌شود» و او هر کس را بر اساس آنچه که سزاوار آن است جزا می‌هد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٥﴾

«ای مردم! بی گمان وعده الله» به آوردن رستاخیز و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ «حق است، زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد» با آرایشها، نعمتها و لذتهای خود و شما را از عمل برای آخرت غافل نگرداند. سعیدبن جبیر می گوید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمتها و لذتهای آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد» «و زنهار تا شیطان فریبکار شما را درباره خدا نفریبد» به این که به شما بگوید: بی پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمی گذرد و بر شما می آمرزد پس به سوی گناهان شتاب کنید.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

«در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن گیرید» یعنی: بر او با طاعت خداوند ﷻ یورش برده و از او در گناهان و نافرمانی های وی فرمان نبرید «جز این نیست که او حزب خود را دعوت می کند تا از اهل دوزخ باشند» یعنی: شیطان دارودسته و پیروان و فرمانبرداران خود را به سوی معاصی خدای سبحان فرامی خواند تا آنها از اهل دوزخ باشند و این به سبب دشمنی ای است که او با آدم و فرزندان او دارد پس حماقتی بزرگتر از پیروی و سوسه وی نیست. چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

«کسانی که کافر شدند، عذابی سخت خواهند داشت. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند» لذا به دنیا فریفته نشده، به شیطان لبیک نگفته و از حزب

وی نگردیده‌اند «برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است» یعنی: خداوند عَلَّامٌ به سبب ایمان و عمل صالحشان بر آنان می‌آمرزد و به آنان مزدی بزرگ می‌دهد، که همانا بهشت است.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ
حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

«آیا آن کس که زشتی عملش برای او آراسته جلوه داده شده و آن را نیک می‌بیند» مانند مؤمن شایسته‌کار است؟ هرگز! یقیناً کسی که وهم و گمانش بر عقلش چیره شده و با تزیین و آرایش‌دهی شیطان، عمل بد خویش را عمل نیک، باطل را حق و زشت را زیبا می‌بیند و به آنها ادامه می‌دهد، مانند مؤمنی نیست که بر جاده هدایت روان است و می‌داند که راهپیمای طریق حق و صلاح می‌باشد «بی‌گمان خداست که هر که را بخواهد» بی‌راه گذارد «گمراه می‌کند و هر که را بخواهد» هدایت کند «هدایت می‌کند پس خود را به سبب حسرت خوردن‌ها بر آنان هلاک نساز» یعنی: ای پیامبر! خود را از اندوه خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بدعملی خود گمراه شوند «قطعا خدا به آنچه می‌کنند دانا است» و چیزی از کردارها و گفتارهایشان - هر چند در خفا انجام گیرد - بر او پنهان نمی‌ماند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند: «اللهم أعز دينك بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام: خدایا! دینت را با اسلام عمر بن خطاب، یا ابی جهل بن هشام قوت بخش». پس خداوند عَلَّامٌ عمر رضی الله عنه را هدایت و ابوجهل را گمراه کرد. لذا این آیه درباره این دو تن نازل شد.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَمُسْقِنَةً إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيْتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿١٠﴾

«و خدا همان کسی است که بادهای را فرستاد» و آنها را از عدم، ایجاد کرد «پس آن بادهای ابری را برمی‌انگیزند» از جایی که در آن قرار دارد، یعنی بادهای آن را از بخار آب دریا حرکت می‌دهند و به جنبش درمی‌آورند تا به همانجایی برود که خداوند متعال خواسته است «و ما آن ابر را به سوی سرزمینی مرده» که سبزیهای آن مرده و اهالی و حیوانات آن تشنه‌اند «واندیم و آن زمین را پس از مرگش» یعنی: بعد از خشک شدن و از بین رفتن نباتاتی که بر آن بوده است «بدان زنده ساختیم» با رویاندن رستنی‌ها در آن «برانگیختن مردگان نیز چنین است» یعنی: خداوند عز وجل بندگان را نیز همین گونه بعد از مرگشان زنده می‌کند چنان‌که زمین را پس از مردن آن زنده گردانید. این دلیل حسی قابل مشاهده‌ای بر امکان رستاخیز است که نشان می‌دهد: رستاخیز مردگان نیز در ضمن مقوله قدرت خداوند عز وجل قرار دارد.

ابن کثیر می‌گوید: «چون خدای عزوجل برانگیختن مردگان را اراده کند، از زیر عرش بارانی را فرود می‌آورد که همه زمین را در بر می‌گیرد و اجساد را از قبرهایشان بر می‌رویند چنان‌که دانه در زمین می‌روید». بدین جهت، در حدیث شریف آمده است: «همه چیز در فرزند آدم فرسوده، پراکنده و متلاشی می‌شود مگر دنبالچه وی؛ او از آن آفریده شده و مجدداً از آن بازآفرینی می‌شود». دنبالچه: عبارت از چند مهره آخر ستون مهره‌هاست که به هم چسبیده‌اند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ

السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ ﴿١٠﴾

«هر کس عزت می‌خواهد پس عزت همه از آن خداست» لذا باید عزت را فقط از خدا عز وجل خواست نه از غیر وی زیرا غیر وی مالک و صاحب اختیار چیزی از عزت نیست پس او هر چه بخواهد و به هر کس که بخواهد، از این عزت می‌بخشد. عزت: عبارت است از شرف، جاه، رفعت و قدرت. فراء می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد بداند که عزت از آن کیست، بداند که عزت همه از آن خدای عزوجل است».

قتاده می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد به‌عزت برسد، باید خود را با طاعت خداوند عزوجل عزتمند گرداند». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ فرمودند: «من أراد عز الدارين فليطع العزيز: هر کس عزت هر دو سرا را می‌خواهد، باید از خدای عزیز اطاعت کند».

آن‌گاه حق تعالی به ما می‌فهماند که وسیله طلب عزت، همانا ایمان و عمل صالح است: «کلام طیب» یعنی: سخنان پاکیزه «به‌سوی او بالا می‌رود» و فرشتگان نویسنده آنچه را که در این‌باره بر صحیفه‌ها می‌نویسند، به‌سوی او بالا می‌برند. کلام طیب: هر سخن پاکیزه‌ای است؛ اعم از ذکر خداوند عزوجل، امر به‌معروف، نهی از منکر، تلاوت قرآن و غیره «و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد» یعنی: عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می‌برد چنان‌که سخنان پاکیزه جز با عمل صالح مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. صلاح عمل: عبارت از اخلاص در آن است.

در حدیث شریف آمده است: «لا يقبل الله قولاً إلا بعمل و لا يقبل قولاً و عملاً إلا بنية و لا يقبل قولاً و عملاً و نية إلا بإصابة السنة: خدای عزوجل هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را نمی‌پذیرد مگر آن‌که با سنت مطابقت داشته باشد». قرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، خدا عزوجل را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس خداوند عزوجل از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی با عمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

«و کسانی که با مکر و حيله بدیها را می‌اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به‌قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در

نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباه می گردد» و بی اثر می شود. مکر در اصل: عبارت از نیرنگ و حيله گری است.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهٖٓ وَمَا يَمَعُرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِضُ مِنْ عُمُرِهٖٓ اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ﴿١١﴾

«و خدا شما را از خاکی آفرید» در ضمن آفرینش پدرتان آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خاک «سپس از نطفه ای» که آن را از پشت های پدران شما بیرون آورد «آن گاه شما را زوج ها گردانید» یعنی: برخی از شما را جفت برخی دیگر گردانید زیرا نر و ماده جفت یک دیگر هستند پس این تحول از خاک به سوی سلول زنده و از سلول زنده به سوی انسانی تمام، دلیلی قاطع بر امکان بعث و رستاخیز است. «و هیچ مادینه ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او» بنابراین، هیچ چیز از ساحه علم و تدبیر حق تعالی خارج نیست «و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود» یعنی: عمر هیچ کس طولانی نمی شود و از عمر هیچ کس کاسته نمی شود؛ «مگر آن که در کتابی» یعنی: در لوح محفوظ «ثبت است».

سعید بن جبیر می گوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می آید، همان عمری است که به وی داده می شود». به قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر این که این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند عَلَيْهِ السَّلَام است». لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است. باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار عزوجل است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افکنده شود، باید صله رحم خویش را برقرار کند». اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند

صله رحم، در قضا و قدری داخل است که علم خدای عزوجل بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلا - این مقدار از سال است و اگر صله رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می‌شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صله رحم خویش را به جا می‌آورد، همین‌طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه‌سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها «بی‌گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمی‌باشد.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَاقِرَ لِتَبْنُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

«و دو دریا یکسان نیستند: این یک شیرین عطش‌بر و نوشیدنش خوشگوار است؛ و آن دیگر شور تلخ مزه است» بیشتر مفسران برآنند که این آیه مثلی برای مؤمن و کافر است. یعنی: مؤمن شیرین و خوب و کافر تلخ و شوربخت است. اما امام‌رازی می‌گوید: قول قوی‌تر این است که مراد از این آیه، ارائه دلیلی دیگر بر قدرت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ می‌باشد «و از هر یک» از این دو دریا «شما گوشتی تازه می‌خورید» با صید ماهیان و آبزیان آن دریاها «و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید» زجاج می‌گوید: «زیور فقط هنگامی از دو دریای شور و شیرین بیرون آورده می‌شود که آن دو باهم درآمیزند، نه از هریک به‌طور منفرد و جداگانه». زیور دریا؛ اغلب مروارید و مرجان است که از آن انگشتر و دستبند و گردنبندها و پای‌برنجن می‌سازند. «و کشتی‌ها را در دریا موج شکاف می‌بینی» که امواج دریا را شکافته، می‌آیند و می‌روند «تا از فضل او روزی خود را طلب کنید» مراد از فضل: تجارت دریایی به‌سوی کشورها و سرزمینهای دور در مدتی نزدیک است چنان‌که در سوره

بقره (آیه ۱۶۴) گذشت. «و باشد که شکر گزارید» خداوند سبحان را در برابر این نعمتهایی که بر شما ارزانی داشته است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْعَلُ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾

همچنان از قدرت تامه و سلطه عظیم او این است که: «شب را در روز درمی آورد و روز را در شب درمی آورد» پس در هر یک از آنها با کاستن از یکی دیگر، می افزاید «و خورشید و ماه را رام کرده است» برای منافع و مصالح انسان «که هر یک تا میعاد میعاد میروانند» که خدای عزوجل این میعاد و سرآمد معین را برای حرکت و جریان خورشید و ماه مقدر کرده است. این میعاد، روز قیامت است. به قولی: این میعاد، عبارت از مدتی است که خورشید و ماه در آن فلک را می پیمایند، که یک سال برای خورشید و یک ماه برای قمر است. به قولی: مراد از آن به جریان انداختن خورشید در روز و به جریان انداختن مهتاب در شب است «این» انجام دهنده کارهای یادشده «الله پروردگار شماست، فرمانروایی از آن اوست» یعنی: این ذاتی که کارهای یادشده همه از صنع اوست، همانا آفریننده پردازنده و توانای مقتدری است که مالک عالم و متصرف آن است «و کسانی که شما» ای ناباوران! «به جای او می خوانید، مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند» قطمیر: پوستک نازک سفیدرنگی است که میان گوشت خرما و هسته آن قرار دارد و مانند لفافه ای بر پیکر آن هسته پوشانده شده است. گویند: به سبب آن پوستک است که درخت خرما جوانه می زند و می روید. یعنی: معبودانی که شما به جای خدای لاشریک می خوانید، حتی مالک چیز بسیار بی ارزش و حقیری هم در آسمانها و زمین نیستند.

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّتُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

«اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند» زیرا معبودان شما جماداتی بیش نیستند که چیزی را درک نمی‌کنند «و اگر هم بشنوند» بر فرض و تقدیر «شما را پاسخ نمی‌دهند» زیرا از پاسخ دادن به شما عاجزند «و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند» یعنی: از عبادت شما بیزاری جسته و منکر این می‌شوند که پرستش آنها از سوی شما حق بوده است چنان‌که منکر این می‌شوند که شما را به پرستش خویش فرمان داده باشند «و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند» یعنی: هیچ‌کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند. شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «لا ینبتک مثل خبیر» - در میان اعراب مثلی است، که چون سخنی بلیغ گویند و تحقیق به نهایت رسانند، این مثل را گویند».

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾﴾

«ای مردم! شما به‌سوی خداوند فقیر هستید» یعنی: شما بندگان مطلقاً به‌سوی خداوند متعال در تمام امور دین و دنیای خویش نیازمند هستید «و خداوند است که» مطلقاً «بی‌نیاز حمید است» یعنی: از جانب بندگان خویش - با احسانی که به آنها کرده است و می‌کند - سزاوار ستایش است همچنین در تمام آنچه که حق تعالی می‌کند، می‌گوید و مقدر و مشروع می‌گرداند، سزاوار ستایش است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾

«اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و خلقی نو به میان می‌آورد» یعنی: اگر بخواهد شما را نابود می‌کند و به‌جای شما خلقی نو از جنس بشر، یا از جنس و نوع دیگری از انواع آفریدگان خویش و از عالم دیگری غیر از آنچه که شما می‌شناسید، به‌میان می‌آورد که از او اطاعت کرده و نافرمانیش نکنند، که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾

«و این کار» یعنی: از میان بردن شما و آوردن دیگران «بر خداوند دشوار نیست»
یعنی: نه بر وی ممتنع است و نه مشکل.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِيلًا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

«و هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را بر نمی‌دارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به دوش می‌کشد «و اگر گرانباری کسی را به سوی بارش فراخواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هر چند آن کس خویشاوند و نزدیک باشد» یعنی: اگر شخصی که در زیر بار گناهی قرار دارد، شخص دیگری را فراخواند تا از دوش وی بعضی از آن گناهی را که او زیر بار آن است، بردارد، کسی که به یاری فراخوانده شده، از آن گناهان چیزی را بر نمی‌دارد، هر چند خویش و نزدیک نسبی آن فرد نیز باشد پس چگونه خواهند بود دیگرانی که با آن شخص فراخوانده، هیچ قرابتی ندارند.

ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر این فرموده خداوند **﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾** می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟». همچنین نقل است که: «در روز قیامت کافر به مؤمن درآویخته و به وی می‌گوید: ای مؤمن! من بر تو حقی دارم، آخر تو می‌دانی که من با تو در دنیا چه قدر نزدیک بودم، اینک امروز به تو محتاج شده‌ام. پس مؤمن پیوسته نزد پروردگار خویش از وی شفاعت می‌کند تا این که او را - درحالی که همچنان در دوزخ است - به منزلی سبکتر از منزل وی برمی‌گرداند. پدر نیز در روز قیامت به فرزندش درآویخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که می‌بینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن

بیم داری بنابراین، نمی‌توانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش درآویخته و می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو می‌خواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنش می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

«جز این نیست که تو تنها کسانی را که به‌طور پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند، هشدار می‌دهی» یعنی: ای پیامبر! قطعاً هشدار دادن تو جز به حال کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند سودی نمی‌رساند، به این معنی که با وجود ندیدن عذابش از او می‌ترسند. یا از عذاب خدا درحالی می‌ترسند که او از نظرشان غایب است و از او می‌ترسند در خلوت‌های خویش از مردم و در خلوتخانه رازونیزهای خویش با او «و» جز این نیست که هشدار تو تنها برای کسانی سودمند واقع می‌شود که «نماز را برپا داشته‌اند» یعنی: به امر نماز اهمیت داده و از آن به چیز دیگری از سرگرمی‌های خویش مشغول نشده‌اند «و هر کس پاکیزگی جوید» با انجام دادن طاعات و ترک معاصی «پس جز این نیست که به‌سود خویش پاکیزگی می‌جوید» زیرا منافع آن به خودش بر می‌گردد. چنان‌که گناه کسی که به پلیدیها آغشته شده، نیز بر دوش خود اوست نه بر دوش دیگران «و بازگشت به‌سوی خداوند است» پس او هر انسانی را در برابر عملش جزا یا پاداش می‌دهد.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١١﴾

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند».

خداوند متعال در این آیه کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

وَلَا الظُّلْمَتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾

«و نه تاریکی ها و روشنایی» یعنی: تاریکی ها و روشنایی نیز برابر نیستند. پس باطل به تاریکی ها و حق، به نور تشبیه شده است.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الحَرُّ ﴿٢١﴾

«و نه سایه و باد گرم» یعنی: سایه خنکی که در آن گرمی و آزاری نیست، با آتشبادی که سوزان و آزارسان است، برابر نیستند. به قولی: مراد از سایه، ثواب و مراد از باد گرم، عذاب است. یا مراد از سایه، بهشت و مراد از باد گرم، دوزخ است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

«و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است. «همانا خدا هر که را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوا می گرداند» و پند و پیام خویش را به آنان می شنواند «و تو شنواننده کسانی که در گورهایند نیستی» یعنی: تو به کفاری که کفر دل‌هایشان را میرانده است، حقایق را نمی توانی بشنوانی. بدین گونه، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کفار را به مردگانی تشبیه کرد که در گور گمراهی و انکار خود مدفونند و به ندای حق و حقیقت هیچ پاسخی نمی دهند.

إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

«تو جز هشداردهنده ای نیستی» یعنی: تو جز پیامبری هشدار دهنده نیستی و بر عهده تو جز بیم‌دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار خدای عزوجل است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

«هرآینه ما تو را به حق» یعنی: همراه با حق «مژده‌دهنده» برای اهل طاعت «و بیم‌دهنده» برای اهل معصیت «فرستادیم و هیچ امتی نیست مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است» یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر این که حق تعالی در آن هشداردهنده‌ای از پیامبران عليهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

«و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند» از امت‌های گذشته «نیز به تکذیب» پیامبران خویش «پرداختند، پیامبرانشان بدیشان بینات» یعنی: معجزات روشن و حجت‌های آشکار «و زبر» یعنی: صحیفه‌های نوشته شده، مانند صحف ابراهیم عليه السلام «و کتابهای روشنگر» مانند تورات و انجیل را «آوردند» به‌قولی: مراد از بینات: معجزات و مراد از زبر: کتابهایی است که حامل پند و اندرز است و مراد از کتاب و زبر: کتابها و صحیفه‌های الهی است که در آنها قوانین و برنامه‌ها و احکام تبیین شده است.

ثُمَّ أَخَذَتِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَتْ نَكِيرًا ﴿٢٦﴾

«آن‌گاه کافران را فروگرفتم» به عذاب، بعد از آن‌که پیامبران را تکذیب کردند «پس عقوبت من چگونه بود» یعنی: تو می‌دانی که کیفر من بر آنها چه قدر شدید بود؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ

مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾

«آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی را فرود آورد، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم؟» میوه‌هایی که بعضی از آنها سفیدرنگ، بعضی سرخ‌رنگ، بعضی

زردرنگ، بعضی سبزرنگ و بعضی سیاه‌رنگ است؛ مانند انار، سیب، انجیر، انگور و غیره «و از کوهها راههایی» و رگه‌هایی آفریدیم که مانند عروقاندر در تن حیوان «سفید و سرخ رنگارنگ و سیاه در نهایت سیاهی» غریب: سیاه سیاهی است که رنگ آن شبیه رنگ کلاغ است. یعنی: از کوهها، راهها و رگه‌ها و انواع مختلفی به رنگهای گوناگون آفریدیم.

وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ

اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿١٨﴾

«و از مردمان و جانوران و چهارپایان که رنگهای آنها همچنین گوناگون است» همچون اختلاف رنگها و گونه‌ها در میوه‌ها و کوهها، پدید آوردیم. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اولا اختلاف رنگها در میوه‌های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسانها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. «جز این نیست که از بندگان خدا فقط عالمانند که از او می‌ترسند» یعنی: از خدای سبحان فقط دانشوران و دانایان به وجود، اوصاف بزرگ و افعال زیبای وی‌اند که غایبانه می‌ترسند و هر کس از خدا عَلَّامٌ نترسد، او در واقع عالم و دانشور نیست پس هر کس به خدای عزوجل داناتر باشد، از وی ترسانتر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزکارترین شما برای او هستم». «بی‌گمان خدا غالب آمرزنده است» پس نافرمانان را سرکوب و اهل طاعت را شامل مغفرت خویش قرار می‌دهد.

مراد از علم در این آیه کریمه: علم تجربی و علم کونی به کیفیت اختلاف رنگها و مانند آن از مظاهر قدرت خداوند عَلَّامٌ است و مراد از علما نیز، علمای دانا به علوم طبیعی و زیستی و رازهای کاینات‌اند زیرا ترس و پروای کسی که این علوم و اسرار و معارف را - در حالی که مؤمن است - بداند، بزرگتر از ترس دیگران از خداوند عَلَّامٌ است بدین جهت، ما در عصر حاضر که عصر انکشاف علوم و معارف طبیعی است،

دانشمندان بسیاری را که در عرصه این علوم تبحر دارند، مشاهده می‌کنیم که به‌سوی دین خداوند جَلَّ جَلَالُهُ روی آورده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت». حسن بصری رضی الله عنه گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد». سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «ترس از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد». امام مالک رضی الله عنه می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار می‌دهد». سفیان ثوری رضی الله عنه می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به امر وی داناست، عالمی است به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به امر خود خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دانا نیست اما عالم به خدا جَلَّ جَلَالُهُ و به امر وی، کسی است که از خدای عزوجل می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای عزوجل می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از خدای عزوجل نمی‌ترسد».

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجَارَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾

«بی‌گمان کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند» یعنی: بر تلاوت قرآن کریم استمرار ورزیده و بر آن مداومت می‌ورزند «و نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آن و با رعایت کامل ارکان و اذکار آن «و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا

انفاق کرده‌اند» این تعبیر، انگیزه‌بخش انفاق و بخشش مال به هرگونه‌ای است که میسر شد؛ اگر انفاق به‌طور پنهانی میسر شد، بهتر است، در غیر آن انفاق آشکار نیز خوب است و این گمان شخص که مبادا در آن ریا داخل شود، نباید او را از انفاق بازدارد. آری! اینان: «امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد» که این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، تجارتی که هرگز کساد نمی‌شود و از بین نمی‌رود. ابن‌کثیر از قتاده نقل می‌کند که فرمود: «این آیه، آیه قاریان دانا به کتاب خداوند جَلَّ و عامل به آن است».

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

«تا پاداشهایشان را به‌تمام و کمال به ایشان پردازد» یعنی: این تجارتشان هرگز کساد نمی‌شود و از رونق نمی‌افتد، به‌خاطر این که خداوند جَلَّ پاداشهای اعمال شایسته ایشان را به‌تمام و کمال به ایشان می‌پردازد «و از فضل خود به آنان بیفزاید» یعنی: با افزودن بر پاداش اعمالشان، به ایشان فضل و منت می‌نهد «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال اندک ایشان «است».

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾

«و آنچه از کتاب» یعنی: از قرآن «به‌سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق و تصدیق‌کننده کتابهای پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتابهای پیشین آسمانی همخوان و موافق است «قطعا خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست» یعنی: حق تعالی به تمام امورشان آگاه و محیط و به کسانی از بندگانش که شایستگی برتری بر دیگران را دارند، بیناست بدین جهت پیامبران عَلَيْهِمُ را بر تمام بشر برتری داد و باز برخی از پیامبران عَلَيْهِمُ را به درجاتی بر برخی دیگر برتری عنایت فرمود و در این میان، جایگاه و منزلت سرور ما حضرت محمد صَلَّى است را فوق همه ایشان (صلوت الله و سلامه علیهم اجمعین) گردانید.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

«سپس این کتاب» یعنی: قرآن «را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم» از این امت «به میراث دادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! ما به این امر که قرآنی را که بر تو فرستاده‌ایم به علمای امت میراث دهیم، حکم کرده‌ایم و آن را مقدر ساخته‌ایم و در ضمن این قرآن، تمام کتابهای آسمانی دیگر را نیز به آنان میراث داده‌ایم زیرا این کتاب، تصدیق کننده و نگهبان همه کتب آسمانی پیشین است.

آری! شکی نیست که خداوند متعال علمای این امت را - از صحابه گرفته تا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند و خواهند آمد - بر سایر بندگان، شرف، منزلت و برتری عنایت کرده است و امت ما را امت برگزیده و میانه‌ای گردانیده است تا بر همه مردم جهان گواه و رهبر باشند و آنان را به این شرف که امت بهترین انبیا و سرور و سالار اولاد آدم قرارشان داده، اکرام نموده و گرامی داشته است.

آن‌گاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه‌رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند. میانه‌روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت‌کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به‌سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد». ابن‌کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه‌رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و

مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». نسفی می‌گوید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق‌کمتربند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت‌گرفتن و پیشتازی به سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء[ؓ] آمده است که

رسول خدا^ﷺ فرمودند: «خداوند^ﷻ فرموده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ

الْكَبِيرُ﴾^۱: اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت درمی‌آیند.

کسانی که میانه‌روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و

کسانی که بر نفسهای خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و

همانانند که خدای عزوجل کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید

و همانانند که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^۱.

جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّتُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾

«بهشتهای عدن که به آنها وارد می‌شوند» این وعده‌ای است به پیشگامان به سوی

نیکویی‌ها، یا وعده‌ای است به تمام برگزیدگان - یعنی مجموعه این امت از هر سه

گروه یاد شده - زیرا گروه اول - یعنی ستمگران بر خود - بعد از آن‌که از گناه خویش

پاکسازی شوند، به بهشت عدن وارد می‌شوند. گروه دوم - یعنی میانه‌روان - بعد از

آن‌که با آنان حسابی سهل و آسان انجام گیرد، به آن وارد می‌شوند. و گروه سوم - یعنی

پیشگامان - بی حساب و عذابی به آن وارد می‌شوند. بهشت عدن: یعنی بهشت

همیشگی‌ای که در آن جاودانه ماندگاراند «در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید

زیور داده می‌شوند و جامه‌شان در آنجا ابریشم است» تفسیر نظیر این بخش از آیه،

^۱ نگاه کنید به آیه (۳۴) از همین سوره.

به طور مفصل در سوره «حج/۲۳» گذشت. در حدیث شریف آمده است: «هر کس در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت آن را نمی پوشد». آن گاه خطاب به مؤمنان فرمودند: «این ابریشم در دنیا برای کفار و در آخرت برای شماست».

شکی نیست که علما سزاوارترین و شادمان ترین مردم به این نعمت و این رحمت اند. چنان که در حدیث شریف به روایت احمد، ابوداؤد، ترمذی و ابن ماجه آمده است: مردی از اهل مدینه به دمشق نزد ابودرداء رضی الله عنه رفت، ابودرداء رضی الله عنه به وی فرمود: ای برادر! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ آن مرد گفت: مرا حدیثی به اینجا آورده که آگاهی یافته ام شما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنید. ابودرداء رضی الله عنه فرمود: آیا برای تجارتی نیامده ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا برای نیاز دیگری نیامده ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا - جز به طلب این حدیث - برای هیچ کار دیگری نیامده ای؟ گفت: خیر! آن گاه ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اینک بشنو؛ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که فرمودند: «من سلک طریقاً یطلب فیها علماً سلک الله تعالی به طریقاً إلى الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضا لطالب العلم وإنه لیستغفر للعالم من فی السموات والأرض حتی الحیتان فی الماء. فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الكواكب. إن العلماء هم ورثة الأنبياء وإن الأنبياء لم یورثوا دیناراً ولا درهما وإنما ورثوا العلم، فمن أخذ به أخذ بحظ وافر: هر کس به راهی در پی علمی برود، خداوند متعال او را در راهی که به سوی بهشت منتهی می شود می برد، بی گمان فرشتگان بالهای خود را از روی خشنودی از طالب علم، می گسترند و همه کسانی که در آسمانها و زمین اند - حتی ماهی ها در آب - برای عالم آمرزش می خواهند و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری ماه بر سایر ستارگان است، بی گمان علما ورثه انبیاء اند و انبیا دینار و درهمی را به ارث نگذاشته اند بلکه فقط علم را به میراث گذاشته اند پس هر کس آن را بگیرد، قطعاً بهره و افری را برگرفته است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

«و گفتند» بهشتیان آن گاه که در باغ های عدن مستقر می شوند: «همه ستایشها خدایی را که اندوه» بدیها و گناهان، بیم نپذیرفته شدن طاعات و اندوه هول و هراسهای روز

قیامت «را از ما دور کرد» به قولی مراد این است: از ما نگرانی و اندیشه تأمین مخارج و هزینه‌های زندگی را دور کرد. زجاج می‌گوید: «خداوند ﷻ همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. پس اهل ایمان پیوسته از عذاب خداوند ﷻ در ترس و هراس به سر می‌برند و در همه حال از عاقبت و خاتمه بد بیمناک و از این امر دل‌نگرانند که آیا اعمالشان پذیرفته می‌شود یا خیر؟ که این نگرانی‌ها، دغدغه‌ها و اندوه‌هایشان تا آن‌گاه که به بهشت وارد نشوند، از بین نمی‌رود. ولی در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لاله‌الاله‌الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می‌افشانند - می‌نگرم که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾».

«به راستی پروردگار ما آمرزگار» است بر کسانی که او را نافرمانی کرده، سپس با توبه به‌سویش بازگشته‌اند «قدردان است» برای کسانی که او را اطاعت می‌کنند لذا گناهان بسیارشان را می‌آمرزد و نیکی‌های اندکشان را ارج می‌گذارد.

﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ (۲۵)

«همان خدایی که ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاودان فرود آورد» دارالمقامه: اقامتگاهی که در آن - به عنوان فضل و رحمتی از سوی خدای منان - جاودانه ماندگارند و هرگز از آن انتقال داده نمی‌شوند. آری! هرگز اعمال شایسته نمی‌تواند مابه‌ازاء این همه فضل و امتیاز تلقی شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی» و خستگی و مشقتی «به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای

نمی‌رسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود. بیهقی و ابن‌ابی‌حاتم از عبدالله بن‌ابی‌أوفی در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده‌اند: «مردی به رسول‌خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! به راستی خواب از جمله چیزهایی است که خداوند عزوجل به وسیله آن به ما در دنیا آرامش می‌بخشد پس آیا در بهشت نیز خواب هست؟ رسول‌خدا ﷺ فرمودند: خیر! زیرا خواب شریک مرگ است و در بهشت مرگی نیست. آن مرد پرسید: پس راحتی و آرامش اهل بهشت در چیست؟ این سؤال بر رسول‌خدا ﷺ بزرگ آمد و فرمودند: آخر در آنجا هیچ خستگی‌ای نیست، تمام کار بهشتیان آسایش و راحتی است». همان بود که این آیه نازل شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾

«و کسانی که کافر شده‌اند، برای آنان آتش دوزخ است، نه بر آنان» به مرگ «حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند «و نه عذاب آن از آنها سبک ساخته می‌شود» بلکه پیوسته در عذاب دوزخ قرار دارند و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند عزوجل پوستهای دیگری را بر تنشان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می‌دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده‌روی کند، همانند این جزای بسیار زشت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم. در حدیث شریف آمده‌است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون: اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند «و در آن جاودانند» پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌شوند».

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَدَقَاتٍ غَيْرَ الَّتِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾

«و آنان» یعنی: دوزخیان «در آنجا فریاد بر می آورند» یعنی: در دوزخ فریاد و استغاثه می کنند در حالی که با صدای بلند چنین فریاد بر می دارند که: «پروردگارا! ما را بیرون بیاور» از دوزخ و ما را به دنیا برگردان «تا غیر از آنچه می کردیم» از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم! اما ما در پاسخشان می گوئیم: «مگر به شما چندان عمر ندادیم که در آن هر که پندپذیری خواهد، پندپذیر شود» یعنی: آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که هر کس بخواهد پند و عبرت گیرد، آن فرصت برای پند گرفتن وی کافی است. به قولی: این سن، سن رشد، یعنی هجده سالگی است. نسفی می گوید: «این معنی هر سنی را که مکلف در آن به اصلاح خود قادر است، در بر می گیرد هر چند که این عمر کوتاه باشد». مگر باید گفت: سرزنش و توبیخ کسی که عمری طولانی می کند، بر کفرش بزرگتر است چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در حقیقت خداوند جل جلاله به بنده ای که او را تا شصت یا هفتاد سالگی زنده نگه داشته، عذر را نمایانده است، در حقیقت خداوند متعال به وی عذر را نمایانده است». یعنی: حجت را بر وی تمام کرده است.

«و آیا هشداردهنده به سوی شما نیامد؟» جمهور مفسران برآنند که: مراد از این هشداردهنده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اند. به قولی: مراد از آن، موی سفید است «پس بچشید» عذاب جهنم را، شما که عبرت نگرفتید و پند نپذیرفتید «زیرا برای ستمکاران هیچ یاری دهنده ای نیست» که آنها را از عذاب خداوند جل جلاله بازداشته و میان آنها و عذاب حق تعالی حایل و مانع گردد.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

«بی گمان خدا، دانای غیب آسمانها و زمین است» یعنی: او هر امر نهانی ای را در آسمانها و زمین می داند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی ای بر وی مخفی

نمی ماند پس می داند که اگر شما را به سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی کنید. چنان که در آیه دیگری می فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ﴾ : (اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، برمی گردند) (انعام/۲۸). «هرآینه او به راز سینه ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می داند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلْقًا فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢٩﴾

«اوست آن کس که شما را در زمین جانشینان گردانید» یعنی: شما را امتی جانشین و پی آیند امت قبلی گردانیده و کلیدهای تصرف در زمین خویش را به شما سپرد و شما را بر آنچه که در زمین است مسلط کرد تا او را با یکتاپرستی و طاعت شکر گزارید. قتاده در معنی آن می گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هر کس کفر ورزد» از شما و این نعمت ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی افزاید» مقت: خشم و بغض و نفرت است. «و کافران را کفرشان غیر از زیان» یعنی: کاستی و هلاکت «چیزی نمی افزاید».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فِيهِمْ عَلَمٌ يَتَّبِعُونَ مِنْهُ بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

«بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «شریکان مقرر کرده خود را که به جای خدا می پرستید» و آنان را به عنوان خدایان خویش گرفته و جز خدا عز وجل می پرستید «به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده اند» که شما به خاطر آن، آنها را به پرستش گرفته اید؟ «یا مگر آنان در کار آسمانها شرکتي داشته اند؟» یعنی: یا مگر برای آنان همراه با خداوند عز وجل در آفرینش آسمانها، یا در فرمانروایی، یا در تصرف در

آنها مشارکتی است تا با این مشارکت، سزاوار شرکت در الوهیت شده باشند؟ «یا مگر به آنان کتابی داده‌ایم» درباره این شرکت و آن نامه و کتاب گویای این امر است که ما شرکایی برگرفته‌ایم؟ «پس آنان بر حجتی از آن» کتاب «قرار دارند؟». مقاتل در معنی آن می‌گوید: «آیا به کفار مکه کتابی داده‌ایم که بر مبنای آن کتاب، آنها بر این که با خدا عز وجل شریکی وجود دارد، حجتی دارند؟» «بلکه حق این است که ستمکاران جز فریب به یک‌دیگر وعده‌ای نمی‌دهند» یعنی: هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه رؤسا و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آنها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آریند در حالی که آن وعده‌ها همه دروغهای بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخنشان به پیروانشان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا عز وجل نزدیک می‌سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

❖ **إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا**

عَفُورًا ﴿٤١﴾

«همانا خداوند آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جای خود نیفتند» این عبارت مستقل مستأنفه‌ای برای بیان قدرت خدای سبحان و صنع بدیع وی است، بعد از آن که ضعف بتان و عدم قدرت آنها بر کاری بیان گردید «و اگر بلغزند» آسمانها و زمین «هیچ کس بعد از الله آنها را نگاه نمی‌دارد» یعنی: اگر زوال و اضطراب و انتقال آسمانها و زمین از جاهای آنها مقدر شود، هیچ کس غیر از خداوند عز وجل بر نگاه داشتن آنها قادر نیست. این آیه کریمه به نظام جاذبه اشاره دارد و این که زمین همچون غیر خود از خورشید و ماه و سیارات دیگری که در مدارهای خاص خویش حرکت می‌کنند، کره‌ای است که در فضا شناور می‌باشد. و این یکی از آیات معجز قرآن کریم در بعد علم نجوم است «بی‌گمان او بردبار آمرزگار است» یعنی: سبب نگاهداشتن آسمانها و زمین و اداره آنها به گونه‌ای که جابجا نشده و از مدارات خود منحرف

نگردند و نیفتند، این است که حق تعالی به رغم این که بندگانش را می‌بیند که به او کفر می‌ورزند و عصیان پیشه می‌کنند اما به آنان بردبار آمرزگار است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِحْدَى الْأُمَمِ ۗ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا
نُفُورًا ﴿٤٤﴾

«و با سخت‌ترین سوگندهای خود» و با نهایت توان و تلاش خود «به الله سوگند خوردند که اگر بیم‌دهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امت‌های دیگر» یعنی: از تمام امت‌هایی که پیامبران عليه‌السلام به سویشان فرستاده شده‌اند «راه‌یافته‌تر خواهند شد» مراد قبیله قریش‌اند که قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مضمون یادشده سوگندهایی محکم خوردند، هنگامی که به آنان خبر می‌رسید که اهل کتاب پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند زیرا اعراب در آرزوی آن بودند که از میان آنها نیز پیامبری به رسالت برانگیخته شود چنان‌که در میان بنی‌اسرائیل پیامبرانی برانگیخته می‌شدند «ولی چون بیم‌دهنده‌ای برایشان آمد» یعنی: چون همان چیزی که در آرزوی آن بودند، به‌نزدشان آمد و او رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که شریف‌ترین هشداردهنده و بزرگوارترین و گرامی‌ترین فرستاده حق است و در عین حال او از خودشان نیز می‌باشد؛ «در حق آنان نیفزود» آمدن وی «جز رمیدن را» از وی و گریز و دوری و نفرت را از اجابت وی.

ابن‌ابی‌حاتم از هلال در بیان سبب نزول روایت کرده است که گفت: به من خبر رسیده است که قریش قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند؛ اگر خداوند جل جلاله از میان ما پیامبری را مبعوث گرداند، هیچ امتی از امت‌ها از ما فرمان‌پذیرتر برای خالق خویش، حرف‌شنوتر برای پیامبر خویش و متمسک‌تر به کتاب وی نخواهد بود. پس خداوند متعال این آیه را بر اساس آن نازل فرمود.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

«به سبب استکبار در زمین» یعنی: آنها به این سبب از محمد ﷺ نرمیدند و رسالت وی را تکذیب نکردند که به کذب وی معتقد باشند بلکه این کار را از سر استکبار و گردنکشی از این که پیروان او باشند و نیز به انگیزه استمرار ورزیدن در فساد، انجام دادند (و) به سبب «مکر زشت» یعنی: به سبب نیرنگ و بداندیشی. مکر: نیرنگ، فریب و عمل زشت است «و مکر بد جز بر صاحبش فرود نمی آید» یعنی: عاقبت بد، به کسی فرود می آید که بداندیشی کرده است، قبل از آن که بر کسی فرود آید که در حق وی بداندیشی و بدسگالی شده است. در حدیث شریف آمده است: «مکر، فریب و خیانت، از اخلاق مؤمن نیست». «پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می برند» یعنی: آیا جز سنت خداوند ﷻ درباره پیشینیان را انتظار می برند که بر اینان نیز عذاب فرود آید چنان که بر امتهای پیشین فرود آمد؟ آن گاه که انبیای خویش را تکذیب کرده و علیه ایشان - به کشتن، یا اخراج و تبعید - برنامه ریزیهای خائنانه و توطئه چینیهای ظالمانه کردند «و هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی یابی» یعنی: هیچ کس قادر نیست تا سنت خداوند ﷻ در فرود آوردن عذاب را - که بر امتهای تکذیب کننده مقدر کرده و بنا نهاده است - تغییر داده و چیز دیگری غیر از آن را جانشین آن گرداند «و هرگز برای سنت الله تغییری نمی یابی» که سنت و آیین الهی بر عذاب آنان متحول گشته و تغییر کند و او عذاب را از آنان دفع کرده و آن را بر غیرشان فرود آورد.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكُنُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

«آیا در زمین سیروسفر نکرده اند تا فرجام کار کسانی را که پیش از آنان بودند بنگرند» و ببینند که ما بر عاد، ثمود، مدین و امثالشان - آن گاه که پیامبران ما ﷺ را تکذیب کردند - چه عذابهایی نازل کردیم؟ تا آثار عذابی را که ما بر آنان فرود آورده ایم، بنگرند و در نتیجه بدانند که این امر سنت تغییرناپذیر ما در مورد

تکذیب‌کنندگان است؟ ای محمد ﷺ! قومت در سفرهای خود به سوی شام و غیر آن، به آن مناطق عذاب‌شده رفته و حتما آثار عذاب شدگان را که هنوز در دیارشان موجود و نشانه‌های آن در مساکنشان مشهود است، نگریسته‌اند پس چرا از مشاهده کشتارگاههای ستمگران، اندیشه نمی‌کنند؟ و چرا از روبرو شدن به سرنوشتی نظیر آن، بیم ندارند؟ «و» حال آن‌که این گروههای عذاب‌شده «از آنان نیرومندتر بودند» یعنی: از اهالی مکه عمرهای طولانی‌تر و سرمایه‌های فزونتری داشته و در هیکل و اندام خود نیز تنومندتر بودند «و هرگز نیست که هیچ چیز - نه در آسمانها و نه در زمین - خدا را عاجز کند» یعنی: هیچ چیز در محدوده آسمان و زمین نمی‌تواند از حیطة قدرت خداوند ﷻ بگریزد چنانچه او بخواهد آن‌را به عذاب فروگیرد؛ «چراکه او همواره دانای تواناست» لذا چیزی از او پنهان نمی‌ماند و هیچ‌کاری بر او دشوار نیست.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَا كِنَّ يُؤَخِّرُهُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَأَنَّ اللَّهَ كَانَ بَعِيدًا ۝٤٥

«و اگر خدا مردم را به سزای آنچه کرده‌اند» از گناهان و به کیفر کار و کردار غلطشان «گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را» که در زمین می‌جنبد و حرکت می‌کند «بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت» فرزندان آدم را به سبب گناهانشان و غیر آنان را به سبب شومی گناهان بنی‌آدم. به قولی: مراد از «دابه: جانداران» در اینجا فقط انسانها هستند نه غیر آنان از جانداران «ولی آنان را تا میعادى معین مهلت می‌دهد» که آن میعاد، روز قیامت است. «و چون میعادشان فرا رسد، بی‌گمان خدا به بندگانش بیناست» یعنی: هم به کسانی از آنان که سزاوار ثواب‌اند و هم به کسانی که سزاوار عذاب‌اند، بینا و آگاه است لذا هر کس را مطابق حالش جزایی مناسب می‌دهد.

﴿سوره یس﴾

مکی است و دارای (۸۳) آیه است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لوددت أنها فی قلب کل إنسان من أمتی: همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسانی از امت من می‌بود». یعنی: هر یک از افراد امت من آن را حفظ می‌داشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مردگانتان بخوانید». بدین جهت، ابن کثیر به نقل از برخی علما می‌گوید: «از ویژگی‌های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی‌شود، جز این که خداوند عز وجل آن کار را آسان می‌کند لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بر وی آسان می‌کند. والله اعلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس فی لیلة ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای عزوجل بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

یس ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «یا، سین» به مد یا و اظهار نون ساکنه، یا به ادغام نون سین در واوی که بعد از آن است. سخن در باب حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت اما از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!».

وَأَلْفَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

«سوگند به قرآن حکیم» واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرآن حکمت‌آموز که مملو از حکمت است سوگند می‌خورد که: «قطعا او از پیامبران است» (آیه بعد). یا «حکیم» به معنای محکم است. یعنی: سوگند به قرآنی که با لفظ و بیان متین و معانی بدیع خویش محکم و استوار می‌باشد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم

فرستاده‌ای از نزد الله ﷻ است. هدف از این سوگند این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت ﷺ فرستاده خداوند ﷻ هستند، شک نکند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه تا ده آیه بعد، هنگامی نازل شد که جمعی از قریش - که از قرائت سوره «سجده» از سوی رسول خدا ﷺ ناراحت شده بودند - خواستند تا آن حضرت ﷺ را دستگیر و زندانی کنند اما تا رفتند که این نقشه خود را عملی کنند، دستهایشان بر گردنهایشان بسته شد و هر کاری می‌کردند از گردنهایشان جدا نمی‌گشت، بناچار به آن حضرت ﷺ روی آورده و با التماس گفتند: ای محمد ﷺ! تو را به خدا و به پیوند رحمی که میان ما و تو وجود دارد، سوگند می‌دهیم که برای ما کاری بکن! همان بود که رسول خدا ﷺ دعا کردند آن‌گاه دستهایشان به حال عادی برگشت.

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾

آری! سوگند به قرآن حکیم که: «قطعاً تو» ای محمد ﷺ «از پیامبرانی» این جمله «مقسم علیه» است. یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ شکی نیست. این آیه ردی قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت ﷺ بوده و می‌گفتند: تو فرستاده خداوند ﷻ نیستی.

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾

آری! قطعاً تو از جمله پیامبران علیهم‌السلام هستی: «بر صراطی مستقیم» صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ کجی و پیچیدگی‌ای نباشد بلکه مستقیماً رهرو را به مطلوب وی برساند. یعنی: ای محمد ﷺ! تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو در گذشته‌اند.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ است» یعنی: قرآن، این راه مستقیم و برنامه استواری که تو بر آن قرار داری؛ فروفرستاده خدای پیروزمندی است که در ملکش غالب و بر خلقش مهربان است.

لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

«تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند بیم دهی» یعنی: تو را به این منظور فرستاده‌ایم تا قومی را بیم دهی که پدران نزدیکشان قبلاً با رسالت الهی‌ای بیم داده نشده بودند زیرا قبل از بعثت، زمان «فترت»؛ یعنی دوران انقطاع رسالت به‌درازا کشید و پس از بعثت عیسی علیه السلام، دیرزمانی بود که دیگر پیامبری فرستاده نشده بود «پس آنان» به سبب عدم ارسال پیامبری به‌سویشان «غافلند» از رشد و هدایت و از احکام و برنامه‌های الهی. هرچند مخاطب این آیه اعراب هستند ولی ذکر آنان که بخشی از بشر هستند، با عام بودن رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله منافاتی ندارد چنان‌که درباره عام بودن رسالت ایشان، آیات و احادیث متواتر بسیاری آمده است از جمله این حدیث شریف: «... در گذشته یک پیامبر مخصوصاً به‌سوی قوم خویش فرستاده می‌شد اما من به‌سوی عامه مردم مبعوث گردیده‌ام».

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

«به‌راستی که بر بیشترشان قول ثابت شد» یعنی: حکم و وعده عذاب بر بیشتر مردم مکه، یا بر بیشتر کفار عرب لازم شد. البته آنان کسانی بودند که بر کفر مرده و در طول مدت حیات خویش، بر آن اصرار و پافشاری کرده‌اند «در نتیجه آنها ایمان نمی‌آورند» یعنی: حکم عذاب به این دلیل بر آنان لازم و واجب شد که خدای سبحان اصرار و استمرارشان را بر کفر تا دم مرگشان به علم ازلی خویش می‌دانست.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْيُنِهِمْ أَغْلًا فَهِىَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

«هرآینه ما در گردنهایشان طوقهایی نهاده‌ایم پس این» طوقها متهی «به‌سوی چانه‌هایشان» است لذا آنها در چنین حالتی توان این را ندارند که گردنهایشان را به‌سوی چپ و راست بگردانند، یا آنها را خم کنند «به طوری که آنان سرهایشان را بالا نگاه داشته دیده فروهشته‌اند» یعنی: آنان به سبب این طوقها، بر فرود آوردن و حالت دادن به گردنهایشان قادر نیستند لذا سرهایشان همچنان بالا و نگاهشان رو به پایین است. به‌قولی معنی این است: در گردنهایشان غلهایی را قرار داده‌ایم که دستهایشان به آن غلها بسته شده است و چون این غلها بین دستها و گردنهایشان قرار دارد و محکم بسته است لذا آنها به حرکت دادن گردنهایشان قادر نیستند.

این مثلی است که خداوند ﷻ در امتناع آنها از قبول هدایت زده است. یعنی: وصف آنان در نپذیرفتن هدایت، همچون نپذیرفتن کسی است که در غل و قید قرار دارد و قادر به حرکت نیست. به‌قولی: آیه کریمه به گروهی اشاره دارد که در دوزخ بر گردنها و دستهایشان غل و زنجیر نهاده می‌شود.

همان گونه که در بیان سبب نزول آیات گذشت،^۱ علما روایت کرده‌اند که ابوجهل گفت: اگر محمد ﷺ را ببینم، با او چنین‌وچنان خواهم کرد! همان بود که خداوند متعال این آیه و مابعد آن را نازل کرد، بعد از آن مردم به او می‌گفتند: اینک این محمد است پس تهدید خود را در حق وی عملی کن! اما او می‌پرسید: او کجاست... او کجاست؟ و آن حضرت ﷺ را نمی‌دید.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَهُمُ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

«و ما پیش رویشان سدّی و پشت سرشان هم سدّی نهاده‌ایم» یعنی: آنان را با ایجاد موانعی، از ایمان آوردن بازداشته‌ایم پس نمی‌توانند از کفر به‌سوی ایمان بیرون آیند، همانند کسی که پیشاپیش و پشت سرش سدّی نهاده باشند و او نتواند خود را از حصار آن سدها بیرون آورد. این سدها چیزی جز استکبار و گردنکشی و عنادشان از

^۱ نگاه، آیه «۲».

پذیرش و گردن نهادن در برابر حق نیست «باز بر آنان پرده‌ای افکنده‌ایم» یعنی: دیدگانشان را با پرده‌ای پوشانده‌ایم «در نتیجه آنان» به سبب این پرده «هیچ نمی‌توانند ببینند» یعنی: به دیدن راه هدایت قادر نبوده و از ایمان به رستخیز و معاد و از پذیرش برنامه‌های الهی در دنیا نیز کور شده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگشان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلا و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابراین، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

«و برای آنان برابر است» یعنی: برای آن کفار یکسان است «چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی: ایمان نمی‌آورند» یعنی: هشدار دادن و هشدار ندادنت برایشان یکسان است و مادامی که آنها حق را نمی‌پذیرند و برای خدا عَلَّامٌ سِرِّهِمْ سر فرود نمی‌آورند، هشدار دادن به آنها سودی نمی‌رساند.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَوِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

«تنها کسی را بیم می‌دهی» یعنی: بیم و هشدار دادنت تنها به کسی سود می‌رساند «که از ذکر» یعنی: از قرآن «پیروی کند و غائبانه» یعنی: در نهان «از خدای رحمان بترسد» هرچند که او را نمی‌بیند. پس بدان که: از هشدارهایت فقط کسانی بهره می‌برند که پیروی از قرآن عظیم و ترس از خداوند عَلَّامٌ سِرِّهِمْ هر دو در آنان جمع شود. «پس او را» که از قرآن پیروی می‌کند و غائبانه از خدای رحمان می‌ترسد «به آمرزش و پاداشی ارجمند» که همانا بهشت است «بشارت ده».

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

«بی گمان ما مییم که مردگان را زنده می سازیم» بعد از مرگشان در روز رستاخیز «و آنچه را پیش فرستاده اند می نویسیم» یعنی: آنچه را در دنیا از اعمال نیک و بد پیش فرستاده اند، در لوح محفوظ می نویسیم «و آثارشان را» یعنی: همچنان می نویسیم آنچه را که بعد از مرگ خود باقی گذاشته اند؛ از حسناتی که جریان آن پس از مرگ آنان قطع نمی شود و همیشه برای صاحب خود خیری جاری است؛ مانند کسی که سستی نیکو را بنیان می گذارد. یا معنی این است: ما بدیها و گناهانی را که پس از مرگ انجام دهنده خود باقی می ماند، می نویسیم. از آثار خیر: تدریس علم، تصنیف آن، وقف کردن به قصد قربت، آباد کردن مساجد، پلها و اماکن عام المنفعه است. و از آثار شر: بدعت آفرینی، بنیان گذاری ظلم و ستم و پدید آوردن اموری است که سبب زیان مردم شده و اهل جور و ستم به آن اقتدا می کنند. قول دیگر در معنای «آثارهم» این است: نقش قدمهایشان به سوی طاعت یا معصیت را می نویسیم. ابن کثیر در این معنی احادیثی را نقل کرده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبد الله رضی الله عنه که فرمود: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به آنها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَتَنَقَّلُوا قَرَبَ الْمَسْجِدِ: به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: آری! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم: ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدمهایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدمهایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتتان) نوشته می شود». پس آنها بعد از این توصیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، منازل خود را ترک نکردند.

به تأیید معنی اول نیز احادیثی روایت شده است. از جمله این حدیث شریف: «من سن فی الإسلام سنة حسنة کان له أجرها وأجر من عمل بها من بعده من غیر أن ینقص من أجورهم شیئا، ومن سن فی الإسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده

من غیر آن ینقص من أوزارهم شیئا: هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، مزد وی و مزد کسانی که بعد از وی به آن عمل کرده‌اند، برایش مسلم است، بی‌آن‌که از مزدهای آنان چیزی کم شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، گناه وی و گناه کسانی که بعد از وی به آن عمل کنند، برایش مسلم است، بی‌آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود). «و هر چیزی را» یعنی: همه چیز، اعم از اعمال بندگان و غیر آن را «در امامی مبین برشمرده‌ایم» یعنی: در کتابی که به آن اقتدا می‌شود و روشنگر همه‌چیز است، ثبت و ضبط کرده‌ایم. به‌قولی: مراد از «امام مبین» لوح محفوظ، و به‌قولی: نامه‌ها و صحیفه‌های اعمال بندگان است.

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾

«و برایشان از اصحاب قریه مثلی بیان کن» قرطبی می‌گوید: «مراد از قریه در این آیه - به‌قول تمام مفسران - شهر انطاکیه است». «آن‌گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند» آن فرستادگان، اصحاب عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بودند که او ایشان را به منظور دعوتشان به سوی الله عَلَيْهِ السَّلَام به میان آنان فرستاد. یعنی به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَام تافته جدابافته و پدیده نوظهوری نیستم زیرا پیش از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز، اصل توحید و یکتاپرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمتهای بهشت جاودان مژده داده‌اند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِشَالِكٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه که دو تن به‌سویشان فرستادیم» عیسی عَلَيْهِ السَّلَام آن دو تن را به امر خدای سبحان فرستاده بود «ولی آن دو را دروغزن شمردند» در رسالتشان. به‌قولی: مردم انطاکیه آن فرستادگان را زدند و زندانی‌شان کردند «سپس آنان را با فرستاده سومین تأیید کردیم» یعنی: کار رسالت آن دو تن را با فرستاده سوم قوت داده و استوار داشتیم. از اینجا می‌فهمیم که مکلف کردن سه تن در یک مأموریت دعوت‌گرانه - با تعیین امیر -

حرکتی نیرومند است. نقل است که دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند. «پس رسولان گفتند: هر آینه ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم» تا شما را به سوی حق و فضیلت و عقیده صحیح دعوت کنیم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

«گفتند» ناباوران آن دیار «شما جز بشری مانند ما نیستید» یعنی: شما در بشریت با ما مشارکت دارید لذا شما را بر ما مزیتی نیست تا به رسالت مخصوص گردید و رسالت فقط ویژه شما باشد و اگر شما فرستاده خدا بودید، باید فرشته می بودید نه بشر. که این شبهه تکراری بسیاری دیگر از امت های تکذیب کننده است. «و رحمان چیزی» از وحیی که شما و دیگر پیامبران پیشین و پیروانشان ادعا می کنند؛ «فرو نفرستاده، شما جز دروغ نمی پردازید» یعنی: شما در ادعای رسالت دروغ می گوئید. این است منطق بی اساس و واهی کفار در هر زمان و مکانی.

قَالُوا رَبَّنَا عَلِّمْنَا لَنَا لِمَ رَزَقْنَاكَ لَعَلَّ نَشْكُرُ ﴿١٦﴾

«گفتند» پیامبران علیهم السلام «پروردگار ما می داند که ما واقعا به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم» و اگر ما دروغگو بودیم، قطعاً خدای عزوجل از ما به سخت ترین وجه انتقام می گرفت. به این ترتیب، پیامبران علیهم السلام به منظور رد و انکار شدید این شبهه، جواب خویش را با سوگند مورد تأکید قرار دادند.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

پیامبران علیهم السلام افزودند: «و بر ما جز پیام رسانی آشکار و وظیفه ای نیست» یعنی: بر عهده ما از جانب پروردگار متعال، جز تبلیغ رسالت وی به طور آشکار و روشن، هیچ مأموریت دیگری نیست و مأموریت محوله به ما فقط همین است، نه چیز دیگری.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

«گفتند» مردم تکذیب پیشه آن شهر «هرآینه ما به شما شگون بد گرفته‌ایم» یعنی: مردم آن شهر به آن پیامبران عليهم السلام گفتند: ما حضور شما را در میان خود به شگون بد گرفته‌ایم و شما را شوم و نامبارک می‌پنداریم «اگر دست برندارید» یعنی: اگر این دعوتتان را فرو نگذارید و از این سخن بازنایستید؛ «شما را سنگسار می‌کنیم و قطعا از جانب ما عذاب دردناکی» یعنی: عذاب سخت و زشت و فجیعی «به شما خواهد رسید» به قولی: مرادشان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. لام در «لئن»، لام قسم است.

قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

«گفتند» آن فرستادگان «شومی شما با خود شماست» یعنی: این شومی از جانب نفسهای خودتان و آویخته گردنهای خود شماست، به سبب این که شما حق و حقیقت را تکذیب کردید پس این تکذیب شماست که سبب شومی و شگون بد برای شما شده است، نه وجود ما «آیا چون اندرز داده شوید؟» یعنی: آیا اگر شما را به یاد خدای عزوجل انداخته و از او بیمتان دهیم، چنین می‌پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته‌ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید» یعنی: شما قومی هستی که در مخالفت حق از حد در گذشته‌اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی‌اند، شوم و ناخجسته می‌پندارید.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

«و از دوردست شهر، مردی دوان دوان آمد» منابع اهل کتاب می‌گویند: او حبیب فرزند موسای نجار بود، لیکن درباره اسم آن شهر و اسم این شخص مؤمن، هیچ روایت صحیحی از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در دست نیست. قتاده می‌گوید: حبیب نجار در غاری در دوردست‌ترین نقطه آن شهر، خدای عزوجل را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدن پیامبران عليهم السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین،

«گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آنها را به پیروی از آن پیامبران علیهم السلام تشویق کرد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلِكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

آری! «از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند» در برابر ابلاغ رسالت و دعوت حق «و خود نیز راه یافته‌اند» به سوی حق.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است بازدارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ «و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید در حالی که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار می‌گیرید؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟.

ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِ شَفَاعَتِهِمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ ﴿٢٣﴾

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم» یعنی: هرگز جز خدای یگانه متعال معبودات دیگری را به خدایی و پرستش نمی‌گیرم تا پرستش ذاتی را که فقط او سزاوار عبادت است فرو گذارم در حالی که او آفریننده من نیز هست؟ آیا معبوداتی را به پرستش گیرم: «که اگر خدای رحمان زیانی در حق من اراده کند، شفاعت آنان از من چیزی را دفع نمی‌کند» یعنی: شفاعت آنان هیچ سودی به من نمی‌رساند «و نه آنان می‌توانند مرا نجات دهند» از این بلا و زیانی که خدای رحمان آن را به من خواسته باشد؟.

إِنِّي إِذْ أَنَا لَنِي ضَلُّلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

«در آن صورت» اگر جزوی معبوداتی برگیرم «من قطعاً در گمراهی آشکاری هستم» این تعریض و کنایه گویی به آنان است. یعنی: شما که جز خدای یگانه معبوداتی را می‌پرستید، در گمراهی آشکاری قرار دارید.

إِنِّي ءَأَمِنْتُ بِرَبِّكُمْ فَأَسْمَعُونَ ﴿٢٥﴾

سپس آن مرد مؤمن ایمانش را با چنان صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند. پس می‌گوید: «بی‌گمان من به پروردگارتان ایمان آوردم پس، از من بشنوید» به‌قولی: او این سخن را به فرستادگان گفت تا بر ایمان وی گواهی دهند. به‌قولی دیگر: او این سخن را - از روی استواری و صلابت در دین و سرسختی در حق - خطاب به قومش هنگامی گفت که می‌خواستند او را به قتل برسانند و چون این سخن را گفت و ایمان خویش را به صراحت اعلام داشت، بر او حمله برده و به شهادتش رساندند. به‌قولی: آنان او را در زیر لگدهای خود خرد کردند. به‌قولی: او را سوزاندند. به‌قولی: او را با اره سر بریدند. و به‌قولی: او را سنگسار کردند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

سرانجام آن مرد مؤمن به جرم ایمان کشته شد و: «به او» در هنگام شهادتش «گفته شد: به بهشت درآی» به‌عنوان گرامیداشتی برایت بعد از شهادتت چنان‌که این سنت الهی در مورد شهدا از بندگانش می‌باشد. پس چون به بهشت وارد شد و لذت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است» آرزو کرد که قومش از حال وی آگاه شوند و حسن مآل و سرانجام نیک وی را بشناسند تا بینی‌هایشان به خاک مالیده شود. یا: تا مانند وی ایمان آورند و سرانجام به‌حال خوشی مانند حال وی بییوندند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد

و بر هدایت آنان حریص بود». ابن ابی لیلی می گوید: «سبقت گیرندگان امتهای سه تن اند که ایشان به خدای عزوجل به مدت چشم برهم زدن هم کفر نورزیدند:

۱ - علی ابن ابی طالب؛ و او بهترین آنان است.

۲ - مؤمن آل فرعون.

۳ - صاحب یس. پس صدیقان همانانند». همچنین زمخشری در حدیث مرفوعی این قول را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.

❖ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُزِلِينَ ﴿٢٨﴾

«و ما پس از او بر سر قومش» یعنی: بر سر قوم حبیب نجار بعد از کشته شدنش از سوی آنان، یا پس از این که خداوند عزوجل او را به سوی آسمانها بالا برد؛ «هیچ لشکری از آسمان فرود نیاوردیم» برای به هلاکت رساندن و انتقام گرفتن از آنان «و ما فرودآورنده آن نبودیم» زیرا قضا و قدر ما بر این پیشی گرفته بود که هلاک کردنشان با بانگ مرگبار جبرئیل عليه السلام باشد، نه با فروفرستادن لشکر از آسمان. این آیه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعذیبشان است. یعنی: آنان در جایگاهی قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختنشان لشکری از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

﴿٢٩﴾ إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَنَجْدَةً فَإِذَا هُمْ خَنِمُونَ

«تنها یک بانگ مرگبار بود و بس» که جبرئیل عليه السلام آن را کشید و همه را نابود کرد «پس بناگاه آنها فسردهند» یعنی: چون آتش خاموش شدند و مردند به طوری که از آنان هیچ حرکت و جنبشی به مشاهده نمی رسید.

يَحْضَرُهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

«دریغاً بر این بندگان» تقدیر سخن این است: در روز قیامت هنگامی که عذاب را مشاهده می کنید، بر حال آنها حسرت بخورید و واویلا بگویید. حسره: غم و اندوه و

پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی آمد مگر آن که او را ریشخند می کردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن برآنان. آری! دریغا بر حال آنان که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

الَّذِينَ كَفَرُوا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

«مگر ندیده اند» اهالی مکه که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «تو پیامبر نیستی؟». استفهام برای تقریر و اثبات است، یعنی دیده اند و دانسته اند؛ «که چه بسیار نسلها را پیش از آنان» از امتهای گذشته «هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به سویشان باز نمی گردند» بعد از هلاک خویش بلکه راهی دیار فنا و فصل پایان پذیر بلا در آخرت گردیده و هرگز برگشتی به دنبال خویش ندارند؟ این آیه ردی واضح بر قائلان به نظریه «تناسخ» و حلول ارواح است.

وَإِنْ كُلُّ لَمَامٍ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

«و قطعاً همگی شان» اعم از امت های گذشته و آینده «جز جمعی نیستند که نزد ما احضار می شوند» برای حساب و کتاب پس همگی آنان را در برابر اعمالشان - اعم از خیر و شر - سزا یا پاداش می دهیم.

وَأَيُّ لَمْ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْتَهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

«و زمین مرده، برای آنان نشانه ای است» بر وجود آفریننده و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان «که آن را زنده گردانیدیم» با نباتات و رستنی ها؛ پس از آن زمین، دانه هایی را برآوردیم که از آن می خوردند و تغذیه می کنند و این است معنی فرموده وی: «و از آن دانه هایی برآوردیم که از آن می خوردند» البته دانه ها و حبوبات، معظم خوردنی های بشر را تشکیل داده و بیشترین ماده ای هستند که زندگی معیشتی انسان بر

آنها برپاست، بدین جهت، جارومجرور «منه» بر فعل مقدم ساخته شد تا بر این معنی دلالت کند.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

«و در آن زمین باغهایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم و چشمه‌ها» و جویبارها «در آن روان کردیم».

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

«تا از میوه‌های» آن و از باروبر باغستانها و نخلستانهای «آن و از آنچه دستهایشان به عمل آورده است» چون آب انگور، آبمیوه‌ها و خوردنی‌های دیگر مانند آن «بخورند» ابن کثیر می‌گوید: «ما» در: ﴿وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾ نافی است که معنی آن این است: «و میوه‌ها را دستهایشان نساخته است» بلکه این همه از عمل الهی است و اوست که آنها را به عمل آورده است. اما ابن جریر معنی اول را ترجیح داده و می‌گوید: «قول اول یعنی: موصوله بودن «ما» که به معنی (الذی: آنچه دستهایشان به عمل آورده) می‌باشد، صحیح‌تر است». «آیا باز هم شکر نمی‌گزارند» خداوند ﷻ را در برابر نعمت‌های آن، با پیروی از پیامبرانش؟.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

«پاک و منزّه است آن که تمام ازواج را، از جمله آنچه زمین می‌رویانند آفرید» ازواج: انواع و اصناف و گونه‌هاست زیرا هر جنسی - مثلا درخت خرما - دارای رنگها، طعمها و اشکال مختلفی است، یا انگور - مثلا - به بیشتر از صد نوع بالغ می‌شود.^۱ یا مراد از ازواج: نری و مادینه‌گی از تمام موجودات زنده - اعم از انسان، حیوان و نبات -

^۱ مثلا در موطن من که ولایت هرات افغانستان است، در قرن نهم هجری قمری (۱۲۰) نوع انگور برشمرده شده و هم‌اکنون نیز گونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. مترجم.

است. گفتنی است که امروزه با پیشرفت علمی بشر، اصل زوجیت و نری و مادینه‌گی در گونه‌های مختلف زیستی - اعم از حیوان و نبات - به اثبات رسیده است بنابراین، این آیه کریمه از معجزات علمی قرآن کریم به‌شمار می‌رود. «و نیز از جنس خودشان» یعنی: از وجود خودشان جفتها و زوجهایی را آفریده است که مردان و زنان بنی آدم‌اند «و از آنچه نمی‌دانند» از اصناف و انواع آفرینش حق تعالی در بروبحر و آسمان و زمین، جفت‌هایی آفریده است که نه از آنها آگاهند و نه به شناخت آنها دست یافته‌اند. این جمله اخیر، به این آیه مبارکه ابعاد و اعماق وسیع‌تری می‌بخشد که توانمندیهای عقلی و علمی انسان، از احاطه نمودن بر آن درمانده است.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

«و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم» یعنی: پدیده شگرف شب نیز، نشانه‌ای است دال بر یگانگی، قدرت و وجوب الوهیت خداوند متعال. مراد از سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به‌جای آن است. علامه شاه ولی‌الله دهلوی رحمته‌الله در ترجمه آن گفته است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند» یعنی: آنان به‌طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرومی‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند.

وَالشَّمْسُ بَجْرِیْ لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِیمِ ﴿٣٨﴾

«و خورشید» به‌عنوان یک نشانه مستقل از نشانه‌های قدرت و عظمت خدای سبحان «به مستقری که دارد روان است» به‌قولی: مستقر یا قرارگاه خورشید، نهایت ارتفاع آن در تابستان و نهایت فرود و هبوط آن در زمستان است. به‌قولی دیگر: مستقر آن در زیر عرش است. و به‌قول ابن‌کثیر: مراد قرارگاه زمانی آن، یعنی وقت به‌پایان آمدن سیر و گردش آن در روز قیامت است «اندازه آفرینی خداوند غالب دانا این است» که خورشید جهانتاب را با قاعده و قرار معینی به‌جریان انداخته و بنابراین، این سیاره به‌طور ثابتی در منازل معین خود - از «حمل» تا «حوت» - در گردش است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيرِ ﴿٣٩﴾

«و برای ماه نیز منزل‌هایی مقرر داشته‌ایم» منازل ماه عبارت از بیست‌وهشت منزلگاهی است که ماه هر شب در یکی از آن منزلگاه‌ها فرود می‌آید. گفتنی است که این منزلگاه‌ها معروف و شناخته شده بوده و عبارت است از: سرطان، بطین، ثریا، دبران، هقعه، هنعه، ذراع مبسوطه، نثره، طرف، جبهه، زبره، صرفه، عوا، سماک‌الاعزل، غفر، زبانی، اکلیل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعدالذابح، سعدبلع، سعد سعود، سعد اخبیه، فرغ مقدم، فرغ مؤخر و رشاء^۱. مراد از «منزل»، مسافتی است که ماه آن را در یک شبانه‌روز طی می‌کند به طوری که ماه برحسب تفاوت این منازل، در اولین شب طلوع خود به شکل قوس باریکی ظاهر می‌شود سپس در شب دوم و شبهای بعدی - برحسب ارتفاع منازل - آرام‌آرام بر حجم نور خود می‌افزاید تا نور آن در شب چهاردهم کامل می‌شود آن‌گاه باز نور آن رو به کاهش می‌گذارد تا این‌که در آخر ماه به شکل اول خود بازمی‌گردد: «تا آن‌که چون شاخک خشکیده دیرینه خرما برگردد» یعنی: ماه در منازل خود سیر می‌کند تا چون به آخر برسد، باریک و مقوس و کوچک شده بسان شاخه خشکیده دیرینه‌ای می‌شود. عرجون: اصل شاخه‌ای است که میوه خرما بر آن قرار دارد و آن شاخه زردرنگ و عریضی است که کج و مقوس شده و خوشه‌های خرما از آن می‌افتد سپس شاخک خشکیده بر درخت خرما باقی می‌ماند.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

«نه خورشید را می‌سزد که» در سرعت حرکت «به ماه برسد» تا با آن در شب یکجا شود زیرا هر یک از خورشید و ماه، از خود مدار و گذرگاه مستقل و جداگانه‌ای دارند و یکی از آنها نمی‌تواند در مسیر دیگری داخل شود، هرچند در دید چشم، خورشید از قمر در هر ماه یک‌بار سبقت می‌گیرد «و نه شب بر روز پیشی جوید» یعنی: شب نیز بر روز سبقت نمی‌گیرد بلکه به دنبال روز می‌آید پس هریک از آنها در وقت خویش می‌آیند و از رفیق خویش سبقت نمی‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان شب و روز

^۱ نامها عربی است.

هیچ‌گونه فاصله و انقطاعی وجود ندارد بلکه هر یک از آنها بی هیچ مهلتی به دنبال دیگری می‌آید و این است معنی این بخش از آیه. «و هر کدام از آنها» یعنی: هر یک از خورشید و ماه و شب و روز «در فلکی شناورند» فلک (سپهر) عبارت از: مسیر دایره‌وی سیاره است. آری! هریک از خورشید و ماه در سپهر خود در فضا شناورند چنان‌که ماهی در آب شناور است پس خورشید در مدار خود که نیم قطر آن (۹۳) میلیون مایل است و چرخش آن در یک سال به پایان می‌رسد، سیر می‌کند و قمر در هر ماه پیرامون زمین یک دور می‌زند و نیم قطر آن (۲۴) هزار مایل است و زمین نیز در یک سال یک بار بر محور خورشید و در شبانه‌روزی یک بار بر محور خود می‌چرخد. و از آنجا که خورشید به اندازه یک درجه در روز سیر می‌کند ولی ماه به مقدار (۱۳) درجه پس هیچ یک از آنها به دیگری نرسیده و مزاحم سیر فلکی یک‌دیگر نمی‌شوند به همین جهت، هیچ‌یک از آنها نور دیگری را نیز در حجاب قرار نمی‌دهند، جز به ندرت در هنگامی که خورشید گرفتگی (کسوف) یا ماه گرفتگی (خسوف) روی می‌دهد.

وَايَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

«و نشانه‌ای دیگر برای آنان» بر قدرت ما «این‌که: ما نسل بنی‌آدم را در کشتی گرانبار» یعنی: بر کشتی‌های مملو از کالا و مسافر «سوار کردیم» بدین گونه، خدای عزوجل با این نعمت بزرگ نیز بر بشر منت می‌گذارد. به‌قولی معنی این است: ما پدران و اجداد بنی‌آدم را در کشتی نوح عليه السلام حمل کردیم.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

«و مانند آن برای ایشان مرکوبهای دیگری که بر آن سوار می‌شوند آفریدیم» به‌قولی: مراد از آن: شتر است که خدای عزوجل آن را - به موازات آفرینش کشتی در بحر - برای سواریشان در بیابان آفرید، بدین جهت، شتر در عرف عرب «کشتی بیابان» نامیده می‌شود. یا شاید این آیه مبارکه اشاره‌ای به ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و فضاپیماهای جدید است. و نظیر این آیه است: «و اسبان و استران و درازگوشان را

آفرید تا بر آنها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهای دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند» (نحل/۸) که تفسیر آن گذشت.

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

«و اگر بخواهیم، غرقشان می‌کنیم» همراه با کشتی‌ها در اعماق دریاها «پس» اگر بخواهیم غرقشان کنیم؛ «برایشان هیچ فریادرسی نباشد» که به فریادشان برسد «و نه نجات داده می‌شوند» از این بلا «جز» به جهت «رحمتی از جانب ما» یعنی: هیچ‌کس آنان را نجات نمی‌دهد ولی گاهی به جهت رحمتی از سوی خویش، به نجاتشان فرمان می‌دهیم «و برخوردار می‌ای» یعنی: و به سبب این‌که می‌خواهیم باز هم آنان را از زندگانی دنیا «تا زمانی معین» که هنگام مرگ است برخوردار سازیم.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

«و چون به آنان» یعنی: به کفار «گفته شود: از آنچه که پیش روی شماست بترسید» یعنی: از آفات و حوادث و عذاب دنیا که پیش روی شماست، حذر کنید و پروا دارید «و از آنچه پشت سر شماست» از عذاب در آخرت نیز پروا دارید «باشد که مشمول رحمت شوید» آری! وقتی به آنان چنین گفته می‌شود، روی برتافته و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِن آيَةٍ مِن آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

«و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان» یعنی: هیچ آیتی از آیات قرآن «برایشان نمی‌آید» که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست‌گویی پیامبران عليهم السلام است؛ «جز این‌که از آن رویگردان بوده‌اند» و به آن هیچ التفاتی نکرده‌اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُكَ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنَّ
أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٧﴾

«و چون به آنان» یعنی: به کافران «گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید» یعنی: از اموال خود بر فقرا صدقه کنید «کافران به مؤمنان می گویند» از روی استهزا و تحقیر و تمسخر به این سخنشان «آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست طعامش می داد» یعنی: خدا عز وجل او را فقیر می سازد، باز ما بیاییم و او را اطعام کنیم؟! در این صورت، آیا بر خلاف خواسته خدا عز وجل عمل نکرده ایم؟! مشرکان از مسلمانان شنیده بودند که می گفتند: در حقیقت روزی دهنده خدای عزوجل است و او هر که را بخواند، توانگر می سازد و هر که را بخواند، فقیر می گرداند. لذا آنها از روی جدال ناروا گفتند: ما با مشیت خداوند عز وجل همراهی کرده و بنابراین، کسی را که او خود طعامش نداده است، اطعام نمی کنیم! تردیدی نیست که این سخن، مغالطه و مجادله ای ناروا و باطل از سوی آنان است زیرا خدای سبحان برخی از خلقش را توانگر و برخی را فقیر گردانیده؛ و به غنی فرمان داده که فقیر را اطعام کند تا او را به وسیله مالی که به وی داده، مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد که آیا شکر می گزارد و صدقه می کند یا خیر؟ همین طور فقیر را به فقر مبتلا گردانیده تا او را بیازماید که آیا صبر می کند و تلاش و کوشش و قناعت و توکل می ورزد یا خیر؟ «شما جز در گمراهی آشکاری نیستید» یعنی: کفار می گویند: شما در این سختتان که از آنچه خداوند عز وجل به شما روزی داده، بخشش کنید - با وجود این اعتقاداتان که روزی دهنده خود خداوند عز وجل است - در گمراهی آشکاری قرار دارید زیرا ما را به چیزی امر می کنید که مخالف مشیت الهی است! همچنین جایز است که این جمله پاسخی به کفار باشد: یعنی ای مشرکان! این استدلال شما مغالطه و گمراهی آشکاری است. یا ممکن است این جمله حکایت از جواب مؤمنان به آنان باشد. که ابن کثیر این قول را ضعیف پنداشته است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

«و کافران می گویند: این وعده» ای که شما به ما در مورد قیامت، عذاب و پیوستن به بهشت یا دوزخ می دهید «کی فرامی رسد؟ اگر راست می گویند» ای مؤمنان در این سخن و در این وعده خویش؟. آنها این سؤال را از روی استهزا و تمسخر به مؤمنان مطرح کردند.

خداوند متعال در پاسخشان می فرماید:

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

«جز یک بانگ تند را انتظار نمی کشند» و آن دمیدن اول اسرافیل عليه السلام در صور است که تمام اهالی زمین با آن می میرند «آنان را در حالی فرومی گیرد که» میان خویش در خرید و فروش و معامله و مانند آن از امور دنیا «ستیزه و جدل می کنند».

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

«آن گاه نه وصیتی توانند کرد» یعنی: در آن هنگام، نمی توانند برخی به برخی دیگر درباره نفع و زیان خویش وصیتی بکنند؛ که بر دیگران چه حقی دارند و از دیگران چه حقی بر ذمه آنهاست. یا نمی توانند یکدیگر را به توبه و دست کشیدن از گناهان وصیت و سفارش کنند بلکه در بازارها و محلات کار خویش - بی یک لحظه مهلت - می میرند «و نه به سوی خانواده شان بازمی گردند» یعنی: نمی توانند به سوی منازل خویش که در بیرون از آنها مرده اند، باز گردند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی تردید قیامت درحالی برپا می شود که دو مرد جامه خویش را فرو گسترده اند؛ نه می توانند آن را معامله کنند و نه آن را در هم پیچند. بی تردید قیامت درحالی برپا می شود که شخص حوض خویش را گل اندود می کند (تعمیر می کند) و نمی تواند از آن آب بنوشد. بی تردید قیامت درحالی برپا می شود که شخص با شیر ماده شتر خویش بازگشته است اما فرصت آن را نمی یابد که آن را تناول کند.

بی تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص لقمه خود را به‌سوی دهان خویش بالا برده است اما نمی‌تواند آن را تناول کند».

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾

«و در صور دمیده می‌شود» مراد از آن: نفخه دوم است که مردگان با آن از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و میان دو نفخه، چهل سال فاصله است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «میان دو نفخه، چهل سال فاصله است، خداوند ﷻ با نفخه اول هر جانداری را می‌میراند و با نفخه دوم هر مرده‌ای را زنده می‌گرداند». «پس بناگاه از قبرهای خود به‌سوی پروردگار خویش می‌شتابند» و به سرعت روانه صحرای محشر می‌گردند.

قَالُوا يَا نَبِيَّنَا مَنْ مَرَدْنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

«می‌گویند» کفار «ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟» یعنی: از فرط هولی که با آن روبرو می‌شوند، عقلهایشان چنان در هم می‌آشوبد و چنان سراسیمه و متوحش می‌گردند که می‌پندارند در خواب بوده‌اند و کسی از خواب بیدارشان کرده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این معنی که: (ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟) عذابشان در قبرهایشان را نفی نمی‌کند زیرا حال شان در محشر نسبت به عذاب قبر چنان سخت است که گویی در قبر به‌خواب فرورفته بوده‌اند». اما ابی‌بن‌کعب و جمعی دیگر از مفسران تابعین می‌گویند: «آنان قبل از رستاخیز - در میان دو نفخه صور - اندکی می‌خوابند». آن‌گاه به خود می‌آیند و به خویشتن خویش مراجعه کرده و اعتراف می‌کنند به این‌که: «این» همان رستاخیز «است» و مصداق «همان وعده‌ای» است «که خدای رحمان داده بود و پیامبران راست می‌گفتند» پس به راستگویی پیامبران ﷺ در روزی اقرار می‌کنند که این اقرار به حالشان هیچ سودی در بر ندارد. اما ابن‌جریر و ابن‌کثیر برآنند که این جمله: جواب فرشتگان، یا جواب مؤمنان به آنان است.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

«این جز یک بانگ تندی نیست» که اسرافیل عليه السلام آن را با دمیدنی در صور فریاد می‌کشد. مراد از آن همان نفخه اخیر است «پس بناگاه آنان همگی نزد ما احضار شده‌اند» یعنی: بناگاه آنان به سرعت نزد ما برای حساب و عقاب گرد آورده می‌شوند.

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ سُوءًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

«امروز بر هیچ کس ستمی نمی‌رود» از ناحیه عملش «و جز به حسب آنچه می‌کردید» از اعمال نیک و بد «جزا داده نخواهید شد» و این است قاعده حساب.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾

«بی‌گمان امروز اهل بهشت در کاری خوش و خرم هستند» زیرا ایشان در لذتهای عظیمی فرو رفته و غرق نعمت، بهجت و خوشی می‌باشند؛ لذتهایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، از این روی، بهشتیان از اندیشیدن و مشغول شدن به سرنوشت کفار و افتادن آنها در دوزخ بازمانده‌اند زیرا چنان غرق نعمت‌اند که حال کفار را - هرچند از نزدیکانشان باشند - به یاد نمی‌آورند. نسفی می‌گوید: «آنها بر شط جویباران در زیر درختان با دختران باکره رعنا هم‌آغوشند».

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرْبَابِكِ مُتَّكُونَ ﴿٥٦﴾

«آنان با جفتهایشان در سایه‌ساران بر تختها» یعنی: در سراپرده‌هایی که آنها را - مانند خیمه‌ها و حجله‌ها - سایبانی می‌کند «تکیه زده‌اند» ارائک: تخت‌ها و اورنگهایی است که در حجله‌ها قرار دارد. یعنی: آنها در منتهای لذت و راحت، سرگرم عیش و نوش خویش هستند.

لَمْ فِيهَا فَنَكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «برای آنها میوه‌هایی است» از همه نوع «و برای آنهاست هر چه طلب کنند» یعنی: هر چه اهل بهشت طلب کنند، بی‌درنگ برایشان آماده است. به‌قولی معنی این است: هر کس از بهشتیان که چیزی خواهش کند، آن چیز از آن اوست.

سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

«سلام بر شما» یعنی: فوق همه اینها، خداوند عَلَّامٌ بر آنان سلام می‌گوید. البته این آرزوی اهل بهشت است که پروردگار بر آنان سلام گوید؛ یا به واسطه فرشتگان، یا بدون واسطه «این سخنی است از جانب پروردگاری مهربان» یعنی: این سلامی از جانب حق تعالی است پس به بهشتیان گفته می‌شود: ای اهل بهشت! سلام بر شما. و به‌قولی: فرشتگان از هر دری بر اهل بهشت وارد می‌شوند درحالی‌که می‌گویند: ای اهل بهشت! سلام بر شما از جانب پروردگاری مهربان.

وَأَمْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ ﴿٥٩﴾

«و ای گنهکاران! امروز جدا شوید» یعنی: ندا می‌آید و به مجرمان گفته می‌شود: امروز - یعنی در آخرت - از نیکوکاران کناره گیرید و جدا شوید. یا مراد این است: در آن روز، مجرمان برخی از برخی دیگر جدا ساخته می‌شوند، یهود در یک فرقه جدا می‌شوند، نصاری در فرقه‌ای دیگر، مجوس در فرقه‌ای دیگر، صائبی‌ها در فرقه‌ای دیگر و پرستندگان بتان در فرقه‌ای دیگر.

﴿ أَلَمْ نَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾

«ای فرزندان آدم! آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده بودم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمنی آشکار برای شماست؟» یعنی: آیا این حکم را قبلاً بر زبان پیامبرانم به شما پیش نفرستاده بودم؟ به‌قولی: مراد از «عهد» در اینجا، پیمانی است که از بنی‌آدم -

هنگامی که از پشت پدرشان آدم بیرون آورده شدند - گرفته شد، که در این صورت معنی چنین است: «ای بنی آدم! آیا با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید؟». به قولی دیگر: مراد از «عهد»، دلایل عقلی ای است که خداوند عَلَّامٌ در آسمانها و زمینش برای هدایت بشر قرار داده است.

وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿١١﴾

«و این که مرا پرستید» یعنی: آیا به سوی شما حکم نفرستاده و با ادله عقلی و نقلی از شما پیمان نگرفته بودم که پرستش شیطان را فروگذارید و فقط مرا پرستید «این است راه راست» یعنی: دین اسلام که همانا طاعت رحمان و نافرمانی شیطان است، راه راست و درست است و بس.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

«و هرآینه او گروهی بسیار از شما را سخت گمراه کرد» یعنی: به راستی شیطان، خلقی بسیار و جمعی عظیم از شما را گمراه کرد «آیا تعقل نمی کردید» و از دشمنی شیطان بر خود آگاه نبودید؟.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٣﴾

«این همان جهنمی است که به شما وعده داده می شد» بر زبان پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در دنیا. در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده می شوند آن گاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلائق نمایان می شود و به آنان احاطه می کند، سپس منادی ای چنین ندا درمی دهد:

﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ أَصَلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾...».

أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

«امروز به سبب کفری که می‌ورزیدید، به آن درآیید» یعنی: امروز به سبب کفرتان به خداوند عز وجل در دنیا و پیرویتان از شیطان و پرستش بتان، به آن درآیید، گرمای آن را تحمل کرده و انواع عذاب را در آن بچشید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

«امروز بر دهانهایشان» یعنی: بر دهانهای کفار «مهر می‌نهم» به مهرنهادنی که قدرت سخن گفتن را از آنان سلب می‌کند «و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه می‌کردند، گواهی می‌دهند» تا بدانند که آن اعضایی که در دنیا کمک و یاور آنها در ارتکاب معاصی و نافرمانیهای خداوند متعال بود، امروز گواهی علیه آنها شده است و هر عضوی به آنچه که در دنیا از آن سر زده، ناطق و گویا گردیده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بنده در روز قیامت می‌گوید: پروردگارا! علیه خود شاهی جز نفس خود را اجازه نمی‌دهم (نمی‌پذیرم)! خداوند عز وجل به او می‌گوید: امروز خودت به حسابرسی بر خودت بسنده هستی و کافی است که کرام‌الکاتبین گواهان تو باشند. آن‌گاه بر دهانش مهر نهاده شده و به اعضا و اندامهایش گفته می‌شود: به نطق درآیید! پس اندامهای وی به اعمالش ناطق می‌گردند، سپس مهر از دهانش برداشته می‌شود. در این هنگام او خطاب به اعضایش می‌گوید: دور باشید و گم‌وگور شوید ای اعضای من! آخر من از جای شما این چنین دفاع می‌کردم».

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

«و اگر بخواهیم، هرآینه چشمانشان را نابود می‌کنیم» یعنی: در دنیا دیدگانشان را از بین برده و چشمانشان را به وضعی قرار می‌دهیم که نه شکافی در آنها نمودار باشد و نه پلکی سپس آنان را فرو می‌گذاریم تا در کوری دست‌وپا زنند و راه هدایت را نبینند «پس در راه بر هم پیشی می‌جویند» یعنی: شتابان به سوی راه نجات می‌شتابند تا در

آن روان گردند «ولی از کجا می توانند ببینند» زیرا بینایی ای ندارند؟ بنابراین، قادر به دیدن نمی باشند.

وَلَوْ دَشَاءَ لَمَسَخْنَهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

«و اگر بخواهیم، هرآینه آنان را بر جای شان مسخ می کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آفرینش آنها را بر جای شان به آفرینشی دیگر تبدیل کرده و تغییر می دهیم و آنها را سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند خوکها و بوزینه ها می گردانیم «آن گاه نه می توانند از آنجا بگذرند» به پیش روی خویش «و نه برگردند» به پشت سر خویش. حسن می گوید: «یعنی آنان را بر سر جای شان می نشانیم پس نه می توانند که به پیش روی خویش بروند و نه می توانند به پشت سر خویش برگردند». به قولی دیگر معنی این است: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده اند، مسخ می کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

«و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت نگونسار می کنیم» یعنی: به هر کس عمر طولانی ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش - که نیرومندی و طراوت بود - قرار می دهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود «آیا تعقل نمی کنند؟» در این که هر کس بر این کار قادر باشد، بی گمان او بر از بین بردن دیدگان و مسخ کردن و برانگیختن مجدد نیز تواناست؟.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

«و ما به او» یعنی: به پیامبر خویش ﷺ «شعر نیاموخته ایم» به این ترتیب، خداوند متعال این امر را نفی می کند که قرآن شعر باشد و باز با همین جمله، این امر را نفی می کند که پیامبرش شاعر باشد زیرا قرآن از نظر لفظ و معنی با شعر همانندی ای ندارد،

چرا که قرآن کلامی موزون، مقفی و متخیل نیست و نه الزامات و تخیلات شاعرانه سزاوار شأن پیامبر ﷺ و متناسب با مأموریت او می باشد، چراکه مأموریت پیامبر ﷺ، بیان لب حقایق است نه تصویرسازیهای تخیلی و پردازش های دور از واقعیت و بدین جهت می فرماید: «و سزاوار وی هم نیست» یعنی: سزاوار پیامبر ﷺ هم نیست که شعر بگوید و اگر بخواهد شعر هم بگوید، این کار از او بر نمی آید و بر او آسان نیست همان طوری که خداوند جل جلاله او را امری قرار داده که نه می خواند و نه می نویسد. اما آن سخنان موزونی که بر زبان رسول خدا ﷺ رفته است، فقط از روی سلیقه اتفافی بوده است بی آن که در آن تکلف و صنعت شعری و قصد شعرگویی در کار باشد، مانند این فرموده رسول خدا ﷺ در روز حنین هنگامی که بر دشمن هجوم می بردند: «أنا النبی لا کذب، أنا ابن عبدالمطلب: من پیامبر خدا هستم، دروغی در کار نیست، من فرزند عبدالمطلب هستم».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در روز حفر خندق ابیات عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را تکرار می کردند ولی به تبع سرود اصحاب خویش زیرا اصحاب جل جلاله در هنگام حفر خندق چنین می خواندند: «اللهم لو لا أنت ما اهتدینا، ولا تصدقنا ولا صلینا، فأنزلن سکینة علینا، وثبت الأقدام إن لاقینا...: بارخدایا! اگر تو نبود، ما هدایت نمی شدیم، نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم پس اگر با دشمن روبرو شدیم، بر ما آرامش فرورست و گامهایمان را پایدار بدار...». نقل است که رسول خدا ﷺ چون می خواستند بیتی قدیمی را - به منظور تمثیل به آن بخوانند - وزن آن را می شکستند زیرا قصدشان از ایراد آن بیت فقط افادات معانی آن بود نه بیان وزن و قافیه شعری آن. ابن کثیر می گوید: «رسول خدا ﷺ به این بیت تمثیل می کردند: کفی بالإسلام والشیب ناهیا للمرا: اسلام و موی سفید برای شخص کافی است تا او را از نواهی بازدارد. درحالی که اصل بیت این است: کفی الشیب والإسلام للمرا ناهیا. و چون رسول خدا ﷺ این بیت را به این صورت شکسته خواندند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که

شما به حق پیامبر خدا ﷺ هستید و حق تعالی نه به شما شعر آموخته و نه هم (شعر گفتن) سزاوار شما است»^۱.

«این جز ذکر» یعنی: جز ذکری از اذکار و اندرزی از اندرزاها «و قرآنی مبین نیست» یعنی: قرآن کتابی از کتابهای آسمانی خداوند ﷻ است که مشتمل بر احکام شرعی و تبیین کننده آنها می باشد.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

«تا» قرآن، یا پیامبر ﷺ «هر که را زنده باشد» یعنی: هر که را که قلبی سالم و پاک داشته، حق را بپذیرد و از باطل اعراض کند «هشدار دهد و قول بر کافران ثابت شود» یعنی: فرمان عذاب بر اصرارکنندگان بر کفر و امتناع کنندگان از ایمان به خدا ﷻ و پیامبرانش لازم گردد ولی کافران مانند مردگانی هستند که خطاب مربوط به خود را در نمی یابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِيهِمْ أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

«آیا ندیده اند» و ندانسته اند بندگان صاحب اندیشه و فکر و آماده برای پذیرش اندرزاها «که ما از آنچه دستان ما کرده است، برایشان چهارپایانی آفریده ایم؟» یعنی: ما برای برخورداری آنان، چهارپایانی را - بی واسطه یا مشارکت کسی - ابداع کرده و به عمل آورده ایم؛ گاو و گوسفند و شتر را «پس آنان مالک آنهایند؟» یعنی: بر آنها مسلط اند و آن چهارپایان تحت انضباطشان قرار داشته و رام آنهاست به طوری که هرگونه بخواهند با آنها تصرف می کنند؟ و اگر ما این چهارپایان را وحشی می آفریدیم، یقیناً از آنان می رسیدند و آنان قادر به نگهداری از آنها نبودند.

^۱ در باب شعر در سوره «شعراء» / ۲۲۴ به تفصیل سخن رفته است پس به آنجا مراجعه کنید.

وَذَلَّلْنَاهَا لَكُمْ فَمِنَّارِكُوبِهِمْ وَمِنَّا يَا كَلُونَ ﴿٧٢﴾

«و چهارپایان را برایشان رام گردانیدیم» به طوری که از بهره‌برداری خود به وسیله انسانها امتناع نمی‌کند، حتی به ذبح و کشته شدن تن در می‌دهند و یک کودک ضعیف آنها را به هر جا که بخواهد می‌برد و آنها به فرمان آن کودک گردن می‌نهند به طوری که او آنها را هر جا بخواهد می‌راند و بر آنها نهیب می‌زند «پس از آنهاست مرکوبشان» مانند الاغ، استر، اسب و شتر که بر آنها سوار می‌شوند «و از آنها می‌خورند» یعنی: از گوشت برخی از آنها - مانند گاو، گوسفند و غیره - می‌خورند.

وَكُلْتُمْ فِيهَا مَنَافِعَ وَمَشَارِبًا أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و برای آنها در چهارپایان منفعتهاست» از پشم و موی و کرک آنها و همچنین کشاورزی به وسیله آنها «و» برای آنها در چهارپایان «نوشیدنی‌ها» است، که از بدن برخی از آنها شیر می‌دوشند و بجز شیر، سایر فراورده‌های لبنی - مانند ماست، سرشیر و غیره - را از شیر آنها تهیه کرده و می‌نوشند «آیا شکر نمی‌گزارند؟» منعم حقیقی را بر این همه نعمتهای گوارا تا ایمان آورند؟ زیرا اگر آفرینش خدای سبحان نبود، این همه منافع از کجا فراهم می‌آمد؟!.

وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُم يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمُ جُنْدٌ يُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

«و جز الله معبودانی گرفتند» از بتان و مانند آنها و هدفشان از پرستش آن معبودان این است: «تا مگر یاری شوند» از سوی آن معبودان باطل در هنگام بحرانها و سختی‌ها در حالی که از آنها هیچ فایده‌ای متصور نبوده و نیست، چراکه: «توانایی یاری‌دادنشان را ندارند» یعنی: آنچه ثابت و مسلم است، این است که امیدها و انتظارات کفار از معبودان باطلشان بی‌پایه و اساس است زیرا معبودانشان بر چیزی قدرت نداشته و نمی‌توانند در هیچ چیز یاریشان دهند بلکه آنها ضعیف‌تر و ذلیل‌تر از آن هستند که بر یاری‌دادنشان توانایی داشته باشند و حتی اگر کسی نسبت به خود آنها هم قصد بدی داشته باشد، از خود دفاع کرده نمی‌توانند چراکه آنها جماداتی بی‌عقل و شعور بیش

نیستند پس پندارشان در حق بتان بس پندار خامی است! «و آنانند» یعنی: کفارند «که برای آنها» یعنی: برای بتان «لشکری حاضر شده‌اند» در دنیا و از بتان دفاع می‌کنند اما آن بتان بی‌جان توان یاری‌دادنشان را ندارند. به‌قولی معنی این است: خدایان دروغین در روز قیامت برای پرستشگران خود لشکری هستند و با آنان در دوزخ احضار می‌شوند اما نمی‌توانند برخی از برخی دیگر دفاع کنند.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند عزوجل در روز قیامت مردم را در یک مکان واحد گرد می‌آورد، سپس بر آنان نمایان می‌شود و می‌گوید: هان! بدانید که هر انسان باید از معبود خویش پیروی کند پس برای صاحب صلیب، صلیبش و برای صاحب تصاویر، تصاویرش و برای پرستشگر آتش، آتشش نمایان ساخته می‌شود آن‌گاه از آنچه می‌پرستیده‌اند پیروی می‌کند (در رفتن به سوی دوزخ) و فقط مسلمانان باقی می‌مانند».

فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

«پس گفتارشان تو را اندوهگین نگرداند» زیرا بت پرستان خواه‌ناخواه می‌گویند: بتان خدایان ما بوده و در عبودیت شرکای خدا هستند و نظیر این از سخنان باطل... چون نسبت شاعر دادن به پیامبر ﷺ که نسبت دهنده آن کسی از سران قریش به‌نام عقبه بن ابی معیط بود «بی‌گمان ما آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند» از دشمنی خویش «می‌دانیم» پس به زودی آنان را در برابر اندیشه و عملشان جزا خواهیم داد.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْتَهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾

«آیا ندیده» و ندانسته «است انسان» هر انسانی از جمله کسانی که از رستاخیز منکرند و سبب نزول این آیه می‌باشند «که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم» یعنی: از ذره‌ای حقیر از آب منی «پس بناگاه او جدل‌کننده آشکار شده است» یعنی: آیا انسان ندیده و نیندیشیده است که ما او را از ضعیف‌ترین چیز آفریدیم اما او بناگاه با ما در امری

جدل و ستیزه می‌کند که در آن امر، حجت‌ها و برهانهای روشن ما بر وی اقامه شده است و آن عبارت از: رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ است.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ. قَالَ مَنْ يُعْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

«و» این انسان منکر رستاخیز «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد» یعنی: در باره ما داستانی غریب را همچون مثل مطرح کرد و آن عبارت از: انکارش از زنده کردن مردگان از سوی ما است اما فراموش کرد که خود وی را ما آفریده‌ایم. پس «گفت: چه کسی استخوانها را - درحالی که چنین پوسیده‌اند - از نو زنده می‌گرداند؟» این انسان کودن، قدرت خدای بی‌مثال را بر قدرت بنده قیاس کرد و از آنجا که کار زنده کردن در توان بشر نیست، منکر این شد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نیز بتواند استخوانهای کهنه و پوسیده را از نو زنده گرداند.

فرموده حق تعالی: ﴿مَنْ يُعْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ دلیل بر آن است که استخوانها دارای حیات هستند و با مردن نجس می‌شوند. و این قول ابوحنیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که علم جدید نیز مؤید آن می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ابی‌بن‌خلف جمحی استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد و آن را در پیش رویشان ریزرز کرد و آن‌گاه گفت: ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! آیا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ این را پس از آن‌که پوسیده و پاشان شده است، مجدداً زنده می‌کند؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آری! خداوند جَلَّ جَلَالُهُ این را مجدداً زنده می‌کند و تو را می‌میراند، سپس زنده‌ات می‌کند آن‌گاه تو را به آتش جهنم وارد می‌کند. همان بود که این آیات نازل شد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

«بگو: همان کسی که نخستین بار آنها را پدید آورد، زنده‌شان می‌گرداند» یعنی: همان ذاتی که آفرینش استخوانها را نخستین بار آغاز کرد در حالی که هیچ نمونه پیشینی برای آنها وجود نداشت، همو آنها را مجدداً زنده می‌گرداند «و او به هرگونه آفرینشی

داناست» و هیچ امر پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز - چه پیش از آفرینش و چه بعد از آن، چه به اجمال و چه به تفصیل - از حیطه علم وی بیرون نیست. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی او می‌داند که استخوانها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ تُؤْقِدُونَ ﴿٨٠﴾

«همو که برایتان از درخت سبز آتشی پدید آورد» همچنان قادر است که این انسان را مجدداً زنده گرداند. بدین گونه است که خدای سبحان با آنچه که انسانها از بیرون آوردن آتش سوزان از چوب سبز تروتازه مشاهده می‌کنند، بر وحدانیت و قدرت خویش بر زنده کردن مردگان، استدلال می‌کند.

آری! دو درخت وجود دارد به نام «مرخ» و «عفار» که اگر از آنها دو چوب سبز و تازه را ببرید و یکی از آنها را به دیگری بزنید، آتش از آنها بیرون می‌جهد. و این روشنترین دلیل بر قدرت خداوند عز وجل به زنده کردن پس از مرگ است زیرا خداوند عز وجل در این نمونه از قدرت بی‌مثال خویش، آب و آتش و چوب را با هم یکجا کرده است به طوری که نه آب آتش را خاموش می‌کند و نه آتش چوب را می‌سوزاند. پس پدید آوردن یک چیز از ضد آن، شگرف‌ترین نمونه بر مقوله قدرت است. همچنان محتمل است که معنی چنین باشد: خداوند عز وجل برای شما بهره‌گیری از هیزم را میسر و آماده کرد «که بناگاه از آن درخت آتش می‌افروزید» برای پخت‌وپز و گرم‌زایی، بعد از آن که سبز و خرم بوده است.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

«آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، توانا نیست بر این که باز مانند آنها را بیافریند؟» یعنی: قطعاً کسی که بر آفرینش پدیده‌های بس بزرگی چون آسمانها و زمین قادر باشد، همو به‌طریق اولی بر اعاده و بازآفرینی بشری که از نظر شکل و هیأت، کوچک و از نظر نیرو ضعیف است، نیز توانا می‌باشد «چرا» یعنی بگو: چرا پروردگار

متعال قادر نباشد، قطعاً قادر است «اوست آفرینشگر دانا» یعنی: او بر این کار تواناست زیرا او به کاملترین و تمامترین وجه، بسیار آفرینشگر و بسیار دانا می‌باشد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

«شأن الله جز این نیست که چون آفرینش چیزی را اراده کند، همین است که به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بی‌آنکه ایجاد آن چیز اصلاً بر چیز دیگری متوقف باشد.

این تمثیلی است بر تأثیر قدرت حق تعالی بر نافذ کردن مرادش، بدون درنگ و تأخیر و بدون وابسته بودن به مقدمات عملی و به‌کارگیری ابزارها. البته در نظر داشت این قدرت بی‌مثال الله جَلَّ جَلَالُهُ است که شبهه قیاس قدرت وی بر قدرت خلقش را از پایه ابطال می‌کند.

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

«پس پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست» یعنی: ملکیت همه اشیاء و قدرت تصرف در آنها - به هرگونه که بخواهد و اراده کند - از آن حق تعالی و فقط در نزد اوست و کلیدهای همه چیزها به دست بلاکیف او می‌باشد. این‌کثیر می‌گوید: «ملک و ملکوت، مانند رحمت و رحمت و جبر و جبروت، در معنی یک چیز است». گفتنی است که جمهور مفسران نیز بر این معنی اتفاق نظر دارند. نسفی می‌گوید: «افزودن واو و تا در ملکوت با هدف افزودن در معنی ملکیت است». «و به‌سوی اوست که بازگردانده می‌شوید» نه به‌سوی غیر وی. و این در سرای آخرت بعد از رستاخیز است.

بدین گونه، ملاحظه کردیم که محور سوره مبارکه «یس»، اثبات رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اظهار حکمت و بیان مضمون آن، تبیین مواقف مردم در قبال آن و اثبات توحید و معاد است.

﴿سوره صافات﴾

مکی است و دارای (۱۸۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگان صف کشیده، «صافات» نامیده شد.

موضوع آن همچون سایر سوره‌های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه‌های شرک در همه صور و اشکال آن است.

وَالصَّفَاتِ صَفًا ﴿۱﴾

«سوگند به صف بستگان به صف بستنی» مراد از آنها: فرشتگانی‌اند که در نماز خود در آسمانها، مانند صف بستن خلق در نمازشان در دنیا، صف می‌بندند. به قولی معنی این است: آن فرشتگان بالهای خود را در هوا همچون پرندگان به انتظار فرمان الهی می‌گسترانند که هر چه بخواهد به آنان فرمان دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ درباره کیفیت صف بستن فرشتگان فرمودند: «آیا چنان‌که فرشتگان در نزد پروردگارشان صف می‌بندند، صف نمی‌بندید؟ اصحاب گفتند: فرشتگان در نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ فرمودند: صفوف متقدم را تمام و کامل گردانیده و در صف تنگ و فشرده به هم می‌چسبند».

فَالزَّجْرَتِ زَجْرًا ﴿۲﴾

«و سوگند به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌کنند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ابرها را به شدت می‌رانند. اعراب وقتی با صدای خود بر شتر و گوسفند نهیب زنند، می‌گویند: «زجرت الإبل و الغنم».

فَالْتَلَيْتَ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴)

«و سوگند به تلاوت کنندگان ذکر» یعنی: سوگند به فرشتگانی که قرآن و غیر آن از کتابهای آسمانی را می‌خوانند و این کتابها را از نزد خدای عزوجل برای پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌آورند. آری! سوگند به همه این فرشتگان: «که قطعاً خدای شما یگانه است» و شریکی ندارد.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشْرِقِ (۵)

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست» از مخلوقات. یعنی: وجود این مخلوقات بر این شکل بدیع، از آشکارترین دلایل بر وجود و بر قدرت پروردگاری است که آفریننده و مالک همه اینهاست «و پروردگار مشرقهاست» یعنی: حق تعالی، آفریدگار، مدیر و مدبر طلوعگاهها و غروبگاههای خورشید است زیرا خورشید در هر روز - به تعداد ایام سال - طلوع‌گاه و غروبگاهی دارد، به طوری که هر روز از یکی از طلوع‌گاهها طلوع کرده و در یکی از غروبگاهها غروب می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند عَلَّامٌ به ذکر «مشارق» اکتفا کرد زیرا مشارق بر مغارب نیز دلالت می‌کند».

إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۶)

بعد از آن که حق تعالی به ما فهماند که او پروردگار همه چیزهاست و به الوهیت یگانه است، اینک مظاهری از فعل خویش را برای ما می‌شناساند: «ما آسمان دنیا را» که نزدیکترین آسمانها به زمین است «به زینت ستارگان زینت داده‌ایم» یعنی: آسمان دنیا را در نظر بندگان به آرایشی زیبا که همانا اختران رخشانند، آراسته‌ایم زیرا این ستارگان در دید بینندگان خویش، همچون جواهری رخشنده و زیبا جلوه‌گری می‌کنند.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷)

«و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم» یعنی: ما ستارگان را زینتی برای آسمان و نگهبانی برای آن از دستبرد شیاطین متمرّد بیرون‌رونده از طاعت قرار دادیم

که چون بخواهند استراق سمع کنند، شهاب درخشانی بر آنان حمله برده و آنها را می‌سوزاند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى آلِمِلَآءِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾ دُخْرًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

به طوری که آن شیاطین «نمی‌توانند به ملا اعلی گوش فرادهند» ملا اعلی: اهالی آسمان دنیا و مافوق آن هستند. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمانها هستند و اما انس و جن، ملا اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می‌باشند. بنابراین، شیاطین این قدرت را ندارند که به سخنان ملا اعلی گوش فرادهند زیرا با شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و زده می‌شوند. این شهاب‌ها - چنان‌که ابن کثیر گفته است - اجزایی جداشده از پیکره ستارگانند نه همه ستارگان. شایان ذکر است که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. «و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می‌شوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به‌منظور استراق سمع به آسمانها صعود کنند - از هر جانبی از جوانب آسمان به‌وسیله شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند «و برایشان عذاب دایمی است» که هیچ انقطاعی ندارد. به‌قولی واصب: عذاب سخت دردناک است که در آخرت می‌باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهابها دارند.

إِلَّا مَن خِيفَ الْخِطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ. شَهَابٌ نَّاقِبٌ ﴿١٠﴾

«مگر کسی که برباید به ربایشی» یعنی: جز شیطانی که چیزی از سخن فرشتگان را یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد - قبل از آن‌که اهالی زمین آن را بدانند - سخن می‌گویند و مذاکره می‌کنند «پس شهابی درخشان» یعنی: ستاره‌ای شعله‌ور «از پی او می‌تازد» و او را می‌سوزاند. ولی چه‌بسا که شهاب، شیطان را دنبال کند اما او جان به سلامت برده و آنچه را که از سخن فرشتگان ربوده است، به‌سوی برادران کاهنش القا نماید.

مضمون احادیث صحیح در این باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند عَلَّامٌ به امری از امور زمین حکم می‌راند، اهالی آسمان راجع به آن گفت‌وگو می‌کردند و شیطانی که تا نزدیکی‌شان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آن که سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه بسا هم نمی‌سوزانید. آن‌گاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می‌کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را درآمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. اما آن‌گاه که خدای عزوجل آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهابها بگریزد. آری! خدای عزوجل بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

فَأَسْتَفْهِمِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿١١﴾

«پس از آنان» یعنی: از کفار منکر رستاخیز «پرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم» یعنی: از آنان پرس که آیا آفرینش و خلقت آنها استوارتر است و آنها در جسامت قوی‌تر و در اعضا و اندامهای خود بزرگترند یا آنچه که ما از آسمانها، زمین و فرشتگان آفریده‌ایم؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدبن‌کلده - که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند - و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند «ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم» لازب: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد. یعنی: چگونه رستاخیز و معاد را بعید می‌پندارند و با آن از سر استبعاد برخوردار می‌کنند درحالی‌که خودشان از چنین خلق ضعیفی آفریده شده‌اند و پدیده‌هایی که از آنان قوی‌تر، بزرگتر، کامل‌تر و استوارتر آفریده شده‌اند، آن را انکار نکرده‌اند؟

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخُرُونَ ﴿١٣﴾

«بلکه تو تعجب کرده‌ای» ای محمد ﷺ از قدرت خدای سبحان و در حیرت فرورفته‌ای از این که آنها قدرت خدای سبحان و رستاخیز پس از مرگ را تکذیب و انکار کرده‌اند «ولی آنها تمسخر می‌کنند» تو را و تو را به سبب تعجبت مورد ریشخند قرار می‌دهند. یا تو را - با آنچه که درباره حقیقت معاد می‌گویی - به ریشخند می‌گیرند. پس موقوف تو و موقف آنان بسیار از هم دور است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

«و چون پند داده شوند، پند نمی‌گیرند» یعنی: چون به موعظه‌ای از موعظه‌های خداوند ﷻ، یا موعظه‌های رسول وی اندرز داده شوند، آن اندرز را نگرفته و از آنچه که در آن است، نفعی نمی‌برند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

«و چون آیتی» یعنی: معجزه‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ را «ببینند، تمسخر پیشه می‌کنند» یعنی: بر تمسخر خود می‌افزایند. به قولی معنی (یستسخرون) این است: از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر ﷺ را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمْ دَأَمْنَا وَكُنَّا نُرَآءُ عَظَمًا أَمْ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾ أَوْءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾

زشت‌تر و وقیح‌تر از همه اینها این‌که: آنان حق قطعی و یقینی را جادو می‌پندارند: «و گفتند: این جز جادویی آشکار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! آنچه که به ما آورده‌ای، جز سحر و جادویی آشکار نیست. و افزودند: «آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا به راستی از نو برانگیخته می‌شویم؟» و بار دیگر زنده می‌شویم؟! این چیزی است که به سحر و جادو می‌ماند! و افزودند: «و همین طور پدران اولیه ما؟» یعنی: آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند؟!»

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «آری! در حالی که شما خوار و زبونید» یعنی: آری! بعد از آن که خاک شدید، خوار و ذلیل و حقیر برانگیخته می شوید.

فَأِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾

«جز این نیست که آن یک نعره تند است و بس» یعنی: برانگیختن پس از مرگ با یک نعره تندی از اسرافیل عليه السلام است که در صور با نفخه ای می دمَد «و بناگاه آنان به نگرش خیزند» یعنی: بناگاه مردگان از گورهایشان برخاسته و به نظاره صحنه های هولناک قیامت و عذابی می پردازند که خدای عزوجل بر کفار مقرر کرده است.

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

«و می گویند: ای وای بر ما» یعنی: چون برانگیختنی را که در دنیا انکارش می کردند، ببینند و معاینه کنند، در این هنگام به سرزنش خود پرداخته و می گویند: ای وای بر ما! پس بر حال و روز سیاه خود واویلا کرده و می افزایند: «این است روز جزا» که در آن در برابر اعمالی مانند کفر و تکذیب پیامبران عليهم السلام جزا داده می شویم.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

پس فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می دهند: «این همان روز فصل است که آن را تکذیب می کردید» فصل: حکم، قضا و داوری است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می شود.

﴿٢٢﴾ أَحْسَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٣﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٤﴾

آن گاه حق تعالی به فرشتگان فرمان می دهد: «ستم پیشگان را با همراهانشان یکجا گرد آورید» یعنی: مشرکان و همتایان و همانندانشان در شرک، پیروانشان را در کفر و

همراهان و مشایعت کنندگانشان را در تکذیب پیامبران گرد آورید. در اینجا است که کفار از مؤمنان جدا ساخته می‌شوند. ضحاک می‌گوید: «ازواج آنان ؛ همراهان و هم‌پیوندانشانند از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می‌شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور می‌گردند لذا زناکاران با هم سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده می‌شوند...». «و آنچه بجز الله می‌پرستیدند» از بتان و شیاطین. یعنی حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: بتان و معبودان مشرکان را نیز با آنان همراه گردانید «و به سوی راه دوزخ راهنمایی‌شان کنید» یعنی: راه دوزخ را به این گردآورده‌شدگان بشناسانید و آنان را بدان راهنمایی کنید و به سوی آن برانید.

وَقَفُوهُرْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾

«و بازداشتشان کنید که آنان سؤال‌شدنی هستند» از گفتار و رفتار خویش. یعنی آنان را برای حساب متوقف نموده و بازدارید و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتى يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم: قدمهای فرزندان آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

- ۱ - از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.
- ۲ - از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.
- ۳ - از مال خویش که از کجا آن را به دست آورده است.
- ۴ - از این که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.
- ۵ - و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.»

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ ﴿٢٥﴾

سپس از باب توبیخ و سرکوب به کفار گفته می‌شود: «شمارا چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟» یعنی: شما را چه شده است که برخی از شما برخی دیگر را در اینجا - در قیامت - یاری نمی‌کنید چنان‌که در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ همان گونه که ابوجهل در روز بدر گفت: «ما جمعی هستیم یار و یاور همدیگر».

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسِمُونَ ﴿٢٦﴾

«نه! بلکه امروز آنان گردن‌نهادگانند» و تسلیم‌شدگانند به امر خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَاطَةُ بدان جهت که در قیامت از چاره‌اندیشی ناتوانند.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾

«و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند در حالی که از یکدیگر می‌پرسند» سیاق آیات گویای آن است که این جدال میان پیروان و رؤسا در عرصات قیامت درمی‌گیرد، که برخی از آنان از برخی دیگر کشمکش کنان و سرزنش‌گرانه سؤال می‌کنند و به جان هم می‌پزند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

«می‌گویند» پیروان به رؤسا «این شما بودید که از جانب راست به سراغ ما می‌آمدید» «یمین» در اینجا مجاز و استعاره از قوت و قهر است. یعنی: شما با قوت و قهر و سلطه و به حکم ریاستی که بر ما در دنیا داشتید، گمراهی را بر ما تحمیل می‌کردید و در وهم و گمانمان چنین می‌افگندید که دین حق همان چیزی است که ما را با آن به بیراهه می‌کشید. یا معنی این است: شما از جانب خیر به سوی ما آمده و ما را از رفتن به آن راه خیر باز می‌داشتید. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی به منظور گمراه کردن ما از جانب چپ نیز به سوی ما می‌آمدید». به قولی معنی این است: از سمت راست نیز

به سراغ ما می‌آمدید که ما آن را دوست داریم و به آن فال نیک می‌زنیم تا به این ترتیب، ما را در پوشش خیرخواهی بفریبید. قرطبی می‌گوید: «همه اینها در معنی به هم نزدیک است».

قَالُوا بَلْ لَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

«می‌گویند» رهبران و رؤسای گمراهی از جن و انس در پاسخ پیروانشان «بلکه خود شما مؤمن نبودید» یعنی: شما خودتان از ایمان روی برتافتید، با آن‌که بر آن قادر بودید پس این دلهای شما بوده است که پذیرای کفر شده و در حقیقت، شما از اصل و اساس بر کفر بوده‌اید.

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾

«و ما را بر شما هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: ما هیچ قهر و غلبه‌ای نداشتیم تا به وسیله آن شما را وادار به ایمان نموده و از کفر خارج گردانیم. به قول ابن کثیر معنی این است: ما بر صحت آنچه که شما را به سوی آن دعوت کرده‌ایم، هیچ حجتی نداشتیم «بلکه خودتان قومی طاغی بودید» که در کفر و گمراهی از حد گذشته بودید و ما فقط شما را به سوی کفر و گمراهی دعوت می‌کردیم اما اجابت از خود شما و به اختیار خودتان بود و هیچ جبر و اکراهی از سوی ما در کار نبود.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذٰٓئِقُونَ ﴿٣١﴾

«پس لازم شد بر ما» و شما همگی «سخن پروردگار ما که: ما چشندگان عذاب الیم هستیم» مرادشان این سخن حق تعالی است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾: قطعاً ما جهنم را از تو (ابلیس) و از پیروانت، همگی پر خواهیم کرد (ص/ ۸۵) پس اینک همه باهم آنچه را که پروردگار ما به همه ما وعده داده است، می‌چشیم.

فَاَعْوَبْتُمْكُمْ إِنَّا كُنَّا غُورِينَ ﴿٣٢﴾

«پس شما را گمراه کردیم» از راه هدایت و به سوی آنچه که خود بر آن از گمراهی و کفر بودیم، شما را فراخواندیم «زیرا ما خود گمراه بودیم» و خواستیم تا شما را نیز مانند خود گمراه سازیم تا شما نیز همانند ما رؤسا و رهبران، گمراه باشید. در اینجاست که رؤسا و رهبران، اقرار و اعتراف می‌کنند به این‌که سبب گمراهی پیروان خویش بوده‌اند اما در عین حال با گفتن: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾: (و ما بر شما هیچ سلطه‌ای نداشته ایم)، این اتهام را از خود نفی می‌کنند که آنها را به زور و غلبه و با اعمال سلطه به کفر و گمراهی کشانیده باشند.

فَاتَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

سپس بعد از این جدال و مناقشه میان پیروان و رؤسا، خداوند ﷻ عذابی را که بر هر دو گروه فرود می‌آید، چنین وصف می‌کند: «پس در حقیقت در آن روز همه آنان در عذاب با هم شریکند» یعنی: در روز قیامت، پیروان و رؤسا هر دو در عذاب با هم شریکند چنان‌که در گمراهی مشترک بودند لذا به همدیگر هیچ سودی رسانده نمی‌توانند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

«هرآینه ما با مجرمان» یعنی: با مشرکان «چنین رفتار می‌کنیم» پس هر عصیانگری را در برابر اعمالی که پیش فرستاده است، جزا می‌دهیم «چراکه آنان بودند که چون کلمه لا اله الا الله به آنان گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند» و از پیروی مؤمنان در گفتن آن سرکشی می‌کردند و همانند مؤمنان به یگانگی حق تعالی اقرار نمی‌کردند. پس سبب عذاب نمودنشان این است.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهَ هَيْتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾

«و می گویند: آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می کند و سخنان درهم و برهمی می گوید «ترک کننده معبودان خود باشیم؟» مرادشان از (شاعری دیوانه)، رسول خدا ﷺ بود. به این ترتیب، آنان اولاً منکر وحدانیت خداوند جلّ و علاه و ثانیاً منکر رسالت شدند.

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

خدای عزوجل در رد پندارشان می گوید: «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر ﷺ، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده «و پیامبران را تصدیق کرده است» در آنچه که از عقیده توحید، اثبات معاد و هشدارها آورده اند پس این پیامبر نه با ایشان مخالفتی کرده و نه عقیده‌ای نو را که پیامبران قبل از وی نیاورده باشند، آورده است.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾

«در واقع شما عذاب پر درد را خواهید چشید» در برابر کفر و تکذیب پیامبران علیهم السلام.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾

«و جز بر حسب آنچه کرده‌اید» از کفر و معاصی «جزا داده نمی‌شوید» پس مجازات نمودنتان، ظلم و ستم نیست.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: کسانی که خدای عزوجل آنها را برای طاعت و توحید خویش خالص کرده است، از این حکم مستثنی بوده و عذاب را نمی‌چشند.

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾

«این گروه روزی ای معین دارند» یعنی: این گروه مخلصان، در بهشت روزی ای دارند که خداوند ﷻ آن را برایشان ارزانی می‌دارد و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آنها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند.

فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾

سپس در تفسیر این روزی معین می‌فرماید: «انواع میوه‌هاست» فواکه: همه انواع میوه‌هاست زیرا این میوه‌ها گوارترین و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد «و آنان گرامیان خواهند بود» یعنی: ایشان از جانب خدای عزوجل مورد اکرام و گرامیداشتی بزرگ و والا قرار می‌گیرند؛ با برتر ساختن درجاتشان در نزد وی، شنیدنشان کلام حق را و فوزشان به لقای وی در بهشت.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾ عَلَى سُرُرٍ مُنْقَلَبِينَ ﴿٤٤﴾

«در بهشت‌های پرناز و نعمت، بر روی تختها» قرار دارند، تختهایی که بر آنها تکیه می‌زنند «روبه‌روی همدیگر» برخی از آنان به چهره برخی دیگر می‌نگرند و هر یک به دیدار برادر مسلمان خویش شادمانند. دلیل این‌که بهشتیان در قفای یک‌دیگر نمی‌نگرند، این است که نگرستن رو در رو، شادمانی و انس و الفت را کاملتر می‌کند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿٤٥﴾

«بر آنان جامی از شراب، جاری گردانیده می‌شود» یعنی: از شرابی که همچون چشمه‌های روی زمین، جاری است.

بَيْضَاءُ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ ﴿٤٦﴾

«سخت سپید درخشان و لذت‌بخش نوشندگان است» حسن بصری گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْفَوْنَ ﴿٤٧﴾

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقلهایشان را از بین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن بیماری و دردسری به سراغشان می‌آید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم می‌باشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا خدای عزوجل آفات و مضراتی - چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض - را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.

وَعِنْدَهُمْ قَصْرِتٌ آلَطْرَفِ عَيْنٍ ﴿٤٨﴾

«و نزدشان دوشیزگان چشم فروهسته‌اند» یعنی: نزد بهشتیان زنانی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند «درشت چشم هستند» عین جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی‌قواره و ناموزون.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكُونٌ ﴿٤٩﴾

«گویی آنان تخم‌های شتر مرغ در پرده پوشیده‌اند» خداوند عَلَّامٌ دوشیزگان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه می‌کند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار نگاه می‌دارد پس رنگ حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم‌های شتر مرغ تشبیه می‌کنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾

«پس برخی از آنان» یعنی: از اهل بهشت «به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر پرس و جو می کنند» یعنی: در هنگام شراب‌نوشی، این یکی حال او را می پرسد و آن یکی حال این را پس از احوالی که در دنیا داشته‌اند، از همدیگر پرس و جو می کنند. و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آنها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

«گوینده‌ای از میانشان می گوید: راستی من همنشینی داشتم» در دنیا که کافر و منکر بعث بعد از مرگ بود.

يَقُولُ أَهْلَكَ لِيَنِ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾ أَوِّدَا مِنَّا وَكُنَّا تَرَابًا وَعِظْمًا أَهْلًا لِمَدْيُونٍ ﴿٥٣﴾

«که به من می گفت: آیا تو از تصدیق کنندگانی» زنده شدن پس از مرگ را؟ «آیا وقتی مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا واقعا جزا خواهیم یافت» در برابر اعمالمان و در قبال آن مورد محاسبه قرار می گیریم؟!»

قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٥٤﴾

«می گوید» آن شخص مؤمن به همپاله گان بهشتی خویش «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بکشیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من می گفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟»

فَأُطِّلَعُ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

«پس درنگریست» آن شخص مؤمن «و آن همنشین خود را در میانه دوزخ دید».

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَأَتُوبِينَ ﴿٥٦﴾

«گفت» آن شخص مؤمن از باب سرزنش به او: «سوگند به خدا که نزدیک بود مرا به نابودی بکشانی» با گمراه‌سازی و اغوای خویش، چنانچه از تو اطاعت می‌کردم. به‌قولی معنی این است: نزدیک بود مرا به دوزخ درافگنی.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ ﴿٥٧﴾

«و اگر نعمت پروردگارم نبود، هرآینه من نیز از احضارشدگان بودم» یعنی: اگر نبود رحمت پروردگار و انعام وی بر من؛ با مفتخر ساختمم به اسلام، هدایت نمودم به سوی حق و درپناه ماندنم از گمراهی، قطعاً من هم با تو از احضارشدگان در دوزخ بودم.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ ﴿٥٨﴾

سپس آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: «آیا ما دیگر نمی‌میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَدَّيْنَ ﴿٥٩﴾

«جز همان مرگ نخستین خود» که در دنیا بود؟ «و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» چنان‌که کفار عذاب می‌شوند؟ این سخن شخص مؤمن از روی بهجت و شادمانی و از سر غرور و خوشحالی به نعمت‌های انقطاع ناپذیر بهشتی و جاودانگی‌ای است که خدای عزوجل بر ایشان در بهشت انعام کرده است. البته او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحا بر عذابش افزوده شود.

إِنَّ هَذَا لَهُمُ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

«راستی که این همان رستگاری بزرگ است» یعنی: این نعمتهای پایدار و این ماندگار بودن همیشه در بهشت، همانا رستگاری بزرگی است که هرگز نمی‌توان برای آن حد و مقداری شناخت و به توصیف آن احاطه کرد. همچنین محتمل است که این سخن از کلام خدای سبحان - در تأیید آنچه که بهشتیان می‌گویند - باشد.

لِيُمِثِلَ هَذَا فَمَا لَيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ ﴿٦١﴾

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حال اهل بهشت و رستگاریشان را برای ما حکایت کرد، اینک ما را به سوی انجام عمل صالح برمی‌انگیزد: «برای چنین پاداشی، باید عمل‌کنندگان عمل کنند» زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال‌پذیر و ناپایدار.

أَذَلِكَ خَيْرٌ لِّزُلَا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾

«آیا از نظر میهمانی این بهتر است یا درخت زقوم؟» درخت زقوم درختی است که میوه‌های تلخ و بسیار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است. نزل: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از راه می‌رسد و در منزل کسی فرود می‌آید؛ چه آن کس میهمان باشد چه غیر وی.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایم که وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی می‌روید؟! در حالی که مؤمنان از این آزمون پیروز بیرون آمده و وجود آن را در دوزخ تصدیق می‌کنند.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

«آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر جهنم می‌روید» و شاخه‌های آن به سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد.

البته در دنیا نیز ما اشیایی را مشاهده می‌کنیم که قابل احتراق نیستند. پس ذاتی که بر استقرار جانداران در آتش قادر باشد، بی‌گمان بر آفرینش درخت در آتش و نگهداری آن از سوختن، تواناتر است.

طَلَعَهَا كَأَنَّهٗ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾

«میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است» یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند عَلَّامٌ در این آیه، محسوس را به متخیل تشبیه کرده است پس هرچند که سرهای شیاطین غیرمرئی است اما برای دلالت بر این‌که آن میوه در نهایت زشتی است، این تشبیه به‌کار گرفته شده است. اعراب، شخص زشت‌صورت را به شیطان و شخص زیباصورت را به فرشته تشبیه می‌کنند. به‌قولی: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از زشت‌ترین مارها می‌باشند.

فَاتِمَّتْ لَمْ يَكُنْ مِنْهَا فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾

«پس دوزخیان حتماً از آن» یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن «می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند» یعنی: به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکمهایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوه آنان - به‌جای روزی بهشت - این است. در حدیث شریف آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذایشان بود. بعد از آن، نوشیدنی‌شان را به زشت‌تر از آن تشبیه کرده می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوَابًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

«سپس برایشان بر آن غذا» یعنی: پس از خوردن آن غذا «آمیزه‌ای از آب جوشان است» یعنی: غذای درخت زقوم با آب جوشان آمیخته می‌شود تا عذابشان را شدیدتر و حالشان را ناخوش‌تر گرداند.

ثُمَّ إِنَّ مَرَجَهُمْ لِآلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

«آن‌گاه بازگشتشان» بعد از نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم «بی‌گمان به سوی دوزخ است» بدین صورت که پس از خوردن زقوم، دوزخیان را برای نوشیدن آب جوش به محل آن وارد می‌سازند چنان‌که شتر را به آب‌گاه می‌برند آن‌گاه مجدداً آنان را به دوزخ بر می‌گردانند. البته این تعبیر دلالت بر آن دارد که آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد.

إِنَّهُمْ أَقْوَاءُ آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾

سپس در بیان علتی که آنها را سزاوار این سزای سخت گردانیده است، می‌فرماید: «هر آینه آنها پدران خود را گمراه یافتند» یعنی: اتفاق چنین بود که آنها پدران خود را گمراه یافتند پس از روی تقلید - و نه از روی هیچ‌گونه حجتی - به آنان اقتدا کردند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُرْعَوْنَ ﴿٧٠﴾

«پس آنها به سرعت بر پی پدران خود رانده می‌شوند» یعنی: آنها از پدران خویش شتابان پیروی می‌کنند و این شتابشان به‌گونه‌ای است که گویی آنان به‌سوی پیروی از پدرانشان به شدت رانده شده و از جا برکنده می‌شوند.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

سپس خداوند ﷻ به بیان این واقعیت می‌پردازد که کفر پدیده‌ای قدیمی است و پیروان آن بسیارند تا پیامبرش را در کفر قومش تسلیت و دلجویی کند: «و قطعاً پیش از آنان»

یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امت‌های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مِّنذِرِينَ ﴿٧٣﴾

«و حال آن‌که در میانشان هشداردهندگان فرستادیم» یعنی: با وجود آن‌که به‌میان آن پیشینیان پیامبرانی را فرستادیم که آنها را از عذاب ما بیم دادند و حق را برایشان بیان کردند اما این امر در آنان هیچ تأثیری نکرد و هیچ سودی برایشان در بر نداشت.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ ﴿٧٤﴾

«پس بین سرانجام بیم‌یافتگان» یعنی: سرانجام کسانی که پیامبران عليه‌السلام آنها را بیم دادند «چگونه شد» زیرا این سرانجام چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٧٥﴾

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: بجز کسانی که خداوند جل جلاله آنان را با توفیق بخشیدنشان به‌سوی ایمان و توحید، برای خودش خالص گردانیده پس اینان نجات‌یابنده‌اند.

وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

«و به‌راستی نوح ما را ندا داد» آن‌گاه که از قومش مأیوس شد. مراد از ندای وی، فریاد و استغاثه‌اش با این دعا بود: ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْصِرْ﴾ (پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن) «قمر/۱۰». «و چه نیک اجابت‌کننده بودیم» یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم.

وَيَجْتَنُّهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم» مراد از اهلش: خانواده و اهل دین وی از کسانی هستند که با وی ایمان آورده بودند. به قولی: آنها هشتاد تن بودند. اندوه بزرگ: همانا غرق کردن است.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

«و تنها نسل او را باقی گذاشتیم» نه غیر آنان را زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ کافران را با دعای نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ هلاک گردانید و از آنان هیچ کسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند - چنان که نقل شده - مردند پس جز فرزندان و نسل و تبار وی هیچ کس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند. یادآور می شویم که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ سه فرزند داشت به نامهای:

۱ - سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲ - حام: که پدر سیاه پوستان است.

۳ - یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آنهاست.

وَتَرْكَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾ سَلَّمَ عَلَى نُوحٍ فِي الْمَأْمُونِ ﴿٧٩﴾

«و برای او میان آیندگان ثنایی نیک برجای گذاشتیم» یعنی: در میان کسانی که بعد از نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ تا روز قیامت - از امتها - می آیند، نام و آوازه نیکو و ثنا و ستایشی خوب را ماندگار ساختیم. این ثنا و ستایش نیکو عبارت از این سخن است:

«سلام بر نوح در میان جهانیان» یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می فرستند و چون از او یاد کنند، می گویند: «نوح علیه السلام». به قولی: این سلامی است از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

«ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم» یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت‌قدم باشد، این‌گونه پاداش می‌دهیم.

إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

«به راستی او از بندگان مؤمن ما بود» یعنی: نوح عليه السلام بنده‌ای گرویده و مخلص برای خداوند جل جلاله بود.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٨٢﴾

«سپس دیگران را» یعنی: کافران را «غرق کردیم» و از آنان هیچ نام و نشانی باقی نگذاشتیم.

﴿٨٣﴾ وَإِن مِّن شَيْعَةٍ لَّا بَرَّاهِمَ

«و بی‌گمان ابراهیم از شیعه نوح بود» یعنی: ابراهیم عليه السلام از اهل دین وی بود، بر راه و روش وی قرار داشت و از کسانی بود که با نوح عليه السلام در دعوت به سوی الله جل جلاله و یگانگی وی موافقت کرد. بیضاوی می‌گوید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولی‌العزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آنها، نیز یکی بوده باشد». نقل است که در میان نوح و ابراهیم علیهما السلام دوهزار و ششصد و چهل سال فاصله زمانی بود و در این فاصله دو پیامبر دیگر آمدند که عبارت از هود و صالح علیهما السلام بودند. اصل کلمه «شیعه» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آنها برای آن امر «متشیع» هستند. اما این کلمه بعد از شهادت سیدنا علی عليه السلام بر پیروان مذهب «شیعه» اطلاق می‌شود.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

«آن گاه که» ابراهیم علیه السلام «با قلبی سلیم به سوی پروردگار خود روی آورد» قلب سلیم: دلی است که از شک و شرک پیراسته بوده و به منظور کسب رضای خدای عزوجل، برای خلقش خیرخواه باشد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «قلب سلیم دلی است که به لاله الا الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾ أَيُّكَاءِ إِلَهَةٍ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

«چون» ابراهیم علیه السلام «به پدرش و قومش گفت» سرزنش کنان و معترض «چه چیزی را می پرستید؟» آیا نمی دانید که این بتان بی جان قابل پرستش نیستند؟ «آیا به دروغ و دغل معبودانی را بجز الله می خواهید؟» افک: بدترین نوع دروغ است.

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

«پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟» هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی که غیر وی را پرستیده اید؟ به نظر شما او با شما چه خواهد کرد؟.

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

«سپس نگاهی به ستارگان افگند و گفت: من بیمارم» نقل است که: قوم ابراهیم علیه السلام به علم نجوم دلبستگی ای داشتند پس ابراهیم علیه السلام به آنان چنین وانمود کرد که از همان فن نجوم بهره می گیرد تا بر او عیب نگیرند. تعلق ابراهیم علیه السلام به این که بیمار است، تمهیدی برای این بود که علیه بتانشان برنامه ای را به اجرا گذارد تا این حجت بر قومش که بتان شایسته پرستش نیستند، الزام گردد. نقل است: در فردای روزی که ابراهیم علیه السلام خود را بیمار وانمود کرد، قومش مراسم جشنی داشتند که همه در آن از شهر بیرون می رفتند پس ابراهیم علیه السلام خواست تا خود را از آنها عقب کشیده و کار بتان را یکسره سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.

مفسران درباره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آنها نبود چنان‌که قومش این کار را می‌کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آنها این ذهنیت را القا کند که او هم آنچه را که آنها درباره ستارگان می‌دانند، می‌داند و در امور خود بر ستارگان تکیه می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حيله‌ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان‌که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه این که: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آنها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمندوحة عن الکذب: بی‌گمان در سخنهای سربسته، گریزگاهی از دروغ است».

فَنَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿۱۰﴾

«پس پشت‌کنان از او روی برتافتند» یعنی: قوم ابراهیم علیه السلام بعد از آن تعللش، او را تنها گذاشته و خود به مراسم عید خویش رفتند.

فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِمَّ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۱۱﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿۱۲﴾

«تا نهانی به سوی خدایانشان رفت» راغ: ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و به‌طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» یعنی: از غذایی که پرستشگرائتان برایتان ساخته و پیش شما نهاده، خود به جشن خویش رفته‌اند؟.

«شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟» ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آنها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی‌باشند.

فَرَأَىٰ عَلَيْهِمْ صُرًىٰ بِالْيَمِينِ ﴿١٣﴾

«پس با دست راست خویش بر سر آنها زدن گرفت» و به قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. دلیل زدنتان با دست راست این بود که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است پس همه بتانشان را خرد و ریزکرد، جز بت بزرگ را. که تفصیل داستان در سوره «انبیاء» گذشت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿١٤﴾

«پس شتابان به سوی او روی آوردند» پرستشگران بتان چون به شهر آمده و و حال و روز معبودان خود را دیدند، شتابان به سوی ابراهیم علیه السلام روی آوردند زیرا دانستند که او این کار را بر سر آنها آورده است!.

قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿١٥﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «آیا آنچه را که خود» آنها را با دست خود «می‌تراشید، می‌پرستید؟ با این که خدا شما و آنچه را که بر سر آنها کار می‌کنید، آفریده است؟» یعنی: در حالی که خداوند جل جلاله همه آنچه را که به‌طور کلی می‌سازید و به عمل می‌آورید - که بتان تراشیده شما نیز از آن جمله‌اند - آفریده است؟. معنای: (ماتعملون: آنچه می‌کنید) در اینجا، عمل تصویر، پیکرتراشی و مانند آن است. اهل سنت با این آیه استدلال می‌کنند بر این که «افعال»، آفریده خدای عزوجل است ولی اکتساب آنها از بندگان می‌باشد و این عقیده، ابطال‌کننده مذهب «قدریه» و مذهب «جبریه» است. در حدیث شریف مرفوع آمده است: «خداوند آفریننده هر صنعتگری به‌همراه صنعت وی است».

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿١٧﴾

«گفتند: برای او بنایی برآورید و او را در آتش بیندازید» قوم ابراهیم عليه السلام در امر مجازات وی در میان خود مشورت کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای ابراهیم عليه السلام چهاردیواری ای (کوره‌خانه‌ای) از سنگ بسازند و آن را از هیزم پرکنند آن‌گاه هیزم را برافروخته و او را در آتش افگندند.

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿١٨﴾

«پس در حق او کیدی را قصد کردند» یعنی: نیرنگ و بدسگالی‌ای را تنیدند؛ با افگندنش در آتش «ولی ما آنان را فرودست‌ترین گردانیدیم» زیرا پس از آن‌که ابراهیم عليه السلام را در آتش افگندند، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی‌بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ ﴿١٩﴾

«و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم» یعنی: من از سرزمین قوم خود که از روی تعصب برای بتان، کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش عليه السلام، کردند آنچه کردند، به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده ؛ و آن سرزمین شام است «زودا که مرا راه نماید» پروردگارم به جایی که قادر باشم فقط او را پرستش کنم.

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعائر دین خود در آنجا قادر نیست.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾

«پروردگارا! به من از شایستگان عطا کن» یعنی: به من فرزند صالحی عطا کن که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونسم باشد.

فَبَشِّرْهُ بِعَلْمٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾

«پس او را به پسری بردبار مژده دادیم» که بزرگ می‌شود و در بزرگی حلیم و بردبار می‌گردد. لذا این بشارت، دلالت بر آن دارد که ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که این فرزند باقی می‌ماند تا پخته‌سال و بزرگ شده و در آن سن و سال، به وصف حلم و بردباری موصوف گردد.

ابن کثیر می‌گوید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او - به اتفاق مسلمین و اهل کتاب - از اسحاق علیه السلام بزرگتر است بلکه در نص کتابشان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق علیه السلام نودونه سال داشت.»

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَؤُاْ اِنِّي اَرَىٰ فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۗ قَالَ يَتَّبِعُ اَفْعَلْ مَا

تُوْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿١٠٢﴾

«پس وقتی آن طفل به آن سنی رسید که با پدر خود کار و کوشش تواند کرد» یعنی: چون اسماعیل علیه السلام جوان شد و در کار و کوشش به پای پدرش ابراهیم علیه السلام رسید، به طوری که می‌توانست با او در کارها و نیازمندیهایش کمک کند. مقاتل می‌گوید: «یعنی: چون به سنی رسید که می‌توانست همراه پدرش راه برود». فراء می‌گوید: «اسماعیل در آن هنگام پسری سیزده‌ساله بود»، آری! در آن وقت: «ابراهیم گفت: ای پسرک من! هرآینه من در خواب چنین می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم» و رؤیای انبیاء علیهم السلام حق است و کارهایشان به فرمان خداوند جل جلاله می‌باشد «پس بین در این کار چه به نظرت می‌آید؟» ابراهیم علیه السلام به فرزندش اسماعیل علیه السلام گفت: کار این است که من به ذبح تو فرمان یافته‌ام پس درنگر که چه می‌بینی؟ دلیل این که ابراهیم علیه السلام در این مورد با اسماعیل علیه السلام مشورت کرد، این بود تا صبر و شکیبایی وی در برابر فرمان الهی را بداند، در غیرآن، رؤیای انبیاء علیهم السلام وحی است و امثال آن لازم می‌باشد «گفت: پدرجان! آنچه فرمانت داده‌اند» در مورد ذبح من «انجام بده» و عملی کن «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال.

به قولی: ابراهیم علیه السلام شب «ترویه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «خداوند جل جلاله تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». پس چون صبح دمید، در این اندیشه فرورفت که آیا این خواب از جانب خداوند جل جلاله است، یا از سوی شیطان؟ باز چون شب فرارسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گردید. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (۱۱۲) بشارت به تولد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل علیه السلام بود پس ملاحظه می‌شود که کلمه «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است.

ابن کثیر می‌گوید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح، اسماعیل علیه السلام است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آنها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه

خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندان قرعه انداخت که یکی از آنها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سرانجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

«پس وقتی هردو، تن در دادند» یعنی: چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تسلیم امر خدای سبحان شده و به فرمانش گردن نهادند و کار خود را به او سپردند زیرا یکی از آنها خودش و دیگری فرزندش را به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تسلیم کرد؛ «و پسر را به پیشانی بر خاک افگند» یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را بر چهره اش به خاک افگند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور می شویم؛ محلی که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود.

وَنَدَيْنَهُ أَنْ يَتَّبِعْهُمُ ﴿١٠٤﴾ فَذَصَقَتِ الرَّبِّيَا إِنَّا كَذَبُكَ بَجَزَى الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

«و او را ندا دادیم» ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را برای ذبح خوابانده بود که در این اثنا فرشته ای به فرمان پروردگار او را از پشت سر کوه ندا داد: «که ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی» و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش - هرچند که او را ذبح نکرد - راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد «ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم» با رها ساختن آنها از سختی، به سلامت نگه داشتن آنها از محنتها و پدیدار ساختن گشایش برای آنها با فرج بعد از شدت.

إِنَّ هَذَا لَهُوَّ الْبَتُّ الْآمِينُ ﴿١٠٦﴾

«بی‌گمان این ماجرا آزمونی آشکار است» و پیروزی ابراهیم علیه السلام در آن نیز آشکار است، چراکه خدای سبحان با فرمان ذبح فرزندش، او را در اطاعت خویش امتحان کرد و او از این امتحان پیروز بیرون آمد.

وَفَدَيْنَهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

«و او را به قربانی بزرگی فدیة دادیم» خداوند جل جلاله قوچی بزرگ‌جثه و فربه را برای ابراهیم علیه السلام از آسمان فرو فرستاد و ابراهیم علیه السلام او را در عوض فرزندش اسماعیل علیه السلام ذبح کرد. سنت در قربانی نیز این است که قربانی چاق و فربه باشد. باید دانست که نزد جمهور علما قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابوحنیفه می‌گوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَّمَ عَلَيَّ إِزْهِيمَ ﴿١٠٩﴾

«و میان آیندگان برای او ثنای نیک به‌جای گذاشتیم» یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان امتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم «سلام بر ابراهیم» سلام: ثنا و ستایش نیکو و پسندیده است.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

«نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر آن در آیه (۱۰۵) گذشت.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾

«در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود» یعنی: ابراهیم علیه السلام از کسانی بود که حق عبودیت را گزارده و در ایمان به خدا جل جلاله و توحید وی، ثابت قدم و پایدار بودند و دلیل نیکوکاری وی همین امر است.

وَشَرَّزْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾

«و او را به اسحاق که پیامبری از صالحان است، بشارت دادیم» یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خدای عزوجل در ذبح یگانه فرزندش اسماعیل علیه السلام، بشارت دادیم. چنان که گفتیم، این آیه نیز دلیل بر آن است که ذبیح اسماعیل علیه السلام بود.

وَنَزَعْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

«و به ابراهیم و اسحاق برکت دادیم» با پی در پی فرستان نعمتهای خویش بر آن دو. به قولی مراد این است که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیاء علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زادوولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند» خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می پردازد که بودن نسل انسانها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان که یهود و نصاری نیز - با وجود آن که از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد درافتاده اند.

در اینجا داستان ابراهیم علیه السلام به پایان می رسد. البته داستان وی حاوی درسهای بسیار بزرگی از دروس توحید می باشد و اولین آنها این درس است که: مقتضای توحید، طاعت الهی در هر امری است؛ هر چند آن امر، دشوار باشد.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾

«و در حقیقت، ما بر موسی و هارون منت نهادیم» با برگزیدنشان به نبوت و بخشیدن غیر آن از منافع دینی و دنیوی به ایشان.

وَجَعَلْنَاهُمَا قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكْفَرُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾ وَءَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٧﴾ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

«و آن دو و قومشان» بنی اسرائیل «را از اندوه بزرگ» که استعباد و بردگی فرعون بود و به قولی: از اندوه غرق «نجات دادیم» در حالی که فرعون و قومش را غرق کردیم و به هلاکت رسانیدیم.

«و یاریشان دادیم تا ایشان بودند که پیروز شدند» بر فرعون و قومش.

«و به آن دو کتابی مستبین دادیم» که مراد از آن: کتاب تورات است. مستبین: یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش.

«و آنان را به راه راست هدایت کردیم» در کردار و عمل، که دین اسلام است زیرا اسلام دین واحد خدای عزوجل و یگانه راهی است که انسان راهیافته را به مقصد و مطلوب نهایی می‌رساند.

وَتَرْكُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَّمْنَا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

«و برایشان میان آیندگان» یعنی: میان امتهای واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد می‌شود.

«سلام بر موسی و هارون» یعنی: سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام بر ایشان باد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

«ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم زیرا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند» تفسیر نظیر این دو آیه در همین سوره گذشت.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

«و به راستی الیاس از پیامبران بود» الیاس علیه السلام پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است. ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می کند: «اول این که او همان ادیس علیه السلام است. دوم این که او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند جل جلاله او را بعد از حزقیل نبی علیه السلام در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن گاه که آنان بتی به نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی فراخواند و از پرستش ماسوای آن نهی کرد.»

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

«آن گاه که به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟» یعنی: آیا از خدای عزوجل پروا نمی دارید تا فقط او را به پرستش گرفته و از منهیاتش - مانند شرک و معاصی - دست بردارید.

أَنْدَعُونَ بَعْلًا وَاَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ﴿١٢٥﴾

«آیا بعل را می پرستید؟» بعل نام بتی است که مردم شام در عصر الیاس علیه السلام آن را می پرستیدند و سپس پرستش آن به میان بنی اسرائیل نیز سرایت کرد. به قولی: «بعل» به معنای پروردگار است. یعنی: آیا بتی را به پروردگاری گرفته و آن را می پرستید؟ و «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می باشد «و بهترین آفرینندگان را وا می گذارید؟» یعنی: پرستش خدای متعالی را وا می گذارید که شما را آفرید و به بهترین شکل و هیأت صورت نگاربتان کرد در حالی که او بهترین آفرینندگان و بهترین صورت نگاران است؟.

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولَىٰ ﴿١٣٦﴾

«الله را که پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست وامی گذارید؟» یعنی: فقط حق تعالی است که بعد از آن که هم شما و هم اجدادتان را از کتم عدم آفرید، شما را به نعمتهای خویش می پروراند پس فقط اوست که سزاوار پرستش می باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٣٧﴾

«پس او را دروغگو شمردند. قطعاً آنها احضار می شوند» یعنی: آنها به سبب دروغگو شمردن الیاس علیه السلام، قطعاً در عذاب احضار می شوند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٣٨﴾

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: فقط کسانی از قوم الیاس علیه السلام از عذاب می رهند که به حق تعالی مؤمن بوده و عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند.

وَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٣٩﴾ سَلَّمَ عَلَٰهُ إِلَىٰ يَاسِينَ ﴿١٤٠﴾

«و برای او در میان آیندگان نام نیک به جای گذاشتیم» یعنی: برای الیاس علیه السلام در میان امت های بعد از وی، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

﴿سَلَّمَ عَلَٰهُ إِلَىٰ يَاسِينَ﴾ مراد از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». در قرائت دیگری آمده است: «سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقیقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤١﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٢﴾

«هرآینه ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم زیرا او از بندگان با ایمان ما بود» تفسیر نظیر این دو آیه نیز گذشت.

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٢﴾

«و در حقیقت لوط از پیامبران بود» او لوط فرزند هاران (برادر ابراهیم علیه السلام) فرزند تارخ بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و خداوند جل جلاله او را به سوی اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

إِذْ جَاءَتْهُ وَأَهْلُهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٣﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَائِبِينَ ﴿١٣٤﴾

«آن‌گاه که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم، جز پیرزنی که از باقی ماندگان بود» در عذاب و او همسر لوط علیه السلام بود.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٣٥﴾

«سپس دیگران را هلاک ساختیم» یعنی: باقی‌ماندگان از قومش را که به او ایمان نیاورده بودند، با عذاب خویش نابود ساختیم.

وَإِنَّا لَنُرَوِّنُهُمْ فِي الْمُدُنِ مُصِيبِينَ ﴿١٣٦﴾

«و در حقیقت شما بر آنان بامدادان گذر می‌کنید» مخاطب این آیه مردم مکه‌اند. یعنی: ای مردم مکه! شما بامدادان بر منازل کسانی که آثار عذاب در آنها موجود است، در سفرهای خویش به سوی شام گذر می‌کنید؟ زیرا شهر «سدوم» بر سر راهشان به سوی شام قرار داشت.

وَبِالْأَيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٧﴾

«و شامگاهان نیز» بر منازلشان گذر می‌کنید؛ در هنگام رفت و آمدتان به سوی شام «پس آیا تعقل نمی‌کنید؟» در آنچه که در دیارشان از آثار عذاب الهی می‌بینید تا از سرنوشتی همانند سرنوشت آنان بی‌مناک باشید؟.

ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزوجل شهرشان را به دریاچه‌گندیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بدبو و بدمزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط»

مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». نسفی می‌گوید: «داستان لوط و یونس به سلام‌گفتن بر آنها ختم نشد زیرا خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در آخر سوره بر همه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سلام فرستاده است پس به آن اکتفا گردید».

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۸﴾

این ششمین و آخرین داستان در این سوره است: «و در حقیقت یونس از زمره پیامبران بود» یونس: همان ذوالنون فرزند متی است. او ظاهراً از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ او را به سوی شهری بزرگ فرستاد تا آنان را به سوی حق فراخواند و آنان اهالی شهر «نینوی» از سرزمین «موصل» بودند.

مفسران می‌گویند: «یونس عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به قومش عذاب الهی را وعده داده بود و چون عذاب از آنان به تأخیر افتاد، بی‌اذن پروردگارش از میانشان بیرون شد و مانند غلامی که از مولایش گریخته باشد، قصد سفر دریا کرده و سوار کشتی گردید، بدین جهت، در آیه بعدی به «گریزنده» موصوف گشت.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾

«آن‌گاه که به‌سوی کشتی گرانبار بگریخت» اصل اباق: گریختن غلام از نزد مولای خویش است و چون گریختن او از قومش بی‌اذن پروردگار بود، به این وصف موصوف شد.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾

«پس با هم قرعه انداختند» یعنی: سرنشینان کشتی میان همدیگر قرعه انداختند تا از بیم غرق شدن کشتی به‌سبب گرانباری، برخی از آنان خود را به دریا افکنند و کشتی سبک گردد «و او از مغلوبان شد» یعنی: یونس عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در قرعه‌کشی مغلوب شد و بنابراین، او را به دریا انداختند.

فَالْتَقَمَهُ الْخَوْثُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٣﴾

«پس او را ماهی» نهنگ «فرو بلعید و او درخور ملامت بود» یعنی: کاری کرده بود که موجب سرزنش و ملامت بود زیرا بی‌اذن پروردگارش به‌سوی دریا رفت و سوار کشتی شد. آری! چون خود را در آب انداخت، ماهی او را فروبلعید.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمَسْتَجِبِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِذْ يَبُوءُ يَعْشُونَ ﴿١٤٤﴾

«پس اگر او از زمره تسبیح‌گویان نبود» یعنی: اگر یونس عليه السلام از ذکرکنندگان خدا جل جلاله یا از نمازگزاران برای وی نبود، یا از تسبیح‌گویان برایش در شکم ماهی نبود؛ با این دعایش: (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين) «الانبياء/٧٨»؛ «قطعا در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته شوند، باقی می‌ماند» یعنی: قطعا شکم ماهی تا روز قیامت گور وی می‌شد. در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين) بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

﴿ فَبَدَّنَهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

«پس او را به کرانه بی‌گیاه افگندیم» عراء: مکانی خالی از بنا و گیاه است. به‌قولی: او بر کرانه دجله و به‌قولی دیگر: بر کرانه سرزمین یمن افگنده شد و خدا جل جلاله دانتر است «در حالی که بیمار بود» خداوند متعال به ماهی فرمان داد پس ماهی او را در حالی از دهانش به ساحل افگند و از شکمش به بیرون پرتاب کرد که او بر اثر فشار بلعیدن ماهی، بیمار بود و پوست بدنش از میان رفته بود. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «او چون جوجه بی‌پری گشته بود که از تخم بیرون می‌آید». سدی می‌گوید: «او چون نوزادی که تازه متولد می‌شود، از شکم ماهی بیرون آمد». در حدیث شریف مرفوع به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون به یونس پیامبر عليه السلام معلوم شد که خداوند جل جلاله را در شکم ماهی با این کلمات بخواند، این دعای او ناله‌کشان به‌سوی عرش بالا رفت. فرشتگان گفتند: پروردگارا! این صدایی است ضعیف

و شناخته شده از دیاری دوردست و ناشناخته. خداوند عز وجل فرمود: آیا صاحب این صدا را نمی شناسید؟ گفتند: پروردگارا! او کیست؟ خدای عزوجل فرمود: بندهام یونس است. گفتند: بندهات یونسی که هنوز هم برای او عمل پذیرفته شده و دعای مستجاب به آسمان برداشته می شود؟! پروردگارا! آیا بر وی به سبب آنچه که در آسوده حالی انجام می داد، رحم نمی کنی تا در هنگام گرفتاری وی به چنگال بلا، نجاتش دهی؟ خداوند عز وجل فرمود: چرا! بر وی رحم می کنم. پس ماهی را فرمان داد و ماهی او را به کرانه بی گیاه افگند.

وَأَبْتَنَا عَلَيْهِ شَجَرَةٌ مِّنْ يَّقُطِينٍ ﴿۱۶۱﴾

«و بر بالای سر او درختی از نوع کدوبن رویانیدیم» تا بر سر وی سایه افگند و چنین بود که آرام آرام گوشت بدن یونس علیه السلام سخت شد و موی تنش روید. یقظین: درخت کدو از گونه ای به نام «قرع» است. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: «خداوند عز وجل برای یونس بزی وحشی را برگماشت که از خاروخاشاک زمین می خورد و هر صبح و شام نزد یونس آمده میان هر دو پای خویش را بر او می گشود و او را از شیر خویش سیر و سیراب می ساخت تا آن که پوست تن وی روید و حالش بهبود یافت». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کدو را دوست داشتند و می فرمودند: «این درخت برادرم، یونس است». ابن کثیر می گوید: «فواید کدو بسیار است، از جمله:

- سرعت رویش آن.

- سایه افگندن برگهای آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی ای که دارد.

- این که مگس به آن نزدیک نمی شود.

- این که میوه آن تغذیه نیکو دارد.

- این که خام و پخته با مغز و پوست خورده می شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

«و او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر از آن» یعنی: بلکه به سوی بیشتر از صد هزار نفر «فرستادیم» و آنها قوم یونس عليه السلام بودند که او از نزدشان به سوی دریا گریخت و بعد از گریختن وی، همین اتفاقی برایش افتاد که خداوند متعال در این آیات برای ما حکایت کرده است و قوم وی اهالی نینوی از سرزمین موصل بودند. پس یونس عليه السلام قبل از آن که به سوی دریا بگریزد و بعد از آن نیز، فرستاده پروردگار عزوجل بود.

فَقَامُوا فَمَتَّعْنَاهُمُ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٤٨﴾

«پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم» یعنی: بعد از آن که قوم یونس عليه السلام نشانه‌های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند و خدای عزوجل هم آنان را در دنیا تا هنگام به سر رسیدن اجل‌ها و به‌نهایت رسیدن عمرهایشان، بهره‌مند گردانید.

فَأَسْتَفْتِيهِمْ الْرَبُّكَ الْأَبْنَاءُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ ﴿١٤٩﴾

«پس» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «از مشرکان جويا شو» و از آنان بپرس که: «آیا پروردگارت را دختران و خود آنان را پسران است؟» یعنی: بر فرض این که پندارشان در انتساب فرزند به خدای سبحان درست باشد، چگونه آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به خدا جل جلاله و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت می‌دهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

سپس خداوند جل جلاله از سخن اول به سوی آنچه که شدیدتر از آن است، برگشته و می‌فرماید: «یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟» یعنی: چگونه فرشتگان را مادینه می‌پندارند در حالی که آنان در هنگامی که ما فرشتگان را آفریدیم، حاضر نبوده‌اند؟ به این ترتیب، خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که چنین

چیزی جز از طریق مشاهده دانسته نمی‌شود و آنان شاهد آفرینش فرشتگان نبوده‌اند پس نه دلیلی سماعی بر قولشان وجود دارد و نه دلیلی عقلی تا در نتیجه، آنها بتوانند دریافت آن را به عقلهایشان نسبت دهند.

﴿۱۵۱﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۵۲﴾

«هشدار که اینان از سر تهمتشان قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده! در حالی که آنها قطعاً دروغگویند» و این سخنشان فقط از سر دروغ و افتراء سرزده است، بی‌آن‌که دلیل و یا حتی شبهه دلیلی بر این سخنشان وجود داشته باشد پس بی‌گمان خداوند عز وجله نه فرزند آورده و نه از کسی زاده است.

﴿۱۵۳﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۱۵۴﴾

«آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» یعنی: آیا او دختران را بر پسران برگزیده و برتری داده است؟ با این‌که پسران بر طبق داوری‌ها و باورهای شما بهترین دو جنس هستند؟ پس اگر برای حق تعالی فرزندی بود، قطعاً می‌باید پسران را برمی‌گزید زیرا او بر اعمال آنچه که اراده کند، قادر است پس این پندار شما نادرست است و او از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد.

﴿۱۵۵﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۶﴾

«آیا متذکر نمی‌شوید؟» یعنی: آیا در آنچه گفتیم، تأمل نمی‌کنید و نمی‌اندیشید تا بطلان سخن خویش را دریابید؟»

﴿۱۵۷﴾ فَأَتُوا بِكِنَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۵۸﴾

«یا حجتی آشکار دارید» بر آنچه که می‌گویید؟ «پس اگر راست می‌گویید» در این ادعای خود «کتابتان را بیاورید» یعنی: کتابی نازل شده از آسمان را بیاورید که

دربگیرنده چنین حجتی بوده و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمی‌تواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به‌طور کلی آن را جایز نمی‌داند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾

«و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند» جنه: جنیانند. مجاهد گفته است: «آنان شاخه‌ای از شاخه‌های فرشتگانند که برایشان (جنه) گفته می‌شود». قتاده و کلبی گفته‌اند: «یهودیان - که خدای سبحان لعنتشان کند - گفتند: خداوند با جنیان پیوند خویشاوندی برقرار کرده است و فرشتگان از فرزندان این خویشاوندی‌اند». به‌قولی: این سخن قبایل کنانه و خزاعه بود که گفتند: خداوند از اشراف جن خواستگاری کرد و آنان از دختران سرآمد و شریف خود به او تزویج کردند پس فرشتگان دختران خدا از نسل دختران اشراف جن‌اند». برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند.

«و حال آن‌که جنیان به‌خوبی دانسته‌اند که خودشان احضار خواهند شد» یعنی: جنیان دانسته‌اند که کفار گوینده این سخن، در دوزخ احضار شده و در آن به‌سبب دروغ و افترای خویش عذاب می‌شوند. همچنین احتمال دارد که معنی این باشد: جنیان می‌دانند که خداوند عَلَّمَهُمْ خود آنان را به‌زودی برای حساب حاضر می‌کند، در حالی که اگر در میان او و آنان پیوندی از پیوندها وجود می‌داشت، هرگز آنان را برای این کار احضار نمی‌کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

«خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند» به‌دروغ و بهتان؛ از نسبت دادن فرزند برای او.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: لیکن بندگان مخلص خداوند ﷻ از این که او را به چیزی از اوصاف ناشایست وصف نمایند، بیزار و برکنارند بلکه بیان مخلصان مطابق واقع است.

فَاتَّكُرُ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَعَّانِينَ ﴿١٦٢﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْحَمِيمِ ﴿١٦٣﴾

«در حقیقت شما» ای کافران «و آنچه که می پرستید» از بتان به جای خداوند ﷻ (بر ضد او) هیچ کس را «گمراه گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است» یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای می فشارند.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

«و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز این که برای او مقامی معین است» این بیان خداوند ﷻ در حکایت از سخن فرشتگان است. یعنی: فرشتگان می گویند: هیچ فرشته ای از ما نیست جز این که در آسمانها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز این که بر آن فرشته ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد».

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾

«و در حقیقت ما صف بسته ایم» در نماز و انجام طاعت و در پایگاههای خدمت. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ به یاران خویش دستور دادند تا ایشان نیز همچنان که فرشتگان نزد پروردگارش صف می بندند، در نماز صف ببندند. اصحاب گفتند: فرشتگان نزد پروردگارش چگونه صف می بندند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آنها صفوف مقدم را کامل کرده و در صف به هم فشرده می ایستند». پس صفوف فرشتگان

در آسمان، همانند صفوف اهل دنیا در زمین است. ابن کثیر روایت کرده است: «وقتی نماز برپا می‌شد، عمر رضی الله عنه در محراب روی به سوی مردم می‌ایستاد و می‌گفت: صفهای خود را برپا دارید! برابر بایستید! زیرا خداوند متعال برای شما هدایتی همچون هدایت فرشتگان را می‌خواهد. آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ﴾. سپس می‌فرمود: ای فلان! عقب برو. ای فلان! جلو بیا. بدین گونه یکایک نمازگزاران را می‌پایید تا برابر بایستند آن‌گاه جلو می‌رفت و تکبیر تحریمه می‌گفت.»

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه از یزید بن ابی مالک روایت کرده است که گفت: تا این آیه نازل نشده بود، مردم به‌طور پراکنده و از هم گسسته نماز می‌گزاردند پس چون خداوند جل جلاله آیه: ﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ﴾ را نازل کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان دستور دادند که صف ببندند.»

﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾

فرشتگان در ادامه می‌گویند: «و ما یمیم که خود تسبیح گویانیم» در نماز و در غیر آن. مراد این است که فرشتگان بر این اوصاف قرار دارند، اوصافی که گویای عبادت و تذلل آنها برای خدای سبحان است، نه چنان که کفار ایشان را وصف می‌کنند. «تعالی الله عما یقولون» خدای سبحان از آنچه می‌گویند منزّه و برتر است.

﴿وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ﴾ ﴿٣٧﴾ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولَىٰ﴾ ﴿٣٨﴾ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ ﴿٣٩﴾

«و مشرکان به تأکید می‌گفتند» یعنی: مشرکان چون قبل از بعثت محمدی به جهل و نادانی سرزنش می‌شدند، مؤکداً می‌گفتند: «اگر ذکری از پیشینیان نزد ما بود» یعنی: اگر کتابی از کتابهای پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل می‌شد «بی‌شک از بندگان اخلاص یافته خداوند می‌شدیم» یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

«ولی» وقتی حضرت محمد ﷺ است به آنها کتاب را آورد؛ «به آن کافر شدند پس به زودی خواهند دانست» عاقبت و فرجان شوم کفر خود را.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

«و قطعاً کلمه ما» در لوح محفوظ «در حق بندگان به رسالت فرستاده ما از پیش صادر شده است» مراد از کلمه: کامیابی و پیروزی‌ای است که خداوند ﷻ به آنان علیه کفار وعده داده است چنان‌که خود در تفسیر آن می‌فرماید: «که ایشان حتماً نصرت یافتگانند» در دنیا و آخرت «و هرآینه لشکر ما، آنان پیروزند» زیرا فرجام کار از آن ایشان است. پس این است همان «کلمه» یا وعده‌ای که در آیه (۱۷۱) ذکر شد. «لشکر خدا ﷻ» حزب وی، یعنی پیامبران ﷺ و پیروانشان می‌باشند.

آری! وعده حق تعالی به پیروزی و غلبه مؤمنان قطعاً محقق می‌شود زیرا پدیده غالب در هر معرکه و هر سنگری، پیروزی لشکر خدا ﷻ بر دشمنانشان است و این حقیقت مسلم است که در هر حال و در هر رزمگاهی، عاقبت و فرجام نیک از آن لشکر حق می‌باشد و اگر هم شکست و فتوری مقطعی در کارشان روی دهد، این یک امر گذراست چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: (و العاقبه للمتقين: و سرانجام کار از آن تقوایپیشه‌گان است).

فَنُؤَلِّهِمْ هَهُنَّ كَهَنِينَ ﴿١٧٤﴾

«و» هرگاه کار این‌چنین است پس «از آنان» یعنی: از کفار «تا مدتی» یعنی: تا مدتی که نزد خدای سبحان معلوم است «روی پرتاب» آن مدت عبارت است از: مدت دست‌نگه‌داشتن و خودداری‌ات از جنگ با آنان تا آن‌گاه که تو را به جنگ مسلحانه فرمان دهیم و آن زمان است که پیروزی‌ات قطعی است. که به‌حمدالله این پیروزی، در بدر و فتح مکه تحقق یافت.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

«و آنان را بنگر» وقتی که عذاب و مجازات ما بر آنان فرود می آید؛ با کشتن و اسیر ساختنشان «که زودا بنگرند» اما در هنگامی که نگریستن هیچ سودی به حالشان ندارد.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

«آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند» قبل از فرارسیدن وقت آن؟ آری! مشرکان از فرط ناباوری و تکذیبشان به رسالت حق و معاد می گفتند: این عذاب ما کی خواهد بود؟

جویر در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مشرکان گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله! به ما آن عذابی را که از آن بیم مان می دهی بنمایان و شتابان آن را برای ما بیاور! پس این آیه نازل شد. این روایت - بر شرط بخاری و مسلم - صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٧٧﴾

«پس چون به ساحه آنان فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساحه و دیار مشرکان در روز فتح مکه است «بامداد بیم یافتگان چه بد است!» یعنی: در آن هنگام، بامداد کسانی که به عذاب بیم داده شده اند، چه بد است! صباح: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام بامداد انجام می گیرد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بامدادان به خیبر حمله بردند و چون یهودیان با بیلها و تبرهای خود بیرون آمدند تا بر سر کارهای خویش بروند، بناگاه با لشکر اسلام روبرو شدند پس سراسیمه بازگشتند درحالی که می گفتند: محمد است به خدا! محمد و لشکر...! و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله أكبر، خربت خیبر، إنا إذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين: الله أكبر، خراب شد خیبر، ما چون به ساحه قومی فرود آییم، بامداد بیم یافتگان چه بد است!».

﴿٧٨﴾ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿٧٩﴾

«و از آنان تا مدتی» دیگر که نزد خدای سبحان معلوم است «روی برتاب و بنگر که آنان نیز خواهند نگریست» عاقبت کفر خویش را.

حق تعالی این دو آیه را برای تأکید تکرار نمود. مراد از آیه سابق (۱۷۴)، انتظار کشیدن تا هنگام روی دادن عذاب دنیا بر کافران است اما مراد از این آیه، وقت وقوع عذاب آخرت می باشد.

﴿١٨٠﴾ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨١﴾

«منزه است پروردگارت، پروردگار عزت» و غلبه «از آنچه این گروه وصف می کنند» در نسبت دادن زن و فرزند و شریک به وی. پس مراد، تنزیه حق تعالی از هر صفتی است که مشرکان او را به آن وصف می کنند؛ از آنچه که به حضرتش سزاوار نیست.

﴿١٨١﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨٢﴾

«و سلام بر پیامبران باد» یعنی: ایمنی و سلامتی از ناخوشی ها و ناملایمات برایشان باد! در حدیث شریف آمده است: «چون بر من سلام می فرستادید، بر پیامبران دیگر نیز سلام بفرستید».

﴿١٨٢﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٣﴾

«و ستایش ویژه خداوند، پروردگار عالمیان است» هم در آغاز و هم در انجام، در برابر این نعمت که پیامبرانش را به سوی انسانها مژده آور و بیم دهنده فرستاده است. به قولی معنی این است: سپاس مخصوص خداوند عَلَّامٌ است در برابر این که مشرکان را نابود و پیامبران عَلَيْهِمُ را پیروز ساخته است و نیز سپاس او راست در برابر همه نعمتهایی که بر کل خلق خویش ارزانی داشته است. در حدیث شریف به روایت حضرت علی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس به این شادمان می شود که برایش در

روز قیامت پیمان‌های تمام‌تر از مزدش پیمان‌ه شود، باید در آخر مجلس خود - هنگامی که می‌خواهد برخیزد - بگوید: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. همچنین در حدیث شریف آمده است که: کفاره مجلس این دعاء است: «سبحانک اللهم وبحمدک لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إليك: بار الها! تو پاک و منزهی، سپاس تو را، جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می‌خواهم و به‌سوی تو با توبه باز می‌گردم»^۱.

^۱ ابن‌کثیر می‌گوید: «حمد و منت خدای را که در آداب کفاره مجلس جزوه جداگانه‌ای نیز ترتیب کرده‌ام». پس به جزوه وی مراجعه کنید.

﴿سوره ص﴾

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «صاد» به سکون دال و فتح یا کسر آن، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعه است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره‌ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

«سوگند به قرآن دارای ذکر» سوگند خوردن خداوند ﷻ به قرآن در اینجا، برای توجه دادن به شرف قدر و برتری جایگاه و منزلت آن است. ذی الذکر: یعنی قرآن، مشتمل بر ذکری است که در آن بیان هر چیز است. به قولی معنای آن این است: قسم به قرآن دارای شرف. مفسران در این‌که جواب قسم چیست؟ اختلاف نظر دارند؛ قتاده می‌گوید: جواب آن، آیه بعد، یعنی: ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ است. ابن جریر نیز این قول را برگزیده است. به قولی دیگر: جواب قسم، مضمونی است که سیاق کل این سوره متضمن آن می‌باشد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿۲﴾

«بلکه کافران در سرکشی و ستیزه‌جویی هستند» گویی فرمود: قطعا در قرآن هیچ شکی نیست و این‌که کافران آن را نمی‌پذیرند، موجب شک و شبهه در آن نمی‌باشد زیرا آنها در تکبر و سرکشی و مخالفت و ستیزه‌جویی قرار دارند و دلیل عدم پذیرفتن آنان نیز همین است، نه این‌که در حقانیت قرآن شک و شبهه‌ای وجود داشته باشد. پس معنای: ﴿فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾ این است: کافران از پذیرفتن حق در مخالفت و امتناع قرار دارند.

كُرْ أَهْلَكُمَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَآلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾

«چه بسیار نسلها که پیش از آنان نابودشان کردیم» یعنی: قطعاً قبل از آنان، بسیاری از امتهای گذشته را که نیرومندتر، بازدارنده‌تر و سرمایه‌دارتر از کفار عصر بعثت بودند، نابود کردیم «که فریاد برآوردند ولی دیگر آن زمان، زمان خلاصی نبود» یعنی: هنگامی فریاد دادرسی سر دادند که عذاب بر آنان نازل می‌شد اما این زمان، نه زمان رهایی و گریزشان بود و نه وقت مناسبی برای فریاد و استغاثه و زاری‌شان.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سِحْرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

«و تعجب کردند» کافران «از این که بیم‌دهنده‌ای از خودشان برایشان آمد» که آنها را - چنانچه بر کفر استمرار ورزند - از عذاب الهی بیم و هشدار می‌دهد «وکافران گفتند: این شخص جادوگری شیاد است» آنها این سخن را هنگامی گفتند که معجزات پیامبر ﷺ را مشاهده کردند، معجزاتی که از قدرت بشر خارج است.

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَجِدًا إِنَّا هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾

همچنین کافران تعجب‌کنان گفتند: «آیا» محمد ﷺ «خدایان متعدد را خدای یگانه‌ای قرار داده» و الوهیت را فقط بر خدای سبحان محدود و منحصر کرده است؟ «به‌راستی این چیز عجیبی است» و بسیار شگفت آور است! تعجب مشرکان از آن‌روی بود که هر قبیله‌ای، از خود خدایی از بتان داشت و می‌گفتند: ما این خدایان را فقط بدین جهت می‌پرستیم که ما را به خدای سبحان نزدیک کنند و خدا خود مالک همه این خدایان است پس در این عقیده چه زیانی وجود دارد؟ بدین‌گونه شیطان باطلشان را در دیدشان، حق جلوه‌گر ساخت.

وَأَنطَلِقَ الْأَمْلَاءُ مِنْهُمْ أَنْ أَمْشُوا وَأَصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾

«و اشراف آنان به راه خود رفتند» نقل است که رسول خدا ﷺ از مشرکان خواستند تا کلمه‌ای بگویند که با آن عرب و عجم برایشان مطیع گردد. آنها پرسیدند: این کلمه

چيست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: کلمه طيبه لا اله الا الله! پس درحالی که جامه های خویش را می افشاندند، سراسیمه برخاستند و می گفتند: آیا او همه خدایان را یک خدا قرار داده است؟! چنان که احمد، ترمذی، نسائی و حاکم در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: ابوطالب بیمار شد و در اثنای بیماری وی بود که اشراف قریش به شکایت از رسول خدا ﷺ نزد وی رفتند. پس ابوطالب خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: ای برادرزاده ام! تو از قومت چه می خواهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: از آنان می خواهم تا کلمه ای بگویند که عرب برای آنها منقاد و مطیع گردد و عجم به آنان جزیه پردازد. فقط یک کلمه! گفت: آن کلمه چیست؟ فرمودند: لا اله الا الله! مشرکان گفتند: خدایی یگانه؟ بی گمان این چیزی است عجیب! همان بود که از آیه ﴿ص وَالْقُرْآنِ...﴾ تا آیه: ﴿بَلْ لَمَّا يَدُوْفُوا عَذَابٍ...﴾ درباره آنان نازل شد.

«و گفتند» مشرکان به پیروان خود «بروید» یعنی: به راه و روش خود ادامه دهید و دین محمد را نپذیرید «و بر خدایان خود ایستادگی نمایید» یعنی: بر عبادت خدایان خود پایداری ورزید «که این امر قطعاً اراده شده است» یعنی: محمد ﷺ بدین خاطر از ما می خواهد که عبادت معبودانمان را فروگذاریم و دوست دارد که این بساط برچیده شود تا بر ما برتری جوید و ما همه او را پیرو باشیم و بنابراین، در ما به هرگونه که بخواهد تحکم کند پس این کاری است برنامه ریزی شده.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا آخِلَاقٌ ﴿٧﴾

«ما چنین چیزی را در آیین اخیر نشنیده ایم» یعنی: ما در آیین نصرانیت، عقیده به توحید را نشنیده ایم «این ادعا جز دروغبافی نیست» یعنی: دعوت به سوی توحید، دروغی است که محمد آن را برساخته و افترا کرده است.

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوْفُوا عَذَابٍ ﴿٨﴾

«آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است» درحالی که ما رؤسا و اشراف قوم بوده و از او در سن بزرگتر و در شرف و جاه والاتر هستیم؟ «نه! بلکه آنان در باره

ذکر من در شکاوند» یعنی: آنان در باره قرآن، یا در باره وحی من در شک و تردید قرار دارند «بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند» و به مهلتی که به آنان داده‌ام، فریفته شده‌اند و اگر عذابم را می‌چشیدند، شکشان برطرف می‌شد. حاصل معنی این است: آنها قرآن را تصدیق نمی‌کنند تا آن‌گاه که عذاب من به آنان نرسد و آنان را به تصدیق قرآن ناچار نگرداند.

أَمْرُهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾

سپس خداوند متعال در بیان این‌که فقط او متصرف مطلق در ملک خویش می‌باشد، می‌فرماید: «یا مگر گنجینه‌های رحمت» یعنی: نعمت «پروردگار غالب بخشنده‌ات در اختیارشان است» تا نعمت نبوت را به هر کس که می‌خواهند ببخشند؟ نه! چنین نیست بلکه آنان هیچ تصرف و اختیاری در پهنای ملک وی ندارند.

أَمْرُهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَزْتَمُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾

«یا مگر فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن آنان است» تا به هر که خواهند بدهند و از هر که خواهند بازدارند؟ اگر چنین است: «پس باید بالاروند در اسباب» یعنی: اگر این فرمانروایی در اختیار آنهاست پس باید با اسباب و وسایلی که آنها را به آسمان برساند، به آسمان صعود کنند تا به آنچه که می‌خواهند - از دادن و بازداشتن - حکم رانده و کار عالم را آن گونه که خود می‌خواهند، پردازند.

این آیه هرچند برای نمایاندن عجز آنان آمده است ولی حاوی معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم است که نشان می‌دهد: قرآن وحی الهی است زیرا بر این حقیقت اشعار دارد که صعود در آسمان به وسیله اسباب ممکن است و این عملیه رخ خواهد داد و بسیاری در این عملیه با هم مسابقه خواهند گذاشت و این کافران خواهند بود که در این راه پیشقدم خواهند شد. که ما گوشه‌ای از این حقیقت را در عصر خود مشاهده می‌کنیم.

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾

«در آنجا لشکری به هم آمده از احزاب است که درهم شکستی هستند» یعنی: ای پیامبر! از استکبار و ستیزه‌جویی آنان اندوهگین نشو زیرا من در آنجا که آنان چنان سخنانی می‌گویند و علیه مؤمنان به همدستی و تحزب می‌پردازند، عزتشان را سلب نموده، جمعشان را پاشان ساخته و به شکستشان می‌کشانم زیرا آنان در آنجا جز لشکری مغلوب نیستند. البته این وعده قطعی الهی بر پیروز ساختن مؤمنان است که در روز بدر تحقق یافت.

كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْنَادِ ﴿١٢﴾

«پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب اوتاد» یعنی: صاحب بناهای استوار و مستحکم «تکذیب پیشه کردند» شاید مراد از «اوتاد» اهرامهای مصر باشد.

وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾

«و تمود و قوم لوط و اصحاب لیکه نیز» ایکه: بیشه انبوه و پردرخت است. گفتنی است که تفسیر آن در سوره «شعرا» گذشت «اینان احزاب بودند» یعنی: آنان به نیرومندی و کثرت موصوف بودند چنان‌که اعراب می‌گویند: (فلان هو الرجل: فلان، هموست مرد). یعنی: گروه‌های فوق، نسبت به مشرکان مکه هم از نظر شمار بیشتر بودند، هم نیرومندتر و هم سرمایه‌دارتر پس این همه قوت، مدنیت، شکوه و اسباب ظاهری نتوانست عذاب پروردگار را - هنگامی که به سویشان آمد - از آنان دفع کند.

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿١٤﴾

«هیچ کدام نبودند جز این که پیامبران را تکذیب کردند» یعنی: از همگی این گروهها و اقوام، تکذیب پیامبران عليهم السلام روی داد «پس عقاب من در حق آنان ثابت شد» و تحقق یافت؛ به سبب تکذیبشان لذا مخاطبان باید از چنین فرجام زشتی برحذر باشند.

وَمَا يَنْظُرُ هَتُوْلًا إِلَّا صَيْحَةً وَجِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾

«و اینان جز یک بانگ تندی را انتظار نمی‌کشند» یعنی: میان آنان و میان رخداد عذاب دوزخ که خدای عزوجل برایشان وعده داده است، جز این نیست که اسرافیل علیه السلام نفخه دوم را در صور بدمد «که آن را هیچ توقفی نیست» فواق: مقدار زمانی‌ای به اندازه میان دو دوشیدن شیر شتر در بامداد و شامگاه است. یعنی: چون آن بانگ مرگبار بیاید، به مقدار زمان میان دو دوشیدن شتر هم توقفی ندارد. به قولی مراد این است: آنان - بسان شخص بیمار و بی‌هوش که گاهی از بیماری و بی‌هوشی خود به خود می‌آید و آرام می‌گیرد - از آن عذاب آرام نمی‌گیرند.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

«و گفتند» از روی استهزا، استبعاد و تکذیب «پروردگارا! هر چه زودتر بهره ما را» از خیر یا شر «پیش از روز حساب به ما بده» و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداز.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «بر آنچه می‌گویند» از سخنان کفرآلود و آزاردهنده «صبر کن و بنده ما داوود را که صاحب قوت بود» در علم و عمل و تلاش و عبادت «به یاد آور» تا از این یادآوری، درسها و آموزه‌ها برگیری. در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود». «هر آینه او اواب بود» اواب: کسی است که از هر چه خدای عزوجل آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به‌سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

إِنَّا سَحَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

«هر آینه ما کوهها را با او رام ساختیم؛ شامگاهان و بامدادان» که هم‌نوا با او «تسبیح می‌گفتند» مقاتل می‌گوید: «چنان بود که وقتی داوود عليه السلام خدا جل جلاله را ذکر می‌گفت، کوهها نیز هم‌نوا با او ذکر می‌گفتند و او تسبیح گفتن کوهها را می‌فهمید».

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾

«و پرندگان را رام کردیم که گردآینده بودند» از هر ناحیه‌ای و همراه با داوود عليه السلام، خدای عزوجل را تسبیح می‌گفتند. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی چون پرندگان تسبیح او را می‌شنیدند، از بس که مجذوب ترنم وی به خواندن زبور می‌شدند، در هوا بر جای خود توقف می‌کردند و نمی‌توانستند بروند پس همانجا در هوا هم‌نوا با او تسبیح می‌گفتند». «همگی برای او بازگشت کننده بودند» یعنی: کوهها و پرندگان هر یک همراه و هم‌نوا با او و به‌خاطر تسبیح گفتن او، تسبیح می‌گفتند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است که فرمودند: «يُصْبِحُ عَلِيٌّ كُلَّ سَلَامِي مِنْ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَيَجْزِي مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضَّحَى: هَرِ بَامَدَادٍ فِي بَرَابَرِ هَرِ مَفْصَلٍ مِنْ مَفَاصِلِ يَكِي مِنْ شَمَائِلِ دَادِنِ صَدَقَةِ الْيَوْمِ لَازِمٌ أَنْ يَكُونَ هَرِ تَسْبِيحِي صَدَقَةً يَوْمِيَّةً، هَرِ تَهْلِيلِي صَدَقَةً يَوْمِيَّةً، هَرِ تَكْبِيرِي صَدَقَةً يَوْمِيَّةً، هَرِ أَمْرٍ بِمَعْرُوفِي صَدَقَةً يَوْمِيَّةً وَهَرِ نَهْيِي مِنْ مَنْكَرِي صَدَقَةً يَوْمِيَّةً. بَدَانِيْدُ فِي دَوِّ رَكْعَتِي نَمَازِي رَا كِهْ بِنْدَهْ فِي چَاشْتِگَاهِ مِيْ گِزَارْدِ، مِنْ جَايِ هَمِهْ اَيْنِهَافِ كِفَايَتِي مِيْ كُنْدِ». كِهْ اَيْنِ نَمَازِي رَا نَمَازِي «اِشْرَاقِي» مِيْ نَامَنْدِ. فِي حَدِيثِ شَرِيفِ اَمْدَهْ اَسْتِ كِهْ رَسُوْلُ خُدَا صلى الله عليه وآله وسلم فِي رَوْزِ فَتْحِ مَكَّةِ، هَشْتِ رَكْعَتِي نَمَازِي اِشْرَاقِي خَوَانْدَنْدِ.

¹ این مفاصل - چنان‌که در حدیث دیگری آمده است - سیصد و شصت مفاصل است.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

«و فرمانروایی اش را استوار کردیم» یعنی: فرمانروایی داوود عليه السلام را استوار و پایدار گردانیدیم؛ با پیروزی وی در رزمگاهها و افگندن رعب و وحشت وی در دل‌های دشمنان «و به او حکمت» یعنی: نبوت و شناخت هرآنچه که در معرض داوریش قرار می‌گرفت «و فصل الخطاب» یعنی: فیصله کردن روشن در امر قضاوت «بخشیدیم» مجاهد می‌گوید: «فصل الخطاب عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود». مراد نیز همین معنی است چنان‌که ابن جریر این معنی را برگزیده. به قولی: فصل الخطاب: قرار دادن معنای بسیار در لفظی اندک است.

❖ وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ سَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

«و ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است چون از دیوار محراب او بالا رفتند؟» نقل است که خداوند جل جلاله دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داوود عليه السلام فرستاد که او را متوجه و متنبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «داوود عليه السلام زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دل بسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعدا آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افگندند که در کتاب خدا جل جلاله حکایت آن را می‌خوانیم. و داوود عليه السلام سجده‌کنان بر زمین افتاد پس خدای عزوجل بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن کثیر می‌گوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس رضی الله عنهما) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و از معصوم رضی الله عنه در باره آنها حدیثی که پیروی از آن واجب باشد، به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن‌ابی‌حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست

پس بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خدای عزوجل موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است». بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن‌کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش با هم دعوی و مرافعه داشتند»^۱.

**إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَعِثْنَا عَلَىٰ بَعْضِكُمَا بِنِسَاءِ الْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ
وَأَهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾**

«وقتی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد» زیرا آن دو به طور ناگهانی و بی اجازه‌اش - نه از دروازه عادی‌ای که مردم از آن وارد می‌شدند - بر وی درآمدند. ابن‌کثیر می‌گوید: «داوود علیه السلام فرمان داده بود که در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیرعادی هراسید». «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و داوری خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به‌سوی حق راهنمایی کرده و بر حق وادارمان کن.

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾

سپس یکی از آن‌دو گفت: «این برادر من است، نودونه نعجه دارد» نعجه: گوسفند ماده (میش) است و گاهی به گاو وحشی نیز نعجه می‌گویند «و من فقط یک میش

^۱ حق نیز همان است که ابن‌کثیر رحمه الله عنوان کرده است زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.

دارم و می‌گوید: آن یک میش را هم به من واگذار» یعنی: آن یک میش را هم به من بده تا آن را به میشهای خودم بیوندانم و آن یکی هم بهره و نصیب من باشد «و در سخن‌گویی بر من غالب آمده است» یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است.

اعراب از زن نیز کنایتا به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه می‌کنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالی که خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستانهای اسرائیلی شناخته‌اند.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَجِيكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

«داوود گفت: قطعا او در مطالبه میشت و افزودنش به میشهای خود در حق تو ستم کرده است» چنین بود که داوود علیه السلام به بطلان ادعای آن صاحب نودونه میش، حکم کرد. نحاس می‌گوید: «نقل است که خطا و لغزش داوود علیه السلام در این سخنش بود: لقد ظلمك: به راستی که برادرت در حقت ستم کرده است. زیرا او قبل از آن‌که تحقیق و بررسی کند این سخن را گفت و به این امر فکر نکرد که چه بسا صاحب آن یک میش، ستمگر باشد». داوود علیه السلام افزود: «و در حقیقت بسیاری از شریکان» در مال «به همدیگر ستم روا می‌دارند» بی‌آن‌که رعایت حق یک‌دیگر را بنمایند «به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنانند که خود را از ستم دور نگه داشته و بر شریک خویش، یا بر دیگران ستم نمی‌کنند «و اینها» که به این وصف آراسته بوده و ستم نکنند «بس اندک اند. داوود دانست» و یقین حاصل کرد «که ما او را آزمایش کرده‌ایم» و فهمید که هدف از آمدن آن دو شخص، یا آن دو فرشته،

کنایه‌گویی به خود وی بوده و در واقع در آنجا میش و دعوایی بر سر آن میان آن دو تن مطرح نبوده است بلکه آنها خواستند تا با طرح این قضیه، به خود وی بفهمانند که از سلطه خود بر اوریا فرمانده تحت امرش، سوء استفاده کرده تا زنش را به ازدواج خویش درآورد. یا معنی این است: داوود علیه السلام به خاطر این از خدای عزوجل آمرزش خواست که میان دو طرف دعوی در مورد میثها پیش از آن که از طرف دیگر دعوی نیز دلیل و مدرکی بخواهد و سخن وی را در این رابطه بشنود، حکم کرده بود و در واقع حق هم از آن طرف دیگر بود. به قولی: وقتی داوود علیه السلام فرود آمدن آن دو را به طور غیرعادی از دیوار دید، گمان کرد که آمده‌اند تا او را به قتل رسانند پس از این گمانش آمرزش خواست.

روایت صحیح در این باره این است که داوود علیه السلام وقت هفتگی خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود؛ یک قسمت از آن را صرف امور کشورداری و فرمانروایی می‌کرد، یک قسمت را صرف داوری و قضاوت میان مردم و قسمت سوم را به عبادت و نیایش و خواندن زبور در محراب اختصاص می‌داد. پس آن دو خصم این نظم و برنامه مقرر او را زیر پا گذاشته و به طور بی‌هنگام از دیوار محراب او بالا آمدند لذا گمان کرد که آمده‌اند تا او را ترور نمایند. این گمان وی ناشی از ظهور غیرعادی آن دو تن و در عین حال وجود این واقعیت بود که کشتن انبیاء علیهم السلام در میان بنی اسرائیل، یک پدیده شایع بود. «پس از پروردگارش آمرزش خواست» به خاطر آن خطایش «و رکوع کنان» یعنی: سجده کنان «به روی درافتاد» در اینجا از سجده، به رکوع تعبیر شده است «و انابت کرد» یعنی: به سوی خداوند جل جلاله بازگشت؛ با توبه از لغزشش.

امام شوکانی می‌گوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگها پیش فرستاد تا کشته شود و بعدا زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای عزوجل او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سوی وی، تلویحا این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی ابن کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان را نیز نقل کردیم.

علما درباره این که آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. احناف و مالکی‌ها برآنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُمْ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾

«پس این امر را» یعنی: این گناهی را که داوود علیه السلام از آن آمرزش خواست «بر او آمرزیدیم. در حقیقت او را نزد ما قرب و بازگشتی نیکو است» زلفی: قربت و کرامت است، که بعد از آمرزش گناه داوود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

يٰۤاٰدَمُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ

يُضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ يَّمَّا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

«ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داوود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خوبش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو علیهم السلام گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعمیم حکم خدا جل جلاله در میان بندگان می‌باشد «و زنهار از هوی و هوس پیروی نکن» در حکم و داوری میان بندگان خداوند جل جلاله «که تو را از راه خدا» که راه حق، یا راه بهشت است «به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سزای آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند» یعنی: به سبب فرو گذاشتن عمل برای این روز و از جمله ترک کردن قضاوت عادلانه «عذابی سخت خواهند داشت».

در حدیث شریف آمده است: «إن أحب الناس إلى الله يوم القيامة وأقربهم منه مجلساً إمام عادل، وإن أبغض الناس إلى الله يوم القيامة وأشدهم عذاباً إمام جائر: بی گمان محبوبترین

مردم نزد خداوند جل جلاله در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی‌اش نهی می‌کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای عزوجل ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر گواهی دهد». در حدیث شریف به روایت ابوداؤد و دیگران آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من گواهی می‌دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند». ابن عباس رضی الله عنهما نیز روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در قضایا و دعاوی) باسوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر می‌کردند».

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم» بلکه آنها را برای این آفریدیم تا بر قدرت ما دلالت کنند و تا در آنها به طاعت ما عمل شود «این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند» زیرا آنانند که گمان می‌کنند: این پدیده‌ها بی هیچ هدفی آفریده شده‌اند و آنانند که می‌گویند: نه قیامتی در کار است و نه حساب و کتابی. که خود این پندار مستلزم آن است که آفرینش این مخلوقات، عبث و بیهوده باشد «پس وای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از عذاب آتش» در روز محشر، به سبب کفر و پندار باطلشان.

أَمْ جَعَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ جَعَلَ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

«آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین می‌گردانیم؟» یعنی: آیا کسانی را که به ما ایمان آورده، پیامبران ما را تصدیق کرده و به

فرایض ما عمل کرده‌اند، همانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین با ار تکاب معاصی و نافرمانی‌ها، فساد کرده و فتنه برانگیخته‌اند؟ استفهام برای انکار است، یعنی: هرگز چنین نمی‌کنیم! «یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می‌دهیم؟» یعنی: مگر تقوای پیشه‌گان مؤمن را همانند اشقیاء و بدکاران کافر و منافق و کسانی از مسلمانان که در معاصی خدای سبحان فرو رفته‌اند، می‌گردانیم؟ هرگز! که اگر چنین کنیم، عدالت نکرده‌ایم. یعنی: اگر برانگیختن پس از مرگ و حساب و جزایی در کار نباشد، همه اینان با هم برابر می‌گردند لذا سرای آخرت برای دریافت جزا متعین و حتمی و از ملزومات عدل الهی است.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الذِّكْرُ لِتَتَدَبَّرُوا وَتُدْرِكُوا لِتَدَّبَّرُوا وَتَتَدَكَّرُوا وَتَتَذَكَّرُوا وَأَلْبَسُوا عَلَيَكُمْ كِتَابًا حَمِيماً ﴿٣١﴾

«این» قرآن «کتابی است مبارک که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم» یعنی: ای محمد ﷺ! قرآن کتابی بسیار پرخیر و برکت است که آن را به‌سویت نازل کرده‌ایم «تا در آیات آن تدبیر کنند» یعنی: قرآن را برای تدبیر و تأمل و اندیشیدن در معانی آن نازل کرده‌ایم، نه برای تلاوت بدون اندیشه و بدون تدبیر «و تا خردمندان از آن پند گیرند» یعنی: تا صاحبان عقلها و خردهای برتر، از آن پند گیرند. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که تدبیر و اندیشیدن در قرآن، با حفظ حروف و ضایع گردانیدن حدود آن نیست، بدان‌گونه که یکی از آنان می‌گوید: قرآن را تماماً خواندم! درحالی‌که از خواندن قرآن اثری - نه از اخلاق و نه از عمل - بر وی دیده نمی‌شود».

این آیه دلیل بر آن است که خواندن قرآن با ترتیل و تأمل، بهتر از خواندن آن به سرعت است زیرا با خواندن سریع قرآن، تدبیر در آن میسر نیست. حسن بصری می‌گوید: «تدبیر در آیات خداوند ﷻ، پیروی کردن از آنها است».

وَوَهَبْنَا لِذَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٢﴾

«و سلیمان را به داوود بخشیدیم» به عنوان فرزندی برای وی. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال داوود علیهِ السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیهِ السلام عطا کرد، وگرنه داوود جز

سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود». سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می‌فرماید: «نیکو بنده‌ای بود» سلیمان علیه السلام «به راستی او اواب بود» اواب: توأب است. یعنی: او بسیار رجوع‌کننده بود به سوی خداوند جل جلاله؛ با کثرت طاعت، عبادت و انابت. سپس خداوند جل جلاله دو نمونه از نمونه‌های اوابیت و انابت سلیمان علیه السلام را بیان کرده و می‌فرماید:

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾

«یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «چون عرضه داشته شد بر او» یعنی: بر سلیمان علیه السلام «به وقت عشی» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است «اسبهای صافن جیاد» صافنات: جمع صافن از اوصاف اسب‌ها می‌باشد. اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می‌ایستد و دست دیگرش را بالا نگه‌داشته و گوشه سم آن را بر زمین می‌گذارد و بدین‌گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می‌باشد. جیاد: جمع جواد، به اسبی گفته می‌شود که بسیار دونده و تیزرو باشد. بدین‌سان، اسبهای سلیمان علیه السلام دو صفت بسیار قابل ستایش داشتند: در هنگام ایستادن آرام و مطمئن و در هنگام راه پیمودن، تیزتک و چابک بودند.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام «من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از ذکر پروردگارم غافل گشتم تا آن‌که خورشید در حجاب پنهان شد» یعنی: تا آن‌که خورشید غروب کرد. به‌قولی مراد این است: تا آن‌که اسب‌ها در مسابقه از چشمها پنهان شدند. آری! سلیمان علیه السلام به تماشای اسب‌ها سرگرم گشت و چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر

پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم! لذا دست به اقدامی زد که در آیه بعد بیان می‌شود. حب‌الخیر: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است: «سلیمان علیه‌السلام دارای اسب‌های بالدار بود». ابن‌کثیر نقل می‌کند: «اسب‌هایی که سلیمان علیه‌السلام را از نماز عصر بازداشتند، بیست‌هزار رأس بودند. او می‌افزاید: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه‌السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان‌که در غزوه خندق رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾

سپس سلیمان علیه‌السلام به کسان خویش دستور داد که: «اسبها را بر من بازگردانید» زیرا او از فوت شدن نماز عصر خویش سخت برآشفته شده بود «پس شروع به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها کرد» یعنی: سلیمان علیه‌السلام از روی خشم برای خدا جل‌جلاله و از تأسف بر فوت نماز عصر، شروع به پی کردن اسبها با شمشیر و زدن بر ساق پاها و گردنهای آنها کرد زیرا آن اسبها سبب فوت نماز وی شده بودند. به‌قولی مراد این است: سلیمان علیه‌السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسبها و اطمینان‌یافتن از احوال آنها بر ساق و پیشانی آنها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسبها وسیله جهاد در راه خدا جل‌جلاله بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معنی این نیست که سلیمان علیه‌السلام اسبها را به قصد قربت نزد الله جل‌جلاله پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسبهای بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه نیز نقل شده است. ولی ابن‌کثیر قول به ذبح اسبها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح می‌گویند: ذبح آن اسبها اشکال شرعی‌ای به‌همراه نداشت زیرا - چنان‌که روایت شده - در شریعت سلیمان علیه‌السلام ذبح آنها به‌قصد قربت

مباح بود و او گوشت آن اسب‌ها را نیز صدقه کرد، که خدای عزوجل در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

«و قطعاً سلیمان را آزمودیم» در حدیث شریف راجع به این آزمایش از سلیمان علیه السلام آمده است: «سلیمان علیه السلام گفت: قطعاً امشب با نود زن خویش همبستر می‌شوم پس هر یک از آنها فرزندی شهسوار به دنیا می‌آورد که در راه خدا عجل الله فرجه جهاد کند. ولی او ان شاء الله نگفت پس، از آن نود زن هیچ یک فرزندی نزا، جز یکی از آنها که نیم انسانی را به دنیا آورد». «و بر تخت او جسدی بیفگندیم» آن جسد، همان انسان ناقص الخلقه‌ای بود که یکی از همسرانش به دنیا آورده بود. اما ابن عباس، قتاده و حسن در معنی آن گفته‌اند: «یعنی بر تخت پادشاهی او شیطانی را افگندیم». ابن جریر می‌گوید: «اسم آن شیطان، صخر بود و او خود را به صورت سلیمان علیه السلام درآورده و انگشتر وی را از زنش گرفت و بر تخت وی نشست. از آن سوی دیگر، سلیمان علیه السلام به مردم گفت: سلیمان منم نه این! ولی مردم او را نشناخته و سخنش را رد کردند». اما ابن کثیر می‌گوید: «داستان این شیطان از داستانهای اسرائیلی است و پایه و اساسی ندارد».

«پس به خدا رجوع کرد» با توبه از این لغزش خویش. لغزش وی ترک افضل، یعنی نگفتن «ان شاء الله» و معلق نکردن کار به مشیت الهی بود. البته این لغزش از انبیاء علیهم السلام بزرگ است زیرا «حسنات نیکان، گناهان مقربان می‌باشد».

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾

سلیمان علیه السلام گفت: پروردگارا! مرا بیامرز» در لغزشی که از من روی داده و مرا به خاطر آن مورد ابتلا و آزمایش قرار دادی «و به من فرمانروایی ای ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد» یعنی: برای احدی بعد از من این امکان وجود نداشته باشد که همانند آن را دارا گردد تا به سبب این فرمانروایی خارق العاده، دارای

معجزه‌ای بزرگ شوم «بی‌گمان تو وهاب هستی» و بخشش‌هایت بسیار بزرگ است.
وهاب: بسیار بخشاینده است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُفَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

«پس باد را برای او مسخر گردانیدیم» یعنی: باد را رام و منقاد فرمان او گردانیدیم «که به فرمان او نرم روان می‌شد» یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت‌بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان عليه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به سوی آن سرزمین حمل می‌نمود.^۱ حسن بصری می‌گوید: «چون سلیمان عليه السلام از روی خشم برای خدای عزوجل، اسب‌ها را پی کرد، خداوند جل جلاله چیزی را به وی عوض داد که بهتر و تیزتر از آن است و آن بادی بود که در بامدادان یک ماه راه و در شامگاهان نیز یک ماه راه می‌پیمود».

وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ ﴿٣٧﴾

«و» نیز مسخر گردانیدیم برای او «شیطانها را» یعنی: دیوان را «از بنا و عواص» که آنچه را از مبانی و ساختمانها می‌خواست، برایش بنا می‌کردند و در دریا فرورفته و از آن برای او در و گوهر بیرون می‌آوردند.

وَالْآخِرِينَ مَقْرَبِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾

«و دیگرانی» از دیوان را نیز برایش مسخر کردیم «که دست‌وپا به هم بسته در زنجیرها بودند» آنها دیوانی متمرّد و نافرمان بودند که از کار سر باز زده، یا در کار خود خلاف

^۱ همچنین نگاه کنید به سوره «سبا/ ۱۲».

و تجاوز می کردند. آن دیوان نیز رام و مسخر سلیمان علیه السلام گردانیده شدند تا بدانجا که او آنان را در زنجیرها به هم بسته می کرد.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾

ای سلیمان: «این بخشش ما است» از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت آسایی که عقلها را خیره می کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکت را به تو عطا کردیم پس به هر که می خواهی ببخش و از هر که می خواهی بازدار «بی حساب» بی آن که در این بخشش یا بازداشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی شود که: چه مقدار داده ای و چرا داده ای، یا چرا بازداشته و چرا نگه داشته ای؟ در حدیث شریف آمده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخیر ساخته شدند میان این که «بنده ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هر کس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هر که بخواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنان که ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خدای عزوجل برتر و والاتر است.

وَإِنْ لَهُمْ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَّكَابٍ ﴿٤٠﴾

«و بی گمان برای او» یعنی: برای سلیمان علیه السلام «نزد ما قربتی است» در آخرت «و» برای او «نیکو بازگشتی است» که این بازگشتگاه، بهشت است.

وَإِذْ كُرِّهْنَا يَأْتِي رَبَّهُ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

«و یاد کن بنده ما ایوب را آن گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنجوری و عذاب مبتلا کرده است» مراد از عذاب: بیماری وی است و بجز این، خانواده و مالش نیز از بین رفته بود. دلیل این که ایوب علیه السلام درد و رنجوری و مشکلاتش را به شیطان نسبت داد، این بود که شیطان سبب این بلای وی بود زیرا - به

قولی - ایوب علیه السلام از بسیاری مالش در شگفت شد و به او غرور دست داد. به قولی دیگر: مظلومی ایوب علیه السلام را به فریادرسی خواند اما او به فریادش نرسید، که این چیزی جز اثر وسوسه شیطان نبود.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بلائی نبی خدا ایوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص ترین برادران دینی اش بودند و صبح و شام احوال وی را می پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا می دانی؛ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچ یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند جل جلاله بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب علیه السلام رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب علیه السلام گفت: من از آنچه تو می گویی چیزی نمی دانم، جز این که خدای عزوجل می داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می کردند، می گذشتم و هر دو نام خداوند جل جلاله را می بردند، به خانه ام بازگشته و از جای آنها کفاره می دادم، آنجا که دوست نداشتم نام خداوند جل جلاله جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افزودند: چنان بود که ایوب علیه السلام در آن بیماری خویش به قضای حاجت می رفت و چون از قضای حاجت فارغ می گشت، زنش دست وی را گرفته او را به خانه می آورد. روزی ایوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرانخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند جل جلاله بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیه السلام درحالی به سوی او می آید که خدای عزوجل رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! خداوند جل جلاله به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنجو رمبتلا - را دیده ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه تر به وی ندیده ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیه السلام دو ظرف داشت:

ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ دو ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

پس به ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتیم: «پایت را به زمین بزن. اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی» و ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ پایش را بر زمین زد پس از زیر پایش چشمه‌ای جاری جوشیدن گرفت و او در آن چشمه غسل کرد و صحیح و سالم از آن بیرون آمد. سپس چشمه دیگری فواره زد و او از آن آبی سرد و گوارا نوشید. این امر دلیل بر آن است که مرض وی از امراض جلدی غیر ساری بود و در عین حال، مرضی نفرت‌بار نبود.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾

«و خانواده‌اش را به او بخشیدیم» به قولی: خدای عزوجل بعد از آن‌که آنها را میرانده بود، مجدداً زنده‌شان گردانید. به قولی دیگر: خدای عزوجل آنها را پس از پراکنده‌ساختنش، دیگر باره جمع کرد «و مانند آنان را» نیز «همراه آنها» به او بخشیدیم. چنین بود که حق تعالی بر شمار خانواده ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ افزود و بعد از پیروزی وی در آن ابتلا، آنان دوچند تعدادی شدند که قبل از ابتلای وی بودند. آری! به ایوب این چنین لطف کردیم: «از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد» که در سختی‌ها و ابتلاها به خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ پناه برند و از او انتظار فرج و گشایش را داشته باشند.

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاصْرِبْ بِهِ. وَلَا تَحْنُتْ إِنََّّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾

«و» به او گفتیم: «دسته‌ای چوب ترکه به دست بگیر» ضغث: دسته بزرگی از شاخک‌های چوب است «و با آن بزن» زن خود را «و سوگند نشکن» یعنی: با آن دسته چوب، زنت را یکبار بزن و خلاف سوگند نکن زیرا ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ در بیماری‌اش سوگند

خورد که زنش را به خاطر گناهی که مرتکب شده بود، صد تازیانه بزند. آن گناه، دیرکرد وی در برآوردن حاجتی برای ایوب علیه السلام بود. پس خدای عزوجل این وسیله را، راه بیرون رفت وی از این سوگندش قرار داد زیرا پاداش زنش با آن همه خدمت این نبود که با زدن از وی سپاسگزاری به عمل آید.

احناف می‌گویند: اگر کسی سوگند خورد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخکهای چوب را که تعداد آنها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد موردنظرش را زد، سوگند خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند جل جلاله این کار را برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که بیمار و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد. همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامه حد بر بیماری که شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است. احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیهم السلام، شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

سپس خداوند جل جلاله ایوب علیه السلام را مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید: «ما او را شکیباً یافتیم» بر بلایی که بدان مبتلایش کرده بودیم زیرا او به آفتی بزرگ در جسمش و به از بین رفتن مال و خانواده و فرزندانش آزموده شد اما صبر کرد، چندان‌که برای همیشه به صبر وی مثل زده می‌شود «چه نیکو بنده‌ای» بود ایوب علیه السلام! «به راستی او اواب بود» یعنی: او با استغفار و توبه، به سوی خداوند جل جلاله بسیار بازگشت می‌کرد.

وَأَذْكُرْ عِبْدَنَا إِزْهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصِرِ ﴿٤٥﴾

«و به یادآور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و صاحب بصیرت بودند» یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها

می کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می کردند. ابصار: بینش ها در علم و دین است.

خلاصه این که: آنها علم و عمل هر دو را به کمال آن داشتند.

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾

«ما آنان را به خصلتی پاک خالص ساختیم» که هیچ آلاشی در آن نبود «که ذکر آخرت بود» یعنی: ایشان را از میان اهل زمانشان به یادآوری سرای آخرت و ایمان آوردن به آن مخصوص گردانیدیم و این شایسته شأن انبیاء علیهم السلام است.

وَأَيُّكُمْ عِنْدَنَا لِيَمِّنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

«و آنان نزد ما جدا از برگزیدگان نیکانند» برگزیدگانند به نبوت، برتری داده شدگانند بر ابنای جنسشان و از نیکان بسیار خیراند.

وَأَذْكُرِ اسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

«و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور. همه از نیکانند» بیان حال «یسع» در سوره «انعام/ ۸۶» و بیان حال «ذوالکفل» نیز در سوره «انبیا/ ۸۵» گذشت.

هَذَا ذِكْرٌ وَإِن لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَتَابٍ ﴿٤٩﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مِّنْ أَلْوَابٍ ﴿٥٠﴾

«این ذکری است» یعنی: این یادکردی نیکو و زیبا از این پیامبران علیهم السلام در دنیا است و شرفی است که به آن همیشه یاد می شوند. اما سدی در معنی ﴿هَذَا ذِكْرٌ﴾ می گوید: «یعنی این قرآن پندی است» «و قطعا برای پرهیزگاران فرجامی نیک است» زیرا آنها در آخرت به آمرزش و رضوان الهی و نعمتهای بهشت وی نایل می گردند: «بهشتهای عدن که درهای آنها برایشان گشاده است» به قولی: در بهشت فرشتگان برایشان درها را باز می کنند تا با اکرام و اعزاز به آن وارد شوند.

مُتَكِينٍ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفِكَهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

«در آنجا تکیه می‌زنند» یعنی: درحالی‌که در بهشت بر اورنگها تکیه می‌زنند؛ «میوه‌های بسیار» یعنی: الوان گونه‌گون، متنوع و متکثری از میوه‌ها «و نوشیدنی» های بسیاری را «در آنجا می‌طلبند» یعنی: هر چه در آن طلب کنند، می‌یابند و نزد ایشان حاضر می‌شود.

وَعِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الْطَّرْفِ أَنْزَابُ ﴿٥٢﴾

«و نزدشان دوشیزگان فروهشته‌نگاه همسال است» یعنی: آنها در بهشت همسرانی دارند که چشمهایشان فقط بر شوهرانشان فروهشته است، به شوهرانشان قانعند و به غیر آنان نظر نمی‌کنند. اتراب: یعنی: همسال، یا برابر در حسن و زیبایی. مجاهد می‌گوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یکدیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبت و دوستی میان هم‌سن‌وسالان پایدارتر است».

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

«این است آنچه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد» یعنی: به ایشان گفته می‌شود: این همان پاداشی است که در دنیا برای میعاد روز حساب به شما وعده داده شده بود.

إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُمْ مِنْ نَفَادٍ ﴿٥٤﴾

خداوند ﷻ می‌فرماید: «در حقیقت این همان رزق ماست» که آن را بر شما ارزانی داشته و با آن بر شما نعمت نهاده‌ایم «آن را هیچ زوالی نیست» یعنی: این رزق نه هیچ انقطاعی دارد و نه هرگز فنا می‌شود.

هَذَا وَابٌ لِلطَّغْيِينِ لَشَرِّ مَنَابٍ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصَلُونَهَا فَيُنْسِرُ الْهَادُ ﴿٥٦﴾

سپس به بیان حال منکران پرداخته می‌فرماید: «این است» یعنی: کار چنان است که ذکر شد «و اما برای از حدگذشتگان» یعنی: برای کسانی که طغیان کرده، از طاعت خداوند ﷻ تمرد ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند؛ «واقعا بدفرجامی است» یعنی: بی‌گمان آنها بدترین سرانجام و بازگشتگاهی دارند که به آن می‌پیوندند؛ این بازگشتگاه: «جهنم است که وارد آن می‌شوند و چه بد آرامگاهی است» یعنی: چه بد فرشی است که برای خود هموار کرده‌اند. به این ترتیب، خدای سبحان آنچه را که در زیر پایشان از آتش جهنم قرار دارد، به فرش تشبیه کرد.

هَذَا فَايْدُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ ﴿٥٧﴾

«این عذاب آب جوش و زرداب است، باید آن را بچشند» حمیم: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد. غساق: چرکاب و زردابی است که از پوستهای دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می‌سازد».

وَالْآخِرُ مِنْ شَكْلِهِمْ أَزْوَجٌ ﴿٥٨﴾

«و عذاب‌های دیگر همانند آن به انواع و اقسام است» یعنی: برای دوزخیان؛ آب‌جوشان، زرداب و انواع گونه‌گون دیگری از عذاب مانند آب و زرداب است. حسن بصری گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر اینها از اشیاى مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَضِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْجَأَ لَهُمْ إِلَيْهِمْ صَالُوا النَّارَ ﴿٥٩﴾

«این فوجی است که همراه با شما در دوزخ فرو می‌روند» یعنی: چون دوزخیان به دوزخ وارد شوند، نگهبانان آن به رؤسا و رهبران دوزخی می‌گویند: این پیروان شما

فوجی هستند که همراه با شما به دوزخ وارد می‌شوند «آنان را خوشامدی نیست» این حکایت سخن رهبران و رؤساء است. یعنی: برای پیروان ما هیچ کرامت و حرمتی نیست. به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ مودتی که در دنیا میان آنها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می‌شوند» چنان‌که ما به آن وارد شده‌ایم و مستحق آنند؛ چنان‌که ما سزاوار آن گردیده‌ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْجَاءَ بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيَسِّرْ لَنَا الْقَرَارَ ﴿٦٠﴾

«می‌گویند» تابعان به رؤسا «بلکه بر خود شما خوش مباد!» یعنی: شما خود از عزت و کرامت بی‌بهره باشید زیرا این «شما بودید که آن راه را پیش پای ما گذاشتید» و ما را در راه گمراهی افکنده و به‌سوی آن فراخواندید؛ با آنچه که برای ما بدین مضمون عنوان می‌کردید: حق فقط همان چیزی است که ما بر آن قرار داریم و پیامبران در آنچه که آورده‌اند، راستگو نیستند! «و چه بد قرارگاهی است» جهنم؛ هم برای ما و هم برای شما.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

«می‌گویند» پیروان «پروردگارا! هر کس این عذاب را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دوزخ دوچندان کن» عذابی در برابر کفر او و عذابی دیگر در برابر این‌که ما را به‌سوی آن فراخوانده است. بدین گونه است که پیروان برای زعما و رهبران خویش، عذابی دوچندان را می‌طلبند.

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾

«و گفتند اهل دوزخ: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از زمره اشرا می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟» منظور آنها فقرای مؤمنان اند؛ مانند عمار، خباب، صهیب،

بلال، سالم و سلمان رضی الله عنهم مجاهد نقل می کند که: ابوجهل در دوزخ می گوید: «مرا چه شده است که بلال و عمار و صهیب و فلان و فلان را نمی بینم؟». البته این روایت، گویای نمونه‌ای از سخن کفار است پس این سخن فقط به ابوجهل محدود نیست زیرا تمام کفار در دوزخ چنین حالی داشته و بر این باوراند که مؤمنان به دوزخ وارد می شوند. اما چون در دوزخ از آنان پرس و جو می کنند و آنها را نمی یابند، در این هنگام است که می دانند؛ آنها در درجات بلندی از بهشت به سر می برند.

أَتَّخَذْنَهُمْ سَخِرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾

«آیا آنان را» در دنیا «به مسخره می گرفتیم» و آنان در واقع اهل کرامت و عزت بوده‌اند و ما اشتباه کرده بودیم؛ «یا چشمهای ما از آنها برگشته است» و بر محل و جایگاه آنان در دوزخ نمی افتد؟ حسن می گوید: «هر دوی این امر واقعیت دارد زیرا آنها هم مؤمنان را به ریشخند و تمسخر گرفتند و هم چشمهایشان بر آنان نمی افتد زیرا ایشان در بهشت‌اند». ابن کثیر می گوید: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می گویند: شاید مؤمنان نیز با ما در دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

«این ستیزه دوزخیان با همدیگر قطعاً راست است» یعنی: آنچه که رؤسا به پیروان خود می گویند و باز پیروان در پاسخ آنان مطرح می کنند؛ امری است که ناگزیر در روز قیامت روی می دهد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به کفار مکه «من فقط بیم دهنده‌ای هستم» شما را از مجازات و عذاب خداوند جل جلاله «و جز خدای یگانه» که برایش هیچ شریکی نیست، خداوند غالب «قهار» و قوی‌ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقتش قاهر و غالب است؛ «هیچ خدایی نیست» که شایسته پرستش باشد.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿٦٦﴾

و از آنجا که وصف «قهار»، موجب ترسی شدید از هیبت، جلال، عظمت و قدرت حق تعالی است، خداوند عَلَّامٌ آن را با بیان سه وصف که بر رحمت و فضل و کرمش دلالت می‌کند، دنبال می‌کند: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است» از مخلوقات می‌باشد «همان عزیز» پیروزمند غالبی است که هیچ زورآوری بر او غلبه نمی‌تواند کرد «آمرزنده» ای است که بر هر کس از وی اطاعت کند، می‌آمرزد.

قُلْ هُوَ نَبَوُّ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

«بگو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «این خبری بس بزرگ است» یعنی: عذابی که شما را از آن بیم داده‌ام و آنچه که به شما از توحید بیان کرده‌ام، خبری بس بزرگ و اعلامیه‌ای بس عظیم است پس آن را بزرگ بشمارید و سبک نپندارید و به آن بی‌اعتنایی نکنید «که شما از آن روی بر می‌تابید» و بدان بی‌اعتنایی می‌کنید. این سرزنش و سرکوفتی سخت به آنان است زیرا آنان از این حقایق غافل مانده و در آن تفکر نکرده‌اند تا به صدق و راستی آن پی ببرند.

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: «مرا به حال ملا اعلیٰ هیچ دانشی نبود آن‌گاه که با یک‌دیگر مجادله می‌کردند» یعنی: من پیش از آن‌که به‌سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن با هم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم. یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود - چنان‌که آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشداردهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود» و من هیچ سلطه‌ای و رای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ طِيْنٍ ﴿٧١﴾

«آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» این بیان همان مجادله‌ای است که اجمالاً در آیه (۶۹) گذشت و در اینجا تفصیلاً بدان پرداخته می‌شود. البته این داستانی است که خداوند متعال آن را در سوره‌های «بقره»، «اعراف»، «حجر»، «اسراء»، «کهف» و در اینجا بیان کرده است. مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم عليه السلام و نسل وی‌اند. البته مجادله فرشتگان در این باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗۙ سٰجِدِيْنَ ﴿٧٢﴾

«پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار پردازم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن‌که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم «سجده‌کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ ﴿٧٣﴾

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم عليه السلام را آفرید و استوارش پرداخت و در او از روح خویش دمید آن‌گاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این‌که سجده کرد. در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می‌باشد.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٦﴾

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر خدا عز وجل و سرکشی از طاعت وی.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٧﴾

«فرمود» خداوند عز وجل «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و بازداشت در حالی که این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه‌ای - چون پدر و مادر - عهده‌دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامیداشتی برای آدم است، و گرنه خداوند عز وجل عهده‌دار و متولی امر آفرینش هر مخلوقی است.

این آیه دلیل بر بطلان نظریه «تطور» در مورد آفرینش آدم علیه السلام است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٨﴾

«آیا استکبار ورزیدی یا از جمله بلندمرتبان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا هم‌اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم‌اکنون - بی آن‌که سزاوار آن باشی - از سجده کردن ابا و ورزیدی، یا این که تو به راستی از متکبران بلندمرتبه و مستحق برتری جویی از طاعت خدا هستی و از این رو، از سجده کردن اباورزیدی؟ این استفهام مفید توییح است «گفت: من از او بهترم» ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این معنی است که: سجده فاضل برای مفضل نیکو نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود.

البته این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت.

به هر حال، آنچه مسلم است، خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾

خداوند متعال به ابلیس «فرمود: پس از آنجا» یعنی: از بهشت، یا از زمره فرشتگان «بیرون شو، که تو رانده شده هستی» به وسیله ستارگان و از هر خیر و رحمتی مطرود هستی.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾

«و بی گمان تا روز جزا لعنت من بر توست» یعنی: لعنت من بر تو مستمر و همیشگی است؛ تا آن گاه که دنیا برقرار باشد، سپس در آخرت نیز با انواع عذاب و مجازات و خشم من که سزاوار توست، روبرو می‌شوی - چنان که آیات دیگر مفید این معنی است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

ابلیس «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته می‌شوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلت یافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را برای فَنای خَلایق مقدر و معین کرده‌ام و آن وقت دمیدن نفخه اول است. به قولی: دلیل این که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

«گفت» ابلیس «پس به عزت سوگند که البته آنان را همه یکجا از راه به در می‌برم» به این ترتیب، او به عزت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سوگند خورد که همه فرزندان آدم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را - با آراستن شهوات و درافگندنشان در شبهات - گمراه می‌سازد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

«جز بندگان خالص کرده تو از آنان را» یعنی: کسانی که تو آنان را برای طاعت خویش خالص گردانیده و ایشان را از من شیطان رجیم در پناه عصمت خویش قرار داده‌ای، به طوری که من بر گمراه‌سازی و اغوای ایشان قادر نیستم.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

خداوند متعال «فرمود:» پس این حق است و من حق را می‌گویم که: البته پر کنم دوزخ را از تو» یعنی: پر می‌کنم دوزخ را از جنس تو از شیطانها. پس پر ساختن دوزخ از ابلیس و پیروانش از جانب من حق است و من سخن حق را می‌گویم و حقیقت قضیه این است «و هر کس از کسانی که از تو پیروی کند» یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به سوی گمراهی و ضلالت فراشان می‌خوانی - اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین گونه، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

«بگو» ای پیامبر به این گروه مشرکان «برای آن» یعنی: در برابر دعوت به سوی قرآن و وحی «از شما مزدی» و پاداش و جایزه و مقرری ای «طلب نمی‌کنم و من از متکلفان نیستم» تکلف: تصنع و خودسازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته‌کاری و دروغ پردازی، دعوی وحی و رسالت کنم، یا شما را به سوی چیز دیگری که خداوند جَلَّ جلاله مرا به دعوت به سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل‌مرده روغگوی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحوأ أمتی برآء من التکلف: من و شایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

«این جز پندی برای عالمیان نیست» یعنی: این قرآن، یا آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خوانم، جز پند و موعظه‌ای برای همه خلق نیست.

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٨﴾

«و البته» ای کفار! «خبر آن را» یعنی: خبر آنچه را که به شما اعلام شده - از دعوت به سوی خداوند و یگانگی وی و ترغیب و تشویق به بهشت و بیم و هشدار از دوزخ - «پس از چندی» یعنی: بعد از زمانی «خواهید دانست» که آن زمان؛ بعد از مرگ، یا در روز قیامت است. به قولی مراد این است: کسانی که در قید حیات باقی بمانند، این حقایق را می‌دانند؛ هنگامی که کار رسول اکرم ص بالا گیرد و دعوتشان غالب شود. و کسانی هم که می‌میرند، آن را بعد از مرگ می‌دانند.

﴿سوره زمر﴾

مکی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «زمر» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آخر آن «۷۲ - ۷۱»، گروه کفار گمراه و نابکار را به خواری و حقارت و گروه مؤمنان نیکبخت را با اجلال و اکرام یاد کرده است «۷۵ - ۷۳». زمر: یعنی گروهها.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «رسول خدا ﷺ پشت سر هم روزه می گرفتند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که بخورند. و پشت سرهم می خوردند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می کردند».

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«نازل شدن این کتاب» یعنی: فروفرستادن این قرآن «از جانب خدای عزیزی» است که در ملک و فرمانروایی اش قوی و غالب و در صنعش: «حکیم است» و همه اشیا را در جایگاه مناسب آنها قرار می دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾

«ما این کتاب را به حق به سوی تو نازل کرده ایم» یعنی: در حالی آن را به سویت نازل کرده ایم که مشمول حق و راستی است و ما آن را به باطل و بیهوده نازل نکرده ایم. مراد این است که همه آنچه در قرآن است - از اثبات توحید و نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف - حق است «پس خدا را - درحالی که دین خود را برای او پاک و خالص می داری - عبادت کن» اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می باشد.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾

«آگاه باشید: دین خالص از آن خداست» یعنی: پرستش خالص و پیراسته از شائبه‌های شرک و غیر آن، همانا از آن خدای عزوجل است اما غیر آن از ادیان، دین خالصی که خداوند جَلَّ جلاله به آن امر کرده است، نیستند «و کسانی که به جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند» و با آنها طرح موالات و دوستی ریخته‌اند «و گفتند: ما آنها را جز برای این که ما را به الله در مرتبه قرب نزدیک سازند، عبادت نمی‌کنیم» این اولیا و سروران دروغین، بتانی بودند که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌پرستیدند و چون به آنها گفته می‌شد: پروردگار و آفریننده شما کیست؟ آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ و چه کسی از آسمان آب فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: الله. ولی چون به آنها گفته می‌شد: در این صورت معنای عبادت شما برای بتان چیست؟ می‌گفتند: تا ما را به الله نزدیک ساخته و نزد وی برای ما شفاعت کند؛ «بی‌گمان خدا میانشان» یعنی: میان اهل ادیان، یا میان مخلصان و وارستگان برای دین خویش و میان کسانی که اخلاص نورزیده‌اند «درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند» از دین «حکم می‌کند» در روز قیامت. اختلافشان در توحید و شرک است زیرا هر گروه مدعی آن است که حق با وی می‌باشد «در حقیقت خدا کسی را که دروغزن کفران پیشه است» یعنی: حق تعالی کسی را که در پندار خویش در مورد خدایان باطل که او را به الله جَلَّ جلاله نزدیک می‌کند دروغگوست و با گرفتن بتان به خدایی و قراردادن آنها به‌عنوان شرکایی برای خدای یکتای بی‌همتا، کفران پیشه است؛ «هدایت نمی‌کند» به‌سوی دینش و به وی توفیق راهیابی به‌سوی حق نمی‌دهد.

جویر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه قبیله عامر، کنانه و بنی‌سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ ۗ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٤﴾

«اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعا از میان آنچه آفریده است، آنچه می‌خواست برمی‌گزید» یعنی: اگر برگرفتن فرزند در حق خدای سبحان جایز بود - چنان‌که شما می‌پندارید - در آن صورت از میان خلقش هر که را خود می‌خواست به فرزندی برمی‌گرفت، نه کسانی که شما برگزیده و به فرزندی وی نامزد کرده‌اید. یا معنی این است: در آن صورت، از میان خلقش آنچه را که می‌خواست برگزیند برمی‌گزید پس نیازی به فرزند نداشت. از سوی دیگر هیچ موجودی سواى حق تعالی نیست جز این‌که مخلوق و آفریده اوست پس صحیح نیست که مخلوق و آفریده، فرزند خالق باشد لذا فقط این گزینه باقی می‌ماند که حق تعالی مخلوق را به‌عنوان بنده خود برگزیند. به سخنی دیگر: اگر خدا عَلَّامٌ می‌خواست فرزندی بگیرد، باید آن فرزند از جنس پدر خود، قدیم می‌بود و مسلما این امر که آفریده‌ای حادث از جنس آفریننده قدیم باشد، مستحیل است پس نتیجه این‌که: «او از این نسبتها منزّه است، او خدای یگانه قهار است» که از ماسواى خویش بی‌نیاز می‌باشد و همه در پیشگاه قهاریتش سر کرنش و ذلت فرونهادند.

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوْرُ اَيْتَلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُوْرُ النَّهَارَ عَلَى الْاَيْتَلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ اَلَا هُوَ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ ﴿٥﴾

«آسمانها و زمین را به‌حق آفریده است» نه به باطل پس کسی که دارای این چنین آفرینش عظیمی باشد، مستحیل است که شریک، یا همسر، یا فرزندی برای خود بگیرد «شب را به روز و روز را به شب در می‌پیچد» در پیچاندن شب بر روز، پوشاندن و گستراندن آن بر این است به طوری‌که روشنایی روز را از بین ببرد و در پیچاندن روز بر شب، پوشاندن و گستراندن آن بر شب است به طوری‌که تاریکی آن را از بین ببرد. این خود دلیل کزویت و دوران زمین نیز می‌باشد. و این سخن اعراب: «کور العمامة: عمامه را برپیچانید» یعنی بعضی از آن را بر بالای بعضی دیگر افکند، نیز از ماده «تکویر» است. «و خورشید و ماه را رام ساخت» یعنی: آنها را - با واداشتن

آنها به طلوع و غروب در جهت منافع بندگان - منقاد فرمان خویش گردانید «هرکدام سیر می‌کند» در مدار فلکی خود «تا میعاد می‌عین» یعنی: تا آن‌گاه که دنیا به آخر برسد و عمر آن به سر آید و آن میعاد؛ روز قیامت است «آگاه باش که او عزیز غفار است» یعنی: خداوند جَلَّالٌ غالبی است که با وصف عزت و عظمت و کبریائی‌اش، گناهان خلقش را با مغفرت و آمرزش خویش می‌پوشاند.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقَكُمْ فِي بَطْنٍ أُمَّهَاتِكُمْ خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنَّا نُصْرَفُونَ ﴿٦﴾

«شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است «سپس همسرش را از او قرار داد» یعنی: سپس حوا را از ضلع آدم پدید آورد. گفتنی است که حق تعالی جز آدم، هیچ زن دیگری را از ضلع مردی نیافریده است. البته تفسیر نظیر این آیه به‌طور مفصل در اواخر سوره «اعراف» گذشت که در آن بر وجود، یگانگی و قدرت خداوند جَلَّالٌ سه دلالت نهفته است:

- ۱ - نخست آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون وجود پدر و مادر.
- ۲ - سپس آفرینش حوا از تن آدم.
- ۳ - سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

«و برای شما از چهارپایان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی: ﴿وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ﴾ و در فرموده وی: ﴿مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾ بیان شده است.^۱ «شما را در شکمهای مادرانتان می‌آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به‌شکل نطفه، سپس به خون بسته آن‌گاه به گوشتپاره‌ای متطور می‌سازد، سپس در او استخوان می‌آفریند و آن‌گاه بر استخوانها گوشت می‌پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش

^۱ نگاه؛ سوره «انعام/۱۴۳»

شما: «در تاریکی های سه گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی مشیمه (بچه دان) است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی های تودرتوی میان سه پرده، سامان می دهد. پرده های سه گانه - چنان که اطبا می گویند - عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفافی. پس ای انسانها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن بازداشت که آفرینشتان را به نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست «خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه از عبادت وی به سوی پرستش دیگران منصرف گردانیده می شوید؟.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

«اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می برید. در حدیث شریف قدسی به روایت صحیح مسلم آمده است: «لو أن أولكم وآخرکم وإنسکم وجنکم کانوا علی أفجر قلب رجل منکم، ما نقص ذلک من ملکی شیئاً: خداوند عز وجل فرمود: اگر اول شما و آخر شما و انس شما و جن شما همه بر بدترین و فاجرترین قلب مردی از شما می بودند، این امر، از ملک من چیزی کم نمی کرد». «ولی» حق تعالی «برای بندگانش کفر را نمی پسندد» لذا به کفر امر هم نمی کند، هرچند که همه چیز به اراده اوست به طوری که هر که را بخواهد، گمراه و هر که را بخواهد، هدایت می کند و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی که خدا عز وجل خود بخواهد پس مشیت خداوند عز وجل چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است «و هیچ

بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ کس که حامل گناهان است، گناه شخص دیگری را بر نمی‌دارد بلکه هر کس مسئول عمل خویش است «آن‌گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است» در روز قیامت «و شما را به آنچه می‌کردید» از خیر و شر «آگاه می‌گرداند، هر آینه او به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که دلها نهان و پوشیده می‌دارند «دانا است» پس چگونه به آنچه که مردم نمایان و آشکار می‌سازند، دانا نیست؟!

❖ **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿٨﴾**

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد» هر رنج و زبانی که باشد؛ از بیماری، یا فقر، یا بیم و هراسی «پروردگارش را - انابت‌کنان به سوی او - می‌خواند» یعنی: او را در حالی می‌خواند که فقط به سوی او رجوع و استغاثه کرده و نیایش غیر او را فرومی‌گذارد و از او می‌خواهد تا به فریادش رسیده و رنج و سختی‌ای را که بر وی فرود آمده است، دفع کند «سپس چون از سوی خویش به او نعمتی عطا کند» و او را مالک آن نعمت گرداند. اعراب می‌گویند: «خوله الشیء»، یعنی او را مالک آن‌چیز گردانید «فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت» یعنی: در وقت نعمت، رنجی را فراموش می‌کند که پیش از مالک شدن آن نعمت، در رفع آن به‌بارگاه خدای سبحان زاری و التماس می‌کرد. به‌قولی دیگر معنی این است: او پروردگارش را در وقت سختی و رنج می‌خواند و به‌سوی او زاری و تضرع می‌کرد ولی در وقت نعمت فراموشش کرده و سپس از این فراموشی هم به مرحله خطرناکتری گذر می‌کند که شرک آوردن به آن ذات سبحان است. و این است معنی فرموده وی: «و برای خدا همتیانی قرار می‌دهد» یعنی: شرکایی از بتان یا غیر آنها را به پرستش می‌گیرد «تا دیگران را هم از راه او گمراه سازد» یعنی: تا مردم را از راه خدا عز وجل که همانا اسلام و توحید است، گمراه سازد «بگو: اندکی به کفرت برخوردار شو» یعنی: به بهره‌مندی‌ای

اندک، یا اندک‌زمانی از آن برخوردار شو زیرا بهره دنیا اندک است «که بی‌گمان تو از دوزخیانی» یعنی: پایان کارت در نزدیک زمانی، به دوزخ می‌انجامد.

أَمَنْ هُوَ قَنْتُءَآءَآءِ الْإِيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١﴾

آیا چنین کسی بهتر است: «یا آن کسی که در طول ساعتهای شب قانت است» یعنی: آیا این مشرک غافل ناسپاس در حال و مال کار خود، بهتر و نیکوتر است، یا کسی که به خداوند ﷻ مؤمن بوده و در ساعتها و پاسهائی از شب - در اول، اوسط و آخر آن - برای خدای خویش ایستاده است و نماز و نیاز گزارده و بر این کار استمرار می‌ورزد لذا او فقط به خواندن خدای سبحان در هنگام فرود آمدن رنج و زیان بر خود اکتفا نمی‌کند بلکه خدای عزوجل را پیوسته یاد کرده و او را در هر حالی به یگانگی می‌خواند «در سجده و قیام» یعنی: در سجده و قیام نماز شب (تهجد) «از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امید دارد؟» و بدین گونه، میان خوف و رجاء جمع می‌کند، خوف و رجائی که در قلب هیچ کسی جمع نمی‌شوند جز این‌که آن شخص را به ساحل رستگاری می‌رسانند؟.

به قولی: در عبارت آیه مبارکه جمله‌ای محذوف است پس تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا این انسان مؤمن، همانند کسی است که چیزی از اینها را انجام نمی‌دهد؟ هرگز چنین نیست. علما در باب خوف و رجاء گفته‌اند: «باید در حال احتضار، بر انسان رجاء و امید غالب باشد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر بالین مردی که در سكرات موت بود حاضر شدند پس به او فرمودند: «خود را چگونه می‌یابی؟» گفت: «در میان امید و بیم». فرمودند: «لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن، إلا أعطاه الله عزوجل الذی یرجو وأمنه الذی یخافه: بیم و امید در مانند همچو موقفی در بنده‌ای جمع نمی‌شوند، جز این‌که خدای عزوجل به او آنچه را که امید می‌دارد، عطا می‌کند و از آنچه که بیم می‌دارد، ایمنش می‌گرداند».

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟» مراد: علما و جاهل‌اند. پس همان گونه که عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنين عابدان و عاصیان برابر نیستند. ابوحیان می‌گوید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این که قیام شب از قیام روز برتر است». همو می‌گوید: «آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل». قانت: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد «فقط خردمندانند که پند می‌گیرند» یعنی: فرق میان علما و جاهل را فقط عاقلان می‌دانند و بس.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: این آیه در شأن عثمان بن عفان رضی الله عنه نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «عجیب نیست که آیه کریمه در شأن عثمان رضی الله عنه نازل شده باشد زیرا او بسیار نماز شب (تهجد) می‌گزارد و در شب بسیار قرآن می‌خواند تا بدانجا که بسا می‌شد تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند. چنان‌که شاعر گفته است: «يقطع الليل تسبيحا وقرآنا: عثمان رضی الله عنه شب - تمام شب - را به تسبیح و قرائت قرآن سپری می‌کرد». اما ابن‌عباس رضی الله عنهما گفته است: «آیه کریمه درباره ابن‌مسعود، عمار بن یاسر و سالم - برده آزاد شده ابوحذیفه - رضی الله عنهم نازل شد».

قُلْ يٰۤاٰبِاٰدِ الدِّیْنِ ءَامِنُوْا اَنْفُوْا رِبِّكُمْ لِذٰلِیْنَ اَحْسَنُوْا فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّاَرْضُ اللّٰهِ وَّسِعَةٌ اِنَّمَا یُوفِی الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ ﴿۱۰﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم این سخنم را به بندگانم: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید» با به‌جا آوردن اوامر و اجتناب از نواهی وی «برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کرده‌اند، پاداش نیکوست» در آخرت؛ با بهشت. یا پاداش نیکوست در دنیا؛ با سلامتی، عافیت، پیروزی و غنیمت «و زمین خدا فراخ است» یعنی: باید چنین کسی به آن جایی هجرت کند که در آن طاعت خداوند جل جلاله و عمل به اوامر و ترک منهیات وی برایش ممکن باشد. مجاهد می‌گوید: «چون به‌سوی معصیت خداوند جل جلاله فراخوانده شدید، از آن بگریزید». «جز این نیست که صابران، مزد خود را

به تمامی بی حساب داده می شوند» یعنی: خداوند عَلَّامٌ مزدشان را در مقابل صبرشان به تمامی و بدون حساب می دهد. بدون حساب: یعنی به مقداری که هیچ شمارنده ای آن را به حدومرزی محدود نمی تواند کرد و هیچ حسابگری آن را در حساب نمی تواند آورد. البته قضای الهی بر انسان ناشکیبا و بی صبر هم - چه بخواهد چه نخواهد - نازل می شود اما او پاداش و مزدی را که هیچ کس حدومرزی برای آن تعیین کرده نتوانسته و مقدار آن را نمی شناسد، از دست داده است پس در واقع، این انسان نگونبخت، بر مصیبت خود مصیبت دیگری را نیز افزوده و در عین حال، جز بی قراری و جزع و فزع، هیچ دستاورد دیگری هم نداشته است.

در حدیث شریف به روایت حسین رضی الله عنه آمده است که فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، وعليك بالقنوع تكن من أغنى الناس، يا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوى، يؤتى بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان، يصب عليهم الأجر صبا: فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می گویند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می شوند پس نه میزان (ترازویی) برایشان برپا می شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر و پخش می گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی حساب) ریخته می شود. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را تلاوت کردند:

﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «همانا من فرمان یافته ام که خدا را - در حالی که دینم را برای او خالص ساخته ام - پرستم» یعنی: فرمان یافته ام که او را به عبادتی پاک و پیراسته از شرک و ریا و غیر این از شائبه ها، عبادت کنم.

وَأَمْرٌ لِأَن أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٣﴾

«و فرمان یافته‌ام به این که نخستین مسلمانان» از این امت «باشم» و چنین هم بود زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله اولین کسی بودند که با دین قومشان مخالفت کرده و به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت کردند.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به این مشرکان بت پرست «من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با فرو گذاشتن اخلاص در عبادتش و با ترک یکتاپرستی و ترک دعوتی که با شرک و گمراهی و گمراهسازی در ستیز می‌باشد، در آن صورت «از عذاب روزی عظیم» و سهمگین «می ترسم» که عذاب روز قیامت است.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله «خدا را می پرستم» نه غیر وی را - نه استقلالاً و نه به مشارکت «در حالی که دینم را برای او خالص می گردانم» یعنی: پرستش من خالص برای خدا جل جلاله بوده و هرگز به شائبه شرک و ریا و دیگر شائبه‌ها آلوده نیست و از این آرایش‌ها کاملاً پاک و پیراسته است.

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَيْرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ

الْمِينُ ﴿١٥﴾

«پس شما هم هر چه را غیر از او می خواهید» که بپرستید «بپرستید» این دستور، برای تهدید، توبیخ و کوبیدن آنهاست. یعنی: بدانید که به زودی در برابر اعمالتان مورد مجازات قرار می‌گیرید. سپس آنان را از فرجام زیانکاری روز قیامت هشدار داده و می‌فرماید: «بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و خانواده‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند» یعنی: زیانکاران کامل و واقعی این گروه‌اند زیرا کسی که به

دوزخ درآمد، هم خودش را در زیان افکنده و هم خانواده‌اش را باخته و در زیان افکنده است، چه اگر خانواده وی از اهل بهشت باشند، او نعمت انس و همدمی با آنان را از دست داده است و اگر از اهل دوزخ باشند، این او بوده که آنها را به این حال و روز بد درافکنده است «آری! این همان خسران آشکار است» زیرا در بزرگی خود به چنان حد و حجمی بالغ گردیده که فوق آن دیگر حد و پایانی متصور نیست زیرا این خسارت، هیچ مجالی برای تعویض ندارد.

لَهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَجْعَلُونَ قَانِقُونَ ﴿١٦﴾

«برایشان از بالای سرشان ظللی از آتش است» ظلل: طبقات و چترهای آتش است که از فراز سرشان برآنان شعله می‌کشد «و از زیر پایشان نیز ظللی است» یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرینشان را نیز «ظلل: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افکند، چه در هر طبقه‌ای از طبقات دوزخ گروهی از گروههای کفار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست. البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه‌ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی حق تعالی بازایستند «این» طبقات و لایه‌های چندگانه دوزخ «همان کیفری است که خداوند بندگان خویش را به آن بیم می‌دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند: «ای بندگان من! پس از من پروا بدارید» یعنی: از عذاب و خشم من بترسید. این هشدار و تنبیه، نعمتی بزرگ است که برآمده از فیض رحمت خداوند عز وجل و فضل وی می‌باشد تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند زیرا گفته‌اند: «ولقد أعذر من أندر: هر کس هشدار داد، عذر را نمایاند و حجت را تمام کرد».

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ أَزْوَاجُ الْأَتَّابِ ﴿١٨﴾

«و کسانی که از طاغوت پرهیز کردند از این که آن را پرستند» یعنی: از پرستش بتان و شیطان پرهیز کرده و عبادت خویش را برای خدای عزوجل مخصوص ساختند.

طاغوت: بر واحد و جمع اطلاق شده و پرستش بتان و شیطانها را دربر می‌گیرد. «و به سوی الله بازگشتند» و اعراض کنان از غیر وی به پرستش وی روی آوردند «ایشان را مژده باد» به ثواب و پاداش عظیم بهشت. این بشارت، یا بر زبان پیامبران علیهم السلام به آنان داده می‌شود، یا در هنگام فرارسیدن مرگ، یا در هنگام رستاخیز و برانگیختن مجددشان.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن اسلم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لااله الاالله) می‌گفتند و به توحید خداوند جل جلاله معترف و مقرر بودند، آنها عبارت بودند از: عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی الله عنهم «پس مژده بده به آن بندگان من که سخن را می‌شنوند و از نیکوترین آن پیروی می‌کنند» یعنی: به آنان که سخن حق - از کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی - را می‌شنوند و از نیکوترین آنچه که بدان فرمان یافته‌اند، پیروی می‌کنند و به آنچه که در آن است، عمل می‌نمایند. به قولی: مراد از آنان: کسانی‌اند که سخنان نیک و بد - هر دو - را می‌شنوند آن‌گاه سخن نیک را نقل کرده و به آن تکلم می‌کنند و خود را از سخن زشت بازداشته و به آن تکلم نمی‌کنند. یعنی: با شنیده‌های خود نقادانه برخورد می‌کنند «اینانند که الله آنان را هدایت کرده و اینانند همان خردمندان» یعنی: اینانند کسانی که خداوند جل جلاله آنها را در دنیا و آخرت به حق رسانیده و هم اینانند صاحبان خردهای ناب و سالم.

از جابر بن عبدالله در بیان سبب نزول آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ...﴾ در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول‌الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده‌ای را آزاد کردم. پس آیه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ...﴾ درباره وی نازل شد. اما چنان‌که بارها در این تفسیر شریف ذکر کرده‌ایم: اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب لذا آیه کریمه شامل تمام مؤمنان واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می‌شود.

﴿۱۹﴾ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ

«پس آیا کسی که کلمه عذاب بر وی ثابت شد، آیا تو آن دوزخی را خلاص توانی کرد؟» کلمه عذاب در اینجا، این فرموده خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به ابلیس است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ «ص/۸۵» که تفسیر آن گذشت.

مراد آیه: تسلیت گفتن و دلجویی از رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ است زیرا آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس خدای عزوجل با این آیه به ایشان فهماند که: هر کس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمی‌توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این‌که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ! پس هیچ علت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ هُمْ عَرُوفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عَرُوفٌ مَّبِينَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْوَعْدَ



«لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده است» زیرا بهشت درجاتی دارد که بعضی از آنها بر فراز بعضی دیگر قرار دارند و در محکم‌سازی زیربنا و نیرومندی ساخت و ساز، مانند ساختمان منازل اعمار گردیده‌اند، هرچند که منازل دنیا نسبت به آنها چیزی به حساب نمی‌آید. چنان‌که دوزخ نیز دارای درکاتی است فرودین که بعضی از آنها در زیر بعضی دیگر قرار دارند «جویباران از زیر آنها» یعنی: از فرودست آن غرفه‌ها «روان است» که جاری بودن این جویبارها، نشانه کمال بهجت و خرمی و فزونی صفا و رونق آنهاست «این وعده خداست، خدا خلاف وعده نمی‌کند» پس وعده او خواه‌ناخواه آمدنی است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرْبُهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَمًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٦٦﴾

«مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرو فرستاد» یعنی: از ابر بارانی را نازل کرد. شعبی و سعیدبن جبیر می‌گویند: «هرآبی که در زمین است، اصل آن از آسمان می‌باشد». «پس آن را به چشمه‌هایی که در دل زمین است راه داد» یعنی: پس آن آب را در دل زمین درآورد و اسکان داد؛ همانند جریان یافتن خون در عروق بدن. ینبوع: چشمه آب و دیگر مکانهایی است که از آنها آب می‌تراود و برمی‌جوشد «آن‌گاه به وسیله آن، کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است، بیرون می‌آورد» یعنی: به وسیله آن آب، کشت و محصولی را از زمین بیرون می‌آورد که اقسام و انواع گوناگونی دارد - از زرد و سبز و سفید و سرخ و بنفش و نارنجی و غیره - یا اگر مراد از الوان، اصناف باشد، معنی این است: انواع گندم و جو و غیره را به وسیله آن آب بیرون می‌آورد «سپس می‌خشکد» آن کشت «آن‌گاه آن را زرد می‌بینی» بعد از سبزی و خرمی و رونق و زیبایی آن، به‌طوری که سبزی و طراوت آن همه از میان رفته است «سپس آن را ریزه ریزه می‌گرداند» یعنی: آن را خورد و درهم شکسته و پاشان می‌کند «قطعا در این امر برای صاحبان خرد پندی است» یعنی: در آنچه گذشت؛ از فرود آوردن آب و برآوردن کشت، موعظه و اندرزی است که صاحبان خردهای سالم از آن بهره می‌گیرند زیرا می‌دانند که حال زندگانی دنیا - در سرعت انقطاع، نزدیکی انقضا و فناي طراوت و تازه‌گی خود - نیز مانند حال این کشت است و بنابراین، برای صاحبان خرد در این امر شکی باقی نمی‌ماند که خداوند عز وجل بر بعث و حشر و نشر قادر و تواناست.

خلاصه این‌که: آیه کریمه مثلی برای حال دنیاست، که هر شخص صاحب عقل سلیم، آینده‌نگر، دوراندیش، ژرفبین و اندیشمندی که از سر بیداری و هوشیاری، به آینده حتمی خود نگاهی ژرف می‌اندازد، از آن درس و پند می‌گیرد.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلنَّفْسِئَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي

ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾

«پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده» یعنی: قلبش را برای اسلام فراخ گردانیده - از حیث این که سینه محل قلب است و قلب منبع روح می‌باشد - چنین کسی البته اسلام را پذیرفته و به هدایت آن راه یافته است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: ما اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پرسیدیم که خداوند جل جلاله فرموده است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...﴾، پس ای

رسول خدا صلی الله علیه و آله! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می‌یابد و گشاده می‌گردد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می‌شود و انشراح

می‌یابد». گفتیم یا رسول الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الإنابة إلى دارالخلود

والتجافی عن دارالغرور والإستعداد للموت قبل نزوله: نشانه این انشراح: رجوع و انابت

به سوی سرای جاودانگی، آرامش یافتن و جاتهی کردن از سرای فریب و غرور و

آمدگی برای مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتیجه او» به سبب این گشادگی

و انشراح صدر «برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد؟» که آن نور،

عبارت از نور معرفت و راهیابی به سوی حق است که بر وجود وی فیضان می‌کند.

آری! آیا این انسانی که سینه‌اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده

گشته، مانند کسی است که دلش - به سبب گزینش و انتخاب بد وی - سخت گردیده و

در تاریکی‌های گمراهی و بلیات جهالت فرورفته و در آن دست‌وپا می‌زند؟ هرگز نه!

پس در این آیه، صنعت ایجاز به کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق

آیه بر جمله محذوف دلالت می‌کند. آیه (۲۴) نیز همانند آن است.

«پس وای بر کسانی که دل‌هایشان از یاد کردن الله سخت است» آنها همه کسانی‌اند

که قلبشان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله جل جلاله را برنتابیده و قساوت یافته است؛

ذکری که شایسته است تا سینه‌ها برای آن باز گردند و انشراح یابند.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا

تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب وإن أبعد الناس من الله

القلب القاسی: به غیر ذکر الله ﷻ بسیار سخن نگویند زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله ﷻ، قسوت و سختی ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله ﷻ کسی است که قلبی سخت داشته باشد». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قال الله تعالی: اطلبوا الحوائج من السمحاء فإنی جعلت فیهم رحمتی ولا تطلبوها من القاسیة قلوبهم فإنی جعلت فیهم سخطی: خداوند متعال فرمود: حوائج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرمدل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». «اینانند که در گمراهی آشکار هستند».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول الله! ما چون شما را می‌بینیم دل‌هایمان نرم می‌شود و از اهل آخرت می‌گردیم اما وقتی از شما جدا می‌شویم، دنیا ما را خوش می‌آید و زنان و فرزندانمان را می‌بوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرار دارید، قطعاً فرشتگان با دست‌هایشان با شما مصاحفه می‌کنند و در خانه‌هایتان به دیدارتان می‌آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای عزوجل مردمی را می‌آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول الله! به ما از بهشت بگویند که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگفرش آن مشک تیزبوی، سنگریزه آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هر کس به آن درآید متنعم می‌شود و در رنج نمی‌افتد، جاودانه می‌شود و نمی‌میرد، نه جامه وی کهنه می‌شود و نه جوانی وی از بین می‌رود. سه کس اند که دعای آنها رد نمی‌شود: امام (زمامدار) عادل، روزه‌دار تا آن‌گاه که افطار کند و دعای مظلوم...».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابِي نَقَشِعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ



«خدا بهترین حدیث را نازل کرده است» که قرآن است. حق تعالی در این آیه قرآن را «حدیث» نامید زیرا رسول وی صلی الله علیه و آله خطاب به قوم خویش با قرآن سخن می‌گفتند و آنچه را که از قرآن بر آن حضرت نازل می‌شد، به آنان خبر می‌دادند. آری! قرآن بهترین سخنان است زیرا در آن برکات و خیراتی بی‌نهایت وجود دارد «کتابی است متشابه» یعنی: بعضی از قرآن با بعض دیگر آن - در زیبایی، محکمی، صحت معانی، قوت مبانی و رسیدن تا برترین درجات بلاغت - شباهت و همگونی دارد «و» کتابی است «مکرر» یعنی: داستانها، اندرزها و احکام در آن تکرار می‌شود چنان‌که آیات آن نیز در تلاوت تکرار می‌شود پس قرآن شنونده‌اش را ملول و خواننده‌اش را دل‌تنگ نمی‌کند «کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند، پوست بدنشان از آن به‌لرزه می‌افتد» اعراب می‌گویند: «اقشعرجلده»؛ آن‌گاه که پوست بدن شخص از ترس، یا از سردی هوا منقبض گردد و موی خیز شود. زجاج می‌گوید: «چون آیات عذاب خوانده شود، پوستهای تن ترسندگان از خدا جل جلاله، به‌لرزه درآمده و موی بر اندام آنان راست می‌شود.» «سپس پوستهایشان و دل‌هایشان به یاد خدا» یعنی: با به یاد آوردن رحمت و ثواب و بهشت وی «نرم می‌شود» قتاده می‌گوید: «این وصف اولیای خدا جل جلاله است. خداوند جل جلاله ایشان را به این وصف که: در آغاز پوستهایشان به‌لرزه درمی‌آید، سپس دل‌هایشان به یاد خدا جل جلاله آرام می‌گیرد، توصیف کرد. نه به این وصف که عقل‌هایشان از بین رفته و بیهوشی بر آنان دست می‌دهد! پس، از این امر به این حقیقت می‌رسیم که خود را در هنگام ذکر خدا جل جلاله به غش و بیهوشی انداختن، خصیصه اهل بدعت است و بیهوشی و غش از شیطان می‌باشد». اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما می‌گوید: «چون بر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن خوانده می‌شد - چنان‌که خداوند جل جلاله توصیفشان کرده است - چشم‌هایشان اشکبار گشته و پوست‌هایشان به‌لرزه درمی‌آمد. به وی گفته شد: اما امروز مردمانی هستند که چون بر آنان قرآن خوانده شود، یکی از آنان بیهوش بر زمین

می‌افتد، (و نعره می‌کشد)! گفت: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده شده!».

«این» قرآن «هدایت الله است، هر که را بخواهد به آن راه می‌نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را هیچ راهبری نیست» به سوی حق. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «گروهی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! به ما با سخنان شیرین و نیکو از اخبار روزگاران حدیث بگوئید پس نازل شد: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...﴾»

أَمَّن يَتَّقِي بَوَّجِهَهُ سَوْءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾

«پس آیا آن کس که» به جای دستها «با چهره خود سختی عذاب رز قیامت را دفع می‌کند» مانند کسی است که از عذاب ایمن است؟ یعنی: آیا کسی که در روز قیامت چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار داده و در عذاب به سختی جان می‌کند، مانند کسی است که از آن در امان است و چیزی از این عذاب بر او فرود نمی‌آید و نیازی به این ندارد که چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار دهد بلکه از هر آفتی در امان بوده و در بهشت خداوند جل جلاله آرام و مطمئن به سر می‌برد؟ در این آیه نیز صنعت «ایجاز» به کار رفته و به ذکر یکی از دو نوع، از ذکر دیگری اکتفا شده است «و به ستمگران گفته می‌شود: وبال آنچه را که می‌کردید، بچشید» یعنی: بچشید جزای کار و کردار خود را.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَنذَرْتَهُمُ الْعَذَابَ مِمَّنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾

«کسانی هم که پیش از آنان بودند، تکذیب پیشه کردند» یعنی: کسانی که پیش از کفار معاصر با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بودند، نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند «و از آنجا که حدس نمی‌زدند عذاب بر آنان آمد» یعنی: عذاب از جهتی بر آنان آمد که آمدن عذاب را از آن جهت هیچ تصور نمی‌کردند و آن را محاسبه نکرده بودند. یعنی: نزول عذاب در هنگام احساس ایمنی و غفلتشان بود.

فَإِذَا قَهُمُ اللَّهُ الْحِزْبَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

«پس خدا خفت و خواری» و ذلت و پستی «را در زندگانی دنیا به آنان چشاند» با مسخ و خسف (فروبردن) آنان به زمین و با کشتن و به اسارت درآوردن و غیر اینها از انواع عذاب «و اگر می دانستند» یعنی: اگر آنها از کسانی بودند که می دانستند و می اندیشیدند و به مقتضای علم خویش عمل می کردند؛ «قطعا عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب آخرت در نهایت سختی قرار دارد، به اضافه این که دوامدار و مستمر نیز هست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٣٧﴾

«و برای مردم در این قرآن از هرگونه مثلی آوردیم» یعنی: از هرگونه مثلی که در کار دینشان به آن نیاز دارند «باشد که آنان پند گیرند» و عبرت اندوزند زیرا مثل، معنی را به ذهن نزدیک می کند.

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٣٨﴾

«قرآنی است عربی» یعنی: به زبان عربی روشن «بی هیچ کژی و کاستی ای» نه در آن - به وجهی از وجوه - اختلاف و تناقض و تضادی وجود دارد و نه شک و التباس و ابهامی. به قولی معنی این است: در آن هیچ خطایی از حیث لفظ و اعراب و دستور زبان نیست «باشد که آنان راه تقوی پویند» پس هشدارهای قرآن را جدی گرفته و وعده های آن را باور کنند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«خدا مثلی زده است» زدن مثل: تشبیه حالی غریب به حال دیگری مانند آن است. آری! خداوند عز وجل برای مشرکی که بیشتر از یک خدا را می پرستد، مثل زده است؛

«مردی را» یعنی: برده‌ای مملوکی را «که چند مالک ناسازگار در او شرکت دارند» و به‌طور مشترک مالک آنند و میان خود بر سر تصاحب و بهره‌گیری بیشتر از آن، در ستیز و ناسازگاری و کشمکش به‌سر می‌برند «و مردی را که بی‌مدعی ویژه یک مرد است» یعنی: و برای شخص موحد و یکتاپرست، برده‌ای را مثل زده است که یک نفر مالک اختصاصی آن بوده و آن برده خالصا ملک وی می‌باشد و هیچ شریکی با خود در ملکیت آن ندارد «آیا این دو در مثل با هم برابرند؟» یعنی: آیا این برده‌ای که برای یک گروه مختلف از شریکانی خدمت می‌کند که اخلاق آنها با هم همگون نیست، نیات و مقاصد آنها نیز با هم در تضاد است و هر یکی از آنان او را به خدمت خویش کشانده و به این‌سو و آن‌سو می‌دواند و در نتیجه، آن برده بیچاره، خسته و رنجور می‌شود، با این وجود باز هیچ یک از آنان به خدمت وی هم راضی نیست، چرا که تمام تلاش و توان وی صرف او نشده است؛ خوب! آیا این برده مشترک میان چندین مالک، با آن برده‌ای که در خدمت یک شخص قرار دارد و دیگران بر سر خدمت وی هیچ کشمکشی ندارند، برابر است؟ برده‌ای که چون از مولای یگانه خویش اطاعت کند از وی راضی است و اگر هم نافرمانی کند، از او درمی‌گذرد؟ شکی نیست که میان این دو برده، چنان تفاوت فاحش و آشکاری وجود دارد که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پس این است مثل و وصف کسی که خدای یگانه را می‌پرستد و مثل و وصف کسی که خدایان متعددی را به پرستش می‌گیرد.

«الحمد لله» ستایش برای الله عز وجل است در برابر اقامه حجت بر آنان و بر توفیق بخشیدن مؤمنان در راهیابی به‌سوی اسلام «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این فرق آشکار و روشن را پس بدین جهت است که به خدای عزوجل شریک می‌آورند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٢٠﴾

«ای محمد! قطعا تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند» در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دیگران خبر مرگشان داده شده است. پس آیه کریمه اعلامی است به صحابه رضی الله عنهم که

پیامبر خدا ﷺ درخواهند گذشت زیرا برخی از آنان به این عقیده بودند که رسول خدا ﷺ نمی‌میرند. همین گونه در این آیه انگیزشی است به کفار قریش که: باید فرصت را مغتنم شمارند و به سوی ایمان و کسب رهنمودها و ارشادات رسول اکرم ﷺ شتاب ورزند زیرا اقامت آن حضرت ﷺ در میانشان اندک است و آن رسول انس و جان و راحت روح و روان و منبع وحی و ایمان، جاودانه در میانشان نمی‌باشد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخَصُّمُونَ ﴿٣١﴾

«سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد» یعنی: ای محمد ﷺ! تو با آنان مجادله و مرافعه می‌کنی و بر آنان حجت می‌آوری که پیام حق را به آنان ابلاغ کرده و بیم و هشدارشان داده‌ای و آنان نیز با آوردن عذرهای بی‌معنی، با تو مجادله می‌کنند. یا معنی این است: مؤمن با کافر مجادله و مرافعه می‌کند، ظالم با مظلوم، هدایت‌شده با گمراه و ضعیف با متکبر چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. همچنین ابن‌کثیر می‌گوید: «هرچند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاعها در دنیا را نیز شامل می‌شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده می‌شود تا با هم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم الحاکمین است». در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می‌شود؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! به‌خاطر این که حق هر صاحب‌حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر رضی الله عنه گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾

﴿٣٢﴾

«پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از کسی نیست که بر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بر بسته و چنین پندارد که او، فرزند یا شریک یا

همسری دارد (و) کیست ستمگرتر از آن کس که «دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کرد؟» و این دین، عبارت از همان دین حقی است که حضرت پیامبر ﷺ آن را از بارگاه خدا ﷻ آورده‌اند؛ دینی که مردم را به سوی توحید فرامی‌خواند، آنان را به انجام فرایض شرعی فرمان می‌دهد، از محرمات نهی‌شان می‌کند و از بعث و حشر و نشر به آنان خبر می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هیچ کس از چنین انسانی که بر خدا دروغ بندد و دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کند، ستمکارتر نیست زیرا چنین کسی میان دوسوی باطل جمع کرده است: یکی دروغ بستن بر خداوند ﷻ و دیگری دروغ بستن بر رسول وی ﷺ». بدین جهت، ذات ذوالجلال می‌فرماید: «آیا مثنوی کافران در دوزخ نیست؟» قطعاً در دوزخ است. مثنوی: محل اقامت و سکونت است.

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

«و آن کس که دین راست و درست را آورد» که او رسول مقبول ﷺ است (و آن کس که تصدیق کرد) که ایشان عبارت از پیروان رسول مقبول ﷺ هستند «آنانند که متقیانند» نه غیرشان. به‌قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول خدا ﷺ و مراد از کسی که رسول خدا ﷺ را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. به‌قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به‌سوی یگانگی خداوند ﷻ دعوت کرده و مردم را به‌سوی شریعت خدای عزوجل ارشاد کند. ابن‌کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٤﴾

«برایشان هر چه بخواهند نزد پروردگارشان است» از بالا بردن درجات، دفع مضرات و کفاره نمودن گناهان و سیئات «این است پاداش محسنان» یعنی: کسانی که اعمال خویش را نیکو ساخته‌اند. در حدیث شریف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك

تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك: احسان آن است که خدای عزوجل را چنان پرستش کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، بی گمان او تو را می بیند».

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

«تا خدا از آنان» یعنی: از متقیان «بدترین آنچه را که کرده اند بزداید» یعنی: بیامرزد. پس هرگاه بدترین اعمالشان را بر ایشان بیامرزد، قطعاً اعمالی را که در بدی پایین تر از آنهاست، به طریق اولی بر آنان می‌آمرزد «و تا پاداششان را بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند بپردازد» یعنی: آنان را بر حسب نیکوترین اعمالشان پاداش دهد و ایشان را - از روی کرم و فضل خویش - در برابر اعمال بدشان مجازات نکند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾

«آیا خدا بنده‌اش را بسنده نیست؟» مراد از بنده در اینجا، حضرت محمد ﷺ است. ولی ابن کثیر می‌گوید: «یعنی خداوند ﷻ برای کسی که او را می‌پرستد و بر او توکل می‌کند، بسنده است». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «مراد از (عبده) در این آیه، رسول اکرم ﷺ و تمام بندگان متوکل خداوند ﷻ هستند، به دلیل قرائت عباده: بندگان را - که قرائتی دیگر در این آیه است». «و» ای محمد ﷺ! مشرکان «تو را از کسانی که غیرویند می‌ترسانند» پس از خدایان و لشکرهای وهمی‌ای که تو را از آنها می‌ترسانند، نترس زیرا خداوند متعال تو را از آنچه که به تو زیان‌آور است، نگاه می‌دارد و خدایان باطلشان مالک این نیستند که به کسی سود و زیانی برسانند «و هر که را خدا گمراه گرداند، برایش هیچ راهبری نیست» یعنی: هر کسی که قضای الهی بر گمراهی وی رفته باشد، او را هیچ هدایتگری نیست که به سوی الله راهنمایی‌اش کرده و از گمراهی بیرونش آورد.

عبدالرزاق از معمر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: یا از عیب‌جویی و دشنام دادن خدایان ما دست بردار، یا از آنان می‌خواهیم که تو را آشفته‌سر و دیوانه کنند! پس این آیه نازل شد. نقل است که

چون رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را برای شکستن بت «عزی» فرستادند، متولی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ چیز بر وی پنجه افکنده نمی‌تواند. اما خالد بی‌اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آن را بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿٣٧﴾

«و هر که را الله هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای ندارد» که او را از راه هدایت بیرون برده و به گمراهی درافکند «مگر خدا غالب منتقم نیست؟» یعنی: قطعاً حق تعالی بر هر چیز غالب و مسلط است، اوایی که با لهیب عذاب و تازیانه مجازات خویش، از نافرمانان انتقام می‌گیرد.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ بِرَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾

سپس خدای سبحان اعتراف مشرکان به این حقیقت را یادآور می‌شود که: چون از آفریننده کائنات مورد پرسش قرار گیرند، می‌گویند: او الله ﷻ است: «واگر از آنها پرسشی» لام در «لئن» لام قسم است «که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ قطعاً می‌گویند: خدا» ولی به رغم این اعتراف، بتان را می‌پرستند پس عقلهایشان چگونه پرستش غیرآفریننده کل و شریک گردانیدن مخلوقی را با او در پرستش، پسندیده و قابل توجیه می‌دانند؟ «بگو: چه تصور می‌کنید؛ اگر خدا در حق من بلایی خواسته باشد، آیا آنچه را به جای خدا می‌پرستید می‌توانند بلای او را دفع کنند؟» یعنی: آیا آن بتان بی‌جان قادر هستند که آن سختی و بلایی را که خداوند ﷻ بر من خواسته باشد، از من دور گردانند؟ «یا اگر در حق من خیری اراده کند، آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟» به طوری که آن رحمت به من نرسد؟ رحمت: نعمت، برخورداری و رفاه است.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ از مشرکان در این باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد.

«بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند» نه بر غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة: حق و حرمت الله ﷻ را نگهدار؛ او تو را حفظ می‌کند و نگاهت می‌دارد، حق و حرمت الله ﷻ را نگاه‌دار؛ او را در برابر خود می‌یابی، خدا ﷻ را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می‌شناسد (و از تو آن بلا را دفع می‌کند)». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله تعالى، ومن أحب أن يكون أغنى الناس، فليكن بما في يد الله عزوجل أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليثق الله عزوجل: هر کس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد، باید بر خداوند ﷻ توکل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست خدای عزوجل است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد، باید از خدای عزوجل پروا دارد».

قُلْ يَاقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلْتُ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾

«بگو ای قوم من! شما بر مکانت خود» یعنی: بر روش و حالتی که بر آن قرار دارید؛ از دشمنی با دین و دعوت من «عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم» یعنی: بر شیوه و حالتی که بر آن قرار دارم «پس به زودی خواهید دانست بر چه کسی عذابی که رسوایش کند» و در دنیا خوارش گرداند، بعد از افتخار و استکبار به آن «فرود می‌آید؟ و» به زودی خواهید دانست که «بر وی عذابی مقیم» یعنی: دائم و مستمر در سرای آخرت «فرود می‌آید» که عذاب دوزخ است؛ در این هنگام است که این حقیقت

بر وی آشکار می‌شود که خودش بر باطل و خصمش بر حق بوده است. چنان‌که خدای عزوجل در بدر خوار و رسوایشان گردانید.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾

«هرآینه ما این کتاب را برای مردم» یعنی: به‌خاطر آنان و برای بیان آنچه که بدان مکلف گردیده‌اند و برای محقق ساختن مصالح دنیوی و اخرویشان «به‌حق بر تو فروفرستادیم پس هر کس هدایت شد» یعنی: هر کس راه حق را شناخت و رهرو آن گشت «به‌سود خود هدایت شده است» و راهیابی وی به‌نفع خود وی است «و هر کس گمراه گشت» از راه حق «به زیان خویش گمراه می‌شود» یعنی: این گمراهی به زیان خود اوست و به دیگران متعدی نمی‌شود «و تو بر آنان وکیل نیستی» یعنی: تو نه مکلف به هدایت آنان هستی و نه مخاطب این کار بلکه بر تو فقط بلاغ است و بس و تو این مأموریت را به درستی انجام داده‌ای.

این آیه به آیه شمشیر «سیف» منسوخ است زیرا خداوند ﷻ بعدا به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آن‌گاه بجنگد که: (لااله الاالله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكِ الْتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَرْوَاحَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

«خداوند ارواح مردم را به تمامی قبض می‌کند» و آنها را از بدنهایشان بیرون می‌آورد «به‌هنگام مرگ آنها» یعنی: به هنگام فرارسیدن اجل آنها «و نیز روحی را که نمرده است، در موقع خوابش قبض می‌کند» یعنی: ارواحی را که نمرده‌اند - بدین معنی که اجل آنها هنوز به‌سر نرسیده است - در خواب آنها می‌گیرد «پس آن نفسی را که حکم مرگش را کرده، نگاه می‌دارد» و آن را به‌سوی جسدی که روح در آن قرار داشته، باز

نمی‌گرداند «و آن دیگر را تا هنگامی معین باز پس می‌فرستد» یعنی: روح شخص خوابیده‌ای را که هنوز اجلس به‌سر نرسیده، باز پس می‌فرستد و بیداری را به وی باز می‌گرداند تا در مدتی که زندگی برایش مقدر شده است، زنده بماند.

علما درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می‌کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس‌اند مگر فرق آنها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است درحالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعا در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاه داشتن یا پس فرستادن آنها «برای مردمی که» در این امر «اندیشه» و تدبیر و تأمل «می‌کنند» و به وسیله آن بر یگانگی خداوند سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ و کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند «نشانه‌هایی است» عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آنها، برای پندپذیران، پندآموز و برای متذکران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خدای عزوجل از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات صغری که خواب می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لتموتن کما تنامون ولتبعن کما تصحون: قطعا چنان‌که به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعا چنان‌که از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه چیز

بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنبی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسی فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین : پروردگارا! به نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را برمی دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات را حفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حدیفه رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اللهم باسمک أموت و أحیا: بارالها! به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار می‌شدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذی أحیانا بعد ما أماتنا وإلیه النشور : سپاس خدایی را که ما را بعد از آن‌که میراند، زنده گردانید و به سوی اوست حشر و نشر ما».

ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی از مفسران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب با هم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که خدا جل جلاله بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آنها بخواهند که به سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند جل جلاله ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به سوی اجساد آنها باز پس می‌فرستد».

أَرَأَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبِ أَوْلَادِكُمْ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾

«آیا غیر از الله برای خود شفاعت‌گرانی برگرفته‌اند؟» یعنی: آیا مشرکان جز خداوند جل جلاله خدایانی را به‌عنوان شفیع برای خود برگرفته‌اند تا برایشان نزد او شفاعت کنند؟ استفهام برای انکار است «بگو: آیا هرچند آنها اختیار چیزی را نداشته باشند و تعقل نکنند؟» باز هم آنها را به شفاعت می‌خوانید؟ یعنی: چگونه آنها را نزد خداوند جل جلاله شفیع خویش برمی‌گیرید در حالی که آنان نه مالک شفاعتی هستند و نه مالک چیز دیگری؟ حتی چیزی از شفاعت یا غیر آن را درک و فهم نمی‌کنند زیرا آنان جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به آنان «شفاعت، یکسره از آن خداست» پس چیزی از شفاعت برای دیگران نیست و کسی در آن راهی ندارد مگر این که شفاعتگر از کسانی باشد که خداوند جل و بالا را برای شفاعت پسندیده باشد و مشفوع له نیز از کسانی باشد که خدای عزوجل به شفاعت برای وی اذن دهد «فرمانروایی آسمانها و زمین مخصوص اوست» و هیچ کس مالک این نیست که در کار او بدون اذن و رضایش سخن بگوید «سپس به سوی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت؛ پس میان شما به عدل خویش حکم می کند و هر کس را در برابر عملش جزا می دهد.

وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾

«و چون خدا به تنهایی یاد شود» و خدایانشان همراه با وی یاد نشوند «دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تنگ می گردد» و در نتیجه، از ذکر او تنفر می ورزند و می رمند. اشمئزاز: آن است که شخص از اندوه و نفرت پر شود و بر اثر آن، انقباض و تنگی ای در دل وی واقع شود که اثر آن بر چهره اش نمایان گردد.

سپس خداوند متعال خوشحالی و شادمانی آنها را در هنگام یاد کردن بتانشان ذکر نموده و می فرماید: «و چون کسانی که غیر از او به پرستش گرفته شده اند، یاد شوند» آنها خدایان پنداری ای مانند لات و عزی هستند «بناگاه آنان شادمانی می کنند» یعنی: از این یادآوری شادمان شده و در بهجت و خرمی قرار می گیرند. استبشار: پر شدن دل از شادی است تا بدانجا که پوست چهره از آن باز و بشاش گردد.

این واقعیتی که آیه کریمه بدان پرداخته است، درد و آفتی است که امروزه در عصر ما نیز شیوع پیدا کرده؛ زیرا چه بسا بیان حقایق ایمانی، آثار نفرت و اشمئزاز را بر چهره بسیاری به دنبال دارد؛ مثلا اگر از این حقیقت که شفا فقط به دست بلاکیف خدا جل و بالا است، پیروزی فقط به دست اوست و غیر این از سخنانی که بیانگر توحید محض است، سخن به میان آید، سست ایمانان منقبض می شوند اما اگر از تأثیر علوم، اسباب

و ابزار کار بشری یاد کنید، ملاحظه می‌نمایید که چهره بسیاری باز و شکفته شده و آثار انبساط بر آنان هویدا می‌شود - نعوذ بالله من ذلك.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾

«بگو: بارالها! ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکردار را در قبال بدکاری‌اش جزا می‌دهی زیرا با این پاداش و مجازات توست که این حقیقت که: چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است، آشکار می‌شود و فقط در پیشگاه توست که بساط اختلاف اختلاف‌کنندگان و جدال جدل‌کنندگان برچیده می‌شود.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ابوداود از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ چون از طرف شب برای نماز و نیایش برمی‌خاستند، نماز خویش را با این دعا افتتاح می‌کردند: «اللهم رب جبریل ومیکائیل و اسرافیل، فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، أنت تحكم بین عبادک فیما كانوا فیہ یختلفون، اهدنی لما اختلف فیہ من الحق بإذنک إنک تهدی من تشاء إلى صراط مستقیم: بارالها! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! تو میان بندگان در آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی پس مرا بر آنچه از حق که در آن اختلاف شده است، به‌اذن خویش هدایت کن، بی‌گمان تو هر که را بخواهی، به‌سوی راه راست هدایت می‌کنی». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد که در صبح و شام چه بخواند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: چون صبح و شام بر تو می‌آید و هنگامی که شبانگاه در خوابگاهت قرار می‌گیری، بگو: «اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغیب والشهادة، لا إله إلا أنت، رب کل شیء وملیکه، أعوذ بک من شر نفسی وشر الشیطان وشرکه، أن أقترف علی نفسی بسوء، أو أجره إلى مسلم: بارالها! ای آفریننده

آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! معبودی جز تو نیست، پروردگار و مالک همه چیز تویی، به تو از شر نفس خود و شر شیطان و شرک آن پناه می‌برم؛ از این که بر زیان خودم مرتکب بدی‌ای شوم، یا آن بدی را به سوی مسلمانی بکشانم».

وَلَوْ أَنَّ لِلذَّيْبِ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾

«و اگر آنچه در زمین است یکسره از آن کسانی که ستم کرده‌اند باشد» یعنی: اگر تمام اموال و ذخایر دنیا از آن ستمگران باشد «و نظیرش نیز با آن باشد» یعنی: همانند آن از اموال و ذخایر نیز با آن ضمیمه باشد «قطعاً آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت خواهند داد» از بس که در این روز، عذاب خداوند عز وجل بر آنان - به‌عنوان جزای ظلمشان - سخت و سهمگین است «و آنچه که حسابش را نمی‌کردند، از سوی خدا برایشان آشکار می‌گردد» یعنی: از مجازاتهای الهی و خشم و شدت عذاب وی، چیزهایی بر آنان آشکار می‌شود که در گمان و حسابشان قرار نداشته است. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «اینان در دنیا اعمالی را انجام داده بودند که گمان می‌کردند آن اعمال، اعمال نیکی است اما بناگاه دیدند که آن اعمال همه گناه بوده است».

وَبَدَأَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤٨﴾

«و کیفر آنچه کرده بودند» یعنی: جزای اعمال بد و نابکارشان؛ مانند شرک و ظلم بر اولیای خدا عز وجل «بر آنان آشکار می‌شود و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنها را فرو می‌گیرد» یعنی: همان کیفری که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بدان بیم می‌دادند، گریبانگیرشان شده و بر آنها مسلط می‌شود.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نُسْرًا إِذَا خَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾

«و چون به انسان سختی ای برسد، مارا فرامی خواند» یعنی: شأن و حال انسان این است که چون بر او سختی و بلایی - مانند بیماری یا فقر یا غیر آن - برسد، خدای عزوجل را می خواند و به سوی او در رفع و دفع آن بلا و سختی، زاری و تضرع می کند «سپس چون نعمتی از جانب خود به او ارزانی داریم» و در خیری را به روی او بگشاییم «می گوید: جز این نیست که این نعمت بنا بر دانشی که در من است، به من داده شده» یعنی: بنا بر علمی که خودم به مشاغل و حرفه ها داشته ام، یا بر اساس خوبی و خیری که در من بوده است، یا بر اساس علم خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به فضل و برتری من، این نعمت به من ارزانی شده است «نه چنان است بلکه آن آزمونی است» یعنی: نعمتی را که به وی داده ایم، بنا بر علل و عوامل پنداری او نیست بلکه دادن این نعمت به وی، آزمایش و امتحانی است که آیا شکر و سپاس می گزارد یا این که کفران و ناسپاسی می کند؟ «ولی بیشترشان نمی دانند» که این بخشیدن نعمت، استدراجی از جانب خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و امتحانی برای آنان است که آیا بدانچه نزدشان است، شکر و سپاس می گزارند، یا کفران و ناسپاسی می کنند؟ هم بدین جهت، آنان غافلانه در نعمتهای خدا جَلَّ جَلَلُهُ فرو می روند، بی آن که منعم حقیقی را حاضر و ناظر بدانند.

قَدَّ قَالِمَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾

«هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند» مانند قارون و دیگران «نیز این سخن را» که ما این نعمت را بر اساس علمی که داریم داده شده ایم «گفتند پس آنچه به دست آورده بودند» از متاع و بهره دنیا «بلا را از آنان دفع نکرد» بلکه عذاب الهی دامنگیرشان شد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾

«تا کیفر آنچه که مرتکب شده بودند» از بدی‌ها «به آنان رسید و کسانی از این گروه» یعنی: از این امت «که ستم کرده‌اند» با شرک و کفر «به زودی نتایج سوء آنچه را که مرتکب شده‌اند، بدیشان خواهد رسید» چنان‌که به پیشینیانشان رسید؛ مانند قحطی و قتل و اسارت و قهر «و آنان عاجزکننده نیستند» یعنی: از عذاب خدا عز وجل توان گریز ندارند بلکه مرجع و بازگشتشان به سوی اوست و هر چه بخواهد - از کیفر و مجازات - با آنها می‌کند.

أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

«آیا ندانسته‌اند» از طریق مشاهداتشان «که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد» گشاده سازد «گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد» روزی را تنگ گرداند «تنگ می‌گرداند؟ قطعاً در این امر نشانه‌هایی است» بزرگ و علاماتی است سترگ «برای مردمی که ایمان دارند» به این‌که رویدادها همه - اعم از گشاده کردن یا تنگ گردانیدن روزی و غیر آن از امور - از جانب خدا عز وجل است. اما کافران از دیدن این نشانه‌ها کورند.

﴿ قُلْ يَتَّبِعُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله از جانب من به بندگانم: «ای بندگان من» یعنی: ای بندگان مؤمن من! زیرا در عرف قرآن، این اضافه مخصوص به مؤمنان است. آری! ای بندگان مؤمن من: «که بر خود اسراف روا داشته‌اید» مراد از اسراف: افراط و زیاده‌روی در گناهان و ارتکاب بسیار آنهاست. «از رحمت خدا» یعنی: از مغفرت وی «نومید نشوید».

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگانش می‌باشد، چه همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً - با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان - ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده‌روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند بر این امر که نهی از نومیدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده‌روی نمی‌کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می‌باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد این‌که به او شریک آورده شود ولی مادون آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد) «نساء/۴۸».

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را «همه یکجا» وه! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل‌های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز می‌شود «بی‌گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خدا ﷻ و دل‌سرد کردنشان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند ﷻ خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب خدا ﷻ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ در سوره «بقره/۲۵۵» و در سوره «آل عمران/۲» است،

جامع‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ در باره خیر و شر، در سوره «نحل/ ۹۰» یعنی آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾ است، امیدبارترین و گشایش‌آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب خدا ﷻ در مورد تفویض و توکل، در سوره «طلاق/ ۳ - ۲»، یعنی این آیه است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. ابن‌ابی‌حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت خدا ﷻ نومید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿قُلْ يَعْبادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...﴾.

در حدیث شریف آمده است که چون ابوایوب انصاری رضی الله عنه در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لو لا أنکم تذنبون، لخلق الله عزوجل قوما یذنبون فیغفر لهم: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای عزوجل گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامرزد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنه آمده است: «کفارة الذنب الندامة: کفاره گناه، پشیمانی است». همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: ﴿قُلْ يَعْبادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا...﴾ به من بدهند. مردی گفت: یا رسول‌الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات: آگاه باشید، حتی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که فرمود: جمعی از مشرکان مرتکب قتل و قتال و زنا و فحشایی بسیار شده بودند، سپس نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو می‌گویی و به سوی آن فرامی‌خوانی، بسیار زیبا و نیکوست اما آیا می‌توانی به ما خبر دهی که با این همه گناهی که مرتکب گردیده‌ایم، برای ما توبه‌ای است؟ آیا برای آنچه که ما کرده‌ایم، کفاره‌ای وجود دارد؟ پس آیات (۷۰ - ۶۸) سوره «فرقان» و این آیه نازل شد.

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿٥٤﴾

آن‌گاه که خدای سبحان بندگانش را به این امر مژده داد که او همه گناهان را می‌آمرزد، اینک آنها را به بازگشت و انابت به سوی خود دستور می‌دهد: «و به سوی پروردگار خویش بازگردید و منقاد او شوید» با انجام دادن طاعات، پرهیز از معاصی، تسلیم شدن به فرمان و گردن نهادن به حکمش «پیش از آن‌که بر شما عذاب» دنیا «بیاید و دیگر یاری نشوید» اگر قبل از فرود آمدن عذاب توبه نکنید.

ذکر انابت و رجوع به سوی حضرت حق تعالی بعد از ذکر مغفرت، برای این است که هیچ طمع‌کاری در کسب مغفرت بدون توبه، طمع نبسته و بداند که توبه، شرطی لازم برای مغفرت است و مغفرت بدون آن حاصل نمی‌شود. و این یکی از قوانین عام الهی است - چنان‌که زمخشری گفته است.

وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾

«و پیش از آن‌که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید عذاب بر شما فرود آید» یعنی: پیش از آن‌که عذاب، شما را غافلگیر سازد در حالی‌که از رسیدن آن آگاهی نداشته باشید. به قولی معنی این است: پیش از آن‌که بناگاه بمیرید و در عذاب درافتید؛ «نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید» که این نیکوترین چیز، قرآن است؛ پس حلال آن را حلال و حرام

آن را حرام بدانید و به اوامر آن پایبند و از منهیات آن بپرهیزید. البته همه قرآن نیکوست. به قولی: مراد از نیکوترین قرآن، آیات محکم آن است نه آیات متشابه آن. به قولی دیگر: مراد از پیروی نیکوترین چیز... در پیش گرفتن عفو است نه انتقام. هر چند در موردی که انتقام گرفتن حق انسان است، انتقام و عفو هر دو جایز است اما آیه مبارکه بر عفو بر می‌انگیزد و بر آن تشویق می‌کند. همین‌گونه، هر امری در قرآن که در آن فاضل و افضل باشد - اعم از عبادات و غیر آن - پیروی افضل بهتر و نیکوتر از پیروی فاضل است.

﴿۵۶﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ بِحَسْرَةٍ عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿۵۶﴾

«تا مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در کار خدا فروگذار کردم» یعنی: از نیکوترین‌ها پیروی کنید، برای پرهیز و بیم از آن‌که انسان کافر بگوید: وای! دریغ و درد بر من که از ایمان به خدا عز وجل و قرآن و عمل به آن فروگذار کردم. فراء درمعنی آن می‌گوید: «واحسرتا! بر آنچه در قرب و جوار خداوند عز وجل فروگذار کردم». «بی‌تردید من از تمسخرکنندگان بودم» به دین خدا عز وجل در دنیا پس به این حد بسنده نکردم که طاعت خدای عزوجل را فرو گذارم بلکه حتی اهل دین را هم به ریشخند و تمسخر گرفتم.

﴿۵۷﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۵۷﴾

«یا بگوید» کافر در روز قیامت «اگر خدا هدایت می‌کرد، مسلماً از متقیان بودم» یعنی: تا کافر در روز قیامت نگوید که: اگر خدا عز وجل مرا به سوی دینش ارشاد و هدایت می‌کرد، قطعاً از کسانی بودم که از شرک و معاصی پرهیز کرده‌اند.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنِّي لِي كَرَّةٌ فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

«یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود» به سوی دنیا «تا از نیکوکاران می شدم» یعنی: تا از مؤمنان به خدا ﷻ، از یکتاپرستان وی و از نیکوکاران در اعمال خویش می شدم.

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾

«نه چنان است» که تو می گویی ای بنده پشیمان از گذشته خویش در سرای دنیا بلکه حق این است که: «آیات من بر تو آمد و تو آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران شدی» مراد از آیات: آیات تنزیلی پروردگار است که قرآن کریم می باشد. یعنی: درحالی که تو در دنیا امکان تصدیق و پیروی از حق را داشته‌ای، دیگر چرا حالا خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوی؟.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ آلِهِمْ تُسَوِّدَةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾

«و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند» هنگامی که مدعی شدند: خدای سبحان شریک و زن و فرزند دارد «روسپاه می بینی» به سبب عذابی که بر آنان احاطه کرده است و به سبب آنچه که از غضب و نقامت خدا ﷻ مشاهده کرده‌اند، یا به سبب کذب و افترایشان، روسپاه و بی آبرو شده‌اند «آیا منزلگاه متکبران در جهنم نیست؟» یعنی: قطعاً جهنم مسکن و مقام متکبران و گردنکشان از طاعت خداوند ﷻ است. کبر – چنان که در حدیث شریف آمده است: «گردنکشی در برابر حق و خرد و خوار شمردن مردم است».

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١﴾

«و خدا متقیان را» یعنی: کسانی را که از شرک و نافرمانی‌های خداوند ﷻ پرهیز کرده‌اند «نجات می‌دهد، قرین رستگاری خویش شده» یعنی: نجات می‌دهد ایشان را از دوزخ و رستگارشان می‌سازد به بهشت. سپس در تفسیر این رستگاری می‌فرماید: «بدیشان سختی ای نمی‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: رنج و سختی و اندوه را از آنان دور می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند ﷻ به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطرترین بوی، همراه وی است و هرگاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از این اطمینان‌بخشی‌ها به‌وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکوکسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به‌خدای عزوجل که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که خدای عزوجل درباره وی می‌فرماید: ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾».

اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

«الله آفریدگار هر چیزی است» از همه اشیای موجود در دنیا و آخرت؛ بی هیچ فرقی میان یک چیز با چیز دیگری «و اوست که بر هر چیز نگهبان است» و مراقب، بی مشارکت هیچ شریکی.

لَهُ مَقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ ﴿٦٣﴾

«کلیدهای آسمانها و زمین» یعنی: کلیدهای رزق و رحمت، یا کلیدهای اداره و تدبیر امور آسمانها و زمین «از آن اوست» هیچکس در آسمانها و زمین بر وی ناپدید نشده و از حیطة اداره و تدبیر وی گریزی ندارد «و کسانی که به آیات الله» یعنی: به حجتها و برهانهای وی «کافر شده‌اند، آن گروه آنانند زیانکاران» که در دنیا و آخرت به خود زیان رسانده‌اند. در حدیث شریف آمده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر این آیه را پرسید، ایشان فرمودند: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لا إله إلا الله و الله أكبر و سبحان الله و بحمده أستغفر الله و لا حول و لا قوة إلا بالله هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير». یعنی: گنجینه‌های آسمانها و زمین برای گوینده این‌ها باز ساخته می‌شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می‌رسد.

قُلْ أَغْوَى اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ﴿٦٤﴾

آن‌گاه که مشرکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پرستش بتان فراخوانده و گفتند: این دین، دین پدرانت می‌باشد! خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد که: «بگو: ای نادانان! آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را پرستم؟» چه جهالت و حماقتی! بیهقی در بیان سبب نزول آیه کریمه از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! آیا آبا و اجدادت را گمراه می‌شناسی؟! پس این آیه نازل شد. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: مشرکان از جهل خویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پرستش بتان دعوت کرده و گفتند: در آن‌صورت ما هم با تو خدایت را می‌پرستیم! پس این آیه نازل شد.

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند» از پیامبران علیهم السلام «وحی شده است» یعنی: به هر یک از آنان پیام داده شده که: «اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» پس اگر شرک - بر فرض و تقدیر - موجب نابود شدن عمل انبیاء علیهم السلام باشد، به طریق اولی نابود کننده عمل امتهایشان نیز هست. آری! این سخن در حق انبیاء علیهم السلام، سخنی مبتنی بر فرض و تقدیر است و مراد از آن: تهییج پیامبران علیهم السلام بر پایداری در دعوتشان، نومید کردن کافران و هشدار و بیدار باشی به امت است.

بَلِ اللَّهِ فاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾

«بلکه فقط خدا را» به تنهایی و یگانگی «پرست» و احدی را با او در عبادت شریک نکن «و از سپاسگزاران» نعمتهای حق تعالی بر خود «باش».

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ،

سُبْحٰنَهُ، وَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾

«و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند» یعنی: او را چنان که حق و سزاوار تعظیم اوست، تعظیم نکردند؛ آن گاه که غیر وی را همراه وی به پرستش گرفتند «و حال آن که روز قیامت زمین همه یکجا» یعنی: زمینهای هفت گانه «در قبضه اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه با وی شریک می گردانند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «خداوند جل جلاله در روز قیامت زمین را قبضه می کند و آسمانها را با دست راست خود در هم می پیچد، سپس می گوید: انا الملك أين ملوك الارض؟ : منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و

گفت: ای محمد ﷺ! ما در تورات می‌یابیم که خدای عزوجل آسمانها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین‌ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آن‌گاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول خدا ﷺ - از سر تصدیق سخن آن دانشمند - چنان خندیدند که دندانهای آسیابشان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزی این آیه: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَتَّى قَدَرَهُ...﴾ را بر منبر خواندند و در حالی که دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت‌ورو می‌کردند، فرمودند: «بمجد الرب نفسه، أنا الجبار، أنا المتكبر، أنا الملك، أنا العزيز أنا الكريم، فرجف برسول الله ﷺ المنبر، حتى قلنا: ليخرن به: پروردگار عزوجل خود را تمجید کرده و می‌گوید: منم جبار، منم متكبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم كريم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ﷺ به‌لرزه درآمد تا بدانجا که باخود گفتیم: قطعا منبر با رسول خدا ﷺ فرومی‌افتد».

ابن‌کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیه کریمه متعلق است و باید گفت: روش صواب در آنها و امثال آنها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آنها و اعتقاد به آنها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل‌شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آنها». یمین: هم بر دست اطلاق می‌شود، هم بر قدرت و فرمانروایی و هم بر قوت و نیرومندی.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾

«و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش درمی‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است. صعق: عبارت از مرگ فوری است. صور: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از هول آن می‌میرند. آری! هرکه در آسمانها و هرکه

در زمین است، بی هوش در می افتد؛ «جز کسی که خدا خواسته است» به قولی: کسی که از واقعه مرگ همگانی استثنا شده است، خود اسرافیل علیه السلام است که بعد از آن می میرد. به قولی: استثناسدگان؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند، به دلیل حدیث شریف وارده در این باب از حضرت انس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند، سپس اصحاب رضی الله عنهم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی خداوند جل جلاله آنها را استثنا کرده، چه کسانی هستند؟ فرمودند: «آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت اند». نقل شده است که: بعد از آن جبرئیل به میراندن نفس اسرافیل و میکائیل و ملک الموت مأمور می شود آن گاه خدای عزوجل خود جان جبرئیل را می ستاند و خودش تنها زنده پاینده ای است که باقی می ماند، سپس می گوید: لمن الملك الیوم؟ امروز فرمانروایی از آن کیست؟». این جمله را سه بار تکرار می کند آن گاه خودش به خویشتن چنین پاسخ می دهد: لله الواحد القهار: از آن خداوند یگانه قهار است». بعدا اولین کسی که حق تعالی او را زنده می کند، اسرافیل علیه السلام است پس به او دستور می دهد که بار دیگر در صور بدمد و این نفخه سوم یا نفخه بعث است»^۱.

به قولی دیگر: مراد از استثناسدگان، شهدا هستند و در حدیث شریف آمده است که: ایشان شمشیرهایشان را پیرامون عرش حمایل گردنهایشان می کنند.

«سپس بار دیگر در آن دمیده می شود» که این نفخه سوم، یا نفخه «بعث» است «و بناگاه آنان برپا ایستاده می نگرند» یعنی: در این هنگام، خلق همه به پا ایستاده شده و می نگرند که به آنها چه گفته می شود. یا چشم به راه و منتظر آنند که با آنها چه عملی انجام می شود.

آیه کریمه دلالت می کند بر این که: اسرافیل علیه السلام در صور دو بار می دمد؛ یک بار برای مرگ و دیگر بار برای رستاخیز. اما جمهور علما برآنند که دمیدن وی در صور سه بار است: بار اول برای ایجاد هول و هراس، که به آن نفخه «فزع» می گویند. بار دوم برای مرگ، که به آن نفخه «صعق» می گویند. بار سوم برای تجدید حیات، که به آن نفخه «بعث» می گویند.

^۱ این حدیث شریف با اختصار نقل شد.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجَاءَهُ بِالنَّبِيِّنَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

«و زمین به نور پروردگارش روشن گردد» زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَام نور آسمانها و زمین است. به قولی معنی این است: زمین به عدل خداوند عَلَيْهِ السَّلَام که میان اهالی آن برپا می‌دارد و به آنچه از حق که در میان بندگان حکم می‌کند، روشن و نورانی می‌گردد «و کتاب» یعنی: کارنامه‌های اعمال بنی آدم «نهاده شود» پس کسانی نامه اعمال خود را به دست راست خود می‌گیرند و کسانی با دست چپ خود. به قولی معنی این است: کارنامه‌ها برای حساب نهاده می‌شود «و پیامبران آورده شوند» به سوی موقف محشر آن‌گاه در این باره مورد سؤال قرار می‌گیرند که: امت‌هایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند؟ «و شهدا آورده شوند» یعنی: کسانی از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که علیه امت‌های دیگر گواهی می‌دهند و نیز شهدایی که در راه خدا عَلَيْهِ السَّلَام به شهادت رسیده‌اند، آورده می‌شوند و در روز قیامت به ابلاغ پیام حق برای کسانی که دعوت حق را به آنها رسانده‌اند ولی آنها به تکذیب آن پرداخته‌اند، گواهی می‌دهند. یا مراد از گواهان، فرشتگان نگهبانند «و میانشان به حق داوری گردد» یعنی: میان بندگان، به عدل و راستی حکم می‌شود «و مورد ستم قرار نگیرند» یعنی: از ثوابشان کاسته نمی‌شود و در عذابی که مستحق آنند، افزوده نمی‌شود و جزایشان به اندازه اعمالشان داده می‌شود.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾

«و هرکسی جزای آنچه که کرده است» از خیر و شر «به تمام می‌یابد و خدا به آنچه می‌کنند» بندگان در دنیا «داناتر است» لذا نه به نویسندگانی نیاز دارد، نه به حسابگر و نه به شاهدی. پس دلیل این که نامه اعمال در میان نهاده می‌شود و پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام و گواهان آورده می‌شوند، فقط این است که حجت تکمیل گردد و عذر از میان برداشته شود.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾

«و کافران گروه گروه» یعنی: در گروههای جداگانه و متفرق، بعضی به دنبال بعضی «به سوی جهنم رانده شوند» و برای هر گروهی رهبری است که رأس آنان در کفر و دعوت کننده آنها به سوی آن بوده است «تا چون بدان رسند، درهای آن گشوده گردد» یعنی: به مجرد این که به دوزخ می رسند، بی هیچ درنگی به آن درآورده می شوند. و دوزخ هفت در دارد «و نگهبانانش» یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ و کارپردازان آن «به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان» یعنی: از جنس خودتان «بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را» که آن را بر شما نازل کرده بود «بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان» که به آن درافتاده اید «شما را هشدار دهند؟» بیضاوی می گوید: «این سؤال فرشتگان، دلیل بر آن است که قبل از فرستادن شریعت، تکلیفی بر بندگان نیست بدان جهت که فرشتگان، این سؤال سرزنش بار خود را به آمدن پیامبران عليه السلام و رساندن کتاب الهی به آنان، معلل ساختند». «گویند: چرا» یعنی: پیامبران عليه السلام آیات الهی را برای ما آوردند و ما را از عذابی که در چنین روزی با آن روبرو خواهیم شد، بیم و هشدار نیز دادند «ولی حکم عذاب بر کافران واجب آمد» یعنی: این کفر ما بود که ما را به چنین حال و روزی در افگند. پس چون این اعتراف را می کنند:

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾

«گفته می شود: از دروازه های دوزخ» که برای شما بازگردانیده شده «درآید. جاودانه در آن بمانید» برای شما از جانب خدای سبحان در آن جاودانگی مقدر شده است «و!» چه بد است منزلگاه متکبران» یعنی: دوزخ چه بد منزلگاه همیشگی ای برای آنهاست.

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَقَّ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾

«و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه‌گروه به سوی بهشت سوق داده شوند» یعنی: فرشتگان ایشان را همراه با اعزاز و تشریف و تکریم - بر مبنای تفاوت مراتبشان در شرف و برتری درجه - به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند. ابن‌کثیر می‌گوید: «آنها را سوار بر اسب‌هایی نجیب - با نهایت اعزاز و اکرام - به سوی بهشت می‌برند». «تا چون بدان رسند، در حالی که درهای آن گشوده شده است» برای استقبالشان «و نگهبانان آن به ایشان می‌گویند: سلام بر شما» یعنی: شما از هرگونه آفتی به سلامت هستید «پاک شدید» در دنیا و به پلیدیهای شرک و معاصی آلوده نگشتید. یا معنی این است: خوش آمدید «به آن» یعنی: به بهشت؛ «درآیید جاودانه» که در آن نه مرگی به شما می‌پیوندد و نه فناپی.

سبب این‌که درهای جهنم پس از رسیدن دوزخیان به آن باز ساخته می‌شود در حالی‌که با رسیدن بهشتیان به بهشت درهای آن از قبل به‌رویشان باز گردیده است؛ همانا اعزاز و اکرام و احترام بهشتیان است. پس این تعبیر مفید این پیام است که بهشت از قبل، انتظار وصولشان را می‌کشد، بدین جهت، در باب ورود بهشتیان به بهشت، حرف «و» در ﴿وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ اضافه شد تا این معنی را برساند. چنان‌که در تفسیر «المنیر» آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «من اولین کسی هستم که در بهشت را می‌کوید». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «از شما هیچ‌کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می‌گرداند، سپس می‌گوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله؛ جز این‌که هر هشت در بهشت به‌روی او باز ساخته می‌شود تا از هر دری که می‌خواهد، به آن وارد شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «میان هر دو لنگه در از درهای بهشت، به اندازه مسیر چهل سال راه است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ

الْعَمَلِينَ ﴿٧٤﴾

«و گویند» بهشتیان «سپاس خدایی را که وعده‌اش را در حق ما راست گردانید» با برانگیختن مجدد و پاداش دادنمان به بهشت «و سرزمین را به ما میراث داد» یعنی: سرزمین بهشت را. گویی بهشت از دیگران به آنان رسیده است و آنها مالک آن شده و در آن تصرف کرده‌اند. آری! در حدیث شریف نیز آمده است که اهل بهشت از اهل دوزخ جایگاه‌هایشان را در بهشت به میراث می‌برند اما اهل دوزخ از اهل بهشت جایگاه‌هایشان را در دوزخ به میراث نمی‌برند. «از هر جای آن بهشت که بخواهیم، جای می‌گیریم» یعنی: در آن، هر چه از منازل بخواهیم و در هر جا که بخواهیم، برمی‌گیریم «چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان» یعنی: بهشت به عنوان پاداش عمل‌کنندگان، چه نیکو پاداشی است. در حدیث شریف به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کلید بهشت لا اله الا الله است».

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾

«و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش» یعنی: در حالی که آن را در میان گرفته و بدان احاطه کرده‌اند؛ «همراه با ستایش، پروردگارشان را تسبیح می‌گویند» یعنی: در حالی عرش را در میان گرفته‌اند که سپاسگزارانه و حمدگویان، تسبیح او را بر زبان دارند و می‌گویند: «سبحان الله و بحمده». «و میانشان» یعنی: میان پیامبران علیهم السلام و امت‌هایشان، یا میان اهل بهشت و اهل دوزخ «به حق حکم می‌شود» با وارد نمودن بعضی از آنها به بهشت و بعضی از آنها به دوزخ. امام رازی گفته است: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم می‌شود». «و گفته می‌شود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که خدای عزوجل را در برابر داوری به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش می‌گویند. به قولی:

گویندگان فرشتگانند که خدای عزوجل را بر عدالت وی در حکمش و داوری حق
وی در میان بندگان و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به
منزلشان و اهل دوزخ به منزلشان - ستایش می گویند.

﴿سوره غافر﴾

مکی است و دارای (۸۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که آیه: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ...﴾ در آغازین آیات آن قرار دارد، «غافر» نامیده شد. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسناى خداوند ﷻ است. همچنین این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان مؤمن آل فرعون است، «مؤمن» نیز نامیده می شود.

این اولین سوره از سوره های هفت گانه پیاپی ای است که با «حم» آغاز می شوند. سیوطی از ابن عباس و جابرین زید رضی الله عنهما درباره ترتیب این سوره ها روایت کرده است: سوره های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. یعنی: نخست سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین طور به ترتیب سوره های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

فضیلت آن: در فضیلت این هفت سوره - یعنی حوامیم - رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لكل شیء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم: برای هر چیز ثمره ای است و ثمره قرآن همانا سوره های دارای حم است. این سوره ها بوستانهای زیبای حرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو هم قرار دارند پس کسی که می خواهد در بوستانهای بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند». همچنین در حدیث شریف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه الکرسی و اول حم المؤمن را (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بدی ای محفوظ و در امان می ماند». همین طور درباره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

موضوع این سوره، پرداختن به قضیه ایمان و کفر است و جو سوره گویی جو معرکه ای است میان حق و باطل و ایمان و طغیان.

خوانده می‌شود: «حاء، م» به سکون میم آخر یا به فتح آن. این دو حرف از حروف مقطعه‌ای است که در آغاز بعضی از سوره‌ها آمده است و سخن درباره آنها در اول سوره «بقره» گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۲

«فروفرستادن این کتاب از جانب الله عزیز علیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترا بی در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد. علیم: بسیار دانا است به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ ۳

«آمرزنده گناه و توبه پذیر و سخت کیفر است» یعنی: حق تعالی آمرزنده گناه دوستانش و پذیرنده توبه آنهاست و برای دشمنانش سخت کیفر است. این دو وصف توبه‌پذیر سخت کیفر، در مواضع متعددی از قرآن در کنار هم آمده است تا بنده را در میان خوف و رجاء قرار دهد «صاحب توانگری است» ذی الطول: یعنی: حق تعالی بر بندگانش صاحب انعام و فضل و بخشایش و توانگری است؛ با بخشیدن چیزهایی به آنان که در واقع حقشان نبوده است بلکه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنها را به محض احسان خویش به ایشان عنایت کرده است «خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست» در روز آخرت، نه به سوی غیر وی پس فرمانبردار و نافرمان - هر دو را - در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

ابن ابی حاتم و حافظ ابونعیم از یزید بن اصم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌آمد. عمر رضی الله عنه مدتی او را ندید. پس روزی از اصحاب رضی الله عنهم پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی‌بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر رضی الله عنه

کاتبش را فراخواند و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست. «آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست». سپس به اصحاب رضی الله عنهم گفت: به بارگاه خداوند جل جلاله در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند جل جلاله بر او توبه‌پذیر گردد. پس چون پیک عمر رضی الله عنه نامه‌اش را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و پیاپی تکرارش می‌کرد و بویژه این آیه را: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ...﴾ و با خود چنین زمزمه می‌نمود: آری! خداوند جل جلاله مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آن‌گاه گریست و از شراب‌نوشی کاملاً دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه‌اش به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان بخواهید که بر او توبه‌پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر سر سماجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقَاتِبُهُمْ فِي الْإِلَادِ ﴿٤﴾

«جز آنهایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نمی‌کند» یعنی: جز کسانی از مشرکان مکه و امثالشان که کافر شده‌اند، کسی دیگر در دفع آیات الهی و تکذیب آن ستیزه نمی‌کند. مراد: مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «لا تماروا فی القرآن فإن المراء فیہ کفر: در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن دفع کند، درحقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و

بازگردانیدن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به خدای عزوجل با آن تقرب می‌جویند چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾: (و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید) «عنکبوت/۶۷».

«پس گشت‌وگذارشان در شهرها تو را نفریبد» خدای عزوجل رسول گرامی خویش ﷺ را نهی می‌کند از این‌که به چیزی از بهره‌مندیهای دنیوی کفار فریفته‌شود؛ بهره‌مندیهایی چون تجارت در کشورها و به‌دست آوردن سودهای کلان از بابت آن، کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی و... زیرا اینان پس از اندک مدتی مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌گیرند و اگر هم مهلت یابند، یقیناً مهمل و فراموش شده رها نمی‌شوند. ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول از ابی‌مالک روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره حارث‌بن‌قیس سهمی نازل شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥٠﴾

سپس حق تعالی نمونه‌های عینی‌ای از تکذیب امت‌های پیشین و فرجام نامیمونشان را یادآور شده و می‌فرماید: «پیش از اینان، قوم نوح و بعد از آنها گروههای دیگری» نیز؛ مانند عاد و ثمود «تکذیب پیشه کردند» و علیه پیامبرانشان به گروه‌بندی و جبهه‌گیری دست زدند «و هر امتی قصد پیامبرشان را کردند تا او را بگیرند» یعنی: هر امتی از امتهای تکذیب‌کننده، قصد پیامبرشان را کردند تا بر وی دست یافته و او را زندانی کنند و شکنجه نمایند و هر چه می‌خواهند با او بکنند «و به باطل جدال کردند تا حق را با آن ابطال کنند» یعنی: با پیامبرشان به سخنان بیهوده و باطل و با دستاویزهای بی‌اساس و مقولات درهم‌وبرهم، ستیزه و مجادله کردند تا به‌وسیله آن، حق را خرد ساخته و آن را از صحنه بیرون نمایند و ایمان را ابطال کنند «پس آنان را» یعنی: آن ستیزه‌گران به باطل را «فروگرفتم، بنگر که کیفر من چگونه بود؟» یعنی:

بنگر در عذابی که آنها را به وسیله آن مجازات کردم، که آن عذاب چه قدر دردناک و سخت بوده است؟.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٦﴾

«و بدین سان، فرمان پروردگارت بر کافران ثابت شد» یعنی: ای محمد ﷺ! چنان که حکم عذاب بر امتهای تکذیب کننده پیامبران پیشین عليهم السلام تحقق یافت و ثابت شد، به همین گونه، حکم عذاب بر کسانی که به تو کفر ورزیده و به ناحق و ناروا و با تکیه بر باطل با تو مجادله کردند و علیه تو همدست شده و دست به گروه بندی و تحزب زدند، نیز ثابت و لازم شده است؛ «که آنان اهل دوزخند» یعنی: حکم صادره درباره آنها این است که: آنها سزاوار دوزخ اند.

الَّذِينَ يَمْجُلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾

«کسانی که عرش الهی را حمل می کنند و کسانی که گرداگرد آنند، همراه با ستایش پروردگار خویش تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند» یعنی: فرشتگان حامل عرش - که فرشتگان کروی می باشند - و ایشان بلندترین طبقات فرشتگان و اولین آنها در پیدایش اند همچنین فرشتگانی که بر گرداگرد عرش قرار دارند، اینان خداوند جل جلاله را همراه با حمد و سپاس وی در برابر نعمتهایش، تسبیح گفته او را تنزیه می کنند و به او ایمان دارند، یعنی: وحدانیت او را با بصیرتهایشان تصدیق کرده و برای بندگان مؤمنش آمرزش می خواهند و می گویند: «پروردگارا! رحمت و علم تو بر همه چیز احاطه دارد» یعنی: رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است «پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند» یعنی: کسانی را که با توبه، از گناهان روی برتافته و راه تو - یعنی دین اسلام - را پیروی کرده اند «پیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار» چنان که در حدیث شریف آمده

است: «چون مسلمان در حق برادرش غائبانه دعا کند، فرشته می‌گوید: آمین! و برای تو هم مانند آن باد».

البته ما به حمل عرش الهی به وسیله فرشتگان ایمان داریم اما کیفیت این حمل و تعداد فرشتگان را به علم خدای عزوجل وا می‌گذاریم. باید دانست که «عرش» مرکز تدبیر عالم بوده و حقیقتی است که خدای عزوجل خود به آن داناتر می‌باشد.

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾

همچنین فرشتگان حامل عرش الهی، در حق مؤمنان چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! و آنان را در بهشتهای عدن که آن را به ایشان وعده داده‌ای، وارد کن» بهشتهای عدن: یعنی بهشت‌هایی که اقامت در آنها دائمی است «و نیز هر کس از پدران و همسران و فرزندانشان را که به صلاح آمده‌اند وارد کن» یعنی: همراه با ایشان کسانی از این گروه ذکر شده را که صالح هستند، برای تکمیل نعمت خویش بر ایشان و کامل کردن شادمانی و سرورشان، به بهشت وارد کن «زیرا تو بی‌گمان غالب و حکیمی». سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، می‌پرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته می‌شود: آنها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده‌اند. ولی او می‌گوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آنها در درجه به وی ملحق ساخته می‌شوند». سپس سعیدبن جبیر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد.

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

فرشتگان حامل عرش در دعای خود در حق مؤمنان می‌افزایند: «و آنان را از بدیها نگاه دار» یعنی: در برابر گناهان و اعمال بدی که در دنیا مرتکب شده‌اند، آنها را مؤاخذه و مجازات نکن و اعمال بدشان را بر ایشان بیامرز و ایشان را از عذاب ناگوار نگاه‌دار «و هر که را در چنین روزی» یعنی: در روز قیامت «از بدیها در امان بداری، به‌راستی که بر وی رحم کرده‌ای» و او را از عذاب خویش نجات داده و به بهشت

خویش درآورده‌ای «و این همان رستگاری بزرگ است» که رستگاری‌ای بزرگتر از آن نیست. سلیم بن عیسی می‌گوید: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ گرامی‌اند! آنها بر بالین خویش خوابیده‌اند اما فرشتگان برای آنها آمزش می‌خواهند». مطرف بن عبدالله می‌گوید: «خیرخواه‌ترین بندگان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برای مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «اما بدخواه‌ترین و خائن‌ترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین‌اند».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾

«کسانی که کافر بوده‌اند» در روز قیامت - هنگامی که به دوزخ وارد شوند «مورد ندا قرار می‌گیرند که: قطعاً دشمنی الله از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است» یعنی: هر انسانی از اهل دوزخ - در هنگام مشاهده عذاب آن - خطاب به خودش می‌گوید: «نفرین و نفرت بر تو ای نفس!». در این هنگام، فرشتگان به آنها می‌گویند: قطعاً نفرت و دشمنی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از شما در دنیا: «آن‌گاه که به سوی ایمان دعوت می‌شدید و انکار می‌ورزیدید» بزرگتر از این نفرت و دشمنی و بغض شما بر خود شما در این حالی است که عذاب را مشاهده می‌کنید.

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتَيْنَاكَ أَتَيْنَا وَأَحْيَيْتَنَا أَتَيْنَا فَأَعْرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾

«می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی» مراد از دوبار میراندن این است که: آنان بار اول نطفه‌هایی بی‌جان در پشت پدرانشان بودند، سپس بعد از آن که در دنیا زنده شدند، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برای بار دوم آنها را میراند و مراد از دوبار زنده کردن: حیات اولی آنها در دنیا، سپس زندگی مجددشان در آخرت به هنگام رستاخیز است. «به گناهانمان» که پیشتر در دنیا انجام داده بودیم؛ مانند تکذیب پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، شرک آوردن به تو و ترک توحید و یکتاپرستی «اعتراف کردیم» ولی آنها این اعتراف را در جایی می‌کنند که اعتراف در آن هیچ سودی به حالشان ندارد و در جایی پشیمان و نادم می‌شوند که پشیمانی هیچ به کارشان نمی‌آید. آن‌گاه می‌پرسند:

«پس آیا راه بیرون شدنی هست؟» یعنی: آیا برای ما راهی - از هرگونه که باشد، چه کند و چه سریع - میسر هست تا به ما امکان دهد که از دوزخ بیرون آمده و به دنیا بازگردیم؟.

خداوند عز و جلاله در پاسخشان می‌فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿١٣﴾

«این از آن روی برای شماست» یعنی: این عذابی که در آن قرار دارید، به سبب آن است «که چون» در دنیا «خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید» به او و توحید و یگانه‌پرستی را فرو می‌گذاشتید «و چون به او شرک آورده می‌شد» از دیگران؛ اعم از بتان یا غیر آنها «آن را باور می‌کردید» و دعوت به سوی شرک را اجابت می‌گفتید «پس فرمان از آن خداست» به تنهایی و یگانگی، نه از غیر وی و هموست که بر شما به جاودانگی در دوزخ و عدم بیرون آمدن از آن حکم کرده است «او بلندقدر» و برتر از آن است که برایش در ذات و صفاتش همانندی باشد «بزرگ است» یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿١٤﴾

«اوست کسی که آیاتش را» یعنی: دلایل توحید و نشانه‌های قدرت خود را «به شما می‌نمایاند» در کائنات آفاقی و انفسی خود «و برای شما از آسمان روزی‌ای فرومی‌فرستد» یعنی: باران را فرو می‌فرستد زیرا باران سبب همه ارزاق است. خدای سبحان در این آیه، نمایاندن آیات و فرودآوردن ارزاق را با هم جمع کرد زیرا قوام ادیان با آشکار کردن آیات و قوام ابدان با فروفرستادن ارزاق است «و جز آن کس که انابت‌کننده است، کسی دیگر پند نمی‌گیرد» یعنی: با این آیات روشن، فقط کسی پندپذیر می‌شود و به خود می‌آید که با بهره‌گیری از اندیشیدن در آیات خداوند عز و جلاله به طاعت وی باز گردد.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾

«پس الله را درحالی بخوانید که دین را برای او خالص ساخته‌اید» یعنی: او را درحالی بخوانید که عبادت برای وی را که شما را بدان فرمان داده است، از شرک پاک و پیراسته ساخته باشید «هرچند» این اخلاص و پاکیزه‌منشی‌تان در عبادت «کافران را ناخوش افتد» پس به ناخوشی آنها التفاتی نکنید و آنها را وا گذارید تا در غیظ و خشمشان بمیرند و با درد و دریغشان به هلاکت رسند.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال نمازهای فرض این ذکر را می‌خواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند جل جلاله دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾

«اوست رفیع الدرجات» یعنی: اوست دارای درجات و اوصاف رفیع و والا که به شما دلایل توحید و آیات عظمت خویش را نمایانده است و او از مشابهت مخلوقات منزّه است. یا معنی این است: اوست که درجات بندگانش را در دنیا، یا در بهشت برتر می‌گرداند «صاحب عرش است» و مالک و آفریننده و متصرف در آن؛ و این خود مقتضی رفعت شأن و بزرگی سلطه و فرمانروایی اوست «روح را» یعنی: وحی را «از امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد می‌افگند» و ایشان انبیاء علیهم السلام هستند که خداوند جل جلاله از میان بندگان برگزیده‌اش به رسالت انتخابشان کرده است. وحی را «روح» نامید زیرا مردم با آن از مرگ کفر زنده می‌شوند چنان‌که بدن‌ها با ارواح زنده می‌شوند. یا مراد از روح، جبرئیل علیه السلام است. «من امره: از امر خویش» یعنی از شریعت‌های خویش

که آنها را به سوی پیامبرانش وحی کرده است تا آن شریعت‌ها را سرمشق خویش ساخته و در زندگی خود به‌موجب آنها عمل کنند «تا از روز ملاقات بیم دهد» یعنی: تا خداوند ﷻ با فرستادن آن پیامبر، مردم را از عذاب روزی بیم دهد که اهالی آسمانها و زمین و اولین و آخرین، همه در آن روز با هم دیدار می‌کنند.

يَوْمَ هُمْ بَرْزَوْنَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

«آن روز که آنان ظاهر گردند» یعنی: آن روز که مردم از قبرهایشان در فضای باز و صحرای مسطح و همواری که هیچ چیز در آن پوشیده نیست و هیچ چیز - مثل کوه، پشته یا ساختمانی - آنها را از دیدگان نمی‌پوشاند، بیرون می‌آیند «چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند» از اعمالی که در دنیا کرده‌اند و از آنچه که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد، یا آشکار می‌سازد «امروز فرمانروایی از آن کیست؟» یعنی: چون همه کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، احضار شوند و جمع گردند، خداوند متعال می‌پرسد: ﴿لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾: (امروز فرمانروایی از آن کیست؟). پس هیچ کس پاسخ وی را نمی‌دهد آن‌گاه خداوند ﷻ خود پاسخ داده و می‌فرماید: «از آن خداوند یگانه قهار است» که همه خلق را با مرگ مقهور ساخته است. حسن می‌گوید: «سؤال‌کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن‌گاه که کسی پاسخش را نمی‌دهد، خود پاسخ خویش را می‌دهد».

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾

«امروز هر کس بر وفق آنچه انجام داده است» از خیر و شر «کیفر می‌یابد. امروز هیچ ستمی نیست» بر احدی از آنان؛ با کاستن از ثواب یا افزودن در عذاب وی «بی‌گمان خدا زود شمار است» و بسیار سریع حساب می‌کند زیرا او در امر حساب به تفکر نیاز ندارد چنان‌که دیگران در هنگام حساب کردن، نیاز به تفکر دارند، بدان جهت که علم الهی به همه‌چیز محیط و فراگیر است و هموزن ذره‌ای از او پنهان

نمی ماند. در حدیث شریف آمده است: «حق تعالی در مدت زمانی به اندازه نصف روز از روزهای دنیا، تمام خلق را محاسبه می کند».

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينٌ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حِمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

«و آنها را از روز آزفه» یعنی: از روز قیامت «بیم ده» روز قیامت را به سبب نزدیکی اش «آزفه» نامید. و چون کوچ کاروان نزدیک شود، گفته می شود: «ازف الرحیل». «آن گاه که دلها به گلوگاهها می رسد» گویی از شدت بیم و هراس، دلها از جاهای خود برکنده شده و به حنجره ها می رسند «پر شده از غم» محزون و پرغصه و ساکت «برای ستمگران هیچ دوستی» یعنی: هیچ نزدیک و خویشاوندی «نیست» که به آنان سودی برساند «و نه شفاعتگری که سخن او» در امر شفاعت برایشان «پذیرفته شود».

يَعْلَمُ حَايَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾

«خدا خیانت چشمها را می داند» خیانت چشمها: عبارت از نگاه دزدانه به سوی چیزی است که نگاه کردن به سوی آن حلال نیست. قتاده گفته است: «خیانت چشمها، چشم چرانی در چیزی است که خدای عزوجل آن را دوست ندارد». ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن گفته است: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می شوند، نگاهی دزدانه به سوی آن زن می افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرومی پوشد در حالی که خدای عزوجل از قلب وی آگاه است و می داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می رفت». «و» می داند «آنچه سینه ها» و اندرونها «نہان می دارند» از معاصی و نافرمانی های وی و از امانت و خیانت.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٠﴾

«و خدا به حق» و عدل «حکم می کند» پس هر کس را به آنچه که سزاوار وی از خیر یا شر است، جزا می دهد «و کسانی را که کافران در برابر او می پرستند» یعنی: بتان و معبودانی که مشرکان - جز خدای سبحان - دستهای خود را به سوی آنها به دعا بالا می کنند «به چیزی حکم نمی کنند» زیرا آنها نه چیزی می دانند و نه بر کاری قادرند «در حقیقت، خداست که خود شنواست» سخنانشان را و «بیناست» به افعالشان.

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً

وَأَنبَاءًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٥١﴾

ای محمد ﷺ! «آیا» این دروغ‌انگاران رسالت «در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند چگونه بوده است؟» و در نتیجه، از دیگران عبرت بگیرند؟ زیرا «آنها» یعنی: کسانی از کفار که در گذشته‌اند؛ «از اینان در روی زمین پرتوان‌تر بوده‌اند» یعنی: از این کافران حاضر، در توان بدنی و مادی نیرومندتر و استوارتر بوده‌اند «و آثار زیادتری از خود باقی گذاشتند» با آنچه که در روی زمین از دژها و قصرها آباد کرده بودند، که نشانه‌هایشان تا دیرزمانی در روی زمین باقی بود و بعضاً هنوز هم باقی است... و هر کس سد چین، اهرام‌های مصر، ستونهای تدمر و بعلبک را از نزدیک ببیند، به برتری مدنیت پیشینیان اعتراف می‌کند. این معنی در صورتی است که خطاب برای همه بشریت عام باشد اما اگر خطاب مخصوص مردم مکه باشد پس قضیه روشن‌تر از آن است که مثال و نمونه‌ای برای آن ارائه شود. «با این همه» یعنی: با وجود آن همه نیرو و شکوه «خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و آنها را در برابر خداوند هیچ پناه‌دهنده‌ای نبود» یعنی: برایشان مدافعی نبود که عذاب را از آنان دفع کند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْهَبُوا فَالْحَذَاهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾

«این» کیفر الهی «از آن روی بود که پیامبرانشان بینات» یعنی: حجت‌های روشن «برایشان می‌آوردند ولی آنها کافر شدند» به آنچه که پیامبران عليهم السلام به آنان آوردند «پس خدا آنان را گرفتار کرد، بی‌گمان او نیرومند» است؛ پس هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هیچ‌چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد «سخت کیفر است» برای کسانی که او را عصیان کرده و به‌سویش به توبه باز نمی‌گردند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾

«و به یقین موسی را با آیات خود» مراد از این آیات، معجزات نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها در چندین جا از قرآن گذشت «و حجتی آشکار» و روشن «فرستادیم» پس معجزه و حجت قولی، هر دو برای موسی عليه السلام فراهم شد.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَمْلَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾

فرستادیم او را «به‌سوی فرعون» شاه مصر «و هامان» وزیر فرعون «و قارون» ثروتمندترین فرد زمانش «اما آنان گفتند:» بی‌تردید موسی عليه السلام «جادوگری دروغگوست» در آنچه که با خود به‌همراه آورده است. خداوند جل جلاله مخصوصاً از این سه تن یاد کرد زیرا آنها رؤسا و رهبران کسانی بودند که موسی عليه السلام را تکذیب می‌کردند.

البته در این داستان، دلجویی و تسلیتی برای رسول ما در مواجهه ایشان با تکذیب‌کنندگان قوم خویش است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا
كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

«پس وقتی حق را» یعنی: وقتی موسی عليه السلام معجزات آشکار و برهانهای واضح را «از جانب ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید» چون خداوند جل جلاله موسی عليه السلام را به رسالت برانگیخت، فرعون کشتار بنی اسرائیل را مجدداً از سر گرفت و به قتل پسران و زنده گذاشتن دخترانشان دستور داد؛ زیرا به دختران و زنان برای اغراض و اهداف سوء خویش - از قبیل گماشتن آنها به خدمتکاری - چشم داشت و هر دو امر، بلای آشکاری بود «و نیرنگ کافران جز در تباهی نیست» یعنی: این نیرنگها به پیامبران الهی عليهم السلام هیچ زیانی نمی‌رساند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ
الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾

«و فرعون گفت» به کسانی: «مرا بگذارید تا موسی را بکشم» و کارش را یکسره کنم «و او پروردگارش را بخواند» یعنی: اگر می‌تواند، کسی را که می‌پندارد او وی را به سوی ما فرستاده، به یاری خویش فراخواند تا او را از کشتن برهاند! بدانید که او در حقیقت پروردگاری ندارد بلکه من پروردگار برتر شما هستم «من می‌ترسم آیین شما را» یعنی: دینی را که شما بر آن - از پرستش غیر الله جل جلاله - قرار دارید «تغییر دهد» و آنها را به دین خویش که همانا پرستش خدای یگانه است، درآورد «یا در این سرزمین، فساد پدید آورد» یعنی: اگر نتواند دین شما را تغییر دهد، حداقل در میان مردم فتنه و اختلاف بیفکند.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾

«و موسی گفت» چون این سخنان فرعون به وی رسید «من از شر هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام» موسی عليه السلام از شر هر فرد برتری طلب و خودبزرگبینی که خویشتن را از ایمان آوردن به خدای عزوجل بزرگتر دیده و به بعث و حشرونشر مؤمن نیست، به خدای عزوجل پناه برد زیرا هرگاه دو خصلت تکبر و تکذیب به معاد در کسی یکجا شد، قطعاً اسباب سنگدلی و بی‌پروایی در او به تمام و کمال رسیده است. شکی نیست که فرعون، نماد کامل چنین انسانی بود.

در حدیث شریف به روایت ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم: بارخدايا! ما به تو از شرارت‌های آنان پناه برده و به‌وسیله تو، گردن‌هایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت» حسن می‌گوید: «آن مرد از قبطیان و پسرعموی فرعون بود که ایمانش را نهان می‌داشت و آن را - قبل از این روز - آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آن‌که او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت‌های روشنی دارند، نیز آورده است؟. در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد،

گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او - چنان که

خداوند جل جلاله از وی توصیف کرده است - به راستی مؤمن بود. معنای: ﴿يُصِيبُكُمْ بَعْضُ

الَّذِي يَعِدُّكُمْ﴾ این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می دهد، به شما

نرسد، حداقل بعضی از آنها به شما می رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است «چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی کند» این ادامه

سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزافکار و دروغزن باشد، هرگز

خداوند جل جلاله او را به سوی حجت‌های روشن خود راهنمایی نمی کند و نه او را به معجزات

خود مؤید می گرداند و اگر بر خداوند جل جلاله دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار

ساخته و هلاک می گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین

احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد

و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است.

يَقُولُ لَكُمْ أَمْلَأُ الْيَوْمَ ظَهْرِي فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَبْصُرْنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ

إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

سپس آن مرد مؤمن آنها را به یاد نعمت‌ها انداخت تا خدای عزوجل را شکر گزارده و

در کفر خویش پافشاری و درازدستی نکنند: «ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن

شماست و در این سرزمین مسلطید» چیره بودن بر سرزمین، عبارت از غلبه بر مردم و

برتری بر آنهاست. مراد از سرزمین، سرزمین مصر است «پس چه کسی ما را از عذاب

الله - اگر بر سر ما بیاید - حمایت خواهد کرد؟» یعنی: لشکرهایمان قادر نیستند تا چیزی از عذاب الهی را از ما باز دارند.

و چون فرعون نصیحت و خیراندیشی راستین آن مرد مؤمن را شنید، حيله و نیرنگی دیگر در پیش افکند تا قومش را به وسیله آن در این توهم بیندازد که او در خیرخواهی و دلسوزی به آنان سخت استوار و ثابت قدم بوده و آنها را به راهی نمی برد که جلب کننده منفعت و دفع کننده زیانی از آنها نباشد، بدین جهت: «فرعون گفت: جز آنچه که خود درمی یابم، به شما نمی نمایانم» یعنی: جز آنچه را که برای خود مصلحت بدانم، به شما مشورت نمی دهم و جز آنچه را که در حق خود تجویز کنم، برای شما تجویز نمی کنم و من همان گونه که در حق خود مصلحت اندیش هستم، برای شما نیز مصلحت اندیش می باشم «و شما را جز به راه راست راهبر نیستیم» یعنی: شما را با این رأی، جز به راه صواب هدایت نمی کنم، راهی که اگر از آن پیروی کنید، هرگز گمراه نمی شوید و آن عبارت از: رأی من برکشتن موسی علیه السلام است.

ابونعیم در کتاب «فضایل صحابه» و بزار از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «ای مردم! به من خبر دهید که شجاع ترین کس از مردمان کیست؟ مردم گفتند: تو خود شجاع ترین آنان هستی. فرمود: این درست است که من با کسی مبارزه نکرده ام، جز این که دادم را از وی گرفته ام ولی به من خبر دهید که شجاع ترین مردم کیست؟ گفتند: بعد از تو دیگر نمی دانیم چه کسی است! فرمود: شجاع ترین مردم ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. آن گاه برای اثبات ادعای خود به سخنش چنین ادامه داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درحالی دیدم که قریش ایشان را در چنگال خود گرفته بودند، این یکی ایشان را زیر مشت و لگدش گرفته بود و آن یکی بر ایشان تلنگر می زد و در همین حال که ایشان را زیر لت و کوب خویش گرفته بودند، تشرزان می گفتند: این تو هستی که همه خدایان را یک خدا قرار داده ای؟ علی رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدای عزوجل که هیچ یک از ما - جز ابوبکر - به آن صحنه نزدیک نشد پس ابوبکر در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این یکی را می زد، آن یکی را به تلنگر می راند و این یکی را دور می کرد. خلاصه در آن حالی که مشرکان عرصه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت گرفته بودند و جان ایشان در خطر بود، ابوبکر

از ایشان جانانه دفاع می‌کرد و در همان حال بر سر مشرکان فریاد می‌کشید: ای وای بر شما! آیا مردی را به خاطر این که می‌گوید: پروردگار من الله ﷻ است، می‌کشید؟. سپس علی ﷺ گلیمی را که بر تنش بود، از تنش کشید و به سختی گریست تا بدانجا که محاسنش تماما خیس شد. آن‌گاه فرمود: شما را به جد سوگند می‌دهم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ مردم سکوت کردند. فرمود: آیا پاسخ نمی‌دهید؟ من خود پاسخ می‌دهم: به خدا سوگند که یک ساعت از حیات ابوبکر (در تلاش وی برای خدا ﷻ) بهتر از مانند مؤمن آل فرعون است زیرا مؤمن آل فرعون مردی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت در حالی که ابوبکر مردی بود که ایمان خویش را اعلان می‌کرد».

وَقَالَ الَّذِينَ آمَنَ بِقَوْمِي إِني أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

«و کسی که ایمان آورده بود، گفت» در ادامه دفاعش از موسی ﷺ «ای قوم من! من بر شما از روزی مانند روز احزاب بیمناکم» یعنی: من بر شما از روزی مانند روز عذاب امتهای گذشته که علیه انبیایشان دست به گروه‌بندی و تحزب زدند، بیمناکم.

مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

از سرنوشتی بر شما بیمناکم: «مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها آمدند» یعنی: بر شما از مانند حالشان در عذاب، یا از مانند عادت و شیوه آنان در پایداری بر تکذیب حق، بیمناکم «وگرنه خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد» یعنی: آنها را بی‌گناه عذاب نمی‌کند پس هلاک کردن آن امت‌ها، عدل تمام بوده است، چرا که آنان به سبب اعمالشان، شایسته این عذاب بوده‌اند.

وَيَقَوْمِ إِني أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

«و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یک‌دیگر را ندا درمی‌دهند، بیمناکم» یعنی: از روزی که برخی از مردم برخی دیگر را ندا داده و همدیگر را به فریادرسی

می خوانند و استغاثه می کنند. یا از روزی که اهل دوزخ، اهل بهشت را و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می کنند چنان که در سوره «اعراف» آمده است.

يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مَدِيرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

«روزی که پشت کنان باز می گردید» از موقف محشر به سوی دوزخ، یا از دوزخ گریزان باز می گردید. در آن روز: «برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست» که شما را از عذاب وی پناه دهد و بازدارد «و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست» به سوی راه صواب.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي سَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ

يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٍ ﴿٣٤﴾

«و به یقین پیش از این، یوسف برای شما بینات آورد» یعنی: پیش از آن که موسی عليه السلام به سوی شما بیاید، یوسف فرزند یعقوب علیهما السلام به شما معجزات و نشانه های آشکاری آورد که روشنگر دین خدا جل جلاله و شریعت وی بودند زیرا یوسف عليه السلام به سوی پدرانتان به نبوت برانگیخته شد «پس شما همچنان از آنچه برایتان آورده بود» از معجزات «در تردید بودید» و به او ایمان نیاوردید «تا وقتی که» یوسف عليه السلام «از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگيخت» پس به او در حیاتش کفر ورزیدید اما بعد از آن که او درگذشت، به پیامبرانی که بعد از وی مبعوث شدند، نیز کفر ورزیدید «این گونه، خدا هر که را افراطگر شکاک است» یعنی: هر که را در نافرمانی ها و معاصی خداوند جل جلاله اسرافکار و زیاده رو و در دین خدا جل جلاله و در یگانگی و وعده ها و هشدارهای وی شکاک است؛ «بی راه می گذارد» و به سوی راه حق و راستی هدایتشان نمی کند.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كُفْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾

سپس حق تعالی در بیان حال این گروه زیاده‌رو شکاک می‌فرماید:

«کسانی که در آیات الله مجادله می‌کنند» تا آنها را دفع و ابطال کنند «بدون حجتی که برایشان آمده باشد» یعنی: بدون حجت آشکار و یا دلیل روشنی «این ستیزه آنان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند، سخت ناپسند است» یعنی: این مجادله آنان نزد خدا ﷻ و مؤمنان بس ناپسند و منفور است زیرا این جدال، جدالی باطل و نارواست که آنها در آن به هیچ اصل و اساس حقی متکی نبوده و هیچ سند و حجتی بر آن ندارند. همچنین این جدال آنها به این جهت نیز ناپسند است که قصد آنها از این جدال، ابطال دعوت الله ﷻ، مغشوش کردن فضای ذهنی رهروان راه ایمان و رسیدن به چنین مرامهای باطلی است «این گونه خدا بر قلب هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد» یعنی: چنان‌که بر دل‌های این جدل‌کاران مهر کوبید همچنان بر دل‌های همه متکبران زورگو و سرکش مهر می‌گذارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمُنُنَّ ابْنِي لِي صَرْمًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ آلِهَةِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

چنین پیدا است که دفاع گرم و مؤثر آن شخص مؤمن از موسی ﷺ، کار خود را کرد لذا فرعون از کشتن موسی ﷺ دست برداشت و طرحی دیگر در پیش افکند: «و فرعون» از روی جهل، یا نیرنگ، یا انصراف از قتل موسی ﷺ «گفت: ای هامان! برای من برجی بلند بنا کن» یعنی: برایم قصری برافراشته و استوار برآور «تا شاید من به آن اسباب برسیم» یعنی: به آن راهها برسیم.... قتاده می‌گوید: «مراد از اسباب، درها است». «راههای دستیابی به آسمانها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسیم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی ﷺ ادعا می‌کند او آنجاست، جست‌وجو

کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم» امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی علیه السلام قبلا به فرعون خبر داده بود که خدای عزوجل در آسمان است». «و من او را سخت دروغگو می‌پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود خداوند جل جلاله متیقن نیست و به پندار خود در پی جست‌وجو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلا وجود ندارد و به‌زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟! آری! فرعون همه این سخنان و حرکات نمایشی را به‌میان افگند تا با عقلهای قومش بازی کرده و خردهایشان را سبک و بی‌وزن گرداند و هر گمان و پنداری را که می‌خواهد، در اذهانشان فروافگند «و این گونه برای فرعون عمل بدش» از شرک و تکذیب «آراسته شد» و او در گمراهی خویش لجاجت و پافشاری نموده و بر طغیان و سرکشی خویش استمرار ورزید و به دروغ مدعی شد که جویای یافتن حقیقت است، در حالی که راه رسیدن به حق، راه حس نیست بلکه تأمل در آیات و نشانه‌های حق است.^۱ «و از راه» هدایت و صواب «بازداشته شد» یعنی: شیطان عمل بد وی را برایش آراست و او را از راه صواب باز داشت «و کید فرعون جز به تباهی نینجامد» کید وی: همان تدبیر و نیرنگی بود که آن را سازمان داد تا مردم را از ایمان آوردن به موسی علیه السلام برگرداند. تباب: زیان و هلاکت است.

وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا آهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٨﴾

«و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم» یعنی: در دین به من اقتدا کنید زیرا اگر چنین کردید، راهی را که حقیقتا شما را به سرمنزل خیر می‌رساند، شناخته‌اید و هر کس این راه را بییماید، نجات می‌یابد و بدانید که مقصد نهایی این راه، بهشت است.

^۱ نگاه؛ مقدمه کتاب: «الله» از مرحوم شیخ سعید حوی:.

این سخن مؤمن آل فرعون، کنایه و تعریضی است بر این که راه فرعون و قومش، راه گمراهی است و او به دروغ می‌گوید که: «من شما را جز به راه هدایت رهبری نمی‌کنم».

يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتْعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٦﴾

«ای قوم من! جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره‌ای اندک است» که انسان چند روزی از آن بهره‌مند می‌شود و سپس نابود می‌گردد «و در حقیقت آن آخرت است که دارالقرار است» زیرا حیات آخرت، حیاتی است دائمی که هرگز گسست و انقطاعی نداشته و به طور زوال ناپذیری مستمر و پایدار می‌باشد.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

«هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد» یعنی: هر کس در سرای دنیا معصیتی از معاصی را مرتکب شود - هر معصیتی که باشد - پس جز به اندازه آن معصیت، جزا داده نشده و معذب نمی‌شود. این عبارت، دلیل بر آن است که جنایات در ابدان و اموال، غرامتی به مانند خود دارند «و هر کس کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد» یعنی: هر کس عمل شایسته‌ای انجام دهد، به همراه این که به خداوند عز وجل و آنچه که پیامبرانش آورده‌اند، مؤمن باشد «پس آن گروه» که در میان عمل شایسته و ایمان جمع کرده‌اند «به بهشت وارد می‌شوند و در آنجا بی حساب روزی می‌یابند» یعنی: روزی‌ای نیکو و فراوان بدون شمارش یا محاسبه‌ای می‌یابند. مقاتل می‌گوید: «معنی این است: بر آنان در آنچه که در بهشت از نعمتها داده می‌شوند، هیچ پیامد و پی‌جویی‌ای نیست».

❖ وَيَقَوْمٍ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾

سپس آن مرد مؤمن از خانواده فرعون، دعوت خویش به سوی خداوند عز وجل را تکرار کرد و در اینجا ایمان خویش را نیز صریح و علنی اعلام داشته و روشهای قبلی را در القای این گمان که او از خودشان است، دنبال نکرد: «و ای قوم من! چه شده است که من شما را به سوی نجات فرامی خوانم» یعنی: به من از خودتان خبر دهید: آخر چگونه است که من شما را به سوی نجات از دوزخ و ورود به بهشت از طریق ایمان به خدای عزوجل و اجابت گفتن پیامبرانش فرامی خوانم «و شما مرا به سوی دوزخ فرامی خوانید» با شرک و شکی که از من می طلبید؟.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ، مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾

سپس هر دو دعوت را تفسیر کرد و گفت: «مرا فرامی خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم» یعنی: از من می خواهید تا چیزی را به عبودیت بخوانم که به شریک بودن آن با خداوند عز وجل، هیچ علم و آگاهی ای ندارم و بر پروردگار بودن آن هیچ دلیل و برهانی اقامه نشده است «و من شما را به سوی خداوند عزیز غفار فرامی خوانم» یعنی: من شما را به سوی خدای عزتمندی می خوانم که عزتی بزرگتر از عزت وی وجود ندارد و او با وجود عزت خویش، گناهان کسی را که به وی ایمان آورد، نیز می آمرزد.

لَا جْرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ وَابِعُ الْمُتَسْرِفِينَ

هُم أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

«تردید نیست که آنچه شما مرا به سوی آن می خوانید، در دنیا و آخرت صاحب پذیرش دعایی نیست» یعنی: موضوع چنان نیست که شما می پندارید بلکه آنچه من به شما بیان می کنم، ثابت و قطعی و غیرقابل شک است و آن این است که: بطلان دعای کسی که چیزی غیر از خداوند عز وجل را به نیایش و یاری می خواند، بی هیچ شک و شبهه ای ثابت است زیرا کسانی که شما به سویشان دست به دعا بلند می کنید - اعم از

بتان یا مردگان - و از آنها اجابت دعا، رفع حاجات و دفع مشکلات خویش را می‌خواهید، قدرت آن را ندارند که دعاکننده خود را اجابت گفته و چیزی از خواسته‌های او را برآورند، یا به وجهی از وجوه، به دعاکننده خود سودی برسانند. به‌قولی معنی این است: کسانی که شما مرا به‌سویشان می‌خوانید، صاحب دعوتی نیستند که الوهیت برای آن لازم و ثابت گردد. یعنی آنها در دنیا و در آخرت کسی را به‌سوی عبادت خویش فرامی‌خوانند «و در حقیقت، برگشت ما به‌سوی الله است» یعنی: مرجع و مصیر ما به‌سوی خداوند عَلَّاهُ است؛ اولاً با مرگ و آخراً هم با رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ «و بی‌گمان از حدگذشتگان اهل دوزخ‌اند» یعنی: کسانی که معاصی و نافرمانی‌های الله عَلَّاهُ را بسیار انجام می‌دهند، همانان اهل دوزخ‌اند که سرانجام به آن می‌پیوندند.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولَ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾

«پس به‌زودی» هنگامی که عذاب بر شما فرود آید «آنچه را به شما می‌گویم، به‌یاد خواهید آورد» و خواهید دانست که من در نصیحت، تذکر و خیرخواهی به شما جدوجهدی بلیغ کرده‌ام «و کارم را به خدا می‌سپارم» یعنی: بر او توکل کرده و کارم را به او وا می‌گذارم «الله به حال بندگان بیناست» و از بندگان مؤمنش حمایت می‌کند. به‌قولی: آن شخص مؤمن، هنگامی این سخن را گفت که فرعونیان قصد حمله به وی را داشتند تا او را به‌قتل برسانند.

فَوَقَّعَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾

مقاتل می‌گوید: آن مرد مؤمن به کوه گریخت و آنها نتوانستند بر او دست یابند چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «پس خدا او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌کردند در امان داشت» یعنی: خدای عزوجل او را از نیرنگ بدی که در حق وی در نظر داشتند، نگاه داشت و او را از شر آنان حفظ کرد «و آل فرعون را عذاب سهمگین فروگرفت» یعنی: بر آنان عذابی سهمگین احاطه کرد و فرود آمد چنان‌که همه آنها در دنیا، با غرق

شدن در دریای سرخ (بحر احمر) عذاب شدند و به زودی در آخرت نیز با عذاب سخت روبه‌رو خواهند شد:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾

«اینک بامدادان و شامگاهان بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند» جمهور علما بر آنند که این عرضه داشتن آنها بر آتش، بعد از مرگشان، در برزخ و قبل از فرارسیدن قیامت است. بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن أحدم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشى، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة وإن كان من أهل النار فمن أهل النار، يقال له: هذا مقعدك حتى بعثك الله إليه يوم القيامة: قطعاً یکی از شما چون بمیرد، جایگاهش - بامدادان و شامگاهان - بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارد در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و این‌که عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست. در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه رضی الله عنها آمده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره عذاب قبر پرسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است». البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی‌شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم برمی‌آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارد در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالى المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذاباً دون العذاب. قرأ ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾»:

هیچ نیکوکاری - اعم از این که مسلمان باشد یا کافر - کار نیکی انجام نمی‌دهد، جز این که خداوند عز وجله او را پاداش می‌دهد. گفتیم: یا رسول‌الله! پاداش دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صله رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه‌ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می‌دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین‌تر از عذابی. آن‌گاه تلاوت کردند: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ : آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید.

«و روزی که قیامت برپا شود، می‌گوییم: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید» یعنی: به فرشتگان می‌گوییم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی درآورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین‌تر و شدیدتر است.

وَإِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ بَعْأَ فَهْلٍ أَنتُمْ مَغْنُومٌ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾

«و آن‌گاه که در آتش دوزخ با یک‌دیگر بگومگو می‌کنند» یعنی: آن‌گاه که دوزخیان در دوزخ با یک‌دیگر مشاجره و بگومگو می‌کنند «ناتوانان به متکبران» یعنی: به رؤسا و رهبران کفر که انقیاد و تسلیم برای انبیاء علیهم‌السلام و پیروی از ایشان را برنتابیده و برای بازداشتن مردم از ایمان به پیامبران علیهم‌السلام، نیرنگها اندیشیده و مکرها ورزیده‌اند؛ «می‌گویند: هرآینه ما پیرو شما بودیم» و شما رهبران و رؤسای ما بودید و ما آنچه را که شما گفتید، تصدیق و باور کردیم و اینک با پیروی از شماست که به دوزخ درآمده‌ایم «پس آیا شما بازدارنده بخشی از آتش دوزخ از ما هستید؟» یعنی: آیا بخشی از آن را از ما دفع می‌کنید، یا آن را همراه ما برمی‌دارید؟

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّكَ اللَّهُ قَدَّ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾

«مستکبران» سرکش در پاسخ پیروان مستضعف خویش «می‌گویند: همانا ما همه در آن هستیم» یعنی: ما و شما همگی با هم در جهنم هستیم پس ما چگونه می‌توانیم

عذاب را از شما دفع کنیم، اگر ما به چنین کاری قادر بودیم، قطعاً عذاب را از خودمان دفع می‌کردیم «به‌راستی خدا میان بندگان حکم کرده است» یعنی: او میانشان فیصله کرده است به این‌که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند و هیچ‌کس هم پی‌گیر و پی‌جوی حکم خدای سبحان نیست.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و چون ناتوانان از رهبران خویش مأیوس می‌شوند، به‌سوی نگهبانان دوزخ روی آورده و از آنان خواستار دعا می‌گردند: «و کسانی که در دوزخند» از امتهای کافر؛ اعم از مستکبر و مستضعف آنان «به نگهبانان دوزخ می‌گویند» یعنی: به فرشتگانی که کارپرداز دوزخ و گماشتگان عذاب دوزخیانند، می‌گویند: «پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را از ما سبک کند» آری! از فرشتگان می‌خواهند که به بارگاه خداوند متعال در حقشان شفاعت کنند تا به آنان اندک تخفیف و تنفسی بدهد.

قَالُوا أَلَمْ نَكُ تَأْتِكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَاذْعَبُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا

فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾

«می‌گویند» فرشتگان در پاسخشان «مگر پیامبرانتان معجزه‌های روشن به‌سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا» آنها برای ما معجزاتی روشن آوردند اما ما ایشان را تکذیب کردیم پس نه به خودشان ایمان آوردیم و نه به حجتها و برهانهایی که آوردند، باور کردیم. پس چون این اعتراف را کردند؛ «می‌گویند» فرشتگان نگهبان دوزخ برایشان: «پس دعا کنید» یعنی: هرگاه کار چنین است، شما خود دعا کنید زیرا ما برای کسانی که به خداوند عَلَّامٌ کفر ورزیده و پیامبرانش را بعد از آوردن معجزات و حجت‌های روشن، تکذیب کرده‌اند، دعا نمی‌کنیم و دعا کردن برای امثال اینان به ما اجازه داده نشده است.

سپس فرشتگان به آنان خبر می دهند که دعای خودشان هم مفید فایده ای نیست: «ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست» یعنی: دعای کافران کاملاً تباه و بی اثر است و هرگز مورد اجابت قرار نمی گیرد.

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾

«در حقیقت ما پیامبران خویش و کسانی را که ایمان آورده اند، یاری می کنیم» یعنی: ایشان را بر دشمنان سرکوبگر و سرکششان غالب می گردانیم چنان که موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون را با غرق کردن فرعون نصرت دادیم «در زندگی دنیا» با میسر کردن زمینه انتقام گرفتن ایشان از دشمنانشان، که آنان را با قتل و غارت و اسارت و غلبه در هم می کوبند.

ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری می گوید: «این که امت های تکذیب پیشه برخی از پیامبران علیهم السلام را کشته و برخی را اخراج کردند، منافی با نصرت حق تعالی بر ایشان نیست زیرا خدای عزوجل - چه در حیات و چه در غیاب یا مرگ پیامبران علیهم السلام - از تکذیب کنندگانیشان انتقام گرفته است...». «و» نیز یاری می دهیم ایشان را در «روزی که شاهدان به شهادت برمی خیزند» و آن روز قیامت است. شاهدان فرشتگانند که برای انبیاء علیهم السلام بر ابلاغ پیامهای الهی گواهی می دهند. معنای نصرت دادنشان در این روز این است که خداوند جل جلاله ایشان را در برابر اعمالشان به بهشت وارد نموده و ایشان را به کرامتهای خود گرامی می دارد و در مقابل، کفار را در برابر اعمالشان مجازات و نفرین می کند و آنها را به دوزخ می افکند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾

«همان روزی که ستمگران را عذرآوردنشان سود نمی دهد» زیرا این عذرخواهی شان، عذرخواهی باطل و بی اثر و شبهه ناوارد و بی جایی است «و برای آنان لعنت» یعنی: دوری از رحمت خداوند جل جلاله «است و برایشان بدفرجامی آن سرای» یعنی: عذاب دوزخ «است».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿٥٣﴾

«و قطعاً به موسی هدایت» یعنی: تورات، نبوت و معجزات «بخشیدیم. و به بنی اسرائیل کتاب را» یعنی: تورات را «به میراث نهادیم» که بعد از موسی عليه السلام در میانشان باقی ماند و آن را نسلی پس از نسل دیگر به ارث بردند.

هُدَىٰ وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾

«هدایت و پندآموز خردمندان است» یعنی: تورات هدایتگر و پندآموز صاحبان خردهای سالم است.

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْمَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾

«پس صبر کن» ای محمد صلى الله عليه وآله بر آزار مشرکان چنان که پیامبران پیش از تو صبر کردند «بی گمان وعده خدا» به پیامبرانش، یا وعده وی به وقوع قیامت «حق است» هیچ خلافی در آن نیست و هیچ شکی در وقوع آن وجود ندارد «و برای گناهت آمرزش بخواه» دستور یافتن رسول خدا صلى الله عليه وآله به آمرزش خواهی - با وجود آن که خدای عزوجل هرگونه لغزشی را قبل و بعد از فتح مکه یا قبل و بعد از رسالت بر ایشان آمرزیده است - برای این است تا بر ثوابشان افزون شود. یا آمرزش خواهی ایشان به سبب فرو گذاشتن اعمال اولی و افضل است زیرا به هر اندازه که انسان از جلال و کمال الهی شناخت بیشتری داشته باشد، به همان اندازه، عمل خویش را برای او کم و ناچیز دیده و احساس وی به قصور و کوتاهی اش افزوده می شود لذا مانند مذنبان از او آمرزش می خواهد، بدین جهت گفته اند: «حسنات الأبرار سيئات المقربين: حسنات نیکان، بدیهای مقربان است». یا - چنان که ابن کثیر گفته - این دستور، انگیزشی برای امت بر استغفار است تا در این امر به پیامبر خویش صلى الله عليه وآله اقتدا کنند.

«و همراه با ستایش پروردگارت شامگاهان و بامدادان تسبیح گوی» یعنی: همیشه بر تنزیه و تسبیح خداوند جل جلاله همراه با حمد و ستایش وی مداومت و مواظبت کن. به قولی؛ مراد این است: در دو وقت عصر و بامداد، نماز بگزار زیرا در آن وقت در

مکه، نماز خواندن فقط در این دو وقت فرض بود؛ دو رکعت در بامداد و دو رکعت در عصر.

**إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ
بِیْلَغِيهِ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٨﴾**

«به راستی کسانی که در آیات الله - بی آن که حجتی برایشان آمده باشد - مجادله می کنند» یعنی: بی آن که حجت روشن و آشکاری از سوی خدای سبحان برایشان آمده باشد «در سینه های آنان جز کبر» و خودبرتربینی و اراده ریاست و سیادت «نیست» و همین امر است که آنان را به تکذیب و دروغ انگاشتن رسالت وامی دارد «آنان به آن نایل شونده نیستند» یعنی: در دلهایشان تکبر و گردنکشی ای علیه محمد ﷺ و طمعی است در این که بر او غالب شوند اما آنها هرگز به این مرام خویش نمی رسند. یا معنی این است: آنان خواهان آنند که به کاری بزرگ مانند کشتنت یا نظیر آن دست یابند ولی قطعاً به این هدف خویش نمی رسند «پس به خدا پناه ببر» از شر و کید و تجاوز و سرکشی آنان «زیرا او خودشنوای بیناست» شنواست سخنانشان را، بیناست به افعالشان پس بر او هیچ امر نهانی ای از این امور، پنهان نمی ماند. سیوطی در بیان سبب نزول این آیه گفته است: این آیه درباره عموم منکران رستاخیز نازل شد.

لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

«قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است» در دلها و شگرف تر و شگفت تر است در اندیشه ها زیرا آسمانها و زمین پدیده های بسیار بزرگی هستند، بی ستون استقرار دارند، در فضای عظیم کونی حرکت می کنند و جز اینها از آثار عظمت فراوان دیگر... یعنی: در این صورت، چگونه منکر رستاخیز و زنده کردن مجدد چیزی می شوند که آفرینش آن از همه وجوه، از آفرینش آسمانها و زمین ساده تر است؟ چنان که در آیه (۸۱) از سوره «یس» می فرماید: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ﴿۵۷﴾ : (آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آن توانا نیست که مانند این انسانها را بیافریند؟). «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» عظمت قدرت پروردگار را، چرا که از فرط غفلت و سرگرمی به هوسهای خویش، در این حقایق تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾

«و نابینا و بینا یکسان نیستند» یعنی: کسانی که به باطل و ناروا مجادله می‌کنند، با کسانی که به حق و راستی مجادله می‌کنند، یکسان نیستند «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نیز با بدکرداران یکسان نیستند» یعنی: نیکوکاران باایمان و دارای عمل صالح، با بدکرداران کفرپیشه و معصیت آلود، برابر نیستند «چه اندک پند می‌پذیرید» ای مردم! مراد این است که پند گرفتن بیشتر مردم چنان‌اندک است که در حکم عدم می‌باشد.

إِنَّ السَّاعَةَ لَأَيُّمٌ لَّآرْتَبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۵۹﴾

«در حقیقت، قیامت قطعاً آمدنی است، در آن تردیدی نیست» یعنی: در تحقق قیامت شکی نیست «ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند» این امر را و آن را تصدیق نمی‌کنند، بدان‌جهت که فهم‌هایشان از محسوسات ظاهری تجاوز نمی‌کند و عقل‌هایشان را در دریافت حجت و تأمل در امر آخرت، به‌کار نمی‌اندازند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۶۰﴾

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» مراد از «دعاء: خواندن»، درخواست جلب منافع و دفع زیان از بارگاه پروردگار، یا عبادت و یگانه‌پرستی وی

است. البته دعا در ذات خویش عبادت است بلکه دعا چنانکه در حدیث شریف آمده: «مغز عبادت است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي بَقِيَةِ أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، لَعَلَّ دَعْوَهُ أَنْ تَوَافِقَ رَحْمَةً فَيَسْعِدَ بِهَا صَاحِبَهَا سَعَادَةً لَا يَخْسِرُ بَعْدَهَا أَبَدًا: قطعاً پروردگارتان در بقیه ایام روزگار «زندگی» تان، دهش‌ها و بخشش‌هایی دارد پس خود را برای آنها پیش افکنید؛ چه بسا دعایی با رحمتی موافقت و همراهی کند پس صاحبش به وسیله آن به سعادت نایل گردد که بعد از آن هرگز و برای همیشه زیانمند نشود».

البته این آیه، خود در این باب حجت است زیرا خداوند عَلَّامٌ خودش فرموده: (مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم)، سپس به دنبال آن فرمود: «در حقیقت، کسانی که از عبادت من» یعنی: از دعای من «استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند» این هشدار است سخت به کسانی که از دعا نمودن به بارگاه خدا عَلَّامٌ تکبر می‌ورزند. بنابراین، کسی که بر آوردن حاجات، جلب منفعت و دفع ضرر را از مردگان بخواهد، در واقع با این دعای خویش، آنها را عبادت کرده و چیزی را برایشان صرف کرده که صرف کردن آن جز برای خدای سبحان جایز نیست. از این که بگذریم؛ دعای غیر خداوند عَلَّامٌ برای دعاکننده هیچ سودی دربر ندارد زیرا تنها کسی که بر اجابت کردن دعا تواناست، خدای سبحان است بنابراین، او بندگان را به دعا کردن و درخواست حاجات از بارگاه خود دستور داده و در این صورت، اجابت دعایشان را وعده داده است و وعده او نیز حق است پس ای بندگان خدا! خواسته‌های خود را به خداوند عَلَّامٌ متوجه سازید و درخواست‌های خود بر ذاتی تکیه کنید که شما را به توجیه این درخواستها به سوی خویش فرمان داده و اجابت آنها را نیز برای شما تضمین کرده است. آری! اوست ذات بخشنده کریمی که دعای دعاکننده را اجابت می‌کند و بر کسانی که نیازها و حوایج خود را در امور دنیا و دین از فضل بزرگ و ملک فراگیر و وسیع او درخواست نمی‌کنند، خشم می‌گیرد چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من لم يدع الله عزوجل غضب عليه: هر که به بارگاه خدای عزوجل دعا نکند، حق تعالی بر او خشم می‌گیرد».

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿١١﴾

«خدا همان کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید» از حرکات و جنب و جوش هایتان در طلب رزق و روزی و در پی کسب و کار زیرا حق تعالی شب را تاریک و سرد گردانیده است، که این دو پدیده، با آرامش و خواب تناسب و همخوانی دارند «و روز را مبصر آفرید» یعنی: آن را روشنگر ساخت تا نیازهای خود را در آن ببینید و در چشم اندازی روشن، به راحتی در طلب کسب و کار و ارزاق خویش گشت و گذار نمایید «بی گمان خداوند بر مردم صاحب فضل است» پس، از نعمتهای بی شمار خود بر آنها می بخشد «ولی بیشتر مردم شکر نمی گزارند» نعمتها را و به آنها اعتراف نمی کنند. یا بدان جهت که منکر آن نعمتهایند، یا از تفکر و نگرش در این نعمتها غفلت می کنند و در نتیجه، آنچه را که از شکر و سپاس منعم واجب است، فرو می گذارند.

ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ ﴿١٢﴾

«این» کسی که آفریننده شب و روز است «الله پروردگار شماست که آفریننده هر چیزی است، خدایی جز او نیست پس از کجا بازگردانیده می شوید؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت وی بر می گردید و از توحید وی منصرف ساخته می شوید.

كَذَٰلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يُحْمَدُونَ ﴿١٣﴾

«کسانی که آیات الهی را انکار می کردند، این گونه رویگردان می شوند» یعنی: منکران آیات الهی و منکران توحید وی، با چنین بیراهه روی هایی، از راه - یعنی از پیروی و متابعت راه پایدار و استوار - بازداشته و برگردانیده می شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

«خدا همان کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت» یعنی: آن را جایگاه استقراری گردانید که بر آن مستقر می‌شوید و ساختمانها و کالاهای شما نیز بر آن استقرار می‌یابد در حالی که زمین شما را بر خود به‌طور محکم و استوار نگاه می‌دارد و در همین زمین زنده شده و هم در آن می‌میرید. و کسانی که پنداشته‌اند استقرار زمین با دوران و حرکت آن منافات دارد، به خطا رفته‌اند زیرا ما در حالی که سوار ماشین و قطار و هواپیما هستیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم، با آن‌که وسایل فوق در حال حرکت نیز هستند پس این تعبیر به معنای نفی حرکت زمین نیست «و آسمان را سقفی» برپا و استوار و سرپناهی مستحکم برای شما «گردانید. و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو پرداخت» یعنی: شما را در میان جانداران به نیکوترین صورت و زیباترین هیأت آفرید «و شما را از پاکیزه‌ها» یعنی: از اشیای لذیذ و گوارا در دنیا «روزی داد، این» ذاتی که موصوف به اوصاف بزرگ و باعظمت یاد شده است «الله پروردگار شما است، الله پروردگار عالمیان بسیار بابرکت است» یعنی: خیر و برکت او بسیار است، و او از همه صفات ناشایست، مقدس، برتر و منزّه می‌باشد.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

«اوست زنده» یعنی: ذات پاینده و باقی‌ای که هرگز فنا نمی‌شود «خدایی جز او نیست» و در الوهیت یکتا و منفرد است «پس او را درحالی که دین خود را برای او بی‌آلایش» یعنی: خالص و پیراسته و یک‌جهت «گردانیده‌اید، بخوانید» و طاعت و عبادت خود برای وی را از شرک و شک و ریا خالص گردانید «ستایش‌ها همه ویژه الله پروردگار عالمیان است» یعنی: پس عبادت و شکر وی را با هم جمع کنید.

ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: «کسی که لا اله الا الله می گوید؛ باید به دنبال آن: الحمد لله رب العالمین نیز بگوید و معنی فرموده حق تعالی: ﴿فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ همین است.

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۱۱

«بگو: من نهی شده‌ام از این که جز خدا کسانی را که شما» از بتان و همتایان «می خوانید عبادت کنم، هنگامی که برایم از جانب پروردگارم بیانات آمد» بیانات: عبارت از ادله عقلی و نقلی است زیرا این ادله، اثباتگر یکتاپرستی و توحیداند «ودستور یافته‌ام که به پروردگار عالمیان تسلیم باشم» با انقیاد و فروتنی کامل در برابر وی.

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «ولیدبن مغیره و شبیه بن ربیعہ گفتند: ای محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم! از آنچه می گویی دست بردار و به دین پدرانت برگرد. پس خداوند جل جلالہ این آیه را نازل کرد».

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيََكُونُوا شِيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُنَوِّقُ مِنْ قَبْلِ وَلِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۱۷

«او همان کسی است که شما را» یعنی: پدر اولتان آدم علیه السلام را «از خاکی آفرید» پس آفرینش وی از خاک، مستلزم آفرینش نسل وی از خاک نیز هست زیرا هر انسانی از آب منی آفریده شده و منی از خون برآمده، خون از غذاست، غذا از رستنی‌های روی زمین و رستنی‌ها از آب و خاک پدید آمده‌اند پس ثابت شد که هر انسانی از خاک آفریده شده است «سپس» خداوند جل جلالہ این خاک را نطفه منی گردانید و شما در سیر اطواری خلقت خویش «از نطفه‌ای» منی آفریده شده‌اید «آن‌گاه از خون بسته‌ای» تفسیر اینها در آغاز سوره‌های «حج» و «مؤمنون» گذشت «و بعد شما را به هیأت

طفلی» یعنی: اطفالی «بیرون می آورد» یعنی: هریک از شما را از رحم مادرانتان به هیأت طفلی بیرون می آورد «باز شما را باقی می گذارد تا به کمال رشد خود برسید» و این حالتی است که در آن، نیرومندی و عقل هر دو جمع می شوند. تفسیر «اشد» به طور مفصل در سوره «انعام/۱۵۲» گذشت. «سپس شما را باقی می گذارد تا شیخ شوید» شیخ: کسی است که سن وی از چهل گذشته باشد «و بعضی از شما کسی است که روحش پیشاپیش قبض می شود» یعنی: پیش از رسیدن به سن پیری، یا جوانی، یا حتی پیش از تولد، در زندگی جنینی دچار مرگ پیش‌رس می شود «و تا به میعادى که معین است برسید» یعنی: تا برسید به سرآمدی معین که همانا وقت مرگتان، یا روز قیامت است «و باشد که تعقل کنید» یعنی: باشد که بر اثر تعقل، یگانگی پروردگارتان را دریافته و بزرگی قدرت بالغه وی را در آفرینشتان بر این اطوار مختلفه، بدانید زیرا اوست که شما را در همه اطوار خلقتتان، از طوری به طوری و از حالتی به حالتی برمی گرداند و اینها همه از امر و تقدیر و تدبیر او صادر می شود.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

«او همان کسی است که زنده می کند و می میراند» یعنی: تنها حق تعالی است که بر زنده کردن و میرانیدن تواناست «و چون به امری» از امور «اراده کند، جز این نیست که به آن می گوید: باش. پس بی درنگ موجود می شود» بی هیچ توقفی. یعنی: آن چیز به دنبال اراده وی که کلمه «کن» تعبیری از آن است، موجود می شود. پس کسی که دارای چنین شأنی باشد، باید به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیز دیگری با وی شریک آورده نشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَجْعَلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنْ يُضَرَّفُونَ ﴿٦٩﴾

«آیا کسانی را که در آیات الله مجادله می کنند ندیده‌ای؟ از کجا بر گردانیده می شوند؟» یعنی: با وجود برپایی ادله‌ای که دلیل درستی و صحت آیات الهی است و با آن که این آیات، واجب آورنده یکتاپرستی هستند، چگونه جدال‌پیشه‌گان، از ایمان به

این آیات و اندیشیدن در آنها بازگردانیده می‌شوند؟! که این گروه سرگردان در بیراهه ضلالت، مشرکانند.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

«کسانی که کتاب را» یعنی: قرآن، یا جنس کتابهای نازل شده از نزد خدای سبحان را «تکذیب کردند و آنچه را که پیامبران خود را بدان فرستادیم» و از غیر کتاب به سوی پیامبران عليهم السلام وحی می‌شود، نیز تکذیب کردند «به زودی خواهند دانست» فرجام کار و نتیجه شوم کفرشان را. اما چه وقت؟:

إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْتَقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾

«هنگامی که غلها در گردنهایشان است و زنجیرها» نیز همراه با طوقها در گردنهایشان است «در آب جوشان کشیده می‌شوند» یعنی: در حالی که گردنهایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند. حمیم: آب داغ در نهایت حرارت است «آن گاه در آتش برافروخته می‌شوند» یعنی: آتش بر آنان افروخته می‌شود و آنان آتش افروز و هیمه دوزخ می‌شوند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَنْ مَأْتُمْ تَشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

«آن گاه به آنان گفته می‌شود» یعنی: آن گاه فرشتگان گمارده بر جهنم، از سر توبیخ و سرکوفت به آنها می‌گویند: «آنچه را در برابر خدا شریک می‌ساختید، کجایند؟» یعنی: کجایند شرکایی که آنها را بجز خداوند جل جلاله پرستش می‌کردید، آنها را چه شده است که همینک شما را از عذابی که در آن قرار گرفته‌اید، نجات نمی‌دهند؟ «می‌گویند: از دید ما گم شدند» یعنی: معبودان ما رفتند و از نظر ما ناپدید شدند و ما آنها را گم کرده‌ایم و نمی‌بینیم «بلکه پیشتر هم ما چیزی را نمی‌خواندیم» بدین سان، منکر پرستش بتان

می شوند. آری! این سخن را هنگامی می گویند که گمراهی و جهالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند، برایشان آشکار می‌شود و این‌که در واقع امر، چیزهایی را در دنیا می‌پرستیده‌اند که بی‌ا و شنوا نبوده و نفع و زیانی رسانده نمی‌توانستند پس گویی اصلاً چیزی را نپرستیده‌اند. این سخنشان اعترافی است به این‌که عبادتشان برای بتان و خدایان باطل، از اساس باطل بوده است «این گونه، خداوند کافران را گمراه می‌کند» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به‌مانند این گمراهی، کافران را از راه صواب گمراه می‌کند، از آنجا که آنان بتانی رابه پرستش گرفته‌اند که سر انجام به دوزخ رهسپارشان می‌کند.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

«این» عذاب «به‌سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید» یعنی: در نافرمانیهای خدای عزوجل و مخالفت با پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کتابهایش، شادی می‌کردید و به این مخالفت مسرور بودید «و بدان سبب است که می‌نازیدید» یعنی: فخر می‌فروختید و گردنکشی و بدمستی می‌کردید. مرح: گردنکشی و تکبر در نعمت و فخرفروشی است.

أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

«به دروازه‌های دوزخ درآید، جاودانه درآید» یعنی: بعد از آن‌که دوزخیان به دوزخ وارد می‌شوند، فرشتگان از سر سرزنش و شکنجه دادن روحی و ناامید کردن آنها از امکان جبران عذاب، یا رهایی از آن، این سخن را به آنان می‌گویند «چه بد است» دوزخ به عنوان «جایگاه متکبران» از قبول حق.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَكَمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعُدُّهُمْ أَوْ تَوَفِّيكَ فَإِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿٧٧﴾

«پس صبر کن» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شکیباش زیرا «بی‌گمان وعده خدا حق است» یعنی: وعده او به انتقام گرفتن از آنان - یا در دنیا یا در آخرت - خواه‌ناخواه آمدنی و واقع‌شدنی است «پس اگر به تو بخشی از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم» از

عذاب دنیا - با کشتن و اسیر کردن و سرکوبشان - «بنمایانیم» در آینده چنان که در بدر و سپس در فتح مکه و سایر جزیره العرب نمایانندیم «یا اگر جان تو را بگیریم» پیش از فرود آوردن عذاب به آنان؛ پس به هرحال، در فرود آمدن حتمی و غیر قابل برگشت عذاب به آنان و این که پیروزی در نهایت از آن دعوت اسلام است، هیچ شک و تردیدی به خود راه نده «به سوی ما بازگردانیده می شوند» در روز قیامت و یقیناً عذابشان می کنیم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

«و مسلماً پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. برخی از آنان را بر تو حکایت کرده ایم» یعنی: تو را از اخبارشان و آنچه که از قوم و امت خویش دیده اند و با آن روبه رو شده اند، آگاه ساخته ایم «و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم» و به تو علم آنچه را که میان ایشان و اقوامشان روی داده است، نرسانده ایم. یادآور می شویم؛ پیامبرانی که خدای عزوجل از آنها در قرآن کریم نام برده، نزدیک به بیست و پنج تن هستند اما کسانی که از ایشان در قرآن نام برده نشده، بیشتر از این تعدادند. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که تعداد انبیاء علیهم السلام چند تن است؟ فرمودند: «صد و بیست و چهار هزار تن، که رسولان از میانشان سیصد و پانزده تن - جمعی انبوه و بزرگ - هستند». فرق در میان «رسول» و «نبی» این است که: رسول صاحب شریعت یا کتابی است و نبی: پیرو کتاب و شریعت رسول قبل از خود، یا همزمان با خود می باشد.

«و هیچ فرستاده ای را نرسد که جز به اذن الهی معجزه ای بیاورد» پس هیچ پیامبری نمی تواند از نزد خود معجزه ای بیاورد. مراد از «آیه» معجزه ای است که دال بر نبوت پیامبر باشد «پس چون فرمان خدا برسد» یعنی: چون وقت معین برای عذاب تکذیب پیشه گان - در دنیا یا در آخرت - فرارسد «به حق» میانشان «داوری می شود» و خداوند جل جلاله با فیصله بر حق خویش، بندگان محق و شایسته خویش را نجات می دهد

«و آنجاست» یعنی: در آن وقت است «که مبطلان» یعنی: کسانی که از باطل پیروی کرده و به آن عمل می‌کنند «زیان می‌کنند» پس ای محمد ﷺ! بر توست که با اقتدا به انبیای پیش از خود، صبر و شکیبایی پیشه کنی. و آن‌گاه که فرمان خدای عزوجل به فیصله کردن میان تو و قومت دررسد، قطعاً میان شما به‌حق و راستی فیصله می‌کند و تو در آن زمان قطعاً نصرت داده می‌شوی و باطل‌اندیشان و باطل‌گرایان از اشراف قریش - یعنی کسانی که تو را از دعوتت باز می‌دارند - قطعاً زیانکار می‌شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٨﴾

«خدا همان کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد» یعنی: آنها را به‌خاطر شما آفرید. مراد از این چهارپایان، جفتهای هشتگانه از شتر و گاو و گوسفند و بز هستند که ذکر آنها در سوره «انعام/۱۴۳» گذشت «تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید» یعنی: تا بر برخی از آنها سوار شوید و برخی از آنها را بخورید.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفَالِكِ تَحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

«و در آنها برای شما منافع» دیگر «است» غیر از سوار شدن و خوردن؛ مانند بهره‌برداری از موی، کرک، پشم، شیر، کره، روغن، پنیر و جز این از منافع دیگر «و تا سوار بر آنها به مقصودی که در دلهایتان است، برسید» یعنی: تا آنها شما را با بارهای سنگینتان از سرزمینی به سرزمین دیگر حمل کنند و بنابراین، شما بتوانید به‌وسیله آنها نیازهایتان را به‌آسانی و سهولت در سرزمین‌ها و کشورهای دور دست برآورید «و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید» یعنی: بر شتر در بیابان و بر کشتی در دریا منتقل می‌شوید. و گفته‌اند: «شتر، سفینه صحراست».

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٨١﴾

«و» حق تعالی «آیات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌های خود در آفاق و انفس را که دال بر کمال قدرت و وحدانیت وی است «به شما می‌نمایاند پس کدام یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟» زیرا این نشانه‌ها و دلایل، در وضوح و روشنی خود و در عدم وجود هیچ‌گونه خفا و ابهامی در آنها، در جایگاهی قرار دارند که هیچ صاحب بصیرت روشنی، آنها را انکار نمی‌کند؛ چنانچه از اهل انصاف باشد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرًا مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا آغَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» این گروه کافر معاند ستیزه‌جو «تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند» از امتهایی که خدای عزوجل را نافرمانی کرده و پیامبران خویش عليه‌السلام را تکذیب کردند؛ «چگونه بوده است؟» زیرا آثار برجای مانده موجود در دیار و سرزمین هایشان، بر عذابی که به آنان نازل شده و بر فرجام بدی که بدان پیوسته‌اند، دلالت می‌کند و این آثار برجای مانده، با زبان بی‌زبانی در این باره حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند «آنها از حیث شمار بیشتر و پرتوان‌تر از آنان بوده‌اند» یعنی: آن پیشینیان، از مشرکان مکه در شمار خود بیشتر، در اجسام و پیکرهای خود نیرومندتر و در اموال خود بیشتر و فراتر بوده‌اند «و از حیث آثار در روی زمین استوارتر بودند» یعنی: آنها با بناها، کارگاهها و کشتزارهایی که دلیل وجود نیرومند مدنی آنها بوده است، از این مشرکان قوی‌تر و مشهورتر بوده‌اند «ولی آنچه به دست می‌آوردند، به حالشان سودی نبخشید» یعنی: آن‌گاه که عذاب الهی در رسید، آن همه شکوه و ابهت ظاهری، هیچ به کارشان نیامد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ



«و چون پیامبرانشان برایشان بینات» یعنی: حجت‌های آشکار و معجزات روشن «را آوردند، به چیزی از علم که نزدشان بود خرسند شدند» یعنی: به آنچه که در نزدشان از علم و دانش ادعایی و پنداری بود، اظهار مسرت و شادمانی کردند درحالی که این دستاویزهایشان در حقیقت، چیزی جز شبهه‌های باطل و ادعاهای بی‌اساس و پوچ نبود. به‌قولی مراد این است: به آنچه که نزدشان از علم احوال دنیا - نه احوال دین - است، شادمان شدند. چنان‌که خداوند عز وجل می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾: (آنها فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند) «روم/۷». «و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت» یعنی: جزای استهزایشان به آنان احاطه کرد و آنان را فروگرفت. اشاره به این‌که علم دنیوی، عاملی از عوامل غرور بازدارنده از پیروی حق است، معجزه‌های از معجزات قرآن کریم می‌باشد که ابعاد و اعماق آن، در عصر ما بهتر و بیشتر شناخته شده است زیرا هم‌اکنون غرور علمی بشر به اوج خود رسیده به‌طوری‌که دانشمندان علوم تجربی - جز اندکی از کسانی که اهل انصاف هستند - علوم دینی را سبک و بی‌اهمیت می‌انگارند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ

«پس چون عذاب ما را دیدند» یعنی: چون عذاب فرودآمده ما را بر سر خود مشاهده کردند «گفتند: تنها به خدا ایمان آوردیم و اینک بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم» از بتانی که می‌پرستیدیم «کافریم».

فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

«ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر چنان نبود که ایمانشان برای آنها سودی داشته باشد» زیرا ایمان آوردن به هنگام مشاهده عذاب، به صاحب خود سودی نمی‌رساند و فقط این ایمان اختیاری است که به انسان سود می‌رساند، نه ایمان

اجباری و اضطراری لذا در هنگام مشاهده عذاب، دیگر برای تکلیف مجالی باقی نمی‌ماند، چه در این هنگام، همگان حق را باور کرده و به حقیقت ایمان می‌آورند. همچنین ایمان‌آوردن در آخرت برای کسانی که در دنیا ایمان نیاورده بودند ولی در هنگام برپایی قیامت ایمان می‌آورند، هیچ سودی نمی‌رساند «این سنت الهی است که میان بندگان گذشته است» یعنی: خدای سبحان این سنت را در میان همه امتها گذرانده و جاری کرده است که: ایمان‌آوردن در هنگام مشاهده عذاب به حالشان سودی ندارد «و آنجاست» یعنی: در هنگام دیدن و معاینه عذاب خدا عزوجل است «که کافران زیانکار شدند» البته کافر در هر وقت و هر زمانی زیانکار است ولی هنگامی این زیانکاری برایشان مسلم می‌شود که عذاب الهی را ببینند. البته - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - توبه بنده تا هنگامی پذیرفته می‌شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان‌کندن افتاد و ملک‌الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌ای از وی پذیرفته نیست.

﴿سوره فصلت﴾

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که با فرموده حق تعالی: ﴿كَتَبْنَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ افتتاح شده است، سوره «فصلت» نامیدند. خداوند ﷻ در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده و ادله و برهانهای آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است. نام دیگر این سوره، «حم السجده» است زیرا رسول خدا ﷺ آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند. این سوره، بعد از سوره «غافر» نازل شد.

ابن کثیر درباره فضیلت این سوره از اصحاب ﷺ نقل می کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یکدیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فالبینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار می دهد؛ تا با وی سخن بگویند سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه بن ربیع» را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا ﷺ رفت و به ایشان گفت: ای محمد ﷺ! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. گفت: اگر می پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به باد حمله شان گرفته ای، پرستیده اند و اگر می پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده شده ای را شوم تر و نامیمون تر از تو بر قوم ندیده ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته ای، دینمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما

فریادی مانند فریاد زن باردار در حال درد زایمان را انتظار می‌کشیم که (بر اثر دعوت) برخی از ما به‌سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدف از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می‌آوریم تا سرمایه‌دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هر یک از زنان قریش را که می‌خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می‌دهیم. و اگر هدف سیادت و سروری است، تو را سرور و سالار خویش می‌گردانیم. و اگر هدف از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می‌گردانیم...!

چون عتبه از سخن گفتن فارغ شد - و رسول خدا ﷺ از او شنیدند - فرمودند: «آیا سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می‌شنوم! پس خواندند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حَمَّ ۝ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ...﴾ تا به این آیه رسیدند: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ...﴾ در این هنگام عتبه که سخت تحت تأثیر این آیات قرار گرفته بود، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، دست بر دهان رسول اکرم ﷺ گذاشت و ایشان را به حق پیوند رحم سوگند داد و التماس کرد که بس کنند و جلوتر نروند. آن‌گاه یکر است از نزد ایشان به خانه‌اش رفت و نزد قریش بازنگشت و خود را از آنان کنار کشید. پس ابوجهل گفت: ای گروه قریش! به خدا جز این فکر نمی‌کنم که عتبه به محمد گرایش یافته و غذای وی او را خوش آمده است! و این نیست جز به سبب نیازی که در وی پدید آمده است! پس بیایید که نزد وی برویم. چون نزد وی رفتند ابوجهل به وی گفت: تو را چیز دیگری از حضور در نزد ما بازداشت جز این‌که به محمد گرایش یافته‌ای و غذای وی تو را خوش آمده است...! عتبه گفت: نه! به خدا سوگند که شما می‌دانید؛ من از سرمایه‌دارترین‌های قریش هستم ولی حقیقت این است که وقتی نزد وی رفتم و داستان را بر وی بازگفتم، مرا با کلامی پاسخ گفت که - به خدا سوگند - نه آن کلام شعر است، نه فال و نه سحر. او سوره‌ای از قرآن را تا آیه

عذاب برابم خواند پس دهان وی را گرفتم و او را به حق پیوند رحم و خویشاوندی ای که با ما دارد، سوگند دادم که بس کند و دست نگه دارد زیرا شما می دانید که محمد چون چیزی گفت، دروغ نگفته است و من ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود. اکنون نظرم این است که این مرد را به حال خودش واگذارید و از او کناره بگیرید زیرا به خدا سوگند؛ کلامی را که من از وی شنیدم، صدایی دارد و سخنش راه به جایی می برد. پس اگر اعراب بر او غلبه کنند، شما به وسیله دیگران از وی فارغ بال می شوید و اگر او بر اعراب غالب شود آن گاه ملک و عزت وی، ملک و عزت شماست و شما به وسیله وی خوشبخت ترین مردم می گردید!

گفتند: ای ابوالولید! به خدا سوگند که او تو را با زبانش سحر کرده است. او در پاسخ گفت: این رأی من است، شما دانید و کارت آن که با او چه می کنید^۱.

حَرَمٌ ۱ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲

چنین خوانده می شود: «حاء، م» که از حروف مقطعه است. «این فرورستاده ای از جانب خدای رحمان رحیم است» یعنی: این قرآن، کتابی است فرورستاده از جانب خدای تبارک و تعالی که بخشایشگر و مهربان است.

كُنْتُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ، قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۲

«کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده» مراد این است که آیات قرآن به شیوایی بیان شده، احکام حلال آن از حرام آن و طاعت آن از معصیت آن به وضوح از یکدیگر جدا ساخته شده و معانی آن به چنان روشنی و استواری ای تبیین شده است که به آسانی و سهولت قابل فهم می باشد «قرآنی است به زبان عربی» تا برایشان حجت، نعمت و پند آموزی باشد. بیان عربی بودن قرآن، منت گذاری بر اعراب و دیگران است زیرا عربی بودن قرآن، گویای سهولت قرائت و سادگی فهم آن می باشد، از آن روی که زبان عربی، زبانی فصیح و شیواست «برای مردمی که می دانند» و یقین

^۱ به نقل از ابن کثیر، با تلخیص از دو روایت جابر بن عبدالله و محمد بن کعب قرظی رضی الله عنهما.

دارند به این که قرآن از نزد الله ﷻ فرستاده شده اما کسانی که به این امر یقین ندارند، قرآن کریم برایشان نعمتی نه بلکه مایه سردرگمی آنهاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾

«مژده آور است» قرآن برای اولیای خدا ﷻ «و هشداردهنده» است برای دشمنان وی؛ و این دو وصف، از اوصاف قرآن می باشد «و بیشتر آنان رویگردان شدند» یعنی: بیشتر کفار، از گرفتن هشدارهایی که قرآن مشتمل بر آنهاست، روی گردانیدند «در نتیجه نمی شنوند» به شنیدن تأمل و طاعت و پذیرش، یعنی به چنان شنیدنی که از آن بهره ای ببرند، بدان جهت که از آن روی گردانند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكْثَرِ مَا نَدْعُونَآ إِلَيْهِ وَفِيْءِ آذَانِنَا وَقَرْءٍ مِّنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا لِنَّا عَمَلُونَ



«و گفتند» کافران: «دلهای ما از آنچه ما را به آن می خوانی» از توحید و تقوی و ایمان «در پرده هایی است» یعنی: در پوشش هایی است پس آنچه را که تو می گویی، دلهای ما فهم نمی کند و سخنت به آنها نمی رسد. کنان: جعبه یا خریطه تیر است. مراد این است که دلهای ما در درون پرده های ضخیمی قرار دارد «و در گوشه ایمان سنگینی ای است» یعنی: کری و ناشنوایی ای است «و میان ما و تو حجابی است» یعنی: پرده ای است که ما را از رؤیت تو باز می دارد، یا صدای تو را از ما می پوشاند لذا آنچه را که تو می گویی، نمی دانیم.

اینها تمثیل هایی است از سوی آنان برای دوری دلهایشان از دریافت حق، بیزاری گوشه ایشان از شنیدن آن و ممتنع بودن ایجاد هرگونه پیوند و ارتباط میان آنان و میان رسول خدا ﷺ «پس تو کار خود را بکن، ما هم کار خود را می کنیم» یعنی: تو بر دین خویش عمل کن که ما نیز بر دین خودمان عمل می کنیم. به قولی مراد این است: تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا ۗ وَوَيْلٌ

لِلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ در رد این موضع کافران «جز این نیست که من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به سوی من وحی می‌شود که: خدای شما خدای یگانه‌ای است» یعنی: جز این نیست که من نیز بشری همانند یک تن از خود شما هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر تا دل‌هایتان از من در پرده و پوششی باشد. از سوی دیگر، من شما را به سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می‌شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده‌ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است «پس مستقیماً به سوی او بشتابید» با طاعت و عبادت خالصانه و بی‌شائبه و از راه وی میل و انحراف نکنید «و از او آمرزش بخواهید» به‌خاطر گناهایی که از شما سر زده است «و ویل بر مشرکان» از فرط جهالت و استخفافشان به خدای سبحان. ویل: کلمه عذاب و تهدید است. یعنی: هلاکت و نابودی بر آنان باد!

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَفِرُونَ ﴿٧﴾

«همان کسانی که زکات نمی‌پردازند» یعنی: به وجوب زکات ایمان ندارند و آنرا از فقرا بازداشته و در راه حق انفاق نمی‌کنند «و آنان که به آخرت کافرند» و منکر آن می‌باشند. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنها را به انکار آخرت پیوست کرد زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال، به جان راه دارد پس اگر شخص مالش را در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ داد، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان را پاداشی غیر مقطوع است» یعنی: پاداشی ناکاسته و قطع نشدنی است. یا معنای «غیر مقطوع» این است: به خاطر دادن آن پاداش، بر ایشان منت گذاشته نمی‌شود زیرا منت گذاشتن در برابر فضل و بخشش است ولی دادن پاداش در ازای عمل، یک حق است و دادن حق متنی به همراه ندارد. اما ابن کثیر می‌گوید: «بعضی از ائمه این گونه تفسیر را رد کرده‌اند زیرا خداوند ﷻ بر اهل بهشت منتی آشکار دارد، چنان که خود ایشان در بهشت می‌گویند: ﴿فَمَنْ لَّيْتَنَّا وَعَقَبْنَا عَذَابَ السَّمُورِ﴾: (پس خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سموم نگاه داشت) «طور/۲۷».

﴿قُلْ أَيُّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به کفار «آیا این شماست که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید» به قولی: این دو روز، عبارت از روزهای یکشنبه و دوشنبه بود. هرچند این روایت و روایات امثال آن در باره تعیین روزهای خلقت، از منابع اهل کتاب است. البته این آفرینش تدریجی، برای آموزش تأنی و مدارا به بندگان بود، و گرنه حق تعالی قادر است تا هر چیزی را که اراده کند، در یک لحظه بیافریند. به قولی دیگر: مراد این است که خداوند متعال زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می‌باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

نظر علوم جدید نیز درباره آفرینش دو نوبتی زمین این است که: حق تعالی در نوبت اول، زمین را بعد از آن که کره گازی‌ای بود، جامد گردانید و در نوبت دوم آن را به طبقات مختلف - همراه با ذخایر آبی و معدنی آن - تقسیم کرد.

«و» با این وجود «برای او همتایانی قرار می‌دهید» یعنی: برای او اضدادی قرار می‌دهید که نزد شما در قدر و منزلت خود با وی مساوی هستند! «این» ذات موصوف به آنچه ذکر شد، همانا «پروردگار عالمیان است» پس جز او کسی شایسته ربوبیت

نیست. عالمین: جمع عالم است که شامل همه ماسوی‌الله می‌باشد و به‌خاطر اختلاف انواعی که دارد، یا به سبب تغلیب عقلا بر غیر آنان، به صیغه جمع آمده است. آری! آنچه که شما مشرکان آنها را شریک و همتای خدای عزوجل قرار می‌دهید، نیز از جمله عالمیانند پس چگونه برخی از مخلوقات وی را در امر پرستش، شرکای وی می‌گردانید؟.

ظاهر این آیه دلالت بر این دارد که زمین قبل از آسمان آفریده شده است اما فرموده خداوند ﷻ در آیات (۲۷ - ۳۰) سوره «نازعات» مشعر بر آن است که آسمان قبل از زمین آفریده شده است: ﴿أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿۲۷﴾ رَفَعَ سَعَهَا فَسَوَّاهَا ﴿۲۸﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿۲۹﴾ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿۳۰﴾﴾: (آیا شما استوار آفریده‌ترید یا آسمان؛ که آن را برافراشت، سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد، شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد و بعد از آن زمین را گستراند؟). ابن عباس رضی الله عنه چنین پاسخ می‌دهد که: «دحو: گستراندن» غیر از آفریدن است. یعنی خداوند ﷻ اولاً زمین و سپس آسمانها را آفرید آن‌گاه زمین را هموار کرد و گسترانید. ابن‌کثیر به تأیید این قول ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آفرینش زمین به نص‌آیه «بقره/۲۹» قبل از آفرینش آسمان بوده است».

وَجَعَلَ فِيهَا رُوسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ لَيْلٍ ﴿۱۰﴾

«و در زمین کوههای استوار» یعنی: راسخ، ثابت و ریشه‌دار «از بالای آن» یعنی: برآمده و مرتفع بر روی زمین «آفرید» زیرا کوهها از اجزای زمین‌اند. «و در آن برکت نهاد» یعنی: زمین را - با منافی که برای بندگان در آن آفرید - پربرکت و دارای خیر بسیار گردانید «و در آن اقوات آن را مقدر کرد» یعنی: ارزاق و زادویرگهای اهالی زمین و آنچه را که برای گذران معیشت آنها صلاحیت دارد - از درختان و رستنی‌ها و منافع - تماماً به‌اندازه و با مقادیری معین و تقسیم شده، در آن قرار داد. باز در هر سرزمین چیزهایی آفرید که در سرزمینهای دیگر وجود ندارد، یا وجود آنها در آن سرزمین‌ها نادر است؛ تا بشر با تجارت و سفر از سرزمینی به سرزمینی دیگر، زادویرگ و وسایل زندگی خویش را با تعاون همدیگر فراهم کنند. و آماده کردن این زادویرگ و

ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دوروز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می‌شود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعا در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال‌کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده‌سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی‌کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می‌کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾

«سپس به آسمان پرداخت» یعنی: سپس حق تعالی به قصدی استوار، به سوی آسمان قصد کرد. «استوی» از این قول اعراب است: «استوی الی مکان کذا: آهنگ فلان جا را کرد» آن‌گاه که شخص به سوی مکانی چنان متوجه شود که بجز آن، به کاری دیگر التفاتی نکند «درحالی که آسمان دخانی بود» دخان: دودی است که از شعله آتش بلند می‌شود. یعنی: آسمان ماده گاز تاریکی شبیه دود بود که امروزه دانشمندان آن را «سدیم» نامیده و جهان را در این مرحله از تطور آفرینش آن، اصطلاحاً «جهان سدیم» می‌گویند. پس این آیه، تجلی‌بخش یکی از معجزات علمی قرآن کریم است.

«سپس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید» یعنی: فرمانم را خواه‌ناخواه اجابت گوید. مفسران گفته‌اند: به آسمان گفته شد: ای آسمان! خورشید و ماه و ستارگان را درخشان کن. و به زمین گفته شد: ای زمین! جویباران و رودبارانت را برشکاف و میوه‌ها و رستنی‌هایت را بیرون آور. «آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم» یعنی: هر دویمان با کمال رضا و اطاعت، در برابر فرمانت منقاد و تسلیم هستیم. چنین بود که خدای عزوجل در آنها نیروی سخن‌گفتن آفرید و همان‌گونه که خدای عزوجل خواسته بود، سخن گفتند. به قولی دیگر: مراد سخن‌گفتن حقیقی آنها نیست بلکه این تمثیلی برای اطاعت و انقیاد آسمان و زمین و تأثیر قدرت ذات ربوبیت در آنهاست پس این از باب مجاز می‌باشد لذا مراد زبان حال است، نه زبان قال.

فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٣﴾

«پس آنها را به صورت هفت آسمان ساخت» یعنی: خداوند عَلَّامٌ زمین و آسمان را آفرید و آنها را محکم و استوار ساخت و از کار آنها فارغ شد «در دو روز» دیگر. پس آفرینش زمین و آسمانها، جمعا در شش روز انجام یافت. مجاهد می گوید: «و هر روز از این شش روز، همانند هزار سال است از آنچه شما می شمارید». «و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد» یعنی: در هر آسمان، نظامی قرار داد که امور آن آسمان بر مبنای آن نظام به سامان می آید. قتاده می گوید: «یعنی در هر آسمانی، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، افلاک، فرشتگان، دریاها، برفها و... همه چیز آن را آفرید. بعد از این پرداختن به کار آسمانها بود که زمین را نیز - که قبل از آسمانها آفریده بود - گسترانید و آن را درهم پیچانید (یعنی آن را به هیأت کروی قرار داد) پس زمین در آفرینش خود بر آسمانها متقدم اما در گسترانیدن و به هیأت کروی قرار داده شدن، از آسمانها متأخر است. والله اعلم». «و آسمان دنیا را به چراغها بیاراستیم» یعنی: به ستارگانی درخشان و نورانی و روشنگر که مانند چراغ می درخشند «و حفظی» یعنی: چراغها را در آسمان به عنوان زینت و نگهبانی آفریدیم. مراد؛ نگهبانی آسمان دنیا به وسیله ستارگان از نفوذ شیاطینی است که استراق سمع می کنند «این است تقدیر خداوند عزیز علیم» یعنی: این نظام بدیع و این آفرینش شگرف و شگفت، همانا از ترتیب، تقدیر و تدبیر خداوندی است که بر آفرینش هر چیزی قادر است، ذاتی که همه چیز را می داند.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٤﴾

«پس اگر» بعد از این بیان روشن «روی برتافتند» کفار مکه از تدبیر و تفکر در این مخلوقات و در این آیات تکوینی. یا از پیروی این آیات تنزیلی و ایمان به آن «بگو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان «شما را از صاعقه ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه ای است.

صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

در بیان واقعه گفت‌وگوی عتبه بن ربیعہ با رسول خدا ﷺ در مقدمه سوره، خواندیم که: رسول خدا ﷺ چون به این آیه رسیدند، عتبه دست بر دهان ایشان نهاد و التماس کرد که جلوتر نروند تا مبادا بر مشرکان عذاب نازل شود.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾

«چون پیامبرانشان از پیش رو و از پشت سر بر آنان آمدند» یعنی: چون پیامبران ﷺ از هر جانب و جهتی و با به‌کار گرفتن هرگونه امکان و توانی نزد آنها آمدند اما جز رویگردانی چیز دیگری از آنها ندیدند. یا معنی این است: پیامبران متقدم و متأخر به سویشان آمدند، که پیامبران متأخر را آنها خود دیدند اما پیامبران پیشین نیز به آنان رسیده بود پس گویی پیامبران پیشین و پسین همگی به سویشان آمده و آنها را با این سخن مورد خطاب قرار دادند: «که جز خدا را نپرستید» و فقط او را به یگانگی پرستید «گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، قطعا فرشتگانی فرومی‌فرستاد» به سوی ما و بشری از جنس ما را به سوی ما به رسالت بر نمی‌انگیخت «پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما و آنچه که با خود به همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که خداوند ﷻ شما را به سوی ما فرستاده باشد.

آری! پاسخ این امتهای به هود و صالح و سایر پیامبرانی که آنها را به سوی ایمان دعوت کردند، این بود.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَحْحَدُونَ ﴿١٥﴾

«اما قوم عاد، به ناحق در زمین تکبر کردند» از ایمان به خدای عزوجل و تصدیق پیامبران و بر کسانی که در زمین اند برتری طلبیدند، بی آن که مستحق این برتری باشند «و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟» یعنی: چه کسی از ما پرتوان تر و نیرومندتر است؟ زیرا آنان قامت های بلند و تن های قوی و استواری داشتند به طوری که یکی از آنان صخره سنگی بزرگ را از کوه با دستش می کند و سپس آن را در هر جایی که می خواست، می گذاشت از این روی، وقتی که هود آنان را به عذاب تهدید کرد، به پیکرهای تنومند خود مغرور و فریفته شدند. البته منظورشان از این سخن این بود: ما بر دفع عذابی که بر ما فرود می آید، قادر و تواناییم. «آیا ندیده اند» یعنی: آیا به علمی یقینی که در حکم دیدن عینی است، ندانسته اند «که خدایی که آنان را آفریده از آنها پرتوان تر است؟» پس او تواناست بر این که از انواع عذاب خویش هر چه بخواهد، فقط با گفتن کلمه: «کن: موجود شو» بر آنان فرود آورد؟ لذا قدرت بندگان متناهی و محدود و قدرت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بی نهایت و غیر محدود است. بنابراین، مراد از این فرموده خداوند جَلَّ جَلَلُهُ: (او از آنان پرتوان تر است)، بیان نسبت تفضیلی نیست، چراکه قدرت او با قدرت بشر قابل مقایسه نمی باشد بلکه این سخن از باب این سخن ماست که می گوئیم: «الله اکبر: خدا بزرگتر است». بی آن که نسبت تفضیلی و مقایسه ای را مد نظر داشته باشیم. «و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند» یعنی: معجزات پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را انکار می کردند، با آن که می دانستند که این معجزات حق است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِفَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْرَىٰ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٦﴾

«پس بر آنان باد صرصر فرستادیم» صرصر: تندبادی توفنده است که صدای سخت و هولناکی دارد. به قولی: صرصر: باد بسیار سردی است که کشتزارها و درختان را می سوزاند چنان که آتش آنها را می سوزاند «در روزهای شوم» یعنی: این باد صرصر را

در روزهای نحس و ناخجسته که عبارت از هفت شب و هشت روز نهایت نحس بود، بر آنها فرستادیم چنان که خدای عزوجل در ابتدای سوره: «الحاقه» بیان کرده است. «تا در زندگی دنیا عذاب خزی را به آنان بچشانیم» خزی: رسوایی و ذلت و خواری است. سبب این عذاب رسواگر، همان استکبارشان بود «و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده تر است» یعنی: در خواری و اهانت خود شدیدتر است «و آنان یاری داده نمی شوند» و هیچ بازدارنده‌ای این عذاب را از آنان دفع نمی کند.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾
وَبَجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ ﴿١٨﴾

«و اما ثمود پس آنان را راهبری کردیم» یعنی: راه نجات را برای آنها روشن ساخته و آنان را - با فرستادن پیامبران علیهم السلام به سویشان - به راه حق دلالت کردیم و از مخلوقات خویش بر فراز راه آنها علائم روشنگر و نشانه‌های راهبر قرار دادیم «اما آنها نایبایی را بر هدایت ترجیح دادند» یعنی: کفر را بر ایمان و معصیت را بر طاعت برگزیدند «پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت» صاعقه: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی درنگ او را از پا می افکند. عذاب هون: عذاب خوار کننده است «به کیفر آنچه مرتکب می شدند» یعنی: این کیفر کردار خودشان بود و خداوند جل جلاله بر آنان ستم نکرد «و کسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می کردند نجات دادیم» که ایشان عبارت بودند از صالح علیه السلام و همراهان وی از مؤمنان.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾

«و آن روز که دشمنان خدا به سوی دوزخ گرد آورده می شوند» یعنی: ای پیامبر! روزی را به مشرکان یادآوری کن که دشمنان خدا جل جلاله همگی با خشونت به سوی دوزخ رانده می شوند. دشمنان خداوند جل جلاله همه کسانی هستند که پیامبران وی علیهم السلام را تکذیب کرده و از عبادتش سر برتافته و تکبر ورزیده‌اند «پس آنان به همدیگر فرامی رسند»

یعنی: از اول تا آخرشان همه بازداشته می‌شوند تا همه به یک دیگر بیوندند و همه یکجا گرد هم آیند و پراکنده نشوند. البته خود این دلالت می‌کند بر این امر که: اهل دوزخ بسیارند.

حَقَّ إِذَا مَا جَاءَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٠﴾

«تا چون بدان رسند، گوش‌هایشان و چشم‌هایشان و پوست‌هایشان درباره آنچه می‌کردند» در دنیا از معاصی «بر ضدشان گواهی می‌دهند» یعنی: اندام‌هایشان به آنچه که زبان‌هایشان از عمل به شرک پنهان داشته‌اند، نطق می‌کنند و گواهی می‌دهند. مراد از پوستها: پوست بدن‌هایشان است. به قولی: پوستها، کنایه از آلت‌های تناسلی آنان است.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ

تَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

«و به پوست‌های بدن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است» یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است. پس چنان‌که زبان‌هایشان را در دنیا گویا کرده بود همچنین ما را در آخرت به سخن در آورده است و بنابراین، به بدیها و زشتی‌هایی که کرده‌اید، گواهی داده‌ایم «و او نخستین بار شما را آفرید» در حالی که چیزی نبودید «و به سوی او برگردانیده می‌شوید» یعنی: کسی که بر آفرینش و ایجاد ابتدایی شما توانا باشد، بی‌گمان بر بازآفرینی و باز گردانیدنتان به سوی خویش نیز تواناست.

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که خندیدند آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که به خاطر چه چیزی می‌خندم؟ گفتیم: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت‌وگوی بنده با پروردگارش به خنده در افتادم؛ می‌گوید - یعنی بنده به پروردگارش - آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال می‌فرماید: چرا، پناهت داده‌ام. می‌گوید: پس در این

صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی‌پسندم. خداوند متعال می‌فرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت ﷺ افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می‌شود: به سخن درآید و گویا شوید. پس اندامها به اعمال وی گویا می‌شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می‌شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندامهای خویش می‌گوید: دوری باد شما را (گم‌وگور شوید) آخر من از جای شما دفاع می‌کردم».

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

«و شما از این که مبدا گوشه‌ایتان و چشمه‌ایتان و پوسته‌ایتان بر ضد شما گواهی دهند پرده‌پوشی نمی‌کردید» به قولی: این از خطاب خدای سبحان به دوزخیان، یا از سخن پوسته‌ایشان به آنان است. یعنی: شما در هنگام ارتکاب اعمال ناشایست، از بیم این که اندامه‌ایتان علیه شما گواهی دهند، پرده‌پوشی نمی‌کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ گواه دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندامهای شما بر شما گواهی می‌دهد! و از آنجا که انسان قادر نیست تا در هنگام ارتکاب گناه از اندامهای خویش پرده‌پوشی کند پس معنای پرده‌پوشی و پنهانکاری در اینجا، ترک گناه از بیم حضور این گواهان اجباری است. البته این بیان الهی، بیدارباشی برای مؤمن است که او باید در همه حال، وجود مراقب و ناظری را بر خود احساس کند «لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که» از گناهان «می‌کنید، نمی‌داند» پس بنابر همین پندار بود که به ارتکاب گناهان جرأت کردید.

بخاری و مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «من در میان پرده‌های کعبه خود را پنهان کرده بودم که سه نفر به من نزدیک شدند: یک تن قریشی با دو دامادش که تقفی بودند. یا یک تن تقفی با دو دامادش که قریشی

بودند. چاقی و چربی شکمهای آنان بسیار و فهم و دریافت قلبهایشان اندک بود. آنها باهم سخنانی گفتند که من آن را نمی شنیدم. در این اثنا یکی از آنها با صدایی که برایم قابل شنیدن بود گفت: آیا می دانید که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ این سخنان ما را می شنود؟ دیگری گفت: اگر ما صداهایمان را بلند کنیم، او آن را می شنود اما اگر آن را بلند نکنیم، او آن را نمی شنود! ولی دیگری گفت: او اگر چیزی از آن را بشنود، مسلماً کل آن را می شنود. ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: این ماجرا را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتم، همان بود که خدای عزوجل این آیه را تا: (من الخاسرين) نازل کرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس من یوم یأتی علی ابن آدم إلا ینادی فیه: یا ابن آدم! أنا خلق جدید، وأنا فیما تعمل غدا علیک شهید، فاعمل فی خیرا أشهد لک به غدا، فإنی لو قد مضیت لم ترنی أبدا. ویقول اللیل مثل ذلک: هیچ روزی بر فرزند آدم نمی آید مگر این که چنین ندا می کند: ای فرزند آدم! من آفرینش جدیدی هستم و من در آنچه که عمل می کنی، فردا بر تو گواه می باشم پس در من عمل خیر انجام بده تا فردای قیامت به نفع تو گواهی بدهم زیرا آن گاه که من رفتم دیگر هرگز و برای همیشه مرا نمی بینی. و شب نیز مانند این سخن را می گوید».

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿٣٣﴾

«و همین گمانتان که به غلط در باره پروردگارتان بردید، بود که شما را هلاک کرد» یعنی: گمانتان به این که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بسیاری از اعمالتان را نمی داند، بود که شما را بر ارتکاب معصیت جری و جسور گردانید لذا در ارتکاب گناه شتاب کردید و همین امر شما را هلاک گردانید و به دوزخ در افگند «و از زیانکاران شدید» در دنیا و آخرت.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لا یموتن أحد منکم إلا و هو یحسن بالله الظن فإن قوما قد أرداهم سوء ظنهم بالله، فقال الله تعالی: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي...﴾ : هرگز یکی از شما نمیرد، جز این که به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ گمان و اندیشه نیک می پروراند زیرا سوءظن گروهی به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ، آنان را هلاک

گردانید پس خداوند عَلَّامٌ فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

علما گفته‌اند؛ گمان بر دو قسم است:

۱ - گمان نیک: و آن این است که انسان نسبت به خدای عزوجل، رحمت و فضل و احسانش را گمان داشته باشد. چنان‌که خداوند عَلَّامٌ در حدیث شریف قدسی می‌فرماید: «أنا عند ظن عبدي بي: من در نزد گمان بنده خویش در حق خود هستم».

۲ - گمان زشت و ناپسند: و آن این گمان در مورد خداوند عَلَّامٌ است که او به بعضی از افعال علم ندارد.

حسن بصری می‌گوید: «مردمی هستند که آرزوهای خام چنان سرگرم و غافلشان کرده است که چون از دنیا بیرون روند، در حالی بیرون می‌روند که هیچ ثوابی ندارند. یکی از آنها می‌گوید: من به پروردگارم گمان و اندیشه نیک می‌پرورانم و باکی ندارم که چه می‌کنم زیرا پروردگارم بخشایشگر و آمرزگار است! درحالی که او دروغ گفته است زیرا اگر به پروردگار خویش گمان نیک می‌داشت، یقیناً عمل نیک هم انجام می‌داد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد».

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾

«پس اگر صبر کنند» و بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ به دردشان نمی‌خورد زیرا «جایگاهشان در آتش است» و هرگز آنها را از آن بیرون رفتی نیست «و اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند» یعنی: اگر درخواست کنند که به‌سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی‌شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برایشان صادر نمی‌شود بلکه آنها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

در حدیث شریف آمده است: «ولا بعد الموت من مستعتب» یعنی: بعد از مرگ، هیچ معذرت‌خواهی و طلب بخشایشی نیست زیرا آخرت سرای جزاست و در آن عملی در کار نمی‌باشد.

❖ **وَقِيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرِيضَةٍ لَّهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرٍ قَدْ خَلَتْ**

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ﴿٤٥﴾

«و برای آنان همنشینانی را برگماشتیم» یعنی: بر آنان همنشینانی را از شیاطین به عنوان دوستانی صمیمی و همراز مسلط کردیم تا آنان را گمراه کنند «پس آن همنشینان آنچه را پیش رویشان است» از امور دنیا و شهوات آن «برایشان آراسته جلوه دادند» و آنها را به ارتکاب معاصی و نافرمانی‌های خداوند عزوجل واداشتند «و» آراستند برایشان «آنچه را پشت سر آنان بود» یعنی: برایشان آینده شان از امور آخرت را نیز آراستند و گفتند: نه رستاخیزی در کار است و نه حسابی، نه بهشت و نه دوزخی «و بر آنان قول» یعنی: وعده عذاب «ثابت شد» و آن این فرموده خداوند عزوجل است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾: (قطعا جهنم را از جنیان و انسانها پر می‌کنم) «هود/۱۱۹». «در امت‌هایی» یعنی: وعده عذاب در جمله امتهای کافری «که پیش از آنان - از جن و انس - گذشتند» بر کفر و به‌مانند اعمال اینان عمل کردند، بر آنان ثابت شد «هرآینه آنان زیانکار بودند» با تکذیب و افعال بد خویش و هیچ سودی هم نبردند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَافِرِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

«و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید» یعنی: برخی از کافران به برخی دیگر گفتند: به قرآنی که پیامبر و مؤمنان می‌خوانند، گوش فراندهید «و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویید» یعنی: با گفتن سخنان بیهوده و باطل، با قرآن معارضه کنید. یا صدای خود را در اثنای خواندن آن بلند کنید تا خواننده آن مشوش گردد و نفهمد که چه می‌خواند. یا در اثنای تلاوت آن - با کف زدن و جیغ و داد کشیدن و همهمه و هیاو - غوغا به‌پا کنید تا قرائت قرآن نامفهوم گردد و کسی از آن چیزی نفهمد «باشد که غالب شوید» بر آنان در قرائتشان لذا از خواندن قرآن بازایستند و سکوت کنند.

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْرَٰءَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

«و قطعاً به کافران عذابی سخت می‌چشانیم» این تهدید و هشدار به تمام کفار از جمله به گویندگان سخن فوق است «و حتماً آنان را به‌حسب بدترین آنچه می‌کردند، جزا می‌دهیم» یعنی: قطعاً آنها را در آخرت برحسب جزای زشت‌ترین اعمالی که در دنیا کرده‌اند - و آن شرک است - جزا می‌دهیم. به‌قولی معنی این است: آنان را در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهیم و در برابر اعمال نیکشان پاداشی به آنان نمی‌دهیم؛ اعمالی چون صلّه رحم و گرمی داشت میهمان که در دنیا انجام داده‌اند زیرا با وجود کفر، اعمال نیکشان باطل و هدر است و بر آن هیچ گونه مزد و پاداشی مترتب نیست.

ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٨﴾

«این است سزای دشمنان الله که آتش است. برای آنان در آن، سرایی جاودانه است» یعنی: دوزخ همان سرای اقامت مدام و مستمرشان است که اقامتشان در آن هرگز انقطاعی ندارد «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می‌کردند» یعنی: آنها به‌سبب انکار این حقیقت که قرآن از نزد خدای سبحان است، به کیفری سخت، مجازات می‌شوند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّوْنَا مِنَ الْإِنسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ

الْأَسْفَلِينَ ﴿٢٩﴾

«و کافران گفتند» آن‌گاه که به دوزخ وارد شوند «پروردگارا! آن دوکس از جن و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان ده» یعنی: شیطانهای انسی و جنی‌ای که کفر و معاصی را برای ما می‌آراستند و رؤسای گمراهی‌ای را که به جلوه دادن و آراستن کفر برای ما می‌پرداختند، به ما نشان بده «تا آنها را زیر گامهایمان دراندازیم» و لگدکوبشان کرده از آنان انتقام بکشیم و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فرو

بنشانیم «تا از فروترماندگان شوند» از نظر جایگاه در دوزخ. یا معنی این است: تا از خوارشدگان رسوا گردند.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: «آن دو کس که بندگان خدا جل جلاله را گمراه کردند، یکی ابلیس است و دیگری (قابیل) فرزند آدم بود که برادر خود را کشت زیرا ابلیس دعوتگر هر شری - اعم از شرک و پایین تر از آن - است و (قابیل) فرزند آدم نیز - چنان که در حدیث شریف آمده است - شریک هر خونی است که تا قیامت ریخته می شود زیرا او اولین کسی است که این روش غلط را بنیان گذاشت».

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾

«به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است» یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیت خود برای او اقرار کردند؛ «سپس استقامت ورزیدند» بر یکتاپرستی و اخلاص عمل برای خدای سبحان لذا به معبودی جز الله جل جلاله التفاتی نکرده، به راست و چپ انحراف ننموده و بر امر حق تعالی پایداری ورزیدند و تا دم مرگ به طاعت وی عمل کرده و از معصیت وی اجتناب نمودند؛ که این معنی شامل پایبندی قولی و عملی به تمام احکام شرع حنیف - اعم از عقاید، عبادات، معاملات و محرمات - می شود؛ پس اینان کسانی هستند که: «فرشتگان» از نزد خدای سبحان «بر آنان فرود می آیند» همراه با مژده ای که دلخواهشان است. مجاهد می گوید: «مراد، فرود آمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است». قتاده می گوید: «مراد فرود آمدنشان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر برمی خیزند». زید بن اسلم می گوید: «مراد این است که فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می شوند، به ایشان مژده می دهند». ابن کثیر می گوید: «قول زید بن اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الملائكة تقول لروح المؤمن: اخرجی أيتها الروح الطيبة فی الجسد الطیب كنت تعمینه، اخرجی إلى روح وریحان ورب غیر غضبان: فرشتگان به روح مؤمن می گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را (با طاعت حق تعالی) آباد می‌داشتی! بیرون آی به سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به سوی رزق و روزی و خوشی‌ای و بیرون آی به سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که درباره اهمیت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه است که فرمود: گفتم، یا رسول الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: ربی الله، ثم استقم: بگو: پروردگار من الله جل جلاله است آن‌گاه بر آن استقامت کن». گفتم: یا رسول الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

ابوبکر رضی الله عنه در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند». عمر رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «سوگند به خدای عزوجل که آنها در راه طاعت وی استقامت ورزیدند، سپس بسان مکر و فریب روباهان، نیرنگ نکردند». عثمان رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «ثم استقاموا - یعنی گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس عمل خود را برای خدا جل جلاله خالص گردانیدند». علی رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «آنها کسانی اند که گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس فرایض را به‌جا آوردند».

نظریات تابعین در معنای استقامت نیز به همان معنای ای است که ذکر شد.

آری! فرشتگان بر این پایداران مؤمن با استقامت، فرود می‌آیند همراه با این مژده: «هان! بیم مدارید» از امور و رخدادهای آخرت که بر آنها پیش افکنده می‌شوید «و اندوهگین نباشید» بر آنچه که از امور دنیا از دست داده‌اید زیرا اینک خدای منان شما را از هرگونه غم و اندوهی آسوده‌خاطر گردانیده است «و مژده باد شما را به بهشتی

که وعده داده می‌شدید» به آن در دنیا؛ زیرا شما قطعاً به بهشت می‌رسید و در آن مستقر شده و در نعمتهای آن جاودانه به‌سر می‌برید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «این آیه کریمه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا مشرکان گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است و فرشتگان دخترانش و این بتان نیز شفیعان ما نزد وی هستند. لذا آنها بر این گفته خود که: «پروردگار ما الله است» استقامت نورزیده و انحراف پیشه کردند در حالی که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پروردگار ما الله یگانه است، برای او شریکی نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر وی است. پس او بر این سخن خویش استقامت ورزید». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را تلاوت کرده سپس فرمودند: «مردم این سخن (یعنی ربنا الله) را گفتند، آن‌گاه بیشترشان کافر شدند لذا هر کس بر آن بمیرد (در حالی که به مفاد آن پایبند باشد) بی‌گمان او از کسانی است که استقامت ورزیده است».

تَحْنُ أَوْلِيَائِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾

فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می‌گویند: «ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم» یعنی: ما در امور دنیا و آخرت، عهده‌دار نگهداری و یاریگری شما هستیم لذا شما به هر مرام نیکی نایل شده و از هر بیمی نجات می‌یابید. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا نگهداران اعمال شما و در آخرت دوستان شما هستیم که در آن برای شما شفاعت کرده و از شما با اکرام و اعزاز پذیرایی می‌کنیم و همین‌طور شما را از وحشت قبور، از هول و هراس نفخه‌خور و از صحنه‌های هولناک رستاخیز و نشور، در امنیت و انس و فارغ‌بالی تمام قرار داده، شما را از «صراط» به سلامت گذرانده و به بهشت‌های پر ناز و نعمت می‌رسانیم «و هر چه دل‌هایتان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است» از انواع لذتها و نعمتها «و در آنجا آنچه درخواست کنید» از خواهشها و آرزوها «شما راست» بی‌هیچ دغدغه و دل‌هره‌ای.

نُزْلًا مِّنْ عَفْوِرٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٣﴾

«میهمانی ای از جانب الله آمرزگار مهربان است» نزل: آنچه که برای بهشتیان در حال فرود آمدنشان به بهشت از روزی و میهمانی آماده ساخته می شود. اینها همه، از سخنان فرشتگان به استقامت و رزان مؤمن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾

«و کیست نیکوتر به اعتبار سخن» یعنی: کسی نیکوسخن تر و خوشگفتارتر نیست «از آن کس که مردم را به سوی الله» یعنی: به سوی توحید و طاعت وی «دعوت کرد» پس دعوت به سوی الله ﷻ، بهترین سخنی است که یک انسان به انسان دیگری می گوید «و» کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که «عمل صالح کرد و گفت: من از مسلمانانم» و تسلیم و منقاد پروردگارم می باشم. پس هرکس که میان دعوت بندگان به سوی شریعت خدای سبحان و عمل شایسته - که انجام فرایض خداوند ﷻ به همراه اجتناب از محرّمات وی است - جمع کرد و در دین خویش از مسلمین بود نه از غیر ایشان، قطعاً هیچ کس از او نیکوسخن تر، نیکوروش تر و بیش ثواب تر در عملش نیست.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدایا! بر مؤذنان بیامرز» و این دعا را سه بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه در باره خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد؛ چنان که نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را می خواند، می گفت: او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او ولی خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او برگزیده خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او بهترین خلق خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند که او دوست داشته ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد». اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوتگری به سوی خداوند صلی الله علیه و آله و سلم را شامل می شود.

از این آیه کریمه دانسته می‌شود که دعوت‌گران راه الله ﷺ ناگزیر باید عمل صالح- یعنی ادای فرایض، بسیار انجام دادن نوافل و مستحبات، اجتناب از محرّمات، اعلام اعتقاد صریح خود در همه امور عقیدتی و اخلاص عمل برای خداوند ﷻ را - با هم جمع کنند.

وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ



«و نیکی و بدی برابر نیست» یعنی: نیکی‌ای که خداوند ﷻ به آن راضی است و بر آن پاداش می‌دهد، با بدی‌ای که خدای عزوجل آن را ناپسند داشته و بر آن مجازات می‌کند، یکسان نیست. به قولی: مراد از «حسنه» در اینجا، مدارا و گذشت و مراد از «سیئه» خشونت و درشتی است. «به شیوه‌ای که نیکوتر است دفع کن» یعنی: بدی بدکار را به نیکوترین شیوه‌ای که دفع آن ممکن است، دفع کن؛ مانند گفتن سخنی خوش و نیکو در برابر سخن بد، تقدیم نیکی در برابر بدی، گذشت در برابر گناه، صبر و شکیبایی در برابر خشم و خشونت و چشم پوشیدن از لغزشهای دیگران و تحمل ناخوشی‌ها و دوست نداشتنی‌های آنان... که اگر این شیوه را در اخلاق و تعامل با دیگران در پیش گیری: «بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است» یعنی: اگر بدی را با این شیوه نیکو دفع کنی، دشمن کینه‌توز برایت مانند دوستی دلسوز می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم ﷺ بود ولی با خویشاوندی‌ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد.»

این آیه کریمه ادب آموز دعوتگران راه خدا ﷺ است که باید در دعوتشان به سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند.

وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُرْحًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

«و این را در نمی یابند» یعنی: بر خصلت دفع بدی با نیکی قدرت نمی یابند و این سفارش را نمی پذیرند و به آن عمل نمی کنند؛ «جز کسانی که صبر کردند» بر فرو خوردن خشم و تحمل ناخوشی «و آن را جز صاحب بهره بزرگ» در ثواب و خیر و کسب سعادت دنیا و آخرت؛ «فرانمی گیرد» زیرا این خصلت، بخشایشی عظیم از سوی خدای منان است پس هر ناکس قابلیت این بخشایش و موهبت بزرگ را ندارد. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیه کریمه می گوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن با بدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می کند و دشمنشان در برابرشان به گونه ای فروتن می گردد که گویی دوستی مهربان است.»

وَمَا يَزْعَمُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَأَسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

بعد از آن که خداوند متعال راه دفع دشمن انسی و نحوه تعامل با وی را بیان کرد، اینک راه درمان وسوسه ها و کششهای شیطانی را بیان داشته و می فرماید: «و اگر وسوسه ای از سوی شیطان تو را به وسواس افگند» نزع: شبهه برانگیختن، به هیجان آوردن و دمدمه افگندن است. خداوند ﷺ وسوسه افگنی را به «نزع» تشبیه کرد زیرا وسوسه، آدمی را بر شر و بدی برمی انگیزد. یعنی: اگر شیطان تو را از دفع بدی به شیوه ای که نیکوتر است، برگردانید و این امر را برایت آراسته که بدی را با بدی ای همانند آن یا خشن تر از آن پاسخ گویی: «پس به الله پناه ببر» از شر شیطان و از او پیروی نکن «چرا که خداوند شنوای داناست» پناه بردن و التجای تو را به سوی خود می شنود و

وسوسه‌های شیطان و امید بستن صادقانه انسان به بارگاه خود را می‌داند پس انسان مؤمن باید از حق تعالی طلب گشایش کرده و از شر شیطان به او پناه ببرد. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به سوی نماز برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ: پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾

«و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است» آیات: جمع آیه، به معنای حجت و برهان دال بر وحدانیت خداوند جل جلاله و قدرت وی است. یعنی: شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های کونی خداوند جل جلاله بر قدرت و عظمت و حکمت وی می‌باشد «برای خورشید و ماه سجده نکنید» زیرا این دو، آفریدگانی از مخلوقات وی هستند پس درست نیست که شریک ربوبیت خداوند جل جلاله قرار داده شوند «و برای خداوندی سجده کنید که آنها را» یعنی: چهار پدیده یاد شده را «آفریده است، اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر شما مدعی عبادت خالصانه برای حق تعالی هستید، راه عبادت وی این است، نه این که به وی شریک آورید. نقل است: مردمی بودند که همچون «صائبین» برای خورشید و ماه سجده می‌کردند و می‌پنداشتند که از سجده کردن برای خورشید و ماه، سجده برای خداوند جل جلاله را در نظر دارند. پس از این کار نهی شدند. این آیه، در نزد جمهور علما، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: ﴿وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ می‌باشد زیرا معنی با آن تمام می‌شود.

فَإِنْ أَسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣٨﴾

«پس اگر تکبر ورزیدند چه باک، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را به پاکی یاد می‌کنند و خسته نمی‌شوند» یعنی: اگر این گروه از امتثال امر پروردگار تکبر ورزیدند، هیچ باکی نیست چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر نمی‌ورزند بلکه دائما و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِينَ أَحْيَاها لَمَجِي الْمَوْفِقِ إِنَّهُ.

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

«و از» دیگر «آیات» و نشانه‌های قدرت و وحدانیت «او این است که تو زمین را خاشع و پژمرده می‌بینی» اصل خشوع، عبارت از خواری و خاکساری است که این تعبیر برای زمین خشک و بی‌رونق، استعاره گرفته شده است لذا چون زمین خشک شود و بر آن باران نبارد، گفته می‌شود که: زمین خاشع شد. «پس چون بر آن آب فروفرستیم، به جنبش آید» یعنی: زمین به سبب رستنی‌ها به حرکت درمی‌آید و سبزه‌ها بر آن می‌جنبند «و بردمد» یعنی: زمین قبل از آن‌که گیاه از آن برآید، پرحجم می‌شود و بالا می‌آید. به‌قولی: رشد و بالا آمدن زمین به سبب این است که رویش گیاهان و رستنی‌ها بر حجم آن می‌افزایند. گفتنی است که مراد از دو کلمه: «اهتزت» و «ربت» ارائه تصویری زنده و متحرک از زمین سبز شده است. «بی‌گمان همان کسی که آن را زندگی بخشید، زندگی بخش مردگان است» با برانگیختن مجدد و حشر و نشر آنان «در حقیقت او بر هر چیزی تواناست» هر چه که باشد؛ اعم از زنده گردانیدن، میرانیدن و غیره.

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَأْتِيهِ ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾

«بی‌گمان کسانی که در آیات ما کژروی می‌کنند» یعنی: کسانی که از جاده حق و استقامت میل می‌کنند و کلام خدای عزوجل را تحریف نموده و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهند و لازم عقلی آن را بر آن مترتب نمی‌کنند «بر ما پوشیده و پنهان نیستند» بلکه ما به حال آنان داناییم لذا آنان را در برابر آنچه که می‌کنند، جزا می‌دهیم. و این تهدیدی است بسیار سخت «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود، بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید؟» مراد این است که کژروان و کژاندیشان در آیات الهی، به آتش دوزخ افکنده می‌شوند در حالی که مؤمنان به آیات الهی، در روز قیامت ایمن و آسوده خاطر می‌آیند پس شما خودداوری کنید که کدام یک از دو گروه بهترند؟ «هر چه می‌خواهید، بکنید» از خیر یا شر «همانا او به آنچه می‌کنید، بیناست» پس شما را در برابر آنچه می‌کنید، جزای مناسب می‌دهد. زجاج می‌گوید: «لفظ اعملوا: هر چه می‌خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد.»

بشیربن‌فتح در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوجهل و عماربن یاسر رضی الله عنهما و تفاوت حال آن دو نازل شد». البته مفاد آیه عام است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾

«بی‌گمان کسانی که به ذکر» یعنی: به قرآن «چون بر آنان نازل شد کافر شدند» یقیناً در برابر کفر خویش مجازات می‌شوند «و به تحقیق که آن کتابی عزیز است» یعنی: قرآنی که در آن کژروی و کژاندیشی می‌کنند، کتابی است گرامی و ارجمند و برتر از آن است که مورد معارضه قرار گیرد، یا طاعنان در آن طعن زنند، این کتاب برتر و والاتر از آن است که به آن عیبی نسبت داده شود، گویی دژ استوار و رفیعی است که دست طاعنان و غداران تحریفگر و عیب‌جو از آن کوتاه می‌باشد.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

«باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن در آن راه نمی‌یابد» یعنی: قرآن کریم از این امر که چیزی از آن کاسته یا در آن افزوده شود، محفوظ و مصون است. از جانبی دیگر، این کتاب مبین، از سوی کتب آسمانی قبل از خود، تکذیب نمی‌شود و بعد از آن نیز کتابی نمی‌آید تا آن را ابطال کند؛ پس گذشته و آینده همه مؤید آن است «فروفرستاده‌ای از سوی الله با حکمت ستوده است» یعنی: چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالی که خدای ذوالجلال فرودآورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری که از حکمت و فرزاندگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آنها قرار می‌دهد، همچنان او ستوده است؛ به طوری که تمام خلقش او را در برابر نعمتهای بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می‌ستایند.

مَا يَقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدَّ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾

«به تو» ای محمد ﷺ «جز آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شده بود، گفته نمی‌شود» یعنی: به تو از سوی این گروه کفار - از انتسابت به جادوگری و دروغ و دیوانگی - جز مانند آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شد، گفته نمی‌شود زیرا اقوام ایشان نیز به ایشان همانند این چیزهایی را می‌گفتند که هم اکنون این گروه به تو می‌گویند پس همچنان که ایشان بر آزار اقوام خویش شکیا بودند، تو نیز شکیا باش «بی‌گمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است» پس انتخاب راه با آنان است که آیا راه آمرزش را می‌پویند، یا همچنان به راه عقوبت رهنوردند.

در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «لولا عفو الله وتجاوزة ما هنا أحد العیش، ولولا وعیده وعقابه، لاتكل كل أحد: اگر عفو و درگذشت خداوند جل جلاله نمی‌بود، زندگی بر

هیچ کس گوارا نبود و اگر هشدارها و عذاب وی نمی بود، بی گمان هرکسی به (عفو و مغفرت) وی تکیه می کرد». یعنی بی هیچ ملاحظه ای به ارتکاب معاصی می پرداخت.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى
وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْءَانٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ



«و اگر آن را قرآنی اعجمی می گردانیدیم» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می کردیم «قطعا» کافران عرب «می گفتند: چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی فهمیم «آیا کتابی است اعجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می گفتند: آیا سخن، سخنی اعجمی است در حالی که پیامبر، پیامبری عربی می باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می باشد؟ به قولی: مراد از ﴿لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ این است: چرا میان آیات آن فاصله قرار داده نشده تا بعضی از آن به منظور فهماندن عجم، به زبان عجمی و بعضی از آن برای فهماندن عرب، به زبان عربی نازل گردد؟ پاسخ این است: اگر حق تعالی چنین می کرد، قطعا آنها می گفتند: این کلامی به هم آمیخته و در هم آشفته است «بگو: قرآن برای مؤمنان هدایت و شفای است» که ایشان به وسیله آن، به حق راه می یابند و از هر شک و شبهه ای شفا حاصل می کنند «و کسانی که ایمان ندارند، در گوشه هایشان سنگینی ای است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یکدیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده کاری و غوغا آفرینی سفارش می کنند «و قرآن بر آنان کوری ای است» یعنی: قرآن دیدگانشان را خیره می کند پس نمی توانند حق را ببینند بنابراین، آنها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند «اینان» به مثل چنانند که «گویی از جایی دور ندا می شوند» یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می شنود اما سخنی را که برایش گفته می شود،

نمی‌فهمد. البته این تمثیلی برای حال آنان است که در هر زمان مصادیقی دارد چنان که در عصر حاضر نیز دعوتگران راه خدا ﷺ با مردمی روبرو می‌شوند که از فهم معانی قرآن، به دورند، گویی از جایی دور به سوی باور به قرآن فراخوانده می‌شوند. ابن جریر از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: قریش گفتند که چرا این قرآن به طور مختلط به زبانهای عجمی و عربی نازل نگردیده است؟ پس خداوند جل جلاله این آیه کریمه را در پاسخشان نازل فرمود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي

شَاكٍ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾

باری! نزول قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدیده نوی نیست بلکه فرودآوردن کتابها بر پیامبران علیهم السلام، سنت دیرپای الهی بوده است: «و به راستی به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن اختلاف واقع شد» زیرا بعضی از مردم گفتند: تورات حق است و بعضی هم گفتند: تورات باطل است. یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! این عادت قدیمی و ریشه‌دار در میان امت‌های پیامبران علیهم السلام است که در کتب نازل شده به سوی خویش، اختلاف می‌کنند چنان که قوم تو نیز در کتاب خویش اختلاف کرده و نسبت به آن در دو سوی حق و باطل قرار گرفتند «واگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای که سابق صادر شده، نبود» یعنی: اگر حکم پیشین پروردگارت در به تأخیر انداختن عذاب از تکذیب‌کنندگان امت تا روز حساب، در ازل صادر نشده بود؛ «قطعا میانشان فیصله صادر می‌شد» با فرستادن عذاب عاجل دنیوی بر آنان «و در حقیقت آنها درباره آن به شکی سخت دچارند» یعنی: تکذیب‌کنندگان، در حقانیت تورات و قرآن سخت شک دارند.

مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

«هر کس کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست و هر کس کاری بد در پیش گیرد، به زیان خود اوست و پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست» پس

هیچ کس را جز در برابر گناهِش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از برپا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم‌السلام مؤاخذه نمی‌نماید.

﴿إِلَيْهِ بُرْدُ عِلْمِ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ وَيَوْمَ

يُنَادِيهِمْ أَتَيْنَ شُرَكَاءِي قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مَنَا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

«علم هنگام قیامت فقط منحصر به اوست» یعنی: آگاهی از وقت قیامت، فقط مخصوص باری تعالی بوده و دیگران را بدان علمی نیست چنان که وقتی جبرئیل علیه‌السلام از سیدالبشر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره قیامت پرسید، ایشان در پاسخ وی فرمودند: «شخصی که در باره آن از وی سؤال شده است، دانایتر از سؤال کننده نیست». لذا هر کس از وقت قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد، باید در پاسخ بگوید: خدا عزَّوجلَّ خود به آن دانایتر است. «و انواع میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند» اکمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آنها رشد می‌کنند تا به وسیله آنها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی می‌رسند، یا از درون غلاف خود بیرون می‌آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می‌مانند «و هیچ مادینه‌ای در شکم‌بار بر نمی‌گیرد و بار شکم خود را نمی‌گذارد مگر آن‌که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ‌چیز - اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله‌ای - تحقق نمی‌یابد، جز این‌که علم خدای عزوجل به این همه امور، محیط است پس چنان‌که علم این امور به حق تعالی برمی‌گردد، علم قیامت نیز به او برمی‌گردد «و روزی که آنان را ندا می‌دهد» یعنی: روز قیامت خدای سبحان مشرکان را ندا می‌دهد «که: شریکان من کجایند؟» یعنی: کسانی که شما آنها را شریکان من می‌پنداشتید - اعم از بتان و غیر آنها - اینک آنها را بخوانید تا برای شما شفاعت کنند، یا عذاب را از شما دفع نمایند «می‌گویند: ما با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست» یعنی: به تو اعلام می‌کنیم که هیچ یک از ما به این‌که برای تو شریکی وجود دارد، گواهی نمی‌دهیم و امروز ما همه یکتاپرست هستیم.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٤٨﴾

«و آنچه پیش از این می پرستیدند، از نظر آنان گم شد» یعنی: آنچه که مشرکان در دنیا از بتان و مانند آنها می پرستیدند، در آخرت نابود و ناپدید شده و هیچ به کارشان نمی آید «و دانستند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند.

لَا يَسْتَعْمِلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسْتَوْسِقُنُوطٌ ﴿٤٩﴾

«انسان هرگز از دعای خیر خسته نمی شود» یعنی: انسان از درخواست و جلب خیر از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی شود. گفتنی است که خیر در اینجا به معنی: مال، سلامتی، سلطه، مقام و رفعت است «ولی اگر شری به او برسد، نومید و دلسرد است» یعنی: اگر بلا و سختی و فقر و بیماری ای به او برسد، از یاری و مهربانی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بسیار نومید و از رحمت وی بسیار دلسرد و بدان بی طمع است تا بدانجا که می پندارد، این ناخوشی ای که به وی رسیده است، دیگر هرگز از وی برطرف نمی شود.

وَلَيْنَ أَذَقْتَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ

رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

«و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم» یعنی: اگر به انسان پس از سختی و بیماری و فقر، خیر و عافیت و توانگری ای ارزانی داریم «قطعا خواهد گفت: این حق من است» یعنی: این چیزی است که من در نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ شایستگی و استحقاق آن را داشته ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس می پندارد که این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است ولی غافل از آن است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بندگانش را به خیر و شر و نعمت و نکبت - هر دو - می آزماید تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بی قرار و ناشکیبا متمایز گردد. همچنین این

انسان از خود راضی می‌گوید: «و نمی‌پندارم که قیامت برپا شود» آن گونه که پیامبران از آن به ما خبر می‌دهند. باید دانست که شک در امر وقوع رستاخیز و قیامت، جز از کافران یا کسانی که در دینشان متزلزل‌اند و به اسلام تظاهر نموده و کفر را پنهان می‌دارند، متصور نمی‌باشد. «و» همچنین، آن انسان ناسپاس شکاک می‌گوید: «اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانیده شوم» بر فرض راست بودن آنچه که انبیا از برپایی قیامت و روی دادن رستاخیز و حشر و نشر به ما خبر داده‌اند «قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود» یعنی: نزد باری تعالی در بهشت به کرامت و اعزاز نایل خواهم شد! و بدین‌گونه می‌پندارد که بر اساس فضلی که در وجود خود وی هست، مستحق خیر دنیا و آخرت می‌باشد «بدون شک کافران را به آنچه می‌کردند آگاه می‌سازیم» در روز قیامت «و مسلماً از عذابی سهمگین به آنان می‌چشانیم» که برعکس آنچه می‌پندارند، دامنگیرشان شده و هرگز از آنان قطع نمی‌شود.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

سپس خدای عزوجل نوع دیگری از طغیان انسان را یادآور می‌شود: «و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم» در این حال، طبیعت او - از حیث این که انسان است، به اعتبار غالب افراد آن - این است که: «روی می‌گرداند» از شکر و سپاس‌الهی «و دامن‌کشان می‌گذرد» یعنی: خود را از انقیاد برای حق برتر می‌بیند و تکبر و گردنکشی پیشه می‌کند «و چون شری» یعنی: بلا، سختی، فقر و بیماری‌ای «به او برسد، صاحب دعایی بسیار است» پس به‌صورت پی‌گیر، دست به دعا برداشته و زاری و التماس می‌کند و دعا و التجا را رها کردنی نیست. پس سخن «عریض»، سخنی است که لفظ آن بسیار و معنای آن اندک باشد. و در مقابل آن، سخن «وجیز»، سخنی اندک اما پرمعنی است.

آری! چون به انسان بدی و شری برسد، به‌سوی خدای عزوجل تضرع و زاری و فریاد و استغاثه می‌کند تا آنچه را که بر وی فرود آمده است، از وی دور سازد و او در این زاری و التجا و استغاثه، پی‌گیرانه پای می‌فشارد. بدین‌گونه است که او خدای عزوجل

را در حال رنج و سختی یاد کرده اما در حال آسودگی و راحت، فراموشش می‌کند، در هنگام نزول نکتب و نعمت به بارگاهش زاری و التماس کرده اما در هنگام تحقق نعمت او را ترک می‌نماید. آری! شیوه کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این چنین است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیات درباره کفاری مانند ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیع نازل شد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تُمٌّ كَفَرْتُمْ بِهِ، مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

ای محمد ﷺ! به این مشرکان تکذیب کننده قرآن؛ همانان که گفتند: (دل‌های ما از آنچه ما را به سوی آن فرامی‌خوانی در پوششی است...) «آیه/۵» «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «که اگر» این قرآن «از سوی خدا باشد، سپس شما به آن کافر شده باشید» یعنی: سپس شما آن را دروغ انگاشته و نپذیرفته باشید و به آنچه در آن است، عمل نکرده باشید؛ «دیگر چه کسی از آن کس که چنین ناسازگاری بزرگی دارد، گمراه‌تر است؟» یعنی: در آن صورت، هیچ کس - به سبب شدت عداوت و ستیز شما با حق - از شما گمراه‌تر نیست. امام فخر رازی می‌گوید: «بالضرورة معلوم است که علم مدعیان باطل بودن قرآن، علمی بدیهی نیست بنابراین، اصرارشان بر نپذیرفتن قرآن از بزرگترین موجبات عقاب است لذا ایجاب عقل و علم این است که آنها راه بی‌بنیاد انکار را رها کرده و به شیوه تأمل و استدلال بازگردند».

سَتْرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾

«زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم» یعنی: به زودی در پرتو فروغ دانش، روشن می‌سازیم که قرآن کلام ما است و نشانه‌ها و دلالت‌های صدق و راستی قرآن را به آنان می‌نمایانیم «در آفاق» یعنی: در بیرون وجود خودشان در پهنای آسمانها و زمین؛ از خورشید گرفته تا ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و رعدوبرق و صاعقه و

نبات و اشجار و کوه و دریا و غیر اینها «و در نفسهای آنان» یعنی: به زودی آیات خود را در صنعت پیچیده و دقیق و حکمت بدیعی که در کارگاه وجود و ساختمان هستی خود انسان و ترکیب روحی وی ایجاد کرده‌ایم، نیز به آنان می‌نمایانیم. به قولی: مراد از نشانه‌های الهی در آفاق، عبارت است از: قلمروها و شهرهایی که خدای عزوجل آن را برای پیامبر خویش و پیشوایان مسلمان بعد از ایشان گشود و نشانه‌های او در نفسهای ایشان: فتح خود مکه است «تا برایشان روشن شود که او خود حق است» یعنی: تا با نمایاندن آیات آفاقی و انفسی، بر آنان به روشنی تمام آشکار شود که قرآن و کسی که آن را نازل کرده و پیامبری که آن را آورده، همه حق است «آیا کافی نیست» برایشان «که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟» گواه است بر اعمال کفار و گواه است بر این که قرآن، از نزد او نازل شده است؟ آیا این گواهی خود کافی نیست؟.

حاصل معنی این است که: وعده نمایان ساختن نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، حقیقتی است که آنان به زودی شاهد آن خواهند بود و آن را مشاهده خواهند کرد آن‌گاه خواهند دانست که قرآن کتاب خدای عالم الغیب و الشهاده‌ای است که بر همه چیز گواه است.

این آیه کریمه یکی از بزرگترین آیات معجز قرآن کریم است که پیشاپیش، از طلوع عصر علم و تکنولوژی - هم در عرصه آفاق و هم در عرصه انفس - خبر می‌دهد.^۱

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا يَنْهَوُا بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿٥٤﴾

«آگاه باشید که آنان در لقای پروردگارشان» یعنی در وقوع روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن «تردید دارند» بدین جهت، نه در آن تفکر می‌کنند، نه برای آن عمل می‌نمایند و نه هم از آن هیچ حذر و پروایی دارند «آگاه باشید که مسلماً او به

^۱ مترجم در این باره کتابی تحت عنوان: «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» گرد آورده است که در سال (۱۳۷۶) از سوی انتشارات شیخ الاسلام احمد جام منتشر گردید. البته در میدان اعجاز علمی قرآن کریم، صدها کتاب به زبانهای مختلف منتشر گردیده است.

هرچیزی احاطه دارد» پس علم خدای سبحان به تمام معلومات و دانستنی‌ها و قدرت وی به تمام توانمندی‌ها احاطه داشته و مخلوقات، همه تحت سلطه و قبضه وی قرار دارند پس منکران را چه شده است که در رستاخیز و حساب آخرت شک می‌کنند در حالی که می‌دانند خدای عزوجل در آفرینش نخست آنان را آفریده است؟!.

﴿سوره شوری﴾

مکی است و دارای (۵۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم مشورت می‌کنند^۱ و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقق بخش مصالح علیای امت اسلامی است، «شوری» نامیده شد.

محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و رسالت است.

حَمَّ ۱ عَسَق ۲

چنین خوانده می‌شود: «حاء، میم، عین، سین، قاف» با ادغام سین در قاف. شایان ذکر است؛ تنها در این سوره از قرآن کریم است که دو آیه از حروف مقطعه در آغاز آن آمده است و شاید هر دو آیه، دو اسم برای این سوره باشد. گفتنی است که سخن درباره حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت.

كَذٰلِكَ يُوحِيۡ اِلَيْكَ وَاٰلِ الْاٰلِیۡنَ مِنْ قَبْلِكَ اَللّٰهُ الْعَزِیۡزُ الْحَكِیۡمُ ۳

«این‌گونه خداوند غالب باحکمت به‌سوی تو و به‌سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌فرستد» یعنی: ای محمد ﷺ! بسان وحیی که خداوند غالب و با حکمت بر سایر پیامبران ﷺ فرستاد و کتب خویش را که شامل دعوت به‌سوی توحید و معاد است، بر آنان فرود آورد، بدین‌سان این امور را به‌سوی تو نیز در این سوره وحی می‌فرستد پس بدان که حق تعالی این اصول را نه فقط در قرآن بلکه در تمام کتابهای آسمانی تکرار کرده است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! چگونه وحی به‌سوی شما فرود

^۱ این توصیف در «آیه» ۲۸: (وامرهم شوری بینهم) آمده است.

می آید؟ ایشان فرمودند: «أحيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس وهو أشده على فيصم عني وقد وعيت ما قال، وأحيانا يأتيني الملك رجلا فيكلمني فأعي ما يقول: أحيانا وحى مانند آهنگ جرس بر من می آید و آن سخت ترین انواع وحی بر من است پس، از من درحالی قطع می شود که آنچه را فرشته گفته است، فراگرفته ام و احيانا هم فرشته به صورت مردی نزد من می آید و با من سخن می گوید پس آنچه را که می گوید فرامی گیرم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: «من دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می شد و هنگامی که وحی از ایشان قطع می شد، از پیشانی مبارکشان عرق می ریخت؛ از بس که جریان وحی بر ایشان فشار می آورد».

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٤﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است» در ملک، در آفرینش، در بندگی و در اداره «و او علی و عظیم است» دو وصف «علی» و «عظیم» یعنی: بلندمرتبه بزرگ قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف خدای سبحان بر تمام مخلوقاتش دلالت می کنند لذا ذکر این دو وصف مناسب این مقام بود.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

«چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان پاره پاره شوند» یتفطرن: یعنی چیزی نمانده که آسمانها به سبب عظمت و جلال شأن خدای سبحان، از فراز سر مردم بشکافند و درهم فروریزند. به قولی، مراد این است: نزدیک است که آسمانها از این سخن مشرکان که گفتند: خداوند فرزندی برگرفته، بشکافند و پاره پاره شوند. همچنین محتمل است که مراد این باشد: از بس که آسمانها بزرگند، نزدیک است بشکافند و از هم پاره پاره شوند. یا مراد این است: نزدیک است که آسمانها به سبب وجود فرشتگان بسیاری که بر آنها قرار دارند، بشکافند و پاره پاره شوند. چنان که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع قدم إلا وفيه ملك راع

أو ساجد: آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای یک قدم در آن نیست جز این که در آن فرشته‌ای در حال رکوع یا سجده است.»

«و فرشتگان همراه حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند» یعنی: آنها خدای سبحان را از آنچه که سزاوار شأنش نیست و اطلاق آن بر وی جایز نمی‌باشد، در حالی به پاکی یاد می‌کنند که از روی فروتنی، شکر و عبودیت وی را به جا می‌آورند و به سبب آنچه که از عظمت حق تعالی می‌بینند، حمد و سپاس وی را بر زبان دارند «و» فرشتگان «برای کسانی که در زمین هستند» از بندگان مؤمن خداوند ﷻ «آمزش می‌طلبند» چنان که در سوره «غافر» نیز گذشت. آن‌گاه خداوند متعال به بیان حقیقتی می‌پردازد که سبب طمع بستن کافران به ایمان و توبه فاسقان است: «آگاه باش؛ در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است» یعنی: او دارای مغفرت و رحمت بسیاری است پس دعای فرشتگان را اجابت گفته و بر مؤمنان می‌آمزد و ایشان را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾

«و کسانی که به جای الله سرورانی برای خود گرفته‌اند» یعنی: بتانی را به پرستش گرفته‌اند «الله بر آنان نگهبان است» یعنی: او اعمالشان را نگاه می‌دارد تا به سبب آن مجازاتشان کند و او بر اعمالشان ناظر است؛ پس چیزی از اعمالشان از حساب وی به دور نمی‌ماند «و تو» ای محمد ﷺ «وکیل آنان نیستی» یعنی: ما تو را موکل و نگهبان آنان قرار نداده و از تو هیچ‌گونه تعهدی در قبال آنان نگرفته‌ایم تا تو را به گناهانشان مؤاخذه کنیم و نه هدایت آنان را به تو سپرده‌ایم بلکه بر عهده تو فقط ابلاغ و رساندن پیام است و بس.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَبَّ فِيهِ فَرِيقٌ فِي

الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

«و بدین گونه» یعنی: چنان که به سوی پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم «به سوی تو نیز قرآنی عربی را» به زبان قومت «فرستادیم» چنان که بر هر پیامبری به زبان قومش وحی فرستاده ایم «تا ام القری را بیم دهی» ام القری: مکه مکرمه است و مراد اهالی آنند. یعنی: تا اهالی مکه را هشدار دهی. مکه ام القری نامیده شد زیرا آن سرزمین، نسبت به سایر سرزمینها از شرف بیشتری برخوردار است، به دلایل بسیاری که از آن جمله این حدیث شریف رسول خدا ﷺ خطاب به مکه است: «والله إنك لخير أرض الله وأحب أرض الله إلى الله ولولا أني أخرجت منك ماخرجت: به خدا سوگند که قطعا تو بهترین و دوست داشته ترین سرزمینهای خداوند در نزد وی هستی و اگر نبود که من از تو اخراج شدم، هرگز از تو بیرون نمی آمدم». و چنان که علمای عصر جدید اثبات کرده اند، مکه مکرمه در مرکز قطب دایره کره زمین قرار دارد. «و» نیز قرآن را به سوی تو فرستادیم تا بیم دهی از عذاب «کسانی را که پیرامون آن هستند» از مردم در سایر بلاد «و بیم دهی از روز جمع» یعنی: از روز قیامت زیرا آن روز، مجمع خلائق است و خدای عزوجل اولین و آخرین را - همه - در عرصه فراخ آن گرد می آورد همچنین در آن روز، حق تعالی ارواح را با اجساد جمع می کند «که تردیدی در آن نیست» و وقوع آن حتمی و غیرقابل برگشت است «گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ» یعنی: همه خلائق در محشر گرد می آیند آن گاه هر گروهی به سوی سرنوشت و جایگاه خویش رهسپار ساخته می شوند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

﴿٨﴾

«و اگر خدا می خواست، قطعا آنان را» یعنی: بشر را «امتی یگانه» یعنی: اهل دین واحدی «می گردانید» یا بر هدایت و یا بر گمراهی ولی آنان به مشیت ازلی و بر طبق

حکمت بالغه حق تعالی، به ادیان مختلفی متفرق شدند «لیکن هر که را که بخواهد، به رحمت خویش درمی آورد» با وارد نمودنش در دین حق که اسلام است «و ستمگران» یعنی: مشرکان «هیچ یار و یآوری ندارند» که عذاب را از آنان دفع کند و آنها را در این موقف دشوار، یاری دهد.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَةَ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾

«آیا به جای او سرورانی برای خود گرفته اند؟» یعنی: آیا کافران به جای خدای سبحان دوستان و سرورانی از بتان برای خود گرفته اند که آنها را به این خاطر که یاریشان دهند، پرستش می کنند؟ استفهام انکاری است «خداست که سرور راستین است» یعنی: حال آن که فقط حق تعالی سزاوار آن است که وی را به سروری گیرند زیرا آفریننده روزی دهنده زیان رسان نفع رسان یاری دهنده برای هر کس که بخواهد، فقط اوست «و اوست» یعنی: فقط از شأن و قدرت اوست: «که مردگان را زنده می کند و همو است که بر هر چیزی تواناست» یعنی: او بر هر امری که مقوله قدرت و توانایی بر آن اطلاق شود، تواناست لذا فقط او سزاوار و شایسته آن است که به الوهیت مخصوص ساخته شده و در پرستش یگانه و یکتا قرار داده شود و به یگانگی به سروری و دوستی گرفته شود.

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

«و در باره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به سوی خداوند است» یعنی: بندگان در هر چیزی - از کار دین - که اختلاف پیدا می کنند، تنها مرجع فیصله دادن و داوری در مورد آن، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ است و او به زودی روز قیامت در آن داوری می کند، در آن روز است که دعواها و جنجالهای طرفهای اختلاف کننده را فیصله می دهد و در آن هنگام است که محق از مبطل بازشناخته شده و دو گروه بهشتی و دوزخی از یکدیگر متمایز می گردند «این» حکم کننده در مورد هر چیز «اللَّهُ پروردگار من است، بر او توکل کردم» یعنی: ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من

در تمام امور خویش بر الله ﷻ پروردگار خود توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم «و به سوی او باز می گردم» نه به سوی غیر وی.

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُكُمْ فِيهِ لِيَسْ كُمْثِلَهُمْ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾

«فاطر آسمانها و زمین است» یعنی: خداوند ﷻ آفریننده و ابداع کننده آنها از عدم است «از جنس خودتان برای شما جفتهایی» یعنی: مردان و زنانی را؛ نسلی پس از نسل دیگر «آفرید و از چهارپایان نیز جفتهایی آفرید» یعنی: برای چهارپایان نیز از جنس خود آنها نرینه ها و مادینه هایی آفرید. یا برای شما از چهارپایان، انواع و اصنافی از نرینه و مادینه آفرید؛ و آنها عبارت از هشت نوع حیوانی اند که حق تعالی آنها را در سوره «انعام» ذکر کرده است «شما را در آن می پراکند» یعنی: با قرار دادنتان در سلک زوجیت و درآوردنتان در سلسله نرینه گی و مادینه گی، شما را بسیار می گرداند زیرا نرینه گی و مادینه گی سبب تکثیر نسل است. گفتنی است که خداوند ﷻ خود را به داشتن این تدبیر و این ویژگی ستود تا به کارگیری سنت فطری «زوجیت»، بر میزان حکمت تامه وی بر پراکندن زندگان در زمین دلالت کند «چیزی مانند او نیست» یعنی: چیزی از مخلوقات باری تعالی به پایه وی نمی رسد تا در ذات و صفات - چون حکمت، قدرت و علم - همانند وی باشد پس نه او به چیزی از مخلوقاتش شباهت دارد و نه آنان به او «و اوست شنوای» همه صداها از همه موجودات «بینا» به همه امور؛ پس او آفریده های خویش را بنا بر حکمت خویش می آفریند و همه مخلوقات - اعم از ریز و بزرگ و آشکار و نهان آنها - را می بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«مقالید آسمانها و زمین» یعنی گنجها، یا کلیدهای آنها «از آن اوست» پس فقط او متصرف و حاکم آسمانها و زمین است «برای هر که بخواهد روزی را گشاده می دارد

و برای هر که بخواهد تنگ می‌دارد» از خلق خویش و او در این گشاده داشتن و فروبسته داشتن رزق و روزی، صاحب حکمت و عدالت تام است «اوست که به هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.

مراد از بیان این اوصاف این است که بتان چیزی از این‌ها را دارا نیستند پس به هیچ وجه شایسته پرستش نمی‌باشند.

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا نَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾ (۱۳)

این آیه کریمه، دربرگیرنده نام هر پنج پیامبر اولی‌العزم الهی است.

حق تعالی «از احکام دین» و آیین «آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرده بود» از توحید و اصول برنامه‌های دین حق که پیامبران علیهم‌السلام در آنها هیچ اختلافی نداشته و کتابهای آسمانی همه بر آنها توافق و هماهنگی عام و تام دارند؛ «برای شما» نیز «مشروع گردانید» و مقرر داشت «و آنچه را به سوی تو وحی کردیم» ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! از قرآن و قوانین و مقررات اسلام و برائت از شرک «و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی در باره آن سفارش کردیم» از احکام و برنامه‌هایی که شریعتها در آنها اتفاق و انسجام کامل دارند؛ آری! این ما به الاشتراک همه پیامبران علیهم‌السلام عبارت است از: «این‌که: دین را برپا دارید» یعنی: دین اسلام را که عبارت از ایمان به خداوند جل جلاله و توحید وی و طاعت پیامبران و پذیرش قوانین و مقررات شرعی است، برپا دارید «و در آن متفرق نشوید» یعنی: در ایمان به خداوند جل جلاله و یگانگی‌اش و در پیروی و اطاعت از پیامبرانش و قبول شرایع و قوانینش، با هم اختلاف نکنید زیرا اختلاف در این اصول صحیح نیست. مجاهد می‌گوید: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را برنمی‌ساخت جز این‌که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش

سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر با هم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾: (برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم) «مائده/۴۸».

«آنچه که مشرکان را به سوی آن فرامی‌خوانی، بر آنها گران آمد» یعنی: دعوت از مشرکان به سوی توحید و ترک بتان، بر آنان دشوار و گواهی دادن به یگانگی خداوند ﷻ و اقرار به کلمه توحید بر آنان سخت گران آمد و ابلیس و سپاهیانش از این دعوت سخت در فشار قرار گرفته و از آن دلتنگ شدند اما خدای عزوجل جز این نمی‌پذیرد که این دعوت را یاری داده و آن را برتر گرداند و به پیروزی نهایی برساند «الله هر که را» از بندگانش «بخواهد، به سوی خود برمی‌گزیند» با توفیق دادنش به عقیده توحیدی و درآوردنش به دین حنیف خویش «و هر کس را که روی به درگاه او آورد، به سوی خود هدایت می‌کند» یعنی: هر کس را که به سوی طاعتش بازگشته و انابت‌گرانه به عبادتش روی آورد، به رفتن در راه دینش توفیق داده و او را برای عبادتش برمی‌گزیند و پاک و پیراسته‌اش می‌دارد.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَبٌ ﴿١٤﴾

«و متفرق نشدند مگر پس از آن که علم برایشان آمد، به صرف حسد میان همدیگر» یعنی: اهل کتاب بعد از پیامبران خویش پراکنده نشدند و به تفرقه روی نیاوردند مگر از روی علم به این امر که تفرقه گمراهی است ولی با وجود این علم - به انگیزه تجاوز، حسد، رقابت بر سر طلب ریاست، تکبر، عار و ننگ - در میان امتهای پیامبران پیشین تفرقه حاکم شد و آنها پس از گذشت مدتی طولانی از بعثت پیامبران خود، باهم اختلاف پیشه کردند پس گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کافر شدند و کافران جز از روی تکبر و حسد، به کفر روی نیاوردند. البته این هشدار است به امت اسلام که

مبادا - از روی تجاوز، حسد، ریاست‌طلبی و رقابتهای نادرست - در میان خود متفرق شوند «و اگر حکم پیشین پروردگارت» درمورد مهلت دادن و به تأخیر انداختن عذاب از آنان «تا زمانی معین» یعنی: تا روز قیامت «نبود، قطعاً میانشان فیصله شده بود» یعنی: قطعاً قضا و فیصله الهی در میانشان - با فرود آوردن عذاب عاجل بر کافران و نجات دادن مؤمنان - در همین دنیا تحقق می‌یافت «و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از انبیای الهی و بعد از آن نسل‌های اختلاف پیشه «کتاب را میراث داده شدند» که مراد اهل کتاب - از یهود و نصاری - اند که در عهد رسول خدا ﷺ به سر می‌بردند «همانا درباره او در شک هستند» یعنی: آنها در کار دین و کتاب خویش در حیرت و سردرگمی و در «شکی بسیار قوی» و سخت قرار داشته و به حقیقت آن ایمان و یقین راسخ ندارند پس بی‌هیچ دلیل و برهانی به طور کورکورانه از پدران و پیشینیانشان تقلید می‌کنند. به قولی: مراد از آنان: کفار مشرک عرب اند که بعد از اهل کتاب، به آنان نیز قرآن داده شد اما آنان درباره قرآن سخت در شک قرار دارند.

فَإِنَّكَ فَادِعٌ وَأَسْتَقِيمٌ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا نَنْبِغْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

این آیه کریمه، دربرگیرنده ده امر و نهی است که هر یک از آنها به ذات خود مستقل می‌باشند پس از این حیث، برای این آیه کریمه نمونه دیگری - جز آیه‌الکرسی - وجود ندارد زیرا آیه‌الکرسی نیز مشتمل بر ده موضوع است. گفتنی است که هرچند این اوامر و نواهی خطاب به رسول اکرم ﷺ صادر شده است اما عام است و خود ایشان و امتشان همه را در بر می‌گیرد.

«پس برای این» یعنی: به خاطر آنچه که ذکر شد از شک و تفرقه، یا به خاطر این که اصول دین برای همه امتهای به طور یکسان مشروع گردانیده شد «دعوت کن و چنان که دستور یافته‌ای» از جانب خدای خویش «پایداری کن» در این دعوت و بر تبلیغ

رسالت استمرار بوز «و هوی و هوسهای» باطل و تعصبات کور و ناروا و کج اندیشانه «آنان را پیروی نکن» و به مخالفت کسانی که با تو در ذکر خداوند ﷻ و برپاداشت اوامر وی می ستیزند، اهمیت نده «و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده» بر پیامبران خویش ﷺ «ایمان آوردم» و من مانند کسانی نیستم که به برخی از این کتابها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر شدند «و دستور یافته‌ام که میان شما عدالت کنم» در احکام خداوند ﷻ، هنگامی که در دعاوی و خصومت‌های خویش نزد من مرافعه و دادخواهی می‌کنید و دستور یافته‌ام که بر شما جفا و ستم نکرده و فقط حق را برپا دارم.

«الله پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم «میان ما و شما گفت‌وگویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است. سدی می‌گوید: «این حکم مربوط به دوره مکی بود که «آیه سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد». «خدا ما و شما را گرد می‌آورد» در محشر «و بازگشت به سوی اوست» در روز قیامت پس او هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره و شیبه بن ربیع نازل شد زیرا آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا از دین و دعوت خویش به سوی کیش قریش برگردد؛ بر این شرط که ولید نصف مال خود را به ایشان بدهد و شیبه دخترش را به ازدواج ایشان درآورد.

وَالَّذِينَ يُجَادُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، مَجْهُومٌ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ

عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾

«و کسانی که درباره خدا» یعنی: در دین وی «پس از پذیرفته شدن دعوت وی» یعنی: بعد از آن که مردم آن را قبول کرده و به آن درآمده‌اند «محاجه می کنند» و در آن مقابله و چون و چرا می نمایند؛ «احتجاجشان نزد پروردگارشان باطل است» یعنی: این احتجاجشان پایه و مایه‌ای نداشته و کاملاً بی‌اساس و واهی است و همانند چیزی است که از جای خویش به سرایش زوال می‌لغزد و نابود می‌شود «و خشمی بزرگ بر آنان است» از سوی خداوند ﷻ به سبب مجادله ناروایشان «و بر آنان عذابی سخت» و سهمگین «خواهد بود» در آخرت؛ در برابر کفرشان. مجاهد می‌گوید: «این گروه مردمی بودند که گمان می‌کردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می‌کردند تا شاید مجدداً آنها را به جاهلیت برگردانند». قتاده می‌گوید: «مراد از آنان یهود و نصاریند و محاجه آنان عبارت بود از این سخنشان که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

ابن منذر از عکرمه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: چون سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نازل شد، مشرکان مکه به مؤمنانی که در میانشان بودند، گفتند: اینک که مردم گروه‌گروه به دین خدا ﷻ درآمده‌اند، شما از میان ما بیرون روید، آخر تا کی و برای چه در میان ما اقامت می‌گزینید؟ پس این آیه کریمه نازل شد. اما عبدالرزاق از قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مراد از آنان یهود و نصاری بودند که به مؤمنان گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیامبر ما قبل از پیامبر شماست پس ما از شما بهتریم.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾

«خدا همان کسی است که کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی «فرود آورد» مراد جنس کتاب است پس این معنی، شامل تمام کتابهایی که بر پیامبران عليهم السلام نازل شده است، می شود «و میزان را نیز» یعنی: او عدالت را نیز برای برپا داشت داد و انصاف فرود آورد. حق تعالی عدالت را «میزان: ترازو» نامید زیرا ترازو ابزار عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است. به قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است. به قولی دیگر مراد این است: خدای عزوجل وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میانشان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود «و تو چه دانی، چه بسا قیامت نزدیک باشد» و تواز نزدیک بودن آن آگاهی نداری. این جمله، ترغیب و انگیزشی است به پیروی از شرع اللهم و هشداری است از وقوع ناگهانی قیامت و لزوم آماده بودن برای آن. یعنی: چون از زمان وقوع قیامت آگاهی ندارید پس همیشه برای آن آماده باشید.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ

الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾

«کسانی که به قیامت ایمان ندارند، شتابزده آن را می خواهند» که این شتابزدگی آنها، از روی ریشخند و تمسخر به قیامت و ناشی از تکذیب و ناباوری به آن است «و کسانی که ایمان آورده اند، از آن ترسانند» یعنی: از آمدن قیامت در ترس و لرز و نگرانی به سر می برند پس آنان با در نظر داشت حقانیت آن، در عمل کوشایند و برای آن مستعد و آماده می باشند زیرا آنها می دانند که در قیامت مورد محاسبه و بازپرسی قرار می گیرند. فعل «اشفق» اگر به «من» متعدی شود - چنان که در اینجا است - معنای ترس و هراس در آن آشکارتر است و اگر به «علی» متعدی شود، مانند: «اشفقت علی الیتیم: دلم بر یتیم سوخت» در این صورت، معنای عنایت و شفقت در آن آشکارتر می باشد.

در حدیث شریف متواتر آمده است که مردی در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ به ندای بلند خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول خدا ﷺ با صدایی همانند صدای وی پاسخ دادند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان پرسید؟ قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ پاسخ دادند: «ویحک إنها كائنة فما أعددت لها: وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «حب الله و رسوله: دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنت مع من أحببت: در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوستشان داری».

«و می‌دانند که آن حق است» یعنی: مؤمنان می‌دانند که قیامت آمدنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست «آگاه باش، همانا کسانی که درباره قیامت مکابره می‌کنند» یعنی: از روی شک و شبهه، در باره آن مجادله می‌کنند «قطعا در گمراهی دور و درازی» از حق و حقیقت «هستند» زیرا زنده شدن پس از مرگ، شبیه‌ترین امر از امور غیبی به محسوسات است که برای آن از عالم شهود نمونه‌های فراوانی وجود دارد پس کسی که با وجود همه این دلایل روشن و انگیزه‌های مبرهنی که بر اعتقاد به آن وجود دارد، به آن راه نیابد و آن را باور نکند، قطعا از راهیابی به غیر آن از اعتقادات غیبی، دورتر است پس اگر آنها می‌اندیشیدند، قطعا می‌دانستند که همان ذاتی که ابتدائا آنان را آفریده است، همو بر بازآفرینی‌شان نیز تواناست.

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ. يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾

«الله بر بندگان خود لطیف است» یعنی: او به ایشان بسیار با رأفت و پر مهر است، لطف او بر بندگانش در همه امورشان جاری است و از جمله الطاف وی، رزق و روزی‌ای است که آنها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هرکه را» از آنان «بخوهد» به هرگونه که بخوهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند «و او قوی» یعنی: دارای قدرت و قوت بزرگ و

آشکاری است «عزیز است» که بر همه چیز غالب می‌باشد و هیچ چیز بر او غلبه یافته نمی‌تواند.

مَنْ كَانَتْ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَتْ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُزِئَهُ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾

«هر که کشت آخرت را خواسته باشد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم» یعنی: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ عملش را برایش از ده برابر تا هفتصد برابر آن در ثواب مضاعف می‌کند. به قولی معنی این است: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ در توفیق و یاری‌اش و در هموارسازی راههای خیر به‌رویش می‌افزاید. اصل در «حرت» افگندن بذر در زمین است و گاهی این کلمه بر میوه و حاصل کشتزار نیز اطلاق می‌شود بنابراین، خداوند متعال در این آیه کریمه، ثمره و نتیجه عمل را به ثمره و محصول کشتزار تشبیه نموده و این خود متضمن تشبیه عمل به بذر است «و هر کس کشت این دنیا را» یعنی: لذتها و گوارایی‌های این جهان را «خواسته باشد، به او از دنیا می‌بخشیم» یعنی برخی از آنچه را که مشیت ما بر آن رفته است و در قضای ما برای او قسمت شده است، به او می‌بخشیم «ولی او را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست» چرا که او برای آخرت کاری نکرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بشر هذه الأمة بالسنة والرفعة والنصر والتمكين في الأرض فمن عمل منهم عمل الآخرة للدينا لم يكن له في الآخرة من نصيب: این امت را به مجد و رفعت و پیروزی و تمکین در روی زمین بشارت ده پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را خواندند آن‌گاه فرمودند: «خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ می‌فرماید: ابن آدم! تفرغ لعبادتي أَمْلاً صدرك غني وأسد فقرک،

وإلا تفعل ملأت صدرک شغلا ولم أسد فقرک: ای فرزند آدم! برای عبادتم فارغ شو، سینه‌ات را از توانگری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را می‌بندم و اگر چنین نکنی؛ سینه‌ات را از مشغله و گرفتاری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را هم مسدود نمی‌سازم.

امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: «خداوند ﷻ در این آیه از شش وجه آخرت را بر دنیا برتری داده است که این شش وجه عبارتند از:

۱- او طالب بهره آخرت را بر طالب بهره دنیا در یادآوری مقدم گردانیده است.

۲- او در حق طالب کشت آخرت فرموده است: ﴿زِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾: (بر کشت او می‌افزاییم). در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا فرموده است: ﴿تُؤْتِيهِ مِنْهَا﴾: (بعضی از آن را به او می‌دهیم). زیرا «من» برای تبعیض است، یعنی: کل خواسته وی از دنیا را به وی نمی‌دهیم.

۳- حق تعالی از این که به خواستار کشت آخرت چیزی از دنیا می‌دهد یا نه، سکوت نموده است در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا صراحتاً اعلام کرده است که او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و این بدان معنی است که آخرت اصل و دنیا تبع است بنابراین، یابنده اصل به قدر نیاز یابنده تبع نیز می‌باشد.

۴- حق تعالی بیان کرده است که بر مطلوب طالب آخرت افزوده می‌شود در حالی که به طالب دنیا فقط برخی از خواسته دنیوی وی داده شده و او در عین حال کلاً از بهره آخرت محروم است.

۵- آخرت نسیه است و دنیا نقد و مردم در معاملات دنیویشان برآنند که نقد بهتر از نسیه است. پس خداوند متعال در این آیه کریمه بیان می‌دارد که این موضوع نسبت به مقایسه احوال آخرت و دنیا کاملاً برعکس می‌باشد؛ یعنی بهره آخرت در حال افزایش و رشد است در حالی که بهره دنیا در معرض زوال و کاهش می‌باشد.

۶- آیه کریمه دال بر این امر است که منافع آخرت و دنیا هر دو نیاز به کشت و کار و رنج و زحمت دارند بنابراین، صرف زحمت و رنج و تلاش در آنچه که در حال افزایش و بقا می‌باشد، بهتر از صرف آن در چیزی است که در معرض نقصان و فنا و انقضا قرار دارد».

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

«یا مگر برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «شریکانی است» در کفرشان از شیاطین «که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین» یعنی: از شرک و معاصی «مقرر کرده‌اند» و بدین‌گونه، پیروان خود در کار ادیان را به حیرت و سردرگمی درافکنده‌اند «و اگر کلمه فصل نمی‌بود» یعنی: اگر حکم و وعده فیصله‌بخش پیشین در مورد به‌تأخیر افگندن داوری نهایی درباره اختلاف اختلاف‌کنندگان تا روز قیامت نمی‌بود «قطعاً میانشان» یعنی: میان مؤمنان و مشرکان، یا میان مشرکان و شرکای آنان «فیصله می‌شد» و خدای سبحان عذاب را به‌طور عاجل در همین دنیا بر ائمه شرک می‌فرستاد، لیکن آن حکم پیشین، مانع عذاب عاجل آنان گردیده است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «عمرو بن لحي بن قمعه را (در سفر معراج) دیدم که امعاء خویش را در دوزخ می‌کشانید». زیرا عمرو بن لحي اولین کسی بود که چهارپایان را نذر بتان کرد و آنها را خود سر برای بتان رها کرد و سنت نامیمون پرستش بتان را برای اعراب بنیان گذاشت. و او یکی از شاهان قبیله خزاعه بود. «و قطعاً برای ستمکاران» یعنی: برای مشرکان «عذابی دردناک است» در آخرت، هر چند این عذاب در دنیا از آنان به تأخیر افتد.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿١٢﴾

«ستمگران را» یعنی: مشرکان را در روز قیامت «هراسان از آنچه کرده‌اند، می‌بینی» یعنی: آنان را از بیم مجازات در برابر گناهان و بدیهایی که در دنیا کرده‌اند، ترسان و لرزان می‌بینی «و آن» مجازات «البته به آنان خواهد رسید» خواه‌ناخواه، چه بترسند و چه نترسند «و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در روضه‌های باغستانها هستند» روضه: تفرجگاهی است سبز و فرحبخش. به‌قولی: روضه‌های

بهشت، پاکیزه‌ترین و مصفا‌ترین جایگاه‌های آن است چنان‌که در دنیا نیز تفرجگاه‌های پر از گل و سبزه، نیکوترین مکان‌های آن می‌باشد «آنچه را بخواهند، برایشان نزد پروردگارشان فراهم است» از انواع و اصناف نعمتها و لذتها «این» پاداش مؤمنان «همان فضل عظیم است» یعنی: فضلی بزرگ در برابر عملی اندک است که از بزرگی خود در وصف نگنجیده و عقل از شناخت حقیقت آن قاصر می‌باشد پس هر فضل و نعمت دنیوی‌ای، در برابر آن کوچک و بی‌مقدار می‌باشد.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْرَفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

«این همان است که خدا به بندگانش که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد» یعنی: این گروهی که در میان ایمان و عمل به فرمانهای خداوند ﷻ و ترک منهیات وی جمع کرده‌اند، همینان مژده داده‌شدگان به این بشارت‌اند «بگو» ای محمد ﷺ! «از شما بر آن هیچ مزدی نمی‌طلبم» یعنی: از شما بر تبلیغ رسالت و قرآن، هیچ پاداش و مقرری و منفعتی نمی‌طلبم «جز دوستی در قرابت را» یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجزولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم. «و هر کس کار نیکی کند» و طاعتی انجام دهد «برایش در آن نیکی، حسن را می‌افزاییم» با مضاعف ساختن ثواب آن نیکی «قطعاً خدا آمرزنده و شکور است» یعنی: او در حق مطیعان خویش، آمرزگار و قدردان می‌باشد.

بخاری روایت کرده است که: «ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر این فرموده خدای متعال: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ را از حاضران پرسید، سعیدبن جبیر رضی الله عنه در پاسخ گفت: مراد از «قربی» آل بیت پیامبر ﷺ اند. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: شتاب کردی ای سعید! آخر هیچ شکم و

شاخه‌ای از شاخه‌های قریش نیست جز این که رسول خدا ﷺ با آنان قرابت و پیوند نسبی و خویشاوندی‌ای داشتند لذا معنی چنان که تو فهمیده‌ای نیست بلکه معنی این است که آن حضرت ﷺ به حکم وحی به آنان فرمودند: از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم جز این که قرابت موجود میان من و خود را در نظر بگیرید و آن را وصل کنید پس این همه به من آزار نرسانید! ابن عباس رضی الله عنهما افزود: رسول خدا ﷺ با تمام قریش نسبت و قرابتی داشتند پس چون با تکذیبشان روبرو شدند و قریشیان نپذیرفتند که از ایشان پیروی کنند، آن حضرت ﷺ مأمور شدند که به آنان بگویند: ای قوم من! هرگاه از پیروی من سرباز زده و اطاعتم را بر نمی‌تابید، حداقل حق و حرمت قرابت و نزدیکی‌ای را که در میان شما دارم، نگاه‌دارید و چنان نباشد که اعراب دیگر (که با من نزدیکی نسبی و خویشاوندی‌ای ندارند) سزاوارتر به نگهداری و نصرت من از شما باشند. بنابراین، آن حضرت ﷺ در برابر تبلیغ رسالت خویش، مطلقاً خواهان هیچ پاداشی نگردیدند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «در برابر حجت‌های روشن و هدایتی که به شما آورده‌ام، پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز این که با خداوند جل جلاله دوستی کرده و به سوی او با طاعتش تقرب جوید». البته این قول حسن بصری و تفسیر دیگری از: ﴿لَا أَمَدَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ می‌باشد.

و چنان که از نحوه تفسیر سعید بن جبیر رضی الله عنه دانستیم، برخی از مفسران آیه مبارکه را به حب آل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر کرده‌اند ولی ابن کثیر بعد از آن که روایت فوق از ابن عباس رضی الله عنهما را نقل می‌کند، می‌گوید: «حق این است که تفسیر این آیه کریمه، همان تفسیری است که دانشمند امت و ترجمان قرآن، حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از آن کرده است اما در عین حال اضافه می‌کنیم که ما منکر سفارش نیک در حق اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و منکر دستور به احسان و احترام و اکرام ایشان نیستیم زیرا ایشان از تبار پاک نبوت بوده و در فخر و حسب و نسب، از گرامی‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌هایی هستند که بر روی زمین وجود دارند. آن‌گاه ابن کثیر درباره حب اهل بیت و وجوب حرمت گذاشتن به ایشان حدیث شریف مربوط به «غدیر خم» را نقل می‌کند

که رسول خدا ﷺ در آنجا فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي، وإنهما لم يفترقا حتى يردا على الحوض: همانا من در میان شما ثقلین (دو امر سنگین و پراهمیت) را به جا گذارنده هستم، اول آن کتاب خدا ﷻ و دوم، عترت (اهل بیت) من اند، آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و چنان‌که در برخی از احادیث آمده است، آل بیت پیامبر ﷺ عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ و امهات المؤمنین رضی الله عنهن. بنابراین، رعایت قرابت و دوستی و احترام اهل بیت بر مؤمنان واجب است به همین جهت است که دعا در حق ایشان در پایان تشهد (التحیات) مشروع شده است و آن این دعای رسول خدا ﷺ است که ما آن را در همه نمازها می‌خوانیم: «اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم...». شکی نیست که خواندن این دعا منصبی بزرگ و تعظیم و بزرگداشتی سترگ است که در حق غیر آل پیامبر ﷺ وجود ندارد و خود این دلالت می‌کند بر این‌که حب آل محمد ﷺ واجب است.

امام شافعی؛ درباره حب آل محمد ﷺ شعر معروفی دارد، آنجا که می‌گوید:

يا راکبا قف بالمحصب من منی واهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا إذا فاض الحجيج إلى منی فیضا کملتظم الفرات الفایض

إن کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان أنی رافضی

ای سوار! در محصب از سرزمین منی توقف کن و به کسانی که در خیف نشسته یا ایستاده هستند، ندا در ده؛

به‌هنگام سحر آن‌گاه که سیلاب حاجیان به‌سوی منی سرازیر می‌شود؛

سیلابی مواج، مانند امواج سرکش رودخانه همیشه لبریز فرات؛

که اگر حب آل محمد ﷺ رفض است؛

پس جن و انس هر دو گواه باشند که من رافضی هستم.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که مشرکان گفتند: شاید محمد در آنچه که انجام می‌دهد (از امر تبلیغ)، خواهان پاداشی است. پس این آیه کریمه نازل

شد تا این پندارشان را نفی نموده و در عوض، آنان را به مودت و دوستی با آن حضرت ﷺ و نزدیکانشان برانگیزد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَبَدَّلَ اللَّهُ بِطِلِّهِ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٤﴾

«یا مگر می‌گویند: پیامبر بر خداوند دروغی بسته‌است» یعنی: یا مگر این گروه ستمگر می‌گویند: محمد ﷺ با ادعای نبوت، بر خداوند ﷻ دروغ بر بسته است «پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مهر می‌نهد» یعنی: اگر نفست این پندار را بر تو القا کند که بر خداوند ﷻ دروغ بر بندی، بی‌گمان او - اگر بخواهد - بر قلبت مهر می‌نهد لذا بر دروغ بستن قادر نمی‌شوی. مراد، استبعاد دروغ‌بافی از سوی کسی مانند پیامبر اکرم ﷺ است. ابوالسعود در تفسیر خویش می‌گوید: «آیه کریمه شاهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر می‌باشد که اگر آن حضرت ﷺ بر خداوند ﷻ دروغ برمی‌بست، خداوند ﷻ به‌طور قطع او را - با کوبیدن مهر بر قلبش - از این کار باز می‌داشت، به‌گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمی‌توانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترا را «محو می‌کند» پس اگر آورده‌های پیامبر ﷺ باطل می‌بود، قطعاً خداوند ﷻ آنها را محو و نابود می‌کرد چنان‌که عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می‌دارد» و لذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «همانا الله به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که در دلهای بندگان است «دانا است».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا فَعَلُوا ﴿٢٥﴾

«و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد» یعنی: از بندگان گنهکارش توبه و بازگشتشان را به‌سوی خود از گناهی که کرده‌اند، می‌پذیرد. این تعریض و کنایه گویی به بندگان نافرمان است که: باید به توبه روی آورند «و از گناهان درمی‌گذرد»

اعم از صغیره و کبیره آنها «و آنچه می کنید» از گناه و توبه «را می داند» پس در قبال آن به شما جزای مناسب می دهد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بی گمان خداوند متعال به توبه بنده خود - هنگامی که به سوی وی باز می گردد - شادمان تر از کسی از شماس است که مرکب سواریش در بیابانی از نزدش گریخته در حالی که غذا و نوشیدنی اش نیز بر بالای آن مرکب قرار داشته است و او از یافتن مرکب خویش نا امید گشته و در این حال نومیدانه به پای درختی می آید و خود را در سایه آن به پهلو می افکند و در این اثنا که او غرق در نومیدی فرو افتاده است، بناگاه می بیند که مرکبش در نزدش ایستاده است پس افسار آن را می گیرد و از شدت شادمانی و خوشحالی (دست و پاچه شده و از روی شکرگزاری) می گوید: اللهم أنت عبدی و أنا ربک: بارخدایا! تو بنده من هستی و من پروردگارت!!».

وَسَتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٦٣﴾

سپس خداوند جل جلاله قبول توبه را با قبول دعا مورد تأکید قرار داده و می فرماید: «و دعای کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند اجابت می کند» و آنچه را که از وی خواسته اند، به ایشان ارزانی می دارد «و از فضل خویش به آنان می افزاید» یعنی: بر آنچه که از وی خواسته اند، یا بر ثوابی که سزاوار آنند، از روی فضل و بخشش خویش به ایشان افزونتر نیز می دهد «ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود» زیرا آنان از وادی فضل و ایمان الهی به دور افتاده و به بیابانهای تاریک کفر و بیغوله های ظلمانی گمراهی، رهسپار شده اند.

﴿٦٤﴾ وَلَوْ سَـَّطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَـٰكِن يُّنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٦٤﴾

«و اگر خدا روزی را بر بندگانش گسترده می داشت» و فراخ می گردانید «مسلم در زمین سر به عصیان بر می داشتند» و نعمت را ناسپاسی کرده تکبر می ورزیدند و طالب چیزی می شدند که خواستن آن در حوزه حق و توان و شایستگی آنان نبود «ولیکن

آنچه را بخواهد به اندازه‌ای فرود می‌آورد» یعنی: روزی را برای بندگانش به اندازه سنجیده و مقرر، برحسب مشیت خویش و آنچه که حکمت بالغه وی اقتضا کند، فرود می‌آورد «هرآینه او به بندگانش آگاه است» و احوالشان را تماما می‌داند پس آنچه را که حکمت وی اقتضا نماید، برایشان عنایت می‌دارد «و بینا» است بر آنچه که به صلاحشان است؛ از گشاده داشتن روزی، یا تنگ داشتن آن.

حاکم در بیان سبب نزول آیه کریمه از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «این آیه کریمه درباره اصحاب صفة نازل شد، هنگامی که ایشان آرزوی دنیا و توانگری را کرده و گفتند: کاش ما هم صاحب مال و مکتب بودیم...». خباب بن ارت رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ما اهل صفة نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آنها را داشتیم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «از بندگانم کسی هست که او را جز توانگری به صلاح نمی‌آورد و اگر فقیرش سازم، بی‌گمان دینش را بر وی تباه کرده‌ام و از بندگانم کسی هست که او را جز فقر به صلاح نمی‌آورد و اگر توانگرش سازم، دینش را بر وی تباه ساخته‌ام».

وَهُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْعَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٨﴾

«و اوست کسی که باران را فرود می‌آورد» بارانی که سودمندترین نوع روزی، عامترین آن از نظر فایده و اثر گذارترین آن در سامان‌دهی کاروبار زندگی است؛ «پس از آن که نومید شدند» از فرود آمدن باران. و چنین است که بندگان با این فرورستاندن باران بعد از نومیدی، مقدار و میزان رحمت باری تعالی را در حق خویش می‌شناسند و او را در برابر آنچه که شکرگزاری وی در قبال آن واجب است، شکر و سپاس می‌گزارند «و رحمت خویش را نشر می‌کند» یعنی: حق تعالی رحمت خود را بر همه چیز - اعم از دشت و صحرا و کوه و سبزه و انسان و حیوان... - گسترده و فراگیر می‌گرداند. قتاده می‌گوید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر رضی الله عنه فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْعَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا

قَنَطُوا...﴾ : «اوست کسی که باران را پس از آن که نومید شدند، فرود می آورد». «و هموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفتها و ناملایمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَكِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

«و از آیات» دال بر عظمت و قدرت بی منتهای «اوست آفرینش آسمانها و زمین» بر این کیفیت عجیب و بر این صنعت بدیع لذا آسمانها و زمین در کیان وجود و صفات و خصوصیات خود، بر وجود صانعی توانا و حکیم دلالت می کنند «و» از آیات دال بر عظمت و قدرت بی منتهای اوست آنچه «در آن دو از جانوران پراکنده است و او هرگاه بخواهد، بر گرد آوردن آنان» در روز قیامت «تواناست» یعنی: باری تعالی آن موجودات زنده و جاندار را در هر جایی که باشند - آن گاه که بخواهد - گرد می آورد و او بر این کار توانایی کامل دارد.

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح القدير» امام شوکانی می گوید: «من بر این نظرم که خدای عزوجل در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمانها نیز موجودات زنده و جاندار را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آنها برای زندگی حیوانی آماده است». صاحب تفسیر «المنیر» نیز می گوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: ﴿وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی دانند، همان طوری که سفینه های فضایی جدید و کاوشهای نجومی، به دنبال کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه - بنابر یکی از اقوال - این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آنها را در زمین پراکنده است».

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾

«و هر مصیبتی به شما برسد» هر چه که باشد؛ اعم از غم و درد و ناخوشی و قحطی و فقر و زندان و غیره «به سبب کار و کردار خودتان است» پس بدانید که شما به عنوان مجازاتی از سوی خداوند عزوجل، بدان مصاب شده‌اید و سبب آن، چیزی جز گناهی که مرتکب شده‌اید، نیست. تعبیر: «أیدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین خاطر به کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود «و او از بسیاری» از گناهی که بندگان انجام می‌دهند «درمی‌گذرد» و از روی کرم آنها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهایش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوarter از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آنها را عفو می‌کند و بر آنها خط بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، مأجور و صاحب پاداش است. به قولی: آیه کریمه مخصوص به کافران می‌باشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبت‌ها دچار می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبت‌ها کفاره‌کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنان‌که خداوند عزوجل، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی‌کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی سعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذی نفسی بیده ما یصیب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا کفر الله عنه بها من خطایاه حتی الشوکه یشاکها: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و بیماری و نگرانی و اندوهی به مؤمن نمی‌رسد مگر این‌که خداوند به سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره می‌کند و می‌بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می‌خلد». همچنین در حدیث شریف به

روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالى بالحزن ليكفرها: چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، خدای عزوجل او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما ينزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة: عذاب جز به سبب گناهی فرود آورده نمی‌شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی‌شود».

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾

«و شما در زمین عاجزکننده نیستید» یعنی: شما در روی زمین از عذاب خداوند ﷻ گریزنده نیستید بلکه آنچه را که حق تعالی بر شما از مصایب مقدر کرده باشد، حتما به شما رسیدنی و فرودآمدنی است «و شما را جز خدا هیچ کارسازی نیست» که یاریتان دهد و آنچه را که باری تعالی بر شما مقدر کرده است، از شما بازدارد «و نه هیچ نصرت‌دهنده‌ای است» که شما را از عذاب خداوند ﷻ - چون بر شما فرود آمد - برهاند.

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٣٢﴾

«و از نشانه‌های شگرف او کشتی‌ها در دریاست» جوار: کشتی‌های روان و شناگر است، که آن کشتی‌ها «مانند کوهها» است در بزرگی خود. مجاهد گفته است: اعلام: کاخهاست. یعنی: آن کشتی‌ها در بزرگی خود مانند کاخهاست.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾

«اگر بخواهد باد را» که سبب سیر و حرکت کشتی‌هاست «ساکن می‌گرداند آن‌گاه آنها» یعنی: آن کشتی‌ها «بر پشت آن» یعنی: بر پشت دریا «راکد» یعنی: ساکن و بی‌حرکت «می‌مانند، قطعا در این» وجود و حرکت کشتی‌ها «آیاتی است» یعنی:

نشانه‌ها و دلالت‌های روشن و بزرگی است «برای هر صبار شکوری» یعنی: برای هر بسیار شکیبا و صبرکننده‌ای بر بلاها و برای بسیار شکرگزاری بر نعمتها. البته صبر و شکر، دو صفت سترگ برای مؤمن کامل است زیرا مؤمن از دو حالت بیرون نیست، یا در نعمتی است که بر آن شکر می‌گزارد، یا در مصیبتی است که بر آن صبر می‌کند.

أَوْ يُوقَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾

«یا» اگر حق تعالی بخواهد «اهل کشتی‌ها را به سبب کار و کردارشان هلاک می‌کند» و کشتی‌نشینان را به سبب گناہانی که مرتکب شده‌اند، با غرق کردنشان نابود می‌کند «و او از بسیاری» از کشتی‌نشینان «در می‌گذرد» با درگذشتن از گناہانشان لذا از غرق نجاتشان می‌دهد.

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّخِصٍ ﴿٢٥﴾

«و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را هیچ گریزگاهی» و راه فرار و خلاصی از عذاب ما «نیست».

فَمَا أُوَيْدْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمِنَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾

«پس آنچه شما داده شده‌اید» ای مردم! اعم از مؤمنان و دیگران «از هر چیز که باشد» از بهره‌ها و نعمتها؛ مانند توانگری و گشایش در روزی، اینها همه «بر خورداری زندگی دنیاست» پس بدانید که بهره دنیا، بهره‌ای است اندک در ایامی اندک، که به سرعت منقضی می‌شود و از بین می‌رود «و آنچه نزد الله است» از ثواب و پاداش طاعات؛ مانند باغهای بهشتی «بهتر است» از این اندک بهره دنیا «و پاینده‌تر است» زیرا پاداش الهی همیشگی و گسست‌ناپذیر است در حالی که بهره دنیا به سرعت می‌گذرد و نابود می‌شود. پاسخ این سؤال که چه کسانی شایستگی پاداش بهشتی را دارند، این است:

«برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: کسانی که همه کار خویش را به او تفویض نموده و در تمام شؤون خویش، بر او تکیه می‌کنند. علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را در راه خدا صلوات الله علیه انفاق کرد سپس کسانی او را بر این کار سرزنش کردند، همان بود که آیه کریمه نازل شد».

سپس خدای عزوجل در آیات بعدی «۳۹ - ۳۷» اهل بهشت را به علاوه ایمان و توکل، به اوصاف ذیل توصیف می‌نماید:

- ۱ - ایشان از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند.
- ۲ - ایشان در هنگام قدرت، عفو و گذشت را پیشه خود می‌کنند.
- ۳ - ایشان از خدای متعال کاملاً انقیاد و اطاعت می‌کنند.
- ۴ - ایشان نماز را برپا می‌دارند.
- ۵ - ایشان به نظام شور و مشورت پایبنداند.
- ۶ - ایشان در راه خیر انفاق می‌کنند.
- ۷ - ایشان در حق شجاع و دلیرند. چنان‌که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَجْنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا عَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾

«و همچنین» بهشت برین «برای کسانی است که از گناهان کبیره» مانند شرک، فرار از جنگ، زنا و غیره... «پرهیز می‌کنند».

بیان محققانه گناهان در سوره نساء «آیه/۳۱» گذشت از جمله در آنجا از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کردیم که فرمود: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند متعال آن را با تهدیداتی چون آتش دوزخ، یا خشم، یا لعنت، یا عذاب خویش همراه کرده باشد».

«و» همچنین بهشت برین برای کسانی است که پرهیز می‌کنند «از فواحش» یعنی: از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها، که عبارت است از: گناهانی چون قتل، زنا، گواهی دروغ و مانند آنها. گفتنی است که هرچند اینها نیز از گناهان کبیره‌اند ولی گویی در سنگینی خود از گناهان کبیره بزرگتر می‌باشند لذا مستقلاً ذکر شدند «و» از اوصاف بهشتیان

یکی این است که «چون به خشم در می‌آیند، درمی‌گذرند» یعنی درمی‌گذرند از تعدی‌ای که ایشان را به خشم آورده است پس خشم خویش را فرومی‌خورند و با کسی که بر ایشان ستم نموده، با حلم و بردباری رفتار می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «ما انتقم النبی ﷺ لنفسه قط إلا أن تنتهک حرمت الله: رسول خدا ﷺ هرگز به خاطر خودشان انتقام نگرفتند مگر این که حرمتی از حرمت خدای عزوجل در هم شکسته شود».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره عمر رضی الله عنه - هنگامی که در مکه از سوی مشرکان به باد دشنام و ناسزا گرفته می‌شد - نازل گردید. به قولی: این آیه درباره ابوبکر رضی الله عنه نازل شد؛ هنگامی که بعضی او را سرزنش کردند که چرا مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کرده است و نیز آن‌گاه که به باد دشنام و ایذا واستهزاء گرفته شد ولی بردباری پیشه کرد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۸﴾

«و» بهشتیان «کسانی» اند «که ندای پروردگارش را اجابت کرده‌اند» یعنی: فرمان او را در آنچه که ایشان را بدان فراخوانده، اجابت کرده و پذیرفته‌اند و از پیامبران علیهم السلام اطاعت کرده‌اند «و» بهشتیان کسانی اند که «نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آنها با رعایت شروط و آداب و ارکان آنها. دلیل این که خداوند ﷻ نماز را به یادآوری مخصوص گردانید، این است که نماز برترین انواع عبادات است زیرا نماز پیوند و رابطه‌ای است میان بنده و پروردگارش «و» از اوصاف بهشتیان این است که «کارشان با یک‌دیگر از سر مشورت است» یعنی: در هر کاری که بر ایشان رخ نماید، در میان خویش رایزنی و مشورت می‌کنند پس در تصمیم‌گیریها نه شتاب می‌ورزند و نه تک‌رایی می‌کنند لذا برخی از آنها بر برخی دیگر در هیچ کاری استبداد و خودرایی نمی‌ورزند.

باید دانست که حوزه مشاوره، امور و شؤون عامه است؛ مانند تعیین خلیفه (حاکم)، تدبیر شؤون دولت و اداره امور آن، توظیف کارگزاران و والیان (استانداران) و احکام

قضاء. همین‌طور، این آیه شامل مشورت در امور خاصه نیز می‌شود. حسن بصری رحمته الله گفته است: «هیچ قومی با یک‌دیگر مشاوره نکردند، جز این‌که بر بهترین و شایسته‌ترین امورشان راهیاب شدند». و - چنان‌که در روایات آمده است - رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اصحابشان در اموری که متعلق به جنگ بود، مشورت می‌کردند اما در احکام با اصحابشان مشورت نکردند زیرا احکام با تمام اقسام خویش - اعم از فرض، مستحب، مکروه، مباح و حرام - از جانب خدای عزوجل مقرر گردیده است.

ولی پس از آن‌که خداوند جل جلاله رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به سوی خویش برگرفت، صحابه کرام رضی الله عنهم در احکام نیز با هم‌دیگر مشاوره نموده و آنها را از کتاب و سنت استنباط می‌کردند. گفتنی است؛ اولین امری که صحابه رضی الله عنهم درباره آن باهم مشاوره کردند، قضیه خلافت بود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جانشینی خود صراحتاً چیزی نفرموده بودند. همین‌طور صحابه رضی الله عنهم در امر ارتداد قبایل باهم رأی‌زنی و مشاوره کردند، که سرانجام ابوبکر صدیق رضی الله عنه به جنگ با مرتدان مصمم شد. همچنین اصحاب رضی الله عنهم در امر میراث پدربزرگ (جد) و در کیفیت اجرای حد شراب‌نوشی نیز باهم مشاوره کردند. همان‌طور که ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگها نیز باهم مشورت می‌کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه با «هرمزان» که به اسلام مشرف شده و به محضر ایشان آمده بود، درباره جنگ با «کسری» مشورت کرد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارِكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمْعَاءُكُمْ وَأَمْرِكُمْ سُورِي بَيْنَكُمْ فَظَهَرِ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شَرَارِكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخْلًاؤُكُمْ وَأَمْرِكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنِ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا: آن‌گاه که حکام و امرای شما بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده‌ترین‌هایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است ولی آن‌گاه که امرای شما بدترین‌های شما باشند و توانگران‌تان بخیلانتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زنان‌تان واگذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است».

«و» از اوصاف بهشتیان این است که: «از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» در راه خیر و آن را بر نیازمندان و در راه خدا جل جلاله صدقه می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که این

آیه کریمه، امت اسلامی را به اوصاف و خصوصیات معرفتی معرفی کرده است که در میان فریضه دینی (نماز)، فریضه اجتماعی (زکات و انفاق) و فریضه سیاسی (شوری) جمع می‌کند چنان که ابوبکر جصاص حنفی در کتاب «احکام القرآن»، نزدیک به همین معنی را بیان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه درباره انصار نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ ایشان را به سوی ایمان فراخواندند و ایشان دعوت حق را اجابت گفتند.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۳۹﴾

«و» بهشتیان «کسانی هستند که چون به آنان تعدی و ستمی از سوی تجاوزگری «رسید، انتقام می‌گیرند» زیرا ضعف نشان دادن و تسلیم شدن در برابر تجاوزگر، از اوصاف کسانی نیست که خدای عزوجل عزتمندشان گردانیده، آنجاکه فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾: «و عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» «منافقون/۸» لذا مؤمنان باید بدانند که انتقام کشی در هنگام تجاوز فضیلت است و ناتوانی و خواری و ذلت‌پذیری از اوصافشان نیست بلکه این صفات؛ صفات کافران به خدای عزوجل و جاهلان به وی می‌باشد.

باید دانست که در میان این آیه کریمه و «آیه/۳۷»: ﴿وَإِذَا مَا عَضُّواْهُمْ يَغْفِرُونَ﴾ «و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند»، هیچ تعارضی نیست زیرا هر یک از این دو آیه، مجال و موضع خاص به خود را دارد از آن روی که عفو بر دو قسم است:

۱ - عفو که سبب فرونشاندن فتنه و آرامش بخشیدن به اوضاع و بازگشت جانی از جنایتش می‌باشد، که چنین عفو ستوده است و آیات عفو بر آن حمل می‌شود و چنین عفو و گذشتی، از اخلاق متعارف در تعامل میان یک امت واحده است.

۲ - عفو که سبب جرأت‌مندی ستمگر و درازدستی وی در گمراهیش و به استضعاف کشیدن امت باشد، ناپسند و ناستوده است. که آیات وارده درباره لزوم انتقام کشیدن بر آن حمل می‌شود و این‌گونه انتقام‌کشی، در مقاومت علیه دشمن خارجی و در هنگام غضب حق واجب است. البته مثالهای روشن‌گر در هر دو مورد بسیار است، از جمله

مثالها در مورد عفو: عفو یوسف عليه السلام از برادرانش بود، با آن که او بر مؤاخذه ایشان قدرت داشت همچنین از جمله این مثالها، عفو رسول خدا صلى الله عليه وآله از اهل مکه بعد از فتح آن بود، همین طور عفو ایشان از «غورث بن حارث» هنگامی که شمشیر رسول خدا صلى الله عليه وآله را درحالی که ایشان در خواب بودند گرفت و از غلاف کشید و در این حال رسول خدا صلى الله عليه وآله بیدار شدند و بر او با هیبت چنان نهیب زدند که شمشیر ایشان از دستش افتاد و ایشان شمشیر خود را گرفتند آن گاه اصحابشان را فراخوانده و آنها را از توطئه او علیه جان خویش آگاه کردند و سپس عفو نمودند.

و از جمله مثالها در مورد انتقام، این روایت است: روزی زینب رضی الله عنها به عائشه رضی الله عنهما روی کرد و او را دشنام می داد، رسول خدا صلى الله عليه وآله او را از این کار نهی کردند اما از دشنام دادن بازنايستاد آن گاه به عائشه فرمودند: «دونک فانتصری: اینک تو آزادی پس انتقام بگیر!». در روایت دیگری آمده است که عائشه رضی الله عنها گفت: «چون رسول خدا صلى الله عليه وآله به من اجازه دادند، زینب را چنان کوبیدم که آب دهانش خشک شد».

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

«و جزای بدی، بدی ای مانند آن است» خدای سبحان این حقیقت را روشن می سازد که شیوه عدالت در امر انتقام کشی، همانا بسنده کردن بر رعایت برابری در این باره است، نه در پیش گرفتن زیاده روی در انتقام. مجاهد و سدی گفته اند: «مراد از این بدی همانند، دادن پاسخی است که مماثل و همانند تعدی طرف مقابل باشد، مثلا اگر کسی به تو گفت: خدا خوارت سازد! تو هم در پاسخش بگو: خدا خودت را خوار سازد. بی آن که تجاوز کنی و جواب یک سخن را با بیشتر از آن بدهی». «پس هر که درگذرد و به اصلاح آورد» یعنی: هر کس از ستمگر خویش در گذرد و با عفو نمودن از وی در هنگام قدرت یافتن بر انتقام کشی، رفتاری نیک و اصلاح منشانه با وی در پیش گیرد؛ «پاداش او بر عهده خداست» و این پاداش نزد وی ضایع نمی شود. اما باید دانست که عجز و ذلت پذیری، از فضایل نیست بلکه نشانه پستی و دنائت است. یعنی:

خدای سبحان بر آن عفو و گذشتی پاداش می دهد که انسان در آن، بر گرفتن حقش و انتقام کشی از ستمگرش قادر باشد ولی این کار را برای رضای خدا ﷻ فرو گذارد. «به راستی خدا ظالمان را دوست نمی دارد» یعنی: کسانی را که به ظلم آغاز می کنند، دوست ندارد، نه کسانی را که پاسخ ظلم را با انتقام کشی می دهند همچنین او کسانی را که در انتقام کشی تعدی کرده و در آن از حد درمی گذرند، دوست ندارد زیرا تجاوز از حد، خود ظلم است.

وَلَمَنْ أَنْصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤١﴾

«و هر که بعد از ستمی که دیده است» یعنی: بعد از آن که ظالم در حق وی ستمی نموده است «انتقام گیرد پس آن گروه؛ بر آنان هیچ راهی نیست» یعنی: آنان مورد ملامت، مؤاخذه یا مجازات قرار نمی گیرند زیرا حق گرفتن قصاص در جنایات عمدی و در دشنام دادن و بد گفتن، برای مجنی علیه (کسی که بر وی جنایتی رفته است) همچنین ضمان (غرامت) در جنایات غیر عمد - مانند اتلافها - شرعا ثابت است؛ و در این موارد، معامله همانند و بالمثل جواز دارد، نه تجاوز.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

«جز این نیست که راه» ملامت و ایراد و مجازات «تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند» یعنی: آغازگر تعدی و تجاوز بر آنانند «و در روی زمین به ناحق سر بر می دارند» یعنی: بر جان و مال مردم به ناحق تعدی کرده و با ستمگری و سلب و غصب حق مردم، بر آنان تکبر و گردنکشی می کنند «آن گروه» در برابر ظلم و گردنکشی و تجاوز خویش «عذابی دردناک در پیش دارند» در روز قیامت.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٤٣﴾

«و هر که صبر کند» بر آزار و تعدی دیگران و دست به انتقام کشی نزند «و درگذرد» از ستمگرش، بعد از آن که بر انتقام کشی و بازپس گیری حقش از او قدرت یافت

«قطعا این» صبر و گذشت و خویشتن داری «از عزم امور است» یعنی: از امور ستوده و سترگ و شایسته سپاس است که بر آن ثواب و ثنا مترتب می‌شود زیرا انسان خشمگین، در این صبر و حوصله‌مندی از خود ثبات نشان داده و اسیر شهوت انتقام‌کشی نشده است. در حدیث شریف آمده است: «وما زاد الله عبدا بعفو إلا عزا: خدای عزوجل بر بنده‌ای به سبب عفو وی، جز عزت نمی‌افزاید». شاه ولی‌الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «گذشت از حق خویش عزیمت و انتقام گرفتن رخصت است و انتقام کشی برای ضعفای قوم لازم است مگر آن‌که درگذرند».

کلبی و فراء در بیان سبب نزول آیات «۴۳ - ۴۱» روایت کرده‌اند که: این آیات درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که یکی از انصار وی را دشنام داد، ابوبکر رضی الله عنه نخست پاسخ گفت ولی بعد از آن خود را نگاه داشت و انتقامی نکشید.

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَدِيِّ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن

سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

«و هر که را خدا گمراه کند» به سبب رضایش به کفر «پس بعد از وی او را هیچ کارسازی نیست» یعنی: بعد از خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌کسی برایش نیست که هدایتش را برعهده گیرد و یاریش دهد «و ستمکاران را» یعنی: مشرکان تکذیب‌کننده رستاخیز و زندگی پس از مرگ را «می‌بینی، که چون عذاب را بنگرند» یعنی: چون به سوی دوزخ بنگرند «می‌گویند: آیا راهی برای برگشتن» به دنیا «هست؟» که نیست!

وَتَرْتَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشَعِبِثٍ مِّنَ الذَّلِيلِ يُنظَرُونَ مِّن طَرَفٍ خَفِيِّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ

الْخَسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ ﴿٤٥﴾

«و آنان را می‌بینی که چون بر آتش دوزخ عرضه دارندشان، از خواری فروتن شده‌اند» یعنی: به سبب خواری و زبونی‌ای که به آنان پیوسته است، فروتن و متواضع شده‌اند «به گوشه چشم نیم‌گشاده می‌نگرند» یعنی: از شدت خوف و هراس، دزدانه و

ذلیلانه، زیر چشمی به سوی دوزخ می‌نگرند «و اهل ایمان گفتند: قطعاً زیانکاران» کامل همانا «کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده خویش زیان زده‌اند» زیان‌زدنشان به خودشان به این است که خود را در آتش دوزخ و عذاب جاودان آن درافکنده و به چنگال عذاب سپرده‌اند، بی‌آن‌که کمترین امیدی به نجات خویش داشته باشند اما زیان‌زدنشان به خانواده‌هایشان در این است که: سبب گمراهی آنان شده‌اند پس اگر خانواده‌هایشان با آنان در دوزخ باشند، از وجود آنان هیچ سودی نمی‌برند و اگر خانواده‌هایشان در بهشت باشند، نیز میانشان مانع و حایلی ابدی افکنده شده لذا با جدایی از همدیگر، به آنها زیان رسانده‌اند «آگاه باشید که ستمکاران در عذابی پایدارند» که هیچ پایانی ندارد.

و این، پایان سخن مؤمنان، یا تصدیقی از سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر سخنانشان است.

وَمَا كَانَتْ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

«و جز الله برایشان دوستانی نیست که آنها را نصرت دهند» و در این مقام و موقف، عذاب را از آنان دفع کنند «و هر که را خدا گمراه کند، هیچ راهی برایش» به سوی نجات «نیست».

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴿٤٧﴾

«پروردگارتان را اجابت کنید» یعنی: به ندای دعوت پروردگارتان به سوی ایمان به او، به کتابها و پیامبرانش و به هر آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خواند، لبیک بگویید «پیش از آن‌که از جانب الله روزی بیاید» یعنی: روز عذابی «که آن را برگشتی نیست» و هیچ‌کسی آن را برگردانده نمی‌تواند، یا این‌که، خدای عزوجل خود پس از آن‌که به آن حکم نموده، آن را بر نمی‌گرداند. که مراد از آن: روز قیامت، یا روز مرگ است «در آن روز، برای شما هیچ پناهگاهی نیست» که به آن پناه برید «و برای شما

هیچ منکری نیست» یعنی: شما در آن روز هیچ منکری را نمی‌یابید که عذابی را که بر شما فرود آمده، انکار کند و آن را ناپسند بداند و خودتان نیز قدرت انکار چیزی از گناهان خویش را ندارید زیرا اعمالتان در کارنامه‌هایتان ثبت شده است و زبانها و اندامها و پوستهایتان نیز به آن گواهی می‌دهد لذا از عذاب خدا ﷻ هیچ پناهگاهی جز به‌سوی خود وی وجود ندارد.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلْبَلَغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَجَرَحَ بِهَا وَإِن نُّضِيبُهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمْتَ إِلَيْهِمْ فَبِئْسَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٥٨﴾

«پس اگر رویگردان شدند» از اجابت ندای حق «ما تو را بر آنان نگهبان» اعمالشان «نفرستادیم» تا آنان را در برابر اعمالشان محاسبه کنی پس ما تو را ناظر و مراقب آنان نگمارده‌ایم «بر عهده تو جز پیام‌رسانی» آن پیامهایی که مأمور ابلاغ آنها به مردم شده‌ای «نیست» و جز این، هیچ تکلیف دیگری بر عهده نداری و تو این مأموریت را به‌درستی انجام داده‌ای «و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم» یعنی: نعمتی مانند سلامتی، توانگری، امنیت و غیره «بدان شاد شود» یعنی: به سبب آن نعمت، سرمست و مغرور و متکبر می‌گردد «و اگر به آنان مصیبتی برسد» یعنی: بلا، بیماری، فقر، یا ترسی برسد «به‌سبب آنچه دستهای آنان پیش فرستاده است» از گناهان «آن‌گاه انسان ناسپاس است» تمام نعمتها را فراموش کرده و فقط از بلا یادآوری می‌کند و در علت و سبب فرود آمدن آن هیچ تأمل نمی‌ورزد پس این ناسپاسی‌ای است آشکار. تعبیر «دستهای آنان پیش فرستاده‌است»، از آن روی است که بیشتر اعمال با دست انجام می‌شود. البته نمودهای ناسپاسی، در مردان کمتر و در زنان بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ای گروه زنان! صدقه بدهید زیرا من شما را اکثریت اهل دوزخ دیده‌ام. در این هنگام زنی گفت: به چه سبب ای رسول خدا؟ فرمودند: «لأنك تكثرن الشكایة و تكفرن العشیر، لو أحسنت إلی احداهن الدهر، ثم تركت یوما قالت ما رأیت منك خیرا قط: زیرا شما (از زندگی) بسیار شکایت

می‌کنید و شوهران را ناسپاسی می‌نمایید؛ اگر به یکی از زنان تمام عمر نیکی کنی، سپس این نیکی را فقط یک روز از وی دریغ داری، می‌گویی: من هرگز از تو هیچ خیری ندیده‌ام!».

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَوْرَ ﴿٤٩﴾

«فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: حق تعالی صاحب اختیار و مالک تصرف در آنهاست به هرگونه که بخواهد پس نه برای آنچه که او داده است، بازدارنده‌ای است و نه برای آنچه که باز داشته است، دهنده‌ای و دلیل آن این است که: «هر چه بخواهد می‌آفریند» از خلق و نشانه آن این است که: «به هرکس بخواهد، فرزندان دختر و به هر کس بخواهد، فرزندان پسر می‌بخشد» یعنی: به هرکس که بخواهد، دخترانی چند می‌بخشد درحالی که هیچ پسری با آنان نیست و به هر کس که بخواهد، پسرانی چند می‌بخشد؛ در حالی که هیچ دختری با آنان نیست.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيْمًا إِنَّهُ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ﴿٥٠﴾

«یا برایشان پسران و دختران را جمع می‌کند» یعنی: به بعضی از خلقش هم فرزند پسر و هم فرزند دختر می‌دهد و دختران و پسران - هر دو - را به وی می‌بخشاید. پس معنای (یزوجهم) در اینجا، جمع کردن میان پسران و دختران است «و هرکه را بخواهد، عقیم می‌گرداند» یعنی: او را سترون و فاقد قدرت باروری و بارورسازی می‌گرداند که نه برایش فرزند پسری به دنیا آید و نه فرزند دختری «هرآینه اوست دانای توانا» یعنی: او به کسانی که سزاوار بخشودن هر قسم از این اقسام موالید می‌باشند، بسیار دانا و بر بخشیدن موالید با این گونه تفاوت‌ها، بسی تواناست زیرا این نشانه کمال قدرت وی است که به هر کس هر چه بخواهد؛ از انواع نسلها می‌بخشد. شاید ذکر دختران پیش از پسران در آیه کریمه، برای خوشحال ساختن دل‌های پدران و شادباش گفتن به آنان در تولد دختران باشد؛ به‌مثابه ردی بر پندارهای جاهلانه اعراب که تولد دختر را بلایی بزرگ برای خود می‌دانستند. چنان‌که ایله‌بن اسقع می‌گوید: «از

یمن و خجسته بودن زن است که نخست قبل از فرزند پسر، فرزند دختر به دنیا آورد چنان که خداوند عَلَّمَهُ نیز دختران را بر پسران مقدم ذکر کرده و فرموده است: ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ﴾. در حدیث شریف آمده است که: «چون (در هنگام مقاربت) آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند، پسر خلق می‌شود و چون آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند، دختر خلق می‌شود».

ملاحظه می‌کنیم که نص قرآنی در این دو آیه، بر غالب انواع موالید بشری تصریح کرده و از ذکر موارد نادر، همچون تولد فرزند خنثی سکوت نموده است زیرا مبنای کار، بر غالب و اکثر است و حالات نادر نیز در عموم سخن داخل می‌شود.

بیشتر مفسران برآنند که حکم این آیات در حق تمام مردم عام است زیرا دلیلی برای تخصیص آن وجود ندارد، از آن روی که هدف آیه کریمه، بیان نافذ بودن قدرت الهی در آفرینش اشیاء بر آن‌گونه که بخواهد و اراده کند، می‌باشد. ولی با این وجود، مفسران برای هر حالت از چهار مورد یادشده در آیه کریمه، مثالهایی را از انبیای عظام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیان کرده‌اند تا مایه تسلی خاطر انسانهایی باشد که از داشتن دختر یا پسر محروم می‌گردند؛ مثال حالت اول: لوط و شعیب علیهما السلام اند که فقط فرزند دختر داشتند نه فرزند پسر. مثال حالت دوم: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که جز فرزند پسر، فرزند دختری نداشت. مثال حالت سوم: سیدنا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند که چهار فرزند پسر داشتند و چهار فرزند دختر؛ پسرانشان: قاسم، طاهر، عبدالله و ابراهیم و دخترانشان: زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه بودند و همه اینها از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند، بجز ابراهیم که از ماریه قبطیه به دنیا آمد. و مثال حالت چهارم: عیسی و یحیی علیهما السلام اند که نه فرزند دختری داشتند و نه فرزند پسری.

﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَانِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ ﴾

«و هیچ بشری را نرسد» یعنی: سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست «که خدا با او سخن گوید، جز از راه وحی» که به او وحی کند و آن کلام به وی الهام شود، یعنی

بر قلب وی افکنده شود؛ چنان که پروردگار متعال بر مادر موسی عليه السلام وحی کرد که او را در نیل بیفگند و به ابراهیم عليه السلام وحی کرد که فرزندش را ذبح کند. البته وحی عبارت است از: خبر دادن به سرعت به طور پنهانی، یا القای یک چیز در قلب انسان به وسیله الهام در بیداری، یا در خواب. البته این معنی شامل تکلم بی واسطه نیز می شود چنان که در حدیث معراج آمده است. «یا» سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست که خداوند جل جلاله با او سخن گوید، جز «از فراسوی حجابی» چنان که پروردگار متعال با موسی عليه السلام از پشت حجاب سخن گفت. مراد خداوند متعال از (من وراء حجاب) این است که: کلام حق تعالی از آنجایی شنیده می شود که او خود در آنجا دیده نمی شود پس مراد، پرده و حجاب معروف در میان خلایق نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: «حجاب پروردگار نور است». شایان ذکر است که سخن گفتن بی واسطه خداوند جل جلاله با ابلیس، وحیی از جانب او برای وی نامیده نمی شود.

«یا فرستاده ای بفرستد» یعنی: فرشته ای را بفرستد «پس به اذن الله هر چه او بخواهد وحی می کند» یعنی: آن فرشته به فرمان خداوند جل جلاله و توفیق او، آنچه را که حق تعالی بخواهد به پیامبری از بشر وحی می کند «هرآینه الله بلند مرتبه با حکمت است» یعنی: والامرتبه و برتر است از صفات نقص؛ با حکمت است در تمام احکام خویش پس آنچه را که حکمتش اقتضا کند، انجام می دهد از این روی، گاهی با واسطه سخن می گوید و گاهی بی واسطه.

باید دانست که حقیقت وحی نسبت به تمام پیامبران عليهم السلام یک چیز است اما مظاهر و انواع آن متعدد می باشد، که در این آیه کریمه، فقط سه نوع از آن ذکر شده است. گفتنی است؛ همه انواع وحیی که ذکر شد، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید.

سبب نزول آیه کریمه این بود که یهودیان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اگر تو به راستی نبی هستی پس چرا با خداوند سخن نمی گویی و به سوی وی نمی نگری چنان که موسی عليه السلام با وی سخن گفت؟ پس این آیه کریمه نازل شد و به این حقیقت اشاره نمود که موسی عليه السلام به سوی خداوند متعال ننگریسته است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن

نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾

«و همین گونه روحی از امر خویش را به سوی تو وحی کردیم» یعنی: چنان که به پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم همچنین به سوی تو قرآن را که از امر ما است، وحی فرستادیم. قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر می باشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در می آیند «و تو پیشتر نمی دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول خدا ﷺ امی بودند، نه می خواندند و نه می نوشتند «و نمی دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنای ایمان و تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است. باید دانست که این آیه کریمه، نفی کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم ﷺ نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جل جلاله و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می کند، در دست است بلکه چنان که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی می باشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبر اکرم ﷺ قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده اند. «ولی وحی را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمایی ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هر که را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی های جهالت و گمراهی به سوی نور هدایت و علم بیرون می آوریم و به سوی دین حق راهنمون می شویم «و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است «هدایت می کنی» یعنی: فرامی خوانی و راهنمون می شوی.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿٥٣﴾

«راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در فرمانروایی، در آفرینش و در بندگی «آگاه باشید که کارها به سوی خدا بازمی‌گردد» یعنی: در روز قیامت، تمام امور خلاق به سوی خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ بازمی‌گردد نه به سوی غیر وی پس اوست که درباره آنان داوری می‌کند.

﴿سوره زخرف﴾

مکی است و دارای (۸۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسه آنها با نعمتهای آخرت است، «زخرف» نامیده شد. زخرف: طلا، یا آرایشها و تجملات است.

حَمِّمٌ ۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۳)

خوانده می‌شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین. هرآینه ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم» خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ به خود قرآن بر این حقیقت سوگند یاد می‌کند که قرآن هدایت و روشنی و نور است و معانی و الفاظ آن واضح و آشکار می‌باشد. سبب وضوح و آشکار بودن قرآن هم این است که حق تعالی آن را به زبان عربی نازل کرده است. خاطر نشان می‌شود که کتاب هر پیامبری به زبان قومش نازل شده است. «باشد که تعقل کنید» یعنی: ای گروه عرب! ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما آن را بفهمید و معانی آن را درک کرده احکام، آیات و اندرزهای آن را فراگیرید زیرا قرآن در بالاترین درجات بلاغت، بیان و فصاحت قرار داشته، تبیین‌کننده و روشنگر مقاصد و تسهیل‌کننده فهم و دریافت مفاهیم است.

اما باید دانست که فرود آوردن قرآن به زبان عربی، دلیل بر آن نیست که قرآن کتابی باشد مخصوص به قوم عرب نه دیگران زیرا نصوص قرآن بر جهانی بودن اسلام و عمومیت آن برای همه عالم انسان و جن دلالت قطعی دارند، از این جهت ابن‌زید **﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾** را به «لعلکم تتفكرون: تا شما تفکر و اندیشه کنید» تفسیر کرده است و این تفسیر به نظر اولی می‌رسد زیرا بنابراین تفسیر، این خطاب برای همه عرب و عجم عام می‌شود اما بنا بر تفسیر ابن‌عیسی که در معنای **﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾** می‌گوید: «تا شما احکام و معانی آن را بفهمید»؛ خطاب مخصوص به اعراب می‌شود و عجم را در بر نمی‌گیرد.

وَإِنَّهُ فِي أُولَى الْأَكْتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ ﴿٤﴾

«و هرآینه این قرآن در ام الكتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نزد ما بلندقدر حکیم است» یعنی: قرآن نزد ما در لوح محفوظ، بلندمرتبه، برخوردار از شرف و فضلی بس عظیم و دارای الفاظ و بیانی محکم و استوار است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد.

علما از این آیه کریمه و آیه: ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ...﴾ «عبس / ۱۶ - ۱۱» چنین استنباط کرده‌اند که شخص بی‌وضوء، نباید قرآن را مساس کند زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلیٰ بزرگ می‌دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آنها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

أَفْضَرِبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا تُسْرِفُونَ ﴿٥﴾

«آیا به‌صرف این که شما قومی از حد گذشته هستید» یعنی: فقط به سبب این که شما مشرکان قومی فرورفته در گزافکاری و زیاده‌روی بوده و بر آن پای می‌فشارید؛ «ذکر را از شما اعراض کرده بازمی‌داریم» نه! هرگز چنین نمی‌کنیم. صفحا: از این سخن اعراب است: «صفحت عنه: از او روی برگردانیدم». زیرا وقتی از کسی اعراض کنید؛ یک طرف روی و گردن خود را از او برمی‌گردانید. کسائی گفته‌است: «معنی این است که آیا پند قرآن را از شما بازمی‌داریم تا نه بدان مورد موعظه قرار گیرید و نه بدان امر شوید؟». قتاده در تعلیقی بر تفسیر: ﴿أَفْضَرِبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾ می‌گوید: «به خدا سوگند؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میانشان برداشته می‌شد، آنها هلاک می‌شدند اما خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به‌سوی قرآن فراخواند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوتشان به‌سوی خیر و اندرز حکیمانه را - که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هرچند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته

آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایتشان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید».

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

«و چه بسیار پیامبرانی که در میان پیشینیان» یعنی: در میان امتهای پیشین «فرستادیم».

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾

«و هیچ پیامبری نزد آنان نمی آمد مگر این که او را به استهزا می گرفتند» همانند استهزا و تمسخر قومت به تو. این آیه تسلیت و دلجوئی ای برای رسول خدا ﷺ در روبرو شدنشان با استهزای قومشان است.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مِثْلُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

«پس نیرومندتر از آنان را از روی دست درازی هلاک ساختیم» یعنی: مردمی را که از گروه قریش در درازدستی و نیرومندی، قوی پنجه تر و نیرومندتر بودند - همانند قوم عاد و ثمود - نابود کردیم «و مثل پیشینیان گذشت» در قرآن، نه یک بار بلکه به تکرار. یعنی: شما در قرآن از اخبارشان آگاه شده اید پس از سرنوشتی مانند سرنوشت آنان حذر کنید.

وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾

«و اگر از آنان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ قطعاً می گویند: آنها را خداوند غالب دانا آفریده است» یعنی: اگر از این گروه کفار زیاده رو در میان قومت بپرسی: چه کسی این کهکشانهای بالا و پایین را آفریده است؟ بدون شک اقرار می کنند که خداوند عزوجل آفریننده آنهاست و منکر این حقیقت نمی شوند زیرا مشرکان قریش مانند دهریان و ملحدان، منکر یگانگی خدای عزوجل در آفرینش عالم نبودند

بلکه آنها اشخاص نیکوکار و صالح و بتان را با حق تعالی در پرستش شریک می‌ساختند تا به پندار خود، آنان را در میان خود و میان آفریننده کل هستی واسطه قرار دهند. که دعوت رسول اکرم ﷺ در راستای ابطال این واسطه‌های دروغین و برپا داشتن عقیده توحید بود.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾

«همان کسی که این زمین را برای شما مهدی گردانید» مهد: فرش است. یعنی زمین را آسایشگاه شما گردانید «و برای شما در زمین راههایی ساخت» که در آنها به هر سمت و سویی که بخواهید، راه می‌پیمایید «باشد که راه یابید» به‌سوی مقاصد و منافع خویش؛ با پیمودن آن راهها.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ ﴿١١﴾

«و همان کسی که آبی به‌اندازه» یعنی: به مقداری از آب که برای کشاورزی و آب نوشیدنی خود و چهارپایانتان نیاز دارید «از آسمان فرود آورد» پس نه آب را از مقدار نیازتان کمتر فرورستاد و نه بیشتر تا کشتزارهایتان نابود نگشته و منازلتان ویران نگردد و خود شما نیز در اثر غرق‌شدن نابود نشوید. «پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم» یعنی با آن آب، سرزمینی بی‌آب و علف را زنده گردانیدیم «همین‌گونه بیرون آورده می‌شوید» یعنی: همین‌گونه از قبرهایتان زنده برانگیخته می‌شوید. بدین‌سان، حق تعالی هم بر توحید و هم بر معاد، حجت اقامه کرد.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفَلَاحِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٣﴾ لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ

﴿١٣﴾

«و همان کسی که همه زوجها را آفرید» یعنی: حق تعالی همه اقسام، اصناف و گونه‌های موجوداتی را که بنای هستی‌شان را براساس اصل زوجیت قرار داده، آفرید. به‌قولی معنی این است: او حیوانات و نباتات را نرینه و مادینه آفرید و همین‌طور از هر صنفی از مخلوقات زمین، نر و ماده‌ای آفرید. گفتنی است که امروزه در روشنی علوم جدید، فرا‌هایی از اعجاز این آیه کریمه جلوه‌گر شده است. «و برای شما از کشتی‌ها و از چهارپایان آنچه را که بر آن سوار شوید، قرار داد تا بر پشت آنها» یعنی: تا بر پشت آنچه که بر آنها - از کشتی‌ها یا چهارپایان - سوار می‌شوید؛ «راست بنشینید و سپس چون بر آنها برنشستید، نعمت پروردگارتان را» که از رام کردن این وسایل سواری برای شما در بروبجر ارزانی داشته است «یاد کنید و بگویید: پاک است کسی که این مرکوب را برای ما مسخر ساخت» یعنی: آن را برای ما رام کرد «و گرنه ما بر آن توانا نبودیم» یعنی: اگر خداوند عزوجل آن را برای ما رام نمی‌کرد، ما این توان را نداشتیم که آن را رام خویش سازیم. شایان ذکر است که از منظر قرآن، وسایل سواری به کشتی و شتر محدود نمی‌شود زیرا ما آیه دیگری داریم که ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و مانند آنها از وسایل سیروسفر جدید را نیز در بر می‌گیرد و آن آیه این است: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ «نحل/۸». که ترجمه و تفسیر آن گذشت.

وَإِنَّا لَإِن رَّبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

«و» آن نعمتها را برای شما آفریدیم تا بگویید: «به راستی که ما به‌سوی پروردگاران بازمی‌گردیم» در سرای آخرت. پس سفر و گذر بزرگ؛ همانا بازگشت به‌سوی خداوند متعال در عالم معاد است تا هر کس را در برابر کار و کردارش جزا دهد. در حدیث

شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام سفر - چون سوار مرکب خویش می شدند - سه بار تکبیر گفته و آن گاه می خواندند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ سپس چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيقَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ: بارها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بارها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بارها! از مشقت های سفر، و دیدن مناظر غم انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می برم». و چون از سفر به نزد خانواده خویش باز می گشتند، می گفتند: «آیون تائبون إن شاء الله عابدون لربنا حامدون: توبه کننده بازگشت کرده ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوند جل جلاله در سوره «هود/۴۱»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح علیه السلام آموزش داده است که چون به کشتی سوار می شویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ جَعَرْنَهَا وَمُرْسِنَهَا إِنِّي رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ که تفسیر آن گذشت.

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

«و» مشرکان «برایش از بندگانش جزئی قرار دادند» مراد از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان می پنداشتند و فرزند جزئی از پدرش می باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فاطمة بضعة منی: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند جل جلاله بر خود می شود و از آنجا که نعمتهای خداوند جل جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می باشد چنان که این گروه نادان -

هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند.

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَنَكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾

«آیا از آنچه می‌آفریند، خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را برگزیده است؟»
یعنی: آیا حق تعالی جنس مفضول از دو صنف پسر و دختر را - بر طبق پندارهایتان - برای خودش برگزیده و جنس فاضل از این دو صنف را به شما اختصاص داده است؟
در حالی که او آفریننده و فعال مایشاء است و همه چیز درگرو امر و اراده وی می‌باشد؟ چه پندارهای احمقانه‌ای می‌تیند!؟.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

«و چون یکی از آنان به تولد آنچه برای رحمان مثل زده خبر داده شود» به کار بردن مثل در اینجا از آن روی است که فرزند، مماثل و همانند پدرش می‌باشد. یعنی: چون به یکی از آنان خبر داده شود که فرزند دختری برایت به دنیا آمده است، از این خبر مغموم شده و اثر غم و اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌گردد، آن گونه که: «چهره‌اش سیاه می‌گردد» از اندوه و درد تولد دختر، که چرا به جای وی، آن نوزاد پسر نبوده است «در حالی که او پر از غم می‌باشد» یعنی: سخت در اندوه فرورفته و چنان از این امر در رنج افتاده است که پر از غم شده ولی اندوه خویش را فرو می‌خورد.

أَوَمَنْ يُنْسَوُا فِي الْحَلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

«آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود و او در صف خصومت ظاهر نمی‌گردد؟» یعنی: آن گاه که مشرکان دختران را به خداوند سبحان نسبت دادند، در حقیقت کسی را به او نسبت دادند که از شأنش این است تا در زر و زیور پرورش یافته و از این که به امور خویش بپردازد، عاجز می‌باشد و چون به میدان خصومت و جنگ و جدل کشیده شود، به برپا داشتن حجت خویش و دفع خصم هم قادر نیست،

از آن روی که عقل وی نقصان داشته و اندیشه وی ضعیف است - که زنان غالباً چنین هستند - لذا فساد این سخن مشرکان، ثابت و مسلم می‌باشد.

آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنْتًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَكَتَنُ شَهَدَتْهُمْ وَيُسْأَلُونَ



«و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خدای رحمانند، مادینه‌اند» یعنی: سخن سابق مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، متضمن فساد دیگری نیز هست و آن این ادعاست که گویی فرشتگان مادینه‌اند در حالی که فرشتگان مخلوقات نورانی‌ای هستند که به نری و مادگی و خنثی بودن وصف نمی‌شوند «آیا آفرینش آنها را شاهد بوده‌اند؟» یعنی: آیا در هنگام آفرینش خداوند متعال حاضر بوده‌اند تا به این امر که فرشتگان مادینه‌اند، گواهی بدهند؟! یا معنی این است: آیا آفرینش فرشتگان را دیده‌اند تا گواهی بدهند که آنها مادینه‌اند؟ «این گواهی اینان به زودی نوشته خواهد شد» در دیوان اعمالشان تا در برابر آن مجازات شوند «و پرسیده خواهند شد» از این بهتان در روز قیامت.

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از قتاده روایت کرده است که گفت: جمعی از منافقان گفتند: خداوند با جن خویشاوندی کرده است و از این خویشاوندی فرشتگان پدید آمده‌اند!! پس این آیه کریمه در رد سخنان نازل شد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

«و گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما آنها را نمی‌پرستیدیم» یعنی کفار گفتند: ای مؤمنان! اگر خدای رحمان پنداری شما می‌خواست؛ ما این فرشتگان را نمی‌پرستیدیم پس این پرستش ما به مشیت اوست. البته این سخن، سخن حقی است

که از آن باطلی را خواسته‌اند زیرا هدفشان از این سخن این است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از عبادتشان برای بتان راضی است! که این‌گونه استدلال، قطعاً بی‌پایه و اساس می‌باشد زیرا مشیت الهی عبارت از ترجیح یافتن وجود بعضی از ممکنات بر بعضی دیگر است، چه این ممکنات در حوزه اوامر پروردگار قرار داشته باشند و چه در حوزه نواهی وی، چه نیک باشند و چه بد پس این امر که مشیت الهی بر چیزی رفته باشد، این لزوماً دلیل رضای او به آن چیز نیست، از این جهت، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به جهالتشان حکم صادر نموده و فرمود: «آنان به این امر علمی ندارند» پس این پندارشان که: چون باری تعالی وقوع چیزی را بخواهد و اراده کند، از آن امر راضی است، پنداری است فاقد دلیل و بدون پشتوانه علم بلکه صرفاً ناشی از جهل آنان است «آنان جز دروغگو نیستند» در آنچه که گفتند پس با نیرنگ و تصنع ناروا و حدس بی‌اساس خویش خواسته‌اند که مغلطه‌بافی کنند، آنها باید بدانند که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هم مؤمن را آفریده است و هم کافر را اما او مؤمن را دوست می‌دارد و از کافر ناخشنود است، او به حق و ایمان و خیر امر می‌کند و به کفر بندگانش راضی نیست.

أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾

«آیا به آنان» یعنی: به اهل مکه و غیر آنان از مشرکان «پیش از آن کتابی دادیم؟» یعنی: یا مگر به آنان پیش از قرآن کتابی داده‌ایم که در آن کتاب، خطاب به آنان چنین نوشته شده است: شما بجز الله جَلَّ جَلَالُهُ، دیگران را پرستید؟ «پس به آن تمسک می‌جویند؟» و آن را مبنای کار و حجت و دلیل خویش قرار می‌دهند؟! خیر! موضوع چنین نیست و آنها در پرستش غیر خدای سبحان، هیچ برهان و دلیل و حجتی ندارند: «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر امتی یافتیم» یعنی: آنها را بر عادت و شیوه و روشی یافتیم که به آن خو گرفته و بر آن رهرو شده بودند «و ما بر پی آنان راه یافته‌ایم» بدین‌گونه، به این امر اعتراف کردند که هیچ تکیه‌گاهی از دلیل و حجت نداشته و هیچ

شبهه‌ای در دست ندارند بلکه فقط در گمراهی از پدرانشان پیروی کرده و این گمراهی را به دروغ هدایت خوانده‌اند.

مقاتل در بیان سبب نزول روایت می‌کند: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره، ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و شیبه دو پسر ربیعہ از قریش نازل شد.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ

مُقْتَدُونَ ﴿٣٣﴾

«و بدین گونه در هیچ آبادی‌ای پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آن که متنعمان آن گفتند: ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما از پی آنان دنباله‌رویم» یعنی: چنان که مشرکان مکه به پیامبر ما ﷺ چنین گفتند؛ پیشینیانمان از متنعمان رهرو راه شرک، نیز همین سخن را به پیامبرانمان گفتند. حق تعالی - برای توجه دادن به این امر که رفاه‌زدگی و تنعم سبب اهمال نظر و ترک اندیشه در محتوی و مضمون رسالت‌های الهی است - متنعمان و نازپروردگان را به یادآوری مخصوص ساخت. نسفی می‌گوید: «این آیه، تسلیت و دلجوئی‌ای از رسول خدا ﷺ است، با بیان این که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد.

﴿ قُلْ أَوْلُو حَيْثُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾ ﴾

پیامبرشان به آنان «گفت» و ای پیامبر ﷺ! تو نیز به کافران بگو: «حتی اگر برای شما هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را پیرو آن یافتید، آورده باشم؟» آیا باز هم پدرانتان را پیروی و دنباله‌روی می‌کنید؟ «گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: ما نه به این رسالت شما عمل می‌کنیم، نه از شما می‌شنویم و نه اطاعت می‌نماییم، هرچند آیین شما راهنمونتر از دین پدرانمان باشد.

فَانْفَعْنَا مِنْهُمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٣٥﴾

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» با عذابی که بر آنان فرود آوردیم، مانند عذاب نازل شده بر قوم نوح، عاد، ثمود و امثال آنان «پس بنگر که عاقبت دروغ انگاران» آن امتهای «چگونه بوده است!» زیرا آثارشان هنوز موجود است و در معرض دید مشاهده کنندگان عبرت اندوز قرار دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٣٦﴾

«و یادکن» ای پیامبر ﷺ! «هنگامی را که ابراهیم به پدر خود» آزر «و به قوم خود» که از پدرانشان تقلید و دنباله روی کورکورانه کرده و بتان را می پرستیدند؛ «گفت: واقعا من از آنچه شما می پرستید، بیزار و برکنارم» یعنی: من از این بتان بیزارم، نه آنها را می پرستم، نه به سوی آنها دعوت می کنم و نه آنها را به خدایی می گیرم بلکه به آنها کفر و دشمنی ورزیده و علیه آنها می ستیزم. «برآء»: مصدری است که مفرد و تشبیه و جمع آن یکسان است و در اینجا، در جایگاه صفت قرار گرفته است. آری! ای محمد! به قومت این سخن ابراهیم عليه السلام را یادآوری کن تا بدانند که چگونه خلیل پروردگار، امام حنفا و پدر انبیا - یعنی کسی که قریش خود را پیرو دین و آیین وی می دانند - از دین پدر و قومش بیزاری جست.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيِّدِي ﴿٣٧﴾

ابراهیم عليه السلام افزود: «مگر از آن کس که مرا آفرید» یعنی: من فقط به ربوبیت و پروردگاری آفریدگار خود اعتراف کرده و پرستش و نیایشم را تنها به سوی او معطوف می دارم و فقط او را می خوانم نه غیر او را «و البته همو مرا هدایت خواهد کرد» به سوی دین خویش و بر جاده حق و حقیقت پایدار و ثابت قدم خواهد گردانید.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

«و او آن را در پی خود سخنی ماندگار کرد» یعنی: ابراهیم عليه السلام کلمه توحید را در عقب خویش که همانا فرزندان و نسل و احفاد وی‌اند، کلمه ماندگاری گردانید به طوری که همیشه کسانی از ایشان خدای سبحان را به یگانگی می‌خوانند. مجاهد وقتاده می‌گویند: کلمه ماندگار، همانا کلمه طیبه (لا اله الا الله) است زیرا در پی ابراهیم عليه السلام کسانی هستند که تا روز قیامت به طور پیوسته خدای عزوجل را به یگانگی می‌پرستند «باشد که آنان بازگردند» یعنی: آن را کلمه‌ای باقی و ماندگاری گردانیدیم تا مشرکانشان به دعوت موحدانشان به سوی آن کلمه رجوع کرده و از شرک بازایستند و البته ابراهیم عليه السلام نیز به چنین امری امیدوار بود.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَقًّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ

كُفْرُونَ ﴿٣٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان موضع مشرکان در برابر دعوت رسول خویش عليه السلام و علل فریفته شدنشان به برخورداریهای دنیا پرداخته می‌فرماید: «بلکه آنان و پدرانشان را» یعنی: این گروه معاصر پیامبر عليه السلام از قریش را با پدرانشان «برخوردار ساختم» از بهره‌های دنیا ولی آنان به این مهلت فریفته شده و در لجن شهوات و خواهشهای پست خویش فرورفتند «تا این که حق» یعنی: قرآن «و پیامبری آشکار» یعنی: محمد عليه السلام که رسالت وی با معجزات محکم و استوار، آشکار است، یا رسالت وی با حجتها و احکام حق، آشکارکننده توحید می‌باشد؛ «به سويشان آمد و» اما «چون حق به سويشان آمد، گفتند: این جادویی است و ما به آن کافریم» لذا از روی کبر، عناد و تجاوز، به حق کفر ورزیدند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

«و گفتند» از سر اعتراض بر این که خداوند ﷻ این قرآن را بر محمد ﷺ فرود فرستاده است: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر فرو فرستاده نشد؟» مردی که در میان قوم خود از نظر جاه و مال، سرور و برتر باشد؟ یعنی: اگر این کتاب، قرآن خدا می‌بود، باید بر مردی بزرگ از بزرگان دو شهر مکه و طایف فرود فرستاده می‌شد! اما آنها غافل از آن بودند که معیار انتخاب انبیا ﷺ، آراسته بودن به فضایل و ارزشهای روحی و کمالات معنوی است، نه اعتبارات و تشریفات دنیوی. قتاده و دیگران در بیان سبب نزول دو آیه «۳۲ - ۳۱» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف و مراد از دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طایف است.

أَمْ يَرْجُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

«آیا آنانند که رحمت پروردگارت را» یعنی: نبوت را «تقسیم می‌کنند؟» استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی: آنان تقسیم کننده رحمت ما نیستند «ما معاش آنان را در زندگانی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم» آن‌گونه که بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیدیم پس چگونه آنان در کار نبوت و سپردن آن از سوی ما به هر کس از خلق خویش که بخواهیم، به حکم و قسمت ما قناعت نمی‌کنند؟ «و برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتر داشته‌ایم» با بخشیدن روزی، ریاست، نیرومندی، آزادی، عقل و علم. و حکمت در این برتری بخشیدن این است: «تا بعضی از آنها بعضی دیگر را مسخر گیرند» یعنی: تا برخی از بندگان برخی دیگر را به خدمت گیرند و به این ترتیب، برخی از آنان سبب سامان یافتن و تمشیت زندگی برخی دیگر گردند؛ به دلیل نیازی که به همدیگر دارند زیرا اگر همه انسانها در همه چیز با هم مساوی و برابر می‌بودند، مصالح و منافع و کاروبار زندگی‌شان با اخلال و اشکال روبرو می‌شد «و رحمت پروردگار تو» یعنی: نبوت، یا دین، یا آنچه که برای بندگان نیکوکارش در

سرای آخرت آماده نموده؛ «از آنچه جمع می‌کنند» از اموال و سایر بهره‌های دنیا «بهتر» و ماندگاتر «است».

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ

عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَبَّرُونَ ﴿٣٤﴾

«و اگر نه آن بود که همه مردم امت یگانه‌ای شوند» یعنی: اگر نه آن بود که همه مردم، امت یگانه‌ای بر کفر شوند و همه - به‌انگیزه گرایش به سوی دنیا و آرایشهای آن - بر آن گردآیند؛ «قطعا برای خانه‌های کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرار می‌دادیم» تا بدین وسیله، کفار را از جایی که نمی‌دانند به استدراج کشانیم زیرا دنیا در نزد ما بسی بی‌ارزش و حقیر است «و نیز نردبانهایی» از نقره برایشان قرار می‌دادیم «که بر آنها بالا روند» و به غرفه‌ها و ساختمانهای بلند برآیند «و نیز برای خانه‌هایشان درها و تختهایی» از نقره «قرار می‌دادیم که بر آنها تکیه زنند».

ابن‌کثیر در توضیح معنای این دو آیه می‌گوید: «اگر باور بسیاری از مردم جاهل بر این مبنی نمی‌بود که دادن مال از سوی ما برای سرمایه‌داران، دلیل محبت ما به آنان است و اگر نمی‌بود که آنها با تکیه بر چنین باوری، به‌خاطر رسیدن به مال و ثروت دنیا بر کفر گرد آمده و همه طبل کفر را می‌نواختند؛ آری! اگر چنین نمی‌بود، قطعا برای خانه‌های کسانی که به ما کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرار می‌دادیم...».

وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

«و زر و زیورهای بسیار» یعنی: قطعا همراه با اینها برایشان زر و زیورهای بسیاری در سقفها، درها، تختها و غیر آن می‌دادیم. زخرف: طلا و زیور و به‌قولی: نقش‌ونگارها و تجملات است. گفته می‌شود: «زخرف الدار: منزل را نگارینه و مزین ساختم». «و همه اینها جز متاع زندگی دنیا نیست» که در آن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و بس

اندک و بی‌ارزش است «و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است» یعنی: از آن کسانی است که از شرک و معاصی پرهیز کرده و به خداوند یگانه ایمان آورده‌اند و به طاعت وی عمل کرده‌اند؛ پس این آخرت است که ماندگار و فناشدنی است و نعمتهای آن زوال‌ناپذیر می‌باشد. در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى منها كافرا شربة ماء: اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی‌نوشانید». همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی حصیری درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارکشان مشهود بود پس بی‌اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده خداوند صلی الله علیه و آله از خلق وی هستید...؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذتها و گوارایی‌های آنها در زندگانی دنیایشان به آنها داده شده است»، یعنی آنها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟».

آیه کریمه دلیل بر آن است که یکی از عوامل بازگرداننده انسان مسلمان از دینش، دیدن کفار در وضعیت اقتصادی برتر است و این همان واقعیتی است که ما در عصر خود نیز آن را ملاحظه کرده و بسیاری از مسلمانان را می‌بینیم که مشاهده پیشرفت اقتصادی کفار، آنها را نسبت به دین و آیینشان بی‌میل ساخته است.

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۱﴾

«و هر کس از یاد رحمان تغافل کند» یعنی: هر کس از بصیرت بی‌بهره بوده و بینش باطنی‌اش از دیدن حقیقت کور شود و در نتیجه، از یاد خدای رحمان دل بگرداند «بر او شیطانی می‌گماریم» یعنی: بر او شیطانی را مسلط می‌گردانیم. اعشی: کسی است که

در شب کور است و در روز می بیند اما مراد از آن در اینجا - چنان که در تفسیر آن بیان شد - کوری بصیرت باطنی است «پس آن شیطان برایش همنشین است» یعنی: آن شیطان، همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نمی شود بلکه او را در تمام امورش دنبال می کند و او نیز از آن شیطان در تمام وسوسه هایی که بر وی می افکند، اطاعت و دنباله روی می نماید.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته است: قریشیان گفتند؛ بر هر یک از یاران محمد مردی را بر گمارید که بر او مسلط شود. در این میان، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه را بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه گماردند، طلحه - در حالی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان قریش بود - نزد او آمد. ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: مرا به سوی چه چیزی دعوت می کنی؟ طلحه پاسخ داد: تو را به سوی پرستش لات و عزی دعوت می کنم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: مگر لات کیست؟ طلحه گفت: او از فرزندان خداست! ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: عزی کیست؟ طلحه سکوت کرد و پاسخی نداد ولی روی به یاران مشرک خویش نمود و گفت: پاسخ این مرد را بدهید. اما آنان نیز سکوت کردند و جوابی پس ندادند. در این هنگام، طلحه روی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت: برخیز ای ابوبکر! گواهی می دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست آن گاه کلمه شهادت را در محضر همه با ندای بلند ادا کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٧﴾

«و مسلما آنها» یعنی: شیاطین برگمارده «آنان را از راه باز می دارند» یعنی: شیاطینی که خدای عزوجل آنها را بر هر یک از کسانی که از یاد او تغافل می کنند، برگمارده؛ میان آنها و میان رفتن به راههای حق حایل می شوند و آنها را از راه حق بازداشته و این وسوسه را به آنان القا می کنند که: بر طریق هدایت قرار دارند و راه درستی را برگزیده اند «و می پندارند که خود رهیافته اند» یعنی: کفار به سبب این وسوسه، می پندارند که راهیافته اند و راهی را که می روند، راه درستی است.

حَقٌّ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَنْلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَنْسُ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

«تا آن‌گاه که نزد ما آید» آن انسان غافل مانده از یاد ما که شیطانش بر او مسلط بوده است پس در آنجا به شیطان خود «می‌گوید: ای کاش میان من و تو، فاصله مشرقین بود» مراد از «مشرقین»: مشرق و مغرب است که از باب تغلیب «مشرقین» گفته شد چنان که از همین باب، به خورشید و ماه «قمرین» و به پدر و مادر «ابوین» گفته می‌شود. «پس چه بدهمنشینی است!» و چه بد همراه و همدمی است آن شیطان برگمارده برای انسان. در حدیث شریف آمده است: «هر فرد مسلمان، با خود همنشینی از جن دارد و شیطان بر فرزند آدم در مجرای خون وی جاری می‌شود».

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

و برای آن غافلان در روز قیامت گفته می‌شود: «و امروز هرگز» پشیمانی «سودتان ندهد» ای تیره روزان! «چرا که ستم ورزیده‌اید» بر خود در دنیا با شرک‌ورزیدن به خدای سبحان «در حقیقت شما در عذاب مشترک هستید» یعنی: امروز، هرگز اشتراک شما در عذاب به شما سودی نمی‌بخشد، برخلاف حال دنیا که چون مصیبت در آن عام شود، تحمل آن هم آسان می‌گردد چنان که گفته‌اند: «البلیة إذا عمت طابت: بلا چون همگانی گردد، گوارا می‌شود».

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٠﴾

«پس آیا تو» ای محمد ﷺ! «می‌توانی کران را بشنوانی، یا کوران را راه می‌توانی نمود» یعنی: تو بر این کار قادر نیستی پس از این امر دلتنگ نشو که آنان کفر ورزیده‌اند بلکه بر تو فقط ابلاغ پیام است، نه هدایت‌کردنشان «و» آیا تو می‌توانی هدایت کنی «کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است؟» البته هدایت نمی‌توانی کرد. آری! این گروه کفار به منزله ناشنویانی هستند که آنچه را به‌همراه آورده‌ای،

نمی‌شنوند و به منزله نابینایانی هستند که آن را نمی‌بینند، به سبب افراطشان در گمراهی و تمکن و جای‌گیری جهالت در آنان.

باری! نسبت میان آنان و رسول خدا ﷺ، نسبتی معکوس بود زیرا در حالی که آن حضرت ﷺ، در دعوت خود به سوی ایمان، سعی و کوشش بلیغ می‌کردند، آنان برعکس، پیوسته در جهت گمراهی و غفلت و لجاجت‌شان فرودهای بیشتری را می‌پیموده و در آن زیاده‌روی می‌نمودند. سبب نزول این آیه کریمه نیز این بود که رسول خدا ﷺ خود را در دعوت قومشان خسته و رنجور می‌کردند اما قومشان جز بر گمراهی خویش نمی‌افزودند پس خدای عزوجل آن حضرت ﷺ را دلجوئی نمود.

فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿٤١﴾

«پس» ای رسول ما ﷺ «اگر ما تو را از دنیا ببریم» پیش از آن که به آنان عذاب فرود آید «در آن صورت، قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم» یا در دنیا و یا در آخرت، هر چند تو از دنیا رخت بر بسته و به سرای بقا شتافته باشی.

أَوْ نُرِيَنَّكَ الْآلِيَ وَعَدْتَهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

«یا اگر آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب دنیوی «به تو» قبل از مرگت «نشان دهیم، در هر صورت ما قطعاً بر آنان تواناییم» و هرگاه که خواسته باشیم، آنان را عذاب می‌کنیم. البته خدای عزوجل عذاب آنان را در همین دنیا - در روز بدر - برای پیامبر خود ﷺ نشان داد و در حیات رسول خویش، ایشان را بر آنها مسلط گردانید.

فَأَسْتَسِيكَ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

«پس به آنچه به سوی تو وحی شده است» از قرآن «چنگ در زن» هر چند کسانی آن را دروغ انگارند و تکذیب کنند «هرآینه تو بر راه راست قرار داری» که هیچ کجی‌ای در آن نیست.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ ﴿٤٤﴾

«و هر آینه آن» یعنی: قرآن «برای تو و برای قوم تو ذکر است» یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾: (به تحقیق که ما به سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست) «انبیاء/۱۰». در حدیث شریف به روایت معاویه رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «قطعا این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی کند جز این که خداوند متعال او را بر چهره اش در آتش می افکند تا آن گاه که (قریش) دین را برپا دارند». به قولی: معنای آیه این است: قرآن یادآوری ای برای تو و قوم توست که به وسیله آن امور دین را به یاد آورده و بدان عمل می کنید «و به زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که خداوند جل جلاله برای شما قرار داده است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت. قرطبی می گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هرکسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن عباس رضی الله عنهما استناد می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر جنگی ای برگشتند، سپس فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و به وی فرمودند: «یا فاطمة، اشتری نفسک من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئا: ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی توانم کرد». آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند این سخن را به زنان و اهل بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون، و لا قریش بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون، و لا الأنصار بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون، و لا الموالی بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد على أحد فضل إلا بالتقوى: بنی هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعا سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش

سزاوارترین مردم به امت من اند، بی گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانۀ بر سر آن بالا می‌ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری‌ای جز به تقوی نیست».

وَسَلِّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾

«و از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم، جویا شو؛ آیا به جای خدای رحمان، خدایانی را که مورد پرستش قرارگیرند، مقرر داشته‌ایم؟» مراد آیه، پرسیدن رسول خدا ﷺ از پیامبران علیهم‌السلام در شب اسراء است، هنگامی که آن حضرت ﷺ با ایشان ملاقات می‌کنند. به قولی معنی این است: از امت‌های پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده‌ایم؟. هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم‌السلام بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می‌دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾

«و همانا موسی را با آیات خود به سوی فرعون و ملا او فرستادیم» مراد از «آیات»، معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که بیان آنها در سوره «اسراء/۱۰۱» گذشت و مراد از «ملا» در اینجا: اشراف و همگی رعایای فرعون - اعم از قبطی‌ها و بنی‌اسرائیل - اند. هدف از بیان این داستان در اینجا، استشهاد به دعوت موسی علیهم‌السلام بر توحید و یکتاپرستی و در عین حال، دلجویی از پیامبر ﷺ در برابر مخالفتها و آزارهایی است که

از قوم خویش می‌بینند «پس گفت» موسی عليه السلام «همانا من فرستاده پروردگار عالمیانم» که مرا به سوی شما به رسالت فرستاده است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيِّنَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

«پس چون آیات ما را برایشان آورد، بناگاه آنان بر آنها خنده زدند» از روی استهزا و تمسخر.

وَمَا نُزِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾

«و ما هیچ نشانه‌ای به آنان نمی‌نمودیم مگر این که آن از نظیر آن بزرگتر بود» یعنی: هر یک از نشانه‌های موسی عليه السلام و معجزاتش، بزرگتر و با شکوه‌تر از معجزه ماقبلش بود، با وجود آن که معجزه و نشانه قبلی نیز در حد خود بزرگ بود. به قولی دیگر معنی این است: نشانه‌های موسی عليه السلام به گونه‌ای بود که چون نشانه دوم به اول ضمیمه می‌شد، بر وضوح و روشنی آن می‌افزود. «و به عذاب گرفتارشان کردیم» یعنی: به سبب این که آنها این آیات و نشانه‌ها را دروغ انگاشتند، عذابهایی چون قحطی و طوفان و هجوم سیل ملخ را گریبانگیر آنان کردیم «تا مگر به راه آیند» از کفر به سوی ایمان. اما با این وجود، بازنگشتند و به راه نیامدند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

«و به» موسی عليه السلام «گفتند: ای ساحر» آنها دانشمندان را ساحر می‌نامیدند و ساحران را تعظیم و احترام می‌کردند. «پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان» یعنی: به آنچه که به ما در مورد عهد پروردگارت با خود خبر داده‌ای - که بر طبق مفاد آن، اگر ما ایمان آوریم، عذاب را از ما دور می‌گرداند - او را برای ما بخوان «زیرا ما راهیافتگانیم» در آینده و به آنچه که آورده‌ای، مؤمن و باورمند خواهیم شد. یعنی: شرط ایمان آوردن ما این است که تو دعا کنی تا عذاب از ما برطرف شود.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُوثُونَ ﴿٥٠﴾

«پس چون عذاب را از آنان برداشتیم، بناگاه آنان عهد شکستند» تقدیر سخن چنین است: آن‌گاه موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار خویش دعا کرد و بر اثر دعای او، عذاب را از آنان برطرف کردیم پس چون عذاب از آنان برداشته شد، پیمان‌شکنی کردند و عهدی را که به موسی علیه السلام داده بودند، شکستند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

«و فرعون در میان قوم خود ندا در داد» فرعون از گرایش قومش به سوی موسی علیه السلام بیمناک شد پس آنها را گرد آورد و با صدایی بلند در میانشان ندا در داد. یا منادی‌ای را دستور داد تا در میانشان چنین ندا در دهد: «گفت: ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرها که از زیر من» یعنی: از زیر کاخهای من «روان است از آن من نیست» به طوری که هیچ کس در تملک آنها با من کشمکش نمی‌کند و هیچ مخالفی نیست که با من در آنها مخالفت کند؟. مراد از «انهار» رودهای نیل است و مهمترین شاخه‌های رود نیل عبارت بودند از: رود «ملک»، رود «طولون»، رود «دمیاط» و رود «تنیس» و هم‌اکنون دو شاخه از این رودخانه‌ها مشهور است و آن رود «دمیاط» و رود «رشید» می‌باشد که هر دو دلتای نیل را تشکیل می‌دهند «پس مگر نمی‌بینید؟» این همه اقتدار و شکوه مرا؟ تا از آن به نیرومندی ملک و مکت و بزرگی قدر و منزلت من و در مقابل؛ به ضعف و ناتوانی موسی از مقاومت با من پی ببرید؟.

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

«بلکه من از این کسی که او خوار است» یعنی: بلکه من از موسی علیه السلام که ضعیف و بی‌مقدار و خوار و فقیر است و هیچ عزت و شکوهی ندارد «و نزدیک نیست که

واضح بگوید» سخن راه، از آن روی که در زبانش لکنتی است «بهترم» بیان لکنت‌زبان موسی علیه السلام در سوره «طه/۲۷» گذشت.

فَلَوْلَا أَلْفَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَهُ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾

«پس چرا دستبندهایی زرین بر او فرود آورده نشد؟» یعنی: اگر موسی علیه السلام شخص بزرگی است، چرا به دستبندهایی از زر آراسته نیست؟! این سخن فرعون نمایانگر متأثر بودنش از عادت شاهان است زیرا عادت شاهان چنین بود که چون به پادشاهی می‌رسیدند و تاج‌گذاری می‌شدند، دستبندها و طوقی زرین بر آنان می‌پوشانیدند تا این امر نشانه سیاست و ریاست آنان باشد. «یا چرا همراه او فرشتگان پیوست شده نیامده‌اند؟» اگر او در ادعای خویش راستگوست تا این فرشتگان پیاپی آینده و همراه شده با وی، او را بر کارش یاری نمایند و برایش به نبوت گواهی دهند؟ بدین گونه بود که آن ملعون، به قومش این وهم و گمان را القا کرد که پیامبران علیهم السلام لابد باید بر شکل و شمایل شاهان ستمگر باشند و فرشتگان نیز گرداگرد ایشان حلقه زده و همراهی‌شان کنند!!

فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ، فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٤﴾

«پس سبک ساخت عقل قوم خویش را و از او اطاعت کردند» یعنی: فرعون آنان را با این سخنان نیرنگ‌بازانه و فریبنده‌اش، به سبکی جهل و نادانی واداشت و آنان نیز فرمان او را اطاعت کرده و سخنش را پذیرفتند و موسی علیه السلام را تکذیب کردند «هرآینه آنها قومی فاسق بودند» یعنی: آنها از دین خداوند جل جلاله خارج بودند. این آیه کریمه، علت اطاعت آنان از فرعون را آشکار می‌کند؛ و آن تهی‌شدنشان از اندیشه و خرد بر اثر نیرنگ فرعون است. البته این روش همه ستمگران در تحمیل فرمانروایی خویش است که مردم را از عقل و خرد و اندیشه تهی می‌کنند و با انواع تبلیغات و شست‌وشوی ذهنی، آنان را از حقایق دور می‌گردانند.

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾

«و چون ما را به خشم درآوردند» با افراط خود در عصیان و عناد «از آنان انتقام گرفتیم و آنان را همه یکجا غرق کردیم» در دریای سرخ. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می خواهد می دهد در حالی که آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آن گاه این آیه را تلاوت کردند: ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾».

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾

«و آنان را پیشرو گردانیدیم» یعنی: فرعونیان را در استحقاق عذاب، برای کفاری که به مانند عمل آنان عمل می کنند، مقتدا و پیشوا گردانیدیم «و مثلی برای آیندگان» یعنی: آنان را مایه پند و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم. یا آنان را داستان شگفت آوری گردانیدیم که آیندگان به آن مثل می زنند.

﴿٥٧﴾ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ

«و هنگامی که مثل زده شد» از سوی کافران «به پسر مریم» در این باره که او به جز خدا صلی الله علیه و آله مورد پرستش قرار گرفت «بناگاه قوم تو از آن سخن بانگ برمی دارند» یعنی: از روی خوشحالی به زدن این مثل، شور و هلهله به پا می کنند.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه کریمه درباره مجادله ابن زبیری با رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد زیرا آن گاه که آیه مبارکه «انبیاء / ۹۸»: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾: «شما و آنچه که به جای خداوند می پرستید، هیضم جهنم اید» نازل شد، ابن زبیری به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: سوگند به پروردگار کعبه که در حجت بر تو غلبه یافتم! آیا نصاری مسیح را، یهود عزیر را و بنو ملیح، فرشتگان را

نمی‌پرستند؟ پس این آیه بدین معنی است که مسیح و عزیز و فرشتگان نیز هیزم جهنم‌اند؟! ابن زبیری از این سخنش سخت شادمان شد و مشرکان مکه نیز بانگ شادی برداشتند. پس خدای متعالد این آیه کریمه و آیه «انبیاء/۱۰۱» را نازل فرمود: ﴿

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿۱۰۱﴾ : «همانا کسانی که از ما در حقشان نیکی مقرر شده است، آنان از آتش دوزخ دور داشته شده‌اند».

این آیه، نمایانگر نوع دیگری از لجاجت و ستیزه‌گری در کفر و عناد و مجادله‌شان به نارواست و چهار نوع دیگر از کفریاتشان در آیات قبل گذشت، که عبارت بود از:

- ۱- آنها برای حق تعالی از بندگانش جزء (فرزند) قرار دادند.
- ۲- آنها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند، دختر خواندند.
- ۳- آنها گفتند: اگر خدا نمی‌خواست ما بتان را پرستش نمی‌کردیم.
- ۴- آنها گفتند: چرا این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر مکه یا طایف، نازل نشده است.

وَقَالُوا أَلَّهِتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۹۸﴾

همچنین مشرکان با پیامبر ﷺ مجادله کردند «و گفتند: آیا خدایان ما بهترند» در نزد تو ای محمد ﷺ! «یا عیسی؟» یعنی: اگر قضیه بدین صورت باشد که لزوماً هر کسی که جز خدا مورد پرستش قرار گیرد، به آتش دوزخ وارد شود، در این صورت، ما نیز به این‌که خدایان ما با عیسی و عزیز و فرشتگان در جهنم همراه باشند، راضی هستیم! «آن مثل را جز از راه جدل برای تو نزدند» یعنی: آن مثل نامربوط در مورد عیسی ﷺ را برای تو نزدند مگر به‌خاطر این‌که با تو به ناروا ستیزه و مجادله کنند زیرا آنها می‌دانند که حرف «ما» در آیه: (انکم و - ما - تعبدون من دون الله حصب جهنم) «انبیاء/۹۸»، برای غیر عقلاً به کار می‌رود بنابراین، آیه کریمه نه شامل عیسی می‌شود و نه شامل عزیز و فرشتگان. از سوی دیگر، آنها با این جدال خود، خواهان حق نیز نبودند زیرا حقیقت در مورد عیسی ﷺ چیز دیگری غیر از این سفسطه‌هایشان است، چرا که عیسی ﷺ عقیده توحید را آورد و قوم خویش را نیز با این سخن به آن سفارش کرد و فرمود: «خداوند پروردگار ما، خداوند یگانه‌ای است» «مائده/۷۲». «بلکه آنان مردمی

ستیزه جویند» خصمون: آنها بسیار ستیزه‌جو و در دشمنی و خصومت، بسیار سرسخت و زیاده‌رو اند.

در حدیث شریف به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما ضل قوم بعد هدی كانوا علیه إلا أوثوا الجدل، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الآیة: هیچ قومی بعد از هدایتی که بر آن بودند، گمراه نشدند مگر این که جدل و ستیزه‌جویی در آنان جانشین شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را تلاوت کردند.»

إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

«عیسی جز بنده‌ای که بر وی انعام کرده‌ایم، نیست» یعنی: عیسی صلی الله علیه و آله بنده‌ای است که ما با انعام نبوت بر وی، گرامیش داشته و او را مورد اکرام و اعزاز قرار دادیم (و) عیسی صلی الله علیه و آله نیست مگر کسی که: «او را برای بنی اسرائیل مثلی» یعنی: نشانه و عبرتی «ساختیم» که به وسیله او، به قدرت خدای سبحان پی ببرند زیرا عیسی صلی الله علیه و آله بدون پدر به دنیا آمد همچنین او مردگان را زنده می‌کرد و کور و پیس مادرزاد و هر بیماری را - به اذن الهی - شفا می‌بخشید.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ﴿٦٠﴾

«و اگر بخواهیم، البته به جای شما فرشتگانی در روی زمین که جانشین شما گردند، پدید می‌آوریم» یعنی: اگر می‌خواستیم، شما را نابود کرده و به جای شما فرشتگانی را در روی زمین پدید می‌آوردیم که آن را آباد کنند و در آن جانشین شما باشند. یعنی: بدانید که هرچند حال عیسی صلی الله علیه و آله شگفت‌آور و عجیب است اما خداوند جل جلاله بر آفرینش عجیب‌تر از آن نیز تواناست.

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمُوتُ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

«و همانا او» یعنی: عیسی علیه السلام «نشانه‌ای برای قیامت است» یعنی: نزول عیسی علیه السلام از آسمان، از جمله نشانه‌هایی است که قیامت با آن شناخته می‌شود زیرا این نزول، از علائم قیامت است و خدای سبحان قبل از برپایی قیامت او را از آسمان فرود می‌آورد. چنان‌که خروج دجال نیز از دیگر نشانه‌های قیامت می‌باشد. شایان ذکر است؛ احادیث وارده در باره فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت - که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید - متواتر می‌باشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: «... در اثناپی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرومی‌فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالی که دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بالهای دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر این‌که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آن‌گاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش می‌رساند...».

«پس زنهار در آن تردید نکنید» یعنی: در وقوع قیامت هیچ شک و شبهه‌ای به خود راه ندهید و آن را دروغ نینگارید زیرا قیامت خواه‌ناخواه آمدنی است «و ازمن پیروی کنید» در آنچه که شما را به آن - از یگانه‌پرستی و نفی شرک - فرمان می‌دهم؛ «این است راه راست» یعنی: آنچه که من شما را به آن امر می‌کنم و شما را به سوی آن می‌خوانم، تنها راه پایدار و مستقیمی است که شما را به حق می‌رساند.

وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾

«و مبادا شیطان شما را از راه به در برد» یعنی: الحذر! که شیطان راه شما را نزند و به وسوسه‌ها و شبهه‌هایی که در دل‌هایتان فرو می‌افکند؛ فریفته‌تان نسازد و شما را از

پیروی من باز ندارد «زیرا او برای شما دشمنی آشکار است» یعنی: او دشمنی با شما را پنهان نمی‌کند و از نمایان کردن آن هیچ پروا و ابایی ندارد.

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا ﴿٦٣﴾

«و چون عیسی بینات» یعنی: معجزات روشن و احکام و شریعت واضح الهی را که همانا انجیل است «آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم» یعنی: برای شما نبوت، یا انجیل را آوردم. به قولی معنی این است: من به شما پیامی را آورده‌ام که بر امور پسندیده ترغیب و از امور زشت و ناپسند باز می‌دارد «و تا برای شما بعضی از آنچه را که در آن اختلاف می‌کنید» از احکام تورات و امور دینی، نه دنیوی «روشن سازم، پس، از خدا پروا دارید» یعنی: از نافرمانی‌های وی بپرهیزید «و از من اطاعت کنید» در آنچه که شما را به آن - از توحید و احکام شرع - امر می‌کنم. ابن‌کثیر گفته است: «این معنی که عیسی علیه السلام امور دینی را آورد نه امور دنیوی را، معنایی نیکو است زیرا انبیا علیهم السلام برای بیان کار دنیا مبعوث نشده‌اند به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف ذیل که به روایت انس و عائشه رضی الله عنهما نقل شده است، فرموده‌اند: «أنتم أعلم بأمور دنياکم: شما به امور دنیایتان داناترید».

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾

سپس عیسی علیه السلام در بیان آنچه که مردم را به اطاعت خویش در آن دستور داد، فرمود: «در حقیقت، خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید» یعنی: شما باید در عقیده توحید و عمل به احکام و عبودیت حق تعالی، از من اطاعت کنید «این است راه راست» یعنی: فقط عبادت خدای عزوجل به یگانگی و عمل به شرایع و احکام وی، راه راست و درست است و بس.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾

«پس احزاب از میانشان اختلاف کردند» احزاب: گروههایی اند که با هم متحزب و همدست شده‌اند. یعنی: گروههایی از میان یهود و نصاری که عیسی عليه السلام به سوی آنان فرستاده شده بود، با هم در کار دین اختلاف کردند «پس ویل» ویل: کلمه عذاب است، یعنی وای: «بر کسانی باد که ستم کردند» از این گروه‌های اختلاف‌کننده. گفتنی است؛ آنان کسانی هستند که به خدای عزوجل شرک ورزیده و به احکام و شرایع وی عمل نکرده‌اند. آری! وای بر آنان «از عذاب روزی دردناک» یعنی: از روزی که عذاب آن دردناک است، که روز قیامت می‌باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

«آیا انتظار می‌کشند» این گروه احزاب. هل: حرف استفهام انکاری و مفید نفی است. یعنی: انتظار نمی‌کشند «جز قیامت را که بناگاه به سراغشان آید در حالی که آنان ناآگاه باشند» و هنوز در غفلت بسر برند بدان جهت که سرگرم امور دنیا می‌باشند.

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

«دوستان» اخلاء: جمع خلیل؛ به معنای دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت با هم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یکدیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقوایان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی يوم القيامة بينهما، یقول: هذا الذی أحببته فی: اگر دو شخص در راه رضای خدای عزوجل با هم دوستی

کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان خداوند ﷺ روز قیامت آن دو را با هم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست می‌داشتی».

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که با هم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول خدا ﷺ همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول خدا ﷺ نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ مَحْزُونُونَ ﴿٦٨﴾

«ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این سخن در روز قیامت، به آن تقوا پیشه‌گانی گفته می‌شود که در راه خدا ﷺ و به خاطر کسب رضای وی، با هم پیوند دوستی برقرار کرده بودند و هنگامی که این سخن به ایشان گفته می‌شود، ترس و هراسشان از بین می‌رود و اندوهشان برطرف می‌شود.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

«همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند» یعنی: مخاطب جمله: ﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ...﴾ همه بندگان نیستند بلکه مخاطب آن، فقط مؤمنان تسلیم‌پذیر مخلص می‌باشند.

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

به آنان گفته می‌شود: «شما و همسرانتان به بهشت درآید» مراد از «أزواجکم» زنان مؤمن ایشانند. به قولی: مراد همنشینان همدم ایشان از مؤمنانند. به قولی دیگر: مراد

همسران ایشان از حورعین اند «شادمانه» یعنی: با اکرام و اعزاز و با برخورداری از نعمت‌ها به بهشت درآیید. به قولی: معنای (تجبرون) این است: در بهشت، از آواز خوانی‌های خوش، متلذذ و برخوردار می‌شوید.

**يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا شَتَّهِهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿٧٨﴾**

«سینی‌هایی پهن و دراز از زر برآنان می‌گردانند» از غذاهای بهشتی «و» برایشان در بهشت نوشابه‌هایی است که در «کوزه‌هایی» از طلا برایشان می‌گردانند «و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهد و دیدگان از دیدن آنها لذت برد، هست» از انواع گوناگون غذاها، نوشابه‌ها و مانند آنها از هر چیزی که دلها در هوای رسیدن به آن است، چشمها از دیدن آنها لذت می‌برد و گوشها از شنیدن آنها به طرب می‌آید «و شما در آن جاودانید» نه می‌میرید و نه از آن بیرون می‌آیید. آری! در بهشت غذاها و نوشیدنی‌ها برای بهشتیان با ظروف طلا تقدیم می‌شود اما استعمال ظروف طلا و نقره در دنیا حرام است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابریشم و دیبا را نپوشید و در ظروف طلا و نقره ننوشید و در سینی‌های طلا و نقره غذا نخورید زیرا ظروف طلا و نقره در دنیا برای کافران و در آخرت برای شماست». در حدیث شریف دیگری به روایت ام‌سلمه رضی الله عنها آمده است: «کسی که در ظروف طلا و نقره می‌نوشد، جز این نیست که آتش جهنم را در شکم خویش فروریخته است». که این دو حدیث - بی هیچ خلافتی - مقتضی تحریم‌اند.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٩﴾

«و این است همان بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید، میراث یافتید» پس چنان‌که میراث به وارث می‌رسد، این بهشت نیز به سبب اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام می‌دادید، به شما رسیده است. در حدیث شریف آمده است: «هریک از دوزخیان -

برای این که درد و دریغ در وجود وی برانگیخته شود - منزل خویش را در بهشت می بیند آن گاه (به حسرت) می گوید: اگر خداوند مرا هدایت می کرد، از متقیان می بودم و هر یک از اهل بهشت منزل خویش را از دوزخ می بیند سپس می گوید: اگر خدای عزوجل هدایتمان نمی کرد، ما راه یافته نبودیم. پس این برایش شکری است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ کسی نیست مگر این که منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد پس کافر منزل مؤمن را از وی در دوزخ میراث می برد و مؤمن از کافر منزل وی را در بهشت و این است تفسیر فرموده باری تعالی: ﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾».

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

«در آنجا برای شما میوه هایی بسیار است» یعنی: برای شما بهشتیان در بهشت بجز غذاها و نوشیدنی ها - میوه هایی بسیار با انواع و اصناف گوناگون است «که از آنها می خورید» یعنی: بعضی از آنها را می خورید زیرا از یک طرف چنان بسیار و همیشگی اند که از آنها چیزی کم نمی شود و از سوی دیگر، هر آنچه خورده می شود، بی درنگ عوض آن آماده می گردد.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

«بی گمان، مجرمان» یعنی: مرتکبان جرایم کفری «در عذاب دوزخ ماندگارند» و عذاب به طور ابدی از آنان قطع نمی شود. همچنین این «عذاب» اندک لحظه ای «از آنان تخفیف نمی یابد» تا از آن آسایش یابند و لختی استراحت کنند «و آنها در آنجا نومیدند» مبلسون: از ابلاس است و آن اندوه ناشی از شدت یأس و ناامیدی می باشد که عادتاً سکوت و خاموشی با آن همراه است.

وَمَا ظَلَمْتَنَّهُمْ وَلَكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾

«و ما بر آنان ستم نکردیم» یعنی: ما مجرمان را بی گناه عذاب نکردیم و نه هم افزون بر عذابی که مستحق آنند «بلکه خود ستمکار بودند» در حق خویش، به سبب گناهانی که انجام دادند.

وَنَادُوا بِمَالِكٍ لِّيَقْضِ عَيْنَانَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَنكُوتُونَ ﴿٧٧﴾

«و ندا در دهند که: ای مالک» یعنی: مجرمان دوزخی در دوزخ، مالک (خازن و نگهبان) دوزخ را چنین ندا می دهند؛ «بگو: پروردگارت بر ما حکم کند» به مرگ و کار ما را یکسره نماید. پس آنها به وسیله مالک (خازن و نگهبان) دوزخ، به خدای سبحان متوسل می شوند تا از او بخواهد که آنان را بمیراند تا از عذاب راحت شوند. «مالک»، نام خازن دوزخ و «رضوان» نام خازن بهشت است. محققان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ می باشد چنان که دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند جل جلاله، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه گونه صلاح و فلاح می باشد.

مالک دوزخ «پاسخ می دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست.

لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٨﴾

«قطعاً» ای اهل مکه! «حق را برایتان آوردیم» یعنی: پیامبر خویش را به سوی شما فرستادیم و بر شما کتاب فرود آوردیم و پیامبر ما شما را به سوی حق دعوت کرد؛ «لیکن بیشتر شما حق را ناخواهان هستید» و آن را نمی پذیرید. یا این آیه کریمه نیز حکایت سخنان فرشته نگهبان دوزخ است. یعنی: ما فرشتگان در دنیا حق را به شما مجرمان بیان کردیم ولی شما آن را نپذیرفتید.

آمُ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾

«آیا بر کاری ابرام ورزیده‌اند؟» یعنی: آیا علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نیرنگ و توطئه‌ای مصمم گشته، عزم خویش را بر آن جزم کرده و آن را سازمان داده‌اند و فقط به ناخوش داشتن وی بسنده نکرده‌اند؟ «ما نیز ابرام می‌ورزیم» و در نابودی و مجازاتشان، تدبیری استوار برایشان می‌سنجیم.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دارالندوه اندیشیدند، نازل شد.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

«آیا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟» یعنی: رازهایی را که مشرکان به طور پنهانی و در مکانهای خلوت با هم مطرح می‌کنند و درگوشی‌ها و نجوایی که در میان خویش می‌نمایند؟ «چرا؛ می‌شنویم» و می‌دانیم آن رازهارا «و فرستادگان ما پیش آنان می‌نویسند» یعنی: فرشتگان نویسنده‌ای که بدیشان موظف هستند، نیز تمام گفتار و کردارشان را می‌نویسند.

ابن جریر طبری از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: سه نفر در بین کعبه و پرده‌های آن نشسته بودند، دو نفر آنها قریشی بودند و یک تن ثقفی، یا دو نفر آنها ثقفی و یک تن قریشی بود. در این اثنا یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری در پاسخ وی گفت: اگر بلند سخن بگویید می‌شنود و اگر آهسته سخن بگویید، نمی‌شنود! بدین سبب خدای متعال این آیه کریمه را نازل گردانید.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله! «اگر بر فرض برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستندگان بودم» یعنی: در آن صورت، من این فرزند پنداری‌ای را که شما به خداوند جل جلاله نسبت می‌دهید، به‌عنوان تعظیم پدرش می‌پرستیدم ولی ثابت و مسلم

است که باری تعالی فرزندی ندارد و مستحیل است که او فرزندی داشته باشد. یا معنی این است: اگر فرض بر آن باشد که خدای سبحان فرزندی داشته باشد، باز هم من خدای سبحان را می پرستم زیرا من بنده‌ای فرمانبردار از بندگانش هستم.

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

«پروردگار آسمانها و زمین، صاحب عرش، از آنچه می گویند» یعنی: از این دروغی که در مورد داشتن فرزند بر وی افترا می بندند و هرگز این نسبت سزاوار جناب وی نیست؛ «منزه است» و ساحت قدسی وی از این بهتان مبراست. عرش: آفریده‌ای است عظیم که از آسمانها و زمین بزرگتر می باشد و خدا به کیفیت آن داناتر است.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٨٣﴾

«پس آنان را رهاکن تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند» یعنی: آنان را رهاکن تا در بیهوده‌گویی‌های خویش فرو روند و در دنیای خویش سرگرم باشند «تا به دیدار آن روزشان که بدان وعده داده می شوند، برسند» و آن روز، روز قیامت است و به زودی خواهند دانست که سرنوشت و سرانجام حال و منوالشان در آن روز، چگونه خواهد بود!.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

«و اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست» یعنی: باری تعالی ذاتی است که هم در آسمانها معبود آسمانیان و هم در زمین معبود زمینیان است. یا: او هم در آسمان مستحق و شایسته عبادت است و هم در زمین. قتاده در معنای آن می گوید: «او هم در آسمان پرستش می شود و هم در زمین». البته حق تعالی با الوهیت و ربوبیت در آسمانها و زمین، بر آنها مسلط است نه این که در آنها مستقر باشد چنان که امام رازی در تفسیر کبیر می گوید: «این آیه کریمه از روشن‌ترین دلایل بر این حقیقت است که خداوند متعال در آسمان مستقر نیست؛ زیرا او در این آیه کریمه بیان

داشته است که نسبتش به سوی آسمان در امر الوهیت، همچون نسبتش به سوی زمین است پس هرگاه او خدای زمین است و در آن مستقر نیست؛ پس همین گونه واجب است که او - که خدای آسمان است - در آسمان نیز مستقر نباشد زیرا نسبت الوهیت وی به هر یک از آسمان و زمین، نسبتی متساوی است»^(۱).

«و هموست حکیم علیم» یعنی: او بسیار با حکمت و بسیار داناست و این دو وصف، خود دو دلیل استحقاق وی برای عبادت‌اند.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾

«و بسیار با برکت است کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آن اوست» برکت: بسیاری خیر است. مراد از: ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ عبارت است از: آنچه که در میان آسمانها و زمین از فضا و هوا و موجودات و جانداران وجود دارد «و علم قیامت» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت «پیش اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید» پس او هر کس را به آنچه که مستحق آن است - از خیر یا شر - جزا می‌دهد.

^۱ - این تفسیر صحیح نیست، بلکه خداوند سبحان بر روی عرشش در آسمان می‌باشد، آنچنانکه آیات واحادیث بسیار زیادی موبد این امر می‌باشد، مانند: ﴿أَمْنُم مَّن فِي السَّمَاءِ﴾ الملک: ۱۶، و همچنین حدیث وارد شده از پیامبر که از آن دختری که به دست یهودی کشته شده بود سوال کرد: خداوند کجاست، دختر بچه گفت: در آسمان، سپس پیامبر حکم به اسلام آن دختر بچه کرد.

تفسیر صحیح این آیه چنین است: خداوند سبحان، پروردگار و معبود مخلوقاتش در آسمان و پروردگار و معبود مخلوقاتش در زمین است.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

«و کسانی که کافران به جز او به پرستش می خوانند، دارای شفاعت نیستند» یعنی: بتان و همه کسانی که به جز خدای سبحان مورد پرستش قرار می گیرند، نزد خداوند ﷻ از حق شفاعت برخوردار نیستند پس پندار پرستشگران آنها در این مورد که آنها نزد خداوند ﷻ برایشان شفاعت می کنند، پنداری نادرست است «مگر آن کسانی که به حق گواهی داده باشند» یعنی: به کلمه توحید گواهی داده باشند «در حالی که می دانند» یعنی: در حالی که آن گواهی دهندگان به کلمه توحید، بر گواهی ای که داده اند، علم و آگاهی دارند، از حق شفاعت برخوردار می باشند؛ در صورتی که خداوند تبارک و تعالی برایشان اذن شفاعت دهد.

وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را آفریده؟ مسلماً خواهند گفت: الله» یعنی: مشرکان مکه به این حقیقت که آفریننده شان الله ﷻ است، اقرار و اعتراف می کردند و به انکار این حقیقت قادر نبودند «پس از کجا بازگردانیده می شوند؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت الله ﷻ به سوی عبادت دیگران برگردانیده می شوند و چگونه با وجود چنین اعترافی، از این عبادت برمی گردند؟ شکی نیست که این کارشان، نمایانگر منتهای جهل و بی خردیشان می باشد.

وَقِيلِهِ يَا قَوْمِ إِنَّ هَذُلَاءَ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«و» علم و آگاهی قیامت و نیز علم: «این سخن او» یعنی: علم این سخن محمد ﷺ که می گوید: «پروردگارا! هر آینه اینان» که تو مرا به سویشان فرستاده ای «قومی هستند که ایمان نمی آورند» نزد خداوند ﷻ است. یعنی: خداوند ﷻ شکایت پیامبر خویش ﷺ در مورد رویگردانی قومش از دعوت و پافشاری و عنادشان بر کفر را می شنود و این سخن پیامبرش بر او مخفی نیست.

فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

«پس از آنان اعراض کن» یعنی: از آنچه می‌گویند و از آنچه که تو را به آن از جادوگری و کاهن بودن - متهم می‌کنند، اعراض کن و درگذر؛ بسان در گذشتن کسی که در صدد انتقام کشیدن است، نه این‌که از کارشان راضی باشی و بر دعوت خود شکیبایی و پایداری کن تا سپس که فرمان ما در رسد «و بگو: سلام» یعنی: کار من با شما تا مدتی مسالمت و متارکه است «پس زودا که بدانند» فرجام نامیمونی را که در انتظارشان است. گفتنی است که این تهدیدی بزرگ از سوی خدای عزوجل برای کفار و وعده‌ای ضمنی به پیروزی اسلام و مسلمین بر آنهاست.

﴿سوره دخان﴾

مکی است و دارای (۵۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را از آن روی «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ در آن به قحطی و خشکسالی ای تهدید می‌شوند که شخص گرسنه را چنان بی‌رمق می‌گرداند که از شدت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می‌بیند. همچنین این سوره، متضمن تهدید نسلهای بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه‌های قیامت می‌باشد.

محور این سوره، بیان سه اصل توحید، نبوت و معاد است و با فواصل کوتاه و نزدیک بهم و تصاویر و تابلوهای تکان دهنده خود، گویی پتک‌های کوبنده‌ای است که بر قلبهای غافل و بسته فرود می‌آید.

حَمَّ ۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲)

خوانده می‌شود: «حاء، میم» با مد در میم. و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین» یعنی سوگند به قرآنی که خود واضح است و برای تمام نیازمندیهای دینی و دنیوی نیز بیان روشنی دارد. تفسیر نظیر این آیه، در سوره‌های قبل نیز گذشت.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۳)

جواب قسم در آیه قبل این است که: «ما آن را» یعنی: قرآن را «در شبی مبارک» و فرخنده «نازل کردیم» که شب قدر است و نزول قرآن در آن آغاز شده است. یا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزه» نازل شده است. البته برکت و فرخنده‌گی شب قدر به دلیل آن است که نزول قرآن سبب منافع دینی و دنیوی است چنان که در آن شب، خیر و برکت نازل می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد. «هرآینه ما بیم‌دهنده بودیم» یعنی: قرآن را نازل کردیم تا به وسیله آن، بشر را از

فروافتادن در شرک و معاصی، بیم و هشدار دهیم. قتاده می‌گوید: قرآن تماما در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزه» که در آسمان دنیا نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست‌وسه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد ﷺ فرود آورد.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾

«در آن» یعنی: در شب قدر «هر کار استواری فیصله می‌یابد» یفرق: فیصله می‌یابد، بیان می‌گردد و نوشته می‌شود. امرحکیم: عبارت از کار محکم و استوار است، از آن روی که خدای سبحان در آن شب هر چه را که در یکسال بعد روی می‌دهد - اعم از زندگی و مرگ، توانگری و فقر، خیر و شر و غیره - همه را می‌نویسد. چنین گفته‌اند مجاهد، قتاده و حسن. البته حکمت و مناسبت نزول قرآن در شب قدر این است که: نزول قرآن از شریف‌ترین امور حکمت‌آمیز می‌باشد و این شب نیز شبی است که هر امر استوار و محکمی در آن فیصله می‌یابد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر که گفته است که شب قدر، شب نیمه شعبان است، قطعا از طلب آن دورمانده است زیرا نص قرآن بر این امر صراحت دارد که این شب در رمضان می‌باشد».

أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

«امری است از نزد ما» یعنی: خدای سبحان قرآن را درحالی فرود آورد که متضمن وحی و شریعت اوست. امر: در اینجا به معنی وحی است. «هرآینه ما فرستنده بودیم» یعنی: ما بدین جهت این هشدارها را نازل کردیم که فرستادن پیامبران عليه‌السلام به سوی بندگان، سنت ماست پس این ماییم که پیامبران و از جمله پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را فرستادیم.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾

«رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: ما با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به سوی بشر، در واقع فرستنده رحمت بر آنها بودیم «بی‌گمان او شنوای داناست» خداوند جل جلاله شنوای سخنان بندگان است و به احوالشان و به آنچه که مورد نیازشان است، داناست پس با توجه به همین نیازهایشان بود که پیامبران علیهم‌السلام را به عنوان رحمتی از سوی خود به‌سویشان فرستاد.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٧﴾

«پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید» به این حقیقت. و چنان‌که گفتیم، مشرکان مکه به این حقیقت اقرار و اعتراف داشتند.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَالْأُولَآئِكَ

بعد از اثبات ربوبیت خویش در آیه (۷)، اکنون حق تعالی در این آیه کریمه، به اثبات وحدانیت و قدرت خویش می‌پردازد: «خدایی جز او نیست، او زنده می‌کند و می‌میراند».

سپس یکبار دیگر مخصوصاً بر ربوبیت خویش برای بشر، تأکید می‌گذارد تا به این حقیقت توجه داده باشد که فقط او شایسته و سزاوار پرستش است نه دیگران: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست».

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٨﴾

«ولی نه، آنها» یعنی: کافران «در شکی هستند» در باره توحید و رستاخیز. «بازی می‌کنند» در این اقرار خویش که خداوند جل جلاله آفریننده آنان و آفریننده سایر مخلوقات است. یعنی: این اقرارشان، آمیخته با غفلت و بازی و تمسخر است.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

«پس منتظر باش» ای محمد ﷺ برای آنان «روزی را که آسمان دودی نمایان برمی آورد» به قولی: این دود از نشانه‌های قیامت است که چهل روز در زمین باقی می‌ماند. علمای عصر جدید نیز تأکید می‌کنند که در پایان کار جهان، انرژی خورشید ضعیف شده و غبار اتمی یا غیر آن، مانند دودی در فضا ظاهر می‌شود که فضا را تاریک می‌کند. این دود - چنان‌که در آیه بعد می‌آید و در احادیث رسول اکرم ﷺ نیز آمده است - فراگیر است.

به قولی دیگر: ظهور این دود، پدیده‌ای بوده که رخ داده و گذشته است و آن، کنایه از قحطی‌ای بود که بر اثر دعای رسول اکرم ﷺ بر قریش نازل شد به طوری که چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دودآلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن مسعود رضی الله عنه نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول خدا ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول خدا ﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف: بارخدایا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سالهای یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوانها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و

زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي

السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ... ﴿١٠﴾ پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ

آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول خدا ﷺ برایشان باران طلبدند و باران نازل شد.

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

«که مردم را فرومی گیرد» یعنی: آن دود همه مردم را در بر گرفته و از هر جهت بر آنان احاطه می کند «این است عذاب دردناک» یعنی: آنها در هنگام گرفتار شدن در قحطی می گویند: این عذابی است دردناک! یا خداوند عَلَّامٌ این سخن را برایشان می گوید. ابن کثیر آرای مختلف درباره «دخان» را نقل کرده و در پایان چنین نتیجه می گیرد: این قول که «دخان» از نشانه هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل می کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری رضی الله عنه است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالی که ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی شود تا آن گاه که شما ده نشانه را ببینید:

- ۱ - طلوع خورشید را از مغرب آن.
- ۲ - ظهور دخان.
- ۳ - ظهور دابه الارض.
- ۴ - خروج یأجوج و مأجوج.
- ۵ - نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).
- ۶ - خروج دجال.
- ۷ - وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.
- ۸ - خسوفی در مغرب.
- ۹ - خسوفی در جزیره العرب.
- ۱۰ - آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می آید و همه مردم را می میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می گذرانند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه ای شبیه زکام می شود اما کافر را چنان فرو می گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می شود...».

زَبْنَا أَكْشِفَ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

«می‌گویند: پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن» که اگر عذاب را از ما دور کنی «هر آینه ما مؤمن می‌شویم» روایت شده است که مشرکان قریش نزد رسول اکرم ﷺ آمده و گفتند: اگر خداوند این عذاب را از ما دور گرداند، ما مسلمان می‌شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی‌ای بود که به سبب آن این دود را می‌دیدند.

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

«آنان چگونه پند می‌گیرند» از عذابی که بر سر آنان فرود آمده‌است؛ «و» حال آن‌که «به‌یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است؟» که هر آنچه را از کار دین نیازمند آن هستند، برایشان بیان می‌کند؟.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَاذَ اللَّهِ لَنَجْعَزَنَّهُ ﴿١٤﴾

«پس، از او روی برتافتند» یعنی: از پیامبر ﷺ روی گردانیدند «و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه است» یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است. پس چگونه آنان با وصف چنین پندارها و سخنان یاهو‌ای، متذکر می‌شوند و از کجا بر سر عقل می‌آیند؟!

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

«ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم» یعنی: ما به زودی به سبب دعای پیامبر خویش ﷺ اندک زمانی عذاب را از شما مشرکان دور می‌کنیم و این زمان اندک، مدت باقی‌مانده از عمرتان است «ولی شما در حقیقت باز می‌گردید» به سوی شرکی که بر آن بوده‌اید. و چنین هم شد زیرا به مجرد این‌که عذاب از آنان دور شد؛ به کفر و عناد خویش بازگشتند.

يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ ﴿١٦﴾

«روزی که آنان را به گرفتی بزرگ» یعنی: به سختی و با قوت «فرو می‌گیریم، ما انتقام گیرنده‌ایم» گفته شده: مراد از این روز، روز بدر است زیرا چون مشرکان مکه بعد از برطرف شدن عذاب، مجدداً به راه تکذیب و کفر بازگشتند؛ خدای عزوجل از آنان در بدر انتقام گرفت. به‌قولی دیگر: مراد عذاب دوزخ است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «نظر ابن مسعود این است که مراد از (بطشه‌الکبری) روز بدر است اما من می‌گویم که مراد از این روز، روز قیامت است». ابن کثیر نیز قول ابن عباس رضی الله عنهما را ترجیح داده است.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

«و به یقین ما پیش از آنان» یعنی: پیش از این گروه کافر «قوم فرعون را آزمودیم» یعنی: پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم و پیامبران ما آنان را به‌سوی شریعت ما فراخواندند اما آنها ایشان را تکذیب کردند. یا مراد این است: ما ارزاق را از روی آزمایش بر قوم فرعون توسعه دادیم اما آنها سر به طغیان برداشته و تجاوز پیشه کردند «و پیامبری گرامی برایشان آمد» یعنی: موسی علیه السلام که هم نزد خدای عزوجل گرامی، هم در میان قوم خویش گرامی و هم در ذاتش گرامی بود «که» به آنان گفت:

أَنْ أَدُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

«بندگان خدا را به من بسپارید» یعنی: بنی‌اسرائیل را همراه من بفرستید و آنها را به من سپرده از عذاب و شکنجه رهایشان کنید «زیرا من برای شما پیامبری امین هستم» بر رسالت پروردگرم و بر آنچه که به شما ابلاغ می‌کنم پس به خیانت متهم نیستم.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَنِ مُبِينٍ ﴿١٩﴾

«و بر خدا برتری نجوید» یعنی: بر خداوند جل جلاله تکبر و گردنکشی نورزید؛ به این‌که خود را از طاعت وی و پیروی پیامبرانش برتر بپندارید «هرآینه من آورنده برهانی

آشکار برای شما هستم» که شما را هیچ راهی بر انکار آن نیست، این برهان آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه گانه من.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

«و هر آینه من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از این که مرا سنگباران کنید» آنها موسی عليه السلام را تهدید کرده بودند که با سنگسار او را می کشند پس او از آزارشان به خدای منان پناه برد.

وَإِنْ لَرَأَوْنَا لِي فَاَعَزُّونَ ﴿٢١﴾

«و اگر به من ایمان نمی آورید پس از من کناره گیرید» یعنی: اگر مرا تصدیق نمی کنید و به نبوت من اقرار نمی نمایید؛ پس مرا واگذارید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید تا آن گاه که خداوند جل جلاله میان من و شما داوری کند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَتُوْا لِي قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَأَسْرَبِعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٢٣﴾

«پس» موسی عليه السلام «به درگاه پروردگارش ندا در داد که: اینان قومی مجرم هستند» و در این هنگام بود که خداوند متعال به او فرمان داد تا بنی اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ «پس گفتیم: بندگانم را شبانه ببر» و به این ترتیب، دعای موسی عليه السلام را اجابت کردیم. آری! آنها را شبانه ببر؛ «زیرا شما مورد تعقیب واقع می شوید» یعنی: من چنان تدبیری سازمان داده ام که فرعون و لشکریانش شما را دنبال کنند آن گاه شما را نجات داده و فرعون و کسانش را غرق می کنم.

وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِفُونَ ﴿٢٤﴾

«و دریا را که آرام است» یعنی: ساکن و بی حرکت و گشاده و باز است «پشت سر بگذار» یعنی: دریا را بر همان شکلی که بعد از گذشتنت از آن قرار دارد، واگذار و با

عصایت بر آن نزن که راه‌های خشک شده آن واپس به هم آید. این بدان جهت بود که چون موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از دریای سرخ گذشتند، موسی علیه السلام خواست تا آن را با عصای خویش بزند که دریا مجدداً به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و فرعون حایل شود و در نتیجه، فرعون و لشکریانش نتوانند به آنان برسند اما خداوند جل جلاله به او دستور داد که دریا را همان‌طور آرمیده و ساکن به حالش بگذارد تا فرعون به تصور این‌که دریا خشک است، به دریا درآید و گرفتار بلا شود. مجاهد در معنای آن می‌گوید: «دریا را همچنان با راه‌های خشک‌شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان وارد آن شوند و چون همه آنها به آن وارد شدند آن‌گاه ما دریا را به هم می‌آوریم که همه غرق شوند». «زیرا آنان سپاهی غرق شدنی هستند» خدای سبحان این خبر را به موسی علیه السلام داد تا دلش آرام گیرد و اضطرابش از بین برود.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ ﴿٣٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٣٦﴾

«چه بسیار باغها و چشمه‌سارانی بعد از خود برجای گذاشتند» آن فرعونیان غرق شده «و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو» و تالارهای آراسته.

وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينٍ ﴿٣٧﴾

«و نعمتی» یعنی: اموال و اسباب رفاه و مکنت گسترده‌ای «که در آن خوش و خرم بودند» و در آسایش و ناز و انبساط به سر می‌بردند. فاکه: کسی است که از انواع لذت‌ها بهره‌مند است، چون کسی که از انواع میوه‌ها برخوردار می‌باشد. به‌قرائتی: «فکاهین» خوانده شده، یعنی: فرعونیان در آن نعمت، مغرور و سرمست و گردنکش بودند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ﴿٤٨﴾

«این چنین بود» کار عذاب و درگرفت ما «و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم» یعنی: به هلاکتشان رساندیم و آن همه نعمت و خرمی و برخورداری را از آنان سلب کرده و آنها را به بنی اسرائیل باقی گذاشتیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٤٩﴾

«پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند» زیرا آنها بر روی زمین کار شایسته‌ای نمی‌کردند که زمین به سبب آن بر آنان بگرید و از سوی دیگر، هیچ عمل نیک و پاکیزه‌ای برایشان به آسمان نیز بالا نرفته بود که آسمان به سبب آن بر آنان بگرید لذا نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریستند و نه مردم زمین. و چون شخص مهم و بزرگی بمیرد، اعراب در توصیف بزرگساز درگذشت وی می‌گویند: «بکت علیه السماء والأرض، وبكته الريح وأظلمت له الشمس: آسمان و زمین و باد بر او گریستند و خورشید بر درگذشت وی تاریک شد». در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواكبه إلا بكت عليه السماء والأرض: هیچ مؤمنی نیست که در غربت - آنجا که گریندگان وی غایبند - بمیرد؛ مگر این‌که آسمان و زمین بر او می‌گریند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقدها وبكيا عليه: هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم می‌کنند و بر او می‌گریند». سپس رسول خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.

مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جز این‌که آسمان و زمین چهل بامداد بر او می‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می‌کرد، نگرید؟ و

چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگرید؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی نیست، بر خلاف مؤمنان که با مرگشان، جای نماز خواندنشان از زمین و محل عروج و صعود اعمالشان از آسمان، برایشان می‌گرید. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی‌بیند زیرا نفس وی بزرگترین چیز در چشم وی است لذا خداوند عَلَّمَهُ در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می‌دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

«و مهلت یافته نبودند» که عذاب از آنان به تأخیر افتد بلکه عذاب به‌طور عاجل بر آنان فرستاده شد، به سبب شدت عناد و افراطشان در کفر.

وَلَقَدْ جَنَّبْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

«و به راستی بنی اسرائیل را از عذاب خفت آور رهانیدیم» با به هلاکت رساندن دشمن ایشان زیرا آنها در بند بردگی آن دشمن، خوار و ذلیل و در عذاب و شکنجه‌ای سخت قرار داشتند، کارهای شاقه بر آنان تحمیل می‌شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند؛ «از فرعون» یعنی: ایشان را از چنگ فرعون رهانیدیم «که متکبری از افراطکاران بود» یعنی: او در سرکشی و گردن فرازی و خود بزرگ‌بینی، بسیار افزون‌خواه و در کفر به خداوند بزرگ و ارتکاب نافرمانی‌های وی، از تجاوزکاران و زیاده‌روان بود.

وَلَقَدْ أَخَّرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلِيمِينَ ﴿٣٢﴾

«و قطعاً بنی اسرائیل را دانسته بر جهانیان برگزیدیم» یعنی: ایشان را - با علم و آگاهی به این امر که سزاوار این گزینش هستند - بر مردم زمانشان برگزیدیم و رمز این برتری ایشان، بسیاری وجود پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میانشان و صبر و پایداریشان با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در راه

دین و دعوت بود، اما وقتی که آنها این اوصاف را دگرگون ساختند، خدای عزوجل هم وضع را بر آنان دگرگون کرد و آنها را از اوجگاه برگزیده‌ترین خلق، به حضيض منفورترین آنها نگونسار نمود.

وَأَيِّنَّهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاغٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾

«و از آیات» یعنی: از معجزات موسی عليه السلام «آنچه را که در آن آزمونی آشکار بود، به آنان دادیم» تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنند. البته نجات دادشان از غرق، شکافتن دریا، سایه‌بان ساختن ابر و فرود آوردن من و سلوی برایشان، از جمله این نشانه‌ها و معجزات بود.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾

«هرآینه این گروه» یعنی: کفار قریش «می‌گویند: عاقبت کار جز همین مرگ نخستین ما نیست» و بعد از آن، نه زندگی‌ای است و نه برانگیختنی «و ما زنده‌شدنی نیستیم» بعد از مرگمان.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾

می‌گویند مشرکان به مؤمنان: «اگر راستگو هستید» در این‌که بعد از مرگ زندگی مجددی است «پس پدران ما را بازآورید» یعنی: آنان را بعد از مرگشان به دنیا برگردانید. البته این شبهه آنان؛ شبهه‌ای فاسد و حجتی باطل و بی‌اساس است زیرا معاد در روز قیامت است نه در این دنیا.

روایت شده است که کفار قریش از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خواستند تا خداوند جل جلاله در همین دنیا مردگان را برایشان برانگیزد و بزرگشان قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و صحت رستاخیز مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.

أَهْمُ خَيْرٍ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾

«آیا آنان بهترند یا قوم تبع» یعنی: آیا قوم قریش در نیرومندی و مکت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. خاطر نشان می‌شود که قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیته عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند. «تبع» لقب شماری از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

قرطبی می‌گوید: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه مراد از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است. سپس می‌افزاید: اما ظاهراً از آیات چنین بر می‌آید که این سخن خداوند عز وجل ناظر بر یکی از شاهان تبعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می‌شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد». قرطبی می‌افزاید: این تبع - والله اعلم - همان «ابو کرب» جهانگشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار بیماری حادی گردید و از قصد خویش منصرف گشته و برای نخستین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت‌گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد رضی الله عنه» است پس از مدینه نیز دست برداشت».

«و» آیا قریش بهترند، یا «کسانی که پیش از آنان بودند؟» چون عاد و ثمود و مانند آنان؛ «آنها را هلاک کردیم چرا که آنها مجرم بودند» پس هلاک ساختن گروهی مانند قریش که در قدرت و شوکت بس پایین‌تر از آنانند - به سبب مجرم بودنشان - به طریق اولی بر خداوند عز وجل سهل است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِينًا ﴿٣٨﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«و آسمانها و زمین را و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم؛ آنها را جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای برپاداشتن و نمایان ساختن حق آفریده‌ایم تا دلایل و شواهد روشنی بر وجود و وحدانیت ما باشند پس اگر رستاخیزی در میان نبود و آفرینش خلق هدفی جز فانی ساختن آنها نداشت؛ این امر، کاری عبث و بازی‌گونه بیش نبود و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از بازیگری برتر است «ولیکن بیشترشان» که مشرکانند «نمی‌دانند» که کار این چنین است و آفرینش ما از هدف و فلسفه‌ای بس عمیق برخوردار می‌باشد.

﴿٤٠﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْعِبُكَ

«در حقیقت، روز جداسازی، موعد همگی آنهاست» یعنی: روز قیامت، میعاد است که برای جداساختن نیکوکار از بدکار و محق از مبطّل قرار داده شده است.

﴿٤١﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

«همان روزی که هیچ دوستی از دوست دیگری چیزی را دفع نکند» یعنی: در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچ‌گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند. مولى: کلمه‌ای است که معانی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر عمو، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست. «و نه آنان یاری می‌شوند» یعنی: نه آنها در آن روز، از عذاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ باز داشته می‌شوند.

﴿٤٢﴾ إِلَّا مَنْ رَجِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

«مگر کسی را که خدا بر او رحم کرده است» یعنی: لیکن کسی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر او - با درگذشت از وی یا قبول شفاعت در حق وی - رحم کرده باشد؛ آن کس قطعاً

یاری می‌شود و نجات پیدا می‌کند «زیرا که اوست همان عزیز مهربان» یعنی: باری تعالی همان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمی‌تواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

«همانا درخت زقوم خوراک گناه پیشه است» اثم: کسی است که گناه بسیاری دارد. مراد از آن کفاری مانند ابوجهل، یارانش و امثالشان از ملحدان مجرم در هر عصری هستند زیرا ماقبل و مابعد این آیه، بر این معنی دلالت می‌کند. زقوم: درختی است که خداوند ﷻ آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، که چون دوزخیان گرسنه شوند، به سوی آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند. سعیدبن منصور در بیان سبب نزول آیه (٤٣) و مابعد آن از ابی‌مالک روایت می‌کند که گفت: ابوجهل خرما و کره را می‌آورد و به هم می‌آمیخت آن‌گاه می‌گفت: تزقوموا: زقوم بخورید و این همان زقومی است که محمد به شما وعده می‌دهد! پس این آیه کریمه نازل شد.

كَلَّمَهُمْ بَعْلٌ فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾

«همانند مهل در شکم‌ها می‌جوشد» مهل: درد و ته‌نشین روغن، یا مایع قطران است. و به‌قولی: مس گداخته است.

كُنْفَى الْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾

«همانند جوشش حمیم» حمیم: آب بسیار داغ و جوشان است.

خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

«او را بگیرید و به سختی بکشانید» یعنی: به فرشتگان نگهبان دوزخ گفته می‌شود: این مجرم را بگیرید و او را بکشانید، یا بردارید؛ «به سوی میانه دوزخ» یعنی: به وسط و مرکز آن.

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

«آن‌گاه بر فراز سرش از عذاب آب جوشان فرو ریزید» در روایات آمده است: فرشتگان بر او با گریزی از آهن می‌کوبند به طوری که دماغش شکافته می‌شود، سپس بر سرش آب جوشان می‌ریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک می‌سوزاند و می‌روبد.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

ای فرشتگان! از روی سرزنش و سرکوب و توبیخ به آن مجرم بگویید: «بچش که تو» به خیال خودت «همان بزرگوار گرامی قدر هستی» یعنی: ای آن‌که به زعم خود عزیز، بزرگوار و گرامی هستی - چنان‌که در دنیا می‌پنداشتی - اینک عذاب را بچش. اموی در مغازی خویش در بیان سبب نزول این آیه کریمه از عکرمه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ با ابوجهل ملاقات کرده و خطاب به او گفتند: «خداوند متعال به من دستور داده که به تو بگویم: ﴿أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾ یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بپیوندی...! ولی آن ملعون، دست خود را از دست رسول اکرم ﷺ کشید و گفت: نه تو می‌توانی به من کاری بکنی و نه رفیقت (یعنی خداوند)، تو خود نیک می‌دانی که من قدرتمندترین کس در میان اهل بطحا و عزیز و بزرگوار هستم. پس خداوند عزوجل او را در روز بدر هلاک گردانید و او را با این سخن خوار و زبون کرده و ننگ و نفرت ابدی را برایش برجای گذاشت و نازل فرمود:

﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾: (اینک عذاب رابچش که تو همان عزیز بزرگووار هستی!).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

«هرآینه این» عذاب «همان چیزی است که درباره آن تردید می کردید» هنگامی که در دنیا بودید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ ﴿٥١﴾

«به راستی پرهیزگاران در مقامی امن هستند» در بهشت برین، جایی که صاحب آن از تمام هراسها، غمها و نگرانی ها ایمن و آسوده خاطر است.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٥٣﴾

«در میان باغها و کنار چشمه سارها، از پرنیان نازک و دیبای ستبر می پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر و درشت است «روبه روی همدیگر نشسته اند» یعنی: در مجالس و جایگاه های فاخر خود در بهشت، روبه روی یکدیگر نشسته و به یکدیگر نگاه می کنند تا با هم، بیشتر انس بگیرند.

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

«آری! چنین است و آنها را با حوریان درشت چشم، همسر می گردانیم» یعنی: ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده ایم، مورد اکرام قرار می دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. حور: جمع حوراء، به معنای زن سپیدفام سیمین بدن است. به قولی: حور از (حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی آن) گرفته شده است. عین: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می باشد. مجاهد می گوید: «حور را از

آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آنها، سرگشته می ماند و خیره می شود».

اما مهر حوران بهشتی: در حدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهوور الحور العين: بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است». در حدیث شریف دیگری به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کنس المساجد مهوور الحور العين: جارو کردن مساجد، مهرهای حور عین است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «مهوور الحور العين قبضات التمر، وفلق الخبز: مهرهای حور عین؛ مشت های خرما و پاره های نان است»، که در راه خدا صلی الله علیه و آله انفاق می شود. پس می توان گفت که: هر سه اینها جزء مهر حور عین است.

يَدْخُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴿٥٥﴾

«در آنجا هر میوه ای را که بخواهند، آسوده خاطر می طلبند» یعنی: در حالی از این میوه ها برخوردار می گردند که از تخمه معده و بیماریها و دردهای دیگر ایمنند همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می باشند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّهَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

«در آنجا جز مرگ نخستین، طعم مرگ را نمی چشند» یعنی: مؤمنان در بهشت هرگز نمی میرند و آن مرگی را هم که در دنیا چشیده بودند، گذشت و به پایان رسید «و آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشت» یعنی: حق تعالی عذاب دوزخ را از مؤمنان برگردانید و ایشان را از آن نگاه داشت نه از کفاری که گفتند: مرگ دیگری جز همان مرگ نخستین ما وجود ندارد و ما هرگز برانگیخته نمی شویم! زیرا آنان در دوزخ با عذابهایی روبرو می شوند که از مرگ بسیار سخت تر است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يؤتى بالموت في صورة كبش أملح،

فیوقف بین الجنة والنار، ثم یذبح، ثم یقال: یا أهل الجنة! خلود فلا موت، و یا أهل النار خلود فلا موت: مرگ در صورت قوچی سیاه و سفید (ابلق) آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ قرار داده می‌شود آن‌گاه ذبح می‌گردد، سپس چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست».

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

«این فضلی است از جانب پروردگار تو» یعنی: این همه نعمت جاودانه در بهشت ماندگار، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است. یا خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ این همه نعمت را به عنوان عطا و فضلی از جانب خویش و نه به سبب استحقاقشان، به ایشان ارزانی داشته است زیرا بنده چیزی از خدای سبحان طلبکار نیست «این است همان رستگاری بزرگ» که بعد از آن، دیگر حد و اندازه‌ای برای رستگاری متصور نبوده و این رستگاری در بزرگی خود، به حد نهایی می‌باشد.

فَإِنَّمَا يَسْتَرْزِقُهُ بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

«جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم، باشد که پند پذیرند» یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند.

فَأَرْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

«پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند» یعنی: چنانچه آنان بر کفر و ستیزه با خدا عَلَّامُ الْغُیُوبِ و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادامه دهند، تو منتظر پیروزی‌ای بر آنان باش که به تو وعده داده‌ایم زیرا آنان نیز منتظر مرگت یا غیر آن از حوادث نامیمون بر تو هستند.

﴿سوره جاثیه﴾

مکی است و دارای (۳۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره نام خود را از آیه: ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً﴾ (آیه / ۲۸) گرفته است، که تفسیر آن در جای خود می‌آید.

سوره «جاثیه» بعد از سوره «دخان» نازل شد و محور آن، بیان روش مشرکان در رویارویی با حجت‌ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویارویی قرآن با آنان در جهت درمانشان و بیان فرجام کارشان می‌باشد.

حَمِّ ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

خوانده می‌شود: «حاء، میم» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در آغاز تفسیر سوره «بقره» گذشت.

«فرو فرستادن این کتاب» یعنی: این قرآن «از جانب خداوند غالب با حکمت است» خداوندی که در ملکش پیروزمند و در صنعش فرزانه و حکیم می‌باشد.

إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

«بی‌گمان در آسمانها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است» یعنی: در خود آسمانها و زمین، یا در آفرینش آسمانها و زمین، بر وجود خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و صفات، اسماء و افعال وی، نشانه‌های روشنی است.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

«و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنبنندگان پراکنده می‌گرداند» یعنی:

همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری که اهل یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آنها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

وَإِخْلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ ءآيَاتٌ لِقَوْمٍ



«و در اختلاف شب و روز» یعنی: در امر آمدن آنها از پی یکدیگر، یا در تفاوت آنها در درازی و کوتاهی، گرما و سرما و روشنایی و ظلمت نیز نشانه‌ها و عبرت‌هایی است «و در آنچه خدا از رزق از آسمان فرود آورده» مراد از رزق در اینجا: باران است زیرا باران سبب همه چیزهایی است که خداوند عز وجل بندگان را به وسیله آنها روزی می‌دهد «پس به وسیله آن، زمین را زنده گردانیده است» زنده ساختن زمین، بیرون آوردن رستنی‌های آن است «پس از مرگ آن» یعنی: پس از خالی بودن آن از سبزی‌ها و رستنی‌ها «و در گردش بادها» که گاهی از یک جهت می‌وزند و گاهی از جهتی دیگر، گاهی گرم اند و گاهی سرد، گاهی نافع اند و گاهی زیان آور «برای مردمی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» بزرگ که بر وحدانیت و قدرت خداوند عز وجل دلالت می‌کنند اما نه برای اهل جهل و عناد بلکه فقط برای کسانی که دارای خردهای برتری اند پس جاهلان معاند، هرگز از آنها نفعی نمی‌برند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«این است آیات الله» یعنی: این آیاتی که ذکر شد؛ همانا حجت‌ها و برهانهای خداوند عزوجل در کتاب هستی وی و در قرآن عظیم است «که آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ما در آنچه که بر تو از قرآن فرود می‌آوریم، راستگو هستیم و آنچه که بر تو می‌خوانیم، متضمن حق است «پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟» یعنی: بعد از سخن خداوند ﷻ و بعد از آیات وی، آنها دیگر به کدامین سخن باور می‌دارند؟ به این معنی که خداوند ﷻ راستگوترین راستان است پس اگر این کفار کوردل، سخن او را تصدیق نکنند؛ دیگر سخن چه کسی را تصدیق خواهند کرد؟ و اگر آیات کتاب او را تصدیق نکنند؛ دیگر کتاب چه کسی را تصدیق می‌کنند؟ چنان‌که خداوند متعال در آیه (۲۳) از سوره «زمر» می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾: «خداوند است که نیکوترین سخن را فرود آورده».

«صاوی» در شرح «جلالین» می‌گوید: «خداوند ﷻ در این سه آیه، شش دلیل را بر وجود، قدرت و وحدانیت خود ذکر نموده و آیه نخست را با: (للمؤمنين)، آیه دوم را با: (یوقنون) و آیه سوم را با: (یعقلون) به پایان آورده است. وجه تغایر و تمایز میان جملات پایان‌بخش این آیات در این است که: وقتی انسان در آسمانها و زمین و این‌که ناگزیر آنها را آفریننده‌ای است، اندیشه و تأمل کند؛ بی‌شک بر اثر این تأمل ایمان می‌آورد پس جمله (للمؤمنين) با آن متناسب می‌باشد و چون در آفرینش خود اندیشه کند، این تأمل بر ایمانش می‌افزاید و از اهل یقین می‌گردد پس جمله (یوقنون) با آن تناسب دارد و چون در سایر رویدادها و نشانه‌ها نیک بنگرد و اندیشه کند، عقلش به کمال رسیده و عملش استحکام می‌یابد پس جمله (یعقلون) با آن تناسب دارد». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تعابیر، خود بیانگر روندی ارتقائی و تکاملی؛ از حالی شریف به حالی شریف‌تر و برتر از آن می‌باشد». امام رازی نیز در تفسیر کبیر، دلایل شش‌گانه وجود، قدرت و وحدانیت خدای عزوجل در این آیات را به نحوی بدیع به رشته بیان کشیده که در خور مطالعه می‌باشد و در این مختصر مجال طرح آنها نیست.

وَيَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرَةً بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾

«وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای» یعنی: وای بر هر بسیار دروغگوی بسیار گنهکاری
«که آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود سپس سماجت می‌ورزد» یعنی:
بر کفر خویش مصرانه باقی مانده و بر شیوه باطلی که بر آن قرار داشته، پایبندی
می‌ورزد و از آنچه که از کلام خدا ﷻ می‌شنود، پند نمی‌گیرد «مستکبرانه» یعنی: او بر
کفر خویش درحالی سماجت و اصرار می‌ورزد که خود را از این امر که به حق گردن
نهد، بزرگتر و برتر می‌بیند، حقی که عبارت از کلام پروردگار متعال آفریننده وی
می‌باشد، پروردگاری که نامش متعالی و سلطه‌اش برتر است. «چنان‌که گویی آنها را
نشنیده است» یعنی: حال آن دروغزن گناه‌پیشه در عدم التفات به این آیات، شبیه حال
کسی است که آنها را نشنیده است «پس او را به عذابی دردناک مژده ده» یعنی: به او
خبر ده که برایش نزد خداوند قهار - به‌عنوان جزای اصرار و استکبار و عدم استماع
وی به این آیات - عذابی سخت دردناک است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره نضربین حارث نازل شد که
داستانهای عجم را می‌پراکند و مردم را به آنها مشغول می‌کرد تا قرآن را نشنوند. اما
حکم آیه کریمه درباره هر کسی که راه دین را بسته و آن را از مردم باز می‌دارد و از
پذیرش هدایت حق تعالی تکبر می‌ورزد، عام است.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾

«و چون» آن دروغزن گناه پیشه «بر چیزی از آیات ما آگاه شود» یعنی: چیزی از علم
آیات الهی به وی برسد «آنها را» یعنی: آیات الهی را «به تمسخر می‌گیرد» یعنی: آیات
الهی را موضوعی برای ریشخند و تمسخر و ابراز شگفتی خود قرار می‌دهد و معانی‌ای
را که این آیات بدانها پرداخته‌اند، دستاویز این ریشخند و تمسخر خویش می‌گرداند.
چنان‌که در آیه (۴۳) از سوره «دخان» در این مورد روایتی را نقل کردیم که: ابوجهل
مقداری خرما و کره خواست و آن‌گاه به یارانش گفت: از این زقوم بخورید زیرا محمد
به شما جز شهد و عسل را وعده نمی‌دهد و این همان زقومی است که او شما را از آن

می‌ترساند! «این گروه» دروغ‌پرداز بهتان‌پیشه که اوصاف آنها گذشت: «عذابی خوارکننده خواهند داشت» به سبب پافشاریشان بر کفر و استکبارشان از شنیدن آیات خداوند عز وجل و به تمسخر گرفتن آن. عذاب مهین: عذابی است خوارکننده و فضیحت‌بار. بدین‌سان، خدای عزوجل از راه طرح این‌گونه تهدیدها، بر حرمت و قدسیت کتاب خویش از این‌که در معرض تمسخر و استهزا قرار گیرد، تأکید می‌گذارد. در حدیث شریف به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این‌که با قرآن به سرزمین دشمن مسافرت شود، نهی کردند؛ از بیم آن‌که مبادا دشمن به آن اهانت کند».

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

«دوزخ پشت سر آنهاست» یعنی: در پشت سر احساس افتخار و شرف و عزت آنها به دنیا و تکبر از حق؛ جهنم قرار دارد پس آنها باید یقین داشته باشند که جهنم در پشت سرشان است و به زودی آنان را در خواهد یافت. به‌قولی، معنی این است: دوزخ پیشاپیش آنهاست زیرا رویکرد آنها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند «و دفع نمی‌کند از آنان» چیزی از عذاب الهی را و هیچ‌گونه سودی به آنان نمی‌رساند؛ «آنچه کسب کرده‌اند» و به دست آورده‌اند از اموال و اولاد «و نه دوستانی که بجز الله گرفته‌اند» یعنی: همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته و آنها را به جای خداوند عز وجل می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زبانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْحِ أَلِيمٍ ﴿١١﴾

«این هدایتی است» یعنی: این آیاتی که ذکر آن در این سوره گذشت؛ همانا رهنمود و هدایتی است برای راهیافتگان به قرآن عظیم، یعنی برای کسانی که آنچه را در آن

است، می‌پذیرند «و کسانی که به آیات پروردگارشان» یعنی: به قرآن «کافر شدند، برایشان عذابی از رجز دردناک است» رجز: سخت‌ترین عذاب است.

❖ **اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِيَجْرِيَ فِيهِ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾**

«خدا همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد» یعنی: آن را به گونه‌ای آفرید که شما بتوانید بر آن تمکن یابید و آن را رام خویش گردانید؛ با سوار شدن بر فراز امواج آن در کشتی‌ها و دریاهای که او ساختن آنها را به شما آموخته است «تا کشتی‌ها در آن به فرمانش روان شوند» یعنی: تا کشتی‌ها به اذن و یاری دادش به شما در به حرکت درآوردن آنها، بستر دریا را شکافته و به پیش روند «و تا از فضل او طلب روزی کنید» با تجارت، فرو رفتن در دریا و بیرون آوردن در و گوهر از آن، صید ماهی و غیر این‌ها «و باشد که سپاس بگزارید» نعمت‌هایی را که حق تعالی به سبب این رام ساختن دریا، بر شما ارزانی می‌دارد.

❖ **وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾**

«و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آورده اوست» یعنی: همه آنچه را که حق تعالی در آسمانها از خورشید و ماه و ستارگان و باران و ابر و باد آفریده است و همه آنچه را که در زمین از کوه‌ها و دریاها و جویبارها و اشیای سودآور دیگر آفریده است، برای بندگانش مسخر و رام گردانیده و همه اینها رحمتی از جانب وی به بندگانش می‌باشد؛ به عنوان نعمت و بخشایش وی «بی‌گمان در این» رام ساختن «برای گروهی که می‌اندیشند» و به وسیله فکر و اندیشه و راهیابی به این نشانه‌ها، به توحید می‌رسند «نشانه‌هایی است» اما کسانی که تفکر نمی‌کنند؛ به این نشانه‌ها نیز راهیاب نمی‌شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٦﴾

«به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: تا از کسانی که به روزهای الله امید ندارند درگذرند» یعنی به مؤمنان بگو: از کسانی که وقایع و رخدادهای الهی را بر دشمنانش توقع نمی‌دارند و بر خویشتن از عذابی همچون عذاب خداوند جَلَّالَهِ بر امت‌های گذشته بیم ندارند، درگذرند، از آن روی که آنان به باری تعالی ایمان ندارند و بنابراین، عنایت پیروزی از سوی باری تعالی را برای دوستانش نیز انتظار نمی‌برند. آری! از آنان درگذرند؛ «تا خداوند قومی از آنان را به حسب کار و کردارشان مجازات کند» مراد از این قوم: مؤمنانند که به درگذشت از کفار فرمان داده شدند تا خداوند جَلَّالَهِ ایشان را در قیامت در برابر کارهای نیکی که کرده‌اند، پاداش دهد، که از جمله این کارهای نیک، صبر و شکیبایی بر آزار کفار و چشم پوشیدن از آنان با فروخوردن خشم و تحمل ناخوشی‌ها از سوی آنان است. به‌قولی دیگر، معنی چنین است: تا خداوند جَلَّالَهِ کفار را بر حسب آن گناهان و بدیهایی که کرده‌اند، جزا دهد. گویی باری تعالی می‌فرماید: شما نمی‌توانید جزایشان را تماما بدهید پس ما آنان را چنان‌که باید جزا می‌دهیم. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی اگر شما از آنان در دنیا درگذرید، بدانید که خداوند جَلَّالَهِ قطعاً آنها را در آخرت در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهد».

واحدی نیشاپوری و قشیری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آیه کریمه درباره عمر بن خطاب رضی الله عنه و عبدالله بن ابی و دو گروه پیرو آنها نازل شد؛ ماجرا این‌گونه بود که: سپاه مسلمانان در غزوه بنی‌مصطلق بر سر چاهی به‌نام «مریسع» فرود آمده بود، عبدالله بن ابی غلامش را فرستاد تا آب بیاورد، غلام دیر کرد و چون نزد وی آمد ابن‌ابی از او پرسید: علت دیر کردنت چه بود؟ او گفت: غلام عمر بر دهانه چاه نشسته است و کسی را اجازه نمی‌دهد که آب بکشد تا مشکهای پیامبر و مشک ابوبکر پر نشود و مشک مولایش عمر را نیز پر نکند! عبدالله بن ابی گفت: مثل ما و مثل این گروه نیست؛ مگر چنان‌که گفته‌اند: «سمن کلبک یا کلبک: سگت را فربه کن تا تو را بخورد!». پس این سخن به عمر رضی الله عنه رسید و او شمشیرش را بر گرفت تا به قصد عبدالله بن ابی حرکت کند، همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

در روایت دیگری آمده است: «این آیه کریمه درباره یهودی ای بنام فنحاص بن عازوراء و در باره عمر رضی الله عنه نازل شد زیرا آن یهودی، بعد از نزول آیه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ گفت: پروردگار محمد نیازمند شده است! و چون عمر رضی الله عنه سخن وی را شنید، شمشیرش را حمایل گردنش کرد و در طلب وی بیرون آمد. آن گاه این آیه کریمه نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی عمر رضی الله عنه فرستادند و چون او آمد، فرمودند: ای عمر! شمشیرت را بر زمین بگذار...».

آیه کریمه منسوخ نیست، چراکه در مدینه یا در غزوه بنی مصطلق نازل شده است. اما ابن کثیر می گوید: «این حکم که مسلمانان برای تألیف قلوب مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود اما بعد از آن که آنها بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند؛ خداوند جل جلاله مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

«هر که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیانش باشد، سپس» در روز قیامت با اعمالتان «به سوی پروردگارتان برگردانیده می شوید» و او شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

«و به یقین به بنی اسرائیل، کتاب» یعنی: تورات «و حکم» یعنی: فهم و دانش در دین را دادیم، که با این دو؛ زمینه حکومت و فرمانروایی شان در میان مردم و حل و فصل دعاوی آنان برایشان میسر گردید «و» نیز به آنها «نبوت دادیم» و از میانشان بسیاری را به نبوت و رسالت برانگیختیم «و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم» یعنی: نعمت های لذت بخش و گوارا را برایشان حلال کردیم که من و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) از آن جمله بود «و آنان را بر جهانیان» زمانشان «فضیلت دادیم» به گونه ای که به آنان نعمتهایی ارزانی داشتیم که به دیگران ارزانی نکرده بودیم؛ چون نزول تورات، شکافتن دریا و امثال آن....

وَأَيُّنَهُمْ يَنْتَ مِنْ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

«و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان عطا کردیم» یعنی: در بیان حلال و حرام، به بنی اسرائیل شرایع و احکام روشنی عطا کردیم. یا مراد؛ معجزات آشکار و روشن است. به قولی معنی این است: به آنان درباره بعثت رسول اکرم ﷺ و شواهد نبوتشان، علم و آگاهی روشنی عطا کردیم «و اختلاف نکردند مگر بعد از آن که برایشان علم آمد» در مورد بیان دین و روشن ساختن معانی آن اما آنها علم را که موجب از بین رفتن اختلاف است، وسیله ثبوت و پدید آوردن اختلاف گردانیدند «آن هم از روی تعدی و رقابتی که در میان خود» در طلب ریاست و از روی رشک و حسد و دشمنی «داشتند، بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنان درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردند» از کار دین «فیصله می‌کند» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا می‌دهد و اهل حق را از اهل باطل متمایز می‌گرداند.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم؛ خداوند ﷻ در این دو آیه، مجموعاً شش نعمت را بر بنی‌اسرائیل برشمرده است.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

«سپس تو را» ای محمد ﷺ! «بر شریعتی از امر دین قرار دادیم» یعنی: تو را بر برنامه و راه‌وروش روشنی از کار دین قرار دادیم که به حقت می‌رساند. اصل «شریعت»، به معنای آبشخور است، سپس این واژه برای دین عاریت گرفته شد زیرا مردم آنچه را که سبب حیات و طراوت جانها و روانهایشان است، از چشمه‌سار زلال دین بر می‌گیرند «پس آن را پیروی کن» یعنی: در میان امت، به احکام شریعت عمل کن «و از هوس‌ها و خواهشهای کسانی که نمی‌دانند» یگانگی خدای عزوجل را و

نمی‌دانند قوانین و احکام وی برای بندگانش را «پیروی نکن» که آنان، کفار قریش و موافقانشانند.

إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾

«قطعا آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند» یعنی: آنان چیزی از عذابی را که خداوند عز وجل آن را بر تو اراده داشته باشد - در صورتی که از هوسهایشان پیروی کنی - از تو باز نمی‌دارند «و همانا ستمگران بعضی دوستان بعضی دیگرند» به سبب مشارکتی که با همدیگر در ظلم دارند «و خدا ولی متقیان» یعنی: یاری‌دهنده و کارساز آنان «است» مراد از متقیان کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند.

هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

«این» یعنی: این اعلام عام بر زیانت برای مردم در این باره که: باید از شرایع و نظامنامه‌های الهی پیروی کنند و این امر که: خداوند عز وجل کارساز پیروان دین است همچنین خود این شریعت مقدس ما: «برای مردم دیده‌وریهای است» یعنی: برهانها و دلایل بینش‌بخشی است که احکام و نیازهای دینی‌شان را در پرتو آن می‌بینند و می‌دانند «و رهنمودی» است که عمل‌کنندگان را به بهشت می‌رساند «و رحمتی است» از جانب خدای عزوجل در آخرت «برای قومی که اهل یقینند» یعنی: برای گروهی که از شأنشان این است که به حق یقین دارند و از پراکندن شبهات، در شک و تزلزل نمی‌افتند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾

«آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند» یعنی: کفر و معاصی را با هم جمع کرده‌اند «پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای

شایسته کرده‌اند؟» یعنی: آیا در میان بدکرداران - با وجود ارتکاب جرایم و گناهان - و میان نیکوکرداران درست عقیده، برابری قایل می‌شویم و با همه آنها یکسان عمل می‌کنیم؟ «به طوری که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟» در سرای دنیا و سرای آخرت؟ هرگز! آنها برابر نیستند زیرا حال اهل سعادت در آخرت، با حال اهل شقاوت یکی نیست. یعنی: ممکن است حال دو گروه در دنیا گاهی با هم برابر باشد و حتی گاهی بدکرداران و گناه پیشگان در دنیا از نعمت‌های بیشتری هم بهره‌ور باشند اما اگر آنها در آخرت نیز با هم برابر باشند، این امر دور از عدالت است پس نپندارید که چنین چیزی واقعیت پیدا خواهد کرد «چه بد حکم می‌کنند» که می‌پندارند ما با نیکان و بدان در دنیا و آخرت به طور برابر عمل می‌کنیم.

کلبی در بیان سبب نزول گفته است: این آیه کریمه درباره علی، حمزه و ابوعبیده جراح رضی الله عنهم و سه تن از مشرکان به نامهای: عتبه، شیبه و ولیدبن عتبه نازل شد زیرا این مشرکان به آن مؤمنان گفتند: به خدا سوگند که شما بر چیزی از حق و حقیقت قرار ندارید و اگر بر فرض، آنچه که شما می‌گویید حق باشد، بدانید که حال ما از حال شما در آخرت نیز بهتر خواهد بود چنان که حال ما هم‌اکنون در دنیا از حال شما بهتر است. پس خداوند متعال این سخن مشرکان را رد کرد و این حقیقت را روشن کرد که: ممکن نیست حال مؤمن مطیع، با حال کافر عاصی در آخرت برابر باشد.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ جَزَاءَ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

«و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است» حقی که مقتضی عدالت در میان بندگان است «و تا سرانجام، هر کس به حسب آنچه عمل کرده است جزا داده شود» یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را برای آن آفریده است تا خلق را به وسیله آنها بر قدرت خویش رهنمون گردد و تا هر کس بر حسب آنچه که از گناهان و طاعات کرده است؛ جزا داده شود پس بدانید که قطعاً خداوند عز و جل کافر و مؤمن را با هم برابر نمی‌سازد «و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند» با کاستن از ثواب، یا افزودن بر عذابشان.

این آیه کریمه، بسان دلیلی بر اعلام پیشین در آیه قبل در مورد عدم یکسان بودن نیکان و بدان است.

**أَفْرَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ
مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٣﴾**

این آیه کریمه دو سبب نزول دارد، سبب نزول اول مربوط به این بخش از آیه است: ﴿أَفْرَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ...﴾ که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را می یافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می پرستیدند. به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی - یکی از تمسخرکنندگان دین حق - نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می پرستید.

«پس آیا دیدی» ای پیامبر ﷺ «کسی را که هوس خویش را خدای خود قرار داده» یعنی: کسی که هوس و خواهش نفس خویش را دین خویش گرفته و فقط به دنبال هوای نفس خویش است پس هر چه را که نفسش به وی نیک بنمایاند، انجام می دهد و هر چه را که به وی زشت بنمایاند، فرو می گذارد، بی آن که محبت خداوند ﷻ و رضای او را مد نظر داشته باشد، یا به نفرت و غضب الهی اهمیتی بدهد؟ یا مراد این است: کافر همان چیزی را که نیک می پندارد یا بدان هوس می ورزد، می پرستد مانند پرستش سنگ، چوب و غیره «و خدا با وجود دانایی وی او را گمراه گردانیده» یعنی: با آن که چنین کسی به حقیقت آگاه و داناست و هدایت را از گمراهی باز می شناسد ولی با این وجود، به سبب پیروی از شهوت نفس خویش، حق را فرو گذاشته و در گمراهی دست و پا می زند. یا معنی این است: خداوند ﷻ او را بدان جهت که به سزاوار بودنش برای گمراهی علم داشته، گمراه کرده است «و بر گوش و دلش مهر زده» یعنی: خداوند ﷻ بر گوشش مهر زده تا پند و موعظه ای را نشنود و بر دلش مهر زده تا هدایت را درک نکند و به آن باورمند نشود «و بر دیده اش پرده نهاده است» تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد «آیا پس از خدا» یعنی: بعد از گمراه

ساختن خداوند عَلَّامٌ او را «چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟» به پندی عبرت‌آموز تا حقیقت حال را بدانید؟.

سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: ﴿وَحَمَّ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ...﴾ که درباره ابوجهل نازل شد زیرا شبی او و ولیدبن مغیره به خانه کعبه طواف می‌کردند؛ در این اثنا با هم درباره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به گفت‌وگو پرداختند، ابوجهل به ولید گفت: به خدا سوگند؛ من خوب می‌دانم که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ادعای نبوت راستگواست. ولید بر آشفت و به او گفت: ساکت باش! مگر چه چیزی تو را به این باور رهنمون گشته است؟ ابوجهل گفت: ای ابا عبدشمس! ما او را در کودکی‌اش «راستگوی امین» می‌نامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو می‌نامیم؟! به خدا سوگند که من خوب می‌دانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز می‌دارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر پاره‌نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ: يَكُنِي مِنْكُمْ أَيْمَانٌ لَا يَمَانُ لَهُ» شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمودند: «مَا عَبْدٌ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْهَوَى: فِي زِيرِ السَّمَاءِ، الْهَىٰ كَمَا نَزَدَ خَدَاوَنَدُ مَنُفُورَتَرِ مِنْ هَوَىٰ نَفْسٍ بَاشَدُ، مُورِدِ پَرَسْتَشِ قَرَارِ نَگَرَفْتَهِ اسْت.»

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

«و گفتند» مشرکان منکر رستاخیز «غیر از زندگی دنیایمان، چیز دیگری در کار نیست» یعنی: زندگی، جز همین زندگی این جهانی ما که در آن قرار داریم، نیست «می‌میریم و زنده می‌شویم» یعنی: مرگ و زندگی فقط به این جهان ما مربوط است و

پشت سر این زندگی، هیچ زندگی دیگری نیست. به قولی معنی این است: ما در دنیا می‌میریم، باز فرزندانمان در آن زندگی می‌کنند، سپس آنها می‌میرند و باز فرزندانشان در آن زندگی می‌کنند و همین‌طور این تسلسل ادامه پیدا می‌کند «و چیزی جز دهر ما را هلاک نمی‌کند» یعنی: جز گذر روزها و شبها و گذشت زمانه، چیز دیگری ما را هلاک نمی‌کند لذا در این دنیا نه ملک‌الموتی است و نه قبض روحی... «آنان به این امر هیچ دانشی ندارند» یعنی: این سخن را جز از روی شک و تردید نگفته‌اند، بی‌آنکه به حقیقت، هیچ علمی داشته باشند «آنان جز گمان نمی‌سپرنند» یعنی: نهایت آن چیزی که نزد آنان است، گمان و پندار است و بس! آنها فقط بر پندارهای خویش متکی‌اند، نه بر علم و یقین.

ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: اهل جاهلیت می‌گفتند: جز این نیست که ما را گذر شب و روز هلاک می‌کند! پس خداوند جل جلاله این آیه کریمه را نازل فرمود.

وَإِذَا تُلِيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا آبَاءَنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٥﴾

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی‌ای که از زندگی پس از مرگ، درک آشکار و دلالت روشنی به دست می‌دهند؛ «بر آنان خوانده شود، شبهه آنان همواره جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران ما را باز آورید» در دنیا و آنان را پس از مرگشان زنده کنید.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِارَبِّ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«بگو: خداست که شما را زنده می‌کند» یعنی: در دنیا «باز می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان «آن‌گاه شما را به‌سوی روز رستاخیز گرد می‌آورد» با برانگیختن و حشر و نشتان به سوی موقف حساب «شکی در آن» یعنی: در گردآوردنتان به روز قیامت «نیست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را، از این روی در زنده شدن بعد از مرگ، شک می‌کنند. در حدیث شریف قدسی به‌روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم

از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اهل جاهلیت می گفتند: جز این نیست که ما را شب و روز هلاک می گرداند! پس خداوند جل جلاله در کتابش نازل فرمود: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾^۱. و فرمود: «یؤذینی ابن آدم، یسب الدهر، وأنا الدهر، بیدی الأمر، أقلب الليل والنهار: فرزند آدم مرا اذیت می کند؛ زمانه و روزگار را دشنام می دهد در حالی که آفریننده روزگار منم، کار به دست بلاکیف من است و شب و روز را بیایی می گردانم»^۱.

این آیه کریمه ردی است بر پندار دهری مشربان. آنان گروهی از اعراب بودند که می گفتند: جز این نیست که گذشت شب و روز و چرخش زمانه ما را هلاک می کند! بدین گونه، زندگی و مرگ را به زمانه نسبت می دادند. ولی جز این گروه از اعراب، گروه های دیگری نیز با آنان در این پندار همراهی کرده اند، که از آن جمله اند: بیشتر فلاسفه دهری و ملحدان و خداناباوران همه عصرها و نسلها، از آنجا که آنان زندگی و تنوع اشکال آن را به تطوری نسبت می دهند که میلیونها سال استمرار داشته است پس به پندار آنان، در پشت سر این کائنات نیروی مدبر ابداعگر خلاق وجود ندارد و کار از این حد فراتر نمی رود که پیدایش جهان، تصادفی محض باشد!! البته هر چه دایره علوم تجربی توسعه پیدا می کند و زوایای بیشتری از اسرار نظم هستی برای بشر پدیدار می گردد، سقف پندارهای این عده بیشتر ترک بر می دارد و بنای بی بنیاد افکارشان در هم فرومی ریزد.

در این میان، برخی دیگر از فلاسفه نیز وجود دارند که هرچند خود منتسب به اسلام هستند ولی در نوشته های علمی خود با این گروه همراهی می کنند، گویی از این امر که آفرینش را به آفریدگار مبدعی نسبت دهند، خجل می شوند و چه بسا می گویند: این طبیعت است که آفریده و ابداع کرده است! و اگر از آنان سؤال شود که آیا طبیعت خود دارای فکر و اندیشه است؟ آنها هیچ پاسخی ندارند پس آنان همچنانند که خداوند جل جلاله فرموده است: ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ : (آنان به این امر هیچ

^۱ اصل این حدیث شریف قدسی در بخاری و مسلم نیز آمده است.

دانشی ندارند، آنان جز گمان نمی‌سپزند) و اگر چنین نیست؛ پس روش علمی‌ای که آنها در نسبت دادن حدوث این مخلوقات عجیب به تصادف یا طبیعت غیرعاقل در پیش گرفته‌اند، چیست؟ طبیعتی با این همه نظم و سامان و پیچیدگی و این همه ظرافت و دقت که بشر به دنبال دریافت رموز آن شتابان می‌دود ولی از این کرانه بی‌انتها، جز فرازی اندک را نمی‌پیماید؟ سبحان‌الله! چگونه هوی و هوس، بینش ظاهر و باطن انسان را از او می‌گیرد؟!

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: اوست که به یگانگی متصرف آسمانها و زمین می‌باشد و احدی از بندگانش با او در این امر مشارکتی ندارد پس کسی که بر همه چیز توانا و فرمانروا باشد، لابد بر آفرینش آخرت نیز تواناست «و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که باطل‌اندیشان زیان می‌کنند» یعنی: در آن روز، زیان دروغ‌انگاران کافری که رشته افکار و پندارهایشان را به‌أباطیل آویخته‌اند، آشکار می‌شود زیرا آنان رهسپار دوزخ می‌گردند.

وَرَىٰ كُلُّ أُمَّةٍ جَائِئَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

«و» در آن روز «هر اُمتی را به زانو درآمده می‌بینی» در حالی که ناآرام و نامطمئن‌اند. اُمت: مجموعه‌ای هستند که کیش و آیین واحدی دارند. جثو: نوعی از نشستن است که در آن فقط هر دو زانوی انسان و سرانگشتانش به زمین می‌رسد. آری! مردم از هول و هراس و سختی هنگامه حساب، در پیشگاه خداوند متعال این‌چنین زانو می‌زنند. «هر اُمتی به سوی کتاب خود» که بر او در دنیا نازل شده است «فراخوانده می‌شود» به‌قولی معنی این است: هر اُمتی به سوی کارنامه اعمال خود فراخوانده می‌شود. آن‌گاه به آنان گفته می‌شود: «امروز به حسب آنچه می‌کردید، جزا داده می‌شوید» یعنی: خداوند ﷻ در سرای آخرت بر حسب آنچه که در دنیا از خیر و شر می‌کردید، شما را جزا می‌دهد.

هَذَا كِتَابًا يَطِيقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾

«این است کتاب ما» که فرشتگان ما از رفتار و کردار شما نوشته‌اند؛ «که» این کتاب «علیه شما به حق سخن می‌گوید» یعنی: علیه شما به حق و راستی، بی‌هیچ کم و زیادی گواهی می‌دهد. پس شما آن کتاب را می‌خوانید و اعمال خویش را به یاد می‌آورید «هرآینه ما آنچه را شما می‌کردید، استنساخ می‌کردیم» یعنی: ما، فرشتگان را به نوشتن و ثبت و نسخه‌برداری از اعمال شما و حفظ و نگهداری آن امر می‌کردیم. به‌قولی معنی این است: چون فرشتگان اعمال بندگان را نزد خدای سبحان بالا می‌برند، او فرمان می‌دهد که آن بخش از اعمالی را که بر آن ثواب و عقابی مترتب است، نزد وی ثبت کنند و آنچه را که بر آن ثواب و عقابی مترتب نیست، از قلم بیندازند و آن را ثبت نکنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿٣٠﴾

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش» یعنی: در بهشت خویش «داخل می‌گرداند» از «پاداش» به «رحمت» تعبیر شد و از «رحمت» به «بهشت»؛ به دلیل فرموده رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي، أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَسْأَاءِ: خَدَاوْنِدِ اللَّهِ» به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی پس من به وسیله تو بر هر کس که بخواهم رحم می‌کنم. «این» داخل کردن در رحمت «همان فوز مبین است» یعنی: فلاح و رستگاری آشکار و روشن است بدان جهت که از شائبه‌ها و ناخالصی‌ها پاک می‌باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٣١﴾

«و اما کسانی که کافر شدند» به آنان از روی توبیخ و سرزنش گفته می‌شود: «مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟» چرا؛ قطعاً آیات من بر شما خوانده می‌شد «ولی

تکبر نمودید و قومی مجرم شدید» یعنی: از پذیرفتن این آیات و از ایمان آوردن به آنها تکبر ورزیده و از اهل جرم شدید. جرم: ارتکاب گناه با انجام دادن نافرمانی حق تعالی است.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِينِينَ



«و چون گفته شد که: وعده الله حق است» یعنی: چون رسول خدا ﷺ این گروه کفار را از وعده خداوند ﷻ به فرارسیدن رستاخیز و حساب، یا از تمام امور غیبی ای که باری تعالی به آن وعده داده است، خبر می‌دادند و خطاب به آنان می‌گفتند: این وعده‌ها خواه ناخواه تحقق یافتنی است؛ «و در ساعت» یعنی: در وقوع قیامت «هیچ شکی نیست» که حتما آمدنی است «گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟» یعنی گفتید: این قیامت دیگر چه چیزی است که شما از آن سخن می‌گویید؟ «جز گمانی نمی‌ورزیم» یعنی: ما قیامت را فقط حدس و توهمی محض می‌پنداریم «و ما یقین نداریم» یعنی: ما به قیامت علم یقینی ای نداریم، ما صرفاً گمان و خیال می‌کنیم که قیامت خواهد آمد.

وَبَدَأْتُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

«و سیئات آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد» یعنی: بدیهای اعمال‌شان به همان صورتی که بوده است، بر آنان آشکار شد «و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنان را فرو گرفت» یعنی: جزای اعمال‌شان بر آنان فراگیر شد و فرود آمد؛ با ورودشان به دوزخ.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِفُكُمْ كَمَا نَسِفْنَا لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَعُكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَصْرِينَ ﴿٣٤﴾

«و گفته شود: همان گونه که ملاقات این روزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش می‌کنیم» یعنی: با شما در دوزخ به مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم پس شما را در آن فرو می‌گذاریم چنان‌که شما عمل کردن برای این روز را فرو گذاشتید و از اخبار قاطعی که در کتابهای الهی راجع به آن آمده بود، تجاهل کردید «و جایگاهتان در آتش دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و قرارگاه شماست «و برای شما هیچ نصرت دهنده‌ای نیست» که یاریتان دهد و عذاب الهی را از شما باز دارد.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ أَخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَعَرَضْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْمَعُونَ ﴿٣٥﴾

«این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید» یعنی: این عذاب از آن روی بر شما فرود می‌آید که شما قرآن را به مسخره و بازیچه گرفتید و در آن نیندیشیدید «و زندگی دنیا فریبتان داد» یعنی: دنیا شما را با آرایش‌ها و پیرایش‌ها و بیهودگی‌های خویش فریفت پس پنداشتید که هیچ سرای دیگری جز همین سرای دنیا نیست، نه رستاخیزی در کار است و نه حشر و نشری و بنابراین، زندگی خود را بر این اساس بی‌اساس بنا نهاده و سپری کردید «پس امروز نه از این» آتش «بیرون آورده می‌شوند و نه رضا ساختن الله از آنان طلب می‌شود» یعنی: در روز قیامت، بازگشت به طاعت خداوند متعال از آنان خواسته نمی‌شود تا رضای او را به دست آورده و عذری را پیش افکنند زیرا آن روز؛ روزی است که در آن توبه‌ای پذیرفته نشده و معذرتی سودمند واقع نمی‌گردد.

فَلِلَّهِ الْمَعْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾

«پس ستایش و سپاس از آن خداست؛ پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، پروردگار عالمیان» و چنین پروردگار و چنین سروری است که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد بنابراین، هیچ‌کس جز آن مولای بی‌همتا سزاوار حمد و سپاس نیست

پس فقط او را در برابر آفرینش آسمانها و زمین و به اصلاح آوردن و سامان‌دهی حال کسانی که در آنها به سر می‌برند، سپاس و ثنا گوئید. عالم: مفهومی است فراگیر که شامل همه ماسوی‌الله می‌شود و به صیغه جمع آمده، از آن رو که انواع مختلفی دارد.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

«و او راست کبریا» یعنی: بزرگی و جلال و عظمت و سلطه «در آسمان و زمین و اوست عزیز» یعنی: غالب در سلطه و فرمانروایی‌اش؛ پس هیچ غلبه کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود «حکیم» و فرزانه است در تمام سخنان و افعال و در تمام فرمانها و فیصله‌های خویش.

در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره و ابوسعید رضی‌الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «يقول الله تعالى: العظمة إزاری، والكبرياء ردائي، فمن نازعني واحداً منهما، أسكنته ناري: خداوند عزوجل می‌فرماید: عظمت ازار من است و کبریا پتوی من. پس هر کس با من در یکی از آنها نزاع و کشمکش کند، او را به آتش دوزخ خویش مسکن می‌دهم.

﴿سوره احقاف﴾

مکی است و دارای (۳۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل قوم عاد در یمن بود - سخن رفته است.
محور سوره «احقاف»، بیان ناروا بودن پرستش معبودات باطل می‌باشد.

حَمِّ ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

چنین خوانده می‌شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز حکیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افتراپی در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بریندد. حکیم: صاحب حکمت است در همه امور.

مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ﴿۳﴾

«ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است» از همه مخلوقات «جز به حق نیافریدیم» یعنی: آنها را به آفرینشی همراه با حق که مشیت ما آن را اقتضا نموده، آفریدیم و بدانید که آفرینش آنها بیهوده و باطل نیست «و» نیافریدیم آنها را جز «به میعاد معین» که همانا روز قیامت است زیرا در روز قیامت، عمر آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنهاست، به پایان می‌رسد و زمین به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگری تبدیل می‌شوند چنان که در آیه (۴۸) از سوره «انبیاء» گذشت. «و کسانی که کافر شده‌اند، از آنچه انذار داده شده‌اند» یعنی: از آنچه که در قرآن به وسیله آن بیم داده شده‌اند - مانند زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا؛ «رویگردانند» پس نه در آن می‌اندیشند، و نه برای آن آماده‌اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتَأْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ

قَبْلِ هَذَا أَوْ أَتُكْرَمُونَ مِنْ عِلْمِ إِبْرَاهِيمَ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این کافران رویگردان از حق «آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید که؛ «آنچه را بجز ا می پرستید» از بتان، مردگان و طاغوت‌ها؛ «به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند» یعنی: اگر آنها به راستی خدا هستند پس به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ «یا مگر آنان را در کار آسمانها مشارکتی است» یعنی: یا مگر آن معبودهای باطل مالک بخشی از آسمانها هستند، یا در آفرینش آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟! پس هرگاه نه این است و نه آن، دیگر چگونه آنان را شریک خداوند سبحان می‌پندارید؟ «اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این قرآن نزد من بیاورید» زیرا قرآن هم بر بطلان شرک، هم بر این امر که خدای عزوجل یگانه و لاشریک است و هم بر این امر که قیامت حق است و در آن شکی نیست؛ تصریح کرده است پس آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند «یا بازمانده‌ای از علم» نزد من بیاورید. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله ﷻ گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَهًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ ﴿٥﴾

«و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد» یعنی: هرگز گمراه‌تر و جاهل‌تر از چنین کسی پیدا نمی‌شود زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود، چه رسد به این که به خواننده خویش سودی را جلب یا ضرری را از وی دفع نماید پس آن خواننده، چگونه به اجابت دعای خود از سوی وی طمع می‌بندد؟! «و» هرچند آن معبودان باطل

را بخوانند؛ «آنها از دعایشان بی‌خبرند» یعنی: معبودان باطلی که مشرکان آنها را به یاری می‌خوانند، نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان نیز بی‌خبرند؛ پس نه آن را می‌شنوند و نه در می‌یابند، از آن رو که جماداتی بیش نیستند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾

«و چون مردم گردآورده شوند، آن معبودان باطل دشمنانشان باشند» یعنی: چون مردمی که بتان را می‌پرستند، در روز قیامت گردآورده شوند و محشور گردند؛ آن بتان برایشان دشمنانند، از آنان بیزاری می‌جویند و بر آنان لعنت و نفرین می‌گویند. نقل است که: خدای عزوجل روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت می‌کنند «و به عبادتشان انکار می‌ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم می‌کنند، منکر و تکذیب‌کننده آنان هستند و می‌گویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم.

وَإِذَا نُنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِبَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

«و چون بر آنان» یعنی: بر اهل مکه «آیات بینات ما» یعنی: آیات روشن و آشکار ما «خوانده شود، کسانی که چون حق به‌سویشان آمد، منکر آن شدند» از روی کبر و عناد، درباره آیات قرآن «گفتند» و می‌گویند، بی‌آن‌که در این آیات اندیشه و تأمل کنند: «این» آیات بی‌هیچ شک و شبهه‌ای «سحری آشکار است».

أَتَقُولُونَ أَفْتَرْتَهُ قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٨﴾

«یا می گویند: این را برافته است» یعنی: محمد ﷺ قرآن را از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند افترا می بندد و از آنجا که این شبهه، شبهه‌ای است که هر کافری بر آن تکیه می کند پس پاسخ الهی در این باره به طور مفصل مطرح می گردد و در خلال این پاسخ، سه بار کلمه «قل: بگو» تکرار می شود: «بگو: اگر» بر سبیل فرض و تقدیر - چنان که شما ادعا می کنید؛ «آن را برافته باشم، در برابر خدا مالک چیزی به سود من نیستید» یعنی: در آن صورت شما نمی توانید عذاب الهی را از من برگردانید پس چگونه به خاطر شما بر خدای عزوجل دروغ می بندم در حالی که شما بر دفع عذاب وی از من قادر نیستید؟ «الله داناتر است به آنچه با طعنه در آن فرو می روید» یعنی: خدای عزوجل به تکذیب‌تان و این سخن که قرآن جادو و فال‌بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می گوید و می پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من گواهی می دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید. آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
مُبِينٌ ﴿٩﴾

پاسخ دوم به شبهه مشرکان در امر رسالت این است: «بگو: من از میان پیامبران پدیده‌ای نوظهور نبودم» یعنی: من نخستین پیامبر نیستم بلکه خداوند جلّ جلاله قبل از من

نیز پیامبران بسیاری را فرستاده است پس دعوت به سوی توحید، انکار پرستش بتان و عدم آگاهی از غیب، فقط محدود به من نیست بلکه این دعوت، دعوتی است قدیمی و کهن که تمام پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به آن فراخوانده‌اند «و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد» در زمانی که پیش رو است؟ نمی‌دانم که آیا من در مکه باقی می‌مانم، یا از آن اخراج می‌شوم؟ آیا می‌میرم، یا کشته می‌شوم؟ آیا عذاب بهشتاب و به‌طور عاجل بر شما فرستاده می‌شود، یا که مهلت داده می‌شوید؟ «جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» یعنی: من فقط از قرآن و وحی پیروی کرده و از نزد خود چیز نوی را به میان نیاورده‌ام «و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم» پس شما را از عذاب خداوند عَزَّ وَجَلَّ به شیوه‌ای روشن و آشکار بیم و هشدار می‌دهم به طوری که هر اندیشمند باخردی، هشدارهایم را درک می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از این امر که کار ایشان و مشرکان در دنیا به کجا خواهد انجامید، آگاهی نداشتند اما به‌یقین می‌دانستند که خداوند عَزَّ وَجَلَّ با ایشان در آخرت چه می‌کند، می‌دانستند که مقام والای بهشت در انتظارشان است.

این آیه منسوخ نیست زیرا نقل است که چون فشار و آزار مشرکان بر اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مکه سخت شد، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خواب دیدند که به‌سرزمینی که خرما و درخت و آب دارد هجرت می‌کنند. پس این خواب را به اصحاب خویش نقل کردند، ایشان از این خواب شادمان شده و از آن بشارت به‌گشایش و رهایی از آزار مشرکان را دریافتند، سپس چون برهه‌ای از زمان درنگ کردند و تحقق عینی این خواب را ندیدند، گفتند: یا رسول الله! چه وقت به سوی سرزمینی که در خواب دیده‌اید، هجرت می‌کنیم؟ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سکوت کردند، همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: ﴿وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾: (و من نمی‌دانم که با من و شما چه خواهد شد؟). یعنی: نمی‌دانم که آیا به همانجایی که در خواب دیده‌ام، برده می‌شوم یا خیر؟ سپس فرمودند: «آنچه دیدم در خواب بود اما جز از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم». یعنی: مصداق عینی خواب من هنوز به من وحی نشده است.

همچنین از این آیه دانسته می‌شود که ادعای علم غیب برای بعضی از اولیا، امری بی‌اساس و دروغی آشکار است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

پاسخ سوم به شبهه مشرکان در امر رسالت، این است: «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید؛ «اگر» این قرآن در حقیقت «از نزد الله باشد و» حال آن‌که «شما بدان کافر شده باشید و گواهی از بنی اسرائیل» که بر آنچه خدای عزوجل در تورات نازل نموده، دانا است «بر مانند آن» یعنی: بر مانند اخبار قرآن چون اثبات توحید، معاد و غیر اینها از اموری که در تورات موجود است و با قرآن مطابقت دارد؛ «گواهی داده آن‌گاه» آن گواه اسرائیلی؛ «ایمان آورده باشد» به قرآن زیرا این حقیقت برایش روشن گردیده که قرآن کلام خدای عزوجل و از جنس وحیی است که او بر پیامبرانش نازل می‌کند؛ «و شما» با وجود گواهی آن گواه «استکبار ورزیده باشید» از ایمان آوردن به قرآن، آیا باز هم ستمگر نیستید؟ یقیناً که هستید و «البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند» این جمله بر جواب محذوف شرط دلالت می‌کند پس تقدیر سخن چنین می‌شود: اگر قرآن از نزد خدا عزوجل باشد، آیا شما که به آن کفر ورزیده‌اید، ستمگر نیستید؟ قطعاً ستمگرید. یادآور می‌شویم که آن شاهد از بنی اسرائیل، عبدالله بن سلام بود که بعد از هجرت مسلمان شد. البته این مضمون شامل غیر وی نیز می‌شود زیرا «شاهد» اسم جنس است. طبرانی در بیان سبب نزول این آیه کریمه با سندی صحیح از عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید یهودیان به کنیسه آنان رفتند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی آنان از ورود ما ناخوش شدند و حالشان دگرگون شد. سپس خطاب به آنان فرمودند: ای گروه یهود! دوازده تن از میان خود را که به توحید خداوند عزوجل و رسالت محمد گواهی دهند، به من معرفی کنید زیرا در این صورت خدای عزوجل از هر یهودی‌ای که در زیر سقف آسمان است، خشم خود را بر می‌دارد. یهودیان سکوت کردند و کسی از آنان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پاسخی نداد.

سپس آن حضرت ﷺ برگشتند. بناگاه دیدم که مردی از پشت سر ایشان آمد و گفت: ای محمد! بایست. سپس به سوی یهودیان روی نمود و گفت: ای گروه یهود! نظر شما در مورد شخص من چیست؟ گفتند: به خدا سوگند که در میان خویش مردی دانشمندتر و داناتر به کتاب خدا مانند تو و قبل از تو مانند پدرت و قبل از پدرت مانند جدت سراغ نداریم! گفت: پس اینک من گواهی می‌دهم که این شخص همان پیامبری است که بشارت و اوصاف وی را در تورات می‌یابید! گفتند: دروغ گفتی! و سخنش را رد کرده و نسبت‌های ناروایی به وی دادند. همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل نمود». بنابراین روایت، این آیه مدنی است، چون در آن تلویحا از عبدالله بن سلام یاد شده است و او بعد از هجرت مسلمان شد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ

قَدِيمٌ ﴿١١﴾

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: «عمر بن خطاب کنیزی به نام زبیره داشت که قبل از وی مسلمان شده بود، عمر او را به خاطر مسلمان شدنش می‌زد و کفار قریش می‌گفتند: اگر این دین، کار خیر و باارزشی می‌بود، زبیره از ما برآن سبقت نمی‌جست. همان بود که خدای عزوجل این آیه را در شأن زبیره نازل کرد». بنا به روایتی دیگر: کافران یهود در حق مؤمنانشان - مانند عبدالله بن سلام و یارانش - گفتند: اگر دین محمد حق بود، آنان از ما به سوی آن سبقت نمی‌جستند.

«و کافران به مؤمنان» یعنی: در باره مؤمنان «گفتند: اگر» آنچه که محمد از قرآن و نبوت آورده است؛ «خیر بود، آنان بر ما بدان» یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمی‌گرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان

کبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده‌اند: «الکبر بطر الحق و غمط الناس: کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است.»
 «و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است.

**وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾**

«و پیش از آن» یعنی: پیش از قرآن «کتاب موسی» که تورات است و قرآن در اصول شرایع و قوانین حق، با آن توافق دارد «راهبر و مایه رحمتی بود» از جانب خدای سبحان برای کسانی که به آن ایمان آورده بودند. لذا پیش از قرآن در امر دین به تورات اقتدا می‌شد «و» این خود بر حقانیت قرآن دلالت دارد زیرا «این کتابی است تصدیق کننده» یعنی: قرآن در اصول دین با تورات کتاب موسی علیه السلام و غیر آن از کتابهای خداوند جل جلاله موافق و همخوان و به علاوه مصدق آنهاست «به زبان عربی» یعنی: در حالی که قرآن به زبان عربی است و یهودیان مدینه آن رامی فهمند «تا ستمکاران را بیم دهد» از عذاب خداوند جل جلاله و بنابراین، برای آنان عذری باقی نماند «و برای نیکوکاران بشارتی باشد» به این‌که سرانجام به پاداش نیکوکاریشان، به پیروزی دنیا و بهشت آخرت نایل می‌شوند پس چنان نیست که شما کافران می‌گویید: این قرآن دروغی است قدیم!

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَالْخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾

«بی‌گمان کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند» یعنی: در میان توحید و استقامت بر شریعت جمع کردند؛ «نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: آنها از این امر که در گرفتاری، سختی و ناخوشی‌ای درافتند، بیمناک نگشته و از این‌که چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را از دست بدهند، نیز اندوهگین

نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند» در دنیا از اعمال شایسته «جاودانه در آن می‌مانند».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

«و به انسان وصیت کردیم» وصیت: از توصیه است و آن دستوری است که به ضرورت عنایت و اهتمام به آن پیوسته باشد. آری! او را وصیت و سفارش کردیم: «به نیکی در حق پدر و مادرش» که با آنها به نیکی تمام رفتار کند و در این راه سعی بلیغ نماید «مادرش به دشواری او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است» یعنی: مادرش در دوران حاملگی و در هنگام به دنیا آوردنش، دشواریهای زیادی را تحمل کرده است «و دوران بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است» یعنی: مجموعه هر دو مدت - از هنگام ابتدای بارداری وی تا آن‌گاه که طفلش را از شیر باز می‌گیرد - سی ماه است. خاطر نشان می‌شود که حد اقل مدت بارداری شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیرخوارگی می‌باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی ماه معرفی کرده است».

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری بارگرفته و به دشواری نهاده است و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است درحالی‌که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هر چند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنجهای مادر همانند و برابر نیست.

شایان ذکر است که احادیث نبوی بسیاری در توضیح این آداب بزرگ قرآنی نقل شده و نیکی به والدین را از بهترین اعمال و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرفی کرده است از آن جمله این حدیث شریف است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به خدا، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌أسید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بلی! «اینها بر ذمه‌ات باقی مانده است»: دعا نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صلّه رحمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آنها».

«تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید» آمده: یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیهم‌السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی می‌رسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای عزوجل را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد». در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی

رسید، خداوند عز وجل حساب او را سبک می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، خداوند عز وجل توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، خداوند عز وجل حسناش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند عز وجل همه گناهان گذشته و آینده وی را می‌آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته می‌شود: او اسیر خداست در زمین وی».

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکی ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن «و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت‌قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم‌شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش تعلیم می‌دادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللهم ألف بین قلوبنا، وأصلح ذات بیننا، واهدنا سبیل السلام، ونجنا من الظلمات إلی النور، وذنوبنا، وتب علینا إنک أنت التواب الرحیم، واجعلنا شاکرین لنعمتک، مثنین بها علیک قابلیها وأتمها علینا: بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلهای ما و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان

هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

واحدی از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او هژده سال سن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیست سال سن داشتند که باهم در کاروان تجارتی ای که عازم شام بود همراه شدند پس در جایی به پای درخت سدري منزل زدند. حضرت صلی الله علیه و آله در سایه آن درخت نشستند و ابوبکر رضی الله عنه نزد راهبی که در آنجا بود رفت تا از او درباره دین حق سؤال کند. راهب از وی پرسید: آن مردی که در سایه درخت سدر نشسته است کیست؟ ابوبکر گفت: او محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب است. راهب گفت: به خدا سوگند که او پیامبر است و کسی بعد از عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله جز محمد نبی خدا به سایه آن درخت پناه نگرفته است. پس، از آن هنگام در قلب ابوبکر تصدیق و یقین افتاد و او بعد از آن هیچ گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شد، نه در سفرهای ایشان و نه در مکه و چون ابوبکر رضی الله عنه به سن چهل سالگی رسید، گفت: **﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...﴾**. ولی حسن بصری می گوید: این آیه عام است و سبب نزول خاصی ندارد. به هر حال؛ قاعده کلی در مورد آیات قرآن این است که اعتبار به عام بودن لفظ آنهاست نه به خاص بودن سبب آنها.

ابن عباس رضی الله عنه درباره این فرموده حق تعالی: **﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي دِينِي﴾** می گوید: «خداوند جل جلاله دعای ابوبکر رضی الله عنه را اجابت کرد و او نه تن از بردگان مؤمنی را که در راه خدا جل جلاله مورد شکنجه مشرکان قرار می گرفتند، از قید بردگی آزاد کرد - که بلال و عامر بن فهیره از آن جمله بودند - ابوبکر رضی الله عنه هیچ خیری را ترک نکرد و نیز همه اعضای خانواده وی - اعم از فرزند و پدر و مادرش - به اسلام مشرف شدند در حالی که جز او، هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند که پدر، مادر و فرزندان پسر و دخترش همه مسلمان شده باشند و این خود دلیل اجابت دعای ابوبکر رضی الله عنه است». علی رضی الله عنه نیز می گوید که این آیات: **﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي...﴾** در شأن ابوبکر رضی الله عنه نازل شد. همچنین از فضایل ابوبکر رضی الله عنه حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره رضی الله عنه است

که رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «امروز چه کسی از شما روزه‌دار است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما جنازه‌ای را تشییع نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما مسکینی را اطعام نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما بیماری را عیادت نموده است؟ ابوبکر گفت: من! آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: ما اجتمعن فی امری إلا دخل الجنة: این اوصاف در هیچ شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این‌که او به بهشت داخل می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَجَّوْهُمُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّادِقُ الَّذِينَ كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

«این گروه» یعنی: کسانی که روش آنها این گونه باشد؛ «کسانی هستند که از آنان نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند» از اعمال خیر در دنیا «می‌پذیریم و از بدیهایشان درمی‌گذریم» یعنی: برآنان می‌آموزیم و آنان را در برابر بدیهایشان مجازات نمی‌کنیم «در عداد اهل بهشت» یعنی: در سلک و شمار بهشتیان «همان وعده راستینی است که بدان وعده داده می‌شدند» بر زبان پیامبران مآلئک در دنیا.

وَالَّذِي قَالَ لِوَلَدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَفِihanِ اللَّهِ وَيْلَكَ ءَأَمِنَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

ولی در مقابل آن گروه نیکبخت، گروه ستمگری قرارداد که خداوند متعال در بیان حال آن می‌گوید: «و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما» اف: کلمه‌ای است که از شخص گوینده در هنگامی صادر می‌شود که از آنچه بر وی روی داده، دلتنگ شده باشد «آیا به من وعده می‌دهید که زنده بیرون آورده می‌شوم؟» یعنی: آیا به من خبر می‌دهید که بعد از مرگ در موعد مقرر از سوی خداوند برانگیخته و از قبرم بیرون آورده می‌شوم در حالی که این کاری است بعید و سخت از باور به دور؟ آیا بعد

از مرگ هم زندگی ای است؟ «و حال آن که پیش از من نسلهای بسیاری گذشته اند» و از آنان احدی برانگیخته نشده است؟ «و آن دو به درگاه خدا استغاثه می کنند» یعنی: پدر و مادرش با فریاد و زاری از خداوند عزوجل می خواهند که او را به ایمان توفیق دهد. یا معنی این است: آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند عزوجل فریاد بر می آورند و به فرزندشان می گویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی گمان وعده الهی راست است» و هیچ خلافتی در آن نیست «ولی او» در تکذیب سخنشان «پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما درباره زنده شدن پس از مرگ می گوید، جز افسانه ها و دروغبافی هایی که پیشینیان در کتابهای خود به هم بافته اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی پذیرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ﴿١٨﴾

«این گروه» یعنی: گویندگان این سخنان ناروا «کسانی اند که قول بر آنان ثابت شد» یعنی: عذاب بر آنان واجب شد. شاید مراد از «قول» در اینجا؛ این سخن خدای سبحان به ابلیس باشد: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾: (یقیناً جهنم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی کرده اند، همگی پر می سازم) «ص/ ۸۵» که تفسیر آن گذشت. «در جمله امت هایی که پیش از آنان از جن و انس گذشته اند» یعنی: عذاب بر آنان واجب شده است پس آنان در این امر به امت های کافر پیشین ضمیمه می شوند «هر آینه آنان زیانکار بوده اند».

ابن کثیر می گوید: «کسی که پنداشته است این آیه درباره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعدا مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید». حافظ ابن حجر هم می گوید: «عائشه رضی الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤید آن، صحیح تر و به پذیرفتن سزاوارتر است». قرطبی می گوید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَيُوفِّيهِمْ أُعْمَلُهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾

«و برای هر یک بر حسب آنچه که انجام داده‌اند، درجاتی است» یعنی: برای هر یک از دو گروه مؤمن و کافر جن و انس، نزد خداوند عز و جل در روز قیامت مراتبی است «و تا اعمالشان را» یعنی: جزای اعمالشان را «به تمام و کمال دهد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند» پس نه از پاداش مؤمنان کاسته می‌شود و نه بر عذاب کفار افزوده می‌شود.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها فاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون في الأرض بغير الحق وبما كنتم تفسقون ﴿٢٠﴾

«و آن روز که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» یعنی: روزی که پرده‌ها کنار زده می‌شود و کافران به سوی آتش دوزخ می‌نگرند و به آن نزدیک ساخته می‌شوند. به قولی معنی این است: روزی که آتش بر آنان پیش کرده شود. آری! در آن روز به آنان گفته می‌شود: «نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان ضایع کردید و از آنها برخوردار شدید» یعنی: در نافرمانی خدای سبحان از شهوات و لذات پیروی کردید و به سبب دروغ انگاشتن آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از وعده حساب، عقاب و ثواب آورده بودند، از ارتکاب گناه پروا نداشتید و خرمی و جوانی و نیرومندی‌تان را در شهوات زندگی دنیایتان تباه کردید.

آیه کریمه فرجام ننگین کفار را بیان داشته و این حقیقت را روشن می‌سازد که بهره‌برداری آنان از نعمت‌های دنیا به‌خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است. پس آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست چنان‌که در آیه (۸۷) از سوره «مائده» گذشت: ﴿لَا تُحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (پاکیزگی‌های آنچه را که خدا بر شما حلال نموده، بر خود حرام

نگردانید). و در آیه (۲۲) از سوره «اعراف» گذشت: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...﴾ : (بگو: چه کسی زینت خداوند را حرام کرده است). لیکن باید گفت که بریدن از لذتهای دنیا، اکتفا به ضروریات و ترک تکلف، از شیوه سلف شایسته ما است زیرا اگر انسان مؤمن از امور مهم به امور غیرمهم مشغول شود چه بسا این گرفتاری او را از خدای عزوجل دور گرداند.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم ﷺ نزد اصحاب صفه رفتند درحالی که آنها مشغول پینه زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده می‌شود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می‌یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است «به سزای آن که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتاپرستی‌اش «و به سبب آن که فسق می‌کردید» یعنی: از طاعت خداوند ﷻ خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

﴿وَأَذْكُرْ آخَا عَادَ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١١﴾

«و به یاد آور» ای محمد ﷺ برای قومت تا پند گیرند و بیمناک شوند. یا مراد این است: یاد کن در خلوت خویش «برادر قوم عاد را» یعنی: داستان هود علیه السلام و شکیبایی وی بر آزار قومش را تا به وی اقتدا کنی و در نتیجه، آنچه را که از تکذیب قومت

می‌بینی، بر تو آسان شود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال هود عليه السلام را به سوی قوم «عاد اول» فرستاده بود و «عاد» قبیله عربی از قوم «ارم» است. تعبیر: (برادر قوم عاد) بدین معنی است که هود عليه السلام در نسب برادر آنان بود نه در دین. «آن‌گاه که قوم خویش را در أحقاف بیم داد» أحقاف: سرزمین عاد، شنزارهای سرزمین شحر در حضرموت یمن یعنی جنوب عربستان است. حقف: عبارت است از توده شن بزرگ مستطیل و منحنی‌ای. «و هرآینه پیش از او و پس از او هشداردهندگان گذشته بودند» یعنی: هود عليه السلام به آنان آگاهانید که پیامبران پیش از وی و پیامبرانی که بعد از وی در زمانش مبعوث شده‌اند، همه مانند وی مردم سرزمینهایشان را بیم و هشدار داده‌اند.

آری! هود عليه السلام به آنان هشدار داد: «که جز الله را نپرستید» زیرا «من واقعا بر شما از عذاب روزی بزرگ» یعنی: روزی هولناک و سهمگین «می‌ترسم» به سبب شرک آوردن شما.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُؤْفِكَا عَنْ ءَالِهِنَا فَإِنَّا بِمَا نَعُدُّنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۲۳﴾

«گفتند» قوم هود عليه السلام «آیا به سراغ ما آمده‌ای تا ما را از خدایانمان» یعنی: از پرستش آنها «برگردانی پس اگر از راستگویان هستی» در وعده‌ای که به ما می‌دهی؛ «آنچه را به ما وعده می‌دهی» از عذاب بزرگ «به میان بیاور» و هم اکنون ما را به آن درافکن.

قَالَ إِنَّمَا أَلِمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ، وَلَكِنِّي أَرٰنَكُمْ قَوْمًا بَجْهَلُونَ ﴿۲۴﴾

«گفت» هود عليه السلام «جز این نیست که علم فقط نزد خداوند است» یعنی: علم وقت آمدن عذاب، فقط نزد خداوند جل جلاله است نه نزد من زیرا اوست که عذاب را مقدر نموده است نه من و او به من خبر نداده است که این عذاب را چه وقت فرود می‌آورد «و من آنچه را که بدان فرستاده شده‌ام» از جانب پروردگارتان «به شما می‌رسانم» پس مأموریت من فقط هشدار دادن و بیم‌دهی است اما آگاهی از وقت آمدن عذاب، چیزی

است که حق تعالی آن را به من وحی نکرده است «ولی من شما را قومی می بینم که در جهل اصرار می ورزید» از آنجا که بر کفر خویش پای می فشارید و به آنچه که برای شما آورده ام، راه نمی یابید بلکه چیزی را از من می خواهید که از وظایف پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیست.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّطْرًا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ



«پس چون آن را در هیأت ابری دیدند» یعنی: چون قوم هود عَلَيْهِ السَّلَامُ عذاب را در هیأت ابری دیدند «که به دره هایشان روی آورده» یعنی: در افق نمایان شده، پهنای آن را در بر گرفته و به وادیهایشان روی آورده است. مفسران گفته اند: در آن فصل، باران از قوم عاد بازداشته شده بود پس خداوند متعال ابر سیاهی را به سوی آنان فرستاد و چون آن را دیدند که به وادیهایشان روی نهاده است، شادمان شدند و «گفتند: این ابری است که بارش دهنده ماست» یعنی: این ابری باران آور است. چون این سخن را گفتند، هود عَلَيْهِ السَّلَامُ لب به سخن گشود و گفت: نه! «بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید» یعنی: این همان عذابی است که به شتاب خواهان آن بودید؛ آنجا که گفتید: «فائتنا بما تعدنا: آنچه را که به ما وعده می دهی، به میان آور». همچنین احتمال دارد که این جمله، از سخن خداوند متعال خطاب به آنان باشد. «بادی است که در آن عذابی دردناک نهفته است» و از این ابری که می بینید، پدید می آید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «من رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به هیأت خنده تمام عیار ندیده ام به طوری که انتهای کام دهانشان را ببینم بلکه خنده ایشان فقط تبسم بود و چنان بود که چون ایشان ابر یا بادی را می دیدند، آثار نگرانی بر چهره مبارکشان هویدا می شد. به ایشان گفتم: یا رسول الله! مردم چون ابر را ببینند، شادمان می شوند که در آن باران است اما من می بینم که شما از دیدن آن ناخوش می شوید؟ فرمودند: ای عائشه! چه چیز مرا ایمن می کند از این که در آن عذابی نباشد؟ همانا قومی

به وسیله باد عذاب شدند و قومی بودند که چون عذاب را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران می باراند!.

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبِرُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

این باد «همه چیز را» که بر آن بگذرد؛ از جانها و اموال قوم عاد «به فرمان پروردگار خویش» یعنی: به قضا و قدر وی «بنیان کن می کند. پس چنان شدند که چیزی جز خانه هایشان دیده نمی شد» یعنی: آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد، در نتیجه آنها چنان نابود شدند که از اموال و ابدانشان هیچ چیز دیده نمی شد و تنها چیزی که قابل مشاهده بود، منازل و خانه های خالی آنان بود. در عصر ما نیز عذابهایی مانند طوفانها، آتشفشانها و زلزله ها بسیار روی می دهد اما مردم از آنها به نام «حوادث طبیعی» تعبیر کرده و از برابر آنها بی پروا می گذرند. «بدین گونه مجرمان را جزا می دهیم» یعنی: این است فیصله ما در مورد کسانی که پیامبران ما را تکذیب و با حکم ما مخالفت می کنند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می وزید، رسول اکرم ﷺ می گفتند: «اللهم انی أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به: بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِن مَكَّنَّكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْعِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْعِدَتُهُمْ مِّنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

﴿٣٦﴾

«و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها چنان امکاناتی نداده ایم» یعنی: به قوم عاد در مال، طول عمر، نیرومندی بدنی و بخشیدن

فرزندان، چنان تمکنی داده بودیم که به شما چنان تمکنی نداده‌ایم پس ای مردم مکه! قوم عاد از روی سلطه و قدرت، تمکن در زمین و اعمار ساختمانهای استوار، از شما نیرومندتر بودند «و برایشان گوشها و چشمها و دلهایی قرار داده بودیم» یعنی: با وجود آن‌که به آنان حواسی را که ادله به وسیله آن شناخته و دریافته می‌شود، عنایت کرده بودیم ولی آنان از قبول حجت اعراض کرده نه پند گرفتند و نه به هوش آمدند «ولی گوشها و چشمها و دلهایشان هیچ سودی به حالشان نداشت» از آنجا که آنان به وسیله این حواس و ادراکات، به ایمان توحیدی و باور به صحت وعد و وعید الهی راه نبردند «چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند» و این خود دلیل عدم سود دهی حواس و دریافتهای ادراکی آنان بود «و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فراگرفت» یعنی: عذابی که از روی ریشخند و تمسخر آن را به شتاب می‌طلبیدند آنجا که گفتند: ﴿فَأَننَا بِمَا كَفَرْنَا﴾ : (آنچه را که برایمان از عذاب وعده می‌دهی، برای ما بیاور) «آیه/۲۲»، آری! همان عذاب بر آنان احاطه کرد و آنان را فراگرفت.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ الْقَرْيِ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

«و بی‌گمان همه شهرهای پیرامون شما را نابود کردیم» چون شهرهای قوم ثمود، قوم لوط و مانند آنها از شهرهایی را که مجاور بلاد حجاز بودند و اخبارشان به تواتر به مردم مکه می‌رسید و خود نیز در سفرهای خویش بر آنها گذر می‌کردند «و آیات خود را گونه‌گون بیان داشته‌ایم، باشد که آنان باز گردند» یعنی: حجت‌ها را به‌انواع مختلف و به طرق گونه‌گون برای مردم آن شهرها بیان کردیم تا آنها از کفر خویش باز گردند اما بازنگشتند.

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكِ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

«پس چرا آن کسانی را که جز الله به منزله معبودانی - برای تقرب به خدا - اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند» یعنی: پس چرا خدایان پنداریشان که آنها را وسیله قربت و شفاعت خویش نزد خداوند ﷻ می‌شناختند، هیچ به یاریشان نیامدند تا از نابودی نجاتشان دهند «بلکه از آنان گم شدند» یعنی: از یاری دادنشان ناپدید شده و در هنگامی که به آنها نیاز داشتند، نزدشان حاضر نشدند «و» قطعاً سبب این نابودی عبارت از: «این دروغ» و پندار کاذب «آنان بود» که معبودان باطل شریک خدا هستند و آنها را به خداوند ﷻ نزدیک کرده و برایشان نزد وی شفاعت می‌کنند «و» سبب این گمراهی و نابودی عبارت بود از: «آنچه بر می‌بافتند» از بهتان و افتراء، با این سخن خود که این معبودان، خدا هستند. پس همین بهتان به نابودیشان کشانید.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٢٩﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ «آن‌گاه که جمعی از جن را به سوی تو روانه کردیم» نفرات: گروهی از جنیان «نصیبین» یا جنیان «نینوی» را که کمتر از ده تن بودند. آری! آنان را به سوی تو روانه کردیم زیرا اراده داشتیم تا قومشان را به وسیله ایشان هدایت کنیم «که به قرآن گوش دهند پس چون برآن حاضر شدند» یعنی: چون در هنگامی که تو قرآن را تلاوت می‌کردی، آنها برای استماع آن حضور یافتند؛ «گفتند: گوش فرادهید» یعنی: جنیان همدیگر را به خاموشی فراخواندند تا بتوانند به قرآن گوش فرا دهند «و چون» تلاوت قرآن «به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود باز گشتند» یعنی: جنیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت سر گذاشته بودند باز گشتند در حالی که هشداردهنده‌شان از مخالفت با قرآن و بیم‌دهنده‌شان از کفر بودند. این آیه روشن می‌کند که:

۱ - رسول اکرم ﷺ به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده‌اند.

۲ - گروهی از جنیان به آن حضرت ﷺ ایمان آورده‌اند.

۳ - رسول اکرم ﷺ بعد از این که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی‌بود، آنها قوم خویش را بیم نمی‌دادند. پس ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا ﷺ با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ‌یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم ﷺ را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول خدا ﷺ از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ فَاتَيْتُهُمْ، فَقَرَأَتْ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ: صَوْرَتِ وَقَعَهُ فِيهِمْ أَنْ يَكُونَ دَعْوَتُهُمْ جِنٌّ مِنْ أَمَدٍ مِنْ نَزْدِهَا رَفْتَهُ وَبِرَّاءِهَا قَرَأَتْ الْقُرْآنَ خَوَانِدُمْ». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن‌ابی‌شیبه در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم ﷺ فرود آمدند که آن حضرت ﷺ در «بطن نخله» قرآن می‌خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى

طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾

پس آن گروه از جنیان به سوی قوم خود بازگشته و به آنان «گفتند: ای قوم ما! هر آینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده» عطاء می‌گوید: «آن جنیان که مسلمان شدند، یهودی بودند بدین سبب از عیسی عليه السلام نامی نبردند، یا از عیسی عليه السلام بدین سبب نامی نبردند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و نزدشان مورد اتفاق بوده است». سپس آن گروه از جنیان افزودند که: قرآن «تصدیق‌کننده کتابهای پیشاپیش خود است و به سوی حق» یعنی: به سوی دین حق «و به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راه درست و مستقیم خداوند جل جلاله «راهبری می‌کند».

يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ، يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾

آن گروه از جنیان افزودند: «ای قوم ما! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید» مرادشان از دعوتگر الهی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا قرآن بود «تا برخی از گناهانتان را بر شما پیامرزد» مخصوصاً برخی از گناهان را یاد کردند زیرا برخی دیگر از گناهان با ایمان آمرزیده نمی‌شود؛ مانند مظالم و سلب حقوق مردم «و» به او ایمان آورید تا «شما را از عذابی دردناک» که عذاب دوزخ است «پناه دهد» و مؤمنان شما را به بهشت درآورد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾: (و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بیمناک بوده است، دو باغ است پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟) «رحمن ۴۶/ - ۴۷».

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾

سپس جنیان یاد شده در دعوت قوم خود به سوی ایمان افزودند: «و کسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده نیست» یعنی: او از خداوند جل جلاله پیشی گرفته نتوانسته و از عذاب وی گریخته نمی‌تواند زیرا او به هر گریزگاهی بگریزد، باز

هم در زمین است و راهی به سوی خروج از آن ندارد «و در برابر الله اولیایی ندارد» یعنی: سروران و یاورانی ندارد که او را از عذاب الهی بازدارند «آن گروه» یعنی: کسانی که دعوتگر الهی را اجابت نکنند «در گمراهی آشکاری اند» ابن کثیر می گوید: «مبلغان جنی، در دعوت خویش روش تهدید و ترغیب هر دو - را در پیش گرفتند پس این شیوه سخت مؤثر افتاد و بعد از آن، جنیان گروه گروه نزد رسول اکرم ﷺ آمدند». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هفتاد تن از قوم آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن خوانده و امر و نهیشان کردند و آنان دعوت حق را پذیرفتند».

این آیه دلالت می کند بر این که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها هستند. حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسانها هستند و چنان که در قبال گناه مورد مجازات قرار می گیرند، در ازای نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند. نیشاپوری می گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می آشامند». قشیری می گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند جل جلاله است».

**أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَكُنْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَدْرِ عَلَنَ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلْ لَيْسَ إِنَّهُ،
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٢﴾**

«آیا ندیده اند» یعنی: مگر نیندیشیده و ندانسته اند «که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده» در ابتدای خلقت «و در آفرینش آنها در نمانده» یعنی: از آفرینش آن کهکشانهای بزرگ ناتوان نشده و درنمانده، همان ذات عظیم؛ «می تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است» و حق تعالی بر زنده کردن مجدد و بر غیر آن از امور تواناست «هرآینه او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را ناتوان نمی تواند کرد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٢٤﴾

«و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» در آن روز از آنان سؤال می‌شود: «آیا این وعده» یعنی: این چیزی که ما در دنیا از آن آگاهتان کرده بودیم ولی شما آن را انکار کردید؛ «حق نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگار مان که آری!» این وعده حق است. لذا هنگامی اعتراف می‌کنند که این اعتراف هیچ سودی به حالشان ندارد «می‌فرماید: پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان به این وعده در دنیا و انکارتان از آن؛ «عذاب را بچشید».

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَمْ يَكُنَّ لَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٢٥﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «صبر کن، همان گونه که پیامبران اولی‌العزم صبر کردند» یعنی: تو نیز از پیامبران اولی‌العزم هستی پس همانند آنان پایداری کن. اولی‌العزم: صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند. یادآور می‌شویم که پیامبران اولی‌العزم پنج تن‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم الصلاه والسلام و ایشانند که مستقلاً صاحب شریعت می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزه‌دار بودند و [در هنگام افطار و در طول شب] چیزی نخوردند و نیشامیدند، باز در روز بعدی همچنان روزه‌دار بودند و چیزی نخوردند و نیشامیدند، سپس در روز سوم نیز این چنین بودند (یعنی روزه وصال گرفته بودند). آن‌گاه خطاب به من فرمودند: «ای عائشه! دنیا نه برای محمد سزاوار است و نه برای آل وی، ای عائشه! بی‌گمان خدای عزوجل از پیامبران اولی‌العزم جز پایداری و صبر بر ناخوشی‌ها و شکنجایی از دوست داشتنی‌هایشان را نپسندیده است لذا از من جز این امر را نپسندیده که مرا نیز بر آنچه که ایشان را بدان مکلف کرده، مکلف کند و خطاب به من فرموده است: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾. پس به خدا سوگند

که در حد توان و استطاعت خویش صبر خواهم کرد چنان‌که آنان صبر کردند و جز به یاری خداوند نیرویی نیست». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد».

«و» ای محمد ﷺ «برایشان به شتاب طلب نکن» عذاب را «روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند» از عذاب «بنگرند؛ گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده‌اند» یعنی: روز آخرت که کفار عذاب را مشاهده کنند؛ گویی جز به مقدار یک ساعت از ساعات دنیا در آن درنگ نکرده‌اند، به سبب هول بزرگ و بلای پایداری که در محشر مشاهده می‌کنند «این بلاغی است» یعنی: آنچه که بدان اندرزشان داده‌ایم؛ پیام‌رسانی و ابلاغ آشکاری است که برج و باروی پندار کافران را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد «پس آیا جز قوم فاسق هلاکت خواهند یافت؟» یعنی: قطعا جز قوم بیرون رونده از طاعت حق و درافتاده در معاصی و نافرمانی‌های وی، به عذابش ناپود نخواهند شد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال پیامبرش و مؤمنان را امر نموده است تا به دعا علیه کفار شتاب نورزند زیرا هر چیز - بر اساس علم الهی و حکمت وی میعاد معینی دارد و عذاب هر چند به تأخیر افتد اما قطعا به کافران رسیدنی است. پس سنت در دعا، درخواست محفوظ ماندن از بدی و آزار کفار می‌باشد. در حدیث شریف به روایت طبرانی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعای کردند: «اللهم انی أسألك موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک والسلامة من کل اثم والغنیمة من کل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار، اللهم لا تدع لی ذنبا إلا غفرتہ ولا هما إلا فرجتہ ولادینا إلا قضیتہ ولا حاجة من حوائج الدنیا والآخرة إلا قضیتها برحمتک یا أرحم الراحمین: بارالها! من از تو موجبات رحمت و اسباب مغفرتت را می‌خواهم و نیز سلامتی از هر گناهی را، دستیابی به هر نیکی‌ای را، کامیابی به بهشت و نجات از آتش را. بارالها! برایم هیچ گناهی را نیامرزیده، هیچ اندوهی را زایل نشده، هیچ بدهی‌ای را پرداخت نشده و هیچ نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را بدون برآوردن باقی نگذار، به حق رحمت خویش

ای مهربان‌ترین مهربانان». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چون تولد فرزند بر زنی دشوار شد، دو آیه و دو کلمه ذیل در ورقی نوشته و به آب شسته شود و او از آن آب بخورد: «بسم الله الرحمن الرحيم. لا إله إلا العظيم: ﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾» (النازعات/۴۶)، ﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَّغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ صدق الله العظيم.

﴿سوره محمد﴾

مدنی است و دارای (۳۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره از آن رو «محمد» نام گرفت که در آیه دوم از آن بیان فرورستان قرآن بر حضرت محمد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قتال» نیز نامیده می شود. خاطر نشان می شود که رسول اکرم ﷺ جز در چهار جا از قرآن کریم به اسم نامیده نشده اند:

- ۱ - در سوره «آل عمران/۱۴۴»: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ .
- ۲ - در سوره «احزاب/۴۰»: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ .
- ۳ - در این سوره: ﴿وَأَمْتُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ﴾ «آیه/۲».
- ۴ - در سوره «فتح/۲۹»: ﴿سُبْحَانَ رَسُولِ اللَّهِ﴾ . اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است. در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب سوره محمد را می خواندند».

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾

«کسانی که کافر شدند» به خداوند ﷻ و آیات وی «و مردمان را از راه خدا بازداشتند» مراد کفار قریش اند که به خدای عزوجل کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه اسلام باز می داشتند. ولی حکم آیه کریمه عام است و شامل تمام کافران بازدارنده از راه خدا ﷻ می شود. آری! اینان «خدا اعمالشان را تباه کرد» یعنی: اعمال نیکشان را هدر، بی ثمر و نابود کرد و کار را در کفرشان بر آنان آشفته و بی بنیاد گردانید. مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنابراین، خداوند ﷻ اعمال

نیک و مکارم اخلاقی ای - مانند صلہ رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می دهند؛ ابطال نموده و هدر می گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و بازداشتن دیگران از راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ، مورد پذیرش قرار نمی گیرند.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مراد از ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ مردم مکه اند و این آیه درباره آنان نازل شد و مراد از: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ (آیه بعد) انصار مدینه اند.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و به آنچه بر محمد فروفرستاده شده، باور داشته اند» یعنی: کسانی که دلها و نهادهایشان ایمان آورده و اعضا و اندامها و ظاهر و باطنشان منقاد شرع خداوند جَلَّ جَلَالُهُ شده «که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است» یعنی: ایمان آورده اند که قرآن حق و کلام خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است؛ «خدا نیز از آنان گناهانشان را» که در گذشته مرتکب آن شده بودند «زدود» و به سبب ایمان و اعمال صالحشان، آن گناهان را بر آنان آمرزید «و حالشان را» یعنی: کار و بارشان را در امر دین و دنیا «به صلاح آورد» زیرا به آنان در امور دین توفیق و در امور دنیا نصرت و تأیید عنایت کرد، ایشان را از گناهان حفظ و به سوی اعمال خیر ارشاد و رهنمائی نمود و نیت هایشان را در آن اصلاح کرد. خدای سبحان در این آیه مخصوصا از ایمان به آنچه که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است، یادآوری کرد، با آن که این ایمان نیز در تحت ذکر مطلق ایمان: (والذین آمنوا) که قبلا ذکر شد، داخل است؛ به جهت تنبیه و توجه دادن به شرف و برتری جایگاه قرآن کریم و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تأکید بر این حقیقت که بعد از بعثت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ایمان آوردن به ایشان شرط صحت و درستی ایمان شخص است.

چنان‌که در آیه قبل ذکر شد، این آیه درباره انصار مدینه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره مؤمنان اهل کتاب نازل شد.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ ۝۲

«این» نابود ساختن اعمال نیک کافران و زدودن گناهان و به صلاح آوردن حال مؤمنان؛ «بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از همان حق - که از جانب پروردگارشان است - پیروی کردند» آری! نابود ساختن اعمال کافران؛ به سبب پیروی آنها از باطل، مانند شرک آوردن به خدای سبحان و ارتکاب معاصی است و زدودن و دور ساختن گناهان مؤمنان و به صلاح آوردن حال و روز آنان؛ به سبب پیروی ایشان از حقی است که خداوند عز وجله مردم را به پیروی از آن فرمان داده است «این گونه» یعنی: به مانند این بیان روشن و این‌مثل‌زدن واضح؛ «خدا برای مردم مثل‌هایشان را می‌زند» یعنی: احوال هر دو گروه مؤمن و کافر را که در شگفت‌انگیز بودن خود مانند مثل است بیان می‌کند پس حال مؤمنان مثلی برای کامیابی و حال کفار مثلی برای ناکبت و ناکامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْمَمْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَاكِبَ فَإِمَّا مَأْبُودٌ وَإِمَّا فَدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الرِّجْلُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ بِشَاءِ اللَّهِ لَأَنْصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِنَبِّئُكُمْ بِبَعْضِ الَّذِيْنَ قُلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَكُمْ ۝۴

سپس حق تعالی به جهاد با کفار محارب، یعنی کسانی از مشرکان و اهل کتاب که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، دستور داده و می‌فرماید: «پس چون با کافران مصاف کردید، گردن‌هایشان را بزنید» یعنی: گردن‌هایشان را بزنید به زدنی سخت، به سبب حال و اعمالشان که بیانش گذشت. گردن به یادآوری مخصوص شد زیرا قتل اکثراً با قطع کردن انجام می‌شود و نیز بریدن و درو کردن عضوی که رأس بدن و بالاترین و نیکوترین اعضای آن است، دلیل و نشانه برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد

علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است «تا چون در آنان خونریزی بسیار کردید» یعنی: چون در آنان قتل و قتال بسیار کردید و نیروی ضربه آنان را نابود و متلاشی ساختید، به گونه‌ای که آنان همانند کسی که در خون و خاک خفته است، از تاب و توان افتادند؛ «آن‌گاه استوار در بند کشید» آنان را تا نگرینند. یعنی: اسیرشان گردانید و بر آنان بندهای محکم و استوار بگذارید «و پس از آن، به منت رها کردن یا فدیہ گرفتن» یعنی: بعد از آن‌که اسیرشان کردید، یا بر آنان احسان و منت می‌گذارید و رهایشان می‌کنید، یا این‌که از آنان در عوض آزادیشان مالی می‌گیرید و پس از آن رهایشان می‌کنید. من: رها کردن بدون عوض است و فداء: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت می‌رهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آن‌که جنگ بارهای خود را فروگذارد» یعنی: تا آن‌که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آن‌که دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند. خاطرنشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان این که بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان این‌که به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا این‌که از آنان فدیہ (عوض) بستاند اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیہ (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی رزمی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ لَهُمْ حَتَّىٰ يُشْرِكُوا فِي الْأَرْضِ﴾: (بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن‌که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند) «انفال/۶۷».

پس با استناد به آیات قرآن و سنت نبوی که حکم برده ساختن اسیر از آن گرفته شده است؛ امام (حاکم) مسلمین در مورد اسیران جنگی کفار حربی، میان چهار امر ذیل مخیر می‌باشد:

۱- کشتن.

۲- برده ساختن.

۳- احسان نمودن بر آنان و آزاد کردن بدون عوض.

۴- فدیة گرفتن.

گفتنی است که در هر چهار مورد نیز، احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب اقتضای حال و ایجاب مصلحت به یکی از این چهار امر عمل کرده‌اند. مثلاً از نمونه‌های کشتن اسراء: کشتن عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث از سوی آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از اسارت آنها در روز بدر بود. از نمونه‌های برده ساختن بعد از اسارت این بود که: آن حضرت صلی الله علیه و آله بعضی از قبایل عرب، مانند قبیله هوازن و بنی مصطلق را برده گرفتند. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز بنی ناجیه از قریش را به بردگی گرفتند و دیگر اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در جریان فتوحات اسلامی در سرزمین‌های فارس و روم، تعدادی از اسرا را به بردگی گرفتند.

«این است حکم» الهی در مورد کفار «و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌کشید» با نابود ساختن و عذاب نمودنشان به انواع عذابهای دیگر؛ مانند زلزله، طوفان و فروبردن در زمین... بی آن‌که جنگی از سوی شما مؤمنان در کار باشد «ولی» شما را به جنگیدن با آنان فرمان داد «تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید» یعنی: تا مؤمنان را با کافران بیازماید و مجاهدان راهش و صابران بر آزمایش و ابتلایش را در عینیت امر معلوم داشته پاداش ایشان را به تمام و کمال بدهد و کفار را به دستشان عذاب کند «و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز خدا اعمالشان را تباه نخواهد کرد» یعنی: خدای سبحان هرگز پاداش کشته شدگان در راه خویش را ضایع نخواهد کرد و اعمالشان را رشد خواهد داد تا بدانجا که عمل کسانی از آنان در طول حیات برزخی‌شان نیز پیوسته به حسابشان جاری است.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: ﴿وَالَّذِينَ قُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ در روز احد درحالی نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

سَيِّدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾

«به زودی ایشان را» یعنی: شهدا را «راه خواهد نمود» خداوند ﷻ به سوی راه بهشت «و بال آنها را نیکو خواهد گردانید» بال: یعنی کاروبار و حالشان را.

وَيَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا هُمْ ﴿٦﴾

«و ایشان را در بهشتی که برایشان وصف کرده» یعنی: آن را به ایشان شناسانده است «در خواهد آورد» و شناختشان از بهشت تا بدانجاست که بی هیچ راهنمایی ای نسبت به آن آشنایی کامل دارند به طوری که چون وارد بهشت می شوند، یگراست به سوی منازل خویش می روند بی آن که به راهنمایی نیاز داشته باشند، گویی از همان گاه که آفریده شده بودند، ساکن بهشت بوده اند. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «والذی نفسی بیده إن أحدهم بمنزله فی الجنة أهدى منه بمنزله الذی کان فی الدنيا: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است». به قولی معنای ﴿عَرَفَهَا هُمْ﴾ این است: خداوند ﷻ بهشت را برای بهشتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبویی ها معطر و خوشبو گردانیده است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ نَصَرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری دهید» یعنی: اگر دین خدا ﷻ را یاری دهید؛ «شما را یاری می دهد» بر کفار و به شما فتح و نصرت عنایت می کند «و

گامهایتان را استوار می‌دارد» در جنگ و عرصه‌های کارزار. به قولی معنی این است: گامهایتان را بر صراط استوار می‌دارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «من بلغ ذا سلطان حاجة من لا يستطيع ابلاغها، ثبت الله تعالى قدميه على الصراط يوم القيامة: هر کس که حاجت کسی را به صاحب سلطه و قدرتی برساند که خود نمی‌تواند آن را به آن سلطان برساند، خداوند متعال در روز قیامت گامهای وی را بر صراط استوار می‌دارد».

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ بَرَّ أَنْانٍ بَادٍ فَتَعَسَا لَهُمْ: نَاكَمِي بَرَّ أَنْانٍ بَادٍ وَ بَدَا

«و کسانی که کافر شدند، نگونساری بر آنان باد» فتعسا لهم: ناکامی بر آنان باد و بدا به حالشان «و خدا اعمالشان را تباه کرد» یعنی: اعمالشان به خیر مورد نظر در آخرت نرسید و حق تعالی در دنیا نیز آنان را به هدف و مقصودشان از آن اعمال نایل نگردانید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

«این» تباهی، ناکامی و سیه‌روزی‌شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که خدا فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» خداوند عَزَّ وَجَلَّ به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام می‌دادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمی‌شود.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» یعنی: آیا این کافران در سرزمین‌های عاد، ثمود، قوم لوط و غیر آنان گردش نکرده‌اند «تا بنگرند که فرجام کسانی که پیش از آنان بودند» از کافران «به کجا انجامیده است؟» زیرا آثار و نشانه‌های عذاب هنوز هم در دیارشان باقی است؟ «خدا زیر و زبرشان کرد» یعنی: دیارشان را بر آنان ویران کرد، یا آنان را

نابود و ریشه کن کرد. تعبیر: ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ بلیغ تر از تعبیر: «دمرهم الله» است زیرا این تعبیر، بر نابود ساختن مطلق آنان دلالت می کند «و سرنوشت کافران همانند آن است» یعنی: این گروه کفار نیز عاقبت و سرانجامی همانند با پیشینیانشان از امت های کافر خواهند داشت و نیز سرنوشت تمام امت های کافر این چنین است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾

«این» نصرت دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفار «به سبب آن است که خدا مولای مؤمنان است» یعنی: او یار و کارساز آنان است «ولی کافران مولایی ندارند» یعنی: آنان یار و مددکاری ندارند که از آنان دفاع کند، بدین جهت، فرود آمدن عقوبت الهی بر آنان قطعی است.

قتاده در بیان سبب نزول می گوید: این آیه در روز احد نازل شد آن گاه که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان فریاد زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول اکرم ﷺ فرمودند: «در پاسخ آنها بگویید: الله مولانا، ولا مولی لکم: الله ﷻ مولای ماست و شما مولایی ندارید».

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْتَمِعُونَ وَبِأُكُلُونَ

كَمَا تَأْكُلُ الْأَشْجَارُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴿١٢﴾

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغستانهایی وارد می کند که جویباران از فرودست آنها جاری است» به پاداش ایمان و عمل صالح ایشان. تفسیر نظیر این آیه تا کنون در چندین جا از این تفسیر شریف گذشته است. امام رازی می گوید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف بهشت اکتفا می کند، که در هر جا جویباران باشد، در آنجا اشجار است و در هر جا اشجار باشد، در آنجا میوه است. آری! آب سبب زندگی عالم است و آتش سبب نابودی آن...». آن گاه به بیان حال و مال کفار پرداخته می فرماید: «و حال آن که

کسانی که کافر شده‌اند، بهره بر می‌گیرند و چنان‌که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند» یعنی: کافران فقط از متاع و بهره دنیا بهره بر گرفته و از آن برخوردار می‌شوند، گویی آنان چهارپایانی‌اند که جز شکم و شهوت جنسی خود، هدف و همت دیگری نداشته، از فرجام کار غافل و به سرگرمی‌های دنیا سرخوش و سرمست می‌باشند «ولی جایگاه آنها آتش است» که در آن فرود آورده شده و مستقر و مقیم ساخته می‌شوند.

وَكَايِنَ مِنْ قَرِيْبَةٍ هِيَ اَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرِيْبِكَ الَّذِي اَخْرَجَكَ اَهْلَكَنْهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

«و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را بیرون راند و ما هلاکشان کردیم» یعنی: ای محمد ﷺ! بسیاری از اهالی شهرها و امت‌های پیشین، از امکانات و نفوذی بیشتر از نیرو و امکانات مردم مکه برخوردار بودند - همان مردمی که تو را از مکه بیرون راندند - اما با وصف آن همه نیرومندی و شکوه، نابودشان کردیم «پس هیچ نصرت دهنده‌ای نداشتند» بنابراین، کفار قریش که از آنان ضعیف‌تر هستند، سزاوارتر به آنند که هیچ یآوری نداشته باشند پس بدانند که اگر به سبب وجود پیامبر رحمت ﷺ، عذاب دنیا از آنان برداشته شود؛ این عذاب حتما در آخرت گریبانگیر آنان خواهد شد.

ابویعلی و ابی‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در سفر هجرت‌شان، به سوی غار ثور حرکت کردند، به جانب مکه نگاهی افکنده و فرمودند: تو دوست‌داشته‌ترین سرزمین‌های خداوند جل جلاله نزد من هستی و اگر شهروندان مرا بیرون نمی‌کردند، من از میان تو بیرون نمی‌آمدم. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد.

اَفَنْ كَانَ عَلٰی بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاَتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ ﴿١٤﴾

«آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، مانند کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پیروی کرده‌اند؟» یعنی:

کسانی که بر یقین و باور روشنی از جانب پروردگارشان هستند، با کسانی که بدعملی‌شان در نظرشان آراسته جلوه داده شده، برابر نیستند. این اعمال بدشان عبارت است از: شرک آوردن به خدای سبحان و عمل به نافرمانی‌های وی. پس کسانی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش قرار دارند، همانند کسانی نیستند که در پرستش بتان از هوی و هوس‌های خود پیروی کرده و در انواع گمراهی‌ها فرورفته‌اند، بی‌آن‌که حتی شبهه شک برانگیزی در امر حقانیت دین خدا ﷻ داشته باشند، چه رسد به این‌که در این موضع غیر اصولی‌شان از حجت روشنی برخوردار باشند. لذا در میان مؤمنان و کفار به هیچ وجه همانندی‌ای نیست.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَنْغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آور و شأن‌شگرف بهشت، مانند باغی است که: «در آن نه‌هایی است از آبی که به دیرماندگی متغیر نشده» آسن: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد و مانند آن است آجن «و در آن جوی‌هایی است از شیری که مزه‌اش برنگشته» یعنی: ترش نکرده است چنان که مزه شیرهای دنیا تغییر می‌کند و به ترشی می‌گراید بلکه آن شیر در نهایت سپیدی و شیرینی و پر از چربی و لذت است «و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت‌بخش» و خوش طعم و گوارا «است» که آن را ناخوش نمی‌دارند زیرا شراب بهشتی مانند شراب دنیا نیست که عقل‌ها را ربوده مستی بیاورد و سردرد به همراه داشته باشد «و در آن جوی‌هایی از عسل ناب است» یعنی: عسلی که از آمیزش موم، خاشاک، درد، تیرگی و ناخالصی، پالوده و صاف است. دلیل این‌که خداوند متعال از این چهار نوع جویبار یاد کرد، این است که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را با هم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. در

حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند.»

«و برایشان در آنجا از همه گونه میوه فراهم است» یعنی: از هر صنف و نوعی از اصناف و انواع میوه‌ها که خواسته باشند «و» از همه بالاتر «آمزشی از جانب پروردگار آنهاست» برای گناهانشان. پس این است وصف بهشت و اهل آن لذا کسی که در چنین باغ آراسته و با صفایی قرار دارد؛ «آیا همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا کسی که به طور جاودانه و به این وصف دلربا در نعمت‌های بهشت قرار دارد، مانند کسی است که جاودانه در آتش است؟ هرگز! مسلم است که بهشتیان فرورفته در ناز و نعمت و میوه‌ها و جویباران، با دوزخیانی که در آب جوشان و عذاب دردناک دست و پا می‌زنند، همانند نیستند «و آبی جوشان نوشانده می‌شود» حمیم: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه با هم برابر نیستند. پناه بر خدای عزوجل از این حال و روز بد.

وَمَنْهُمْ مَّنْ يَسْتَعِمْ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَفِينَا أَوْ لَيْتَكَ الْذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾

«و از میانشان کسانی هستند که به تو گوش می‌سپارند» یعنی: از این گروه کفاری که همانند چهارپایان می‌خورند و از لذت‌های دنیا بهره‌برداری می‌کنند، کسانی هستند که ظاهراً به تو گوش می‌سپارند - و آنان منافقانند «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که علم داده شده‌اند» یعنی: به علما و دانشمندان اصحاب «می‌گویند» یعنی: از ایشان سؤال می‌کنند و می‌گویند: «هم اکنون چه گفت؟» یعنی: هم‌اکنون که در مجلس سخنرانی بودیم، رسول اکرم ﷺ چه گفت؟ آری! منافقان در پای منبر و عظمی و مجلس سخنرانی تو حاضر می‌شوند اما چون از محضر بیرون می‌روند، به شیوه استهزا و تمسخر چنین می‌گویند. پس معنای سخنشان این است که: ما به سخن پیامبر

هیچ التفات و توجهی نداشته‌ایم «این گروه» منافقان «کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده است» پس ایمان نیاورده و دل‌هایشان به سوی چیزی از خیر روی نمی‌آورد «و از هواهایشان پیروی کرده‌اند» در کفر و عناد و نفاق پس نه فهم صحیحی دارند و نه قصد صحیحی.

ابن جریر و مقاتل در بیان سبب نزول نقل کرده‌اند که: این آیه کریمه درباره منافقان نازل شد. گفتنی است؛ از جمله اصحابی که از سوی منافقان با تمسخر مورد سؤال قرار گرفتند؛ عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بودند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ آهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَءَانَّهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿١٧﴾

«ولی کسانی که راهیاب شدند» به سوی راه خیر لذا به خدای عزوجل ایمان آورده و به فرمانهایش عمل کردند، او با بخشیدن توفیق؛ «آنان را هدایت افزود» یا معنی این است: رویگردانی منافقان و استهزای آنان، بر هدایت، ثبات، ایمان، علم و بصیرت این راه‌یافتگان افزود «و بدیشان تقوایشان را عطا کرد» یعنی: حق تعالی به ایشان تقوی را الهام کرد و بر آن یاریشان نمود، با توفیق بخشیدنشان بر انجام عملی که مورد پسند وی است.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾

«آیا جز این انتظار می‌برند که ساعت» یعنی: قیامت «بناگاه» و غافلگیرانه «بر آنان فرارسد؟ پس هرآینه علامات» و نشانه‌های نزدیکی «آن اینک پدید آمده است» زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین انبیا صلی الله علیهم و آلهم و آلهم اند بنابراین، بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله خود از نشانه‌های قیامت است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين، وأشار بالوسطى والسبابة: من درحالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این‌چنین (نزدیک) است - و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره

کردند». «پس آن گاه که رستاخیز بر آنان در رسد، دیگر کجا جای اندرزشان است» یعنی: آن گاه که قیامت بر آنان بیاید، آنها از کجا پند می گیرند؟ قطعا در آن هنگام، وقت پندگرفتن از دست رفته است.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثُونَكُمْ



«پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست» یعنی: بر این عقیده ثابت قدم باش و بر آن استمرار بورز «و برای گناه خویش آمرزش جوی» یعنی: از گناهی که ممکن است گاهی از تو سرزند، آمرزش بخواه. این دستور به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وجود عصمت ایشان از گناه؛ تعلیمی به امت ایشان است تا به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این امر اقتدا کنند. شایان ذکر است که در عین حال رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از خدا عَلَّامٌ آمرزش می خواستند چنان که در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنِّي لِأَسْتَغْفِرَ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ: همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم». یا معنی این است: ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش خواهی - چنین دعا می کردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي: بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدی و جدی ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخر نماز چنین دعا می کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت: بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده ام و آنچه را

که آشکار کرده‌ام و پیامرز بر من زیاده‌روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاکشان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راهیافته‌اند».

«و» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! «برای مردان و زنان با ایمان» نیز بر گناهایی که از آنان سرزده است، آمرزش طلب کن «و خداست که جای آمد و رفت هر یک از شما را» یعنی: جای جنب و جوش و تحرک شما را در اعمال شما؛ «می‌داند و جای قرارتان» و فرجام و مال کار هر یک از شما در سرای آخرت «را می‌داند» به‌قولی معنی این است: حق تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه‌تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم‌دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی».

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُنظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاُولَٰئِكَ لَهُمْ

«و مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای فرو فرستاده نشد؟» مؤمنان از پروردگار عزوجل درخواست کردند که بر رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم سوره‌ای نازل کند و در آن ایشان را به جهاد با کفار فرمان دهد؛ از بس که مشتاق جهاد و دستیابی به پاداش عظیمی بودند که خداوند عزوجل برای مجاهدین آماده نموده است «اما چون سوره‌ای محکم» یعنی: غیر منسوخ و واضح «فرستاده شود» به گونه‌ای که در آن هیچ شبهه و احتمالی برای معنای دیگری وجود نداشته باشد «و در آن قتال ذکر شود» یعنی: در آن جهاد فرض

شود. قتاده می‌گوید: «هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شود، آن سوره محکم است و این آیات، سخت‌ترین آیات قرآن بر منافقان می‌باشد». آری! چون سوره محکمی فرستاده شود و در آن جهاد فرض شود؛ «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه‌ای است و آنان منافقانند «می‌بینی که به سوی تو مانند نگاه کسی که از سکرات مرگ بی‌هوش شده باشد، می‌نگرند» یعنی: در آن هنگام، منافقان به سوی تو مانند نگاه کسی می‌نگرند که چشمانش در هنگام مرگ خیره شده و بازمانده و از ترس مرگ بی‌هوش شده است. البته دست دادن این حالت بر منافقان، به سبب جبن و بزدلی‌شان از جنگ و گرایش آنان به سوی کفار است «پس اولی است برای آنان» یعنی: آنچه که منافقان از آن بد می‌برند، به آنان می‌پیوندد و نزدیک می‌شود. یا معنی این است: بدا به حالشان و وای بر آنان. یا معنی این است: بهتر است برایشان که اطاعت کنند و سخن پسندیده بگویند چنان که آیه بعدی مفسر آن می‌باشد:

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾

«فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است» یعنی: فرمانبرداری و سخن نیکوگفتن، برایشان بهتر و سزاوارتر از مخالفت و جبن است «و چون کار قطعی شد» یعنی: چون کارزار جدی شد و جنگ به واقعیت پیوست؛ «پس اگر با خدا صادق باشند» در اظهار ایمان و اطاعت و اشتیاق به جهاد «بی‌شک برایشان بهتر است» از نافرمانی و مخالفت و نفاق.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾

«پس چه بسا اگر متولی امور شوید، البته نزدیک است که در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید» یعنی: اگر شما منافقان متولی و عهده‌دار امر امت شوید؛ چه بسا با ستمگری، کشتار همدیگر، خونریزی و قطع پیوندهای خویشاوندی و قومی، در زمین فساد پیشه کنید. اما این کثیر در معنی آن می‌گوید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت -

مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید. کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به‌طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع. در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالى عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم: هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿٢٣﴾

«این گروه» ستمگر و فساد افروز «همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است «و آنان را» از شنیدن حق «ناشنوا و چشمهایشان را کور کرده است» از مشاهده آنچه که آنان را به رعایت حق خداوند عز وجل در مورد بندگانش - یعنی عدم فروروی در ریختن خونها و چپاول اموالشان - رهنمون می‌گردد.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿٢٤﴾

«آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند» تا به پندها و هشدارهای تکان‌دهنده آن توجه کرده و به حجت‌های آشکار و برهانهای قاطع آن عمل کنند «یا مگر بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟» یعنی: یا مگر بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است، در نتیجه نمی‌فهمند و دل‌هایشان برای حق باز نمی‌شود. ذکر «قلوب» به صیغه نکره، برای آن است که دل‌های برخی از آنان، مورد نظر می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَيَّ آذَنَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾

«بی‌گمان کسانی که به پشت خویش برگشتند» یعنی: مرتد شده و از اسلام به‌سوی کفر بازگشتند چنان که در آغاز بر کفر بودند «پس از آن که بر آنان راه هدایت روشن شد» با معجزات آشکار و دلایل روشنی که رسول اکرم ﷺ به آنان آوردند؛ بی‌گمان «شیطان به آنان آراست» خطاها و اشتباهاتشان را و افتادن در آن خطاها را برایشان آسان جلوه داد «و به آرزوهای دور و درازشان انداخت» یعنی: میدان آرزوهایشان را گستراند، به آنان طول عمر را وعده داد و در نتیجه، فرییشان داد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

إِسْرَارُهُمْ ﴿٢٦﴾

«این» ارتداد و گمراهی‌شان «از آن است که آنان به کسانی که وحی نازل کرده الهی را خوش نمی‌داشتند، گفتند» یعنی: ارتداد و گمراهی این گروه منافقانی که به قهقرا برگشتند، بدین سبب است که آنان به کسانی که از وحی الهی ناخوش هستند - یعنی به مشرکان یا یهود - چنین گفتند: «زودا که در بعضی کارها از شما اطاعت کنیم» مراد آنها از: (بعضی کارها)، همانا دشمنی با رسول اکرم ﷺ و مخالفت با پیامهایشان است. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل با این سخنانشان بر آنان به‌ارتداد حکم کرد پس چگونه خواهد بود حال کسانی که در عصر ما به ائمه کفر و گمراهی می‌گویند: «ما در تمام کارها مطیع شما هستیم؟!». «و خداوند از پنهانکاری آنها آگاه است» پس می‌داند که منافقان به‌طور پنهانی با دشمنان خدا ﷻ توطئه چیده و با آنان همداستان شده‌اند. به این ترتیب، خدای دانای آشکار و نهان، این توطئه‌شان را بر ملا کرد.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذَنَهُمْ ﴿٢٧﴾

«پس چگونه وقتی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند» یعنی: چگونه است علم حق تعالی به پنهانکاریهایشان آن‌گاه که فرشتگان جانشان را می‌گیرند. یا معنی این است:

پس در آن هنگام چه خواهند کرد، چه حالی خواهند داشت و چگونه این عذاب را تاب خواهند آورد؟ فرشتگان؛ «بر چهره و پشت آنان می‌زنند» به‌قولی: مراد، زدن فرشتگان بر چهره و بر پشت منافقان در هنگام جنگ - به عنوان یاری‌ای برای رسول خدا ﷺ - است. یا این تصویری از حالت گرفتن جانشان است. یعنی درحالی که فرشتگان با قهر و خشونت جانشان را می‌گیرند، با گرزهای آهنین بر چهره‌ها و قفاهایشان می‌کوبند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾

«این» جان‌ستاندن از منافقان به شیوه مذکور و بر وصفی که ذکر شد؛ «از آن است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده» از کفر و معاصی، همداستانی‌شان با دشمنان خدا ﷻ در امر توطئه‌چینی و ستیزه و مخالفت با پیامبر ﷺ و یاران‌شان؛ «پیروی کرده‌اند و خشنودی‌اش را خوش نداشتند» یعنی: آنچه را که خدای عزوجل از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان می‌پسندد، خوش نداشتند «پس» خداوند ﷻ به این سبب «اعمالشان را تباه گردانید» از آن جمله، آن اعمال خیری را که قبل از ارتداد انجام داده بودند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ ﴿٢٩﴾

«آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق است؛ «پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد» نسبت به مؤمنان؟ بدین‌سان، خداوند متعال منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها، بغض‌ها و حسدهایی را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند، آشکار خواهد کرد به طوری که این کینه‌ها و پنهان‌کاریها بر پیامبر ﷺ و مؤمنان معلوم و هویدا گردد و آنان رسوا و مفتضح شوند؛ چنان‌که خداوند متعال در سوره «برائة» این کار را کرد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَمْ تَعْرِفْنَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم» یعنی: اگر بخواهیم، منافقان را با اشخاص و افرادشان به تو می‌شناسانیم و معرفی می‌کنیم، به چنان شناخت و معرفت تامی که قائم مقام دیدن باشد «در تبجّه، آنان را به سیمایشان» یعنی: به نشانه‌های خاصی که بر سیمایشان دارند و با آن از دیگران متمایز می‌شوند «می‌شناختی» چرا که ظلمت نفاق بسان اثری از انعکاس تاریکی قلب‌هایشان، بر سیمایشان هویدا است «و البته آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی» لحن قول: مقصد، روش و فحوای سخن گفتن است. آری! منافقان به عیبجویی تو و مسلمانان و گفتن سخنان نیش‌دار و زنده می‌پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم ﷺ سخن نمی‌گفت مگر این‌که آن حضرت ﷺ او را می‌شناختند. انس ﷺ می‌گوید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است». «و خدا اعمالتان را می‌داند» و هیچ‌کار پنهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند پس شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند. در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر ﷺ آمده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش خدای عزوجل فرمودند: *إن فيكم منافقين، فمن سميت فليقم*: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن‌که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می‌افزاید: «عمر ﷺ از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ﷺ نامش را برده بودند در حالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمر ﷺ از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است

که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر رضی الله عنه بر او نهیب زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَتَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

«و البته شما را می‌آزماییم» با فرض کردن جهاد مسلحانه بر شما «تا معلوم بداریم» به علم ظهور «مجاهدان و صابران از شما را» آری! شما را به جهاد فرمان می‌دهیم تا به علم ظهور و شهود معلوم بداریم که چه کسی امر ما را به جا آورده و بر دین خویش و دشواریهای اعمالی که بدان مکلف شده است، صبر و پایداری می‌ورزد و «و تا اخبار شما را بیازماییم» یعنی: احوال و اخبار شما را به قصد امتحان و آزمایشتان آشکار و برهنه گردانیم تا بر مردم آشکار شود که چه کسی امر ما را اطاعت کرده و چه کسی به آن پشت پا زده است.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَشَاقُوْا الرَّسُوْلَ مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدٰى لَنْ يَصُرُوْا اِلَّا شَيْئًا وَّسَيَحِيْطُ اَعْمَالُهُمْ ﴿٣٢﴾

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازداشتند» مراد از این گروه: منافقان و به‌قولی: اهل کتاب‌اند. بازداشتنشان از راه خدا جل جلاله این گونه بود که مردم را از پذیرش اسلام و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله منع می‌کردند «و بعد از آن که راه هدایت بر آنان روشن شد» یعنی: همانان که بعد از مشاهده معجزات روشن و حجت‌های قاطع و دانستن این حقیقت که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بر حقی از جانب خداوند جل جلاله است؛ «با پیامبر مخالفت کردند» و با ایشان دشمنی ورزیدند. شاقوا: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله در شق و جانب دیگری. آری! اینان: «هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند» با فرو گذاشتن ایمان و اصرار بر کفر بلکه با این کار فقط به خودشان زیان می‌رسانند «و به زودی خدا اعمالشان را حیطه خواهد کرد» یعنی: به زودی خداوند جل جلاله اعمال خیرشان - چون صدقه، صلّه رحم و مانند آنرا به سبب

کفرشان باطل و بی‌ارزش خواهد گردانید. به قولی: مراد از اعمالشان: نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی است که برای بی‌اثر ساختن و از بین بردن دین خدا ﷻ سازمان می‌دادند و غایله‌هایی است که علیه رسول خدا ﷺ برمی‌انگیختند.

❖ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله فرمان برید و از پیامبر نیز فرمان برید» در آنچه که بدان مأمور می‌شوید؛ از شرایع و قوانینی که در کتاب خدا ﷻ و سنت رسولش ﷺ ذکر شده است «و اعمال خود را باطل نگردانید» یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

ابوالعالیه در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «یاران رسول اکرم ﷺ بر این باور بودند که با داشتن عقیده به (لااله الاالله)، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند چنان‌که با شرک ورزیدن به حق تعالی، هیچ عمل خیری سودمند واقع نمی‌شود پس آیه کریمه نازل شد. از آن پس، اصحاب ﷻ نگران آن بودند که گناه عمل را باطل گرداند». آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. مالک و ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله‌گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد.

﴿٣٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَانُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس در حالی که کافر بوده‌اند در گذشته‌اند، هرگز خدا آنان را نمی‌آمرزد» یعنی: برای کسانی که کارشان با مرگ بر کفر ختم شده، هیچ آمرزشی نیست.

مفسران در بیان سبب نزول نقل کرده‌اند: این آیه کریمه درباره کشته‌گان مشرکان در بدر نازل شد.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾

«پس سستی نورزید» از جنگ با کفار و مقابله با دشمنان. وهن: ضعف و سستی است «و به سوی صلح نخوانید» یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی درعین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره‌اید پس آخر الأمر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. وتره حقه: یعنی از حق وی کاست و از این باب است این حدیث شریف: «من فاتته صلاة العصر فكأنما وتر أهله وماله: هرکس نماز عصر از وی فوت شد پس گویی خانواده و مال وی به کاهش رفته است».

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْتَأْذِنُكُمُ أَمْوَالُكُمْ ﴿٣٦﴾

«همانا زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست» یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا، حاصلی جز لهو و لعب ندارد، مگر آن بخش از زندگی که برای خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ و در راه وی باشد پس زندگی دنیا ثبات و اعتباری ندارد چرا که در سریعترین وقت می‌گذرد. لعب: چیزی است که سودی در آینده نداشته باشد ولی در عین حال، انسان را از امور مهم به خود مشغول نگرداند پس اگر او را از کارهای مهم به خود مشغول ساخت، آن لهو است نه لعب. خاطر نشان می‌شود که بیان این معنی در این سیاق، مفید آن است که دنیا نباید سبب کفر، یا ارتداد، یا ترک جهاد شود «و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید،

مزدهای شما را به شما می‌پردازد» در آخرت. اجر: دادن پاداش در برابر طاعت است «و از شما اموالتان را نمی‌خواهد» یعنی: اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریه به مصرف رسانید بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از اموالتان در این راه، دستور می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن مواسات با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَبَخِيلٌ أَضْعَفُ لَكُمْ

«و اگر اموال شما را از شما بخواهد» یعنی: اگر خداوند عز وجل تمام اموال شما را از شما بگیرد «و به اصرار از شما طلب کند» فیحفکم: مفسران در معنی آن گفته‌اند: اگر شما را به دشواری انداخته و در طلب اموالتان مبالغه کند «بخل می‌ورزید» و از اجرای امر ما امتناع می‌کنید «و» آن بخل «کینه‌های شما را بیرون می‌آورد» یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است لذا او آن را جز در آنچه که نزد او از مال محبوب‌تر باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیده راستین است پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید. این آیه درس دیگری در میدان ایمان است زیرا طلب‌کردن مال بسیار از شخص برای انفاق آن در راه خدا عز وجل، عرصه‌گاهی برای آزمایش وی در عرصه ایمان و نفاق می‌باشد.

هَاتَاتُ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنَفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ

«شما همان گروهی هستید که از شما خواسته می‌شود تا در راه خدا» یعنی: در جهاد و راه‌های خیر «انفاق کنید آن‌گاه از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند» به انفاق اندکی از مال خویش پس چگونه در انفاق مال بسیار - که تمام مالتان را

دربریگردد - بخل نمی‌ورزید؟! «و هر کس بخل ورزد، جز این نیست که به زیان خود بخل ورزیده» یعنی: با بخل خویش خود را از مزد و پاداش الهی محروم گردانیده؛ از سوی دیگر اگر در انفاق مال بخل ورزید، دشمن بر شما غالب شده و عزت و اموال شما همه از دست می‌رود و چه بسا خود شما نیز از بین می‌روید و این زیانی است آشکار «و خدا غنی است» و بی‌نیاز مطلق لذا او از نیازمندی به اموال شما پاک است «و شما فقرا بید» به سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و به سوی آنچه که در نزد وی از خیر و رحمت وجود دارد «و اگر روی بگردانید، جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد» یعنی: ای قوم عرب! اگر از ایمان، تقوی و جهاد روی برگردانید، حق تعالی قوم دیگری را به جای شما می‌آورد و آنان را جانشینان می‌گرداند، قومی که از شما برای خدای عزوجل فرمانبرتر باشند «آن‌گاه آنها مانند شما نخواهند بود» در رویگردانی از ایمان و تقوی و در بخل مال از انفاق در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ بلکه آنها برای حق تعالی مطیع خواهند بود. مفسران در تعیین این قوم جدید بر چندین قول اختلاف نظر دارند، از جمله آنها اقوال ذیل است که مراد از این قوم جدید: فرشتگان، یا انصار مدینه، یا تابعین، یا اهل یمن، یا اهالی کنده و نخع، یا عجم، یا فارس و روم‌اند. اما بهتر این است که علم این امر به خدای عزوجل تفویض شود.

آیه کریمه در برگیرنده معجزه غیبی‌ای است زیرا چنان‌که حق تعالی خبر داده است؛ وقتی قوم عرب از حمل پرچم اسلام ابا ورزیدند، خدای عزوجل از اقوام دیگر برای اسلام سربازانی را به میدان فرستاد که با کمال قوت پرچمدار آن شدند، که تا امروز، این پرچم بر دوش اقوامی از این امت در اهتزاز است.

﴿سوره فتح﴾

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با مژده فتح مبین برای پیامبر ﷺ، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در سال فتح - یعنی فتح مکه - رسول اکرم ﷺ در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه راجع به فضیلت این سوره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شبی که گذشت، بر من سوره‌ای نازل شد که نزد من از دنیا و آنچه که در آن است، دوست‌داشتنی‌تر است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾...». آری! این سوره بزرگ، به دنبال بازگشت رسول اکرم ﷺ از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

خاطر نشان می‌شود که واقعه صلح حدیبیه در سال ششم هجری روی داد زیرا رسول اکرم ﷺ در ذی‌القعدة آن سال به قصد انجام عمره به سوی مکه حرکت کردند اما قریش ایشان را از ورود به مکه باز داشتند، در عین حال این خبر منتشر شد که آنها عثمان بن عفان رضی الله عنه را - که فرستاده رسول اکرم ﷺ به منظور ابلاغ این قصد ایشان به قریش بود - به قتل رسانیده‌اند. آن حضرت رضی الله عنه به دنبال شیوع این خبر، مسلمانان را به بیعت فراخواندند و ایشان با پیامبر گرامی خود در زیر درختی که به نام «شجرة الرضوان» معروف شد، گرد هم آمدند و با ایشان بر جنگ با دشمن و این‌که هرگز از میدان فرار نکنند، بیعت نمودند که این بیعت، «بیعه الرضوان» و «بیعه الشجرة» نیز نامیده می‌شود. در واقع همین بیعت بود که مشرکان را سخت مرعوب کرد به طوری که آنها به دنبال آن به منظور عقد صلح و متارکه با مسلمانان، نماینده‌ای را نزد رسول اکرم ﷺ فرستادند و از سوی دیگر، شایعه قتل حضرت عثمان رضی الله عنه نیز تکذیب شد. پس این صلح، خود همان «فتح مبین» بود. چنان‌که زهری می‌گوید: «فتوحی بزرگتر از صلح حدیبیه نبود، از آن رو که مشرکان بر اثر این صلح با مسلمانان معاشرت و همنشینی

کرده و پیام حق آنان را شنیدند پس اسلام در دل‌هایشان نفوذ کرد و در عرض مدت سه سال خلقی بسیار به اسلام مشرف شدند و با مسلمان شدن ایشان، سواد اهل اسلام بسیار شد». البته بعد از بازگشت رسول اکرم ﷺ به مدینه، خداوند متعال خیبر را نیز برایشان گشود و ایشان غنایم خیبر را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه که تعدادشان هزار و پانصد تن بود، تقسیم کردند و جز آنان کسی دیگر را در آن غنایم مشارکت ندادند.

معاهده صلح حدیبیه بر این مبنی امضا شد که طرفین به مدت ده سال از جنگ دست بردارند و مردم در آن مدت، از خونریزی و جنگ و تجاوز ایمن باشند، بر این شرط که:

اگر کسی از قریش بدون اجازه سرپرست خود نزد رسول اکرم ﷺ آمد، ایشان او را به قریش برگردانند و اگر کسی از اصحاب ایشان به قریش پیوست، قریش او را به مدینه برنگردانند.

بقیه قبایل آزادند و هر کس دوست دارد می‌تواند به عهد و پیمان یکی از طرفین درآید. پس بر اثر آن، قبیله خزاعه شتابان به عهد و پیمان رسول خدا ﷺ درآمدند و قبیله بنوبکر به عهد و پیمان قریش.

شرط دیگر این بود که مسلمانان در آن سال از مکه برگردند و قریش در سال بعد به مدت سه روز از مکه بیرون روند و مسلمانان با شمشیرهای در غلاف کرده خود به آن وارد شده و مراسم عمره را انجام دهند.

آری! چنان‌که زهری گفته است، این صلح در حقیقت برای اسلام و مسلمین یک پیروزی بزرگ بود زیرا قریش در آن به جایگاه مسلمین و نقش مهم و موقعیت ممتازشان اعتراف کردند و از سوی دیگر، متارکه با قریش زمینه را برای گسترش دعوت اسلامی در سایه امنیت و صلح فراهم کرد پس در واقع، این فتحی مبین یا مقدمه و تمهیدی برای فتح مکه بود. بهترین گواه این حقیقت این است که شمار مسلمین در هنگام صلح، هزار و پانصد یا هزار و چهارصد تن بود اما دو سال بعد از آن در فتح مکه، شمار مسلمین به ده هزار تن بالغ شد که خالد بن ولید و عمرو بن عاص

از آن جمله بودند. ابن مسعود، جابر و براء رضی الله عنهم گفته‌اند: «شما فتح مکه را فتح می‌شمارید ولی ما صلح حدیبیه را فتح می‌دانیم».

نقل است که رسول اکرم ﷺ در راه بازگشت از سفر حدیبیه بودند که این سوره بر ایشان نازل شد. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون از حدیبیه بازگشتیم، آخر شب برای خواب و استراحت فرود آمدیم و چون به خواب رفتیم بیدار نشدیم مگر آن‌گاه که خورشید طلوع کرده بود و رسول اکرم ﷺ هنوز در خواب بودند. در این اثنا با خود گفتیم: باید ایشان را بیدار کنیم. آن‌گاه ایشان بیدار شدند و فرمودند: آنچه را که انجام می‌دادید، انجام دهید و کسی که در خواب مانده است، یا فراموش کرده است، چنین می‌کند. یعنی نماز بامداد خود را قضا آورید. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: در این اثنا شتر رسول اکرم ﷺ را گم کردیم و به جست‌وجوی آن پرداختیم پس آن را در حالی یافتیم که مهارش بر درختی آویخته بود. من آن را آوردم و حضرت ﷺ بر آن سوار شدند و به راه افتادیم و در میان راه بودیم که بر ایشان ﷺ وحی فرود آمد... و چون وحی از ایشان برداشته شد، به ما خبر دادند که سوره: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ بر ایشان نازل شده است».

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾

«همانا ما به تو حکم کردیم به فتحی آشکار» فتح: در لغت، اصلاً به معنی گشودن قفل است و فتح در باب جهاد عبارت است از: غلبه و ظفر بر یک سرزمین به زور یا به صلح، به جنگ یا به غیر آن. مراد این است که: ای پیامبر ﷺ! ما برایت به فتحی روشن و آشکار در آینده حکم کردیم - فتح مکه و غیر آن - که به زور و غلبه جهادت میسر می‌شود.

از نظر جمهور مفسران، مراد از «فتح مبین» در این آیه صلح حدیبیه است و خداوند متعال از آن رو آن را فتح نامید که صلح حدیبیه سبب فتح مکه و فتوحات بعدی گردید و این از باب اطلاق سبب بر مسبب می‌باشد که از انواع «مجاز مرسل» است. ولی گروهی برآنند که مراد از فتح در این آیه، فتح مکه است که خداوند متعال آن را

قبل از فرارسیدن موعدهش به طریق بشارت به پیامبر ﷺ و مؤمنان وعده داد و تعبیر از آن به زمان گذشته، برای دلالت معنی بر تحقق حتمی آن در آینده می‌باشد، گویی این فتح چنان مسلم است که در حکم یک امر به‌واقعیت پیوسته می‌باشد.

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُنِزِّلْ عَلَيْكَ نِعْمَتَهُ عَلَىٰ نَهْيِكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٤﴾

«تا خدا بر تو بیامزد» یعنی: ای پیامبر ﷺ! این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا همراه به اتمام رساندن نعمت فتح و هدایتت به سوی راه راست و پیروزی و غلبه‌ای که در آن عزت و شوکت نهفته می‌باشد، آمرزش نیز برایت جمع گردد. گویی فرمود: صلح حدیبیه، یا فتح مکه را بر تو آسان و هموار کردیم و تو را بر دشمنت پیروز گردانیدیم تا هدفمندیهای عاجل و بلندمدت، یعنی عزت دارین را همه با هم برای تو جمع گردانیده و بر تو بیامرزیم؛ «آنچه را که گذشته از گناه تو» قبل از فتح «و آنچه که مانده است» بعد از آن. به‌قولی دیگر معنی این است: این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا آن کارهای مستوجب سرزنشی را که از تو قبل از رسالت سرزده و آنچه را که بعد از آن واقع شده، بر تو بیامرزیم. و از آنجا که انبیا علیهم‌السلام از گناهان کبیره و صغیره معصوم‌اند پس مراد از «گناه» در اینجا، انجام دادن عملی است که نسبت به مقام انبیا علیهم‌السلام خلاف اولی می‌باشد لذا این تعبیر از باب این قاعده است: «حسنات الأبرار سیئات المقربین: حسنات نیکان، گناهان مقربان است».

«و تا نعمت خود را بر تو تمام گرداند» یعنی: این فتح را از آن رو برایت میسر کردیم تا نعمت خود را با پیروز ساختن دینت بر تمام ادیان بر تو تمام گردانیم. یا معنی این است: تا نعمت خود را بر تو تمام گردانیم با فتح مکه و پیوست نمودن فتح طایف به آن زیرا فتح حدیبیه زمینه‌ساز فتوحات بعدی گردید و با فتح مکه نعمت به اتمام رسید «و تا تو را هدایت کند» یعنی: تا با این فتح، تو را ثابت‌قدم و استوار گردانیم «به راهی راست» که همانا راه اسلام و تبلیغ، تبیین و اقامه شعایر آن می‌باشد.

انس رضی‌الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «همانا بر من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همه آنچه که بر روی زمین است،

دوست داشتنی تر می باشد». سپس آن را بر اصحاب رضی الله عنهم قرائت نمودند. اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مبارک و گوارا باد بر شما ای رسول خدا! اینک خداوند متعال روشن ساخت که با شما چگونه معامله می کند اما ما نمی دانیم که باما چگونه معامله خواهد کرد؟ همان بود که آیه: ﴿لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ تا ﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (آیه / ۵) نازل شد.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار نماز می گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورم می شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که خدای عزوجل گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می آورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبدا شكورا: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

وَنُصْرِكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا ﴿٣﴾

«و تا خدا تو را به نصرتی قوی» یعنی: به پیروزی ای برتر که هیچ ذلتی در پی نداشته باشد «نصرت دهد» و به راستی که چنین شد زیرا با صلح حدیبیه مفهوم سیادت و حاکمیت داخلی و خارجی دولت اسلامی و استقلال آن - به تعبیر جدید - محقق شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنب نبوت به صفت یک حاکم و پیشوای سیاسی نیز در صحنه ظاهر شدند، مدینه به عنوان پایتخت امت و دولت اسلامی تثبیت شد و مشرکان دولت اسلامی در مدینه منوره را به رسمیت شناخته و به حاکمیت و استقلال آن اعتراف نمودند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ۗ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ

اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾

«او» تعالی «است آن کس که آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد» در نتیجه، آنان به حکم خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در تن دادن به صلح حدیبیه گردن نهادند و قلبهایشان بر آن آرامش یافت «تا ایمانی برایمانشان بیفزایند» یعنی: تا مؤمنان به سبب این طمأنینه و آرامش، یقینی را بر یقینی که از قبل داشته اند، بیفزایند. که امروزه از این معنی به نام

«بالا بردن روحیه معنوی لشکر» تعبیر می‌شود. همچنین، این تأویل نیز صحیح است که حق تعالی به وسیله عمل به احکام و فرایض، بر ایمان مؤمنان می‌افزاید چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اولین چیزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مؤمنان آوردند، عقیده توحید بود و چون ایشان به یگانگی خداوند جل جلاله ایمان آوردند آن‌گاه به ترتیب؛ نماز، زکات، جهاد و حج بر ایشان مشروع شد». «و لشکرهای آسمان و زمین از آن خداوند است» یعنی: لشکرهای حسی، لشکرهای معنوی و لشکرهای غیبی - اعم از فرشتگان، انسیان، جنیان، شیاطین و فرود آوردن آرامش روحی بر مؤمنان - همه از آن خداوند است پس حق تعالی کار آنان را هرگونه که بخواهد، می‌پردازد و سامان می‌دهد «و خدا همواره دانای حکیم است» داناست به مصالح خلقش، با حکمت است در آنچه که تقدیر و تدبیر می‌کند.

يَدْخُلُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ

عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾

«تا سرانجام، مردان و زنان با ایمان را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورد و در آن جاویدان بدارد» تقدیر سخن چنین است: خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجه لشکریانش می‌کند، بدین منظور که مؤمنان را با قبول خیر از اهل خیر به بهشت وارد کرده و غیر مؤمنان را به سبب سر زدن شر و بدی از آنان عذاب کند. یا معنی این است: حق تعالی آرامش یا فتح را فرود آورد تا ورود مؤمنان - اعم از زن و مرد به باغهای بهشتی - بر آن مترتب شود. خداوند متعال از زنان نیز در این آیه صراحتاً یاد کرد با آن‌که اغلب آیاتی که خطاب آنها متوجه مردان است زنان را نیز در بر می‌گیرد؛ تا کسی گمان نبرد که زنان به دلیل این که جهاد فرض کفایی بر ذمه آنان نیست، به بهشت وارد نمی‌شوند. همچنین در هر جا که گمان اختصاص یافتن مردان به پاداش‌های موعود بهشتی مطرح باشد، با وصف آن‌که زنان نیز با آنها در آن خطاب شریک‌اند اما خدای عزوجل باز صراحتاً نیز از زنان نام می‌برد تا در این امر هیچ‌گونه شبهه‌ای پدید نیاید «و» نیز خدای سبحان هر که را بخواهد،

گرفتار سرپنجه لشکریانش می کند، بدین منظور که «از آنان سیئاتشان را بزداید» یعنی: گناهان و جرایم مؤمنان را پوشانده و آن را آشکار نگرداند و به وسیله آن ایشان را عذاب نکند «و این» وعده وارد نمودن مؤمنان به بهشت و پوشاندن سیئاتشان؛ «نزد خدا» و در حکم وی «رستگاری بزرگی است». در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا یدخل النار أحد بايع تحت الشجرة: احدی از کسانی که در زیر درخت بیعت کرده اند، به آتش دوزخ وارد نمی شوند».

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمَاتِ بِاللَّهِ فَلَئِن سَأَلْتَهُنَّ مَا كُنَّ يَفْعَلْنَ لَكُمْ وَكُنَّ عَلَيْكُمْ دَائِرَةٌ السَّوْءِ وَعَظِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦١﴾

«و تا» خداوند عز وجل با آرامش و فتحی که نصیب مؤمنان می کند؛ «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» زیرا منافقان و مشرکان به سبب مشاهده غلبه و ظهور کلمه اسلام و شکست و سرکوب مخالفان آن، در دنیا دچار نگرانی و اندوه گردیده و به قهر و قتل و اسارت روبرو می شوند و در آخرت نیز به عذاب جهنم روبرو می گردند؛ همان منافقان و مشرکانی «که به خدا گمان بد بردند» و آن این گمانشان بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مغلوب می شوند و کلمه کفر بر کلمه اسلام برتری می یابد «گردش بد روزگار بر آنان باد» یعنی: حوادث ناگواری را که در مورد مسلمانان می پنداشتند و انتظار می بردند، گریبانگر خودشان گردیده و به دیگران تجاوز نمی کند. دایره: در اصل خط دایره‌وی ای است که به مرکز یک چیز محیط است، سپس در بیان حادثه‌ای به عاریت گرفته شد که بر انسان همانند احاطه دایره بر مرکز خود، محیط می باشد. لذا به کار گرفتن آن در حوادث بد و نامیمون غالب گردید «و خدا بر آنان خشم نموده و لعنتشان کرده» یعنی: خداوند عز وجل منافقان و مشرکان را از رحمت خویش دور و طرد کرده است «و دوزخ را برایشان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است» دوزخ.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

«و سپاهیان آسمان و زمین از آن خداست» اعم از فرشتگان، انس، جن، شیاطین و غیر آنها از وسایل و نیروهایی که حق تعالی دشمنان خود را به وسیله آن سرکوب می‌کند «و خدا غالب است» در فرمانروایی خویش «حکیم» است در صنع خویش. به‌قولی: مراد از سپاهیان در اینجا، سپاهیان عذاب اند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این آیات دوبار از سپاهیان نام برد؛ بار اول در معرض تأیید مؤمنان و این‌بار در معرض بیان قدرت و سلطه خویش بر کافران.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾

ای پیامبر ﷺ! «همانا ما تو را گواه فرستادیم» که بر ابلاغ رسالت به امتت گواهی می‌دهی چنان که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ : (و تا پیامبر بر شما گواه باشد) (بقره/۱۴۳) «و» فرستادیم تو را «بشارت‌دهنده» به بهشت برای مطیعان «و بیم‌دهنده» از دوزخ برای اهل گناه و معصیت.

لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٩﴾

آری! ما پیامبر را گواه فرستادیم: «تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید» ای مردم «و تا او را نصرت دهید و بزرگ شمارید» یعنی: تا پیامبر ﷺ را گرامی بدارید و او را حرمت گذارید. یا ضمیر در: (وتعزروه وتوقروه) به خداوند ﷻ بر می‌گردد؛ یعنی: تا خداوند ﷻ را بزرگ شمرده و دینش را نصرت دهید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «تا پیامبر ﷺ را نصرت داده و او را از آسیب هر کسی که قصد رساندن آزاری را به او دارد، باز دارید». «و تا او را» یعنی: خدای عزوجل را «بامدادان و شامگاهان» در اول و آخر روز «تسبیح گوید» با برگزاری نمازهای پنج‌گانه.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُومِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند» مراد بیعه‌الرضوان در حدیبیه است. حدیبیه قریه کوچکی است که از مکه در حد یک منزل راه فاصله داشته و در داخل حدود سرزمین حرم قرار دارد و مؤمنان در آن با رسول اکرم ﷺ در زیر درختی بیعت کردند که تا سرحد مرگ بادشمن بجنگند. به قولی: مؤمنان بر این امر بیعت کردند که از میدان فرار نکنند. هرچند مفاد هر دو قول در نهایت یکی است. البته این روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه جامع هر دو قول است که می‌گوید: «با رسول اکرم ﷺ در زیر درخت بر مرگ و بر این که فرار نکنیم بیعت کردیم پس جز جدبن قیس هیچ کس از ما بیعت را نشکست و او منافقی بود که در پشت سر شتر خود پنهان شده بود...». آری! کسانی که با تو بیعت می‌کنند؛ «جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند» زیرا ایشان با این بیعت، خود را در ازای بهشت به خدای عزجل می‌فروشد و از آنجا که هدفشان از بیعت با پیامبر ﷺ همانا بیعت با خداوند ﷻ است پس «دست خدا بالای دستهایشان است» یعنی: عقد میثاق با رسول خدا ﷺ، در واقع عقد میثاق با خدای سبحان است. مراد این است که حق تعالی بر بیعتشان آگاه است و ایشان را در ازای آن پاداش می‌دهد و نصرت او برای مؤمنان قوی‌تر و برتر از نصرت دادن ایشان برای اوست. تعبیر (یدالله: دست خدا)، در اینجا مجاز است نه حقیقت. پس (یدالله) به معنای غلبه، نصرت، نعمت و هدایت او می‌باشد زیرا حق تعالی از اوصاف اجسام منزّه است. اما سلف صالح به وجود دست برای خداوند ﷻ عقیده دارند ولی نه مانند دستی که بشر می‌شناسد زیرا هیچ چیز مانند حق تعالی نیست.

«پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند» لذا زیان بیعت‌شکنی او به خودش بر می‌گردد و به غیر وی تجاوز نمی‌کند «و هر که بر آنچه با خدا بر آن عهد بسته، وفا کند» یعنی: هر که در وفاداری به عهد خود با خداوند ﷻ به بیعت با پیامبرش پایداری ورزد «به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» و آن بهشت است.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قَوْلٌ مِّنْ يَمَلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

خَيْرًا ﴿١١﴾

«برجای ماندگان اعرابی» که از جهاد تن زدند؛ «به زودی به تو خواهند گفت» بعد از بازگشت از حدیبیه که: «اموال و کسانمان ما را گرفتار کردند» یعنی: اموال، زنان و فرزندانمان ما را از همراهی با تو بازداشتند زیرا ما کسی را نداشتیم که در غیاب ما به آنها پردازد و جانشین ما بر آنان باشد «برای ما آمرزش بخواه» تا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ واپس‌مانی‌مان از این غزوه و عدم همراهی با تو را که عاملی جز امور فوق‌ناداشته است، بر ما بیامرزد. «چیزی را که در دل‌هایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند» که این همان شیوه کار منافقان است «بگو: اگر خدا در حق شما زیانی بخواهد» یعنی: بخواهد تا زیانی چون نابودی اموال و خانواده‌تان را بر شما فرود آورد «یا در حق شما سودی» یعنی: پیروزی و غنیمی را «بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند برای شما اختیار چیزی را دارد» یعنی: در آن صورت، چه کسی شما را از آنچه که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برایتان اراده کرده است، نگاه می‌دارد؟ مسلم است که هیچ‌کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در حق شما اراده کرده است، از شما برگرداند زیرا او دانای رازهای شماست و هرچند در برابر ما منافقت کنید اما او به راز دل‌هایتان آگاه است.

شایان ذکر است که این گروه، بادیه‌نشینان جهادگریزی از قبایل اسلم، جهینه، مزینه، غفار، أشجع و دیل بودند که در پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنان را از همراهی با پیامبرش در سفر حدیبیه بازپس گذاشت و در نتیجه، با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این غزوه مشارکت نکرده و به ندای ایشان اجابت نگفتند و معاذیری مانند گرفتاری به خانواده‌ها و اموالشان را پیش کشیدند اما عامل اصلی بازپس‌مانی‌شان، ضعف عقیده و بیم از رویارویی احتمالی با قریش بود. به‌قولی: تخلف آنان، در هنگام سفر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی مکه در سال فتح آن بود، بعد از آن‌که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعلام خروج داده بودند تا با ایشان همراه گردند «بلکه خدا به آنچه می‌کنید همواره آگاه است» یعنی: تخلف شما بادیه‌نشینان از همراهی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به خاطر عاملی نیست که پنداشته‌اید

بلکه خداوند عز وجل از تمام آنچه که می‌کنید و از جمله از علت تخلف شما آگاه است پس می‌داند که سبب تخلف شما این عاملی که ذکر کردید نبوده است بلکه عامل و انگیزه واقعی، همانا وجود شک و نفاق در اندرون شما و خلجان پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که ناشی از عدم اعتماد و اطمینانتان به حق تعالی می‌باشد چنان که می‌فرماید:

**بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنًّا
السَّوْءَ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾**

نه چنان است که می‌گویید ای بادیه‌نشینان جهادگریز؛ «بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت» یعنی: بلکه واقعیت امر این است که شما جهادگریزان پنداشتید که دشمن مؤمنان را به یکباره ریشه‌کن می‌کند، در نتیجه، احدی از آنان به سوی خانواده خویش بر نمی‌گردد پس از این جهت تخلف نمودید نه به خاطر عذرها و بهانه‌های بی‌اساسی که پیش می‌افکنید «و این پندار در دل‌هایتان نمودی خوش یافت» یعنی: شیطان این پندار را در دل‌های شما آراست و شما هم آن را از وی پذیرفتید «و گمان بد کردید» در این پندارتان که خدای سبحان پیامبرش را نصرت نمی‌دهد «و مردمی هلاک شده گشتید» نزد خداوند عز وجل؛ با این بداندیشی و فساد عقیده و سوءنیت.

وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾

«و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بدانند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم» یعنی: هر کس بسان این واپس‌ماندگان متخلف، به خدا و رسولش ایمان نیاورده؛ پس جزای وی عذاب سوزان سختی است که حق تعالی برایش آماده کرده است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِغَيْرِ لِمَنِ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٤﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست» پس در آنها هرگونه که بخواهد، تصرف می‌کند و او به احدی از خلقتش نیازی ندارد زیرا خلق همگی ملک اویند لذا نباید از فرمانش خارج گردند «هر که را بخواهد» بیامرزد؛ «می‌آمزد و هر که را بخواهد» عذاب کند؛ «عذاب می‌کند» زیرا هیچ کاری بر حق تعالی واجب نیست «و خدا آمرزگار مهربان است» یعنی: او همیشه به این وصف موصوف بوده و می‌باشد پس هر کس از بندگانش را که بخواهد، به مغفرت و رحمت خویش مخصوص می‌گرداند. در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: «سبقت رحمتی غضبی: رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است».

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا ذُرُوعًا نَنبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا
كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَن نَّبِيعُونَكَ قَالَ اللَّهُ مَن قَبَّلَ فَسَيُقَلِّبْهُ فَتَمَسِدُونَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ
إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

«چون به قصد گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت» یعنی: چون شما مسلمانان به سوی خیبر راه افتادید تا آن را تحت تصرف خود درآورید، به زودی جهادگريزان عقب‌گرا و متخلف از غزوه حدیبیه، خواهند گفت: «بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم» و با شما در غزوه خیبر حاضر باشیم زیرا آنها یقین دارند که در خیبر دستیابی به غنایم حتمی است.

اصل داستان این بود که چون رسول اکرم ﷺ و همراهانشان در ماه ذی‌الحجه سال ششم هجری از حدیبیه بازگشتند، خدای عزوجل فتح خیبر را به ایشان وعده داد و غنایم آن را فقط مخصوص کسانی گردانید که در حدیبیه حاضر بودند. پس رسول خدا ﷺ بقیه ماه ذی‌الحجه و اوایل ماه محرم را در مدینه باقی ماندند آن‌گاه با همانان که در حدیبیه با ایشان همراه بودند، به سوی خیبر راه افتادند تا به سبب تجاوزهای مکرر یهود، به آنان درس عبرتی بدهند، در این هنگام بود که این گروه واپس مانده

متخلف به رسول اکرم ﷺ و مؤمنان گفتند: به ما اجازه دهید که در این غزوه از شما پیروی کنیم.

«می‌خواهند کلام الهی را دگرگون کنند» مراد از کلامی که آنان خواستار دگرگونسازی آن بودند، همانا این وعده الهی برای اهل حدیبیه بود که غنایم خیبر مخصوصا از آن ایشان می‌باشد زیرا خداوند متعال به رسول خویش فرمان داده بود تا جز اهل حدیبیه، هیچ کس را با خود به خیبر نبرد «بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، آری! خدا پیشاپیش درباره شما چنین فرموده» یعنی: خداوند متعال قبل از بازگشت ما از حدیبیه، به ما خبر داده است که غنیمت خیبر مخصوصا از آن حاضران در حدیبیه می‌باشد و دیگران در آن هیچ بهره‌ای ندارند «پس به زودی خواهند گفت» منافقان در هنگام شنیدن این سخن؛ «نه! بلکه شما بر ما حسد می‌برید» یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه واقعیت این است که جز رشک و حسد چیز دیگری شما را از اجازه دادن ما به همراهی با شما باز نمی‌دارد، شما می‌خواهید تا ما با شما در غنیمت مشارکت نداشته باشیم. «چنین نیست بلکه جز اندکی در نمی‌یابند» یعنی: واقعیت آن گونه نیست که آنان می‌پندارند بلکه آنان جز اندکی از علم را نمی‌دانند و آن عبارت از علم‌شان به کار دنیا و بهره‌های آن است اما این امر که باید هدف از جنگیدن رضای خداوند ﷻ باشد و نیت برای او اصلاح گردیده و ایمان به او صادقانه و راستین باشد؛ از اموری است که آنها از آن فهم و دریافتی ندارند و به آن فکر هم نمی‌کنند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَيَّ فَإِذَا سَأَلُوا فَاسْأَلْهُمْ وَأَبَسَ لَهُمُ الْبُيُوتُ الَّتِي بَنَوْا لِنَفْسِهِمْ إِنَّ لَهُمْ أُخْرًا مِمَّا حَبِطَتِ الْأَعْيُنُ عَنْهَا إِنَّهُمْ رُكِبُوا عَلَى سُدُورِهِمْ أَكْفَىٰ

«به برجای ماندگان اعرابی بگو» حق تعالی این وصف را برایشان تکرار کرد تا بر نکوهش آنان افزوده و بر زشتی تخلف و واپس‌مانی از جهاد تأکید گذارد. آری! به کسانی که از حدیبیه تخلف کردند و در آیات قبل از آنان یاد شد، بگو: «به زودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد» مراد از آنان: قبایل غطفان و هوازنند که سپاه اسلام بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری با آنان در

حنین روبرو شد. ولی زهری می‌گوید: مراد از آنان؛ قبیله بنی‌حنیفه از اهالی یمامه، یعنی قوم مسلمیه کذاب‌اند که جنگ با آنان در عهد خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه رخ داد. یا مراد از آنان: امپراطوریه‌های فارس و روم‌اند که جنگ با آنان نیز در عهد خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روی داد. زهری در روایت دیگری می‌گوید: بلکه آن قوم سخت ستیزنده هنوز نیامده‌اند چنان که حدیث شریف ذیل گویای این امر است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا شما با قومی ن‌جنگید که دارای چشمان ریز و بینی‌های کوچکی هستند، گویی چهره‌هایشان سپرهای چکش خورده‌ای است». سفیان می‌گوید: «آنان ترکها هستند». اما ابن جریر می‌گوید: «آنچه مسلم است، این است که هیچ دلیل نقلی یا عقلی‌ای بر تعیین آن قوم وجود ندارد». آری! با آن قوم سخت پیکار جو و رزم‌آور روبرو خواهید شد «که با آنان بجنگید یا مسلمان شوند» یعنی: فراروی آن قوم فقط یکی از این دو انتخاب وجود دارد: یا تن دادن به جنگ با مسلمانان، یا اسلام آوردن و حالت سومی در کار نیست. البته این حکم ناظر بر کفاری است که از آنان جزیه گرفته نمی‌شود و خود این امر، جانب این رأی را ترجیح می‌دهد که مراد از این قوم قوی‌پنجه، مشرکان عرب و مرتدانشان هستند زیرا گرفتن جزیه که حالت سومی غیر از جنگیدن یا مسلمان شدن است، در مورد غیر اعراب مشروع شد اما در مورد اعراب فقط این دو حالت معتبر بود نه بیشتر از آن. و اکثر مفسران نیز بر این نظرند. «پس اگر فرمان برید، خدا به شما پاداشی نیک می‌بخشد» که عبارت از غنیمت در دنیا و بهشت در آخرت است «و اگر روی بگردانید» از جنگ و جهاد «چنان‌که پیش از این هم پشت کردید» در حدیبیه «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با کشتن، اسارت و سرکوبتان در دنیا و عذاب آتش در آخرت، به سبب دو چندان بودن جرمتان. نسفی می‌گوید: «این آیه بر صحت خلافت شیخین دلالت دارد زیرا به کسانی که از دعوت آنها فرمان می‌برند، وعده پاداش داده شده است».

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَْعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

«بر نابینا حرجی نیست» یعنی: ترک جهاد از سوی وی، هیچ ایراد و گناهی برای وی به دنبال ندارد «و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست» یعنی: بر گروهی که به این عذرها معذورند، هیچ گناه و ایرادی در تخلف از جهاد نیست، به علت این که آنان توان این کار را ندارند. نص قرآنی بر این سه صنف از معذوران بسنده کرد زیرا عذر یا به سبب اختلال قوت است، یا به سبب وجود اختلال و اشکالی در یکی از اعضا و عذرهای دیگر نیز معنا به این دو مورد قیاس می شوند. خاطر نشان می شود که فقها عذرهای مانع از جهاد را کلاً این گونه ضبط و حصر کرده اند: مانع جهاد یا عجز حسی است یا عجز حکمی؛ از نمونه های عجز حسی: خردسالی، دیوانگی، زن بودن، بیماری مانع از سوار شدن در مرکوب برای جنگ، لنگی واضح و عدم یافتن سلاح و جنگ افزار است و از نمونه های عجز حکمی: بردگی، مدیونیت و اجازه ندادن پدر و مادر مسلمان به فرزندشان است. البته عجز حکمی در جهاد فرض کفایه معتبر شناخته می شود ولی در جهاد فرض عین، عجز حکمی عذر شمرده نمی شود. «و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد» در آنچه که بدان امر یا نهی شده است «وی را در باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد» در دنیا با خواری و ذلت و در آخرت با آتش دوزخ.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: چون آیه ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ...﴾ نازل شد، بیماران و اشخاص زمین گیر گفتند: یا رسول الله! تکلیف ما چه می شود؟ پس این آیه نازل شد.

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

عَلَيْهِمْ وَأَنْبَأَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند، از آنان خشنود شد» یعنی: خداوند ﷺ در هنگام «بیعه الرضوان» که در حدیبیه انجام گرفت، از ایشان راضی شد. شایان ذکر است؛ بیعت آنها در این مورد بود که با قریش بجنگند و پا به فرار نگذارند. خاطرنشان می شود که داستان بیعت در کتابهای حدیث و سیرت به تفصیل آمده است. چنان که مفسران در بیان سبب نزول این آیه از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم ﷺ ندا در داد که ایها الناس! روح القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی که ایشان در زیر درخت طلع (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت ﷺ با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان رضی الله عنه که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی کند». آن گاه این آیه نازل شد. ابن ابی شیبیه از نافع روایت کرده است که گفت: «به عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش خبر رسید که کسانی از مردم به زیارت همان درختی که در زیر آن با رسول اکرم ﷺ بیعت انجام گرفت، می روند پس عمر رضی الله عنه دستور داد تا آن درخت را قطع نمودند» تا زمینه انحراف و شرک برچیده شود.

آری! خداوند ﷻ از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند - خشنود شد «و آنچه را در دلهایشان بود» از صدق و وفا «باز شناخت و آن گاه بر آنان سکینه را نازل کرد» سکینه: آرامش و اطمینان روحی است «و فتح نزدیکی به آنان پاداش داد» که همانا فتح خیبر در هنگام بازگشتشان از حدیبیه و به قولی: فتح مکه است. خیبر منطقه سرسبزی در (۱۶۰) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در

عهد پیامبر ﷺ، محل سکونت یهودیان بود و در سال (۷) هجری قمری پس از (۶) هفته محاصره از سوی پیامبر ﷺ و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾

«و نیز غنیمت‌های بسیاری خواهند گرفت» که هم غنایم خیبر و هم غنایم دیگر پس از آن در فتوحات دیگر را شامل می‌شود «و خداوند عزیز است» و مغلوب نمی‌شود «حکیم» است در آنچه که حکم می‌کند.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ آيِدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

«و خدا به شما غنیمت‌های بسیار دیگری وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت» در خیبر و غیر آن، با فتوحات و غنایمی که خدای عزوجل بر مؤمنان تا روز قیامت میسر خواهد کرد و در اوقات مقدر به آن نایل خواهند شد «و این را» یعنی: غنایم خیبر را «برای شما پیش انداخت» شایان ذکر است که خیبر دارای باغها، نخلستانها و کشتزارهای بسیار خوبی بود پس رسول اکرم ﷺ آن را در میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه تقسیم نموده، به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم دادند «و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت» یعنی: خداوند ﷻ دستهای اهالی خیبر و یاران و همپیمانانشان - چون عین‌بن‌حصن فزاری، عوف‌بن‌مالک نضری و همراهانشان - را از شما بازداشت آن‌گاه که در هنگام محاصره خیبر از سوی رسول اکرم ﷺ، آمده بودند تا خیبریان را یاری دهند «و تا این امر» یعنی: تا فتح خیبر «برای مؤمنان نشانه‌ای باشد» در هر زمان و مکانی؛ که از آن به جایگاه خود در پیشگاه خدای عزوجل پی برده و صدق و راستی رسول اکرم ﷺ را در تمام وعده‌هایی که به آنان می‌دهد، دریابند «و تا شما را به راهی راست هدایت کند» یعنی: تا حق تعالی با این نشانه، بر هدایت شما بیفزاید، یا شما را در هدایت به راه حق پایدار گرداند.

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

«و فتوحات دیگری نیز وعده داد که هنوز به آنها دست نیافته‌اید» و اگر توفیق خدای عزوجل نباشد، ممکن هم نیست که به آنها دست یابید. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت». به قولی: مراد از آن فتح مکه است. به قولی دیگر: مراد، فتوحات و غنائم فارس و روم است «ولی خدا بر آنها نیک احاطه دارد» یعنی: خداوند عز وجل آنها را برای شما احاطه کرده است تا آنها را فتح کرده و تحت تصرف خویش در آورید. پس هرچند که مسلمانان در دم به آن فتوحات دست نیافتند ولی آن سرزمین‌ها از سوی خداوند متعال برایشان تحت احاطه گرفته شده و هرگز از دست آنها نخواهد رفت زیرا خداوند عز وجل به این امر که آن مناطق در آینده از آن مسلمانان باشد، حکم کرده است «و خداوند همواره بر هر چیزی تواناست» او از ازل تا ابد به این وصف موصوف بوده و هست بنابراین، قدرتش به امر معین و زمان خاصی محدود نیست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند.

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُجِدُونَ وِلْيَاءً وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾

«و اگر کافران» قریش در حدیبیه «به جنگ با شما برخیزند، قطعاً به شما پشت خواهند کرد» و شکست خواهند خورد «و دیگر ولی نخواهند یافت» که آنان را در جنگ با شما یاری و پشتیبانی نماید «و نه نصرت دهنده‌ای» خواهند یافت که علیه شما یاوریشان نموده و نصرتشان دهد.

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿٢٣﴾

«این سنت الله است» یعنی: این حکم خدا عز وجل و قانون قدیم او در نصرت دادن دوستانش بر دشمنانش می‌باشد؛ «که از پیش همین بوده» یعنی: این حکم و این سنت، پیش از این نیز جاری بوده است «و در سنت الهی هرگز تبدیلی نخواهی یافت» بلکه این سنتش مستمر و پایدار است.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

«و اوست همان کسی که در دل مکه - پس از آن که شما را بر آنان مسلط ساخت دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید» یعنی: خداوند متعال دستهای مشرکان را از مسلمانان و دستهای مسلمانان را از مشرکان بازداشت آن گاه که آمدند تا رسول اکرم ﷺ و همراهانشان را در حدیبیه از کعبه بازداشته و با ایشان درگیر شوند بلکه میان آنها صلح پدید آورد که این صلح به خیر مؤمنان بود. مراد از «بطن مکه» نیز همین واقعه حدیبیه است زیرا در بیان سبب نزول روایت شده است: هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم ﷺ و یارانشان فرود آمده و می خواستند تا غافلگیرانه بر ایشان یورش آورند پس یاران رسول اکرم ﷺ دستگیرشان کردند و سپس آن حضرت ﷺ آنها را آزاد کردند. در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ﷺ بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را گرفتند، سپس رسول اکرم ﷺ آنها را آزاد کردند. «و خدا به آنچه می کنید، همواره بیناست» و هیچ چیز از اعمال شما بر او پنهان نمی ماند.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَدْيَةِ مَعَكُوفًا أَنْ يُبَلِّغُوا مَحَلَّهُمْ وَلَوْلَا رِجَالُ

مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٍ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي

رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

«آنها» یعنی: کفار مکه «کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند» و اجازه ندادند که به کعبه طواف کرده و بعد از آن، از احرامی که برای عمره بسته بودید، خود را حلال کنید «و نگذاشتند هدی شما که بازداشته شده بود، به محل قربانگاهش برسد» که عبارت از سرزمین منی یا خود مکه است، یعنی همانجایی از سرزمین حرم که قربانی در آن ذبح می شود. هدی: حیوانی است که به

مکه اهدا می‌شود، یا قربانی‌ای است که برای رضای خداوند متعال تقدیم حرم شده و به هنگام زیارت بیت‌الحرام در مناسک حج یا عمره، در سرزمین حرم ذبح می‌شود و تقدیم آن سنت است. یادآور می‌شویم که هدی رسول اکرم ﷺ و مسلمانان در حدیبیه، هفتاد شتر بود. پس خدای سبحان برایشان رخصت داد تا هدایای خویش را در همان جایی که به پیشروی از آن بازداشته شده‌اند - یعنی در حدیبیه - ذبح کنند، به این ترتیب، خداوند متعال حدیبیه را جایگاه قربانی مؤمنان گردانید در حالی که ایشان در خارج از سرزمین حرم بودند «و اگر مردان و زنان باایمانی نبودند» یعنی: اگر مستضعفان از مؤمنان در مکه نبودند «که آنها را نمی‌دانید» یعنی: آنها را نمی‌شناسید. به‌قولی معنی این است: نمی‌دانید که آنها مؤمن‌اند «که» در آن صورت؛ «ندانسته پایمالشان کنید» با هجوم بردن و کشتن آنان زیرا اگر مسلمانان مکه را به زور گرفته و آن را به نیروی شمشیر فتح می‌کردند؛ مؤمنان موجود در آن از کفار بازشناخته نمی‌شدند و در نتیجه، سپاه مسلمانان از این امر ایمن نبودند که مؤمنان را ناشناخته به قتل رسانند، که در آن صورت، هم بر ایشان کفاره لازم می‌شد و هم این عیب و سرزنش به ایشان می‌پیوست که همکیشان خود را پایمال کرده‌اند و این است معنای فرموده حق تعالی: «پس به شما معره‌ای» یعنی: گناه، جنایت، عیب تاوان و کفاره‌ای «از آنان بدون علم» یعنی: به طور ندانسته «برسد» به خاطر قتل آنان زیرا در آن صورت، حتماً مشرکان می‌گفتند که: «مسلمانان، همکیشان خود را به قتل رسانده‌اند». پس تقدیر سخن چنین است: اگر بیم این کار نبود؛ خداوند ﷻ در حدیبیه به شما اذن قتال و فرمان حمله به مکه می‌داد تا با مشرکان قریش بجنگید و عذاب و قهر وی بر آنان فرودآید. «تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد» یعنی: لیکن حق تعالی دستهای شما را از آنان بازداشت تا به این طریق، هر کس از بندگان خویش را که بخواهد، در رحمت خویش درآورد. مراد از اینان: مردان و زنان باایمانی بودند که در مکه به‌سر می‌بردند و حق تعالی با این رحمت خویش، پادشاهایشان را کامل گردانید و سرانجام از اسارت کفار مکه رهایی‌شان بخشید «اگر این دو گروه از هم جدا می‌بودند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی عقوبت

می کردیم» یعنی: اگر مؤمنان موجود در مکه، از کفار متمایز می‌بودند و جدا از همدیگر زندگی می‌کردند، بی‌گمان ما کافران قریش را - با کشتنشان به دست شما در حدیبیه - عذاب می‌کردیم.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ابو جعفر حبیب بن سبع روایت کرده‌اند که گفت: «من در آغاز روز در حال کفر علیه رسول اکرم ﷺ می‌جنگیدم و در آخر روز در حال مسلمانی در صف مسلمانان با دشمنانشان می‌جنگیدم. ما سه مرد و هفت زن بودیم و این آیه درباره ما نازل شد».

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٦﴾

«آن‌گاه که کافران در دلهای خود حمیت - آن هم حمیت جاهلیت - ورزیدند» زیرا کافران مکه گفتند: مسلمانان فرزندان و برادران ما را کشته‌اند و باز بر ما در منازل ما وارد می‌شوند تا اعراب بگویند که آنان علی‌رغم انف و برخلاف خواسته ما به مکه وارد شده‌اند؟ سوگند به لات و عزی که بر ما در مکه وارد نمی‌شوند. لذا این تعصب و غیرت و حمیت؛ همانا حمیت جاهلیت است که به دلهایشان درآمده است. «پس خدا آرامش» و طمأنینه و وقار «خود را بر پیامبر خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد» از آنجا که بر ایشان آن حمیت و غیرت جاهلانه‌ای را که بر کافران فرود آمده بود، فرود نیاورد و آنان را بر جاده رضا و تسلیم، ثابت‌قدم و استوار نگه داشت «و آنان را پایبند کلمه تقوی گردانید» که عبارت از: کلمه طیبیه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است. یا مراد این است: حق تعالی مسلمانان را به تعظیم حرم و ترک جنگیدن در آن پایبند ساخت و عملکرد جاهلانه کافران، ایشان را بر این امر برنینگیخت که حرمت حرم را در هم شکنند «و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایسته آن بودند» یعنی: مؤمنان از کفار به کلمه تقوی سزاوارتر بودند پس فقط ایشان بودند که اهلیت و شایستگی پایبندی به تقوی و حفظ حرمت حرم را داشتند نه کفار، از این روی این شایستگی را از خود در

حدیبیه نشان دادند «و خدا همواره بر هر چیزی داناست» لذا می‌داند که چه کسی اهل چه کاری است پس همان کار را بر وی آسان می‌کند.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُخْلَفِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول این آیه می‌گویند: خدای سبحان به خواب پیامبرش در مدینه - پیش از آن‌که به سوی حدیبیه بیرون روند - چنین نمایاند که ایشان واصحابشان سرهای خویش را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. رسول خدا ﷺ این خواب خود را به اصحاب خویش خبر دادند. اصحاب شادمان شده و پنداشتند که در همان سال وارد مکه شده و با انجام مناسک عمره، سر می‌تراشند و سرکوتاه می‌کنند. ولی چون در حدیبیه مشرکان ایشان را از داخل شدن به مکه بازداشتند، منافقان گفتند: به خدا سوگند که ما نه سر تراشیدیم، نه سر کوتاه کردیم و نه به مسجدالحرام وارد شدیم! پس خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید که شما بدون شک وارد مسجدالحرام خواهید شد» یعنی: در سال آینده «ان شاءالله» معلق ساختن این وعده به مشیت خداوند ﷻ، به منظور تعلیم دادن این ادب به بندگان است که باید در سخنان خود، این روش را به کار بندند. ثعلب می‌گوید: «خداوند متعال در آنچه که خود به یقین وقوع آن را می‌داند، ان شاءالله گفت و استثنا کرد تا خلق نیز در امور خویش - که به وقوع قطعی آنها علم ندارند - استثنا کرده و امور را به مشیت حق تعالی مشروط گردانند». به قولی: خداوند متعال دانست که بعضی از همین کسانی که با پیامبر ﷺ در حدیبیه بودند تا سال آینده می‌میرند و به مسجدالحرام وارد نمی‌شوند پس استثناء حق تعالی ناظر بر ایشان است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «ان شاءالله» در اینجا مفید تثبیت و تأکید این خبر است و به هیچ وجه از باب استثنا نیست.

آری! شما قطعاً به مسجدالحرام وارد می‌شوید؛ «در امن و امان و حلق و تقصیر کرده سرهای خود را» یعنی: در حالی که از دشمن ایمن شده و بعضی از شما سر تراشیده و

بعضی سر کوتاه کرده‌اید. خاطر نشان می‌شود که تراشیدن و کوتاه نمودن سر در مناسک حج و عمره، هر دو مخصوص مردان است و هر دو جایز می‌باشد ولی سرتراشیدن اولی است چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. باز اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب بار دیگر گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ این بار آن حضرت ﷺ - در نوبت سوم یا چهارم - فرمودند: و رحم کند بر کوتاه‌کنندگان».

«بی‌آن‌که بیمی داشته باشید» یعنی: در حال دخول به حرم، ایمن بوده و در حال استقرار در آن، از هر خوف و هراسی برکنارید و از سوی مشرکان به شما هیچ آسیب و گزند نمی‌رسد. بدین‌گونه بود که رؤیای رسول اکرم ﷺ در سال بعد - یعنی در ذی‌القعده سال هفتم هجری - تحقق پیدا کرد و آن حضرت ﷺ برای انجام دادن عمره قضایی، از ذی‌الحلیفه احرام بسته و با خود هدایا (حیوانات هدایی) را نیز بردند و تلبیه گویان با یارانشان به مکه وارد شدند «خدا آنچه را که شما نمی‌دانستید» از حکمت به تأخیر انداختن ورود شما به مسجد الحرام؛ «دانست پس پیش از این» یعنی: پیش از دخولتان به حرم «فتحی نزدیک را برای شما قرارداد» که همانا فتح خیبر و دستیابی‌تان به غنایم و اموال بسیار است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٤٨﴾

«اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت فرستاد» پس پیامبر ما هدایت را به شما آورد و شما را بر راهی که رضا و خوشنودی ما در آن است، راهنمایی کرد «و» اوست کسی که پیامبر خود ﷺ را با «دین حق» فرستاد که اسلام است «تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند» یعنی: تا این دین حق را بر تمام ادیان اعتلا و برتری بخشد. به‌قولی معنی این است: تا پیامبرش را پیروز گرداند. به حمدالله که این امر محقق نیز

شد زیرا دین اسلام بر تمام ادیان غالب و پیروز گردید «و الله به عنوان اظهارکننده حق» و پیروز کننده آن، همان گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است «کفایت می‌کند» آری! وعده او در مورد پیروزی مسلمین تحقق یافتنی است چنان که تحقق یافت و دین خدا ﷻ نه فقط در جزیره‌العرب بلکه در کمتر از نیم قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کل قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم، در زیر سیطره آن در آمد و پرچم این دین مبین، در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد. خاطرنشان می‌شود که این کشورها و قلمروها در قرن ششم و نیمه قرن هفتم میلادی، بخش بزرگتر معموره زمین را که بشر در آن ساکن بودند، تشکیل می‌دادند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢١﴾

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند» به قولی: مراد از آنان، اصحاب حدیبیه‌اند. به قولی دیگر: مراد تمام یاران‌شان و همه مؤمنانند، آری! اینان «بر کافران سختگیر» و درشتخوی‌اند چنان که شیر بر شکار و قربانی خود سختگیر است «و با همدیگر مهربانند» یعنی: مؤمنان در میان خود؛ دوست، مشفق، باعطوفت و پرمهر و با مخالفان دین حق؛ شدید، با صلابت و خشن‌اند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفت‌شان با همدیگر، همانند جسم است که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای جسد برای آن تب و بی‌قراری می‌کند». حسن بصری می‌گوید: «سختگیری مؤمنان بر کفار به حدی بود که ایشان از این امر که جامه‌شان به جامه کفار بچسبد، پرهیز می‌کردند چه رسد به تماس بدن‌هایشان. و مهربانی‌شان در میان همدیگر به‌جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی مؤمن دیگری را نمی‌دید مگر این‌که با وی مصافحه می‌کرد و او را در بغل می‌گرفت». یادآور می‌شویم

که مصافحه به اتفاق فقها جایز است اما فقها در جواز بغل گرفتن (معانقه) و بوسیدن یک‌دیگر، اتفاق نظر ندارند و ابوحنیفه، معانقه و بوسیدن را - هرچند بوسه زدن بر دست باشد - مکروه دانسته است.

«آنان را» یعنی: مؤمنان را «در» غالب اوقات «در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند» یعنی: آنها ثواب و رضای پروردگار را برای خود می‌طلبند «علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است» به‌قولی: مراد از آن؛ درخشش، زیبایی، نور و وقاری است که در سیمای مؤمنان متجلی است و این نشانه ممیزه ایشان می‌باشد. سدی می‌گوید: «نماز چهره‌هایشان را زیبا می‌کند». برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس در شب بسیار نماز گزارد، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». در حدیث شریف موقوف از جابر رضی الله عنه نیز روایت شده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که نماز شب وی بسیار شود، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». برخی از سلف گفته‌اند: «برای عمل نیک نوری است در قلب، روشنی و پرتوی است بر روی، گشایشی است در رزق و محبتی است در دل‌های مردم». امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس چیزی را در نهان خویش مخفی نمی‌دارد مگر این‌که خداوند متعال آن را بر صفحات چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌گرداند». مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود از این روی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «من أصلح سریرته، أصلح الله تعالی علانیته: هر کس نهان خویش را اصلاح نمود، خداوند متعال آشکار وی را نیز اصلاح می‌کند». «این مثل ایشان است در تورات» یعنی: این است توصیفی که مؤمنان در تورات به آن وصف شده‌اند «و مثل ایشان در انجیل» یعنی: توصیفی که در انجیل به آن وصف شده‌اند نیز همان توصیف ذکر شده در تورات است. یا معنی این است: توصیف آنان در انجیل: «چون کشته‌ای است که جوانه خود را بر آورد» شطأ: جوانه و بیخچه‌ای است که از ریشه و تنه گیاه یا درخت می‌روید «و آن را نیرومند ساخت» یعنی: آن درخت یا کشتزار، جوانه‌ها و شاخک‌های نورسته خود را قوی و نیرومند گردانید زیرا این جوانه‌ها از آن تغذیه نموده، در پناه آن محفوظ می‌مانند و از آن چون سپری برای

خویش بهره می‌برند «تا آن را ستبر کرد» یعنی: این جوانه بعد از آن‌که باریک و ضعیف بود، ستبر و قوی گردید «و بر ساقه‌های خود بایستد» یعنی: جوانه‌ها و شاخک‌ها چنان قوی و نیرومند شدند که بر ساقه‌های خود راست ایستادند «و دهقانان را شاد و شگفت‌زده کند» یعنی: کشتزاری این‌گونه، کشاورزانش را به اعجاب و شادی و شگفتی وامی‌دارد، از بس که دلکش، پر محصول، نیکومنظر و چشم‌فریب است.

البته این مثلی است که خدای سبحان آن را برای اصحاب رسول خدا ﷺ در انجیل زده است و مراد از این مثل این است که: اصحاب رسول اکرم ﷺ در ابتدای امر اندک و ضعیف‌اند، سپس روزبه‌روز بر شمارشان افزوده می‌شود و نیرومند می‌گردند، همچون زرع که جوانه‌های آن در آغاز ضعیف است، سپس مرحله به مرحله و روز تا روز قوی و قوی‌تر می‌گردد تا آن‌که سرانجام ساقه آن ستبر و استوار می‌شود پس همچنین است مسلمان که چون به اسلام درآمد، ایمان وی در آغاز ضعیف است، سپس بر اثر مصاحبت و ملازمت وی با اهل علم و ایمان، ایمانش چنان قوی و نیرومند می‌شود که سرانجام، در ایمان خود راست و استوار می‌ایستد و همانند آنان می‌شود.

«تا کافران را به سبب دیدنشان به خشم در اندازد» یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار و نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند «خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است» یعنی: حق تعالی وعده داده است که گناهانشان را بیامزد و مزد و پاداششان را بزرگ و افزون سازد؛ با وارد نمودنشان به بهشتی که بزرگترین نعمت و عظیم‌ترین منت است. البته این مثل، شامل صحابه رسول اکرم ﷺ و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال و بر راه و روش ایشان رهرو باشند.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لا تسبوا أصحابی، فوالذی نفسی بیده، لو أن أحدکم أنفق مثل أحد ذهباً، ما

أدرک مد أحدهم ولا نصيفه: اصحابم را دشنام ندهید زیرا سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجر] انفاق پیمانہ یکی از آنان و یا نصف آن را در نیافته است». البته احادیث بسیار و آیات دیگری نیز در فضیلت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در نهی از تعرض به بدی بر ایشان، آمده است و صحابه رضی الله عنہم همه عادل و اولیا و اصفیای خداوند جل جلالہ و برگزیدگان وی از خلقش بعد از پیامبرانش علیہ السلام هستند.

برخی از علما درباره اختلافات و جنگهایی که بعد از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنہ در میان صحابه رضی الله عنہم رخ داد، گفته اند: «اینها خونهایی است که خداوند متعال دستهای ما را از آلودگی به آن پاک نگه داشته پس ما زبانهایمان را نیز به آن نمی آلائیم و آنچه که در میان اصحاب رضی الله عنہم روی داده، همانند واقعه ای است که در میان یوسف علیہ السلام و برادرانش روی داد».

﴿سوره حجرات﴾

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «حجرات» نامیده شد که خداوند متعال در آن به درشتخویان اعرابی ادب آموخت، همانان که رسول اکرم ﷺ را از پشت حجره‌های زنان مؤمن و پاکنهادش رضی الله عنهن صدا می‌کردند. این سوره، سوره «اخلاق و آداب» نیز نامیده می‌شود زیرا مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است چنان که مسلمانان در آن پنج بار به‌وصف ایمان مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

و اصول این آداب پنج چیز است:

۱- اطاعت خدای عزوجل و رسولش.

۲- تعظیم و بزرگداشت پیامبر ﷺ.

۳- کسب اطمینان و تحقیق در باره اخباری که نقل می‌شود.

۴- تحریم اهانت و تمسخر به مردم.

۵- تحریم تجسس، غیبت و سوءظن.

خاطرنشان می‌شود؛ مجموعه آدابی که در این سوره ذکر شده، بیست ادب است پس شایسته است که هر فرد مسلمان آن را سرلوحه اخلاق و آداب خویش قرار دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش پیشی نجوید» یعنی: کاری را پیش از خدا و رسولش فیصله نکرده و درباره آن تصمیم نگیرید، درحضور پیامبر ﷺ نسبت به قضایای مطروحه به ابراز نظر شتاب نکنید و بر خلاف قرآن و سنت چیزی نگوئید «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «بی‌گمان خدا شنواست» هر امر شنیدنی‌ای را «دانااست» به هر امر دانستنی‌ای پس در هیچ کاری از کارها - اعم از قول یا فعل - بر خدا و رسولش پیشدستی نکنید. آیه کریمه ترتیب منابع اجتهاد را

نیز در بر می‌گیرد که اولین آن کتاب و پس از آن سنت است چنان که در حدیث شریف به روایت ائمه حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ معاذبن جبل رضی الله عنه را به یمن می‌فرستادند، به وی فرمودند: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خداوند ﷻ فرمودند: «اگر حکمی را در کتاب خداوند ﷻ نیافتی؟». گفت: به سنت رسول خدا ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟». گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله: ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد». این حدیث شریف به این معنی است که معاذ رضی الله عنه رأی و اجتهاد خود را بعد از کتاب و سنت و در آخرین مرتبه و مرحله قرار داد و اگر او رأی خویش را بر آنها مقدم می‌کرد، این همان پیشدستی بر خدا و رسول وی بود. خلاصه: این آیه ادبی است فراگیر که شامل سخن، عمل و اجتهاد هر سه می‌شود.

بخاری و غیر وی در بیان سبب نزول این آیه تا آیه **﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا...﴾** (آیه ۵) از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: قافله‌ای از قبیله بنی تمیم به محضر رسول خدا ﷺ آمدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به آن حضرت ﷺ پیشنهاد کرد و گفت: یا رسول الله! قعقاع بن معبد را بر آنان امیر گردانید. و عمر رضی الله عنه گفت: نه بلکه اقرع بن حابس رضی الله عنه را بر آنان امیر گردانید. پس از آن ابوبکر به عمر گفت: تو از طرح این پیشنهاد هدفی جز مخالفت با من نداشتی. ولی عمر رضی الله عنه گفت: نه! قصد من مخالفت با تو نبوده است. پس با هم جدل کردند تا بدانجا که صدای آنها بلند شد. همان بود که این سوره نازل گردید. البته در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است که به برخی از آنها در خلال آیات بعد اشاره کرده‌ایم.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ، بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢٠﴾

سپس خداوند متعال ادب گفتاری ای را بیان نموده و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید» زیرا این کار، بر قلت ادب و حیا و ترک احترام دلالت می‌کند و در مقابل؛ فرود آوردن صدا و بلند نکردن آن؛ نشانه تعظیم، بزرگداشت و حرمت نهادن است «و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن نگویند» یعنی: صداهایتان را در سخن گفتن با پیامبر ﷺ پایین آورده، با وی به آرامش و وقار سخن بگویید و با نهایت ادب او را مورد خطاب قرار دهید. به قولی مراد این است: در خطاب با پیامبر ﷺ نگویند: ای محمد! و ای احمد! ولی بگویند: ای نبی خدا! و ای رسول خدا! به عنوان بزرگداشت و احترام وی. ابن‌کثیر می‌گوید: بلندکردن صدا در برابر قبر رسول اکرم ﷺ نیز همچون بلند کردن صدا در حیات‌شان مکروه است زیرا آن حضرت ﷺ برای همیشه در زندگی و مرگ محترم‌اند. «مبادا بی آن‌که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند ﷻ شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

قتاده در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: اصحاب با رسول اکرم ﷺ به صدای بلند سخن می‌گفتند پس آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر این آیه درباره ثابت‌بن‌قیس رضی الله عنه نازل شد که گوشه‌هایش سنگین بود و به‌علاوه، او صدای زمخت و گوش‌خراشی داشت به طوری که چون با کسی سخن می‌گفت؛ صدایش را بسیار بلند می‌کرد و چه بسا که با رسول اکرم ﷺ نیز سخن می‌گفت و ایشان از صدایش متأذی می‌شدند. همان بود که این آیه نازل گردید. در حدیث شریف آمده است: «إن الرجل ليتكلم بالكلمة من

رضوان الله تعالى لا يلقى لها بالا، يكتب له بها الجنة وإن الرجل ليتكلم بالكلمة من سخط الله تعالى لا يلقى لها بالا، يهوى بها في النار أبعد ما بين السماء والأرض: همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشنودی خداوند متعال سخن گفته و به آن اهمیتی نمی‌دهد در حالی که در برابر آن کلمه، بهشت برایش نوشته می‌شود و همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشم خداوند متعال سخن می‌گوید و به آن اهمیتی نمی‌دهد در حالی که به سبب آن - از مسافتی که دورتر از میان آسمان و زمین است - به دوزخ افکنده می‌شود».

إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ

عَظِيمٌ

«بی‌گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صداهایشان را آهسته و فرو می‌دارند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا امتحان کرده است» یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را برای تقوی صاف و صیقلی و خالص گردانیده است، همان گونه که طلا با آتش آزموده می‌شود و بر اثر آن، طلای ناب و سره از طلای پست و ردی و غش‌دار بیرون می‌آید. همچنین این گروهی که خود را پایبند احترام رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته و صداهای خود را نزد وی به انگیزه فرمان بردن از امرش پایین می‌آورند؛ خداوند عَلَّامٌ دل‌هایشان را از هر زنگار و پلیدی‌ای پاک و صاف می‌کند. امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتهای معصیت را دارد و نه مرتکب آن می‌شود پس مقام وی چگونه است؟ عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در پاسخ نوشت: کسانی که اشتهای معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که خداوند عَلَّامٌ دل‌هایشان را برای تقوی آزموده است». «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه از محمد بن ثابت بن قیس روایت کرده است که گفت: چون آیه **﴿لَا تَرْفَعُوا أَسْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾** نازل شد، پدرم ثابت بن قیس در راه نشست و می‌گریست. در این اثنا عاصم بن عدی از نزدش گذشت و از او پرسید: ای

ثابت! چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ پدرم گفت: نزول این آیه... می ترسم که درباره من نازل شده باشد زیرا من فردی هستم بلندآواز و بانگ برآور! پس این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و ایشان او را فراخوانده و به او فرمودند: أما ترضی أن تعیش حمیداً وتقتل شهیداً وتدخل الجنة؟ آیا بدان راضی نیستی که ستوده زندگی کنی، شهید کشته شوی و به بهشت درآیی؟ گفت: راضی شدم و دیگر هرگز صدای خویش را بر صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بلند نمی کنم. همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد. ولی به روایت ابن عباس رضی الله عنهما، این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که بعد از نزول آیه دوم از این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می گوید، سخن نزند. قاضی ابوبکر بن عربی می گوید: «حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقولشان بعد از وفاتشان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است پس چون سخن ایشان خوانده می شود، بر هر شخص حاضری واجب است که صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البته خداوند متعال در آیه: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ، وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ «اعراف / ۲۰۴» بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذار زمانها توجه داده است زیرا سخن رسول وی صلی الله علیه و آله نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن را دارد، مگر در معانی ای که مستثنا می باشد و بیان آن در کتب فقه آمده است».

إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون ﴿٤﴾

«بی گمان کسانی که تو را از پشت حجره های مسکونی ات به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند» چرا که جهل و نادانی بر آنان غلبه نموده و درشتخویی، خشونت و تندمزاجی بر طبع آنان چیره گشته و این طرز برخورد و روش معاشرت، شیوه و عادت آنان شده است و اگر آنان خردورز و باوقار می بودند، باید در برابر مقام نبوت صلی الله علیه و آله ادب نیکو را رعایت می کردند. در بیان سبب نزول به روایت

محمد بن اسحاق آمده است: آیه کریمه در باره مردم درشتخوی و احمقی از قبیله بنی تمیم نازل شد که رسول اکرم ﷺ را از بیرون حجره‌های همسرانشان صدا می‌کردند تا در برابر آن حضرت ﷺ خودنمایی کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

سپس حق تعالی آن مؤمنان را به ادب نیکو در این رابطه، ارشاد نموده و می‌فرماید: «و اگر آنان صبر می‌کردند تا برآنان در آیی، مسلماً برایشان بهتر» و به صلاح حالشان نزدیکتر «بود» هم در دین و هم در دنیایشان زیرا در آن صورت، ادب رفتار با رسول خدا ﷺ در این باب مورد عنایت قرار گرفته و خاطر شریف ایشان رعایت می‌شد و به تعظیم، احترام و بزرگداشتی که آن حضرت ﷺ سزاوار آند، عمل می‌شد. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ از مردم کناره نمی‌گرفتند و در خانه خویش نمی‌ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول می‌بودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود «و خدا آمرزگار مهربان است» لذا چنین کسانی را به سبب بی‌ادبی و کوتاهی‌ای که از آنان سر زده است، مؤاخذه نمی‌کند و فقط به نصیحت و سرزنش آنان بسنده می‌نماید.

يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِيءٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ تَدْمِينٌ ﴿٦﴾



«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی» فاسق: فاجر و بدکاری است که از دروغ گفتن پروایی ندارد و از حدود شرع بیرون می‌رود. آری! اگر چنین کسی «برایتان خبری آورد» که موجب رساندن ضرر به طرف سوم می‌گردید «پس نیک تحقیق کنید» و بررسی و تأمل نمایید. البته از لوازم تحقیق و بررسی؛ شتاب نکردن در تصمیم‌گیری، درنگ نمودن، مطالعه و نگرش در مورد خبر رسیده است تا حقیقت روشن و آشکار شود. «مبادا ندانسته به گروهی آسیب برسائید» یعنی: تحقیق، بررسی، درنگ و تأملتان در برابر آن خبر رسیده، به‌منظور پرهیز و احتراز از این امر است که به کسانی

برخلاف استحقاقشان زیانی برسانید؛ «آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید» از زیان رسانیدن به آنان از روی اشتباه و نادانی؛ «پشیمان شوید» و از انجام آن، در غم و نگرانی و پریشانی فروروید.

بسیاری از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد زیرا رسول اکرم ﷺ وی را برای جمع‌آوری زکاتهای گوسفندان قبیله بنی مصطلق فرستادند و در میان او و آنان از قبل کینه‌ای بود پس چون قبیله بنی مصطلق خبر آمدنش را شنیدند، سوارانی را به سوی فرستادند. هنگامی که ولید از حرکت سواران به سوی خود آگاه شد، از آنان ترسید پس نزد رسول اکرم ﷺ بازگشت و به ایشان گفت: قبیله بنی مصطلق تصمیم داشتند که مرا بکشند و از دادن زکات هم سر باز زدند. لذا رسول اکرم ﷺ تصمیم گرفتند که به آنان حمله برند و در اثنايي که ایشان در تدارک و ترتیب مقدمات اجرای این تصمیم بودند، بناگاه هیأت نمایندگی قبیله بنی مصطلق به مدینه رسیدند و به محضر ایشان آمده و گفتند: یا رسول الله! به ما خبر رسید که فرستاده شما نزد ما آمده است پس بیرون شدیم تا به او خیرمقدم گفته و گرامی‌اش بداریم و آنچه را که از ادای زکات متقبل شده‌ایم، به وی بسپاریم ولی تا آمدیم، او برگشته بود. اما رسول اکرم ﷺ آنان را متهم نموده و فرمودند: «یا دست از مخالفت برمی‌دارید و یا این‌که مردی را به سوی شما می‌فرستم که نزد من همچون خود من است تا جنگندگان شما را بکشد و زنان و فرزندان شما را به اسارت آورد. سپس با دست خویش بر شانه علی رضی الله عنه زدند». آن نمایندگان گفتند: پناه می‌بریم به خداوند جل جلاله از خشم وی و خشم رسولش. همان بود که این آیه نازل شد. به قولی: رسول خدا ﷺ بعد از آن واقعه، خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی آنان فرستادند پس خالد ایشان را در حال اذان گفتن برای نماز دید و ملاحظه کرد که نماز شب (تهجد) نیز می‌گزارند. آنان زکاتهای خویش را به خالد تسلیم کردند و او بازگشت.

هرچند آیه کریمه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری می‌گوید: «هرچند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما

به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «التأني من الله والعجلة من الشيطان: تأني و درنگ کردن از خداوند عز وجل و عجله و شتاب از شیطان است».

همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که:

خبر یک تن به شرطی که عادل باشد، حجت است.

شهادت فاسق پذیرفته نمی‌شود و اگر قاضی بر مبنای آن حکم کرد، گنهکار است اما در نزد احناف، حکم وی نافذ می‌شود.

علما می‌گویند:

چنانچه شخص فاسقی والی بود پس آن بخش از احکام وی که موافق حق است، نافذ می‌شود و آنچه که برخلاف حق است، مردود می‌باشد ولی حکمی که وی آن را امضا کرده و گذرانده‌است، به هیچ حال نقض نمی‌شود.

چنانچه فاسقی فرستاده و مأمور شخص دیگری بود، در قبول سخنش، یا پذیرش امری که باید آن را برساند و یا اذنی که باید آن را اعلام کند، میان علما خلافی نیست پس به سبب ضرورت جایز است که سخنش شنیده شود و پیامش دریافت گردد ولی در صورتی که با سخن آن فاسق، حقی برای غیر تعلق می‌گرفت، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

فاسق بر دو نوع است: فاسقی که رأی و اندیشه غلط خود را تأویل نمی‌کند، که در رد خبر وی در میان علما هیچ خلافی نیست. و فاسقی که نظر و اندیشه خود را تأویل می‌کند - مانند «جبریه» و «قدریه» که به طور آشکار مبتدع‌اند - و میان علما در مورد پذیرش یا عدم پذیرش خبرشان اختلاف است: شافعی رحمته الله شهادت و روایت آنان را - مجموعاً - رد می‌کند اما جمهور فقها و محدثان، هم شهادت و هم روایتشان را می‌پذیرند.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَنَعْتَمُ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّشِدُونَ ﴿٧﴾

«و بدانید که رسول خدا در میان شماست» پس حرمت او را نگه دارید و به گزاف و بی اساس سخن نگوئید و در هنگام رسیدن یک خبر، بی آن که در مورد آن تحقیق و بررسی کنید، در داوری شتاب نورزید «اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً به مشقت درمی افتید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخباری که به او می رسانید و در بسیاری از مشورتهای ناصوابی که به او می دهید، از شما اطاعت کند، شما خود در رنج و مشقت می افتید. عنت: رنج، مشقت، گناه و هلاکت است. ولی رسول خدا ﷺ قبل از آن که حقیقت و توجیه قضایا بر وی روشن شود، از شما در غالب آنچه که می پردازید، اطاعت نمی کند و به تصمیم گیری و عمل براساس آنچه که به وی رسیده است، قبل از آن که در آن امر اندیشه و تأمل کند، شتاب نمی ورزد. «لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید» یعنی: آن را دوست داشته ترین و خوشایندترین چیزها نزد شما گردانید پس از شما جز آن امور شایسته ای که موافق ایمان و منطبق با مقتضای آن باشد، سر نمی زند و در نتیجه، شما شتاب و عجله در مورد اخبار واصله و عدم تحقیق و بررسی پیرامون آنها را فرومی گذارید «و آن را در دلهای شما بیاراست» یعنی: حق تعالی به توفیق خویش، ایمان را در دلهایتان نیکو و زیبا جلوه داد «و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند» و ناپسند و زشت «گردانید پس اینانند که راشدان هستند» و خداوند ﷻ اینان را به رشد و هدایت رهنمون ساخته است. رشد: استقامت بر راه حق به همراه سرسختی، پایداری و استواری بر آن است.

شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ همیشه در دعایشان به مضمون این آیه دعا می کردند چنان که در حدیث شریف به روایت احمد و نسائی آمده است: چون در روز احد مشرکان به سوی مکه بازگشتند، رسول اکرم ﷺ خطاب به یاران شان فرمودند: «برابر بایستید تا برای پروردگار عزوجل خویش ثنا گویم. پس اصحاب پشت سر ایشان صف کشیدند و رسول اکرم ﷺ چنین دعا کردند: اللهم لك الحمد كله، اللهم لا

قابض لما بسطت ولا باسط لما قبضت ولا هادی لمن أضللت ولا مضل لمن هدیت ولا معطى لما منعت ولا مانع لما أعطیت ولا مقرب لما باعدت ولا مباعد لما قربت، اللهم ابسط علينا من برکاتک ورحمتک وفضلک ورزقک، اللهم إني أسألك النعيم المقيم الذى لا يحول ولا يزول، اللهم أسألك النعيم يوم العيلة والأمن يوم الخوف، اللهم إني عائد بك من شر ما أعطيتنا ومن شر ما منعنا. اللهم حبب إلينا الإيمان وزينه فى قلوبنا وكره إلينا الكفر والفسوق والعصيان واجعلنا من الراشدين. اللهم توفنا مسلمين وأحينا مسلمين وألحقنا بالصالحين غير خزايا ولا مفتونين. اللهم قاتل الكفرة الذين يكذبون رسلك ويصدون عن سبيلك واجعل عليهم رجزك وعذابك. اللهم قاتل الكفرة الذين أوتوا الكتاب، إله الحق: بار خدایا! همه ستایشها از آن توست. بار خدایا! برای آنچه که تو گشاده‌ای، هیچ بازگیرنده‌ای نیست و برای آنچه که تو بازگرفته‌ای، هیچ گشاینده‌ای نیست و برای آن کس که تو گمراهش کرده‌ای، هیچ هدایتگری نیست و برای آن کس که تو هدایتش کرده‌ای، هیچ گمراهگری نیست و برای آنچه که تو بازش داشته‌ای، هیچ دهنده‌ای نیست و برای آنچه که تو داده‌ای، هیچ بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو دورش ساخته‌ای، هیچ نزدیک کننده‌ای نیست و برای آنچه که تو نزدیکش ساخته‌ای، هیچ دورکننده‌ای نیست. بار الها! بر ما از برکات و رحمت و فضل و رزقت بگشا. بار الها! من از تو نعمتهای پایداری را درخواست می‌کنم که هیچ دگرگون و زایل نمی‌شود. بار الها! از تو در روز نیازمندی و فقر، نعمت می‌طلبم و در روز خوف و نگرانی، امنیت. بار الها! من به تو پناه می‌برم از شر آنچه که به ما داده‌ای و از شر آنچه که از ما بازداشته‌ای. بار الها! ایمان را نزد ما دوست داشتنی گردان و آن را در دل‌هایمان بیارای و کفر و فسق و عصیان را نزد ما منفور گردان و ما را از راشدان قرار ده. بار الها! ما را مسلمان بمیران و مسلمان زنده بدار و ما را بی آن‌که در خواری و فتنه در افتاده باشیم، به صالحان ملحق گردان. بار الها! نابود کن کافرانی را که پیامبرانت را تکذیب کرده و از راهت باز می‌دارند و بر آنان رجز و عذابت را قرار ده. بار الها! کافران اهل کتاب را نابود کن، ای معبود برحق».

فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

«فضل و نعمتی از جانب خداوند است» یعنی: حق تعالی به سبب فضل و بخشش و انعام بزرگ خویش؛ ایمان را نزد شما خوشایند و محبوب و کفر و فسق و عصیان را منفور و زشت و ناخوشایند ساخت و شما را از راشدان گردانید «و خداوند دانا است» به احوال مؤمنان و به آنچه که در ایشان از برتری وجود دارد «حکیم» است در انعام خویش بر شما؛ با ارزانی نمودن توفیق برایتان.

وَإِن طَافَيْنَا فِي مَنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَعْتَلُوا الَّتِي تَبَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان قاعده مهمی از قواعد مربوط به حل اختلافات ذات‌البینی مسلمانان پرداخته و می‌فرماید: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به حکم الله بازگردد پس اگر بازگشت، میان آنها به انصاف و عدل سازش دهید» یعنی: اگر دو گروه از مسلمانان با یک‌دیگر درافتادند و جنگیدند، بر مسلمانان دیگر لازم است که به صلح و سازش در میان آنها سعی کنند و آنها را به‌سوی حکم خداوند ﷺ فراخوانند ولی اگر بعد از این تلاش برای صلح، از سوی یکی از آن دو گروه، تجاوز و تعدی‌ای بر دیگری سر زد و آن گروه صلح را نپذیرفت و به آن گردن نهاد بلکه خواستار چیزی شد که از حق وی نیست در این صورت، بر مسلمانان لازم است تا با این گروه سرکش و باغی بجنگند تا به‌سوی امر خداوند ﷺ و حکم وی بازگردد و امر و حکم خداوند ﷺ همانا بر پاداشتن صلح و برادری و از بین بردن کینه و دشمنی در میان مسلمانان است و اگر آن گروه از بغی و تجاوز خویش بازگشت و دعوت به‌سوی کتاب خداوند ﷺ و حکم وی را اجابت گفت، دیگر از تعرض مصون است و در هر حال، بر مسلمانان است که در حکم نمودن میان آن دو گروه، عدالت کرده و جویای حکم و داوری‌ای باشند که صواب است و با حکم الهی مطابق می‌باشد لذا باید دست گروه ظالم را بگیرند تا از ظلم خویش برگردد و تکلیفی

را که برعهده‌اش در قبال گروه دیگر واجب است، ادا کند. «و عدالت کنید» در حکم نمودن میان آنها «که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

بخاری و مسلم و غیر ایشان در بیان سبب نزول این آیه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: یا نبی الله! کاش نزد عبدالله بن ابی بروید و او را به سوی حق دعوت کنید. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر الاغی به سوی وی به راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله بن ابی آمدند. آن زمین، زمین شوره‌زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله بن ابی رو به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت: از من دور شو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغ مرا اذیت کرد. پس عبدالله بن رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبوتر است. در این اثنا مردی از یاران عبدالله بن ابی خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر سر خشم آمدند و میان دو طرف با تبادل مشت و ولگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه، روایات دیگری نیز نقل شده است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المقسطون عند الله تعالى يوم القيامة على منابر من نور على يمين العرش، الذين يعدلون في حكمهم وأهاليهم وما ولوا: در روز قیامت دادگران نزد خداوند متعال بر منبرهایی از نور در جانب راست عرش قرار دارند، همان کسانی که در حکمشان و در میان اهالی و مردمشان و بر آنچه که عهده‌دار تولیت آن گردانیده شده‌اند، عدالت می‌کنند».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

«در حقیقت، مؤمنان باهم برادرند» یعنی: ایشان همه به اصل واحدی باز می‌گردند که همانا ایمان است پس ایشان با هم برادرند زیرا برادری دینی نیرومندتر و ماندگارتر از برادری نسبی و پیوندهای رفاقت و دوستی است. گفتنی است که در تأیید اخوت و برادری دینی، احادیث بسیاری آمده است از آن جمله این حدیث شریف است:

«المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه: مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می‌کند و نه او را می‌گذارد و تسلیم می‌کند». بنابراین، اگر در میان مؤمنان دشمنی و کشمکش روی داد؛ «پس میان برادرانتان را» یعنی: در میان دو مسلمانی که با هم کشمکش و دعوی کرده‌اند «سازش دهید» همچنین اگر گروهی علیه امام و زمامدار مسلمین بر شوريد و خروج کرد پس آن گروه بغاوتگراند؛ چنانچه خروج و شورش آنان به ناحق بود ولی در عین حال آنان با مؤمنان برادرند چنان که نقل شده است: «حارث اعور در جنگهای اهل بغی - جمل و صفین - از علی علیه السلام پرسید: آیا جنگجویانی که علیه تو می‌جنگند مشرک‌اند؟ علی علیه السلام فرمود: خیر! از شرک فرار کرده‌اند. گفته شد: آیا منافق‌اند؟ فرمود: خیر! زیرا منافقان خداوند جل جلاله را - جز اندک - یاد نمی‌کنند. گفته شد: پس حالشان چگونه است؟ فرمود: برادران ما هستند که بر ما بغاوت کرده‌اند». «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «تا مورد رحمت قرار گیرید» به سبب این تقوی. این تعبیر دلیل بر آن است که تقوای پیشه‌گان به رحمت الهی نایل می‌گردند.

علما گفته‌اند: امر به جنگیدن با بغاه، فرض کفایه است که اگر برخی از مسلمانان به آن پرداختند، از ذمه دیگران ساقط می‌شود به همین جهت گروهی از صحابه رضی الله عنهم از جنگهای میان علی و معاویه رضی الله عنهما کناره گرفتند و علی علیه السلام هم با این عملشان مخالفت نکرد و عذرهایشان را پذیرفت.

در اینجا احکام دیگری نیز در مورد بغاه وجود دارد که ما به نقل پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

امام مسلمین قبل از جنگیدن با گروه باغی، باید آنان را به طاعت و پیوستن به جماعت فراخواند و در صورتی که از بازگشتن به جماعت سرباز زدند، با آنان بجنگد. اسیرشان کشته نمی‌شود.

کسی از آنان که از جنگ فرار کرده، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.

مجروحان به قتل رسانده نمی‌شود.

زنان و اطفالشان به بردگی گرفته نمی‌شوند.

اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود.

آنچه که باغیان در اثنای شورش و بغاوت - از خون یا مال - به نابودی کشانده‌اند، به اجماع علما ضمان (تاوانی) ندارد. شایان ذکر است که تفصیل احکام «بغات» در کتب فقه آمده است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ اَنْ يَّكُوْنُوْا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا يَسْءَوْا مِنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوْا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الْاِلْمَامُ الَّذِيْنَ بَعْدَ الْاِيْمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ

الظَّالِمُوْنَ ﴿١١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی قوم دیگری را ریشخند کند» یعنی: مردانی از شما نباید مردان دیگری را به ریشخند گیرند و تحقیر و عیب‌جویی نمایند. پس مراد از «قوم» در اینجا، مردان هستند نه زنان زیرا «قوم» از ماده «قوم» است و بدان جهت فقط بر مردان اطلاق می‌شود که آنان کارپردازان، برپا دارندگان و قیم امور زنان هستند. البته تمسخر شیوه‌های بسیاری دارد؛ مثلاً گاهی تمسخر با تمثیل و شبیه‌سازی سخن یا فعل کسی، یا با به‌کار گرفتن اشارات و حرکاتی است که هدف از آن، به ریشخند کشیدن طرف باشد. «چه بسا آنها از اینها بهتر باشند» یعنی: چه بسا که مردان مورد تمسخر قرار گرفته، در واقع امر و نزد خداوند متعال بهتر از مسخره‌کنندگان باشند «و نباید زنانی زنان دیگری را به تمسخر گیرند» و عیب‌جویی کنند «چه بسا اینها» یعنی: زنان به تمسخر کشیده شده «از آنها بهتر باشند» یعنی: بهتر از زنان تمسخرکننده باشند. در حدیث شریف آمده است: «رب أشعث أغبر ذی طمرین تنبو عنه أعین الناس لو أقسم علی الله لأبره: چه بسیار انسانهای ژولیده، غبارآلود و دارای دو جامه کهنه و فرسوده‌ای که چشم‌های مردم از دیدن آنها خود را برتر و بزرگتر احساس می‌کنند ولی اگر [همین انسانهای ژولیده] بر خداوند متعال سوگند یاد کنند، او قطعا ایشان را در سوگندشان راستگو می‌گرداند».

«و در میان خویش عیب‌جویی نکنید» یعنی: برخی بر برخی دیگر طعنه نزنید. تعبیر (انفسکم) معنای ظریفی با خود حمل می‌کند زیرا مفید آن است که خداوند متعال طعنه

زدن و عیب‌جویی یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگری را طعنه زدن به خود وی معرفی کرده است چرا که مسلمانان همانند یک تن واحده هستند پس هرگاه مؤمنی برادر مؤمنش را عیب‌جویی کند، گویی خودش را عیب‌جویی نموده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «المؤمنون كرجل واحد إن اشتكى رأسه اشتكى كله، وإن اشتكى عينه اشتكى كله: مؤمنان همه مانند یک تن واحدند، اگر سر آن بدرد آید، کل آن به درد می‌آید و اگر چشم آن به درد آید، کل آن به درد می‌آید».

فرق در میان تمسخر و عیب‌جویی، یعنی «سخریه» و «لمز» در این است که: تمسخر؛ حقیر شمردن دیگری در حضور وی و به‌گونه‌ای است که آن تحقیر خنده‌آور باشد. اما عیب‌جویی: اشاره به سوی معایب وی است؛ چه آن اشاره در امر خنده‌داری باشد چه در غیر آن و چه در حضور شخص باشد چه در غیابش بنابراین، عیب‌جویی عام‌تر از تمسخر است.

«و همدیگر را به لقب‌های بد نخوانید» یعنی: برخی به برخی دیگر لقب‌های بد ندهید تا همدیگر را با این لقب دادن بد به خشم آورید. آری! خداوند متعال از این کار نهی نمود؛ چرا که این کار به دشمنی می‌انجامد و عاقبت خوشی ندارد، مانندی که شخص به برادر مسلمانش بگوید: ای فاسق! ای منافق! یا به برادر مسلمانش بگوید: ای یهودی! ای نصرانی! یا ای کلب! ای الاغ! ای خوک! البته در موردی که شخص به یک لقب مشهور است و از آن لقب بدش نمی‌آید، اطلاق آن بر وی جواز دارد، مانند: اعمش (کور) و اعرج (لنگ) که هر دو، لقب دو تن از راویان مشهور حدیث نیز هست. در حدیث شریف آمده است: «من حق المؤمن علی المؤمن أن یسمیه بأحب أسمائه إلیه و كانت التکنیة من السنة والأدب الحسن: از حق مؤمن بر مؤمن این است که او را به نامهایی که نزد وی دوست‌داشته‌ترین است بخواند و کنیه گذاشتن از سنت است و ادبی نیکوست».

«چه ناپسندیده است فسوق بعد از ایمان» یعنی: بد رسمی است که شخص بعد از اسلام آوردن و توبه، کافر یازانی خوانده شود «و هر که توبه نکرد» از ارتکاب منهیات خداوند متعال؛ «آن گروه، خود ستمگرند» با نهادن عصیان به جای طاعت.

ضحاک در بیان سبب نزول می گوید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه - مانند عمار، خباب، ابن فهیره، بلال، صهیب، سالم، سلمان و غیر ایشان - را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه های کهنه و حالتی ژولیده دیدند. در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است از جمله این که: صفیه دختر حیی بن اخطب رضی الله عنها نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه می زنند و می گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، عمویم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد. البته مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در سبب نزول یک آیه آمده است، می تواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمی سازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِنْتِهٰى وَلَا يَحْتَسِبُوْا وَلَا يَغْتَبِبْ بَعْضُكُمۡ بَعْضًا اَيُّحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَّاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مِمَّا فَكَرِهْتُمُوْهُ وَاَنْقُوا لِلّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٢﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید» گمان: حد وسطی میان علم یقینی و میان شک یا وهم است. مراد آیه گمان بدزدن به اهل خیر می باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزینم که از اعمال آنان بر ما نمایان می شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در باره وی گمان بد می زند گناهی نیست تا آن گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به

مصدق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گناه کار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می باشد. خاطرنشان می شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث بسیاری آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می گفتند: «ما أطیب و أطيّب ریحک، وما أعظمک وأعظم حرمتک والذی نفس محمد بیده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالی حرمة منک، ماله ودمه وإن یظن به إلا خیرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و این که در حق وی جز گمان خیر برده نشود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إیاکم والظن فإن الظن أكذب الحدیث...: هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ ترین سخنهاست...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱ - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدی بی: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا یموتن أحدکم إلا وهو یحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر این که به خداوند گمان نیک داشته باشد».

۲ - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنان که در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این که به وی گمان بد زده شود». اما چنان که

گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید می‌شود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار می‌دهد، حرام نیست.

۳ - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهنده فسق است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشجاری است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

۴ - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«و تجسس نکنید» تجسس: کنکاش و جست‌وجو در مورد عیبها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تجسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم درحالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنانشان گوش فرادهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی‌های خیر مباح می‌باشد چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾ (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تجسس کنید) «یوسف / ۸۷». در حدیث شریف آمده است: «یا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلى قلبه، لا تتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته: ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب‌های مسلمین را جست‌وجو نکنید زیرا هر کس جست‌وجوگر عیب‌های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف‌کننده آنها از کسانی است که در آنها درافتاده‌اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان

خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است. «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویند که ناخوشایند وی باشد، هرچند آنچه درباره وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته‌اید، این کار شما - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله درآید، ایشان فرمودند: «اُذِنُوا لَهُ، بئس أخو العشيرة: به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش». شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنان‌که این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین‌گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان‌طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند درحالی‌که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این‌که این کار شرعا نیز حرام است. «از آن کراهت دارید» یعنی: چنان‌که از خوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز پرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در

اوامر و نواهی وی که «بی‌گمان خدا توبه‌پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به‌بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیت بطلبد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلالیت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته‌اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت‌اند از:

۱ - **تظلم و دادخواهی:** کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

۲ - یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو می کند که فکر می کند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾: (خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد) «نساء / ۱۴۸» که تفسیر آن گذشت.

۳ - استفتاء: اگر کسی به مفتی ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آن که این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل این که هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم ﷺ چنین شکایت کرد: «ابوسفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی دهد پس آیا می توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری! برگیر».

۴ - هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فیه کی یحذره الناس: فاسق را به آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند».

۵ - اعلام و هشداردهی درباره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

۶ - معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این ها. در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد که غذا خورد و به دنبال آن بی درنگ خوابید پس شخصی از این گونه خوردن و خوابیدنش به بدی یاد کرد. آن گاه این آیه نازل شد.

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَّ اُنْثٰى وَ جَعَلْنٰكُمْ شُعُوْبًا وَّ قَبَاۤىِٕلَ لِتَعَارَفُوْۤا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ

اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ ﴿١٣﴾

«ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم» که آن دو، آدم و حواء علیهما السلام اند. مراد این است که انسانها همه با هم در اصل انسانیت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر با هم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آنها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی ندارد زیرا همه آنها در اصل انسانیت، با هم برابرند «و شما را شعب‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم» شعب: امتی است بزرگ که چندین قبیله را با هم جمع می‌کند و در فارسی به آن «ملت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هر یک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می‌باشد، مانند قبیله «بنی‌بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب. شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعدا عماره، سپس بطن، بعدا فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.

آری! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند:

گرامی‌ترین آنان نزد خداوند ﷻ پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا ﷻ است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من درباره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام‌اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والكرم التقوی: حسب به مال است و کرامت به تقوی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بأبائهم أو لیکونن أهوی علی الله تعالی من الجعلان: همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد خداوند ﷻ بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنغز) خواهند بود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم ﷺ سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب: هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال بر پشت‌بام کعبه برآمد و اذان گفت: در این اثنا برخی از مردم گفتند: آیا همین برده سیاه بر پشت کعبه اذان می‌گوید؟! دیگرانی در پاسخشان گفتند: اگر این کار خدا را به خشم آورده باشد او آن را تغییر می‌دهد. همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه رسول اکرم ﷺ آنها را فراخوانده و از تفاخر به نسب، برتری جویی به اموال و تحقیر فقرا، نهی و سرزنش نمودند.

﴿ قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لَمَ تُوْمِنُوْا وَلَكِنْ قُوْلُوْا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوْبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوْا اللَّهَ

وَرَسُوْلَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۲﴾

«اعرابیان» یعنی: بادیه‌نشینان «گفتند: ایمان آورده‌ایم» یعنی: ای پیامبر ﷺ! شرایعی را که آورده‌ای، تصدیق کرده‌ایم و در پای اوامر تو سر اطاعت نهاده‌ایم؛ «بگو: ایمان نیاورده‌اید» یعنی: تصدیق نکرده‌اید به تصدیق راستینی که از اعتقاد، خلوص نیت، اطمینان کامل و یقین راسخ برخاسته باشد «لیکن بگویید: اسلام آورده‌ایم» یعنی: از ترس کشته شدن و اسارت، یا به انگیزه طمع در زکات و صدقات، تسلیم شده‌ایم و گردن نهاده‌ایم. «و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده‌است» بلکه آنچه که به پندار خود ایمان می‌نامید، سخنی میان خالی به زبان بیش نیست، بی‌آن‌که اعتقاد راستین، نیت خالص و بی‌شائبه‌ای همراه آن باشد «و اگر از خدا و پیامبرش فرمان برید، از کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند» یعنی: چیزی از پاداش اعمالتان را کم نمی‌دهد و نمی‌کاهد «بی‌گمان خدا آمرزنده مهربان است» پس به مهر و مغفرت وی تکیه کنید.

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل رضی الله عنه نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آن‌گاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالا رفت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی‌اسدبن‌خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده‌ایم و چنان‌که بنی‌فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در حقیقت فهمشان بسی اندک است و همانا شیطان به زبانهایشان سخن می‌گوید».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

سپس حق تعالی اوصاف مؤمنان راستین را بیان نموده و می‌فرماید: «در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند» یعنی: به او از روی هماهنگی و توافق کامل در میان قلب و زبان خود؛ ایمان صحیح، بی‌شائبه و خالصانه‌ای آورده‌اند «سپس شک و شبهه نیاورده‌اند» یعنی: بعد از آن ایمان راستین، هیچ شک و شبهه‌ای به دل‌هایشان وارد نشده و با باورهایشان درنیامیخته است «و با مالها و جانهایشان در راه خدا» یعنی: در طاعت و طلب رضای وی «جهاد کرده‌اند، اینان» که امور یاد شده را با هم جمع و یکجا کرده‌اند؛ «راست‌کردارند» در ادعای موصوف‌بودن به وصف ایمان و داخل بودن در شمار اهل آن، نه غیر آنان از کسانی که در ظاهر امر اسلام آورده‌اند ولی در واقع قلبشان به ایمان مطمئن نگردیده است.

قُلْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به این مدعیان بی‌باور: «آیا خدا را از دین خود خبر می‌دهید؟» یعنی: آیا به حق تعالی از ایمان خود خبر می‌دهید تا او از آن آگاهی حاصل کند، آنجا که گفتید: ایمان آورده‌ایم؟ «و حال آن‌که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، می‌داند» پس او چگونه از حقیقت ادعای شما در مورد ایمان بی‌خبر است؟ «و خدا به همه چیز داناست» و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند از آن جمله علم وی به ایمان و اخلاص و غیر اینهاست.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿١٧﴾

«از این که اسلام آورده‌اند، بر تو منت می‌گذارند» یعنی: آن مدعیان دروغین، اسلام آوردن خویش را منتی بر تو می‌شمارند، آنجا که گفتند: «ما با همه سنگین‌باریها و

اهل و عيال خود نزد تو آمده‌ايم و مانند بنی فلان و بنی فلان با تو نجنگیده‌ايم...». که این منت نهادن، خود نشانه عدم تمکن ایمان در دل‌هایشان است «بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت نگذارید» یعنی: آن را منتی بر من نشمارید زیرا منت از آن خدای تبارک و تعالی است که به انسانی ایمان می‌بخشد چرا که نفع ایمان به خود آن انسان بر می‌گردد: «بلکه خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راستگو باشید» در آنچه که ادعا می‌کنید از ایمان. یعنی: منت خدای را است تبارک و تعالی که شما را به سوی ایمان راه‌نمود، به قبول دین توفیق داد و سینه‌هایتان را برای آن گشود لذا خداوند عز و جل است که شما منت‌دار اوید نه این‌که او منت‌دار شما باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز جنگ حنین خطاب به انصار مدینه فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و این خداوند عز و جل بود که شما را با هم انس و الفت داد؟ و آیا فقیر نبودید پس خداوند عز و جل شما را به وسیله من توانگر گردانید؟ گفتند: آری! چنین است، خداوند عز و جل و رسول وی [منت‌گذارتر و برترند].

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«بی‌گمان خداست که نهفته آسمانها و زمین را» یعنی: آنچه را که در آسمانها و زمین پنهان است و از جمله آنچه را که هر انسان در اندرون خود نهان می‌دارد؛ «می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» و چیزی از این امور بر او مخفی نیست پس او جزا دهنده شماست؛ در برابر خیر با خیر و در برابر شر؛ با شر.

﴿سوره ق﴾

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «ق» یعنی همان حرف هجایی ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام - مانند جمعه‌ها و عیدین - خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازاتهای دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام‌هشام بنت حارث رضی الله عنہا است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم ﷺ فرانگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب رضی الله عنه از ابو‌واقد لثی سؤالی کرد که رسول اکرم ﷺ در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می‌خواندند؟ او پاسخ داد: ایشان در آنها ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ﴾ و ﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ را می‌خواندند». حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدانهای حساب باشد.

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ ﴿۱﴾

چنین خوانده می‌شود: «قاف» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «سوگند به قرآن مجید» یعنی: سوگند به قرآن کریم. به قولی معنای «مجید» در اینجا این است: قرآن والا قدر و بزرگ مقدار است و به سبب خیر دنیوی و اخروی بسیاری که در آن وجود دارد، بر سایر کتب برتری و شرف دارد. راغب می‌گوید: «مجد: گشایش و کرم است». خاطر نشان می‌سازیم که در

(والقرآن المجید) قرآن؛ مقسم به است و مقسم علیه محذوف می‌باشد که مضمون سخن بعدی بر آن دلالت می‌کند و آن اثبات نبوت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته‌بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:

- ۱ - گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «و العصر» و «و النجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.
- ۲ - گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی واللیل» و «والسما و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.
- ۳ - گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.
- ۴ - گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: (والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسما ذات البروج...)، (والتین والزیتون...)؛ و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «الم» در اول سوره «رعد» است.
- ۵ - گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: (والطور...)، (والمرسلات...)، (النازعات...) و (والفجر...) و مثال پنج حرف: (کهیصص) و (حمعسق) است.
- ۶ - خداوند عز وجل جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
- ۷ - خداوند عز وجل در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.

خاطر نشان می شود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابراین، از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

بَلْ يَجِبُوا أَنْ يَأْتِيَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾ اِذْ اٰتَيْنَا نُوْحًا نٰرًا بِذٰلِكَ رَجِعْ بَعِيْدٌ ﴿٣﴾

«بلکه از این که هشداردهنده‌ای از میان خودشان برایشان آمد، تعجب کردند» یعنی: کفار از این که بشری از میان خودشان - که محمد ﷺ است - به عنوان هشداردهنده‌ای به سراغشان آمد، شگفت زده شدند پس به صرف تشکیک و رد دعوت هشداردهنده اکتفا نکرده بلکه آن را از امور عجیب و شگفت آور نیز تلقی کردند؛ «و کافران گفتند: این چیزی است عجیب» یعنی: ما از این که پیامبر بشری همانند ما باشد، در تعجب و شگفتی فرورفته‌ایم و نیز در شگفتیم از این که بعد از مرگ برانگیخته شویم؛ «آیا چون مردیم و خاک شدیم» و اجزای بدن ما در زمین پراکنده شد و به خاک تبدیل گردید آن گاه خداوند - چنان که این هشداردهنده می گوید - ما را برمی انگیزد و به سوی خویش باز می گرداند؟ «این» یعنی: این از نو زنده شدن «بازگشتی بعید است» یعنی: دور از عقل، یا دور از ظن و عادت است زیرا عقل آن را تصدیق نمی کند چرا که - به زعم آنان - این امری است غیر ممکن.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كَنْزٌ حَفِيْظٌ ﴿٤﴾

آن گاه حق تعالی در بیان مطلقیت قدرت و علمش می فرماید: «قطعاً دانسته‌ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان را فرو می کاهد» بعد از مرگشان پس این امر که اجساد در کجا پراکنده شده و به کجا رفته‌اند، بر ما پنهان نیست و چیزی از آن از نزد ما گم نمی شود «و نزد ما کتاب ضبط کننده‌ای است» یعنی: نزد ما کتابی است که نگاه دارنده شمار آنان، نامهای آنان و همه چیز آنان و نیز نگاه دارنده تفصیل و جزئیات همه اشیاء است که این کتاب، لوح محفوظ می باشد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيعٍ ﴿٥﴾

«نه بلکه حق را دروغ شمردند» یعنی: کفار یاد شده، از مرز تعجب و استبعاد نیز فراتر رفته و صراحتاً حق را تکذیب کردند. مراد از «حق» در اینجا، قرآن و نبوت است که به وسیله معجزات ثابت شده است؛ «وقتی برایشان آمد» یعنی: به مجرد این که حق به وسیله قرآن به آنان ابلاغ شد، آن را مورد تکذیب قرار دادند، بی آن که در آن تدبر، تفکر و امعان نظر نموده و ژرف بیندیشند «پس آنان در کاری سردرگم‌اند» یعنی: آنان آشفته، سردرگم و مضطربند، گاهی می‌گویند: محمد ﷺ ساحر است، باری می‌گویند: او شاعر است و باری می‌گویند: فال بین و کاهن است پس استقرار فکری ندارند.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾

سپس خداوند متعال نمونه‌هایی از آفرینش خود را ذکر می‌کند که بسیار بزرگتر از آن چیزی است که آنها از امکان اعاده خلقت آن در شگفتی و استبعاد فروافتاده‌اند: «مگر» آن‌گاه که آنان منکر بعث بعد از مرگ شدند؛ «به آسمان بالای سرشان نگریسته‌اند که چگونه آن را» بر این وصف عجیب و شگفت‌آور «بنا کرده‌ایم» زیرا آسمانها بدون ستونی که بر آن تکیه داشته باشند، برافراشته شده‌اند «و چگونه آن را آراسته‌ایم؟» با رنگ زیبا و چشم‌نواز و ستارگانی که همچون چراغها در آن نورافشانی می‌کنند «و برای آن هیچ گونه شکافتگی‌ای نیست» یعنی: هیچ‌گونه خلل، عیب، شکاف و بی‌نظمی‌ای در آسمانها نیست.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

«و زمین را گسترده‌ایم» یعنی: آن را هموار و مسطح ساختیم؛ به حسب نگاه جزئی انسان به سوی موقعیت جغرافیایی‌ای که در آن زندگی می‌کند، نه نظر به کلیت وجودی آن؛ زیرا زمین در کلیت خود، سیاره‌ای کروی است «و در آن کوه‌ها درافگندیم» رواسی: یعنی کوه‌های استوار و لنگرآسا «و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیزی

رویاندیم» یعنی: از هر صنف و گونه‌ای نیکو و زیبا و رستنی‌های خرمی که بینندگان را با رنگهای چشم و روح‌نواز مختلف و با اشکال عجیب و بوهای معطر و میوه‌های لذتبخش و پاکیزه خود، به خرمی و نشاط و بهجت می‌آورند.

بَصْرَةٌ وَذِكْرٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾

«تا» این زمین پر نقش و نگار با آن همه اشیاء دل‌انگیز «برای هر بنده منیبی مایه روشنگری و پند آموز باشد» منیب: بسیار رجوع‌کننده به سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و متفکر در نوآوریهای صنع و آفرینش اوست. پس هر انسان اهل بینش و اندیشه‌ای، از نگرش در نشانه‌های زمین در می‌یابد که ذات توانا بر مانند این امور، به طور قطع بر زنده‌کردن مردگان نیز تواناست.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾

«و از آسمان آبی پربرکت فرودآوردیم» یعنی: از ابرها، آبی بسیار با برکت و بسیار پرمفعت فرودآوردیم تا مردم از آن در غالب امورشان بهره گیرند «پس بدان» آب «باغها» و میوه‌زارهای بسیار «و دانه‌های دروکردنی» مانند گندم، جو و هر دانه دیگری که برای تغذیه ذخیره می‌شود «رویاندیم».

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّمَا طَلَعْنَ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾

«و» در آن «درختان تناور خرما که میوه تو بر تو دارند» رویاندیم. باسقات: بلندبالا و تناور. طلع: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره‌برداری می‌شود:

۱- بلح: خرمایی است نارس و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

۲- رطب: غوره خرمای رسیده است.

۳ - تمر: خرمایی است که بعد از پیمودن دو مرحله بلع و رطب، به پختگی و کمال خود می‌رسد. نضید: خوشه خرمای توبرتویی است که برخی از آن بر بالای برخی دیگر به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَاهُ بِلَدَّةٍ مِّنَّا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

«روزی‌ای برای بندگان» یعنی: همه این چیزها را رویانیدیم تا روزی‌ای برای بندگان باشد «و بدان سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم» یعنی: به وسیله آن آب، سرزمین خشک پژمرده بی‌میوه و بی‌گیاهی را زنده گردانیدیم «رستاخیز نیز همین‌گونه است» یعنی: بیرون شدن از گورها در هنگام بعث بعد از مرگ نیز همانند این عملیه زنده ساختن زمین مرده است پس چنان‌که این کارهای بزرگ در حوزه قدرت حق تعالی است؛ همین‌گونه برانگیختن مردگان نیز از توانمندی‌های او می‌باشد و اصولاً قدرتش مطلق است و حد و مرزی ندارد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّيِّسِ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾

«پیش از آنان» یعنی: پیش از کافران تکذیب‌کننده حضرت محمد ﷺ «قوم نوح و اصحاب رس تکذیب پیشه کردند» اصحاب رس: یعنی صاحبان چاهی که بنا شده است. و آنان قوم شعیب رضی الله عنه بودند که با مواشی خود پیرامون آن چاه اقامت داشته و بتان را می‌پرستیدند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد است. «و» نیز تکذیب پیشه کردند «ثمود و عاد و فرعون» و قومش «و برادران لوط» یعنی: قومی که لوط در میانشان به نبوت مبعوث شد، که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿١٤﴾

«و اصحاب آیکه» یعنی: ساکنان بیشه‌زار نیز تکذیب پیشه کردند. سخن درباره «آیکه» و پیامبرشان شعیب رضی الله عنه در سوره «شعراء/ ۱۷۶» گذشت «و قوم تبع» نیز تکذیب پیشه

کردند. او تبع حمیری پادشاه یمن بود که مسلمان شد و قومش را به سوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. آری! «همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» یعنی: هریک از آن گروه‌ها؛ پیامبر خود را که ما به سویشان فرستاده بودیم، تکذیب کردند پس هر کس یکی از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کند، گویی تمام ایشان را تکذیب کرده است «و در نتیجه وعده عذاب من واجب آمد» یعنی: وعده عذاب من بر آنان واجب و لازم شد و این عذاب به آنان تعلق گرفت.

این سه آیه، تسلیتی به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تهدیدی برای کفار مکه است. یعنی ای پیامبر! از تکذیب کفار قریش دلتنگ مباش و تکذیب‌کنندگان نیز باید از فرجامی مانند فرجام آن گروه‌ها برحذر باشند.

أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

«مگر از آفرینش نخستین درمانده بودیم؟» یعنی: آیا هنگامی که نخستین بار آنان را - درحالی که چیزی نبودند - از کتم عدم آفریدیم، در امر آفرینش‌شان ناتوان شده بودیم؟ هرگز! پس چگونه از برانگیختن مجددشان که کاری سهل‌تر است، ناتوان می‌شویم و درمی‌مانیم؟ «نه بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند» یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شک و حیرت و سردرگمی قرار دارند چرا که از یکسو این‌کار، مخالف عادت است و از سوی دیگر شیطان نیز آنان را در کار رستاخیز به حیرت درافکنده و آن را در پندارشان، کاری دور از امکان جلوه می‌دهد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تَوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسَهُ. وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

«و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او به او چه وسوسه می‌کند» یعنی: ما آنچه را که در نهان و قلب و ضمیر انسان خلجان می‌زند، نیز می‌دانیم پس علم ما به تمام امور انسان احاطه دارد. توسوس: از وسوسه؛ به معنای صدای پوشیده و پنهان است «و ما از شاه‌رگ به او نزدیک‌تریم» ورید: شاه‌رگ خونی گردن است که به

قلب متصل می‌باشد. یعنی: ما به او از رگ جان او که در اندرون قلبش قرار دارد نزدیک‌تریم پس چگونه آنچه که در قلبش هست، بر ما پنهان می‌ماند.

إِذْ نَلَقَى الْمُتَلَقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾

سپس خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که او با وصف آن‌که به خفایای قلب فرزند آدم عالم و آگاه است اما در عین حال بر او دو فرشته را نیز برگمارده است تا به منظور الزام حجت، همه چیز او را بنویسند و عملش را نگاهداری کنند پس می‌فرماید: «آن‌گاه که دو فراگیرنده فرامی‌گیرند» یعنی: دو فرشته‌ای که به وی موکل و گمارده‌اند و هرآنچه را که می‌گویند و عمل می‌کنند، ثبت می‌کنند «که از راست و چپ او نشسته‌اند» یعنی: آن دو فرشته، از جانب راست و چپ او نیز نشسته‌اند. قعید: کسی است که همراهت می‌نشیند.

مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

«هیچ سخنی را به زبان در نمی‌آورد» آدمی «مگر این‌که نزد او نگهبان حاضر و ناظری است» که بر سخن و عملش نظارت کرده، آن را می‌نویسد و ثبت می‌کند پس آن دو فرشته نگهبان، حاضر و آماده‌اند. به قولی: آنها همه چیز انسان حتی ناله وی در بیماری‌اش را می‌نویسند. که ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده است. نقل است که: آن دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمی‌گیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گویند و می‌کنند، می‌دانند و می‌نویسند. در حدیث شریف به روایت‌ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نویسنده نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکی‌ها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش

بخواهد». ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلعانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ: خداوند متعال از امت من آنچه را که نفسهایشان بدان حدیث می‌گویند، در گذشته است تا آن‌گاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ مَحِيدًا ﴿١٩﴾

«و سکره موت حق را آورد» یعنی: در هنگام سكرات مرگ، حقیقت بر انسان آشکار شده و صدق و راستی آنچه که پیامبران عليهم السلام از اخبار رستاخیز و وعده‌ها و هشدارهای آن آورده‌اند، بر او مبرهن و هویدا می‌گردد. سکره موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب می‌شود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». «این» مرگ «همان است که از آن کناره می‌گرفتی» و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

«و در صور دمیده شود» مراد دمیدن آخر برای رستاخیز و خروج مردگان از قبرهایشان است «این است روز وعید» یعنی: وقت دمیدن در صور، همانا روز وعیدی است که خداوند جل جلاله کفار را در آن به عذاب تهدید کرده است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم خدایید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند؛ بگویید:

حسبنا الله ونعم الوكيل: خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است. اصحاب گفتند: حسبنا الله ونعم الوكيل».

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

«و هر کس در حالی می آید که با او راننده ای و گواهی است» یعنی: هر فرد بشر و هر بدنی که در آن روح دمیده شده، درحالی به میدان رستاخیز می آید که همراهش کسی است که او را به سوی محشر می راند و نیز همراهش کس دیگری است که به نفع یا زیانش گواهی می دهد. مجاهد می گوید: «راننده و گواه دو فرشته اند». به قولی: سائق (راننده)، نویسنده گناهان و شهید (گواه)، نویسنده ثوابها است.

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

«به راستی که از این امر سخت در غفلت بودی» یعنی به او گفته می شود: به راستی که تو در دنیا از این سرانجام و سرنوشت، در غفلت بودی «ولی ما پرده ات را» که در دنیا جلوگیر رؤیت بود «از تو برداشتیم» یعنی: حجابی را که میان تو و میان امور آخرت حایل بود، برداشتیم «پس امروز دیده ات تیزبین است» یعنی: امروز دیده ات نافذ و تیزبین است پس می توانی آنچه را که در دنیا بر تو مخفی بوده است، با آن ببینی. البته خطاب متوجه انسان است از حیث انسان بودن وی.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ ﴿٢٣﴾

«و همنشین او گفت: این است آنچه پیش من آماده است» یعنی: فرشته گمارده به وی که در دنیا نویسنده اعمالش بوده است، خطاب به وی می گوید: این همان کتاب عمل توست که نزد من حاضر و آماده است و من آن را آماده نموده ام. مجاهد در معنی آن می گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم برگمارده بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده ام».

أَلْفِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

«هر ناسپاس سرسختی را در دوزخ فروافکنید» این خطابی است از سوی خدای عزوجل به آن دو فرشته که یکی راننده (سائق) و دیگری گواه (شهید) می باشد.

مَتَاعٍ لِّلْآخِرِ مُعْتَدٍ مَّزِيدٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

«هر بازدارنده از خیری» را. یعنی: هر بازدارنده مال زکات و هرکسی را که جنس خیر را از مردم باز می داشت، در دوزخ فروافکنید. به قولی: مراد از خیر، اسلام است «هر در گذرنده از حدی» را. یعنی هر ستمگری را که به یگانگی خداوند عز وجل اقرار نمی کرد «هر شکاکی را» که در حق، یعنی در وجود خداوند عز وجل در دین و اخبارش، شک می آورد، همان «که با الله، معبود دیگری قرار داد، او را در عذاب سخت فروافکنید» این تأکیدی بر دستور اول است.

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش درحالی که سخن می گوید، در روز قیامت بیرون می آید و می گوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده ام:

۱ - بر هر سرکش ستیزه جویی.

۲ - بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.

۳ - بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن گاه [گردن آتش] بر آنان در می پیچد و همه را در گودالهای جهنم می افکند».

بعضی از مفسران در بیان سبب نزول آیات (۲۶-۲۴) گفته اند: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد آن گاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

﴿٢٧﴾ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْنَاهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٢٨﴾

«همنشین او گفت: پروردگارا! من او را طغیانگر نساختم» مراد از همنشین در اینجا، شیطانی است که در دنیا بر آن شخص کافر گمارده شده بود پس این شیطان منکر این می شود که او را به گمراهی و سرکشی واداشته باشد، سپس می گوید: «لیکن خودش

در گمراهی دور و درازی» از حق «بود» لذا چون او را به سوی طغیان دعوت کردم، مرا اجابت گفت و اگر او از بندگان مخلصت می‌بود، من هرگز بر او دست نمی‌یافتم. چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن شیطان در قیامت می‌گوید: ﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾: (و من بر شما هیچ سلطه‌ای نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم پس مرا اجابت گفتید) «ابراهیم/۲۲» که تفسیر آن گذشت.

قَالَ لَا تَخْضِعُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾

«فرمود» خدای عزوجل: شما کافران و شیاطین همنشیتان «در پیشگاه من باهمدیگر نستیزید» زیرا انسان کافر در پیشگاه خدای سبحان می‌گوید: پروردگارا! این شیطان بود که مرا گمراه کرد و شیطان می‌گوید: پروردگارا! من او را گمراه نکردم بلکه خودش در گمراهی دورودرازی بود. پس خدای سبحان آنان را از خصومت و ستیزه‌جویی در پیشگاه خود نهی می‌کند زیرا در آنجا ستیزه و جدال سودی ندارد. سپس می‌افزاید: «از پیش به شما هشدار داده بودم» با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و فرود آوردن کتابها پس امروز که روز جزاء است، دیگر بگومگو و مشاجره شما سودی در بر نداشته و بعد از وقت است.

مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

«پیش من قول دگرگون نمی‌شود» یعنی: وعده من را هیچ خلافی نیست بلکه وعده‌ام خواه‌ناخواه انجام شدنی است و من بر شما به عذاب حکم کرده‌ام پس این حکم من هیچ تغییری ندارد. به‌قولی: معنی آیه این است: نزد من دروغ گفته نمی‌شود؛ با افزودن در سخن یا کاستن از آن، از آن رو که من به غیب دانایم «ومن در حق بندگان پیدادگر نیستم» یعنی: آنان را بی‌آن‌که مرتکب جرمی شده و گناهی انجام داده باشند، به ستم عذاب نمی‌کنم چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُظْلَمُ الْيَوْمَ﴾: (امروز هیچ ستمی نیست) «غافر/۱۷».

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ﴿٣٠﴾

«آن روز که ما به جهنم می‌گوییم: آیا پر شدی؟» یعنی: خداوند متعال در روز قیامت این سخن را خطاب به جهنم می‌گوید پس جهنم به حرف می‌آید و در جواب پروردگار «می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟» یعنی: جهنم از کسانی که در آن افکنده‌اند، باز هم افزونتر می‌خواهد. به‌قولی دیگر معنی این است: جهنم با وجود فراخی‌ای که دارد تا بدانجا پر می‌شود که چیزی بر آن افزون ساخته نمی‌شود و چون خدای سبحان به او می‌گوید: آیا پر شدی؟ می‌گوید: مگر چیز دیگری هم باقی مانده است؟ در حدیث شریف آمده است: «یلقى فی النار، وتقول: هل من مزيد؟ حتی یضع قدمه فیها، فتقول: قط قط: دوزخیان در جهنم افکنده می‌شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آن‌که حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است.»

وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُنْفِقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود، بی آن‌که دور باشد» یعنی: بهشت برای پرهیزگاران به نزدیکی‌ای دور نشده، نزدیک ساخته می‌شود، به گونه‌ای که پرهیزگاران آن را در عرصه محشر و موقف حساب مشاهده می‌کنند و به آنچه که در آن است می‌نگرند پس چیزهایی را می‌بینند که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾

«می‌گوییم: این همان است که وعده یافته‌اید» یعنی: آنچه شما از انواع گونه‌گون نعمت‌های بهشت می‌بینید، همان چیزهایی است که در دنیا به شما وعده داده بودیم «مخصوص هر اوّاب حفیظی است» اوّاب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به‌قولی: اوّاب، کسی است که تسیح می‌گوید. به‌قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای عزوجل از آنها

آمزش می‌خواهد. حفیظ: یعنی نگه‌دار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آنها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آنها را از یاد نمی‌برد. یا حفیظ: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر خداوند ﷻ.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾

«همان کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد» بیمناک بودن به‌طور غایبانه این است که انسان در حالی که خدای عزوجل را ندیده است، از او بیمناک باشد. یا مراد کسی است که از حق تعالی در خلوت خویش - یعنی در جایی که کسی او را نمی‌بیند - بیمناک است. حسن در معنی آن می‌گوید: «آن‌گاه که او پرده‌ها را فروانداخته و در را ببندد، از حق تعالی می‌ترسد». چنان‌که در حدیث شریف راجع به آن هفت تنی که خداوند ﷻ ایشان را در روز قیامت در سایه عرش خود جای می‌دهد، آمده است: «... ورجل ذکر الله تعالی خالیا ففاضت عیناه : و مردی که خداوند متعال را در خلوت خویش یاد کرده است و چشمانش از اشک لبریز شده است». «و با دلی پر انابت باز آید» یعنی: کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد، در روز قیامت با دلی بازگشت‌کننده به سوی حق تعالی و وارسته در طاعتش، او را دیدار می‌کند.

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٣٤﴾

«گوییم: در آن در آید» یعنی: وارد بهشت شوید «به سلامتی» یعنی: به سلامتی از عذاب، یا به سلامتی از زوال نعمت‌ها. به‌قولی: معنای (بسلام) این است که: خدای عزوجل و فرشتگانش بر بهشتیان سلام می‌گویند. «این» روز «روز جاودانگی است» زیرا همیشگی و ابدی بوده و بعد از آن دیگر نه مرگی است و نه تحول ناخوش‌آیندی.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾

«در آن هر چه بخواهند، دارند» یعنی: بهشتیان در بهشت هر چه را که دل‌هایشان می‌خواهد و چشمانشان از دیدن آن لذت می‌برد - از انواع گونه‌گون نعمت‌ها و اصناف

و الوان خیر و برکت - طبق رغبت و اشتهايشان دارند «و پیش ما فزونتر هم هست» از نعمت‌هایی که نه به ذهن کسی خطور کرده و نه در خیالشان گذشته است. جمهور علما برآنند که مراد از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عزوجل است. ابن مبارک و یحیی بن سلام از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به سوی جمعه بشتابید زیرا خدای تبارک و تعالی در هر روز جمعه در توده‌ای از کافور سپید بر اهل بهشت نمایان می‌شود لذا بهشتیان نزدیک اویند». انس بن مالک رضی الله عنه نیز **﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾** را به ظهور پروردگار بر بهشتیان در هر روز جمعه تفسیر کرده است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در بهشت اشتهای گوشت پرنده را می‌کنی پس بی‌درنگ پیش روی تو بریان شده می‌افتد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است: «چون مؤمن در بهشت داشتن فرزند را آرزو کند، باردار شدن، وضع حمل و سن طفل همه در یک ساعت انجام می‌شود».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٣٦﴾

«و چه بسا قرن‌ها را» یعنی: امت‌ها را «که پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش و موافقان‌شان «هلاک کردیم که از آنان» یعنی: از قریش «در دست درازی» یعنی: در نیرومندی و قوت «بس نیرومندتر بودند» مانند قوم عاد، ثمود و غیر آنها «پس در شهرها تفحص کردند» یعنی: آنها در شهرها رفته و گشت و گذار کردند و در اماکن و گوشه و کنار آنها جست‌وجو نمودند اما «مگر گریز گاهی هست؟» یعنی: آیا آنان راه گریزی دارند که به آن گریخته و از عذاب‌هایی یابند؟ هیئات! یا معنی این است: آن امت‌ها بیش از شما - به منظور تجارت و غیر آن - در سرزمین‌ها و کشورهای گردش کردند ولی آیا از مرگ یا از عذاب الهی راه گریزی یافتند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

«قطعا در این پندی است» یعنی: در آنچه که از داستانشان ذکر شد، یادآوری و پند و موعظه‌ای است؛ «برای کسی که صاحب‌دل باشد» یعنی: برای کسی که بینش نافذ و دل بیدار و زنده‌ای داشته باشد زیرا قلبی که مرده است، هیچ اندرزی رانمی‌پذیرد. به‌قولی معنی این است: در آنچه که در این فقره از داستانشان ذکر شد، برای کسی که دارای حیات و نفس ممیزه باشد، پند و موعظه‌ای است «یا» در آنچه که از داستانشان ذکر شد، پند و موعظه‌ای است برای کسی که «گوش بنهد» به سوی آنچه از وحی که بر وی خوانده می‌شود «درحالی که شاهد باشد» یعنی: در حالی که حاضر ذهن یا حاضر دل باشد زیرا کسی که حضور ذهن ندارد، گویی غایب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾

«و در حقیقت، آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم» امام رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «مراد از شش روز، شش طور و شش مرحله است، نه روزهایی که در وضع لغوی معروف‌اند زیرا روز به معنای لغوی متعارف، عبارت از زمان درنگ خورشید بر فراز زمین از هنگام طلوع تا غروب آن است در حالی که قبل از آفرینش آسمانها نه خورشیدی وجود داشته و نه ماهی پس مراد از (روز)، وقت یا هنگام است». «و به ما هیچ ماندگی‌ای نرسید» یعنی: ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفریدیم اما به ما هیچ ماندگی‌ای نرسید. لغوب: خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده واز آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند جل جلاله زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافی را که در آنهاست، در روز سه‌شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و

شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و خورشید و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افکند که مردم از آنها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگاری چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر می‌رساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول خدا ﷺ از این سخن یهودیان به خشم آمدند. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنشان نازل شد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾

«پس بر آنچه می‌گویند» مشرکان و یهود «صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی» یعنی: حق تعالی را از آنچه که سزاوار جناب او نیست، با گفتن «سبحان الله و بحمده» در هنگام بامداد و عصر، تنزیه کن. به قولی مراد از آن: گزاردن نمازهای بامداد و عصر است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح و تحمید قبل از طلوع خورشید، نماز بامداد و مراد از تسبیح و تحمید قبل از غروب، نمازهای ظهر و عصر است».

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ السُّجُودِ ﴿۴۰﴾

«و از طرف شب» یعنی: در بعضی از اوقات شب «نیز الله را تسبیح گوی» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح گفتن در شب: نمازهای مغرب و عشاء است». به قولی: مراد از آن نماز شب (تهجد) است. «و به دنبال سجده نیز» یعنی: به دنبال نمازها نیز حق تعالی را تسبیح گوی. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از (ادبار السجود)

نمازهای نافله بعد از فرایض، یا تسبیح گفتن بعد از نمازهاست». دستور به تسبیح گفتن بعد از نماز، در احادیث بسیاری نیز آمده است از آن جمله در حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه که فرمود: فقرای مهاجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! ثروتمندان درجات بلند و نعمت‌های پایدار را بردند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این درجات و نعمت‌های پایدار چیست؟». گفتند: آنها چنان‌که ما نماز می‌خوانیم، نماز می‌خوانند و چنان‌که ما روزه می‌گیریم، روزه می‌گیرند و چنان‌که ما صدقه می‌دهیم، صدقه می‌دهند و چنان‌که ما برده آزاد می‌کنیم، برده آزاد می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا کاری را به شما تعلیم ندهم که اگر مانند آن را انجام دهید از دیگران سبقت می‌گیرید و هیچ‌کس از شما بهتر نخواهد بود، مگر کسی که همانند عمل شما را انجام دهد؟ آن کار این است که به دنبال هر نماز، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر بگویید». گفتند: یا رسول الله! آخر برادران ثروتمند ما نیز شنیدند که ما باید چه بکنیم پس همانند ما عمل می‌کنند [آن وقت این فضل نصیب آنان نیز می‌شود]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾: (این فضل الهی است که آن را به هر کس خواهد، می‌دهد) «مائده/۵۴». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال هر نماز فرض می‌گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، اللهم لا مانع لما أعطيت، ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، ملک و حمد او راست و او بر همه چیز تواناست. بار خدایا! برای آنچه که تو داده‌ای، بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو باز داشته‌ای، دهنده‌ای نیست و ثروت توانگر در برابر تو به او سودی نمی‌رساند». بلکه آنچه که به او سود می‌رساند، ایمان و طاعت است.

وَاسْتَعِمْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

«و گوش بدار» ای مخاطب! آنچه را که همینک از احوال قیامت به تو خبر می‌دهم. این تعبیر، بیانگر بزرگی و هولناک بودن اصل خبر است؛ «روزی که منادی ندا در

دهد» و آن روز قیامت است که اسرافیل علیه السلام نفخه دوم را در صور می‌دمد. نقل است که: «اسرافیل علیه السلام در صور می‌دمد و جبرئیل علیه السلام اهل محشر را ندا کرده و می‌گوید: به‌سوی حساب بشتابید». «از جایی نزدیک» یعنی: این ندا به‌گونه‌ای نزدیک است که به هر فردی از افراد اهل محشر به طور یکسان می‌رسد. البته مراد از آن، قرب مکان نداکننده نیست بلکه مراد این است که ندا به تمام محشریان به‌گونه یکسان و برابر می‌رسد به‌طوری که همگان آن را صریح و روشن می‌شنوند. نقل است که منادی می‌گوید: «ای استخوانهای پوسیده! ای بندهای از هم جدا شده! ای گوشتهای پراکنده و ای موهای درهم ریخته! خداوند جل جلاله به شما فرمان می‌دهد که برای داوری و حکم نهایی و فیصله‌کن گرد آید».

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٤﴾

«روزی که نعره تند را به حق می‌شنوند» یعنی: بی‌تردید بانگ رستاخیز حق و ثابت است و در آن هیچ شکی نیست «آن روز، روز بیرون آمدن است» از قبرها.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِيهِمْ وَنُمِيتُهُمْ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

«بی‌گمان ما می‌کنیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» یعنی: زنده می‌کنیم در دنیا و آخرت و می‌میرانیم در دنیا و هیچ شریکی در این کار و در غیر آن از کارها با ما مشارکت ندارد «و برگشت به سوی ما است» پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهیم.

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

«روزی که زمین از آنان شکافته می‌شود» یعنی: زمین از سر خلق شکاف برمی‌دارد پس آنها از گورها بیرون آمده و به سوی محشر رانده می‌شوند «شتابان» یعنی: شتابان به‌سوی منادی‌ای که ندایشان می‌کند، می‌دوند «این حشری است» یعنی: این رستاخیز و گردهم آوردنی است؛ «که بر ما آسان است» و ما بی‌هیچ زحمتی آن را سازمان می‌دهیم.

نَعْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدٍ ﴿٤٥﴾

ای محمد ﷺ! «ما به آنچه» کفار درباره تو و درباره ما «می گویند، داناتریم» از تکذیب در آنچه که آورده‌ای و از انکار توحید و معاد. این عبارت، دلجویی‌ای برای پیامبر ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است «و تو به زور وادارنده آنان نیستی» جبار: یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی «پس هر که را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آنها هیچ سودی در بر ندارد. سپس حق تعالی آن حضرت ﷺ را به جهاد مأمور کرد.

﴿سوره ذاریات﴾

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به بادهای پراکنده‌گر، «ذاریات» نامیده شد. ذاریات: عبارت از بادهای پراکنده‌گر خاک و غیر آن است. البته سوگند خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به باد، دلیل اهمیت آن می‌باشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

محور و هدف این سوره، وابسته ساختن قلب بشری به آسمان، آویختن آن به غیب الهی، رها ساختن آن از علقه‌های زمینی و کنار زدن حجابها و حایلها از برابر بنده در جهت خالص شدن او برای عبادت حق تعالی است.

وَالذَّرِيَّتِ ذَرَّوْا ۱

«سوگند به بادهای پراکنده‌گر به پراکندنی» خدای سبحان به بادهایی سوگند می‌خورد که خاک و مانند آن از اشیاء را به هوا برمی‌پراکنند و به این ترتیب، قانون جاذبه زمین را زیر پا می‌گذارند.

فَالْحَمَلَاتِ وَقَرَّوْا ۲

«و سوگند به حمل‌کننده‌های سنگین بار» مراد از آن: ابرهایی‌اند که آب باران را حمل می‌کنند چنان‌که چهارپایان بار را بر می‌دارند. وقر: بار سنگین است. البته کسی جز خداوند متعال سنگینی کمیات آبی را که ابرها بر می‌دارند، نمی‌داند و این امر با مقیاسهای بشری قابل تصور نیست.

فَالْجُرِيَّتِ يُسْرَوْا ۳

«و سوگند به روان‌شوندگان به سهولت» مراد از آن: ابرهایی‌اند که در عین سنگین‌باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجایی روان می‌شوند که خداوند

متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. به‌قولی: مراد از آن کشتی‌هایند که به‌سهولت بر سطح آب روان می‌شوند. که قول مشهور نقل شده از جمهور مفسران، نیز همین است.

فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا ۴

«و سوگند به تقسیم‌کنندگان کار» مراد از آن: ابرهائی است که حق تعالی به‌وسیله آنها ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند. به‌قولی: مراد از همه این تعبیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادهایند زیرا بادهای تمام این اوصاف موصوف می‌شوند. یعنی: هم خاکها را می‌پراکنند، هم ابرها را برمی‌دارند، هم در هوا به‌سهولت جاری می‌شوند و هم بارانها را تقسیم می‌کنند. به‌قولی دیگر: مراد از «مقسمات» فرشتگانی‌اند که اشیاء - اعم از باران، رزق و غیره - را بر بندگان تقسیم می‌کنند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۵

جواب همه آن قسم‌ها این است: «که آنچه وعده داده شده‌اید» از مرگ، رستاخیز و محشور شدن به سوی خداوند متعال؛ «راست و درست است» یعنی: این خبر و وعده‌ای است راستین. بدین‌گونه، خداوند متعال از قدرت خویش بر خلق این پدیده‌ها، به قدرت خویش بر آوردن رستاخیز استدلال می‌کند.

از ملاحظه تمام سوره‌هایی که به غیر حروف مقطعه آغاز شده‌اند - همچون این سوره - در می‌یابیم که اگر این سوره‌ها با سوگند آغاز شده باشند، مقسم علیه آنها یکی از اصول اعتقادی مانند توحید، رسالت و معاد می‌باشد، همان طوری که قسم‌های وارده در آغاز این سوره، همه تأکیدی بر صحت خبر دادن حق تعالی از وقوع حشر می‌باشد چنان که این قسم‌ها به این واقعیت نیز اشاره دارد که مشرکان مکه و امثالشان منکر رستاخیز بوده و بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾

«و هرآینه جزای اعمال واقع شدنی است» یعنی: ثواب و عقاب خواهانخواه تحقق یافتنی است و الزاما به واقعیت می پیوندد.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْمُبَرَكَ ﴿٧﴾

«سوگند به آسمان دارای حُبک» حُبک: یعنی آفرینش استوار و نیکو و شکوه و جمال بدیع و اعجاب آور. پس هر چیزی که آن را به محکمی و استواری بپردازید و نیک انجامش دهید، آن را حُبک نموده اید. یا مراد از حُبک: راههای محسوسی است که در آسمان وجود دارد چنان که بعضی از مترجمان از جمله شاه ولی الله دهلوی رحمته الله آن را این گونه ترجمه کرده اند.

إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

«هرآینه شما در سخنی گوناگون هستید» یعنی: سخنان شما مشرکان و منکران؛ مضطرب است و پریشان، ناسخته است و درهم زیرا گاهی می گویند: پیامبر جادوگر است، گاهی می گویند: شاعر است، گاهی می گویند: کاهن است و باز از یک سو می گویند که خداوند آفریدگار است ولی از سوی دیگر بتان را به پرستش می گیرید پس تناقضاتی از این قبیل، در گفتار و پندار شما بسیار است.

علما در بیان حکمت سوگند خوردن حق تعالی در این سوره و در غیر آن از سوره ها گفته اند: اعراب بر این باور بودند که چون محمد صلی الله علیه و آله در اقامه حجت نیرومند و ماهر است به همین دلیل، در جدل و برهان غالب می شود لذا این امر نشانه درستی سخنان وی نیست. پس خداوند متعال به هر امر بزرگی سوگند یاد کرد که خیرها و پیامهای پیامبرش حق است؛ تا آنها به صدق و راستی ادعای او پی برده و حجتش را بپذیرند. حکمت دیگر سوگند خوردن حق تعالی این است که اعراب بر این باور بودند که سوگند دروغ باعث خرابی شهرها و آبادیها گردیده و به صاحب خود سخت زیان می رساند لذا خدای عزوجل سوگند یاد کرد تا آنها ببینند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه فقط

بعد از این سوگندها با هیچ آفت و حادثه‌ای روبرو نشدند، که بر رفعت و ثبات ایشان نیز افزوده شد. پس این خود دلیل راستگویی ایشان می‌باشد. از سوی دیگر، اعراب می‌دانستند که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دروغ قسم نمی‌خورند پس این عوامل همه سبب می‌شد تا به درستی پیامهای ایشان یقین پیدا کنند.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُؤِكَ ﴿٩﴾

«هر کس که برگردانیده شده، از آن برگردانیده می‌شود» یعنی: هر کس که در علم الهی از هدایت برگردانیده شده و دعوت حق را تکذیب کرده، از قرآن برگردانیده می‌شود.

قِيلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾

«مرگ بر خراصون» یعنی: لعنت بر شکاکان در وعده و وعید حق تعالی. خراصون: شکاکان و دروغگویانند.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾

«همانان که در ورطه نادانی بی‌خبرند» یعنی: آنان که در ورطه کفر و شک و جهل، از آنچه بدان مأمور شده‌اند و نیز از آنچه که به سوی آن رو کرده و بر آن رهروند، در غفلت به سر می‌برند.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ ﴿١٢﴾

«می‌پرسند» از روی تکذیب و شک و استهزا «روز جزا کی است؟».

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْنَنُونَ ﴿١٣﴾

پاسخ این است: «همان روز که آنان بر آتش عقوبت شوند» یعنی: سوزانده شوند و معذب گردند. گفته می‌شود: «فتنت الذهب» آن‌گاه که طلا را برای آزمایش آن بسوزانند.

ذُوقُوا فَنَّاكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعِجِلُونَ ﴿١٤﴾

به آنان گفته می‌شود: «عذاب خود را بچشید، این است آنچه به شتاب» از روی استهزا و ریشخند «خواستار آن بودید».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

اما برخلاف حال آن گروه: «متقیان در باغها و چشمه‌سارانند» یعنی: ایشان در آخرت در بوستانهایی که چشمه‌ساران در آنها جاری است و به گونه‌ای باصفا و دلکش است که هیچ توصیف‌گری آنها را وصف نمی‌تواند کرد، مستقرند.

ءَأَحِبُّونَ مَا أَنزَلْنَاهُمْ رِزْقًا لَّهُمْ إِذْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُّحْسِنِينَ ﴿١٦﴾

«آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است» از خیر و کرامت «می‌گیرند» و به آن راضی هستند «زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند» یعنی: آنها این خیر و نعمت و کرامت را از آن رو دریافت می‌کنند که در دنیا با انجام دادن اعمال شایسته، نیکوکار بودند، خدای عزوجل را در همه اعمال خود حاضر و ناظر می‌دانستند و رضای او را در نظر داشتند. پس دلیل استحقاق بهشت برین بر ایشان همین است.

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾

متقیان در دنیا «به این وصف بودند که اندکی از شب را می‌غنودند» و بیشتر آن رابه نماز و نیاز و نیایش می‌گذرانیدند. هجوع: خواب است. حرف «ما» در (مایه‌جعون) زاید است. ابن عباس رضی الله عنه در معنای آن می‌گوید: «ایشان کمتر شبی را تا صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شب‌ها و بیشترین اوقات آنها را به نماز می‌گذرانیدند».

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَفْتُونَ ﴿١٨﴾

«و» آن متقیان دست یافته به بهشت، پیوسته بر این وصف بودند که «در سحرگاه استغفار می کردند» حسن در معنای آن می گوید: «ایشان نماز را تا سحرگاه ادامه داده سپس در سحرگاه استغفار و آمرزش خواهی می کردند». یعنی: با آنکه اندک می خوابیدند، بسیار عبادت می کردند و نماز شب می خواندند؛ اما با این وجود آمرزش نیز می خواستند گویی شب همه شب را در معصیت گذرانده اند! و این است سیرت و روش کریمان و بزرگواران که جود و کرم بسیار خود را اندک شمرده و باز عذرخواهی هم می کنند. بر عکس شیوه اشخاص پست و فرومایه که با انفاق و بذل کمترین چیز، منت می گذارند و افاده می فروشند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْقَى ثَلَاثَ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطِي سْؤَالَه؟ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ: خَدَاوَنَدُ مَتَعَالٍ، دَر هَر شَبِّ بَه سَوَى آسْمَانِ دُنْيَا فَرُودِ مِی آید تَا آن کِه چُون یَک سَوم اَخیر شَبِّ بَاقِی مِی مَاند، مِی گوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که بامداد طلوع می کند». سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾

«و» آن متقیان به بهشت پیوسته بر این وصف بودند که «در اموالشان برای سائل و محروم حقی مقرر بود» سائل: فقیری است که چیزی را نمی یابد لذا خود را بر دیگران پیش افکنده و طالب یاری آنان می شود. محروم: کسی است که با وجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می ورزد تا بدانجاکه مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی کنند. به قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مَسْكِينٌ كَسِيٌّ نَيْسٌ كَه تَوِ يَك لَقْمَه وَ دَو لَقْمَه وَ يَك خَرْمَا وَ دَو خَرْمَايِي بَه اَو مِی دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را

بی‌نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد». قرطبی می‌گوید: «قول قوی‌تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضه زکات می‌باشد زیرا خداوند عز وجل در سوره (معارج) می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِّسَائِلٍ وَالْمَحْرُومِ﴾ : (و آنان که در اموالشان حقی است معلوم برای سائل و محروم) «٢٤ - ٢٥». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد». حدیث شریف ذیل نیز مؤید این قول است: «اذا أدیت زکاة مالک، فقد قضیت ما علیک فیه: وقتی زکات مال خود را دادی، در حقیقت آنچه را که در آن مال بر ذمه توست، پرداخته‌ای». ولی به رغم این که سخن قرطبی صحیح است و قول جمهور نیز همین می‌باشد اما باید در نظر داشت که این سوره مکی است و زکات در مدینه فرض شد. از سوی دیگر، اگر ما «حق» را به زکات تفسیر کنیم، این صفت چندان در خور ثنا و ستایشی ویژه نمی‌باشد زیرا هر مسلمانی زکات مال خود را می‌پردازد پس کسی مستحق چنین ستایشی است که افزون بر زکات، مال دیگری را نیز به نیازمندان ببخشد لذا ظاهراً مراد آیه در اینجا - که سیاق در مورد ثنا و ستایش متقیان می‌باشد - صدقات نافله غیر از زکات فرض است.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

«و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است» یعنی: در کره زمین و پدیده‌های موجود در آن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جن، حیوانات و غیره، برای موحدانی که به خدای عزوجل یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبر و تأمل کرده و به آنها اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آنها نفع می‌برند.

وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

«و در وجود خودتان» یعنی: ای انسانها! همین طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی خداوند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ و صدق و راستی آنچه که پیامبران به همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عزوجل راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این وصف عجیب و شأن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواس، مجاری تنفس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پسر از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت‌بخش است «پس مگر نمی‌بینید» به چشم بصیرت تا به وسیله این نگرش، بر وجود و یگانگی خدای آفریننده روزی‌دهنده راه برید؟ به قولی: مراد از «انفس» در آیه کریمه، ارواح است. یعنی: در ارواحتان که سبب حیات و زندگی شماست، بر وجود و وحدانیت خداوند متعال آیات و نشانه‌هایی است. گفتنی است که امروز در عصر انکشاف علوم تجربی، فرازهای عظیمی از حقایق و اعجاز این آیات متجلی گردیده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُؤَعَّدُونَ ﴿٢٢﴾

«و رزق شما در آسمان است» یعنی: تقدیر و تعیین رزق شما و فراهم نمودن اسباب آن در آسمان است؛ زیرا خورشید، ماه، ستارگان، طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هایی که به وسیله آنها فصلها مختلف می‌شود، بادهایی که ابرها را می‌رانند، باران فرود آمده از آسمان و بالاخره همه این گردونه وجود، دست‌اندرکارند تا روزی شما فراهم گردد زیرا این پدیده‌ها برای رویش و رشد انواع نباتات مختلفه‌ای که با آب آبیاری می‌شوند، جو و شرایط مناسبی پدید می‌آورند، خورشید آنها را با گرمای خود تغذیه می‌کند، نور قمر به آنها قوت و نمو و پختگی می‌بخشد و همین طور هر پدیده‌ای در این راستا نقشی دارد «و» در آسمان نوشته شده است «آنچه وعده داده شده‌اید» از بهشت، دوزخ، ثواب

و عقاب. یا بهستی که به آن وعده داده شده‌اید، در آسمان است زیرا نقل است که بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قرار دارد.

فَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ نَنْطِقُونَ ﴿٣٣﴾

«پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است» یعنی: آنچه که به شما خبرش را در این آیات داده‌ایم، حق و ثابت است «همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید» یعنی: این حقیقت چنان روشن است که شما چنان که به سخن گفتن خود یقین دارید، باید به حق بودن آن نیز یقین داشته باشید. مثل این که می‌گوییم: «این خبر حق است چنان که اکنون سخن گفتنت حق است». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم، ثم لم يصدقوا: خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق نکردند».

اصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده می‌شود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «والذاریات» کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ...﴾ رسیدم، گفت: کافی است. آن‌گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن‌گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هر دو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون الرشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریستم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سوره: «والذاریات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما

و عده داده است، راست یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿وَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد».

هَلْ أَنْتَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِ ﴿٢٤﴾

و از جمله نشانه‌های الهی در زمین داستان ابراهیم علیه السلام است: «آیا» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟» یعنی: میهمانانی که نزد خدای سبحان گرامی بودند زیرا ایشان فرشتگانی بودند که در صورت بنی آدم نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند. ولی مجاهد در معنای آن می گوید: «آنها نزد ابراهیم علیه السلام گرامی بودند زیرا او از ایشان به نیکویی استقبال کرد و خود برای پذیرایی از ایشان بر بالای سرشان ایستاد». ضیف: در اصل مصدر است، از این جهت هم بر واحد اطلاق می شود و هم بر جمع. نقل است که آن فرشتگان دوازده تن، یا نه تن بودند که دهمین شان جبرئیل علیه السلام بود، یا ایشان سه تن یعنی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل: بودند. و از آن رو «میهمان» نامیده شدند که به صورت میهمان نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾

«چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام» یعنی: ای ابراهیم علیه السلام ما بر تو سلام می گوئیم به سلام گفتنی نیک «گفت: سلام بر شما» یعنی: ابراهیم علیه السلام جواب سلامشان را داد. فرشتگان ابراهیم علیه السلام را به صیغه «سلاما» که دعاء است، تحیت گفتند درحالی که ابراهیم علیه السلام به صیغه «سلام» - به رفع میم - که بر ثبات و دوام دلالت می کند پاسخ سلام ایشان را به عبارتی نیکوتر از آن داد «و گفت: گروهی ناشناسید» یعنی: شما برای من گروهی ناشناخته هستید و من قبل از این شما را نمی شناختم پس خود را به

من معرفی کنید که چه کسانی هستید؟ به قولی دیگر: ابراهیم علیه السلام این سخن را در دل با خودش گفت نه در خطاب با ایشان.

فَرَّغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٦٦﴾

«سپس آهسته به سوی اهل خود رفت» یعنی: سپس ابراهیم علیه السلام آهسته، یا پنهان از دید میهمانان خویش، برای تدارک پذیرایی از ایشان چابک نزد خانواده‌اش رفت. زمخشری می‌گوید: از ادب میزبان این است که کار پذیرایی را مخفی صورت داده و طوری پذیرایی نماید که میهمان متوجه نشود که او برایش تدارک می‌بیند و زحمت می‌کشد زیرا مبادا او را از این تدارک باز دارد، یا از او عذرخواهی کند و یا از این که میزبان برایش زحمت می‌کشد، در فشار قرار گیرد. «آن‌گاه گوساله‌ای فربه آورد» یعنی: آن‌گاه ابراهیم علیه السلام برای میهمانانش گوساله فربه بریانی را آورد چنان که در سوره «هود» خواندیم: ﴿...جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ﴾ : (آورد گوساله بریانی را) «٦٩».

آیه کریمه در برگرفته آداب ضیافت و میهمانداری است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام بی‌آن‌که با میهمانانش سابقه‌ای داشته باشد، به گونه‌ای برایشان غذا آورد که ایشان احساس نکردند و با سرعت هم از ایشان پذیرایی کرد چرا که او بسیار جواد و بخشنده بود. از سوی دیگر، او بهترین چیزی را که در خانه داشت یعنی گوساله‌ای جوان و فربه را - برای ایشان آورد، چه عمده مال ابراهیم علیه السلام گاو و گوساله بود. آری! او گوساله بریان را پیش رویشان نهاد و ایشان را بر سیل لطف و مهربانی دعوت به خوردن آن کرد چنان که در آیه بعد می‌خوانیم:

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٦٧﴾

«آن را به نزدیکشان برد» یعنی: آن غذا را پیش روی ایشان نهاد، سپس «گفت: مگر نمی‌خورید؟» یعنی: ایشان را به خوردن از آن فراخواند اما ایشان اجابت نکردند و دست به غذا پیش نبردند.

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَظِيمٍ ﴿٢٨﴾

«و در دلش از آنان ترسی یافت» از آن رو که از غذای وی نخوردند زیرا از اخلاق متعارف در میان مردم این است که هر کس غذای میزبان را بخورد، میزبان از وی ایمن می‌گردد پس چون ایشان از خوردن غذا امتناع کردند، ابراهیم علیه السلام گمان کرد که آنها برای کار شری آمده‌اند نه برای امر خیری. اما فرشتگان به او «گفتند: ترس» سپس به او اعلام کردند که فرشتگانی هستند و از سوی خدای سبحان به سوی او فرستاده شده‌اند «و او را به پسر دانا بشارت دادند» یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزندی بشارت دادند که برایش به دنیا می‌آید و به حد مردی و بزرگی می‌رسد آن‌گاه بسیار دانا می‌شود. مراد از این فرزند، اسحاق علیه السلام است.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ أَمْرَاتُهُ فِي صَرَاقٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾

«و زنش با فریادی سر رسید» آن‌گاه که ابراهیم علیه السلام با فرشتگان گفت‌وگو می‌کرد، زنش ساره در گوشه‌ای نظاره‌گر بود و چون بشارت ایشان را به تولد فرزندی برای ابراهیم علیه السلام شنید، از تعجب فریادی کشید. صره: فریاد و ضجه است. «و بر چهره خود زد» یعنی: با دست خود بر چهره‌اش زد چنان که عادت زنان در هنگام تعجب است «و گفت: زنی پیر نازا؟» یعنی: چگونه فرزند بزایم در حالی که پیرزنی نازا هستم؟ ساره به دو دلیل این خبر را با استبعاد تلقی کرد؛ اول این که پیر و کلان سال بود و در آن هنگام نود و نه سال سن داشت، دوم این که عقیم و نازا بود به طوری که در جوانی هم فرزندی برای ابراهیم علیه السلام به دنیا نیاورده بود. از سوی دیگر، خود ابراهیم علیه السلام نیز در آن هنگام صد یا صد و بیست سال سن داشت.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

«گفتند» فرشتگان «پروردگارت چنین فرموده است» یعنی: آنچه به تو خبر دادیم، فرموده پروردگار توست پس تو ای ساره! نه در این امر شک کن و نه از آن شگفت‌زده

شو «هرآینه او خود حکیم داناست» حق تعالی در صنع خویش دارای حکمت است و به خلق خویش علم وسیعی دارد پس می‌داند که شما شایسته این کرامت هستید.

❖ قَالَ مَا خَطْبُكَ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «پس ای فرستادگان! خطب شما چیست؟» یعنی: جز این بشارت که در مورد فرزند به من دادید، کار و مأموریتی که حق تعالی شما را به‌خاطر آن فرستاده، چیست؟ زیرا ابراهیم علیه السلام می‌دانست که فرشتگان به فرمان خدای عزوجل برای امر مخصوصی فرود می‌آیند پس خواست بداند که آیا فقط برای آوردن این بشارت فرستاده شده‌اند یا مأموریت دیگری هم دارند.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

«گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده‌ایم» مراد آنها قوم لوط علیه السلام بود.

لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿٣٣﴾

«تا بر آنان سنگواره‌ای از گل فروفرستیم» یعنی: تا آنان را با سنگواره‌هایی از گل رس سنگ شده، سنگباران کنیم.

مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾

«که نزد پروردگارت برای مسرفان» دراز دست در گمراهی و تجاوزکاران از حد در بدکاری و فساد؛ «نشانه‌گذاری شده است» با علائمی که به آن شناخته می‌شود. نقل است که: بر روی هر سنگ، خط قرمز و سیاهی نقش بسته بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر روی هر سنگ، نام کسی که باید بر وی زده می‌شد، نوشته شده بود».

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾

«آن‌گاه هر که را از مؤمنان در آن بود، از آنجا بیرون بردیم» یعنی: چون نابود ساختن قوم لوط را اراده کردیم، هر کس را که در آبادیهای قوم لوط از مؤمنان به‌وی بود، از آن آبادیها بیرون بردیم.

فَأَوْحَيْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمَسْجِدِ ﴿٣٦﴾

«پس در آنجا جز یک خانه» یعنی: جز یک خانواده «از مسلمانان نیافتیم» گفته شده که آن خانواده هم، خانواده خود لوط عليه السلام - به‌جز زن وی - بود. سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آنان به‌جز زن لوط عليه السلام جمعا سیزده تن بودند».

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

«و در آنجا برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، نشانه‌ای باقی گذاشتیم» یعنی: در آن آبادیها، نشانه و دلالتی باقی گذاشتیم تا هر کس را که از عذاب الهی می‌ترسد، بر عذابی که به آنان رسیده است، راهنمایی کند، چه از اهل آن زمان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند و این نشانه؛ همانا آثار عذاب در این آبادیها است که هنوز هم پیدا و نمایان است زیرا بعد از آن‌که آبادیهای قوم لوط بر اثر عذاب زیروزبر شد، خداوند متعال آن را به بحیره متعفنی که به «بحیره طبریه» معروف است، تبدیل کرد. این خود دلیل بر آن است که چون شر و کفر و فسق غالب شد، در پی آن نابودی و ویرانی حتمی است.

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

«و در موسی» نشانه‌ای قرار دادیم «چون او را با سلطانی مبین به سوی فرعون فرستادیم» سلطان مبین: حجت آشکار و روشن است که عبارت از عصا و دیگر معجزات همراه وی می‌باشد.

فَتَوَلَّىٰ بَرَكِيهٖ وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

«پس رویگردان شد به رکن خویش» یعنی: فرعون با پهلوی خویش از نشانه‌های ما روی گردانید. ولی مجاهد می‌گوید: «مراد از رکن: جمع، لشکر و ارکان دولت فرعون است که او به وسیله آنان قوت و نیرو می‌گرفت». «و گفت: این شخص جادوگر یا دیوانه‌ای است» یعنی: فرعون درباره موسی عليه السلام چنین گفت تا مغالطه و ایهام ایجاد کرده و مردم را به شک و شبهه درافکند در حالی که او خود به خوبی می‌دانست که آوردن معجزات موسی عليه السلام از سوی جادوگر ممکن نیست و نیز می‌دانست که دیوانه چنین کارهایی نمی‌کند.

فَأَخَذَتْهُمُ وُجُوهُهُمُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

«پس او و لشکرش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی که او ملیم بود» ملیم: یعنی فرعون مرتکب اعمالی شده بود که موجب ملامت و نکوهش است. پس او سزاوار ملامت بود آن‌گاه که ادعای ربوبیت کرده به خداوند جل جلاله کفر ورزید و در عصیان خویش طغیان نمود و از حد درگذشت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

«و در عاد» یعنی: در داستان عاد نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم «آن‌گاه که بر آنان بادی عقیم فرستادیم» باد عقیم: بادی است که در آن هیچ خیر، برکت و منفعتی نیست پس نه درختی را گشن داده و آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است بلکه فقط برای نابودسازی و عذاب فرستاده شده است. که این باد، «دبور»، یا «جنوب»، یا «نکباء» نامیده می‌شود.

مَا نَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

«که به هر چه می‌وزید، آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید» یعنی: آن باد، هیچ چیزی را که بر آن می‌گذشت - اعم از خودشان، چهارپایان و اموالشان را باقی نمی‌گذاشت مگر این که آن را چون خاکستر استخوان مرده، نابود و فرسوده می‌گردانید.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

«و در ثمود» یعنی: و در داستان ثمود نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم «آن‌گاه که به آنان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید» یعنی: آن‌گاه که به آنان گفتیم: تا وقت فرارسیدن نابودیتان، با بهره‌مندی و برخورداری از دنیا زندگی کنید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾

«تا از فرمان پروردگار خود سر برتافتند» یعنی: از امثال امر پروردگارشان تکبر کردند «آن‌گاه صاعقه آنان را فروگرفت» و آن عبارت از: هر عذاب مهلکی است «درحالی که آنها می‌نگریستند» یعنی: درحالی که آنها درمانده‌وار، آن عذاب را به چشم سر می‌دیدند. یا معنی این است: آنها در انتظار عذابی بودند که به آن وعده داده شده بودند زیرا عذاب پس از سه روز بر آنان فرود آمد.

فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْصِرِينَ ﴿٤٥﴾

«در نتیجه، نه توان ایستادن داشتند» یعنی: توان آن را نداشتند که از این بر زمین افکنده شدن بپاخیزند، چه رسد به این که نیروی گریختن داشته باشند بلکه در درون خانه و دیار خود بر زانوی هلاکت فروافتادند «و نه انتقام کشنده بودند» متصرین: یعنی نه به وسیله غیر خویش، از عذاب خداوند جل جلاله باز داشته شده بودند.

وَقَوْمٍ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آن گروه «قوم نوح را» هلاک گردانیدیم که زمانشان پیش از زمان فرعون و عاد و ثمود بود «زیرا آنها قومی فاسق بودند» یعنی: قوم نوح علیه السلام از دایره اطاعت و فرمان ما بیرون رفته بودند.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا يَأْتِيهِرُ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

«و آسمان را توانمندانه» یعنی: با قوت و قدرت «برافراشتیم و بی گمان ما توسعه دهنده ایم» یعنی: ما بر آفرینش غیر آن و وسعت دادنش قادر بوده و از این کار ناتوان نیستیم. یا معنی چنین است: ما آسمان را توسعه داده ایم و آن را بیش از آن نیز توسعه می دهیم و این توسعه دادن، پیوسته ادامه دارد. چنان که هم اکنون علم جدید توسعه هستی را یک حقیقت علمی و قطعی می داند. و این از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است.

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ ﴿٤٨﴾

«و زمین را گسترانیده ایم» همچون فرش «و ما چه نیکو گسترندگانیم» گفته می شود: (مهدت الفراش) آن گاه که فرش را بگسترانی و هموار کنی.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

«و از هر چیزی دو زوج آفریدیم» از نرینه و مادینه، تلخ و شیرین، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شر و مانند اینها «تا شما پند پذیرید» یعنی: کائنات و هستی را این گونه به نظام زوجیت آفریدیم تا شما پند بگیرید و بدانید که حق تعالی آفریننده همه چیز است، در نتیجه، از نگرش در این نظام محکم و متقن، به توحید و یگانگی حق تعالی راه برید. شایان ذکر است که امروز در عصر علم، دقایق این نظام بهتر شناخته شده است.

این آیه نیز از معجزات علمی قرآن کریم به شمار می‌رود زیرا بشر عصر رسالت، نظام زوجیت (به مفهوم نری و مادگی) را فقط در بخشهای محدودی از خلقت می‌شناخت اما امروزه، شناخت گستره این نظام کرانه‌های عظیمی را پیموده است.

فَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾

«پس به سوی الله بگریزید» با توبه از گناهان خویش؛ لذا با اقرار به توحید، پابندی به طاعت و پرهیز از معصیت؛ از عقاب وی به سوی ثوابش، از خشم وی به سوی رضایش و از شیطان به سوی طاعت رحمان بگریزید «هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» یعنی: من هشداردهنده و بیم‌دهنده‌ای هستم که بیم و هشدارم آشکار است.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾

«و با الله معبود دیگری قرار ندهید، هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» تکرار این جمله برای تأکید است.

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥٢﴾

«بدین‌سان، بر کسانی که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز این که گفتند: او جادوگر یا دیوانه‌ای است» یعنی: شأن و حال امت‌های پیشین نیز همین گونه بوده‌است پس ای پیامبر ﷺ! تو تنها پیام‌آوری نیستی که با افترای جادوگری یا دیوانه‌گی روبرو می‌شوی بلکه این اتهامها که از سوی اعراب منکر رسالتت بر تو زده می‌شود، در برخورد امت‌های پیشین با پیامبرانشان نیز رخ داده است.

﴿۵۳﴾ اتَّوَصَّوْا بِهِمْ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ

«آیا همدیگر را به این سفارش کرده بودند؟» این جمله سؤالیه برای ایجاد احساس شگفتی از حال آنان است. یعنی: گویی پیشینیان تکذیب پیامبران الهی را به پسینیانشان سفارش کرده بودند پس همه از فراسوی قرن‌ها بر آن همدست و همدستان شده‌اند «نه! بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند» یعنی: نه! چنین نیست، آنها همدیگر را به آن سفارش نکرده‌اند زیرا در میان‌شان قرن‌ها و زمانهای بسیاری فاصله وجود دارد بلکه عامل جمع کننده و گردآورنده آنان بر تکذیب پیامبران علیهم‌السلام، همانا طغیان و در گذشتن از حد در میدان کفر و انکار است.

﴿۵۴﴾ فَنُؤَلِّعُ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از جدال با تکذیب پیشه‌گان باز ایست زیرا تو مأموریت خود را انجام داده و رسالت پروردگارت را به نیکویی ابلاغ کرده‌ای و بدان «که تو در خور نکوهش نیستی» نزد خداوند جل جلاله بعد از این ابلاغ رسالت زیرا آنچه را که بر عهده‌ات بوده، به سر رسانده‌ای.

﴿۵۵﴾ وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ نُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

«و پند ده که مؤمنان را پند سود می‌بخشد» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را از قومت که ایمان آورده‌اند، پند و اندرز ده زیرا اندرز دادن به ایشان سود می‌رساند و بر بصیرتشان می‌افزاید.

مفسران در بیان سبب نزول دو آیه «۵۴ - ۵۵» از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود:

چون آیه ﴿فَنُؤَلِّعُ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ نازل شد، کسی از ما باقی نماند، جز این‌که به نابودی یقین کرد زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله به روی گردانیدن از کفار دستور داده شده بودند آن‌گاه آیه: ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ نُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ نازل شد پس در این هنگام دل‌های ما آرام گرفت و خوشحال شدیم.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند» مجاهد می گوید: «یعنی آنان را نیافریده‌ام جز برای آن که امر و نهیشان کنم». به قولی دیگر معنی این است: آنان را جز برای آن که در پیشگاه من خضوع و بندگی کنند، نیافریده‌ام. معنای عبادت در لغت: ذلت، خضوع و انقیاد است. اهل سنت بر آنند که عبادت: عبارت از معرفت پروردگار و اخلاص ورزی برای او در این معرفت است لذا مراد از عبادت، عبادتی است مقرون به معرفت اما نه معرفت خشک و بی روح علمی.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾

«از آنان» یعنی: از جن و انس «هیچ رزقی نمی خواهم» برای خودشان و برای احدی از بندگان خود «و نمی خواهم که مرا خوراک دهند» یعنی: از آفرینش آنان این هدف را دنبال نمی کنم که از آنان منفعتی را برای خود خواسته باشم چنان که آقایان از بردگانشان می خواهند بلکه من بی نیاز مطلق، روزی بخش و دهنده بی کران هستم چنان که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾

«بی گمان خداوند است که روزی بخش است» پس اوست که مخلوقاتش را روزی داده و به آنچه که مایه صلاحشان است می پردازد و آن را ایجاد و تنظیم می کند بنابراین، خداوند جل جلاله آنان را بدین منظور نیافریده است که نفعی به او برسانند لذا آنان باید هدفی را که برای آن آفریده شده‌اند، به انجام رسانند و آن عبارت است از: عبادت و معرفت حق تعالی، همو که روزی دهنده است و همو که «دارای قوت متین است» یعنی: نیرومند و استوار است پس کسی که او را نمی پرستد، بی گمان ستمگر است، هم از این روی در دنیا و آخرت سزاوار عذاب می باشد چنان که در آیه بعد می آید. در حدیث شریف قدسی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم، تفرغ لعبادتی أملأ صدرك غنی وأسد فقرک وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم

أسد فقرک: ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینهات را از توانگری و بی‌نیازی پر می‌سازم و در فقر را به رویت می‌بندم ولی اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری پر می‌سازم و در فقرت را نیز نمی‌بندم».

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْمِلُونَ ﴿٥٩﴾

«پس برای کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر خود؛ از اهل مکه و غیر آنان «نصیبی است مانند نصیب یارانشان» یعنی: بهره‌ای است از عذاب همانند بهره کفار امت‌های پیشین. ذنوب در لغت: عبارت است از دلو بزرگ. «پس نباید که به شتاب از من طلب کنند» عذاب را زیرا بهره آنان از عذاب مقدر و آمدنی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. این پاسخی است به این سخنشان: ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ : (اگر شما راستگو هستید، این وعده عذاب کی است؟) «ملک/۲۵».

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

«پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند» مراد از آن: روز قیامت و به‌قولی: روز بدر است.

﴿سوره طور﴾

مکی است و دارای (۴۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند حق تعالی به کوهی که داری درخت است، «طور» نامیده شد زیرا طور به معنی کوه مشجر است و کوهی که درخت ندارد، به آن «طور» نمی‌گویند بلکه به آن «جبل» می‌گویند. و کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و کوهی که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت پس کوه طور با این رخداد عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد.

در بیان فضیلت این سوره از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک گفت‌وگو کنم و ایشان را درحالی یافتم که مشغول ادای نماز بامداد بوده و سوره «الطور» را می‌خواندند پس چون به

آیه: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٧﴾ رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود،

اسلام آوردند» و چون به آیه: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٥﴾ رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت،

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره تمثیل‌کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس زرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

﴿الطور﴾

«سوگند به طور»: به زبان سریانی کوه است و مراد از آن «طور سینا» است که خداوند متعال با موسی علیه السلام بر آن سخن گفت و به منظور تشریف و گرمی داشت آن، به آن سوگند خورد.

وَكُتِبَ مَسْطُورٌ ﴿٢﴾

«و سوگند به کتاب مسطور» مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی عليه السلام است. یا مراد همه اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

فِي رَقٍ مَّنْشُورٍ ﴿٣﴾

«در رقی گشاده» یعنی: سوگند به کتابی که در رقی گشاده نوشته شده است. رقی: پوست رقیق و نازک است. مبرد می گوید: «رق عبارت است از پوست نازک حیوانات که در گذشته مطالب را طومارگونه بر آن می نوشتند. منشور: یعنی گسترده و گشاده». خاطر نشان می شود که قبل از شناخت کاغذ، پوست حیوانات بیشترین نوشت افزار بشر بود.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

«و سوگند به بیت المعمور» که در آسمان هفتم است و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می دارند. شایان ذکر است که «بیت المعمور» به ازای خانه کعبه قرار داد چنان که در حدیث شریف معراج آمده است: «سپس به سوی بیت المعمور بالا برده شدم و آن خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن وارد می شوند و دیگر تا آخر عمرشان به آن بر نمی گردند». یا مراد از «بیت المعمور» کعبه است که با حجاج، زوار و مجاوران خود آبادان می باشد. بیت المعمور: یعنی خانه آبادان.

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

«و سوگند به سقف برافراشته» یعنی: سوگند به آسمان. حق تعالی از آن رو آسمان را «سقف» نامید که مانند سقفی برای زمین است.

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

«و سوگند به دریای برافروخته» مسجور: از سجر است که آتش برافروخته در تنور می‌باشد. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یکپارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند. البته تصور این معنی حتی در مقیاس شناخت‌های بشری در عصر حاضر نیز امری دور از ذهن نیست زیرا هم‌اکنون شناخته شده است که فقط طبقاتی از آب و خاک بر روی زمین وجود دارد و اعماق آن همه متشکل از مواد مذاب منفجره است، که وجود آتشفشانها - حتی در زیر بستر دریاها - نشانه‌ای بر این حقیقت می‌باشد. به قولی دیگر «مسجور» به معنی پرسیخته شده است. امام رازی می‌گوید: «حکمت در این که خداوند متعال این اماکن سه‌گانه؛ یعنی طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور را به سوگند خوردن انتخاب کرد؛ این است که این سه مکان، مکانهای سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آنها به راز و نیازنشسته‌اند، یعنی موسی عليه السلام در طور، محمد عليه السلام در کعبه و یونس عليه السلام در اعماق دریا». نقل است که رسول خدا عليه السلام در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلى عبادالله الصالحين. لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم». و یونس عليه السلام در اعماق دریا ندا کرد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ «انبیاء/۸۷». پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

«که عذاب پروردگارت واقع شدنی است» این جواب قسم است. یعنی: به آنچه ذکر شد سوگند که عذاب پروردگارت بر کسانی که مستحق آن هستند، خواه نخواه آمدنی است.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ۸

«آن را هیچ دفع کننده‌ای نیست» که از دوزخیان برگرداند و دفع کند. البته سوگند الهی به این امور، نشان دهنده این حقیقت است که این پدیده‌ها بر کمال قدرت و حکمت وی، بر راستی و درستی اخبارش بر وقوع عذابش در روز قیامت و بر توانایی‌اش در ثبت و نگه‌داری اعمال بندگان به منظور مجازات آنها، دلالت می‌کنند.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ۹

«روزی که آسمان جنبش کند به جنبشی سخت» یعنی: بعضی از آن در بعضی دیگر متموج گردیده و به شدت درهم و برهم گردد و مانند سنگ آسیابی که از مدار خود منحرف شده باشد، در هم بچرخد. که این پدیده، در روز قیامت واقع می‌شود.

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ۱۰

«و کوه‌ها روان شوند به روان شدنی» یعنی: کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن ابر، روان گردند و خردوریز و پراکنده شوند.

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۱

«پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز» ویل: کلمه‌ای است که به شخصی که در پرتگاه هلاکت و نابودی قرار دارد، گفته می‌شود. یعنی: وای بر تکذیب‌کنندگان از عذاب سهمگین روز قیامت؛ آن‌گاه که پدیده هولناک جنبش و اضطراب آسمانها و پاشان شدن کوه‌ها روی دهد.

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ۱۲

«کسانی که به بیهوده‌گویی سرگرم‌اند» یعنی: وای بر کسانی که چنان در لجن‌زار باطل فرورفته و به آن سرگرم‌اند و در تکذیب و استهزا به دعوت محمد ﷺ چنان ژاژخایی می‌کنند که هرگز حسابی را به یاد نیاورده و از عقابی نمی‌هراسند.

يَوْمَ يَدْعُوكَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾

«روزی که به شدت به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند» یعنی: روزی که با سختی و خشونت بسیار سختی، به سوی آتش جهنم رانده می‌شوند.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿١٤﴾

«این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید» یعنی: نگهبانان دوزخ در آن روز به آنان می‌گویند: این آتشی که شما آن را مشاهده می‌کنید، همان آتشی است که در دنیا دروغش می‌پنداشتید.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

«آیا این» چیزی که هم اکنون می‌بینید و مشاهده می‌کنید «سحر است» چنان‌که در دنیا به پیامبران عليهم السلام ساحر و جادوگر و به کتابهای نازل کرده حق تعالی، سحر می‌گفتید؟ «یا شما نمی‌بینید؟» یعنی: یا این که شما از دیدن دوزخ کورید چنان‌که از دیدن حق در دنیا کور بودید؟.

أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«به آن درآیید» یعنی: هرگاه انکار دوزخ برای شما ممکن نیست و به خوبی برای شما ثابت شد که آنچه می‌بینید، سحر و جادو هم نیست و در دیدگان شما نیز هیچ خلل و اشکالی وجود ندارد پس همینک به آن درآیید و سختی‌های آن را به‌جان تحمل کنید، سپس «خواه صبر کنید یا صبر نکنید» بر عذاب آن، هر چه می‌خواهید بکنید زیرا صبر و عدم آن هر دو «به حال شما یکسان است» در عدم بخشیدن سود و فایده، چه بر فرض این که صبر کنید، این صبر شما هیچ سودی به‌حالتان ندارد «تنها به آنچه می‌کردید، مجازات می‌یابید» زیرا جزا در برابر عمل است و هرگاه جزا حتماً واقع شدنی است پس صبر و عدم آن هر دو برایتان یکسان می‌باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعَنَيمٍ ﴿١٧﴾ فَكِهِينَ بِمَاءٍ أَنْهَمَ رَبُّهُمُ وُوقَفَهُمُ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

«همانا پرهیزگاران در باغها و در نعمت‌هایی هستند» برعکس آن گروه دوزخی که در عذاب و تیره‌روزی به سر می‌برند «به آنچه پروردگارشان به آنان از میوه‌ها داده برخوردارند» یعنی: پرهیزگاران در بهشت از میوه‌های آن برخوردارند. یا معنی این است: ایشان به سبب قرار گرفتن در عطایای خدای عزوجل - عطایا و دهش‌هایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده، هیچ گوشی نظیر آنها را نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است - از رفاه، نعمت و لذت‌های گوارا برخوردارند «و به سبب آن که پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ ننگه داشته است» نیز برخوردارند؛ که این خود نعمتی است مستقل.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَيْسًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

به پرهیزگاران - به عنوان شادباش و تبریک - گفته می‌شود: «بخورید و بنوشید؛ گوارایتان باد!» هنی: نعمت و لذتی است که در آن هیچ بریدگی، انقطاع، سختی، کدورت، تیره‌گی و ناخالصی‌ای وجود نداشته باشد. آری! به گوارایی بخورید و بیاشامید «به خاطر آنچه می‌کردید» از اعمال نیک.

مُتَّكِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

«تکیه زده‌اند» بهشتیان در حال خوردن و نوششان «بر تخت‌های برابر یکدیگر گسترده» مصفوفه: بعضی به بعضی دیگر پیوسته و رج زده، به گونه‌ای که همه تخت‌ها یک صف به حساب می‌آیند. در حدیث شریف آمده است: «شخص بهشتی در بهشت به متکایی که گسترده‌گی آن به مقدار چهل سال راه است، تکیه می‌زند، نه از آن بر می‌گردد و نه او را ملول و دل‌تنگ می‌گرداند. آنچه که دلش بدان میل کند و چشمانش از دیدن آن لذت برد، آماده نزد وی می‌آید.» «و حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانده‌ایم» یعنی: هر یک از بهشتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و

پیوسته می گردانیم. حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عین: هر زن درشت چشمی است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا

كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿١١﴾

«و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد» یعنی: خدای سبحان نسل و اولاد شخص مؤمن را در بهشت - هرچند که در عمل پایین‌تر از او باشند - به درجه او رفعت می‌دهد و به او می‌پیونداند تا چشمان وی به دیدن آنها روشن و دلش به وجودشان شاد گردد چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما نیز آمده است اما این امر تحقق نمی‌پذیرد مگر در صورتی که فرزندانش مؤمن باشند. متن حدیث شریف نقل شده از ابن عباس رضی الله عنهما در این باره این است: «چون شخص به بهشت درآید، از پدر و مادر و همسر و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجه تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آن‌گاه به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن عباس رضی الله عنهما این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عملشان را نمی‌کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس‌انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمی‌تواند بر آن نقطه پایانی بگذارد!.

وَأَمَدَدْنَهُمْ بِفِكَهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

«با میوه و گوشتی که خوش دارند، آنان را مدد می‌کنیم» یعنی: افزون بر آنچه که بهشتیان از نعمت‌ها دارند؛ میوه‌های گوناگون و انواع گوشت‌های لذیذ دیگری را که خوش دارند و دل‌هایشان بدان گرایش دارد، پی‌درپی بر ایشان می‌فرستیم.

يَنْزِعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ ﴿٢٣﴾

«در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند» یعنی: در آنجا بهشتیان جام‌هایی از شراب بهشتی را باهم دست به دست می‌کنند. یا معنی این است: آنها از بس که شاد و سرخوش‌اند جام‌های شراب را از روی سرگرمی و سرمستی از دست یک‌دیگر می‌ربایند «در آن نه بیهوده‌گی است و نه بزه‌کاری» یعنی: در بهشت میان می‌گساران سخنان بیهوده و گناه‌آلود رد و بدل نمی‌شود چنان که در میان می‌گساران دنیا چنین کارها و حرکاتی روی می‌دهد. ابن قتیبه می‌گوید: «شراب بهشت عقل‌هایشان را نمی‌رباید تا آثار سوئی چون شراب دنیا در ایشان بجا گذاشته و در نتیجه، حرکتی از ایشان سرزند که گنهکارشان گرداند».

﴿ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْدَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَوْنٌ ﴿٢٤﴾

«و برای آنان نوجوانانی است که بر گردشان همی‌گردند» یعنی: نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت‌ها برگرداگرد بهشتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم‌اند و رفت‌وآمد می‌کنند «انگاری آنها» یعنی: آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخسندگی و صفای خود؛ بسان «مرواریدی اند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم‌ربا و خرم. در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: یا رسول‌الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در

اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٣٥﴾

«و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورند» یعنی: بعضی از بهشتیان از بعضی دیگر در بهشت سؤال می‌کنند که در دنیا چه حال و روزی داشته اند، چه رنج‌هایی دیده‌اند و از عاقبت و سرانجام کار چه بیم‌هایی داشته اند؟ زیرا آنها از این گفت‌وگوها لذت برده، به یکدیگر انس گرفته و در ضمن آن به نعمت پروردگار خویش اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٣٦﴾

«گویند: ما پیش از این در میان خانواده خود بیمناک بودیم» و از عذاب خداوند ﷻ در ترس و نگرانی به سر می‌بردیم. یا ما از عصیان و نافرمانی حق تعالی بیمناک بودیم.

فَمَنْبَأَ اللَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَّعْنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٣٧﴾

سپس در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌گویند: «پس خدا بر ما منت نهاد» با آمرزش و رحمت خویش، یا با توفیق طاعت خویش «و ما را از عذاب سموم حفظ کرد» عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به قولی: آتشباد جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٣٨﴾

بهشتیان در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌افزایند: «ما پیش از این» در دنیا «او را می‌خواندیم» یعنی: خداوند متعال را به یگانگی می‌خواندیم و او را پرستش

می‌کردیم، یا از او می‌خواستیم که بر ما با مغفرت و رحمت خویش منت نهد «هرآینه او احسان‌کننده مهربان است» بر: بسیار احسان‌کننده و رحیم: بسیار مهربان است به بندگانش.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

«پس اندرز ده» یعنی: ای پیامبر ﷺ! بر پنددادن و موعظه پایداری ورز «که تو به نعمت پروردگارت» که همانا نبوت است «نه کاهنی و نه دیوانه» کاهن: کسی است که این پندار را در دیگران القا می‌کند که غیب را بدون وحی می‌داند. عراف: کسی است که با تکیه بر جنیان، راجع به آینده پیشگویی می‌کند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! آنچه که تو می‌گویی، کهانت نیست زیرا تو به وحی ناطق هستی که خداوند متعال تو را به ابلاغ آن دستور داده است.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّبَّأْنَا بِهِ رَبَّ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

«یا» مشرکان «می‌گویند:» محمد «شاعری است که ما در حق وی حوادث روزگار را انتظار می‌بریم» تا بمیرد چنان که دیگران مرده‌اند، یا به هلاکت رسد چنان که پیشینیان وی به هلاکت رسیده‌اند پس آن‌گاه کار دین و دعوتش به پایان می‌رسد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ریب: در اصل به معنی شک است و بر حوادث نیز اطلاق می‌شود. منون: زمانه و روزگار، یا مرگ است.

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول خدا صلی الله علیه و آله رأی زنی کنند، گوینده‌ای از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء - مانند زهیر، نابغه و اعشی - هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

«بگو: انتظار بکشید که من نیز با شما از منتظرانم» یعنی: انتظار بکشید مرگ یا هلاکت مرا زیرا من هم با شما از انتظارکشندگان فرجام کار شما هستم و بدانید که من به نصرت خداوند جل جلاله مطمئن و باورمندم.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ آلِهَتُهُم بِبَدَأِ آمِهِمْ قَوْمٌ مَّطَّاعُونَ ﴿٣٢﴾

«یا مگر خرده‌هایشان آنان را به این امر فرمان می‌دهد» یعنی: یا مگر عقل‌هایشان آنان را به این ادعاهای متناقض که قرآن سحر، یا کهانت یا شعر است، دستور می‌دهد؟ شایان ذکر است که بزرگان قریش به خردمندی و تعقل توصیف می‌شدند پس خداوند متعال بدین‌سان عقلها و خرده‌هایشان را به باد تحقیر گرفت؛ آن‌گاه که عقل‌هایشان شناخت حق از باطل را برایشان به باروبر نشاناند «یا مگر آنها قومی طغیان‌گرند» که در عناد از حد گذشته‌اند پس به سبب آن گفته‌اند آنچه را که گفته‌اند؟ بنابراین، سخنانشان از اثر خردورزی و تعقل نیست بلکه از اثر طغیان نفس است.

أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

«یا مگر می‌گویند: آن را بر بافته» یعنی: محمد قرآن را از نزد خود بر بافته و بر ساخته است «نه! بلکه ایمان ندارند» یعنی: حقیقت این است که سبب سرزدن همه این سخنان متناقض از آنان، کافر بودنشان است. آری! آنان به خداوند متعال ایمان نیاورده و آنچه را که رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، تصدیق نمی‌کنند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾

«پس اگر راستگو هستند» در این پندارشان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را بر بافته و از نزد خود آورده است؛ «باید سخنی مانند آن» یعنی: مانند قرآن در نظم و بیان شیوا و اسلوب بدیع آن «بیاورند» زیرا با در نظر داشت این امر که قرآن کلامی عربی است و

آنان هم سران عرب و میدانداران گستره فصاحت و فرهنگ عربی اعم از نظم، نثر، بیان و بدیع آن - هستند، اینک این گود و این میدان؛ قدم پیش گذارند و نظیر قرآن را بیاورند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

«یا مگر آنها از هیچ آفریده شده‌اند؟» یعنی: یا مگر آنان با این کیفیت بدیع و صنع عجیب، بدون آفریننده‌ای آفریده شده‌اند و از این جهت، حق تعالی را عبادت نمی‌کنند «یا آن‌که خود آفریدگار خویش هستند؟» یعنی: یا مگر آنان خود آفریدگار خویش‌اند؟ پس اگر اقرار کردند که در این کائنات بدون آفریننده‌ای آفریده نشده‌اند و اگر اقرار کردند که خود هم آفریننده خویش نیستند، دیگر پذیرفتن این امر بر آنان الزامی می‌شود که آفریدگاری آنان را خلق کرده است و این آفریدگار هم خداوند متعال است.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

«یا مگر آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟» که آنها قطعاً این کاره نیستند زیرا جز خدای آفریننده توانا، دیگر کسی بر آفرینش آسمانها و زمین قادر نیست پس چرا دیگر حق تعالی را نمی‌پرستند؟! «نه! بلکه یقین ندارند» یعنی: واقعیت این است که علت موضع‌گیریهای لجبازانه و عنودانه‌شان این است که در کار خود بر باور و یقینی قرار ندارند بلکه در مورد وعده‌های عذاب و هشدارهای الهی، در تاریکی‌های شک و شبهه دست‌وپا می‌زنند، در غیر آن باید ایمان می‌آوردند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِزْقِ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ ﴿٣٧﴾

«یا مگر گنجینه‌های پروردگارت پیش آنهاست؟» یعنی: آیا کلیدهای پروردگارت در امر رسالت به دست آنهاست تا آن را در هر جایی که بخواهند بگذارند؟ یا معنی این است: آیا گنجینه‌های باران و رزق به دست آنهاست؟ «یا مگر آنان» بر مخلوقات

خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمین و آسمان «چیره‌اند» و مسلط؟ و بنابراین، کار آنها را هر گونه که بخواهند می‌پردازند و اداره و ساماندهی می‌کنند؟ نه! هرگز این گونه نیست بلکه فقط خدای عزوجل است که مالک، متصرف و فعال مایشاء می‌باشد.

أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَعِيهِمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٨﴾

«یا مگر نردبانی دارند که برشوند و بشنوند؟» یعنی: یا مگر می‌گویند که نردبانی نصب کرده به سوی آسمان دارند که بر آن بالا رفته و سخن فرشتگان و آنچه را که به سویشان وحی می‌شود، می‌شنوند و به وسیله آن به علم غیب می‌رسند چنان که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از طریق وحی به آن می‌رسد؟ «پس» اگر چنین ادعایی دارند «باید شنونده آنان سلطانی مبین بیاورد» یعنی: باید شنونده آنان، حجت روشن و آشکاری بر این شنیدن خود بیاورد ولی اگر چنین چیزی نزدشان موجود نیست، دیگر راهی جز این ندارند که از این پیامبر و از این قرآن پیروی کنند.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ﴿٣١﴾

«آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟» یعنی: یا مگر دختران را به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ و پسران را به خود نسبت می‌دهند؟ قطعاً هر کس دارای چنین اندیشه‌ای باشد، با فهم و خرد بیگانه بوده و در حوض انحطاط فکری قرار دارد بنابراین، از او بعید نیست که توحید و رستاخیز را هم انکار کند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

«یا» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! «از آنها مزدی مطالبه می‌کنی» که در برابر تبلیغ رسالت به تو بدهند؛ «و آنان از غرامت گرانبارند؟» یعنی: از بر عهده گرفتن این غرامت و توانی که تو از آنان می‌طلبی، احساس گرانباری می‌کنند لذا از حمل این بار گران به عسرت و زحمت درافتاده‌اند و نمی‌توانند اسلام بیاورند؟»

آمِ عِنْدَهُ الْغَيْبُ فَمَنْ يَكْتُمُونَ ﴿٤١﴾

«یا مگر غیب پیش آنهاست و آنها می نویسند؟» یعنی: یا مگر ادعا می کنند که علم غیب یعنی اطلاعات ثبت شده بر لوح محفوظ نزدشان است و بنابراین، هر چه را بخواهند از روی علم غیب برای مردم می نویسند؟ پس بر این مبنی می گویند که ما برانگیخته نمی شویم و اگر هم برانگیخته شویم عذاب نمی شویم؟ قطعاً موضوع چنین نیست زیرا جز خدای سبحان هیچ کس دیگری غیب را نمی داند. قتاده می گوید: «چون مشرکان گفتند که ما در حق محمد حوادث بد روزگار را انتظار می کشیم»، خداوند متعال فرمود: ﴿آمِ عِنْدَهُ الْغَيْبُ﴾ آیا نزدشان علم غیب است که بدانند محمد ﷺ چه وقت رحلت می کند، یا کار وی به کجا خواهد انجامید؟ که قطعاً چنین نیست.

آمِ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

«یا مگر می خواهند نیرنگی بزنند؟» یعنی: مگر نیرنگی در حق رسول اکرم ﷺ اندیشیده اند تا او را با این توطئه و نیرنگ از بین ببرند «ولی کافران خود در نیرنگ گرفتار شده اند» یعنی: چنان نیست که نیرنگشان مؤثر باشد بلکه کافران خود در زیان بدانندیشی و نیرنگ خویش گرفتار شده اند و بر این نیرنگشان جزا داده می شوند. یعنی مغلوب و نابود گردیده یا خود گرفتار کید و نیرنگ می شوند. پس هرگاه فرجام کارشان این است، دیگر سود و ثمر برگشتشان از راه تقوی و ایمان چیست؟.

آمِ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

«یا مگر آنان را جز خداوند معبودی است» که یاریشان داده و از عذاب وی نگاه می دارد؟ «منزه است خدا از آنچه با او شریک می گردانند» یعنی: حق تعالی از شرک ورزیدنشان، یا از مشارکت با آنچه که برایش شریک می گردانند و نیز از خود آن شریکان پنداری، منزه و بیزار است.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

«و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است» یعنی: اگر آنان قطعه‌ای آتش از آسمان را بر خود افتاده ببینند که برای عذاب آنان فرو آورده شده باشد، باز هم از کفر خویش باز نمی‌ایستند بلکه می‌گویند: این ابری است که به گونه متراکم بر روی هم نشسته است و بر ما باران می‌باراند!! از فرط طغیان و عنادی که دارند.

فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

«پس آنان را رها کن تا آن روز مخصوصشان را که در آن بی‌هوش شوند دیدار کنند» که آن روز، روز مرگشان یا به قول جمهور مفسران: روز قیامت است. صعقه: نابودی و هلاکت سریع است.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

«روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید» یعنی: در آن روز، نیرنگ و توطئه‌ای که در دنیا علیه رسول خدا ﷺ اندیشیدند، هیچ سودی در برگرداندن عذاب از آنان ندارد «و نه آنها نصرت داده شوند» یعنی: نه عذابی را که بر آنان فرود آمدنی است، هیچ بازدارنده‌ای از آنان باز می‌دارد بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان فرود آمدنی است.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَٰكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

«و در حقیقت، برای ستمگران عذابی قبل از این است» دون ذلک: یعنی ستمگران قبل از این عذاب، در دنیا نیز عذاب دیگری دارند و آن کشتنشان در روز بدر است. ابن زید می‌گوید: «این عذاب عبارت از مصایب دنیاست؛ چون دردها، آفات، بلیات، امراض و از بین رفتن اموال و فرزندان». به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده

است: «إن المنافق إذا مرض وعوفي مثله في ذلك كمثل البعير، لا يدري فيما عقلوه ولا فيما أرسلوه: بی گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی داند که برای چه او را بسته اند و چرا بعد از آن رهایش کرده اند!». «ولی بیشترشان نمی دانند» و از این عذاب عبرت نمی گیرند.

وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

«و تا رسیدن حکم پروردگار خود» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تا آن گاه که عذاب موعود ما بر آنان فرود آید و آنان را فراگیرد «صبر کن، هرآینه تو زیر نظر مایی» یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری پس از آنان پروایی نداشته باش و بی باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که برمی خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانک اللهم وبحمدک». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در ابتدای نماز چنین می گفتند: «سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک، وتعالی جدک ولا إله غیرک». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در آخر عمر خود هر وقت می خواستند از مجلسی برخیزند، می گفتند: «سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إليك» که این دعای کفاره مجلس است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله، سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می شود پس اگر عزم کرد که وضو گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می شود».

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ الْجُورِ ﴿٤٩﴾

«و نیز پاره‌ای از شب الله را تسبیح گوی» یعنی: ای پیامبر ﷺ! در پاسه‌هایی از شب، حق تعالی را تسبیح گوی. مقاتل در معنای آن می‌گوید: «یعنی نمازهای مغرب و عشا را ادا کن». به قولی مراد این است: «دو رکعت بامداد را ادا کن». «وبه هنگام فرو شدن ستارگان نیز» یعنی: به هنگام افول و غایب شدن ستارگان در آخر شب نیز پروردگارت را تسبیح گوی. به قولی: مراد ادای نماز بامداد است زیرا عبادت در این هنگام بر نفس دشوارتر و از معرض ریا دورتر می‌باشد. در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد صلی الله علیه و آله حق، اللهم لك أسلمت وعليك توكلت وبيك آمنت، وإليك أنبت وبيك خاصمت وإليك حاکمت، فاغفر لي ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت الموقر، لا إله إلا أنت، ولا إله غيرك: بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعدهات حق است، سخت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است. بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو دادخواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزشها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

﴿سوره نجم﴾

مکی است و دارای (۶۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که خداوند متعال آن را با سوگند خوردن به نجم آغاز نموده است، «نجم» نامیده شد.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان فضیلت آن می گوید: «سوره نجم اولین سوره ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به طور علنی در مکه خواندند، سپس آن را در حرم تلاوت کردند در حالی که مشرکان آن را می شنیدند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اولین سوره ای که در آن سجده نازل شد، سوره (نجم) بود پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردند و مردم نیز همه - اعم از مؤمن و مشرک - همراه ایشان سجده کردند، مگر مردی که دیدم مستی از خاک برگرفته و بر آن سجده می کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او امیه بن خلف بود.

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾

«سوگند به نجم چون فروگراید» خداوند جل جلاله در این آیه به جنس ستارگان آن گاه که به غروب گرایش می یابند - سوگند یاد می کند؛ زیرا «ال» در «النجم» برای جنس است که شامل همه ستارگان می شود. سوگند خوردن به ستاره همراه با وصف نمودن آن به افول، این معنی را به همراه دارد که انسان اندیشمند باید از افول آن بر بطلان پرستش آن راه برد. یا سوگند خوردن به ستاره در حال افول، برای آن است که ستاره چون به سوی افق به افول گراید، جهات چهارگانه به وسیله آن تشخیص داده می شود. ابن ابی حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام رازی در تفسیر کبیر می گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی سوره های: (صافات)، (ذاریات) و (طور) و در این سوره، به اسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سوره اول بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: ﴿إِنَّ إِلَهَهُمُ

﴿لَوْحِدٌ﴾، در سوره دوم بر اثبات حشر و جزا قسم قسم خورده است: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ و در سوره سوم بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ...﴾ و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ قسم خورده است: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ...﴾ «آیه ۲». بنابراین، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید.

همچنین با تأمل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسما ذات البروج) و غیر آنها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند ﷻ بسیار می‌باشد: و فی کل شیء له آیه تدل علی أنه واحد.

در هر چیز که بنگرید؛

نشانه‌ای می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند

دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران ﷺ می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند ﷻ در قرآن کریم بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند.

حکمت در قسم خوردن حق تعالی به ستارگان این است که ستارگان در سرعت، حجم و در نوع و چگونگی وجود خود، عالمی بزرگ و بس عظیم‌اند. مثلاً سرعت نور ستاره، (۳۰۰) هزار کیلومتر در ثانیه است، یعنی نور آن فقط در ظرف «۱۷» ثانیه، یکبار دورادور زمین را می‌پیماید. یا مثلاً خورشید یک میلیون و سیصد هزار بار از زمین بزرگتر است و این خورشید ما یکی از سی هزار میلیون خورشید پروردگار متعال می‌باشد که بشر تاکنون به کشف آنها قادر شده است. نظام شمسی و سیارگان یازده‌گانه، بخشی از عالم کهکشانیها و سحابی‌ها هستند، کهکشانیها و سحابی‌هایی که کسی جز خداوند ﷻ؛ شمار، حجم و کیفیت آنها را در حساب آورده نمی‌تواند و باز

هر کهکشان از خود در حدود سی هزار میلیون ستاره دارد که بعضی از آنها از خورشید ما هم بزرگترند. کهکشانها به قرص پهن شده‌ای شباهت دارند که قطر آن به اندازه (۱۰۰) هزار سال نوری مسافت دارد و با در نظر داشت این که سال نوری برابر با (۶) میلیون مایل است، یک گزارش دانشمندان نجوم می‌رساند که دورترین کهکشانها از زمین و قدیمی‌ترین آنها در حد شناخت‌های محدود بشر، در فاصله (۱۷) میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد. بنابراین، عالم ستارگان یکی از عوالم بسیار بزرگ پروردگار متعال می‌باشد.

همچنین، آیات قرآن دلالت بر آن دارد که اعجاز قرآن در عرصه فلک، بزرگتر از اعجاز آن در عرصه طب و عالم وجود انسان است، از این جهت، خداوند متعال از ما خواسته است تا در آیات کونی وی به خوبی بنگریم و تأمل کنیم و به همین دلیل است که فضانوردان و کیهانشناسان به درک حقیقت نزدیکترند. چنانچه وقتی «تیتوف» دومین فضانورد روسی بعد از «گاگارین»، از سفر فضایی خود فرود آمد، خبرنگاران روس از وی پرسیدند: آیا خدا را یافتی؟ او پس پاسخ داد: «آری! عظمت خالق را یافتم، او را یافتم در کار عظیم قاهرانه‌اش با سیطره وی بر قوانین جاذبه میان زمین و ماه و خورشید».

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾

آری! سوگند به نجوم: «که همسخن شما سرگشته نیست» یعنی: محمد ﷺ نه از حق و هدایت سردرگم است و نه - وقتی این قرآن را برای شما آورده - از آن عدول کرده است «و نه غاوی شده است» یعنی: نه گمراه شده و نه به باطل سخن گفته است. غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: این آیه مقسم علیه است.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

«و از سر هوای نفس سخن نمی گوید» یعنی: محمد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی کند.

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

«این سخن جز و حی که به او فرستاده می شود نیست» یعنی: آنچه که محمد ﷺ بدان نطق می کند و حی از جانب الله ﷻ است که به سوی او فرستاده می شود و او نه در آن کم می کند و نه می افزاید. در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ﷺ می شنیدم، می نوشتم با این هدف که آنها را حفظ و نگه داری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می شنوی می نویسی در حالی که ایشان نیز بشنوند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذی نفسی بیده ما خرج منی إلا الحق: بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است». رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی گویم. در این اثنا برخی از اصحابشان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی گویم».

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾

«آن را» یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل علیه السلام است پس اوست که وحی را به محمد ﷺ آموخت.

ذُومِرَّةٌ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأیی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین باری که وحی را به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. یادآور می‌شویم که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دوبار جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را به شکل و شمایل حقیقی‌اش دیدند: یکبار در آسمان و یکبار در زمین نزدیک غار حراء، که این دیدار در آغاز نبوت ایشان بود.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾

«در حالی که او در افق اعلی بود» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به بیننده، در جهت افق بالای آسمان قرار داشت و به صورت حقیقی خود بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نمایان شد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

«سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در اولین باری که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را به صورت حقیقی‌اش دیدند، نخست در افق ایستاد، سپس به زمین نزدیک و نزدیکتر شد تا وحی را بر ایشان فرود آورد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿٩﴾

«تا که به قدر دو کمان رسید» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود و فرودتر آمد تا که فاصله میان او و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اندازه دو کمان بیش نبود. قاب: مقدار است «یا کمتر از آن» یا فاصله وی با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کمتر از مقدار دو کمان بود. مراد از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع

وحی از سوی پیامبر ﷺ به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بعد مسافت که خود شبهه ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

«آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود» یعنی: آن‌گاه جبرئیل عليه السلام از آن مسافت نزدیک، آنچه را از قرآن که در این فرود آمدن با خود آورده بود، به بنده خدا عليه السلام و فرستاده وی حضرت محمد عليه السلام وحی کرد. یا معنی این است: خداوند متعال به بنده خود جبرئیل عليه السلام وحی کرد آنچه را که او به محمد عليه السلام وحی نمود. دلیل این که حق تعالی از متن پیام وحی یادی نکرد، بزرگ نمودن و تفخیم شأن آن است.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتَمُنُونَهُ عَلٰى مَا بَرَىٰ ﴿١٢﴾

«دلش در آنچه دید، دروغ داخل نکرد» یعنی: دل پیامبر عليه السلام آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل عليه السلام دیده بود، ناراستی و انکار نکرد لذا آن حضرت عليه السلام جبرئیل عليه السلام را به چشم خود دید و با قلب خود شناخت و در آنچه که دید، هرگز شک نکرد «آیا شما با او درباره آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟» یعنی: بی‌گمان دل پیامبر عليه السلام صادق است پس چشمش از آن نیز صادق‌تر می‌باشد زیرا عرصه دید چشم، معاینه و مشاهده محسوس است که این جریان عادی دید و شناخت اشیاء در نزد بشر می‌باشد و با در نظر داشت این که محمد عليه السلام جبرئیل عليه السلام را با هر دو چشم خود دید پس شما منکران چگونه با او در آنچه به چشم سر می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! مراد: جدال آنان به ناروا است.

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرٰى ﴿١٣﴾

«و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است» یعنی: قطعاً محمد عليه السلام یکبار دیگر نیز جبرئیل عليه السلام را بر صورت حقیقی‌ای که خداوند عليه السلام او را آفریده، دیده است که

این دیدار دوم در شب اسراء انجام گرفت اما در غیر این دوبار؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در صورت انسانی می دیدند تا دیدن وی بر ایشان آسانتر باشد.

اما بعضی از مفسران برآند که: ضمائر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رآه» همه به خدای عزوجل بر می گردد. یعنی: خدای عزوجل نزدیک شد، فرود آمد، به مقدار فاصله دو کمان از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت، بر ایشان وحی نمود و ایشان پروردگار متعال را دیدند. حدیث شریف بخاری از انس رضی الله عنه نیز بر این قول گواهی می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سپس خدای عزوجل رسول خود را بالاتر از این برد، به مسافتی که هیچ کس جز خودش آن را نمی داند تا این که به سدره المنتهی رسید و جبار رب العزه نزدیک شد و فرود آمد تا بدانجا که فاصله او با رسولش به اندازه فاصله دو طرف کمان یا کمتر از آن بود پس در جمله آنچه که خدای عزوجل بر او وحی کرد، پنجاه نماز بود». ولی رأی راجح، همان رأی اول است، که ضمائر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رآه» همه به جبرئیل علیه السلام بر می گردد چنان که حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه نیز گواه این مدعاست؛ ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: یا رسول الله! آیا شما پروردگارتان را دیده اید؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «رأیت نورا: من نوری را دیدم».

عند سدرۃ المنتهی ۱۴

«نزدیکی سدره المنتهی» یعنی: محمد صلی الله علیه و آله و سلم بار دوم در نزدیک سدره المنتهی جبرئیل علیه السلام را دید و درخت سدره (کنار یا عناب) به قول جمهور و چنان که در حدیث صحیح نیز آمده است، در آسمان هفتم است. گفته شده که: علم خلاق در سدره المنتهی به پایان می رسد و هیچ کس از ایشان نمی داند که در ماورای سدره المنتهی چیست. البته ما به وجود «سدره المنتهی» چنان که در ظاهر قرآن کریم آمده است، ایمان داریم بی آن که در باره مکان یا اوصاف آن - بیش از آنچه که راجع به آن در حدیث صحیح آمده است - سخن بگوییم. از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون مرا به

«در شب معراج انوار الهی بود که سدره را فرو پوشاند». مجاهد می‌گوید: «شاخه‌های درخت سدره‌المنتهی از مروارید و یاقوت و زبرجد بود و رسول اکرم ﷺ آن را دیدند و ایشان پروردگارتان را نیز به قلب خود دیدند».

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَفَى ﴿١٧﴾

«دیده‌اش منحرف نگشت» یعنی: دیده پیامبر ﷺ از آنچه دیده بود، کژتابی نکرد و به چپ و راست متمایل نشد «و از حد در نگذشت» یعنی: دیده وی از مقصد خویش و از آنچه دیده بود تجاوز نکرد پس جز به آنچه که مأمور شده بود، نگاه نکرد و نخواست تا آنچه را که به او بینانده نشده بود، بنگرد. بنابراین، رؤیت جبرئیل علیه السلام و دیگر مظاهر ملکوت خدای عزوجل از سوی آن حضرت ﷺ، رؤیتی عینی بود، نه خدعه و فریب چشم و این تأکیدی است بر این حقیقت که معراج رسول خدا ﷺ با روح و جسم هر دو انجام گرفت.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

«به راستی که برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید» یعنی: به راستی که رسول اکرم ﷺ در شب معراج از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش و از عجایب ملک و ملکوت وی چیزهایی را دید که در وصف نمی‌گنجد.

أَفْرَأَيْتُمْ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

«آیا شما لات و عزی را دیدید؟» لات: از اسم الله گرفته شده و نام بت مؤنثی بود که قبیله ثقیف در طایف آن را پرستش می‌کردند. یا لات از ماده «لت» به معنی آرد الک شده است که به فارسی دری نیز آن را «لتی» می‌گویند. علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد مردی را نشان می‌داد که آرد الک شده را با روغن می‌آمیزد و حجاج را اطعام می‌کند. اما «عزی» به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ در سال فتح

مکه، خالد بن ولید رضی اللہ عنہ را فرستادند تا آن را قطع نماید و او چنین کرد و در حالی که با تبر خود بر آن می کوفت؛ این شعر را می خواند:

یا عزی کفرانک لا سبحانک إنی رأیت الله قد أهانک
ای عزی! ناسپاسی باد تو را، نه پاکی و تقدس؛
زیرا من دیدم که خدا تو را خوار کرد

وَمَنْوَةَ النَّالَةِ الْأُخْرَى ﴿٢٠﴾

«و مناه» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می ریختند، از این جهت، آن را «مناه» نامیدند و خدای عزوجل برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی مناه، متأخر، پست و بی قدر است. ابن کثیر می گوید: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می داشتند اما مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد».

أَلَيْسَ لَكُمْ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾

«آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟» یعنی: به من از این خدایان سه گانه مؤنثی که آنان را دختران خدای سبحان می پندارید، خبر دهید؛ آخر چگونه آنچه را که خود دوست نمی دارید، به حق تعالی نسبت می دهید؟.

تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾

«در این صورت، این تقسیم ناعادلانه ای است» ضیزی: تقسیم شما در مورد اختصاص دادن دختران به خدای سبحان، بر کنار از حق و خارج از عدل و انصاف است.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى
الْأَنْفُسُ ۗ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى ﴿٣٣﴾

«اینها چیزی جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» زیرا این بتان نه چیزی را می‌بینند، نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند، نه زبانی می‌رسانند و نه نفعی پس اینها جز نامهای بی‌مسمای چندی نیستند که شما و پدرانتان آنها را «خدایان» نامیده‌اید و پسینیان نیز این رسم و راه را از پیشینیان به تقلید نشخوار کرده و پسران در آنها از پدران دنباله روی کرده‌اند «الله بر ثبوت آنها هیچ سلطانی فرود نیاورده است» یعنی: حق تعالی هیچ حجت و برهانی را که بدان بر خدا بودن این بتان بی‌جان حجت آورید، نازل نکرده است «آنان جز از پندار پیروی نمی‌کنند» و مسلم است که پندار، حق را ببار نیاورده و به سوی حق راه نمی‌برد «و» آنان جز «از چیزی که نفسها خواهش می‌کند» پیروی نمی‌کنند بی‌آنکه هیچ توجه و التفاتی به آنچه که حق است و پیروی از آن واجب می‌باشد، داشته باشند «با آن‌که به راستی از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است» یعنی: برایشان در این مورد که بتان خدا نیستند، بیان واضح و حجت قاطعی آمده است و قرآن که حجت و برهان فروفرستاده از نزد خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر پیامبرش می‌باشد، جلوه‌گاه این بیان روشن است، همان پیامبری که خدای عزوجل او را در میان مردم برانگیخت و او را از جنس آنان قرار داد.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٣٤﴾

«یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟» یعنی: چنان نیست که انسان هر چه آرزو کند، به دست آورد پس خداوند متعال این پندار را که آنان می‌توانند بتانی را داشته باشند که به آنان نفع رسانیده و برایشان شفاعت کنند؛ پندار و آرزوی بی‌بنیادی می‌داند و چنین پنداری را زشت و ناموجه می‌شناسد. از این جهت در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا تَمَنَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَنْظُرْ مَا يَتَمَنَّى، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا يَكْتُبُ لَهُ مِنْ أَمْنِيَّةٍ: هرگاه یکی از شما آرزو می‌کند، باید بنگرد که چه

چیزی را آرزو می‌کند زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه چیزی برایش (در کارنامه‌اش) نوشته می‌شود».

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾

«پس انجام و آغاز» یعنی: آن جهان و این جهان «از آن خداست» بنابراین، در دنیا و آخرت بتان را با او هیچ مشارکتی نیست.

﴿٢٦﴾ وَكَرَّمْنَا مَلَائِكَةَ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَرِضَىٰ ﴿٢٦﴾

«و چه بسیار فرشته‌اند در آسمانها که شفاعتشان به کاری نیاید» یعنی: هرگاه فرشتگان با وجود کثرت عبادت و گرامی بودنشان نزد خدای سبحان، جز برای کسی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به شفاعت کردن برایش اذن دهد، شفاعت نمی‌کنند پس چگونه خواهد بود شفاعت این جمادات فاقد عقل و شعور! و چگونه شما جاهلان مشرک، شفاعت آنها را نزد خداوند جَلَّ جَلَلُهُ امید می‌برید در حالی که حق تعالی نه پرستش آنها را مشروع گردانیده و نه به این کار اذن داده است بلکه بر زبان تمام پیامبرانش از شرک نهی کرده و از آن براءت جسته است و تمام کتب الهی نیز بر این نهی ناطق‌اند؟ آری! فرشتگان گرامی نزد حق تعالی شفاعت نمی‌کنند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد؛ «مگر پس از آن که خدا اجازه دهد» که شفاعت کنند «به هر که خواهد» تا برای او شفاعت کنند «و خوشنود باشد» از شفاعت ایشان برای آن کس، به سبب آن که او از اهل توحید است لذا مشرکان از شفاعت هیچ بهره‌ای ندارند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ أُمَّةً سَمِيَّةً الْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾

«در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنث نام می‌گذارند» و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند پس آنان را دختر تلقی کرده و به نام دختران می‌نامند.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٢٨﴾

«و آنان را به این هیچ علمی نیست» زیرا نه آن منکران فرشتگان را شناخته‌اند، نه مشاهده‌شان کرده‌اند و نه این امر به طریقی از طریقی که مخبران از آن خبر می‌دهند، به آنان رسیده است بلکه صرفاً از روی جهل، گمراهی و جرأت و جسارت در حق خدای سبحان، این سخن را می‌گویند «جز از ظن» یعنی: از گمان و پندار «پیروی نمی‌کنند» درحالی‌که عقاید باید پشتوانه‌ای از قطع و یقین داشته باشد «و در واقع، پندار در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند» و چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد زیرا حقیقت جز با علم - یعنی با یقین - درک نمی‌شود پس گمان و پندار در قلمرو معارف حقیقی، یا یقینات هیچ راهی نداشته و از هیچ اعتباری برخوردار نیست، از این رو در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن، فان الظن أكذب الحديث: هان! از گمان پرهیزید زیرا گمان دروغترین سخنهاست».

فَاعْرُضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمَّا لُبِذْ إِلَّا الْحَبِيبَ الْأَعْيَنَ ﴿٢٩﴾

«پس از هر کس که از ذکر ما روی برتافته و جز زندگی این جهان را خواستار نبوده‌است، روی برتاب» یعنی: ای پیامبر ﷺ! از کسی که از قرآن یا از ذکر ما روی گردانیده، روی بگردان لذا مجادله با منکران را فروگذار زیرا تو آنچه را که بدان مأمور بوده‌ای، به آنان رسانده‌ای و بر تو جز ابلاغ پیام حق، تکلیف دیگری نیست. امام رازی گفته است: «اکثر مفسران برآنند که تمام عبارتهای (فاعرض: پس روی بگردان) در قرآن، به آیه قتال منسوخ است. درحالی‌که این سخن مفسران اساسی ندارد؛ زیرا امر به اعراض و رویگردانی پیامبر از کفار، با آیه قتال موافق است پس چگونه به آن منسوخ می‌شود؟ حقیقت این است که رسول اکرم ﷺ مأمور بودند تا کفار را به روشی حکیمانه و موعظه نیکو به سوی حق دعوت کنند اما چون آنها این دعوت را نپذیرفتند و به وسیله اباطیلشان با پیامبر ﷺ معارضه کردند، این بار به آن حضرت ﷺ دستور داده شد تا با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کند، سپس چون این شیوه نیز در هدایت آنان سودمند واقع نگشت، پروردگارش به وی فرمود: اینک از آنان روی

بگردان و با آنان به دلیل و برهان مقابله نکن زیرا آنان از چیز دیگری جز پندار خویش پیروی نمی‌کنند... پس چگونه امر به روی گردانی از کفار می‌تواند منسوخ باشد؟».

ذَلِكَ مَبْلَغُهُ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى ﴿٣٠﴾

«این منتهای علم آنان است» یعنی: زندگانی دنیا و خواهش‌های آن، منتهای میدان دانش کفار است و آنها به ما سوای آن - مانند کار دین و معنویت - هیچ التفاتی نمی‌کنند زیرا آنها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدنيا دار من لا دار له، ومال من لا مال له، ولها يجمع من لا عقل له: دنیا سرای کسی است که سرای دیگری ندارد و مال کسی است که مال دیگری ندارد و کسی برای آن گرد می‌آورد که عقلی ندارد». همچنین در دعای منقول از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا: بار خدایا! دنیا را بزرگترین اندیشه و مرام ما نگردان و نه آن را منتهای علم ما قرار ده».

«بی‌گمان پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او گمراه شده، داناتر و همو به کسی که راه یافته است، نیز آگاهتر است» این جمله، بیان علت دستور دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به اعراض و رویگردانی از کفار است. یعنی: خدای عزوجل می‌داند که چه کسی دعوت حق را اجابت کرده و چه کسی آن را اجابت نمی‌کند پس ای پیامبر صلی الله علیه و آله! تو خود را در دعوت آنان رنجور نکن زیرا جز ابلاغ پیام حق چیز دیگری بر عهده تو نیست و تو این مأموریت را به درستی انجام داده‌ای و بدان که خدای عزوجل به حال هر دو گروه داناتر است و هر یک را مطابق عقیده و عملش جزا می‌دهد.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنَى ﴿٣١﴾

«و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداوند است» یعنی: آفریننده، مالک و متصرف فقط اوست «تا سرانجام بدکرداران را به سزای آنچه انجام داده‌اند جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به پاداشی نیکو پاداش دهد» یعنی: سرانجام

کار خلق که نیکوکار و بدکار هر دو در میان آن وجود دارد، این است که خداوند متعال هر یک را مطابق عمل و کارکردش جزا می‌دهد. نیز احتمال دارد که معنی چنین باشد: پس، از کسانی که روی گردانیده‌اند، روی بگردان زیرا خدای سبحان بدکاران و نیکوکاران - هر دو - را مناسب حالشان جزا خواهد داد اما تو تکلیفت را انجام داده و پیام حق را به آنان ابلاغ کرده‌ای.

الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبْرَ الْإِنْتِ وَالْفَوْحِ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ وَسِعَ الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٣٣﴾

«کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند» یعنی: کسانی که نیکوکارند، همانانند که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. گناه کبیره: هر گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید:

۱ - شرک آوردن به خداوند متعال.

۲ - سحر.

۳ - قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را - جز به حق - حرام کرده است.

۴ - خوردن مال یتیم.

۵ - خوردن ربا.

۶ - روی گردانیدن در روز جنگ.

۷ - متهم کردن زنان پاکدامن بی خبر مؤمن به فحشاء».

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی‌ماند و

همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می شود.

«و» نیکوکاران همانانند که «از فواحش» یعنی: از ناشایستی ها و بی حیایی ها؛ همچون زنا و شرک پرهیز می کنند «مگر از لمم» که گناهان صغیره است. گفته شده: گناه کبیره هر گناهی است که ختم آن در قرآن به آتش دوزخ بشود، فواحش هر گناهی است که در آن حد شرعی مقرر باشد و گناه صغیره؛ گناهی است پایین تر از زنا، مانند بوسه و غمزه و نگاه. بخاری، مسلم و غیر ایشان از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: چیزی را شبیه تر به «لمم» از این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافته ام که فرمودند: «إن الله كتب علی ابن آدم حظّه من الزنی، أدرك ذلك لا محالة، فزنی العین النظر، وزنی اللسان النطق، والنفس تمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلك أو یکذبه: بی گمان خداوند متعال بر فرزند آدم بهره وی از زنا را نوشته است و او خواه ناخواه این بهره را در می یابد پس زنا ی چشم نظر کردن است و زنا ی زبان سخن گفتن و نفس نیز آرزو و اشتها می کند آن گاه فرج یا این اشتها را تصدیق می کند یا تکذیب». یعنی: آلت تناسلی یا این اشتها را تأیید کرده و مرتکب زنا می گردد، یا به آن دست رد زده اشتهای خود را مهار می کند و مرتکب زنا نمی شود.

«بی گمان پروردگارت نسبت به آنها گسترده آمرزش است» یعنی: هر چند گناه صغیره از حکم مؤاخذه حق تعالی خارج است، لیکن خارج از آن نیست که گناه شمرده شود اما خداوند متعال آن را به رحمت گسترده و مغفرت فراگیر خود می آمرزد و محو می کند. بیضاوی می گوید: «شاید حق تعالی هشدار به بدکاران و مژده به نیکوکاران را از آن رو با این جمله دنبال کرد که مرتکب گناه کبیره از رحمت وی ناامید نشده و فرود آمدن عذاب را بر خود حتمی و اجتناب ناپذیر نداند بلکه برود و با توبه و انابت، دروازه های رحمت را بکوبد». «او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد» یعنی: شما را در ضمن آفرینش پدرتان آدم از زمین آفرید زیرا حق تعالی آدم علیه السلام را از گل آفرید پس او به طبایع و سرشت های شما آگاه و داناست «و آن گاه که شما جنین هایی در شکمهای مادرانتان بودید» یعنی: در این حال نیز حق

تعالی می دانست که شما لابد به گناهان صغیره آلوده می شوید «پس خودتان را تزکیه نکنید» یعنی: از روی خودستایی و خودبزرگنمایی، خودتان را ستایش نکرده و از گناه پاک و بی آرایش معرفی نکنید و نگویید که از گناهان صغیره پاک و وارسته بوده و در هفت لفافه از عفاف و پاکدامنی و نجات قرار دارید. ولی اگر ثنا و وصف شما از خودتان بر سبیل اعتراف به نعمت باشد، این کاری نیکو است «خدا به حال کسی که» در دنیا از گناهان «پرهیزگاری نموده داناتر است». نظیر این آیه است آیه «نساء/۴۹»:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴾: (آیا ندیدی به سوی کسانی که خود را تزکیه می کنند؟ بلکه خداوند هر که را که خواهد تزکیه می کند و به اندازه نخ روی هسته خرمایی هم ستم نمی بینند).

مسلم در صحیح خود حدیث شریف ذیل را از محمد بن عمرو بن عطاء رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «من دخترم را (بره: نیکوکار) نام گذاشتم اما زینب بنت ابی سلمه به من گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این اسم نهی نمودند و فرمودند: خود را تزکیه نکنید زیرا خدای عزوجل به اهل بر و نیکویی از شما داناتر است. اصحاب گفتند: پس چه اسمی بر آن دختر بگذاریم؟ فرمودند: زینب». همچنین در حدیث شریف به روایت عبدالرحمن بن ابی بکره رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مرد دیگری ستایش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ویلک قطع عنق صاحبک - مرارا - إذا کان أحدکم مادحا صاحبه لا محالة، فليقل: أحسب فلانا والله حسيبه ولا أزکی علی الله أحدا، أحسبه كذا وكذا، إن کان يعلم ذلك: وای بر تو، گردن رفیقت را قطع نمودی - این جمله را چند بار تکرار نمودند پس چنانچه یکی از شما خواه ناخواه می خواهد رفیقش را مدح کند، باید بگوید: فلان را چنین می پندارم و خداوند جل جلاله حسابگر اوست و من احدی را بر خداوند جل جلاله تزکیه نمی کنم، من او را چنین و چنان می پندارم. در صورتی که به اوصافی که برای وی بر می شمرد، داناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند تا بر روی مداحان خاک پاشیده شود.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ثابت بن حارث انصاری رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: چون طفل صغیری از یهود می مرد، می گفتند: آن طفل صدیق است. پس این

خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، ایشان فرمودند: «كذبت اليهود، ما من نسمة يخلقه الله في بطن امه إلا ويعلم إنه شقى أو سعيد: دروغ گفتند یهود زیرا هیچ جنبنده‌ای که خداوند جل جلاله او را در شکم مادرش می‌آفریند، نیست مگر این که می‌داند که او شقی است یا سعید». پس خداوند متعال در این هنگام این آیه رانازل فرمود: ﴿هُوَ أَكْثَرُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...﴾.

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾

«پس آیا آن کسی را که روی برتافت» از خیر و از پیروی حق «دیده‌ای؟». مفسران در بیان سبب نزول آیات (۳۳ - ۴۱) از واحدی و ابن جریر نقل کرده‌اند که این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد زیرا او در آغاز پیرو دین رسول خدا ﷺ گردید ولی با طعن و سرزنش بعضی از مشرکان روبرو شد و وقتی به او گفتند: چرا دین بزرگان را ترک کرده و راه و رسم آنان را گم کرده‌ای و پنداشته‌ای که آنان در دوزخ‌اند؟ ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. سپس آن شخص برای ولید ضامن و عهده‌دار این امر شد که اگر چیزی از مال خویش را به وی بدهد و به شرک برگردد، وی از جای او عذاب خدای سبحان را تحمل می‌کند و برمی‌دارد! پس در آغاز ولید بخشی از مالی را که برای آن شخص در برابر اعطای آن تعهد به گردن گرفته بود داد اما پس از آن بخل ورزید و تمام آن را به وی نپرداخت. آن‌گاه خداوند متعال این آیات را نازل نمود. البته در سبب نزول این آیات، روایات دیگری نیز نقل شده است.

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾

«و اندکی بخشید» از مال «و باز ایستاد» از بخشیدن بقیه پس پرداخت آن را به اتمام نرسانید؟ گفته می‌شود: حفر فاکدی: حفر کرد اما به زمینی سخت و صخره مانند رسید که چاه‌کن را از ادامه کار و به اتمام رساندن حفر آن باز می‌دارد. همچنین وقتی خیر شخص کم شود، گفته می‌شود: اکدی الرجل.

أَعْنَدُهُ عِلْمَ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ﴿٣٥﴾

«آیا علم غیب نزد اوست و او می بیند؟» یعنی: آیا این شخص بی خیر، به عذابی که از وی غایب است علم دارد لذا به این امر یقین دارد که فرد دیگری از جایش عذاب را تحمل می کند؟ یا معنی این است: آیا این شخص که دست از انفاق مال کشید - یعنی ولیدبن مغیره - علم غیب دارد که مالش با انفاق تمام می شود؟ درحالی که قضیه چنان که او می پندارد، نیست.

أَمْ لَمْ يُبْتَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾

«یا بدانچه در صحیفه های موسی است» یعنی: به اسفاری که به موسی علیه السلام داده شد و مشتمل بر تورات بود «آگاهش نکرده اند؟» دلیل این که حق تعالی صحیفه های موسی علیه السلام را مقدم ذکر کرد، این است که این صحیفه ها از دیگر صحف مشهورتر، از نظر زمان نزدیکتر و از نظر تعداد بیشتر بود.

وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾ أَلَا نَزُرُ وَاِزْرَةً وِزْرًا آخِرًا ﴿٣٨﴾

«و ابراهیمی که وفا کرد» یعنی: آیا از مضمون صحفی که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام باوفا داد، آگاه نشده است، ابراهیمی که عهد به جای آورد و آنچه را که بدان مأمور شده بود، به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ به قولی: معنای (وفی) این است: ابراهیم علیه السلام در وفا کردن به عهدی که با خدای عزوجل بسته بود، سعی بلیغ کرد. به ذکر صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد زیرا مشرکان ادعا می کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می ورزیدند. آری! قاعده مطرح شده در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمی شود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾

«و» آیا از «این» امر آگاه نشده است «که به انسان جز آنچه عمل کرده نرسد» یعنی: به انسان جز پاداش و جزای سعی و عمل خود وی چیز دیگری نمی‌رسد و او در برابر عملی که انجامش نداده است، مستحق اجر و مزدی نیست. البته این قاعده که هیچ کس جز در برابر عمل خودش پاداش داده نمی‌شود، در مقابل قاعده سابق است که هیچ کس گناه دیگری را بر نمی‌دارد. پس همچنان که احدی مسئولیت یا گناه غیر خویش را بر دوش نمی‌کشد، همین‌گونه، جز در برابر کارکرد خودش پاداشی نیز به وی تعلق نمی‌گیرد.

امام شافعی رحمته الله از همین آیه کریمه چنین استنباط کرده است که ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد؛ زیرا این قرائت از عمل و کسب خودشان نیست. اما معتمد در مذاهب چهارگانه این است که ثواب قرائت به اموات می‌رسد زیرا این بخشش و دعایی است به وسیله قرآن که در هنگام تلاوتش، رحمت‌ها نازل می‌شود. در سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نیز رسیدن ثواب دعا و صدقه (ایصال ثواب) برای میت به ثبوت رسیده است و این امری اجماعی است. مسلم، بخاری و اصحاب کتب حدیث - جز این‌ماجه - از ابی هریره رضی الله عنه در حدیث شریف ذیل روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، أَوْ عِلْمٌ يَنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ:» چون انسان بمیرد؛ عمل وی قطع می‌شود جز از سه چیز: صدقه جاری، یا علمی که از آن سود برده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برای او دعا می‌کند». قرطبی می‌گوید: «بسیاری از احادیث بر این قول دلالت دارند که ثواب عمل صالح دیگران به مؤمن می‌رسد».

وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است «که کوشش او زودا که دیده شود» یعنی: عمل هر شخص، ثبت شده و محفوظ است و به زودی این سعی و عملش در روز قیامت بر او آشکار ساخته شده و عرضه می‌شود پس اهل

قیامت حاصل سعی و عملش را می‌بینند تا نیکوکار مورد اکرام و بدکار مورد سرزنش و توبیخ قرار گیرد.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿٤١﴾

«سپس به حسب آن سعی، به پاداشی هر چه تمامتر» یعنی: به پاداشی کامل و ناکاسته به تمام‌ترین شکل و صورت «پاداش داده خواهد شد» بنابراین، انسان در برابر گناه جزایی همانند آن دریافت می‌کند اما در برابر ثواب، از ده برابر تا هفتصدبرابر و بیشتر از آن - تا آنجا که خداوند عزوجل بر آن بیفزاید - پاداش داده می‌شود.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است «که بازگشت به سوی پروردگار توست» یعنی: سرانجام و سرنوشت همه کس به سوی حق تعالی است نه به سوی غیر وی لذا آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. روایت شده است که معاذبن جبل رضی الله عنه در میان قبیله «بنی‌اود» ایستاد و گفت: «ای بنی‌اود! من فرستاده فرستاده خداوند جل جلاله به سوی شما هستم، آیا می‌دانید که بازگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا به سوی دوزخ؟!».

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي ﴿٤٣﴾

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است «که هم اوست که خندانید و گریانید» یعنی: حق تعالی اهل بهشت را در بهشت خندانید و اهل دوزخ را در دوزخ گریانید، یا هر که را که خواست در دنیا خندانید؛ پس او را شادمان و مسرور ساخت و هر که را که خواست گریانید؛ پس او را اندوهگین و مغموم ساخت لذا اوست که آفریننده اسباب خنده و گریه می‌باشد.

واحدی در بیان سبب نزول این آیه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد گروهی گذشتند که می‌خندیدند پس خطاب به آنان

فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو برداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾.

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که میرانید و زنده گردانید» یعنی: حق تعالی است که اسباب مرگ و زندگی را به وجود آورد و جز او کسی بر این کار قادر نیست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٤٥﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید» از هر انسان، یا از هر حیوانی.

مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾

آری! او زوج نرینه و مادینه را آفرید «از نطفه‌ای چون فروریخته شود» در رحم و به یکباره در آن برجهانده شود. آفرینش نرینه و مادینه از نطفه، از جمله متضاداتی است که در آن وجود دارد زیرا بعضی از آن نرینه خلق می‌شود و بعضی مادینه. نطفه: آب اندک است.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾

«و نیز» در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «پدید آوردن عالم دیگر» یعنی: بازگردانیدن ارواح در اجسام به هنگام رستاخیز «بر عهده اوست».

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْفِي وَأَقْفِي ﴿٤٨﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید» یعنی: حق تعالی برای بعضی به قدری ثروت بخشید که آنها را از مردم بی‌نیاز گردانید و برای دیگران سرمایه‌ای فوق ثروت آنان داد. یا معنی این است: اوست که بعضی را سرمایه‌دار و بعضی را فقیر گردانید، بر حسب مشیت و بر اساس مصلحت و حکمت خویش.

بدین‌گونه، خداوند متعال از آیه (۳۸) تا این آیه، ده اصل و اساس مهمی را که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است بیان نمود و اینک این ده اصل و دلیل را با ذکر پنج مثال یا نمونه دیگر از ادله قدرت خویش مؤکد می‌گرداند که عبارت‌اند از:

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى ﴿٤٩﴾

«و هم اوست پروردگار ستاره شعری» «شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت». برخی از مفسران گفته‌اند: خدای سبحان برای رد بر کسانی که این ستاره را پرستش می‌کردند، مخصوصاً فرمود که پروردگار شعری است در حالی که او پروردگار همه چیزهاست. نقل است: اولین کسی که پرستش «شعری» را مرسوم کرد، ابوکبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا ﷺ به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند زیرا آن حضرت ﷺ مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول اکرم ﷺ بود.

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ﴿٥٠﴾

«و هم اوست که عاد نخستین را نابود ساخت» عاد نخستین، اولین امتی است که بعد از امت نوح علیه السلام نابود ساخته شده است. گفته شده که عاد نخستین؛ قوم هود علیه السلام و عاد دوم؛ عاد «ارم» است. به قولی دیگر: عاد دوم قوم ثمودند که صالح علیه السلام پیامبرشان بود.

وَتُمُودًا فَأَقْبَى ﴿٥١﴾

«و ثمود را نیز نابود ساخت» چنانکه عاد را نابود کرد «و هیچ کس را باقی نگذاشت» یعنی: هیچ یک از دو گروه یادشده را باقی نگذاشت.

وَقَوْمٍ نُوحٍ مِن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطَى ﴿٥٢﴾

«و پیش از آنها» یعنی: پیش از هلاک ساختن عاد و ثمود، خداوند جل جلاله «قوم نوح را هلاک کرد زیرا آنان ستمگرتر و سرکش تر بودند» از عاد و ثمود، چه آنان باوجود آن مدت طولانی (۹۵۰) ساله‌ای که نوح علیه السلام آنان را به سوی حق دعوت می‌کرد، با نافرمانی‌های خود در برابر خدای عزوجل گردنکشی کردند، به علاوه آنها آغازگر ستم بودند و آغازگر، ستمگرتر است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلية وزرها ووزر من عمل بها: هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

وَالْمُؤَنَّفَكَ آمَوَى ﴿٥٣﴾

«و مؤتکفه را واژگون کرد» مؤتکفه: شهرهای قوم لوط - یعنی سدوم و عاموره - است. این شهرها از آن رو مؤتکفه نامیده شد که هم اهالی خود را واژگون کرد و هم خود نگونسار شد - یعنی بلندای آن هم سطح زیرین آن گردید - وجبرئیل علیه السلام بعد از آن که آنها را به هوا برداشت، نگونسار واژگونشان کرد.

فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى ﴿٥٤﴾

«پوشاند بر آن» یعنی: بر شهرهای قوم لوط «آنچه را پوشاند» از سنگهایی که بر آن فروافتاد و نیز بر آنان انواع عذاب را پوشاند. ابهام در «ما» برای افاده تهویل و تعمیم عذاب بر آنان است.

فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكَ نَتَمَارَى ﴿٥٥﴾

«پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می‌داری» ای انسان تکذیب‌کننده شکاک شبهه‌افکن ناسپاس؟ مراد از نعمت‌ها، نعمت‌هایی است که خداوند متعال قبلاً آنها را بر شمرد؛ از آفرینششان، توانگر ساختنششان، آفرینش آسمان و زمین و نعمت‌هایی که در آنها برای انسان پدید آورده است.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى ﴿٥٦﴾

«این هشداردهنده‌ای از هشداردهندگان نخستین است» یعنی: محمد ﷺ فرستاده‌ای همچون فرستادگان پیشین قبل از خود به سوی شماست زیرا او نیز شما را بیم و هشدار می‌دهد همان‌گونه که ایشان اقوام خود را هشدار دادند. چنان‌که در سوره احقاف/۹ خواندیم که خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ﴾: «بگو: من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نبوده‌ام».

أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ ﴿٥٧﴾

«نزدیک شونده نزدیک گشت» یعنی: قیامت نزدیک شد چرا که زمان برپایی آن نزدیک است؛ چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مثلی ومثل الساعة كهاتين: مثل من و مثل قیامت همانند این دو انگشت من است». و دو انگشت میانه و سبابه خود را از هم باز کردند.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

«جز خدا کسی کاشف آن نیست» یعنی: هیچ کس جز خداوند عَلَّامٌ قادر به برطرف ساختن قیامت نیست؛ آن‌گاه که خلق را با سختی‌ها و هول و هراسهای آن درپوشاند.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

«آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟» یعنی: چگونه تکذیب‌کنان از استماع قرآن، یا از وقوع قیامت تعجب می‌کنید؟.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

«و می‌خندید» یعنی: از روی استهزا و تمسخر بر قرآن یا بر قیامت می‌خندید، با آن‌که قیامت نه محل تکذیب است و نه موضع استهزا «و نمی‌گریید؟» از بیم وانزجار و عید و عذابهای سختی که در آن است؟! روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از نزول این آیه هیچ‌گاه خندان دیده نشدند و خنده ایشان فقط تبسم بود. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که چون آیه: ﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ﴾ نازل شد، اهل «صفه» گفتند: «إنا لله وإنا إليه راجعون» سپس گریستند تا بدانجا که اشکهایشان بر رخسارهایشان جاری شد. پس چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدای گریه آنان را شنیدند، خود نیز با ایشان گریستند و ما نیز برای گریه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریستیم؛ آن‌گاه فرمودند: «لا يلج النار من بكي من خشية الله، ولا يدخل الجنة مصر على معصية الله، ولو لم تذبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيغفر لهم ويرحمهم إنه هو الغفور الرحيم: هر کس از ترس خدا گریست، به آتش وارد نمی‌شود و هر کس بر معصیت خدا پای فشرد، به بهشت وارد نمی‌شود و اگر شما گناه نکنید، همانا خداوند شما را بر می‌دارد و قومی را به میان می‌آورد که گناه کنند تا برآنان بیامزد و رحم کند زیرا اوست که آمرزگار مهربان می‌باشد». ابو حازم می‌گوید: «روزی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام درحالی بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرود آمد که مردی نزد ایشان می‌گریست پس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید

که این شخص کیست؟ فرمودند: این فلان است. جبرئیل عليه السلام گفت: ما همه اعمال بنی آدم را وزن می کنیم، جز گریه را زیرا خداوند متعال با یک قطره اشک، دریاهایی از جهنم را خاموش می گرداند».

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿١١﴾

«و شما بازی کننده هستید» یعنی: شما به انواع سرگرمی ها سرگرم و سرخوش هستید، یا شما متکبرانه سر برافراشته اید و می خرامید.

فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿١٢﴾

«پس الله را سجده کنید و بپرستید» از آن رو که او سزاوار سجده و پرستش از سوی شماست. روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند و مسلمانان و کفار که در امر وحی و قرآن شک داشته و با پیامبر صلی الله علیه و آله در ستیز بودند، نیز با ایشان سجده کردند. آری! آیات عظیم این سوره، چون پتکی سنگین بر دلهایشان فرود آمد به گونه ای که نتوانستند در برابر تأثیر قرآن مقاومت کنند پس بی اختیار به سجده رفتند. از همین رو شافعی و ابوحنیفه رحمهما الله بر آنند که این آیه محل سجده تلاوت است.

﴿سوره قمر﴾

مکی است و دارای (۵۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله، «قمر» نامیده شد.

قبلا در بیان فضیلت سوره «ق» نیز نقل کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اعاده آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت کوبنده و محکم بر دل‌های دروغ‌انگاران هشدارهای الهی است، به‌همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل‌های مؤمنان و باورمندان است».

أَقْرَبَتْ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾

«قیامت نزدیک شد» یعنی: قیامت به اعتبار زمانی که از عمر دنیا بعد از نبوت محمد صلی الله علیه و آله باقی مانده و در مقایسه با آنچه که از عمر دنیا گذشته است، نزدیک شد. البته مرور قرن‌ها بعد از نزول این آیه و گذشت ده‌ها قرن دیگر نیز، در عمر دنیایی که آن را دانشمندان معاصر پنج میلیارد سال یا بیشتر از آن تخمین زده‌اند، چیزی به حساب نمی‌آید لذا قیامت به این اعتبار نزدیک است که هر امر آمدنی‌ای نزدیک می‌باشد. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحابشان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم‌اکنون جز چیز اندکی از خورشید نمی‌بینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ شق‌گردید و دو پاره شد. عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این‌بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره شدن ماه، در زمان رسول اکرم ﷺ به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پردرخشش و قاطع آن حضرت ﷺ بود». بخاری، مسلم و غیر ایشان از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که برایشان نشانه‌ای را بنمایاند پس آن حضرت ﷺ ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد». در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت». همچنین بخاری و مسلم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم ﷺ ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

«و هرگاه» کافران قریش «نشانه‌ای ببینند» یعنی: معجزه‌ای برای آن حضرت ﷺ ببینند که دال بر نبوت ایشان باشد؛ «اعراض کنند» و از تصدیق و ایمان به آن روی برتابند «و گویند: سحری است مستمر» یعنی: این معجزه، سحری است نیرومند و سخت که بر هر سحر دیگری فایق می‌آید. آن‌گاه که یک چیز قوی و مستحکم باشد، اعراب می‌گویند: «استمر الشیء». یا مرادشان از «مستمر» این بود که این معجزه، جادویی دنباله‌دار و مستمر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه می‌گویند: آن‌گاه که ماه دو پاره شد، مشرکان گفتند: محمد ﷺ ما را سحر کرده است پس، از مسافران راه‌ها پرسید که آیا آنان نیز این پدیده را دیده‌اند یا خیر؟ و از مسافران سؤال کردند. آنها نیز گفتند: بلی! ما این پدیده را دیده‌ایم. آن‌گاه آیات (۱ - ۲) نازل شد. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من خود قبل از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، ماه را به شکل دو پاره در مکه دیدم. پس مشرکان گفتند: ماه جادو شده است!! آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقَرٌّ

«و دروغ شمردند» کافران نبوت رسول اکرم ﷺ را «و هوی و هوسهای خویش را» که شیطان با وسوسه‌های خود برایشان آراست «پیروی کردند» و حق را بعد از ظهور آن رد نمودند «و هر کاری مستقری دارد» یعنی: هر کاری به سرانجامی منتهی می‌شود؛ از ناکامی یا پیروزی در دنیا و نیکبختی یا بدبختی در آخرت اما نهایتاً خیر در اهل خیر و شر در اهل شر قرار می‌گیرد. یا معنی این است: برای هر کار حقیقتی است؛ پس آنچه از آن حقیقت که در دنیا مقدر باشد، به زودی نمایان می‌شود و آنچه که به آخرت موکول شده باشد، نیز به زودی شناخته می‌شود.

در این آیه نیز تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و مژده‌ای به ایشان است که پیروزی به زودی در دنیا همپیمانشان خواهد بود و در آخرت نیز درجات بلند و بهشت جاویدان از آن ایشان و پیروانشان است.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ

«و قطعاً از خبرها آنچه که در آن درس عبرت است، بدیشان رسیده است» یعنی: قطعاً از اخبار امت‌های دروغ‌انگار پیشین که داستانهایشان در قرآن بیان شده است، چنان درسها و موعظه‌هایی به کفار مکه رسیده است که تأمل در آنها برای دست برداشت‌نشان از آن شرراتها و بدیها کافی است.

حِكْمَةٌ بَلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْتُّذُرُ ﴿٥﴾

«حکمتی است بالغه» یعنی: قرآن به عنوان حکمتی رسا و تامه که در محکمی و استواری خود در اوجگاه اعتلا قرار دارد و در آن هیچ نقص و خللی نیست، بدیشان آمده است «ولی هشدارها سود نمی‌دهد» یعنی: هرگز بیم‌دادنها و هشدارها به حال معاندان سودی نمی‌بخشد زیرا عنادشان، آنان را از پذیرش حق برمی‌گرداند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ ﴿٦﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «از آنان روی برتاب» و خود را در دعوتشان خسته و رنجور نکن، از آنجا که بیم و هشدار در آنان تأثیر گذار نیست «روزی که دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می‌کند» یعنی: ای محمد ﷺ! این روز را برای آنان انتظار بکش. دعوتگر: اسرافیل عليه السلام است و (شئ و نُكْرٍ): رخداد وحشتناک و غریبی است که آن را از بس بزرگ می‌بینند، نمی‌شناسند چرا که قبل از آن با نظیر چنان امر بزرگی شناخت نداشته و مانند آن را ندیده بودند و آن رخداد وحشتناک، رفتن به سوی صحنه هولناک حساب روز قیامت است.

خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴿٧﴾

«در حالی که چشمهای خود را فروهسته‌اند» یعنی: روزی که از قبرهای خود بیرون می‌آیند، چشمهایشان خوار و ذلیل است از بس که احساس ذلت و پستی می‌کنند «چون ملخهای پراکنده از قبرها بر می‌آیند» یعنی: در اثر ذلت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود بیرون می‌آیند، گویی در کثرت و به هم آمیختگی‌شان مانند ملخهای پراکنده انبوهی هستند که به همدیگر درآمیخته‌اند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

«به سرعت» و بدون هیچ درنگ و تأخیری «به سوی آن دعوتگر» که اسرافیل علیه السلام است «می شتابند. کافران می گویند: امروز چه روز دشواری است» آری! آن روز بر کفار روز سخت و دشواری است ولی بر مؤمنان سخت نیست چنان که از مفهوم مخالف این آیه دانسته می شود.

﴿كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا وقالوا مجنون وازدجر﴾ ﴿٩﴾

«پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش، امت های دیگر و از جمله «قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند» انتساب نوح علیه السلام به عبودیت حق تعالی، گرامیداشت و تشریفی برای او و تنبیهی بر این حقیقت است که فقط نوح علیه السلام بود که در آن وقت هدف از آفرینش خود را - که همانا عبودیت است برآورده گردانید، چه در آن هنگام بر روی زمین جز او عابد دیگری برای خداوند جل جلاله وجود نداشت «و گفتند: دیوانه ای است» امت نوح علیه السلام به وی نسبت دیوانه گی را دادند «و با او به درستی برخورد شد» یعنی: نوح علیه السلام با انواع زجر و شکنجه و دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾

«پس دعا کرد به جناب پروردگار خویش که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس» و برای من و دین خویش از آنان انتقام بگیر. بدین گونه بود که نوح علیه السلام طالب نصرت بر آنان شد چرا که به تمرد، سرکشی و پافشاری آنان بر گمراهی پی برده و از آنان تماماً مأیوس شده بود. روایت شده است که: یکی از آنان می آمد و نوح علیه السلام را به زیر پای خود افکنده گلویش را آنچنان می فشرد که از خفگی بی هوش بر زمین می افتاد و چون به هوش می آمد، چنین دعا می کرد: «اللهم اغفر لقومی فإنهم لا يعلمون: بار الها! بر قومم بیامرز زیرا آنان نمی دانند».

فَفَنَحْنَا أَنْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿١١﴾

«پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم» که سخت، پیاپی و سیل آسابر آنان فرومی ریخت.

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَفَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدِيرٍ ﴿١٢﴾

«و از زمین چشمه‌ها برشکافتیم» یعنی: همه زمین و حتی درون تنورها را که جایگاه فروزش آتش است، چشمه‌های روان و بر شکافته‌ای گردانیدیم؛ «تا آب برای کاری که مقدر شده بود، به هم پیوست» یعنی: تا سرانجام، آب آسمان و آب زمین برای انجام امری که در باره آنان فیصله شده بود، جمع شد و به هم پیوست. آن امر فیصله شده، همانا هلاکتشان با غرق در آب بود.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾

«و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم» یعنی: نوح عليه السلام را بر کشتی‌ای که تخته‌های عریضی داشت و میخ‌ها آن تخته‌ها را به هم محکم پیوسته بود، سوار کردیم. مراد این است که کشتی نوح عليه السلام، سخت استوار و مستحکم بود.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرًا ﴿١٤﴾

«زیر نظر ما روان بود» یعنی: آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما، روان بود «به عنوان جزای کسی که او را ناسپاسی کرده بودند» یعنی: روان کردن کشتی، پاداشی برای نوح عليه السلام بود؛ همان کسی که برایشان نعمتی بود و آنها این نعمت را کفران و ناسپاسی کرده بودند. یا معنی این است: آنان به عنوان جزا و انتقامی برای نوح عليه السلام که دعوتش را مورد انکار قرار داده بودند، غرق ساخته شدند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٥﴾

«و به راستی آن را آیتی باقی گذاشتیم» یعنی: به راستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای عبرت‌گیران باقی گذاشتیم چنان که تا هنوز هم از وجود کشتی نوح علیه السلام بر کوه «آارات» سخن می‌رود. به قولی معنی این است: این برخوردی را که با آنان کردیم، به عنوان عبرت و موعظه‌ای برای آیندگان باقی گذاشتیم «پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست» که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: عذاب و هشدارهای من به گونه‌ای هولناک و عجیب بود که در وصف نمی‌گنجد و بدین‌گونه بود که برای پیامبر خود نوح علیه السلام انتقام گرفتیم.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٧﴾

«و هر آینه قرآن را برای ذکر» یعنی: برای یادگیری و حفظ «آسان کردیم» و کسی را که جویای حفظ آن باشد، بر یادگیری آن یاری نمودیم. به قولی دیگر معنی این است: قرآن را برای پندگرفتن و موعظه‌پذیری آماده کردیم چرا که در آن انواع پند و اندرز قرار دادیم «پس آیا هیچ پندپذیری هست» که از مواعظ و عبرت‌های آن پند و عبرت گیرد. آیه کریمه انگیزشی است بر فراگیری و آموختن قرآن، بسیار تلاوت نمودن آن و شتاب کردن در طلب فهم معانی آن. چنان‌که نظیر این معنی در آیه (۹۷) از سوره «مریم» نیز آمده است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر خدای عزوجل قرآن را بر زبان انسانها آسان نمی‌کرد، هرگز احدی از خلق نمی‌توانست که به کلام وی نطق کند». حکمت در تکرار ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ تجدد تنبیه و هشدار در مورد لزوم پندگرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾

«عاد به تکذیب پرداختند» عاد: قوم هود عليه السلام بودند که او در میانشان به پیامبری مبعوث شد اما به تکذیب وی پرداخته و او را آزار و شکنجه دادند «پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: بشنوید که عذاب و انذار ما برای آنان چگونه بود: «ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد «در روزی شوم دنباله‌دار» یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمر بود و با نحوست خود چنان برآنان استمرار یافت که تماما هلاک‌شان گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «نحوست آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». مراد این است که آن روز، بر کفار قوم عاد نحس و شوم بود، نه بر پیامبرشان و بر مؤمنان پس ذات آن روز نحس نبود بنابراین، تشاؤم به عدد (۱۳) و امثال آن از اعداد، شرعا صحیح نیست.

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾

آن باد صرصر چنان باد سختی بود «که مردم را از جا می‌کند» یعنی: آنان را از زیر پایشان همچون بر کندن درخت خرما از بن و ریشه، از جا می‌کند. مجاهد می‌گوید: «باد صرصر آنها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردنهایشان خرد گشته و سرهایشان از بدنهایشان جدا می‌شد». به قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرما را از ریشه برکنده‌ای بودند» خداوند متعال آنان را در درازی قد و قامت‌شان - آن‌گاه که باد آنها را از جا برمی‌کند و بر روهایشان بر زمین می‌کوبید - به درختان خرمایی تشبیه کرده که بر زمین می‌افتند درحالی که سر ندارند. منقعر: یعنی کنده شده از ریشه خویش.

كَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي ﴿٢١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تکرار این عبارت برای تهویل و افگندن بیم و هراس در دلهاست «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» تکرار این عبارت نیز چنان‌که گفتیم، برای تجدید تنبیه و توجه دادن به آنهاست. مفسران برای (للدکر) همچون آیه (۱۷) دو معنی بیان کرده‌اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. چنان‌که روایت شده است: «هیچ کتابی از کتابهای الهی همانند قرآن از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

«قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند» یعنی: قوم ثمود پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح عليه السلام را دروغزن شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هر کس یکی از انبیا عليهم السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران عليهم السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

فَقَالُوا أَبَشْرًا مِثَّا وَحِدًا فَنَّبَعْنَا إِنْآ إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾

«و گفتند» قوم صالح عليه السلام «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟» یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تک و تنهاست و بر دعوت خود هیچ پیروی ندارد؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود «و در سحر» یعنی: در آن صورت، ما در عذاب و رنج و سختی خواهیم بود. به‌قولی: مراد از (سحر) در اینجا دیوانه‌گی است، یعنی در صورت پیروی از صالح عليه السلام، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

أَلْفَى الذِّكْرَ عَلَيْهِمْ بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ ﴿٢٥﴾

«آیا از میان همه ما ذکر بر او فرود آمده است» یعنی: چگونه او از میان همه ما به وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارترند «نه بلکه او دروغگویی خودپسند است» یعنی: او دروغگویی است از حد متجاوز. اشر: نشاط و شادمانی، یا ناز و تکبر و غرور است.

سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مَنْ الْكُذَّابُ الْأَشْرُ ﴿٢٦﴾

«به زودی فردا خواهند دانست که دروغگوی گستاخ کیست» آیا صالح عليه السلام است یا آنان؟ مراد از فردا؛ وقت فرود آمدن عذاب بر آنان در دنیا، یا روز قیامت است.

إِنَّا مَرْسَلُوا النَّاقَةَ فَنَنَّا لَهُمْ فَأَرْتَقِبَهُمْ وَأَصْطَبِرُ ﴿٢٧﴾

«هرآینه ما فرستنده ماده شتر هستیم» یعنی: بیرون آورنده آن از درون صخره هستیم؛ همان گونه که آنان پیشنهاد کرده‌اند. روایت شده است که صالح عليه السلام دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد آن گاه صخره‌ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن پدیدار گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای از آن بیرون آمد «برای آزمایش آنان» یعنی: برای ابتلا و امتحانشان «پس مراقب آنان باش» ای صالح عليه السلام که چه می‌کنند «و شکیبایی کن» بر آزارهایی که از سوی آنان به تو می‌رسد.

وَنَبِّئَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرِبٍ مُحَضَّرٌ ﴿٢٨﴾

«و به آنان خبر ده که آب در میانشان» یعنی: در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» یک روز از آن شتر است و روز دیگر از آنان چنان که حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَلَا شَرِبٌ وَلَكُمُ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ﴾: «آبشخوری برای او و آبشخور روزی معین برای شماست» «شعراء/۱۵۵». «هر کدام را آب به نوبت خواهد بود» یا هر کدام در حصه‌ای از آب حاضر باشند. شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است. مجاهد

می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آنها شیر می‌داد و آنها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می‌بود، همه آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

فَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ۲۹

«پس رفیقشان را صدا کردند» یعنی: قبیله ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیقشان را ندا کردند و او را بر پی کردن شتر برانگیختند و او فرد بدبخت و شروری به نام «قدار بن سالف» بود؛ «پس او دست درازی نمود و شتر را پی کرد» یعنی: او بر شتر حمله برد و آن را پی کرد، یا بر دست دراز کردن به اسباب پی کردن شتر جسارت نموده و شتر را پی کرد. محمد بن اسحاق می‌گوید: «قدار در بن درختی بر سر راه شتر صالح کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي ۳۰

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت و نیز آیه بعدی تفسیرکننده آن است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَجِدَّةً فَكَانُوا كَهَشِيرِ الْحُمْطِرِ ۳۱

«هرآینه ما» در روز چهارم از پی کردن شتر «بر سرشان یک فریاد مرگبار فرستادیم» چنان‌که در سوره «هود» آمده است. مراد از آن: بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام است «و مانند خار و خاشاک در هم شکسته کومه‌ها، ریز ریز شدند» محتظر: صاحب حظیره و کومه است که برای گوسفندان خویش آغل (پرچین) درست می‌کند تا آنها را از باد و

سرما محفوظ دارد. پس آنان مانند خار و خاشاک خشک درون آغل گوسفندان شدند که بعد از فروافتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.

وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٣﴾

«و هرآینه قرآن را برای پندآموزی آسان گردانیدیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟» تفسیر نظیر آن گذشت.

كَذَّبَتْ قَوْمَ لُوطٍ بِالذُّرِّ ﴿٣٣﴾

«قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند» تفسیر نظیر آن، در آیه (۲۳) گذشت.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ ﴿٣٤﴾

«هرآینه ما بر سر آنان باد سنگبار فرورستادیم» حاصب: بادی است که آنان را با سنگریزه می‌زند «مگر خاندان لوط را» یعنی: جز لوط و پیروانش را «که به وقت سحر نجاتشان دادیم» سحر: یک ششم آخر شب پیش از طلوع بامداد است.

بِعَمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا كَذَّابِكُمْ بِحَجْرٍ مِنْ شُكْرِ ﴿٣٥﴾

«نعمتی از جانب ما بود» یعنی: این نجات دادن، انعام و مهربانی‌ای از جانب ما بر لوط عليه السلام و کسانی بود که از او پیروی کردند «هر که شکر گزارده، بدین سان او را پاداش می‌دهیم» یعنی: هر کس را که به ما و رسول ما مؤمن است و مطیع و به این ترتیب، شکرگزار نعمت ماست و آن را ناسپاسی نمی‌کند، این گونه پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالذُّرِّ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَيْفِيهِ، فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٧﴾

«و لوط آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود» یعنی: لوط قومش را از گرفتن سخت خداوند متعال و از عذاب بسیار شدید او هشدار داده بود؛ «ولی در هشدارها

به جدال برخاستند» یعنی: آنان در هشدارها شک نموده و آن را باور نکردند، سپس بدین حد از کفر و انکار نیز بسنده نکرده و جرم بزرگ دیگری را مرتکب شدند: «و از مهمانان او کام دل خواستند» یعنی: از لوط علیه السلام خواستند تا آنان را بر فرشتگانی که به صورت جوانانی امرد و خوبروی نزد وی آمده بودند، دسترسی دهد تا چنانکه عادتشان بود، با آنها بدکاری کنند زیرا زن گمراه لوط علیه السلام به آنان پیغام فرستاده و از آمدن چنین مهمانان خوبرویی برای لوط علیه السلام، آگاهشان کرده بود پس همین که این خبر را شنیدند، از همه جا شتابان به سوی لوط علیه السلام روی آوردند ولی او در را به رویشان بست اما آنها شروع به شکستن در کردند و لوط علیه السلام پیوسته از آنان می‌خواست که از مهمانانش دست بردارند «پس دیدگانشان را محو ساختیم» یعنی: چشمانشان را کاملاً محو کردیم به طوری که هیچ شکافی در آنها دیده نمی‌شد چنان که باد نشانه‌های راه را با خاکی که بر روی آنها می‌پوشاند، محو می‌کند. به قولی: خداوند جل جلاله نور چشمانشان را از بین برد، با آن که چشمانشان به حال خود باقی بود. «و گفتیم: عذاب و هشدارهای ما را بچشید» یعنی: حاصل و مزه هشدارهای ما را بچشید. تفسیر نظیر آن نیز گذشت.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

«و به راستی که سپیده‌دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد» یعنی: به هنگام بامداد؛ عذابی عام، فراگیر و پیوسته بر آنان فرود آمد که در میانشان جا گرفت و از آنان هرگز قطع نشد تا تماماً نابودشان کرد. یا مراد این است که آن عذاب، عذابی متصل و در پیوسته به عذاب آخرت بود. فایده آوردن قید «بکره» بعد از «صبحهم»، بیان رخ داد عذاب بر آنان در نخستین لحظات بامداد است زیرا صبح بر زمانی دوامدار تا بعد از سپیده و تا هنگام طلوع خورشید اطلاق می‌شود و چون بعد از بیان صبح، «بکره» اضافه شد؛ این قید مفید این معنی گردید که فرود آمدن عذاب بر آنان در اولین لحظات بامداد بود.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِيرِ ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾

«پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» بیضاوی می‌گوید: «خداوند متعال این دو پیام را در هر داستانی تکرار نمود، برای اشعار و اعلام این حقیقت که تکذیب هر یک از پیامبران مقتضی فرود آمدن عذاب بوده و گوش سپردن به هر داستانی، مستدعی پندگرفتن و هشدارپذیری است و نیز به این منظور که تنبیه و بیدارباش خود را تجدید نماید تا سهو و غفلت بر انسانها چیره نشود. حکمت در تکرار: ﴿فِي أَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾، ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ و مانند آنها نیز همین است». اما دلیل این که حق تعالی آیه: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذِيرِ﴾ را در این داستان تکرار نکرد چنان که درسه داستان دیگر تکرار نمود؛ این است که: سه بار تکرار آن به حد کافی مفید تأکید است و دیگر به تکرار مجدد آن نیازی نیست.

هدف از بیان این داستانها در کل، پند و عبرت گرفتن انسانها از آنهاست. البته حق تعالی قرآن کریم را برای پندپذیری و عبرت گرفتن آسان و آماده نموده است.

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ ﴿٤١﴾

این داستان پنجم و آخرین داستانی است که با ایجاز در این سوره بیان شده است. «و در حقیقت هشداردهندگان» که موسی و هارون علیهما السلام بودند «به سراغ آل فرعون آمدند» یعنی: آنها به سراغ خود فرعون و قوم وی آمدند. و خداوند عز وجل به ذکر «آل فرعون» اکتفا نموده و از خود وی نام نبرد زیرا او پیشوایشان بود پس او به دریافت این هشدار اولی و خواهی‌نخواهی در تحت این معنی داخل است. فرق در میان «آل» و «قوم» این است که: قوم از آل عام تر می‌باشد زیرا قوم همه‌کسانی هستند که رئیس و سردمدار به امورشان می‌پردازد و آنان از وی حرف‌شنوی دارند اما آل: فقط کسانی هستند که خیر و شرشان به رئیس، یا خیر و شر رئیس به آنان بر می‌گردد. همچنین جایز است که مراد از «نذر» نه هشداردهندگان بلکه آیات و معجزاتی باشد که موسی علیه السلام به وسیله آنها هشدارشان داد.

كَذِبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاكُمْ أَحَدًا عَزِيزٍ مُّقَدِّرٍ ﴿٤٢﴾

«اما آنها همه معجزات ما را دروغ شمردند» مراد؛ معجزات نه گانه‌ای است که ذکر آنها در چندین سوره گذشت «پس آنان را چنان فروگرفتیم که زبردستی توانمند گیرد» یعنی: آنها را بسان فروگرفتن کسی که در انتقام‌گیری غالب و بر نابودسازی تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌گرداند، فرو گرفتیم.

ملاحظه می‌شود که امت‌های پنج‌گانه ذکر شده در این سوره؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و آل فرعون همه در جرم و جزا مشترک‌اند زیرا جرم همه آنان تقریباً یک چیز است و آن عبارت از: کفر به خداوند عز وجل، تکذیب پیامبران علیهم السلام و ارتکاب معاصی دیگری است و هرچند جزای آنها در میان طوفان، باد صرصر، بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام، باد سنگبار و غرق، گوناگون می‌باشد ولی نتیجه همه آنها یکی است و آن براندازی و ریشه‌کن ساختن کلی آنهاست. پس این داستانها همه، برای کفار قریش و امثالشان از کفار دروغ‌انگار تا روز قیامت عبرت‌آموز است.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

ای مردم مکه و ای کسانی که دعوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم به شما رسیده است: «آیا کافران شما از همه اینان» که برشمردیم «برترند؟» یعنی: باید شما مردم مکه یا قوم عرب بدانید که کفارتان از کفار امت‌های پیشین که به سبب کفرشان نابود ساخته شدند، بهتر نیستند پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید؛ «یا شما را در کتابهای آسمانی حکم برائت است» که هر کس از شما کفر و انکار ورزید، از عذاب خداوند عز وجل ایمن باشد؟! قطعاً چنین نیست.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ﴿٤٤﴾

«یا می‌گویند: ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم» یعنی: ما قریشیان گروهی هستیم که هیچ نیرویی توان رویارویی با ما را ندارد، به سبب کثرت شمار و امکانات ما و این‌که

کار ما چنان به همپشتی و یکپارچگی متکی است که مغلوب نمی‌شویم بلکه بر دشمنانمان پیروز شده و از آنان انتقام می‌گیریم.

سَبْرَمُ الْجَمْعِ وَيُولُونَ الذَّبْرَ ﴿٤٥﴾

«زودا که این جمع» یعنی: جمع کفار مکه، یا کفار عرب به‌طور عام «در هم شکسته شوند و پشت کنند» و چنین هم شد زیرا خدای عزوجل آنان را در روز بدر شکست داد به طوری که رؤسای شرک و سردمداران کفر کشته شدند و دیگران نیز پشت کردند پس سپاس خدای راست جل‌جلاله. در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش به‌زاری مناجات کرده و گفتند: «أُنشِدْكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَعْبُدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا: پروردگارا! تو را به عهد و وعدهات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدایا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه دست آن حضرت صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول‌الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبه خود بیرون آمده و درحالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: ﴿سَبْرَمُ الْجَمْعِ وَيُولُونَ الذَّبْرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرٌ﴾. اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابراین روایت، آیه کریمه دربرگیرنده معجزه‌ای غیبی می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان‌که گذشت - تماما مکی می‌باشد.

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود: کفار قریش در روز بدر گفتند: ﴿نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْصَرٌّ﴾: (ما جمعی کین‌ستان وهمپشتیم)

پس نازل شد: ﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾: (زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند).

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذَى وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾

«بلکه وعده گاهشان قیامت است» یعنی: قیامت وعده گاه عذاب اخروی آنهاست لذا این عذابی که در دنیا با کشتن، اسارت و سرکوبشان به آنان رسید؛ تمام عذابی نیست که به آنان وعده داده شده است بلکه این فقط مقدمه‌ای از مقدمات و طلیعه‌ای از طلیعه‌های عذاب اخروی است «و قیامت سخت‌تر» و سهمگین‌تر است. یعنی: عذاب قیامت در زیان خود، از عذاب روز بدر بزرگتر است. ادهی و داهیه: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ‌تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٤٧﴾

مسلم و ترمذی در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان قریش آمدند و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره عقیده «قدر» بگومگو کردند پس خداوند جل جلاله این آیه را تا فرموده‌اش: ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ نازل کرد. «قطعا مجرمان در گمراهی و سحرند» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت. ابن حبان از ابی امامه باهلی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: سوگند به خدا جل جلاله که من از پیامبرش صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آیات ﴿إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ...﴾ تا ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ درباره قدریه نازل شده است. قدریه گروهی‌اند که می‌گویند: «انسان خالق و آفریننده افعال خویش است».

يَوْمَ يُسْجَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ ﴿٤٨﴾

«روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند» و به آنان گفته شود: «آسیب دوزخ را بچشید» یعنی: جوشش گرما و شدت عذاب آن را تحمل کنید.

إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

«هر آینه ما هر چیزی را به اندازه» ای مقرر و معین که از قبل برای آن سنجیده‌ایم؛ «آفریده‌ایم». شایان ذکر است که اهل سنت با این آیه کریمه بر اثبات قدر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقتش استدلال کرده‌اند و آن عبارت از علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کل شیء بقدر، حتی العجز والکسل: همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «از خدای عزوجل یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله وماشاء فعل: خداوند عزوجل مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أنى فعلت کذا لکان کذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کارشيطان می‌گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است. قرطبی می‌گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مقدر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آنها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و

قدرت خلقش بنابراین، خلق را در آنها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن و سنت بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطة قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد». همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هر دو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَبْسٍ بِالْبَصْرِ ﴿٥٠﴾

«و فرمان ما جز یک بار نیست، چون چشم به هم زدنی» یعنی: حکم و فرمان ما در سرعت خود، یکبار یا یک کلمه است، مانند چشم به هم زدنی. لمح بصر: بسته کردن و سپس باز کردن چشم است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَدَكِرٍ ﴿٥١﴾

«و قطعاً همانند شما را سخت نابود کردیم» یعنی: ای گروه قریش! اشباه و امثال شما از کافران امت‌ها، یا پیروان و یاران شما را سخت نابود کردیم «پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟» که از اندرزها و موعظه‌ها پند گرفته و به حق بودن این پیام‌هایی ببرد و بنابراین، از مجازات الهی و از این‌که بر وی همان رود که بر امت‌های گذشته رفته است، بترسد؟.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾

«و هر چه کرده‌اند در نامه‌ها هست» یعنی: تمام آنچه که امت‌ها از خیر یا شر انجام داده‌اند، در لوح محفوظ نوشته شده است. به قولی معنی این است: تمام آنچه که امت‌ها

از خیر یا شر انجام داده‌اند، در نامه‌هایی که فرشتگان نگهبان نوشته و ترتیب داده‌اند، ثبت شده است.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿٥٣﴾

«و هر خرد و بزرگی نوشته شده» یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آنها - در لوح محفوظ نوشته شده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به عائشه رضی الله عنها فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده پرهیز زیرا برای آنها از جانب خداوند ﷻ پرسشی است».

إِنَّ الْتَّقِيْنَ فِي جَنَّتٍ وَنَهْرٍ ﴿٥٤﴾

«بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند» یعنی: ایشان در باغها و جویبارهای متنوع و گوناگونی قرار دارند که از آب و سایر نوشابه‌های فرحبخش و گوارا؛ مانند عسل، شیر و شراب غیر سکر آور جاری ساخته شده است.

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْنَدٍ ﴿٥٥﴾

آری! پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانایند» فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند. خاطر نشان می‌شود که عنایت در اینجا، عنایت مکانی نیست.

﴿سوره رحمن﴾

مکی است و دارای (۷۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مفید مبالغه در رحمت حق تعالی می باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لکل شی عروس وعروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می باشد».

و هرچند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماما مدنی است ولی چنانکه قرطبی، ابن کثیر و جمهور مفسران می گویند: صحیح تر آن است که این سوره تماما مکی است، به استثنای آیه: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: ﴿فَإِيَّاءِ آلِهِ رَبِّكُمْ نَكَّدِبَانِ﴾ می رسیدم؛ آنها می گفتند: لابیء من نعمه ربنا نكذب، فلک الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگارمان را تکذیب نمی کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس بن عاصم منقری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن علیه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی ای است،

بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾

هرگاه این سوره برای بر شمردن نعمت‌های الهی بر بندگانش می‌باشد پس حق تعالی نعمتی را که از نظر قدر و مرتبت بزرگترین آنها و در منفعت و فواید خویش؛ بیشترین، تمام‌ترین و بزرگترین آنهاست، بر دیگر نعمت‌ها مقدم گردانیده و می‌فرماید: «خدای رحمان» که منعم حقیقی نعمت‌های بزرگ دنیوی و اخروی می‌باشد «قرآن را آموزش داد» و فراگیری و فهم و حفظ آن را بر مؤمنان آسان گردانید. پس نعمت عظمای قرآن را که مدار سعادت دو جهانی می‌باشد، سپاس بگزارید.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿٣﴾

سپس به نعمت آفرینش منت گذاشت و فرمود: «انسان را آفرید».

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿٤﴾

سپس در بیان سومین نعمت، تعلیم و آموزش نطق و بیان به انسان را که سبب تفاهم و وسیله گفت‌وگو و مکالمه اوست، منت نهاد و فرمود: «به او بیان آموخت» مراد از بیان، تعلیم نامهای اشیاء است. به قولی: مراد از بیان: تعلیم زبانها و گویشها و نیروی فهماندن به دیگران؛ یعنی نیروی تعبیر از معانی اندرونی و نطق و بیان می‌باشد. و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است. آری! انسان تنها موجودی است که با نطق بیست‌وهشت حرف، میلیاردها کلمات را به هزاران زبان تکلم می‌کند. آیه کریمه گویای این حقیقت نیز هست که استعداد انسان برای فراگیری علم، بزرگترین ویژگی و امتیاز اوست و مقدم ساختن ذکر قرآن به این حقیقت اشاره دارد که بزرگترین چیزی که انسان فرامی‌گیرد، قرآن است.

الشمس والقمر بحسبان ﴿٥﴾

«خورشید و ماه، حساب معینی دارند» یعنی: این دو پدیده، به حساب مقرر و در برجها و منازل معینی سیر دورانی داشته و از آنها تجاوز نمی‌کنند، در نتیجه، خورشید و ماه با این سیر و سفر معین خود؛ بر تعداد ماه‌ها و سالها، فصل‌های کشاورزی، میعاد معاملات و عمر بشر راهنمایی نموده و فواید بسیاری را برای انسان، نبات و حیوان برمی‌آورند.

والنجم والشجر يسجدان ﴿٦﴾

سپس حق تعالی به بیان نعمت‌های خویش در پاره‌ای از عوالم سفلائی زمینی پرداخته و می‌فرماید: «و نجم و شجر سجده می‌کنند» نجم گیاهی است که ساق ندارد؛ مانند گیاه گندم و شجر گیاهی است که دارای ساق است؛ مانند درخت خرما. مراد از سجود آنها انقیاد طبیعی آنها برای خداوند متعال همانند انقیاد و تسلیم سجده‌کنندگان مکلف، به اختیار و رضای خویش است. مجاهد، حسن و قتاده می‌گویند: «مراد از نجم، ستارگان آسمان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول آشکارتر به نظر می‌رسد». والله اعلم.

والسما رفعها ووضع الميزان ﴿٧﴾

«و آسمان را برافراشت» و آن را بر فراز زمین قرارداد «و میزان را گذاشت» یعنی: در زمین میزان عدالتی را که بدان امر کرده است، وضع کرد و نیز نظام هستی را بر معیار عدل، هماهنگی و نظم برقرار کرد. در حدیث شریف آمده است: «بالعدل قامت السموات والأرض: آسمانها و زمین به عدالت برپا شده‌اند».

ألا تظنوا في الميزان ﴿٨﴾

و از جمله مصادیق بارز عدل یکی این است که در اثنای مبادله اشیاء، در ابزار وزن - یعنی در ترازو و سنجه - از عدل و انصاف تجاوز نکنید: «از بهر آن که در میزان از حد تجاوز نکنید» یعنی: حق تعالی میزان را به خاطر آن نهاد که از عدل تجاوز نکنید.

حسن می‌گوید: «مراد از میزان ترازو است و خداوند عَلَّامٌ به رعایت عدالت در وزن دستور داد تا هم به وسیله آن انصاف داده شود و هم انصاف گرفته شود». به قولی: مراد از «میزان» قرآن است. البته حمل «میزان» بر امور معنوی و مادی - هر دو - ممکن است لذا جایز است مراد از میزان هر چیزی باشد که حقایق و اندازه‌های اشیاء با آن معلوم می‌شود، چه آن چیز مادی باشد؛ مانند پیمانه، متر و ترازو و چه معنوی باشد؛ مانند افکار، آراء و ارزشهای علمی و معرفتی.

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾

«و وزن را به انصاف بر پا دارید» یعنی: وزنه‌ایتان را دادگرانه و به عدالت بسنجید و ارزیابی کنید «و در ترازو کمی و کاستی نیاورید».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان اولاً به رعایت عدالت و برابری در میزان دستور داد، سپس از طغیان و تجاوز از حد با افزودن بر وزن نهی کرد آن‌گاه از کمی و کاستی‌ای که سبب زیان و تاوان است نهی نمود. پس هر یک از این توصیه‌ها، در جای خود معنی و پیام روشنی دارد.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾

«و زمین را برای مردم نهاد» یعنی: آن را برای خلق - اعم از انس، جن و غیر آنان - پدید آورد و گستراند.

فِيهَا فَكِيهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾

«در آن» یعنی: در زمین «فاکيهه است» فاکيهه: هر چیزی است که انسان از خوردن آن لذت برده و طبع وی شاد گردد؛ از انواع میوه‌ها «و» در زمین «درختان خرماي دارای پوشش‌هاست» اکمام: جمع کم به کسرکاف، عبارت است از غلاف خرما در آغاز برآمدنش که میوه خرما در اندرون آن قرار دارد و هنوز از آن بیرون نیامده است.

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٣﴾

«و دانه‌های پوست دار و گیاهان ریحان» مراد از حب: تمام حبوباتی است که به‌عنوان مواد غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چون گندم، جو، ذرت و مانند آنها. عصف: علف کشتزار و اولین چیزی است که از دانه‌ها می‌روید. حسن می‌گوید: «عصف، کاه است و ریحان برگ». یا ریحان، همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد.

فَإِيَّاءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

«پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» خطاب برای جن وانس است، به دلیل آیات (۱۰، ۳۱، ۳۳) از همین سوره که به این معنی می‌پردازند. آلاء: نعمت‌ها است. پس خداوند متعال در این سوره نعمتهایش را برای خلقش برشمرده و آنها را به یادشان آورده است، سپس برشمردن نعمت‌ها و بیان خصلت‌ها را با این آیه دنبال نموده و آن را در میان هر دو نعمت فاصله قرار داده است تا بندگان را به نعمت‌های خود متوجه و متنبه و بدین نعمت‌ها مقرر و معترف گرداند، هم از این روی، این آیه را در این سوره مبارکه سی‌ویک بار تکرار کرده است.

البته این شیوه بیانی، در ادبیات عرب شناخته شده است. مثلاً به کسی که او را با احسانهای پی‌درپی خود نواخته‌اند ولی او آن را ناسپاسی می‌کند؛ می‌گویند: آیا فقیر نبودی و بی‌نیازت ساختم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟ آیا پیاده نبودی و سوارت کردم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟... که تکرار این ترجیع‌بند در همچو اموری بسیار نیکو و معنی‌دار می‌باشد. چنان‌که مهلهل در رثای کلیب می‌گوید:

علی أن لیس عدلاً من کلیب	إذا ما ضیم جیران المجیر
علی أن لیس عدلاً من کلیب	إذا رجف العضاة من الدبور
علی أن لیس عدلاً من کلیب	إذا خرجت مخبأة الخدور

تا به آخر این قصیده.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾

«انسان را از گل خشکیده سفال مانند آفرید» اصل انسان، همان آدم عليه السلام است. صلصال: گل است آن‌گاه که خشک شده و برای آن صلصله و صدایی شنیده شود. فخار: سفالی است که با آتش پخته شود. البته عبارات قرآن در بیان آفرینش انسان به اعتبار مراتب آن متنوع است، چون: «آفرید انسان را از خاک»، «از گل متغیر و گندیده»، «از گل چسبنده»، «از گل خشک». این تنوع خود به این حقیقت اشاره دارد که آدم عليه السلام اولاً از خاک آفریده شد، سپس در دومین مرحله از آفرینش خود، به گل متطور گردید آن‌گاه به گل متغیر و بوی‌دار تبدیل شد، سپس به گل چسبنده، سپس به گل خشک... پس گویی انسان هم از این، هم از آن و هم از آن دیگری آفریده شده است.

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ ﴿١٥﴾

«و جن را از زبانه آتش آفرید» مارج: شعله برآمده از آتش است که دارای زبانه شدیدی است و اصل جن همانا ابلیس علیه‌اللعنه است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جن از زبانه آتش و آدم از آنچه که به شما توصیف شده است».

فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که او را عبادت کرده و از او پروا دارید؟.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾

«پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» از مشرق و مغرب به صیغه تشبیه تعبیر شد زیرا خورشید در زمستان مشرق و مغربی دارد و در تابستان مشرق و مغرب دیگری و با این اختلاف مشرقها و مغربهاست که فصلهای چهارگانه سال به وجود آمده و جو جغرافیایی از سرما به گرما و باز به حال اعتدال تغییر می‌کند. البته اختلاف

مشرقها و مغربها منافع عظیم دیگری نیز برای انسان دارد. آری! اگر خورشید در طلوعگاه و غروبگاه خود ثابت و یکنواخت می‌بود، بی‌گمان موسم‌های تابستان و زمستان و تغییرات فصلی پدید نمی‌آمد و نظام زندگی در کره زمین مختل می‌شد.

فَإِيَّاءِ الْآءِ رَبِّكُمْ كَذَّبَانِ ﴿١٨﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و آنها را انکار کرده و شکر نمی‌گزارید؟ به این‌که حق تعالی را عبادت کرده و از او پروا دارید.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾

«دو دریا را به‌گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند» یعنی: تنگانگ در جوار یک‌دیگر قرار گیرند پس با آن‌که در منظر چشم هیچ فاصله‌ای میان آنها نیست اما با این وجود، در هم نمی‌آمیزند زیرا «میان آن دو، برزخی است» یعنی: حاجز و حجابی است که جلو آمیزش آنها را می‌گیرد «که به هم تجاوز نمی‌کنند» یعنی: بر اثر وجود آن حاجز و حایل، یکی از آنها به دیگری تجاوز نمی‌کند تا به آن درآید و درآمیزد. ابن‌جریج می‌گوید: این دو دریا عبارتند از دریای نمکین و نهرهای شیرین و گوارا پس آب شیرین برای نوشیدن و آب دادن حیوانات و نباتات است و آب نمکین برای پاکسازی آب از میکروبها، اصلاح طبقات هوا، بیرون آوردن مروارید و مرجان و منافع دیگر.

فَإِيَّاءِ الْآءِ رَبِّكُمْ كَذَّبَانِ ﴿٢١﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که پرستش و تقوای حق تعالی را در پیش گیرید؟.

يُخْرِجُ مِنْهَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَاتُ ﴿٢٢﴾

«از آن دو» دریا «لؤلؤ و مرجان بیرون می آید» لؤلؤ: دری است که از صدف بیرون می آید و مرجان: نگینی است سرخ‌رنگ و معروف. مراد این است که مروارید و مرجان از یکی از آن دو دریا که دریای نمکین است بیرون می آید و در میان اعراب این روش متداول است که دو جنس را جمع می‌کنند، سپس از یکی از آنها خبر می‌دهند چنان که حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ﴾: «ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از خود شما نزد شما نیامده‌اند؟» (انعام/۱۳۰) درحالی که پیامبران از انس اند نه از جن. و چنان که می‌گویی: «از شهر بیرون شدم». درحالی که از یکی از محلات آن بیرون شده‌ای، نه از همه اماکن آن.

فَبِأَيِّ آيَةٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا در این نعمت‌ها چنان نشانه‌های عظیم و فراوانی وجود دارد که احدی قادر به تکذیب آنها نبوده و آنها را انکار نتواند کرد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٢٤﴾

«و او راست در دریا کشتی‌های روان شونده برافراشته» ای که بعضی از تخته‌های آن بر بالای بعضی دیگر نهاده شده و به گونه‌ای بلند و برافراشته ساخته شده که «چون کوه‌هاست» پس این کشتی‌های کوه‌پیکر، محموله‌های بسیار بزرگ و هولناکی از ارزاق و غیر آنها را از کشوری به کشوری و از شهری به شهری نقل می‌دهند تا به هر سرزمین مواد مورد نیاز آن را رسانده و موادی را که افزون بر نیازهای ساکنان و مردم آن است به سرزمین‌های دیگر انتقال دهند و این کشتی‌ها و محموله‌ها چنان بزرگ‌اند که محموله‌های عظیم و هولناکی را جابجا می‌کنند؛ مثلاً برخی از نفتکش‌ها پنجصد هزار تن نفت را حمل می‌کنند و همین‌طور ناوگانهای نظامی، حامل ده‌ها هواپیما، برج‌های جنگی ویرانگر و زیر دریایی‌های اتمی می‌باشند.

آیه کریمه با تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها، معجزه غیبی قرآنی‌ای را نیز در بر دارد زیرا این تشبیه جز با دیدن کشتی‌ها عصری زمان ما، به کمال و تمام خود جلوه‌گر نمی‌شود.

فَبَآئِيَ آءِآءِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ ﴿٢٥﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» آخر این نعمت‌های عدیده، برای شما آفریده شده است پس آیا می‌توانید صنعت کشتی‌های بزرگ، کیفیت روان شدن آنها در دریا و سایر بهره‌گیریهایی را که از آنها در امور و منافع خویش می‌کنید، انکار نمایید؟.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٣٦﴾

سپس خداوند متعال بعد از برشمردن نعمت‌های دینی و دنیوی و استدلال به آفاق و انفس بر قدرت و یگانگی خود، از فنا و نابودی تمام هستی خبر داده و از زوال کلیه نعمت‌های دنیوی سخن می‌گوید و این‌که جز ذات ذوالجلال او دیگر کسی در عرصه هستی باقی نمی‌ماند: «هر که بر روی آن است، فنا شونده است» یعنی: هر کس بر روی زمین است؛ از انسانها، حیوانات و غیره، به زودی فنا و نابود می‌شود و حیات آنها روزی به پایان می‌رسد.

وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٣٧﴾

«و ذات پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است باقی می‌ماند» وجه ربک: وجه یا روی پروردگار؛ عبارت از ذات و وجود اوست پس اطلاق وجه بر ذات حق تعالی، مجاز مرسل و از باب اطلاق جزء و اراده کل است. جلال: یعنی عظمت و بزرگی و اکرام. این صفت مفید این معنی است که حق تعالی از هر چیزی که سزاوارش نمی‌باشد، والاتر است و نیز او دارای فضل و متی است عام؛ با نعمت‌هایی که بر مؤمنان ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «انطقوا بیا ذالجلال والاکرام: (در دعای خود) به گفتن یا

ذالجلال و الاکرام پایبند باشید». نقل است که آن حضرت عليه السلام از برابر شخصی گذشتند که مشغول نماز گزاردن بود و می گفت: «یا ذالجلال و الاکرام». پس فرمودند: «بی گمان دعایت اجابت شد». ابن کثیر می گوید: «خداوند متعال در این آیه کریمه وجود گرامی خود را به وصف ذوالجلال و الاکرام توصیف نمود و این بدان معنی است که او شایسته آن می باشد که بزرگ داشته شده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و از وی اطاعت شده و از فرمانش مخالفت و سرپیچی صورت نگیرد».

فَبِآيَةِ آيَةِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ ﴿٢٨﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» یعنی: ای گروه جن و انس! چگونه همچو نعمت عظیمی را تکذیب می کنید در حالی که مردم همه بی هیچ استثنایی وفات می کنند و در این امر با هم یکسان و برابرند، سپس به سوی سرای آخرت رهسپار می گردند و در آنجا خدای ذوالجلال و الاکرام با حکم عادلانه خویش در میان آنها داوری می کند. پس فنا راهی به سوی بقا و حیات ابدی است لذا در فنای دنیوی شما نعمت ها نهفته است؛ از جمله نعمت عدل مطلق و برابری همگان در چشیدن طعم مرگ، نعمت پیاپی آمدن نسله ها و نعمت انتقال از دارفانی به سوی دار باقی و جاویدانی که سرای جزا و ثواب است پس چگونه این نعمت های عظیم را انکار می کنید؟!

صاحب تفسیر «الاساس» می گوید: «اگر مرگ نبود، زندگی هم دشوار بود زیرا فی المثل اگر دو مگس به مدت پنج سال نمیرند و به طور متوالی توالد و تناسل کنند، طبقه ای به قطر پنج سانتی متر از مگس را پیرامون کره زمین تشکیل خواهند داد».

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾

«هر که در آسمانها و زمین است از او در خواست می کند» یعنی: همگی آنها از حق تعالی درخواست امداد می کنند زیرا همه به او محتاج اند و احدی از او بی نیاز نیست پس اهالی آسمانها از او درخواست مغفرت می کنند نه درخواست رزق و روزی و

اهالی زمین هر دو را از او می‌طلبند و فرشتگان نیز برای آنان درخواست روزی و مغفرت می‌کنند بنابراین، نه اهالی آسمانها از حق تعالی بی‌نیازند و نه اهالی زمین. «هر روزی او در شأنی است» پس از شأنهای حق تعالی این است که زنده می‌کند و می‌میراند، فقیر می‌کند و توانگر می‌گرداند، عزت می‌دهد و ذلیل می‌گرداند، بیمار می‌کند و شفا می‌بخشد، می‌دهد و باز می‌دارد، می‌آمزد و مؤاخذه می‌کند و غیر این از کارها و شئونی که در تحت شمار نمی‌آیند. پس ذات متعال او در هر وقت و هر حال، اموری را پدید آورده یا احوالی را تجدید می‌کند لذا این بزرگترین دلیل بر بی‌نیازی او از خلق است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن منیب از دی رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ را تلاوت کردند. در این اثنا ما از ایشان پرسیدیم که: یا رسول‌الله! این شأن پروردگار چیست؟ فرمودند: «آن یغفر ذنبا و یفرج کربا، و یرفع قوما، و یضع آخرین: این که گناهی را می‌آمزد، مشکل و اندوهی را می‌گشاید و قومی را بلند برده دیگرانی را پست می‌گرداند».

فَإِيَّاءِ آلِهِ رَبِّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٣٠﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اختلاف شأنها و کارهای خدای سبحان در تدبیر و اداره امور کائنات و بندگانش، نعمتی است که انکار آن ممکن نیست و هیچ تکذیب‌کننده نمی‌تواند آن را دروغ انگارد.

سَنَفَعُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾

«ای جن و انس! به زودی از همه فارغ شده به شما می‌پردازیم» این استعاره تمثیلی‌ای است که خداوند متعال در آن، پرداختن به محاسبه خلائق و جزای آنان در روز قیامت را در جایگاهی از اهمیت قرار داده که گویی خود را از هر کار دیگری برای آن فارغ می‌کند تا فقط به آن پردازد، مثل این که کسی به دیگری از باب تهدید می‌گوید: «به زودی برای تو فارغ خواهم شد». پس این تعبیر در مورد خدای عزوجل

استعاره‌ای بیش نیست و حقیقت این است که هیچ شأن و هیچ کاری خداوند متعال را از شأن و کار دیگری به خود مشغول نمی‌کند لذا این تعبیر فقط بر سبیل مثال و برای دادن هشدار سخت از جانب خدای سبحان به جن و انس بیان شده است. یعنی: آگاه باشید و هوش دارید که ما به زودی متوجه حساب و کتاب شما می‌شویم. به قولی: جن و انس را بدان جهت «ثقلین» نامیده‌اند که آنان در زندگی و مرگشان بر زمین سنگین‌بارند.

این آیه، دلیل روشنی است بر این‌که جن هم مانند انس تماماً به تکالیف شرعی مخاطب هستند زیرا آنان نیز به تکالیف شرعی مکلف بوده، مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و همچون انس، پاداش و جزا داده می‌شوند پس مؤمنشان همچون مؤمن انسانهاست و کافرشان همچون کافر آنان و میان انسان و جن در هیچ چیز از این امور، فرقی نیست.

فَأَيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» مگر غافل از آنید که از نعمت‌های وی یکی هم دادگری در میان خلائق با پاداش دادن نیکوکاران و عذاب نمودن مجرمان است؟ بنابراین، حق تعالی به هیچ کس ستم نمی‌کند و از این جزای وی گریزی هم نیست زیرا:

يَمَعَشَرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٤﴾

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید» یعنی: اگر می‌توانید که از کناره‌ها و گوشه‌های آسمانها و زمین به قصد گریز از قضا و قدر خداوند متعال بیرون روید؛ پس از آنها بیرون روید و خودتان را برهانید. دستور؛ دستوری تعجیزی است «اما جز با سلطانی رخنه نمی‌کنید» یعنی: جز با قوت و قهر و غلبه، قادر به نفوذ نخواهید شد و بر این کار نیرو

و توانی ندارید. به قولی دیگر معنی این است: جز با نیرویی از جانب خدای سبحان، بر این کار قدرت نمی یابید. ضحاک می گوید: «آیه کریمه بدین معنی است که اگر می توانید از مرگ بگریزید پس هلا بگریزید».

فِي آيَةِ الْآلَةِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٣٤﴾

«پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می شمارید» ای گروه جن و انس در حالی که شما در برابر عظمت ملک و هستی حق تعالی، ناتوان و درمانده اید؟.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْصِرَانِ ﴿٣٥﴾

«بر شما شواظی از آتش فرستاده خواهد شد» شواظ: شعله ای است که بی دود باشد (و از نحاس) بر شما فرستاده خواهد شد. نحاس: همان مس معدنی معروف است که با آتش ذوب گردیده و بر سرهایشان فروریخته می شود. به قولی: نحاس؛ دودی است که شعله نداشته باشد و خلیل نیز بر همین رأی است «پس شما مقابله نتوانید کرد» یعنی: چنانچه ابزار و سلطه نفوذ را به شما ندهیم، قادر به نفوذ در آسمان نخواهید شد همان طوری که مسافران فضایی با مسلح شدن به وسایل مخصوص و پوشیدن لباسهای ویژه ای که آنان را از گزند شهابهای آسمانی حفظ می کند، راهی کرات دیگر می شوند. پس این آیه از معجزات بزرگ قرآن کریم است. یا این معنی مربوط به آخرت است، یعنی شما در آخرت بر بازداشتن عذاب خداوند عز وجل از خود توانا نخواهید شد و مقابله نتوانید کرد، قطعاً شما هم‌آورد این میدان نتوانید شد بلکه خواه ناخواه به سوی محشر رانده می شوید.

فِي آيَةِ الْآلَةِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٣٦﴾

«پس» ای گروه های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» زیرا هشدار دادن الهی لطفی است به بندگان و تمییز نهادن میان نیکان و

بدان و فرمانبران و نافرمانان و انتقام گرفتن از گروه دوم، از نعمت‌های خدای سبحان است.

فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾

«پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافت» با نزول فرشتگان در روز قیامت «و چون گل سرخ و روغن گداخته شود» تشبیه آسمان به روغن، در امر ذوبان آن و تشبیه آن به گل سرخ، در رنگ آن است و این نشانه شدت هولناک بودن روز قیامت می‌باشد. به قولی: دهان؛ پوست سرخ رنگ است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای جن و انس؟ زیرا در خبر دادن از این روز سخت، هیبت و هراسی است که شنونده را از ارتکاب بدی باز می‌دارد پس چرا قبل از آن‌که چنین روزی بیاید، راه نیایش و وارستگی را در دنیا بر نمی‌گزینید؟.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ﴿٣٩﴾

«در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود» یعنی: در روزی که آسمان شکافته می‌شود، هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و از آنان سؤال نمی‌شود که گناه شما چه بود؟ زیرا هنگامی که آنها از گورهای خود بیرون می‌آیند، از سیمای خویش شناخته می‌شوند. و نیز از آن‌رو هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد که خداوند متعال تمام اعمال بندگان را به شمار آورده و آنها را ضبط و نگهداری کرده است و دیگر نیازی به استعلام از آنان نیست. وجه انطباق در میان این آیه و آیات دیگری که بر سؤال کردن از انس و جن در این مورد صراحت دارند، این است که روز قیامت روزی طولانی است پس انس و جن در زمانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و در زمان دیگری مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و آن - به

قول قتاده - زمانی است که بر دهانهایشان مهر نهاده شود و در عوض دستها و پاهایشان سخن بگویند.

فَإِيءَآءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن و چه وقت این تهدیدها را جدی می‌گیرید تا به رشد و صلاح خویش بر گردید؟.

يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی سبب عدم سؤال کردن از آنان را روشن ساخته می‌فرماید: «مجرمان» یعنی: کافران «از سیمایشان شناخته می‌شوند» زیرا آنها در سیمای خود سیاه‌روی و کبود چشم‌اند. به‌قولی: سیما و نشانه آنان این است که غمگین‌اند و اثر اندوه و افسرده‌گی بر چهره‌هایشان هویدا است «و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند» ناصیه: موهای جلو سر است پس فرشتگان پاها و پیشانی‌هایشان را یکجا گرفته و به همین صورت آنان را به دوزخ می‌افکنند.

فَإِيءَآءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن درحالی‌که از قبل هشدار و انذار داده شده‌اید و سرانجام و سرنوشت قابل‌انتظاران را در آخرت شناخته‌اید؟.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾

«این است همان جهنمی که مجرمان آن را انکار می‌کردند» یعنی: در این هنگام که پیشانی‌ها و پاهایشان گرفته شود و در دوزخ افکنده شوند، به آنان گفته می‌شود: این همان جهنمی است که همینک آن را مشاهده کرده و به سوی آن می‌نگرید، با آن‌که در دنیا آن را دروغ می‌شمردید و می‌گفتید که وجود جهنم اصلاً حقیقت ندارد.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانِ ﴿٤٤﴾

مجرمان در «میان آن» یعنی: در میان جهنم «می گردند» و جهنم آنان را می سوزاند «و میان آب جوشان» می گردند؛ و بر روهایشان ریخته می شود. حمیم: آب بسیار داغ و جوشانی است که در جوشش به نهایت خود رسیده باشد پس آنان در میان آتش و آب جوشان در گردش اند؛ گاهی در آتش تعذیب شده و گاهی از آب جوشان نوشانده می شوند.

فَإِيَّاءِ الْآءِ رَبِّكُمْ كَذَّبْتُمْ ﴿٤٥﴾

«پس» ای گروه های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» بعد از این تهدیدها و هشدارهای بازدارنده از گناه، که خود نعمت به شمار می روند؟.

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾

«و برای هر کس که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده، دو باغ است» پیشگاه پروردگار سبحان: همانا موقفی است که بندگان در آن پیش روی وی برای حساب می ایستند. به قولی: مقام پروردگار؛ همانا اشراف حق تعالی بر احوال بندگان و اطلاع وی بر افعال و سخنانشان است پس کسی از این مقام می ترسد که از معاصی دست برداشته و از طاعات پیروی کند. اصل در «خوف»: توقع امر ناخوش آیندی در آینده است و آن ضد «امن» می باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جنتان من ذهب حلیتهما و آئیتهما و ما فیهما و جنتان من فضة حلیتهما و آئیتهما و ما فیهما، و ما بین القوم و بین أن ینظروا إلی ربهم إلا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن: دو بهشت است از طلا که زیورآلات و ظروف آنها و هر چه که در آنهاست از طلاست و دو بهشت است از نقره که زیورآلات و ظروف آنها و هر آنچه که در آنهاست از نقره است و در میان بهشتیان و میان این که به سوی پروردگارشان بنگرند، چیزی جز ردای کبریائی بر روی

وی در بهشت عدن نیست». به قولی دیگر: دو بهشت وجود دارد، یکی روحانی و دیگری جسمانی، بهشت روحانی همانا رضای حق تعالی است: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (توبه/۷۲) و بهشت جسمانی عبارت است از: بهره‌های مادی بسیار بزرگ، برتر و جاویدان. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی گفته‌اند؛ صحیح آن است که این آیه عام است و انس و جن هر دو را دربر می‌گیرد زیرا این آیه از گویاترین دلایل بر این حقیقت است که اگر جنیان ایمان آورند و تقوا پیشه‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند. ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول روایت می‌کند که: این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا روزی او قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را به یاد آورد و سپس گفت: «دوست داشتم گیاهی از این گیاهان سبز می‌بودم که حیوانی می‌آمد و مرا می‌خورد، دوست داشتم که هرگز آفریده نمی‌شدم». پس این آیه نازل شد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» ای انس و جن چرا که نعمت‌های این دو باغ گذشته از آن‌که جاویدان و همیشه است، هیچ ماندی هم ندارد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾

«آن دو باغ، دارای شاخه‌های بسیارند» و در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرم بسیار، انواع گونه‌گونی از میوه‌ها وجود دارد. افنان: شاخه‌هاست. غصن: شاخه راست است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا رسیدن به این فر و شکوه دل‌آرا، مورد اشتیاق عقلا بوده و شکر این

نعمت‌ها ایجاب می‌کند که حق تعالی را عبادت کنید و تقوی داشته باشید تا به این نعمت‌های اخروی دست یابید.

فِيهَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾

«در آن دو باغ، دو چشمه روان است» یعنی: در هریک از بلندیاها و پستی‌های دوباغ یاد شده، چشمه‌ای جاری وجود دارد که درختان آنها را آبیاری می‌کند. به قولی: یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است.

فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَا ثَمَرْتُهُنَّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُنَّ لَسَوَٰفِرٌ ﴿٥١﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این حقیقتی قطعی و نعمتی بسیار بزرگ است.

فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَّا ثَمَرْتُهُنَّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُنَّ لَسَوَٰفِرٌ ﴿٥٢﴾

«در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دو گونه هست» زوجان: یعنی دو صنف و دو نوع است که از هر نوعی از انواع آن، لذت‌ها برگرفته می‌شود. گفته شده که: یک‌گونه آن تازه و گونه دیگر آن خشک است اما هیچ‌یک از آنها در لذت، گوارایی و مزه خود از دیگری کمی و کاستی‌ای ندارد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «از آنچه در آخرت موجود است، در دنیا جز نام چیز دیگری وجود ندارد». یعنی: میان نعمت‌های دنیا و آخرت فرق روشن و فاصله عظیمی وجود دارد.

فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَّا ثَمَرْتُهُنَّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُنَّ لَسَوَٰفِرٌ ﴿٥٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که نه عبادت می‌کنید و نه عمل نیک انجام می‌دهید؟.

مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَّأَتُهَا مِنۢ مِّنۢ مَّاءٍ حَمِيمٍ وَالَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ مَالَهُمۡ سَفۡهًا وَلَا يُسۡئِلُونَ فِي سَفۡهِنَا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُسۡئِلُونَ ﴿٥٤﴾

«بهشتیان بر فرشهایی آرمیده‌اند که آستر آنها از ابریشم ستبر است» یعنی: بهشتیان در رفاه و آسایش و تنعمی تمام بر فرشها آرمیده و بر متکاها تکیه داده‌اند. بطاین: آسترهایی است که در زیر رویه‌ها قرار دارد. استبرق: دیبای ستبر است. پس هرگاه آستر آنها از دیبا باشد، رویه آنها چگونه خواهد بود؟ از سعیدبن جبیر پرسیدند که: آستر آنها از دیباست پس رویه آنها از چیست؟ گفت این از همان مقوله پروردگار است: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان ساخته شده است) «سجده/۱۷» که تفسیر آن گذشت. ابن عباس رضی الله عنهما نیز می‌گوید: «رویه‌ها و ظواهر آنها را هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند». «ومیوه آن دو باغ نزدیک است» جنی: میوه‌ای است که چیده می‌شود. نقل است که: درخت بهشتی به دور خود می‌گردد تا کسی که خواهان چیدن از میوه‌های آن است به آسانی از آنها بچیند و شخص بهشتی، چه ایستاده باشد چه نشسته و چه به‌پهلوی خوابیده، در هر حال به آنها دسترسی دارد.

فِي آيَةِ آيَةِ رَبِّكَ تَكْذِبَانَ ﴿٥٥﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که راه عبادت و تقوی را در پیش نمی‌گیرید؟.

فِيهَا قَصِيرَاتُ الْظُرُوفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ بِإِنْسٍ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٍّ ﴿٥٦﴾

«در آنها دلبرانی فروهشته نگاهند» یعنی: در آن دو باغ یاد شده، زنان چشم فروهشته‌ای هستند که نگاه خود را فقط بر شوهرانشان انداخته و به سوی غیرشان نظر نمی‌کنند؛ و آنان یا از حوریان هستند، یا از زنان دنیا. ابن‌کثیر می‌گوید: «نقل است که آن زنان هیچ کس را از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند، چندان که یکی از آنها به شوهرش می‌گوید: به خدا که در بهشت نه چیزی را از تو نیکوتر و زیباتر می‌بینم و نه

دوست‌داشتنی‌تر پس ستایش خدایی را که مرا برای تو و تو را برای من قرار داد». «که هیچ انس و جنی پیش از آنان با آنها آمیزش نکرده است» طمث: از بین بردن و شکافتن بکارت زن با آمیزش و جماع همراه با خونی کردن فرج است که در اولین بار از مقاربت با وی روی می‌دهد. یعنی: قبل از شوهرانشان هیچ‌کس با آنان جماع نکرده است. مقاتل می‌گوید: «به دلیل این‌که آن حوریان در بهشت آفریده شده‌اند». این آیه دلیل بر آن است که جنیان نیز مانند انسانها آمیزش جنسی می‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند و برای جنیان مرد در بهشت همسرانی از جنیان زن است. همچنین این آیه دلیل بر آن است که گاهی ممکن است جنیان با زنان آدمی نزدیکی کنند.

فَيَأْتِيءُ الْآلَةَ رِيكَمَا تَكْدِبَانِ ﴿٥٧﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل شایسته انجام نمی‌دهید تا همچو نعمت‌هایی را به‌دست آورید.

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾

سپس خدای سبحان زنان بهشتی را در صفای رنگ همراه با سرخی آنها به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند: «گویی که آنها» در صفا و صیقلی بودن خود مانند «یاقوت و» در درخشش خود مانند «مرجانند» یاقوت: سنگ قیمتی معروف و مرجان نیز نگین سرخ رنگ معروفی است که از دریا برگرفته می‌شود. مجاهد، حسن بن زید و غیر ایشان می‌گویند: «زنان بهشتی در صفای یاقوت و سپیدی مرجان اند». پس مجاهد و حسن «مرجان» را در اینجا به «مروارید» معنی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «اولین گروهی که به بهشت وارد می‌شوند، به‌صورت چون ماه شب چهارده‌اند و گروهی که در پی آنان می‌آیند، به روشنی ستاره فروزان آسمانند، برای هر یک از آنان دو همسر است که مخ ساق وی از پشت گوشت پاهایش دیده می‌شود و شگفت‌تر از این نیز در بهشت هست».

فَبَايَءَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای چنین روزی عمل نکرده و مهرهای این زنان دلربای بهشتی را که عبارت از عبادت و تقوی است، آماده نمی‌کنید؟.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴿٦٠﴾

«مگر پاداش احسان جز احسان است؟» یعنی: جزای کسی که در دنیا نیکوکردار بوده است، جز احسان به وی در آخرت چیز دیگری نیست لذا دو بهشتی که برخی از اوصاف آنها در این آیات گذشت، از آن اهل فضلی است که در ایمان و عمل صالح از دیگران پیش تاخته‌اند و ایشان صاحب برترین درجات اهل بهشت‌اند. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «آن دو بهشت؛ دو باغ در عرض جنت است که مسافت هر باغ به اندازه مسیر صد سال راه می‌باشد، در وسط هر باغ سرایی است از نور و هیچ‌چیز از آن نیست مگر این‌که از نغمه و خرمی و سرسبزی در جنب و جوش می‌باشد، زمین آن ثابت و درختان آن نیز ثابت است».

فَبَايَءَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل و شکر نمی‌گزارید؟ در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ﴿ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴾ را خواندند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه می‌فرماید؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید: آیا جزای کسی که با توحید بر وی انعام کرده‌ام، جز بهشت چیز دیگری است؟».

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾

«و غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست» یعنی: غیر از آن دو باغی که اوصاف آنها گذشت، در زیر آنها برای کسانی که از نظر جایگاه و مرتبه، از اصحاب دو باغ سابق پایین‌ترند، دو باغ دیگر وجود دارد. در حدیث شریف گذشت که در بهشت دو باغ از طلا و دو باغ از نقره وجود دارد پس دو باغ اول از آن مقربان است و دو باغ دوم از آن اصحاب یمین، دو باغ اول دارای درختان متنوعی است و دو باغ دیگر به غایت سبز است بنابراین، این دو باغ نیز در کمال خرمی و سرسبزی قرار دارند، هرچند که در مرتبه و فضیلت خود نسبت به دو باغ اول پایین‌ترند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل نمی‌کنید و شکر نمی‌گزارید؟.

مُدَّهَامَتَانِ ﴿٦٤﴾

«دو باغ سبز که از شدت سبزی سیه‌گونند» و در منظر چشم، دل به سیاهی می‌زنند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای سرای جزا عمل نمی‌کنید؟.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾

«در آن دو، دو چشمه فواره‌زن وجود دارد» نضخ: فوران آب از چشمه است.

فِي آيَةِ الْآلَةِ رَيْكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اگر در دو باغ اول که از آن مقربان است، دو چشمه جاری وجود دارد، در اینجا نیز دو چشمه فواره زن موجود است. براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: «چشمه‌هایی که روان هستند، بهتر از چشمه‌های فواره زن می‌باشند».

فِيهَا فَكِيهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾

«در آن دو، میوه و خرما و انار است» خرما و انار به یادآوری مخصوص شدند؛ بدان جهت که نسبت به سایر میوه‌ها حسن و منفعت بیشتری داشته و این امتیاز را بر دیگر میوه‌ها دارند که هم غذایند و هم دوا و نیز از آن رو که هم در خزان وجود دارند و هم در زمستان. بخاری می‌گوید: «ذکر اختصاصی آنها از قبیل عطف خاص به عام نیست بلکه به سبب حسن بیشتر آنهاست».

فِي آيَةِ الْآلَةِ رَيْكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این نعمتها سزاوار حمد و شکرند.

فِيهَا خَيْرٌ حَسَانٌ ﴿٧٠﴾

«در آنجا دوشیزگان نکوخوی و نکو روی وجود دارند» خیرات: زنان دارای فضل، نیکخو و زیباروی اند. و این قول جمهور مفسران است که در آن به حدیث شریف ذیل به روایت ام سلمه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که فرمود: «به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: یا رسول الله! مرا از این فرموده حق تعالی: ﴿خَيْرٌ حَسَانٌ﴾ آگاه گردانید؟ فرمودند: مراد از آنان: زنان خوش خلق و زیبا روی اند». در حدیث شریف دیگری آمده

است که حوران عین این نغمه را می خوانند: «نحن الخيرات الحسان، خلقنا لأزواج كرام: ما زنان نیکخو و زیباروی هستیم که برای شوهران گرامی ای آفریده شده ایم».

فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٧١﴾

«پس» ای انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟».

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْبُيُوتِ ﴿٧٢﴾

«حورانی پرده نشین در خیمه‌ها» که فقط به شوهرانشان وابسته‌اند و دیگران را نمی‌خواهند و در خیمه‌های بهشتی‌ای قرار دارند که از گوهر میان خالی ساخته شده لذا در خیابانها و راهروهای بهشت نمی‌خرامند. اما زنان دو باغ سابق به این‌وصف توصیف شدند که چشمان خویش را فروهشته داشته و جز به شوهرانشان به‌کس دیگری نمی‌نگرند بنابراین، آنان نسبت به حوران یاد شده در این آیه، منزلت بلندتری دارند، به علاوه در توصیف زنان سابق این وصف نیز آمد: ﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ که به حق وصف شگرفی است.

فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٧٣﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید» ای انس و جن؟.

لَعَلَّ يَظُنُّهُمْ إِنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ ﴿٧٤﴾ فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٧٥﴾

«پیش از ایشان هیچ انسان و هیچ جنی با آنها آمیزش نکرده است» تفسیر نظیر آن‌گذشت.

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید» ای انس و جن؟.

مُتَكِبِينَ عَلَى رَفْرِفِ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾

«بر بالشهای سبزرنگ تکیه زده‌اند» رفرف: بالش، یا نوعی از جامه‌های سبز است «و بر فرش‌های گرانمایه نیکو» عبقری: فرش‌های نگارینه است. همچنین در نزد اعراب به هر انسان فاضل، بزرگوار، برجسته و با اعتبار از مردان و زنان و نیز به اشیای فاخر، عبقری اطلاق می‌شود. «عبر»: جایی است که اعراب می‌پندارند از سرزمین جن است لذا هر چیزی را که از حسن و زیبایی و نیرومندی آن به شگفت آمده باشند، به آن نسبت می‌دهند.

بنابراین، از مجموع آیات وارده درباره دو نوع از بوستانهای بهشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای دو گروه از بهشتیان درجه یک و درجه دو، دو گونه بوستانهای درجه یک و درجه دو نیز فراهم شده است.

البته با نگرش در آیات فوق، فرقه‌های موجود در میان آنها به نحو ذیل قابل ذکر می‌باشد:

۱ - دو باغ اول انواع رنگارنگ و گونه‌گونی از درختان میوه را دارند در حالی که دو باغ دوم، فضای بسیار سبزی دارند.

۲ - دو باغ اول دو چشمه جاری دارند و دو باغ دوم دو چشمه فواره‌زن.

۳ - در دو باغ اول از هر گونه میوه دو زوج وجود دارد ولی هرچند که در دو باغ دوم میوه و خرما و انار موجود است اما چنین گفته نشده که در آنها از هر میوه دو گونه مختلف وجود دارد.

۴ - در دو باغ اول، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهرانشان چشم فروهشته می‌دارند اما در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.

۵ - در دو باغ اول، بهشتیان بر تکیه‌گاه‌هایی که آستر آنها از دیبای ستبر است آرمیده‌اند در حالی که در دو باغ دوم، بهشتیان بر بالشهای سبز و فرش‌های نفیس آرمیده‌اند.

فَبَأَيِّ آيَةِ رَبِّكَ أَتَىٰ كَذِبَانٍ ﴿٧٧﴾

«پس» ای انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که خود را برای چنین نعمت‌های جاودانه‌ای آماده نمی‌کنید؟.

نَبْرَكَ أُمَّ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

«با برکت است نام پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است» یعنی: پروردگارت مقدس، پاک، صاحب عزت، عظمت، شکوه و کرامت می‌باشد؛ بر آنچه که به بندگان مخلص خویش انعام نموده پس او شایسته آن است که مورد بزرگداشت قرار گیرد و نافرمانی نشود، مورد پرستش و سپاس قرار گیرد نه مورد ناسپاسی و به‌یاد آورده شود نه این که فراموش گردد.

﴿سوره واقعه﴾

مکی است و دارای (۹۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «واقعه» نامیده شد که با فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ آغاز شده است.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره مبارکه احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوره واقعه سوره توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندانان نیز تعلیمش دهید». ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به همان بیماری‌ای مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان رضی الله عنه به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه بیماری‌ای رنج می‌بری؟

گفت: از بیماری گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت پزشکی بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا بیمار ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که

در هر شب سوره واقعه را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم

که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای

نمی‌رسد».

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

«چون واقعه واقع شود» واقعه: اسمی از اسمای قیامت است، مانند آزه، حاقه و غیر آن. قیامت از آن رو واقعه نامیده شد که وقوع آن ثابت و محقق می‌باشد.

لَيْسَ لَوْعِنَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

«در وقت وقوع آن هیچ تکذیب کننده‌ای نیست» یعنی: در هنگام وقوع آن دیگر تکذیبی در کار نیست و چون اسرافیل عليه السلام نفخه آخر را بدمد دیگر اصلاً تکذیبی روی نمی‌دهد و کسی را نمی‌بینی که بگوید: قیامت و معاد دروغ است. مراد از واقعه: همان دمیدن آخر در صور است.

حَافِظَةٌ رَافِعَةٌ ﴿٣﴾

«هم فرودارنده است و هم فرادارنده» یعنی: قیامت گروه‌هایی از کافران اهل جاه و مقام و فاسقان اهل منصب و توانگری را که در دنیا بلندقدر بوده‌اند، فرومی‌دارد و پست می‌گرداند و گروه‌هایی از اهل ایمان را که در دنیا بی‌نام و نشان بوده‌اند، بلندقدر می‌گرداند و رفعت می‌دهد.

إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾

«آن گاه که زمین به جنبشی سخت لرزانده شود» تا بدانجا که هر آنچه بر روی آن است ویران می‌شود و همه چیز - اعم از کوه‌ها و غیر آن - در هم می‌شکند.

وَيُسَّتُّ الْجِبَالُ بَسًا ﴿٥﴾

«و کوهها سخت خرد و ریز شود» بس: ریزه‌ریزه شدن است. گفته می‌شود: بس الشی؛ آن گاه که کسی چیزی را خرد و ریز کند.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿٦﴾

«پس غباری پراکنده» و متفرق «گردند» چنان که در شعاع روزنه خانه به سوی آفتاب، ذرات غبارمانندی دیده می شود.

وَكَنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾

«و شما ازواج سه گانه ای باشید» یعنی: شما به دسته ها و گروه های سه گانه تقسیم می شوید. زوج: بر هر چیزی که از آن همراه با دسته دیگری یادآوری شود و نیز بر جفت نر و ماده اطلاق می شود.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

آن گاه حق تعالی به بیان حال این گروه های سه گانه پرداخته و می فرماید: «پس اصحاب میمنه» یعنی: یاران دست راست «چه حال دارند اصحاب میمنه؟» یعنی: یاران دست راست در چه حال و وصفی قرار دارند؟ در بهترین حال و وصف. پس استفهام مفید بزرگداشت شأن و به شگفت آوردن از خوبی حال آنان است. اصحاب میمنه: اهل سعادت اند که ایشان را از سمت راست به سوی بهشت می برند و نامه های اعمالشان را به دست راست شان می دهند.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾

«و اصحاب شمال» یعنی: یاران چپ «چه حال دارند اصحاب شمال؟» آنان اهل شقاوت و ضلالت اند که آنها را از سمت چپ به سوی دوزخ می برند و نامه های اعمالشان را به دست چپ شان می دهند. آری! آنان در حال و وصف بد و نامیمونی قرار دارند زیرا در پرتگاه حقارت و دنائت افکنده می شوند. استفهام در اینجا نیز مفید به شگفت واداشتن از حال و روز بد آنان است.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

«و سبقت گیرندگان خود ایشانند پیش‌روندگان» یعنی: سومین گروه، پیشتازان و سبقت‌گیرندگان به‌سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک‌اند و هم آنانند که به‌سوی رحمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و بهشت وی پیش می‌تازند. به این ترتیب خدای متعال روشن می‌کند که انسانها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست‌راستی‌ها که اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت‌گیرنده به پیشگاه خدای عزوجل و مقربان بارگاه وی؛ که پیامبران، صدیقان و شهدا می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به‌سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ایشان کسانی‌اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را می‌بخشند و بر مردم چنان حکم و داوری می‌کنند که بر خویشان حکم می‌کنند». ابن‌کثیر در تفسیر: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ : (و شما دسته‌های سه‌گانه‌ای باشید) «آیه / ۷» می‌گوید: «یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای در طرف راست عرش پروردگار سبحان قرار دارند و آنان کسانی‌اند که از پهلوی راست آدم عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمده‌اند ... و سدی می‌گوید: آنان جمهور اهل بهشت‌اند. دسته دوم در طرف چپ عرش قرار دارند و آنان عامه اهل دوزخ‌اند که از پهلوی چپ آدم عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمده‌اند... - پناه بر خدا جَلَّ جَلَالُهُ از عملکرد آنان - و دسته سوم پیشتازان در بارگاه خدای عزوجل‌اند که ایشان از اصحاب یمین بهره‌مندتر، مخصوص‌تر و به‌حق تعالی نزدیک‌ترند و این گروه؛ پیامبران، صدیقان و شهیدان می‌باشند که تعدادشان از اصحاب یمین کمتر است».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

«آنانند همان مقربان» یعنی: نزدیک کرده‌گان به‌سوی پاداش فراوان الهی و کرامت و گرامیداشت عظیم وی.

فِي جَنَّتِ التَّعْبِيرِ ﴿١٢﴾

آن مقربان به طور ابد «در بهشتهای پر ناز و نعمت» اند.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

آن مقربان؛ «جمعی بسیارند از پیشینیان» ثله : گروهی است که شمار آن در تحت حصر نیاید. مراد از پیشینیان: امت‌های سابق از زمان آدم عليه السلام تا بعثت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

«و» آن مقربان «اندکی‌اند از متأخران» یعنی: مقربان از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به پیشینیان خود از امت‌های دیگر اندک‌اند، به سبب بسیاری پیامبران در امت‌های پیشین و بسیاری کسانی که دعوتشان را اجابت گفته‌اند. به‌قولی - که ابن‌کثیر نیز آن را ترجیح داده است - مراد این است که: مقربان جمعی بسیار از پیشینیان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جمعی اندک از متأخران همین امت‌اند بنابراین، جمعی بسیار از پیشینیان مقرب و پیشتاز امت محمدی در بهشت‌اند ولی از متأخران این امت مقربان اندکی در بهشت‌اند، برخلاف اصحاب یمین (یاران دست راست) زیرا چنان‌که می‌آید - از هر دو مجموعه پیشینیان و متأخرانشان جمع بسیاری در بهشت‌اند پس هیچ امتناعی ندارد که اصحاب یمین این امت بیشتر از اصحاب یمین غیرشان از امت‌های دیگر باشند. بنابراین، از پیشتازان و مقربان اندک و از جمع بسیار بزرگ اصحاب یمین این امت است که نصف اهل بهشت تشکیل می‌شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به یاران خویش گفتند: «إِنِّي لِأَرْجُوا أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ: مَنْ آمَدُوا مِنْكُمْ أَمْ دَارُكُمْ» (من نصف اهل بهشت باشید).

در بیان سبب نزول آیات «١٣ - ٣٩» از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾: (از پیشینیان جمعی بسیار و از متأخران جمع اندکی‌اند) نازل شد، این امر که چرا شمار بهشتیان امت‌های قبل بیشتر است، بر

مسلمانان دشوار آمد لذا بعد از آن آیه: ﴿ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿﴾ : (از پیشینیان و متأخران جمعی بسیارند) نازل شد. هرچند این روایت سند قوی و محکمی ندارد.

خلاصه این که: مجموع این امت در بهشت نسبت به غیر خود از امت‌ها در اکثریت قرار دارند اما سابقان و پیشتازان امت‌های گذشته از سابقان امت ما بیشترند ولی باز تابعان امت ما بیشتر از تابعان و متأخران امت‌های دیگر می‌باشند. شایان ذکر است که بسیار بودن پیشتازان امت‌های پیشین به سوی بهشت، دلیل دیگری جز کثرت انبیایشان ندارد پس اگر پیشتازان امت‌های پیشین با ضمیمه شدن انبیایشان به ایشان از ما بیشتر باشند بر پیشتازان امت ما هیچ باکی نیست.

عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾

«بر تخت‌های زربافته» یعنی: مقربان بر تخت‌های بافته‌شده از رشته‌های طلا تکیه داده‌اند. به قولی: (موضونه) تخت‌های مشبک به در و یاقوت و زبرجد، یعنی تخت‌های گوهرنشان است.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِدِينَ ﴿١٦﴾

«که روبروی هم بر آنها تکیه داده‌اند» یعنی: مقربان روبروی هم در کمال انس و الفت بر تخت‌های زربفت گوهرنشان نشسته‌اند و چنان نیست که همدیگر را از پشت سر ببینند و بعضی به قفای بعضی دیگر نگاه کنند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

«بر گردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند» یعنی: بر گرد ایشان برای خدمتگزاری نوجوانانی می‌گردند که به ایشان اختصاص یافته‌اند و آن نوجوانان نه پیر می‌شوند و نه شادابی و صفای آنها تغییر می‌کند. به قولی: آنان نوجوانان مسلمین و به قولی دیگر:

اطفال مشرکین‌اند. این امر نیز بعید نیست که آن نوجوانان برای پرداختن به این خدمت در خود بهشت آفریده شده باشند.

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿١٨﴾

آری! برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند؛ «با کوزه‌ها و ابریق‌ها» اکواب: کوزه‌هایی است دارای دهانه‌های مدور که نه دسته دارد و نه سرپوش. ابریق: آبریزی است که دسته و سرپوش و نوله دارد «و با جامه‌هایی از شراب جاری» یعنی: از شراب روان چشمه‌های شراب بهشتی.

لَا يَصْنَعُونَ عَنَّا وَلَا يُزِفُونَ ﴿١٩﴾

«که بهشتیان از آن» یعنی: از نوشیدن آن شراب «سردرد نگیرند» چنان‌که شرابهای دنیا سبب سردرد می‌شود «و نه بد مست شوند» تا خرده‌هایشان از بین برود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در شراب چهار خصلت است؛ مستی، سردرد، قی و پیشاب، که خداوند جل جلاله شراب بهشت را از همه اینها پاک داشته است».

وَفِكَهَةٍ مِّمَّا يَتَخَرَّوْنَ ﴿٢٠﴾

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار با «میوه‌هایی از آنچه بر می‌گزینند» یعنی: از بهترین‌های آنچه که بهشتیان به میل خود انتخاب می‌کنند، هرچند که همه میوه‌های بهشتی بهترین‌هاست.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار بر آنان با «گوشت مرغ» که از دیگر گوشتها بهتر و لذیذتر است «از آنچه خوش دارند» و دل‌هایشان بدان میل و رغبت دارد. حکمت در مقدم کردن میوه بر گوشت این است که میوه لطیف‌تر، در فرو بردن سریعتر، در هضم

آسان‌تر، از نظر بهداشتی سالم‌تر و برای تحریک اشتها ممدتر است به طوری که انسان را مهبیای خوردن غذا می‌کند.

وَحُورٌ عَيْنٌ ﴿٢٣﴾

«و حور عین» یعنی: بهشتیان از حور عین همسرانی دارند. حور در چشم آن است که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بسیار سفید باشد. عین: یعنی دارای چشمهای درشت.

كَأَمْثَلِ لَوْلُؤٍ نَّهَانَ فِي مِثْلِ صَدْفٍ ﴿٢٤﴾

«مثل لؤلؤ نهان در میان صدف» لؤلؤ نهان در میان صدف: مرواریدی است که به آن دستی نرسیده و بر آن غباری فرونیفتاده باشد، که چنین مرواریدی صفا و درخشش بیشتری دارد. پس زنان بهشت در سفیدی، زیبایی و صفای رنگ خود به لؤلؤ نهان در میان صدف تشبیه شده‌اند.

جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

«این پاداشی است برای آنچه می‌کردند» یعنی: همه این نعمت‌ها به منظور پاداش‌دهی در برابر اعمالشان به ایشان ارزانی می‌شود.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا ﴿٢٦﴾

«در بهشت سخنی بیهوده و حرفی گناه‌آلود نمی‌شنوند» زیرا در بهشت کسی هذیان و سخن گناه‌آلودی نمی‌گوید و در آن از دشنام و ایذاء و سخنان آلوده به گناه خبری نیست.

إِلَّا قِيْلًا سَلَمْنَا سَلَمًا ﴿٢٦﴾

«لیکن سخنی را می شنوند که سلام است و سلام» یعنی: بهشتیان همدیگر را به گفتن سلام، شادباش و درود گفته و سلام ... سلام! می گویند.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾

«و اصحاب یمین؛ چه حال دارند اصحاب یمین؟» این آیه معطوف به ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ ﴿١٠﴾ أُؤْتِيكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿﴾ است و استفهام مفید به شگفت واداشتن از حال سعادت مندان و نیکبختی آنان است. اصحاب یمین - چنان که در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم اند. یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمتها درجه پایین تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته اند بنابراین، میوه ها و نعمت هایی که به ایشان داده می شود، به درجه پیشتازان نمی رسد.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

آری! اصحاب یمین «در جوار درختان سدر بی خار» قراردارند. درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد.

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾

«و» در جوار «درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است» طلح: درخت موز است. منضود: آن است که خوشه های آن بر فراز همدیگر به نظمی زیبا چیده شده باشد. به قولی: طلح؛ درخت موز نیست بلکه درخت معروفی است که بزرگترین درخت در سرزمین اعراب می باشد. شایان ذکر است که فضیلت آن بر درختان دنیا همچون فضیلت سایر نعمت های بهشتی بر نعمت های دنیاست.

در بیان سبب نزول این دو آیه روایت شده است: اعراب وادی وج را که دره‌ای حاصل‌خیز و سرسبزی در طائف بود و سایه‌ها و درختان موز و کنار آن را بسیار دوست داشتند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ...﴾.

وَوَيْلٌ لِلْمُصَدِّقِينَ ﴿٣٠﴾

«و» اصحاب یمین «در سایه گسترده» یعنی: همیشگی و پایدار قرار دارند که زوالی ندارد و خورشید آن را از بین نمی‌برد.

وَمَا أَمْشَاكَوِبِ ﴿٣١﴾

«و» نیز اصحاب یمین «در آبی ریزان» قرار دارند که در طول شبانه‌روز به هر کجا که خواهند جاری می‌شود و هیچ انقطاعی ندارد. پس این آب ریزان که خدای عزوجل آن را در مجاری‌اش می‌ریزد، شراب اصحاب یمین است اما شراب پیشتازان مقرب، جامه‌هایی از چشمه شراب جاری است.

وَفِكَهٖ كَثِيرٌ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

«و» نیز اصحاب یمین «در میوه‌ای بسیار» قرار دارند «که نه پایان پذیر است» و در وقتی اوقات قطع می‌شود چنان‌که میوه‌های دنیا هر یک فصلی داشته و در بعضی از اوقات قطع می‌شوند «و نه بازداشته شده» یعنی: میوه‌های آن از کسی که خواهانش باشد، در وقتی از اوقات و به صفتی از اوصاف بازداشته نمی‌شود. مثلاً چنین نیست که در برابر آن از ایشان بهایی خواسته شود، یا امثال این‌گونه از قیود و شرایط و موانع برای ایشان وضع گردد بلکه آن میوه‌ها همیشه برایشان آماده است. اما میوه «پشتازان مقرب» میوه‌ای است که آنان خود از میان انواع میوه‌ها بر می‌گزینند.

وَفَرَشَ مَرْفُوعَةً ﴿٣٤﴾

«و» نیز اصحاب یمین از «فرش‌های برافراشته شده» بر بالای تختها و آرامکده‌ها برخوردارند. به‌قولی: فرش در اینجا کنایه از زنان اهل بهشت است که در کمال و جمالشان برافراشته قدر و عالی جاه و بلندبالایند.

إِنَّا أَنشَأْنَهُنَّ إِنثَاءً ﴿٣٥﴾

«همانا ما آنان را آفریدیم آفریدنی» یعنی: ما آن زنان را به شیوه ابداعی به عنوان آفرینشی نو بدون توالد و تناسل آفریده‌ایم. به‌قولی: مراد از آنان، زنان بنی‌آدم‌اند و آفرینش نو آنها بدین معنی است که خداوند ﷻ آنها را بعد از بزرگسالی و مرگشان به حال جوانی و تازه‌گی برمی‌گرداند.

فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾

«پس ایشان را دوشیزه گردانیدیم» که قبل از شوهرانشان هیچ انس و جنی با ایشان آمیزش نکرده است و هر وقت هم که شوهرانشان با ایشان مقاربت کنند، ایشان را بکر می‌یابند و آن دوشیزگان از این نظر هیچ درد و رنجی نیز احساس نمی‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إن أهل الجنة إذا جامعوا نسائهم عدن أبكارا: چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت برمی‌گردند».

عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾

آن زنان؛ «همسر دوست و همسن و سال» اند. عرب: جمع عروب عبارت از زنی است که شوهرش در نزدش سخت محبوب و او نیز در نزد شوهرش دلپسند باشد. مبرد می‌گوید: «عروب زنی است که عاشق شوهرش بوده و بسیار شیرین‌سخن باشد». اتراب: زنانی‌اند که یک تاریخ تولد و یک سن و سال دارند.

لَا صَحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

«برای اصحاب یمین» یعنی: خداوند ﷻ زنان یاد شده را نیز برای اصحاب یمین پدید آورده است.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

«که گروهی بسیار از پیشینیان و گروهی بسیار از متأخران اند» یعنی: اصحاب یمین گروهی بسیار از پیشینیانند؛ و ایشان کسانی‌اند که از زمان آدم ﷺ تا بعثت پیامبر خاتم ﷺ به دنیا آمده و در گذشته‌اند و گروهی بسیار از متأخران؛ یعنی از امت محمد ﷺ هستند. به قولی: مراد از گروهی بسیار از پیشینیان: پیشینیان این امت؛ و مراد از گروه بسیار از متأخران؛ کسانی از پسینیان این امت‌اند که در ایمان از پیشینیان امت پیروی کرده و دنباله رو ایشان گردیده‌اند و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و بعد از آن که خدای متعال حال دو گروه از گروه‌های سه‌گانه مردم در آخرت یعنی پیشتازان و اصحاب یمین را بیان کرد، اینک به بیان حال یاران چپ می‌پردازد: «و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال؟» آن‌گاه خود حالشان را این‌گونه تفسیر می‌کند:

فِي سُمُورٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

«در میان آتشباد و آب جوش‌اند» سموم: گرمای آتش و حمیم: آب جوشانی است که حرارت آن بسیار بالاست. امام رازی می‌گوید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی می‌شود».

وَقَلِّبْ مِنْ يَمِينِهِ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٌ وَلَا حَارٌّ ﴿٤٤﴾

«و در سایه‌ای از دود» یعنی: دوزخیان، وحشت‌زده از گرمای سخت و سوزان به سایه پناه می‌برند پس سایه را نیز دود سیاهی از جهنم می‌یابند که گرمای بسیارسخت و سوزانی دارد «که نه خنک است» یعنی: مانند دیگر سایه‌ها سرد نیست «و نه خوش» یعنی: منظری نیکو و دلپسند هم ندارد زیرا هر چیزی که از خیر بی‌بهره باشد، دلپسند نیز نیست.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

«آنان پیش از این نازپرورده بودند» یعنی: یاران چپ (اصحاب شمال) در دنیا در شهوات و لذتهایی فرورفته بودند که برایشان حلال نبود.

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

«و بر گناه بزرگ مداومت می‌کردند» که مراد از آن شرک است. یعنی از شرک توبه نمی‌کردند و بر آن پای می‌فشرده‌اند.

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا إِأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

«و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم آیا واقعا باز برانگیخته می‌شویم؟» یعنی: اصحاب شمال زنده شدن بعد از مرگ را - درحالی‌که به استخوانهای پوسیده چندی تبدیل می‌شوند - انکار کرده و بعید شمردند.

أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

«آیا پدران نخستین ما برانگیخته می‌شوند؟» یعنی: برانگیخته شدن پدران نخستین ما بعیدتر از برانگیخته شدن خود ما است، از آن رو که آنها پیش‌تر از ما مرده‌اند و پوسیده‌تر شده‌اند.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

«بگو: بی گمان اولین و آخرین برای میعاد روزی معین» که همانا روز قیامت است «جمع کرده می شوند» بعد از بعث و رستاخیز. یعنی ای محمد ﷺ! به آنان بگو که پیشینیان از امت‌ها و متأخرانشان که شما نیز از جمله آنان هستید، در موعد روزی معلوم گردآورده می شوید.

ثُمَّ لَأَنكُمُ آيَاتُ الضَّالِّينَ الْمَكْذِبُونَ ﴿٥١﴾ لَأَكُونُ مِن شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ ﴿٥٢﴾

«سپس شما ای گمراهان دروغ انگار» خطاب برای اهل مکه و امثال آنان است؛ «خورندگان از درخت زقومید» یعنی: شما منکران رستاخیز، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنم می‌روید، می‌خورید. تفسیر نظیر این آیه در سوره «صافات/۶۲» نیز گذشت.

فَالَّذِينَ مِنهَا الْبَطُونَ ﴿٥٣﴾

«پس از آن شکم‌ها را پر خواهید کرد» یعنی: شکمهایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی بر شما فشار می‌آورد.

فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْمِ ﴿٥٤﴾

«و روی آن از آب جوش می‌نوشید» یعنی: شما بر روی زقوم و به دنبال خوردن آن، به سبب غلبه تشنگی از آب جوش می‌نوشید.

فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿٥٥﴾

«پس خواهید نوشید مانند نوشیدن شتران عطش زده» هیم: شتران عطش زده‌ای‌اند که به سبب بیماری‌ای که به آن مصاب شده‌اند هرگز سیراب نمی‌شوند و چندان می‌آشامند تا بمیرند. یعنی: نوشیدن شما از آب جوش، نوشیدنی عادی نیست بلکه مانند نوشیدن

شتران مبتلا به مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَذَا نُزِمُّكُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

«این است مهمانی آنان در روز جزا» نزل: غذایی است که برای مهمان آماده می‌شود و اولین چیزی است که مهمان می‌خورد. یعنی: آنچه از درخت زقوم و نوشیدنی آب جوش ذکر شد؛ پذیرایی آنان در آخرت است که با آن مورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

«ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟» یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می‌دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی ما معترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هر کس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست؟.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

«آیا آنچه را که در رحمها می‌ریزید» از نطفه، یعنی آب منی «دیده‌اید» و در آفرینش آن نگریسته‌اید؟.

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

«آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟» یعنی: آیا شما این آب منی را به صورت بشری استوار و کامل الخلقه می‌سازید و به تصویر می‌کشید، یا این ماییم که سازنده و به تصویرکشنده آنیم؟

مَنْ قَدَّرْنَا يَتَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا مَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«مایم که در میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم» یعنی: ما مرگ را بر شما تقسیم کرده و آن را برای هر فردی از افرادتان به وقتی معین تعیین کرده‌ایم پس از شما کسانی هستند که در بزرگی می‌میرند و کسانی هستند که در کوچکی و خردسالی می‌میرند ولی اهل زمین همه در چشیدن مرگ برابرند «و بر ما سبقت نتوانید جست» و ما را عاجز و مغلوب نتوانید کرد بلکه ما توانائیم؛ «بر آن که همانندان شما را جانشین شما گردانیم» یعنی: توانائیم بر این که به جای شما خلقی همانند شما را پدید آوریم. به قول ابن جریر طبری معنی این است: ما توانائیم بر این که گروهی را بمیرانیم و گروه دیگری را جانشین آنان گردانیم، قرن بعد از قرن و نسلی پس از نسل دیگر «و» نیز توانائیم بر این که «شما را در هیأتی که نمی‌دانید» از صورت‌ها و هیأت‌ها و عالم‌ها «بیافرینیم» حسن می‌گوید: «یعنی توانائیم بر این که شما را بوزینه و خوک گردانیم چنان که قبل از شما با اقوامی چنین کردیم». به قولی معنی این است: توانائیم بر این که شما را در رستاخیز بر غیر صورتهایی که در دنیا داشته‌اید بیافرینیم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

«و هرآینه آفرینش نخستین را دانسته‌اید» و آن عبارت از آفرینش ابتدایی شما از نطفه، سپس از خون بسته، سپس از گوشت پاره است درحالی که قبل از آن چیزی نبودید «پس چرا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: پس چرا قدرت خدای سبحان را بر آفرینش واپسین به یاد نمی‌آورید و آن را بر آفرینش اول قیاس نمی‌کنید؟ شایان ذکر است که این آیه دلیل بر صحت قیاس است.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ۚ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ ۖ أَهَمْ مِمَّنْ زَرَعْتُمْ ۚ أَمْ لَكُمْ آلَاءٌ غَيْرُ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّيْلُ لِلرَّازِعُونَ ﴿٦٤﴾

«آیا دیدید آنچه می‌کارید؟» یعنی: به من خبر بدهید از آنچه در زمین می‌کارید و بذر می‌افکنید؛ «آیا شما آن را می‌رویانید» یعنی: به زرع و کشت تبدیل می‌کنید و در آن

خوشه و دانه می‌رویانید «یا ما زارع هستیم؟» یعنی: یا ما هستیم که رویاننده و تبدیل‌کننده آن به زراعت هستیم نه شما؟ پس چون به این امر اقرار کردید، دیگر چگونه منکر رستاخیز می‌شوید؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لَا يَقُولُنَّ أَحَدُكُمْ: زَرَعْتُ، وَلِيَقُلَّ: حَرَثْتُ، فَإِنَّ الزَّارِعَ هُوَ اللَّهُ: يَكُونُ مِنْ زَرْعِكُمْ وَبَلْ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ زَرْعِكُمْ إِذَا كُنْتُمْ تَزْرَعُونَ؟» کشت نمودم زیرا زارع همانا خداوند است». البته این نهی، نهی ارشادی و ادبی است، نه نهی حرمت. علما می‌گویند: برای کسی که بذر را در زمین می‌افکند، مستحب است که بعد از خواندن: (أَعُوذُ بِاللَّهِ ...) آیه: ﴿أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ (۶۳) ؕ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُمْ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿﴾ را بخواند، آن گاه بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الزَّارِعِ وَالْمَنْبِتِ وَالْمَبْلُغِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا ثَمْرَهُ وَجَنِّبْنَا ضَرَرَهُ وَاجْعَلْنَا لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ، وَلَا تَلَايِكُ مِنَ الذَّاكِرِينَ، وَبَارِكْ لَنَا فِيهِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ: بَلْ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ زَرْعِكُمْ إِذَا كُنْتُمْ تَزْرَعُونَ؟» بلکه خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که زارع، رویاننده و به پخته‌گی رساننده آن است. بارخدا یا! بر محمد درود بفرست و ما را از حاصل این زمین روزی بخش و از زیان آن برکنار دار و مرا برای نعمت‌هایت از شکرگزاران و برای احسان‌هایت از یادآورندگان قرار ده و ای پروردگار عالمیان! برای ما در آن برکت بده». گفته شده که: این دعا امان آن زراعت از تمام آفات - اعم از کرم، ملخ و غیره - است.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمَغْرُمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

«اگر بخواهیم قطعا آن زراعت را درهم شکسته» و خرد و ریزه شده «می‌گردانیم» به طوری که از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشود و از آن هیچ دانه‌ای به دست نیاید و نه چیزی از بهره‌های دیگری که از کشتزار خواسته می‌شود، فراهم آید؛ «پس در افسوس و تعجب می‌افتید» یعنی: در آن صورت حسرت زده می‌شوید و از آنچه که به شما در زراعت و کشاورزیتان فرود آمده است، مدتی دراز در تعجب فرو می‌روید درحالی‌که می‌گوئید: «ما غرامت کشتندگانیم» مغرم: کسی است که مالش بدون عوضی بر باد رفته است «بلکه ما محروم ماندگانیم» از روزیمان؛ با نابود شدن کشاورزیمان.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

«پس آیا دیده‌اید آن آبی را که می‌آشامید» و به وسیله آن تشنگی خود را فرومی‌نشانید؟ «آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید، یا ما» آن آب را به قدرت خویش «فرود آورنده‌ایم؟» پس چگونه به توحید و یگانگی ما اقرار نکرده و رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

«اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم» به طوری که نه برای نوشیدن صلاحیت داشته باشد و نه برای کشاورزی «پس چرا شکر نمی‌گزارید» نعمت‌های خداوندی را که برای شما آب شیرین و گوارایی آفریده است که از آن می‌آشامید و بهره می‌برید؟ در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم ﷺ آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذی سقانا عذباً فراتاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاجاً بذنوبنا: سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشاند و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾

«آیا دیدید آن آتشی را که بر می‌آورید؟» یعنی: آن را با آتش‌زنه از درخت تر و تازه بیرون می‌آورید؟ «آیا شما درختش را آفریده‌اید؟» یعنی: درختی که آتش را از آن بیرون می‌آورید «یا ما آفریننده‌ایم» آن را به قدرت خویش نه شما؟ آن درخت، عبارت است از درخت مرخ (بادام تلخ) و عفار که اعراب از آنها آتش‌زنه درست می‌کردند. یعنی از آنها دو شاخه سبز برگرفته و یکی را به دیگری می‌کشیدند آن‌گاه از میان آن دو، شراره آتش بر می‌خاست. به قولی: مراد همه درختان است.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقِيمِينَ ﴿٧٣﴾

«ما آن را پندآموزی ساخته‌ایم» یعنی: ما آن آتش برآمده از درخت را به یادآورنده گرمای آتش جهنم گردانیده‌ایم تا مؤمنان از آن پندگیرند «و آن را توشه‌ای برای رهروان» مانند مسافران و صحرائشینانی گردانیدیم که در سرزمین‌های بی‌آب و علف و بیابانها فرود می‌آیند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتشی که بنی‌آدم بر می‌افروزند، جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است...». دلیل این‌که در بهره‌گیری از آتش مخصوصا مسافران و رهگذران ذکر شده‌اند، این است که آنها به آتش سخت احتیاج دارند، هرچند که نیاز تمام مردم به آن فراگیر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الناس شركاء في ثلاثة، النار والكلاء والماء: مردم در سه چیز با هم شریک‌اند: آتش، علف و آب». شایان ذکر است که بر اساس جدیدترین نظریات علمی، نفت و پترول نیز در اصل از درختانند.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

«پس به نام پروردگارت که بزرگ است تسبیح‌گوی» یعنی: حق تعالی را به پاکی یادکن و بگو: (سبحان الله العظيم) پاک است خدای بزرگی که به قدرت خویش این اشیاء مختلف و متضاد را آفرید.

﴿٧٥﴾ فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْعِدِ الْجُورِ ﴿٧٥﴾

«پس به منزلگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم» مواقع: غروبگاه‌های ستارگان است. (لااقسم) در کلام عرب به معنای قسم است و «لا» زائد می‌باشد که برای تأکید آورده می‌شود پس افزودن «لا» بر فعل «اقسم» به معنای آن است که سوگند خورنده هر چه را که غیر از مقسم علیه است، نفی می‌کند و از این جهت مفید تأکید نیز هست. یعنی: قضیه روشن‌تر از آن است که نیازی به قسم خوردن داشته باشد، چه رسد به این‌که برای اثبات درستی آن، همچو قسم بزرگی یاد شود. دلیل این‌که خداوند جل جلاله مخصوصا

به غروبگاه‌های ستارگان سوگند خورد، دو چیز است: یکی این که غروب ستارگان نشان دهنده زوال اثر آنهاست و این خود بر وجود مؤثر فناپذیری دلالت می‌کند که تأثیر آن هرگز زوالی ندارد، بدین جهت ابراهیم علیه السلام با افول ستارگان بر وجود خداوند جل جلاله استدلال کرد. دوم این که اواخر شب بدون شک خاصیت‌های شریف و برتری دارد.

مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردم باران فرو فرستاده شد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اینک بعضی از مردم شاکرند و بعضی ناسپاس اما آنان که شکرگزارند گفتند: این رحمتی است که خداوند جل جلاله آن را بر ما منت نهاد و اما بعضی از کسانی که ناسپاس اند، گفتند: باران به سبب فلان ستاره در حال غروب بر ما فرود آمده است، همان بود که این آیات: ﴿فَلَا أُفْسِدُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ تا ﴿وَجَعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ﴾ نازل شد.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

«و اگر بدانید این قسمی است بزرگ» زیرا «مقسم به» که ستارگانند بر قدرت عظیم، حکمت کامل و فرط رحمت خداوند جل جلاله دلالت می‌کنند.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾

«هرآینه این کتاب قرآنی است کریم» این آیه «مقسم علیه» است. یعنی: به منزلگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است گرامی داشته من که آن را در عزت و قدر و منزلت بر تمام کتابها برتری داده‌ام و آن را بزرگتر و گرامی‌تر از آن داشته‌ام که از مقوله سحر، کهنات، فال‌بینی یا دروغ و مانند آنها باشد. چنان‌که قرآن به این دلیل نیز کریم است که در آن اخلاق کریمانه و ارزشهای متعالی طرح و تبیین شده است و بنابراین حقیقت است که حافظ آن گرامی و قاری آن بزرگ داشته می‌شود. مناسب است میان مقسم به که ستارگان است و میان مقسم علیه که قرآن است آشکار می‌باشد زیرا چنان که ستارگان تاریکی‌ها را روشن می‌کنند، آیات قرآن نیز در دنیا و آخرت راه و

روش زندگی را روشن می‌کنند و چنان که ستارگان تاریکی‌های حسی را از بین می‌برند، قرآن نیز تاریکی‌های معنوی یعنی تاریکی‌های جهل و گمراهی را از بین می‌برد.

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

آری! قرآن «در کتابی نهفته» یعنی: پوشیده و مصون قرار دارد که جز فرشتگان مقرب کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد. به قولی معنی این است: آن کتاب که لوح محفوظ می‌باشد، از باطل محفوظ است.

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾

«به آن جز پاک‌شدگان دست نمی‌رسانند» یعنی: کتاب مصون و محفوظ را جز پاکیزگان از بهره‌های نفسی در آسمان که فرشتگانند، مساس نمی‌کنند اما شیاطین به آن دسترسی ندارند همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضوئی، به آن دست نمی‌رسانند. از فحوای این آیه دانسته می‌شود که نباید اشخاص کافر، جنب و بی‌وضوء قرآن را مساس کنند پس بنابراین، خبر به معنای نهی است یعنی هرچند (لایمسه) به صیغه نفی بیان شده اما مراد از آن نهی می‌باشد چنان‌که جمهور فقها و از جمله ائمه مذاهب اربعه بنابراین آیه و نیز بر مبنای حدیث شریف ذیل: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند»؛ بر منع اشخاص یاد شده از مساس کردن قرآن متفق‌القول اند و فقط مالکی‌ها مساس کردن قرآن از سوی شخص بی‌وضوء را برای ضرورت تعلیم و تعلم جایز شمرده‌اند.

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

«فروفرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان است» این چهارمین وصف برای قرآن کریم در چهارمین آیه است.

أَفِيْهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

«آیا شما به این سخن» یعنی: به قرآنی که به اوصاف یاد شده وصف شد؛ «سستی می‌ورزید؟» مدهنون: یعنی آیا شما با کفار در کفرشان نرمش و مدارا می‌کنید؟ اصل مدهن کسی است که ظاهرش برخلاف باطنش باشد، گو این‌که او در روانی و نرمی خود به دهن (روغن) شباهت دارد و این از باب به‌کار گرفتن لفظ در یک امر معنوی بر سیل مجاز است، مجازی که به خاطر شهرت خود به حقیقت عرفی تبدیل شده است.

وَيَعْمَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ ﴿٨٢﴾

«و» آیا شما «تنها روزیتان را در تکذیب آن قرار می‌دهید؟» یعنی: آیا شکر و سپاس روزیتان را که همانا فروفرستادن باران است در این قرار می‌دهید که نعمت خداوند ﷻ را تکذیب و انکار کرده و این تکذیب و انکار را به جای شکر قرار دهید؟ چرا که به‌جای شکرگزاری بخشنده و فروآورنده باران، آن را به‌ستارگان نسبت می‌دهید و می‌گویید: ما به خاطر غروب فلان ستاره از منزلگاه خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق، باران یافته‌ایم؟ شایان ذکر است که اعراب باران، باد، گرما و سرما را به ستاره‌های غروب کرده، یا به ستاره‌های طلوع‌کننده نسبت می‌دادند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَنْ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تَبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

«پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد» یعنی: پس چرا آن گاه که روح، یا نفس در هنگام مرگ به گلوگاه رسد؛ «و شما» ای کسانی که پیرامون فرد در حال احتضار قرار دارید و او را می‌بینید که در حال جان‌کندن است؛ «در آن هنگام نظاره می‌کنید» و هیچ‌کاری برای او کرده نمی‌توانید؟ نه می‌توانید مرگ را از او دفع کنید و نه این که حتی سختی جان‌کندن را بر وی آسان گردانید؛ «و ما به او از شما نزدیک‌تریم» به علم، قدرت و رؤیت خویش. به‌قولی مراد این است: فرستادگان ما که متولی و عهده‌دار قبض روح او هستند، از شما به او نزدیک‌ترند «ولی نمی‌بینید» یعنی: شما فرشتگان

موکل مرگ را که نزد محتضر حاضر می‌شوند و عهده‌دار قبض روح وی هستند، نمی‌بینید.

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨١﴾ تَرَجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

«پس اگر شما مقهور حکم الهی نیستید» یعنی: اگر شما مملوک و پرورده ایجاد و نتیجه فعل تکوینی حق تعالی نیستید، یا اگر شما به پندار خود بعد از مرگ برانگیخته نمی‌شوید؛ «چرا آن را باز نمی‌گردانید» یعنی: چرا روح شخص محتضر را که به گلوگاه رسیده است، به مقر و جایگاهی که در آن بوده، باز نمی‌گردانید «اگر راست می‌گویید» در این پندارتان که مملوک پروردگار نیستید، آفریننده‌ای ندارید و رستاخیزی در کار نیست؟ و قطعا بدانید که هرگز آن را به مقرش بازگردانیده نمی‌توانید بنابراین، بطلان این پندارتان که مملوک پروردگار و پرورش‌یافته او نیستید، آشکار شد. این جواب «فلولا» در آیه قبل است.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿٨٢﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿٨١﴾

آن گاه خداوند متعال سرنوشت و سرانجام گروه‌های مختلف مردم را در هنگام احتضار و بعد از وفاتشان بیان نموده و آنان را به سه دسته ذیل تقسیم می‌کند: «و اما اگر او از مقربان باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از پیشتازان مقرب باشد «پس او راست راحت و ریحان و بهشت پر ناز و نعمت» روح: راحتی و رهایش از رنج و زحمت دنیا و آسوده‌شدن از احوال آن است. ریحان: رزق و روزی در بهشت است. حسن می‌گوید: «ریحان همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد». شایان ذکر است که پیشتازان مقرب همان کسانی‌اند که فرایض، واجبات، سنن و مستحبات را انجام داده و محرمات، مکروهات و برخی از مباحات را ترک می‌کنند و ایشان اولین گروه از گروه‌های سه‌گانه‌ای هستند که ذکر آنها در اوایل این سوره گذشت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلِّمْ أَلَيْكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از یاران راست باشد و ایشان کسانی اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود؛ «پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین» یعنی: ای یار راست! از جانب یاران و برادران راستت بر تو سلام باد از آن رو که تو به زودی همراهشان خواهی بود و آن‌گاه از تو با سلام استقبال می‌کنند.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنَزَلْ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾

«و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد» یعنی: اگر شخص متوفی، یا محتضر از تکذیب‌کنندگان رستاخیز و از گمراهان راه هدایت باشد؛ و آنان اصحاب شمال (یاران چپ) اند که ذکرشان در اوایل سوره گذشت؛ «پس او راست مهمانی‌ای از آب جوشان» یعنی: پس او با آب جوشانی که حرارتش به درجه نهایی خود رسیده است، پذیرایی خواهد شد. نزل: پذیرایی از میهمان بعد از فرود آمدنش می‌باشد. البته این بعد از آن است که از زقوم می‌خورد چنان‌که گذشت.

وَنَصِيئَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

«و» او راست «ورود به جهنم» و استقرار در آن پس از خوردن از زقوم و نوشیدن آب جوش. و آن‌گاه که شخص را به آتش درافکنند، می‌گویند: «اصلاه النار و صلاه» .

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

«همانا این حق‌الیقین است» یعنی: بی‌گمان این خبر عین حقیقت و کاملاً درست و بی‌شبهه است.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿١٦﴾

«پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که لایق شأنش نیست به پاکی یادکن، به سبب آنچه که از علم و قدرت وی دانسته‌ای. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون آیه ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم: آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید». فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراکها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث شریف به روایت محدثان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم: دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم».

﴿سوره حدید﴾

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیه (۲۵) از آن به منافع حدید (آهن) و اهمیتی که این عنصر در مدنیت و عمران دارد، توجه داده شده است. و چنان که قرطبی گفته است؛ این سوره از نظر جمهور مفسران مدنی است و قولی که می گوید: این سوره مکی است، ضعیف است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت عرباض بن ساریه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از آن که بخوابند، سوره های «مسیحات»^۱ را می خواندند و فرمودند: «بی گمان در مسیحات آیه ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ «حدید/۳».

محور این سوره دعوت از جامعه اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾

«تسبیح گفت خداوند را هرآنچه که در آسمانها و زمین است» یعنی: همه چیز در آسمانها و زمین حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تمجید گفت، یا به زبان قال؛ مانند تسبیح گفتن فرشتگان و انس و جن، یا به زبان حال؛ مانند تسبیح گفتن دیگر موجودات زیرا هر موجودی بر وجود آفریننده حکیم دلالت می کند. به قولی: همه موجودات به طور حقیقی به تسبیح گفتن آفریننده متعال ناطق اند ولی ما انسانها تسبیح گفتن آنها را نمی فهمیم. شایان ذکر است که در قرآن کریم از تسبیح گفتن برای خداوند جل جلاله به صیغه های امر، ماضی، مضارع و مصدر تعبیر شده است: صیغه امر؛ مانند (سبح) در آخر سوره قبل (واقع). صیغه ماضی؛ مانند (سبح) در اول سوره «اعلی»، این سوره و سوره های «حشر» و «صف». صیغه مضارع (یسبح)؛ مانند سوره های «جمعه» و «تغابن»

^۱ مسیحات: سوره هایی اند که با (سبح لله) آغاز شده اند، که این سوره نیز از آن جمله است.

و صیغه مصدر؛ مانند اول سوره «اسراء» که به لفظ «سبحان» آمده است. البته تنوع و تعدد تسبیح گفتن برای حق تعالی به همه صیغه‌ها که شامل همه زمانها می‌شود، بر این حقیقت دلالت دارد که حق تعالی از سوی هر چیز و در هر حال سزاوار تسبیح است و این استحقاق او همیشگی و مستمر می‌باشد «و اوست عزیز» یعنی: قادر، غالب و پیروزمند «حکیم» که افعالش همه بر اساس حکمت و صواب استوار است.

لَهُمُ الْمُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

«او راست فرمانروایی آسمانها و زمین» پس به یگانگی در آنها تصرف می‌کند و امر و تصرف کس دیگری در آنها نافذ نیست و این است سبب تسبیح گفتن آنها برای او «زنده می‌کند و می‌میراند» زندگان را در دنیا زنده می‌کند و می‌میراند و مردگان را برای رستاخیز زنده می‌کند «و او بر هر چیز تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و هر چه که بخواهد می‌شود و هر چه که نخواهد نمی‌شود.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾

«اوست اول» قبل از هر چیز «و اوست آخر» بعد از همه چیز. یعنی: او بعد از فناى خلقش باقى است و بر او فنا و نیستى عارض نمى‌شود «و اوست ظاهر» یعنی: غالب و برتر بر همه چیز که وجودش نمایان است زیرا نشانه‌های بسیاری بر این وجود مطلق دلالت می‌کنند «و اوست باطن» یعنی: دانا به آنچه پنهان است. یا معنی این است: اوست پنهان از دیدگان. یا حقیقت ذاتش پنهان است پس عقلها و حاسه‌ها به او احاطه نمی‌کنند لذا او به آثار و افعال خویش آشکار و به ذات خویش پنهان است «و او به همه چیز داناست» پس چیزی از دانستنی‌ها از ساحت علمش بیرون نیست. در حدیث شریف به روایت ابن‌ابی‌شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به او فرمودند: «قولی: اللهم ربنا ورب كل شیء، منزل التوراة والإنجیل

والفرقان فالق الحب والنوى، أعوذ بك من كل شى أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك شىء وأنت الآخر فليس بعدك شىء وأنت الظاهر فليس فوقك شىء، وأنت الباطن فليس دونك شىء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر: اى فاطمه! بگو: بارخدایا! اى پروردگار ما و پروردگار همه چیز! اى فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! اى شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شر همه چیزى که تو گیرنده موى پيشانى آن هستى (یعنى تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزى نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزى نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزى نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزى نیست، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بى نیاز کن».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ

مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجِعُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤١﴾

«اوست آن که آسمانها و زمین را در شش روز» یعنی: در شش طور از اطوار مختلف «آفرید» و البته او قادر است که آنها را در یک لحظه بیافریند ولی این عدد را به کار گرفت تا تانی و تأمل در امور را به بندگانش بیاموزد «سپس بر عرش استوا یافت» به چنان استوایی که سزاوار جناب اوست. این رأى سلف در باب استوا بر عرش است و این رأى به احتیاط اولی است اما خلف، استوا را به تدبیر حق تعالی و استیلايش بر کلیدهای امور و سلطه وی بر همه چیز تأویل می‌کنند «آنچه را که به زمین وارد می‌شود» از باران و غیر آن «می‌داند و آنچه را که از آن بیرون می‌آید» از ارواح، فرشتگان، ماهواره‌ها، سفینه‌های فضایی، نباتات و غیره نیز می‌داند «و آنچه را از آسمان فرود می‌آید» از باران و غیره «و آنچه را در آن بالا می‌رود» یعنی: آنچه را به‌سوی آن بالا می‌رود؛ از فرشتگان، اعمال، ارواح بندگان، دعاها، بخارهای متصاعد و مانند این‌ها را نیز می‌داند پس ذره‌ای از علم وی پنهان نیست. در حدیث شریف آمده است: «عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به‌سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود». «و او با شماست» به قدرت، سلطه و علم خویش «هر جا که

باشید» یعنی: در هر جایی از زمین و ماحول و اندرون آن اعم از خشکه و دریا و فضا که بگردید. ابوحیان می‌گوید: «این آیه‌ای است که امت اسلام بر تأویل آن و این‌که بر ظاهر خود حمل نمی‌شود، اجماع دارند». یعنی: این آیه بر معیت و همراهی حق تعالی با ذات خود از نظیر حیز و مکان حمل نمی‌شود و «معیت» وی به حضور علم، قدرت و اراده‌اش تأویل می‌شود. پس این آیه حجت است علیه کسانی که تأویل را در آیات دیگری که جاری مجرای این آیه است و در آنها نیز حمل معانی بر ظاهر آنها مستحیل می‌باشد، جایز نمی‌دانند «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند.

لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾

«فرمانروایی آسمانها و زمین او راست» این تکرار برای تأکید است «و کارها به سوی خداوند بازگردانیده می‌شود» نه به سوی غیر وی.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

آن گاه خداوند متعال بار دیگر بر مالکیت خود دلیل آورده و می‌فرماید: «شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد» با کاستن از یکی و افزودن در دیگری پس با افزودن در زمان شب از زمان روز می‌کاهد و باز برعکس در زمان روز افزوده و از زمان شب می‌کاهد، آن هم با دقیق‌ترین برنامه و نظام، به گونه‌ای که منافع و مصالح ساکنان کره زمین تأمین گردد. تفسیر نظیر آن در سوره «آل عمران/۲۷» نیز گذشت. «و او به راز سینه‌ها داناست» یعنی: رازها و اسرار نهانی‌ای که سینه‌ها در خود مخفی می‌دارند، بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

این آیات بیانگر موجبات تسبیح و تنزیه حق تعالی از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست و برانگیزاننده بندگان به تأمل در ملکوت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و شکرگزاری نعمت‌های وی است.

ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَحْلِفِيْنَ فِيْهِ فَاَلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مِنْكُمْ وَاَنْفَقُوْا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ ﴿٧﴾

«به خداوند و پیامبرش ایمان بیاورید» یعنی: یگانگی خداوند ﷻ و صحت رسالت پیامبرش حضرت محمد ﷺ را تصدیق کنید و بر این تصدیق و باور مداومت ورزید «و از آنچه که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید» یعنی: از آنچه که خداوند ﷻ شما را جانشین تصرف در آن ساخته است - در حالی که مالک حقیقی آن نیستید - در زکات فرض و صدقات داوطلبانه دیگر انفاق و بخشش کنید زیرا مال؛ مال خداوند ﷻ و بندگان؛ جانشینان او در اموالش هستند پس بر آنان است که مال او را در اموری مصرف کنند که او خود می‌پسندد. به قولی معنی این است: خداوند ﷻ شما را جانشین کسانی کرده است که قبل از شما می‌زیسته‌اند و شما از آنان میراث می‌برید چنان که باز به زودی این اموال به غیر شما از کسانی منتقل خواهد شد که از شما میراث می‌برند پس در انفاق اموال بخل نورزید. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن شخیر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «الهاکم التکاثر، یقول ابن آدم؛ مالی مالی، وهل لک من مالک إلا ما أکلت فأفنیته، أو لبست فأبلیته، أو تصدقت فأبقيته: فزون طلبی شما را غافل ساخت؛ فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر تو را از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و (برای آخرت خویش) باقی گذاشته‌ای؟». «پس کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و انفاق کرده‌اند برای ایشان است مزدی بزرگ» یعنی: کسانی که در میان ایمان به خدا و رسولش و انفاق در راه وی جمع کرده‌اند، برایشان پاداشی است بزرگ که همانا بهشت برین است.

در بیان سبب نزول روایت شده است که این آیه درباره غزوه تبوک و انفاق در آن نازل شد.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ يَدْعُوْكُمْ لِنُؤْمِنُوْا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيْثَاقَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿٨﴾

«و شما را چه شده است که به خداوند ایمان نمی‌آورید» یعنی: کدامین عذر و چه مانعی شما را از ایمان آوردن باز می‌دارد؟ «حال آن‌که پیامبر شما را دعوت می‌کند

که به پروردگارتان ایمان آورید» و شما را به این حقیقت متنبه و متوجه کرده و بر شما کتابی را می‌خواند که به برهانها و حجت‌ها گویاست؟ پس تمام علل و عوامل عدم ایمان از سر راه شما برداشته شده است «و اگر مؤمن هستید» به میثاقی که از شما گرفته شده است؛ «به راستی از شما میثاقتان را گرفته است» یعنی: حال آن‌که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از شما بر ایمان پیمان گرفت آن گاه که شما را از پشت پدرتان آدم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیرون آورد، که این عهد و پیمان به عهد «الست» معروف است. یا حق تعالی با ادله‌ای که برای شما برپا کرده، از شما پیمان گرفته است که این ادله دال بر توحید و وجوب ایمانند. یا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شما به ایمان آوردن پیمان گرفته است - و این تفسیر ابن‌کثیر از جمله اخیر است. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یارانشان گفتند: «نزد شما ایمان کدام مؤمنان دوست داشته‌تر و دلپسندتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آنان را چه شده است که ایمان نیاورند درحالی‌که نزد پروردگارشانند؟ گفتند: پس ایمان انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: و چرا آنان ایمان نیاورند در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟ گفتند: پس (این مؤمنان محبوب الایمان) خود ما هستیم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: و چرا شما ایمان نیاورید درحالی‌که من در میان شما هستم؟ بدانید که شگرف‌ترین و محبوب‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، قومی هستند که بعد از شما می‌آیند (زیرا آنها) صحیفه‌هایی را می‌یابند و به آنچه که در آنهاست ایمان می‌آورند».

هُوَ الَّذِي يُزِيلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

«اوست آن‌که بر بنده خود آیات بینات را» یعنی: آیات واضح و آشکار را که عبارت از آیات قرآن است «فرومی‌فرستد» به‌قولی: مراد از آیات، معجزات است که قرآن بزرگترین آنهاست «تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد» یعنی: حق تعالی آیات بینات خود را فرومی‌فرستد تا شما را با این آیات از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد. یا تا پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما را با این آیات، یا به‌وسیله دعوت خود از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد «و بی‌گمان خداوند بر شما رئوف

رحیم است» یعنی: او به شما بسیار با رأفت و نهایت مهربان است، از آنجا که کتابهای خویش را فرود آورد و پیامبرانش را برای هدایت بندگانش برانگیخت و به صرف حجت‌های عقلی‌ای که در امکان و دسترس هر بشری هست، اکتفا نکرد پس رأفت و رحمتی کامل‌تر و بلیغ‌تر از این وجود ندارد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مَنكُم مَّنْ أَنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَبْلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ



«و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید» یعنی: کدام عذر و چه مانعی شما را از انفاق در جهاد برای برتری دین خدا ﷻ باز می‌دارد؛ «و حال آن‌که میراث آسمانها و زمین به الله تعلق دارد؟» یعنی: حال آن‌که شما نابود می‌شوید، عالم سراسر منقرض می‌گردد و همه آنچه که در آسمانها و زمین است همچون بازگشت میراث به‌سوی وارث به‌سوی خدای سبحان باز می‌گردد و چیزی از آن برای شما باقی نمی‌ماند پس هرگاه قضیه چنین است، در این صورت انفاق شما در راهی که عوض ماندگاری از خود - مانند ثواب و پاداش الهی - به‌جا می‌گذارد سزاوارتر است «و کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند یکسان نیستند» با کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند «آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی‌اند که بعد از آن انفاق و جهاد کرده‌اند» مراد از فتح: فتح مکه است زیرا قبل از فتح مکه نیاز مسلمانان به انفاق مال بیشتر بود چرا که ایشان از نظر تعداد کمتر و از نظر نیرو ضعیف‌تر بودند و مال اندکی می‌یافتند که آن را در راه خدا ﷻ ایثار کنند. البته بذل و انفاق جان که همانا قتال و جهاد در راه خدا ﷻ است، نهایی‌ترین پایه جود و سخا می‌باشد. در حدیث شریف به روایت امام احمد از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما با هم مشاجره کردند؛ خالد به عبدالرحمن گفت: شما به خاطر ایامی که بر اسلام سبقت جست‌اید بر ما دراز دستی و برتری جویی می‌کنید؟ پس چون این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید، فرمودند: «دعوا لی

أصحابی، فولدی نفسی بیده لو أنفقتم مثل أحد، أو مثل الجبال ذهباً، ما بلغتم أعمالهم: اصحابم را به من واگذارید (و از کشمکش و رقابت با آنان دست بردارید) زیرا سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر شما به مانند کوه احد یا مانند کوه‌ها از طلا انفاق کنید، به پایه اعمال آنان نمی‌رسید». «و خداوند هر یک» از دو گروه یاد شده «را وعده نیکی داده است» که همانا نیل به بهشت - با تفاوت درجاتشان در آن - است «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس شما را به اندازه اعمالتان جزا می‌دهد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انفاق کرد و خداوند جل جلاله به او از طریق وحی سلام فرستاد زیرا نقل است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: «این جبرئیل است که از سوی خدای سبحان بر تو سلام می‌گوید و پروردگارت به تو می‌فرماید: آیا از من در این فقر خویش راضی هستی یا ناراض؟» پس ابوبکر رضی الله عنه گریست و گفت: آیا بر پروردگارم خشمگین می‌شوم؟! من از پروردگارم راضی هستم، من از پروردگارم راضی هستم. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «اولین کسانی که اسلام را به شمشیر خود پیروز کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بودند زیرا او اولین کسی بود که بر ایشان انفاق کرد». شایان ذکر است که عدم برابری میان دو گروه یاد شده هم در احکام دین و هم در مراتب دنیا است چنان‌که عائشه رضی الله عنها فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور دادند که مردم را در جایگاه‌ها و مراتب‌شان فرود آوریم». یعنی آنان را به قدر فضل و منزلت‌شان حرمت گذاریم. شایان ذکر است که بزرگترین جایگاه‌ها از روی مرتبت، امامت نماز است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری‌شان فرمودند: «به ابوبکر بگویید که باید برای مردم نماز اقامه کند».

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَوِّفُهُ لَهُ، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾

آن گاه خدای عزوجل مؤمنان را به انفاق مال برانگیخته و می‌فرماید: «کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد» یعنی: کیست آن کس که مالش را در راه خدا جل جلاله انفاق کند بدان امید که حق تعالی برایش در قبال آن عوض عطا کند لذا او مانند کسی است

که به خدا جَلَّ جَلَالُهُ وامی نیکو می دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالی که خاطرش نیز به دادن آن خوش است. شایان ذکر است که این وام، به «قرض الحسنه» معروف می باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن - بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات - است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعا خدای متعال از ما وام می خواهد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول خدا! دست تان را به من بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغم را به پروردگارم به قرض دادم». شایان ذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد اصله درخت خرما داشت و همسرش ام الدحداح و خانواده اش نیز در اندورن آن باغ به سر می بردند پس بی درنگ به باغ آمد و به همسرش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرانَكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١﴾

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نور ایشان می شتابد» نور ایشان، همانا روشنی ای است که آن را می بینند. آری! این نور می شتابد «پیشاپیش ایشان» مراد از آن: نوری است که در روز قیامت پیشاپیششان بر صراط قرار دارد و چون از عرصات قیامت به سوی بهشت می روند همراه با ایشان به جلو می شتابد «و» می شتابد «در سمت راست ایشان» به سبب این که نامه های اعمالشان به دست راست ایشان داده شده است. چنان که ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر این آیه گفته است: «مردم به اندازه اعمال خود بر صراط حرکت می کنند و به جلو می روند پس نور برخی از آنان در بزرگی و جلوه گری خود مانند کوه است و نور برخی دیگر مانند درخت خرماست و نور برخی دیگر در

حد و حجم یک شخص ایستاده است و پایین‌ترینشان از نظر نور کسی است که نورش در انگشت ابهامش قرار دارد پس گاهی روشن می‌شود و گاهی خاموش». قتاده روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «از مؤمنان کسانی اند که نورشان از مدینه تا عدن و صنعاء را روشن می‌کند و این نور (نسبت به مراتب افراد) همین‌طور (مرتب به مرتبه) پایین می‌آید تا بدانجا که از مؤمنان کسی است که نورش فقط جای هر دو پایش را روشن می‌سازد». «امروز شما را مژده باد به باغهایی که از فرودست آن جویباران جاری است و در آنها جاودان هستید» این سخن به عنوان مژده و بشارت و گرمی‌داشت از سوی فرشتگان به ایشان گفته می‌شود «این» نور و بشارت «همان رستگاری بزرگ است» که حد و اندازه آن در تحت حصر و حیطة مقدار ننگند تا بدانجا که گویی غیر از آن دیگر هیچ رستگاری‌ای نیست و ما سواى آن هیچ قدر و قیمت و اعتباری ندارد. آری! چه رستگاری‌ای بزرگتر از ورود به بهشت است؟ البته سیاق آیات می‌رساند که این مژده‌ها همه برای انفاق‌کنندگان در راه خدا ﷺ است.

يَوْمَ يَقُولُ الْمَتَفِقُونَ وَالْمُنَافِقَتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَفْسِي مِن تَوْرِكُم قِيلَ ارجعوا ورائكم فالتيسوا نورا فضرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَّهُمْ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾

«آن روز مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان» انفاق‌کننده در راه خدا ﷺ «می‌گویند: به خاطر ما درنگ کنید» یعنی: منتظر ما بمانید. این سخن را هنگامی می‌گویند که مؤمنان را می‌بینند که در پرتو نور خود به شتاب تمام به سوی بهشت برده می‌شوند. آری! به بهشتیان می‌گویند: منتظر ما بمانید «تا از نورتان روشنی بگیریم» زیرا منافقان خود نوری به همراه ندارند و در تاریکی به سر می‌برند پس از مؤمنان می‌خواهند تا در پرتو انوارشان از ظلمات رهایی یابند «گفته می‌شود» به آنان از باب استهزا و تمسخر؛ و گوینده فرشتگان یا مؤمنانند: «باز پس برگردید و نوری درخواست کنید» یعنی: به سوی دنیا باز گردید و در آن نور را به همان وسیله‌ای که ما دریافته‌ایم - یعنی با ایمان و اعمال شایسته - جویا شوید، یا به سوی موقف و عرصه محشر باز گردید،

همانجا که این نور را به ما دادند «آن گاه میان آنها» یعنی: در میان مؤمنان و منافقان «دیواری زده می شود» که این دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی: این همان دیوار «اعراف» است «که آن را دروازه‌ای است» و مؤمنان از آن داخل می شوند «اندرون آن دیوار رحمت است» یعنی: باطن آن دیوار یا آن دروازه، همان جهتی است که به بهشت پیوسته است و در آن رحمت یعنی نعمت‌های بهشت قرار دارد «و بیرون آن دیوار» همان جهتی است که به دوزخ پیوسته است لذا «روی به عذاب» جهنم «دارد».

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرْتَضَوْنَ مَا نَزَّلْتُمْ وَالْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّكَمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾

«آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟» یعنی: منافقان مؤمنان را ندا داده و به ایشان می گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم، در مساجد شما نماز نمی گزاردیم و مانند شما به اعمال اسلام عمل نمی کردیم؟ «می گویند چرا» یعنی: آری! شما در ظاهر امر با ما بودید «ولی شما خود را در بلا افگندید» و هلاک کردید؛ با نفاق و پنهان داشتن کفر، یا با لذات و شهوات «و چشم به راه» حوادث بد روزگار «بودید» در باره محمد ﷺ و همراهان مؤمن ایشان. به قولی معنی این است: شما توبه را واپس افگنده و آن را به آینده موکول کردید «و تردید آوردید» در امر دین پس آنچه را که از قرآن نازل شده است تصدیق نکردید و به معجزات آشکار ایمان نیاوردید «و آرزوها» ی باطلی که از جمله آنها همان انتظار کشیدنهای بی جای شما بود؛ «شما را غره کرد» یعنی: طول امل و درازی آرزوهای دنیا شما را فریفته کرد «تا آن که فرمان الهی» یعنی: مرگ «در رسید» قتاده می گوید: مراد از فرمان الهی، افگندنشان در آتش دوزخ است «و فریبکار شما را در باره خدا بفریفت» یعنی: شیطان شما را فریب داد و در نتیجه، خدا ﷻ را چنان که باید قدر نگذاشتید، حق و حرمت او را به جا نیاوردید،

به قدرت وی بر خویش پی نبردید و پنداشتید که او بسیاری از آنچه را که شما انجام می‌دهید، نمی‌داند.

قَالِيَوْمَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَّتُكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَانِكُمْ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

«پس امروز از شما» منافقان «فدیه‌ای گرفته نمی‌شود» که آن را بلاگردان و بدل خویش از افتادن در دوزخ گردانید «و نه» فدیه گرفته می‌شود «از کسانی که کافر شدند» به خداوند جَلَّالَهُ در آشکار و نهان و همانند شما کفر را پنهان نداشتند «مأوی شما آتش است» یعنی: منزل و مأوی شما که به سوی آن جای می‌گیرید، آتش دوزخ است «همان آتش مولای شماست» یعنی: همان آتش از هر منزل دیگری برای شما سزاوارتر و اولی است «و چه بد بازگشتگاهی است» آتش دوزخ که سرانجام به آن پیوستید. گویی سیاق قرآنی می‌گوید: ای مؤمنان! با انفاق در راه خدا جَلَّالَهُ به وی وام دهید تا در روزی که از کافران و منافقان فدیة و عوضی پذیرفته نمی‌شود، نور خویش را برگرفته و خود را نجات دهید و پادشاهیتان را دریافت دارید.

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا خاشع گردد» یعنی: آیا وقت خشوع و نیایش دل‌هایشان فرانسیده است؟ به راستی سزاوار است که یاد خداوند جَلَّالَهُ در مؤمنان خشوع و رقتی بر جای گذارد و آنان مانند کسانی نباشند که دل‌هایشان به یاد خدا جَلَّالَهُ و ذکر حق نرم و خاشع نمی‌شود. حسن می‌گوید: «خدای عزوجل مؤمنان صدر اسلام را - درحالی که محبوبترین خلق به سوی وی‌اند - کند و کاهل می‌یابد پس حال ما چگونه خواهد بود؟». «و» آیا وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان نرم شود برای «آنچه که از حق» یعنی: از قرآن «نازل شده است؟» پاسخ این است که چرا؛ وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خدا جَلَّالَهُ

و با به یادآوردن قرآن خاشع و نرم شود (و) آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان «مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است؟» یعنی: مانند یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد «پس مدت بر آنان دراز گشت» یعنی: زمان فترت در میان آنان و میان پیامبرانشان به درازا کشید «آن گاه دلهایشان» به سبب این فاصله زمانی و پایبندشدنشان به شهوات «سخت شد» تا بدانجا که خواندن کلام الهی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و جان و روانشان را به تکان و نمی‌داشت؟ بنابراین، خدای سبحان امت محمد ﷺ را نهی می‌کند از این‌که مانند آنان باشند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از حدود دین خویش خارج و مخالف اوامر و نواهی حق تعالی می‌باشند؟ پاسخ این است که چرا؛ بی‌گمان وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خداوند ﷻ خاشع شود.

ابن‌ابی شیبه در بیان سبب نزول روایت کرده است: در میان اصحاب رسول خدا ﷺ مزاح و شوخی و بذله‌گویی شایع گشته بود پس این آیه نازل شد. ابن‌مبارک به نقل از اعمش می‌گوید: «چون اصحاب رسول اکرم ﷺ به مدینه آمدند و بعد از سختی و تنگدستی‌ای که در آن قرار داشتند به عیش و عشرتی رسیدند، گو این‌که قدری سست و کاهل و کم تأثر شدند، همان بود که این آیه نازل شد». ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در رأس سیزده سال از نزول قرآن مورد سرزنش قرار گرفتیم».

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لِمَلِكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

«بدانید» ای مؤمنان یاد شده در آیه قبل «که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند» پس همو قادر است که اجسام را نیز پس از مرگ آنها زنده گرداند، دلها را پس از سختی آنها نرم گرداند، حیرت‌زدگان را پس از سردرگمی آنها به راه آورد و سختی‌ها را پس از شدت‌ها به گشایش بپیوندد پس چنان‌که او زمین‌مردده خشک بی‌حاصل را با باران فروریزان زنده می‌گرداند، همین‌گونه دل‌های سخت را با براهین قرآن به نرمی و خشوع و اطمینان می‌دارد «به راستی که آیات را برای شما به روشنی بیان کرده‌ایم» و از جمله این آیات را «باشد که تعقل کنید» یعنی: تا اندرزها و موعظه‌هایی

را که این آیات متضمن آن است، دریابید و تعقل کنید و در نتیجه به موجب آن عمل کنید. بنابراین، ای انسان! اگر تو دل سختی داری، ناامید نشو، به سوی خدا عزوجلله روی آور و بدان که او دل مرده تو را زنده می گرداند.

﴿۱۸﴾ **إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ**

«بی گمان مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده» مصدقین: در اصل متصدقین است و تا در صاد ادغام شده، همین طور مصدقات که در اصل متصدقات است «و کسانی که قرض داده اند به الله قرض نیک» قرض الحسنه: عبارت است از صدقه و انفاق در راه خدا عزوجلله همراه با خلوص نیت و چشم داشت مزد و پاداش الهی، بدون منت و آزار و انتظار پاداش از شخص نیازمند صدقه گیرنده. آری! اینان «مضاعف شود ایشان را» ثواب و پاداششان به مراتب بسیار «و برای آنان پاداشی ارجمند است» که همانا بهشت می باشد. مضاعف کردن پاداش در اینجا به این معنی است که: یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن مضاعف می شود.

﴿۱۹﴾ **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند آن گروه ایشانند صدیقان» مجاهد می گوید: «هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، صدیق است». به قولی: صدیقان کسانی اند که در رسالت پیامبران علیهم السلام شک نکرده اند، آن گاه که خبر رسالت خود را به آنها داده اند بلکه ایشان را به طور کامل تصدیق کرده اند «و شهیدان نزد پروردگارشانند» یعنی: شهیدان راه خدا عزوجلله نزد وی به علو و برتری درجه نایل می گردند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به یارانشان فرمودند: «شما در میان خود چه کسی را شهید می شمارید؟ اصحاب گفتند: کشته گان راه خدا عزوجلله را. فرمودند: پس در این صورت شهدای امت من اندک اند، نه! بلکه کشته شده شهید است، کسی که به آفت شکم می میرد نیز شهید است و کسی که به بیماری

طاعون می میرد نیز شهید است ...» تا پایان حدیث. البته این گروه شهدای آخرت اند که برایشان پاداشی است مخصوص «برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان» یعنی: هر یک از دو گروه صدیقان و شهیدان از اجر و نوری برخوردارند که برایشان وعده داده شده است، همان نوری که پیشاپیش آنان می شتابد «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند» یعنی: در میان کفر و تکذیب آیات ما جمع کردند؛ «آن گروه اهل دوزخ اند» و به وسیله آن عذاب می شوند، نه برایشان اجری است و نه نوری بلکه برایشان عذابی پایدار و ظلمتی همیشگی و ماندگار است. بیضاوی می گوید: «این آیه دلیل بر آن است که جاودانگی در دوزخ مخصوص کفار می باشد و ترکیب آیه از این اختصاص خبر می دهد زیرا صحبت و مصاحبت در (اصحاب الجحیم) بر ملازمت و پیوسته گی دائمی آنها به دوزخ دلالت می کند».

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ، ثُمَّ يَهِيجُ فِتْرَتَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ ﴿٢٠﴾

«بدانید که در حقیقت زندگانی دنیا لعب و لهو است» لعب: بازی و بیهوده کاری است که خلاف جدی بودن می باشد. لهو: هر چیزی است که به وسیله آن سرگرمی حاصل شود و سپس از بین برود. به قولی: لعب؛ برگرفتن اموال و لهو: سرگرمی به زنان است «و» همانا زندگانی دنیا که در آن هیچ عملی برای آخرت انجام نگیرد «زینت است» زینت: آراسته کردن خویش به بهره های دنیا مانند مناصب بلندپایه، وسایل سواری باشکوه و گران قیمت، منازل برافراشته و عالی و لباسهای فاخر است «و» همانا زندگانی دنیا «تفاخر است در میان شما» که برخی از شما بر برخی دیگر بدان فخر می فروشید و خودآرایی و خودستایی می کنید. یا معنی این است: شما با خلقت استوار و نیروی بدنی خویش و آنچه که از بهره های دنیا به دست آورده اید، فخرفروشی می کنید. به قولی: مراد فخر کردن به نسبها و حسبها است چنانکه اعراب به نسب و حسب فخر می کردند «و» همانا زندگانی دنیا «افزون طلبی در اموال و اولاد است»

یعنی: مباحثات کردن به کثرت اموال و اولاد است. نسفی می‌گوید: «لعب؛ مانند بازی کودکان است و لهو؛ مانند سرگرمی جوانان، زینت؛ مانند آرایش زنان، تفاخر؛ مانند فخرفروشی اقران و تکاثر؛ مانند افزون‌طلبی دهقان». ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حاصل کار دنیا نزد دنیاگرایان همین‌ها است».

«همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد» یعنی: دنیا در خوش‌آیند بودن برای شما و سپس نابودی سریع خود مانند بارانی است که کشاورزان را خوش می‌آید زیرا به سبب آن گیاهان رشد می‌کنند. مراد از «کفار» در اینجا «زارعان» و کشاورزانند زیرا کفر به معنی پوشانیدن است و کشاورزان نیز بذر را پنهان کرده و آن را با خاک می‌پوشانند «سپس خشک شود» آن گیاه و بعد از سبزی و خرمی خویش پژمرده شود «پس آن را زرد شده بینی، باز درهم‌شکسته گردد» یعنی: بعد از خشک شدن، خردوریز و پاشان و پریشان گردد. پس همچنین است حقارت دنیا و سرعت زوال آن بر افراد و جامعه‌ها چه بعد از خرمی و سرسبزی‌ای که داشته است، به سرعت رو به فنا می‌گذارد و هر کس را چند روزی بهجت اوست «و در آخرت عذابی است سخت» برای دشمنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «و نیز آمرزشی است از جانب خداوند و خشنودی‌ای است» برای دوستان و اهل طاعتش؛ پس حال و مال آخرت یا این است و یا آن «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» یعنی: زندگی دنیا برای کسانی که به آن فریفته شده و برای آخرت خویش عمل نکنند، بهره فریب است اما کسانی که با طلب دنیا بر آخرت خویش یاری می‌جویند پس دنیا برایشان هم بهره‌ای است و هم وسیله‌ای که ایشان را به سوی خیری می‌رساند که بهتر از دنیا است. سعیدبن جبیر می‌گوید: «دنیا متاع غرور است؛ آن گاه که تو را از طلب آخرت غافل کند اما چنانچه تو را به طلب خشنودی خدای متعال و دیدار وی فراخواند پس چه نیکو متاع و چه نیکو وسیله‌ای است». در حدیث شریف آمده است: «لِلْجَنَّةِ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مَنْ شَرَاكَ نَعْلَهُ، وَالنَّارِ مِثْلُ ذَلِكَ: بِه رَاسْتِي بَهْشْتِ بِه يَكِي اَز شَمَا اَز بِنْد كَفْشَش نَزْدِيكْتَرِ اسْتِ وَ دُوْزَخ نِيْز مَانَنْد اَيْنِ اسْتِ». یعنی خیر و شر به انسان بس نزدیک است.

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ
 وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١١﴾

پس چون ناچیز بودن بهره‌های فانی دنیا نسبت به نعمتهای پایدار آخرت بر شما ثابت شد، اینک: «سبقت جوید به سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان» یعنی: بشتابید به سوی اعمال شایسته‌ای که موجب آمرزشتان از سوی پروردگارتان می‌شود و بشتابید به سوی توبه از گناهایی که مرتکب شده‌اید مانند شتاب مسابقه‌دهندگان. خاطرنشان می‌شود که دریافت تکبیر اول با امام و دریافت صف اول نماز از جمله این مسابقه است «و» بشتابید «به سوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است» و هرگاه پهنای آن به این اندازه باشد پس درازای آن چه اندازه خواهد بود؟ «برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده» و آنرا فقط کسی مستحق می‌شود که به او امر خدای عزوجل عمل کرده و از نواهی وی اجتناب ورزیده باشد «این است فضل الهی که می‌دهدش به هر که خواهد» یعنی: این وعده جنت و مغفرت، فضل و بخشش الهی است که به هر کس از بندگان خویش که خواهد، ارزانی می‌دارد بی آن‌که به دادن آن ملزم باشد. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که هیچ کس جز به فضل الهی به بهشت وارد نمی‌شود». «و خداوند دارای فضل بزرگ است» پس این امر که حق تعالی استعداد و شایسته‌گی آمرزش و بهشت را در آنان ایجاد می‌کند، از فضل و احسان او بر ایشان است.

این آیه دلیل بر آن است که بهشت هم‌اکنون آفریده شده و ایمان به تنهایی برای مستحق شدن آن کافی است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ
 اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

«هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد» مانند قحط باران، ضعف گیاهان و نقص میوه‌ها. مصیبت در لغت: هر چیزی است که به انسان از خیر یا شر می‌رسد اما در عرف به

رسیدن شر اختصاص یافته است «و» به شما هیچ مصیبتی نمی‌رسد «نه در جانهای شما» با آفت‌ها، بیماریها، رنجها و دست‌تنگی و فقر «مگر آن‌که در کتابی ثبت است» که آن کتاب، لوح محفوظ می‌باشد «پیش از آن‌که آن را بیافرینیم» یعنی: پیش از آن‌که زمین را بیافرینیم، یا پیش از آن‌که آن مصیبت را یا مردم را بیافرینیم؛ همه چیز در لوح محفوظ ثبت شده بود «بی‌گمان این کار بر خداوند آسان است» یعنی: ثبت کردن این مصایب در لوح محفوظ با وجود بسیاری آنها، بر خداوند عزوجل آسان است زیرا او آفریننده است و آفریننده به آفریدگان خویش داناست. در روایتی آمده است: «هر کس سر خدای عزوجل را در قدر وی بشناسد، مصایب بر وی آسان می‌شود». بنابراین آیه: اشیاء، رخدادها و مصایب همه در حقیقت امر به خدای آفریننده نسبت داده می‌شود نه به احدی از بشر. اما شگون بد زدن به زن، وسیله سواری و منزل، به حسب عرف مردم، پندارها و سخنانشان است، نه در واقعیت امر و حدیثی که در این باره به روایت عائشه رضی الله عنها نقل شده است، حکایت‌گر پندارهای مردم در جاهلیت می‌باشد نه تأییدکننده آن پندارها. همچنین جادو، چشم‌زخم، قتل و... همه به سبب تأثیری روی می‌دهد که خداوند عزوجل در آنها می‌گذارد و در واقع، فعال و مؤثر حقیقی در همه امور خداوند عزوجل است و عوامل دیگر فقط در حد سبب ظاهری مطرح‌اند نه بیش از آن.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٣٢﴾

«تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید» یعنی: شما را از حقیقت تقدیر خویش خبر دادیم تا بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اید، اندوه نخورید «و تا به آنچه به شما عطا کرد» خدای متعال از دنیا «شادمان نشوید» زیرا این دنیا به زودی از دست می‌رود پس هر چه به زودی از دست برود، شایسته آن نیست که بر به دست آوردن آن شادمان شوید، یا بر از دست رفتن آن اندوه بخورید، با در نظر داشت این حقیقت که همه اینها به قضا و قدر حق تعالی وابسته است پس انسان هرگز نمی‌تواند از سرنوشتی که برای او نوشته شده تجاوز کند لذا آنچه که خواه‌ناخواه شدنی باشد و الزاما روی دهد، نه فرا آوردن آن سزاوار شادمانی است و نه از دست دادن آن سزاوار پریشانی و

اندوه. پس بدانید که نعمتهایی که خداوند عز وجل به شما ارزانی داشته است، حاصل تلاش و دسترنج شما نیست بلکه رزقی است که حق تعالی به شما بخشیده است لذا نعمت‌های او را وسیله فخرفروشی و برتری‌جویی بر دیگران قرار ندهید «و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد» پس گویی معنی این است: هر کس به بهره‌های دنیوی شادمان شده و این بهره‌ها نزد وی بزرگ و گرامی داشته شود، بی‌گمان تکبر ورزیده و به آنها فخر کرده است.

باید دانست که این مذمت و نکوهش ناظر بر آن شادمانی‌ای است که صاحبش در آن تکبر، فخرفروشی و بد مستی کند. همچنین با این آیه روشن می‌شود که اندوه مورد نکوهش، همانا اندوهی است که صاحبش بر آن صبر و شکیبایی نکرده و در آن به قضا و قدر الهی راضی نباشد. و شادمانی ممنوع هم شادمانی‌ای است که صاحب خویش را به غرور و ناز و تکبر و طغیان وا داشته و او را از شکر حق تعالی غافل گرداند. عکرمه می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر این‌که اندوهگین یا شادمان می‌شود ولی باید شادمانی را به شکر تبدیل کنید و اندوه را به صبر». پس مراد نفی و سرکوب خصلت‌ها و طبائع بشر - از قبیل غم و شادی و خشم نیست بلکه نهی از شادی و اندوه، ناظر بر مقدمات این امور و اسباب آنها، یا بر توابع و پیامدهای آنهاست که همانا کفران نعمت یا ناراض بودن از قدر الهی می‌باشد.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

و از آنجا که انسان خودستا و فخر فروش غالباً بخیل نیز هست زیرا او حقی بر ذمه خویش برای دیگران قایل نیست پس خداوند عز وجل به ذکر وصف بخل در آنان پرداخته و می‌فرماید: «همانان که بخل می‌ورزند» در ادای حق خداوند عز وجل و در دادن صدقه «و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند» یعنی: این بخل‌ورزی را - هم با سخن و هم با عمل خود - برای مردم نیز می‌آریند بدان جهت که وقتی آنان به اموال خویش فخر می‌ورزند، دیگران نیز که این شیوه و رفتارشان را می‌بینند علاقه‌مند می‌شوند که همانند آنان باشند بنابراین، به آنان اقتدا نموده و از انفاق در راه‌های خیر بخل و امساک

می‌ورزند «و هر کس روی برگرداند، بی‌گمان الله هموست بی‌نیاز ستوده» یعنی: هر کس از انفاق مال روی برگرداند، بداند که خداوند عز وجل از او بی‌نیاز و در افعال خویش ستوده است پس این انفاق نکردن وی، به خدای بی‌نیاز هیچ زیانی نمی‌رساند. این جمله متضمن تهدید بخیلان و مشعر بر این حقیقت است که انفاق مال در راه حق، همانا به خیر و صلاح خود انفاق‌کننده می‌باشد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

«هرآینه پیامبران خویش را با بینات» یعنی: با معجزات روشنگر و شریعت‌های آشکار «فرستادیم و کتاب و میزان را همراهشان فرود آوردیم» مراد از کتاب: جنس کتاب یعنی تمام کتابهای آسمانی است و مراد از میزان: ترازوی عدالت است. ابن‌زید می‌گوید: «مراد همان ترازویی است که مردم آن را در سنجش اشیا به کار می‌گیرند و به وسیله آن وزن و معامله می‌کنند». آری! فرود آوردیم اینها را «تا مردم به قسط برخیزند» یعنی: تا مردم از حق و عدل که بدان مأمور شده‌اند، پیروی کنند و تا زندگی آنان بر بنیاد حق و عدل استوار گردد و در میان خود به انصاف و داد معامله کنند. قسط: عدل و حق است «و آهن را فرود آوردیم» یعنی: آن را در معادن پدید آوردیم و آفریدیم و صنعت آن را برای مردم تعلیم دادیم «که در آن قوتی سخت است» زیرا ابزارهای جنگی و وسایل کوبنده نظامی از آن ساخته می‌شود همچنین صنایع سنگین و ساختمانهای گول‌پیکر و مانند این‌ها از وسایل؛ مانند ماشین، هواپیما و غیره که دارای قوت و شدت و صلابت‌اند، از آهن ساخته می‌شوند. بَأْسٌ: قوت و نیرومندی است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعثت بالسيف بين يدي الساعة حتى يعبد الله وحده لا شريك له، وجعل رزقي تحت ظل رمحي، وجعلت الذلة والصغار على من خالف أمري ومن تشبه بقوم فهو منهم: در پیشاپیش قیامت (به‌توسل) به شمشیر (و استفاده از سلاح) مبعوث شدم برای این‌که خدای یگانه لاشریک مورد پرستش قرار گیرد و روزی‌ام در زیر سایه نیزه‌ام قرار داده

شده و هرکس که از فرمانم سرپیچی کند، به ذلت و کوچکی و حقارت محکوم شده است و هر کس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آنان است».

«و» در آهَن «منفعت‌های دیگری برای مردمان است» که به وسیله آن بسیاری از وسایل مورد نیاز خود مانند کارد، تبر، سوزن، ابزارهای کشاورزی و نجاری، وسایل ساختمانی و غیر اینها از صنایع خفیفه و ثقیله بسیاری را که برای مردم مفید و کارآمد است، می‌سازند «و تا خداوند بداند» به علم مشاهده و ظهور و در عالم واقع «که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد» با بهره‌گیری درست از آهَن در جهاد فی سبیل‌الله. پس هر کس دین خدا ﷻ و پیامبرانش را یاری داد، حق تعالی در علم ظهور وی را یاری دهنده خود و پیامبرانش می‌شناسد و هر کس که حق تعالی را عصیان و نافرمانی کرد، او وی را در علم ظهور برخلاف این می‌شناسد. ابن عباس رضی الله عنهما در معنی ﴿بِالْغَيْبِ﴾: (غائبانه) می‌گوید: «خدای عزوجل را در حالی یاری می‌دهند که او را نمی‌بینند». «هرآینه الله قوی است» بر نبود کردن کسانی که اراده نابودیشان را دارد «غالب است» و نیازی به یاری گرفتن از بندگانش ندارد بلکه آنان را از آن رو به جهاد دستور داده است که جهاد تحقق‌بخش منافع خود آنهاست و افزون بر آن، با جهاد ثواب امتثال امر خدا ﷻ را نیز در می‌یابند.

این آیه بیانگر دستور و قاعده اساسی برای جامعه اسلامی و نظام حکومت در اسلام است زیرا نشان می‌دهد که جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که به شریعت آسمانی حکم می‌کند، بر بنیاد آن اداره می‌شود و روش آن برپا داشتن حق و عدل و مساوات است و این نظام در زیر چتری نیرومند، با صلابت و آهنین که حمایتگر مبادی و اساسات قانونی و نظام ارزشی آن است قرار داشته و نیروی کوبنده و ویرانگری در اختیار دارد که هر قدرت متجاوز و فتنه‌گری را که به خود جرأت دهد تا رویاروی آن قرار گیرد و مقدمات آن را پیمال کند، یا در جهت براندازی آن عمل نماید، یا راه را بر دعوت اسلامی در داخل و خارج سرزمین‌های مسلمانان ببندد؛ با توانمندی و صلابت سر جای آن می‌نشانند و آن را از سر راه حق و عدل و خیر و فضیلت بر می‌دارد.

این شریعت؛ از معجزات آشکار و قوانین و برنامه‌های روشنگری برخوردار است که کتب آسمانی متضمن آنهاست و آخرین این کتب که همانا قرآن عظیم، این قانون اساسی زندگی بشر است، نظام و برنامه الهی را در آخرین ساختار آن به جامعه انسانی معرفی کرده است. روش و برنامه حکومت در شریعت خداوند عَلَّاهُ، پایبندی به حق و عدالت در روابط، مناسبات و تعاملات انسانها است زیرا آسمانها و زمین با عدالت بر پا ساخته شده است ولی در نظام اسلامی بر افرازنده پرچم عدل و اقامه‌کننده آن خود مردم‌اند. در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الله أنزل أربع برکات من السماء إلى الأرض: الحديد والنار والماء والملح: خداوند عَلَّاهُ چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد. امام رازی نیز در توجیه این مناسبت می‌گوید: «دین یا اعتقادات است یا معاملات، یا اصول است یا فروع و اعتقادات و اصول به اتمام نمی‌رسند مگر با کتاب آسمانی، بویژه آن گاه که این کتاب اعجازگر هم باشد و معاملات یا فروع نظم و سامان نمی‌یابند مگر با میزان که همانا نماد عدل است. اینها که سامان یافت، نوبت به قوه و نیرویی می‌رسد که حمایتگر اصول اعتقادات و فروع عملیات یعنی نظامنامه‌های تشریحی باشد، این مؤید و حمایتگر نیز آهن است». سخن امام رازی رحمته الله به این حقیقت اشاره دارد که کتاب ممثل سلطه تشریحی و قانون‌گزاری، عدل ممثل سلطه قضایی و آهن ممثل سلطه اجرایی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٣٦﴾

«و هر آینه نوح و ابراهیم را» به رسالت «فرستادیم و در ذریه آنان پیامبری و کتاب را قرار دادیم» یعنی: نبوت را در آنان قرار دادیم پس همه پیامبران از نسل این دو پیامبر اولی‌العزم الهی هستند و خدای متعال کتابهای آسمانی را بر احدی جز پیامبران برآمده از نسل ایشان فرو نفرستاده است «پس بعضی از آنان راه‌یابنده‌اند» یعنی:

بعضی از ذریه و نسل این پیامبران علیهم السلام، یا بعضی از کسانی که پیامبران علیهم السلام به سوی آنها فرستاده شده‌اند، با پیروی از ایشان به سوی حق راهیافته‌اند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از راه مستقیم خارج شده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿١٧﴾

«باز از پی ایشان» یعنی: از پی نوح، ابراهیم و پیامبران پیشین علیهم السلام «پیامبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم» عیسی علیه السلام از جهت مادر از نسل ابراهیم علیه السلام است زیرا او را با پدر نسبتی نیست چرا که پدری ندارد، در غیر آن مردم نسب خویش را از پدران خویش می‌گیرند «و به او انجیل را دادیم» و آن کتابی است که خداوند جل جلاله بر عیسی علیه السلام نازل فرمود «و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمتی قرار دادیم» رأفت: دفع نمودن بدی با لطف و نرمی و رحمت: جلب خیر و مودت با نیکوکاری و به کارگرفتن شیوه‌های خوب است. شایان ذکر است که این پیروان برخوردار از رأفت و رحمت عیسی علیه السلام حواریون و پیروانشان بودند که خداوند جل جلاله در دل‌هایشان برای مردم رحمتی قرار داد، بر خلاف یهود که اینچنین نیستند و سخت‌سنگدل و بی‌رحم می‌باشند «و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده‌اند ما بر آنان فرض نساخته بودیم» یعنی: ما نه آن رهبانیت را برایشان مشروع گردانیده بودیم و نه آنان را بدان امر کرده بودیم بلکه خودشان به انگیزه غلو و افراط در عبادت، آن را برگزیده و با پرهیز از نکاح، بی‌علاقه‌گی به غذا و نوشیدنی و گوشه‌گیری در کنج غارها و صومعه‌ها، بر خود سختی‌هایی را تحمیل کردند.

شایان ذکر است که اصل ظهور این رهبانیت از آنجا ناشی شد که شاهان و فرمانروایانشان از راه حق منحرف شده و آن را تغییر دادند و رفته رفته از عیسویان راستین جز تعداد اندکی باقی نماند پس آنان هم به گوشه‌گیری و انقطاع از مردم گرایش یافتند. رهبانیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری

در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کناره‌گرفتن از ازدواج. «مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن‌را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان‌که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خودساخته‌شان بود نیز چنان‌که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آنها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند. «پس به کسانی از آنان که ایمان آوردند مزدشان را عطا کردیم» یعنی: مزدی را که به سبب ایمان سزاوار آن بودند «و بسیاری از آنان فاسق‌انند» یعنی: بسیاری از همین گروه راهب پیشه زاهدنما، فاسق و نافرمان و بدکارند، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و روش انحراف در پیش می‌گیرند. این آیه چنان‌که ابن‌کثیر گفته است، از دو جهت بیانگر مذمت آنان است؛ اول: بدعت‌آفرینی‌شان در دین خداوند جل جلاله که او به آن دستور نداده است. دوم: عدم پایبندی‌شان به همین بدعتی که می‌پنداشتند آنان را به حق تعالی نزدیک می‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای خدا جل جلاله است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا تشددوا على أنفسكم، فيشدد عليكم فإن قوما شددوا على أنفسهم، فشدد عليه، فتلك بقاياهم في الصوامع والديارات ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾»: برخود سخت‌نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت‌گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشتن سخت‌گرفتند پس بر آنان سخت‌گرفته شد و این بقایای آنهاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَاٰمِنُوْا بِرِسُوْلِهِۦ يُوْتِكُمْ كِفٰلَيْنِ مِنْ رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَلَ لَكُمْ نُوْرًا تَمْشُوْنَ
 بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿٢٨﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» به پیامبران پیشین علیهم‌السلام «از خداوند پروا کنید» با فروگذاشتن منہیات وی «و به پیامبر او» حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «ایمان آورید تا بهره دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد» به سبب ایمانتان به پیامبر خاتمش بعد از ایمانتان به پیامبران پیش از وی. این پاداش دو چندان - والله اعلم - از آن مؤمنان اهل کتاب است. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «سه کس اند که پاداششان را دوبار (یعنی مضاعف) دریافت می‌کنند: شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبرش و هم به من ایمان آورده است؛ برایش دو مزد است و برده مملوکی که حق خدا جل‌جله و حق موالی‌اش را ادا نموده است؛ برایش دو مزد است و مردی که کنیزش را ادب آموخته و نیکو ادبش داده است، سپس او را آزاد نموده و با وی ازدواج کرده است؛ برای او نیز دو مزد است». «و» ای اهل کتاب! اگر چنان کنید که حق تعالی فرمود «برای شما» افزون بر آنچه که ذکر شد «نوری قرار می‌دهد که با آن راه روید» یعنی: به وسیله آن نور بر صراط راه روید و به درستی به مقصد برسید پس این نور اساس نجات انسان بر صراط است و این همان نوری است که وصف آن در آیه (۱۲): ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ گذشت. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد نور هدایتی است که به وسیله آن از جهالت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند». «و» در آن صورت «برای شما می‌آمزد» آنچه را که گذشته است از گناهان شما «و خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: بسیار با مغفرت و بسیار با رحمت است. پس این فضیلت‌هایی است که امت ما با آنها بر امت‌های دیگر برتری یافته است و کسی هم که به این امت می‌پیوندد، از این فضیلت‌ها برخوردار می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است که: چون آیه ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ «قصص/۵۴» نازل شد، مؤمنان اهل کتاب بر اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فخر فروخته و گفتند: ما از دو پاداش برخوردار هستیم در حالی که شما فقط یک

پاداش دارید! پس این سخن اهل کتاب بر اصحاب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دشوار آمد، همان بود که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ این آیه را نازل کرد و برای اصحاب نیز همانند پادشاهای مؤمنان اهل کتاب، دو پاداش قرار داد و به علاوه نور را نیز بر پاداش ایشان افزود. پس از سبب نزول چنین بر می آید که این آیه کریمه مخصوص به امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٣٩﴾

«تا اهل کتاب بدانند» یعنی: ای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تقوا پیشه کنید و ایمان آورید تا خدای متعال مزد شما را دو چندان بدهد و کسانی از اهل کتاب که تقوا پیشه نکرده و ایمان نیاورده‌اند، بدانند: «که بر چیزی از فضل الله قادر نیستند» همان فضل و بخشایشی که حق تعالی با آن بر مؤمنان به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفضل نموده است و نیز بدانند که بر بازداشتن این فضلی که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بدان بر مستحقان آن تفضل و بخشایش نموده است، قادر نیستند «و بدانند که فضل» و از آن جمله، نبوت و علم و تقوی «به دست الله است آن را به هر کس که خواهد می‌دهد» چنان‌که با بخشیدن نعمت والای اسلام، از این فضل بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب و امتشان بهره و نصیبی وافرتر از دیگران داد. «لا» در (لئلا يعلم) زائد و برای تأکید است، که قرائت‌های (لیعلم)، (لکی یعلم) و (لأن یعلم) مؤید آن می‌باشد «و الله دارای کرم بسیار است».

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: چون آیه ﴿يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِّنْ

رَحْمَتِهِ...﴾ نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس

خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ...﴾.

﴿سوره مجادله﴾

مدنی است و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...﴾ آغاز شده است. این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. از کلبی نقل شده است که گفت: تمام این سوره در مدینه نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: ﴿مَا يَكُوتُ مِنْ جَبْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...﴾ که در مکه نازل شد. اما عطا می گوید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۱﴾

«هر آینه خداوند سخن آن زنی را که درباره همسرش با تو مجادله می کرد، شنید» یعنی: اجابت کرد و پذیرفت چنان که در برخاستن از رکوع می گوئیم: «سمع الله لمن حمده» یعنی: خداوند ﷻ برای کسی که حمد وی را گفت، اجابت کرد و پذیرفت. تجادلک: یعنی با تو درباره همسرش گفت و گو می کرد «و شکایت می کرد به خداوند» یعنی: غم و نگرانی و شکایت خود را به سوی خداوند ﷻ می پراکند، بدان امید که حق تعالی که شنوای شکایت وی است، اندوه و سختی وارده بر وی را برطرف سازد و راه گشایشی به رویش پدید آورد.

عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول این آیه می گوید: بسیار بزرگ و با برکت است ذاتی که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است؛ من سخن خوله دختر ثعلبه را شنیدم آن گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم ﷺ شکایت می کرد و درحالی که برخی از آن را از من مخفی می داشت، می گفت: «یا رسول الله! شوهرم اوس بن صامت جوانی ام را خورد، شکمم را برای او پراکندم (یعنی فرزندان بسیاری برای او به دنیا آوردم) تا آن که چون سنم بالا رفت و از بچه آوردن ماندم، اینک از منظهار کرده است. بارخدا! من به سوی تو شکایت می کنم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: پس او پیوسته به بارگاه الهی ناله و زاری می کرد تا آن که جبرئیل ﷺ این آیات را فرود آورد. در کتب حدیث

آمده است که اوس بن صامت رضی الله عنه - از انصار - در خلال یک جنگ لفظی به خوله همسرش گفت: «تو بر من همانند پشت مادرم هستی»^۱. اما در دم از گفتن این سخن پشیمان شد و خوله را به سوی خویش فراخواند. ولی خوله سرباز زد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، به من نمی‌رسی - درحالی که گفתי آنچه را که گفתי - تا آن گاه که خدا جل جلاله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در این باره حکم کنند. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را به ایشان گفت و اضافه کرد؛ یا رسول الله! اگر برایم در بازگشت به شوهرم رخصتی می‌یابید، هم دل من و هم دل شوهرم را آرام گردانید و ما را از این پریشانی برهانید. اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «تا کنون درباره تو به چیزی دستور داده نشده‌ام». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «به نظر تو بر وی حرام گردیده‌ای». خوله گفت: اما او نامی از طلاق نبرد. پس در این باره مکررا با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت و گو کرد اما چون این سخنان مکرر وی جوابی دلخواه به بار نیاورد، به زاری به پیشگاه خدای متعال چنین نالید: بارخدایا! من نزد تو از حاجتمندی و سختی حال خود شکایت می‌برم. بارخدایا! کودکانی دارم خردسال که اگر آنان را به اوس بپیوندانم ضایع می‌شوند و اگر آنان را به خود بپیوندانم، گرسنه می‌مانند... لذا پی هم سرش را به سوی آسمان بالا می‌کرد و می‌گفت: «اللهم انی أشکو إلیک، اللهم فأنزل علی لسان نبیک: بارخدایا! من به سوی تو شکایت می‌برم. بارخدایا! (حل مشکل من) را بر زبان نبی خود نازل کن». تا سرانجام در باره وی قرآن نازل شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر وی خواندند: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّ لَكَ فِي زَوْجِهَا...﴾.

«و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می‌شنود» یعنی: سخنانی را که خوله با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد رد و بدل می‌کردند «هرآینه الله شنوای بیناست» پس هر شنیدنی‌ای را می‌شنود و هر دیدنی‌ای را می‌بیند و از جمله آنچه را که میان پیامبرش و آن زن روی داد. از این آیات دانسته می‌شود که شکوه کردن به سوی خداوند جل جلاله از غم و اندوه و دلتنگی، مفیدترین و مؤثرترین راه درمان است چنان که خداوند متعال

^۱ شایان ذکر است که این جمله، صیغه «ظهار» است که یکی از انواع طلاقهای رایج در جاهلیت بود و چون مرد این سخن را به همسرش می‌گفت، او تا ابد بر وی حرام می‌شد.

شکوائی خوله را شنید و به دادخواهی وی آمد و انتظار و امیدش را برآورده کرد زیرا خوله به فضل و احسان پروردگارش یقینی واثق داشت.

**الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَّا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّاتِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ
مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾**

آن گاه حق تعالی در اجابت دعای خوله، حکمظهار را چنین بیان کرد: «آنان که از شما» مؤمنان «با زنان خودظهار می‌کنند»ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی. یعنی در حرمت. و سائر محارم نیز در حکم خود همچون مادرند. پس قصد مرد ازظهار، تشبیه زن یا عضوی ازوی به یکی از محارم نسبی، یا سببی، یا رضاعی خویش به قصد تحریم است که این در دوران جاهلیت از سخت‌ترین صیغه‌های طلاق بود. بنابراین، کسی که به زنش چنین سخنی بگوید، به اجماع علماظهار کرده است و خلافی در این نیست. آری! کسانی که با زنان خودظهار می‌کنند: «آن زنان مادران ایشان نیستند» پس سخنی که شوهران با به‌کار بردن صیغهظهار به زنانشان می‌گویند، سخنی است دروغ، حرام و منکر. این تعبیر قرآنی، مفید توییح و سرزنشظهارکنندگان است. «مادرانشان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند و بی‌گمان آنان سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند» یعنی: بی‌گمانظهارکنندگان با گفتن این سخن به همسران خویش، سخنی زشت و ناپسند می‌گویند که شرع آن را انکار می‌کند. منکر: هر چیزی است که شرع، عقل و طبع آن را انکار کند و ناپسند بدارد. زور: دروغ و بهتان است زیرا زن در حرمت خود هیچ شباهتی به مادر ندارد. «و هرآینه الله عفوکننده آمرزگار است» عفو: یعنی حق تعالی بسیار بخشاینده و بسیار آمرزنده است؛ آن گاه که پرداخت کفاره را راه نجاتی برایشان از این منکر گردانید. یا آمرزگار است آنچه را که در دوران جاهلیت از آنان در این مورد سر زده بود. شایان ذکر است که ضابطه نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها در شخصظهارکننده این است کهظهار هر شوهر مسلمان عاقل و بالغی واقع می‌شود اماظهار ذمی صحت ندارد و حکمی هم بر آن مترتب نمی‌شود. ولی ضابطه نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها این است که: هر کس

طلاق صحیح بود،ظهارش نیز صحیح است؛ و آن هر شخص عاقل و بالغی است، اعم از این که مسلمان باشد یا کافر بنابراین،ظهار شخص ذمی نیز صحت دارد.

**وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا ذَلِكَ تُوعَظُونَ بِهِ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲﴾**

حکمظهارکننده این است: «و کسانی که با زنان خودظهار می کنند، سپس از آنچه که گفته اند بر می گردند» یعنی: به قصد جماع و مقاربت با زن خود که قبلاً بر آن بوده اند، برگشته و از قصد تحریم عدول می کنند. این برگشت نزد شافعی با نگاه داشتن زنظهارکننده در قید ازدواج به مدت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدت وجود دارد، یعنی برگشت وی با طلاق ندادنش پس ازظهار است. نزد ابوحنیفه: برگشت شوهر، با مباح کردن بهره برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت آمیز است. نزد مالک: برگشت شوهر، با عزم نمودن وی برجماع است. و نزد حسن بصری و امام احمد: برگشت شوهر، با جماع است. «پس آزاد کردن برده ای است» یعنی: بر مردانظهارکننده به سبب آنچه که از صیغهظهار گفته اند؛ آزاد کردن برده ای - یعنی کنیز یا غلام مملوکی - واجب است و نیز - نزد جمهور بجز احناف - واجب است که برده آزاد کرده مؤمن باشد؛ «پیش از آن که زن و مرد با همدیگر تماس گیرند» یعنی: پیش از آن که یکی از آنها از دیگری بهره برداری جنسی نمایند. مراد از تماس در اینجا - نزد حسن بصری - جماع است اما احناف آن را به هرگونه بهره برداری جنسی ای تفسیر کرده اند. بنابراین، برایظهارکننده جواز ندارد که با زنظهارکرده خود جماع (مقاربت) یا بهره برداری جنسی نماید تا آن گاه که کفاره نمی دهد «این» حکم مذکور «به آن اندرز داده می شوید» یعنی: به آن امر می شوید، یا به وسیله آن از ارتکابظهار باز داشته می شوید «و خداوند به آنچه می کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی ماند و بدانید که شما را در قبال آن جزا می دهد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامَ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

«پس هر کس که آن را نیافت» یعنی: هر کس در ملک خویش برده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا برده‌ای نیافت که آن را خریداری کند، مانند زمان حاضر؛ «پس بر وی روزه داشتن دو ماه پی‌درپی است پیش از آن که آن دو با یک‌دیگر تماس گیرند» یعنی: بر شوهر است که دو ماه متوالی روزه بدارد و در خلال آن دو ماه هیچ روزی را نخورد پس اگر بدون عذر روزی را خورد، باید روزه را از سر بگیرد همچنان اگر با زنظهار شده خود در شب یا روز به عمد جماع کرد، باید روزه را از سر بگیرد. شافعی رحمته الله می‌گوید: اگر در شب جماع کرد، روزه را از سر نگیرد زیرا شب محل روزه نیست اما رأی ابوحنیفه و مالک رحمهما الله خلاف این است. «پس کسی که نتوانست» یعنی: نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ به سبب پیری، یا بیماری‌ای مزمن، یا اشتهای مفرط به مقاربت جنسی «پس در آن صورت، باید به اطعام شصت مسکین پردازد» برای هر مسکین نصف صاع^۱ از گندم، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف و یک مد^۲ از گندم، یا نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها. البته پرداخت کفاره قبل از تماس یا بهره‌گیری جنسی است. ظاهر فرموده حق تعالی: ﴿فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا﴾ دلیل بر آن است که ناگزیر باید عدد شصت کامل باشد بنابراین، اگر یک مسکین را به مدت شصت روز اطعام کرد - در نزد جمهور - از او پذیرفته نیست اما در نزد احناف اطعام یک نفر در شصت روز نیز جایز و پذیرفته است و هم جایز است که شصت مسکین را به یکباره اطعام کند تا سیر شوند، یا به آنان چیزی بدهد که سیرشان گرداند.

علما بر این امر که پرداخت کفاره ظهار ترتیب دارد، اتفاق نظر دارند. یعنی: در مرتبه اول آزادسازی برده است و در صورت نیافتن برده، روزه گرفتن و در صورت ناتوانی

^۱ صاع: (۲۷۵۱) گرم است.

^۲ مد: (۶۷۵) گرم است.

از گرفتن روزه، کفاره آن طعام دادن شصت مسکین است. همچنین فقها اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی قبل از پرداخت کفاره جماع کرد، پروردگارش را نافرمانی کرده و گناه کار شده است ولی بر او کفاره خاصی نیست و باید توبه و استغفار نماید و در عین حال کفارهظهار بر ذمه وی برقرار می ماند و حرمت همسرش نیز بر وی باقی می ماند تا کفاره بدهد. خاطرنشان می شود که تفصیل احکامظهار در کتاب های فقه آمده است.

«این برای آن است که به الله و پیامبرش منقاد شوید» یعنی: به این احکام حکم کردیم تا به این اوامر و مشروعات خداوند ﷻ باور و تصدیق کنید لذا در برابر حدود شرع بایستید و از آن تجاوز نکنید و به ارتکابظهار که سخن منکر، دروغ و بهتانیش نیست، برنگردید «و این» احکام یاد شده «حدود خداوند است» پس از حدود و مرزهایی که او برای شما مقرر و معین کرده است تجاوز نکنید لذا حق تعالی برای شما بیان کرده است کهظهار معصیتی است و اگر مرتکب آن شدید، ادای کفاره آن موجب عفو و مغفرت می شود «و برای کافران» یعنی: برای کسانی که در برابر حدود خداوند ﷻ توقف نمی کنند؛ «عذابی دردناک است» هم در دنیا و هم در آخرت.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَثُورًا كَمَا كَيْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ

مُهَيْمِينَ

«بی گمان کسانی که با خداوند و پیامبرش محاده می کنند ذلیل شدند» مانند ذلت و نگوئساری ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چرا که خدای عزوجل با قتل و اسارت و سرکوب، خوار و ذلیلشان گردانید «چنان که ذلیل شدند کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: به مانند خواری و خفت کفار امت های گذشته که به سبب مخالفت با پیامبران خود، ذلیل و حقیر و بی مقدار شدند. محاده: ستیز، دشمنی و مخالفت و در اصل به معنای ممانعت است، از این جهت به دربان حداد گفته می شود. مکبوت: کسی است که به خواری درافتاده است. «و به راستی آیاتی بینات را فرود آوردیم» درباره کسانی از امت های پیشین که با خدا و رسولش سر ستیز گرفتند. به قولی: مراد از آیات

بینات؛ معجزات است «و کافران را عذابی مهین است» مهین: عذابی است که صاحبش را خوار، بی مقدار و ذلیل می گرداند و عزت و اعتبار وی را از بین می برد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَلْخَصَّةَ اللَّهُ وَسُوءَهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

«روزی که خداوند همگی آنان را یکجا برانگیزد» در یک زمان و بدون استثنا، به گونه ای که کسی از آنان باقی نماند که از گور برانگیخته نشده باشد «سپس آنان را از آنچه کرده بودند» در دنیا از اعمال زشت؛ «خبر دهد» با وجود کثرت و اختلاف انواع آن اعمال؛ تا حجت بر آنها تمام گردد و خجالت و شرمساری آنها برملا شود «خداوند آن را در شمار آورده است» یعنی: چیزی از اعمالشان از نزد وی فوت نگردیده است بلکه همه نزد وی معلوم و مشخص است «و اما آنها آن را» یعنی: اعمال خود را «فراموش کرده اند» و آن را به یاد نمی آورند؛ یا به سبب بسیاری اعمال زشتشان، یا به جهت بی اعتنایی و اهمیت ندادنشان به آن پس بناگاه همه این اعمال را حاضر و نوشته شده در نامه های اعمال خود می یابند «و خداوند بر همه چیز گواه است» یعنی: آگاه و ناظر است پس چیزی بر وی غایب و پنهان نمی ماند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكْفُوتُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَائِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدَنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا ثُمَّ يَنْتَهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ

اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

«آیا ندیدی» به قلب و عقل خود «که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند؟» یعنی: آیا ندانستی که علم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به آنچه که در آسمانها و زمین است، محیط می باشد به نحوی که هیچ چیز از آنها بر وی مخفی نمی ماند «هیچ رازگویی ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست» و با آنان در اطلاع بر این رازگویی مشارکت دارد. نجوی: برگرفته از نحوه است و نحوه: زمینی است بلند و مرتفع. وجه مناسبت این است که رازگویان در جایی بلند به تنهایی با یکدیگر

خلوت می کنند تا کسی به رازگویی شان گوش فراندهد «و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آنهاست» زیرا حق تعالی با هر کس و هر تعدادی همراه است، چه کم باشند و چه بسیار، او نهان و آشکار همه را می داند و هیچ امر مخفی ای بر وی پنهان نمی ماند «و نه کمتر از این و نه بیشتر» یعنی: کمتر از عدد مذکور، چون یک تن و دو تن و بیشتر از آن؛ مانند شش تن و هفت تن نیست «مگر این که او با آنهاست» پس آنچه را که در میان خود رازگویی می کنند، می داند و چیزی از رازهایشان بر او مخفی نمی ماند؛ «هر جا که باشند» و در هر مکانی از مکانها که قرار داشته باشند «سپس آنان را آگاه می کند» یعنی: آنان را خبر می دهد «در روز قیامت از آنچه کرده اند» پس در قبال آن جزایشان می دهد لذا آنها باید بدانند که رازگویی و نجوایشان بر او مخفی نبوده است. البته اعلام و خبر دادن حق تعالی از رازگویی های کسانی که در میان هم به بدی نجوی می کردند به خاطر آن نیز هست که اعلام آن، توبیخ و سرکوبی برایشان و الزام آور حجت علیه آنان باشد «بی گمان خداوند به هر چیز داناست» به طور یکسان؛ اعم از امور آشکار و امور نهان.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: روزی ربیعه و حیب پسران عمرو و صفوان بن امیه با یکدیگر به طور خصوصی صحبت می کردند پس یکی از آنان به دو تن دیگر گفت: به نظر شما آیا خداوند آنچه را که هم اکنون ما با یکدیگر می گوئیم، می داند؟ دیگری گفت: او بعضی از آن را می داند و بعضی دیگر را نمی داند. سومی گفت: اگر بعضی را بداند پس یقیناً همه آن را می داند. همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ التَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَبَّهُونَ بِالْإِنشِرِ وَالْمُدُونِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسُ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت می کند: در میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و یهود متارکه ای بود اما یهود دست از شیطنت برنداشتند و هرگاه مردی از اصحاب رضی الله عنهم از نزدشان می گذشت، می نشستند و در میان هم به سرگوشی و رازگویی پرداخته با

چشم و ابرو اشارات و کنایاتی رد و بدل می‌کردند تا آن مؤمن گمان کند که آنها درباره قتل وی، یا در امری که ناخوشایند وی است با هم نجوی می‌کنند. بنا به روایتی دیگر: منافقان نیز همین کار را می‌کردند پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را از نجوی نهی کردند اما باز هم آنها از نجوی دست برنداشتند، همان بود که نازل شد: «آیا به سوی کسانی ندیدی که از نجوی نهی شدند، سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و با هم به گناه نجوی می‌کنند» یعنی: به غیبت و آزار دادن مؤمنان و مانند این از گناهان دیگر؛ چون دروغ، ظلم و توطئه علیه مسلمانان «و» با هم راز می‌گویند به «عدوان» یعنی: به سخنانی که تعدی علیه مؤمنان است «و» با هم راز می‌گویند به «نافرمانی از پیامبر» یعنی: به مخالفت با وی «و چون به نزدت آیند بر تو به نحوی درود می‌گویند که خداوند تو را به آن درود نگفته است» یهودیان چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند، می‌گفتند: «السام علیک: مرگ بر تو» و ظاهراً این گونه وانمود می‌کردند که به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام گفته‌اند در حالی که باطنا مرگ را اراده داشتند. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان می‌گفتند: «وعلیکم: بر خود شما باد».

چنان‌که در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». من در پاسخ آنها گفتم: «السام علیکم و فعل الله بکم: مرگ بر خود شما و خدا شما را بمیراند و نابود کند». رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ساکت باش ای عائشه! زیرا خداوند متعال بدگویی و بد زبانی را دوست ندارد. گفتم: یا رسول الله! آیا نمی‌دانید که آنها چه می‌گویند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینی که سخنانشان را به خودشان بر می‌گردانم؟ (و بدون زیاده‌روی) می‌گویم: «و علیکم: بر خود شما باد!». آن گاه این بخش از آیه نازل شد.

«و در دلهای خویش» یعنی: در میان خویش «می‌گویند: چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خداوند عذابمان نمی‌کند؟» یعنی: اگر محمد صلی الله علیه و آله به راستی پیامبر بود، باید خداوند جل جلاله به خاطر اهانت و استخفافی که این سخن ما نسبت به وی در بر دارد، ما را عذاب می‌کرد. اما آنها غافل از این بودند که خداوند متعال حلیم است پس به تعذیب کسی

که خود وی را دشنام دهد تعجیل نمی‌کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام داده است!! به‌قولی معنی این است: اگر او پیامبر می‌بود، باید این سخنش در مورد ما که می‌گوید: «و علیکم: مرگ بر خود شما باد!» اجابت می‌شد و همین‌که او این سخن را می‌گفت، بی‌درنگ مرگ بر ما فرود می‌آمد؛ «جهنم آنان را پس است» از روی عذاب، یعنی عذاب جهنم برایشان از مرگ عاجل و در دم کفایت‌گر است «به آن درآیند پس چه بد سرانجامی است» یعنی: جهنم چه بد بازگشتگاهی است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجُّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجُّوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشُرُونَ ﴿٩﴾

«ای مؤمنان، چون با یک‌دیگر راز می‌گویید باید که به گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر راز نگویند» چنان‌که یهود و منافقان چنین می‌کنند «و در باب نیکوکاری و پرهیزگاری» یعنی: در طاعت و ترک معصیت «راز گویند و از خداوندی که به‌سوی او محشور می‌شوید» برای حساب «پروا کنید» و بدانید که او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

«جز این نیست که نجوی» یعنی: راز گفتن به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ «از شیطان است» یعنی: از آرایش‌دهی و وسوسه‌افگنی شیطان است «تا مؤمنان را اندوهگین کند» یعنی: او گفت‌وگوی محرمانه به قصد گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر ﷺ را به خاطر آن آرایش می‌دهد تا مؤمنان را به اندوه و غم درافکند زیرا چنین رازگویی‌هایی سبب ایجاد این واهمه در آنان می‌شود که چه بسا توطئه‌ای علیه آنان سازمان داده شده و نیرنگی علیه آنان سنجیده می‌شود و رازگویی‌ها در این گونه موارد است «و هیچ زیان رساننده به ایشان نیست» یعنی: شیطان یا رازگویی‌ای که شیطان آن

را می‌آراید، به مؤمنان هیچ زیانی نمی‌رساند «مگر به اذن الله» یعنی: جز به مشیت و علم وی «و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکل کنند» یعنی: باید کار خود را به او موکول کرده، تمام شئون خویش را به او سپرده و از شر شیطان به او پناه ببرند و از مخاوفی که شیطان برایشان می‌آراید، پروایی نداشته باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری، مسلم و غیر آنان از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى اثنان دون الثالث، فإن ذلك يحزنه: هرگاه شما سه تن بودید پس نباید دو تن جدا از نفر سوم راز گویند زیرا این کار او را اندوهگین می‌سازد». و این از آداب اسلام است. پس هرگاه سه تن در جایی بودند، نباید دو تن از آنان با هم رازگویی کنند تا آن گاه که نفر چهارمی پیدا شود که با آن نفر سوم سخن بگوید چنان‌که ابن عمر رضی الله عنهما چنین می‌کرد. البته همه اعداد در این حکم یکسان است؛ یعنی چهار نفر با هم در حضور شخص پنجمی، یا صد نفر و بیشتر مثلاً در حضور یک تن با هم رازگویی نکنند چرا که این اندوه و نگرانی در مورد آن یک تن تحقق پیدا می‌کند بلکه حزن و اندوه او در حضور جمع بسیاری که با هم مشغول رازگویی اند و فقط او را از این جمع تنها می‌گذارند، بسیار بیشتر است. دلیل این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط از سه تن یاد نمودند این است که عدد سه نخستین عددی است که این معنی در آن متصور می‌باشد اما ظاهر حدیث تمام احوال و تمام زمانها را در بر می‌گیرد و رأی جمهور علما نیز همین است. همچنین یکسان است که رازگویی در امر واجبی باشد، یا در امر مستحب یا در امر مباحی زیرا این معنی در همه آنها وجود پیدا می‌کند. قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: منافقان در میان هم رازگویی می‌کردند و این امر مؤمنان را بر سر خشم می‌آورد و برایشان سنگین تمام می‌شد پس خدای عزوجل این آیه را نازل نمود.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

قتاده و مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: اصحاب در جای گرفتن به مجلس رسول اکرم ﷺ با همدیگر رقابت می‌کردند و هر یکی از آنان می‌شتافت تا جایگاهش به رسول خدا ﷺ نزدیکتر باشد لذا دستور داده شدند تا برای یکدیگر جای باز کنند. به روایتی دیگر: این آیه در روز جمعه نازل شد زیرا گروهی از اهل بدر به مسجد آمدند و جای تنگ بود پس کسی برایشان جای باز نکرد بناچار بر پا ایستادند پس رسول اکرم ﷺ تعدادی را به شمار آنان بر پا ساختند و بدریان را به جایشان نشانند اما این کار بر آن گروه ناخوش آمد، همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون به شما گفته شود که گشاده بنشینید پس جای را گشاده کنید» و حسن ادب را با یکدیگر رعایت کنید؛ از طریق جای باز کردن در مجلس و عدم تنگ گرفتن جای بر همدیگر «تا خداوند برای شما گشاده کند» یعنی: جای را گشاده کنید تا خداوند ﷻ برای شما در بهشت گشایش پدید آورد.

حکم این آیه درباره هر مجلسی که مسلمانان برای خیر و دریافت پاداش الهی در آن اجتماع می‌کنند، عام است؛ خواه آن مجلس، مجلس جهادی و جنگی باشد، یا مجلس ذکر، یا در نماز جمعه و هر کس جلوتر از دیگران در مکانی سبقت گرفت، به آن مکان ذی‌حقت‌تر است ولی باید برای برادر مسلمان خویش نیز جای باز کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا یقم الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه، ولكن تفسحوا وتوسعوا: شخص، شخص دیگری را از محل نشستن وی برنخیزاند تا خود در آن بنشیند ولی جای باز کنید و گشاده دارید».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که هر کس بر بندگان خدا ﷻ درهای خیر و رحمت را بگشاید، خداوند ﷻ بر او درهای خیر دنیا و آخرت را می‌گشاید. پس سزاوار نیست که آیه کریمه را فقط به گشاده کردن جای در مجالس مقید و محدود گردانیم بلکه مراد از آن: رساندن خیر برای مسلمان و داخل نمودن سرور و شادی در قلب وی است، از این جهت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «ومن یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنیا

والآخرة، والله في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه : هر کس بر تنگدستی آسان بگیرد، خدای عزوجل بر او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و خداوند در یاری بنده خویش است تا آن گاه که بنده در یاری برادر مسلمان خود باشد». البته رعایت این ادب خاص، در غرس محبت و حس احترام در دلها نسبت به یک‌دیگر اثر بس شگرفی دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به همانجایی از مجلس می‌نشستند که جای نشستن به آن منتهی می‌شد ولی صدر مجلس از همانجایی آغاز می‌شد که ایشان در آن می‌نشستند و اصحاب رضی الله عنهم بنا بر مراتبی که داشتند، در مجلس آن حضرت رضی الله عنه می‌نشستند پس صدیق رضی الله عنه از جانب راست ایشان می‌نشست، عمر رضی الله عنه از جانب چپ ایشان و پیش روی ایشان هم غالباً عثمان و علی رضی الله عنهما می‌نشستند؛ زیرا آن دو از کاتبان وحی بودند و رسول اکرم رضی الله عنه آنها را بدان مأمور کرده بودند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا رضی الله عنه فرمودند: «لینى منكم أولوالأحلام والنهى ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم: باید که صاحبان اندیشه و خرد از شما به من نزدیک شوند، سپس کسانی که نزدیک به ایشانند (در خرد و مرتبت) سپس کسانی که نزدیک به ایشانند». این توصیه به خاطر آن بود که: اهل خرد و رأی آنچه را که رسول اکرم رضی الله عنه ارشاد می‌فرمودند درک می‌کردند و می‌فهمیدند به همین جهت تعدادی از افراد را به برخاستن امر کردند تا بدریان به‌جای آنها بنشینند. یا آنان را بدان جهت به برخاستن امر کردند که آنها در حق بدریان کوتاهی کرده بودند. یا برای آن‌که بدریان نیز بهره خویش را از علم بگیرند چنان‌که آن گروه برگرفته‌اند. یا برای تعلیم این ادب که اهل فضل را باید مقدم داشت، از این جهت خداوند متعال می‌فرماید: «و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید» یعنی: اگر از برخی نشسته‌گان در مجلس خواسته شد که از جاهای خود برخیزند تا اهل فضل در دین و اهل علم به خداوند جل جلاله و دینش در آن بنشینند پس باید که برخیزند. این دستور شامل این نیز می‌شود که اگر صاحب مجلس برای کسانی که در مجلس وی دعوت شده‌اند گفت: برخیزید، لازم است که اجابت کنند.

اگر کسی دیگری را مأمور کرد تا زود هنگام به مسجد رفته و برای او جایی بگیرد، یا سجاده‌ای را به این منظور فرستاد، این کار مکروه نیست.

کسی که به جایی نشست سپس به خاطر حاجتی از آنجا برخاست و مجدداً به آن برگشت، او به جای خویش سزاوارتر است.

اما فقها درباره این مسئله که آیا ایستادن در جلوی شخص تازه وارد جواز دارد یا خیر؟ اختلاف نظر دارند، بعضی آن را اجازه داده‌اند با استناد به حدیث شریف: «قوموا إلی سیدکم: برای سرورتان برخیزید» که در شأن سعد بن معاذ رضی الله عنه - به هنگام خواستن او از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای داوری در مورد یهودیان بنی قریظه - وارد شده است و بعضی آن را با استناد به این حدیث شریف منع کرده‌اند: «من أحب أن يتمثل له الرجال قیاماً فلیتبعوا مقعده من النار: هر کس دوست دارد که مردم برای او به احترام برپا ایستند، باید که به جای نشستن خود از آتش جای گیرد». برخی از فقها هم به تفضیل قایل شده و گفته‌اند: ایستادن در جلو روی کسی که از سفر می‌آید و در جلو روی حاکم در محل ولایتش جواز دارد. اما این که ایستادن در برابر اشخاص را رسم و سنت دائمی خویش بگردانیم؛ درست نیست و این کار از شعار عجم می‌باشد زیرا در نظر باید داشت که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد اصحابشان رضی الله عنهم محبوب‌تر نبود اما چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به مجلس وارد می‌شدند، اصحاب برایشان بپا نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این کار کراهت دارند چنان‌که ابن کثیر نقل کرده است.

«خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی رفعت می‌دهد» یعنی: خداوند جل جلاله کسانی از شما را که ایمان و علم داده شده‌اند به درجات عالی‌ای از کرامت در دنیا و پاداش آخرت رفعت می‌دهد؛ با فراهم کردن بهره ایشان در این دو سرا و از جمله این درجات و مراتب، بالا نشان دادن وی در مجالس است. امام احمد و مسلم روایت کرده‌اند که نافع بن عبدالحارث که والی عمر رضی الله عنه در مکه بود، با عمر رضی الله عنه در عسفان ملاقات کرد. عمر رضی الله عنه به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خویش کرده‌ای؟ او پاسخ داد: ابن ابزی را که مردی از بزرگان آزاده شده ما است. عمر رضی الله عنه فرمود: آیا برده آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع

پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! آخر او قاری کتاب خدا ﷻ است، عالم به فرایض است، قاضی است! عمر رضی الله عنه فرمود: آری! راست گفتی! این پیامبر شما صلی الله علیه و آله بود که در این حدیث شریف فرمود: «إن الله ليرفع بهذا الكتاب قوماً ويضع به آخرين: بی گمان خداوند ﷻ قومی را به وسیله این کتاب رفعت می دهد و دیگرانی را پست می گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء: در روز قیامت سه گروه شفاعت می کنند: انبیا، سپس علما، سپس شهداء». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «سليمان الحكيم في در میان علم و مال و ملک مخیر ساخته شد؛ پس علم را اختیار کرد و به سبب علم؛ مال و ملک هم به وی داده شد».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُنُودِكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٣﴾

«ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می گوید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه ای تقدیم دارید» یعنی: چون خواستید با پیامبر صلی الله علیه و آله در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی تان با وی، صدقه ای بدهید. بیضاوی می گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ایجاد تمایز میان مخلص و منافق و دوست دار آخرت از دوست دار دنیا است». «این» تقدیم صدقه پیش از رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله «برای شما بهتر و پاکیزه تر است» یعنی: پاک کننده تر است برای نفسهای شما زیرا طاعت خدای عزوجل در آن می باشد «پس اگر نیافتید، بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: هر کس از شما چنین صدقه ای را نیافت پس در راز گفتنش با پیامبر صلی الله علیه و آله بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتب نیست. خاطر نشان می شود که این معنی بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی شود مگر به سبب ترک واجب.

ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جَبُونِكُمْ صَدَقَتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

نقل است که چون خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آیه قبل را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند، از رازگویی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟» یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید، چراکه از بخشیدن مال کراهت دارید؟ مقاتل می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقط به مدت ده شب جاری بود، سپس منسوخ شد». «حال که نکردید» یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اجرا نکردید، به سبب آن‌که این کار بر شما سنگین بود؛ «و خداوند هم از شما در گذشت» زیرا به شما در ترک این کار رخصت داد؛ «پس نماز را بر پا دارید و زکات را پردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید» یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامه نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

ابن جریر در بیان سبب نزول دو آیه (۱۲ - ۱۳) از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت کرده است که فرمود: مسلمانان در سؤال کردن از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زیاده‌روی کردند تا بدانجا که بر آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فشار آمد پس خدای عزوجل خواست تا این بار را از رسول خویش قدری سبک گرداند لذا آیه پیش فرستادن صدقه را نازل کرد و چون این آیه نازل شد، بسیاری از مردم از سؤال کردن دست کشیدند، آن گاه آیه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ نازل شد. مقاتل بن حیان می‌گوید: این آیه درباره توانگران نازل شد زیرا آنان در رازگویی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زیاده‌روی می‌کردند و بر فقرا در مجالس غلبه نموده و عرصه را

برایشان تنگ ساخته بودند تا بدانجا که این نجوهای طولانی ایشان بر رسول خدا ﷺ ناخوش آمد پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به دادن صدقه در هنگام رازگویی امر کرد پس چون تنگدستان چیزی را نیافتند و اهل گشایش و تمکن نیز بخل ورزیدند و این حکم بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که آیه رخصت نازل شد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: «در کتاب خداوند متعال آیه ای است که قبل از من کسی بدان عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند؛ و آن آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ...﴾ است زیرا من فقط یک دینار داشتم پس آن را فروختم و هرگاه که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله راز می گفتم، درهمی از آن را صدقه می دادم تا آن دینار تمام شد، سپس این آیه با آیه بعدی ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ منسوخ گردید».

﴿آلۡ تَرۡ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡا قَوۡمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَیۡهِمۡ مَّا هُمۡ مِنۡكُمۡ وَلَا مِنۡهُمۡ وَيَحۡلِفُونَ عَلَی ٱلۡكۡذِبِ وَهُمْ یَعۡلَمُونَ﴾

۱۴

«آیا ندیدی» و نگاه نکردی؟ یا معنی این است: به من خبر بده! و این اسلوبی بیانی است که مراد از آن به تعجب افگندن مخاطب می باشد. آری! آیا ندیدی «به سوی کسانی که با قومی دوستی ورزیدند» آنان منافقان بودند و با قومی دوستی ورزیدند «که خداوند بر آنان خشم آورده است» که این غضب شدگان، قوم یهودند «نه از شما هستند و نه از آنان» یعنی: این منافقان نه از شما هستند و نه از یهودیان چنان که در آیه دیگری فرموده است: ﴿مُذَبِّحِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ﴾: «در میان این و آن مترددند، نه با اینانند و نه با آنان» «نساء / ۱۴۳». این احتمال نیز وجود دارد که مراد از آنان یهود باشند؛ یعنی ای مؤمنان! نه یهودیان از شما هستند و نه از منافقان پس چرا منافقان با آنان دوستی می ورزند «و بر دروغ سوگند می خورند» یعنی: منافقان به دروغ سوگند می خورند که مسلمانند، یا به دروغ سوگند می خورند که اخبار و رازهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده اند «و آنان می دانند» یعنی: حال آن که آنان خود

بطلان امری را که بر آن سوگند خورده‌اند می‌دانند و می‌دانند که این سوگند دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه درباره عبدالله بن نبتل منافق نازل شد که با رسول خدا ﷺ همنشینی می‌کرد، آن گاه سخنان ایشان را به یهودیان می‌برد پس روزی رسول اکرم ﷺ در حجره‌ای از حجره‌های همسرانشان بودند که بناگاه فرمودند: «همینک مردی بر شما وارد می‌شود که قلب وی قلب جبار (طغیانگر متکبر ستمگر) است و با دو چشم شیطان می‌نگرد». در این اثنا عبدالله بن نبتل که چشمان کبودی داشت وارد شد پس رسول خدا ﷺ به او گفتند: «چرا تو و یاران مرا دشنام می‌دهید؟». اما او سوگند یاد کرد که این کار را نکرده است. ولی رسول اکرم ﷺ گفتند: «تو چنین کرده‌ای». پس از حجره بیرون رفت و یاران خویش را آورد، آنان نیز به خدا سوگند یاد کردند که رسول خدا ﷺ را دشنام نداده‌اند. در این هنگام این آیه کریمه نازل شد.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَمْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است» به سبب موالات و دوستی‌شان با یهود و سوگند خوردنشان به دروغ «هرآینه بد است آنچه می‌کردند» از اعمال زشت و ننگینی که بر آن خو کرده‌اند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾

«سوگندهایشان را سپر گرفته‌اند» یعنی: این منافقان سوگندهای دروغینی را که بر مسلمان بودن خود می‌خورند، وقایه و سپری برای خونهایشان قرار داده‌اند تا به اتهام کفر کشته نشوند بنابراین، زبانهایشان از بیم کشته شدن ایمان آورده است درحالی که دل‌هایشان مؤمن نیست «پس مردم را از راه الله باز داشتند» یعنی: مردم را از اسلام، بازداشتند؛ به سبب دلسرد ساختن و سست نمودن دیگران از روی آوردن به اسلام،

حقیر نشان دادن کاروبار مسلمانان و تضعیف شأن و شوکت ایشان «پس برای آنان است عذابی مهین» یعنی: عذابی خفتبار که خوار و بی‌مقدارشان می‌گرداند.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

«هرگز اموال و اولادشان چیزی» ولو اندک «از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. این گروه» موصوف به آنچه که ذکر شد «اصحاب دوزخ‌اند» و از آن جدایی و مفارقت ندارند «آنان در آن جاویدانند» نه از آن بیرون آورده می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُمْ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكَ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ ؕ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾

«روزی که خداوند ایشان را همه یکجا برانگیزد» بی‌آن‌که احدی از آنان بتواند از حساب و کتاب بگریزد «آن گاه به حضور او سوگند می‌خورند چنان‌که برای شما سوگند می‌خورند» یعنی: این منافقان در روز قیامت نیز برای خداوند ﷻ سوگند دروغ می‌خورند چنان‌که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند پس می‌گویند: سوگند به تو ای خداوند! ای پروردگار ما! که ما در دنیا چنین نکرده‌ایم. این از شدت شقاوت و بدبختی آنان است زیرا در حالی سوگند می‌خورند که حقایق در روز قیامت برملا گشته و همه امور از روی مشاهده، بدیهی و نمایان شده است و هیچ راهی به‌سوی دغل‌بازی نیست «و می‌پندارند که آنان بر چیزی هستند» یعنی: در آخرت می‌پندارند که با این سوگندهای دروغین نفعی را به‌سوی خود جلب نموده یا ضرری را از خویشتن دفع می‌کنند چنان‌که در دنیا نیز چنین می‌پنداشتند «آگاه باشید که بی‌گمان آنان دروغ‌گویند» این تأکیدات متنوع که ادوات متعدد تأکید؛ چون: «الا»، «ان» و «هم» بر آن دلالت می‌کند، بیانگر آن است که آنان در دروغ به حد و مرزی رسیده‌اند که از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه نظیر روایتی را نقل نموده است که در بیان سبب نزول آیه (۱۴) گذشت.

اَسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَانْسَهُمْ ذَكَرَ اللهُ اَوْلِيَّكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اِلَّا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ مُمُ الْخَسِرُونَ ﴿١٩﴾

«شیطان بر آنان دست یافته است» یعنی: شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و احاطه نموده است «پس از خاطرشان یاد خدا را فراموش ساخته است» در نتیجه، اوامر خداوند ﷻ و عمل به طاعات وی را ترک کرده‌اند. و اوج تسلط شیطان بر انسان این است که او را از نماز جماعت برگرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه تن در قریه یا صحرائی به سر نمی‌برند که نماز جماعت در میان آنان اقامه نمی‌شود مگر این‌که شیطان بر آنان مسلط شده است. پس بر توست پابندی به جماعت زیرا گرگ گوسفند جدا افتاده از رمه را می‌خورد». «این گروه حزب شیطانند» یعنی: لشکریان، پیروان و گروه وی‌اند «آگاه باشید که بی‌گمان حزب شیطان زیانکارانند» زیرا آنان بهشت را به دوزخ و هدایت را به گمراهی فروخته‌اند، بر خدای سبحان و پیامبرش دروغ بسته‌اند و سوگندهای ناروا و دروغین خورده‌اند پس به زودی در دنیا و آخرت زیانکار و بازنده خواهند شد.

اِنَّ الَّذِيْنَ يُحَادُّوْنَ اِلَهَ وَرَسُوْلَهٗ اَوْلِيَّكَ فِي الْاَذْلٰىنِ ﴿٢٠﴾

«بی‌گمان کسانی که با خدا و پیامبرش محاده می‌کنند» یعنی: مخالفت و ستیزه می‌کنند به طوری که آنان در حد و مرزی قرار دارند و شریعت و هدایت در حد و مرزی دیگر. معنای محاده با خدا و رسول وی در اول همین سوره نیز گذشت. «این گروه در زمره خوارترین مردم‌اند» یعنی: ستیزه‌گران با خدا و رسول، از جمله کسانی از امت‌های پیشین و پسین‌اند که خداوند ﷻ آنان را با ذلت دنیا و خفت و خواری آخرت، خوار و فرومایه گردانیده است.

كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِيْ اِنَّ اِلَهَ قَوْمِيْ عَزِيْزٌ ﴿٢١﴾

«خداوند نوشته است» یعنی: در علم سابق و ازلی خود حکم کرده و مقرر داشته و در لوح محفوظ نوشته است «که البته من و پیامبرانم غالب می‌شویم» با حجت و شمشیر و این حکم که عاقبت امر، پیروزی در دنیا و آخرت از آن مؤمنان است، قدری است

محکم و امری است مبرم - چنانکه ابن کثیر گفته است. آری! این بشارتی است به پیروز ساختن مؤمنان بر کافران که بارها و بارها محقق شده است چنانکه خداوند متعال پیامبران گرامی‌ای مانند نوح، هود، صالح، لوط و غیر ایشان از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر اقوامشان پیروز گردانید و رسول گرامی ما حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان همراهشان را بر مشرکان جزیره العرب و بر دو دولت بزرگ روم و فارس پیروز گردانید «بی گمان خداوند قوی عزیز است» قوی است بر پیروز ساختن دوستانش و غالب است بر دشمنانش پس کسی بر او غلبه نمی‌تواند کرد.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: آن گاه که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مکه، طایف، خیبر و ماحول آن را برای مؤمنان گشود، ایشان گفتند: امیدواریم که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ما را بر فارس و روم نیز پیروز گرداند. پس عبدالله بن ابی گفت: آیا می‌پندارید که روم و فارس مانند این چند قریه‌ای است که بر آنها غلبه کرده‌اید؟ به خدا که آنان بیشتر و نیرومندتر از آنند که شما در آنان چنین گمانی را پیروانید! پس این آیه نازل شد و خداوند متعال از غلبه مؤمنان بر همه کفار و مشرکان و همه معاندان دین خبر داد.

لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
 أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ
 وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ
 اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

«قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند» و از آنان پشتیبانی و با آنان همیاری کنند «که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند» یعنی: هرچند آن مخالفان و معاندان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرار کردن چنین دوستی و مرادده‌ای با دشمنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بازداشته و به شدت نهی می‌کند پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است. در

حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: وعزتی لاینال رحمتی من لم یوال أولیائی، ویعاد أعدائی: سوگند به عزت من که به رحمت من نمی‌رسد کسی که با دوستان من دوستی و ولایت نکند و با دشمنان من دشمنی و عداوت نوزد». همچنین در حدیث شریف به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بارخدا یا! برای فاجری - و در روایتی دیگر - و نه برای فاسقی - بر من احسان و نعمتی قرار نده که در آن صورت قلبم او را دوست بدارد زیرا در آنچه که به من وحی نموده‌ای، این آیه را یافته‌ام: ﴿لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾: قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند».

«این گروه» یعنی: کسانی که با مخالفان و معاندان خدا و رسولش دوستی نمی‌ورزند «الله در دلهای ایشان ایمان را نوشته است» یعنی: ایمان را در دلهایشان پایدار و استوار گردانیده است. به قولی معنی این است: در دلهای ایشان ایمان را قرار داده است. به قولی دیگر معنی این است: ایمان را در دلهایشان گرد آورده و یکجا ساخته است «و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤید نموده است» یعنی: ایشان را به نصرتی از جانب خویش بر دشمنانشان در دنیا مؤید کرده است. دلیل این‌که حق تعالی نصرت و پیروزی خویش برای مؤمنان را «روح» نامید این است که به وسیله همین نصرت کار ایشان رونق می‌یابد، جان می‌گیرد و زنده می‌شود «و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه» و ابدی «در آند خداوند از ایشان خشنود شد» یعنی: اعمال مبتنی بر توحید خالص و طاعت ایشان را پذیرفت و برایشان آثار رحمت شتابان و بلندمدت خود را سرازیر کرد «و ایشان هم از الله خشنود شدند» یعنی: به آنچه که خداوند جل جلاله در حال و آینده به ایشان بخشید، شادمان شدند «این گروه حزب الله‌اند» یعنی: لشکریان اویند که اوامرش را به

جا آورده، با دشمنانش می‌جنگند و دوستانش را یاری می‌دهند «آگاه باشید که همانا حزب خدا، ایشانند رستگاران» یعنی: دست‌یافتگان به سعادت دنیا و آخرت.

خلاصه این‌که: خداوند ﷻ چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

۱ - پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دل‌هایشان.

۲ - تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.

۳ - داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.

۴ - برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

ابن ابی حاتم، طبرانی و حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: پدر ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه در روز بدر به دنبال آن بود که پسرش را به قتل رساند اما هر بار که به‌سویش قصد می‌کرد، ابوعبیده خود را از برابرش کنار می‌کشید و با او به کارزار رویارو نمی‌شد. اما پدرش از قصد خویش دست‌بردار نبود و پی‌هم به‌سویش هجوم می‌آورد. ابوعبیده رضی الله عنه که کار را چنین دید، ناگزیر قصد وی کرد و پدرش را به قتل رساند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره حاطب بن ابی بلتعه نازل شد زیرا او (قبل از فتح مکه) قاصدی را فرستاد تا به مردم مکه خبر دهد که رسول خدا ﷺ قصد حمله به آنان را دارند. به روایتی دیگر: این آیه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد؛ زیرا هنگامی که شنید پدرش رسول اکرم ﷺ را دشنام می‌دهد، پدرش را محکم زد به طوری که او بر زمین افتاد و چون به رسول اکرم ﷺ از این کار وی خبر دادند، آن حضرت ﷺ از وی پرسیدند: آیا به راستی این کار را کردی؟ ابوبکر گفت: به خدای عزوجل سوگند که اگر شمشیر نزدیک من بود، او را به شمشیر می‌زدم.

﴿سوره حشر﴾

مدنی است و دارای (۲۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكُتُبِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ...﴾ مراد از حشر: گردآوری اولی‌ای است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه است.

سبب نزول این سوره نیز طایفه بنی‌نضیرند. ابن عباس رضی الله عنهما مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس خداوند جل جلاله عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفصیل آن در این سوره مبارکه می‌آید.

فضیلت آن: ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف فرمودند: «من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسى والسموات والأرض والهوام والرياح والسحاب والطير والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً: هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌ماند مگر این‌که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می‌خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس

آخر سوره حشر: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ...﴾ را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند عزوجل برای او هفتاد هزار فرشته را موکل می کند تا بر او تا آن گاه که شام می کند، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح گفت» یعنی: حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تقدیس نمود. ملاحظه می کنیم که حق تعالی با ذکر حرف «ما» در تعبیر از تسبیح گویندگان، به تغلیب غیر عقلاء که نسبت به عقلاء در اکثریت اند، توجه داده است «و اوست عزیز» یعنی: قوی و غالب در ملکش؛ «حکیم» است در صنعش که اشیاء را در موضع مناسب آنها قرار می دهد. این آیه و امثال آن نشان دهنده این حقیقت اند که تمام آنچه در آسمانها و زمین اند، خدای تبارک و تعالی را به زبان، یا به قلب، یا به زبان حال و قال از هر نقصی تنزیه کرده او را تمجید و تقدیس می کنند، برای او درود می فرستند و او را به یگانگی می خوانند تا به عظمت وی اذعان نموده و در برابر جلال و جبروتش انقیاد نموده باشند.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِنَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ
بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاصْتَبِرُوا يَأْتِلِ الْأَبْصَارُ ﴿٢﴾

«اوست آن که کافران از اهل کتاب را از خانه هایشان در نخستین حشر اخراج کرد» آنان طایفه بنی نضیر - یعنی گروهی از یهودیان نسل هارون علیهم السلام - بودند که در فتنه های بنی اسرائیل از سرزمین اصلی خود آواره شده، به مدینه فرود آمدند و در آنجا اقامت گزیدند و آنان در کنار بنی قریظه و بنی قینقاع، یکی از سه قبیله بزرگ یهودیان مدینه

بودند و همینان بودند که به رسول اکرم ﷺ غدر و خیانت کرده و پس از آن که با ایشان عهد بسته بودند، علیه ایشان با مشرکان همداستان شدند، در نتیجه رسول خدا ﷺ آنان را محاصره نمود تا به کوچیدن از مدینه رضایت دادند. شایان ذکر است که حرکت رسول اکرم ﷺ به سوی یهود بنی نضیر، در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری بود. کلبی می گوید: بنی نضیر نخستین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه از آن اخراج شدند پس مراد از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندنشان از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن یهودیان خیبر به سوی شام از سوی عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش می باشد. به قولی دیگر: مراد از حشر آخر، گردآوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

«شما گمان نمی کردید که بیرون آیند» یعنی: شما مسلمانان گمان نمی کردید که بنی نضیر از دیار خود بیرون آیند، به سبب عزت، قدرت، عده و عده ای که داشتند زیرا آنها دارای دژها و برج و باروهای مستحکمی بوده و زمین ها و نخلستانهای وسیعی داشتند «و خودشان هم گمان می کردند که دژهایشان بازدارنده آنان از عقوبت الهی است» یعنی: بنی نضیر خود نیز می پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب خداوند جل جلاله باز می دارد «پس الله از جایی بر آنان آمد که گمانش را نمی بردند» یعنی: فرمان الهی از جهتی بر آنان آمد که هرگز به خاطرشان نمی گذشت و آن این فرمان وی به پیامبرش ﷺ بود که به جنگشان رفته و آنان را بکوچاند در حالی که آنان گمان نمی بردند که کار به اینجاها می کشد بلکه خود را قوی تر و با شوکت تر از آن می پنداشتند که به چنین عاقبت ننگینی دچار گردند «و در دلهایشان رعب افگند» رعب: ترس و هراسی است که دل را آشفته می گرداند و آن را از هول و هراس پر می کند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «نصرت بالرعب مسيرة شهر: به وسیله رعب به اندازه مسافت یک ماه راه نصرت داده شدم».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می گویند: چون مسلمانان در روز احد شکست خوردند، بنی نضیر پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند و کعب بن اشرف با

چهل سوار به مکه رفت و با ابوسفیان هم‌پیمان شد. پس رسول اکرم ﷺ محمد بن مسلمه برادر رضاعی کعب را دستور دادند و او کعب را غفلتا کشت (و به اصطلاح امروز او را ترور کرد) سپس صبحگاهان رسول خدا ﷺ بر سر آنان لشکر کشیده و آنان را در حلقه محاصره خویش درآوردند پس آنان با قتل کعب که رئیس‌شان بود مرعوب شده و سرانجام تسلیم شدند.

«خانه‌های خود را به دستهای خود و به دستهای مؤمنان ویران می‌کردند» زیرا هنگامی که به کوچاندن خود یقین حاصل کردند، حسد ورزیدند از این‌که بعد از آنان مسلمانان ساکن منازل و خانه‌هایشان گردند پس آنان خود از داخل دژها به تخریب منازل خویش اقدام کردند و مسلمانان هم از خارج آن. عروه بن زبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ با آنان صلح کردند بر این‌که هر چه را شتر نقل داده بتواند با خود ببرند؛ آنها چوبها و تخته‌هایی را که در اعمار خانه‌های خود به‌کار برده بودند نیز غنیمت شمردند لذا دست به تخریب خانه‌های خویش زدند تا آنها را بار شتران نمایند و مسلمانان هم بقیه آن را ویران کردند». «پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت گیرید» یعنی: به خود آید و از حال و مال آنان درس عبرت بگیرید و بدانید که خداوند ﷻ با کسانی که خیانت کنند و با او ستیزه نمایند، این‌گونه عمل می‌کند.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر حجت بودن قیاس استدلال کرده‌اند زیرا میان مقیاس و مقیس علیه علت مشترکی وجود دارد که مقتضی تساوی آن دو در حکم می‌باشد. علمای اصول فقه می‌گویند: «اعتبار» یعنی عبور و انتقال از یک چیز به سوی غیر آن، در قیاس متحقق است زیرا قیاس نقل حکم از اصل به سوی فرع آن می‌باشد.

همچنین علما به آیه **﴿يُخْرِئُونَ يُؤْتُهُمُ...﴾** بر جواز ویران کردن دیار کفار دشمن، قطع درختان و سوختن کشت و حاصلاتشان در اثنای جنگ به‌روی ضرورت جنگی استدلال کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ نخلستان بنی‌نضیر را قطع کرده و کشتزار آنان را سوزاندند.

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾

«و اگر نه آن بود که خداوند بر آنان جلای وطن را نوشته بود، بی گمان آنان را در دنیا عذاب می کرد» یعنی: اگر خداوند ﷺ بیرون شدن آنان از دیارشان را بر این شیوه ننوشته بود و بر آنان به این کار حکم نکرده بود، بی گمان آنان را در دنیا با کشتن، اسارت و بردگی عذاب و مجازات می کرد چنان که بعد از غزوه خندق در سال پنجم هجری با بنی قریظه چنین کرد و چنان که قبل از آن در سال دوم هجری بامشرکان در غزوه بدر چنین کرد «و برای آنان در آخرت عذاب آتش است» که سخت تر از آن عذابی نیست.

اما چنان که در تاریخ آمده است، سبب تبعید آنان این بود که: رسول خدا ﷺ با ده تن از یاران خود - از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم - نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی عامر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم ﷺ وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. نقل است که آنان بر کشتن رسول خدا ﷺ به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی همداستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت ﷺ از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند پس خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی نضیر از رسول خدا ﷺ خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم ﷺ پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند. جلاء: خروج دسته جمعی از وطن همراه با خانواده و فرزندان است اما اخراج: گاهی در مورد بیرون کردن یک تن و گاهی در مورد یک جمع به کار می رود و لزوما همراه با خانواده و فرزندان نیست.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

«این» مجازاتی که گریبانگیر یهودیان بنی نضیر شد «به سبب آن است که آنان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند» شاقوا: مخالفت و ستیزه کردند تا بدانجا که گویی آنها در شقی هستند و خدا و رسولش در شقی دیگر؛ و این ستیزه با عدم اطاعتشان از خدا و رسول، پیمان شکنی و گرایش به سوی کفار بود «و هر کس با خداوند مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت کیفر است» و ستیزه جویان را در دنیا و آخرت سخت کیفر می دهد.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِىَ الْفَسِيقِينَ ﴿٥﴾

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده اند: بعضی از مسلمانان در نبرد با بنی نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان کردند تا آنها را بر سر غیظ آورند. پس بنی نضیر از باب این که اهل کتاب اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فسادافگنی در زمین را یافته ای؟ پس این سخن بر رسول خدا ﷺ دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این کارشان فسادافگنی باشد. همان بود که نازل شد: «آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می کنند، این بر خشم و غیظشان می افزاید. لینه: انواع درختان خرما جز درخت خرماى عجوه - است.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر جواز ویرانسازی دیار کفار و قطع نمودن درختانشان برای افزودن بر خشمشان استدلال کرده اند.

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ

يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

«و آنچه از فیء که خداوند از آنان عاید گردانید» یعنی: آنچه حق تعالی از اموال کفار، یا از اموال بنی نضیر به صورت فیء بر پیامبرش برگردانید «پس شما نه در آن اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را» ایجاف: به شتاب راندن سوار اسب خویش را است. یعنی: آنچه که خدای عزوجل از اموال بنی نضیر به پیامبرش برگردانید، شما مؤمنان برای بدست آوردن آن نه بر اسبی سوار شده‌اید و نه بر شتری زیرا مؤمنان همه در آن غزوه پیاده رفته بودند و فقط رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر شتر سوار بودند. یعنی: نه برای آن رنج و مشقتی برده‌اید و نه در آن با جنگ و کارزاری روبرو شده‌اید بلکه بنی نضیر در فاصله دو مایلی مدینه قرار داشتند و شما خیلی راحت رفتید و این نتیجه بدست آمد. از این جهت خدای سبحان اموال بنی نضیر را مخصوص پیامبر خویش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گردانید زیرا آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنانکه در روایت عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است. فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خونریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود - مانند اموال بنی نضیر - اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود. بعضی برآند که فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند بر پیامبرانش را بر هر کس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ.

مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

«آنچه خداوند به صورت فیء بر پیامبر خود از اموال اهل آبادیها عاید گردانید، پس» آن اموال «از آن خداوند است» و در آنها هر گونه که خواهد، حکم می‌کند «و از آن پیامبر است» شایان ذکر است که سهم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حیاتشان ملک ایشان می‌باشد و بعد از رحلتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود «و متعلق به خویشاوندان است» یعنی: یه نزدیکان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعلق دارد؛ و آنها بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌اند زیرا از گرفتن زکات منع شدند پس در عوض برایشان در اموال فیء حقی قرار داده شد «و متعلق به یتیمان است» آنان کودکانی‌اند که قبل از رسیدن به مرحله بلوغ، پدرانشان را از دست داده‌اند «و متعلق به مساکین» و فقراء است «و متعلق به ابن‌السبیل است» یعنی: به مسافرانی که در راه مانده‌اند و توشه راهشان تمام شده است.

این آیه بیانگر وجوه مصارف اموال فیء بعد از بیان این امر است که اموال فیء مخصوص رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. خاطر نشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را برای فتح آن به تاخت نمی‌آورند؛ همچون اموال بنی قریظه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ما حول آن. به قولی: غنایم از شش حصه تقسیم می‌شود و سهم خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به قولی دیگر: اساس تقسیم در غنایم خمس (یک پنجم) است و ذکر خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط برای تعظیم و تبرک می‌باشد بنابراین، اموال فیء به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهم خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سهم پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از سهم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سهم نزدیکانشان است و بعد از آن به ترتیب؛ سهم یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (ابن‌السبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. اما نزد امام ابوحنیفه سهم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها درباره اموال فیء اجمالا به نحو ذیل است:

۱ - احناف می‌گویند: غنایم (اموال منقول) چنان‌که در آیه: (اعلموا انما غنمتم...) «۱/۱ انفال» آمده است تقسیم می‌شود اما حکم فیء (املاک و اراضی غیرمنقول) این است که این اموال از آن عامه مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می‌شود.

۲ - مالکی‌ها درباره فیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) برآنند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذاشته می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همه آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنان‌که عمر بن خطاب رضی الله عنه در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳ - شافعی‌ها برآنند که حکم فیء و غنیمت یکی است و فیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علت این تقسیم را این‌گونه بیان می‌دارد: «تا در میان توانگران شما دستگردان نباشد» یعنی: به این تقسیم حکم نمودیم تا دست به دست شدن اموال، به توانگران و ثروتمندان شما محدود و محصور نباشد به‌طوری که در این امر بر فقرا غلبه کنند و اموال را فقط در میان خود معامله و مبادله نمایند. شایان ذکر است که این آیه بنیان‌گذار قاعده توزیع ثروت و آماده کردن فرصت برای توانگر ساختن تمام مردم و فراهم کردن عرصه برای سیال ساختن و به جریان انداختن سرمایه در مجاری آن برای کافه ابنای جامعه است و بنابراین، اسلام از تجمع ثروت در دست گروهی اندک و محروم کردن اکثریت از دسترسی به اموال جلوگیری نموده است. پس این تعلیل قرآنی دلالت بر آن دارد که جلوگیری از تجمع و تمرکز مال در دست اغنیا از اهداف نظام اقتصادی اسلام است و از این جهت است که حق تعالی ربا و احتکار را حرام و نظام ارث را مشروع کرده است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از این جهت، در عین حال که نظام اسلامی ملکیت فردی را مباح می‌گرداند اما این نظام به هیچ وجه نظام سرمایه‌داری نیست زیرا نظام سرمایه‌داری مطلقا بدون ربا و احتکار وجود پیدا نمی‌کند».

«و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید» یعنی: آنچه پیامبر ﷺ به شما از مال فیء داد، آن را بگیرید و آنچه که شما را از گرفتن آن بازداشت، از آن دست بردارید و آن را نگیرید. به قولی دیگر معنی آیه چنین است: آنچه که پیامبر ﷺ به شما از امور مربوط به طاعت من داد؛ آن را انجام دهید و از آنچه که شما را در مورد معصیت من بازداشت، از آن پرهیزید. چنان که اصحابی مانند ابن مسعود و غیر وی رضی الله عنهما در عمل به نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از چیزهایی، بر تحریم آنها استدلال کرده‌اند، همچون تحریم ستردن موی چهره و خالکوبی برای زنان که در سنت ثابت شده است. همچنین بر اساس این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله: «به کسانی که بعد از من هستند؛ یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید» اصحاب بر جواز کشتن زنبور در حال احرام نظر داده‌اند چرا که عمر رضی الله عنهما چنین کرد. در آیه «نساء/۸۰» نیز آمده است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾: «هر کس از پیامبر اطاعت کند، بی‌گمان از خدا اطاعت کرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا ألفین أحدکم متکئا علی أریکتہ، یأتیه امری مما أمرت به أو نهیت عنه، فیقول: لا أدری، ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه: هان! یکی از شما را نیابم که بر تخت خویش تکیه داده است و چون امر من - از آنچه که بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده‌ام - به او می‌رسد، می‌گوید: من نمی‌دانم! (و سرم به این حرف‌ها حالی نمی‌شود) آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم، از آن پیروی می‌کنیم!» «و از خداوند پروا کنید» با به جا آوردن اوامر و ترک نواهی وی؛ «بی‌گمان خداوند سخت کیفر است» بر کسانی که او را نافرمانی کنند.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾

بعد از بیان اجمالی مصارف فیء، خداوند متعال حال فقرایی را که مستحق این اموال هستند به تفصیل بیان داشته می‌فرماید: «برای فقیران مهاجرین است» یعنی: اموال فیء از آن چهار گروه یاد شده، یعنی - ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السبیل - است

که ایشان فقرای مهاجرین اند «کسانی که از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند» یعنی: کسانی که به بیرون آمدن از مکه ناچار ساخته شده‌اند و اموالشان نیز به غارت مشرکان رفته است «فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» با روزی یافتن در دنیا و کسب رضای حق تعالی در آخرت «و خدا و پیامبرش را نصرت می‌دهند» با جهاد علیه کفار «این گروه، ایشانند صادقان» در ایمان و تقوی و جهاد خویش و این گروه‌اند که در راستی و راستگویی پایدارند زیرا اینان سخن خویش را با عمل راست گردانیده و ایمان و عمل را با هم جمع کرده‌اند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

سپس حق تعالی به مدح و ستایش انصار پرداخته و فضل و شرفشان را این‌گونه روشن می‌سازد: «و کسانی که پیش از مهاجران به دار جای گرفته و در ایمان جای پیدا کرده‌اند» یعنی: انصاری که ساکن مدینه بوده و پایبند ایمان شده‌اند؛ «کسانی را که به سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند» از این روی به مهاجران احسان کرده و ایشان را در اموال و مسکنهای خویش شریک ساختند و حتی بسیاری از ایشان که بیش از یک زن داشتند، به مهاجران پیشنهاد دادند که حاضرند زنان خود را طلاق دهند تا ایشان بعد از سپری شدن عده‌شان با آنها ازدواج نمایند. مراد از دار؛ دار هجرت است که انصار قبل از مهاجران در آن ساکن بودند و در آن به خدا و رسولش ایمان آوردند «و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است» یعنی: نسبت به آنچه که به مهاجران از اموال فیء داده شده است نه به ایشان؛ «در سینه‌های خود حاجتی نمی‌یابند» یعنی: انصار مدینه از دادن اموال فیء به مهاجران در سینه‌های خود حسد، یا غیظ، یا اندوه و درد و کینه‌ای که موجب ناراحتی قلب شود، نمی‌یابند بلکه دل‌هایشان بدان گوارا و خاطر‌هایشان بدان خشنود است. شایان ذکر است که مهاجران در خانه‌های انصار به سر می‌بردند پس چون رسول اکرم ﷺ اموال بنی‌نضیر را به غنیمت

گرفتند، انصار را فراخواند و از ایشان در قبال احسان و ایثاری که نسبت به مهاجران کرده‌اند - از فرود آوردن و پذیرفتن ایشان در منازل خویش و شریک کردن ایشان در اموال خویش - تشکر و سپاسگزاری کردند، سپس فرمودند: «اگر دوست دارید، آنچه را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر من از اموال بنی‌نضیر سرازیر کرده است در میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در منزلتان ساکن و در امواتان با شما مشارکت داشته باشند و اگر هم دوست دارید این اموال فیء رابه مهاجران بدهم و ایشان در قبال این از خانه‌هایتان بیرون آیند». پس انصار به تقسیم کردن آن اموال در میان مهاجران راضی شدند و دل‌هایشان بدان گوارا و خشنود شد. «و دیگران را بر خود بر می‌گزینند» یعنی: انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند. یوثرون: از ایثار است؛ و آن عبارت از مقدم داشتن مصلحت دیگران بر مصلحت خویش در روی‌گردانی از دنیا است. آری! انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند؛ «ولو خود نیازمندی داشته باشند» خصاصه: نیازمندی و فقر است «وهر کس از آزمندی نفس خویش نگاهداشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هر کس را از حرص و بخل نفسش در امان داشت و در نتیجه، او آنچه را که شرع شریف بر او از زکات و حقوق دیگر واجب گردانیده است ادا کرد پس یقیناً که به ثنا و ستایش عاجل و ثواب و پاداش آینده نایل شده است اما کسانی که به اموال خویش بخل می‌ورزند و نفس‌هایشان بدان آزمند شده است، از رستگاران نیستند. شح: بخل همراه با حرص و آزمندی است. علما گفته‌اند: بخیل آن است که نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌خوراند و در مقابل، سخی: کسی است که هم خود می‌خورد و هم به دیگران می‌خوراند. اما جواد: کسی است که خود نمی‌خورد ولی به دیگران می‌خوراند، که انصار مدینه از ایشان بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این دو آیه هر یک از مهاجرین و انصار را به شش وصف موصوف ساخت، که اوصاف مهاجرین عبارت است از:

۱ - ایشان فقیرند.

۲ - ایشان مهاجراند.

- ۳ - ایشان از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.
- ۴ - ایشان طالب فضل و خشنودی الهی‌اند.
- ۵ - ایشان خدا و رسولش را یاری می‌دهند.
- ۶ - ایشان در دین خود صادق‌اند، از آن رو که در راه آن همه گونه سختی را تحمل می‌کنند.

اما اوصاف انصار عبارت است از:

- ۱ - ایشان ایمان و اخلاصی جای افتاده و راسخ دارند.
 - ۲ - ایشان با مهاجران محبتی خالصانه می‌ورزند.
 - ۳ - ایشان به سبب اموال فیء که به مهاجران داده شده است، هیچ حسد و درد و کینه‌ای را در نهاد خود احساس نمی‌کنند.
 - ۴ - ایشان دیگران را بر خود بر می‌گزینند، هرچند خود نیازمند باشند.
 - ۵ - خداوند متعال ایشان را از بیماری آزمندی حفظ کرده است.
 - ۶ - ایشان به آنچه که خواسته‌اند نایل و رستگار می‌شوند.
- امام مالک رحمته الله با همین آیه به تفضیل مدینه بر غیر آن از سرزمین‌ها استدلال کرده و گفته است: مدینه خود به استقبال ایمان و هجرت رفت در حالی که غیر آن از شهرها با شمشیر فتح شد.

بخاری در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! به من گرسنگی و فقر رسیده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد همسران خویش فرستادند ولی نزد ایشان چیزی نیافتند، آن گاه فرمودند: آیا مردی نیست که امشب او را مهمان کند، خدا بر وی رحم نماید! در این اثنا مردی از انصار بپا ایستاد و گفت: یا رسول الله! من او را مهمان می‌کنم. پس او را به خانه‌اش برد و به زنش گفت: این شخص مهمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لذا چیزی از وی ذخیره نکن و هر چه داری پیش آور. زنش گفت: به خدا که نزد من جز قوت (غذای) کودکان چیز دیگری نیست. مرد گفت: بسیار خوب! چون کودکان غذای خود را خواستند، آنان را به خواب کن آن گاه غذا را نزد مهمان می‌بریم و بعدا بیا و چراغ را خاموش کن و خود ما نیز امشب بر شکمهایمان چیزی می‌بندیم تا گرسنگی آزارمان

ندهد. پس آن زن چنین کرد. چون صبح شد آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمد و همین که رسول اکرم ﷺ او را دیدند، فرمودند: خداوند ﷻ را خوش آمد، یا خداوند ﷻ از کار فلان مرد و فلان زن خندید. پس نازل شد: ﴿وَيُؤْتِرُونَكَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. البته در بیان سبب نزول این آیه روایات دیگری نیز به همین معنی آمده است.

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾

سپس خداوند متعال قسم سوم از کسانی را که فقرايشان از مال فیء مستحقانند، توصیف می‌نماید و ایشان تابعین به احسانند: «و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند» یعنی: کسانی که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند و ایشان تابعینی هستند که تا روز قیامت از مهاجران و انصار به نیکویی پیروی کرده و می‌کنند. ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: مردم بر سه پایه قراردارند: ۱- مهاجران. ۲- کسانی که به دار هجرت جای گرفته و در ایمان جای پیدا کردند، یعنی انصار. ۳- کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند. پس بکوش که از این سه منزلت خارج نباشی. آری! این تابعان که نسل در نسل تا روز قیامت می‌آیند؛ «می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که بر ما به ایمان آوردن سبقت کرده‌اند، بیامرز» بدین ترتیب خداوند ﷻ به ایشان فرمان داد تا برای خود و مهاجران و انصاری که پیش از ایشان درگذشته‌اند، آمرزش بخواهند. این آیه دلالت می‌کند بر این که مؤمنان متأخر در هر عصر و نسلی مأمور به این هستند که برای پیشینیان نخست از مهاجران و انصار آمرزش بخواهند.

همچنین آن تابعان پاکروش می‌گویند: «و در دل‌های ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ غلی قرار نده» یعنی: هیچ کینه و غش و بغض و حسدی قرار نده. پس صحابه کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین در قدم اول در این معنی داخل می‌شوند زیرا ایشان اشرف مؤمنان هستند و نیز از آن جهت که سیاق آیه درباره ایشان است. پس هر کس در قلب خویش نسبت به ایشان غل و غشی می‌یابد، بی‌گمان وسوسه و زخمه‌ای

از شیطان به او رسیده و بدون شک - با دشمنی دوستان خدا ﷺ و بهترین‌های امت پیامبرش ﷺ - بهره‌ای وافر از عصیان خداوند متعال بر او پنجه افکنده است پس چنین کسی در اموال فیء حقی ندارد. همچنین است کسی که اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین را سب و لعن کند، یا به ایشان آزاری برساند، یا بخواهد که از قدر و منزلت ایشان بکاهد. پس هر کس صحابه رسول خدا ﷺ را لعن و دشنام می‌گوید، فاسق است و چنین کسی از ادب اسلام و اخلاق آن به دور، از روح دین و صفای آن مهجور و مبتدع و گمراه می‌باشد زیرا قرآن کریم به آمرزش خواهی برای اصحاب امر کرده و از کینه و حسدورزی بر مردان و زنان مؤمن نهی نموده است.

ابن جریر از مالک بن اوس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «عمر بن خطاب رضی الله عنه آیه: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...﴾ را خواند تا به ﴿عَلَيْمٌ حَكِيمٌ﴾ «توبه/۶۰» رسید، آن گاه فرمود: این صدقات برای این گروه است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ «انفال/۴۱». سپس فرمود: این غنایم هم برای این گروه است: ﴿مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...﴾ تا رسید به ﴿لِلْفُقَرَاءِ... وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ... وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ آن گاه فرمود: لذا این فیء شامل عموم مسلمین است و همه ایشان را در بر گرفته است و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این‌که برای او در آن حقی است». امام رازی می‌گوید: «بدان‌که این آیات در بر گیرنده تمام مسلمین است زیرا مسلمانان از این سه گروه خارج نیستند؛ یا مهاجرند، یا انصار، یا هم کسانی اند که بعد از ایشان آمده‌اند. سپس اضافه می‌کند: هر کس که سابقان، یعنی مهاجران و انصار را به دعا و رحمت یاد نکند بلکه از ایشان به بدی یاد نماید، او بر اساس نص آیه از اقسام مؤمنان خارج است».

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

«آیا به سوی کسانی ندیدی که نفاق ورزیدند» یعنی: در ظاهر به اسلام تظاهر نموده ولی در باطن کفر ورزیدند. در بیان سبب نزول آمده است که مراد عبدالله بن ابی و یارانش بودند که به یهودیان بنی نضیر بدین مضمون پیغام فرستادند: پایداری ورزید و از خود دفاع کنید زیرا ما شما را رها و تسلیم نمی‌کنیم، اگر مسلمانان با شما جنگیدند، دوشادوشتان می‌جنگیم و اگر شما را بیرون راندند، با شما بیرون رفته و تن به تبعید می‌دهیم! پس یهود چشم انتظار تحقق این وعده بودند؛ اما منافقان به وعده خود وفا نکرده و آنها را هیچ یاری ندادند، از سوی دیگر خداوند عز وجل در دل‌های یهودیان رعب و وحشت افکند و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که آنان را از مدینه بکوچاند و از ریختن خونهایشان دست بردارد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین کردند. سرانجام امر این بود که آنها خانه‌های خود را ویران کرده، آن را بر پشت شترانشان نهاده به راه افتادند و به سوی خیبر کوچیدند و جمعی هم به سوی شام رفتند. آری! این منافقان «به آن برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند می‌گویند: اگر شما بیرون رانده شوید، البته ما نیز همراه شما بیرون می‌آییم» مراد از این برادری، برادری در کفر، یا دوستی و رفاقت است. لام «لئن» در هر چهار جا از این آیه برای قسم است. یعنی: سوگند به خدا که اگر شما از مدینه بیرون رانده شوید، ما هم با شما بیرون می‌رویم «و در شما» یعنی: درباره شما و به زیانتان «هیچ کس را» از آنان که می‌خواهند تا ما را از بیرون آمدن با شما باز دارند «هرگز اطاعت نمی‌کنیم» هرچند زمان به درازا کشد. یعنی: از امر پیامبر و کسی از مؤمنان در جنگیدن با شما اطاعت نمی‌کنیم و فرمان هیچ کس را در خوارسازی و حقارتتان نمی‌شنویم «و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد» علیه مسلمانان. سپس خدای سبحان آنان را تکذیب نموده و می‌فرماید: «و خداوند گواهی می‌دهد که البته آنان دروغگو هستند» در آنچه که به یهودیان از بیرون شدن با آنان و یاری دادنشون وعده داده‌اند.

لَيْنَ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَيْنَ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَيْنَ نَصَرُوهُمْ لِيُوَلِّبْ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

«اگر آنان بیرون رانده شوند، آنها همراهشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند» پس منافقان در وعده‌های آن چنانی خود، به یهودیان دروغ گفته‌اند. شایان ذکر است که این پیشگویی قرآن در قضیه بنی‌نضیر ثابت شد زیرا منافقان نه با بنی‌نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد کارزار قرار گرفتند (یعنی بنی‌قریظه و اهل خیبر را) یاری دادند؛ و این خود دلیل صحت نبوت و اعجاز قرآن است «و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البته پشت کنند» منافقان به هزیمت «سپس» بعد از آن «یاری نیابند» بلکه خدای عزوجل خوار و ذلیل‌شان می‌گرداند و نفاقشان هیچ به دردشان نمی‌خورد. یا معنی این است: البته پشت کنند یهودیان به هزیمت، سپس یاری دادن منافقان هیچ به کارشان نمی‌آید.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

«بیشک شما در دل‌هایشان نسبت به خداوند هراس انگیزترید» یعنی: ای جماعت مسلمانان! بیشک شما در دل‌های منافقان یا در دل‌های یهودیان، نسبت به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هراس انگیزتر و خوفناک‌ترید «این به سبب آن است که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند» و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و عظمت وی را نمی‌شناسند تا از وی چنان که باید بترسند پس اگر آنان دارای فهم می‌بودند، باید می‌دانستند که این خدای سبحان است که شما را بر آنان مسلط نموده است پس در حقیقت او سزاوار آن است که از وی پروا شود، نه شما.

لَا يُفَنِّلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

یهودیان «همگی با شما به صورت دسته جمعی» در صف کارزار «جنگ نمی کنند جز در میان قریه‌هایی که دارای استحکامات است» یعنی: در دژها، خانه‌ها، شهرکها و کوچه‌های محصور به دروازه‌های بزرگ «یا از پشت دیوارها» که به سبب جبن وهراس، آنها را سپر خود قرار می‌دهند. امروزه نیز ما این روش یهودیان را در جنگهای خیابانی داخل فلسطین و رخدادهای انتفاضه «الأقصى» لمس می‌کنیم و می‌بینیم که یهودیان یا در پناه سپر مستحکمی از زره، یا از پشت دیوارها و استحکامات شهرکهای یهودی نشین داخل اراضی اشغالی، بر مسلمانان فاقد سلاح که فقط با پرتاب سنگ مقاومت می‌کنند، آتش می‌گشایند. پس هر کس برنامه‌های جنگی یهود در عصر حاضر را که بر پایه ایجاد استحکامات نیرومند طراحی شده است بشناسد، در می‌یابد که این قرآن از بارگاه پروردگار بزرگی است که علم وی بر همه چیز احاطه کرده است.

«ستیز و صلابتشان در میان خودشان سخت است» یعنی: یهودیان برخی بر برخی دیگر سخت سنگدل و درشتخوی‌اند، دل‌هایشان علیه همدیگر درهم و برهم است و نیت‌هایشان متضاد و متعارض «آنان را همه یکجا مجتمع شده می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است» یعنی: اجتماع و اتحاد آنان فقط در ظاهر امر است ولی باطنا دل‌هایشان با هم در ستیز و مخالفت قرار دارد، آرایش‌شان مختلف، گواهی‌هایشان مختلف، خواسته‌ها و مرام‌هایشان مختلف و با هم متعارض است «این» پراکندگی و تفرق «به سبب آن است که آنها قومی هستند که در نمی‌یابند» و نابخردند زیرا اگر خرد می‌داشتند و حقیقت را در می‌یافتند، باید متحدانه بی‌هیچ اختلافی از حق پیروی می‌کردند.

كَشَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾

«درست مانند همان کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: داستان‌شان مانند داستان کفار مشرکی است که پیش از آنان به سر می‌بردند «آنها در همین نزدیکی وبال امر

خویش را چشیدند» یعنی: آنها همین چند وقت قبل فرجام بد کفر خود را در دنیا با کشته شدن در روز بدر چشیدند. خاطر نشان می‌شود که غزوه بدر شش ماه قبل از غزوه بنی‌نضیر اتفاق افتاد. یا مراد از این واقعه نزدیک، کوچاندن بنی قینقاع از خود یهود است که رسول خدا ﷺ قبل از واقعه بنی‌نضیر آنان را از دیارشان بیرون راندند «و برایشان عذابی است دردناک» در آخرت بجز این عذاب دنیا.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ



«مثل آنان مانند حکایت شیطان است، چون به انسان گفت: کافر شو» یعنی: داستان منافقان در عدم یاریگری و عدم پایمردی با شرکا و همپیمانانشان از اهل کتاب، مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نگاه وی آراست و او را به کفر واداشت و به کفر برانگیخت همانند برانگیختن آمر مأمور را «پس چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم» یعنی: چون انسان فریب شیطان را خورد و به پیروی و فرمانبرداری از وی کافر شد، شیطان به او گفت: من از تو بیزار و برکنارم. این برخورد از سوی شیطان در روز قیامت روی می‌دهد «همانا من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم» یعنی شیطان می‌افزاید: من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم و ای انسان گمراه! از تو تبری می‌جویم.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

«پس سرانجام، کار آن دو چنین شد که هر دو در آتش جهنم‌اند» یعنی: عاقبت کار شیطان و آن انسان کافر این می‌شود که هر دو به دوزخ می‌پیوندند. از سیاق چنین برمی‌آید که آیه کریمه، کفار و منافقان همه را در بر می‌گیرد «جاودان درآند و این است جزای ستمکاران» یعنی: جزای ستمکاران مشرک جاودانه‌گی در آتش دوزخ است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۗ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ



«ای مؤمنان! از خداوند بترسید» یعنی: از عذاب وی بترسید؛ با انجام دادن اوامر و ترک نواهی وی «و باید هر شخص بنگرد که چه چیز برای فردا پیش فرستاده است» یعنی: باید هر شخص تأمل کند که چه اعمالی را برای روز قیامت پیش فرستاده است. روز قیامت را روز فردا نامید، به سبب نزدیکی و تحقق وقوع آن. تنکیر «غد» برای بزرگ نمودن کار قیامت است، گویی فرمود: برای فردایی عمل نیک پیش فرستید که از بس بزرگ و هولناک است، کنه و حقیقت آن شناخته نمی‌شود «و از الله بترسید» تکرار آن برای تأکید است «بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ چیز از اعمال و احوالتان بر او پنهان نمی‌ماند پس قطعا او جزا دهنده شما در برابر اعمالتان می‌باشد.

وَلَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسَهُمْ اَنْفُسُهُمْۙ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿١٩﴾

«و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند» یعنی: فرمانهای او را ترک کردند، یا از او نترسیدند «پس خداوند تدبیر حالشان را از خاطرشان فراموش گردانید» یعنی: به سبب این‌که خدا عز وجله را در آسوده حالی و نعمت فراموش کردند، او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خودفراموشی گردانید که نتوانند به تیمار خود پرداخته و به خود خیری برسانند زیرا جزا از جنس عمل است «این گروه، آنانند فاسقان» یعنی: بیرون‌رفته‌گان از دایره طاعت خداوند عز وجله.

لَا يَسْتَوِيْ اَصْحٰبُ النَّارِ وَاَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ۗ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰرِحُوْنَ ﴿٢٠﴾

«اهل دوزخ و اهل بهشت برابر نیستند» در مرتبه خود؛ «اهل بهشت ایشاند رستگاران» یعنی: دست یافتگان به هر مطلوبی و نجات یافتگان از هر شر و هر امر ناخوش آیندی.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَشِيعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا
 لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

«اگر این قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و از هم‌پاشیده می‌دیدیم» یعنی: شأن و اعجاز عظیم و بلاغت و احاطه قرآن بر پندها و اندرزهایی که دلها برای آن نرم می‌شود تا بدانجاست که اگر قرآن بر کوهی از کوهها نازل می‌شد، یقیناً آن کوه را - به رغم محکمی، صلابت و ضخامت جرم آن - از ترس خدا ﷻ در هم شکافته، از هم پاشیده و از عذاب خدا ﷻ و بیم وی هراسان و ترسان می‌دیدیم پس ای انسان غافل! تو را چه شده است که با وجود فهم قرآن و امکان تدبر در آن، به اندازه‌ای سنگدل هستی که از برابر پیامهای قرآن بی‌تفاوت می‌گذری «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم تا آنان بیندیشند» در آنچه که اندیشیدن بر آنان واجب است، باشد که از این موعظه‌ها و اندرزها اثر پذیرفته و از این هشدارها به خود آیند. همچنین خداوند ﷻ در آیه (۳۱) از سوره «رعد» فرموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتَى﴾: «و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می‌آمد و زمین می‌شکافت یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود)».

در حدیث شریف متواتر آمده است: قبل از آن‌که برای رسول اکرم ﷺ منبر ساخته شود، ایشان در هنگام ایراد خطبه در کنار ستون چوبی‌ای از ستونهای مسجد می‌ایستادند پس چون اولین بار منبر نهاده شد و رسول خدا ﷺ آمدند که برفراز آن خطبه ایراد کنند، از برابر آن ستون گذشتند در این اثنا از آن ستون ناله‌ای زار برخاست و چنان فغان و مویه می‌کرد که کودک فغان و ناله می‌کند آن‌گاه که بخواهند او را آرام کنند. فغان و ناله آن ستون بدین سبب بود که او قبلاً مهماندار رسول خدا ﷺ و شنیدار ذکر و وحی الهی بود و اکنون از این فیض محروم می‌شد.

مراد آیه کریمه، خبر دادن از قساوت دل‌های این گروه از کفار و درستی طبایعشان و توییح و سرزنش انسان بر عدم خشوع و نیایش در هنگام تلاوت قرآن است، گویی حق تعالی به آنان چنین خطاب می‌کند: ای انسانها! به خود آید زیرا اگر کوهها امکان

شنیدن و فهم کلام الهی را پیدا کنند، از خشیت وی در هم می‌پاشند پس شما را چه شده است و چه قدر سنگدل و گرانجانید که از آیات قرآن به خود نمی‌آیید در حالی که هم می‌شنوید و هم می‌فهمید؟!

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است» یعنی: دانای چیزهایی از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از احساس انسان غایب و ناپیداست و نیز دانای چیزهای آشکار و پیدا از عوالم محسوس و مشاهده شده است. غیب را بر شهادت مقدم گردانید زیرا غیب در وجود خود متقدم و شهادت متأخر است «اوست بخشاینده مهربان» پس هر کس از چنین اوصافی برخوردار باشد، شایسته آن است که از وی پروا داشته شود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست» این جمله را برای تأکید و تثبیت معنی تکرار نمود «ملک قدوس» است. یعنی: مالک و متصرف تمام اشیاء بوده، از هر عیبی پاک و از هر نقصی منزّه است «سلام» است. یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقص و عیبی سالم است. یا ذاتی است که خلق از ظلم و ستم وی به سلامت اند «مؤمن» است. یعنی: ذاتی است که بندگان را از ظلم ایمن ساخته و بخشاینده امن و آرامش است. یا معنی این است: او تصدیق کننده پیامبران است با بخشیدن معجزات به ایشان و تصدیق کننده مؤمنان است با پاداشی که به ایشان وعده داده است «مهیمن» است. یعنی: بر بندگان خود و بر اعمالشان گواه و برآنان ناظر است «عزیز» است. یعنی: قاهر غالب شکست‌ناپذیر است «جبار» است. جبروت خداوند عَلَّامٌ، عظمت وی است. به قولی جبار: کسی است که سطوت و غلبه او را کسی تاب آورده نمی‌تواند «متکبر است» یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقصی تکبر ورزیده و از هر آنچه که سزاوار شأن وی

نیست، بزرگی و برتری جسته است. خاطر نشان می‌شود که کبر در صفات خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مدح و در صفات مخلوقات ذم است چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «العظمة إزاری، والكبرياء ردائی، فمن نازعنی واحدا منهما عذبتہ: عظمت ازار من است و کبریا ردای من پس هر کس با من در یکی از آنها کشمکش کند، او را عذاب می‌کنم.» «پاک است خداوند از آنچه» مشرکان «برای او شریک می‌انگارند» از زن و فرزند و غیره پس احدی از خلقتش در چیزی از صفات الوهیت و ربوبیت با وی مشارکت ندارد.

هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ

﴿٢٤﴾

«اوست الله خالق» یعنی: آفریننده اشیاء است به اندازه و مقدار متناسب آنها به مقتضای اراده و مشیت خویش «باری» است. یعنی: نوپدید آورنده، مخترع و ایجادگر اشیاء است «مصور» است. یعنی: ایجادگر صورتها به اشکال و هیأت‌های مختلفه است «او راست اسماء حسنی» بیان اسماء حسنی الهی در سوره «اعراف/ ١٨٠» گذشت و در پایان این آیه نیز مجدداً به نقل روایاتی در باب آنها می‌پردازیم «آنچه در آسمانها و زمین است برای او تسبیح می‌گوید» یعنی: هرچه در آسمانها و زمین است، به زبان حال یا قال به پاکی و تنزیه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نطق می‌کند «و اوست عزیز» یعنی: ذاتی که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او غالب نمی‌شود «حکیم» است در همه اموری که به آن حکم می‌کند. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «همانا برای خداوند متعال نودونه اسم است - صد اسم بجز یکی - پس هر کس آنها را برشمارد، به بهشت داخل می‌شود و حق تعالی فرد است و عدد فرد را دوست دارد، اوست الله که معبودی جز او نیست، رحمن و رحیم و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و خالق و باری و مصور و غفار و قهار... است» و نود و نه اسم حق تعالی را تا به آخر برشمرند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: از محبوبم ابوالقاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

راجع به اسم اعظم خداوند ﷻ سؤال کردم، فرمودند: «ای ابهریره، بر توست خواندن آخر سوره حشر. آن را بسیار بخوان». ابهریره می‌گوید: بار دیگر این سؤال را تکرار کردم و آن حضرت ﷺ عین این جواب را بر من تکرار فرمودند. باز هم آن را تکرار کردم و بار دیگر آن را بر من تکرار فرمودند. همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس سوره حشر را بخواند، خداوند گناهان متقدم و متأخر وی را می‌آمرزد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أصاب عبدا هم ولا حزن فدعا بهذا الدعاء إلا أذهب الله همه وحزنه وأبدله مكانه فرجا: هیچ نگرانی و اندوهی به بنده‌ای نمی‌رسد که آن‌گاه به این دعا (یعنی به اسمای حسنی الهی) دعا کند مگر این‌که خداوند غم و اندوه وی را از بین برده و به جای آن به وی گشایشی را عوض می‌دهد». همچنین براء رضی الله عنه از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «ای براء! چون خواستی که خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی پس ده آیه اول سوره (حدید) و نیز آخر سوره (حشر) را بخوان، سپس بگو: ای آن‌که تو این‌چنین هستی و کسی غیر از تو بر این اسما و اوصاف نیست، از تو می‌خواهم که برای من چنین و چنان کنی (یعنی حاجت خود را مطرح کن). ای براء! به خدای متعال سوگند می‌خورم که در آن صورت اگر علیه من هم دعا کنی، به زمین فروبرده خواهم شد». دیلمی از علی و ابن مسعود رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرموده حق تعالی

﴿لَوْ أَنزَلْنَا﴾ تا آخر سوره، دعای درد سر است.

﴿سوره ممتحنه﴾

مدنی است و دارای (۱۳) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به «ممتحنه» به کسر حاء، به سبب اضافه مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (۱۰) خواهد آمد. یا «ممتحنه» به کسر حاء وصف سوره است چنانکه در وصف سوره براهه، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» به فتح حاء نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه حقیقی یافته که آیه (۱۰) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بود. صاحب «فی ظلال القرآن» می گوید: «این سوره حلقه ای در سلسله تربیت ایمانی و تنظیم اجتماعی جامعه مدنی است».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّيْ وَعَدُوْكُمْ اَوْلِيَآءَ تُلْقُوْنَ اِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوْا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ
يُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ وَاِيَّاكُمْ اَنْ تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِيْ سَبِيْلِ وَاَبْنَاءَ مَرْضَاتٍ تُسْرَوْنَ
اِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَاَنَا اَعْلَمُ بِمَا اخْفَيْتُمْ وَا مَا اَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيْلِ ﴿١﴾

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید» دشمن خدا جل جلاله کسی است که به او کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتابهای او آمده است، ایمان نیاورده باشد و دشمن مؤمنان کسی است که به ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری داده است، مانند کفار مکه در گذشته و کفار ملحد مادی در عصر ما. عدو: بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می شود.

بخاری، مسلم و بقیه ائمه حدیث در بیان سبب نزول این آیات از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من، زبیر و مقداد بن اسود را مأموریت داده فرمودند: «بروید تا به باغ خاخ^۱ برسید پس در آن باغ زنی را می یابید که سوار هودج است و با او نامه ای است، آن نامه را از وی گرفته و نزد من آورید». ما به راه افتادیم تا

^۱ جایی است میان مکه و مدینه در فاصله دوازده مایلی مدینه.

به آن باغ رسیدیم، بناگاه دیدیم که همان زن در آنجاست پس به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: با من نامه‌ای نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری، یا لباس را از تنت بیرون کرده و بازرسی‌ات می‌کنیم. پس نامه را از میان بافته موی خویش بیرون آورد. پس نامه را گرفتیم و نزد رسول اکرم ﷺ آوردیم. بناگاه دیدیم که آن نامه از حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه است که به سوی گروهی از مشرکان مکه فرستاده تا آنان را از برخی اسرار رسول خدا ﷺ آگاه کند. رسول اکرم ﷺ حاطب را احضار کرده و به او فرمودند: «ای حاطب! این چیست؟». حاطب گفت: یا رسول الله! در داوری علیه من شتاب نکنید؛ حقیقت این است که من مردی بودم نه از خود قریش بلکه پیوست شده به آن؛ ولی کسانی از مهاجران که با شما هستند، در مکه قرابت‌هایی دارند که خانواده‌ها و اموال خویش را به وسیله آنها حمایت می‌کنند لذا من نیز در این اندیشه افتادم که اگر با قریش قرابت نسبی‌ای ندارم، حداقل برای آنها خیری رسانده و خدمتی کرده باشم تا به وسیله آن از نزدیکانم حمایت کنند پس من این کار را به سبب کفر و ارتداد از دین خویش انجام نداده‌ام و نه از روی این امر که به کفر راضی باشم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «حاطب راست گفت». آن گاه این آیه درباره وی نازل شد. خاطر نشان می‌شود که چون رسول اکرم ﷺ در سال هشتم هجری برای فتح مکه آمادگی گرفتند، حاطب خواست تا این خبر را به قریش برساند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا ﷺ را از این ماجرا آگاه کرد.

«به سوی آنان پیغام دوستی را می‌افکنید» یعنی: به کفار خیرخواهی کرده و به سبب دوستی‌ای که میان شما و آنان هست، اخبار رسول اکرم ﷺ را به آنان می‌رسانید و به آنان نامه می‌نویسید؛ «و حال آن‌که آنان به حقی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند» یعنی: آنها به خدا و رسولش و آنچه که به شما از قرآن و هدایت الهی آمده است، کفر ورزیده‌اند و از مظاهر کفرشان این است که: «پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند» یعنی: پیامبر ﷺ و شما را از مکه آواره کرده‌اند، به سبب کفر و انکارشان از حقی که برایتان آمده است پس چگونه با آنان دوستی و مهربانی می‌کنید؟ «برای آن‌که ایمان آوردید به الله پروردگار خویش» یعنی: شما را به خاطر ایمانتان،

یا به خاطر نفرت و کراهت از ایمان آوردنتان، بیرون رانده‌اند «اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید» یعنی: اگر شما چنین هستید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی می‌گیرید؟ «پنهانی به سوی آنان دوستی می‌ورزید» یعنی: اخبار مسلمانان را پنهانی به کفار می‌فرستید، به سبب دوستی با آنان «و من به آنچه پنهان می‌کنید و آنچه آشکار می‌کنید دانانترم» یعنی: من از هر کس دیگر به کارهای پنهان و آشکار شما دانانترم «و هر کس از شما که این کار را بکند پس به راستی که راه راست را گم کرده است» یعنی: او از راه حق و صواب به بی‌راهه رفته و راه میانه و هموار را گم کرده است.

آیه کریمه بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می‌کند.

إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَهُمْ بِالسُّوْءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

«اگر شما را بیابند، برایتان دشمن باشند» یعنی: اگر کفار با شما روبرو گردند، آنچه را که در دل‌های خود از دشمنی نسبت به شما پنهان می‌دارند، آشکار می‌کنند «و دستها و زبانهای خود را به بدی به سوی شما بگشایند» با لت و کوب، قتل و دست‌درازی و با دشنام و مانند آن «و دوست دارند که کافر شوید» در این آرزو به سر می‌برند که مرتد شوید و به سوی کفر باز گردید. پس مادام که کار چنین است، قطعاً دوستی با امثال آنان اشتباهی است بزرگ.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

«هرگز خویشاوندان و فرزندان شما به شما سود نمی‌رسانند» یعنی: بی‌گمان فرزندان و نزدیکان شما در روز قیامت به شما سودی نمی‌رسانند تا شما به خاطر آنان با کفار دوستی و مهربانی ورزید - چنان‌که حاطب بن ابی بلتعنه چنین کرد بلکه آنچه که به شما سود می‌رساند، امثال اوامر الهی است؛ که از آن جمله است دشمنی با کفار و فرو گذاشتن دوستی و موالات با آنان «روز قیامت خدا در میان شما فیصله می‌کند»

یعنی: در میان شما جدایی می‌افکند پس اهل طاعت خود را به بهشت و اهل معصیت خود را به دوزخ داخل می‌کند «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «مردی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! پدرم در کجاست؟ فرمودند: در دوزخ. پس چون پشت گردانید، آن حضرت صلی الله علیه و آله او را فراخواندند و فرمودند: إن أبی وأباك فی النار: پدر من و پدر تو هر دو در دوزخ‌اند».

علما به مناسبت داستان حاطب، به بیان حکم جاسوسی برای کفار پرداخته‌اند: مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افکندن و مانند این. و هر دو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود. همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: شخصی به نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالی که گواهی می‌دهم به این‌که خدایی جز معبود یگانه نیست و این‌که محمد رسول خداست؟ آن‌گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إن منکم من أوکله إلی إیمانہ، منهم فرات بن حیان: همانا از شما کسانی هستند که من آنان را به ایمانشان وامی‌گذارم، که از آن جمله است فرات بن حیان».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

۱ - کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.

۲ - بیرون راندن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکه.

۳ - دشمنی و ستیز آنها با مؤمنان.

۴ - کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آنها.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا اسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

«هرآینه برای شما در ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، اسوه حسنه‌ای است» یعنی: خصلتی ستوده و سرمشق نیکویی است پس به ایشان اقتدا کنید. گویی می‌فرماید: ای حاطب! آیا به ابراهیم اقتدا و تاسی نکردی تا از فامیل و خانواده‌ات بیزاری بجویی چنان‌که ابراهیم علیه السلام و پیروانش از پدران و قومشان برائت جستند؛ «آن گاه که به قومشان گفتند: هرآینه ما از شما بری و برکناریم» نه ما از شما ایم و نه شما از ما؛ به سبب کفرتان به خداوند متعال «و» نیز بیزاریم «از آنچه که بجز خداوند می‌پرستید» که بتانند «به شما کافر شدیم» یعنی: ما به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید، یا به دین شما، یا به افعالتان کافر و منکر شدیم «و میان ما و میان شما به طور همیشه دشمنی و کینه پدید آمد» یعنی: این شیوه و روش ما با شما است؛ «تا وقتی که فقط به خداوند ایمان آورید» و شرک را ترک کنید پس وقتی چنین کردید، این دشمنی به دوستی و این کینه به محبت تبدیل می‌شود «مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتما برای تو آمرزش خواهم خواست» یعنی: برای شما در همه سخنان ابراهیم علیه السلام الگو و سرمشق نیکویی است مگر در این سخن وی به پدرش لذا به این سخن وی اقتدا و تاسی نکنید که برای مشرکان آمرزش بخواهید زیرا آمرزش‌خواهی ابراهیم علیه السلام برای پدرش، بنا بر وعده‌ای بود که او به پدرش داده بود؛ (اما چون برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداوند است، از وی بیزاری جست) «توبه / ۱۱۴».

آن گاه خدای عزوجل سخن ابراهیم علیه السلام برای پدرش را به اتمام رسانده و می‌فرماید: «و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم» یعنی: ابراهیم علیه السلام به

پدرش گفت: برای تو آمرزش می‌خواهم ولی چیزی از عذاب خداوند عز وجل را از تو دفع نمی‌توانم کرد «پروردگارا! بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و به سوی توست بازگشت» این از دعای ابراهیم علیه السلام و یارانش و از چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکو است که باید در آن به ابراهیم علیه السلام اقتدا شود، همچنان این ادعای وی:

رَبَّنَا لَا جَعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾

«پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای کافران نگردان» مجاهد در معنی آن می‌گوید: ما را به دست آنان یا به عذابی از نزد خویش عذاب نکن تا آنها بگویند که: اگر اینان بر حق می‌بودند، این ذلت و خواری به آنان نمی‌رسید «و ای پروردگار ما! برای ما بیامرز هر آینه تویی عزیز» یعنی: تو غالبی هستی که هرگز مغلوب نمی‌شوی و تویی «حکیم» یعنی: تو صاحب حکمت بالغه هستی .

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

آن گاه خدای عزوجل مؤمنان را تکرارا بر اقتدا به ابراهیم علیه السلام برانگیخته و می‌فرماید: «هر آینه برای شما در ایشان» یعنی: در ابراهیم علیه السلام و کسانی که با او بودند؛ «سرمشقی نیکو است برای کسی که به خداوند و روز آخرت امید دارد» یعنی: این الگو گرفتن و اقتدا به ابراهیم علیه السلام فقط برای کسانی است که در دنیا و آخرت به خیر و رحمت خداوند عز وجل طمع می‌بندند «و هر کس روی برتابد» یعنی: هر کس از اقتدا و تاسی به ابراهیم علیه السلام روی برتافته و این نصیحت را نادیده بگیرد و با کفار رابطه دوستانه برقرار نماید «پس هر آینه الله بی‌نیاز است» از خلقش «ستوده» است بر افعال خود؛ در نزد دوستان و اهل طاعتش.

❖ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾

«چه بسا خداوند در میان شما و در میان کسانی که با آنها دشمنی داشتید، دوستی پدید آورد» این بدان جهت خواهد بود که آنان مسلمان می‌شوند و از اهل دیتان می‌گردند چنان‌که گروهی از آنان بعد از فتح مکه مسلمان شدند و اسلامشان نیز نیکو و استوار گشت و میان آنها و کسانی که از ایشان در اسلام تقدم داشتند مودت و محبت پدید آمد و آنها نیز جهاد کردند و کارهایی را که سبب قرب الهی می‌شود انجام دادند، که ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بود و قبل از آن که او مسلمان شود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ام حبیبه دخترش ازدواج کردند. البته ام حبیبه و شوهرش عبدالله بن جحش رضی الله عنه از مسلمانان اولین و از کسانی بودند که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند اما شوهرش در حبشه نصرانی شد و بر نصرانیت مرد ولی او بر دین خویش باقی ماند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نجاشی پیغام فرستاده و او را برای خود خواستگاری کردند و نجاشی از جای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی چهارصد درهم از مال خود مهریه داد ولی با همه اینها دوستی با ابوسفیان جز با اسلام وی در روز فتح مکه و ما بعد آن پدید نیامد و بعد از فتح مکه بود که ابوسفیان دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک کرد. در حدیث شریف آمده است: «أحب حبیبک هونا ما، عسی أن یکون بغیضک یوما ما، وأبغض بغیضک هونا ما، عسی أن یکون حبیبک یوما ما: دوستت را در حدی متعادل دوست بدار و در دوستی وی افراط نکن، چه بسا که او روزی بدخواه و منفور تو گردد و با دشمنت نیز در دشمنی زیاده‌روی نکن زیرا چه بسا که او روزی دوستت گردد». «و خداوند قدیر است» یعنی: دارای قدرت بالغه است پس او بر این امر که دل‌های معاندان را به سوی حق برگرداند تا ایشان را در مغفرت و رحمت خویش داخل گرداند، تواناست «و خداوند آمرزگار است» بر آنچه که از شما در موالات با کفار سر زده است؛ از نقل دادن اخبار و غیر آن «مهربان» است به شما چرا که شما را به شتاب مجازات نمی‌کند.

ابن مردویه در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: اولین کسی که با مرتدان در راه اقامه و بر پاداشت دین خدا جل جلاله جنگید، ابوسفیان بن حرب بود و این آیه درباره وی نازل شد.

**لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ**

«خداوند شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید» یعنی: خداوند جل جلاله شما را از این امر نهی نمی‌کند که با کفار هم پیمانی که بر ترک جنگ و یاری نکردن کفار دیگر علیه شما با شما پیمان بسته‌اند، به مقتضای احسان و نیکی رفتار کنید؛ مانند رعایت صله‌رحم با خویشاوندان غیر مسلمان، نفع رساندن به همسایه مشرک و مهمان کردن آنان «و با آنان به انصاف رفتار کنید» یعنی: در تعاملاتی که میان شما و آنان صورت می‌گیرد، با آنان دادگرانه و به عدالت رفتار و معامله کنید؛ با پرداختن حقشان، مانند وفا به وعده، پرداخت امانت و پرداخت بی‌کم‌وکاست بهای آنچه که از آنان خریداری می‌کنید. چنان‌که قبیله خزاعه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین عهده بستند و آن حضرت صلی الله علیه و آله در حق آنان به نیکی و وفا دستور دادند «بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد» پس رهرو راه عدل و داد باشید.

قتاده بر آن است که این حکم در اول اسلام بود، سپس آیه: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ «توبه/۵» آن را منسوخ کرد. اما اکثر اهل تأویل برآنند که این آیه منسوخ نیست، به دلیل روایت بخاری و مسلم در بیان سبب نزول آن از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما که فرمود: «مادرم درحالی که مشرک بود، در دوران پیمان قریش (صلح حدیبیه) به دیدارم آمد پس به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: یا رسول الله! مادرم درحالی که به من راغب است نزد من آمده است، آیا با وی صله رحم را به جای آورم؟ فرمودند: آری! با مادرت صله رحم را به جای آور». سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَيَّ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾

«جز این نیست که خداوند شما را از» نیک رفتاری با «کسانی نهی می‌کند که با شما در دین جنگیده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند» که آنان سردمداران و رهبران کفر از قبیله قریش و امثالشان از کسانی اند که علیه مسلمانان سرسخت و ستیزه‌جو بودند «و بر راندنتان با دیگران همدستی کردند» یعنی: حق تعالی شما را از نیکرفتاری با کسانی نیز نهی می‌کند که دشمن را علیه شما یاری و پشتیبانی کرده‌اند. یعنی: کسانی را یاری و پشتیبانی کرده‌اند که با شما جنگیده‌اند و شما را به خاطر دینتان از خانه و کاشانه‌تان بیرون رانده‌اند و آنان سایر اهل مکه و کسان دیگری هستند که با آنها همپیمان شده بودند. آری! نهی می‌کند شما را «از این که با آنان تولی کنید» یعنی: آنان را به دوستی و یاری بگیرید «و هر کس دوستشان بدارد پس آن گروه آنانند ستمگران» زیرا آنان دوستی را در غیر جایگاهش نهاده و کسانی را به دوستی گرفته‌اند که سزاوار دشمنی می‌باشند، چراکه دشمن خدا عز وجله و پیامبر و کتاب وی می‌باشند. دلیل این که خدای متعال از جایز بودن دادگری و نیکوکاری با گروه اول از کفار بی‌آزار سخن گفت، نه از جواز ولایت و دوستی با آنان، این است که: ولایت و دوستی با کفار به هیچ حال جایز نیست و ولایت جز با مؤمنان حرام قطعی می‌باشد پس اگر در یک کشور غیر مسلمانانی وجود داشته باشند که با مسلمانان وارد کشمکش نشوند، نیکوکاری و عدالت با آنان جایز است اما ولایت با آنان هرگز جواز ندارد. خاطر نشان می‌شود که از بزرگترین مظاهر ولایت با کفار در عصر ما، داخل شدن در احزاب آنان است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاثُوهُمْ مَا ءَانَفَقُوا ۗ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكْفُرُوهُنَّ إِذَا ءَايْتُمُوهُنَّ أَجْرُهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَسَأَلُوا مَا ءَانَفَقْتُمْ وَلَسْتَلُوا مَا ءَانَفَقُوا ۗ ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون رسول اکرم ﷺ در حدیبیه با قریش بر این شرط صلح نمودند که هر کس از مسلمانان مکه نزدشان آمد، او را واپس به مکه برگردانند، در این اثنا زنان مسلمانی از مکه به سوی ایشان هجرت کردند. پس خدای متعال نپذیرفت که آنها به سوی مشرکان برگردانده شوند و نازل فرمود: «ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر» از میان کفار «نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید» یعنی: آنان را بیازمایید تا میزان رغبت و گرایش آنان به اسلام را دریابید. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «امتحانشان این بود که به خدا سوگند خورند که نه به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکه بیرون شده اند، نه به انگیزه تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمینی دیگر، نه به طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزه دوستی خداوند ﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش هجرت کرده اند پس چون بر این مضمون قسم می خوردند، رسول خدا ﷺ مهری را که شوهرانشان به آنان داده بودند و خرجی را که بر آنان کرده بودند، می پرداختند ولی خود آن زنان مؤمن مهاجر را بر نمی گردانند». «خداوند به ایمان ایشان داناتر است» این قید برای بیان این امر است که جز خدای سبحان هیچ کس دیگر حقیقت حالشان را نمی داند پس او شما را به کشف حقیقت مأمور نکرده است بلکه مأموریت شما امتحان و آزمایش آنهاست تا صدق ادعایشان در رغبت و گرایش به اسلام بر شما روشن شود «پس اگر آنان را مؤمن دانستید» به حسب ظاهر، بعد از گرفتن امتحانی که به آن مأمور شده اید «آنان را به سوی کفار باز نگردانید» یعنی: به سوی شوهران کافرشان «نه آن زنان بر آنان حلال اند و نه آن مردان بر این زنان حلال» زیرا زن مؤمن بر هیچ مرد کافری حلال نیست و مسلمان شدنش موجب جدایی وی از شوهر کافرش می گردد نه صرف هجرتش. خاطر نشان می شود که این آیه زنان مسلمان را بر مردان مشرک حرام گردانید

و در آغاز اسلام جایز بود که مرد مشرک با زن مؤمن ازدواج کند، از این جهت چون ابوالعاص بن ربیع شوهر زینب دختر رسول اکرم ﷺ که مشرک بود، در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، زینب گردنبندی را که از مادرش خدیجه رضی الله عنها به وی رسیده بود، برای آزادی (فدیه) وی از مکه فرستاد پس چون رسول خدا ﷺ به این حال و وضع دخترشان فکر کردند، سخت بر او دل سوختانده و به مسلمانان گفتند: «اگر صلاح می‌دیدید که اسیر وی را برایش رها کنید پس چنین کنید». آن‌گاه ابوالعاص را بر این شرط آزاد کردند که دخترشان را نزدشان بفرستد و او به این شرط وفا کرده زینب رضی الله عنها را با زید بن حارثه رضی الله عنه به مدینه فرستاد و زینب بعد از غزوه بدر دو سال در مدینه اقامت گزید تا این‌که در سال هشتم هجری شوهرش ابوالعاص مسلمان شد و رسول اکرم ﷺ زینب را با همان نکاح اول به وی برگردانده و مهر جدیدی را بر او وضع نکردند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

اکثر علما برآنند که این حکم ناسخ بخشی از پیمان صلح حدیبیه است که مفاد آن به برگرداندن مسلمانان به مشرکان ارتباط می‌گیرد اما احناف برآنند که این حکم تماما - هم درباره زنان و هم درباره مردان - منسوخ است زیرا اقامت مسلمانان در سرزمین شرک جواز ندارد. احناف به این حدیث شریف نیز استدلال کرده‌اند: «أنا بربى من كل مسلم أقام مع مشرك فى دار الحرب لا تراءى ناراهما: من از هر مسلمانی که با مشرکی در دار حرب اقامت گزیند به طوری که آتش آن دو دیده شود، بیزارم». «و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به شوهران این گروهی که هجرت کرده و اسلام آورده‌اند، قیمت آنچه را که بر آنان از مهر خرج کرده‌اند بدهید «و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید» زیرا آن زنان مؤمن مهاجر، از اهل دین شما شده‌اند «چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید» بعد از سپری شدن عده ایشان. این شرط بدین معنی است که آنچه را از تعویض به شوهران سابقشان پرداخته‌اید، جای مهر ایشان را نمی‌گیرد پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور تکریم و گرامیداشت وی واجب است «و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید» یعنی: هر کس زن کافری داشت، بداند که او در واقع برایش زنی نیست زیرا با اختلاف

دین، عصمت آن زن با وی قطع شده است. مراد از «عصمت» عقد نکاح است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به نکاح گرفتند. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اختلاف دارین سبب قطع عقد نکاح می شود». و مذهب ابوحنیفه رضی الله عنه نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عده ای هم بر آن زن نیست اما امام محمد و امام ابو یوسف می گویند: سپری کردن عده بر وی لازم است. شایان ذکر است که حکم انقطاع نکاح با اختلاف دین، مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی. احناف می گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می شود؛ پس اگر مسلمان شد خوب و الا در میان آنها تفریق می شود. و چنان که گفتیم، در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را به نکاح می گرفتند که این کار با این آیه منسوخ شد.

«و آنچه را خرج کرده اید طلب کنید» یعنی: مهرهای زنانتان را که مرتد شده و به کفار پیوسته اند، از آنان طلب کنید «و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده اند» از مهرهای زنان مهاجر خود که بعد از هجرت با مسلمانان ازدواج کرده اند «طلب کنند». مفسران می گویند: بعد از نزول این آیه، اگر زنی از مسلمانان به سبب ارتداد به کفار معاهد می پیوست، به کفار گفته می شد: مهر وی را بیاورید و اگر زنی از کفار مسلمان می شد و به مسلمانان می پیوست، نیز مهرش را به شوهر کافرش باز می گردانیدند «این حکم الهی است که در میان شما حکم می کند» یعنی: آنچه از بازگرداندن مهرها از هر دو جهت ذکر شد، حکم الهی در مورد مشرکان بعد از صلح حدیبیه است، نه در مورد مشرکانی که عهد و پیمانی با مسلمانان ندارند. به قولی: این حکم منسوخ شده است. ابن عربی می گوید: «این حکم به اجماع امت مخصوص به همان زمان و در خصوص صلح حدیبیه بود». «و الله دانای با حکمت است» یعنی: حق تعالی از هر جهت به مصالح بندگان خود دانا است لذا هیچ امر نهانی ای بر وی پنهان نمی ماند و او

در سخنان و کارهای خود دارای حکمت بالغه است. قرطبی می‌گوید: «حکم برگرداندن مهرها مخصوص به‌زمان صلح حدیبیه و در مورد همان واقعه بود». اما حکم تفریق میان زن و شوهر در صورتی که یکی از آنها به اسلام مشرف شد و دیگری بر کفر باقی ماند، همچنان به حال خود باقی است.

وَإِن فَاتَكُمْ شِقَّةٌ مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَابْتُمْ فَاثَاؤُا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«و در صورتی که کسی از زنان شما به‌سوی کفار رفت» یعنی: اگر زنی از مسلمانان مرتد شد و به دار کفر - هرچند به اهل کتاب - پیوست و آنها مهر مورد مطالبه شما را ندادند؛ «پس کافران را عقوبت رساندید» یعنی: سپس با کفار پیکار کرده و از آنان بعد از پیروزی غنیمت گرفتید؛ «پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به مسلمانانی که زنانشان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، از اموال فیء و غنیمت بدهید چنانچه مشرکان مهر زنانشان را به ایشان باز نگردانیدند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی اگر زنی از مهاجران به کفار پیوست، مسلمانان مأمورند که معادل خرجی را که شوهرش بر وی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم آنها بپردازند». لذا فرموده حق تعالی: ﴿فَعَابْتُمْ﴾ به این معنی است: سپس اگر غنیمت گرفتید، یا بر کفار پیروز شدید، به مسلمانانی که زنانشان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، بدهید. به‌قولی: این حکم نیز منسوخ است «و از خداوندی که به او ایمان دارید، پروا کنید» یعنی: از دست آلودن به چیزی که موجب مجازات شماست، حذر کنید و از خداوند عز و جل پروا دارید؛ با به اجرا گذاشتن حکم و شریعت وی. بنابراین، کسی که پرداخت اموال خرج کرده شوهران مسلمان بر زنان مرتدشان از وی مطالبه می‌شود، امام (حاکم) مسلمانان است که باید آن را از بیت‌المال بپردازد.

علامه شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «این سخن که همه این احکام بعد از فتح مکه منسوخ شد، نزد این فقیر ثابت نشده است پس اگر مانند حالتی که در صلح حدیبیه

اتفاق افتاد، باز هم روی دهد، به تحقیق که باید بر همین احکام عمل شود و الله اعلم». صاحب «تفسیر المنیر» نیز می‌گوید: «چنانچه میان مسلمانان و غیر ایشان در مانند چنین حالی که مسلمانان در گذشته بر آن بوده‌اند، معاهداتی امضا شود مانعی از عمل به این معاهدات وجود ندارد. پس اگر مثلاً با آنان پیمان بستیم که آنچه را خرج زنانشان کرده‌اند، در صورت مسلمان شدن و پیوستن آن زنان به ما، به آنان بپردازیم باید به این تعهد عمل کنیم، با در نظر داشت این امر که حکم یاد شده مخصوص به بازگردانیدن مهرهای زنان اهل عهد است - چنان‌که ذکر شد».

حسن و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: این آیه درباره ام‌حکیم دختر ابوسفیان نازل شد که مرتد گشت و شوهرش عباس بن تمیم قریشی را ترک کرد. شایان ذکر است که بجز او هیچ زن دیگری از قریش مرتد نشد، سپس آن زن مرتده نیز مجدداً به اسلام بازگشت.

**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ
أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾**

«ای پیامبر! چون زنان مؤمن به نزد تو آیند که با تو بیعت کنند» بیعت: عقد و پیمان پایبندی به طاعت است. یعنی: چون به قصد بیعت کردن نزد تو آیند؛ «بر این که برای خداوند چیزی را» هر چه باشد «شریک مقرر نکنند» یعنی: چون به قصد بیعت کردن بر اسلام نزد تو آیند. این واقعه در روز فتح مکه بود که زنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا با ایشان بیعت کنند پس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که از ایشان بر این شروط بیعت بگیرد که: شریک نیاورند «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «دزدی نکنند» در حدیث شریف آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ از زنان مکه بیعت می‌گرفتند، به این بند از شروط بیعت که رسیدند، هند زن ابوسفیان گفت: ابوسفیان مرد بخیلی است و من از مال وی غذا و خرجمان را بر می‌دارم، آیا این کار درست است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! برایت حلال است». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که:

«زنا نکنند» و حرام بودن زنا محدود به زنای فرج نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بر فرزند آدم بهره وی از زنا نوشته شده است که او این بهره خود را خواه‌ناخواه درمی‌یابد پس زنای چشمها نگریستن است و زنای گوشها شنیدن و زنای زبان سخن گفتن و دو دست زنا می‌کنند و زنای آنها گرفتن است و دو پا زنا می‌کنند و زنای آنها راه رفتن است (به سوی فحشاء) و قلب خواهش و تمنا می‌کند، سپس فرج یا این خواهش را تصدیق می‌کند یا تکذیب».

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «اولاد خود را نکشند» رسم زنده به‌گور کردن دختران از ترس فقر، یا ننگ جاهلی، رسم نامیمونی بود که در جاهلیت بدان عمل می‌شد ولی این معنی عام است در قتل فرزندان به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به انگیزه ترس از فقر، چه به انگیزه رفع اتهام زنا و نیز عام است در قتل جنین و غیر آن. اما احناف بر آنند که ساقط کردن جنین به سبب عذری که کارشناس خبره آن را تشخیص دهد، مباح است در صورتی که جنین هنوز به مرحله خلقت - که عادتاً از چهل تا چهل و پنج روزه‌گی وی بعد از حمل است - نرسیده باشد اما اسقاط جنینی که در مرحله قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و اسقاط آن بعد از این مرحله، حرام قطعی است. البته در همچو مسایل دشواری باید به اهل تقوی و علم رجوع کرد و خودسرانه تصمیم نگرفت.

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «سخن دروغی را پیش نیاورند که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشند» یعنی: به شوهرانشان فرزندان را که از آنان نیست منسوب نکنند. فراء می‌گوید: «در جاهلیت رسم چنین بود که زن نوزاد سر راهی‌ای را پیدا می‌کرد و آن گاه به شوهرش می‌گفت: این بچه من از نطفه توست». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چنان بود که زن دختری می‌زاید اما به‌جای آن پسری را قرار می‌داد». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «تو را در معروفی نافرمانی نکنند» یعنی: در هر امری که مشمول طاعت و فرمانبرداری از خدا عز و جل است، چون منع از نوحه‌کردن، جامه دریدن، موی پریشان کردن، گریبان چاک کردن، بر سر و روی زدن، چهره را فگار و خراش کردن و دعا کردن به‌نابودی خود یا کسانی دیگر در عزاداری‌ها.

قید: «عدم نافرمانی پیامبر ﷺ در معروف» - با وجود آن که رسول اکرم ﷺ جز به معروف امر نمی‌کردند - برای تنبیه بر این امر است که فرمان بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. آری! اگر این شروط را پذیرفتند؛ «پس با ایشان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه» یعنی: بعد از این بیعتی که با تو کردند، از خداوند ﷻ برای گناهان گذشته‌شان آمرزش بخواه «همانا خداوند آمرزگار است» با پاک کردن بندگان خود از گناهان گذشته «مهربان» است؛ با توفیق طاعت بخشیدن به ایشان.

شایان ذکر است که بندهای بیعت با زنان فقط محدود به ایشان نبود بلکه با مردان نیز بر این شرطها بیعت صورت گرفت چنان‌که در حدیث شریف به روایت عباد بن صامت رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه نخست حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول خدا بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود. آری! با ایشان بیعت کردیم بر این که چیزی را به خدای عزوجل شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتانی برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم ﷺ را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول خدا ﷺ بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است: ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمانها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم ﷺ از بیعت با مردان فارغ شدند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن گفتن بود و به خدای عزوجل سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول خدا ﷺ

با زنان بیعت می کردند، می فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم». همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی رضی الله عنها آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم ﷺ از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول الله! آیا با ما مصافحه نمی کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُوْا مِنَ الْاٰخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكٰفِرُوْنَ مِنْ اٰصْحٰبِ الْقُبُوْرِ ﴿١٣﴾

«ای مؤمنان! قومی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، به دوستی نگیرید» مراد از آنان: تمام طوایف کفرند. به قولی: مراد از آنان مخصوصاً یهودیان می باشند زیرا روایتی در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است که می گوید: این آیه درباره برخی از فقرای مسلمانان نازل شد که با یهودیان پیوند دوستی برقرار می کردند تا از میوه هایشان بهره گیرند. اما ابن کثیر می گوید: «آیه کریمه عام است درباره یهود، نصاری و سایر کفاری که خداوند ﷻ بر آنان خشم گرفته، لعنت شان نموده و از سوی او سزاوار طردند». «آن گروه از آخرت ناامید شده اند» یعنی: البته آنان به سبب کفر خود به آخرت یقین ندارند و از ثواب آخرت و نعمت های آن ناامید شده اند «چنان که کافران از اهل گورها ناامید شده اند» یعنی: مأیوس بودنشان از آخرت، همانند مأیوس بودنشان از رستخیز مردگان و بازگشت آنها به سویشان است چرا که به بعث بعد از مرگ نیز هیچ اعتقادی ندارند.

﴿سوره صف﴾

مدنی است و دارای (۱۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «صف» نامیده شد که خداوند متعال در مطلع آن فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنِينَ مَرْصُومًا﴾ (۴). از دیگر نامهای این سوره «حواریین» و «عیسی» می باشد.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح گفت» این تعبیر، بر مشروعیت تسبیح گفتن در همه اوقات؛ اعم از گذشته، حال و آینده ارشاد می کند. حرف «ما» به کار برده شد نه حرف «من» زیرا اکثر تسبیح گویندگان غیر عقلایند «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی شود «حکیم» است و در تمام افعال و سخنان خویش با حکمت و فرزانه می باشد.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید» ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: گروهی از مؤمنان قبل از آن که جهاد فرض شود می گفتند: ای کاش خداوند جل جلاله ما را به دوست داشته ترین اعمال در نزد خود آگاه می کرد تا به آن عمل می کردیم. پس خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر داد که دوست داشته ترین اعمال نزد وی، ایمان راستین و بی شک و شبهه و بعد از آن جهاد با اهل معصیتی است که ایمان نیاورده و با عقیده حق می ستیزند. و چون مؤمنان آگاه شدند که دوست داشته ترین اعمال نزد حق تعالی جهاد است، گروهی از آنان این فریضه را ناخوش داشتند و کار جهاد برایشان دشوار آمد پس خداوند جل جلاله فرمود: ﴿لِمَ

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ : (چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید) لذا آنان را بر این کار نکوهش نمود و افزود:

كَبْرُ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾

«نزد خداوند بس منفور است که چیزی بگویید که انجام نمی‌دهید» به قولی: این آیه درباره گروهی نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... درحالی که این سخنی گزاف بود.

شایان ذکر است که این آیه بر هر کس که طاعتی را به گردن می‌گیرد، وفا به آن را واجب می‌گرداند و آنچه انسان به گردن می‌گیرد بر دو قسم است:

۱ - نذر: که خود بر دو نوع است: أ - نذر تقرب مانند این سخن انسان: برای رضای خداوند ﷻ روزه، نماز، صدقه و مانند آن از اعمال نیک را به گردن می‌گیرم و به انجام دادن آن متعهد می‌شوم. پس وفا به این نذر اجماعاً لازم است. ب - نذر مباحی که به شرط متعلق است، مثل این که بگوید: اگر مسافرم آمد، بر من صدقه‌ای است، یا اگر خداوند ﷻ شر فلان کس را از سرم دفع کرد پس بر من صدقه‌ای است. که از نظر اکثر علما، وفا به این نذر نیز لازم است.

۲ - وعده: از چیزهایی که انسان به گردن می‌گیرد، یکی هم وعده است. وعده اگر به سببی متعلق بود، وفا به آن اجماعاً لازم است، مثل این که بگوید: اگر ازدواج کردم، یک دینار به تو کمک می‌کنم ... اما اگر وعده با تعلیق و شرط همراه نبود، لزوم عمل به آن مورد اختلاف است. ابن عربی و قرطبی می‌گویند: «صحیح در نزد ما این است که وفا به وعده در هر حال واجب است مگر به علت وجود عذری».

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ، صَفًا كَانَتْهُمْ بُيُوتُهُمْ مَرْمُوسًا ﴿۴﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل کرده‌اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر می‌داد تا بدان عمل می‌کردیم، هر چند

جانها و مالهایمان بر سر آن می‌رفت. پس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است.

«در حقیقت خدا کسانی را که در راه او صف زده» یعنی: صف در صف و به هم فشرده «جهاد می‌کنند دوست دارد» چنان که در حدیث شریف آمده است: «رأس الأمر الإسلام وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد فی سبیل الله: رأس کار اسلام است، ستون آن نماز است و قله کوهان آن جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ است». آری! خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مجاهدانی را دوست دارد که در راهش «چنان» صف می‌کشند «که گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند» یعنی: برخی از آنها در صف جهاد به‌برخی دیگر چنان درهم چسبیده‌اند که گویی پیکر واحدی هستند همچون ساختمانی که از سرب ریخته شده باشد. البته این درهم فشرده‌گی به سبب صلابت و نیرومندیشان در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ است به طوری که در کارشان هیچ گونه سستی و شکافی وجود نداشته و دشمن به هیچ وجه نمی‌تواند در صفوف و سنگرهایشان نفوذ کند. خاطرنشان می‌شود که خروج مجاهد از صف جهاد جایز نیست؛ مگر به سبب ضرورتی که به وی عارض می‌شود، یا برای انجام مأموریتی که از سوی فرمانده به وی محول می‌شود، یا برای هدف جنگی‌ای مانند بیرون شدن برای کمین و مبارزه با دشمن چنان‌که در جنگهای بدر و خیبر چنین بود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ مَا قَالُوا قَدْ تَعْلَمُونَ أِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَلَمَّا ذَاعُوا

أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥٠﴾

بعد از آن که خدای سبحان به ذکر این حقیقت پرداخت که او جنگجویان در راهش را دوست دارد، در اینجا بیان می‌دارد که موسی و عیسی علیهماالسلام نیز از جمله کسانی بودند که به یکتاپرستی فرمان داده و در راه وی جهاد کردند و بر کسانی که به مخالفت با ایشان برخاستند عذاب نازل شد تا با بیان این حقایق امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از این امر بر حذر دارد که مبادا با پیامبرشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان کاری را انجام دهند که قوم موسی و عیسی علیهماالسلام با آنها انجام دادند.

«و یاد کن هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می آزارید» با سرپیچی از قوانین، احکام و فرمانهایی که خداوند متعال بر شما فرض نموده و من شما را به آنها امر می کنم. یا مرا می آزارید؛ با دشنام دادن، طعنه زدن و عیب جویی من. شایان ذکر است که بیان این گونه آزارهایشان در سوره «احزاب/۶۹» گذشت «و حال آن که می دانید که من پیامبر خداوند به سوی شما هستم» یعنی: چگونه مرا می آزارید در حالی که به این حقیقت که من فرستاده خداوند ﷺ هستم دانایید و فرستاده او مورد تعظیم و احترام قرار می گیرد، نه مورد آزار و اذیت. از سوی دیگر برای شما در صحت رسالت من شکی هم باقی نمانده است به سبب معجزاتی که از من مشاهده کرده اید، معجزاتی که اعتراف به رسالتم را بر شما اجتناب ناپذیر گردانیده و نسبت به آن برای شما علمی یقینی افاده کرده است؟ «پس چون کجروی کردند، خدا دل‌هایشان را برگردانید» یعنی: چون با آزار دادن پیامبرشان حق را فرو گذاشتند، خداوند ﷻ به عنوان جزای آنچه که مرتکب شده بودند، دل‌هایشان را از حق و هدایت کج و متمایل گردانید «و خداوند قوم فاسقان را» یعنی: کسانی را که علم وی بر فاسق بودنشان سبقت گرفته است «هدایت نمی کند» که این گروه نیز از جمله آنانند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾

«و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل» و نگفت: ای قوم من! زیرا عیسی علیه السلام با بنی اسرائیل نزدیکی نسبی ای نداشت «هرآینه من فرستاده خداوند به سوی شما هستم، تصدیق کننده آنچه پیش روی من است از تورات» یعنی: من فرستاده خداوند ﷻ هستم به سوی شما با انجیل و چیزی را به شما نیاورده ام که با تورات مخالف باشد بلکه تورات هم متضمن بشارت به بعثت من است پس چگونه از من می رسید و با من مخالفت می کنید؟ «و به پیامبری بشارت دهنده ام که بعد از من می آید و نامش احمد است» و هرگاه پیام و مرام من این است پس هیچ دلیل و موجبی برای تکذیب من وجود ندارد. احمد نام پیامبر ﷺ و بدین معنی است: کسی

که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. در حدیث شریف به روایت جیبرین مطعم رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من نامهایی دارم: من محمدم، من احمدم، من ماحی ای هستم که خداوند به وسیله او کفر را محو می‌کند، من حاشری هستم که مردم به قدم من - یعنی بعد از من - گردآورده می‌شوند و من عاقب هستم» یعنی: آخرین پیامبری هستم که بعد از انبیاء صلی الله علیهم و آله می‌آید. در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد». فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه و آله اشاره دارد. شایان ذکر است که در تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی صلی الله علیه و آله یا محمد صلی الله علیه و آله با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بربست و حال آن‌که او به سوی اسلام فراخوانده می‌شود» اسلامی که بهترین ادیان و شریفترین آنهاست؟ یعنی: ستمکارترین مردم کسانی‌اند که پروردگارشان آنها را بر زبان پیامبرش به سوی اسلامی که سعادت هر دو سرا در آن است فرامی‌خواند اما آنان به جای اجابت دعوت بر خدای عزوجل دروغ برمی‌بندند و مثلاً می‌گویند: قرآن سحر است، یا خداوند جل جلاله به چنین امری فرمان نداده است، یا محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا نیست... و امثال این از افتراها. «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند» زیرا سنت وی بر آن است که کسانی را که سزاوار هدایت نیستند هدایت نکند و اینان نیز از آن جمله‌اند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾

«می خواهند که نور الله را با دهانهای خویش خاموش کنند» یعنی: حال آنان در تلاش و تکاپوی باطلشان برای سرکوب اسلام و جلوگیری از نفوذ هدایت آن در دلها به وسیله سخنان دروغین همچون حال کسی است که می خواهد نور عظیمی را با پف دهان خویش خاموش گرداند «و حال آن که خداوند تمام کننده نور خویش است» با پیروز ساختن دین اسلام، برتر ساختن آن بر غیر آن از راه و روشها و گستراندن آن در قلمروها «هر چند کافران خوش نداشته باشند» این انتشار فراگیر دعوت اسلامی را. بدین سان خدای عزوجل حال آنان در تلاش برای براندازی اسلام را به حال کسی تشبیه کرد که در نور آفتاب پف می کند، به خیال آن که می تواند آن را خاموش گرداند! پس چنان که این کار مستحیل است، آن کار نیز مستحیل می باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مدت چهل روز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومی فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی رسد». رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سخن آن دشمن دین اندوهگین شدند، آن گاه خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلا انقطاع فرود می آمد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

«اوست آن که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند» یعنی: آن را بر همه ادیان مخالف آن برتر و غالب گرداند «هر چند کافران خوش نداشته باشند» این پیروزی و برتری را، لیکن این پیروزی خواه ناخواه تحقق یافتنی است. از این جهت ناگزیر باید برای برتر ساختن دین خدا جل جلاله جنگید و فتنه کفر و باطل را از میان برداشت و این نه به معنی اجبار مردم بر پذیرش اسلام بلکه برای برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذُكُرُوا عَلَىٰ تَعَزُّرٍ تُنَجِّمُكُم مِّنْ عَذَابِ آلِيمٍ ﴿١٠﴾ تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟» اینک شما را به این تجارت رهنمون می‌شوم: «به خداوند و پیامبر او ایمان آورید» یعنی: بر ایمان پایداری ورزید «و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» این جمله مستأنفه‌ای است که نوع تجارت را - که عبارت از جمع نمودن میان ایمان و جهاد است - بیان می‌کند گویی مؤمنان گفتند: این تجارت چیست و ما چه کار کنیم که به این سود کلان دست یابیم؟ پس فرمود: ایمان آورید و جهاد کنید. آری! خداوند متعال از آن رو ایمان و جهاد را به منزله تجارت قرار داد که مؤمنان در آن سود می‌برند چنان‌که در دادوستد و تجارت سود می‌برند و به‌دست آوردن این سود با ورود آنها به بهشت و نجات آنها از دوزخ است. همچنین خدای متعال سود این تجارت را در دو آیه بعدی بیان نموده است زیرا معنای دو آیه بعدی این است که: بهای ایمان و جهاد بهشت است. «این» ایمان و جهاد «بهتر است برای شما» از تجارت محض دنیا و قبول رنجها و زحمتهای بی‌حاصل برای آن؛ «اگر بدانید» یعنی: در صورتی که از اهل علم و درک و دریافت باشید چراکه جاهلان به بهتر بودن این نوع از تجارت پی نمی‌برند.

از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذُكُرُوا عَلَىٰ تَعَزُّرٍ...﴾ نازل شد، مسلمانان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که این تجارت چیست، قطعا در راه آن مالها و جانهایمان را نثار می‌کردیم! پس این آیه نازل شد.

يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

بعد از آن که خدای متعال کالایی را که باید با آن تجارت کنند ذکر کرد اینک در اینجا بهایی را که در قبال آن برایشان وعده داده است، ذکر می‌کند: «تا گناهان شما را برای

شما بیامرزد» یعنی: اگر ایمان آورید و در راه ایمان جهاد کنید، گناهان شما را می‌آمرزد «و شما را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است و در خانه‌هایی پاک و پسندیده در بهشت‌های عدن درآورد» بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌های اقامت همیشگی و ماندگار که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است «این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردن به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

وَأَخْرَىٰ تُجُوبَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

«و نعمتی دیگر که آن را دوست می‌دارید» یعنی: بجز آنچه ذکر شد، برای شما نعمتی دیگر عنایت می‌کند که شما را به اعجاب و خوشحالی وادارد؛ «نصرتی از جانب الله و فتحی است نزدیک» یعنی: این نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند متعال برای شما با پیروزی بر قریش و فتح مکه است که به زودی آن را به شما ارزانی می‌دارد. عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد ﷺ! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُرُوفًا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ مَن أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ لِحَوَارِيِّينَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَمَا مَنَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

«ای مؤمنان! انصارالله باشید» یعنی: بر یاری دادن دین خدا ﷻ که هم اکنون بر آن کمر بسته‌اید، استمرار ورزید «چنان‌که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه دین خدا نصرت‌دهندگان من اند» یعنی: دین خدا ﷻ را نصرت دهید مانند نصرت دادن حواریون؛ آن‌گاه که عیسی ﷺ به ایشان گفت: ﴿مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ چه کسانی عهده‌دار یاری دادن من در جهت امری هستند که انسان را به خدا ﷻ نزدیک

می‌کند؟ یا چه کسانی یاری‌دهندگان من‌اند در جهت یاری دادن الله ﷻ؟ «حواریون گفتند: ما **یم نصرت‌دهندگان الله**» حواریون یاران خاص و خالص و نصرت‌دهندگان راستین عیسی عليه السلام و اولین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعا دوازده مرد بودند. همین‌طور رسول خدا صلى الله عليه وآله در ایام مناسک که مردم از دور و نزدیک برای ادای حج به مکه می‌آمدند، به میان گروه‌های مردم رفته آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دادند: «من رجل يؤويني حتى أبلغ رسالة ربي فإن قریشا قد منعوني أن أبلغ رسالة ربي: کدام مرد هست که مرا جای دهد (واز من پشتیبانی کند) تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم زیرا قریش مرا از ابلاغ رسالت پروردگارم بازداشته‌اند؟». تا این‌که خداوند جل جلاله اوس و خزرج از اهل مدینه را برای این مهم آماده کرد و ایشان با پیامبرش صلى الله عليه وآله بر نشر دینش در سرزمین خود بیعت کردند.

«پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند» به عیسی عليه السلام «و گروهی» به او «کفر ورزیدند» و نبوتش را انکار کرده و مادرش را به فحشا متهم ساختند؛ «پس مؤمنان را بر دشمنانشان یاری دادیم» یعنی: اهل حق را بر اهل باطل یاری و نصرت دادیم «پس غالب شدند» بر اهل باطل؛ و این تأیید و نصرت به وسیله انواع کرامات و خوارق عادات بود. عبدالرزاق و عبدبن‌حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُوفُوا أَنْصَارَ اللَّهِ...﴾ گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلى الله عليه وآله آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله را جای داده و یاری کردند تا آن‌که خداوند جل جلاله دین خویش را پیروز گردانید». در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنان‌که حواریون کفالت عیسی بن‌مریم را عهده‌دار گردیدند». آنها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن‌مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

﴿سوره جمعه﴾

مدنی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اجابت ندا برای نماز جمعه است، «جمعه» نامیده شد.

ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهما در بیان فضیلت این سوره روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ در نماز جمعه دو سوره «جمعه» و «منافقین» را می‌خواندند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گویند» اعم از ناطق یا جامد آنها، به زبان حال یا به زبان قال. تفسیر تسبیح گفتن آنها در اول سوره «حدید» گذشت «ملک قدوس عزیز حکیم است» ملک: یعنی فرمانروا. قدوس: یعنی ذاتی که از هر گونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است. عزیز: یعنی غالب و حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾

«اوست» یعنی: این خدای بزرگ موصوف به صفات مالکیت، قدوسیت، عزت و حکمت؛ یعنی این خدای پادشاه پاک ارجمند فرزانه است «که در میان امیین پیامبری از خودشان برانگیخت» مراد از امیین (ناخوانان): قوم عرب‌اند، اعم از کسانی که نوشتن بلد بودند یا کسانی که بلد نبودند زیرا آنان دارای کتاب آسمانی نبودند. امی: در اصل کسی است که به نوشتن و خواندن آشنایی ندارد؛ که غالب اعراب این‌چنین بودند. «منهم»: یعنی از خود آنان و از جنسشان. البته فرستادن پیامبر از میان خود یک قوم و از جنس آنان نزدیکتر و سزاوارتر به آن است که او را اجابت گویند و با او در دعوتش موافقت و همراهی نمایند زیرا جنس، به جنس خود نزدیکتر و متمایل‌تر

است. ابن کثیر می‌گوید: «مخصوص ساختن امیین به یادآوری به معنی نفی ماعدایشان نیست ولی با بعثت نبی اکرم ﷺ از امیین، منت و احسان الهی بر ایشان بیشتر و بلیغ‌تر است.»

«آیات او را بر آنان می‌خواند» یعنی: با آن که پیامبر ﷺ خود نیز امی است و نه می‌خواند، نه می‌نویسد و نه خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته است، با این وجود بر اثر وحی الهی، بر آنان به اعجاز قرآن می‌خواند «و آنان را پاک می‌گرداند» از پلیدی کفر و شرک و از گناهان و اخلاق ناپسند. به قولی معنی این است: آنان را به وسیله ایمان پاکدل می‌گرداند «و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد» مراد از کتاب: قرآن و مراد از حکمت: سنت است. مالک بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از کتاب، نوشتن به قلم و مراد از حکمت، دانش و فهم در دین است.» «و هرآینه آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند» یعنی: پیش از بعثت نبی اکرم ﷺ امیین در شرک و جهالت و گمراهی‌ای بس بزرگی قرار داشتند که بزرگتر از آن گمراهی‌ای وجود ندارد.

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾

«و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند» یعنی: همچنین این پیامبر ﷺ، گروه‌های دیگری از فرزندان آدم را که در وقت بعثت به مسلمانان نپیوسته‌اند و به زودی در آینده به ایشان خواهند پیوست، تزکیه و پاکسازی می‌کند و ایشان کسانی از مسلمانان عرب‌اند که بعد از صحابه رضی الله عنهم تا روز قیامت به عرصه وجود می‌آیند. به قولی: مراد از ایشان کسانی از غیر اعراب‌اند که مسلمان می‌شوند زیرا ایشان هرچند در قوم خود از اعراب نیستند اما آنها با اسلام به یک هویت و یک امت واحد تبدیل شده‌اند هرچند که اقوام و نژادهایشان مختلف باشد. به تأیید این معنی احادیثی نیز روایت شده است. از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری از ابوهریره رضی الله عنه است که فرمود: آن گاه که سوره جمعه بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، ما نزد ایشان نشستیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند،

کیستند؟ رسول خدا ﷺ دست خود را بر شانه سلمان فارسی ﷺ نهادند و فرمودند: «والذی نفسی بیده لو کان الإیمان بالثریا لنالہ رجال من هؤلاء: سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به سوی تمام مردم است چنان‌که رسول اکرم ﷺ فرموده حق تعالی ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ﴾ را به قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و غیر آنان از ملت‌ها نامه نوشته و آنها را به سوی دین حق دعوت کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های صلب‌های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند:

﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...﴾ . «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

«این» اسلام و وحی و نبوت «فضل الهی است که آن را به هر کس بخواهد ارزانی می‌دارد» چنان‌که به محمد ﷺ ارزانی کرد «و خداوند دارای فضل عظیم است» چنان فضل و بخشایشی که هیچ فضل و بخشایشی نه با آن برابر است و نه حتی نزدیک و قابل مقایسه.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِبَايَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

آن گاه خدای متعال برای یهودیانی که عمل به تورات را ترک کرده‌اند مثلی زده و می‌فرماید: «مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد» حملوا: از حماله، به

معنی عهده‌داری و کفالت است. یعنی: مثل کسانی که به برپا داشتن تورات و عمل به آنچه که در آن است، مکلف شدند «سپس آن را بر نداشتند» یعنی: سپس به موجب آن عمل نکردند و از آنچه که در تورات به آن مأمور شده بودند اطاعت نکردند؛ آری! مثل آنان «همانند مثل الاغی است که اسفاری را بر پشت می‌کشد» اسفار: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند. بلی! داستان‌شان مانند داستان خری است که کتابی چند را بر او بار کنند زیرا خر نمی‌داند که بر پشت وی کتاب است یا زباله «چه بد است داستان قومی که آیات الله را دروغ شمردند» یعنی: این مشبه به که خر است - و حقا هم که یهودیان به آن شباهت دارند - زشت‌ترین مثلی است که برای تکذیب‌کنندگان زده می‌شود پس ای مسلمانان! شما مانند آنان نباشید.

خاطرنشان می‌شود که خدای متعال این مثل را به منظور هشدار دادن به کسانی بیان کرد که رسول اکرم ﷺ را ایستاده بر منبر در حال سخنرانی باقی گذاشته و خود به سوی کاروان تجارتي شتافتند. و هر کسی که در حال شنیدن خطبه و سخنرانی از آن روی برگرداند، این مثل بر او مصداق دارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من تکلم یوم الجمعة والإمام یخطب فمثله كمثل الحمار یحمل اسفارا، والذی یقول له أنصت، لیس له جمعة: هر کس در روز جمعه - در حالی که امام خطبه می‌خواند سخن بگوید، داستان او مانند داستان خری است که کتابی چند را برمی‌دارد و برای او کسی که به او می‌گوید: گوش فراده و ساکت باش! نیز جمعه‌ای نیست». «و خداوند قوم ستمگر را» به‌طور عام «هدایت نمی‌کند» از آن رو که ستم را اختیار کرده‌اند. و در قدم اول یهودیان در زمره آنان قرار دارند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ



یهودیان بر سایر مردم ادعای فضیلت و برتری داشتند و می‌پنداشتند که فقط ایشانند که از میان همه مردم دوستان خدا ﷻ و فرزندان و عزیزان وی می‌باشند پس خدای

سبحان به پیامبرش دستور داد که چون این ادعای باطل را مطرح کردند به آنان: «بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید» تا به زعم خود به جایگاه گرامی و برتر خویش دست یابید «اگر راستگو هستید» در این پندار که دوستان خدا ﷺ می‌باشید زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً دوست دارد تا از این سرای پرمحنت رهایی یابد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه»^۱ باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی».

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به خداوند صلی الله علیه و آله و سلم، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

«و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به سبب آنچه که از پیش به دستهای خویش کرده‌اند» یعنی: یهودیان هرگز به سبب آنچه که از کفر، معاصی و تحریف و تبدیل کتاب خداوند صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌اند، مرگ را آرزو نمی‌کنند چرا که از فرجام شوم اعمال خود بیمناکند. خاطرنشان می‌شود که این آیه معجزه‌ای از معجزات قرآن است زیرا از امری خبر می‌دهد که به موضع یک ملت در امری که به آینده مربوط است، بستگی دارد سپس یکی از افراد آن ملت هم نمی‌آید تا خلاف این خبر را ثابت کند «و خداوند به ستمگران دانا است» پس آنان را در برابر اعمالشان مجازات می‌کند.

^۱ نگاه؛ تفسیر «آل عمران/۶۱».

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنشِقُكُمْ بِمَا

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید» یعنی: آن مرگ از همان جهتی که به‌سوی آن گریزانید، به شما می‌رسد و به‌زودی با شما رو در رو خواهد شد «آن‌گاه به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد» در روز قیامت «و به آنچه می‌کردید» از اعمال زشت «آگاهتان خواهد کرد» و شما را در برابر آن مجازات خواهد نمود.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

«ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا در داده شد» مراد از آن: اذان دوم است؛ آن‌گاه که امام بر منبر می‌نشیند زیرا در زمان رسول اکرم ﷺ جز این، اذان دیگری در روز جمعه نبود ولی آن‌گاه که مدینه فراخ شد و توسعه یافت، حضرت عثمان رضی الله عنه در حضور و موافقت صحابه رضی الله عنهم اذان اول را در نماز جمعه افزود و امر کرد تا بر پشت بام بلندترین منزل مدینه در نزدیک مسجد که نام آن «زوراء» بود، اذان اول را در دهند تا همه مردم در دور دستهای مدینه آن را بشنوند. آری! چون برای نماز روز جمعه بانگ اذان در داده شد «پس به‌سوی ذکر خداوند سعی کنید» یعنی: به‌سوی ذکر و یاد خداوند جل جلاله - که نزد جمهور فقها مراد از آن استماع خطبه در مساجد جامع است - بشتابید و به آماده کردن اسباب نماز جمعه؛ مانند غسل، وضوء و روی آوردن به‌سوی مسجد مشغول شوید. (فَاسْعَوْا) یعنی بروید. از رفتن به‌سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شد زیرا مطلوب است که انسان مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم است. البته مراد از «سعی» این نیست که انسان تند و سریع به‌سوی نماز جمعه برود بلکه مراد توجه و عنایت به‌نماز جمعه است چرا که از تند رفتن به‌سوی نماز نهی به عمل آمده است

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به‌سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به‌تمام رسانید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده آمده است که فرمود: در اثناپی که ما با رسول خدا ﷺ نماز می‌خواندیم، بناگاه صدای همهمه مردانی شنیده شد. پس چون رسول اکرم ﷺ نماز را تمام کردند، خطاب به آن مردان فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به‌سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید به‌گونه‌ای راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به‌تمام رسانید».

شایان ذکر است که این روز را به سبب اجتماع مردم در آن برای نماز، «جمعه» نامیدند و قبل از آن اعراب این روز را «عروبه» یعنی رحمت می‌نامیدند. نقل است که اولین کسی که آن را جمعه نامید، کعب بن لؤی بود، از آن رو که مردم در آن روز نزد او اجتماع کرده بودند. شایان ذکر است که؛ اولین جمعه‌ای که رسول خدا ﷺ برگزار کردند در قباء بود آن گاه که به مدینه هجرت کرده و نماز جمعه را در سرای بنی سالم بن عوف اقامه نمودند و اولین کسی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، نماز جمعه را در آن اقامه کرد اسعد بن زراره بود که آن را در قریه‌ای واقع در یک مایلی مدینه اقامه کرد. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «نماز جمعه در مکه فرض شد اما در آن اقامه نگردید، چرا که تعداد مسلمانان در مکه اندک بود. یا بدان علت که شعار نماز جمعه اعلان است و رسول اکرم ﷺ در مکه به طور پنهانی کار دعوت را پیش می‌بردند و این شعار در آنجا زمینه ظهور نداشت».

«و خرید و فروش را رها کنید» یعنی: در هنگام شنیدن اذان جمعه، معامله خرید و فروش را ترک کنید. البته سایر معاملات نیز به معامله خرید و فروش ملحق می‌شود پس ذکر اختصاصی «خرید و فروش» برای آن است که این معامله از مهمترین اعمال مربوط به اسباب کسب معیشت است که شخص در روز به آن مشغول می‌شود لذا این معنی مفید ترک تمام انواع تجارت و معاملات دیگر نیز می‌باشد. بنابراین، چون در روز

جمعه مؤذن برای نماز اذان گفت، هیچ نوع خرید و فروش و معامله‌ای روا نیست. با این وجود، احناف و شافعی‌ها برآنند که هرچند معامله در این وقت شرعاً حرام است اما چنانچه معامله‌ای انجام گرفت، آن معامله صحیح است و منعقد می‌شود زیرا نهی و حرمت متوجه نفس معامله نیست بلکه نهی به خاطر غفلت از فرض الهی می‌باشد. اما در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها آن معامله صحیح نیست و فسخ است. «این» شتافتن به سوی ذکر خدا ﷻ و فرو گذاشتن خرید و فروش «برایتان بهتر است» یعنی: بهتر از انجام دادن معامله و فرو گذاشتن سعی به سوی نماز است زیرا بر امتثال فرمان خدا ﷻ اجر و جزای بزرگی مترتب می‌باشد؛ «اگر می‌دانید» یعنی: اگر از اهل علم و دانایی هستی، مسلماً این حقیقت بر شما پنهان نمی‌ماند که شتافتن به سوی نماز برای شما بهتر از معامله و داد و ستد است.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ



«و چون نماز گزارده شد» یعنی: چون نماز را تمام کردید و از ادای آن فارغ شدید «در زمین پراکنده شوید» برای تجارت و معامله و کاروباری که بدان در امر گذران زندگی‌تان نیاز دارید. خاطر نشان می‌شود که امر در اینجا مفید اباحت است نه وجوب و حجتی است برای کسانی که هر امری را بعد از نهی برای اباحت می‌دانند. «و از فضل الله طلب کنید» یعنی: از رزق وی که بدان بر بندگانش تفضل و انعام کرده است و از فواید و منافع معاملات و کسب و کار طلب کنید «و خداوند را بسیار یاد کنید» در اثنای خرید و فروش و معامله پس خدا ﷻ را فراموش نکرده و او را با شکرگزاری و سپاس در قبال خیر دنیوی و اخروی‌ای که به سوی آن هدایتان کرده است، بسیار یاد کنید و نیز او را یاد کنید، به وسیله اذکاری که شمارا به وی نزدیک می‌کند؛ چون گفتن حمد، تسبیح، تکبیر، استغفار و مانند اینها «تا رستگار شوید» به خیر دنیا و آخرت. در حدیث شریف آمده است: «من دخل سوقاً من الأسواق فقال: لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، كتب الله له ألف حسنة ومحا عنه ألف

ألف سيئة: هر کس به بازاری از بازارها درآید و بگوید: لااله الاالله وحده لاشریک له له الملك وله الحمد، وهو على كل شى قدیر، خداوند برای او هزارهزار حسنه می نویسد و از او هزار هزار گناه را محو می کند».

و به مناسبت اهمیت نماز جمعه بعضی از احکام و امور مربوط به جمعه را در اینجا نقل می کنیم:

۱ - به دلیل این آیه ادای نماز جمعه بر هر مسلمانی فرض عین است و این رأی جمهور امت و جمهور ائمه می باشد و نیز به دلیل این حدیث شریف: «لینتهین أقوام عن ودعهم الجمعات أو لیختمن الله علی قلوبهم، ثم لیكونن من الغافلین: باید گروه هایی از ترک نمازهای جمعه دست بردارند، در غیر آن خدای عزوجل بر دلهايشان مهر می نهد، سپس به طور قطع از غافلان می شوند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من ترک الجمعة ثلاث مرات تهاونا بها، طبع الله علی قلبه: هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل انگاری سه بار ترک کند، خداوند ﷻ بر دلش مهر می گذارد». شایان ذکر است که خطاب: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ اجماعاً مخصوص به مکلفین است بنابراین بیماران، اشخاص زمین گیر، مسافران، بردگان، زنان، نابینایان و پیرمردانی که جز با راهنما به راه رفته نمی توانند - در نزد ابوحنیفه - مکلف به انجام آن نیستند.

۲ - رفتن به نماز جمعه در اول وقت به طور زودهنگام مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ و مسلمانان در اول وقت به نماز جمعه می رفتند و غذای چاشت (نهار) را تناول نمی کردند مگر بعد از ادای آن. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه غسل جمعه کند سپس در ساعت اول به نماز برود، گویی شتری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت دوم به نماز جمعه برود، گویی گاوی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت سوم به نماز جمعه برود، گویی قوچ شاخ داری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت چهارم به نماز جمعه برود، گویی مرغ ماکیانی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت پنجم به نماز جمعه برود، گویی تخم مرغی را صدقه نموده است پس چون امام برای خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر می شوند و به ذکر گوش فرامی دهند».

۳ - غسل جمعه سنت یا مستحب است نه فرض. در حدیث شریف آمده است: «حق لله علی کل مسلم أن یغتسل فی کل سبعة أيام، یغسل رأسه وجسده: حق خداوند است بر ذمه هر مسلمانی که در هر هفت روز یکبار غسل کند و سر و بدن خویش را بشوید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه وضو کند و وضوی خویش را نیکو گرداند، سپس به سوی نماز جمعه رفته و گوش فرادهد و خاموش باشد، خداوند ﷻ برای او گناهان میان این جمعه تا جمعه دیگر را به اضافه سه روز دیگر می‌آمرزد و هر کس سنگریزه را لمس کند (یعنی خود را به سنگریزه‌ها مشغول کند) قطعاً کار بیهوده‌ای انجام داده است». همچنین برای نمازگزار مستحب است که در مراسم جمعه بهترین جامه خویش را بپوشد، عطر و مواد خوشبوکننده استعمال کند، مسواک بزند و خود را پاکیزه بدارد.

۴ - اگر جمعه در روز عید واقع شود، ساقط نمی‌شود. ولی امام احمد بن حنبل می‌گوید: «چون عید و جمعه یکجا شد، فرض جمعه ساقط می‌شود».

۵ - صحیح آن است که شتافتن (سعی) به سوی (ذکر الله: ذکر خداوند ﷻ) واجب است و (ذکر الله) شامل نماز، خطبه و موعظه - هر سه - می‌شود.

۶ - علما بر تحقق شرط وجود عدد در برگزاری نماز جمعه اجماع کرده‌اند زیرا جمعه به این نام نامیده نشده است مگر به سبب اجتماعی که در آن وجود دارد. از نظر امام ابوحنیفه و امام محمد، حد اقل تعدادی که باید بجز امام در نماز جمعه حاضر باشند، سه تن است هرچند مسافر یا مریض باشند. ولی مالکی‌ها به استناد روایتی که بعداً می‌آید، حد اقل تعداد آن را دوازده تن شرط کرده‌اند. و شافعی‌ها و حنبلی‌ها اقل تعداد حاضران در آن را چهل تن ذکر کرده‌اند به شرط این‌که مسافر هم نبوده و از اهل آن منطقه باشند.

۷ - برگزار نمودن نماز جمعه بدون اذن و حضور امام (رئیس دولت اسلامی) صحیح است اما ابوحنیفه وجود امام، یا جانشین، یا اذن وی را شرط کرده است. و به احکام خطبه در آیه بعد اشاره خواهد شد.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرٌ

الرَّزَقِينَ ﴿١١﴾

مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده اند: مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و درحالی که رسول اکرم ﷺ مشغول ایراد خطبه جمعه بودند، کاروان تجارتی‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرق شدند تا بدانجا که - بنا به روایتی - در مسجد جز دوازده مرد و هفت زن باقی نماند پس نازل شد: «و چون تجارت یا لهوی ببینند، به سوی آن بشتابند» تجارت: تمام انواع کسب‌ها و دادوستدها را شامل می‌شود و لهو: عبارت از اسباب سرگرمی مانند طبل و ساز و آواز است. ﴿انْفَضُّوا إِلَيْهَا﴾ یعنی: درحالی متفرق می‌شوند که به سوی کاروان تجارتی روی آورده‌اند «و تو را ایستاده رها کنند» بر منبر «بگو: آنچه نزد خداوند است» از پاداش بزرگ که همانا بهشت برین می‌باشد؛ «از سرگرمی و از تجارت بهتر است» یعنی: از آن دو کاری که به سوی آن شتافته و به خاطر آن باقی ماندن در مسجد و شنیدن خطبه رسول اکرم ﷺ را فرو گذاشتید، بهتر است «و خداوند بهترین روزی دهندگان است» پس از او طالب روزی شوید، بر او توکل کنید و با انجام طاعت به سوی او متوسل شوید زیرا این کار از اسباب تحصیل رزق و از بزرگترین عوامل جلب‌کننده آن به سوی شما می‌باشد.

علما به مناسبت ذکر خطبه در این آیه کریمه، احکامی را پیرامون خطبه جمعه بیان کرده‌اند که به موارد مهمی از آن می‌پردازیم:

۱ - مشروع است که خطیب در اثنای ایراد خطبه بایستد و این حکمی است متفق علیه زیرا به اثبات رسیده که رسول اکرم ﷺ و همچنین خلفای بعد از ایشان جز در حالت ایستادن خطبه ایراد نکرده‌اند. اما ایستادن در خطبه نزد ابوحنیفه سنت است پس اگر امام به حالت نشسته خطبه ایراد کرد، جایز می‌باشد زیرا مقصود حاصل می‌شود ولی همراه با کراهیت. در نزد مالکی‌ها ایستادن واجب است اما در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها ایستادن خطیب شرط است بنابراین، خطبه جز به آن صحت پیدا نمی‌کند.

۲ - جمهور علما برآنند که ایراد خطبه شرط انعقاد جمعه است و نماز جمعه جز با ایراد خطبه صحیح نمی‌شود.

۳ - خطیب باید در حال ایراد خطبه بر کمان یا عصایی تکیه دهد زیرا در حدیث شریف به روایت ابن‌ماجه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون در غزوات خطبه می‌خواندند، بر کمانی تکیه می‌دادند و چون در جمعه خطبه می‌خواندند، بر عصایی تکیه می‌دادند.

۴ - جمهور علما برآنند که وقتی خطیب بر منبر بالا شد، باید بر مردم سلام بگوید زیرا در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بالا می‌رفتند، بر مردم سلام می‌گفتند. اما در نزد مالک سلام گفتن خطیب، سنت نیست.

۵ - در نزد شافعی، پاکی از بی‌وضوئی و جنابت (حدث اکبر و اصغر) در حین ایراد خطبه شرط است اما در نزد جمهور فقها این امر شرط نیست ولی لازم است پس اگر خطیب بدون آن خطبه ایراد کرد، صحت دارد.

۶ - اکثر فقها برآنند که کمترین حد خطبه این است که خطیب حمد و ستایش خدای عزوجل را گفته و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرستد، به تقوای الهی سفارش کند و آیه‌ای از قرآن را بخواند. و در خطبه دوم نیز چنین کند مگر در خطبه دوم به جای خواندن آیه دعا کردن واجب است. و به کمتر از این، خطبه محقق می‌شود. ولی ابوحنیفه بر آن است که اگر امام در خطبه بر حمد، یا تسبیح، یا تکبیر بسنده کرد، خطبه وی درست است زیرا روایت شده است که عثمان رضی الله عنه بر منبر بالا شد و گفت: «الحمد لله»، سپس به لرزه درافتاد و گفت: «ابوبکر و عمر برای این مقام مقالی را آماده می‌کردند و شما به امامی فعال نیازمندتر از امامی قوال هستید و به‌زودی به شما خطبه‌ها خواهد آمد». سپس از منبر فرود آمد و نمازگزاران و این عمل وی در محضر صحابه رضی الله عنهم بود و کسی از ایشان هم بر وی انکار نکرد.

۷ - سکوت حاضران در هنگام ایراد خطبه امام واجب است و سنت این است که همگی سکوت کنند، چه کسانی که خطبه را می‌شنوند و چه کسانی که نمی‌شنوند و

هر دو گروه - ان شاء الله - در اجر برابرند و هر کس در اثنای خطبه سخن بگوید، کار لغو و بیهوده‌ای را انجام داده است ولی نمازش با این سخن گفتن فاسد نمی‌شود.

۸ - امام چون بر منبر رفت باید - به پیروی از فعل رسول اکرم ﷺ - رو به سوی مردم نماید.

۹ - جمهور فقها برآنند که هر کس در حالی به مسجد وارد شد که امام خطبه می‌خواند، باید دو رکعت نماز بگزارد و بعدا بنشیند زیرا در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون در روز جمعه یکی از شما در حالی آمد که امام خطبه می‌خواند پس باید دو رکعت بگزارد و باید در آنها به اختصار و سبکی عمل نماید». اما رأی مالک و ابن شهاب زهری این است که در حال مشغول بودن امام به ایراد خطبه نباید نماز گزارد زیرا بیرون شدن امام برای ایراد خطبه نماز را و کلام وی، کلام را قطع می‌کند.

۱۰ - خواب شدن در حال ایراد خطبه امام مکروه است زیرا در حدیث شریف به روایت سمره بن جندب رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما را در اثنای خطبه خواب بینگی (چرت) در رسید، باید به جای نشستن رفیقش نشسته و رفیقش را به جای خود بنشانند». یعنی: از جای خود جابجا شود تا خواب از سرش برود.

۱۱ - در فضیلت جمعه احادیثی آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ از روز جمعه یادآوری کرده آن گاه فرمودند: «و در آن ساعتی است که هیچ بنده مسلمانی در حال ادای نماز با آن ساعت همراهی نمی‌کند و در همان حال از خدای عزوجل چیزی نمی‌طلبد مگر این که حق تعالی آن را به وی می‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم از ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «این ساعت (یعنی ساعت اجابت دعا) در روز جمعه از میان آن است که امام بر منبر می‌نشیند تا آن گاه که نماز تمام می‌شود».

۱۲ - در روایت زهری آمده است که صدر خطبه رسول خدا ﷺ چنین بود: «الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ به من شرور أنفسنا. من يهد الله فلا مضل له ومن

يضلّ فلا هادي له. ونشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله، أرسله بالحق بشيراً
ونذيراً بين يدي الساعة. من يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما فقد غوى. نسأل الله ربنا
أن يجعلنا ممن يطيعه ويطيع رسوله ويتبع رضوانه ويجتنب سخطه، فإنما نحن به وله».

﴿سوره منافقون﴾

مدنی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و موافق دشمنانه آنان علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان، «منافقون» نامیده شد. این سوره متضمن هجوم سختی علیه اخلاق منافقان و دسیسه‌های آنان است.

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

لَكَذِبُونَ ﴿۱﴾

«چون منافقان نزد تو آیند» منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر ﷺ! چون منافقان به تو رسند و به مجلسست حاضر شوند؛ «می‌گویند» به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلهایشان است: «گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی» منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی، از صمیم دل و همراه با خلوص نیت و عقیده صادر شده است. معنای (نشهد)، نعلم و نحلف است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی «و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی» این تصدیقی است از جانب خدای عزوجل بر گواهی حقانیت رسالت محمد ﷺ که سخن منافقان متضمن آن است تا چنین فهمیده نمی‌شود که تکذیب منافقان در جمله بعدی، متوجه این حقیقت می‌باشد «و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند» در این ادعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ﷺ از صمیم قلب و خلوص عقیده است، هرچند لفظ و بیان محض که صرفاً گواهی دادنشان به زبان بر صحت رسالت است، دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حق است.

اتَّخَذُوا آيَاتِنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

«سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می‌خورند، سپر قرار داده‌اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند. این تعبیر دلیل بر آن است که لفظ: «أشهد: گواهی می‌دهم» سوگند است. «پس از راه خدا باز داشته‌اند» یعنی: مردم را از ایمان و جهاد و طاعات باز داشته‌اند، به سبب شک پراکنی، عیب‌جویی و طعنه‌زدن در نبوت که از آنان سرزده است «چه بد است آنچه آنان می‌کنند» از نفاق و بازداشتن از راه خدا ﷻ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَغَّ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَمَهْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾

«این» دروغ گفتن، بازداشتن از راه خدا ﷻ و اعمال زشت «به سبب آن است که آنان ایمان آوردند» از روی نفاق «سپس کافر شدند» در باطن امر. به‌قولی: آیه کریمه درباره گروهی نازل شد که ایمان آوردند، سپس مرتد شده و از ایمان خود برگشتند «پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد» به سبب کفرشان لذا دیگر بعد از این ایمانی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد «پس آنان در نمی‌یابند» و نمی‌فهمند آنچه را که صلاح و رشد و هدایت‌شان در آن است.

﴿ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ يَّحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُوّ فَاحْذَرْهُمْ فَنَلَّهِمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ ﴿٤﴾

«و چون آنان را ببینی، بدن‌هایشان تو را به شگفت آورد» یعنی: شکل و هیأت و منظر آنان برای بیننده شگفت‌آور است چرا که آنان شکل و شمایل تروتازه و بارونق دارند «و چون سخن گویند، به سخنان گوش دهی» و پنداری که سخنان حق و راست است، از بس که زبان و بیانی فصیح و بلیغ دارند. شایان ذکر است که عبدالله بن ابی رئیس منافقان شخصی فصیح، تنومند و خوش منظر بود و چون سخن می‌گفت، رسول خدا ﷺ به سخنانش گوش فرامی‌دادند «گویی آنان الوارهایی‌اند تکیه داده بر دیوار»

منافقان در نشستن خود در مجالس رسول اکرم ﷺ به حال تکیه داده، به چوبها و الوارهای میان تهی‌ای تشبیه شده‌اند که به دیوار تکیه داده است، چوبهایی که نه چیزی می‌فهمند و نه می‌دانند زیرا از فهم نافع و علمی که صاحبش از آن بهره‌مند گردد خالی‌اند چنان‌که الوارها اشباحی فاقد درک و فهم می‌باشند «هر بانگی را بر ضد خود می‌پندارند» یعنی: آنان با وجود تنومندی اجسام خود، از باطن و معنویت چنان تهی‌اند که هر بانگی را که می‌شنوند، آن را بانگ هلاکی علیه خود می‌پندارند و تصور می‌کنند که آن بانگ آنان را هدف قرار داده و برآنان فرود آمده است، از بس که جبوند و دل‌هایشان مرعوب و بیمناک است پس آنان اشباحی بدون ارواح و صورتهایی بدون معنی هستند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ به صورتها و اموالتان نمی‌نگرد بلکه فقط به دلها و اعمالتان می‌نگرد». به قولی: منافقان از آن بیم داشتند که درباره آنان آیاتی نازل شود که پرده‌هایشان را ببرد و خونها و مال‌هایشان را مباح گرداند «آنان خود دشمن‌اند پس از آنان بر حذر باش» از این‌که به فرصتی علیه تو دست یابند، یا بر چیزی از اسرار آگاه گردند زیرا آنان جاسوسانی برای دشمنان کافرت هستند «خدا بکشده‌شان» یعنی: خدا ﷻ آنان را لعنت کند و از رحمت خود طرد نماید. یا این تعلیمی است به مؤمنان که این سخن را بگویند «چگونه بیراهه می‌روند؟» یعنی: چگونه از حق برگشته و از آن به سوی کفر می‌گرایند و تا کجا از حقیقت انحراف یافته‌اند؟ در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إن للمنافقين علامات يعرفون بها: تحيتهم لعنة، وطعامهم نهبه، وغنيمتهم غلول، ولا يقربون المساجد إلا هجرا، ولا يأتون الصلاة إلا دبرا، مستكبرين لا يألون ولا يؤلفون، خشب بالليل، صخب بالنهار: منافقان دارای نشانه‌هایی هستند که با آنها شناخته می‌شوند: درود و شادباش گفتن آنها لعنت است و غذایشان غارت (بی‌خیر و برکت) و غنیمتشان غلول و خیانت، جز با سستی و گرانباری به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت به نماز نمی‌آیند، مستکبر و گردنکش‌اند، نه الفت می‌گیرند و نه مورد الفت قرار می‌گیرند، سنگین خواب‌اند در شب (شب زنده‌داری نمی‌کنند) و جیغ و داد کشنده‌اند در روز».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَأْرُؤُهُمْ وَإِنْتِهَاهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

«و چون به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را برگردانند» یعنی: از روی تمسخر به این سخن و به نشانه بی میلی در آمرزش خواهی پیامبر ﷺ برای خود، سرهای خویش را تکان می دهند و می پیچانند «و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند» از رسول اکرم ﷺ و درخواست آمرزش خواهی ایشان برای خود زیرا خود را بزرگتر از آن می بینند و آمرزش خواهی را حقیر و بی ارزش تصور می کنند.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: به عبدالله بن ابی گفته شد؛ کاش نزد رسول خدا ﷺ می رفتی تا برای تو آمرزش می خواستند. اما او به نشانه تکبر و خودبزرگ بینی سرش را برگرداند. آن گاه این آیه نازل شد.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾

«برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی» هرگز این کار به آنان سودی نمی رساند، از آن رو که بر نفاق خود پای فشرده و بر کفر خود استمرار می ورزند «هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید» یعنی: مادامی که بر نفاق خود قرار داشته باشند «بی گمان خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند» یعنی: کسانی را که در بیرون رفتن از دایره طاعت و فروروی در نافرمانی های خداوند ﷻ پای فشرده اند، که منافقان در صف اول این قطار قرار دارند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می کند: چون آیه ﴿أَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ «توبه/ ۸۰» نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «برایم در آمرزش خواهی رخصت داده شده پس بر هفتاد بار

آمزش خواهی برای آنان می‌افزایم، شاید خدای عزوجل بر آنان بیامرزد». پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ...﴾.

**هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾**

سپس حق تعالی به بیان دو نمونه از دشمنی‌های منافقان می‌پردازد، نمونه اول این است: «آنان کسانی اند که می‌گویند، بر کسانی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» از پیرامون وی. مراد آنان از این کسان: فقرای مهاجرانند «و حال آن‌که گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست» پس او قطعاً روزی‌دهنده این مهاجران است «ولی منافقان در نمی‌یابند» که خزانه‌های ارزاق به دست خداوند ﷻ است و بنابراین، می‌پندارند که خدای متعال بر مؤمنان گشایش ارزانی نمی‌دارد. زید بن ارقم رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: از عبدالله بن ابی شنیدم که به یاران خود می‌گفت: «بر کسانی که نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند خرج نکنید تا از پیرامون وی پراکنده شوند». پس این سخن وی را به عمویم گفتم و او آن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رساند، ایشان مرا خواستند و جریان را به ایشان نقل کردم. آن گاه به دنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستادند، آنها آمدند و سوگند خوردند که این سخن را نگفته‌اند. پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا تکذیب و آنان را تصدیق نمودند که بر اثر آن چنان حالت سختی به من دست داد که قبل از آن هرگز مانند آن حالت به من دست نداده بود و در خانه‌ام نشستم... آن گاه آیه: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ...﴾ نازل شد. بعد از نزول این آیات، ایشان به دنبال من فرستادند و این آیات را بر من خواندند، سپس فرمودند: «همانا خداوند ﷻ تو را تصدیق کرد».

يُؤْتُونَ لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَ الْأَعْرَضُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

نمونه دوم از دشمنی منافقان این است: «می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم» از غزوه بنی‌مصطلق «قطعا آن کس که عزتمندتر است، آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد» گوینده این سخن، عبدالله بن‌ابی رئیس منافقان بود که مراد آن ملعون از عزیزتران و بلندپایه‌گان، خود وی و همراهانش و مرادش از ذلیل‌تران و فرومایه‌گان، رسول اکرم ﷺ و همراهان ایشان بودند.

امام احمد در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن‌ارقم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: من با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک^۱ حضور داشتم و دو تن که یکی از مهاجران و دیگری از انصار بودند، بر سر نوبت آب با هم کشمکش کردند پس عبدالله بن‌ابی گفت: اگر به مدینه بازگشتیم، آن کس که عزیزتر است، خوارتر را از آن بیرون خواهد کرد، من نزد رسول اکرم ﷺ آمدم و ایشان را از این سخن وی آگاه ساختم ... و ادامه داستان، مانند سبب نزول ذکر شده در آیه قبل است.

«حال آن‌که عزت، خاص خداوند و پیامبرش و مؤمنان است» یعنی: قوت و غلبه مخصوص خداوند جل جلاله و کسانی است که او عزتمند و پیروزشان گرداند؛ از پیامبران و بندگان مؤمن نیکوکارش نه غیر آنان «ولی منافقان» از فرط جهل، حیرت، سردرگمی و نیز از آن جهت که بر دل‌هایشان مهر زده شده است «نمی‌دانند» این حقیقت روشن را. روایت شده است که عبدالله فرزند عبدالله بن‌ابی‌بن‌سلول در همان غزوه به پدرش گفت: سوگند به آن کس که جز او خدایی نیست تا نگویی که: بی‌گمان رسول خدا ﷺ بلندپایه‌تر و عزیزترند و این من هستم که ذلیل‌تر و فرومایه‌تر می‌باشم؛ به مدینه داخل نخواهی شد. پس عبدالله بن‌ابی به گفتن این سخن ناگزیر شد و چون به مدینه آمدند، مدت اندکی بعد از آن مرد.

^۱ صحیح غزوه بنی‌مصطلق است زیرا عبدالله بن‌ابی در غزوه تبوک حضور نداشت. نگاه؛ تفسیرالمنیر (۲۸/)

**يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ ءَأْمْوَالُكُمْ وَلَا ءَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ ءَللّٰهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَاُوَلِّتْكَ
هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٩﴾**

آن گاه خداوند جَلَّ مؤمنان را از اخلاق منافقان بر حذر می‌دارد یعنی از اخلاق کسانی که اموال و اولادشان آنان را از یاد خدا جَلَّ که همانا ادای فرایض اسلام است به خود مشغول گردانید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و اولادتان شما را از ذکر خداوند غافل نگردانند» به‌قولی: مراد از ذکر خدا جَلَّ، قرائت قرآن است «وهر کس چنین کند» یعنی: هر کس با مشغولیت به دنیا از کار دین غافل شود «پس آن گروه، خود زیانکارانند» یعنی: در زیانکاری خود کامل‌اند زیرا آنان چیزی را که برتر و باقی است، به بهای حقیر و فانی‌ای فروخته‌اند.

**وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِكُمْ ءَأَحْدَكُمُ ءَأَمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ
فَأَصَّدَقَ وَأَكُن مِنَ الصَّٰلِحِينَ ﴿١٠﴾**

«و از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید» یعنی: برخی از آنچه را که روزیتان کرده‌ایم، در راه خیر خرج کنید. به‌قولی: مراد ادای زکات فرض است «پیش از آن‌که مرگ به سراغ یکی از شما بیاید» به این ترتیب که اسباب مرگ بر وی فرود آید و او حضور نشانه‌های آن را مشاهده کند «پس بگویند: ای پروردگار من! چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی» یعنی: چرا به من مهلت ندادی و مرگم را تا مدت کوتاه دیگری به تأخیر نیفگندی «تا صدقه بدهم» از مال خویش «و از صالحان باشم» با انجام دادن کارهای شایسته. ابن‌کثیر می‌گوید: «پس در هنگام احتضار هر تقصیرکاری نادم می‌شود و تمديد مدت عمر خود را می‌طلبد تا به تدارک مافات پردازد ولی هیئات!».

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

«و هر کس اجلش فرارسد» و عمر مقررش که در لوح محفوظ نوشته شده است به پایان آید؛ «هرگز خداوند آن را به تأخیر نمی‌افکند و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او مخفی نمی‌ماند و او جزا دهنده‌تان در برابر اعمالتان می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس مالی دارد که او را به حج بیت‌الله می‌رساند، یا در آن بر وی زکات واجب است اما آن را نمی‌پردازد، در هنگام مرگ طالب بازگشت به دنیا می‌شود». در این اثنا مردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: ای ابن عباس! از خدا پروا کن، آخر این فقط کافر است که طالب بازگشت به دنیا می‌شود نه مؤمن! ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «اینک در این باره بر شما قرآن را می‌خوانم». آن‌گاه آیه: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا نُفَكُّوهُم...﴾ را تا آخر سوره تلاوت کرد.

﴿سوره تغابن﴾

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر روز قیامت در آن، «تغابن» نامیده شد. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود. این سوره، آخرین سوره از «مسیحات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌شوند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گویند» یعنی: تمام مخلوقات که در آسمانها و زمین خدای سبحان هستند او را از هر نقص و عیبی به پاکی یاد کرده و تنزیه می‌نمایند. قبلا به این حقیقت اشاره کردیم که این تسبیح، با نطق و بیانی است که ما آن را نمی‌فهمیم چنانکه فرموده حق تعالی در این آیه دال بر این معنی است: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا نَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾: (و هیچ چیز نیست مگر این که به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید) «اسراء/۴۴». «او راست فرمانروایی و او راست سپاس» هم فرمانروایی و هم سپاس و ستایش به حق تعالی اختصاص دارد و هیچ چیز از اینها از آن غیر وی نیست و بهره‌ای هم که بندگان از آنها دارند، همانا از فیض اوست لذا این منت هم به او باز می‌گردد «و او بر هر چیزی تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و قدرتش بر ایجاد تمام مخلوقات یکسان و برابر است.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (۲)

«اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا ﷻ مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و

کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همه اینها به اذن الهی است: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾: «و شما نمی‌خواهید (و خواسته شما نافذ نیست) مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد» (تکویر / ۲۹). «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس هیچ امر نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند و او جزاهدنده‌تان در برابر اعمالتان است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا یکی از شما به عمل اهل بهشت عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان بهشت جز یک گز یا یک باع^۱ فاصله وجود ندارد پس نوشته (لوح محفوظ) بر او سبقت می‌گیرد، آن‌گاه به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود و همانا یکی از شما به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان دوزخ جز یک گز یا یک باع فاصله وجود ندارد، آن‌گاه کتاب (نوشته لوح محفوظ) بر وی سبقت می‌گیرد پس به عمل اهل بهشت عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود». علما می‌گویند: این حدیث به معنی تعلق علم ازلی حق تعالی به هر معلومی است پس همان چیزی روی می‌دهد که خداوند جل جلاله دانسته، اراده نموده و حکم کرده است.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَهُمْ فَأَحْسَنَ صُورَهُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۳﴾

«آسمانها و زمین را به حق» یعنی: به عدل، به تدبیر درست و حکمت بالغه «آفرید» به‌قولی معنی این است: آسمانها و زمین را برای آشکار کردن حق آفرید به این ترتیب که نیکوکار در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار در قبال بدکرداری‌اش جزا داده شود «و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست» یعنی: حق تعالی انسانها را در کامل‌ترین صورت، نیکوترین ساختار و زیباترین شکل آفرید. و مانند این آیه است فرموده حق تعالی در سوره «انفطار»: ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿۶﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَلَكَ ﴿۷﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾: (هان ای انسان! چه چیز تو را در حق

^۱ باع: عبارت است از اندازه فاصله میان انگشتان هر دو دست از هم گشاده که برابر با (۱۶۲) سانتی‌متر است.

پروردگار بخشنده‌ات غره کرد؟ همان‌که تو را آفرید و استوار کرد پس متعادل ساخت) «انفطار/۸۶». البته امتیاز بنی‌آدم در نیکویی صورت و زیبایی اندام و قامت وی نیست بلکه این خلقت شگرف، دلالت روشن و آشکاری است برای مردمی که در قدرت آفریننده و حکمت و عظمت وی می‌اندیشند چنان‌که صورت روحانی انسان و توانایی‌های عقلی تکان‌دهنده و عظیم وی دلالتی بزرگتر و برتر بر این امر است چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ «و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و آیا در خویشتن خویش نمی‌نگرید؟» «ذاریات/۲۰-۲۱». «و به‌سوی اوست بازگشت» در سرای آخرت پس نهاد و سیرتتان را نیکو و زیبا سازید چنان‌که حق تعالی صورت ظاهرتان را زیبا گردانید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آن‌گاه حق تعالی از علم خویش به تمام کائنات آسمانی و زمینی و تمام پنهانها و آشکارها خبر داد و فرمود: «آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند» و هیچ امری از آنها بر او پنهان نمی‌ماند «و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌دارید می‌داند و خداوند به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که هر انسانی آن را در ضمیر خود پنهان می‌دارد «دانااست» همچون حدیث نفس و خطرات قلب.

الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

«آیا» ای کفار «خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند» از امت‌های گذشته؛ مانند اقوام نوح، عاد و ثمود «به شما نرسیده است؟» یعنی: خبر این امت‌ها به شما در قرآن رسیده است و شما از این امر آگاهید که چگونه پیامبران آنان را به‌سوی یگانگی خدای متعال و پرستش وی و ترک آنچه که به جای وی به اربابی گرفته‌اند دعوت نمودند و چسان در فرجام دروغ‌انگاران نابود شدند و سرانجام کار پیامبران و مؤمنان به ایشان، نجات و رستگاری بود «پس وبال کار خود را چشیدند» وبال: سنگینی و

سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ



«این» عذاب تلخ و دردناک در هر دو سرای دنیا و آخرت؛ «به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنان معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند؟» یعنی: چون پیامبران با معجزات آشکار به سوی آنان می‌آمدند، هر قومی از آنان - در مقام انکار و تعجب از این امر که پیامبر از جنس بشر باشد این سخن را به پیامبرانشان می‌گفتند «پس کافر شدند و روی بر تافتند» یعنی: آن امت‌ها به پیامبران عليهم السلام و به آنچه که همراه آورده بودند، کافر شدند و از ایشان روی گردانیدند و در آنچه که پیامبران عليهم السلام آورده بودند، تدبر و اندیشه نکردند «پس خداوند بی‌نیازی جست» از ایمان و عبادتشان «و خداوند بی‌نیاز ستوده است» یعنی: او از جهانیان و از عبادت و نیایش آنان برای خود بی‌نیاز و از جانب تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستوده است.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

«کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری؛ قسم به پروردگار من که البته برانگیخته می‌شوید» خداوند جل جلاله پیامبرش را دستور داد تا بر این امر به آنان سوگند بخورد. یعنی: سوگند به خدای عزوجل که شما از قبرهایتان برانگیخته می‌شوید «سپس به آنچه کرده‌اید، آگاه ساخته می‌شوید» یعنی: به منظور برپا داشتن حجت علیه شما، قطعاً از اعمالتان خبر داده شده و سپس در برابر آن جزا داده می‌شوید «و این» رستاخیز و جزا «بر خداوند آسان است» نه دشوار، به سبب قدرت تامه وی. این سومین آیه در قرآن کریم است که خداوند متعال در آن به پیامبرش دستور داده است

تا به نام پروردگار خویش بر وقوع و تحقق قطعی معاد سوگند بخورد. آیه اول این فرموده حق تعالی است: ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ «یونس / ۵۳». آیه دوم این فرموده وی است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ﴾ «سبأ / ۳» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت و این هم سومین آیه در این مورد است.

فَتَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۸﴾

«پس به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده‌ایم، ایمان آورید» یعنی: هرگاه قضیه چنین است پس خداوند جل جلاله، پیامبرش محمد ﷺ و قرآن را تصدیق کنید زیرا قرآن نوری است که از تاریکی‌های گمراهی به سوی روشنایی هدایت رهنمون می‌شود «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از سخنان و افعالتان بر او پنهان نمی‌ماند و یقیناً شما را در برابر کارنامه‌تان جزا می‌دهد پس باید ایمانتان صحیح و سالم باشد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمُ يَوْمَ الْجُمُعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَعَمِلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۹﴾

«روزی که شما را برای روز جمع» یعنی: برای روز قیامت «گرد می‌آورد» زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می‌شوند و در آن میان هر عمل‌کننده‌ای با عملش، میان هر پیامبری با امتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اولین و آخرین گرد آورده می‌شود «آن روز روز تغابن است» زیرا غبن و فریب‌خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می‌شود همچنین برخی از اهل محشر در آن بر برخی دیگر زیان می‌رسانند پس در آن اهل حق بر اهل باطل زیان می‌رسانند و غبن و زیانی بزرگتر از زیان وارد کردن اهل بهشت بر اهل دوزخ نیست پس گویی اهل دوزخ خیر را به‌شر، خوب و سره را با پست و ردی

و نعمت را با عذاب بدل خواسته‌اند و اهل بهشت برعکس این. گفته می‌شود: «غبنت فلانا: بر فلان غبن وارد کردم» آن‌گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری اما زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد. در حدیث شریف آمده است: «هیچ بنده‌ای به بهشت وارد نمی‌شود مگر این‌که جایگاه وی در دوزخ نیز- چنانچه از بدکاران می‌بود - به وی نشان داده می‌شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده‌ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این‌که جایگاه وی از بهشت به وی بینانده می‌شود - چنانچه از نیکوکاران می‌بود - تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید».

«و هر کس به خداوند ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده باشد، بدیهایش را از او بسترده» یعنی: هر کس اقرار و تصدیق را با عمل صالح جمع کرد، سزاوار آن است تا گناهانش از وی زدوده شود «و او را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است در آورد، که جاودانه برای همیشه در آن باشند، این» زدودن گناهان و وارد کردن به بهشت همراه با جاودانه‌گی ابدی در آن؛ «کامیابی بزرگ است» یعنی: کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری با آن برابری نمی‌تواند کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آن گروه اهل دوزخ‌اند و در آن جاودانه خواهند بود و چه بد سرانجامی است».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این دو آیه برای توضیح و بیان «تغابن» یاد شده، حال نیکبختان و بدبختان را ذکر نمود پس هر دو آیه تفصیل و تفسیر آن تغابن‌اند.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

«هیچ مصیبتی» مانند سختی، بیماری، مرگ نزدیکان، زندان، نابودی مال و غیر آن از مصایب «نمی‌رسد مگر به اذن الله» یعنی: به قضا و قدر وی. به قولی: سبب نزول آن

این بود که کفار گفتند: اگر راه و روش مسلمانان حق بود، می‌بایست خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنان را در دنیا از مصایب نگه می‌داشت «و هر کس به خداوند ایمان آورد، دلش را به راه آورد» یعنی: هر کس باور داشته باشد و بداند که جز آنچه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر وی مقدر نموده است به او نمی‌رسد، حق تعالی در هنگام مصیبت دلش را به راه صحیح می‌برد و بنابراین، او متوجه می‌شود که آن مصیبت از جانب خدا جَلَّ جَلَلُهُ است و آنچه که به وی رسیده، قرار نبوده و نیست که از وی دور شود و خواه ناخواه به وی رسیدنی است و آنچه که باید به وی نرسد، خواه‌ناخواه به وی رسیدنی نیست پس - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما نیز در تفسیر آیه گفته است - او در این هنگام به قضای خداوند جَلَّ جَلَلُهُ تسلیم می‌شود و استرجاع: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) می‌گوید پس در مصیبت صبر و بر نعمت شکر می‌گزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است. «و خداوند به هر چیزی دانا است» یعنی: او دارای علمی بلیغ و همه‌جانبه است و هیچ چیز از این امور بر او مخفی نمی‌ماند پس به او ایمان آورید و به قضا و قدر وی تسلیم شوید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾

«و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید» یعنی: به فرمانبرداری خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و فرمانبرداری از کتاب و پیامبرش مشغول شوید؛ با فرمان بردن از شخص وی در حیاتش و فرمان بردن از سنت وی بعد از وفاتش «پس اگر روی برتابید» یعنی: اگر از فرمانبرداری اعراض کنید پس گناه شما بر دوش خود شماست و بر پیامبر هیچ باکی نیست «زیرا جز این نیست که بر پیامبر ما فقط پیام‌رسانی آشکار است» و جز این دیگر هیچ تکلیفی بر عهده او نیست و او این مهم را نیز به درستی به انجام رسانیده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَىٰ اللَّهِ فَيْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

«خداست که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: فقط او سزاوار عبودیت است نه غیر او پس او را به یگانگی بخوانید و با او چیزی را شریک نیاورید «و مؤمنان باید بر خدا

توکل کنند» یعنی: مؤمنان باید امور خود را به او تفویض کرده و بر او تکیه نمایند، نه بر غیر او.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتٍ مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا
وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند» زیرا آنها شما را از انجام خیر و عمل صالح به خود مشغول می‌گردانند، یا شما را به قطع پیوند رحم، یا به معصیت پروردگار و می‌دارند و انسان بر اثر محبتی که به آنان دارد، نمی‌تواند در برابر خواسته آنان مقاومت کند.

سبب نزول آیه کریمه این بود که مردانی از اهالی مکه اسلام آوردند و خواستند که هجرت کنند پس همسران و فرزندانشان به آنان اجازه این کار را ندادند بنابراین، خدای سبحان فرمان داد که از آنان بر حذر باشند و اطاعت‌شان نکنند. مجاهد می‌گوید: «سوگند به خدا ﷻ که همسران و فرزندان در دنیا با آنان دشمنی نکردند ولی دوستی و محبت آنان بر آن وادارشان کرد که از مال حرام بیندوزند و خرج آنان کنند». «پس از آنان حذر کنید» یعنی: از همسران و فرزندانتان حذر کنید؛ از این‌که دوستی و شفقت بر آنان را بر طاعت خدای عزوجل برگزینید پس مبدا رغبتتان در رساندن خیر و منفعت برای آنان، شما را بر آن وادارد که با ارتکاب نافرمانی خداوند ﷻ برایشان مال اندوزی کنید «و اگر عفو کنید و درگذرید و بیامرزید» گناهی را که مرتکب می‌شوند و سرزنششان را در برابر آن گناهان فروگذارید و گناهانشان را بپوشانید؛ «به راستی خدا آمرزگار مهربان است» هم برای شما و هم برای ایشان.

در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشته و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا ﷻ دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندان را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

«جز این نیست که اموال و اولادتان فتنه‌ای برای شما هستند» یعنی: وسیله ابتلا و آزمون و مایه رنج و محنت شما هستند زیرا دوستی اموال و اولاد است که شما را بر کسب حرام و بازداشتن حق الله ﷻ و می‌دارد پس مرد باید که از این آزمون پیروز بیرون آید «و مزد بزرگ فقط نزد خداوند است» برای کسانی که طاعت و ترک معصیت وی را بر محبت مال و فرزندان ترجیح می‌دهند. در حدیث شریف آمده است: «یأتی زمان علی امتی، یکون فیه هلاک الرجل علی ید زوجه وولده، یعیرانه بالفقر، فیرکب مراکب السوء، فیهلک: بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه‌های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد». (و حقا که همین عصر و زمان نیز آمده است و امروزه ما شاهدیم که بسیاری از اشخاص برای ارضای خواسته‌ها و امیال زنان و فرزندان خود، به دزدی، ارتشا، غارت بیت‌المال، تجارت مواد مخدر و امثال آن روی می‌آورند). همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن لكل أمة فتنه، وإن فتنه أمتی المال: همانا برای هر امتی فتنه‌ای است و همانا فتنه امت من مال است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «الولد ثمرة القلوب وإنهم مجبنة مبخلة محزنة: فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین‌اند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس عدوک الذی إن قتلته کان فوزا لک، وإن قتلک دخلت الجنة ولكن الذی لعله عدو لک: ولدک الذی خرج من صلبک، ثم أعدی عدو لک مالک الذی ملکت یمینک: دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «یؤتی برجل یوم القيامة، فیقال: أکل عیاله حسناته: در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده‌اند».

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

«پس تا می توانید از خدا پروا بدارید» یعنی: تا آنجا که طاقت و توان دارید و سعی و کوشش شما به پایه آن می رسد، تقوا و خداترسی داشته باشید. چنانکه در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ: چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می کنم، بپرهیزید.» «و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر خدا جل جلاله و رسول وی صلی الله علیه و آله باشید «و خیری را برای خودتان انفاق کنید» یعنی: انفاقی بکنید که به خیر خودتان است. یا معنی این است: از اموالی که خداوند متعال به شما روزی داده است، در راههای خیر انفاق کنید و به آن بخل نوزید و برای نفسهایتان خیری را تقدیم کنید. یا مراد از خیر؛ مال است، یعنی: مال را انفاق کنید و آن را بدهید «و هر کس از بخل نفس خود نگاه داشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: هر کس که خداوند جل جلاله او را از آفت بخل نگه داشت و بنابراین، او در راه خدا جل جلاله و در راههای خیر انفاق کرد پس آن گروه ایشانند نایل شدگان به هر خیری و دست یافتگان به هر مطلوبی.

از سعیدبن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿ اَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ﴾ : (از خدا به حق تقوای آن پروا کنید) «آل عمران/۱۰۲» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و نیایش و نماز قیام کردند که پاشنه‌های پایشان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که خدای عزوجل برای سبک کردن کار بر مسلمانان نازل فرمود: (پس تا آنجا که می توانید از خدا پروا دارید). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» می باشد اما دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما

فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعَفَهُ لَكُمْ وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«اگر الله را وامی نیکو دهید» و در نتیجه با اخلاص نیت، طیب خاطر و با کمال رغبت اموال خود را در راه‌های خیر مصرف کنید «آن را برای شما مضاعف می‌گرداند» و هر حسنه را از ده برابر تا هفتصد برابر می‌گرداند «و بر شما می‌بخشاید» یعنی: همراه با این دو چندان کردن، آمرزش گناهانتان را نیز بر شما می‌افزاید و به آن ضمیمه می‌کند «و خداوند قدردان بردبار است» پس هر کس را که از وی اطاعت کند، به چندین برابر پاداش می‌دهد و به مجازات نافرمانان شتاب نمی‌کند. قرض نیکو یا همان قرض الحسنه: عبارت از صدقه دادن از مال حلال همراه با اخلاص و طیب خاطر است.

عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

«دانای غیب و شهاده است» یعنی: حق تعالی دانای نهان و آشکار است «عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و پیروزمند و دارای حکمت بالغه است.

﴿سوره طلاق﴾

مدنی است و دارای (۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب بیان احکام طلاق وعده در آن و نیز افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ...﴾ «طلاق» نامیده شد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَذَلِكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

«ای پیامبر! چون خواستید زنان را طلاق گوئید پس طلاق گوئید آنان را در وقت عده آنان» یعنی: در وقتی که به سوی عده خویش روی آورده باشند، یا در وقتی که عدهشان آغاز تواند شد؛ و آن در زمانی است که صلاحیت و ظرفیت گذراندن عده را داشته باشد. مراد این است که زنان را در مقطع پاک بودنشان از عادت ماهیانه‌ای طلاق گوئید که در آن جماع و مقاربت واقع نشده باشد، سپس آنان را واگذارید تا عدهشان سپری شود پس هرگاه آنان را بدین صورت طلاق دادید، درحقیقت در وقتی مناسب با عده طلاقشان داده‌اید. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال اولاً برای تشریف و گرامیداشت پیامبرش ﷺ، ایشان را به این حکم مخاطب ساخت و مورد ندا قرار داد، سپس همراه با پیامبرش ﷺ امت ایشان را نیز مخاطب گردانید و با توجه به این که آن حضرت ﷺ امام امت خویش‌اند پس نداکردنشان در حقیقت نداکردن امت است.

ابوداود از اسماء بنت یزیدبن سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: من در زمان رسول اکرم ﷺ طلاق داده شدم درحالی که قبل از آن برای مطلقه عده‌ای نبود پس من اولین زنی بودم که عده شمردن برای طلاق در باره وی نازل شد. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «من زن خویش را در حال حیضش طلاق دادم پس پدرم عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول اکرم ﷺ یادآور شد، رسول خدا ﷺ از این کارم به خشم آمدند و فرمودند: باید به او رجوع نماید،

سپس او را ننگه دارد تا از حیض (عادت ماهیانه) خویش پاک شود، آن گاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر صلاح دید که طلاقش دهد، باید او را در حال طهر وی و قبل از آن که با وی نزدیکی کند، طلاق گوید. این است عده‌ای که خدای عزوجل به آن امر نموده است. پس آیه کریمه دلیل بر حرمت طلاق در حال حیض است.

فقها گفته‌اند که طلاق بر سه نوع است: طلاق سنی، طلاق بدعی و طلاقی که نه سنی است و نه بدعی.

طلاق سنی: طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش مقاربت نکرده باشد، یا طلاق وی در اثنای بارداری‌ای است که به وضوح علایم آن آشکار شده باشد.

طلاق بدعی: طلاق گفتن زن در اثنای حیض یا در طهری است که در آن مقاربت صورت گرفته باشد. این نوع از طلاق از آن رو بدعت است که در اثنای آن احتمال بارداری زن متصور می‌باشد، یا این طلاق به طولانی کردن مدتی که او برای پایان عده خویش انتظار می‌کشد می‌انجامد و این خود سبب الحاق ضرر به وی می‌گردد.

اما طلاقی که نه سنی است و نه بدعی: طلاق گفتن دختر صغیره یا زن آیه (نا امید از حیض به سبب کبر سن) یا طلاق گفتن زنی است که شوهر هنوز با وی مقاربت جنسی انجام نداده است. شایان ذکر است که به اتفاق فقها افضل و احسن در طلاق این است که شوهر زنش را یک طلاق گوید و بعد از آن او را واگذارد که عده خویش را سپری نماید. در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان از منفورترین حلالها نزد خداوند ﷻ طلاق است» بنابراین، هرچند طلاق در اسلام جایز و مشروع می‌باشد ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار متوسل شد و ضوابط شرعی را در آن رعایت کرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ حفصه را طلاق دادند و او نزد خانواده خویش آمد، در این اثنا خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

«و عده را بشمارید» یعنی: ای شوهران! حساب عده را نگه داشته و وقتی را که طلاق در آن واقع شده است به خاطر بسپارید تا زن با طولانی شدن مدت عده متضرر نشود. شایان ذکر است که عده بنابر اختلاف فقها^۱ سه طهر (پاکی) یا سه حیض (عادت ماهیانه) است «و از خدا، پروردگارتان بترسید» پس او را در اوامرش نافرمانی نکرده و به زنان زیان وارد نسازید «آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید» یعنی: تا آن‌گاه که در دوران عده‌شان هستند، آنان را از خانه‌هایی که در هنگام طلاق در آن بوده‌اند بیرون نکنید. حق تعالی برای بیان کمال استحقاق زنان مطلقه به سکونت در آن خانه‌ها در مدت عده، خانه‌ها را به زنان منسوب کرد. آن‌گاه زنان مطلقه را نیز از بیرون رفتن نهی کرد و فرمود: «و خودشان هم بیرون نروند» یعنی: خود زنان نیز تا آن‌گاه که در عده هستند، از آن خانه‌ها - جز برای کاری ضروری - بیرون نروند. رأی ابوحنیفه این است که برای زن مطلقه جواز ندارد که از خانه‌ای که در آن عده می‌شمارد، در شب یا روز بیرون شود چه طلاق وی رجعی باشد و چه بائن اما برای کسی که شوهرش وفات کرده و او در حال گذراندن عده وفات است، بیرون شدن در روز برای انجام امور ضروری جواز دارد اما از طرف شب نباید بیرون رود چرا که به آن نیازی وجود ندارد «مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند» یعنی: ایشان را از خانه‌هایشان در وقت سپری کردن عده بیرون نکنید مگر این‌که مرتکب عمل فاحشه زنا گردند. به قولی: مراد از (فاحشه مبینه) بد زبانی و زبان درازی زن بر کسی است که در آن خانه با وی ساکن است.

«و این است حدود الهی» یعنی: این احکامی که خداوند متعال آنها را به بندگان خود بیان کرده است، همانا حد و مرزهایی است که او برایشان ترسیم نموده پس جایز نیست که از این مرزها تجاوز کنند «و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به راستی که بر خود ستم کرده است» با افگندن خود به ورطه نابودی «شاید که خداوند بعد از این کاری را پدید آورد» یعنی: شاید وقتی زن مطلقه در خانه شوهر باقی بماند، خداوند عز وجل بین دل‌هایشان الفت اندازد و به یک‌دیگر بازگردند. به قولی: مراد برانگیختن

^۱ عده در نزد ابوحنیفه سه حیض و در نزد شافعی سه طهر است.

شوهران بر گفتن یک طلاق و نهیشان از گفتن سه طلاق است زیرا در صورتی که شخص زنش را سه طلاق گفت و آن گاه از فراق زنش پشیمان و نادم شد و به برگشت به او رغبت پیدا کرد، در این صورت به خودش زیان وارد نموده است چرا که بعد از گفان سه طلاق، دیگر راهی به سوی بازگشت نمی یابد. خاطرنشان می شود که شاهد گرفتن بر طلاق و رجعت در مذاهب چهارگانه مستحب است تا راه انکار و اتهام را ببندد. و نزد احناف رجعت هم با قول و هم با فعل محقق می شود، مثلا به این ترتیب که شوهر به زنش بگوید: به تو رجوع کردم، یا این که عملا کاری انجام دهد که نشانه رجوعش به وی باشد، مانند بوسیدن وی به شهوت یا مقاربت با وی.

**فَإِذَا بَلَغَ الْأِمْرَةُ أَهْلَهَا فَامْسِكُوهَنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا
الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**



«پس چون به میعاد خویش نزدیک شوند» یعنی: چون زنان مطلقه به پایان عده خود نزدیک شوند و در آستانه پایان آن قرار گیرند؛ «آنان را به وجه پسندیده نگاه دارید» یعنی: با حسن معاشرت و از روی رغبت به آنان رجوع کنید بی آن که از این رجوع قصد زیان رسانیدن به آنان را داشته باشید «یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید» یعنی: به خیر و خوشی رهایشان کنید تا آن که عده شان به پایان آید و آن گاه صاحب اختیار خویش گردند و در عین حال حقوقی را که بر ذمه شما دارند بپردازید و به آنان زیان نرسانید. حاصل مطلب این که: در هنگام پایان یافتن عده، شما دو راه بیشتر پیش رو ندارید؛ یا این که ایشان را بر وجه پسندیده نگاه دارید، یا هم بر وجه پسندیده رهایشان کنید اما بی گمان نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن، یا رها ساختنشان همراه با آزار و بازداشتن حق؛ برای شما روا نیست «ودو تن عادل را از میان خود گواه گیرید» بر رجعت؛ چنانچه رجوع می کردید، یا بر جدایی و مفارقت؛ چنانچه جدا می شدید تا رشته های نزاع احتمالی قطع و ماده خصومت برکنده شود. و چنان که گفتیم؛ شاهد گرفتن در مذاهب چهارگانه مستحب است «و شهادت را برای خداوند

بر پا دارید» این دستوری است برای شهود که گواهی‌ای را که برداشته‌اند، به قصد قربت بر وجه راستین ادا نمایند «هرکس که به خداوند و روز بازپسین ایمان دارد، به این» حکم «پند داده می‌شود» و دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به این اندرز مخصوص گردانید این است که فقط ایشان از آن نفع می‌گیرند نه دیگران «و هر کس از خدا پروا کند» با توقف در برابر حد و مرزهایی که او برای بندگانش تعیین کرده است «خداوند برای او بیرون‌شدی پدید آورد» از آنچه که به آن در افتاده است.

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «عوف بن مالک اشجعی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسر مرا اسیر کرده است و مادرش بی‌قراری می‌کند پس مرا به چه چیز دستور می‌دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: (لا حول ولا قوة الا بالله) دستور می‌دهم. پس چون زنش را از این خبر آگاه کرد، زنش گفت: چه نیکوست آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده‌اند. سپس عنایت خداوند جل جلاله در رسید و دشمن از پسرشان غافل شد پس او از نزد دشمن گریخته و گوسفندانشان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝۳

«و» هر کس از خداوند جل جلاله پروا کند، حق تعالی «او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد» یعنی: از راهی که هرگز به خاطرش نمی‌گذرد و در حسابش نمی‌آید. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر من تلاوت نمودند: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۝۲﴾ و **وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ...** ﴿۳﴾ و چون از تلاوت آن فارغ شدند، فرمودند: «یا اباذر! لو أن الناس كلهم أخذوا بها كفتهم: ای اباذر! اگر همه مردم به آن تمسک ورزند، همه آنان را بسنده است». بنابراین، کسی که زنش را طلاق می‌دهد سپس در هنگام مفارقت و جدایی وی بر سپری شدن عده

گواه می‌گیرد، یا در هنگام رجوع به وی گواه می‌گیرد، خداوند عز وجل برای او از آن تنگنا راه بیرون رفتی قرار می‌دهد؛ پس فقط کسی در این تنگنا باقی می‌ماند که از احکام خداوند عز وجل در امر طلاق و رجعت مخالفت کند «و هر کس بر خدا توکل کند پس خدا او را کافی است» یعنی: هر کس در سختی‌ها و حادثه‌ها بر خدای عزوجل تکیه و اعتماد کند، حق تعالی او را در نگرانی و پریشانی وی کافی است و او را از تنگناهای هر دو سرا به سلامت می‌رهاند «بی‌گمان خداوند به مراد خویش رسنده است» یعنی: چیزی از وی فوت نشده و هیچ مراد و مطلوبی او را عاجز نمی‌گرداند و او سر رشته‌دار کار خویش است و احکام خویش را آن گونه که خواهد، بر خلقش نافذ می‌گرداند «به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است» یعنی: خدای سبحان برای سختی‌ها و آسوده‌حالی‌ها میعاد و اندازه‌ای مقرر کرده است که آن سختی‌ها و آسودگی‌ها با آن میعاد و اندازه به پایان می‌رسند بنابراین، اگر انسان تقدیر الهی را در نظر گرفته و یقین داشته باشد که همه چیز به تقدیر و توفیق اوست، در این صورت جز تسلیم به قضا و قدر حق تعالی و توکل بر او، راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند. سدی می‌گوید: «مراد از این که خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است، مقرر کردن اندازه حیض و عده است».

وَالَّتِي يَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرْبَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

«و آن زنان شما که از حیض نومید شدند» مراد زنان بزرگسالی هستند که عادت ماهیانه آنان (حیض) قطع شده و از آن نومید شده‌اند؛ «اگر به شبهه افتادید» و ندانستید که عده آنان چگونه است «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است. اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب بیماری «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عده آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه

است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می‌شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد می‌شود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده‌شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می‌رسد، هرچند - از نظر جمهور فقها - وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هر کس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی‌ای فراهم می‌سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند. ضحاک در تفسیر آن می‌گوید: «هر کس از خدا عزوجل پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی‌ای پدید می‌آورد».

از ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان - یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیضشان قطع شده است و زنان باردار - باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَنْقُ اللَّهَ يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ۝

«این حکم خداست که آن را به‌سوی شما فرستاده است و هر کس از خدا پروا کند» در عمل به احکام وی و رعایت حقوقی که بر ذمه‌اش واجب است؛ «بدی‌هایش را از وی می‌زداید» پس او را در برابر آنها محاسبه نمی‌کند «و پاداشش را بزرگ می‌گرداند» یعنی: برایش در آخرت پاداش عظیمی را عطا می‌کند که همانا بهشت است.

أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكُنْتُمْ مِنْ وُجُوهِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِيُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمِلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَقَّ بَضْعَنَ حَمَلِهِنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَنْتُمْ يُنْتَكَمُ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَسَرِّضُوا لَهُنَّ

أُخْرَى ﴿٦﴾

«زنان مطلقه را در همانجایی سکنی دهید که خود سکنی دارید» یعنی: آنها را در بعضی از جای سکناى خودتان مسکن دهید و اسکان دادنشان حقی است واجب «به قدر طاق خود» یعنی: ایشان را در حد وسع و توان خود سکنی دهید. قتاده در تفسیر آن می‌گوید: «اگر حتی در بغل اطاق خود برای او جایی یافتید، او را در همانجا سکنی دهید». این حکم مربوط به زن مطلقه رجعی است اما زنی که سه طلاق گفته شده، نه بر عهده شوهر نفقه‌ای دارد و نه مسکنی. ولی احناف این حکم را بنا بر تعمیم آن می‌شناسند و لذا می‌گویند: نفقه و مسکن برای هر زن مطلقه‌ای که عده دارد واجب است، هرچند طلاق باین داده شده باشد و هرچند باردار نباشد، به دلیل این بخش از آیه کریمه: «و به آنان زیان نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید» در مسکن، یا در نفقه «و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آن‌که وضع حمل کنند» و چنین نپندارید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازه مدت عده زنان غیر باردار است. شایان ذکر است که میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلقه خلافی نیست «پس اگر برای شما شیر دادند» یعنی: اگر آن زنان مطلقه بعد از وضع حمل و انقضای عده، فرزندان شما را شیر نیز دادند؛ «پس اجرتشان را پردازید» یعنی: اجرت شیردهی‌شان را «و در میان خود بر وجه پسندیده مشورت کنید» این خطاب متوجه شوهران و زنانی است که با طلاق در میانشان فراق و جدایی واقع شده است. یعنی: در میان خود به نحوی که پسندیده و معروف است، مشاوره کنید و باید برخی از شما سخنان معروف و پسندیده برخی دیگر را در مورد فرزند بپذیرند و نباید آثار سوء طلاق فضای مناسبات میان شما را چنان تیره و تار گرداند که مصلحت را زیر پا گذارید پس باید هم مصلحت مادر رعایت شود، هم مصلحت فرزند و هم حال پدر بنابراین، پدر نباید در انفاق مال بخل ورزد و مادر نباید عرصه را بر پدر تنگ کند. این

آیه، نظیر آیه (۲۳۳) از سوره بقره است: ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ که تفسیر آن گذشت. «و اگر به توافق نرسیدید» یعنی: اگر در مزد شیردهی مادر به توافق نرسیدید و شوهر نپذیرفت که به مادر پاداشی را که او می‌خواهد بدهد و مادر هم ابا ورزید از این که به فرزندش جز در قبال آن مزد، شیر بدهد؛ «پس برای او» یعنی: برای پدر «زنی دیگر شیر خواهد داد» یعنی: پدر زنی را دیگر اجیر خواهد کرد تا فرزندش را شیر دهد لذا مادر به شیر دادن فرزند مجبور نیست.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

«باید که خرج کند» بر زنان مطلقه، زنان شیرده و فرزندان نوزاد؛ «توانگر از توانگری خود» یعنی: توانگر باید در حد توانگری خود در این امر توسعه و گشایش دهد «و آن کس که بر وی روزی‌اش تنگ شده است» یعنی: کسی که فقیر و تنگدست است؛ «پس باید از آنچه که خداوند به او بخشیده است» از روزی «خرج کند» و بر او بیش از این تکلیفی نیست «خداوند هیچ کس را جز به قدر آنچه که به او بخشیده است» از رزق و روزی «تکلیف نمی‌کند» لذا فقیر را بدان مکلف نمی‌کند که آنچه را در وسع و توانش نیست نفقه کند و مانند توانگران بذل و بخشش نماید «به زودی خدا پس از تنگدستی آسایشی را پدید خواهد آورد» یعنی: پس از سختی و فقر، گشایش و توانگری‌ای را پدید خواهد آورد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَنَّتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَهَا حَسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا تَكْرًا ﴿٨﴾

«و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند» یعنی: چه بسیار بودند اهالی شهرها و آبادیهایی که از فرمان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و پیامبرانش سر پیچیدند و عصیان پیشه کردند؛ «پس حساب کردیم با آنان حسابی سخت» یعنی: آنان را در

برابر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند به سختی محاسبه کردیم «و آنها را به عذابی سخت عذاب کردیم» یعنی: اهالی آن شهرها را در آخرت به عذابی بزرگ و بسیار سخت عذاب می‌کنیم و در دنیا نیز با گرسنگی و قحطی، شمشیر جهاد، فروبردن در زمین و مسخ عذابشان کردیم.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

«تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند» یعنی: فرجام سنگین عذابی را که جزای کفر آنهاست چشیدند و «سرانجام کارشان زیانکاری بود» یعنی: پایان کار اهالی آن شهرها، به هلاکت دنیا و عذاب آخرت انجامید پس اموال، خانواده‌ها و جانهای خویش را در این راه باختند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾ رَسُولًا يَنْتَلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

«خداوند برای آنان عذابی سخت مهیا کرده است» در سرای آخرت، که همانا عذاب آتش است «پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید» یعنی: ای صاحبان عقل‌های برتر از این امت محمد ﷺ و ای کسانی که برای خداوند ﷻ تسلیم شده و از پیامبرش ﷺ پیروی کرده‌اید؛ «از خداوند پروا کنید» پس در ایمانتان راستگو و صادق باشید و مانند امت‌هایی نباشید که پیش از شما سر پیچیدند؛ که در آن صورت به سخت‌ترین حساب مورد محاسبه قرار می‌گیرید و از جنس همان عذاب، معذب می‌شوید. این خطاب دلالت بر آن دارد که فقط مؤمنان دارای عقل و فهم، برترند «هرآینه خدا به‌سوی شما ذکری فرود آورده است» که همانا قرآن عظیم است. به‌قولی: مراد از ذکر در اینجا خود پیامبر ﷺ اند، از این جهت حق تعالی به دنبال آن فرمود: «پیامبری را» اما بنا بر وجه اول معنی این است: به‌سوی شما قرآنی را فرود آورد و پیامبری را همراه

با این قرآن فرستاد؛ «که آیات مبینات الهی را بر شما می‌خواند» یعنی: آیاتی را که احکام مورد نیاز مردم را برایشان روشن می‌سازد و بیان می‌کند «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد» یعنی: تا خداوند متعال با این آیات کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌های گمراهی به سوی نور هدایت و از ظلمات کفر به سوی نور ایمان بیرون آورد «و هر کس به خداوند ایمان آورد و عمل شایسته کند» یعنی: هر کس در میان باور و عمل به آنچه که خداوند عَلَّامٌ آن را بر وی فرض نموده است، جمع کند «او را به باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد، جاودان و ابدی درآند به راستی که خداوند روزی او را نیکو ساخته است» یعنی: به راستی که روزی‌اش را برای وی در بهشت توسعه داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

«خدا ذاتی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین را آفرید» در حدیث شریف صحیح مرفوع آمده است: «من ظلم شبرا من الأرض طوقه من سبع أرضين: هرکس به اندازه یک وجب از زمین ظلم کند، آن وجب زمین از هفت زمین طوق گردن او می‌شود». جمهور علما نیز بر آنند که هفت طبقه زمین وجود دارد که بعضی از آنها بر بالای بعضی دیگر قرار دارند. و آیا مراد از زمین‌های هفت‌گانه این است که کره زمین دارای هفت طبقه است و هر طبقه آن یک زمین نامیده شده، یا مراد از آنها سیارات هفت‌گانه‌ای است که به زمین شباهت و مشترکاتی دارند، یا هم مراد از آنها هفت زمین مانند زمین ما است که تابع خورشیدهای دیگری مانند خورشید ما می‌باشند؟ در این رابطه اقوال متعددی وجود دارد. والله اعلم «در میان آنها امر فرود می‌آید» یعنی: امر از آسمانهای هفت‌گانه به سوی زمین‌های هفت‌گانه فرود می‌آید. قتاده می‌گوید: «در هر زمینی از زمینها و در هر آسمانی از آسمانهای حق تعالی، خلقی از مخلوقات او و امری از فرمانهای او و قضایی از قضاهاى او حاکم است». به قولی: مراد

از نزول امر الهی، همان اداره و تدبیری است که حق تعالی از تدبیرهای شگفت‌آسای خود در آسمانها و زمین‌های هفت‌گانه انجام می‌دهد و می‌پردازد پس با این تدبیر باران را فرود آورده و سبزیجات و رستنی‌ها را بر می‌آورد، شب و روز و زمستان و تابستان را پدید می‌آورد و همین‌گونه تمام امور را «تا بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست» یعنی: حق تعالی تدبیر کار آسمانها و زمین را سامان داد و فرمان را فرود آورد تا به کمال قدرت وی پی برید (و) پی برید به «این که خداوند بر هر چیز احاطه علمی دارد» پس هیچ موجودی از حیظه علم وی خارج نیست.

﴿سوره تحریم﴾

مدنی است و دارای (۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر ﷺ در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...﴾ «تحریم» نامیده شد.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْنِي مَرْضَاتِ أَرْوَاحِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۱)

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می کنی؟» مانند حرام کردن عسل، یا حرام کردن کنیزت ماریه - بنابر اختلافی که در روایات مربوط به سبب نزول وجود دارد. ابن کثیر در بیان سبب نزول نقل می کند که: رسول اکرم ﷺ چون از نماز عصر بر می گشتند، بر ازواج مطهرات سرکشی نموده و نزد یکی از ایشان - زینب بنت جحش رضی الله عنها - درنگ می کردند و از عسلی که داشت می نوشیدند. پس عائشه و حفصه رضی الله عنهما از روی رشک زنانه با هم چنین تباری کردند که وقتی رسول خدا ﷺ به حجره ایشان آمدند، به ایشان بگویند: از شما بوی مغفیر^۱ می آید؛ پس بدین سبب آن حضرت ﷺ عسل را بر خود حرام کردند. و این صحیح ترین روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه است. اما در روایتی دیگر آمده است: رسول اکرم ﷺ در حجره حفصه با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت ﷺ بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است. حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می شود؟ ایشان برای او سوگند خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. اما حفصه این راز را با عائشه رضی الله عنها در میان گذاشت.

^۱ مغفیر: صمغی است گیاهی و بسیار بدبوی.

«خشنودی زنان خود را می‌طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است «و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد. به قولی: این کار رسول خدا ﷺ گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند ﷻ ایشان را بر آن سرزنش کرد. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر ﷺ بر ترک اولی و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود».

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

«قطعا خداوند برای شما گشودن» و شکستن «سوگندهایتان را مشروع کرده است» با ادای کفاره چنان‌که خداوند متعال این حکم را در سوره «مائده/۸۹» نیز بیان کرده است. مقاتل می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ به کفاره این کار برده‌ای را آزاد کردند». حسن می‌گوید: «آن حضرت ﷺ کفاره ندادند زیرا ایشان آمرزیده هستند».

علما در بیان احکام این آیه گفته‌اند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پابندی به حرمت لازم نیست زیرا حرام و حلال کردن حق ویژه خدای سبحان است. ولی اگر کسی چنین کرد، برخی از فقها - و از جمله ابوحنیفه رحمته الله - بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ مثلا اگر کسی لباس، یا غذا، یا آشامیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند ﷻ مباح کرده است، بر خود حرام کرد این به منزله سوگند (یمین) است بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می‌شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود. این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه رحمته الله اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را

داشت، ظاهر واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدم‌معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است. اما شافعی رحمته الله علیه این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. «و خداوند مولای شماست» یعنی: سرور، دوست، کارساز و نصرت‌دهنده شماست «و اوست دانا» به آنچه که صلاح و فلاح شما در آن است «حکیم» است در افعال و سخنان خویش.

وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ، وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ، قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾

«و آن‌گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت» و او - چنانچه گذشت - حفصه رضی الله عنها بود و سخن نهانی ایشان عبارت از حرام کردن ماریه یا حرام کردن عسل بر خود بود. کلبی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور نهانی به حفصه گفتند که: «پدرت و پدر عائشه بعد از من بر امتم خلیفه و جانشینم خواهند شد». «پس چون آن سخن را افشا کرد» یعنی: چون حفصه آن خبر را با عائشه در میان گذاشت به گمان این‌که در این کار حرجی نیست و اشکالی وجود ندارد «و خدا پیامبر را بر افشای آن مطلع گردانید، بخشی از آن را اظهار کرد» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از آن سخنی را که حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف‌نظر کرد» یعنی: آن حضرت صلی الله علیه و آله از روی کرم و از باب تغافل، از اظهار بخشی دیگر از آن سخن که حفصه افشایش کرده بود صرف‌نظر نمود. سفیان می‌گوید: «تغافل - یعنی خود را به بی‌خبری زدن - از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر صلی الله علیه و آله «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر صلی الله علیه و آله «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی‌ماند «با خبر کرد». از این آیه دانسته می‌شود که نهان داشتن راز بر زنان بس دشوار است.

إِن نُّوبًا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

«اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید» و بعد از این، رازهای پیامبر ﷺ را نگه دارید و آنچه را که او دوست می‌دارد، دوست بدارید و آنچه را که ناخوش می‌دارد، ناخوش بدارید این کار برای شما بهتر است و در این صورت توبه شما پذیرفته می‌شود «به راستی که دل‌های شما بر گشته است» یعنی: اگر به‌سوی خداوند ﷻ توبه کنید، قطعاً دل‌های شما به توبه‌کردن از همدستی علیه پیامبر ﷺ مایل است و دستور خداوند ﷻ را به سمع قبول دریافته است «و اگر با هم علیه رسول اکرم متفق شوید» یعنی: اگر با هم در رشک و رقابت زنانه بر رسول خدا ﷺ و افشای راز وی، همدستی و تبانی کنید؛ «در حقیقت خدا خود مولای اوست و جبرئیل و شایستگان مؤمنان» یعنی: بدانید که در آن صورت خداوند متعال خود عهده‌دار یاری دادن پیامبر خویش است و همچنین جبرئیل و کسانی از بندگان مؤمنش که صالح‌اند، همچون ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما پس قطعاً پیامبر ﷺ در میدان نصرت و یاریابی کم نمی‌آورد و او از این جهت پشتوانه نیرومند و تسخیرناپذیری دارد «و فرشتگان بعد از این» یعنی: بعد از نصرت خداوند ﷻ، نصرت جبرئیل و نصرت مؤمنان صالح، فرشتگان نیز «پشتیبانند» یعنی: یاوران و پشتیبانانی برای پیامبر ﷺ هستند پس وقتی خدا ﷻ، مؤمنان و فرشتگان همه پشتیبان پیامبر ﷺ باشند، تبانی دو زن علیه کسی که این همه پشتیبان داشته باشد به کجا خواهد رسید؟! به‌قولی: تبانی و همدستی میان عائشه و حفصه رضی‌الله عنهما، در تحکم بر رسول اکرم ﷺ در امر نفقه بود.

سبحان‌الله! ما جز رسول خدا ﷺ چنین یاری، کمک، عصمت و تأیید ربانی‌ای را برای هیچ یک از انبیا و رسل علیهم‌السلام سراغ نداریم. روایت شده است که چون حفصه راز رسول اکرم ﷺ را برای عائشه افشا کرد، رسول اکرم ﷺ از زنان خویش ایلاء کرده و از آنها یکماه کناره گرفتند پس آیه: ﴿لِمَ تَحْرِمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ نازل شد.

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَنَاطٍ تَبَيَّنَتِ عِدَاتِ سَخِيحَتِ تَبَيَّنَتِ وَأَنْكَارًا

«چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد» پس باید شما زنان پیامبر ﷺ به هوش باشید. قابل ذکر است که کلمه «عسی» چه بسا» در قرآن کریم موجب تحقق ما بعد آن است، جز در همین مورد. به قولی: «عسی» در اینجا نیز موجب تحقق ما بعد خود است ولی به شرط طلاق دادن پیامبر ﷺ معلق می‌باشد. آری! اگر پیامبر ﷺ شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که «زنانی باشند مسلمان، مؤمن» یعنی: برپا دارنده فرایض اسلام و مؤمن به خداوند ﷻ، فرشتگان، کتابها و پیامبرانش «قانت» یعنی: فرمانبردار خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ «توبه کار» از گناهان خویش «پرستشگر» برای خداوند ﷻ و خاشع و ذلیل برای وی «روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه» ثیب: زنی است که ازدواج کرده، سپس شوهرش او را طلاق داده یا مرده است. بکر: دوشیزه است.

بخاری در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده است که عمر رضی الله عنه فرمود: زنان رسول اکرم ﷺ در غیرت، رقابت و چشم‌وهم‌چشمی بر ایشان با هم همداستان شدند. پس من به آنان گفتم: چه بسا اگر او شما را یکجا طلاق دهد، پروردگارش برایش زنانی بهتر از شما جانشین گرداند. همان بود که این آیه نازل شد. شایان ذکر است که این آیه جامع اوصاف یک زن نمونه است پس کسی که می‌خواهد زنی را برگزیند، باید این اوصاف را در وی سراغ نماید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَوًّا أَنفُسُهُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

«ای مؤمنان! خود را حفظ کنید» با انجام دادن آنچه که حق تعالی شما را بدان امر کرده است و ترک آنچه که شما را از آن نهی کرده است «و خانواده‌تان را» حفظ کنید

با دستور دادنشان به طاعت خداوند ﷻ و نپیشان از نافرمانی‌های وی. آری! حفظ کنید خود و خانواده‌تان را «از آتشی که آتش‌انگیز آن مردم و سنگها هستند» یعنی: آن آتش، آتشی است بزرگ و از نوعی دیگر که با مردم و سنگها برافروخته می‌شود چنان‌که دیگر آتش‌ها با هیزم و نفت... بر افروخته می‌شوند. ابن جریر می‌گوید: «پس بر ماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مروا أبناءکم بالصلاة لسبع واضربوهم علیها لعشر و فرقوا بینهم فی المضاجع: فرزندان‌تان را در هفت سالگی ایشان به نماز امر کنید و آنان را به خاطر نماز در ده سالگی ایشان بزیند و میانشان در خوابگاه‌ها جدایی افکنید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ پدری به فرزندش هدیه‌ای بهتر از ادب نیکو نداده است». «بر آن آتش فرشتگانی درشتخو گمارده‌اند» یعنی: نگهبانانی از فرشتگان بر آتش دوزخ گمارده شده‌اند که متولی و عهده‌دار امر آن و تعذیب اهل آن می‌باشند، این فرشتگان که تعدادشان بجز اعوان و همکارانشان نوزده تن است - چنان‌که در سوره «مدثر/۳۰» خواهد آمد فرشتگانی‌اند سخت درشتخو بر اهل دوزخ «سخت‌رو» و سخت روش برآنان، چنان‌که هرگاه اهل دوزخ از آنان تقاضای رحم و عطوفت نمایند، بر آنان رحم نمی‌کنند زیرا آنها فقط برای عذاب آفریده شده‌اند «از خداوند در آنچه فرمانشان داده است نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند» یعنی: فرمان را در وقت آن بی هیچ درنگ و تأخیری انجام می‌دهند و آن را نه از وقت آن پیش می‌افکنند و نه هم در آن تأخیر می‌کنند. شایان ذکر است که فایده آوردن دو جمله: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾: (از خدا در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند) این است که جمله اول در بیان نفی استکبار از فرشتگان در گذشته و جمله دوم برای بیان حال آینده و فوریت امتثال امر و نفی تأخیر و تبلی از ایشان در اجرای آن است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَا تَعْتَدُوْا الْيَوْمَ اِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿٧﴾

و برای آن که کفار نا امید گردند و طمع‌هایشان بریده شود، در هنگام افگندنشان به دوزخ به آنان گفته می‌شود: «ای کافران! امروز عذر پیش نیاورید» زیرا هیچ عذری ندارید، یا از آن رو که پیش آوردن عذر هیچ سودی به حالتان نمی‌کند «جز این نیست که به حسب آنچه» در دنیا «می‌کردید جزا داده می‌شوید» پس هیچ ستمی در کار نیست.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا تُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ اَنْ يُّكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم مِّنْ جَنَّتِ بَحْرِيٍّ مِّنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ تُوْرَهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وِبِاَيْمٰنِهِمْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰتِنَا لَنَا تُوْرٰنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿٨﴾

و از آنجا که انسان غیر معصوم خالی از گناه نیست، اینک حق تعالی در دومین ندا مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: «ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای نصوح کنید» توبه نصوح: توبه صادقانه است. به قولی؛ توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش‌خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن و عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد؛ که این بی‌شک توبه خالصانه‌ای است. نسفی در تعریف توبه نصوح می‌گوید: «توبه نصوح توبه‌ای است که پارگی‌های دینت را رفو و خللت را مرمت کند». از علی رضی الله عنه سؤال شد که توبه چیست؟ فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

- ۱ - پشیمانی از گناهان گذشته.
- ۲ - اعاده فرایض.
- ۳ - رد مظالم و حقوق.
- ۴ - حلالیت خواستن از خصم‌ها.
- ۵ - عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.
- ۶ - این که نفست را در طاعت خدای عزوجل تمرین و پرورش دهی چنان‌که آن را در معصیت وی پرورش داده‌ای.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «پشیمانی توبه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنان‌که در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب خداوند جل جلاله به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه‌ای که طمع و توقع ایجاد می‌کند نه قطعیت، اشعاری است بر این‌که زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و این‌که لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد «و» چه بسا «شما را به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد» تفسیر این معنی در سوره «حدید» گذشت و در آنجا بیان شد که همراهی این نور با مؤمنان در حال رفتنشان بر صراط است «می‌گویند: پروردگارا! برای ما نور ما را تمام ده و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیز توانایی» این دعای مؤمنان در هنگامی است که خداوند متعال نور منافقان را خاموش می‌گرداند چنان‌که بیان و تفصیل آن در سوره «حدید/۲۸» گذشت.

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۗ وَمَا وَدَّهٖمْ جَهَنَّمُ وَاِنَّهَا لَمَصِيْرٌ ﴿٦١﴾

سومین ندای حق تعالی، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است: «ای پیامبر! با کافران جهاد کن» با شمشیر و انواع سلاح و جنگ‌افزار «و» جهاد کن «با منافقان» به حجت و برهان و برپا داشتن حدود بر آنان زیرا آنان موجبات حدود را مرتکب می‌شوند «و بر آنان درستی کن» یعنی: بر منافقان در دعوت و فرمان دادنشان به شرایع و قوانین اسلام از شدت کار بگیر و با کفار با سلاح بجنگ. از این روی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرد برخی از منافقان از مسجد امر نمودند در حالی که می‌گفتند: بیرون رو ای فلان! بیرون رو ای فلان! و این عذابشان در دنیا است «وجایگاهشان» در آخرت «دوزخ است و بد سرانجامی است» دوزخ.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِن عِبَادِنَا

صَلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

سپس خداوند عز وجل در این مورد که هیچ کس نمی‌تواند عذابش را از کسی دیگر دفع نماید و در این باره که آمیزش و معاشرت کفار با مسلمانان هیچ سودی به‌حالشان ندارد - چنانچه ایمان در دل‌های خودشان جای نگرفته باشد - مثلی آورده و می‌فرماید: «خداوند درباره کافران زن نوح و زن لوط را مثلی آورده که در حباله نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما» یعنی: نوح و لوط علیهما السلام «بودند پس به آن دو خیانت کردند» یعنی: آن دو زن به آن دو بنده ما خیانت کردند. نقل است که زن نوح علیها السلام به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. زن لوط علیها السلام نیز با برافروختن آتش در شب و با بلند کردن دود در روز، قومش را از آمدن مهمان برای لوط علیها السلام خبر می‌داد. «پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند» یعنی: نوح و لوط علیهما السلام به سبب این‌که آن دو زن، همسرانشان بودند نه هیچ نفعی به آن دو رسانیدند و نه چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع کرده توانستند با وجود آن‌که نوح و لوط هر دو نزد خدای عزوجل بس گرامی بودند «و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید» یعنی: برای آن دو زن در آخرت گفته می‌شود، یا در هنگام مرگ به آنها گفته شد: همراه اهل کفر و معاصی به آتش داخل شوید.

چنان‌که از سیاق آیات بر می‌آید، این آیات در باره تأدیب دو همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که قبلاً نام بردیم ایراد شده است و برای همیشه درس بزرگی برای هر مرد و زن مؤمنی است، بدین جهت یحیی بن سلام گفته است: «این هشدار است که خداوند عز وجل عائشه و حفصه رضی الله عنهما را با آن از مخالفت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر حذر می‌دارد، آن‌گاه که ایشان در رشک و چشم‌وهم‌چشمی با دیگر ازواج مطهرات علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تبانی کردند». آری! ایشان را به این حقیقت ملتفت می‌سازد که هرچند در حباله نکاح بهترین خلق خدا عز وجل و خاتم پیامبران وی هستند اما باید بدانند که این امر در مقام حساب و کتاب هیچ چیز از خواست خدا عز وجل را در مورد آنان دفع نمی‌کند و هیچ سودی به‌حالشان ندارد. شایان ذکر است که خدای عزوجل عائشه و حفصه رضی الله

عنهما را با توبه صحیح و خالصانه‌ای که کردند، از گناه این همدستی علیه رسول خویش ﷺ پاک کرد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

«و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثلی آورده است» این مثل گویای آن است که صولت کفر هیچ زیانی به مؤمنان نمی‌رساند چنان‌که به زن فرعون زیان نرسانید زیرا در همان حال که او در قید همسری کافرترین کافران بود اما با ایمان به خدای عزوجل بهشت‌های پرناز و نعمت برایش مسلم شد. گفتنی است که اسم وی آسیه بنت مزاحم است که عمه موسی عليه السلام بود و به او ایمان آورد پس فرعون وی را سخت شکنجه کرد تا از ایمان بازش دارد «آن گاه که گفت» زن فرعون در حالتی که زیر تعذیب و شکنجه فرعون قرار داشت؛ «پروردگارا! پیش خود برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن» یعنی: برایم خانه‌ای نزدیک به رحمت در برترین درجات مقربان بارگاهت بنا کن. ابن‌کثیر به نقل از علما می‌گوید: «آسیه قبل از دار، جار را انتخاب کرد زیرا پیش از آن‌که بگوید: برایم خانه‌ای در بهشت بناکن، گفت: عندک: در جوار خود». «و مرا از فرعون و عملش نجات ده» یعنی: مرا از خود فرعون و از اعمال شری که از وی سر می‌زند، نجات ده و رهایی بخش «و مرا از قوم ستمگر نجات ده» یعنی: از قوم فرعون که کفار قبطی بودند.

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْعَمَلِ الْإِسْلَامِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ ﴿١٢﴾

«و نیز» خداوند جل جلاله مثلی آورده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند «مریم دختر عمران را» کسی که خداوند جل جلاله کرامت دنیا و آخرت را برایش جمع کرد و او را بر زنان جهانیان برگزید با وجود آن‌که او در میان قومی نافرمان و عاصی به‌سر می‌برد؛

همان «که فرج خود را نگاهداشت» از آلودگی به بی‌حیایی و فحشاء «پس در او از روح خود دمیدیم» به این ترتیب که به جبرئیل فرمان دادیم تا در چاک پیراهن وی از جای گریبانش بدمد و در نتیجه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و کلمات پروردگار خود را تصدیق کرد» یعنی: مریم قوانین و احکامی را که پروردگار متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و آن این سخن جبرئیل علیه السلام به وی بود که: «من فرستاده پروردگارت هستم». و نیز تصدیق کرد اخباری را که جبرئیل علیه السلام به وی در مورد بشارت به تولد عیسی علیه السلام و این که او از پیامبران مقرب است، داد^۱ «و تصدیق کرد کتابهای او را» که عبارت از کتابهای نازل شده بر انبیای الهی بود «و از فرمانبرداران بود» یعنی: از گروهی بود که برای پروردگارشان مطیع‌اند زیرا خانواده مریم اهل بیت صلاح و طاعت و تقوی بودند. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ایراد تمثیل، هم از زنان شوهردار نمونه‌ای را ذکر کرد و هم از زن بی‌شوهری یاد کرد تا از بیوگان دلجویی کرده باشد. در حدیث شریف آمده است: «بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون‌اند».

^۱ نگاه؛ سوره «آل عمران» آیات (۴۲ - ۴۸).

﴿سوره ملك﴾

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت خداوند از سوی خودش، «ملک» نامیده شد و به نامهای «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می شود زیرا خواننده خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می دهد چنان که بیان خواهد شد. ابن عباس رضی الله عنه این سوره را «مجادله» می نامید به دلیل آن که این سوره از خواننده خود در قبر دفاع می کند.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیث بسیاری نقل شده است که از آن جمله این حدیث شریف است: «إن سورة فی القرآن ثلاثین آیه شفعت لصاحبها غفر له: ﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾»: همانا سوره ای در قرآن هست که سی آیه دارد و برای صاحب خود شفاعت کرد پس برایش آمرزیده شد، این سوره ﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هی المانعة، هی المنجیة، تنجیه من عذاب القبر: این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خواننده خود را از عذاب قبر نجات می دهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو سوره «الم تنزیل السجده» و «تبارک الذی...» را در هر شب می خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحب است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «این سوره جهانی بی جدیدی را از هستی و رابطه آن با آفریننده اش به تصویر می کشد، جهانی بی ای که مرزهای محدود زمانی و مکانی را در می نوردد...».

﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«تبارک است آن که به دست اوست ملک» تبارک: از برکت است که عبارت از رشد و فزونی حسی یا معنوی می باشد. یعنی خیر خداوند جل جلاله بسیار و انعام وی بزرگ است

و او از صفات مخلوقان برتر و والا و خجسته می‌باشد. مراد از ملک: فرمانروایی آسمانها و زمین در دنیا و آخرت است. «و او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد بلکه او هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرف می‌کند؛ از انعام نمودن یا انتقام گرفتن، از بلند بردن یا پست نمودن و از بخشیدن یا بازداشتن؛ و مؤمنان در دنیا به این امر دانا و باورمندند اما کفار منکر آن می‌باشند ولی در آخرت؛ احدی جز حق تعالی ادعای ملک و فرمانروایی را نمی‌کند و هیچ کس منکر فرمانروایی وی نمی‌گردد از این جهت است که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾: «خداوند فرمانروای روز جزاست» و نیز فرموده است: ﴿يَوْمَ هُمْ بَرْزُورٌ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾: «روزی که آنان سراپا آشکار باشند و از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، ندا آید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (پاسخ آید که) از آن خداوند یگانه قهار است» «غافر / ۱۶».

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيْتٰكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيْمُ ﴿۲﴾

«همان که مرگ و زندگی را آفرید» مرگ: انقطاع و جدایی روح از بدن؛ و حیات: تعلق و پیوند روح به بدن است. پس حیات در اینجا به این معنی است که: خدای عزوجل بشر را در ساختار انسانی‌اش آفرید و در وی روح را خلق کرد «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکو‌کردارتر است» یعنی: مرگ و زندگی را آفرید و شما را عاقل گردانید تا شما را مکلف سازد، سپس شما را بیازماید و آن‌گاه شما را بر مبنای این تکلیف، جزا و پاداش دهد. پس هدف اصلی از ابتلا، نمایان کردن کمال نیکوکاری نیکان است «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود «آمرزگار» است برای کسی که توبه و انابت پیشه کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: ﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ را تلاوت نمودند و چون به: ﴿اَيْتٰكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا﴾ رسیدند، فرمودند: «از محرمات خداوند جل جلاله پرهیز و در طاعت وی بشتاب».

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَأَنْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿٢﴾

«همان که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید» بر فراز یکدیگر، هر آسمانی را جدا از آسمان دیگر چنان که در حدیث «اسراء» و غیر آن آمده است. آسمان: ماده‌ای است که جز خدای سبحان کسی حقیقت آن را نمی‌داند، چنان که در احادیث شریف آمده است و فاصله آن از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجمصد سال راه است و امروزه در برنامه‌های فضایی این مسافت را به مایل می‌سنجند. به قولی: آسمان عبارت از مدارهای سیر سیارگان است چنان که دانشمندان نجوم نیز برآنند که آسمان عبارت از فضای خالی‌ای است که سیارگان در آن سیر می‌کنند. و اگر بدانیم که سیارگان و ستارگان دارای ابعاد بس متفاوت و مسافت‌های عظیمی هستند، در این صورت می‌توانیم عظمت کرات آسمانها را درک کنیم. «در آفرینش خدای رحمن هیچ بی‌ضابطه‌گی‌ای نمی‌بینی» یعنی: ای بیننده! تو هیچ تناقض، تباین، کجی و نابسامانی‌ای در آفرینش خدای بخشایشگر نمی‌بینی بلکه آفرینش وی بسیار به‌سامان، منظم و استوار است به طوری که بر وجود آفریننده خود دلالت می‌کند «باز بنگر، آیا هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟» یعنی: باز نگاهت را به آسمان بدوز و تأمل کن که آیا - با وجود عظمت و گستردگی آسمان - هیچ شکاف یا رخنه یا خلل و شکستگی‌ای در آن می‌بینی؟.

ثُمَّ أَنْجِعِ الْبَصَرَ كَرَيْنٍ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾

«باز دوباره چشم بگردان» یعنی: بارهای متوالی به طور پیاپی بنگر و نیک تأمل کن هرچند که نگرشت بسیار شود زیرا تکرار نگرش و تأمل، در اقامه حجت بلیغ‌تر و عذر و بهانه را قطع کننده‌تر است «تا نگاهت زبون و درمانده به‌سویت بازگردد» یعنی: اگر هم پیوسته بنگری و پیاپی تأمل کنی، نگاهت با ذلت و حقارت و خسته و مانده از این‌که در آفرینش آسمان چیزی از عیب را ببیند، به‌سویت باز می‌گردد.

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿٥﴾

«و هرآینه آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم» پس آسمان دنیا در نیکوترین ساختار، کامل‌ترین صورت، دل‌انگیزترین شکل و بسان نگارینه‌ترین تابلویی قرار گرفته است. ستارگان چراغها نامیده شدند زیرا همچون روشنی بخشیدن چراغ پرتو بر می‌افشانند «و آنها را رماننده شیاطین گردانیدیم» یعنی: این چراغها را آلات رجمی گردانیدیم که شیاطین به وسیله آنها رانده می‌شوند. البته این جمله مفید فایده دیگری غیر از این فایده است که ستارگان زینت و آرایشی برای آسمان دنیا هستند. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

۱ - زینتی برای آسمان.

۲ - رماننده‌ای برای شیاطین.

۳ - نشانه‌هایی که به وسیله آنها در خشکی و دریا راهیابی می‌شود».

«و برای آنان عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم» یعنی: برای شیاطین بعد از سوختاندن آنها در دنیا به وسیله شهابهای آسمانی، عذاب آتش را آماده کرده‌ایم.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٦﴾

«و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» از بنی آدم، یا از هر دو گروه بنی آدم و جن «عذاب جهنم است و چه بد سرانجامی است» جهنم که بدان می‌گرایند و می‌پیوندند.

إِذَا الْقَوُافِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾

«چون در آن افکنده شوند» چنان‌که هیزم در آتش افکنده می‌شود؛ «برای آن آوازی مانند آواز خر می‌شنوند» شهیق: آوازی مانند آواز خر در اول نعره آن است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آواز جهنم در هنگام افگندن کفار در آن، همچون آواز خر است آن گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و سپس عرعر تندی می‌کشد

که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزد». «و آن برمی‌جوشد» یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد.

تَكَادُ تَمِيْرٌ مِّنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْفِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيْرٌ ﴿٨﴾

«نزدیک است که از خشم پاره پاره شود» یعنی: نزدیک است که دوزخ از شدت خشم بر کفار، از هم شگافته و پاره‌پاره شود «هرگاه که فوجی در آن افکنده شوند» فوج: یک گروه از مردماند «نگهبانانش از آنان می‌پرسند» یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ که «مالک» و همکاران وی‌اند از سر تویخ و سرکوفت از دوزخیان می‌پرسند: «آیا نزد شما» در دنیا «بیم‌دهنده‌ای نیامد» که شما را از چنین روز سختی بیم و هشدار دهد؟.

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيْرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنشَرْنَا إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيْرٍ ﴿٩﴾

«گویند: چرا، نزد ما هشداردهنده‌ای آمد» یعنی: فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار ما نزد ما آمد و ما را بیم و هشدار داد و ما را از چنین روزی آگاهانید «پس تکذیب کردیم» آن هشداردهنده را «و گفتیم: خداوند چیزی فرو نفرستاده است» بر زبان شما از امور غیب، اخبار آخرت و شرایع و احکامی که متضمن بیان چیزهایی باشد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از ما می‌طلبد «شما جز در گمراهی بزرگ نیستید» یعنی ما به پیامبران گفتیم: بی‌گمان شما از حق و راه صواب دور هستید. یا این سخن نگهبانان دوزخ به دوزخیان است. به هر حال؛ خدای عزوجل در این آیه از عدالتش در معامله با خلقش یادآور می‌شود و این‌که او هیچ کس را جز بعد از برپا داشتن حجت علیه وی عذاب نمی‌کند.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيْرِ ﴿١٠﴾

«و گویند» کفار «اگر شنیده بودیم» به سمع قبول و فهم «یا تعقل کرده بودیم» مانند تعقل و درک و دریافت کسی که نیک می‌نگرد و می‌اندیشد؛ «از زمره دوزخیان

نبودیم» بلکه می‌بایست به آنچه که خدای عزوجل برای ما نازل کرده بود ایمان می‌آوردیم و از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ متابعت و پیروی می‌کردیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾

«پس به گناه خود» یعنی: به کفر خود که به سبب آن سزاوار عذاب دوزخ شدند «اعتراف کردند پس دوری باد بر اهل دوزخ» یعنی: دور باشند از رضای خداوند عَزَّ وَجَلَّ و رحمت وی. بدین‌گونه خداوند متعال عذاب را گریبانگیر آنان می‌سازد، بعد از آن‌که به گناه خود اعتراف می‌کنند زیرا با این اعتراف است که علیه آنان حجت بر پا می‌شود و برایشان عذری باقی نمی‌ماند. در حدیث شریف آمده است: «لن يهلك الناس حتى يعذروا من انفسهم: مردم هرگز نابود ساخته نمی‌شوند تا این‌که از جانب خویش عذر نمایانده شوند». یعنی: حجت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يدخل أحد النار إلا وهو يعلم أن النار أولى به من الجنة: هیچ کس به دوزخ داخل نمی‌شود مگر این‌که می‌داند که دوزخ به او از بهشت سزاوارتر است».

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١٢﴾

«بی‌گمان کسانی که غایبانه از پروردگار خویش می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب او می‌ترسند که او و عذابش را ندیده‌اند پس از بیم عذابش به او ایمان آورده و در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند؛ «آنان را آمرزشی» است بزرگ که خداوند عَزَّ وَجَلَّ به سبب آن از گناهانشان در می‌گذرد «و» برای ایشان «مزدی بزرگ است» که همانا بهشت می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «سبعة يظلهم الله تعالى في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله ... منهم: ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه: هفت کس‌اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه‌ای جز سایه وی نیست، در سایه عرش خود جای می‌دهد ... و از

جمله ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به سوی خود می خواند ولی آن مرد می گوید: من (این کار بد را نمی کنم زیرا) از خداوند عَلَّامٌ می ترسم. و از جمله ایشان مردی است که صدقه ای می دهد و آن را مخفی می دارد تا بدانجا که دست چپ وی پی نمی برد به آنچه که دست راستش انفاق می کند.

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٣﴾

«و اگر سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید» یعنی: اگر سخن خود در مورد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پوشیده دارید، یا آشکار نمایید بدانید که خداوند عَلَّامٌ همه اینها را می داند و هیچ چیز از آن بر وی مخفی نمی ماند «بی گمان او به آنچه در سینه هاست» یعنی: او به راز دلها و به خلیجان اندرونها «دانا است».

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: این آیه درباره مشرکان نازل شد که مشغول عیب جوئی و طعن زدن به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند پس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن آنها به یکدیگر می گفتند: «سخنتان را پوشیده دارید تا خدای محمد نشنود». اما خطاب آیه کریمه عام است برای تمام خلق در تمام اعمالشان.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾

«آیا کسی که آفریده است نمی داند؟» یعنی: آیا کسی که خود این سخنان پنهانی و راز دلها را خلق و ایجاد کرده است، بدانها علم ندارد؟ آخر حق تعالی انسان را به دست بلا کیف خویش آفریده است و مسلماً داناترین کس به یک شیء آفریده شده، صانع و آفریننده آن است «با این که او خود لطیف خبیر است» یعنی: دانا است به همه دقایق و از جمله به آنچه که در دلهاست؛ خبیر و آگاه است به آنچه که دلها پنهان می دارند پس هیچ امر پوشیده ای بر او پنهان نمی ماند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾

«اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید» یعنی: آن را هموار و نرم گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید به گونه‌ای که نشستن و راه رفتن بر آن دشوار باشد «پس در مناكب آن راه روید» یعنی: در فراخنا و اطراف وجوانب آن برای انواع کسب و کار و تجارت رهسپار شوید «و از رزق خدا بخورید» یعنی: از آنچه که خداوند متعال برای شما روزی داده و آن را برای شما در زمین آفریده است، بهره ببرید. بدین سان خدای عزوجل با تمکین دادن فرزندان آدم در زمین و دادن توانمندی به دست آوردن خیرات و برکات آن برایشان، بر آنان منت می‌گذارد ولی بر آنان است که بدانند؛ سرانجام بازگشت‌شان به سوی اوست از این جهت فرمود: «و رستاخیز به سوی اوست» یعنی: برانگیختنتان از قبرهایتان به سوی اوست نه به سوی غیر او. مراد این دو آیه و ماقبل آن تهدید کافران است پس گویی حق تعالی فرمود: هان ای کفار! بدانید که من به امور آشکار و نهان شما دانایم پس از من بیمناک و از عذابم برحذر باشید زیرا این من هستم که شما را در این زمین ساکن گردانیده و آن را سبب منافع و ارزاق شما قرار داده‌ام و اگر بخواهم شما را به این زمین فرو می‌برم چنان‌که می‌فرماید:

ءَأَمِنْتُمْ مِّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخِفَّفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾

«آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید؟» و او خداوند عَلَّامٌ است زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می‌باشد. آری! آیا ایمن شده‌اید از این «که شما را» مانند قارون «در زمین فرو برد» بعد از آن‌که زمین را برایتان رام گردانید که در فراخنای آن راه می‌روید «پس بناگاه زمین به تپیدن افتد» یعنی: زمین در هنگام فروردنتان به لرزوه و جنبش در می‌آید، بر خلاف حالت طبیعی خود که رام و آرام بوده است.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ ﴿١٧﴾

«آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر شما حاصبی بفرستد؟» یعنی: باران سنگی از آسمان بفرستد چنان‌که سنگها را بر قوم لوط و اصحاب فیل فرستاد؟ به‌قولی؛ حاصب: بادی است که از آن سنگریزه می‌بارد «پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است؟» آن گاه که عذابم را معاینه و مشاهده کنید اما دانستن در آن هنگام هیچ به درد شما نمی‌خورد. مفسران در معنی: ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ﴾: «آیا از کسی که در آسمان است، ایمن شده‌اید؟» گفته‌اند: یعنی آیا از خداوندی ایمن شده‌اید که قدرت او در آسمان نافذ است نه قدرت بتانی که شما در زمین می‌پرستید؟ با علم به این‌که خداوند عَلَّامُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هم در آسمان و هم در زمین خداوند است چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾﴾ «اوست آن‌که در آسمان خداست و در زمین خداست، و اوست فرزانه دانا» «زخرف / ۸۴». امام رازی در ردی بر فرقه مشبهه که با استناد به آیه ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ...﴾ بر اثبات مکان برای خداوند متعال استدلال کرده‌اند، می‌گوید: «حمل این آیه بر ظاهر آن به اتفاق مسلمین امکان ندارد زیرا این امر که خدای عزوجل در آسمان باشد مقتضی آن است که آسمان از تمام جوانب به او محیط باشد پس در این صورت باید او کوچکتر از آسمان باشد و با در نظر داشت این‌که آسمان از عرش بسیار کوچکتر است زیرا عرش بزرگترین مخلوقات حق تعالی در آسمان و زمین می‌باشد پس لازم می‌آید که حق تعالی از عرش نیز کوچکتر باشد و این امر به اتفاق اهل اسلام محال است بدان جهت که حق تعالی خود فرموده است: ﴿قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ ﴿١٢﴾﴾ بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» «انعام / ۱۲». بنابراین، برگردانیدن آیه از ظاهر آن به سوی تأویل واجب است. شایان ذکر است که علما چند وجه را در تأویل این آیه ذکر کرده‌اند که بهترین آنها این تأویل است: «آیا از کسی که سلطه و فرمانروایی و قدرتش در آسمان است ایمن شده‌اید؟». هدف از ذکر آسمان، به تصویر کشیدن سلطه عظیم خداوند متعال و قدرت وی می‌باشد چنان‌که او خود

فرموده است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾ و او در آسمانها و در زمین خداست (انعام / ۳) پس یک چیز واحد همزمان در دو مکان بوده نمی تواند (۱).

(۱) برای روشن شدن آنچه در بالا ذکر شد معلومات ذیل را بر آن اضافه می کنیم:

﴿أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ الْأَرْضُ إِذَا هِيَ تَمُورُ﴾. «آیا در امان می دارید خود را از آن کسی که در آسمان است که زمین را بشکافد و شما را در آن فرو برد، و آنگاه بلرزد و بجنبد و بحرکت در آید».

معنی کلیات:

الخسف: فرو رفتن به پایین. ﴿أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ﴾: شما را به زمین فرو برد. همانطور که قارون را بلعید.

المور: حرکت و جنبش پریشان و بسیار تند. و ﴿تَمُورُ﴾: حرکت می کند، به جنبش و لرزش می افتد. و برای همین است که خداوند زمین را با میخها - کوهها - ثابت نگاه داشته. در سوره النازعات آیه ۳۲ و ۳۳ می خوانیم: ﴿وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا ۚ ﴿۳۲﴾ مَنَعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ ۚ ﴿۳۳﴾. «و کوهها را محکم و استوار کرد برای استفاده شما و چهار پایانتان».

و در آیه ۶ و ۷ سوره النبأ می خوانیم: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا ﴿۶﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾. «آیا ما زمین را جایگاه آماده ای نساخته ایم؟ و آیا کوهها را میخهایی ننموده ایم؟».

﴿مَن فِي السَّمَاءِ﴾ - کسی که در آسمان است - مراد خداوند متعال است. و بدون شك منظور محدود ساختن پروردگار به جا و مکان نیست. حاشا لله!

و این رأی ابن جریر است. و همچنین قرطبی آن را از دانشمندان این امت یار و پسر عموی پیامبر اکرم ﷺ ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

و عبارات بعد از آن از «فرو بردن در زمین»، - ﴿أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ الْأَرْضُ﴾ - و «فرستادن تند باد شدید» - ﴿يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا﴾ - این نقطه که منظور از آنکسی که در آسمان است خداوند متعال می باشد را بخوبی واضح و روشن ساخته است. چرا که کسی جزء آن قادر مطلق همانگونه که در آیات قرآنی به کرات بیان شده توان این کارها را ندارد.

و بدینصورت آنچه «کسائی» و کسانی چون «ابو حیان» که از او پیروی کردند گفته اند درست نیست. ایشان ادعا کرده اند که در اینجا عبارت مجازی است و حذفی در آن صورت گرفته است. و گفته اند که معنا چنین است: «(من ملکوته فی السماء) - کسی که ملکوتش در آسمان است! - یعنی؛ مضاف در اینجا حذف شده که البته ملکوت الهی در هر چیزی است و اینجا آسمان را تحدیداً آورده چونکه جایگاه فرشتگان اوست!

و همچنین جایگاه عزت اوست. و کرسیش ولوح محفوظ در آنجاست. و از آنجا او امر و فرامین الهی و کتابها و سایر امور دیگر فرود می آید... و غیره».

و گفته شده: منظور از آنکه در آسمان است جبریل می باشد که مسئول فرو بردن و خسف می باشد. و گفته شده: منظور پروردگار یکتا است، و در اینجا بدینصورت که او در آسمان است آورده شده تا با اعتقاد پیشینیان که خداوند را در آسمان تلقی می کردند همخوانی داشته باشد. همه این گفته ها در حقیقت بر می گردد به فرار کردن گویندگانشان از تشبیه نمودن خداوند متعال، غافل از اینکه آنان با فرار از باران زیر ناودان قرار گرفتند! چرا که صفت «العلو» را از خداوند متعال ناخواسته نفی کرده اند.

اما آنچه علماء سلف و دیدگاه راجح امت است که بیان شد. و آنرا از ابن عباس و ابن جریر طبری نیز روایت نمودیم بدون شك ثابت تر و درستتر است. و آن با حدیث مشهور کنیزك نیز موافقت دارد که رسول اکرم ﷺ از او پرسید: خداوند کجاست؟ او گفت: در آسمان. پیامبر اکرم ﷺ به صاحب کنیزك امر کردند که: او را آزاد کن. چرا که او مؤمن است.

و این نشانه ی اینست که بدور از بحثهای فلسفی و دشوار سازی و تعقید چیزهای واضح و روشن فطرت انسانی به صفت علویت و بالایی و برتری خداوند متعال اقرار دارد. مگر نه اینست که در هنگام دعا دست به آسمان بلند می کنیم! و در هنگام حاجت چشم و جان و دلمان متوجه بالا است! و همچنین دیدگاه سلف با سایر آیات وارده در این معنا موافقت و همخوانی کامل دارد.

پس نمی توان گفت که منظور از ﴿فِي﴾ - در - تحدید ظرف و مکان است. بدین معنا که آسمان جایی است که خداوند متعال در آن قرار دارد و بدینصورت خداوند را به چیزی که در جایی قرار می گیرد تشبیه داده باشیم!.. حاشا لله!

چرا که خداوند از تحدید در مکان مشخص آنچنان که تصور عقلهای کوچک بشر است پاک و مبرا است. و این حقیقتی است که عقل انسانی آنرا هرگز نمی پذیرد، و آثار وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شاهدهی است گویا بر آن.

از آنجمله است حدیث پیامبر اکرم ﷺ که فرموده اند: «آسمانهای هفتگانه در مقابل صندلی (کرسی) الهی چون حلقه ای است ناچیز، و یا چون درهمی است بر سپری. و آن کرسی (صندلی) در مقابل عرش پروردگار چون حلقه ای است ناچیز در صحرائی بیکران، و این عرش در کف پروردگار متعال چون دانه ای است ناچیز در کف یکی از شما».

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٩﴾

«و هر آینه کسانی که پیش از آنان بودند، نیز تکذیب کردند پس عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که عذاب من بر آنان در برابر آن تکذیب چگونه بود و به آنان از عذاب فاجعه بار چه‌ها رسید؟ لذا چگونه اینان از عذابم ایمن خواهند بود؟

أُولَئِكَ يَرْوَأُ إِلَى الظَّيْرِ فَوَقَّهُمْ صَنْقَطٍ وَيَقِيضُنَّ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾

«آیا بر فراز سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که بال گشاده‌اند» در هوا و در هنگام پرواز بالهایشان را گشاده می‌دارند «و گاه فرو می‌بندند» بالهای خود را «جز خدای رحمان کسی آنان را» در هوا در هنگام پرواز و بازکردن و فرو بستن بالهایشان «نگاه

پس با این وجود ظرف بودن آسمان برای پروردگار سبحان آنگونه که در تصور ماست بکلی بر طرف شد. چرا که خداوند متعال بر عرش خویش استقرار یافت بگونه‌ای که بر ما پوشیده است و شایان مقام الوهیت و جلال اوست.

و در آنچه گفته شد شفاست و کفایت از برای ما، و شکر و حمد و سپاس او راست سزاوار...
و از جمله آراء دیگری که با این معنای گفته شده همگام می‌شود:

رأى قرطبي است که می‌گوید: ﴿مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾ همان بالای آسمان است. آنطور که خداوند متعال در آیه دوم سوره توبه می‌فرماید: ﴿فَيَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (بگردید در زمین). یعنی: بالا یا روی زمین.

و همچنین گفته‌اند: ﴿فِي﴾ بمعنی «علی» - روی - می‌باشد. مثل آیه ۷۱ سوره طه: ﴿وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ - و شما را بر روی شاخهای درختان خرما به دار می‌آویزم -.

و آثار و احادیث صحیح و آمده در این مورد که همه بر صفت «علو» و بلندی و بالایی پروردگار یگانه و پاک و منزّه بودن او از پستی و پائینی، و بر احترام و مکانت او دلالت دارند بسیار زیادند و کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند مگر ملحد و نادان بی‌دین!..

و آنچه بیان آن رفت مذهب علماء و دانشمندان صدر اسلام است... آنانکه پروردگار خود را پاک و مبرا از هر عیب و نقصی می‌دانستند، و او را با زیباترین کلمات و عباراتی که تنها شایسته اوست یاد می‌کردند. و در پیروی آنان رشادت و سعادت دو دنیا نهفته است. (مصحح)

نمی‌دارد» خدای توانا و مقتدری که از رحمت و لطف خویش چنان صنعت دقیق و ترکیب عجیبی در پرندگان به کار برده است که به آنها امکان می‌دهد تا آن‌گونه که بخواهند در هوا جولان کنند. و بخش‌هایی از این صنعت دقیق عبارت است از: سبکی اجسامشان، پوشاندنشان با کسوت پر و پراکندن آن‌ها به روش معینی که چون آنها را بر هوا زنند در جو ارتفاع می‌گیرند و به جلو می‌روند پس پاک و منزه است آفریننده بی‌مثال «بی‌گمان او به هر چیز بیناست» یعنی: به چیزهایی که برای هر یک از مخلوقاتش شایسته است لذا چیزی بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و او می‌داند که چگونه عجایب و غرایب را بیافریند و آنها را در فضای خلقت به جولان اندازد پس چرا کفار از نگرش در پریدن مرغان، به قدرت ما بر عذاب نمودن خود پی نمی‌برند و راه نمی‌یابند؟

أَمَّنْ هَذَا إِلَهِي هُوَ جُنْدٌ لَّكَ يَنْصُرُكَ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكُفْرَانَ إِلَّا فِي عُرُورٍ ﴿٢٠﴾

«یا آن کسی که خود برای شما چون سپاهی است که شما را در برابر خدای رحمان یاری می‌کند کیست؟» یعنی: کیست آن موجود حقیری که به پندار شما لشکری برای شما است که متولی و عهده‌دار نصرت شما باشد چنانچه خداوند عَلَّامٌ خود شما را به رحمت و یاری خود نصرت ندهد؟ بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان بازتان دارد. تعبیر: ﴿مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ﴾ به این حقیقت اشاره دارد که بقای مردم در زمین همراه با کفر و ظلمشان، به سبب رحمت خدای رحمانی است که رحمتش بر همه چیز فراگیر و گسترده است «کافران جز در فریب نیستند» فریب بزرگی از جهت شیطان که آنها را بدان می‌فریبد. آیه کریمه رد پندار کفاری است که با تکیه بر یاری یاران کافرشان از ایمان آوردن امتناع می‌کردند. آن‌گاه خداوند متعال بر این پندار کفار که غیر از او روزی‌دهنده دیگری نیز وجود دارد و بتان سرچشمه تمام خیرها هستند و آفات را از آنان دفع می‌کنند، مهر بطلان کوئیده و می‌فرماید:

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ، بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٣١﴾

«یا کیست آن کس که به شما روزی دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد؟»
یعنی: چه کسی است که بر شما ارزاق - اعم از باران و غیر آن - را فرو ریزاند، اگر خدای سبحان این ارزاق را از شما باز دارد و باز گیرد؟ «بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند» و در عناد و استکبار از حق دراز دستی می‌کنند لذا نه درس و اندرز می‌گیرند و نه اندیشه می‌کنند.

أَمَّنْ يَمْنِي مِكْبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْنِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٢﴾

آن گاه خدای متعال برای مؤمن و کافر مثلی می‌آورد: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید، راهیافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟» کسی که نگونسار راه می‌پیماید، انسان کافر است که در دنیا در معاصی خدای عزوجل فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا بر مبنای برنامه خدا ﷻ و در روشنایی هدایت و بینش به جلو می‌رود پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و او را یگراست به بهشت می‌رساند.

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٣٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست آن کس که شما را آفرید» در آفرینش نخستین بعد از آن‌که چیزی نبودید و در پرده عدم قرار داشتید «و پدید آورد» برای شما «گوش‌ها» را تا به وسیله آن بشنوید «و چشم‌ها را» تا به وسیله آن ببینید «و دلها را» تا به وسیله آنها در مخلوقات خداوند متعال عارفانه بیندیشید «چه کم شکر می‌گزارید» یعنی: شما شکر پروردگار این نعمت‌ها را جز اندکی به جا نمی‌آورید تا با یکتاپرستی آن سر به راه طاعت و اخلاص بگذارید؛ آخر او در شما حاسه شنوایی را آفرید تا به وسیله آن اندرزاها را بشنوید و حاسه بینایی را آفرید تا به وسیله آن در ابداعات آفرینش وی نظر

کنید و دلها و عقلها را آفرید تا به وسیله آن در مخلوقات او و ادراک حقایق اشیاء تأمل و تفکر کنید ولی شما از این نیروها در جهت طاعت و انجام اوامر حق و ترک نواهی اش اندکی بهره می‌گیرید در حالی که شکر حقیقی این است که این نیروها و توانایی‌ها را در جهت آنچه که به خاطر آن آفریده شده‌اند به کار گیرید، نه این که صرفاً شکر را به زبان تکرار کنید اما همزمان با عصیان هم‌آوا و هم آغوش باشید! پس هرگاه این نیروها در طلب رضای الهی به کار گرفته نشد، یقین داشته باشید که مطلقاً شکر منعم را به جای نیاورده‌اید. دلیل این‌که این اندامها به یادآوری مخصوص گردیده‌اند این است که اینها ابزارهای فهم و دانش اند.

سپس حق تعالی سومین برهان بر کمال قدرت خویش را ذکر نموده و می‌فرماید:

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» و بر روی آن پراکنده ساخت همراه با اختلاف زبانها، رنگها و اشکالتان «و به‌سوی او محشور می‌شوید» بعد از این پراکندگی پس اوست که شما را جمع می‌کند، همان‌گونه که پراکنده‌تان کرد و شما را برای حساب باز می‌آورد چنان‌که نخستین بار شما را آفرید.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

«و می‌گویند» کفار «این وعده» که شما در مورد حشر و قیامت و دوزخ و عذاب به ما می‌دهید؛ «کی فرامی‌رسد؟ اگر» در این وعده «راست می‌گویید» پس به ما خبر دهید، یا این وقت را برای ما روشن سازید و بیان نمایید، یا این وعده را برای ما محقق گردانید؟ پس خداوند ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جز این نیست که علم آن فقط نزد خداوند است» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت فقط نزد خداوند ﷻ است و دیگری آن را نمی‌داند «و

جز این نیست که من بیم‌دهنده آشکاری هستم» که شما را از فرجام نامیمون کفرتان بیم می‌دهم و برای شما آنچه را که خدای عزوجل مرا به بیان آن امر نموده است بیان می‌کنم و بدانید که پروردگرم مرا به این امر نکرده که وقت وقوع قیامت را به اطلاع شما برسانم زیرا عقیده به روز آخرت اثر طبیعی ایمان به اوست و در مخفی داشتن وقت قیامت حکمت‌های فراوانی وجود دارد.

آن گاه خداوند متعال حال این گروه کفار را در هنگام دیدن عذاب وصف نموده و می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيَّتَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴿٢٧﴾

«و چون آن را» یعنی عذاب را «نزدیک ببینند، چهره‌های کافران ناخوش شود» یعنی: سیاه و اندوهگین و افسرده شود و غباری از ذلت و حقارت بر آنها فرونشیند «و گفته شود: این است آنچه آن را می‌طلبیدید» به شتاب در دنیا؛ از روی استهزا و تمسخر.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

«بگو» ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این مشرکان منکر نعمت‌های حق تعالی «به من خبر دهید، اگر خداوند مرا هلاک کند» با مرگ یا کشته شدنم، همان گونه که شما در حق من چنین آرزو و تمنایی دارید و در کمین فرود آمدن مصایب و نابودی برای من هستید «و اگر ایشان را که همراه من‌اند» از مؤمنان نیز نابود کند؛ «یا بر ما رحمت آورد» با به تأخیر افگندن این هلاکت تا میعاد معینی؟ آری! اگر فرض کنیم که چنین شود: «پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟» یعنی: قطعا هیچ کس آنان را از این عذاب نجات نمی‌دهد، چه خداوند عَلَّامٌ خَبِيرٌ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان همراهش را - آن گونه که کفار در آرزوی آن بودند - هلاک گرداند و چه این امر را به تأخیر افگند؛ پس به هرحال آنان را از عذاب الهی گریزی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کفار مکه علیه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان دعای هلاکت می‌کردند، همان بود که این آیه نازل شد.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٩﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست رحمان» ذکر رحمان در اینجا به این حقیقت اشاره دارد که اهل ایمان مورد مرحمت‌اند پس آرزوی کفار در مورد خواری و خسرانشان، آرزویی خام و بی اساس است. آری! بگو: «به او ایمان آورده‌ایم» و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم «و بر او توکل کرده‌ایم» نه بر غیر وی. توکل: سپردن امور به خدای عزوجل است «پس به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است» ما یا شما؟ و به زودی خواهید دانست که سرانجام کار در دنیا و آخرت به سود کیست؟ به سود ما که بر خدای عزوجل توکل کرده‌ایم، یا به سود شما که بر مردان و اموال خویش متکی هستید؟.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ ﴿٣٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرو رود» یعنی: اگر این آبی که خداوند ﷻ بر شما در چشمه‌ها و چاه‌ها و جویباران ارزانی داشته است در زمین فرو رود، به گونه‌ای که اصلا از آن در زمین هیچ نشانی باقی نماند، یا در عمقی از زمین فرو رود که هرگز امکانات شما - مانند دلو و غیره - به آن دسترسی یافته نتواند؛ «پس چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟» معین: آب بسیاری است که پیوسته جاری باشد و هرگز قطع نشود. یعنی: احدی جز خداوند متعال آن را برای شما از طریق بارانها و جویباران پدید نمی‌آورد تا بدان بهره‌مند و متنعم شوید. آیه کریمه دلیل بر وجوب اتکا بر خداوند متعال در هر حاجتی است افزون بر این که این آیه برهانی دیگر بر کمال قدرت و وحدانیت خداوند ﷻ می‌باشد و هدف از طرح آن این است که حق تعالی کفار را به برخی از نعمت‌های خود مقرر و معترف گرداند تا زشتی کفرشان را از دریچه آن به آنان بنمایاند لذا آن گاه که ناگزیر در پاسخ این سؤال بگویند: فقط خداوند ﷻ قادر به این کار است، در این هنگام به آنان گفته شود: پس چرا چیزهایی را در عبودیت شریک وی قرار می‌دهید که اصلا بر هیچ چیزی قدرت ندارند؟ روایت شده است که این آیه: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ ...﴾ نزد یکی از

ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه‌های آن ستمگر در دم خشک شد.

﴿سوره قلم﴾

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به نام «قلم» بدان سبب است که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در آغاز آن به منظور بزرگداشت و ارج گذاری از قلم به آن سوگند یاد کرده است. به قولی: نام این سوره «ن» است.

این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل شد زیرا ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که: «آغازین سوره در نزول خود، سوره (اقراء) بود، سپس این سوره و بعد از آن سوره (مزل) و سپس سوره (مدثر) نازل شد».

ت وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «نون» این حرف همچون حروف مقطعه دیگری که در اوایل سوره‌ها آمده‌اند، حرفی از حروف هجاء است. به قولی: هدف از آوردن حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، اعلام تحدی و هم‌آورد طلبی برای کفار است که اگر منکر نزول قرآن از سوی رب العالمین هستند، باید همانند آن را بیاورند زیرا حروف قرآن از عین حرفی ترکیب شده است که آنان بدان تکلم نموده و در نوشتن و ایراد سخنرانی‌های بلیغ خود آن را به کار می‌گیرند پس هرگاه نمی‌توانند نظیر قرآن را بیاورند، دیگر باید به این حقیقت تسلیم شوند که این کتاب، کتاب الهی است.

«سوگند به قلم» خداوند متعال به قلم سوگند خورده است زیرا قلم ابزار بیان است. این سوگند بر هر قلمی واقع می‌شود که به وسیله آن در آسمانها و زمین نوشته می‌شود «و سوگند به آنچه می‌نویسند» مردم به وسیله قلم از علوم و معارف حق. گفتنی است که سوگند خوردن به قلم و علومی که به وسیله قلم نوشته می‌شوند، به بزرگی این دو نعمت اشاره دارد و این که این دو نعمت بعد از نعمت نطق و بیان از اجل و اعظم نعمت‌ها بر انسان هستند زیرا قلم و معارف مکتوب به وسیله آن، بهترین راه روشنگری و انتشار علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امت‌ها و افراد به شمار می‌روند و چراغی

برفراز راه تقدم ملت‌ها و نبوغ آنها می‌باشند. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت اولین چیزی را که خداوند آفرید قلم بود پس از آن نون - یعنی دوات - را آفرید، سپس فرمود: بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا اجلی روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخنی نگفت».

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٤﴾

جواب قسم این است: «تو» ای محمد ﷺ «به نعمت پروردگارت» یعنی: به نعمت و لطفی که خدای عزوجل بر تو نموده است؛ و عبارت از نعمت نبوت و ریاست عامه می‌باشد؛ «دیوانه نیستی» پس سخن دشمنان در این باره نوعی از هذیان است. این اولین بند از مقسم علیه یعنی جواب قسم می‌باشد و مقسم علیه مجموعاً سه موضوع است که به ترتیب تا آیه چهارم می‌آید.

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مشرکان به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: او دیوانه است، بعد از آن شیطان است! پس این آیه در رد آنان نازل شد.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾

«و هرآینه برای تو اجر است» یعنی: ثواب و پاداشی است قطع نشدنی بر آنچه که از سنگینی بار نبوت و انواع سختی‌ها به دوش کشیده و تحمل کرده‌ای. یا (غَيْرَ مَمْنُونٍ) به این معنی است: تو را پاداشی است که از سوی مردم در آن بر تو منت گذاشته نمی‌شود.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

«و هرآینه تو بر خلقی عظیم هستی» یعنی: بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند ﷻ در قرآن تو را به آن امر نموده است چنان‌که در روایت صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که از وی درباره اخلاق رسول اکرم ﷺ سؤال شد، فرمود:

«کان خلقه القرآن: اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود». بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمل کردند که امثال ایشان قادر به تحمل آن نیستند. به حق که رسول خدا ﷺ آینه تمام‌نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: همانا خداوند مرا برانگیخت تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم». مکارم اخلاق: عبارت از صلاح دین و دنیا و آخرت است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَن تَأْدِيبِي: پروردگارم مرا ادب آموخت و نیکو ادبم داد». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آری! نیکو ادبش آموخت آن گاه که به وی فرمود: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيَّةِ﴾: «عفو پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان بده و از نادانان روی بگردان» «اعراف/۱۹۹». پس چون این فرمان از سوی آن حضرت رضی الله عنه عملی شد، حق تعالی فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ «بی‌گمان تو بر خلق عظیمی هستی». در بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ده سال تمام به رسول اکرم رضی الله عنه خدمت کردم و ایشان در طول این مدت هرگز به من اف نگفتند و نه برای چیزی که آن را انجام داده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام داده‌ای؟ و نه برای آنچه که انجام نداده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام نداده‌ای؟». همچنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که: «رسول خدا رضی الله عنه هرگز نه خدمتکاری را به دست خویش زده‌اند و نه زنی را و نه هرگز به دست خویش کسی را زده‌اند، جز در جهاد راه خدا. و آن حضرت رضی الله عنه هرگز در میان دو چیز مخیر نشدند مگر این که دوست داشته‌ترین آن به سوی ایشان آسان‌ترین آن بوده است مگر این که آن چیز گناه می‌بود و چون گناه می‌بود، ایشان دورترین مردم از گناه بودند. و نه آن حضرت رضی الله عنه برای خود از کسی انتقام گرفته‌اند مگر وقتی مقدسات الهی پایمال می‌شد آن گاه برای خدای عزوجل انتقام می‌گرفتند». در حدیث شریف به روایت ابوالدرداء رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم رضی الله عنه فرمودند: «ما شيء أثقل في ميزان المؤمن يوم القيامة من خلق حسن وإن الله ليبغض الفاحش البذی: هیچ چیز در روز قیامت در ترازوی اعمال مؤمن از خلقی نیک

سنگین تر نیست و بی گمان خداوند از بد زبان فحش گوی نفرت دارد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: بیشترین چیزی که مردم را به بهشت داخل می کند چیست؟ فرمودند: «تقوی الله و حسن الخلق: تقوای الهی و حسن خلق». و از ایشان درباره بیشترین چیزی که مردم را به دوزخ داخل می کند سؤال شد، فرمودند: «الفم والفرج: دهان و شرمگاه».

فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ﴿٥﴾ بِآيَاتِكُمُ الْمُفْتُونُ ﴿٦﴾

«پس زودا که بنگری و بنگرند» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! به زودی خواهی دید و خواهند دید کفار آن گاه که حق در روز قیامت نمایان و پرده ها کنار زده شود؛ «که به کدامیک از شما دیوانه گی است» یعنی: کدامیک از شما به دیوانه گی مبتلا شده اید؛ تو یا آنان؟ و این ردی است بر این پندار کفار که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دیوانگی و گمراهی می دادند، از این جهت خداوند جل جلاله در ادامه فرمود:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾

«بی گمان پروردگارت به کسی که از راهش گم گشته داناتر است» یعنی: او می داند که چه کسی در حقیقت گمراه و دیوانه است، تو یا کسانی که به گمراهی و دیوانه گی متهمت کرده اند؟ حاصل معنی این است: بلکه آنان گمراهند، از آن رو که آنچه را منافع بلند مدت و کوتاه مدت شان در آن است فرو گذاشته و آنچه را که در بلند مدت و کوتاه مدت صد در صد به زیانشان است برگزیده اند «و نیز او داناتر است به راه یافتگان» به سوی حق، راهی که سرانجام آن به سعادت جاودان منتهی می شود و او داناتر است به کسانی که به کمال مدارج عقلی دست یافته اند؛ و ای محمد صلی الله علیه و آله! تو قطعاً از آنان هستی.

فَلَا تَطْعُ الْمَكْذِبِينَ ﴿٨﴾

«پس» ای پیامبر ﷺ «از دروغ انگاران اطاعت نکن» یعنی: چنان که بر تو منت نهادیم و شریعت مستقیم و خلق عظیم را به تو عنایت کردیم پس از نرمش و ملایمت با مشرکان و رؤساء کفر بپرهیز. شایان ذکر است که کفار مکه آن حضرت ﷺ را به سوی دین پدرانشان دعوت می کردند پس خداوند متعال ایشان را از اطاعت کفار نهی کرد و مراد از نهی: تهییج و برانگیختن رسول خدا ﷺ در استمرار بر این امر و سخت گیر ساختن ایشان در مخالفت با مشرکان است. چنان که در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان از رسول اکرم ﷺ خواستند تا مدتی خدای یگانه را پرستند و مدتی دیگر خدایانشان را و در مقابل آنان هم مدتی خدای یگانه را می پرستند و مدتی دیگر خدایانشان را! پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَدُّوا لَوْ نَدُّهُنَّ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

«دوست دارند که ملایمت کنی تا آنان نیز ملایمت کنند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! مشرکان دوست دارند تا با آنان نرمش و سازگاری کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند. به قولی معنی این است: آنان دوست دارند که به سویشان گرایش یافته و حقی را که بر آن قرار داری ترک کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند و بدین وسیله راه گرایش بیشتری را به سوی خود هموار سازند.

وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلِافٍ مِّمَّيْنِ ﴿١٠﴾

«و اطاعت نکن از هر بسیار سوگند خورنده ای» که به ناروا سوگند بسیار می خورد و از هر «فرومایه ای» که در رأی و اندیشه و تمیز حقیر است؛

هَمَّا زِمَّ شَاءَ بَنِي سَيْمٍ ﴿١١﴾

«عیبجوست روانه در پی سخن چینی» هماز: کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می کند ولی لمام: کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد

می‌کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مشاء بنمیم: کسی است که در میان مردم در پی سخن چینی می‌رود تا میانه آنان را به هم زند؛

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَيْمٍ ﴿١٣﴾

«باز دارنده از خیر» است. یعنی بر مال بخیل است و مردم را از ایمان و انفاق و عمل صالح باز می‌دارد «متجاوز گناه پیشه» است یعنی: ستمگری است که از حق به‌سوی باطل تجاوز کرده و بسیار مرتکب می‌شود؛

عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٍ ﴿١٣﴾

«درشتخوی» است و گستاخ. عتل: کسی است که عبوس، ترشروی، بدهیکل، بد خلق و بد رفتار است. زجاج می‌گوید: «عتل درشتخوی جفاکار است». «بعد از این همه، زنا زاده است» یعنی: این کس بعد از همه این معایبی که برایش بر شمرده شد، زنا زاده و ناپاکزاد نیز هست. زیم: کسی است که خود را به‌نسب قومی می‌چسباند، در حالی که او در حقیقت از آنان نیست و در اصل ونسب، حرامزاد است. آری ای پیامبر ﷺ! از این کسی که دارای همه این اوصاف زشت است اطاعت نکن.

روایت مشهور در بیان سبب نزول این است: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد که در نسب خود متهم بود و با آن که به قریش نسبت داده می‌شد ولی در اصل از آنان نبود و پدرش بعد از گذشت هجده سال از عمرش ادعا کرد که او فرزند وی است پس خداوند متعال این ده خصلت زشت را برایش برشمرد. قرطبی گفته است: «ما سراغ نداریم که خداوند عزوجل عیوب کسی مانند او را به این تفصیل برشمرده باشد و عاری را به او ملحق گردانیده باشد که در دنیا و آخرت از او جدایی ندارد چرا که در دنیا و آخرت بر بینی او داغی گذاشته می‌شود چنان که بیان آن بعدا می‌آید».

﴿ ۱۴ ﴾ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

«به خاطر آن که مالدار است و صاحب پسران» یعنی: ای پیامبر ﷺ! از او به خاطر مال و پسرانش اطاعت نکن. به قولی: مراد سرزنش و کوبیدن وی است از آنجا که شکر نعمت‌های مال و فرزندان را که خداوند متعال به او داده بود این قرار داد که به او و پیامبرش ﷺ کفر ورزید:

﴿ ۱۵ ﴾ إِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

«چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: با مغرور شدن به داشتن مال و فرزندان بسیار، آیات قرآن را خرافات و بر ساخته گذشتگان می‌پندارد و به جای شکر نعمت، این گونه کفر و ناسپاسی پیشه می‌کند.

﴿ ۱۶ ﴾ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ

«زودا که بر بینی او داغ نهیم» یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره‌اش را با آتش سیاه خواهیم کرد و بر بینی‌اش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همین‌طور هم شد زیرا در بدر بینی‌اش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادام‌العمر بر رویش باقی ماند. وسم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به وسیله آن از دیگران متمایز گردد. ابن‌العربی به این مناسبت می‌گوید: «نشانه گذاشتن بر چهره گنه‌کاران شیوه قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسار کردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است».

علما برآنند که: باید روی گواه دروغین را سیاه کرد تا نشانه‌ای بر زشتی گناه وی و تشهیر و تشدید برای وی جهت عبرت گرفتن دیگران باشد چراکه بزرگترین اهانت، اهانت در چهره است همان طوری که مقابلاً حقیر ساختن چهره در طاعت خدای

عزوجل با نهادن آن بر زمین، سبب آبرو و عزت ابدی است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر آتش حرام کرده است که جای اثر سجده بنی آدم را بخورد». یعنی آتش دوزخ بر محل سجده مؤمن کارگر نیست.

إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾

«هرآینه ما آنان را» یعنی: کفار مکه را «آزمودیم» زیرا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنان را بر اثر دعای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد «چنانکه صاحبان بوستان را آزموده بودیم» و داستانشان در میان قریش معروف و مشهور بود. بدین شرح که در سرزمین یمن در دو فرسنگی صنعاء باغی بود از آن مردی که حق خداوند جَلَّ جَلَالُهُ را از آن می پرداخت پس او مرد و باغ به فرزندان رسید ولی فرزندان خیر آن را از مردم باز داشتند و به حق خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در آن بخالت کرده و گفتند: مال اندک است و عیال و نانخوار بسیار پس ما را ننگجد که مانند پدر بذل و بخشش کنیم! لذا عزم کردند که مساکین را از آن محروم گردانند پس فرجام کارشان چنان شد که خدای عزوجل در کتابش حکایت نموده است. «آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان» پنهان از چشم مساکین برخیزند و «میوه آن را حتما باز چینند».

وَلَا يَسْتَنْوِنَ ﴿١٨﴾

«و استثنا نکردند» یعنی: ان شاء الله نگفتند. به قولی معنی این است: از جمله آن میوه ها و حاصلات مقداری را که پدرشان به مساکین می داد، استثنا نکرده و سهم مساکین را جدا نکردند.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾

«پس درحالی که آنان غنوده بودند، بلایی شبانه از جانب پروردگارت بر آن باغ به گردش درآمد» یعنی: آتشی از جانب پروردگار سبحان بر آن باغ زد که آن را سوختاند تا بدانجا که سیاه و بی بر شد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده

است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إياكم والمعاصي، إن العبد ليذنب فيحرم به رزقا قد كان هيئ له، ثم تلا رسول الله ﷺ: ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ...﴾ قد حرّموا خير جنتهم بذنبهم: هان! از گناهان بپرهیزید زیرا بنده گناهی را مرتکب می‌شود و به سبب آن گناه از رزقی که برایش مهیا شده بود، محروم می‌گردد. سپس رسول اکرم ﷺ این آیه را تلاوت کردند و آن‌گاه فرمودند: به سبب گناه خود از خیر باغ خویش محروم شدند».

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

«پس مانند کشت بریده شده گردید» یعنی: آن باغ مانند زمین بایری گردید که میوه‌های آن قطع شده است. یا آن باغ بعد از آن‌که سوخت، در سیاهی خود مانند شب گردید.

فَنَادُوا مُصْحَبِينَ ﴿٢١﴾

«پس صبحگاهان همدیگر را فراخواندند» یعنی باغداران چون صبح کردند، همدیگر را فراخوانده و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

أِنْ أَعْدُوا عَلَيَّ حَرْبًا لِمَا كُنْتُمْ صَرِمِينَ ﴿٢٢﴾

«که اگر میوه چین هستید» یعنی: اگر قصد درو کردن محصول و چیدن میوه را دارید «بامدادان به سراغ کشتزارتان روید» یعنی: صبح زود در اول وقت برای چیدن میوه‌ها و کشتزارتان عازم شوید.

فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَخْفَوْنَ ﴿٢٣﴾ أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

«سپس رهسپار شدند درحالی که آهسته به همدیگر سخن می‌گفتند» تا کسی از مساکین سخانشان را نشنود: «که امروز نباید در باغ هیچ فقیری بر شما درآید» یعنی

پنهانی با همدیگر می گفتند: امروز نباید هیچ مسکینی بر شما در باغ وارد شود تا آنچه را که پدر می داد، از شما طلب کند.

وَعَدُوا عَلَىٰ حَرِّ قَدِيرٍ ﴿٢٥﴾

«و صبحگاهان بر نیت بخل رسیدند» یعنی: صبحگاهان تنها و بی خبر از قومشان رهسپار باغ شدند و کسی دیگر را با خود همراه نساخته و شتابان راه پیمودند. حرد: بازداشتن فقراء است. به قولی: شتاب و سرعت است «توانا» یعنی: درحالی رفتند که خود را بر چیدن میوه و منع بینوایان توانا می دیدند.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَّالُونَ ﴿٢٦﴾

«پس چون آن را دیدند، گفتند: قطعاً ما گم گشته ایم» یعنی به همدیگر گفتند: ما راه باغ خویش را گم کرده ایم و این باغ ما نیست، سپس چون خوب تأمل کردند و دانستند که باغ آنها همان است و خدای سبحان آنها را با از بین بردن آنچه که در آن از میوه و محصول بوده، مجازات کرده است، گفتند:

بَلْ لَحْنٌ مِّنْهُمْ ﴿٢٧﴾

«نه بلکه ما محروم شدگانیم» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به سبب بخلی که از ما سر زد، ما را از میوه و محصول باغ ما بی بهره و محروم گردانید.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾

«گفت بهترین آنان» اوسطهم: یعنی: خردمندترین، نیکوترین و بهترین آنان «مگر به شما نگفتم که چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟» یعنی: مگر به شما نگفته بودم که این کار شما، یعنی بازداشتن مساکین از حقشان ظلم و ستمی است؟ پس چرا هم اکنون تسبیح نمی گوید، بعد از آن که به این امر یقین حاصل کردید که حق تعالی در کمین ستمگران است؟ چرا از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر این کار خود آمرزش نمی خواهید و

به سوی او از نیتی که بر آن عزم کرده‌اید توبه نمی‌کنید؟ اما مجاهد و غیر آن می‌گویند: «استثنای آنان گفتن تسبیح بود». آری! تسبیح گفتن در موضع (ان شاء الله) قرار دارد زیرا معنای تنزیه خدای عزوجل این است که هیچ چیز جز به مشیت وی روی نمی‌دهد». خلاصه این که معنای ﴿لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ در رأی اکثر مفسران این است که: چرا استثنا نکردید و ان شاء الله نگفتید.

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۲۹﴾

«گفتند: پروردگار خود را به پاکی یاد می‌کنیم، ما واقعا ستمگر بودیم» یعنی: حق تعالی پاک است از این که در آنچه با باغ ما کرده است ستمگر باشد زیرا این رخداد به سبب گناهی است که ما مرتکب آن شدیم؛ آن‌گاه که مساکین را از حق ایشان در این باغ باز داشتیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتْلَوْنَ ﴿۳۰﴾ قَالُوا يَا نَبِيَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾

«سپس به سرزنش همدیگر روی آوردند» و همدیگر را بر این قصد نامیمونشان در پای فشاری بر بازداشتن مساکین سرزنش کردند و آن‌گاه همگی یکجا به گناه خویش اعتراف نموده و «گفتند: ای وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم» و از حدود الهی تجاوز کرده‌ایم.

عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿۳۲﴾

«امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد زیرا ما به سوی پروردگاران راغب هستیم» یعنی: ما از او طالب خیر هستیم و به آستان عفو باز می‌گردیم. لذا با هم عهد و پیمان بستند که اگر خداوند عَزَّ وَجَلَّ به برکت توبه و اعترافشان به گناه، بهتر از آن را به آنان عوض داد، چنان کنند که پدرشان می‌کرد پس به بارگاه خدای عزوجل دعا و تضرع کردند و او در همان شب به آنان بهتر از آن را عوض داد. برخی از علما گفته‌اند: «بر کسی که کشته‌ای را درو می‌کند یا میوه‌ای را

می‌چیند، لازم است تا با حاضران مواسات و کمک کرده و بهره‌ای از آن به آنان بدهد و این است معنای فرموده حق تعالی: ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾: «و حق آن را در روز درو بدهید» (انعام/۱۴). البته این حق غیر از زکات است و به همین جهت از درو کردن کشت در شب نهی شده است، نه به سبب ترس از مار و گژدم و حشرات زمین.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

«این چنین است عذاب» یعنی: به مانند عذابی که صاحبان آن باغ را به آن مبتلا کردیم، همین گونه اهالی مکه را به عذاب دنیا مبتلا می‌گردانیم «و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا «اگر می‌دانستند» مشرکان که چنین است ولی آنان نمی‌دانند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این داستان مثلی است برای اهل مکه آن گاه که به سوی بدر رفتند و سوگند خوردند که محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را می‌کشند و سپس پیروزمندانه به مکه بر می‌گردند تا به کعبه طواف کنند، شراب بنوشند و زنان آوازخوان برایشان سرود و آواز بخوانند. پس خدای عزوجل گمانشان را پریشان ساخت و بر عکس این پندار خود به قتل و اسارت روبرو گردیده و با هزیمت وارد مکه شدند چنان‌که صاحبان آن باغ با خواری وارد باغ خود شدند».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿۳۴﴾

آن‌گاه که خدای متعال حال عاصیان نافرمان را ذکر کرد، اینک به بیان حال مطیعان می‌پردازد: «برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پرنواز و نعمت است» یعنی: برایشان باغهایی است که در آنها جز نعمت خالص وجود ندارد برخلاف حال باغهای دنیا.

أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾

«آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار خواهیم داد» و هر دو گروه را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

«شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟» به چنین حکم و داوری بی‌سروته و بی‌بنیادی، گویی کار جزا و پاداش به شما واگذار شده است؟! در بیان سبب نزول روایت شده است که سردمداران کفار قریش گفتند: اگر محمد می‌پندارد که آخرت و بهشت و ناز و نعمتی در کار است پس بداند که حال ما و حال مسلمانان در آن همچنان خواهد بود که هم اکنون در دنیا هست و ما نیز در آخرت همانند ایشان از نعمت‌های بهشت برخوردار خواهیم بود. پس خداوند متعال خبر داد که برابری میان کسانی که پایبند طاعت‌اند و میان کسانی که بدکار و مجرم‌اند و از ارتکاب گناه پروایی ندارند، عادلانه نیست و این امر با عدل الهی بیگانه است.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا خَيْرُونَ ﴿٣٨﴾

«یا مگر کتابی از آسمان دارید که در آن فرامی‌گیرید» یعنی: آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید «به این مضمون که هر چه را بر می‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟» یعنی: آیا در آن کتاب این مطلب نوشته شده است که برای شما در آخرت هر چه برگزینید و هر آرزویی که بکنید فراهم است و در آن فرمانبر را مانند عصیانگر می‌یابید؟ هرگز چنین نیست. این آیه نافی داشتن دلیل نقلی از سوی آنان است.

أَمْ لَكُمْ آيَاتُنَا بَلَّغْنَا إِلَيْنَا لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾

«یا این که شما را پیمان‌هایی است محکم بر ذمه ما که حکم آن تا قیامت باقی است به این مضمون که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟» یعنی: یا مگر شما نزد خداوند جَلَّالٌ عهد و پیمانی دارید که در آن از وی سوگندهای رسایی گرفته‌اید که شما را به بهشت داخل کند و این پیمان محکم تا روز قیامت برای شما ثابت و برقرار است و از ذمه خداوند جَلَّالٌ ساقط نمی‌شود در نتیجه، او در آن روز حکم شما را نافذ

می‌گرداند؟ این استفهام انکاری مفید نفی وعده الهی و بی‌اساس بودن توقعات و پندارهای پوچ آنان است.

سَلَّمَهُمْ أَبْتَهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾

«از آنان بپرس: کدامشان ضامن این ادعایند؟» یعنی: ای محمد ﷺ! توبیخ کنان و سرکوفت زنان از آنان بپرس: کدامیک از شما ضامن و متعهد این امر است که کفار در آخرت همان چیزی را دارند که مسلمین در آن دارند؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾

«یا مگر آنان شریکانی دارند» که به زعمشان بر این امر که آنان را در آخرت همانند مسلمین گردانند، توانایند؟ «پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند» و این مفید نفی و مذمت تقلید و ابطال جوهر عقیده مشرکان است.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

آری! بیاورند شریکان خود را در «روزی که جامه از ساق برداشته شود» یعنی: در آن روز که خدای عزوجل ساق خود را آشکار کند کار، زار و اوضاع به غایت دشوار می‌شود. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «پروردگار ما ساق خود را برهنه می‌کند پس هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای برای او سجده می‌کنند و کسانی که از روی ریا و سمعه در دنیا سجده می‌کردند، باقی می‌مانند پس تا می‌روند که سجده کنند، پشت آنان (مانند تخته الواری راست می‌ایستد) و قادر به سجده کردن نمی‌شوند». لذا مراد از فرموده حق تعالی: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ سخت شدن کار و بالا گرفتن هنگامه در روز قیامت است چنان‌که وقتی جنگ یا کار دیگری شدت گیرد، اعراب می‌گویند: «کشف الامر عن ساقه: کار ساق خود را برهنه کرد». این تأویل از آن رو مورد نظر است که خداوند جل جلاله از

جسمیت و از همه صفات حوادث منزّه می‌باشد پس مراد از ساق، اندام مخصوص نیست بلکه تأویل آن چنان است که ذکر شد.

«و به سجده فراخوانده شوند پس نتوانند» یعنی: همه خلق برای خدای عزوجل به سجده می‌افتند و یک سجده می‌کنند، اما کفار و منافقان باقی می‌مانند و تا می‌خواهند که سجده کنند، در خود توانایی نمی‌یابند زیرا کمرهایشان خشک می‌ایستد و برای سجده کردن نرم و انعطاف‌پذیر نمی‌شود از آن رو که نه در دنیا به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ایمان آورده بودند و نه برای او سجده کرده بودند. خلاصه این‌که: کفار و منافقان در آخرت برای تعبد و تکلیف به سجده فراخوانده نمی‌شوند بلکه برای توبیخ و سرزنش بر ترک سجده کردن در دنیا به آن فراخوانده می‌شوند و از آنجا که در دنیا با وجود صحت و سلامت، از سجده کردن تکبر ورزیده‌اند در آخرت بر ضد حالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند مورد مجازات قرار می‌گیرند، بدین سان که وقتی پروردگار عزوجل تجلی کند و مؤمنان برای او به سجده افتند، احدی از کفار و منافقان نمی‌توانند به سجده روند بلکه پشت آنان مانند تخته‌راست می‌ماند.

خَنِيمَةً أَبْصَرْتُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿٤٣﴾

«دیدگان‌شان خاشع باشد» خشوع: خضوع، ذلت و فروافتادگی است «خواری آنان را فروگیرد» یعنی: غبار خفت و خواری و حسرت و ندامت سختی بر رخسارشان بنشیند «در حالی که پیش از این به سجده خوانده می‌شدند» در دنیا «و تندرست بودند» یعنی: از علت‌ها و آفات جسمی سالم و بر انجام دادن سجده قادر بودند اما سجده نکردند. ابراهیم تیمی در معنی آن می‌گوید: «در دنیا به وسیله اذان و اقامه به سجده فراخوانده می‌شدند اما سرباز می‌زدند».

فَذَرْنِي وَمَنْ يَكْذِبُ يَهْدَا أَلْدِيَّتْ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

«پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند واگذار» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! من و این کفار را واگذار و کارشان را به من بسپار و خاطرت را به آنان مشغول نکن زیرا

من کار آنان را بسنده‌ام و یقین داشته باش که: «به زودی آنان را پایه به پایه از آن راه که درنیابند فروخواهیم گرفت» یعنی: به زودی آنان را به عذاب غافلگیر خواهیم کرد و آهسته آهسته و پله به پله به سوی عذاب خواهیمشان راند تا بدانجا که آنان را از جایی که نمی‌دانند در عذاب خواهیم افگند زیرا آنان این کار ما را انعام می‌پندارند و در عاقبت آنچه که در نهایت با آن روبرو خواهند شد، نمی‌اندیشند و این «استدراج» است.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنْ كَذَبُوا مِنِّي ۖ ﴿٤٥﴾

«و مهلت‌شان می‌دهم» تا بر گناه خویش بیفزایند «هرآینه تدبیر من سخت استوار» و قوی و محکم «است» پس چیزی از نزد من فوت نمی‌شود و کسی از عذاب من گریخته نمی‌تواند.

أَمْ تَسْتَأْجِرُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُنْقَلُونَ ۚ ﴿٤٦﴾

«آیا از آنان مزدی درخواست می‌کنی» یعنی: آیا از کفار در قبال دعوتشان به سوی حق و حقیقت پاداشی طلب می‌کنی؟ «پس آنان از تاوان گرانبارند؟» مغرم: کسی است که زیر بار تاوان است. یعنی: آیا از آنان مزدی درخواست کرده‌ای پس به سبب آن از اجابت گفتنت روی گردانند؟ نه ای محمد ﷺ! حقیقت این است که تو آنان را بدون پاداش و مزد به سوی ما فرامی‌خوانی و پاداش دعوت خویش را نزد ما امید می‌داری اما با وجود این آنها از روی جهل و کفر و عناد، تو را تکذیب می‌کنند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ۚ ﴿٤٧﴾

«یا مگر علم غیب نزد آنان است پس آنان می‌نویسند» یعنی: یا مگر نزد آنان علم غیب است پس آنچه را از حجت‌های پنداریشان که می‌خواهند از روی آن می‌نویسند و به وسیله آنچه که از این علم غیب می‌نویسند، با تو مجادله کرده و در حق خویش آنچه را که بخواهند حکم می‌کنند لذا با این تکیه‌گاهی که دارند از اجابت گفتن و

اطاعت تو بی‌نیازند؟ که هرگز چنین نیست. مراد این است که آنان در اعراض از قبول دعوت اسلام هیچ حجت منقولی ندارند که بر آن تکیه کنند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

«پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی ورز و همانند صاحب ماهی نباش» یعنی: همانند یونس علیه السلام نباش در غضب و دلتنگی اش «آن‌گاه که اندوه‌زده ندا درداد» خدای عزوجل پیامبرش صلی الله علیه و آله را دلجویی می‌کند و او را به صبر و شکیبایی دستور می‌دهد تا چنان‌که صاحب ماهی عجله کرد، در دعوت قومش صبر نکرد و از نحوه برخورد آنان دلتنگ شد و از میانشان بیرون رفت، عجله نکند. شایان ذکر است که بیان داستان صاحب ماهی (یونس علیه السلام) در سوره‌های انبیاء، یونس و صافات گذشت. شایان ذکر است که ندای یونس علیه السلام با این دعایش بود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. ﴿وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ بدین معنی است که: یونس علیه السلام غمگین و محزون و خشم فروخورده بود. یا احتمال دارد که معنی این باشد: او در شکم ماهی محبوس و در تنگنا بود.

أُولَٰئِكَ أَنْ تَدْرِكُهُ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِمْ لَنُبْدِيَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

«اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد» و در نمی‌یافت که آن لطف و نعمت، توفیق دادن یونس علیه السلام برای توبه بود. آری! اگر آن لطف و نعمت الهی نمی‌بود؛ «البته به کرانه بی‌آب و علف افکنده شده بود» یعنی: اگر نعمت پروردگارش در توفیق دادن او به توبه نبود، بی‌گمان او از شکم ماهی بر زمین بی‌گیاهی افکنده می‌شد (و) در آن صورت «او ملامت شده بود» یعنی: به سبب گناهی که مرتکب شده بود، مورد مذمت و ملامت قرار می‌گرفت و از رحمت پروردگار خویش طرد می‌شد.

فَأَجْنِبْهُ رَبُّهُ، فَجَعَلَهُ مِنْ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

«پس پروردگارش او را برگزید» یعنی: او را خالص گردانید و به نبوت خویش انتخاب کرد «و او را از جمله صالحان» یعنی: کاملان در صلاح و شایستگی «گردانید» به قولی معنی این است: نبوت را به سوی او برگردانید و او را در حق خود و قومش شفیع گردانید و او را به سوی صد هزار کس یا بیشتر از آن فرستاد پس همگی آنها ایمان آوردند چنان که داستانشان در سوره «یونس» گذشت.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْفَعُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

«و چیزی نمانده بود که کافران چون قرآن را شنیدند تو را چشم بزنند» یعنی: آنها در وقت شنیدن قرآن به سوی تو تند و تیز نگاه می کنند به طوری که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند. مفسران در تفسیر: ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْفَعُونَكَ...﴾ چند وجه ذکر کرده اند؛ بعضی برآند که معنی این است: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند».

روایت شده است که طایفه بنی اسد چشم زنان زبردستی داشتند و چنان بود که وقتی مردی از آنان سه روز غذایی برای خوردن نمی یافت و حیوانی از برابرش می گذشت، می گفت: امروز همانند آن ندیده ام! به این ترتیب، حیوان را چشم می زد و آن حیوان از پا در می آمد و صاحبش ناگزیر آن را سر بریده و گوشتش را در میان مردم توزیع می کرد. از این روی، برخی از چشم زنان خواستند که رسول اکرم ﷺ را نیز چشم زده و ایشان را به این وسیله از پا در آورند لذا همان سخن را گفتند اما خدای عزوجل پیامبرش ﷺ را در پناه خویش حفظ نمود. پس بنابراین روایت؛ این آیه دلیل بر آن است که چشم زدن و تأثیر آن حق است و این تأثیر به امر خدای عزوجل می باشد چنان که در این باره احادیثی نیز روایت شده است و از آن جمله این حدیث شریف است: «... والعین حق: چشم زدن حق است» یعنی: به اراده خداوند ﷻ می باشد و نیز این حدیث شریف: «قد تدخل الرجل العين في القبر، وتدخل الجمل القدر: گاهی

چشم زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر رادر دیگ». حسن بصری می‌گوید:
«دوای چشم زخم، خواندن این آیه است».

اما ابن‌قتیبه در معنی مراد آیه می‌گوید: «مراد آیه این نیست که آنان تو را چشم می‌زنند آن گونه که چشم‌زن چیزی را که از روی شگفتی بدان بنگرد، به چشم می‌زند بلکه مراد این است که چون تو قرآن می‌خوانی، به‌سویت نگاهی تند و آلوده به دشمنی و نفرت می‌افکنند که نزدیک است نگاهشان تو را فروافکنند». و از نظر ابن‌کثیر معنی این است: «کفار به سبب بغض و دشمنی‌ای که علیه تو دارند، بر تو حسد می‌ورزند چنانچه خدای عزوجل تو را نگه ندارد و از آنان حمایت نکند». «و می‌گویند» کفار از سر حسادت و دشمنی «هرآینه این پیامبر دیوانه است» به سبب این قرآنی که آورده است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

«و حال آن‌که قرآن جز پندی برای جهانیان» اعم از جن و انس «نیست» لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن نیز می‌گردد. بیضاوی می‌گوید: «چون کافران به خاطر قرآن رسول خدا ﷺ را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تام و کامل و اندیشه محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را درباره قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

﴿سوره الحاقه﴾

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقه اسمی از اسمای آن است، «الحاقه» نامیده شد. سوره «الحاقه» سوره‌ای است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوت و صلابت تمام در انسان ایجاد می‌کند که کار دین جدی است و هیچ مجالی برای بی‌پروایی در برابر آن وجود ندارد.

﴿۱﴾ الْحَاقَّةُ

«حاقه» یعنی: قیامتی که آمدن آن حق و ثابت است و هیچ شک و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد، کار حساب و جزا در آن تحقق می‌پذیرد و حقایق در آن آشکار می‌شود.

﴿۲﴾ مَا الْحَاقَّةُ

«آن حاقه چیست؟» یعنی: قیامت در حال یا اوصاف خود چه چیزی است؟ اسم ظاهر به جای ضمیر نهاده شد، برای تفخیم و بزرگ نمودن شأن قیامت و انعکاس هول و هراس آن.

﴿۳﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ

«و چه چیز تو را آگاه کرد که حاقه چیست؟» این تعبیر بیانگر آن است که قیامت از دایره علم و آگاهی مخلوقات خارج است. یعنی: ای پیامبر! تو کنه و حقیقت قیامت را نمی‌دانی زیرا قیامت بزرگتر از آن است که کسی از مخلوقات حقیقت آن را بداند. پس جمله ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ برای افزودن بر عظمت شأن قیامت است. یحیی بن سلام می‌گوید: «به من خبر رسیده که خداوند عَلَّامٌ پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از مضمون همه عباراتی که در قرآن

به لفظ: ﴿وَمَا أَدْرَبَكُمْ﴾ آمده است، آگاه کرده است اما عباراتی که به لفظ: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ﴾ آمده است، از جمله اموری است که پیامبر ﷺ نسبت به آنها علمی ندارد.

كذبت ثمود وعاد بالقارعة ﴿٤﴾

«ثمود و عاد قارعه را دروغ شمردند» قارعه: به معنی در هم کوبنده؛ همان قیامت است زیرا قیامت مردم را با هول و هراسهایش و مواد و موجودات را با انفجار خود درهم می‌کوبد.

فأما ثمود فأهلكوا بالطاغية ﴿٥﴾

«اما ثمود، پس با طاغیه هلاک ساختند» ثمود قوم صالح عليه السلام بودند. طاغیه: فریادی است تند و مرگبار که سخت قوی و نابود کننده است.

وأما عاد فأهلكوا بريح صرصر عاتية ﴿٦﴾

«و اما عاد، پس با تندباد سخت سرد و بنیان کنی به نابودی کشیده شدند» عاد: قوم هود عليه السلام اند. باد صرصر: بادی است سخت سرد. عاتیه: بسیار سرکش و سخت نیرومند به سبب شدت وزش، طول زمان و شدت سردی خود.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَخْلٍ حَاقِبِيٍّ

﴿٧﴾

«خداوند آن را هفت شب و هشت روز بر آنان برگماشت» یعنی: آن باد صرصر را در طول آن مدت به طور مستمر و پیوسته بر آنان فرستاد به گونه‌ای که نه قطع می‌شد و نه آرام می‌گرفت. محلی می‌گوید: «آغاز آن صبحگاه روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال در پایان زمستان بود». «حسوم بود» یعنی: آن باد صرصر نابودکننده و از بیخ برکننده، نحس و بنیان‌کن، یا پی‌درپی بود «پس می‌دید» ای بیننده! اگر در آنجا حاضر

می‌بودی «آن قوم را در آن» یعنی: در آن روزها و شب‌ها، یا در دیارشان؛ «از پا در افتاده» بر زمین، بی‌جان و مرده «گویی آنان خرمابنانی هستند ریشه‌کن شده» یعنی: گویی آنان تنه‌های فروافتاده درختان خرما هستند، یا درختان خرمایی هستند که از کهنه‌گی و فرسودگی فروافتاده و بر هم شده‌اند.

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾

«پس آیا از آنان هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟» یعنی: گروهی یا شخصی را از آنان می‌بینی که باقی مانده باشد؟ هرگز! زیرا هیچ کس از آنان باقی نماند.

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾

«و فرعون و کسانی که پیش از او بودند» از امت‌های کافر. به قرائتی دیگر: (وَمَنْ قَبْلَهُ) آمده است، یعنی فرعون و پیروان و لشکریانش «و مؤتفکات» یعنی: مردم شهرهای نگونسار که قریه‌ها و آبادیهای قوم لوط بود «مرتکب خاطئه شدند» یعنی: اعمال گناه‌آلود طغیان باری را که عبارت از شرک و معاصی بود، مرتکب شدند.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً ﴿١٠﴾

«پس فرستاده پروردگار خود را نافرمانی کردند» یعنی: هر امتی فرستاده پروردگار خود را عصیان و نافرمانی کرد؛ «آن‌گاه خداوند آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فروگرفت» یعنی: آنان را به گرفتن سخت‌تر و بیشتر از فروگرفتن امت‌های گذشته فروگرفت.

إِنَّا لَنَاطِقُا الْمَاءِ حَمَلَتُكُمُ فِي الْبَارِيَةِ ﴿١١﴾

«ما آن‌گاه که آب طغیان کرد» یعنی: در ارتفاع و بلندی خود از حد گذشت که این توفان در زمان نوح عليه السلام بود آن‌گاه که قومش بر کفر پافشاری کرده و او را تکذیب

نمودند؛ «شما را بر کشتی روان سوار کردیم» یعنی: ای بشر! ما شما را در آن وقت بر صلب پدرانتان سوار کشتی نوح علیه السلام کردیم. کشتی نوح «جاریه» نامیده شد زیرا در آب روان بود.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِبَاءَ آذُنٍ وَعِیَّةٍ ﴿۱۳﴾

«تا آن را» یعنی: تا آن نجات دادن مؤمنان و غرق کردن کافران را «برای شما» ای امت محمد صلی الله علیه و آله «تذکره‌ای بگردانیم» یعنی: عبرت و پندی که به وسیله آن بر قدرت عظیم، صنع بدیع و شدت انتقام ما راه برید و استدلال کنید «و گوشهای فراگیرنده آن را فرامی‌گیرد» یعنی: گوشهای نیوشان این تذکر به نعمت را بعد از شنیدن آن فرامی‌گیرد و فهم می‌کند زیرا از شأن چنین انسانهایی این است که آنچه را فراگیری‌اش واجب است، برای یادگیری، اشاعه، تفکر و عمل به موجب آنها فراگیرند. تنکیر «اذن: گوشها» برای دلالت بر قلت است، یعنی: چنین گوشهای نیوشانی کم‌اند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از پروردگارم خواستم که گوش علی را چنین گوش‌ی قرار دهد». مکحول می‌گوید: «علی رضی الله عنه می‌گفت: هرگز هیچ چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدم مگر این که آن را فرا گرفتم و هرگز آن را فراموش نکردم».

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً ﴿۱۴﴾

«پس چون دمیده شود در صور یکبار دمیدن» یعنی: دمیدن اول که با آن مردم همه می‌میرند و عالم ویران می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی بر یکبار دمیدن تأکید کرد، برای تفهیم این حقیقت که فرمان وی به تکرار و پیگیری نیازی ندارد و بی‌هیچ مانع و مخالفتی اجرا می‌شود».

وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَذُكِّرًا دَكَّةً وَوَحْدَةً ﴿١٤﴾

«و زمین و کوهها برداشته شود» از جای های خود و برکنده شود از مقرهای خود به قدرت الهی «و یکباره درهم کوبیده شود» یعنی: درهم شکسته شود به یکبار کوفتن نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: زمین و کوهها به یکباره گسترده ساخته شود و به زمین همواری که هیچ کجی ای در آن نیست و به کتله واحدی تبدیل شود. «دک» و «دق» در معنی به هم نزدیک اند ولی «دک» در معنی بلیغ تر است.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

«پس آن روز واقعه روی دهد» یعنی: قیامت برپا شود.

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فِيهَا يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةً ﴿١٦﴾

«و آسمان بشکافد پس آن در آن روز سست پیوند است» یعنی: آسمان می شکافد و فرشتگان از آن فرود می آیند پس در آن روز آسمان ضعیف و سست و شکننده است و مانند همیشه در میان اجزای آن تماسک و پیوند محکمی وجود ندارد.

وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَةً ﴿١٧﴾

«و فرشتگان بر کناره های آسمان باشند» بعد از آن که آسمان خود جایگاه ایشان بود پس فرشتگان منتظر آنند که پروردگار ایشان را فرمان دهد و به سوی زمین فرود آیند و بر زمین و کسانی که در آن هستند، احاطه کنند. نسفی می گوید: «آسمان مسکن فرشتگان است و چون از هم بشکافد ناگزیر ایشان به کناره های آن پناه می برند». «و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می کنند» یعنی: هشت فرشته آن را بر فراز سرشان حمل می کنند. به قولی: هشت صف از فرشتگان که شمار ایشان را جز خدای عزوجل کسی دیگر نمی داند، آن را حمل می کنند. شایان ذکر است که عرش بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل می باشد. در حدیث شریف آمده است:

«هم اکنون حاملان عرش چهار فرشته‌اند و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال ایشان را به چهار تن دیگر مؤید می‌سازد پس هشت تن می‌شوند».

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾

«آن روز» یعنی: روز قیامت «عرضه می‌شوید» شما ای بندگان بر خدای سبحان برای حساب و بازپرسی «از شما هیچ سری پنهان نمی‌ماند» یعنی: از وجود شما یا از سخنان و افعال شما، هیچ راز پنهانی‌ای - هر چه باشد - بر خدای سبحان پنهان نمی‌ماند. یا هیچ رازی از خودتان پنهان نمی‌ماند، حال آن‌که بسیاری از رازها در دنیا از شما پنهان بود. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مردم سه بار بر خدای سبحان عرضه می‌شوند؛ در دو بار از این عرضه‌شدنها، جدال و پیشکش نمودن معاذیر است و در عرضه سوم؛ نامه‌های اعمال به دستها پراکنده می‌شود پس گیرنده‌ای است به دست راست خود و گیرنده‌ای است به دست چپ خود».

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كِتَابَهُ بِمِيزَانٍ ۖ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَوْفَىٰ أَوْ كُنِيَّةٌ ﴿١٩﴾

تفصیل صورت عرضه‌شدن بر پروردگار سبحان این است: «اما آن کس که نامه اعمال او» که فرشتگان نگهبان آن را نوشته‌اند «به دست راستش داده شود پس» شادمانه «می‌گوید: هاؤم» یعنی: بگیری «نامه اعمال مرا بخوانید» او از سر شادمانی و ابتهاج این سخن را به جمع همراه خویش می‌گوید. ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «اولین کسی از این امت که نامه اعمالش به دست راستش داده می‌شود، عمر بن الخطاب رضی الله عنه است و عمر رضی الله عنه در آن روز شعاعی چون شعاع خورشید دارد. به ابن عباس رضی الله عنه گفته شد: پس ابوبکر رضی الله عنه در آن هنگام کجاست؟ فرمود: هیهات، هیهات! فرشتگان او را سبک و شتابان به سوی بهشت برده‌اند».

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾

آن‌گاه کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده می‌گوید: «هرآینه من به یقین می‌دانستم که با حساب و کتاب خود مواجه خواهم شد» یعنی: در دنیا می‌دانستم و به این امر یقین داشتم که در آخرت مورد محاسبه قرار خواهم گرفت. یا معنی این است: من می‌پنداشتم که خدای سبحان مرا به گناهانم مؤاخذه خواهد کرد ولی او به عفو خویش بر من فضل کرد و مرا مورد مؤاخذه قرار نداد. به تأیید این معنی در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ در روز قیامت بنده را به خود نزدیک می‌کند و او را به تمام گناهانش مقرر و معترف می‌گرداند تا بدانجا که چون بنده دید که هلاک شده است، به او می‌گوید: من این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیده‌ام و امروز هم آنها را بر تو می‌آمرزم. سپس نامه حسنات وی به دست راستش داده می‌شود. اما کافر و منافق؛ پس گواهان درباره آنان می‌گویند: این گروه کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خداوند بر ظالمان باد» (هود/۱۸). ضحاک در تفسیر: ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ﴾ می‌گوید: «هر ظن و گمانی در قرآن کریم از سوی مؤمن به معنی یقین است و از سوی کافر، به معنی شک». مجاهد می‌گوید: «ظن آخرت یقین است و ظن دنیا، شک».

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾

«پس او» یعنی: کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در زندگانی پسندیده‌ای است» که بسیار دلخواه است، نه ناخوش آیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بهشتیان همیشه زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند، همیشه سالم‌اند و هرگز بیمار نمی‌شوند، همیشه در ناز و نعمت‌اند و هرگز رنج و زحمتی نمی‌بینند و همیشه جوانند پس هرگز پیر نمی‌شوند».

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾

و آن کس که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در بهشتی برین» است. یعنی: در بهشتی است که از نظر مکانی بلند و مرتفع است زیرا بهشت در آسمان می باشد، یا منازل آن مرتفع، بلندقدر و باشکوه است.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾

«که میوه هایش قریب الحصول است» یعنی: میوه های بهشت نزدیک و در دسترس تناول کننده است که آن را چه ایستاده باشد، چه نشسته و چه خوابیده، به آسانی دریافت می کند. در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا یدخل أحد الجنة إلا بجواز: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا کتاب من الله لفلان بن فلان، ادخلوه الجنة عالیة، قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ: هیچ کس به بهشت وارد نمی شود مگر با جوازی بدین مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم؛ این نامه ای است از جانب خداوند برای فلان فرزند فلان، او را به بهشتی برین داخل کنید که میوه های آن در دسترس است». به روایتی دیگر: این جواز عبور، بر سر پل «صراط» به وی داده می شود.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْفَالِيَةِ ﴿٢٤﴾

«بخورید و بیاشامید» یعنی: به بهشتیان گفته می شود: در بهشت بخورید و بیاشامید؛ «گوارا» زیرا نه در نعمت های بهشت دردی و تیرگی ای است و نه این نعمتها از شما بازداشته می شود و عیشتان منغص می گردد «به سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستاده بودید» از اعمال شایسته در دنیا.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَزَأْتُ كِتَابِيَةَ ﴿٢٥﴾

«و اما آن کس که کارنامه اش به دست چپش داده شده است» که آنان کافران و اهل شقاوت اند «پس می گوید» از سر اندوه و رنج و بیچارگی، از آن رو که در آن کارنامه

بدیها و گناهانش را دیده است؛ «ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد!» و این خود دلیل بر وجود عذاب روحی دوزخیان قبل از عذاب جسمی آنهاست.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ ﴿٣٦﴾

«و ای کاش نمی‌دانستم که حساب و کتابم چیست» زیرا این حساب و کتاب همه به زیان من است، نه به سود من.

يَلْتَمِسُهَا كَانِتِ الْقَاضِيَةِ ﴿٣٧﴾

«ای کاش مرگ، آخرکننده کار بود» یعنی: ای کاش مرگی که در دنیا به سراغم آمد کارم را یکسره می‌کرد و بعد از آن دیگر هرگز زنده نمی‌شدم. بدین سان کافر و شقی آرزوی دوام مرگ و عدم زنده‌شدن مجدد را می‌کند، بدین سبب که کارنامه بد خویش و پیامد محتوم آن را که عذاب است، مشاهده می‌نماید. قتاده می‌گوید: «آرزوی مرگ را می‌کند درحالی‌که چیزی در دنیا نزد وی ناخوش‌آیندتر از آن نبود». و نظیر این آیه کریمه است: ﴿يَلْتَمِسُنِي كُتُّ رَبِّاً﴾: «ای کاش خاک بودم» «نبا/۴۰» .

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ ﴿٣٨﴾

آن‌گاه می‌افزاید: «مال و منال من هیچ به کارم نیامد» یعنی: مال و منالی که در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب خدا عز وجل را از من دفع نکرد.

هَلَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ ﴿٣٩﴾

«سلطه من از دستم برفت» یعنی: حجت‌م باطل گردید و از نزد گم شد. به قولی مراد از سلطان: جاه، منصب، پادشاهی و فرمانروایی است. ولی ابوحنیفان می‌گوید: «قول ابن عباس رضی الله عنه و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجتی است که کافر به آن در دنیا حجت‌نمایی می‌کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه‌های اعمالشان

به دست چپشان داده می‌شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عام است در تمام اهل شقاوت».

و هنگامی که کافر این مرثیه را بر خویشان می‌خواند، خدای عزوجل به نگهبانان دوزخ می‌گوید:

مُدْوَةٌ فَعْلُوهُ ۳۰

«بگیریدش پس طوق به گردن کنیدش» یعنی: دستهای او را با زنجیرها بر گردش ببندید.

مُرَّ الْجَحِيمِ صَلْوَةٌ ۳۱

«سپس به دوزخش درآورید» تا به گرمای سوزان آن غوطه‌ور شود.

مُرِّي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۳۲

«سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید» یعنی: بعد از افگندنش در دوزخ آن زنجیر را بر وی ببندید تا از جا جنبیده نتواند. سلسله: حلقه‌هایی است به هم پیوسته که ذرع آن، طول آن است. سفیان می‌گوید: «به ما خبر رسیده است که آن زنجیر در مقعدش فرو برده شده و از دهانش بیرون آورده می‌شود».

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ۳۳

آن‌گاه در بیان سبب پیوستنش به این فرجام بد می‌فرماید: «هرآینه او به خداوند عظیم ایمان نداشت» ذکر صفت «عظیم» بر این امر اشعار دارد که فقط خدای عزوجل مستحق عظمت و بزرگی است پس ایمان آوردن به وی واجب است.

وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣٤﴾

«و بر طعام دادن بینوایان ترغیب نمی‌کرد» یعنی: دیگران را بر اطعامشان ترغیب نمی‌کرد، چه رسد به این‌که خودش برای ایشان از مال خود بذل و بخشش کند. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می‌گوید: «یعنی او نه حق خدا عز وجل را می‌پرداخت و نه به خلق وی سودی می‌رساند و حق آنان را می‌پرداخت». روایت شده است که ابودرداء رضی الله عنه زنش را تشویق می‌کرد تا برای مساکین بسیار آب‌گوشت بپزد و می‌گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افگندیم پس آیا نصف باقی‌مانده آن را با انفاق از خود دور نیفگنیم؟» که این سخن ابودرداء رضی الله عنه به این دو آیه کریمه اشاره دارد.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

«حال امروز در اینجا برای او دلسوزی نیست» یعنی: کافر را در روز آخرت هیچ نزدیک و خویشاوندی نیست که به او سودی برساند یا برایش شفاعت کند زیرا آن‌روز روزی است که خویشاوند از خویشاوندش و دوست و رفیق از دوست و رفیقش می‌گریزد.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلَيْنِ ﴿٣٦﴾

«و او را هیچ خوراکی بجز از زردآب» که از بدنهای دوزخیان سرازیر می‌شود «نیست» قتاده می‌گوید: «این بدترین غذای اهل دوزخ است». طعام: به معنی اطعام است، یعنی او را هیچ غذا دادنی جز از زردآب و چرکاب نیست.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿٣٧﴾

«که آن را جز خطاکاران نخورند» مراد از خطاکاران، گناه‌کارانند؛ از خطیء الرجل: آن‌گاه که شخص به عمد مرتکب گناه شود پس مراد خطایی نیست که ضد صواب است.

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تَبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾

«پس به آنچه می بینید و به آنچه نمی بینید سوگند می خورم» یعنی: سوگند می خورم به همه اشیاء، اعم از دیدنی ها و نادیدنی ها. این سوگند خود آفریننده متعال و تمام مخلوقات وی را شامل می شود و در این صورت «لا» در (لا اقسام) زاید است. یا معنی این است: نیازی به سوگند خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت ساختن به سوگند، بی نیاز می باشد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾

و در صورتی که (لا اقسام) در آیه قبل به معنی سوگند باشد، مقسم علیه این است: «که هر آینه قرآن بر خواننده فرستاده گرامی است» یعنی: قرآن تلاوت فرستاده ای است که بر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ گرامی است و او محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. یا معنی این است: قرآن گفتاری است که آن را جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام فرستاده گرامی ما ابلاغ می کند. ولی اکثر مفسران بر آنند که مراد از رسول در اینجا حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند زیرا در آیه بعد آمده است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن که مشرکان جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام را به شاعر و کاهن وصف نمی کردند بلکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به این اوصاف متهم می ساختند. اما به قول اکثر مفسران، مراد از رسول در سوره «تکویر» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام است زیرا اوصافی که بعد از آن می آید، به حال او تناسب دارد چنان که خواهد آمد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

«و قرآن گفتار شاعری نیست» چنان که شما مشرکان می پندارید زیرا قرآن از گونه های شعر نیست و خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز شاعر نمی باشد «چه اندک ایمان می آورید» یعنی: به ایمانی اندک ایمان می آورید و به تصدیقی اندک باور می دارید! البته در اینجا مراد نفی ایمان از آنان است نه تأیید ایمان اندکشان. یا اندک بودن ایمانشان بنابر ظاهر قضیه است و آن عبارت از این اقرارشان است که چون از آنان پرسیده می شد: چه کسی شما را آفریده است؟ می گفتند: الله. همچنین احتمال دارد که وصف قلت مربوط به ایمان

لغوی باشد زیرا مشرکان چیزهای اندکی را که هیچ سودی به حالشان نداشت تصدیق می‌کردند مثلاً تصدیق می‌کردند به این‌که خیر، صله رحم، پاکدامنی و مانند آن از ارشادات نیک رسول خدا ﷺ حق و صواب است. دلیل این‌که خداوند متعال در هنگام نفی شعر از رسول خویش: ﴿قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ﴾ و در هنگام نفی کهنات از ایشان: ﴿قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ گفت - چنان‌که در آیه بعد می‌آید - این است که: نفی شعریت از قرآن امری است آشکار و محسوس زیرا این نفی از حیث لفظ روشن است چرا که شعر سخنی است موزون و مقفی و الفاظ قرآن چنین نیست مگر نادری از آن که بدون قصد شعرگفتن، موزون است و اما نفی شعریت از قرآن از جهت تخیل هم به این دلیل است که قرآن مشتمل بر اصولی است که برآورنده معارف، حقایق، براهین و دلایل افاده‌کننده تصدیق و باور می‌باشد - چنانچه مخاطب از معاندان نباشد - پس تخیل شاعرانه را در آن راهی نیست. ولی نفی کهنات از رسول اکرم ﷺ نیاز به اندیشه و تأمل دارد زیرا کلام کاهنان سجع‌هایی است بدون معنی و افاداتی است که از طبایع ناشی می‌شود و قرآن چنین نیست. همچنین اگر آنها تأمل کنند درمی‌یابند که قرآن شیاطین و راه و روش آنان را مورد هجوم و نکوهش قرار داده است و کاهنان نیز برادران شیطانند پس چگونه به افشای زشتی‌های خود راضی می‌شوند تا قرآن از کلام کاهنان باشد؟!.

وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

«و» قرآن «گفتار هیچ کاهنی نیست» چنان‌که شما معاندان می‌پندارید زیرا کهنات مقوله دیگری است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد «چه اندک پند می‌گیرید» و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام دادن شیاطین است در حالی که کاهنان دوستان و برادران شیاطین‌اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!!.

نَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾

«فرودآورده شده از جانب پروردگار عالَمیان است» یعنی: قرآن تلاوت شده از سوی رسول اکرم ﷺ و فرودآورده شده از جانب رب العالمین است و این است حقیقت قضیه که شما از آن طفره می‌روید.

وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

«و اگر بر ما بعضی سخنان را می‌بست» یعنی: اگر فرض را جدلاً بر آن بگیریم که این پیام رسان - محمد ﷺ یا جبرئیل علیه السلام بنا بر دو وجه تفسیری که گذشت - بر ما چیزی از سخنان را می‌بست و به نام ما ولی از ساخته‌های خود چیزهایی را عنوان می‌کرد و آن را به ما نسبت می‌داد: «بی‌گمان دست راستش را می‌گرفتیم» یعنی: باقوت و قدرت او را می‌گرفتیم. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «عادت سیاف آن است که دست راست اسیر را به دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد».

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

«سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم» و تین: رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و چون قطع شود، شخص می‌میرد. البته این تصویری از نابود کردن به سخت‌ترین شیوه است چنان که پادشاهان بر کسانی که خشم می‌گیرند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین که پیامبر اکرم ﷺ در کمال عافیت به سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است.

فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

«پس هیچ کس از شما از او بازدارنده نیست» یعنی: هیچ کس از شما بازدارنده آن پیام رسان از مجازات ما یا نجات‌دهنده او از ما نیست، در صورتی که بر ما دروغ بریندد

پس با آن که چنین مجازاتی برای او مسلم است چگونه به خاطر شما از روی تکلف بر ما دروغ می‌بندد؟.

وَإِنَّهُ لَنَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

«و آن پندی برای متقیان است» یعنی: بی‌گمان قرآن پندی برای اهل تقوی است زیرا این متقیانند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

«و ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما» ای مردم «تکذیب‌کننده‌اید» قرآن را؛ با وجود این بیان روشن و مسلما ما شما تکذیب‌کنندگان را در برابر این تکذیب‌تان مجازات می‌کنیم.

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

«و هرآینه آن» یعنی: قرآن، یا تکذیب به قرآن «حسرتی است» و ندامتی «بر کافران» در روز قیامت؛ آن‌گاه که پاداش مؤمنان و عذاب تکذیب‌کنندگان را می‌بینند.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾

«و هرآینه قرآن حق‌الیقین است» یعنی: قرآن محض یقین است زیرا از نزد خدای عزوجل می‌باشد پس هیچ شکی در آن وجود ندارد و هیچ شبهه‌ای را به‌سوی آن راهی نیست.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

«پس به‌نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که سزاوار وی نیست، با گفتن تسبیح به پاکی یاد کن و او را به پاکی یاد کن از این‌که به دروغ بستن بر وی راضی باشی. همچنین او را به شکرانه آنچه که بر تو وحی نموده است، تسبیح

بگوی. یادآور می شویم که رسول خدا ﷺ گفتن «سبحان الله العظيم» در رکوع را برای ما مشروع کردند پس این همان تسبیح رکوع است.

﴿سوره معارج﴾

مکی است و دارای (۴۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «معارج» نامیده شد که این فرموده خداوند جَلَّ جَلَلُهُ:
﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...﴾ در آغازین آیات آن آمده است.

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿۱﴾

«طلب کننده‌ای عذاب رخ دادنی‌ای را» که خواه ناخواه واقع شدنی است «طلب کرد»
سأل سائل: سؤال متضمن معنای دعا و درخواست نیز هست، از این جهت به «باء»
(بعذاب) متعدی گردید. این طلب کننده عذاب - چنان که در بیان سبب نزول آمده است
- نضربن حارث بود که از روی عناد و استهزا خطاب به پروردگار گفت: ﴿إِنَّ كَانَتْ
هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا﴾: (اگر این پیام واقعا از جانب توست
پس بر ما سنگ بباران) «انفال/۳۲».

لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُمْ دَافِعٌ ﴿۲﴾

«برای کافران» یعنی: عذابی که برای کافران مقرر و آماده شده است «آن را هیچ
بازدارنده‌ای نیست» هیچ کس این عذاب واقع شدنی را دفع نتواند کرد آن گاه که
خداوند جَلَّ جَلَلُهُ وقوع آن را اراده کند.

مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿۳﴾

«از جانب خداوند» یعنی: آن عذاب از جانب خدای سبحانی است که «صاحب
معارج» است یعنی: صاحب نردبانهایی است که فرشتگان در آنها بالا می‌روند. یا
صاحب درجاتی است که سخنان پاک و عمل شایسته در آنها بالا می‌رود. به قولی مراد
از معارج: عظمت است یعنی خداوندی که صاحب عظمت است.

تَمْرُجُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

«فرشتگان و روح به سوی او» یعنی: به سوی خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ «بالا می روند» در نردبانها و درجاتی که برایشان قرار داده است. مراد از روح جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ، یا فرشته بزرگ دیگری غیر از اوست «در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است» یعنی: فرشتگان و جبرئیل: در بخش اندکی از روزی که به پنجاه هزار سال از سالهای دنیا برآورد می شود، در آن نردبان به سوی خدای عزوجل بالا می روند. مرجع ضمیر «إليه: به سوی او» عرش یا حکم الهی است، یا جایی است که او امر حق تعالی در آن فرود می آید، یا جایگاههای عزت و کرامت است. شایان ذکر است که مراد از «یوم» در آیه کریمه - به قولی که قوی تر به نظر می رسد - روز قیامت است و این پنجاه هزار سال مدتی است که بندگان در آن برای حساب و کتاب در پیشگاه پروردگار عزوجل می ایستند، سپس بعد از این مدت، اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ استقرار می یابند. به قولی دیگر: مقدار روز قیامت بر کافران پنجاه هزار سال است ولی بر مؤمنان زمانی اندک به اندازه زمان مابین ظهر و عصر بیش نیست. خاطر نشان می شود که در آیه (۵) سوره «سجده» آمده است: ﴿... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾: «در روزی که مقدار آن هزار سال است». پس طریق جمع نمودن میان این آیه و آیه (۵) سوره «سجده» این است که: قیامت دارای مواقف و مواطن پنجاه گانه ای است و زمان هر موقف از مواقف آن هزار سال می باشد. آری! مقدار قیامت در حق کافران چنین طولانی است اما در حق مؤمن چنین نیست زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾: (آن روز جایگاه بهشتیان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است) «فرقان/۲۴» و علما اتفاق نظر دارند بر این که این استراحتگاه بهشت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله! چه قدر آن روز طولانی است؟! آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذی نفسی بیده إنه لیخفف عن المؤمن حتی یکون أخف علیه من صلاة مكتوبة یصلیها فی الدنیا: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلا کیف اوست، آن زمان بر

مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرضی که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک‌تر است».

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

«پس صبر کن صبری جمیل» یعنی: ای محمد ﷺ! بر تکذیب و کفرشان صبر کن به صبری نیکو که در آن بی‌قراری، شکایت و گلایه‌ای به آستان غیر ما نباشد و این است معنی صبر جمیل. حاصل معنی این است که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾

«آنها آن را دور می‌بینند» یعنی: کافران روز قیامت را که مقدار آن پنجاه هزار سال است، دور و محال می‌بینند. (بعید) در اینجا به معنی محال است.

وَنَزَلَهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾

«اما ما نزدیک می‌بینیمش» یعنی: ما روز قیامت را در زمان نزدیکی رخ‌دادنی می‌بینیم زیرا هرآنچه آمدنی است، نزدیک است.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَلِیْلِ ﴿٨﴾

«روزی که آسمان چون فلز گداخته شود» مهل: آنچه که گداخته می‌شود از سرب، مس و نقره. به‌قولی مهل: دردی روغن است هنگامی که به آتش گداخته شود.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾

«و» روزی که «کوهها همچون پشم رنگین گردد» پس وقتی کوهها درهم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوهها در رنگهای مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

وَلَا يَسْتَلْ حِمِيمًا ﴿١٠﴾

«و» روزی که «هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری نپرسد» یعنی: در روز قیامت هیچ نزدیکی از حال نزدیکانش نمی‌پرسد، به سبب هول و هراس سختی که بر آنان فرود می‌آید و به سبب گرفتار بودن هر کس به حال خودش.

يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾

«به همدیگر نشان داده شوند» یعنی: هر نزدیک و خویشاوندی به نزدیک و خویشاوند خویش نشان داده می‌شود و کسی از آنان بر دیگری پنهان نیست اما درعین حال هرگز از همدیگر حال‌پرسی نمی‌کنند و با همدیگر سخن نمی‌گویند «مجرم» یعنی: هر گنه‌کاری که مرتکب گناهی گردیده که به‌خاطر آن مستحق دوزخ است؛ «آرزو می‌کند که از عذاب آن روز» یعنی: از عذاب روز قیامت «فرزندان خود را عوض دهد» یعنی: فرزندان خود را فدا کرده و عذاب را بازخرد.

وَصَاحِبَيْهِ وَآخِيهِ ﴿١٢﴾

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد «زن خود را و برادر خود را» هر چند که اینان عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد وی هستند اما با این وجود اگر از مجرم فدیة پذیرفته شود، یقیناً او آنها را فدیة خویش گردانیده و خود را از آن عذاب رهایی می‌بخشد.

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْتِيهِ ﴿١٣﴾

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز «قبیله‌ای را که او را جای می‌دهد» یعنی: خاندان و قبیله نزدیک خود را که در نسب به آنان وابسته است و در هنگام سختی‌ها به او یاری و پناه می‌دهند و نزدشان جای می‌گیرد و سروسامان می‌یابد.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِدُهُ ﴿١٤﴾

«و نیز» مجرم آرزو می کند که در آن روز عوض دهد «هر که را در زمین است همه یکجا» یعنی: مجرم دوست دارد که کاش تمام کسانی را که در روی زمین از جن و انس و غیرشان از خلائق هستند، همگی را فدای خود کند «سپس این عوض دادن او را برهاند» از عذاب جهنم.

كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى ﴿١٥﴾

«کلا» این کلمه مفید هشدار و بازداشتن است یعنی: حاشا که دستیابی به این آرزوی خام، ممتنع و امکان ناپذیر برای مجرم میسر باشد، هرگز میسر نیست «آن آتشی زبانه زن است» لظی: نامی از نامهای جهنم است. «تلظی فی النار» یعنی در آتش شعله و زبانه کشید.

نَزَاعَةَ السَّوَى ﴿١٦﴾

«پوست سر را برکننده» یعنی: آن آتش گوشت و پوست را از استخوان برمی کند تا بدانجا که در آن چیزی را بر جای نمی گذارد سپس به همان حال اول برمی گردد. «شواه» پوست سر، یا پوست اعضای انسان است. قتاده در جمع میان هر دو قول می گوید: «آن آتش پوست سر، چهره و اعضای دوزخی را برمی کند».

تَدْعُوا مِنْ أَدْبَرٍ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾

«هر که را اعراض کرد و رویگردان شد می خواند» یعنی: جهنم هر کس را که در دنیا به حق پشت کرده و از آن رویگردان شده، به سوی خود فرامی خواند.

﴿۱۸﴾ رَجَعَ فَأَوْعَىٰ

«و» می‌خواند هر کس را که «مال اندوخت و جابجا کرد» یعنی: هر کس که مال را جمع کرده و آن را در ظرفی جابجا نموده است و چیزی از آن را در راه خیر انفاق نکرده و حق خدای عزوجل را در آن ادا نکرده است.

﴿۱۹﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ

«بی‌گمان انسان ناشکیب آفریده شده است» هلع: سخت‌ترین حرص و آز و بدترین زشت‌ترین اضطراب و بی‌قراری است. زمخشری می‌گوید: «هلع: سرعت بی‌قراری در هنگام رسیدن امری ناخوش‌آیند به انسان و سرعت بازداشتن خیر در هنگام رسیدن خیر به اوست». در حدیث شریف آمده است: «شر ما فی رجل: شح هالع و جبن خالع: بدترین خصلتی که در مردی هست: بخلی است سرکش و شدید و جبنی است تهی‌کننده» یعنی: تهی‌کننده درون شخص از روحیه، اراده، معنویت و مقاومت.

﴿۲۰﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۱﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۲﴾

«چون شر به او برسد، بی‌تاب است و چون خیر به او برسد، بازدارنده است» یعنی: چون فقر و نیازمندی، یا بیماری، یا مانند این از مصیبت‌ها به چنین انسانی برسد، او بسیار بی‌قرار و مضطرب است و چون خیری مانند توانگری و رفاه و گشایش و امثال اینها به او برسد، او بسیار بازدارنده و بخیل و بی‌خیر است. جزع: اندوهی است که انسان را از کاروبارش باز می‌دارد. آری! اوصاف سه‌گانه «هلع، جزع و منع» از جمله طبیعی است که انسان بر آن سرشته شده است.

﴿۲۳﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ

«مگر نمازگزاران» یعنی: مگر برپادارندگان ثابت‌قدم نماز که ایشان بر صفات بی‌تابی، ناشکیبی، بی‌قراری و بازدارندگی از خیر قرار ندارند بلکه ایشان به اوصاف پسندیده و

خصلت‌های مرضیه استوار می‌باشند زیرا ایمان و دین حق ایشان را از موصوف شدن به صفات ناپسند بازداشته و مقابلتا به آراسته شدن به صفات خیر وا می‌دارد.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

«همان کسانی که بر نماز خویش همیشه پیگیرند» و هیچ شغل و گرفتاری‌ای ایشان را از نماز به خود مشغول نمی‌گرداند پس نماز فرض را در وقت آن ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «أحب الأعمال إلى الله أدومها وإن قل: دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد خداوند دوام‌دارترین آنهاست، هرچند اندک باشد». عائشه رضی الله عنها که راوی این حدیث است می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چون عملی را انجام می‌دادند بر آن استمرار و مداومت می‌ورزیدند». پس مراد آیه کسانی‌اند که بر نمازها مداومت می‌ورزند و در اوقات آن پیگیر آند اما عنایت به شأن نماز کار دیگری است که با رعایت اموری قبل از نماز؛ مانند وضو، پوشاندن عورت، روی آوردن به قبله و غیره تحقق می‌یابد و نیز با رعایت اموری که به دنبال نماز باید بر آن عنایت ورزید، چون پرهیز از بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی و اعمالی که منافی با طاعت است زیرا نماز حقیقی و راستین انسان را از ارتکاب فحشا و منکر بازمی‌دارد. بنابراین، ارتکاب گناه بعد از ادای نماز، دلیل عدم قبول آن نماز است.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

«و کسانی که در اموالشان حق معینی است» مراد زکات فرض و هر چیزی است که انسان بر ذمه خود لازم می‌گیرد؛ از نذر، یا صدقه‌ای همیشگی، یا کمکی مستمر. این آیه دلیل بر وجوب عبادت مالی‌ای است که تحقق بخش اهداف اجتماعی است، بعد از وجوب عبادات بدنی‌ای که دارای اهداف اخلاقی - تربیتی و اهداف برتر دینی می‌باشند.

لِّسَائِلِ وَالْمَعْرُومِ ﴿٢٥﴾

آن حق معین «برای سائل و محروم است» سائل: فقیری است که خواهنده است و طلب می‌کند. محروم: فقیری است که از روی مناعت و وارسته‌گی از طلب کردن ابا می‌ورزد لذا چنین گمان می‌رود که توانگر است، از این جهت محروم و بی‌بهره ساخته می‌شود. تفسیر سائل و محروم در سوره «ذاریات» نیز گذشت.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّوَاتِ اللَّهِ ﴿٢٦﴾

«و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند» و آن روز قیامت است، یعنی نه در آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾

«و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» یعنی: از آن در خوف و نگرانی به‌سر می‌برند، با وجود آن‌که طاعات ایشان نیز کم نیست بدان جهت که اعمال خود را حقیر و ناچیز می‌پندارند و به حقوق خدای سبحان بر ذمه خود اعتراف دارند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُنَّوْنَ ﴿٢٨﴾

«بی‌گمان عذاب پروردگارشان چنان است که از آن ایمن نتوان شد» یعنی: شایسته نیست که کسی از عذاب پروردگار ایمن شود و قطعاً سزاوار هر کس است که هرچند در طاعت پشتناز است ولی از آن بیمناک باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ

ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾

«و کسانی که اندام نهانی خود را حفظ می‌کنند مگر بر زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آنها شده است پس این گروه ملامت شده نیستند پس هر کس

فراتر از این بجوید، آناند که تجاوزکارند» تفسیر این آیات در آغاز سوره «مؤمنون» به تفصیل گذشت. نسفی می گوید: «این آیات بر حرام بودن نکاح متعه، هم جنس بازی، مقاربت با مردان و حیوانات و استمنا با دست (جلق) دلالت می کند».

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ ﴿٣٣﴾

«و کسانی که امانتها و عهدهای خود را رعایت می کنند» یعنی: به چیزی از امانتهایی که بر آنها امین قرار داده شده اند، خللی وارد نکرده و چیزی از عهدها و پیمانهای را که در برابر آن تعهد داده اند و آن را بر خویشان الزام کرده اند، نمی شکنند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٤﴾

«و کسانی که به گواهی های خود ایستاده اند» یعنی: گواهی ها را بر وجه صحیح آن برای آن کسی که بر ذمه شان گواهی ای دارد، نزد حکام ادا می کنند، چه آن کس به آنها نزدیک باشد و چه دور، چه رفیع و عالی شأن باشد و چه وضع و از نظر افتاده پس نه گواهی را کتمان می کنند و نه آن را تغییر می دهند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٥﴾

«و کسانی که بر نماز خود محافظت می کنند» یعنی: بر رعایت اذکار، ارکان و شرایط نماز پایبندند، به چیزی از اینها خلل وارد نکرده و از آنها به مشغولیت های دیگر سرگرم نمی شوند و بر آن مواظب اند و نیز نگهبان نمازند از این که بعد از ادای آن کاری بکنند که آن را هدر ساخته و ثوابش را از بین ببرد. شایان ذکر است که تکرار یادآوری از نماز و موصوف کردن این گروه به آن در اول و آخر، دلیل بر فضل و اهمیت نماز است.

أُولَئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

«این گروه در باغهایی، گرمی داشته شده‌اند» یعنی: در آن باغها مستقرند و با انواع تکریم‌ها و تجلیل‌ها مورد گرمی داشت قرار می‌گیرند.

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

«پس چه شده است کافران را که به سوی تو شتابانند» یعنی: آنها را چه شده است که در گریز از نزد تو شتابانند. یا «مهطعین» به این معنی است: کافران را چه شده است که گردنهایشان را بلند نموده و پیوسته به سویت می‌نگرند؛ «از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه» یعنی: کافران در گروههای متفرق و پراکنده از جانب راست و چپ رسول خدا ﷺ از ایشان فرار می‌کنند و از برابر دعوت می‌گریزند، یا به سوی ایشان می‌نگرند.

أَيُّطَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

«آیا هر یک از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرناز و نعمت درآورده شود» با آن‌که از برابر هدایت می‌گریزد؟

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: مشرکان پیرامون رسول خدا ﷺ گرد آمده و به سخن ایشان گوش فرا می‌دادند اما از آن بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تکذیب و استهزا ورزیده و می‌گفتند: اگر همینان وارد بهشت شوند، بی‌گمان ما قبل از آنان به بهشت وارد می‌شویم و قطعا بیش از آنان در بهشت از ناز و نعمت برخورداریم! پس خداوند جلّ و علاه این آیه را نازل فرمود.

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«کلا» کلامه‌ای است بازدارنده برای قطع طمع آنان در بهشت. یعنی: نه! هرگز نه؛ «ما آنان را از آنچه می‌دانند، آفریده‌ایم» یعنی: آنان را از آب منی پلیدی آفریده‌ایم که خودشان می‌دانند پس این تکبر برایشان سزاوار نیست. در حدیث شریف به روایت

احمد، ابن ماجه و ابن سعد آمده است که رسول خدا ﷺ آیه: ﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ... كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾ را خواندند آن گاه بر کف دست خویش آب دهان انداخته و انگشت خود را بر آن نهادند و فرمودند: «خدای عزوجل می گوید: ای فرزند آدم! چگونه می توانی مرا عاجز گردانی درحالی که تو را از مانند این آفریدم ولی چون آفرینشت را استوار، به سامان و به اعتدال کردم، میان دو جامه گرانبه قیمت خرامان راه رفتی در حالی که زمین را از راه رفتنت بانگ و آوازی است پس جمع کردی و بازداشتی تا آن گاه که چون نفس به گلوگاهت رسید، آن وقت هنگام صدقه دادن (تو) فرا رسید». روایت شده است که مطرف بن عبدالله شخیر رضی الله عنه مهلب بن ابی صفره را دید که خرامان خرامان در ردای نگارین ابریشمین چهارگوش و عبایی ابریشمین راه می رود پس به او گفت: ای بنده خدا! چیست این گونه راه رفتنی که خدای عزوجل از آن نفرت دارد؟ مهلب گفت: مگر نمی شناسی که من چه کسی هستم؟ گفت: چرا؛ تو را نیک می شناسم. تو کسی هستی که آغازت نطفه پلیدی بود و آخرت نیز لاشه مردار گندیده ای است و در میان این آغاز و انجام نیز حامل نجاست هستی! پس مهلب سر خود گرفت و گذشت و دیگر آن گونه خرامان و متکبرانه راه نمی رفت.

فَلَا أُقِيمُ رَبِّ السُّرُوقِ وَالْمُغْرِبِ إِنَّا لَقَدِيرُونَ ﴿٤٠﴾ عَلَيَّ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنِّي وَمَا مَحْنُ بِمَسْتُوفِينَ ﴿٤١﴾

«پس به پروردگار مشرقها و مغربها» یعنی: به پروردگار طلوع گاه هر روز از ایام سال و غروبگاه آن «قسم می خورم که هرآینه ما تواناییم بر آن که بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم» یعنی: تواناییم بر این که بهتر، شایسته تر و فرمان پذیرتر از کسانی را بیافرینیم که ما را نافرمانی کرده اند، سپس این گروه نافرمان را نابود کنیم «و ما درمانده نیستیم» اگر این کار را اراده کنیم بلکه آنچه را بخواهیم انجام می دهیم، نه چیزی از ما فوت می شود و نه کاری ما را عاجز می گرداند. «لا» در (لااقسم) زاید و مفید تأکید است.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي بُوْعِدُوا ﴿٤٢﴾

«پس بگذارشان» ای محمد ﷺ «که به بیهودگی درآیند» در باطل خویش «و بازیگوشی کنند» در دنیای کوچک و حقیر خویش؛ پس تو به مأموریت خود مشغول شو و مبادا که باطل، ژاژ خایی و گردنکشی آنان بر تو بزرگ و سنگین تمام شود زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس پس آنان را به حالشان واگذار «تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به آنان داده‌اند، برسند» و آن روز، روز قیامت است پس مطمئن باش که آنان در آن روز سزایشان را خواهند چشید.
آن‌گاه در تفسیر آن روز می‌فرماید:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾

«روزی که از گورها شتابان» و دوان‌دوان به سوی فراخواننده «بیرون آیند گویی آنان به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند» یعنی: چنان به سرعت می‌دوند و از همدیگر سبقت می‌گیرند که گویی به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند. نصب: پرچمها یا بیرق‌هایی است که نصب می‌شود. یعنی: چنان‌که در دنیا به سوی پرچم یا نشانه باطل که بتانشان بود می‌دویدند و از یک‌دیگر در پرستش آنها سبقت می‌گرفتند، در قیامت نیز به سوی دعوتگر می‌شتابند. مراد از نصب در اینجا: هر چیزی است که نصب‌کرده شده و بجز خدای سبحان مورد پرستش قرار می‌گیرد، مانند بتان.

خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

«دیدگان‌شان فروافتاده باشد» به خواری؛ به طوری که به بالا نمی‌نگرند، به سبب عذابی که توقع آن را دارند «غبار خفت و خواری بر آنان نشسته است» یعنی: سخت در خواری و ذلت و دشواری فرورفته‌اند «این» روز قیامت «همان روزی است که به آنان وعده داده می‌شد» در دنیا که در این روز با عذاب آن روبرو می‌شوند اما آنها تکذیب کننده آن بودند اما وعده خداوند ﷻ خواه‌ناخواه آمدنی است.

﴿سوره نوح﴾

مکی است و دارای (۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «نوح» پیامبر خدا ﷺ نامگذاری شده است زیرا تمام آن بیانگر داستان نوح ﷺ با قومش از ابتدای دعوت وی تا وقوع طوفان و در توصیف این تجربه از تجارب دعوت در روی زمین است؛ چنانکه در مطلع سوره آمده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾

«هرآینه ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده» یعنی: بعد از برانگیختن نوح ﷺ به وی فرمان دادیم که قومت را بیم و هشدار ده؛ «پیش از آن که عذابی دردناک بر سرشان بیاید» که عذاب دوزخ، یا عذاب طوفان است. ولی از تفسیر ابن کثیر چنین برمی آید که مراد از آن، عذاب دنیا است. یادآور می شویم؛ بیان این مطلب که نوح ﷺ اولین پیامبر الهی به سوی بشر است و بیان مدت درنگش در میان قومش، در سوره «عنکبوت» گذشت.

قَالَ يٰ قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

«گفت: ای قوم من! هرآینه من برای شما بیم دهنده ای هستم» از عذاب الهی؛ پس شما را از آن می ترسانم و هشدار می دهم «آشکارگر» هستم و آنچه را که مایه نجات شماست و رهایی تان از عذاب در آن نهفته است، برایتان آشکار می سازم.

أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ ﴿٣﴾

مضمون دعوت من این است «که خداوند را پرستید» پس حق وی - از فروتنی، نیایش، دوستی و محبت - را به وی ادا کنید و فرمانهای وی را به جا آورید و با او دیگری را شریک نگردانید «و از او پروا دارید» یعنی: از آنچه که شما را در عذاب

وی می‌افگند، پرهیزید و حرامهایش را ترک کنید «و از من فرمان برید» در اوامر
زیرا من فرستاده‌ای از نزد خداوند عز وجل به سوی شما هستم.
بنابراین، دعوت الی الله بر سه پایه استوار است: عبادت، تقوی و اطاعت. پس
دعوتگران راه خدا عز وجل باید این معنی را به خاطر داشته باشند.

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

آری! چنین کنید «تا برای شما از گناهان شما بیامزد» یعنی: تا بعضی از گناهان شما
را بر شما بیامزد؛ و آن عبارت از گناهی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت
دعوت وی از آنان سرزده است «و شما را تا وقتی مقرر واپس بدارد» یعنی: تا مرگ
شما را تا آخرین مهلتی که خدای عزوجل برای شما مقرر کرده است به تأخیر افگند
در غیر آن نزول فوری عذاب مجال زنده بودن برای شما تا آن مهلت را نمی‌دهد. مراد
این است که: میعاد حیات شما و عملیه بهره‌گیری از زمین و برخورداری از مواهب آن
را تا آن‌گاه بر شما طولانی گرداند که بر طاعت حق پایدار و استوار باشید.
علما با این آیه بر این حقیقت استدلال کرده‌اند که انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن
صله رحم حقیقتاً بر عمر انسان می‌افزاید چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه
آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «صلة الرحم تزيد فی العمر: صله رحم در عمر
می‌افزاید». زمخشری می‌گوید: «مثلاً خدای عزوجل حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان
آورند، آنان را هزار سال عمر دهد ولی اگر بر کفر خویش باقی بمانند، آنان را بر سر نه
صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند عز وجل
به وسیله آن اجل مقرر شما را تا زمانی که به عنوان میعاد نهایی حیات شما تعیین و
مقرر کرده است به تأخیر اندازد که این مدت، همان میعاد به سر رسیدن یک‌هزار سال
است». «زیرا چون وقت مقرر الله بیاید، هرگز موقوف داشته نمی‌شود» یعنی: اگر
مرگی که خدای عزوجل بر شما مقدر نموده است بیاید و در آن حال شما بر کفرتان
باقی باشید، آن مرگ هرگز به تأخیر انداخته نمی‌شود بلکه خواه‌ناخواه واقع می‌شود پس
بشتابید به سوی ایمان و اطاعت «اگر می‌دانستید» که برای شما در وقت به سر رسیدن

اجل هایتان چه ندامتی روی می دهد، یقیناً به این حقیقت نیز پی می برید که چون میعاد خداوند عَلَّامٌ فرا رسد، به تأخیر افکنده نمی شود و بنابراین، ایمان می آوردید. این آیه دلالت بر آن دارد که قوم نوح عَلَّامٌ از بس در دوستی زندگانی دنیا فرورفته بودند، گویی در مرگ هم شک داشتند. همچنین این آیه درس دیگری برای دعوتگران به سوی الله عَلَّامٌ است که نباید مردم را در وعده های دنیوی مستغرق کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾

«گفت» نوح عَلَّامٌ «ای پروردگار من! من قوم را شب و روز دعوت کردم» یعنی: آنان را پیوسته و به طور شبانه روزی به سوی ایمان که مرا بدان فرمان دادی، دعوت کردم بی آن که در دعوتشان هیچ کوتاهی ای کرده باشم. این پنجمین درس برای دعوتگران است که باید هیچ وقت و هیچ فرصتی را در راه دعوت از دست ندهند.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾

«ولی دعوت من جز بر گریزشان» و بر دوریشان از آنچه که آنان را به سوی آن فرامی خواندم «نیفزود» .

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسْتَفْسَوْا بَيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا

أَسْتَكْبَرُوا ﴿٧﴾

«و همانا من هر وقت آنان را دعوت کردم تا برایشان بیامری» یعنی: هرگاه که آنان را به سوی سبب مغفرت که عبارت از ایمان آوردن به تو و اطاعت از توست، دعوت کردم؛ «انگشتان خود را در گوشهای خویش درآوردند» تا صدای من را نشنوند «و جامه های خویش را درپوشانیدند» یعنی: چهره های خود را با جامه های خود پوشانیدند تا مرا نبینند و سختم را نشنوند «و بر کفر پای فشردند» یعنی: بر کفر و

انکار استمرار ورزیدند «و گردنکشی کردند گردنکشی ای تمام» و کامل در برابر پذیرش حق.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا ﴿٨﴾

«سپس باز آنان را به صدای بلند دعوت کردم» یعنی: درحالی آنان را دعوت کردم که به ندای بلند اعلان کننده دعوت خود بودم.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾

«باز آشکارا به آنان اعلان کردم» یعنی: مجددا دعوت خود را به طور علنی و روشن به آنان تکرار کردم «و پنهان گفتم آنان را» در این دعوت «به پنهان گفتم» پس این یکی را پنهانی و آن یکی را به طور خصوصی دعوت کردم و خلاصه این که به روشهای مختلف و شیوه های متفاوت آنان را دعوت کردم. به قولی: معنای «اسررت: پنهان گفتم» این است که: به منازلشان رفتم و آنان را در منازلشان دعوت کردم. مراد آیات این است که دعوت نوح عليه السلام دارای سه مرتبه بود:

- ۱ - در آغاز به طور پنهانی و مخصوص در شب و روز آنان را دعوت کرد اما از وی گریختند.
 - ۲ - سپس در مرتبه دوم آنان را به طور آشکار دعوت کرد زیرا دعوت و نصیحت در ملا مردم کوبنده و قاطع است. اما این شیوه دعوت نیز بر آنان تأثیری نکرد.
 - ۳ - سپس با سخت کوشی و اهتمام زیاد و دلسوزی و وظیفه شناسی کامل، هر دو شیوه - یعنی شیوه پنهانی و شیوه علنی - را با هم جمع کرد؛ و این شبیه مراحل دعوتی است که رسول خاتم صلی الله علیه و آله در مکه و جزیره العرب بدان پرداختند.
- و این آیه درس جدیدی برای دعوتگران است که باید با همه وسایل علنی و سری در جهت رساندن دعوت خویش همت گمارند.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾

«پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید» یعنی: با اخلاص نیت از او نسبت به گناهان گذشته خود آمرزش بخواهید «هرآینه او بسیار آمرزگار است» برای گنهکاران و مجرمان.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾

آری! از پروردگار خود آمرزش بخواهید؛ «تا بر شما باران را ریزان بفرستد» مدرار: بسیار ریزان، روان و پیگیر. این آیه دلیل بر آن است که استغفار از بزرگترین اسباب نزول باران و حصول انواع رزق و روزی است به همین جهت استغفار در دعای استسقا (طلب باران) مشروع گردیده است. شعبی می گوید: «عمر رضی الله عنه به طلب باران بیرون آمد ولی بر استغفار و آمرزش خواهی چیز دیگری نیفزود پس باران فرود آمد. اصحاب رضی الله عنهم به عمر رضی الله عنه گفتند: ما ندیدیم که شما طلب باران کنید؟! شما جز استغفار کار دیگری نکردید اما باران فرود آمد! عمر رضی الله عنه فرمود: من کلیدهای آن را که به وسیله آنها فرود می آید، طلب کردم^۱. سپس این آیه را خواند: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾». روایت شده است که خداوند متعال به مدت چهل سال باران را از قوم نوح علیهم السلام بازداشت و رحم های زنانشان را عقیم گردانید پس نوح علیه السلام به آنان وعده داد که استغفار تنها راه نجات از این مصیبت و تنها دریچه حصول گشایش در ارزاق و اولاد است.

وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيُنِيبُ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهْرًا ﴿١٢﴾

^۱ لفظ سخن عمر رضی الله عنه این است: (طلبت بمجادیح السماء) مجادیح جمع مجدح، ستاره ای از ستاره هاست که در نزد اعراب نشانه ای بر نزول باران بود. به این ترتیب، عمر رضی الله عنه استغفار را به ستارگان باران تشبیه کرد تا خطابش برای اعراب مفهوم باشد، نه این که او به آن ستارگان عقیده ای داشته باشد.

«و» استغفار کنید تا «به شما اموال و فرزندان را پی در پی دهد و برای شما باغها و جویبارها پدید آورد» یعنی: اگر استغفار کنید، حق تعالی اموال و فرزندان را بسیار می‌گرداند زیرا ایمانتان به خداوند عَلَّامٌ علاوه بر بهره وافر آخرت، فراوانی و توانگری دنیا را نیز برایتان ارمغان می‌آورد. روایت شده است که مردی نزد حسن بصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از قحطی و تنگسالی شکایت کرد، حسن بصری به او گفت: از خدای عزوجل آمرزش بخواه! فرد دیگری نزد وی از فقر شکایت کرد، فرد دیگری از قلت نسل و فرد دیگری از قلت محصول زمین خویش پس او همه آنان را به استغفار امر کرد. در این میان یکی از حاضران به وی گفت: مردانی چند نزد تو آمدند که هر یک نوعی از نیاز را مطرح کرده و از آن شکوه کردند ولی تو همه آنان را به استغفار دستور دادی! حسن بصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این آیه را بر وی تلاوت کرد: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ...﴾ : پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید... تا بر شما باران را ریزان بفرستد و به شما اموال و فرزندان را پی در پی دهد و برای شما بوستانها و جویبارها پدید آورد).

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾

نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به قومش افزود: «شما را چه شده است که از عظمت الله نمی‌ترسید؟» یعنی: شما را چه شده است که از عذاب خدای عزوجل نمی‌ترسید تا او را به یگانگی بخوانید و از او اطاعت کنید؟ وقار: عظمت و بزرگی و حرمت است. یا معنی این است: شما را چه شده است که به توقیر و تعظیم پروردگار نمی‌پردازید؟ و این معنی برگزیده زمخشری است که رازی نیز آن را ترجیح داده است.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾

«و حال آن که شما را بر طورهای مختلف آفریده است» ابتدا به هیأت نطفه، سپس به هیأت پاره گوشت، سپس به هیأت خون بسته تا تمام شدن و به تکامل پیوستن خلقتتان - چنان که بیان این امر در سوره «مؤمنین» گذشت - سپس از مرحله جنینی به دوران کودکی قدم می‌گذارید، باز به دوره جوانی و آن گاه به دوره پیری. پس چرا در

تعظیم و توقیر کسی که شما را بر این اطوار بدیع آفریده است، کوتاهی می‌کنید درحالی‌که تأمل در این امور موجب گرایش به ایمان است؟.

الَّذِينَ كَفَرُوا كَيْفَ حَقَّ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾

«آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را تو بر تو» یعنی: بعضی را بر فراز بعضی دیگر، طبقه در طبقه «آفریده است؟» .

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ﴿١٦﴾

«و در آنها» یعنی: در آسمانها «ماه را قرار داده است» یادآور می‌شویم که ماه در آسمان دنیاست «فروزنده» یعنی: در حالی که ماه روشنی‌بخش روی زمین با نوری است که در آن گرمایی نیست «و خورشید را چراغی قرار داده است» پرتوافشان برای اهل زمین تا به وسیله نور و گرمای آن به تصرف در امور معیشتی مورد نیاز خویش دسترسی یابند، خورشیدی که هم در آن روشنی، هم گرما و هم انرژی وجود دارد؟.

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾

«و خداوند شما را از زمین رویانید به نوعی از رویانیدن» یعنی: خدای عزوجل بشر را از قشر زمین آفرید، سپس زمینه را برای رشد و رویش او در آن مساعد کرد؛ با بزرگ شدن وی بعد از کوچکی و با دراز شدن قد و قامت وی بعد از کوتاهی. البته رشد و نمو آدمیان مانند رشد و نمو گیاهان به وسیله چیزهایی است که در فرایند تحول خود به رستنی‌ها یا حیوانات جاندار، از اجزای زمین تغذیه می‌کنند.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾

«سپس» خداوند عَزَّ وَجَلَّ «شما را در آن» یعنی: در زمین «باز می‌گرداند» آن‌گاه که می‌میرید پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل

گردیده و با زمین آمیخته می‌شود «و دوباره شما را بیرون می‌آورد به طوری بیرون آوردن» یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ با رستاخیز روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعه واحد، نه با رویانیدن تدریجی تان همچون باراول.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾

«و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخت» یعنی: آن را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه می‌روید و استراحت می‌کنید، همچون راه رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

لَتَسْلُكُنَّ مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾

«تا در راههای فراخ آن بروید» یعنی: تا به شاهراههای فراخ و گشاده زمین بروید. فج: راه میان دو کوه است. خلاصه این‌که: خداوند متعال به زبان نوح عليه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد؛ دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش آسمانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راههای گشاده و فراخ است.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْني وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ اِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾

«نوح گفت: پروردگارا! هرآینه اینان از من نافرمانی کردند» یعنی: بر نافرمانی من اصرار و استمرار ورزیدند و دعوتم به سوی عبادت و تقوی و اطاعت را اجابت نگفتند «و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزوده است» یعنی: اشخاص فقیر و نیز اراذل و اوباش از رؤسای گمراه و ثروتمند خود پیروی کردند، از همان کسانی که بسیاری مال و فرزند جز بر گمراهی‌شان در دنیا و عذابشان در آخرت نیفزوده است. به این ترتیب، نوح عليه السلام از آنان به سوی خدای عزوجل درد دل کرد در حالی که می‌دانست او خود به حالشان داناتر است؛ و افزود:

وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا ﴿٢٢﴾

«و نیرنگی بزرگ در کار آوردند» یعنی: رؤسا نیرنگ بس بزرگی سگالیدند؛ که عبارت از تهییج و برانگیختن سفله گان و ارادیشان بر آزار دادن و کشتن نوح علیه السلام بود.

وَقَالُوا لَا نَدْرَأُ الْهَتَكَ وَلَا نَذَرْنُ وَدًّا وَلَا سَوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾

نوح علیه السلام افزود: «و گفتند» رؤسا به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح علیه السلام: «هرگز خدایان خود را ترک نکنید» یعنی: هرگز پرستش خدایان خود را فرو نگذارید؛ و آن خدایان عبارت از بتان و تصاویر و تمثالهایی بود که آنها برای خود ساخته بودند و سپس اعراب نیز آنها را پرستش کردند «و» همچنین رؤسا به پیروان خود گفتند: «هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید» یعنی: پرستش آنها را فرونگذارید. محمد بن کعب می گوید: «ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصله زمانی میان آدم و نوح علیهما السلام می زیستند و نحوه پرستششان این گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آنها را به تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان برای شما نشاط آورتر و شوق انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می پرستیدند لذا شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعدا آن بتان را به پرستش گرفتند چنان که «ود» بت قبیله کلب بود، «سواع» بت قبیله هذیل، «یغوث» بت قبیله قطیف یا مذحج، «یعوق» بت قبیله همدان و «نسر» بت قبیله حمیر. البته اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترین آنها عبارت بود از لات: بت قبیله ثقیف در طائف، عزی: بت قبیله های سلیم و غطفان و چشم، منات: بت قبیله خزاعه، اساف و نائله و هبل: بت مردم مکه. و چون هبل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٤٤﴾

نوح عليه السلام افزود: «و هر آینه بسیاری را گمراه کردند» یعنی: رؤسا و بزرگانشان، یا این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند «و» پروردگارا! «بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای» یعنی: جز زیان، یا جز گمراهی در نیرنگشان.

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِفُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ﴿٤٥﴾

«به سبب گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند» یعنی: قوم نوح عليه السلام بر اثر گناهانشان با طوفان غرق شدند «سپس» به دنبال این غرق «به آتشی درآورده شدند» که آتش دوزخ در آخرت است. به قولی: مراد از آتش، عذاب قبر است و معنی چنین می شود: پس مستحق ورود به آتش گردیدند. اما تعبیر به «ادخلوا: درآورده شدند»، تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی است تا حتمی بودن ورودشان به آتش و صحت وجود آن را افاده نماید؛ و امام رازی و قشیری بر این معنی متفق القول اند و قشیری این آیه را دلیل اثبات عذاب قبر می داند. «پس برای خود در برابر خداوند هیچ یابری نیافتند» یعنی: کسی را نیافتند که آنان را از عذاب خداوند جل جلاله بازدارد و آن را از آنان دفع کند.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا ﴿٤٦﴾

«و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین از کافران هیچ دیاری باقی مگذار» دیار: یعنی کسی که ساکن دیار است. آری! چون نوح عليه السلام از ایمانشان مأیوس گردید، علیه آنان دعا کرد. البته این دعای وی بعد از آن بود که خدای عزوجل به او وحی فرستاد که: «هرگز از قوم تو (بعد از این) جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده اند، ایمان نمی آورند» «هود/۲۶». پس خداوند جل جلاله دعای نوح عليه السلام را اجابت کرد و آنان را غرق نمود. شایان ذکر است که این دعای نوح عليه السلام مانند دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله علیه قوم مشرکشان است: «اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب وهازم الأحزاب، اهزمهم وزلزلهم: بار خدایا! ای فرود آورنده کتاب، ای سریع الحساب و ای شکننده احزاب! آنان را بشکن و متزلزل گردان». ابن عربی می گوید: «فرق دعای نوح عليه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله

این بود که نوح علیه همه کفار دعا کرد اما رسول اکرم ﷺ علیه کسانی که بر ضد مسلمانان دست به گروه‌بندی و تحریک زده بودند؛ و اصل در دعا علیه کفار همین روش پیامبر ﷺ است».

إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا ﴿٣٧﴾

آن گاه نوح عليه السلام در دعای خود افزود: «همانا اگر تو آنان را بگذاری» و نابودشان نکنی «بندگان را گمراه می‌سازند» از راه حق «و جز بدکار کفران‌پیشه‌ای را نزاینند» یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمت. ابن کثیر می‌گوید: «نوح عليه السلام این سخن را بدان جهت گفت که در میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت درستی داشت». اما نسفی می‌گوید: «نوح عليه السلام این سخن را بدان جهت گفت که خداوند جل جلاله به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنان‌که در آیه (۳۶) سوره هود آمده است».

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا نَارًا ﴿٣٨﴾

«ای پروردگار من! مرا و پدر و مادرم را ببامرز» شایان ذکر است که پدر و مادر نوح عليه السلام هر دو مؤمن بودند «و هر کس را که به خانه من درآید» در حالی که «ایمان آورده» باشد نیز ببامرز. یعنی: هر کس را که به منزلی در آید که من ساکن آن هستم، یا در کشتی، یا مسجدم درآید. پس کسانی که به این وصف متصف نبودند، مانند زن نوح عليه السلام و فرزند وی که گفت: «در کوهی که مرا از آب پناه دهد، جای می‌گیرم»، از تحت این دعا خارج‌اند. «و نیز ببامرز تمام مؤمنین و مؤمنات را» یعنی: بر همه مردان و زنانی که به وصف ایمان موصوف‌اند تا روز قیامت ببامرز. پس با اقتدا به نوح عليه السلام دعا کردن در حق تمام مؤمنین و مؤمنات مستحب است. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا تصحب إلا مؤمنا ولا يأكل طعامك إلا تقي»: همراه ومصاحب نشو؛ جز با مؤمنی و غذای تو را نخورد؛ جز پرهیزگاری». «و ستمکاران را جز تباهی نیفزای» یعنی: بر کافران ستمگر، جز نابودی

و زیان و خرابی نیفزای. این دعای نوح علیه السلام نیز هر ستمگری را تا روز قیامت شامل گردیده است.

﴿سوره جن﴾

مکی است و دارای (۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که به احوال جنیان و بیم‌دهی آنان پرداخته است، «جن» نامیده شد.

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به امت «به سوی من» از جانب خداوند ﷻ بر زبان جبرئیل علیه السلام «وحی فرستاده شد که گروهی از جن گوش نهادند» به قرائت من آن‌گاه که قرآن می‌خواندم. نفر: از سه تا ده کس است «پس گفتند: هرآینه ما قرآنی شگرف را شنیدیم» یعنی: چون آن گروه از جن به سوی قوم خود بازگشتند، به آنان گفتند: ما سخنی قرائت شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه‌ها و اندرزها، یا در برکت خود عجیب بود. یادآور می‌شویم؛ سوره‌ای که رسول خدا ﷺ در هنگام گوش سپردن جن می‌خواندند، سوره: ﴿أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ بود. شایان ذکر است که خداوند ﷻ فرستادگانی را از میان خود جن به سوی آنان نفرستاد بلکه رسولان تماما از فرزندان آدم علیه السلام اند.

علما گفته اند: جنیان اجسامی عاقل و پنهان از دیدگان هستند که از آتش آفریده شده‌اند و تنها عالم غیبی‌ای هستند که مختار و مکلف گردانیده شده‌اند زیرا خدای عزوجل انسان را از عالم مشاهده شده و جن را از عالم غیبی مکلف مختار گردانید. اصل جن - چنان‌که حسن بصری رضی الله عنه گفته است - نسل و تبار ابلیس‌اند چنان‌که انس فرزندان آدم هستند و از هر دو گروه هم مؤمن وجود دارد، هم کافر و هر دو گروه در ثواب و عقاب شریک‌اند پس هر کس از این یا آن گروه مؤمن بود، او ولی خدا ﷻ است و هر کس از این یا آن گروه کافر بود، او شیطان است. مراد از جن در اینجا: جنیان نصیبین‌اند و در سوره «احقاف» نیز از همین گروه سخن رفته است: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا

إِيَّاكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ... ﴿احقاف / ۲۹﴾. در روایات آمده است که گوش سپردن جنیان به قرآن در نماز صبح و در محل «بطن نخله» که جایی در میان مکه و طائف است، بود. بخاری، مسلم، ترمذی و غیر ایشان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه بر جن قرآن خواندند و نه آنها را دیدند بلکه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان شیاطین و دریافت اخبار آسمان مانع ایجاد گردید و بر آنان شهابها فرستاده می شد پس جنیان گفتند: این پدیده جز به سبب اتفاقی که رخ داده، به وجود نیامده است لذا به مشارق و مغارب زمین رفتند تا عامل این تحول را بیابند و بنگرند که چه رخدادی اتفاق افتاده است. در این میان گروهی از جنیان که به همین منظور به سوی سرزمین تهامه رهسپار شده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درحالی گذر کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نخله با اصحاب خویش نماز بامداد را می گزاردند پس چون قرآن را شنیدند، به آن گوش فرادادند و بعد از آن با خود گفتند: سوگند به خدا که عامل ایجاد حایل میان ما و شنیدن اخبار آسمان همین است. سپس نزد قوم خویش بازگشته و گفتند: ای قوم ما! ما قرآن عجیبی را شنیدیم... همان بود که خدای عزوجل بر رسول خویش نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ...﴾^۱.

البته ظاهر قرآن نیز می رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جن را ندیده اند. ولی ابن مسعود رضی الله عنه بر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردیده بودند تا به منظور قرائت قرآن بر جنیان و دعوتشان به سوی اسلام نزد جنیان بروند. پس ایشان جن را دیده اند. قرطبی می گوید: «این رأی محکمتر است؛ زیرا عامر شعبی می گوید: از علقمه پرسیدم که آیا ابن مسعود رضی الله عنه در شب جن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود؟ گفت: من در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه سؤال کردم و گفتم: آیا یکی از شما اصحاب در شب جن همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده اید؟ او گفت: خیر! ولی ما شبی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، بناگاه ایشان را گم کردیم پس در طلب ایشان وادیها را جست و جو کردیم اما ایشان را نیافتیم در این اثنا با خود گفتیم: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سردرگم شده و ما را گم کرده اند، یا - خدا نخواست - ترور گردیده اند. پس آن شب بدترین شبی بود که بر ما گذشت. و

^۱ روایت در اینجا با تلخیص نقل شد.

چون صبح شد، بناگاه دیدیم که رسول خدا ﷺ از سمت کوه حرا می آیند. گفتیم: یا رسول الله! ما شما را گم کردیم و هر چه شما را جست و جو کردیم نیافتیم لذا بدترین شبی را سپری کردیم که گروهی شب را بر آن می گذرند! رسول مبارک ﷺ فرمودند: «دعوتگر جن به نزد من آمده بود پس همراه وی رفتم و بر آنان قرآن خواندم». آن گاه ما را با خود بردند و آثار جن و آتش هایی را که برپا کرده بودند، برای ما نشان دادند. و آن گروه که از جنیان جزیره العرب بودند از رسول خدا ﷺ خواهان زاد و توشه گردیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده است، از آن شماست و به گونه ای که گوشتی هر چه وافرتر دارد در دست شما می افتد و هر پشکلی علف چهارپایان شماست». و آن حضرت ﷺ به ما فرمودند: «با این دو چیز استنجا نزنید زیرا این دو چیز غذای برادران جنی شماست». ابن العربی می گوید: «ابن مسعود رضی الله عنه در این مورد از ابن عباس رضی الله عنه آگاهتر است زیرا او شاهد رویداد بوده است در حالی که ابن عباس رضی الله عنه آن را شنیده است و شنیدن کی بود مانند دیدن».

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾

آن گروه از جن به قوم خود گفتند: ما قرآن شگرفی را شنیدیم «که به سوی رشد» یعنی: به سوی حق و راستی و شناخت خداوند جل جلاله «راه می نماید پس به آن ایمان آوردیم» یعنی: آن را تصدیق کردیم و باورمان شد که از جانب خداوند جل جلاله است «و هرگز برای پروردگاران کسی را» از خلقش «شریک نمی آوریم» و با او خدای دیگری را به پرستش نمی خوانیم. بدین سان بود که جنیان با یک بار گوش فرا دادن به قرآن به آن ایمان آوردند و به وسیله عقلهایشان دریافتند که قرآن کلام خدای تبارک و تعالی است اما کفار قریش - به خصوص رؤسایشان - بارها و بارها همین قرآن را شنیدند اما از آن هیچ بهره ای نبردند، با وجود آن که هم پیامبر از خودشان بود و هم قرآن را به زبان خودشان بر آنان می خواند پس دور از انتظار نبود که خداوند متعال آنان را مجازات کند و به قتل و ذلثشان بکشانند.

آیه کریمه دال بر این است که بزرگترین پیام دعوت محمد ﷺ، توحید خداوند جل و بالا و بریدن از شرک و اهل آن می باشد.

وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدًّا رَبَّنَا مَا اتَّخَذَ صَنِيعَهُ وَلَا وِلْدَانًا ۝۳

آن جنیان افزودند: «و حقا که بلند است بزرگی» و شأن و جلال «پروردگار ما» از آنچه که به او از زن و فرزند نسبت می دهند. به قولی معنی این است: قدرت پروردگار ما بزرگ است زیرا «جد» قدرت وی است. قرائت دیگر: «جد» به کسر جیم است. یعنی ربوبیت پروردگار ما راست و حق است. گویی جنیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آنها را بر خطای عقیده شرکی شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جد» ملک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «لا ینفع ذا الجد منک الجد» که ابو عبیده رضی الله عنه در معنای آن گفته است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش در برابر تو سود نمی رساند». آن جنیان افزودند: «همسر و فرزندی برنگرفته است» یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از این که زن یا فرزندی برگیرد، آن گونه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی می دهند. چنین بود که جنیان به مجرد شنیدن قرآن بالبداهه دریافتند که خدای عزوجل از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

وَأَنَّهُ كَانَتْ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ۝۴

آن جنیان افزودند: «و این که جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می بست» به این ترتیب، جنیان سخن مشرکان و جاهلان نشان را در بر بستن دروغ بر خدای سبحان در رابطه با گرفتن زن و فرزند و غیر این از مزخرفات، رد و انکار نموده و آنان را به سفاهت و کودنی محکوم نمودند. سفیه: سبک مغز و کودنی است که این سبک مغزی وی ناشی از حماقت و جهالتش می باشد. شطط: غلو و افراط در کفر، دوری از حق و راستی و گذشتن از حد است.

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما چنین پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند» آن‌گاه که گفتند: خداوند دارای شریک و زن و فرزند است پس از این روی آنها را در سخنانشان تصدیق کردیم و هرگز این امر به فکر ما خطور نمی‌کرد که کسی جرأت کند تا بر خدای عزوجل دروغ بریندد لذا بر اساس این باور بود که سخن دعوتگران به سوی شرک و متولیان خدایان دروغین را باور کردیم و چون سرانجام قرآن را شنیدیم، سرانجام به بطلان سخن این مدعیان پریشان‌گوی پی بردیم. و چنان‌که رازی گفته‌است: این اقراری است از سوی جنیان بر این امر که آنها فقط به سبب تقلید در این جهالتها درافتاده بودند.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

آن جنیان افزودند: «و این که مردانی از انس به مردانی از جن پناه می‌بردند» زیرا در جاهلیت چنان بود که چون شخصی از اعراب در وادی‌ای فرود می‌آمد، می‌گفت: «به سرور این وادی از شر نادانان قومش پناه می‌برم». پس به پندار خود در جوار و پناه آن سرور با احساس ایمنی می‌خوابید تا که صبح می‌کرد «پس بر سرکشی آنان افزودند» یعنی: مردانی از انس که به جنیان پناه می‌بردند، با این کار خود بر سرکشی و طغیان جنیان افزودند. یا جنیان بر بلا و ضعف و هراس انسانها افزودند زیرا پناه بردن انسانها به آنان بر جرأت و جسارت و ستمشان افزود تا بدانجا که سردمداران جنیان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جن و انس مسلم گردید. رهق: نادانی و طغیان است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

آن جنیان به قوم خود افزودند: «و این که آنان نیز پنداشتند، همچنان که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را بر نمی‌انگیزد» یعنی: انسانها نیز همانند شما جنیان پنداشتند که بعد از مرگ، رستاخیز و جزایی در کار نیست. یا معنی این است: انسانها نیز مانند شما جنیان پنداشتند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد تا

به وسیله وی حجت را برپا دارد. همچنین احتمال دارد که این از سخن خداوند متعال برای انسانها باشد، که در آن صورت معنی این است: جنیان نیز همچون شما کفار قریش پنداشته بودند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد. به هر تقدیر؛ آیه کریمه دال بر این امر است که همان طوری که در میان جنیان مشرک و یهودی و نصرانی وجود داشته است، منکر بعث و رسالت نیز در میانشان وجود داشته است.

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلَمَّتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَابًا ﴿٨﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما آسمان را لمس کردیم» یعنی: ما جوئی اخبار آن شدیم چنان که عادت ما بوده است؛ «پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده است» یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که «نیرومند» و قوی بودند «و از شهابهایی» پر شده است که بر ما حمله‌ور می‌شوند. البته این تحول بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ در آسمان روی داد. شهاب: همان تیر آتش ستارگان است چنان که بیان آن در تفسیر آیه: ﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ﴾ در سوره «ملک» گذشت.

وَأَنَا كُنَّا نَقَعُدُّ مِنْهَا مَقْوَدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا ﴿٩﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاههایی می‌نشستیم» یعنی: برای آن که اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم؛ «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می‌یابد» یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می‌یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد. احمد، ترمذی و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستگاههایی در آسمان داشتند که

در آنها به شنیدن وحی می پرداختند و چون یک کلمه را می شنیدند، نه کلمه دیگر هم بر آن افزوده (و آن را به کاهنان منتقل می کردند) اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول خدا ﷺ به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیده جدید در روی زمین نیست. آن گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا ﷺ را در میان دو کوه مکه مکرمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه ای است که در زمین رخ داده است.

خلاصه این که: شیاطین بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از استراق سمع بازداشته شدند تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفکنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی شود که راستگو کیست.

وَأَنَا لَأَنْدَرِي أَشْرُ أُرِيدُ يَمَنَ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾

آن جنیان افزودند: «و ما نمی دانیم که در حق کسانی که در زمینند شری اراده شده است» به سبب این حراست و نگهبانی از آسمان؟ «یا پروردگارشان در حق آنان رشد را اراده کرده است؟» یعنی: ما نمی دانیم که خداوند ﷻ با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که به سوی زمینیان پیامبری بفرستد. ابن کثیر می گوید: «این از ادب جنیان در بیان سخنشان بود که فاعل شر را ذکر نکرده ولی خیر را به خدای عزوجل نسبت دادند».

وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَ الَّذِينَ كُنَّا طَرِيقَ قَدَدًا ﴿١١﴾

آن جنیان افزودند: «و این که از میان ما جمعی صالحانند» یعنی: قبل از استماع قرآن، از میان ما بعضی موصوف به صفت صلاح بودند «و جمعی از مادون اینند» یعنی: گروهی از ما ناصالح یا در صلاح و شایستگی ناکامل اند. به قولی: مراد از صالحان:

مؤمنان جنانند و مراد از کسانی که دون آیند؛ کافرانسانند «ما روندگان راههای گوناگونیم» یعنی: ما جنیان گروههایی هستیم متفرق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف، دارای خواسته‌هایی متضاد و متباین و راه و روشهایی دور از هم. سعیدبن مسیب رضی الله عنه می‌گوید: «جنیان متشکل بودند از مسلمانان، یهود، نصاری و مجوس».

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا ﴿١٢﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما دانستیم که هرگز الله را عاجز نتوانیم کرد در زمین» یعنی: ما دانستیم که اگر حق تعالی در باره ما چیزی را اراده کند، هرگز از او گریزی نداریم و او را درمانده نمی‌توانیم کرد «و عاجز نتوانیم کرد او را از جهت گریختن» یعنی: نمی‌توانیم از نزد وی بگریزیم بلکه حتما او ما را فرو می‌گیرد.

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَأَمْنَا بِهِ فَمَن يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما چون هدایت» یعنی: قرآن «را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم» یعنی: به این امر که قرآن از نزد خداوند جل جلاله است تصدیق و باور نموده و آن را تکذیب نکردیم چنان‌که کفار انس آن را تکذیب کردند. پس جنیان به این امر افتخار کردند و حقا هم که این افتخار و شرف بزرگی برای ایشان است «پس هر کس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی» بخس: نقصان است و رهق: تجاوز و طغیان و ستم.

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَن أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾

آن جنیان افزودند: «و این که جمعی از میان ما مسلمانند و جمعی قاسط» یعنی: جورپیشه‌گان ستمگر و منحرفی که از راه حق به بیراهه رفته‌اند «پس هر کس مسلمان شده، آنانند که رشد را قصد کرده‌اند» یعنی: آنانند که قصد راه حق و خیر و نجات

را کرده‌اند و در جست‌وجوی آن به کوشش و تلاش پی‌گیر و سختی برخاسته‌اند تا سرانجام به آن توفیق یافته‌اند.

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

«و اما قاسطان، همانا هیزم جهنم‌اند» یعنی: آنان آتش‌افروز جهنم‌اند که دوزخ به وسیله آنان برافروخته می‌شود چنان‌که آتش به وسیله هیزم، همین گونه کفار انس نیز هیزم جهنم‌اند. قاسط: از «قسط» است به معنی کجرو از راه حق. مقسط: از «اقسط» به معنی برپادارنده عدل است. این آیه دلیل بر آن است که جنی کافر در دوزخ عذاب می‌شود.

وَالْوَالِدَاتُ عَلَىٰ الْبَنَاتِ لَأَسْفِنَهُنَّ مَاءً عَذَابًا ﴿١٦﴾

«و» بگو ای محمد ﷺ! به سوی من وحی فرستاده شده است «که اگر بر راه راست استقامت می‌کردند» یعنی: اگر جن، یا انس، یا هر دوی آنها بر راه و روش اسلام پایداری می‌کردند «البته به آنان آب فراوان می‌نوشانیدیم» یعنی: قطعاً رزق و روزیشان را گشایش داده و به آنان خیر و رفاه و امکانات بسیار گسترده‌ای ارزانی می‌داشتیم. مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره کفار قریش نازل گردید آن‌گاه که باران به مدت هفت سال از آنان بازداشته شد.

لِنَقِنَنَّهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾

«تا آنان را در آن بیازماییم» و به علم ظهور بدانیم که شکرگزاریشان در برابر این نعمت فراوان چگونه است «و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند، درآردش به عذابی سخت» یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از موعظه و اندرزروی بگرداند خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار می‌کند.

وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾

«و» بگو ای محمد ﷺ! به سوی من وحی فرستاده شده است «این که مسجدها خاص خداوند است» سعید بن جبیر در بیان سبب نزول روایت کرده است که: جنیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به قولی: مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حسن بصری رحمته الله است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «جعلت لي الأرض مسجداً و طهوراً: زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند جل جلاله فرمود: همه زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیرآفریننده‌اش سجده نکنید «پس هیچ‌کس را با الله نخوانید» یعنی: در مساجد از غیرالله جل جلاله یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند جل جلاله و عبادت اوست. البته امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پایبندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکدتر است لذا این آیه درس بزرگی است برای کسانی که با حق تعالی دیگران را نیز در مساجد می‌خوانند، که مع‌الأسف امروزه مساجد مسلمانان دچار این آفت گردیده است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «و إن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً، اللهم أنا عبدك و زائرک و علی كل مزور حق و أنت خیر مزور، فأسألک برحمتک أن تفك رقبتی من النار: مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ‌کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بار الها! من بنده تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقی است و تو بهترین زیارت‌شدگان هستی پس از تو به رحمت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی». و چون از مسجد بیرون می‌شدند، پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «اللهم صب علی الخیر صبا، ولا تنزع عنی صالح ما أعطیتنی أبداً، و لا تجعل معیشتی کداً، واجعل لی فی الأرض جداً: بارخدا یا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریزان و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من

بیرون نکش و معیشت و گذران زندگی‌ام (یعنی هزینه و ارزاقم) را با رنج و زحمت همراه نگردان و برایم در زمین توانگری قرار ده». حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «از سنت است که چون انسان وارد مسجد می‌شود (لا اله الا الله) بگوید زیرا فرموده حق تعالی: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿١٩﴾

«و این که چون ایستاد بنده الله» یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «که الله را عبادت کند» و او را به نیایش بخواند «نزدیک بودند که بر سر او بریزند» یعنی: نزدیک بود که جنیان ازدحام‌کنان خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بفشردند، از بس که مشتاقانه برای شنیدن قرآن پیرامون آن حضرت صلی الله علیه و آله تجمع کرده بودند. یادآور می‌شویم که این اجتماع و نیایش رسول خدا صلی الله علیه و آله - چنان‌که گذشت - در بطن نخله بود. به قولی: مراد تجمع منکران انس و جن بر سر این کار است که نور الهی را خاموش کنند اما خدای عزوجل نپذیرفت جز این‌که بنده‌اش را نصرت داده و نورش را به‌تمام برساند. این معنی انتخاب ابن‌جریر طبری است که از نظر ابن‌کثیر نیز به سیاق نزدیکتر است زیرا خداوند جل جلاله بعد از آن می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم» و او را پرستش می‌کنم «و برای او هیچ کس را» از خلق وی «شریک مقرر نمی‌کنم» پس هیچ عاملی برای انکار و شگفت‌زدگی شما از دعوتم و تجمع و تبانی‌تان برای بی‌اثر ساختن آن، وجود ندارد.

سبب نزول آیه کریمه این بود که کفار قریش به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: بی‌گمان تو کاری بزرگ (و بدعتی عجیب) به میان آورده‌ای، تو با همه مردم اعلام دشمنی کرده‌ای پس از این راه برگرد تا به تو پناه بدهیم «و تو را از گزند سایرین نگهداریم». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢١﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «من نه صاحب اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب اختیار خیری» یعنی: نه می توانم از شما زیانی را دفع کنم و نه به شما نفعی را در دنیا یا دینتان جلب نمایم زیرا زیانرسان و نفع رسان فقط خداوند جل جلاله است.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٢﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هر آینه مرا هیچ کس از خداوند پناه نمی دهد» یعنی: هیچ کس عذابش را از من دفع نمی کند چنانچه او عذاب خود را بر من فرود آورد «وهرگز بجز او پناهی نیابم» یعنی: هرگز پناه گاه و جای امنی از قهر او نمی یابم.

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ﴿٢٣﴾

«مگر بلاغی از جانب خداوند و پیامهای او» یعنی: چنانچه حق تعالی عذاب خود را بر من فرود آورد، مرا از عذاب وی هیچ پناهی نیست جز یک چیز و آن این است که پیامهای او را ابلاغ کرده و به دستورات و فرمانهای او عمل کنم و خود نیز به چیزهایی که دیگران را به آن دستور می دهم، پایبند باشم که اگر چنین کردم، نجات یافته ام و در غیر آن نابودی ام حتمی است. همچنین صحیح است که استثناء: ﴿إِلَّا بَلَاغًا...﴾ از این فرموده حق تعالی باشد: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا...﴾ یعنی: من مالک و صاحب اختیار هیچ چیز دیگری برای شما نیستم، جز این که پیامهای الهی را به شما ابلاغ نمایم «و هر کس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند» با نپذیرفتن و انکار آنچه که حق تعالی به پیامبرش ﷺ نازل کرده است؛ «پس بی گمان او راست آتش دوزخ، در آنجا همیشه جاویدان است» یعنی: من پیامهای الهی را به شما ابلاغ می کنم پس هر کس بعد از آن عصیان کند، جزای او همین است که بیان شد.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْمَعُونَ مَن أضعف ناصراً وأقل عدداً ﴿٢٤﴾

«تا آن گاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده است» از عذاب دنیا - مانند شکست بدر، یا عذاب دوزخ در آخرت «بینند پس خواهند دانست» در هنگام مشاهده آن عذاب که «چه کسی به اعتبار یاری دهنده» ای که به وسیله او یاری داده می شود «ناتوان تر است و چه کسی از روی شمار کمتر است» آنانند یا مؤمنان؟ یعنی: این مشرکانند که هیچ یآوری ندارند و شمارشان نیز از لشکریان بی شمار خدای عزوجل کمتر است.

قُلْ إِن أَدْرِي مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به کفار. این چهارمین دستور برای آن حضرت ﷺ در سیاق این آیات است: «نمی دانم آیا آنچه وعده داده می شوید نزدیک است» یعنی: من نمی دانم که آیا عذاب خداوند متعال که شما را از آن هشدار داده است، نزدیک است «یا پروردگار من برای آن میعاد» دور «قرار می دهد» بنابراین، جز خدای سبحان هیچ کس نمی داند که عذاب شما در دم واقع می شود یا در آینده. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «به مردم بگو: من از وقت فرارسیدن قیامت آگاهی ندارم و نمی دانم که میعاد آن نزدیک است یا دور». امد: زمانی است دور.

مقاتل در بیان سبب نزول می گوید: چون مشرکان آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ...﴾ را شنیدند، نضربن حارث به پیامبر ﷺ گفت: پس این روزی که وعده آن را به ما می دهی، کی خواهد بود؟ همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

«دانای غیب است پس هیچ کس» از خلقش «را بر علم غیبش آگاه نمی سازد» علم غیب: هر چیزی است که از بندگان پنهان ساخته شده است.

إِلَّا مَنْ أَرْضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا ﴿٣٧﴾

«مگر کسی که پسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می‌کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می‌خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد. پس قطعا منجمان و امثالشان از کسانی که ریگ می‌اندازند، کف می‌بینند، پرنده می‌پراندند و... از کسانی نیستند که مورد پسند پروردگار باشند لذا آنان با غیب‌گویی‌هایشان به خداوند عز وجل کافرند و با حدس و تخمین و دروغبافی‌هایشان بر او افترا می‌بندند، هرچند ممکن است خبر دادن منجمان و امثالشان از بعضی وقایع آینده، گاهی با واقعیت مصادف شود، که این با توسلشان به بعضی از نشانه‌ها و قرائن و حسابهاست اما این امر نمی‌تواند قاعده عام و کلی و خطاناپذیری تلقی شود زیرا علم غیب مخصوص به خداوند متعال، همانا علمی است که در همه احوال و همه اوقات فراگیر و راست است چنان‌که خداوند متعال گاهی با الهام بعضی از کرامات را به دست برخی از دوستان مخلصش آشکار می‌گرداند و آنها با بهره‌گیری از الهام از بعضی وقایع مربوط به زمان آینده خبر می‌دهند «پس همانا الله پیشاپیش وی و از پشت سر وی نگهبانانی را روان می‌کند» یعنی: خدای سبحان از پیش رو و از پشت سر پیامبرش نگهبانانی از فرشتگان را برمی‌گمارد که او را از تعرض شیاطین بر غیبیاتی که برای وی آشکار ساخته است، نگاه‌دارند و او را از این‌که شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدی‌شده را به سوی کاهنان القا نمایند، در حصار خویش بگیرند.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٣٨﴾

«تا بداند که محققا پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند» یعنی: تا خداوند عز وجل این حقیقت را که پیامبرانش پیامهای وی را ابلاغ کرده‌اند، به مشاهده بداند چنان‌که در غیب و نهان دانسته‌است. ابن‌کثیر می‌گوید: مراد از آنچه که خداوند عز وجل برای دانستن

خود در قرآن به صیغه تعلیل (لیعلم: تا بداند) ذکر نموده، فقط علم ظهور است نه علم ابتدائی زیرا حق تعالی از ازل به اشیاء عالم بوده و می‌باشد پس او می‌خواهد تا علم خویش را به بندگانش آشکار گرداند به همین جهت با این فرموده خود بر این معنی تأکید می‌گذارد: «و خدا به آنچه نزد آنان است، از هر جهت احاطه دارد» یعنی: به آنچه که در هنگام نگهبانی نزد فرشتگان است، یا به آنچه که نزد پیامبران مبلغ پیامهایش قرار دارد و نیز به همه احوالشان احاطه مطلق دارد «و هرچیز را از روی شمار احصا و شمارش کرده است» یعنی: حق تعالی هر چیز را به عدد و شمار آن ضبط و ثبت کرده است، بدون مشارکت احدی از فرشتگانش، یا دیگر ابزارهای علم و فراگیری. یا معنای: ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا﴾ این است: تا محمد ﷺ که به سویش وحی می‌شود، بداند که جبرئیل و فرشتگان همراه وی وحی الهی را بی‌هیچ تحریف و تبدیلی به وی رسانده‌اند. پس مرجع (أبلغوا) به معنی اول پیامبران و به معنی دوم فرشتگانند. یا معنی این است: تا مکلف بداند که پیامبران ﷺ پیامهای پروردگارش را ابلاغ کرده‌اند. در پایان این سوره باید گفت: خبر دادن حق تعالی از داستان «جن» دارای فواید بسیاری است که از مهمترین آن روشن شدن این امور است:

- جنیان نیز همچون انسیان به تکالیف شرعی مکلف می‌باشند.
- مؤمنان جن کافران خود را به سوی ایمان دعوت می‌کنند.
- رسول اکرم ﷺ به سوی هر دو عالم انس و جن فرستاده شده‌اند.
- جنیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

﴿سوره مزمل﴾

مکی است و دارای (۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «مزمل» نامیده شد که از رسول خدا ﷺ در آغازین مرحله نزول وحی الهی به سوی ایشان که خود را در جامه می پیچیدند، سخن می گوید. مزمل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

این سوره مبارکه صفحه‌ای از تاریخ دعوت اسلامی و تابلویی از تابلوهای مرحله آماده‌سازی و آمادگی برای برداشت آن را ارائه می‌کند.

يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ ﴿١﴾

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» خطاب متوجه رسول اکرم ﷺ است که در آغاز امر وحی که جبرئیل علیه السلام پیام الهی را به ایشان آورد، از هیبت وحی و جبرئیل علیه السلام خود را در جامه می پیچیدند زیرا نخستین بار که ایشان صدای فرشته را شنیدند و به سوی وی نگاه کردند، ایشان را لرزه گرفت و از هیبت وی نزد خانواده خود آمدند و گفتند: مرا به جامه درپیچید، مرا در زیر جامه بپوشانید. سپس به رسالت مخاطب ساخته شدند و با جبرئیل علیه السلام انس گرفتند. ولی ابن کثیر بر اساس روایت جابر علیه السلام در مقدمه تفسیر این سوره به نقل از حافظ ابوبکر بزار می گوید: «قریش در دارالندوه اجتماع کردند و گفتند: برای این مرد نامی بگذارید تا مردم از وی پراکنده شوند. پس در این باره با یکدیگر به رای زنی پرداختند و گفتند: او راکاهن بخوانیم. اما خودشان کهانت را از آن حضرت ﷺ نفی کردند. باز گفتند: او را دیوانه بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند. باز گفتند: او را ساحر بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند... سپس با توافق بر سر این اسم از همدیگر متفرق شدند. پس چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان از این توطئه چنان در فشار قرار گرفتند که خود را در جامه پیچیدند.

﴿قُرْآنٌ لَّيْلٌ كُنْ جَزْأَنْدَكِي﴾

«قیام لیل کن جز اندکی» یعنی: جامه را به دورافگن و در شب برای ادای نماز بپاخیز و تمام شب را نماز بگزار، جز اندکی از آن را. شایان ذکر است که قیام شب فقط بر رسول خدا ﷺ فرض بود. جابر بن عبدالله رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مجاور حراء گردیدم (بنا بر عادت ایشان) و چون مدت مجاورتم را در آن به سر رساندم، از کوه فرود آمدم بناگاه ندایی را شنیدم که مرا می خواند پس به جانب راست خویش نگریدم ولی چیزی را ندیدم و به جانب چپ خویش نگریدم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت سرم نگریدم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به سوی آسمان بلند کردم بناگاه دیدم همان کسی که در حراء نزد آمدن بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته است پس از هیبتش ترسیدم و بی درنگ به خانه بازگشتم و گفتم: مرا در جامه درپچید، مرا در جامه درپچید». به دنبال آن خداوند جل جلاله ﴿يَأْتِيهَا الْمَزْمَلُ﴾ را نازل کرد.

﴿نِصْفَهُ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا﴾ ﴿٢﴾ ﴿أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَبُّ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا﴾ ﴿٤﴾

آن گاه حق تعالی مقدار این قیام شب پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان کرده و می فرماید: «نیمه اش را» بپاخیز «یا اندکی از نیمه کم نما» تا حد یک سوم آن «یا اندکی بر نیم شب بیفزای» تا حد دو سوم آن. گویی حق تعالی فرمود: دوسوم شب یا نصف یا ثلث آن را بپاخیز لذا در میان برخاستن یک ثلث شب یا نصف یا دو ثلث آن مخیری. شب: از غروب خورشید آغاز و با طلوع بامداد به پایان می رسد. امام احمد و مسلم از سعد بن هشام رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «به عائشه رضی الله عنها گفتم: مرا از قیام شب رسول خدا ﷺ آگاه کن. فرمود: آیا سوره مزمل را نمی خوانی؟ گفتم: چرا می خوانم. فرمود: خداوند متعال در آغاز این سوره قیام شب را فرض گردانید و این حکم را دوازده ماه در آسمان نگه داشت پس رسول خدا ﷺ و اصحابشان شبها را به مدت یک سال به قیام گذرانیدند تا بدانجا که پاهای ایشان از بسیاری ایستادن ورم کرد سپس در آخر این سوره تخفیف را نازل فرمود و قیام شب بعد از فرضیت - در حق امت - به نافله تبدیل

گردید». یادآور می‌شویم که این فرضیت در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حال خود باقی ماند.

«و قرآن را به ترتیل و شیوایی بخوان» یعنی: آن را با تانی ای همراه با تدبیر، شمرده شمرده و حرف به حرف بخوان. ترتیل آن است که تمام حروف به شیوایی بیان گردیده و حق اشباع به آن داده شود بی آن که در نطق آن تکلف و زحمتی روی دهد. شایان ذکر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازها را بدین صورت می‌خواندند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون سوره‌ای از قرآن را می‌خواندند، آن را چنان به ترتیل و شمرده شمرده تلاوت می‌کردند که از آنچه بود هم طولانی‌تر می‌نمود». در صحیح بخاری روایت شده است که از انس رضی الله عنه راجع به قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، گفت: قرائت ایشان مد بود، سپس خواند: (بسم الله الرحمن الرحيم) به طوری که در الله، رحمن و رحیم هر سه مد کشید. یادآور می‌شویم؛ احادیث بسیاری روایت شده است که بر استحباب ترتیل و خوش‌ساختن صوت در قرائت دلالت می‌کند و از آن جمله این حدیث شریف است: «زینوا القرآن بأصواتکم: قرآن را با صداهای خویش مزین گردانید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس منا من لم یتغن بالقرآن: کسی که قرآن را به آواز نخواند، از ما نیست». بغوی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «قرآن را پراکنده - مانند سنگریزه - نخوانید و آن را به شتاب - مانند به شتاب خواندن شعر - نیز نخوانید بلکه در برابر شگفتیهای آن بایستید و دلها را به وسیله آن به طرب درآورید پس تمام هم و غم شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

قابل ذکر است که در وجوب ترتیل قرآن خلافی نیست بلکه خلافی که هست در تلحین و تغنی به آن است که گروهی - از آن جمله امام مالک و امام احمد - به کراهت آن نظر داده‌اند و گروهی دیگر - از آن جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی - به جایز بودن آن نظر دارند و هر دو گروه هم احادیثی را بر تأیید نظرشان آورده‌اند. ولی حق این است که باید در این باره روش میانه‌ای را برگزید پس اگر چنان بود که لحن و خوش صدایی، الفاظ قرآن را تغییر می‌داد و به شیوه‌های ادای کلمات خلل وارد می‌کرد، یا تکلف و تصنعی پدید می‌آورد که به آهنگهای موسیقی شباهت داشت،

چنین تلحین و خوش صدایی‌ای در خواندن قرآن حرام است و ممنوع اما چنانچه تلحین و خوش صدایی برای ایجاد رقت و تعمیق اندیشه در قرآن و بر سر حزن آوردن خواننده بود و به اندرز گرفتن و متأثر شدن وی از معانی قرآن می‌انجامید، در این صورت دلیلی بر منع آن وجود ندارد بلکه ادله مفید جایز بودن آن است.

مخصوص بودن خطاب در این آیه برای رسول خدا ﷺ در مورد دستور دادنشان به قیام شب، ظاهراً این معنی را می‌رساند که تهجد مخصوصاً برایشان فرض بوده است. که رأی اکثر علما نیز همین است. پس معنی نافله در آیه: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ «اسراء/۷۹» نیز، نفل بودن تهجد بر آن حضرت ﷺ نیست بلکه معنی آیه این است که تهجد در حق ایشان امری است افزون بر فرایض دیگری که امتشان نیز در آنها مشارکت دارند و قول راجح هم این است که فرضیت تهجد فقط در مورد امت منسوخ گردیده و این فرضیت برای رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی بوده است.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

«هر آینه ما سخنی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد» یعنی: ما به زودی قرآن را بر تو وحی خواهیم کرد و بدان که قرآن کلامی است که فرایض و حدود و حلال و حرام آن سنگین است و آن را جز قلب مؤید به توفیق و نفس مزین به توحید، کسی دیگر تحمل نتواند کرد. گاهی مراد از «قول ثقیل» این است که وحی قرآن سنگین است چنان که در احادیث شریف آمده است. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «من می‌دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و درحالی از ایشان قطع می‌گردید که از پیشانی مبارک عرق سرازیر بود».

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴿٦﴾

«بی‌گمان ناشئه شب» برای قیام شب چنانچه بعد از خواب باشد، «ناشئه» گفته می‌شود زیرا خوابیدن در اول شب و آن‌گاه برخاستن برای نماز و نیاز، کاری است که تجدید و انشاء می‌شود و در واقع نوعی نشأه است. آری! این گونه شب‌خیزی «سخت‌تر است

در فشار» و سنگین تر است بر نمازگزار نسبت به ادای نماز روز زیرا شب برای خواب است. یا معنی این است: شب‌خیزی موافقت دل و زبان را با همدیگر بیشتر در بر دارد و به فهم قرآن و حضور دل بیشتر کمک می‌کند «و از لحاظ تلفظ استوارتر است» یعنی: خواندن قرآن در شب استوارتر و تلفظ آن درست‌تر است از آن جهت که حضور قلب در آن فراهم، سروصداها در آن خاموش و دنیا در آن آرام و ساکت می‌باشد.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

«هرآینه تو را در روز شغلی است بسیار» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تو روز بسیار پرمشغله‌ای داری زیرا سخت به کار دعوت مشغول هستی و در کنار آن به حوایج و ضروریات شخصی خود نیز می‌پردازی پس در روز بسیار گشت‌وگذار و تحرک داری، از این جهت تهجد را به شب موکول کن چرا که مناجات با ما ایجاب فراغت را می‌کند و در اثنای روز تماما برای انجام عبادت و تلاوت فارغ نمی‌شوی.

وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾

«و نام پروردگار خود را یاد کن» در شب و روز به بسیاری «و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو» یعنی: با گسستی محکم از همه چیز بگسل و به سوی خداوند ﷻ متوجه شو؛ با مشغول شدن به عبادت وی و درخواست راحت و رحمت و فضل عظیمی که نزد وی است. البته مراد گسستن از مشاغل زندگی و دست برداشتن از کسب معاش از راههای شرافتمندانه نیست زیرا رسول خدا ﷺ از انقطاع و گسستن از جامعه و مردم نهی کرده‌اند پس معنی آیه: گسستن به سوی خدای عزوجل با اخلاص در عبادت است لذا پیمودن راه نصاری در فرو گذاشتن ازدواج و گوشه‌نشینی در صومعه‌ها و دیرها، انقطاعی است که در شریعت ما از آن نهی به عمل آمده است.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿١٠﴾

«پروردگار مشرق و مغرب است، خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر»
یعنی: چون شناختی که فقط او مختص پروردگاری است پس فقط او را کارساز خود
گیر و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن و بدان که او ضامن وعده خویش به
پیروزی توست. وکیل: کارساز و پردازنده امور است.

وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْرُجْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١١﴾

«و بر آنچه می گویند» کفار از سخنان آزاردهنده و دشنامها و تمسخرها «صبر کن» و
از این امور، ناشکیب و بی قرار نشو «و آنان را به ترک کردنی نیکو ترک کن» یعنی:
متعرض کافران نشو و خود را به عمل متقابل علیه آنان مشغول نکن. به قولی دیگر: هجر
جمیل؛ دوری گزیدن و ترک کردنی است که سرزنشی در آن نباشد. شایان ذکر است
که این حکم به قبل از صدور فرمان قتال مربوط بود و آیه قتال آن را منسوخ کرد.
صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «اما به نظر من این روش همیشگی و سیاست ثابت
دعوت اسلامی است که دعوتگران راه خدا ﷺ همیشه و در هر عصری به آن نیاز
دارند». چنان که ابوالدرداء رضی الله عنه می گوید: «ما بر روی گروههایی از مردم می خندیم در
حالی که دلهای ما آنان را لعنت می کند».

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلًا ﴿١٢﴾

«و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار» یعنی: مرا با منکران متنعم و
صاحبان ثروت و رفاه و لذت دنیوی واگذار همانان که بر انجام طاعت از دیگران
تواناترند و وجایب و حقوقی بر ذمه آنان است که بر ذمه دیگران نیست پس هم و غم
خویش را صرف آنان نکن زیرا من از جای تو کار آنان را بسنده ام و برای تو از آنان
انتقام می گیرم «و به آنان اندکی مهلت ده» یعنی: تا به سر رسیدن اجلهایشان، یا تا
فرود آمدن عذاب دنیا بر آنان. نعمت: به فتح نون عبارت از تنعم و رفاه و به کسر نون:
انعام دادن یا نام چیزی است که انسان به وسیله آن از نعمت برخوردار می گردد.

سبب نزول: این آیه درباره سران قریش و رؤسای مکه - یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند - نازل گردید.

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٣﴾

«بی گمان نزد ما بندهای گرانی است» انکال: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سهمگین برای کافران در آخرت است «و» نزد ما «جحیمی است» یعنی: آتش شعله‌ور افروخته بسیار سوزانی است.

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾

«و» نزد ما «طعام گلوگیری است» که در گلو گیر می‌کند پس نه فرو می‌رود و نه بیرون می‌آید؛ مانند خار تازه، خون، و چرک و زردآب و غیره «و» نزد ما «عذاب دردناکی است» یعنی: نوع دیگری از عذاب است؛ غیر از آنچه که ذکر شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَيْبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

«روزی که زمین و کوهها بلرزد» و همه کسانی را که در آن قرار دارد، به اضطراب آورد. رجفه: زلزله شدید است «و کوهها چون تل ریگ از هم پاشیده‌ای گردند» کثیب: توده ریگ گردآورده است. مهیل: ریگ روانی است که زیر پا گیر نکند. یعنی: کوهها بعد از آن که صخره سنگهایی سخت بوده‌اند، به ریگهایی تبدیل می‌شوند که از شدت تکان و زلزله، پاشان و روان گردیده‌اند به‌طوری‌که انسان و حیوان در آن می‌لغزد.

بعد از آن که خدای عزوجل مردم مکه و امثالشان را از هول و هراسهای روز قیامت بیم داد، اینک آنان را از هول و هراسهای دنیا که امتهای دروغ‌انگار گذشته با آن روبرو شده‌اند، بیم می‌دهد:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

«همانا ما به سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است» و در روز قیامت بر شما در مورد اعمالتان و این‌که او را نافرمانی کرده‌اید، گواهی می‌دهد «چنان‌که به سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم» که موسی عليه السلام بود.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾

«پس فرعون آن پیامبر را نافرمانی» و تکذیب «کرد» و به آنچه که موسی عليه السلام آورده بود، ایمان نیاورد «پس او را به سختی فروگرفتیم» و بیل: یعنی سخت و سنگین. و از آن جمله است طعام و بیل: یعنی غذایی که به خاطر سنگینی خود هضم نشود. و ابل: باران سنگین است. یعنی: فرعون را به مجازات سنگین و خشنی مجازات کردیم؛ با غرق کردن وی.

كَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾

«پس اگر کفر ورزید» یعنی: اگر بر کفرتان باقی بمانید؛ «چگونه از روزی» یعنی: از عذاب و وحشت روزی «می‌پرهیزید» یعنی: خویشتن را نگه می‌دارید و امان می‌یابید؛ «که کودکان را پیر می‌گرداند» و اطفال خردسال به سبب شدت هول و هراسها و زلزله‌های آن در آن موی سفید می‌شوند. این کنایه از شدت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زود هنگام پیر و فرتوت می‌کند.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۗ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

«آسمان در آن روز شکافته گردد» به سبب هول و هراس سخت و عظیم آن. و شکافته شدنش برای فرود آمدن فرشتگان است «البته وعده الله انجام گرفتنی است» یعنی: خواه ناخواه وعده او بر آوردن این روز، شدنی است.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ أَخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

«بی‌گمان این» آیات بیم‌دهنده در این سوره «تذکره‌ای است» یعنی: پند و موعظه‌ای است «تا هر که خواهد به‌سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد» به‌وسیله طاعت که مهمترین پایه آن عقیده توحید است. پس این راه، راهی است که او را به خشنودی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در بهشت نایل می‌گرداند.

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّنْ نَّحُصَّهُ فَنَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِيمٌ أَن سَيَكُونُ مِنكُمْ مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ يَصِرُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقْبَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ نَّحْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

«بی‌گمان پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دوسوم شب و نصف آن و یک سوم آن را برمی‌خیزی» یعنی: گاهی این و گاهی آن مقدار را برای ادای نماز و نیایش برمی‌خیزی «و نیز گروهی از کسانی که همراه تواند برمی‌خیزند» یعنی: فقط جمعی از اصحابت نیز این، یا آن مقدار را همراهت برمی‌خیزند ولی همه به مواظبت بر قیام‌شب توانایی ندارند «و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند» یعنی: اندازه‌های شب و روز را بنا بر حقیقت آنها می‌سنجد و برنامه‌ریزی می‌کند، گاهی اندازه آنها را با هم برابر و گاهی متفاوت می‌گرداند و از این کاسته و بر آن می‌افزاید «خداوند دانست» به علم ظهور «که شما هرگز آن را احاطه نمی‌توانید کرد» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دانست که شما هرگز قیام‌شب را بر آن مقادیر تاب نمی‌آورید مگر به سختی و مشقت و در این امر حرج است «پس به رحمت بازگشت بر شما» و برای شما در ترک قیام‌شب رخصت داد زیرا از پرداختن به آن عاجز شدید بنابراین، این تکلیف سنگین را از شما برداشت و فریضه قیام‌شب را از ذمه شما ساقط و آسان‌گیری و تخفیف را جانشین سختی گردانید. مقاتل می‌گوید: «چون آیه ﴿قُرْآنًا لَّا قَلِيلًا﴾ نازل

گردید، این تکلیف بر مؤمنان دشوار آمد و چنان بود که گاهی شخص نمی‌توانست نصف شب را از ثلث آن تمییز دهد لذا وقتی به نماز شب برمی‌خاست تا بامداد به آن ادامه می‌داد از بیم آن‌که مبدا کمتر از حد معین را به قیام بگذراند پس از اثر این امر دشوار، چنان شد که پاهای مؤمنان ورم کرد و رنگهایشان زرد شد، همان بود که خدای عزوجل بر ایشان رحمت آورد و فرضیت نماز شب را از ذمه ایشان ساقط گردانید. اما چنان‌که گفتیم، این فرضیت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند. بنابراین، آیه کریمه ناسخ فرضیت نماز شب (تهجد) در حق امت است و احادیث صحیح بر این امر صراحت دارند که نمازهای فرض در حق امت فقط نمازهای پنج‌گانه می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که سؤال‌کننده‌ای از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا غیر از نمازهای پنج‌گانه دیگر نمازی هم بر عهده من هست؟ فرمودند: «نه مگر این‌که داوطلبانه انجام دهی».

«اینک هر چه میسر می‌شود از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخصی. پس مراد از قرائت، نماز است از باب اطلاق جزء و اراده کل. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی‌آن‌که رسیدن وقت خاصی را انتظار بکشید. سدی می‌گوید: «مراد از مقدار میسر؛ یکصد آیه است». حسن می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، قرآن با او محاجه نمی‌کند». کعب می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمره قانتان نوشته می‌شود». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین، و من قام بمائة آیه کتب من القانتین، و من قام بألف آیه کتب من المقنطریین: هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن پردازد، از غافلان نوشته نمی‌شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می‌شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به‌اندازه قنطاری پاداش داده می‌شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

«خداوند معلوم داشت که بعضی از شما بیمار خواهند بود» لذا تاب‌وتوان قیام شب را نخواهند داشت «و دیگرانی که در زمین سفر می‌کنند و از فضل خداوند طلب

روزی می نمایند» یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی‌شان به آن نیاز دارند، سفر می‌کنند از این روی تاب‌وت‌توان شب‌زنده‌داری را ندارند «و دیگرانی که در راه خدا کارزار می‌کنند» پس تاب‌وت‌توان این را ندارند که قیام شب و تکالیف دشوار جهاد را هر دو با هم انجام دهند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این آیه درجه مجاهدان و مال‌جویانی را که در طلب کسب نفقه حلال برای خود و خانواده خویش هستند، با هم برابر گردانیده است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به منزله جهاد است چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «هیچ فروشنده‌ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می‌برد و آن را به نرخ روز می‌فروشد مگر این‌که منزلت وی در نزد خدای عزوجل منزلت شهداء است» سپس آن حضرت ﷺ این آیه را تلاوت کردند.

«پس هر چه میسر شد از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه میسر شد از نماز شب و از قرآن بخوانید. تکرار امر برای تأکید و تثبیت رخصت است و بر این حقیقت اشعار دارد که هرچند فرضیت نماز شب ساقط شده است ولی استحباب آن به حال خود باقی است «و نماز را برپا دارید» یعنی: نماز فرض را «و زکات را بدهید» یعنی: زکاتی را که در اموال شما فرض شده است. زکات بنا بر قول راجح در سال پنجم هجرت فرض گردید. اما ابن کثیر می‌گوید: «این آیه که مکی است دلیل بر قول کسانی می‌باشد که می‌گویند: زکات در مکه فرض شد ولی مقادیر و نصابهای آن در مدینه بیان گردید». «و به خدا وام نیکو بدهید» یعنی: از اموال خود در راه خیر به انفاقی نیکو انفاق کنید؛ با خرج کردن بر خانواده خویش، در جهاد فی سبیل‌الله و پرداختن زکات فرض و صدقات نافله «و آنچه برای خود از عمل خیر پیش می‌فرستید» هر عمل خیری که باشد، اعم از آنچه که ذکر شد و آنچه که ذکر نشد «آن را نزد خداوند به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر خواهید یافت» نسبت به اعمال خیری که آن را تا آستانه مرگ به تأخیر می‌اندازید، یا به اجرای آن بعد از مرگ خویش وصیت می‌کنید تا بعد از مرگتان از مالتان بیرون آورده شود. در حدیث شریف آمده است: «... مال یکی از شما

فقط آن چیزی است که (قبل از مرگ خود) پیش فرستاده است و آنچه که انفاقش را به تأخیر انداخته، مال وارث وی است». «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان زیرا از ارتکاب گناه و کوتاهی در انجام حسنات عاری نیستید «بی گمان خداوند غفور رحیم است» یعنی: بسیار آمرزگار است برای کسی که از وی آمرزش بخواهد، بسیار مهربان است برای کسی که از وی طلب رحم کند.

﴿سوره مدثر﴾

مکی است و دارای (۵۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر: جامه بر خود پیچیدن» که رسول خدا ﷺ به آن موصوف شده‌اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش درمی‌پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند.

مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که: چون ارسال وحی بر رسول خدا ﷺ آغاز شد، جبرئیل علیه السلام نزد ایشان آمد و ایشان او را همچون نور درخشانی بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته دیدند. پس، از مشاهده آن منظره عظیم تکان خورده و بیهوش بر زمین افتادند و چون به هوش آمدند، به منزل خود نزد خدیجه بازگشته و آبی خواستند و بر خود ریختند سپس فرمودند: مرا در جامه بیچانید! مرا در جامه بیچانید! پس قطیفه‌ای بر ایشان پوشانیدند. آن‌گاه این سوره نازل شد. بخاری از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «اولین چیزی که از قرآن نازل گردید، ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ بود». اما جمهور مفسران قایل به آنند که اولین آیات نازل شده: ﴿أَفْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ «علق/۱» بود. وجه جمع میان دو رأی یاد شده این است که: اولین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی (یعنی انقطاع موقت آن در آغاز بعثت)، این سوره بود.

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» که ردا بر سر کشیده و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مفسران اجماعاً بر آنند که مراد از مدثر رسول خدایند. دثار: رواندازی است که بر بالای لباس داخلی‌ای که به تن چسبیده‌است، پوشیده می‌شود و لباس داخلی «شعار» نامیده می‌شود.

قُرْآنِذِرٌ ﴿٢﴾

آری! ای مرد جامه بر خود پیچیده «برخیز و بیم ده» یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار؛ چنانچه ایمان نیاورند.

وَرَبِّكَ تَكْبِيرٌ ﴿٣﴾

«و پروردگارت را تکبیر گوی» یعنی: سرور، فرمانروا و سامان‌دهنده امور خود را به تکبیرگفتن اختصاص ده و او را به بزرگی و عظمت وصف کن و نباید غیر او در چشمت بزرگ جلوه کند. این می‌رساند که بدون بزرگداشت خداوند عَلَّامٌ، مأموریت بیم‌دهی (انذار) نیز به سر نمی‌رسد.

وَيَا بَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾

«و جامه‌های خود را پاک دار» پس باید ظاهرت نیز پاک و آراسته باشد زیرا اگر مردم دعوتگر را با ظاهری ناموزون بینند، این را به حساب دعوتش می‌گذارند و چه بسا که بدین سبب از پذیرش دعوتش سرباز زنند. پس مراد، پاک کردن لباس از پلیدی‌هاست. اما قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفست را از گناه پاکیزه مدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک‌جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عاداتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنان‌که عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدیها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَالرَّجَزَ فَأَهْجُرْ ﴿٥﴾

«و از پلیدی دوری کن» یعنی: بتان و مظاهر شرک را فروگذار و آنها را پرستش نکن زیرا پرستش آنها سبب عذاب است. رجز: به ضم راء و کسر آن، عذابی است که به عنوان اثر معصیت به دنبال می‌آید. شایان ذکر است که نهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این امور، به

معنی آلوده بودن ایشان به چیزی از اینها نیست بلکه نهی به این دلیل از رسول خدا ﷺ آغاز می‌شود که ایشان قدوه و الگو هستند و نیز مراد آیات، توصیه ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت این امور است پس این خطابها مانند این فرموده حق تعالی است: ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ : «ای پیامبر! از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت نکن» («احزاب / ۱»)، که مراد از این خطاب و امثال آن در مورد پیامبر ﷺ، سفارش ایشان به مداومت و استمرار در پرهیز نمودن از چنین اموری است.

وَلَا تَمَنََّنَّ تَسْتَكْبِرُ ﴿٦﴾

«و منت مگذار فزونی طلب کنان» در توضیح معنی این آیه چهار قول آمده است که ابن کثیر آنها را به این نحو نقل کرده است:

۱- در برابر دشواریها و سنگینی‌های نبوت که آن را تحمل می‌کنی، بر پروردگارت منت نگذار.

۲- چون به کسی چیزی بخشیدی، آن را برای رضای خدا ﷻ ببخش و بر بخششی که می‌کنی، منت نگذار و به جهت آن نبخش که بیشتر از آن بگیری بلکه بخششهای تو باید فقط به خاطر خدای عزوجل باشد، نه به خاطر طلب دنیا؛ و این از اخلاق اهل جود و کرم است.

۳- در برابر امر نبوت و تبلیغی که می‌کنی، از مردم پاداشی افزون نخواه و عوضی از دنیا برنگیر.

۴- از این که اعمال خیر را بسیار انجام دهی، سست و ضعیف نشو. ابن کثیر معنی دوم را ترجیح داده است.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

«و برای پروردگارت شکیبایی کن» یعنی: متحمل کار عظیمی گردیده‌ای که به زودی عرب و عجم بر سر آن با تو خواهند جنگید پس در دعوت شکیبایی کن و باید

شکیباییات بر آزارهایی که می‌بینی، برای رضای خدای عزوجل باشد. خلاصه این‌که: خداوند عز وجل بعد از کمال عقل و کمال اخلاق آن حضرت صلی الله علیه و آله، دو پایه محکم دیگر برای موفقیت دعوت ایشان بنیان گذاشت، آن دو پایه عبارت از: جود و صبر است.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

«پس چون در ناقور دمیده شود» مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است، گویی حق تعالی فرمود: بر آزارشان شکبیا باش زیرا پیش روی آنان روزی است بسیار هولناک که سرانجام کار، در آن افکنده می‌شوند. در حدیث شریف آمده است: «کیف أنعم وصاحب القرن قد التقم القرن وحنی جبهته ينتظر متى يؤمر فينفخ؟ فقال أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله: فما تأمرنا يا رسول الله؟ قال: قولوا حسبنا الله ونعم الوكيل، على الله توكلنا: چگونه شادمان باشم درحالی که صاحب بوق، بوقش را در دهانش گرفته و پیشانی خویش را نیز فرود آورده و منتظر است که چه وقت به وی دستور دمیدن داده می‌شود تا بدمد؟ اصحاب گفتند: پس به چه چیز ما را دستور می‌دهید یا رسول الله؟ رسول مبارک فرمودند: بگوئید؛ حسبنا الله ونعم الوكيل، على الله توكلنا: خدا ما را بس است و او نیکو کارسازی است، بر خدای عزوجل توکل کردیم».

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

«پس چنین روزی، روز دشواری است؛ بر کافران آسان نیست» برخلاف مؤمنان که دائما از آسانی‌ای به آسانی بیشتر از آن راهنمایی می‌شوند تا سرانجام وارد بهشت گردند چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسکی است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می‌دانند.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾

«مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار» نسفی برای این آیه سه معنی ذکر کرده است:

۱- مرا واگذار با کسی که او را درحالی آفریدم که در شکم مادرش تنها بوده است، نه مالی داشته است و نه فرزندی.

۲- مرا تنها با او واگذار زیرا من در انتقام گرفتن از او، تو را بسنده‌ام.

۳- مرا واگذار با کسی که خودم به تنهایی او را آفریده‌ام و در آفرینش وی کسی با من مشارکت نداشته است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ولیدبن مغیره نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان بر وی قرآن خواندند پس گویی بر وی از استماع قرآن رقت و انعطافی پدید آمد. چون این خبر به ابوجهل رسید، نزد ولید آمد و به وی گفت: عموجان، قومت می‌خواهند تا مالی را گرد آورده و تقدیمت نمایند زیرا خبر شده‌اند که تو نزد محمد رفته‌ای تا از آنچه نزد وی است، برخوردار گردی. ولید گفت: چنین نیست زیرا تو می‌دانی که من از ثروتمندترین افراد قریش هستم. ابوجهل گفت: پس درباره محمد سخنی بگو تا این خبر به قومت برسد که تو منکر وی هستی و از او نفرت داری. ولید گفت: درباره وی چه بگوییم؟ سوگند به خدا که در میان شما نه مردی داناتر به شعر مانند من وجود دارد و نه داناتر به رجز و قصیده آن، به خدا سوگند که سخن او به چیزی از اینها شباهتی ندارد و به خدا سوگند که سخن او را حلاوتی است و بر سخنش رنگ و رونق و صفایی است، فراز آن لذت‌بخش و مثمر مانند درخت میوه‌دار و فرود آن سیراب‌کننده و پربرکت مانند چشمه آب حیات است بی‌گمان سخن وی برتر است و هیچ سخنی بر آن فراز نتوان شد و بی‌گمان سخنش هر سخنی را که فروتر از آن است، ورشکسته و ویران می‌سازد. ابوجهل گفت: اما قومت از تو راضی نمی‌شوند تا درباره وی سخنی نگویی. ولید گفت: پس به من اجازه بده تا درباره او ببیندیشم آن‌گاه گفت: «هذا سحر یؤثر: این سخن جادویی نقل شده است» که محمد آن را از غیر خود نقل می‌کند! پس این آیه نازل شد.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٣﴾

«و مالی فراوان به او بخشیدم» زیرا ولیدبن مغیره ثروتمند مشهوری بود.

وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

«و فرزندان حاضر شده» یعنی: فرزندان به او بخشیدم که همراهش در مکه حاضرند، نه مسافرت می کنند و نه نیازی به پراکنده شدن در سرزمینها برای جست و جوی رزق و روزی دارند، از آن جهت که مال پدرشان فراوان بود پس غلامان و خادمانشان عهده دار این مسافرتها بودند و ولید همیشه از نعمت و لذت وجود و حضور پسرانش برخوردار بود. نقل است که: او جمعا سیزده فرزند داشت که همه پسر بودند و سه تن از آنان به نامهای خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

«و برایش وسعت دادم وسعت دادنی» یعنی: به او در زندگی مادی، طول عمر، ریاست در قریش و نفوذ و اعتبار، عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار عطا کردم؛ تا بدانجا که او را ریحانه و دردانه (وحید) قریش لقب داده بودند. یعنی: او در استحقاق ریاست و رهبری و پیشوایی آنان، یکویکدانه است.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

«باز هم طمع دارد که بیفزایم» بر مال و جاه و امکانات او در حالی که شکر این نعمت ها را که همانا پذیرش اسلام و انجام دادن تکالیف آن است، به جا نیاورده است.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عِينِدًا ﴿١٦﴾

«حاشا و کلا» یعنی: هرگز این نعمت ها را بر او نمی افزایم «زیرا او به آیات ما ستیزنده است» یعنی: او دشمن آیات ما است و به این آیات که بر پیامبر صلی الله علیه و آله خویش والرسله فرود آورده ایم، کافر می باشد.

سَأْزُهِقُهُ، صَعُودًا ﴿١٧﴾

«زودا که مشقتی سنگین بر او تکلیف دهم» یعنی: به زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می‌کنم که هیچ راحتی در آن نباشد. ارهاق: آن است که بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد. به قولی: «صعود» کوهی در دوزخ است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود برمی‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود اما وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد».

إِنَّهُ، فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

«هرآینه او تأمل کرد و بررسی نمود» یعنی: ولید بن مغیره درباره قرآن و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اندیشید و نزد خود بررسی و سنجش کرد تا سرانجام سخنش درباره آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آماده کرد که چه بگوید. پس خدای سبحان او را نکوهید و مذمت کرد و فرمود:

فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

«پس کشته باد» یعنی: لعنت و عذاب بر وی باد «چگونه سگالید» یعنی: چگونه و به کدامین حال سخنش را بررسی و سنجش کرد و چگونه به سوی باطلی که قریش از وی می‌خواستند، راه برد.

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

«باز مرگ بر او باد، چگونه سگالید» تکرار برای مبالغه است. «ثم» بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی در بار دوم بیشتر و مؤکدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

«باز درنگریست» که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقانیت آن طعن بزند، یا در چهره‌های قومش درنگریست.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

«و آن‌گاه رو ترش کرد» چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند «و چهره درهم کشید» یعنی: چهره‌اش درهم کشیده و دگرگون شد. «بسر»: سخت‌تر از ترش‌رویی است.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

«باز پشت گردانید» از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن.

فَقَالَ إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾

«پس گفت: این جز جادویی فراگرفته نیست» یعنی: این قرآن جز جادویی نیست که محمد آن را از دیگران نقل کرده است. البته عکس‌العمل وی بدین شیوه، خود دلیل آن است که او در ابراز نظر پیرامون قرآن درگیر تناقض درونی بود چرا که در دل خویش رسول خدا ﷺ را تصدیق می‌کرد و به حقانیت ایشان قناعت اندرونی داشت ولی از روی عناد، صداقت ایشان را انکار می‌کرد تا زعامت و ریاست وی در میان قریش محفوظ بماند، از این جهت گفت:

إِن هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

«این جز گفتار آدمی نیست» یعنی: قرآن سخن بشر است نه کلام خداوند ﷻ. بیان این امر گذشت که ولیدبن مغیره این سخن را فقط برای ارضای قومش گفت، بعد از آن که

به این حقیقت که قرآن شیرینی و شکوه و رونق مخصوص و بی‌مانندی دارد، اعتراف کرد.

سَأْصَلِيهِ سَقْرٌ ﴿٣٦﴾

«زودا که به سقرش درآوریم» سقر: از نامهای دوزخ است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ ﴿٣٧﴾ لَا يُبْقِي وَلَا يَنْزُرُ ﴿٣٨﴾ لَوْاعَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٣٩﴾

«و تو چه دانی که سقر چیست» این آیه برای بزرگ نمودن شأن دوزخ است «نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند» دوزخ نه کسی را که در آن افکنده شود، باقی می‌گذارد زیرا گوشت و پوست و عروقتش را می‌سوزاند و نه او را رها می‌کند تا هلاکش کند بلکه آن گوشت و پوست دوباره به تن وی برمی‌گردد تا مجدداً عذاب را از نو بچشد «آشکارشونده است برای بشر» یعنی: دوزخ از مسافتهای دورودرازی در معرض دیدگان آنهاست به طوری که از بس بزرگ و هولناک است، آن را آشکارا می‌بینند. شایان ذکر است که این معنی، برگزیده بیشتر مفسران است. به قولی دیگر: ﴿لَوْاعَةٌ لِّلْبَشَرِ﴾ بدین معنی است که دوزخ تغییر دهنده رنگ پوستها به سیاهی است چرا که پوست‌های دوزخیان را می‌سوزاند و سیاه می‌گرداند.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٤٠﴾

«بر آن نوزده نگهبان است» یعنی: بر دوزخ نوزده کس از فرشتگان گمارده‌اند که نگهبانان آن می‌باشند. ثعلبی می‌گوید: «این امر محل انکار نیست زیرا وقتی یک فرشته ارواح تمام خلایق را قبض کند پس هیچ استبعادی ندارد که نوزده فرشته بر عذاب بعضی از خلایق موکل باشند». به قولی: مراد نوزده صنف از اصناف فرشتگان است. قرطبی می‌گوید: «ان شاء الله صحیح این است که این نوزده کس رؤسا و سرگروه‌های فرشتگان برگمارده بر امر عذاب‌اند اما شمار تمام آنها را هیچ عبارت و لفظ بشری‌ای

به تصویر کشیده نمی‌تواند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾: «لشکریان پروردگارت را جز خود او کسی دیگر نمی‌داند» در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یوتی بجهنم یومئذ لها سبعون ألف زماما مع کل زمام سبعون ألف ملک یجرونها: در آن روز جهنم آورده می‌شود در حالی که برای آن هفتاد هزار مهار است، به‌همراه هر مهاری هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را می‌کشند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره نگهبانان جهنم سؤال کردند پس او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و این سؤال را با ایشان در میان گذاشت. هم در آن ساعت این آیه نازل شد.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ نازل شد، ابوجهل گفت: آیا محمد بیش از نوزده تن یاور ندارد؟ پس آیا هر صد مرد از شما عاجز از آنند که یکی از آنها را بگیرند سپس از دوزخ خارج شوند؟ پس این آیه نازل گردید. در روایت دیگری آمده است: مردی از قریش به‌نام ابوالأشد بن کلدی جمعی که بسیار نیرومند و پهلوان بود^۱ گفت: ای گروه قریش! نوزده تن فرشته شما را به هراس نیفکنند زیرا من از جای شما با شانه راستم ده تن از آنان و با شانه چپم نه تن از آنان را دفع می‌کنم. پس نازل گردید:

^۱ او به پندار آنان چنان نیرومند بود که بر روی پوست گاو می‌ایستاد و ده تن آن را می‌کشیدند تا از زیر پایش خارج سازند اما پوست پاره‌پاره می‌شد و از زیر پایش بیرون آورده نمی‌شد. سهیلی می‌گوید: «هم‌او بود که رسول خدا ص را به کشتی گرفتن با خود فراخواند و گفت: اگر در کشتی مغلوب تو گشتم، به تو ایمان می‌آورم و رسول خدا ص بارها او را در کشتی مغلوب ساختند ولی ایمان نیاورد. نقل است که رسول خدا ص با «رکانه» نیز کشتی گرفتند.

«و ما نگهبانان دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم» پس چه کسی تاب و توان رویارویی با فرشتگان را دارد و چه کسی می‌تواند ایشان را مغلوب خویش گرداند در حالی که ایشان برپادارنده‌ترین خلق خدای عزوجل برای حق او، خشمگین‌ترین آنها برای او و نیرومندترین و قوی‌ترین خلق در قوت و هجوم هستند؟ «و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم» یعنی: شمار نوزده را آزمایش و امتحانی برای کافران گردانیده‌ایم و آنها گفتند آنچه را که گفتند تا عذابشان دوچندان شود و خشم خداوند عزوجل بر آنان افزون گردد و «تا اهل کتاب یقین کنند» یعنی: تا یهود و نصاری به حقانیت قرآن یقین حاصل کنند بدان جهت که بیان قرآن در مورد شمار نگهبانان دوزخ، با کتب منزله آنان موافقت کامل دارد «و» تا «اهل ایمان در ایمان خود بیفزایند» آن‌گاه که موافقت اهل کتاب با خود را می‌بینند «و تا اهل کتاب و مسلمانان شک نکنند» در حقانیت قرآن زیرا می‌بینند که هر چه در قرآن هست، حق است. یا شک نکنند در این امر که شمار نگهبانان دوزخ نوزده تن است «و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری» نفاق «است بگویند» مراد از بیماری، وجود شک و شبهه و نفاق در دل‌های آنهاست «و» تا بگویند «کافران» از مردم مکه و غیرآنان که: «خدا از این مثل آوردن چه چیزی را اراده کرده‌است؟» یعنی: خداوند از بیان این شمار تعجب‌انگیز که در دوری و غرابت خود همچون مثل است، چه چیزی را اراده داشته است؟ چرا آن فرشتگان را نوزده تن گردانید نه مثلاً بیست تن؟ حق تعالی در رد شبهاتشان فرمود:

«بدین سان خداوند هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند» یعنی: به مانند آنچه که از گمراه‌سازی منکران این شمار و هدایت نمودن باورمندان آن ذکر شد؛ خدای عزوجل کافران را گمراه و مؤمنان را هدایت می‌کند. البته معنی گمراه‌سازی و هدایت نمودن حق تعالی این نیست که او این دوگروه را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌سازد زیرا این امر منافی با عدل حق تعالی است. همچنین حکمت در مشروعیت احکام که ایجاب آورنده تکلیف است، اجبار را اقتضا نمی‌کند بنابراین، اراده و اختیار مکلف در انجام تکلیف و در استحقاق عقاب و ثواب، نقش اساسی دارد و از سوی خداوند عزوجل اجباری در کار نیست. پس این امر که همه چیز بر

اساس اراده او واقع می‌شود لزوماً به معنی رضای او نیست لذا اگر بنده امر پروردگارش را مخالفت کرد، از آنچه مورد رضای اوست بیرون گردیده، نه از دایره مشیت وی.

فرموده خدای عزوجل: ﴿وَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾ دلیل بر آن است که ایمان کم و زیاد می‌شود، یعنی زیاد می‌شود با طاعت و کم می‌شود با معصیت و این رأی اکثر علماء است و کسانی از علما - مانند امام ابوحنیفه رحمته الله - که می‌گویند: حقیقت ایمان قبول زیادت و نقصان را نمی‌کند، آیه کریمه را بر ثمرات و آثار و لوازم ایمان حمل می‌کنند «و شماره لشکریان پروردگارت را جز خود او نمی‌داند» از بس که بسیارند پس افزودن بر تعداد نوره‌تن بر وی دشوار نیست ولی او در تعیین این تعداد حکمت ویژه‌ای دارد که شما آن را نمی‌دانید پس هرچند نگهبانان دوزخ نوزده تنند اما ایشان همکاران و لشکریان عظیمی در اختیار دارند که شمارشان را جز خدای سبحان کس دیگری نمی‌داند. در حدیث شریف آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع أربع أصابع إلا وملك واضع جبهته لله ساجدا: آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای چهار انگشت در آن نیست مگر این که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدای عزوجل در آن به سجده نهاده است». «و این جز پندی برای بشر نیست» یعنی: دوزخ و آنچه که از شمار نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و موعظه‌ای برای بشر نیست تا کمال قدرت حق تعالی را بدانند لذا او هرگز به همکار و مددکار محتاج نیست.

كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٣﴾

آن‌گاه خداوند متعال بر وجود دوزخ (سقر) سوگند خورده و می‌فرماید: «چنین نیست» که منکران می‌گویند «سوگند به ماه» که دارای آن همه منافع عظیم است؛

وَاللَّيْلِ إِذَا يَدْبَرُ ﴿٣٣﴾

«و سوگند به شب، چون پشت برگرداند» و برود و روز به دنبال آن آید؛

وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾

«و سوگند به صبح چون روشن شود» و از افق پدیدار گردد؛

إِنَّمَا لِأَحَدِي الْكَبِيرِ ﴿٣٥﴾

«هرآینه آن یکی از سترگهاست» یعنی: سقر یکی از بلاهای بسیار بزرگ و سخت است. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلاق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «إنها» یعنی: تکذیب آنان محمد ﷺ را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم‌دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾

«بیم‌دهنده است بشر را» مراد از بیم‌دهنده، دوزخ است. به قولی: قرآن بیم‌دهنده بشر و هشداردهنده آن است؛ از آن رو که متضمن وعده و وعید می‌باشد.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

آری! قرآن بیم‌دهنده و هشداردهنده است؛ «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

«هر کس در گرو کردار خویش است» یعنی: هر کس از عمل و کردار خویش مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار گرفته و نزد خدای عزوجل در گرو کار و کردار خویش است، که یا خویشتن را نجات می‌دهد و یا در هلاکت می‌افکند.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

«مگر اصحاب یمین» یعنی: مگر مؤمنان که ایشان در گروه گناهان خود نیستند بلکه به وسیله اعمال نیکی که انجام داده‌اند، از گرو و بازداشت رها می‌شوند و نجات می‌یابند.

فِي جَنَّاتٍ يَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾

«در بوستانهایی هستند» یعنی: مؤمنان در بوستانهایی هستند «همپرسی می‌کنند» یعنی: از همدیگر حال و احوال پرسشی می‌کنند، یا می‌پرسند:

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یکدیگر راجع به احوال گنهکاران می‌پرسند، یا از خود گنه کاران می‌پرسند در حالی که خطاب به آنان می‌گویند:

مَا سَأَلَكُمْ فِي سَفَرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَرَبُّكَ مِنَ الْمَصَلِينَ ﴿٤٣﴾ وَلَرَبُّكَ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ

الْمُنَافِقِينَ ﴿٤٥﴾

«چه چیز شما را در دوزخ درآورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌کردیم و با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با او گمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمد ﷺ با فروروندگان و هرزه‌درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمد دروغ‌گوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

وَكَانَ يُكَذِّبُ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

«و روز جزا را» یعنی: روز حساب و جزا را که روز قیامت است «دروغ می‌شمردیم» پس این چهار عامل بود که در زندگی دنیا گریبانگیر ما گردید و ما را به دوزخ کشانید.

حَتَّىٰ آتَيْنَا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾

«تا آن که یقین به سراغمان آمد» مراد از یقین: مرگ است.

فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

«پس» حالا «آنان را شفاعت شفاعت‌گران سود ندهد» یعنی: چنان‌که شفاعت فرشتگان و پیامبران و نیکان به صالحان و شایستگان سود می‌دهد، به آنان سود نمی‌دهد زیرا این شفاعت برای مؤمنان است نه کافران. این آیه دلیل ثبوت شفاعت برای مؤمنان می‌باشد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

«پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند» یعنی: کافران را چه شده است که از قرآن مشتمل بر پند بزرگ و موعظه عظیم روی گردانند؟ این آیه نشان دهنده آن است که در آیه: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ و آیه: ﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرِ﴾ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ نیز مراد از «ذکر» و «نذیر» ترجیحا قرآن است.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

«گویی آنان خرانی رم کرده‌اند» یعنی: مانند خرانی هستند سخت رمان و گریزان؛

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

«که از تیراندازان» که آنها را به تیر بسته‌اند «گریخته باشند» به‌قولی: قسوره شیر است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چون خران وحشی شیر را ببیند، می‌گریزند همچنین اند این گروه مشرک که چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببینند، از ایشان می‌گریزند». پس این تشبیه آنان را به سختی تقبیح و تحقیر نموده و اعلام می‌دارد که آنان قومی سخت ابله‌اند.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً ﴿٥٢﴾

«بلکه هر کدام از آنان می‌خواهد که به او نامه‌ای سرگشاده داده شود» و بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل شود چنان‌که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: کفار قریش به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم، بالای سر هر یک از ما نامه گشاده‌ای از جانب خدا جل جلاله قرار داشته باشد بر این مضمون که تو رسول وی هستی.

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

«کلا و حاشا» نه! سنت خداوند جل جلاله هرگز چنین نیست بلکه «حق این است که آنان از آخرت نمی‌ترسند» زیرا اگر آنان از دوزخ می‌ترسیدند، چنین معجزاتی را پیشنهاد نمی‌کردند.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ ﴿٥٤﴾

«کلا و حاشا» چنان نیست که آنان می‌پندارند بلکه «حق این است که قرآن پندی است» کامل و روشن.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿٥٥﴾

«پس هر که خواهد، آن را بخواند» و از آن پند گیرد، این پند را از آن می‌گیرد و هر که آن را نصب العین خویش گرداند، منافع این کار به خودش برمی‌گردد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْغَفْرِ ﴿٥٦﴾

«و پند نگیرند جز آن که خدا بخواهد» برایشان هدایت را؛ پس کار موکول به مشیت حق تعالی است «اوست اهل تقوی» یعنی: حق تعالی سزاوار آن است که متقیان از او بپرهیزند؛ با ترک معاصی و عمل به طاعاتش «و اوست اهل مغفرت» یعنی: اوست سزاوار آن که برای مؤمنان با تقوی گناهانشان را ببامرزد و نیز سزاوار آن است که توبه توبه‌کاران را بپذیرد و گناهانشان را ببامرزد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که مالک بن انس رضی الله عنه آن را روایت کرده است، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: «یقول لكم ربکم جلت قدرته وعظمته ؛ أنا أهل أن أتقى فلا يجعل معی إله غیری، ومن اتقى أن يجعل معی الها غیری فأنا أغفر له: پروردگار شما که قدرت و عظمت وی بس سترگ و باشکوه است، می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که از من پروا شود و لذا خدایی غیر از من با من معبود قرار داده نشود. پس هر کس از این امر که با من خدایی غیر از من قرار دهد، بپرهیز کرد من قطعاً بر او می‌آمزم».

﴿سوره قیامت﴾

مکی است و دارای (۴۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «قیامت» نامیده شده که با سوگند الهی به قیامت آغاز گردیده است تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و رد بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

لَا أُقِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿۱﴾

«سوگند می خورم به روز قیامت» «لا» در (لَا أُقِيمُ) هم در این آیه و هم در آیه بعد زاید است و اعراب کلمه «لا» را برای تأکید قسم اضافه می کنند زیرا اگر مقسم علیه متنفی باشد، آوردن کلمه «لا» قبل از قسم برای تأکید نفی جایز است پس معنی این است: «به تأکید سوگند می خورم». جواب قسم محذوف است که مابعد آن بر آن دلالت می کند، یعنی: «یقینا برانگیخته می شوید». البته قسم خوردن خداوند عَلَّامٌ به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می باشد و قطعاً او صاحب اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می خواهد، سوگند بخورد.

وَلَا أُقِيمُ بِالنَّفْسِ الْوَامَةِ ﴿۲﴾

«و سوگند می خورم به نفس لوامه» یعنی: به نفسی که صاحب خود را بر کوتاهی و تقصیرش ملامت می کند و این نفس لوامه، نفس مؤمن است که وی را بر اعمال خیری که از وی فوت شده نادم می گرداند لذا مؤمن خود را بر ارتکاب شر ملامت می کند چنان که بر انجام خیر نیز خود را ملامت می کند که چرا از آن بیشتر انجام نداده است. حسن بصری می گوید: «سوگند به خدای عزوجل که من مؤمن را جز ملامتگر نفس خویش نمی یابم؛ او بر خود نهیب می زند و می گوید: من - مثلاً - چرا آن سخن را گفتم و نیتم از آن چه بود؟ قصدم از غذا خوردن با فلان کس چه بود؟ از این حدیث نفسی که با خویشتن خویش داشتم، چه هدفی داشتم؟... اما فاجر جلو می رود و جلو

می‌رود... و هیچ‌گاه نفسش را سرزنش نمی‌کند». هم او گفته است: «هیچ کس از اهل آسمانها و زمین نیست مگر این‌که در روز قیامت نفس خود را ملامت می‌کند». خلاصه: از ظاهر آیه - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است - چنین برمی‌آید که: نفس لوامه نفسی است که صاحب خود را بر خیر و شر هر دو ملامت می‌کند، به معنایی که گذشت. اما مقاتل می‌گوید: «نفس لوامه نفس کافر است که در آخرت خود را بر کوتاهی در ایفای حق خدای عزوجل ملامت می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد».

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُجْمَعَ عَظْمُهُ. ﴿٢﴾

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را گرد نمی‌آوریم» بعد از آن‌که پوسید و پراکنده گردید؟ و آیا می‌پندارد که او را دیگر بار به آفرینشی جدید نمی‌آفرینیم؟ قطعاً این پنداری است باطل زیرا ما استخوانهای پوسیده او را گرد می‌آوریم. بدین‌سان خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به روز قیامت و نفس لوامه هر دو سوگند می‌خورد که استخوانهای درهم‌پاشیده انسان را گرد خواهد آورد آن‌گاه هر انسانی را زنده خواهد کرد تا او را مورد محاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی بدهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: عدی بن ربیععه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای محمد! به من از روز قیامت بگو که چه وقت روی می‌دهد؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند. سپس او گفت: حتی اگر این روز را به چشم سر هم بینم، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم، عجب! آیا خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ این استخوانها را پس از پوسیدن آنها گرد می‌آورد؟! پس آیه کریمه نازل گردید.

بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَاجٍ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ. ﴿٤﴾

«آری» یعنی: نه چنان است که بر این امر توانا نباشیم بلکه با توانایی تمام استخوانهای پوسیده انسان را گرد می‌آوریم و حتی از این هم فراتر: «تواناییم بر این که سرانگشتهای او را» مانند سم شتر «هموار کنیم» تا قادر به گرفتن و باز دادن چیزی نباشد اما ما با بخشیدن این انگشتان کوچک و نرم و لطیف که مشتمل بر مفاصل،

ناخنها، عروق ظریف و نرم و استخوانهای باریک هستند، بر او منت نهادیم. یا معنی این است: تواناییم بر این که انگشتانش را بی هیچ نقصان و تفاوتی همان طور که در دنیا بوده است استوار کنیم و باز آفرینیم. پس این تنبیهی است از سوی حق تعالی بر این امر که خطوط سرانگشتان هر انسانی با خطوط سر انگشتان غیر او از انسانهای دیگر اختلاف دارد.

این آیه از معجزات قرآن کریم است زیرا بر نقش شگفت آسای اثر انگشت انسان توجه می دهد. این آیه سبب ایمان آوردن بسیاری از منکران گردیده است زیرا امروزه در عصر علم این حقیقت روشن گشته است که هویت و شخصیت مشخص و مستقل انسان به وسیله خطوط سرانگشتان وی از دیگران باز شناخته می شود پس ممکن است گاهی قد انسان، لحن صدا و شکل و شمایل وی با دیگران کاملاً شبیه باشد ولی آنچه که اصلاً به هیچ انسان دیگری شباهت ندارد، خطوط سر انگشتان او یا مهر خاص و منحصر به فرد وی است از همین رو، امروزه اهمیت اثر انگشت در بررسی قضایای جنایی و حقوقی به عنوان دلیلی قاطع شناخته و به کار گرفته می شود.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۗ

«بلکه انسان می خواهد در زمانی که پیش روی وی است، فسق و فجور کند» یعنی: می خواهد تا فسق و فجور و بدکاری را در زمانی که پیش رو دارد جلو انداخته، گناه را مقدم نماید و توبه را به تأخیر اندازد و او می خواهد که هر چه عمر وی به درازا کشید، به فسق و فجور ادامه دهد لذا هرگز مرگ و آخرت را به یاد نمی آورد. پس انکار رستاخیز از دو شبهه پدید می آید:

۱ - بعید پنداشتن اجتماع و به هم آمدن اعضا و اجزاء بعد از پراکنده شدن و متلاشی شدن آنها.

۲ - گرایش به بی ضابطه گی و بی قیدی و این که هیچ عامل و مانعی هوی ها و هوسهای وی را مهار نکند از این جهت از روی افسارگسیختگی و تمایل به فسق و فجور، تسلیم

هوی و هوس شده و منکر معاد می‌گردد زیرا ایمان به آخرت او را به ضوابط و قیودی پایبند می‌گرداند.

يَسْتَلْ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾

«می‌پرسد» از روی استبعاد، استهزا و استکبار: «روز قیامت چه وقت است؟»؛

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾

«پس آن‌گاه که چشم خیره شود» از شدت بهت‌زده‌گی و تحیر در سکرات مرگ، یا در وحشت رستاخیز؛

وَحَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾

«و ماه تیره گردد» یعنی: نور و روشنی آن تماما از بین رفته و مجدداً به آن برنگردد چنان‌که در ماه‌گرفتگی دنیا به آن برمی‌گشت؛

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾

«و خورشید و ماه فرایک‌دیگر آورده‌شوند» یعنی: خورشید و ماه هر دو یکجا با هم در پیچانده شده و به یک کتله واحدی تبدیل گردند، و آن‌گه دیگر شب و روزی در کار نباشد؛

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾

«آن روز انسان بگوید که کجاست گریزگاه؟» یعنی: چون فرزند آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می‌گوید: کجاست گریزگاه از نزد خدای سبحان و از حساب و عذاب وی.

وزرها ووزر من عمل بها بعده، من غير أن ينقص من أوزارهم شيئا: هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، برای وی مزد آن عمل و مزد کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن‌که از مزدهای ایشان چیزی کم ساخته شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، بر او گناه آن و گناه کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود».

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

«بلکه انسان بر نفس خود بصیر است» و حقیقت ایمان یا کفر، طاعت یا معصیت و استقامت یا انحرافی که او بر آن بوده است را می‌داند. به قولی معنی این است: بلکه اعضا و اندامهای انسان علیه او گواهند.

وَلَوْ أَلْفٌ مَّعَاذِرُهُ ﴿١٥﴾

«هرچند عذرهای خود را در میان آورد» یعنی: هر چند عذرهای پیشکش کرده و از خود حجت بنماید و دفاع کند، آن عذرآوریها به حالش هیچ سودی نمی‌کند زیرا علیه او شواهدی اقامه می‌شود که عذرهای دروغینش را برملا می‌سازد. یا معنی این است: هرچند انسان برای دفاع از خود عذرهایی بتراشد اما او بر خویشتن خویش بیناست و خودش را خوب می‌شناسد. مجاهد می‌گوید: «عذرهای انسان، عبارت از حجتهای وی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد و اصحاب وی است».

لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾

«زبان را به بازخوانی وحی نجبان که در کار آن شتاب کنی» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در هنگام نزول وحی پیش از آن‌که جبرئیل علیه السلام از خواندن آن فارغ شود، به خاطر حرص و اشتیاقی که بر حفظ و نگهداری قرآن داشتند، لبها و زبان خود را برای تکرار آن می‌جنبانیدند، همان بود که این آیه نازل شد. یعنی:

زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجیبان تا آن را از بیم آن که مبادا از خاطرت برود، به شتاب فراگیری.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾

«زیرا گردآوری آن» در سینهات «بر عهده ماست» پس بدان که چیزی از آن از خاطرت نمی‌رود «و بازخوانی آن» یعنی: پایدار ساختن تکرار و خواندن آن بر زبانت به وجهی درست و استوار نیز بر عهده ماست.

فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَنعِقْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾

«پس چون آن را بخوانیم» یعنی: چون خواندن قرآن را بر تو به زبان جبرئیل عليه السلام تمام گردانیم؛ «از خواندن آن پیروی کن» یعنی: به خواندن جبرئیل عليه السلام گوش فراده و سر تا پا به او توجه کن.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

«سپس بیان آن بر عهده ماست» یعنی: تفسیر حلال و حرام و بیان مسائل مشکله آن بر عهده ما است و ما این معانی را - آنچنان که اراده کرده و مشروع گردانیده‌ایم - به تو الهام می‌کنیم. لذا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس از نزول این آیات در هنگام فرود آمدن جبرئیل عليه السلام برای رساندن وحی، به او گوش می‌سپردند و چون از نزد ایشان می‌رفت، بی‌دغدغه آیات وحی را - چنان که خداوند متعال به ایشان وعده داده بود - می‌خواندند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «معنی آیه نزد بنده این است که: هرآینه جمع کردن قرآن در مصاحف و حفظ و قرائت آن عصرًا بعد عصر بر ما وعده لازم است و الله تعالی توضیح و تفسیر معانی آن را بر دست شیخین «بخاری و مسلم» رضی الله عنهما جمع کرده و در هر زمانی قاریان را توفیق داد که حافظ شوند و قرآن را به تجوید بخوانند و

در هر زمانی مفسران را توفیق داد که در تفسیر آن سعی نمایند - و الله اعلم^۱. کلمه «ثم» دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است. آن‌گاه سیاق قرآنی بیان حال سابق انسان منکر رستاخیز را این چنین دنبال می‌کند:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! «حق این است که بهره زودیاب دنیوی را دوست می‌دارید» و همین عامل است که شما را به تکذیب روز قیامت و مخالفت با وحی و قرآن و پیامبر ﷺ وا می‌دارد. کلا: مفید ردع یعنی زجر و توبیخ و بازداشتن از انکار آخرت است. پس این آیه هشدار است به انسان که نباید به دنیای زودگذر فریفته شود و ترغیبی است بر شکیبایی، تأمل، تحمل و حوصله‌مندی.

وَنَذُرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

«و» حق این است که «آخرت را» با نعمت‌های آن «فرو می‌گذارید» و برای آن کار نمی‌کنید. پس آنچه که شما را از کارکردن برای آخرت باز می‌دارد، همانا اهتمام و اشتیاق شما به نعمت‌های زودگذر دنیاست.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾

«در آن روز چهره‌هایی تازه و خرم» زیبا، باصفا، شاداب و روشن «است».

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

«نظرکننده‌اند به سوی پروردگار خود» یعنی: به سوی آفریننده و مالک امر خود می‌نگرند و او را آشکارا به چشم سر می‌بینند. احادیث صحیح نیز متواتر بر این امر تأکید گذاشته‌اند که بندگان در روز قیامت بی هیچ‌گونه حجابی به سوی پروردگارشان

^۱ عباراتی را که از شاه ولی‌الله دهلوی: در این تفسیر شریف نقل کرده‌ام، همراه با ویراستاری است.

می‌نگرند آن گونه که به‌سوی ماه شب چهارده می‌نگرند و این احادیث از صحت و تواتر بدان پایه قرار دارند که دفع و منع آنها ممکن نیست چنان‌که ابن‌کثیر به نقل آن احادیث پرداخته و به دنبال آن می‌افزاید: «این مسأله به‌حمدالله در میان صحابه و تابعین و سلف این امت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مسئله اجماعی است چنان‌که در میان ائمه اسلام نیز مورداتفاق می‌باشد». در حدیث شریف آمده است: «...وَأَكْرَمَهُمُ عَلِيُّ اللَّهِ مِنْ يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهِ غَدْوَةً وَعَشِيَّةً: گرامی‌ترین اهل بهشت در نزد خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کسانی هستند که صبح و شام به‌سوی چهره پروردگار متعال می‌نگرند».

وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآيَةٍ ﴿٢٤﴾

«و در آن روز چهره‌هایی دژم باشند» یعنی: درهم کشیده، عبوس، افسرده و زشت باشند؛ که این چهره‌ها، چهره‌های کفار است.

تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقرَةٌ ﴿٢٥﴾

«توقع کنند که به آنان بلایی بزرگ در رسد» فاقره: بلایی است کمرشکن و بزرگ، گویی از بس بزرگ است، فقرات پشت را می‌شکند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! ای فرزند آدم! تو نمی‌توانی در روز قیامت کارنامه‌ات را انکار کنی «چون جان به گلوگاهها رسد» یعنی: چون نفس، یا روح به گلوگاه رسد. ترقوه: استخوان میان سینه و گردن، یعنی چنبره گردن است و رسیدن نفس به گلوگاه، کنایه از قرار گرفتن در آستانه مرگ می‌باشد.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٣٧﴾

«و گفته شود: کیست افسونگر؟» یعنی: کسی که پیرامون فرد محتضر حاضر است، می‌گوید: چه کسی بر او دم و دعا می‌کند تا شاید شفا یابد؟ مراد این است که آیا کسی هست تا او را در چنین حالتی درمان کند، بگردید و اطبا و دعاخوانان را خبر کنید. اما آنان نمی‌توانند هیچ چیز از قضای خداوند متعال را از وی دفع کنند. یا «راق» از «رقی» است که در این صورت این سخن از فرشتگان است. یعنی فرشتگان به همدیگر می‌گویند: چه کسی از شما روح او را به جایگاهش می‌برد، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب؟.

وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفَرَّاقُ ﴿٣٨﴾

«و یقین داند که این وقت جدایی است» یعنی: کسی که روح وی به گلوگاهش رسیده است، یقین می‌کند که آن ساعت، ساعت جدا شدن از دنیا و خانواده و مال و فرزندان است. حق تعالی با آوردن کلمه «ظن» از یقین به گمان تعبیر نمود، از آن رو که تا وقتی روح در بدن شخص باشد، او به زندگی طمع داشته و به مرگ خویش یقین کامل حاصل نمی‌کند بلکه در عین حال که گمان غالب وی مرگ است اما با این وجود، کورسویی از امید به زندگانی در نهاد او وجود دارد. آیه کریمه دلیل بر آن است که روح جوهری است قائم بالذات که بعد از مرگ بدن باقی می‌ماند زیرا حق تعالی مرگ را فراق نامیده است و خود این، دلیل بر آن است که روح باقی است؛ چرا که فراق و وصال صفت است و صفت مستدعی وجود موصوف می‌باشد.

وَأَلْقَتْ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٣٩﴾

«و یک ساق محتضر به ساق دیگر آن پیچد» در هنگام فرود آمدن مرگ بر وی پس هر دو پایش می‌میرند و ساقهای پایش خشک می‌شوند و او قادر به حرکت دادن آنها نیست. آن‌گاه ساقهای او را در کفن می‌پیچانند درحالی‌که روزی بر آنها جولان می‌کرد

و می تاخت. ضحاک در معنی آن می گوید: «دو کار بزرگ بر میت گرد می آید: مردم پیکرش را برای کفن و دفن آماده می کنند و فرشتگان روحش را به جایگاه و مقر آن می برند».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

«آن روز روان کردن به سوی پروردگار توست» یعنی: در آن روز، ارواح پس از باز گرفته شدن از اجساد، به سوی آفریننده متعال رانده می شوند.

فَلَا صَلَفَ وَلَا صَلَىٰ ﴿٣١﴾

«پس نه باور داشت» حقایق را این انسان منکر به پیامبر و قرآن و روز آخرت «و نه نماز گزارد» برای پروردگار خویش پس نه به قلبش ایمان آورد و نه هم به بدنش عمل کرد.

وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾

«ولی دروغ انگاشت و رویگردان شد» یعنی: دروغ انگاشت پیامبر ﷺ و فرشتگان و روز آخرت را و از طاعت و ایمان روی گردانید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰ ﴿٣٣﴾

«سپس تبخترکنان» یعنی: سرمست و خرامان در راه و رفتارش، افتخارکنان و عشوه‌کنان به سر و وضعش «به سوی خانواده‌اش رفت» یا «یتمطی» به این معنی است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾

«اولی است بر تو پس اولی است، باز هم اولی است بر تو و اولی است» این خطاب در دنیا یا در آخرت متوجه کافر مغرور و متبخر است. پس اگر خطاب به وی در دنیا باشد، معنی این است: ای کافر! برایت سزاوارتر است که راهی غیر از این راهی را که در پیش گرفته‌ای، اختیار کنی. باز هم تکرار می‌کنم که سزاوارتر برای تو غیر این راه است؛ سزاوارتر برای تو این است که ایمان آوری و از کتاب خدا عَلَّمَ پیروی کنی. و اگر خطاب در آخرت باشد، معنی این است: ای کافر! برای تو سزاوارتر بود که با غیر این کارنامه سراسر کفرآلود خود ما را ملاقات می‌کردی. باز هم تکرار می‌کنم که این کار برای تو سزاوارتر بود. پس این آیه متضمن دعوت انسان به سوی این حقیقت است که باید او از مؤمنان راه‌یافته باشد. به قولی معنی این است: ای کافر! بدان که خدای سبحان آنچه را که ناخوش داری به تو می‌پیوندد و این امر بر تو باربار تکرار می‌شود.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ : (بر دوزخ نوزده فرشته برگمارده است) «مدثر/۳۰» نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، فرزند ابی‌کبشه به شما خبر می‌دهد که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند و درحالی‌که شما در شمار بسیار و در شجاعت سرآمد روزگار هستید، آیا هر ده تن از شما عاجز از آن هستند که بر یک تن از نگهبانان جهنم هجوم برده و او را فراچنگ گیرند؟ پس خداوند عَلَّمَ به پیامبرش وحی کرد که به ابوجهل بگوید: ﴿أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾. مقاتل می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد ابوجهل رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، باز هم وای بر تو» و او را به عذاب تهدید کردند. پس ابوجهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟ نه تو می‌توانی علیه من کاری بکنی و نه پروردگارت و من عزیزترین و نیرومندترین اهل این وادی هستم! سپس راه خود کشید و رفت پس این آیه نازل گردید.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

«آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟» یعنی: مهمل و عبث فرو گذاشته خواهد شد؟ پس نه مورد امر و نهی قرار خواهد گرفت و نه مورد محاسبه و مجازات و مؤاخذه؟ هرگز چنین نیست. پس این آیه دلیل تحقق حتمی رستاخیز است زیرا جزا دادن بر اعمال، امری است اجتناب ناپذیر؛ تا فرمانبر و نافرمان با هم برابر نباشند.

أَلَمْ يَكْ نُطْفَعًا مِنْ مَنِيٍّ ﴿٣٧﴾

«آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته می‌شد» یعنی: آیا این انسان، قطره‌ای از منی‌ای که در رحم ریخته می‌شود، نبود؟»

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾

«سپس خون بسته‌ای بود» یعنی: او بعد از نطفه، خون بسته‌ای بود زیرا منی در نخستین مرحله از مراحل تطور جنینی خود، به خون بسته تبدیل می‌شود «پس خداوند او را آفرید» یعنی: خداوند متعال بنا بر حساب و کتاب دقیقی او را به گوشت‌پاره‌ای آفریده شده متطور ساخت «پس او را موزون ساخت» یعنی: آن‌گاه اندامهای او را درست و برابر کرد و آفرینش او را کامل گردانید و در او روح دمید.

فَجَعَلَ مِنْهُ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾

«پس» بعد از قرار دادن منی در کوران تطور جنینی در رحم «از آن» یعنی: از منی «دو قسم را» یعنی: دو صنف از نوع انسان را «پدید آورد؛ نرینه و مادینه را» یعنی: مرد و زن را.

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى ﴿٤٠﴾

«آیا چنین کسی» که این آفرینش بدیع را انشا کرد و بر آفرینش انسان توانا گردید «قادر نیست که مردگان را زنده کند» یعنی: اجسام را با رستاخیز به همان حالی که در دنیا بوده‌اند، برگرداند؟ قطعاً بر این کار تواناست زیرا اعاده و بازگردانیدن آفرینش از ایجاد نخستین آن آسانتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس از شما سوره ﴿لَا أُقِيمُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ را می‌خواند و به فرموده حق تعالی: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾ می‌رسد، باید بگوید: بلی! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «سبحانک و بلی: پاک و منزّه هستی پروردگارا! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس از شما سوره ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ﴾ را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ می‌رسد، باید بگوید: نه چنان است که پروردگار ما احکم الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بلی و أنا علی ذلکم من الشاهدین)... و هر کس سوره (مرسلات) را می‌خواند و به آیه: ﴿فِي أَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ می‌رسد، باید بگوید: (آمینا بالله) به خداوند جل جلاله ایمان آوردیم».

﴿سوره انسان﴾

مدنی است و دارای (۳۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و ایجاد وی بعد از عدم، سپس خلیفه کردن وی در زمین و بیان آفرینش تمام خیرات و برکات و معادن و گنج‌هایی که در زمین برای بهره‌برداری وی قرار داده شده است، «انسان» نامیده شد. در صحیح مسلم از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بامداد روز جمعه، سوره‌های «الم. تنزیل» سجده و ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ را می‌خواندند.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿۱﴾

«به تحقیق که آمده است بر انسان» هل: حرف استفهام تقریر و تقریب و در اینجا به معنی «قد» است که مفید تحقیق می‌باشد. یعنی: محققا آمده است بر انسان «مدتی از روزگار که چیز قابل ذکری نبود» به قولی: مراد از انسان، آدم علیه السلام است و مدتی که او در آن چیز قابل ذکری نبود، مدت چهل سال بود قبل از آن که روح در وی دمیده شود زیرا در آغاز ساختارش از گل آفریده شد آن‌گاه از لجنی بوی‌ناک و سپس از گل خشک بازمانده از آن. به قولی دیگر: مراد از انسان همه فرزندان آدم‌اند و قول راجح نیز همین است، به دلیل آیه بعدی که مفسر آن می‌باشد و تطور انسان از نطفه به موجودی متکامل را بیان می‌کند. «حین» مدت حمل انسان در دوران جنینی و «دهر» زمان ممتدی است که محدودیتی ندارد. آری! انسان در این مدت به سبب ضعف و حقارت خود چیز قابل ذکری نبود. فراء و ثعلب می‌گویند: «معنی این است که آدم در طول آن مدت چهل سال، پیکر صورت‌نگاری شده‌ای از خاک و گل بود که نه از آن یادی می‌شد، نه شناخته شده بود و نه دانسته می‌شد که اسم او یا هدف از خلقتش چیست، سپس در او روح دمیده شد و پس از آن نامش مطرح گردید و بلندآوازه شد». به قولی دیگر معنی این است: روزگاری گذشت و آدم در آن روزگاران دراز نه چیز قابل ذکری بود، نه آفریده شده بود و نه اسم وی برای یکی از مخلوقات شناخته شده بود بلکه او در کتم

عدم فراموش شده و غیر قابل ذکر بود و این حقیقتی است که احدی منکر آن نیست و دانشمندان طبقات الارض نیز بر آن تأکید گذاشته و گفته‌اند: انسان روزگاران درازی بعد از آفرینش خود زمین بر روی آن پدید آمده است.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَوِيْعًا بَصِيْرًا ﴿٢﴾

آن‌گاه حق تعالی در تفسیر آیه قبل - بنا بر معنی راجح آن که ذکر شد - می‌فرماید: «هر آینه ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم» مراد از انسان در اینجا: جنس انسان یعنی همه فرزندان آدم است و مراد از نطفه در هم آمیخته و مختلط: آب منی و نطفه مرد و زن بعد از اختلاط و آمیزش آن دو است. به قولی: «امشاج» آمیخته‌هایی از چند چیز است زیرا نطفه مخلوطی به هم آمیخته از انواع چیزهای مختلف و انواع طبایع مختلفه‌ای است که انسان از آنها و بر آنها آفریده می‌شود. «تا به آزمونش بکشانیم» یعنی: انسان را در حالی آفریدیم که از آفرینش او قصد آزمونش را داشته‌ایم تا او را به خیر و شر و به امر و نهی بیازماییم «پس او را» بدین سبب «شنوا و بینا ساختیم» یعنی: در او حواس را ایجاد کردیم تا ادراکش کامل گشته و آزمودنش ممکن گردد. احتمال دارد که مراد از آیه اول، آفرینش آدم قبل از دمیدن روح در وی و مراد از آیه دوم، آفرینش نسل وی باشد. به هر حال دو آیه فوق انسان را به یاد اصل پیدایش انسان که یادآور ناتوانی وی‌اند می‌اندازد و او را به اعتراف بر نعمت و شکر منعم و برآوردن حکمت آفرینش خود که همانا پیروزی در این آزمایش است، برمی‌انگیزد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾

«هر آینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس» یعنی: ما راه هدایت و گمراهی و خیر و شر را به انسان نمایانده، او را به آن آشنا ساخته و منافع و مضار آنها را به او شناسانده‌ایم به طوری که او خود به فطرت و عقل خویش بدان راه می‌یابد و نیز ما پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را فرستاده، آیات خویش را نازل کرده و ادله را برپا

کرده‌ایم، خواه او شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را ببوید، یا ناسپاس باشد و کفر بورزد.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

بعد از آن که حق تعالی دو گروه شکرگزار و ناسپاس را ذکر کرد، اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که چه چیزی را برای آنها آماده کرده است: «ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم» تا آنان را به وسیله این چیزها عذاب کنیم. غل: چیزی است که دستها با آن بر گردنها بسته می‌شود. سعیر: آتش بسیار افروخته است.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾

«بی‌گمان ابرار از جامی می‌نوشند» ابرار: اهل طاعت و اخلاص، یعنی کسانی‌اند که حق خدای عزوجل را ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «والبر ما اطمأنت إليه النفس: بر چیزی است که روان بدان آرام گیرد». کأس: پیاله شراب است «که آمیزه آن کافور است» یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذت‌بخش‌تر گردد.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

«چشمه‌ای که بندگان» درستکار و مقرب «خداوند از آن می‌نوشند» یعنی: آن آب کافور عبارت است از چشمه شرابی است که بندگان درستکار و مقرب از آن می‌نوشند. یا درحالی شراب خویش را می‌نوشند که آن شراب به آب چشمه کافور آمیخته است «و هرگونه که بخواهند جاریش می‌کنند» یعنی: بهشتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان می‌کنند و از آن هرگونه که بخواهند، بهره می‌گیرند پس از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا جدول می‌کشند و جویها روان می‌کنند چنان‌که نهر جدول‌کشی گردیده و به اینجا و آنجا برده می‌شود. مراد این است که آن چشمه، تحت امر و تصرف ایشان است. در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چهار

چشمه وجود دارد؛ دو چشمه از آنها از زیر عرش روانند که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از یکی از آنها چنین یاد کرده است: ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ و آن دیگر چشمه زنجبیل است. دو چشمه دیگر از فراز عرش فواره زنند که یکی از آنها را خداوند جَلَّ جَلَلُهُ چنین یاد کرده است: چشمه‌ای است در آن که سلسبیل نامیده می‌شود و دیگری چشمه تسنیم است». حسن بصری می‌گوید: «چشمه تسنیم مخصوص مقربان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنان‌که از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است». امام رازی می‌گوید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوه اختصار و در شرح ثواب شیوه تفصیل به‌کار برده شده، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است».

يُؤْتُونَ بِالنَّارِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ سُرَّةُ مَسْطِيرٍ ﴿٧﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند جَلَّ جَلَلُهُ که ذکر شد: «به نذر وفامی‌کنند» یعنی: آنها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا می‌کنند. نذر در اصطلاح شریعت: چیزی است که شخص مکلف برای نیل به رضای خداوند متعال بر خویشتن واجب می‌گرداند؛ از نماز، یا روزه، یا قربانی، یا غیر این از اموری که شرعا بر ذمه وی واجب نبوده است «و از روزی که شر آن دامنگستر است می‌ترسند» مراد این است که آنها از روز قیامت می‌ترسند؛ روزی که شر آن فاش، دراز دامن و چنان گسترده است که همه آسمانها و زمین را در بر می‌گیرد زیرا آسمان در آن روز شگافته شده و ستارگان پراکنده و پاشان می‌گردند و زمین به‌سختی تکانده شده و کوهها درهم کوفته و ویران می‌گردند.

وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

«و» آن بندگان درستکار و مقرب خداوند جَلَّ جَلَلُهُ «طعام را با وجود دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند» یعنی: با آن‌که خوراکی کم دارند و خودشان آن را دوست داشته و به آن تمایل دارند اما با این حال آن خوراکی را به‌منظور کسب

رضای خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ بر این سه گروه اطعام می‌کنند. یا معنی این است: طعام را به انگیزه حب الهی به آنان اطعام می‌کنند. مسکین: نیازمند فقیر و یتیم: کسی است که پدر ندارد. اسیر: کسی از کفار است که در جنگی اسلامی اسیر می‌گردد. البته کلمه اسیر شامل مؤمن و برده و زندانی نیز می‌شود. شایان ذکر است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق اسیر به نیکی سفارش کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به اسیران خیراندیش باشید». بنابراین، اطعام اسیر مشرک عمل قربتی به سوی خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ است و اطعام اسیران اولاً بر امام (دولت) واجب است و اگر دولت به آن پرداخت، بر مسلمانان واجب می‌گردد. خاطر نشان می‌شود که عامه علما نیکی به کفار موجود در بلاد اسلامی را اجازه داده‌اند و این از نوافل است نه از واجبات. امام رازی می‌گوید: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرا که ﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ﴾ بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ﴾ ناظر بر آن است». ابن جریر در تفسیر «اسیرا» می‌گوید: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل اسلام را به اسارت نمی‌گرفتند^۱ و این آیه درباره اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور می‌دادند».

اهل تفسیر در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه کریمه درباره علی و فاطمه رضی الله عنهما و کنیزکی از آنها به نام فضه نازل گردید - هرچند این داستان از نظر سند به صحت نرسیده است. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این آیه درباره همه نیکان (ابرار) نازل شده است».

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿١﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ در دل با خود می‌گویند: «جز این نیست که ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم» پس، از شما انتظار پاداش و عمل متقابل را نداشته و با این عمل ثنا و ستایش مردم را نمی‌طلبیم. البته خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ

^۱ اما امروزه اهل اسلام یکدیگر را به اسارت می‌گیرند. نمونه آن جنگ خانگی فعلی در افغانستان است. عجب این که گاهی به اسیر مسلمانان نمی‌دهند و او را درمان نمی‌کنند تا به خواری و زاری بمیرد.

این امر را از دل‌های ایشان دانست و از این روی ایشان را بدان ستود «از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی» بلکه این عمل ما خالصا لوجه الله بوده و طلب رضای خداوند عز وجل نخستین هدف ما است و هدف دوم ما هم ترس از روز قیامت و هول و هراسهای آن می‌باشد.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا ﴿١٠﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند عز وجل می‌گویند: «ما از پروردگاران روز عبوسی را هراسناکیم» که از هول و سختی آن چهره‌ها ترش و درهم کشیده می‌شود، روز «نهایت دشواری را» قاطریر: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک.

فَوَقَّعَهُمُ اللَّهُ سَرََّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَهُ وَسُرُورًا ﴿١١﴾

«پس خداوند ایشان را از شر آن روز نگهداشت» یعنی: از ایشان شر آن روز را دفع کرد به سبب این که ایشان از خشم وی می‌ترسیدند و به بندگان نیازمند وی غذا می‌دادند «و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت» حق تعالی به جای ترشروی ای که در کفار است، به ایشان تازگی و صفای چهره و خرمی و شادمانی دل ارزانی داشت. نصره: سپیدی و صفا و پاکی و خرمی چهره از اثر نعمت است.

وَجَزَّيْنَهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

«و ایشان را در برابر صبرشان» بر ادای واجبات، پرهیزشان از محرمات و بخشیدن اموال به نیازمندان؛ «بوستانی پاداش داد» که از آن برخوردار می‌شوند «و جامه ابریشمین» پاداش داد که آن را می‌پوشند. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از صبر مورد سؤال قرار گرفتند پس در پاسخ فرمودند: «الصبر أربعة: أولها الصبر عند الصدمة الأولى، والصبر على أداء الفرائض، والصبر على اجتناب محارم الله، والصبر على المصائب: صبر بر چهار نوع است: اول آن

صبر در هنگام برخورد اول با صدمه است، دوم صبر بر ادای فرایض است، سوم صبر بر اجتناب از محرمات الهی است و چهارم صبر بر مصائب است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیه یکی از دلایل این امر است که سختی‌های آخرت جز به اهل عذاب نمی‌رسد».

مُتَّكِبِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْبَابِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «بر تخت‌ها تکیه زنند» بهشتیان بر اورنگها و تختهای مکرر به حجله‌ها و سراپرده‌ها تکیه زنند «در آنجا نه گرمای خورشیدی را بینند و نه سرمای سختی» بلکه هوای بهشت معتدل و بس فرحبخش است. زمهریر: سردی شدید است. در حدیث شریف آمده است: «هواء الجنة سجسج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سجسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع بامداد تا طلوع خورشید.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا نَدِيًّا ﴿١٤﴾

«و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد» یعنی: سایه‌های درختان بهشت به بهشتیان نزدیک است و بر ایشان سایبانی می‌کند تا بر طرب و نعمت ایشان بیفزاید، هرچند که در بهشت نه خورشیدی است و نه مهتابی، همان طوری که شانه موی بهشتیان از طلا و نقره است، هرچند که در بهشت نه پلیدی‌ای است و نه گرد و غباری. «و میوه‌های آن در کمال دسترس پذیری است» یعنی: میوه‌های بهشت چنان برای تناول‌کنندگان رام ساخته شده است که شخص بهشتی در حالات ایستاده، نشسته و به پهلو آرمیده یکسان به آن دسترسی دارد پس نه آن درختان دور است که دستهای بهشتیان از آنها برگردد و نه درختان بهشت خار و خاشاکی دارد.

وَيَطَافُ عَلَيْهِمِ بَيْنَهُ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾

«و ظروف سیمین و کوزه‌های بلورین پیرامون آنها گردانده می‌شود» یعنی: در هر وقت و هر زمانی که بهشتیان بخواهند، خدمتکاران بر ایشان شراب را با ظروف و کوزه‌هایی که از نقره است، می‌گردانند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ چیز در بهشت نیست مگر این که شما در دنیا مشابه آن را داده شده‌اید، بجز کوزه‌هایی که از نقره است». فرق در میان «آنیه» و «اکواب» این است که: اکواب؛ جامه‌هایی است بدون دسته اما آنیہ ؛ ظروفی است دارای دسته، مانند قدح و کوزه.

قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ مَدْرُوهًا نَقِيرًا ﴿١٦﴾

«آبگینه‌هایی از سیم» یعنی: آبگینه‌ها و ظروف بلورین اهل بهشت از نقره است پس سپیدی نقره و صفا و درخشش شیشه هر دو در آنها جمع شده است در حالی که آبگینه‌ها و شیشه‌های دنیا از ریگ و ماسه است. بدین‌سان خدای عزوجل برتری آبگینه‌های بهشتی را که اصل آنها از نقره است اما درخشش و شفافیت آنها تا بدانجاست که آنچه در اندرون آنهاست، از بیرون آنها دیده می‌شود، گوشزد می‌نماید «که آنها را به اندازه پیموده باشند» یعنی: ساقیان بهشتی در جامه‌های بلورین نقره‌ای همان مقدار شراب می‌ریزند که بهشتیان می‌خواهند؛ نه بیش و نه و کم. حتی آن ظروف در شکل و محتوای خود چنان برابر و به‌هنجار ساخته شده‌اند که صاحب خود را سیراب سازند، نه بیش و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾

«و در آنجا به آنان از جامی که آمیزه آن زنجبیل است می‌نوشانند» اعراب شراب را با آمیزه زنجبیل، لذیذ و دلپذیرتر می‌ساختند. زنجبیل گیاهی است معروف که در بلاد شام و هند و چین می‌روید. پس گاهی شراب بهشتیان به کافور آمیخته می‌شود - چنان‌که گذشت - و کافور در طبیعت خود سرد است و گاهی به زنجبیل آمیخته می‌شود که در طبیعت خود گرم است تا اعتدال لازم پدید آید. اما مقربان از هر کدام

آنها که بخواهند، شرابی خالص می‌نوشتند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هرچه که خدای عزوجل در قرآن از بهشت یاد کرده، در دنیا جز نام چیز دیگری از آنها وجود ندارد».

عَيْنَا فِيهَا تَسْمَى سَلْسِيلًا ﴿١٨﴾

«از چشمه‌ای در آن» می‌نوشتند «که سلسبیل نامیده می‌شود» یعنی: زنجبیل در بهشت چشمه‌ای دارد که سلسبیل نامیده می‌شود. سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و گوارایی بوده و بسیار زود و راحت در حلقوم فرو رود.

﴿ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا ﴿١٩﴾

«و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند» پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرمی خویش باقیند، نه پیر می‌شوند، نه شادابی آنها دگرگون می‌شود و نه می‌میرند «چون ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشاندۀ شده هستند» از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند. خداوند متعال آن پسران را به مروارید افشاندۀ تشبیه کرد زیرا ایشان در خدمتگزاری سریع‌اند، برخلاف حورعین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمی‌شوند و برای عشق ورزیدن فارغ‌بالند. ابن‌کثیر می‌گوید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشاندۀ در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد».

وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

«و چون آنجا را بنگری» یعنی: چون نگاهت را آنجا در بهشت بیفگنی «نعمتی فراوان» و وصف‌ناپذیر «و ملکی بی‌کران می‌بینی» که هرگز قدر و اندازه آن را درحد و حصر نتوان آورد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر حصیری از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکش اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر رضی الله عنه گریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: کسری، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی‌شان را به‌یاد آوردم و درحالی‌که شما فرستاده خداوند جل جلاله هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! «پس، از این حال شما بر من رقت دست داد و بی اختیار گریستم». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟ پس این آیه نازل گردید: ﴿وَإِذْ رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَرِيمًا﴾

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَمَهُمْ رُبُومٌ شَرَابًا طَهُورًا ﴿١١﴾

«بهشتیان را جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر در بر است» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است «و به دستبندهای سیمین آراسته شوند» و در سوره «فاطر» آمده‌است: ﴿يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ﴾: «در آنجا به دستبندهای زرین آراسته شوند». این تنوع دلیل بر آن است که بهشتیان از هر دو نوع دستبند پوشانده می‌شوند و هر کس هر چه را که دلش بخواهد، می‌پوشد «و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند» ابوقلابه و ابراهیم نخعی می‌گویند: «ابتدا به ایشان غذا آورده می‌شود و چون غذا به‌آخر رسید آن‌گاه شرابی پاکیزه به ایشان تقدیم می‌شود پس می‌نوشند و بر اثر آن شکم‌هایشان خرد و متناسب می‌شود و عرقی چون بوی مشک از بدن‌هایشان سرازیر می‌گردد». از علی رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «چون اهل بهشت به دروازه بهشت برسند، خداوند متعال به ایشان شراب پاکیزه‌ای - غیر از آن شرابهایی که در آیات قبل ذکر شد - می‌نوشاند. پس در آنجا دو چشمه را می‌یابند... آن‌گاه از یکی از آنها می‌نوشند که این شراب اندرونشان را از کینه و حسد و غل‌وغش و اخلاق پست پاک می‌گرداند و سپس از دیگری غسل می‌کنند که بر اثر آن، شادابی و خرمی نعمت‌های بهشت بر ایشان نمایان می‌شود».

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا ﴿١٢﴾

«این جزایی برای شماست» یعنی به بهشتیان گفته می‌شود: این انواع نعمتها، جزایی برای شماست در برابر اعمالتان. یعنی: اینها پاداش اعمال شماست «و سعی شما

مشکور است» یعنی: سعی شما در نزد ما ستوده، پذیرفته و مورد پسند است. شایان ذکر است که: شکر خدای سبحان در برابر عمل بنده، قبول اوست طاعت وی را.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿۴۳﴾

«هرآینه ما قرآن را بر تو چنان که باید و شاید فرود آوردیم» یعنی: آن را به تدریج و بخش‌بخش بر تو فرود آوردیم نه به یکباره و تو بر عکس آنچه که مشرکان ادعا می‌کنند، آن را از نزد خود نیاورده‌ای. بدین سان خدای عزوجل با تأکیدات گوناگون و از جمله ذکر ضمیر «نحن» بعد از ذکر ضمیر «إنا» فرود آوردن قرآن بر بنده خود را مؤکد می‌گرداند تا بسیاری مؤکدات هرگونه شک و شبهه‌ای را از دلها بزدايد.

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ إِثْمًا أَوْ كُفُورًا ﴿۴۴﴾

«پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن» که از جمله حکم و قضای وی، به تأخیر انداختن پیروزی‌ات تا میعادى است که حکمت حق تعالی آن را اقتضا می‌کند «و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت نکن» یعنی: احدی از کسانی را که مرتکب گناهی گردیده یا در کفر فرو رفته‌اند، فرمان مبر. آثم: بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود. کفور: کسی است که بر کفر خود تعصب داشته و در آن افراط می‌نماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان می‌کند. مفسران می‌گویند: مراد از این دو تن در هنگام نزول آیه، عتبه بن ربیع و ولید بن مغیره بودند زیرا عتبه به رسول خدا ﷺ گفت: از سر این کار برگرد تا دخترم را به توتزویج کنم چراکه دخترانم از زیباترینهای قریش‌اند. و ولید بن مغیره به ایشان گفت: از این راه برگرد تا آن قدر به تو مال بدهم که راضی شوی زیرا من از ثروتمندترینهای قریش هستم. پس رسول خدا ﷺ از اول سوره «حم. السجده» تا آیه «۱۳»: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾ را بر آنان تلاوت کردند. در این هنگام آن دو تن از رسول خدا ﷺ دست برداشتند و یکی از آنها گفت: وقتی محمد این آیات را خواند، پنداشتم که همینک کعبه فرو خواهد افتاد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این است: چرا با آن که رسول خدا ﷺ از هیچ کس از کفار و فجار فرمان نمی‌بردند، از فرمان بردن از آنان نهی شدند؟ پاسخ این است که پیامبر ﷺ قده و الگوی امت می‌باشند و نهی ایشان، نهی امت است چنان که این نهی به این واقعیت اشاره دارد که مردم همیشه به توجیه و ارشاد نیاز دارند، از آن رو که گرایش به شر و فساد در اندرون بشر نهفته است و اگر کسی از توفیق و ارشاد الهی بی‌نیاز می‌بود، بی‌شک آن کس پیامبر معصوم ﷺ بود بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به سوی خداوند ﷻ به زاری و نیاز متوجه گردد تا حق تعالی وی را از خواهشهای پلید و شهوات گمراه‌کن مصون و محفوظ بدارد.

وَأَذْكُرِ أُمَّتَ رَبِّكَ بِكُرَّةٍ وَأَصِيلًا ﴿٣٦﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ، وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٣٧﴾

«و یاد کن پروردگار خود را در هر صبح و شام» یعنی: بر یاد پروردگار خود مداومت کن و برای او در اول و آخر روز نماز بگذار. پس مراد از اول روز: نماز بامداد و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابراین، این دستور نمازهای بامداد و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد «و در بخشی از شب برای او سجده کن» یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگذار. مراد نمازهای مغرب و عشاء است «و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن» یعنی: برای او در وقت درازی از شب - که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است - نماز تهجد بگذار.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٣٧﴾

«بی‌گمان اینان بهره زودیاب را دوست دارند» یعنی: کفار مکه و موافقانسان، بهره زودیاب را که همانا بهره دنیای زودگذر است، دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند «و روزی گرانبار را» که روز قیامت است «پشت سر خود می‌افکنند» روز قیامت از آن رو گرانبار نامیده شد که پر از سختی و هول و هراس است. پس آنان برای روز آخرت آمادگی نمی‌گیرند و به آن اهمیتی نمی‌دهند.

مَنْ خَلَقْتَهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

«مایم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده‌ایم» یعنی: ما بندها و اعضای وجود آنان را به وسیله رگ و پی و رشته‌های عصبی به یک‌دیگر محکم پیوند داده‌ایم «و چون بخواهیم، آنان را به نظایرشان تبدیل می‌کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آنان را نابود کرده و کسان دیگری را جانشینشان می‌گردانیم که برای ما فرمان‌پذیر باشند.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

«بی‌گمان این» سوره «پندی است» و موعظه‌ای «تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود در پیش گیرد» با ایمان و فرمان بردن از او و پیامبرش.

وَمَا نَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

«و نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد» یعنی: نمی‌توانید به‌سوی پروردگار خویش راهی در پیش گیرید مگر این‌که حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد پس کار به او سبحانه و تعالی مفوض است نه به شما و خیر و شر به دست بلاکیف اوست، نه به دست شما لذا صرف خواست و اراده بنده نه خیری را برای او به ارمغان می‌آورد و نه شری را از او دفع می‌کند مگر این‌که خداوند عز و جل به این کار اذن دهد «همانا خداوند علیم و حکیم است» پس او به کسی که شایستگی هدایت را دارد، داناست لذا راه هدایت را به‌رویش هموار گردانیده و اسباب آن را برایش آماده می‌گرداند و نیز او به آن کس که مستحق گمراهی است داناست پس او را از راه هدایت برمی‌گرداند. و در هر حال حکمت بالغه از آن اوست لذا هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

«هر که را خواهد به رحمت خویش» یعنی: به بهشت خویش «در می آورد» زیرا بهشت با رحمت خداوند سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ قابل دسترسی است «و برای ظالمان» کافر «عذابی دردناک آماده کرده است» که همانا عذاب جهنم است. بدین سان خدای عزوجل بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که هدایت و گمراهی هر دو به خواست و مشیت اوست ولی او به فضل خویش هدایت و به عدل خویش گمراه می‌کند. البته عام بودن مشیت حق تعالی در خیر و شر، منافی با اختیار انسان نیست زیرا اختیار انسان نیز در محدوده خود نافذ می‌باشد.

﴿سوره مرسلات﴾

مکی است و دارای (۵۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام مطلع خود: ﴿وَأَلْمَسَلَتْ...﴾ که خداوند عَلَّامٌ بدان سوگند خورده است، «مرسلات» نامیده شد.

فضیلت آن: ابن عباس رضی الله عنه از مادرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب سوره «مرسلات» را می خواندند. نقل است که ابن عباس رضی الله عنه سوره «مرسلات» را می خواند، در این اثنا ام الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در نماز مغرب می خوانند.

وَأَلْمَسَلَتْ عُرْفَا ۱

«قسم به فرستادگان پیاپی» ابن کثیر می گوید: «قول قوی تر این است که مراد از فرستادگان پیاپی، بادهایی است که چون موی گردن اسب که پشت سر هم برآن رویده است، پیاپی می آیند». قرطبی نیز می گوید: «جمهور مفسران برآنند که مراد از مرسلات، بادهاست». به قولی دیگر: مراد از «مرسلات» فرشتگان فرستاده ای هستند که وحی و امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیاپی می آورند.

فَالْعَصْفَتِ عَصَافَا ۲

«پس قسم به تندبادهای سخت» که به قصد انجام مأموریت خود - یعنی آوردن نعمت یا عذاب - فرستاده می شوند. به قولی: «عاصفات» فرشتگانی اند که بر بادهای گمارده می شوند و آنها را تند می رانند. به قولی دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می رانند.

وَالنَّشْرَةِ نَشْرًا ۳

«و قسم به افشانندگان افشانگر» که ابرهای بادآور بارانزا را آن گونه که پروردگار عزوجل بخواهد، می پراکنند. یا مراد از «ناشرات» فرشتگانی اند که برابرها گماشته اند و آنها را می پراکنند. یا مراد فرشتگانی اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می گشایند و می افشانند.

فَالْفَرْقَةِ فَرْقًا ۴

«پس قسم به جداکنندگان به جداکردنی» مراد فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی ای که فرود می آورند، حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می کنند.

فَالْمُلْقَاتِ ذِكْرًا ۵

«پس قسم به فرشتگان فرودآورنده وحی» که وحی را بر انبیاء عليهم السلام القا می کنند. صاحب تفسیر «الأساس» می گوید: «قول راجح این است که از پنج سوگند یاد شده در اینجا، فقط سوگند دوم یعنی (فالعاصفات) به بادها تعلق دارد و سوگندهای دیگر مربوط به فرشتگان است». به قولی دیگر: سه سوگند اول به بادها و سوگند چهارم و پنجم به فرشتگان تعلق دارد. شایان ذکر است که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ۶

«خواه عذری باشد یا هشدار» یعنی: فرشتگان وحی را به عنوان عذر نمایانند و اتمام حجت خدای عزوجل بر خلقش، یا به عنوان هشدار عذابش، بر پیامبران عليهم السلام فرود می آورند. یا فرشتگان وحی را به عنوان عذر و حجتی برای حق پرستان و هشدار برای باطل پرستان، فرود می آورند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد» این آیه جواب قسم‌هاست؛ یعنی آنچه که به شما در مورد وقوع قیامت، دمیدن در صور و برانگیختن اجساد وعده داده شده، خواه‌ناخواه رخ می‌دهد. سپس خدای سبحان نشانه‌های این رخداد حتمی‌الوقوع را این گونه روشن می‌سازد:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾

«پس آن‌گاه که ستارگان تیره شوند» یعنی: نور و روشنی آنها محو گردد.

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾

«و آن‌گاه که آسمان شکافته شود» و پاره‌پاره گردد.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ ﴿١٠﴾

«و آن‌گاه که کوهها از جا کنده شوند» و در فضا بر باد روند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و جایگاههای آنها با سطح زمین برابر گردد.

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَتْ ﴿١١﴾

«و آن‌گاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند» به منظور داوری و فیصله نهایی میان ایشان و امت‌هایشان. یعنی: در آن هنگام آنچه که وقوع آن حتمی است، روی می‌دهد.

لَأَنِّي بَوْمِ أُنزِلَتْ ﴿١٢﴾

«برای چه روزی تعیین وقت شده است» تا پیامبران عليه‌السلام گواهی‌شان در مورد امت‌هایشان را برپا دارند؟.

لَيَوْمِ الْفَصْلِ ۱۳

«برای روز فصل» که در آن میان مردم بر مبنای اعمالشان داوری و فیصله نهایی صادر می‌شود سپس به سوی بهشت یا دوزخ پراکنده می‌شوند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۱۴

آن‌گاه حق تعالی برای افگندن تعجب در مورد هولناک بودن روز قیامت این سؤال را مطرح می‌کند: «و تو چه دانی که روز فصل چیست؟» یعنی: آن روز، روز وقوع رخداد هولناک و عظیمی است که وصف و مقدار هول و هراس آن در تصور بشر نمی‌گنجد لذا پاسخ این سؤال در درون آن نهفته است.

وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۱۵

«وای در آن روز» هولناک «بر تکذیب کنندگان» ویل: تهدید به نابودی و هلاکت است. ابن‌کثیر می‌گوید: این روایت که «ویل» وادی‌ای در جهنم است صحیح نیست. شایان ذکر است که تهدید و تهویل با جمله: ﴿وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾ در نه جای دیگر از این سوره نیز برای تأکید و تبیین بیشتر تکرار شده است چنان‌که در سوره «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: ﴿فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ﴾ تکرار شده است.

أَلَمْ تَهْلِكِ الْأُولَىٰ ۱۶

«مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟» یعنی: آیا کفار امتهای گذشته چون اقوام نوح، عاد، ثمود و دیگران را از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا کفار ستیزه‌جوی زمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با عذاب دنیا هلاک نکردیم؛ آن‌گاه که پیامبرانشان را تکذیب کردند؟.

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾

«سپس پسینیان را» یعنی: کفار مکه، موافقانشان و نیز امثالشان از کفار قرنهای دیگر را که به تکذیب محمد ﷺ می پردازند «در پی آنان می آوریم» و این سنت ما در مورد آنهاست.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾

«با مجرمان چنین می کنیم» یعنی: هر مشرکی را این چنین نابود می کنیم؛ یا در دنیا یا در آخرت.

وَيَلُومُهُمُ الْمُكَذِبِينَ ﴿١٩﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» یعنی: وای در روز هلاک بر تکذیب کنندگان کتابها و پیامبران خداوند ﷺ. تکرار این آیه - چنان که گفتیم - برای تأکید است.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾

«مگر شما را از آبی بی مقدار» یعنی: از آبی ضعیف و حقیر که همانا آب نطفه (منی) است «نیافریدیم؟» .

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾

«پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم» یعنی: در جایگاهی محفوظ و محکم که همانا رحم است. و هر کس از چگونگی محیط امن و حمایت شده‌ای که برای جنین قرار داده شده است آگاه شود، دقت اعجاز این آیه را درمی یابد.

إِنَّا قَدَرْنَا مَعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

«تا مدتی معین» که همانا مدت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾

«پس به اندازه سامان دادیم و چه نیک تواناییم» یعنی: اعضا و اوصاف جنین و همه احوال و اطوار آن را بر همان وصفی قرار دادیم که خواسته‌ایم پس ما نیکو سامان دهنده و آفریننده‌ای هستیم.

وَلْيَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» قدرت ما بر این ساماندهی، یا بر تکذیب‌کنندگان تجدید آفرینش.

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

«مگر زمین را جمع‌کننده نگردانیده‌ایم؟» به طوری که همگان را فرا می‌گیرد و در خود جمع می‌کند؟ کفات: فرا گرفتن و جمع کردن است.

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا ﴿٢٦﴾

«چه برای زندگان و چه برای مردگان؟» یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن در منازل و جایگاههای خویش به سر می‌برند. همچنین زمین فراگیرنده و جمع‌کننده مردگان است در بطن خود. خلیل می‌گوید: «کفت، برگردانیدن یک چیز از پشت به رو یا از رو به پشت است پس معنی کفات این است که آدمیان از خاک زمین به وجود می‌آیند، سپس به‌عنوان زندگان بر روی آن حیات می‌گذرانند آن‌گاه مجدداً به‌صورت مردگان در آن برمی‌گردند».

وَجَعَلْنَا فِيهَا رُوسًا شَمِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾

«و در آن کوههای پایدار و بلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین» و گوارا «نوشانیدیم» پس این همه، شگرف‌تر و شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و احیای مردگان است.

وَبَلَّغْنَا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» نعمتهای ما، که نعمتهای یادشده نیز از جمله آنهاست.

أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

«بروید» ای دروغ‌انگاران «به‌سوی همان چیزی که آن را دروغ می‌شمردید» این سخن را نگهبانان جهنم از سر تحکم و کوبیدن تکذیب‌کنندگان و منکران به آنان می‌گویند. یعنی: بروید به‌سوی عذاب دوزخ که آن را در دنیا دروغ می‌شمردید.

أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي تِلْكَ شُعْبٍ ﴿٣٠﴾

«بروید به‌سوی سایه‌ای دارای سه شاخه» یعنی: به‌سوی سایه‌ای از دود جهنم که با شعله‌های کوه‌پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخه جداگانه تقسیم شده است؛ در زیر آن سایه‌ها بروید تا کار حساب به پایان آید.

لَا ظِلِّيلٌ وَلَا يَغْنِي مِنَ الْهَبِّ ﴿٣١﴾

«که نه سایه سرد است و نه از گرمی آتش بازمی‌دارد» یعنی: آن دود نه مانند سایه‌های دنیا سرد است و نه گرمای سوزان جهنم را از شما بازمی‌دارد.

إِنهَاترْمِي بِشَكْرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

«هرآینه دوزخ شراره‌هایی مانند قصر می‌افگند» یعنی: هر شراره‌ای از شراره‌های دوزخ که آن را می‌افگند، در بزرگی خود مانند کاخی از کاخهاست. شرر: شعله‌ای است که از آتش پراکنده می‌شود. قصر: بنایی عظیم و برجی است آسمان‌خراش.

كَأَنَّهُ جَمَلٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾

«گویی آن شررها شتران زردرنگ سیه‌تاب‌اند» فراء می‌گوید: «صفر؛ شتران سیه‌تاب‌اند و هیچ شتر سیه‌تابی نیست مگر این‌که دل به زردی می‌زند، از این جهت اعراب شتران سیه‌تاب را صفر نامیده‌اند». دانشمندان گفته‌اند: چون شرر به‌هوا پراکنده شده فروافتد و در آن باقی‌مانده‌ای از رنگ آتش باشد، شبیه‌ترین چیز به شتر سیه‌تاب است.

وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَذِبِينَ ﴿٣٤﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» پیامبران خدا ﷺ و روز آخرت.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾

«این روزی است که سخن‌نگویند» کافران از هول و هراس آنچه که در محشر روی داده است.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ ﴿٣٦﴾

«و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذرخواهی کنند» یعنی: خدای عزوجل به آنان این اجازه را نیز نمی‌دهد که عذری را پیشکش کنند بلکه حجت بر آنها تمام گردیده و دیگری عذری برایشان باقی نمانده است. شایان ذکر است که عرصات قیامت حالات گونه‌گونی دارد و این دو آیه ناظر بر یکی از این حالات می‌باشد زیرا کفار در حالت و موقف دیگری سخن می‌گویند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» روز جزا.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ ﴿٣٨﴾

«این همان روز فصل» و داوری «است، شما را با پیشینیان گردآوردیم» یعنی: به کفار گفته می‌شود: این همان روز داوری و فیصله نهایی است که در آن میان خلائق فیصله می‌شود و در آن حق از باطل جدا می‌شود پس ای کفار قریش و ای تکذیب کنندگان این امت! ما شما را در این روز با کفار امتهای گذشته گردآوردیم.

فَإِن كَانَ لَكُم كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾

«پس اگر نیرنگی دارید» یعنی: اگر هم‌اکنون در دفع کردن عذاب از خود بر نیرنگی توانا باشید؛ «پس در حق من بسگالید» یعنی: آن نیرنگ را علیه من به اجرا درآورید. این آیه مفید نهایت تحقیر، تخجیل، تعجیز و توبیخ کفار است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» عذاب روز قیامت زیرا در آن روز هیچ حيله و تدبیری در نجات از عذاب ندارند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾

«هرآینه متقیان در سایه‌ساران و کنار چشمه‌سارانند» یعنی: مؤمنان پرهیزکار از شرک - بر خلاف تکذیب‌کنندگان مشرک - در سایه‌ساران درختها و قصرها قرار دارند، نه همچون سایه‌ای که برای کفار از دود گرمازا و خفقان‌آور جهنم پدیدآورده شده است - چنان‌که گذشت.

وَفَوْكَهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾

«و» همچنین متقیان «در میوه‌هایی» هستند «که دلخواهشان است» و بدان رغبت دارند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که نعمتهای بهشت بر طبق رغبت و میل بهشتیان در دسترس است، برخلاف نعمتهای دنیا که وجود آنها به امکانات دست داشته بستگی دارد.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

به ایشان گفته می‌شود: «به پاداش آنچه می‌کردید» در دنیا از اعمال شایسته «بخورید و بنوشید، خورد و نوشی خوش و گوارا».

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾

«ما نیکوکاران را بدین‌گونه جزا می‌دهیم» یعنی: ما نیکوکاران را در برابر اعمالشان به مانند این پاداش بزرگ جزا می‌دهیم پس ای انسانها! عمل خود را نیکو سازید تا چنین پاداشی را دریافت دارید.

وَلَيْلٌ يُؤْمِدُ الْمُكذِبِينَ ﴿٤٥﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» بهشت چرا که آنان در آن روز در بدبختی بزرگی قرار دارند در حالی که مؤمنان در نعمتی پایدار و سعادت‌ی خوشگوار به‌سر می‌برند.

كُلُوا وَتَمَنَعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرَمُونَ ﴿٤٦﴾

«بخورید و بهره‌مند باشید» شما ای منکران در دنیا «اندکی» یعنی: به مدت اندک و کوتاهی زیرا بهره دنیا اندک است «چراکه شما مجرمید» زیرا مشرکان مجرم‌اند و بنابراین، شایستگی انعام و تکریم دائمی را ندارند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» به خدا، پیامبرانش و روز آخرت که خود را در برابر بهره‌ای اندک در معرض عذاب همیشگی قرار داده‌اند. تکرار این آیه - چنان که گفتیم - برای افزودن بر سرزنش و کوبیدن آنهاست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

«و چون به آنان» یعنی: به آن گروه نادان کافر «گفته شود: نماز بگذارید، نماز نمی‌گذارند» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره قبیله ثقیف که از نمازگزاردن امتناع کردند، نازل گردید. مقاتل می‌گوید: «رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: مسلمان شوید و آنان را به ادای نماز دستور دادند اما آنها گفتند: خم نمی‌شویم زیرا خم شدن بر ما ننگ و رسوایی است. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: لاخیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود: در دینی که رکوع و سجده نداشته باشد، خیری نیست.»

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» اوامر خدای سبحان و نواهی وی. پس این در مجموع ده نوع از انواع بیم‌دهی و تهدید در این سوره است که خداوند متعال کفار را بدانها هشدار داده است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾

«پس به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر کفار به قرآن باور ندارند، به کدامین سخن غیر از قرآن باور می‌دارند؟ زیرا قرآن خود معجزه و مشتمل بر حجت‌های روشن و معانی و مضامین بزرگ و برتر است پس اگر به این معجزه درخشان ایمان نیاورند، قطعاً بعد از آن دیگر کتب الهی را به هیچ حال تصدیق نمی‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس

سوره ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ را می خواند و به آیه ﴿فِي أَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ می رسد،
باید بگوید: آمنت بالله وبما أنزل: به خدای عزوجل و به آنچه که نازل کرده است، ایمان
آوردم».

﴿سوره نبا﴾

مکی است و دارای (۴۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره، «عم» و «نبا» نامیده می‌شود زیرا با این فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾^(۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿﴾ که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾^(۱)

«درباره چه از یکدیگر می‌پرسند» کافران؟ مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند ﷻ و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از یکدیگر و می‌گفتند: برای محمد چه اتفاقی افتاده است؟ او چه چیزی به همراه آورده است؟ پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. سپس سؤالشان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

﴿عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾^(۲)

«از آن خبر بزرگ سؤال می‌کنند» آن خبر بزرگ، همانا خبر نزول قرآن عظیم الشان می‌باشد زیرا قرآن از توحید و تصدیق پیامبر و وقوع رستاخیز خبر می‌دهد. به قولی دیگر: مراد از آن خبر بزرگ، خبر زنده شدن پس از مرگ است. ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی‌تر نیز همین قول است».

﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾^(۳)

«که درباره آن با هم اختلاف دارند» یعنی: خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند، در مورد قرآن است؛ زیرا بعضی از آنان آن را سحر می‌پندارند، بعضی شعر، بعضی تکهن و غیب‌گویی و بعضی هم می‌گویند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است. یا در مورد

قیامت اختلاف دارند زیرا کسانی به آن ایمان دارند و کسانی آنرا انکار می کنند، کسانی در آن شک دارند و کسانی یقین.

كَلَّا سَيَعْمُونَ ﴿٤﴾

«نه چنان است» که مشرکان می پندارند «به زودی خواهند دانست» حقیقت امر را. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان دهنده دنبال می شود:

كَلَّا سَيَعْمُونَ ﴿٥﴾

«باز هم نه چنان است، به زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که درباره قرآن، یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باورهای این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می ورزند، به زودی فرجام تکذیبشان را خواهند دانست. آن گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر معاد و غیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این گونه برمی شمارد:

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿٦﴾

«آیا زمین را مهدی نگردانیدیم؟» مهد: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می شود تا بر آن خوابانده شود.

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

«و» آیا «کوهها را چون میخ هایی نگردانیدیم؟» یعنی: کوهها را مانند میخ هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجنبند، همچنان که خیمه با میخ محکم ساخته می شود.

این آیه بازتابگر معجزه علمی‌ای از معجزات قرآن است زیرا دانشمندان علم جیولوجی در عصر ما به این نتیجه رسیده‌اند که هر کوهی ریشه میخمانندی در عمق زمین دارد که حجم آن در زیر زمین برابر با ارتفاع آن بر روی زمین می‌باشد.

وَوَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾

«و شما را جفتها آفریدیم» یعنی: جفتهای نرینه و مادینه که هر یک از دیگری بهره می‌گیرید و در اثر این بهره‌گیری جنسی شما، توالد و تناسل پدید می‌آید.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾

«و خواب شما را مایه آرامش» و آسایش ابدانتان «گردانیدیم» زیرا قوای انسان با خواب تجدید گردیده و عقل و جسم وی هر دو نشاط خود را بازمی‌یابند. سبات: این است که انسان درحالی که روح در بدنش ساری و جاری است، از حرکت بازماند و این بازماندن از حرکت و تسلیم شدن اختیاری یا جبری به برهه‌ای از آرامش، ضرورتی از ضرورت‌های هر موجوده زنده، رازی از رازهای قدرت آفریننده و نعمتی از نعمت‌های عظیم اوست که هیچ نیرویی جز ذات ذوالجلال قادر به بخشیدن آن نمی‌باشد.

وَجَعَلْنَا أَيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾

«و شب را لباسی قرار دادیم» که تاریکی آن شما را می‌پوشاند و این پوشش برای انجام منافع شما و پنهان کردن چیزهایی است که دوست ندارید دیگران در آن ناظر احوال شما باشند و تحقق‌بخش فوایدی است که برآوردن آنها در روز میسر نیست چنان‌که لباس انسان را پوشانده و او را از گرما و سرما حفظ می‌کند و عورتش را از انظار پنهان می‌دارد.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾

«و روز را وقت تلاش معاش قرار دادیم» تا در روشنی آن به طلب آنچه که سبب برپایی معیشتتان می‌شود، تلاش کنید و ارزاقی را که خدای عزوجل قسمتتان نموده است، به دست آورید.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾

«و بر فرازتان هفت آسمان استوار» که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است «بنا کردیم».

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا ﴿١٣﴾

«و چراغی درخشان آفریدیم» مراد از آن: خورشید جهانتاب است که خدای عزوجل در آن هم نور، هم گرما و انرژی آفریده است و کلمه «وهج»، جامع هر دو معنی، یعنی نور و گرما می‌باشد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾

«و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم» معصرات: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود اما هنوز نباریده است. ثجاج: فروریزنده به کثرت است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أفضل الحج العج والثج: بهترین حج بالا نمودن صدا به لبیک گفتن و ریختن خون حیوان هدیه است».

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾

«تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه‌هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماسست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهارپایان و سایر گیاهان خوردنی است.

وَجَنَّتِ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهای درهم پیچیده و انبوه را» یعنی: باغهایی را که بعضی به بعضی دیگر درهم پیچیده‌اند، از آن رو که شاخه‌های آنها به هر سو دویده است و بسیار پرشاخ و برگ گردیده‌اند. شایان ذکر است که دو آیه: ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾ ﴿١٥﴾ و ﴿وَجَنَّتِ أَلْفَافًا﴾ شامل هر سه نوع رستنی‌ای می‌شود که از زمین می‌روید که عبارت‌اند از:

- ۱ - رستنی‌ای که دارای غلاف و پوشش است، مانند دانه‌های غذایی.
 - ۲ - رستنی‌ای که غلاف و پوشش ندارد، مانند گیاهان و علفها که این دو نوع دارای ساق نیستند.
 - ۳ - رستنی دارای ساق و تنه که عبارت از درختانند و چون بسیار انبوه شوند، بوستان (جنت) نامیده می‌شوند، از آن رو که یک محل را می‌پوشانند.
- پس این پدیده‌های نه‌گانه‌ای که برشمرده شد، نظر به حدوث و امکان و تجدد خود، بر وجود آفریننده مختار دلالت می‌کنند چنان‌که استواری و محکمی آنها برکمال علم و حکمت ذاتی حق تعالی دلالت می‌نماید و چون کمال حق تعالی در این اوصاف ثابت گردید، به‌طور قطع امکان حشر نیز ثابت می‌شود. از اینها گذشته در بیرون آوردن گیاهان بعد از خشک شدن آنها، بر امکان بیرون آوردن مردگان از گورها و برانگیختنشان بعد از مرگ دلیل ظاهری حسی‌ای وجود دارد که نزدیک به اذهان است و افزون بر همه اینها، هر یک از چیزهای نه‌گانه یاد شده نعمتی است عظیم که می‌باید با شکر و سپاس استقبال شود و شکر آن با انجام دادن طاعات است پس نباید با ارتکاب معصیت که ناسپاسی است، بدرقه گردند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتَنَا ﴿١٧﴾

«بی‌گمان روز فصل» یعنی: روز داوری میان اهل کفر و ایمان، میان نیکوکار و بدکار و میان اهل حق و اهل باطل؛ «هنگامی معین است» یعنی: آن روز، مجمع و میعادگاهی معین برای پیشینیان و پسینیان است که در آن به ثواب و عقابی که وعده داده شده‌اند، می‌رسند. این روز «فصل» نامیده شد زیرا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در آن میان خلقتش فیصله و داوری می‌کند.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾

«روزی که در صور دمیده شود» صور: بوقی است که اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن می‌دمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید «پس فوج فوج بیایید» یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبرهایتان به سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب می‌آیید.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾

«و آسمان شکافته شود» برای فرود آمدن فرشتگان «پس شود دروازه، دروازه» یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

«و کوهها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند» یعنی: کوهها از جاهای خود در هوا روان ساخته شده و از مقر خود برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده می‌پندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است درحالی‌که حقیقتا در آنجا کوهی نیست بلکه محض غباری است و بس.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾

«بی‌گمان جهنم کمینگاهی است» یعنی: جهنم در حکم و قضای الهی کمینگاهی است که نگهبانان آن در کمین کفار نشست‌ه‌اند تا آنها را در آن عذاب کنند. یا دوزخ خود کمین‌کننده است و در انتظار کفاری است که به‌سوی آن می‌آیند چنان‌که کمین‌کننده در انتظار شکار خویش می‌باشد تا به‌سوی آن آید.

لَلطَّغْيِينِ مَأَابًا ﴿٢٢﴾

«که برای سرکشان بازگشتگاهی است» و کسانی که با مخالفت اوامر پروردگار، طغیان و سرکشی اختیار کرده‌اند، به‌سوی آن رجوع کرده و در آن فرود می‌آیند.

لَيْسِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾

«که روزگاری دراز در آن درنگ می‌کنند» یعنی: سرکشان تا آن‌گاه که روزگاران باقی است در دوزخ درنگ می‌کنند. حقب: برهه‌ای دراز و دیرپا از زمان است که چون بگذرد، برهه‌ای دیگر به دنبال آن می‌آید، سپس برهه‌ای دیگر و همین‌گونه قطعات به‌هم پیوسته زمان تا ابد به هم می‌پیوندند. شایان ذکر است که «حقب» و «حقبه» در سخن به کار گرفته نمی‌شود مگر این‌که گوینده پیاپی آمدن زمانها را مد نظر داشته باشد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾

«در آنجا نه خنکی‌ای می‌چشند و نه شربتی» یعنی: سرکشان در جهنم، یا در آن روزگاران دراز هیچ خنکی‌ای را که با آن از گرمای سوزان جهنم لختی بیاسایند نمی‌چشند و نه نوشیدنی‌ای را که به آنان در رفع تشنگی‌شان نفعی برساند. برد: بر خواب نیز اطلاق می‌شود.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٥٥﴾

«جز آب جوشان» حمیم: آب جوش است «و چرکابه‌ای» که زردآب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

جَزَاءً وَفَاءًا ﴿٥٦﴾

«جزایی است مناسب» یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمالشان بد است، خداوند عز وجل به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٥٧﴾

«آنان بودند که حساب و کتابی را توقع نمی‌داشتند» یعنی: نه آنان به ثوابی طمع داشتند و نه از حسابی بیمناک بودند زیرا به رستاخیز ایمان نداشتند.

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّابًا ﴿٥٨﴾

«و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند» یعنی: آنها آیات قرآنی و حجت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران علیهم‌السلام بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٥٩﴾

«و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده‌ایم» یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به‌شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾

«پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم» یعنی: این سخن به اهل دوزخ گفته می‌شود؛ به سبب کفر و تکذیبشان به آیات الهی و افعال زشت و ناصوابشان پس آنان به‌طور همیشه در روند روزافزونی از عذاب الهی قرار دارند. عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: «بر اهل دوزخ آیه‌ای سخت‌تر از این آیه نازل نشده است».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾

«مسلمانا پرهیزگاران را رستگاری‌ای است» مفاز: رستگاری و دستیافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جل جلاله بعد از آن می‌فرماید:

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾

«بوستانهایی است» مثمر و مشجر «و درختان انگوری است» عطف انگور بر بوستانها از قبیل عطف خاص بر عام است، امری که خود بر بزرگی شأن آن درختان دلالت می‌کند.

وَكُوَاعِبَ أَرَابًا ﴿٣٣﴾

«و دوشیزگان نارپستان» یعنی: برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستانهایشان برجسته و برآمده است و فروافتاده نیست، که این دوشیزگان «همسال» یعنی: در سن و سال خود برابرند.

وَأَسَادِهَا قَا ﴿٣٤﴾

«و» برای پرهیزگاران «جامهای سرشار» پر از شراب است.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا ﴿٣٥﴾

«در آنجا نه لغوی می شنوند و نه دروغی» یعنی: پرهیزگاران نه در بهشت سخن لغوی را می شنوند و نه هم به یکدیگر دروغ می گویند، برخلاف آنچه که در مجالس شراب نوشی دنیا روی می دهد زیرا بهشت سرای سلامتی است پس هرآنچه که در آن وجود دارد، از نقص و عیب مبرا است. لغو: سخنان باطل و بیهوده است.

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا ﴿٣٦﴾

«پاداشی است از سوی پروردگارت» یعنی: پروردگار متعال بهشتیان را بدانچه ذکر شد، در برابر ایمان و اعمال شایسته ایشان پاداش می دهد «بخششی» است به ایشان «حساب کرده شده» یعنی: به اندازه‌ای است که در حکم و وعده پروردگار سبحان مستحق و سزاوار آن هستند زیرا حق تعالی برای هر نیکی از ده تا هفتصد ثواب وعده داده است و نیز برای گروهی پاداشی مقرر کرده است که نهایت و اندازه‌ای ندارد. یا «حسابا» به این معنی است که این پاداش ایشان را بسنده و کافی است چنانکه اعراب می گویند: «اعطانی فأحسبني: به من آن قدر زیاد بخشید که گفتم دیگر بس است». و از آن است: «حسبی الله: خداوند عز وجل مرا بس است».

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

آری! آنچه ذکر شد، پاداشی است از سوی پروردگارت؛ همان که «پروردگار آسمانها و زمین» است «و آنچه که ما بین آنهاست، الله رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند» یعنی: توان آن را ندارند که از وی سؤال کنند مگر در امری که برایشان اجازه داده است و اختیار شفاعت کردن را نیز ندارند، جز به اجازه و دستور وی.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾

«روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند» مراد از روح در اینجا فرشته‌ای از فرشتگان است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزوجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی آدم‌اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام - قبل از آن که ارواح به اجسام برگردانده شوند - روی می‌دهد». «سخن نگویند» حاضران محشر «مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد» در امر شفاعت. یا سخنی نگویند مگر در مورد کسی که خدای رحمان برای او اجازه سخن گفتن داده است «و» آن شخص از جمله کسانی باشد که «گفته باشد» در دنیا «سخن صواب» یعنی: به توحید گواهی داده باشد. یا اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود مگر برای کسی که در امر شفاعت سخنی صواب و درست بگوید. بیضاوی می‌گوید: «هرگاه این گروه که از بهترین خلایق و نزدیکترین آنها به خدای سبحان هستند، اجازه سخن گفتن را نداشته باشند پس غیر ایشان چگونه اجازه آن را خواهند داشت؟».

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقِّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾

«این» روز ایستادنشان بر وصفی که ذکر شد، همانا «روز حق است» یعنی: روزی رخدانی و متحقق است که حتما واقع می‌شود «پس هر که خواهد راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بگیرد» با انجام اعمال شایسته و در پیش گرفتن برنامه‌ای که او را به سر منزل قرب و رضای حق تعالی می‌رساند.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

«هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که آدمی آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود» از خیر یا شر «بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم» از آن رو که کافر انواع عذابی را که خدای سبحان برایش آماده کرده است، مشاهده می‌کند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند عز وجل چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن که از یک‌دیگر انتقام‌کشی می‌کنند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

﴿سوره نازعات﴾

مکی است و دارای (۴۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم اند، «نازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیه (۱۴) آمده است.

وَالْتَرَعَتِ غَرَابًا ۱

«سوگند به کسانی که ارواح را به سختی بیرون می کشند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می کشند چنان که کشنده کمان دو سوی آن را به سختی می کشد چراکه آن فرشتگان ارواح را از انتهای بدن بیرون می کشند.

وَالنَّشِطِ نَشَاطًا ۲

«و سوگند به فرشتگانی که بیرون می آورند بیرون آوردنی» یعنی: ارواح را از اجساد به سرعت و سهولت بیرون می آورند. نشط: گرفتن به سرعت است. به قولی: ناشطات؛ بیرون آورندگان ارواح مؤمنانند به نرمی و راحتی و نازعات: بیرون کشندگان ارواح کافرانند به سختی و درد.

وَالسَّيْحَتِ سَبْحًا ۳

«و سوگند به فرشتگانی که شناکنان شناورند» یعنی: فرشتگانی که برای رساندن فرمان خداوند ﷻ شناکنان و شتابان از آسمان فرود می آیند.

فَالسَّيِّئَاتِ سَبَقًا ﴿٤﴾

«پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می گیرند به سبقت کردنی» ایشان فرشتگانی اند که ارواح مؤمنان را سبقت کنان به سوی بهشت می برند.

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾

«پس سوگند به فرشتگانی که امر را تدبیر می کنند» تدبیر فرشتگان برای امر: عبارت از فرود آوردن حلال و حرام با تفصیل آنها و کارپردازی برای اهل زمین در بادها و بارانها و غیر آن است. نقل است که: تدبیر و ساماندهی امر دنیا به چهار تن از فرشتگان سپرده شده است؛ جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل عليهم السلام. پس جبرئیل؛ برگمارده بادها و لشکرهاست، میکائیل: برگمارده بارانها و رستنی هاست، عزرائیل: برگمارده گرفتن ارواح است و اسرافیل: برگمارده فرود آوردن فرمان بر ایشان می باشد. جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند به آنچه ذکر شد که شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾

«آن روز که لرزنده بلرزد» این واقعه در هنگام دمیدن اسرافیل عليه السلام در صور اول روی می دهد که به سبب آن همه خلایق می میرند و زمین و کوهها همه در آن به جنبش و اضطراب درمی آیند؛

تَبَعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

«و از پی آن از پی آینده درآید» رادفه: نفخه دوم است که با آن رستاخیز برپا می شود. پس نفخه اول خلق را می میراند و نفخه دوم آنان را زنده می گرداند.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾

«در آن روز دل‌هایی ترسان و لرزانند» واجفه: دل‌های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده هول و هراسهای روز قیامت سخت هراسان می‌شوند.

أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ ﴿٩﴾

«دیدگان آنها فروافتاده» یعنی: چون کسانی که بر غیر اسلام مرده‌اند، هول و هراسهای روز قیامت را مشاهده کنند بر چشمانشان خواری و خضوع و فروافتادگی چیره می‌شود.

يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾

«می‌گویند» کافران؛ همانان که در دنیا منکر رستاخیز بوده‌اند: «آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم؟» این سخن را هنگامی از روی استبعاد می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن که در گودال قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! حافره: زندگی نخستین است. اعراب می‌گویند: «فلان رجع فی حافرته: فلان به راهی که از آن آمده بود، برگشت».

أَيُّ ذَا كُنَّا عِظْمًا نَّخْرَةً ﴿١١﴾

آن‌گاه بر استبعاد خویش افزوده و می‌گویند: «آیا وقتی ما استخوان ریزه‌هایی پوسیده شدیم» بار دیگر برانگیخته شده و زندگی را از سر می‌گیریم؟ در حالی که این دورترین حالت از زندگی است؟.

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾

«گفتند: در این صورت این برگشتی زیان آور است» یعنی: اگر مجدداً بعد از مرگ به زندگی برگردانده شویم، قطعاً زیانکار خواهیم بود زیرا در آن صورت تهدیدهای محمد ﷺ در مورد ما جامه عمل می‌پوشد و سخنان او در حق ما راست می‌شود. این سخن را نیز از روی استهزا گفتند.

محمد بن کعب در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه ﴿أَمْ نَأْتِي لَمْرَدًا وَمُرَدًّا فِي الْحَافِرَةِ﴾ نازل شد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ خویش دوباره زنده شویم، در این صورت زیانکار خواهیم بود! پس این آیه نازل شد.

فَأَمَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾

سپس خداوند متعال در رد سخنانشان می‌فرماید: «جز این نیست که آن یک بانگ تند است» یعنی: ای منکران! قیامت را دور از تصور نپندارید و فکر نکنید که پدید آوردن آن بر خدای عزوجل دشوار می‌باشد زیرا قیامت به یک فریاد سخت وابسته است و این همان نفخه دوم است که با دمیدن آن قیامت برپا می‌شود.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾

«پس بناگاه آنان در هامون رستاخیز باشند» ساهره: زمین سپیدی است که خدای سبحان آن را پدید می‌آورد و خلایق را بر روی آن محاسبه می‌کند.

هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثَ مُوسَىٰ ﴿١٥﴾

«آیا داستان موسی» یعنی: اخبار وی «به تو رسیده است؟» این خطابی است برای رسول اکرم ﷺ به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیهِ السَّلَام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید.

چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی - که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند - در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾

«آن‌گاه که پروردگارش او را» یعنی: موسی عليه السلام را «ندا در داد در وادی مقدس» یعنی: مبارک و مطهر، که نام آن وادی مقدس «طوی» است و در کوه سینا واقع است.

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٧﴾

آری! ندا در داد که ای موسی: «به‌سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است» یعنی: در عصیان و تکبر و کفر از حد گذشته است.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَرْكَبَ ﴿١٨﴾

«پس بگو» به وی «آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی؟» یعنی: بعد از آن‌که پیش فرعون رسیدی، به او بگو: آیا بر آن هستی که با طاعت و ایمان از شرک و عصیان پاکیزه شوی؟ بدین‌سان موسی عليه السلام مأمور گردید تا در گام نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَخَشِيَ ﴿١٩﴾

«و» آیا سر آن داری که «تو را به‌سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟» یعنی: تو را به‌سوی شناخت، یگانگی و پرستش خداوند جل جلاله ارشاد کنم، در نتیجه از عذاب وی بترسی؟ شایان ذکر است که خشیت و ترس جز از کسی که راهیافته و رشید باشد، پدید نمی‌آید.

فَارَبُّهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ﴿٣٠﴾

«پس معجزه بزرگ را بدو نمود» یعنی: موسی عليه السلام نزد فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند آن‌گاه معجزه بزرگ و نشانه سترگی را که دلیل راستگویی وی در ادعای نبوت بود، به او نمایاند و آن معجزه، تبدیل شدن عصای وی به اژدها یا عصا و ید بیضا هر دو بود زیرا هر دو در حکم یک معجزه بودند.

فَكَذَّبَ وَعَصَى ﴿٣١﴾

«ولی تکذیب کرد» فرعون موسی عليه السلام را با آنچه که آورده بود «و عصیان کرد» خدای عزوجل را لذا از وی فرمان نبرد.

ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى ﴿٣٢﴾

«سپس روی برتافت» فرعون و پشت کرد از ایمان، یا از موسی عليه السلام «تدبیر کنان» یعنی: در حالی که به فساد در روی زمین می‌کوشید و در معارضه و مقابله با آنچه که موسی عليه السلام آورده بود، به تکاپو افتاده بود.

فَحَشَرَ فَنَادَى ﴿٣٣﴾

«پس گرد آورد» یعنی: فرعون لشکریان خود را برای جنگ و نبرد گرد آورد، یا جادوگران را برای مقابله با موسی عليه السلام گرد آورد، یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به‌وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع؛

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ﴿٣٤﴾

«و گفت: پروردگار برتر شما منم» مراد فرعون ملعون این بود که پروردگاری برتر از وی وجود ندارد.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ﴿٣٥﴾

«و خدا هم او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد» یعنی: خداوند عز وجل او را فروگرفت؛ پس او را مجازات کرد به مجازات آخرت که همانا عذاب دوزخ است و به مجازات نخستین که همانا عذاب دنیا با غرق کردن وی در دریای سرخ بود تا هر کس خبرش را می شنود، از او پند و عبرت بگیرد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى ﴿٣٦﴾

«بی گمان در این ماجرا برای هر کس که بترسد، عبرتی است» یعنی: در داستان فرعون و آنچه که با او انجام شد، برای کسی که شأن و حال وی چنین است که از خدا عز وجل می ترسد و از او پروا می دارد، عبرتی است بزرگ. بعد از بیان داستان موسی و فرعون، بار دیگر خطاب حق تعالی متوجه منکران رستاخیز می شود، با ارائه این حجت که بازآفرینی خلق از آفرینش ابتدایی آن بر وی آسانتر است پس می فرماید:

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ حَلَقًا أَرِ السَّمَاءِ بَنَاهَا ﴿٣٧﴾

«آیا شما در آفرینش استوارترید یا آسمان» یعنی: آیا آفرینش شما بعد از مرگ و برانگیختن مجددتان سخت تر و دشوارتر است یا آفرینش آسمان؟ «الله آن را بناکرد» پس هر کس بر آفرینش آسمانی که دارای همچو جرم و جسامت بزرگی است قادر باشد، آسمانی با این عجایب صنعت و شگفتی های قدرت که فقط زوایای محدودی از آن برای بینندگان هویدا است؛ همچو کسی چگونه از بازآفرینی اجسامی که بعد از آفرینش نخستین آنها را میرانده است، ناتوان می باشد؟.

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْنَاهَا ﴿٣٨﴾

آری! خداوند عز وجل آسمان را بنا کرد و «سقفش را بلند برکشید» یعنی: آن را همچون بنای مرتفعی بر فراز زمین قرار داد و سقف آن را برافراشت «پس آن را استوار کرد»

یعنی: آسمان را در خلقت استوار و به اندازه و در شکل و هیئت درست و با اعتدال گردانید که نه در آن خللی است، نه کجی و انحرافی و نه سستی و شگافی. آری! هر کس از ابعاد هول انگیز کهکشانشان اندک شناختی داشته باشد، یقیناً عظمت آسمان را درک می‌کند و در می‌یابد که بازآفرینی انسان - حتی در مقیاس تصورات عقلی بشر - از آفرینش آسمان بسیار ساده‌تر است.

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾

«و شبش را تاریک و روزش را آشکار گردانید» یعنی: روزش را با روشنگری خورشید بارز و نمایان گردانید. یا معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پدیده شب را از آسمانها برداشت به این مفهوم که آسمانها شب ندارند بلکه همه روشن می‌باشند زیرا شب پدیده‌ای محلی در بعضی از اجرام فلکی است نه در همه آنها.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾

«و زمین را بعد از این» یعنی: بعد از آفرینش آسمان «هموار کرد» یعنی: گستراند و آن را برای زیست انسان آماده کرد و آن را در شکل، بیضوی گردانید که - برعکس آنچه معروف است - تماماً کروی نیست زیرا زمین از یک کرانه خود پهن می‌باشد. شایان ذکر است که هر چند گستراندن و هموار کردن زمین به شکل بیضوی بعد از آفرینش آسمان بود اما زمین به صورت اولیه خود قبل از آفرینش آسمان آفریده شده بود چنان‌که در آیات «۱۱ - ۹» سوره «سجده» گذشت. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «از آیات قرآن و انکشافات علم هر دو چنین بر می‌آید که خلقت آسمان به عنوان یک کل که شامل کهکشانهای این کائنات و توابع آنهاست بر خلقت زمین مقدم بوده است اما خلقت آسمانهای هفت‌گانه که خود پدیده‌های غیبی‌ای هستند و علم و ادراک بشر هرگز به آنها راه نیافته است، بعد از خلقت زمین بوده است.»

شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: هموارکردن زمین این است که می‌فرماید؛

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَهَا ﴿٣١﴾

«از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد» یعنی: از زمین جویباران، دریاها و چشمه‌ها را منفجر گردانید و از آن چراگاهش - یعنی گیاهانی را که برای چرای حیوانات آماده باشد - بیرون آورد و این معنی شامل ارزاق و میوه‌هایی که انسانها از آن بهره می‌گیرند، نیز می‌شود.

وَالْجِبَالَ أَرْسَهَا ﴿٣٢﴾

«و کوهها را استوار کرد» و آنها را مانند میخهایی برای زمین گردانید تا زمین ساکنان خود را مضطرب و ناآرام نگرداند.

مِنَّا لَكُرٌّ وَلَا تَمِيْكُ ﴿٣٣﴾

آری! حق تعالی همه این کارها را کرد؛ «برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان» تا در زمین به راحتی زندگی کنید و از نعمتهای فراوان آن برخوردار شوید. پس بدانید که هر کس بر آفرینش این همه پدیده‌های عظیم توانا باشد، بدون شک بر بازآفرینی آنها نیز تواناست بلکه بر بازآفرینی آنها تواناتر است.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَىٰ ﴿٣٤﴾

«پس چون آن هنگامه بزرگ در رسد» یعنی: آن گاه که بلا و مصیبت سخت و بزرگی که از همه بلاها و مصایب دیگر بزرگتر است، در رسد. و آن عبارت از نفخه دوم است که اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌سپارد؛

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾

«آن روز است که انسان آنچه را که عمل کرده بود» از خیر یا شر «به یاد می‌آورد» زیرا او اعمال خود را به‌طور مدون در کارنامه خویش مشاهده می‌کند درحالی که از فرط غفلت یا طول مدت، آنها را فراموش کرده بود.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ بَرَىٰ ﴿٣٦﴾

«و جهنم برای هر که درنگرد آشکار شود» یعنی: جهنم به گونه‌ای آشکار می‌شود که بر کسی پنهان نمی‌ماند. مقاتل می‌گوید: «پرده و حجاب از جهنم برداشته می‌شود و خلق به سوی آن می‌نگرند». در آن هنگام است که مؤمن با دیدن آن، قدر این نعمت خداوند عز وجله را بر خود که از آن به سلامت مانده است می‌داند و اما کافر؛ پس دیدن آن، غمی بر غم و حسرتی بر حسرتش می‌افزاید.

فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ﴿٣٧﴾

«و اما کسی که از حد گذشته باشد» در کفر و گناهان.

وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾

«و زندگانی این جهانی را برگزیده باشد» بر آخرت؛ با پیروی از شهوات پس نه برای آن آمادگی گرفته باشد و نه به عمل اهل بهشت عمل کرده باشد. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی دنیا را بر دین و آخرت خویش مقدم ساخته باشد»؛

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾

«پس بی‌شک دوزخ همان جایگاه اوست» به زودی در آن جای خواهد گرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾

«و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد» در موقف حساب و حشر در روز قیامت «و نفس خود را از هوی و هوس بازداشته باشد» یعنی: بر نفس

خود نهیب زده و آن را از گرایش به گناهان و محرمانی که به آنها اشتها می‌ورزد، مهار کرده باشد؛

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾

«پس بی‌گمان بهشت جایگاه اوست» که در آن فرود می‌آید و جای می‌گیرد، نه در غیر آن. سهل می‌گوید: «ترک هوی کلید بهشت است، به دلیل این دو آیه کریمه». مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این دو آیه در شأن مصعب بن عمیر و برادرش عامر بن عمیر رضی الله عنهما نازل گردید اما مفاد آن عام است درباره هر مؤمنی که از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ترسیده و از هوای نفس خویش پیروی نکند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾

«از تو درباره قیامت می‌پرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟» مرساها: یعنی استقرار آن، چون استقرار و لنگر انداختن کشتی در یکجا. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشرکان مکه از سر استهزا و ریشخند می‌پرسیدند: قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پس این آیه تا آخر سوره نازل شد.»

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا ﴿٤٣﴾

«تو از علم آن در چه مقامی هستی؟» یعنی: تو در مقامی نیستی که بدان علم داشته باشی بلکه علم آن فقط نزد خدای سبحان است پس تو را چه به گفت‌وگو درباره آن.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَىٰ ﴿٤٤﴾

«منتهای علم آن با پروردگار توست» و علم آن در نزد غیر حق تعالی نیست پس چرا از تو درباره آن سؤال می‌کنند و بیان وقت برپایی آن را از تو می‌طلبند؟

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشَاهَا ﴿٤٥﴾

«جز این نیست که تو بیم‌دهنده کسی هستی که از آن می‌ترسد» یعنی: تو برای آن مبعوث نشده‌ای تا آنها را از وقت برپایی قیامت آگاه کنی بلکه برای آن مبعوث شده‌ای تا کسی را که از برپایی قیامت می‌ترسد، از هول و هراسها و سختی‌های آن بیم و هشدار دهی.

كَانَ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَازِلِبَةً إِلَّا عِشِيَّةً أَوْ صُحْحًا ﴿٤٦﴾

«روزی که آن را می‌بینند» و هول و هراسهای آن را مشاهده می‌کنند، مدت درنگشان در دنیا در تصورشان چنان اندک می‌نماید که «گویی جز شبانگاهی یا بامداد آن به‌سر نبرده‌اند» یعنی: گویی جز مقدار آخر یا اول روز یا در حد یک چاشتگاه که نزدیک به این شبانگاه است، در دنیا درنگ نکرده‌اند. یا معنی این است: گویی در قبرهای خود جز شبانگاهی یا وقت بامدادی را که پیش از آن است، به‌سر نبرده‌اند زیرا بعد از مشاهده سختی‌های روز قیامت، مدت درنگ خود در قبرهای خویش را کم می‌شمارند.

﴿سوره عبس﴾

مکی است و دارای (۴۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست» که از اوصاف عادت‌ی و جبلی بشر است و بر انسان در هنگام اشتغال آن به کاری مهم چیره می‌شود، «عبس» نامیده شد. مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته‌اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام‌مکتوم رضی الله عنه پسر دایی (خالو) خدیجه رضی الله عنها نازل شد. جریان این گونه بود که عبدالله بن ام‌مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبه دو فرزند ربیعہ، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولید بن مغیره - نزد ایشان بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سوی اسلام دعوتشان می‌کردند، بدان امید که با مسلمان شدنشان دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله بن ام‌مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار می‌کرد که نمی‌دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دعوت سران قریش مشغول‌اند. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این امر را که او سخنشان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند. همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابن ام‌مکتوم را گرامی می‌داشتند و چون او را می‌دیدند، می‌گفتند: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آن‌گاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو پردازم. و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو بار او را به عنوان والی (استاندار) مدینه جانشین خویش ساختند، هنگامی که به غزوات می‌رفتند.

روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾

«چهره درهم کشید و روی برتافت» یعنی: رسول خدا ﷺ خشمگینانه چهره درهم کشید و روی برگردانید؛

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾

«از این که آن مرد نابینا» که عبدالله بن ام‌مکتوم رضی الله عنه بود «پیش او آمد» به این ترتیب، خدای عزوجل پیامبرش را بر ترشرویی ایشان در برابر ابن‌ام‌مکتوم سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مؤمن فقیر بهتر از توانگر کافر است و این که نگریستن به‌سوی مؤمن فقیر، از نگریستن به‌سوی توانگر کافر - به سبب طمع بستن در ایمانش - اولی و اصلح می‌باشد هرچند که در این امر نیز نوعی از مصلحت نهفته است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي ﴿٣﴾

«و تو چه دانی» ای محمد ﷺ «چه بسا او به پاکی گراید» یعنی: شاید آن مرد نابینا به سبب آنچه که از تو می‌آموزد و در نتیجه، با انجام دادن عمل صالح از گناهان پاک گردد. این آیه به این حقیقت اشاره دارد که روگردانیدن پیامبر ﷺ از آن مرد نابینا، به‌خاطر تزکیه و پاکسازی غیر وی بود.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿٤﴾

«یا پند می‌شنید» و از اندرزهایی که آموخته بود، پند می‌گرفت «و آن پند او را سود می‌بخشید» شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به‌مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیاء علیهم السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سرزد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن‌ام‌مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

﴿۵﴾ اَمَّا مَنْ اَسْتَفْتَى

«اما کسی که بی‌نیازی نشان می‌دهد» از ایمان و از آنچه که نزد توست از علم، یا کسی که دارای ثروت و توانگری مادی است؛

﴿۶﴾ فَانْتَ لَهُ تَصَدَّى

«پس تو بدو می‌پردازی» یعنی: به او روی می‌آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

﴿۷﴾ وَمَا عَلَيْكَ اَلَا يَرْكَبُ

«با آن که اگر پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست» یعنی: بر تو در این امر که آن توانگر، مسلمان نشود و به‌راه نیاید، هیچ ایراد و سرزنشی نیست زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس پس دیگر به‌کار کسانی از کفار که در چنان حال و وضعی قرار دارند، چندان اهمیت نده.

﴿۸﴾ وَاَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

«و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد» به طلب این که او را به راه خیر ارشاد و به اندرزهای الهی موعظه کنی؛

﴿۹﴾ وَهُوَ يَخْشَى

«درحالی که او می‌ترسد» از خداوند متعال و ایستادن به پیشگاه وی در روز حساب؛

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

«پس تو از او به دیگران می‌پردازی» و روی برمی‌گردانی. ابن کثیر می‌گوید: «از اینجاست که خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و ضعیف، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾

«زنهار» بعد از آن رویداد، دیگر مانند آن را تکرار نکن که از ارشاد فقیری که به قصد تزکیه و پاکی و پندپذیری نزد تو آمده است، روی برتابی و به توانگری مشغول شوی در حالی که آن توانگر از کسانی هم نیست که پاکدلی پیشه می‌کند «هرآینه اینها پندی است» یعنی: این آیات، یا این سوره پندی است که حق این است تا تو از آن پند گرفته و به موجب آن عمل کنی و امت نیز باید به موجب آن عمل کنند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ ﴿١٢﴾

«تا هر که خواهد، از آن پند گیرد» یعنی: هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره رغبت داشته باشد، از آنها پند می‌گیرد، آنها را حفظ می‌کند و به موجب آنها عمل می‌نماید.

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾

«در میان صحیفه‌هایی ارجمند» یعنی: آیات قرآن پندی است که در میان صحیفه‌هایی قرار دارد که نزد خداوند متعال گرامی است به سبب علم و حکمتی که در آنهاست، یا به این دلیل که این آیات از لوح محفوظ فرود آورده شده است؛

مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ ﴿١٤﴾

«والا است و بلند قدر» قرآن در نزد خدای عزوجل «پاک شده» و منزّه است از پلیدی و تحریف، که آن را جز پاکان مساس نمی‌کنند و از دستبرد شیاطین و کفار محفوظ و نگاه داشته شده است به گونه‌ای که هرگز به آن دسترسی ندارند؛

بِأَيِّ سَفَرٍ ﴿١٥﴾

این قرآن «به دستهای نویسندگان» است. سفره: فرشتگانی‌اند که به کار انتقال وحی در میان خدای عزوجل و پیامبرانش می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است؛

كَرَامٍ بَرِّرٍ ﴿١٦﴾

«که گرامی‌اند» آن سفیران وحی نزد پروردگارشان، پاکیزه‌اند از گناهان و «نیکوکار» اند، یعنی پرهیزگارانی هستند که مطیع پروردگارشان می‌باشند و در ایمان خویش صادق و راستگویند. ابن جریر می‌گوید: «صحيح آن است که سَفَرَه فرشتگانی‌اند که سفیران میان خداوند عَلَّامٌ و خلقش می‌باشند و از این ماده است سفیر، یعنی کسی که در میان مردم به صلح و خیر می‌کوشد».

در حدیث شریف آمده است: «الذی یقرأ القرآن وهو ماهر به مع السفرة الكرام البررة والذی یقرؤه وهو علیه شاق له أجران: کسی که قرآن می‌خواند و ماهر به قرآن است، با سفیران گرامی نیکوکردار همراه می‌باشد و کسی که آن را می‌خواند و خواندنش بر وی دشوار است، برایش دو پاداش است».

قَدْ لَإِنْسُنُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾

آن‌گاه حق تعالی از طبیعت کفار سخن گفته و به طور ضمنی پیامبرش را از عدم ایمان آوردن آنها دلجویی می‌کند و انسانها را به اندرز گرفتن و شکر نعمت برمی‌انگیزد: «کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» یعنی: لعنت بر انسان کافر باد، چه قدر در کفر

خویش سخت‌سر است! این نفرینی سخت علیه انسان کافر به سبب افراطش در کفر و به تعجب واداشتن از ناسپاسی نعمتهاست. یا استفهام توبیخی است، یعنی چه چیز او را بر کفر واداشته است با آن که کفر هیچ مبنی و تکیه‌گاهی از حق ندارد؟ مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه درباره عتبه بن ابی‌لهب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

مِنْ آيِ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾

«او را از چه چیز آفریده است؟» یعنی: خداوند عَلَّامٌ این انسان کافر ناسپاس را از چه چیز آفریده است؟.

مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾

«از نطفه‌ای خلقش کرد» یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید پس برای کسی که دوبار از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «پس اندازه مقررش بخشید» یعنی: خدای عزوجل بعد از آفرینش انسان از نطفه، او را خلقی استوار و به‌اندازه گردانید و او را آماده کرد تا به مصالح و منافعش پردازد و برای او دو دست و دو پا و دو چشم و سایر آلات و حواس را آفرید؛

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾

«سپس راه را بر او آسان گردانید» یعنی: سپس راه به‌دست آوردن خیر یا شر را برای او هموار و آسان گردانید.

ثُمَّ أَمَّا لَهُ فَاقْبَرَهُ ﴿٢١﴾

«سپس او را میراند و در گورش نهاد» یعنی: سپس خداوند متعال انسان را دارای قبری گردانید که به‌عنوان گرامیداشتش در آن مستور و پوشانیده می‌شود لذا او را از

کسانی نگردانید که اجسادشان بر روی زمین افکنده می‌شود تا درندگان و پرندگان لاشه‌شان را بخورند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٣﴾

«سپس چون بخواهد، او را برانگیزد» یعنی: سپس هنگامی که خدای سبحان حشر و نشرش را اراده کند، او را بعد از مرگش زنده می‌گرداند. گفنی است که همه این انتقالات؛ یعنی انتقال اولی انسان از آبی بی‌مقدار به جنین، سپس انتقال دومی او به موجودی ممیز میان خیر و شر و سرانجام انتقال نهایی او با میراندن و در قبر کردن، دلایلی روشن بر این امرند که حق تعالی هر وقت بخواهد، این انسان را از قبرش نیز برمی‌انگیزد و حشر و نشر می‌کند.

كَلَّا لَمَّا يُقِضُ مَا أَمَرَهُ ﴿٢٤﴾

«ولی نه!» قضیه چنان نیست که آن انسان کافر می‌گوید «او هرگز آنچه را به او دستور داده شده بود، به جای نیاورد» بلکه برخی انسانها با کفر و برخی با عصیان، در اوامر خداوند جل جلاله خلل انداختند و آنچه را که او بدان فرمان داده بود، جز اندکی از آنان به‌عمل نیاوردند. و این هشدار و تنبیهی است به انسان که باید از وضع و حال نادرستی که دارد بیرون آید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ﴿٢٥﴾

«پس انسان باید به خوراک خود بنگرد» یعنی: باید انسان به دیده تأمل بنگرد که چگونه خداوند متعال خوراک وی را که سبب حیاتش گردانیده است، آفرید؟.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾

بیان کیفیت پدید آوردن خوراک انسان این است که: «ما آب را به فراوانی ریختیم» از ابر.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۳۶)

«آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم» یعنی: زمین را با رستنی‌هایی که از آن به سبب فرود آمدن باران برآمده است؛ به شکافتنی نیک و شگرف و به گونه‌ای شکافتیم که با حالات مختلفه آن رستنی سازگار و متناسب باشد؛ از کوچکی تا بزرگی آن و نیز در شکل و هیأت، رنگ و طعم و اغراض متنوع دیگری مانند کاربرد آن به عنوان غذا، دوا و چراگاه که از آن مورد لحاظ می‌باشد. به همین جهت خداوند عَلَّامٌ بعد از آن، هشت نوع از انواع رستنی‌ها را به شرح آتی ذکر نمود:

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۳۷)

«پس در آن دانه‌ها را» که به وسیله آنها تغذی حاصل می‌شود «رویانی‌دیم» یعنی: رستنی‌ها پیوسته رشد می‌کنند و بر نمو خود می‌افزایند تا سرانجام به دانه تبدیل می‌شوند.

وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۳۸)

«و نیز» در آن «انگور و سبزیجات را» رویانی‌دیم. قضب: علفهای تازه‌ای است که چهارپایان با آن تغذیه می‌شوند مانند سبدر، اسپست و یونجه. آن را «قضب» نامیدند زیرا پشت سر هم رشد می‌کند و باربار درو می‌شود.

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۳۹)

«و» نیز رویانی‌دیم «درخت زیتون و خرما را» که غذا و میوه آنها معروف است.

وَحَدَائِقَ غُلَبًا (۳۰)

«و باغهای انبوه را» نخل غلب: درختان خرماي اصیل، تنومند و ضخیمی است که به‌طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

وَفِكْمَةً وَأَبًا ﴿٣١﴾

«و میوه و علف را» فاکهه: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود. آب: تمام رستنی‌هایی است که نه مردم آن را می‌خورند و نه کشت می‌کنند، مانند علف‌های هرز و چراگاه‌های حیوانات.

مَنْعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ ﴿٣٢﴾

«تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد» یعنی: آنها را رویانیدیم تا شما و چهارپایانتان از آنها بهره بگیرید زیرا بعضی از انواع ذکر شده خوراک خود شماست و بعضی هم خوراک چهارپایانتان.

خلاصه این که مراد از ذکر این اشیاء سه چیز است:

- ۱ - بیان شواهدی که دال بر توحید حق تعالی می‌باشد.
- ۲ - بیان دلایل بر قدرت حق تعالی در امر معاد و رستاخیز.
- ۳ - ترغیب به ایمان و طاعت زیرا برای شخص عاقل سزاوار نیست که از طاعت خداوندی که با این انواع گونه‌گون از نعمتهای بسیار بر بندگانش احسان کرده است، تمرد و سرکشی کند.

فَإِذَا جَاءَتْ الصَّاعَةُ ﴿٣٣﴾

«پس چون بانگ سخت» یعنی: بانگ گوش خراش روز قیامت که گوشها را کر می‌سازد «در رسد». صخ: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش خراشی پدید آید.

يَوْمَ يَفِرُّ الْرءُ مِنْ أُخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾

«روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و از پدرش و از زنش و فرزندانش می‌گریزد» در حالی که این گروه مخصوص‌ترین نزدیکان او و سزاوارترین آنها به مهر و رأفت و عنایتش هستند و عامل فرارشان چیزی جز هول و هراس بزرگ و هنگامه

وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث شریف ذیل بازتابگر گوشه‌ای از این وحشت بزرگ می‌باشد: «تحشرون حفاة عراة مشاة غرلا، قال: فقالت زوجته: یا رسول الله، نظر أو یری بعضنا عورة بعض؟ قال: لكل امریء منهم یومئذ شأن یغنیه: پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هر کس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هر کس چنان به هول وهراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾

«در آن روز هر کس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد» و از نزدیکانش بازداشته و برمی‌گرداند چنان که او از بیم آن‌که مبادا نزدیکانش چیزی از او مطالبه نمایند و برای این که سختی و حیرانی او را نبینند، از آنان می‌گریزد.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾

«در آن روز چهره‌هایی روشنند» و تابناک و درخشانده «خندان و شادمانند» که این چهره‌ها، چهره‌های مؤمنان است زیرا ایشان در هنگامه محشر به این امر پی می‌برند که نعمتها و اکرامهای عظیمی در انتظارشان است.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَا عَرَبٍ ﴿٤٠﴾

«و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته» زیرا می‌بینند که خدای عزوجل عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

تَرْهَقَهَا قَنَرَةٌ ﴿٤١﴾

«بر آنها تیرگی غالب آمده است» یعنی: آن چهره‌های غبارآلود را سیاهی، گرفتگی، ذلت، سختی و خاکساری فرو گرفته است. نسفی می‌گوید: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هر دو در یک چهره جمع شود».

أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجْرَةُ ﴿٤٢﴾

«آنان همان کافران بدکارند» یعنی: صاحبان چهره‌های درهم‌تکیده بی‌رمق غبارآلود سیاه زشت ذلیل، همان نافرمانان دروغگوی کافرکیش‌اند. شایان ذکر است که بیان حال این دو گروه در این آیه کریمه و مانند آن از آیات، نفی وجود گروه سومی را اقتضا نمی‌کند و گروه سوم - چنان‌که امام رازی گفته است - مؤمنان گنهکار یا فاسقانند.

﴿سوره تکویر﴾

مکی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ «تکویر» نامیده شد. تکویر: در هم پیچیدن خورشید و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس دوست دارد که به سوی روز قیامت بنگرد چنان که گویی آن را به چشم سر می بیند پس باید سوره های: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾، ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ را بخواند».

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ (۱)

«آن گاه که خورشید» مانند شکل کره «درهم پیچیده شود» و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ (۲)

«و آن گاه که ستارگان تیره شوند» و نور آنها از میان برود. یا «انکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آنهاست.

﴿وَإِذَا الْبِلَالُ سُجِرَتْ﴾ (۳)

«و آن گاه که کوهها به رفتار آیند» یعنی: از زمین برکنده شده و در هوا بر باد داده شوند لذا به گردی پراکنده تبدیل شوند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾

«و آن گاه که ماده شتران باردار و نهاده شوند» عشار: شتران رام و مهار کرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرمی‌ترین اموال در نزد اعراب می‌باشند. عطلت: یعنی همین‌گونه رها گردند و بدون شتران و نهاده شوند؛ به سبب هول وهراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند. این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾

«و آن گاه که جانوران گرد آورده‌شوند» یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر می‌شوند تا از برخی از آنها برای برخی دیگر قصاص گرفته‌شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به قولی: حشر آنها، مرگ آنهاست.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾

«و آن گاه که دریاها افروخته گردند» و به آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه می‌گوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیان وحشت‌زده به سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به سوی جنیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه درهم می‌آمیزند».

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾

«و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند» یعنی: جانهای مؤمنان با حور عین جفت گردانیده می‌شوند و جانهای کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع می‌شوند. حسن در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم‌کیش و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾

«و آن‌گاه که از دختر زنده‌به‌گور پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شده است؟» برخی از اعراب از بیم عار، یا از بیم فقر و نیازمندی دختران خود را بعد از تولدشان زنده به گور می‌کردند چرا که آنان را سربار و مایه ننگ و عار خود می‌دانستند. پس خداوند متعال هشدار داد که قاتلان دختران را که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه می‌کشاند و از آن دختران زنده به گور می‌پرسد که به کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی‌هیچ گناهی زنده به گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است. در حدیث شریف آمده است: «... الموءودة فی الجنة: دختر زنده به گور شده در بهشت است».

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمی‌شوند زیرا عذاب در برابر گناه است.

وَإِذَا الضُّعْفُ ثُرَّتْ ﴿١٠﴾

«و آن‌گاه که کارنامه‌ها گشوده شود» یعنی: آن‌گاه که نامه‌های اعمال برای حساب گشوده و منتشر ساخته شوند زیرا این نامه‌ها در وقت مرگ در هم پیچیده شده و در هنگام حساب گشوده می‌شوند.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾

«و آن‌گاه که آسمان پوست برکنده شود» یعنی: پاره‌پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان‌که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می‌شود.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ ﴿١٢﴾

«و آن‌گاه که دوزخ را برافروزند» برای دشمنان خدا ﷺ به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم خداوند ﷻ و گناهان بنی‌آدم برافروخته می‌گرداند».

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ ﴿١٣﴾

«و آن‌گاه که بهشت نزدیک آورده شود» به‌سوی متقیان. علما گفته‌اند: از فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ تا فرموده‌اش: ﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ﴾ دوازده پدیده ذکر شده است که شش عدد از آنها در دنیا است؛ یعنی از اول سوره تا ﴿وَإِذَا الْيَحَاظُ سُجِرَتْ﴾ و شش از آن در آخرت است؛ یعنی از ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ تا این آیه. و جواب همه اینها این فرموده حق تعالی است:

عَامَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾

«هر نفس بداند که چه آماده کرده است» یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه‌های اعمال خود می‌داند که از خیر یا شرچه آماده کرده است. در حدیث شریف به روایت عدی بن حاتم رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما منکم من أحد إلا وسیکلمه الله، ما بینه و بینه ترجمان، فینظر أیمن منه فلا یری إلا ما قدمه و ینظر أشأم منه، فلا یری إلا ما قدم بین یدیه فتستقبله النار، فمن استطاع منکم أن یتقی النار ولو بشق تمرة فلیفعل: هیچ کس از شما نیست مگر این‌که خداوند متعال به‌زودی با او سخن می‌گوید به طوری که میان او و میان خداوند صلی الله علیه و آله ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش می‌نگرد و جز آنچه را که (از اعمال)

پیش فرستاده است، نمی‌بیند و به جانب چپ خویش می‌نگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی‌بیند آن‌گاه آتش به او روی می‌آورد. پس هر کس از شما که می‌تواند از آتش پرهیزد - ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی - باید چنین کند».

فَلَا أُقِيمُ بِالْحَنَسِ ﴿١٥﴾

«پس سوگند می‌خورم» «لا» برای نفی نیست بلکه برای تأکید خبر است. آری! سوگند می‌خورم «به ستاره‌های گردان» که روزها در زیر نور خورشید پنهان شده و به چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند. مراد از این ستارگان در نزد جمهور: ستارگان سیارند مانند زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد و خنوس آنها بازگشت آنها به اول برج است. در کتب حدیث آمده است: همه ستارگان «خنس» اند زیرا در روز از دیده پنهان می‌شوند.

الْجَوَارِ الْكُنَسِ ﴿١٦﴾

ستارگان «سیار» که در مدارهای خود سیر می‌کنند «کز دیده نهان شوند» یعنی: در وقت غروب خود در پشت سر افق پنهان می‌شوند. کنس: برگرفته از کناس یعنی خوابگاهی است که آهوان و درندگان در بیشه از شاخکهای درختان برای خود می‌سازند و در آن پنهان می‌شوند. قول راجح این است که تمام ستارگان «خنس» و «کنس» اند زیرا همگی آنها در روز از دیده نهان و در شب آشکار می‌شوند، سپس به پنهانگاه خود در زیر افق که همان آشیانه یا برجهای آنهاست، غایب می‌شوند چنان‌که آهو در آشیانه خود پنهان می‌شود.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ﴿١٧﴾

«و سوگند به شب چون روی آورد» چون شب روی آورد، اعراب می‌گویند: «عسَس اللیل» و چون شب پشت کند و برود، نیز می‌گویند: «عسَس اللیل». پس این کلمه از

الفاظ اضداد است. ابن کثیر می گوید: «معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر می نماید».

وَالصُّبْحُ إِذَا نَفَسَ ﴿١٨﴾

«و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد» تنفس صبح؛ روی آوردن و روشنگری آن است زیرا صبح با روح و نسیم جان‌نوازی روی می آورد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾

و مقسم علیه این است: «که آن برخوانده پیام‌آور گرامی‌ای است» یعنی: سوگند به همه آنچه ذکر شد که قرآن برخوانده فرستاده گرامی، یعنی جبرئیل عليه السلام است زیرا او قرآن را از جانب خدای سبحان بر پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم فرود آورده است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾

«نیرومندی است» جبرئیل عليه السلام که آفرینش عظیم و استوار و قدرت بسیاری دارد «نزد صاحب عرش، صاحب مقام است» یعنی: جبرئیل عليه السلام نزد خدای سبحان دارای مقام بلند و جایگاه و پایگاه رفیع و والایی است. شایان ذکر است که این عنایت، نه عنایت مکانی است و نه عنایت سمت و جهت بلکه عنایت اکرام و تشریف و بزرگداشت است چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند المنكسرة قلوبهم: من در نزد دلشکستگانم».

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾

«در آنجا هم مطاع و هم امین است» یعنی: جبرئیل عليه السلام در میان فرشتگان آسمان هم مطاع است که فرشتگان به او رجوع می‌کنند و از او فرمان می‌برند و هم متصف به صفت امانت است در امر وحی و غیر آن.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾

«و هم صحبت شما دیوانه نیست» یعنی: ای مردم مکه! محمد ﷺ هم نشین شما دیوانه نیست. دلیل این که حق تعالی از آن حضرت ﷺ به وصف هم سخنی با آنان یادآوری فرمود، اشعار بر این امر است که آنها به حقیقت امر ایشان دانایند و می دانند که آن حضرت ﷺ خردمندترین و کاملترین مردم هستند.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمَيِّينِ ﴿٢٣﴾

«و به راستی او را در افق آشکار دیده است» یعنی: هم صحبت شما محمد ﷺ جبرئیل علیه السلام را در وقت طلوع خورشید بر کرانه آشکار سمت مشرق آسمان به همان شکل و صورت حقیقی وی که دارای ششصد بال بود، دیده است به نحوی که برای محمد ﷺ علم بدیهی حاصل شده است که جبرئیل علیه السلام فرشته ای است مقرب که به فرود آوردن وحی از سوی وی می توان کاملاً مطمئن بود و او شیطان مطرود نیست. شایان ذکر است که این دومین رؤیت جبرئیل علیه السلام توسط آن حضرت ﷺ بعد از دیدن اول ایشان در هنگام آغاز وحی در غار حرا بود. مجاهد می گوید: «آن حضرت ﷺ در رؤیت دوم جبرئیل را در ناحیه وادی اجیاد که در شرق مکه است، دیدند».

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾

«و او» یعنی: یار و هم صحبت شما محمد ﷺ «در امر غیب» یعنی: در امر وحی و اخبار آسمان «بخیل نیست» پس در رساندن وحی غیبی بخل نمی ورزد و در تبلیغ آن کوتاهی نمی کند بلکه کلام و احکام خدای عزوجل را با همه سخاوت و بخشندگی به خلق تعلیم می دهد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٥٥﴾

«و قرآن سخن شیطانی مطرود نیست» یعنی: قرآن سخن و گفتار شیطانی از شیاطین استراق کننده شنود که با شهابهای آسمانی طرد می‌شوند، نیست زیرا برخلاف آنچه که قریش می‌گویند، قرآن نه شعر است و نه کهانت.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٣٦﴾

«پس به کجا می‌روید» یعنی: بعد از انکار قرآن و برنتابیدن آن به کدامین راه می‌روید در حالی که حجت بر شما تمام شده است؟ عقل‌هایتان در تکذیب این قرآن با وجود روشنی و حقانیت آن به کجا می‌رود؟ به کدام راه می‌روید که از این راهی که برای شما بیان کرده‌ام، روشن‌تر باشد؟.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾

«قرآن جز پندی برای عالمیان نیست» که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حقیقت برایشان می‌پردازد؛

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾

«برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم باشد» بر راه حق و ایمان و طاعت. آری! قرآن فقط برای آنان پندی است و آنانند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

«و تا الله پروردگار عالمیان نخواهد شما نیز نخواهید خواست»
یعنی: شما راستی و درستی و استقامت را نمی‌خواهید و بر این خواست قادر هم نمی‌باشید مگر به مشیت و توفیق خداوند متعال. استقامت: رفتن به راه راست، یعنی راه خداوند فرمانروای آسمانها و زمین است.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾ نازل شد، ابوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت می‌شویم و اگر نخواهیم، نمی‌شویم! پس خداوند ﷻ نازل کرد: «شما نمی‌خواهید مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به یک نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف‌کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.

﴿سوره انفطار﴾

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ که تفسیر آن خواهد آمد افتتاح شده است.

سوره انفطار، اولاً از انقلاب کونی‌ای سخن می‌گوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان می‌شود.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت، به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان، شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن شخص سؤال کردند که چرا نمازش در پشت سر معاذ را رها کرده است؟ او گفت: یا رسول‌الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگذارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ فرمودند: «أفتان أنت یا معاذ؟ این کنت عن ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾: ای معاذ! آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره‌های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿وَالضُّحَى﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ یعنی: چرا از این سوره‌های متوسط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه درافتاده‌اند.

وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾

«آن گاه که» در هنگامه برپائی قیامت «آسمان منفطر شود» انفطار آسمان؛ شکافته شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است؛

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَرَتْ ﴿٢﴾

«و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند» یعنی: فروریزند و متفرق شوند؛

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ ﴿٣﴾

«و آن گاه که دریاها از جا برکنده شوند» یعنی: بعضی در بعضی دیگر روان گردند و همه به هم راه یابند به طوری که به دریای واحدی تبدیل شوند و دریاهای شیرین با دریاهای شور در هم آمیزد؛

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ ﴿٤﴾

«و آن گاه که گورها زیر و زبر شود» یعنی: خاک گورها زیر و زبر شود و مردگانی که در آنها هستند، بیرون آیند؛

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾

«هر نفسی، آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را بازپس گذاشته بود بداند» یعنی: در آن هنگام نامه‌های اعمال منتشر می‌شود و هر کس آنچه را از خیر یا شر پیش فرستاده بود و آنچه را که پس از خود از روش نیک یا بد در دنیا باقی گذاشته بود، می‌داند. و چنان‌که در سوره قبل گذشت، پدیده‌های یاد شده، در آستانه قیام قیامت روی می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾

«های ای انسان» کافر «چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟» یعنی: چه چیز تو را فریفت و غره کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا با کامل کردن آفرینش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمتهایی که بر انکار هیچ چیز از آنها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی گفته‌اند: انسان را عفو خداوند عز وجل مغرور کرد زیرا او انسان را در اولین گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. نقل است که به فضل بن عیاض گفتند: اگر خداوند عز وجل در روز قیامت تو را در پیشگاه خود ایستاده کند و به تو بگوید: «چه چیز تو را به پروردگار کریمت غره کرد؟» در پاسخش چه می‌گویی؟ گفت: «می‌گویم: مرا پرده‌های فروانداخته‌ات مغرور ساخت زیرا ذات کریمت ستار عیب‌پوش است». در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ابی بن خلف یا درباره ابی‌اشدبن کلدی جمع‌ی نازل شد. ولی ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره است».

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾

آری! ای انسان کافر و ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ «همان کس که تو را آفرید» از نطفه درحالی که چیزی نبودی «پس استوار کرد» تو را به اندامهای درست، به صورت و هیأت کسی که می‌شنوی، می‌بینی و درک می‌کنی «و آن‌گاه تو را سامان بخشید» به بخشیدن قامت نیکو، حسن صورت و تعادل اعضا به طوری که هیچ تفاوتی در آنها نیست و مثلاً چنین نیست که یک دست یا یک پایت از دست یا پای دیگری بلندتر باشد.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

«و به هر صورتی که خواست» از صورتهای مختلف در زیبایی یا زشتی «تو را ترکیب کرد» و این تو نبودی که صورت خویش را ترکیب و انتخاب کنی. یا تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته‌ترین و معتدل‌ترین ترکیبهاست.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ ﴿٩﴾

آن‌گاه خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از بیان نشانه‌های قیامت و بعد از برشمردن نعمتهای خود بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علت این انکار را که تکذیب رستاخیز است ذکر می‌کند: «نه، چنین نیست بلکه دین را دروغ می‌شمردید» مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است. کلا: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که پندارهایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ مغرور شده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به سوی کفر بگرداند.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾

«و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند» از فرشتگان که اعمال و سخنانتان را ثبت و ضبط می‌کنند «که» آن فرشتگان نگهبان «نویسندگانی گرامی‌قدرند» پس شما نیز باید قدر و حرمت ایشان را نگاه دارید و با ارتکاب اعمال زشت و گفتن سخنان ناپسند، به آنها بی‌حرمتی نکنید.

يَعْمَلُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾

«آنچه را می‌کنید، می‌دانند» یعنی: شما روز جزا را دروغ می‌شمارید در حالی که فرشتگان خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر شما گماشته شده‌اند و اعمال شما را می‌نویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که می‌کنید می‌دانند و می‌نویسند پس چیزی از اعمال شما بر ایشان پنهان نمی‌ماند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُم

عن التعری، فاستحبوا من ملائكة الله الذين معكم، الكرام الكاتبين، الذين لا يفارقونكم إلا عند ثلاث حالات: الغائط، والجنابة، والغسل، فإذا اغتسل أحدكم بالعراء فليستتر بثوبه أو بجرم حائط، أو ببيعة: خداوند عز وجل شما را از برهنه شدن نهی می کند پس از فرشتگان خداوند عز وجل که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمی شوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می کند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾

«بی گمان ابرار» یعنی: مؤمنان راستینی که کار نیک انجام می دهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای عزوجل پروا می کنند؛ «در نعمت اند» یعنی: در ناز و نعمت بهشتی قرار دارند «و بی گمان فجار» جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمی شود.

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾

«در روز جزا وارد آن می شوند» یعنی: این کفار فجار در روز جزایی که منکر آن بودند، وارد دوزخ می شوند و در کام شعله های سرکش آن، سختی ها می چشند و عذابها می بینند. امام رازی نقل کرده است که: «سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی عازم مکه بود و در راه مکه از مدینه می گذشت پس در دیداری که با ابوحازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند عز وجل چگونه است؟ ابوحازم گفت: اما نیکوکار؛ او همانند شخص سفر کرده ای است که از سفر نزد خانواده اش برمی گردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می شود. راوی می گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش می دانستم که خدای سبحان با ما چه می کند؟! ابوحازم گفت: این کار ساده ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند عز وجل

عرضه بدار، آن وقت می‌دانی که او با تو چه خواهد کرد. سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا ﷻ آمده است؟ ابو حازم گفت: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۴﴾. سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند ﷻ در کجاست؟ ابو حازم پاسخ داد: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾: بی‌گمان رحمت خداوند ﷻ به نیکوکاران نزدیک است» (اعراف/۵۶).

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِعَائِينَ ﴿۱۳﴾

«و از آن غایب نیستند» یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به سر می‌برند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿۱۷﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿۱۸﴾

«و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ باز چه دانی که روز جزا چیست؟» تکرار سؤال برای بزرگ نمودن، تفخیم شأن و هولناک نمایاندن قیامت است.

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿۱۹﴾

«روزی است که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آن خداوند است» یعنی: هیچ کس - هر که باشد - اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند ﷻ پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری انجام دهد. و هر چند کار در دنیا نیز چنین است ولی مراد این است که در آخرت کسی در امر فرمانروایی با حق تعالی کشمکش نمی‌کند و او در این روز هیچ کس را مالک چیزی از امور نمی‌گرداند چنان که در دنیا مالک آن گردانید. در حدیث شریف آمده است: «ای بنی‌هاشم! خویشان را از دوزخ

برهانید زیرا من از جانب خدا عز وجل برای شما صاحب اختیار چیزی نیستم». یعنی نمی توانم به شما نفعی برسانم.

﴿سوره مطفین﴾

مکی است و دارای (۳۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾، مطفین نامیده شد. مطفین کسانی اند که در پیمانہ و وزن، به طرف زیان وارد می کنند. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، مردم مدینه از پلیدترین کسان در امر وزن و پیمانہ بودند پس خدای عزوجل سوره: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾ را نازل کرد و بعد از آن، آنان در وزن و پیمانہ به راستی و انصاف و استقامت گراییدند.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ ﴿۱﴾

«وای بر مطفین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانہ می کاهند. تطفیف: از طفیف یعنی «اندک» و از طف، یعنی «کناره یک چیز» برگرفته شده است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانہ یا وزن است و مطفف کسی است که از حق طرف معامله خویش با کم کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می کاهد. بعید نیست که برخی از این کم فروشان دوترازو، یا دو پیمانہ داشته اند که با یکی از آنها برای مردم وزن، یا پیمانہ می کرده اند و با دیگری برای خود. یعنی: چون می ستانند، افزونتر می سنجیدند و چون می دادند، کم می سنجیدند چنان که می فرماید:

الَّذِينَ إِذَا أَكَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿۲﴾

«کسانی که چون از مردمان پیمانہ می ستانند، تمام می ستانند» یعنی: کسانی که چون برای خود پیمایند، با سخت گیری در پیمانہ و وزن، تمام می گیرند؛

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾

«و چون برای آنان پیمانۀ دهند یا وزن کنند، به آنان زیان می‌رسانند» یعنی: چون برای دیگران پیمانۀ دهند یا وزن کنند، وزن و پیمانۀ را کم می‌دهند. شیخ ابوالقاسم قشیری رحمته الله می‌گوید: «لفظ مظف شامل کم کردن در وزن و پیمانۀ، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه می‌شود پس هر کس که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می‌بیند اما عیب خود را نمی‌بیند، او نیز مظف است و هر کس که حق خود را از مردم می‌طلبد اما حقوق آنان را نمی‌دهد، او نیز از این جمله است. پس جوانمرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقی نمی‌طلبد». شایان ذکر است که خداوند عز وجل قوم شعیب الکلبیة را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانۀ زیان می‌رسانیدند بعد از آن که شعیب الکلبیة مکررا آنان را نصیحت کرد: ﴿ وَيَقَوْمِ أَتُفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۗ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ... ﴾ «هود / ۸۵» که تفسیر و بیان آن گذشت.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سوره را بر مردم مدینه تلاوت کردند و سپس فرمودند: «خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط عليهم عدوهم وما حکموا بغیر ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشه إلا فشا فيهم الموت ولا طففوا المکیال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنين ولا منعوا الزکاة إلا حبس عنهم المطر: پنج چیز در برابر پنج چیز قرار دارد:

۱ - هیچ قومی عهد خویش را نشکستند مگر این که دشمنشان بر آنان مسلط گردانیده شد.

۲ - هیچ قومی به غیر آنچه که خدای عزوجل نازل نموده حکم نکردند مگر این که فقر در میانشان شیوع و گسترش یافت.

۳ - فحشا در میان هیچ قومی شیوع نیافت مگر این که مرگ و میر در میانشان گسترش پیدا کرد.

۴ - هیچ قومی در پیمانۀ کم ندادند مگر این که از رویش نباتات و رستنی‌ها باز داشته شدند و قحطی بر آنان مسلط گردانیده شد.

۵ - هیچ قومی زکات را باز نداشتند مگر این که باران از آنان باز داشته شد.

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾

«مگر آنان نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد؟» یعنی: آیا کسانی که مرتکب چنین کارهایی می‌شوند، این اندیشه در خاطرشان خطور نمی‌کند که برانگیختنی هستند و آن‌گاه از آنچه می‌کنند، مورد پرسش قرار خواهند گرفت؟ چرا در این امر تدبیر و اندیشه نکردند تا سرانجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس (أَلَا يَظُنُّ) سؤالی است از سر توبیخ و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره‌ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمی‌کند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾

آری! آیا یقین نداشته‌اند که برانگیخته خواهند شد؛ «در روزی بزرگ» که روز قیامت است. پس روز قیامت بدان جهت بزرگ است که امور و رخدادهای بزرگی در آن به وقوع می‌پیوندد؛ از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

«روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان به پای ایستند» به انتظار فرمان او یا به انتظار جزا یا حسابش. این تعبیر خود بر بزرگی و فزونی گناه کم‌فروشان و درستی مجازات آنان دلالت می‌کند زیرا این کار، خیانت در امانت و خوردن حق دیگران

است. پس ملاحظه کنیم که خدای سبحان انواعی از تهدید را در این آیات با هم جمع کرده است.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ ﴿٧﴾

«نه چنین است» کلا: برای ردع و تنبیه آنان از کم‌فروشی و نیز تنبیه و زجر بر تکذیب روز جزا نسبت به کافر، یا غفلت از رستخیز و حساب نسبت به مؤمن است «بی‌گمان نامه فجار در سجین است» یعنی: فجار نافرمان بدکار و من جمله کاهندگان حقوق مردم در پیمان و وزن، در پرونده (سجل) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾

«و تو چه دانی که سجین چیست» این سؤال برای بزرگ‌نمایاندن و هولناک نشان دادن جهنم است و به ما بعد خود یعنی به این فرموده حق تعالی ارتباطی ندارد: «کتابی است نوشته شده» یعنی: کتابی که نامهای فجار دوزخی در آن ثبت شده است، کتابی است نگاشته شده. به قولی: سجین کتابی است که جمع‌کننده اعمال شر صادر شده از شیاطین و کافران و فاسقان می‌باشد. پس سجین دیوان شر است که خداوند عَلَّمَهُ اعمال اشرار را در آن تدوین کرده است و از سجن به معنی زندان است زیرا آن کتاب، سبب زندانی شدن و تنگ شدن کار بر اشرار در جهنم می‌شود. به قولی دیگر: سجین در اصل سجیل و مشتق از سجل است که کتاب اعمال می‌باشد. به قولی دیگر: سجین مکانی است در اسفل‌السافلین و بنابراین تفسیر، (کتاب مرقوم) تفسیر سجین نیست بلکه تقدیر سخن چنین می‌شود: «نه چنین است بلکه کتاب نافرمانان در سجین است».

وَلِیُّ یَوْمِئِذٍ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾

«وای بر تکذیب کنندگان در آن روز» یعنی: وای در روز قیامت بر کسانی که زنده شدن پس از مرگ را دروغ شمرده و پیام پیام‌آوران الهی را به‌انکار گرفته‌اند؛

الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ ﴿١١﴾

«همان کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند» و منکر آند.

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

«و جز هر تجاوز پیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد» یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حد گذشته و در به کارگیری اسباب آن فرورفته است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

إِذْ أَنْتَلَى عَلَيْهِ آيَاتِنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

«همان که چون آیات ما» که بر محمد ﷺ نازل کرده‌ایم؛ «بر او خوانده شود، گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: داستانهای واهی و بی‌اساسشان است که آنها را بر ساخته و آرایش و پیرایش داده‌اند.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

«نه چنین است» کلا: تنبیه، هشدار و تکذیبی است بر این تجاوزگران گناه‌کار از گفتن چنین سخنان باطلی «بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دل‌هایشان زنگار بسته است» یعنی: گناهان و نافرمانی‌هایشان بسیار گشته و دل‌هایشان را فراگرفته است پس این گناهان زنگاری است که دل‌هایشان را در خود پوشانده است، از این رو حق را انکار می‌کنند. حسن می‌گوید: «رین: زنگار» گناه بر بالای گناه است تا بدانجا که بسیاری گناهان دل را نابینا و آن را سیاه می‌گرداند اما «طبع» این است که بر دل‌هایشان مهر گذاشته شود که این سخت‌تر از زنگار است. در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن العبد إذا أذنب ذنبا نكتت في قلبه نكتة سوداء، فإن تاب ونزع واستغفر صقل قلبه وإن عاد زادت حتى تغلف قلبه، فذلك الران الذي ذكره الله سبحانه في القرآن: چون بنده مرتکب گناهی شود، در

قلب وی نقطه سیاهی کوبیده می‌شود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده می‌شود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده می‌شود تا آن‌که قلبش را در غلافی فرو می‌برد. پس این همان رین (زنگاری) است که خدای سبحان از آن در قرآن یاد کرده است».

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ ﴿١٥﴾

«نه چنین است» زهی پندار باطل که آنان به هم می‌بافند؛ «در حقیقت آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوبند» یعنی: کفار از دیدار پروردگارشان در روز قیامت محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته می‌شوند لذا مانند مؤمنان به سوی حق تعالی نمی‌نگرند پس چنان‌که در دنیا از توحید و یگانه‌پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب می‌باشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند».

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾

«سپس آنان یقیناً در دوزخ درآیند» و هم‌آغوش آن گردند و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت‌تر از خوار کردن و محروم نمودنشان از آن کرامت است.

ثُمَّ قَالَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾

«سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید» یعنی: نگاهبانان جهنم از سر توییخ و سرکوفت‌زدن به آنان می‌گویند: این همان چیزی است که شما در دنیا آن را به دروغ می‌گرفتید پس اینک آن را بنگرید و بچشید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنِ ﴿١٨﴾

آن‌گاه خداوند عَلَّامٌ از آنچه که برای نیکان آماده کرده‌است چنین سخن می‌گوید: «در حقیقت کتاب ابرار در علیین است» یعنی: ایشان در زمره اهل علیین نوشته شده‌اند. ابرار: فرمانبرداران نیکوکارند.

وَمَا آذْرَبَكَ مَا عَلَيْنِ ﴿١٩﴾

«و تو چه دانی که علیین چیست» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! چه چیز تو را آگاه ساخت که علیین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ نمایاندن شأن علیین است؛

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾

«کتابی است نوشته شده» یعنی: علیین کتابی است که نامهای بهشتیان در آن نوشته شده‌است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علیین نام خود بهشت یا بلندیهایی آن نیز هست.

يَسْهَرُهُ الْمُرُؤُونَ ﴿٢١﴾

«که مقربان شاهد آند» یعنی: فرشتگان، نزدیک آن کتاب نوشته شده حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. یا معنی این است: فرشتگان در روز قیامت بر آنچه که در آن کتاب است، گواهی می‌دهند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾

«بی‌گمان نیکان در نعمت باشند» یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

عَلَى الْأَرْيَافِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾

آری! نیکان غرق در نعمت «بر تختها نشسته‌اند» ارائک: تختها و اورنگهای سراپرده‌های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمی‌شود مگر آن‌گاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه‌ای قرار داشته باشد که به پرده‌ها و آرایش‌ها آراسته باشد «می‌نگرند» به‌سوی آنچه که خدای عزوجل برایشان از ناز و نعمتها و اکرام و اعزازها آماده کرده است. یا معنی این است: می‌نگرند به‌سوی ذات ذوالجلال.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾

«در چهره‌هایشان تازگی ناز و نعمت را می‌شناسی» یعنی: چون ایشان را بینی، می‌دانی که از اهل ناز و نعمت‌اند، به‌سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می‌بینی زیرا خداوند ﷻ در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾

«از رحیق مختوم نوشانیده شوند» رحیق: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند. مختوم: آن است که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این‌که دستی به آن برسد، محفوظ و بازداشته شده است تا آن‌که نیکان خود مهر آن را بر می‌دارند.

خِتَمُهُمْ مِنْ مَسْكِ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿٢٦﴾

«مهر آن از مشک است» یعنی: آخرین طعم آن باده بهشتی، بوی مشک است و چون شخص نوشنده دهانش را از آخرین جرعه آن بردارد، بوی آن را همچون بوی مشک می‌یابد. یا معنی این است: ظرفهای بهشت، اعم از جامها و کوزه‌های آن با مشک مهر زده شده است «و مشتاقان باید در این امر بر یک‌دیگر پیشی گیرند» تنافس: مشاجره

و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت می کند، بر آن بخل می ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش درمی آورد. در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند عز و جلاله در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند عز و جلاله او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند عز و جلاله او را از لباسهای سبز بهشتی می‌پوشاند».

وَمِنْ أَجْلِهُ مِنَ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾

«و آمیزه آن از تسنیم است» یعنی: آمیزه آن شراب سر به مهر، از تسنیم است. تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده می‌شود و بهترین شرابهای بهشت است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾

«چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند» یعنی: رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جامهای خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقربان از آن به‌طور خالص می‌نوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

۱ - شرابی است سر به مهر.

۲ - مهر آن از مشک است.

۳ - در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.

۴ - آمیزه آن از تسنیم است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقربان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جامهایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطر می‌کنند».

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٣١﴾

«بی‌گمان کسانی که جرم می‌کردند، به مؤمنان می‌خندیدند» یعنی: مؤمنان را در دنیا مسخره می‌کردند و به ریشخند می‌گرفتند. مراد از آنان: کفار قریش و دیگر کفارند. علما در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولیدبن مغیره و عاصی بن وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار می‌دادند. در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب علیه السلام با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آن‌گاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن‌که علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسد، این آیه نازل شد.

وَإِذَا مَرَأُوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ ﴿٣٢﴾

«و چون از کنارشان می‌گذشتند، با هم اشاره چشم و ابرو رد و بدل می‌کردند» به منظور تحقیر، تمسخر و عیب‌جویی ایشان از این‌که مسلمان گردیده‌اند. غمز: فروافگندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شر دیگری است ولی اکثرا این کار به منظور شر و بدی انجام می‌گیرد.

وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣٣﴾

«و هنگامی که» کفار «نزد خانواده خود بازمی‌گشتند» از مجالس و محافل خود؛ «بازمی‌گشتند شادمان» از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرار داده‌اند. یا چون به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند، هر ناز و نعمتی را که می‌خواستند در آنها می‌یافتند. البته دادن این ناز و نعمت برایشان «استدراج» بود.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٣﴾

«و چون» کافران «مؤمنان را می دیدند، می گفتند: همانا اینان گمراهند» در پیروی خود از محمد ﷺ و تمسک به آنچه که او آورده است و فروگذاشتن نعمتها و لذتهای نقد و آماده دنیا.

وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ ﴿٣٣﴾

«و حال آن که بر آنان نگهبان فرستاده نشده بودند» یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان بازرس گمارده نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمالشان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عیبجویی دیگران برایشان سزاوارتر بود.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾

«حال امروز» یعنی: در روز آخرت «مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند» آن گاه که آنان را در عذاب الهی خوار و ورشکسته و بی مقدار می بینند.

عَلَى الْأَرْآئِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾

«بر تختها نشسته نظاره می کنند» یعنی: درحالی که مؤمنان در ناز و نعمت و با فرو شکوهی چشم نواز بر تختهای مکمل و اورنگهای مجلل تکیه داده اند، به سوی دشمنان خدای عزوجل می نگرند که در دوزخ عذاب می شوند. کعب می گوید: «در میان بهشت و دوزخ روزنه هایی است پس چون مؤمن بخواهد که به سوی دشمنی که در دنیا داشته است بنگرد، از برخی از این روزنه ها سر می کشد». یا معنی این است: مؤمنان بر تختها نشسته به سوی پروردگار عزوجل خویش می نگرند.

هَلْ تُؤَبِّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«آیا کافران در برابر آنچه کرده بودند جزا داده شدند؟» استفهام تقریری است. یعنی آری! به کفار در برابر تمسخر و استهزایشان در دنیا نسبت به مؤمنان، جزا نازل گردید. ثواب: آنچه که بر بنده در برابر عملش داده می‌شود و در خیر و شر هر دو به کار می‌رود. گویی خداوند عز وجله به مؤمنان می‌گوید: آیا کفار را در برابر اعمالشان و از آن جمله تمسخر و خندیدن به شما مؤمنان جزا دادیم یا خیر؟ پس این سخن بر شادمانی مؤمنان می‌افزاید زیرا نمایانگر حرمت نهادن بیشتر به آنان و سبک انگاشتن و بی‌مقدار نشان دادن دشمنانشان است.

﴿سوره انشقاق﴾

مکی است و دارای (۲۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انشقاق» نامیده شد که خداوند ﷻ آن را با این فرموده‌اش: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی هول و هراس عظیم قیامت می‌باشد. فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: با رسول خدا ﷺ در هنگام تلاوت: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ و ﴿أَقْرَأَ بِأَسْرَرِكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ سجده کردیم.

﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ (۱)

«آن‌گاه که آسمان از هم بشکافتد» و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است.

﴿وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴾ (۲)

«و گوش بسپارد به فرمان پروردگار خود» یعنی: آسمان پروردگار خود را در شکافته شدن فرمان برد. «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن‌پذیری از آن است «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ (۳)

«و آن‌گاه که زمین کشیده شود» یعنی: زمین هموار و مسطح ساخته شده و کوه‌های آن درهم کوبیده شود تا بدانجا که همچون دشت همواری گردد.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَنَخَلَتْ ﴿٤﴾

«و آنچه را که در آن است، بیرون افگند» یعنی: زمین آنچه را که در دل آن از مردگان، گنجها و دفينه‌هاست، بیرون افگند «و تهی شود» از مردگان و از اعمالشان بیزاری جوید تا حق تعالی فرمان خویش را در آنان نافذ گرداند. البته زمین در این تخلیه کردن و تهی شدن جهد تمام می‌کند تا بدانجا که در درون آن هیچ چیزی باقی نمی‌ماند.

وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّت ﴿٥﴾

«و» زمین «به امر پروردگارش گوش بسپارد» و از او فرمان برد «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، تهی شود و به امر پروردگار عزوجل گوش بسپارد و فرمان برد.

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمَلَقِيهِ ﴿٦﴾

«هان ای انسان» مراد جنس انسان است. پس این خطاب مؤمن و کافر هر دو را شامل می‌شود «حقا که تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای» یعنی: تو در عملت، به‌سوی پروردگارت یا به‌سوی ملاقات پروردگارت به کوششی تمام و رنجی فراوان کوشیده‌ای «پس او را ملاقات خواهی کرد» یعنی: به‌زودی با عملت به لقای پروردگارت خواهی رسید، که این ملاقات همانا مرگ انسان است. یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی کرد، چه خیر باشد و چه شر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قال جبرئيل: يا محمد، عش ما شئت فإنك ميت وأحبب ما شئت فإنك مفارقة واعمل ما شئت فإنك ملاقيه: جبرئيل گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ﴿٧﴾

«اما هر کس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود» و آنان مؤمنانند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود.

فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾

«پس زودا که با او حساب کنند حسابی بس آسان» یعنی: مؤمن در برابر نیکی‌های خود پاداش داده می‌شود و گناهان و بدیهایش نیز بر او ارائه می‌شود اما خداوند عَزَّ وَجَلَّ بی‌آن‌که در آنها با او حسابرسی شود، آنها را می‌آمرزد و این است همان حساب آسان. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من نوقش الحساب عذب: هر کس که در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتم؛ مگر خداوند عَزَّ وَجَلَّ خود نمی‌فرماید: فسوف يحاسب حسابا يسيرا: زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ فرمودند: لیس ذلك بالحساب، ولكن ذلك العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب: این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هر کس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود».

وَيَقْلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩﴾

«و به‌سوی خانواده‌اش بازگردد» یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به‌سوی آن عده از اعضای خانواده خود - از زنان و فرزندان - که در بهشت به‌سر می‌برند، بازمی‌گردد. یا به‌سوی کسانی از حور عین بازمی‌گردد که خدای عزوجل برای او در بهشت آماده کرده است در حالی که «شادمان» و خوشحال و خرم است از خیر و نعمت و کرامتی که به او داده شده است. پس بار خدایا! ما را از زمره ایشان بگردان.

وَأَمَّا مَنْ أُوِّيَ كِتْبَهُ وَرَأَى ظَهْرَهُ ﴿١٠﴾

«و اما هر کس که کارنامه‌اش از پشت سرش به او داده شود» بدان جهت که دست راستش در غل و زنجیر به گردنش آویخته و دست چپش هم به پشت سرش آویخته است؛

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ﴿١١﴾

«زودا که هلاک خویش خواهد» یعنی: چون نامه اعمالش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! ای مرگ به دادم برس! ثبور: نابودی و هلاکت است.

وَيَصَلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾

«و در آتش افروخته درآید» و سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿١٣﴾

«هرآینه او در میان خانواده خود شادمان بود» یعنی: او در دنیا با پیروی از هوسها و سوار شدن بر مرکب شهوتهای خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، آزمند و گردنکش بود بدان جهت که فکر آخرت هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴿١٤﴾

«او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت» یعنی: سبب این شادمانی وی در میان خانواده‌اش این گمان و پندار وی بود که هرگز به سوی خداوند عز وجل باز نمی‌گردد و برای حساب و عقاب برانگیخته نمی‌شود.

بَلِّغْ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهٖ بَصِيرًا ﴿١٥﴾

«نه چنان است» که او پنداشته بود بلکه او به‌سوی پروردگارش بازگشت و بعد از مرگ برانگیخته شد «بی‌گمان پروردگارش به او» و اعمالش «بینا بود» و دانا زیرا هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مجازات می‌کند.

فَلَا أَسْئِمُ بِالشَّفَقِ ﴿١٦﴾

«پس سوگند می‌خورم به شفق» شفق: سرخی‌ای است که بعد از غروب خورشید تا وقت نماز عشاء در افق نمایان می‌شود. امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقت و نازکی آن شفق نامیدند پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

وَأَيْلِيلٍ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾

«و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده است» یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و در پیچانده است زیرا شب پراکنده‌گان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرک خویش به همه‌جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه‌چیز به ماوی و مسکن خویش جای می‌گیرد.

وَالْقَمَرَ إِذَا أَسَقَ ﴿١٨﴾

«و سوگند به ماه چون تمام شود» اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است که این حالت را بدر می‌نامند و در نیمه ماه قمری رخ می‌دهد.

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ﴿١١﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که قطعا از حالی به حالی دیگر درآیید» چون حالات توانگری و فقر، مرگ و زندگی، حشر و حساب و ورود به بهشت یا دوزخ. یا مراد، گذر کفار بعد از مرگ از حالی به حالی سخت تر از آن است زیرا آنان از سؤال نکیر و منکر گرفته تا افتادن در دوزخ، طبقه در طبقه و فرودی پس از فرود دیگر در سختی‌هایی سخت قرار دارند.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند» به محمد ﷺ و به آنچه که از وحی و قرآن بر وی نازل شده است؟ با آن که موجبات ایمان به وی نیز فراهم است؟.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿٢١﴾

«و چون بر آنان قرآن خوانده می‌شود، سجده نمی‌کنند؟» یعنی: کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنان که امام ابوحنیفه رحمته الله با این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجده تلاوت در اینجا است.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ ﴿٢٢﴾

سپس حق تعالی سبب عدم ایمانشان را بیان کرده و می‌فرماید: «بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند» کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾

«و خداوند به آنچه در دل می‌دارند» از تکذیب و انکار و به آنچه که جمع می‌کنند از اعمال شایسته و بد «داناتر است» لذا کارشان بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾

«پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده» تعبیر مژده دادن به عذاب، از باب تهکم و تحقیر و استهزایشان است.

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» به دل‌های خویش «و کارهای شایسته کرده‌اند» به اعضای خویش «که آنان را پاداشی است بی‌منت» که بدان بر آنها منت گذاشته نمی‌شود. یا (غَيْرُ مَمْنُونٍ) به معنی ناکاسته، بی‌نقص و قطع‌نشدنی است.

﴿سوره بروج﴾

مکی است و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند ﷻ به آسمان دارای برجها، «بروج» نامیده شد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در نماز عشاء سوره «بروج» و ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ را می خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم ﷺ و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوتهای الهی ستیزه گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین گونه از منکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می زند، به طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به نام زرعه بن تیان اسعد حمیری معروف به ذنواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیت ایمان آورده اند پس با لشکریانی از قبیله حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می کنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش می افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افکندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره گر این صحنه ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذنواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن کثیر مشرک بود.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾

«سوگند به آسمان دارای برجها» مراد از برجها، ستارگان عظیم است. به قولی: مراد منازل سیارگان دوازده‌گانه است که دارای دوازده برج‌اند و خورشید هر یک از آنها را در یک ماه می‌پیماید زیرا شش برج از برجهای خورشید در شمال خط استوا و شش برج در جنوب آن قرار دارد، برجهایی که در شمال آن قرار دارد، عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله. و برجهایی که در جنوب آن قرار دارد، عبارت است از: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که خورشید سه برج اول شمالی را در سه ماه طی می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل زمستان است. ولی ماه هر یک از آنها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست‌وهشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.

اما اگر مراد از «بروج» ستارگان بزرگ باشد، باید گفت که این ستارگان از تحت حصر و شمار بشر بیرونند. این ستارگان نسبت به زمین در ابعاد و مسافتهای هولناکی قرار دارند به طوری که نور برخی از آنها بعد از یک و نیم میلیون سال نوری به زمین می‌رسد با علم به این که سرعت حرکت نور، سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾

«و سوگند به روز موعود» یعنی: روزی که تحقق آن وعده داده شده است؛ و آن روز قیامت می‌باشد.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾

«و سوگند به شاهد و مشهود» مراد از شاهد کسانی از خلائق‌اند که در راه خدا ﷻ کشته شده‌اند و در روز قیامت گواهی می‌دهند و مراد از مشهود، جرایم و جنایات زشت و هولناکی است که مجرمان علیه گواهان مرتکب شده‌اند و گواهان علیه مجرمان

بدانها گواهی می دهند؛ چنان که در داستان اصحاب اخدود آمده است. به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده ای به آنچه که در آن عمل کرده است، گواهی می دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج اند و فرشتگان در آن حاضر می شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی هایی است که مردم در روز قیامت می بینند. و جواب قسم محذوف است که آیه بعد بر آن دلالت می کند:

قُلْ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ ﴿٤﴾

«هلاک شدند اصحاب اخدود» یعنی: آنها مورد لعنت قرار گرفتند. گویی فرمود: سوگند به این چیزها که آنان ملعونند. اصحاب اخدود، صاحبان گودال پرآتشی بودند که گروهی از مؤمنان نجران یمن را در آن افکندند چنان که گذشت. اخدود: گودال و خندق مستطیلی است که در زمین کنده شده است و جمع آن اخادید است.

النَّارِ ذَاتِ الْوُوقُودِ ﴿٥﴾

«همان آتش دارای هیزم بسیار» وقود: هیزمی است که بدان آتش برافروخته می شود.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

«آن گاه که آنان بالای آن گودال نشسته بودند» یعنی: مورد لعنت قرار گرفتند آن گاه که گرداگرد آن گودال بر صندلی ها نشسته و نظاره گر سوختن مؤمنان بودند.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾

«و آنان» یعنی: آن پادشاه کافر و یارانش که گودال را کنده و آن را از آتش پر کردند؛ «به آنچه با مؤمنان می کردند» از افگندنشان در آتش «گواهی می دهند» در روز قیامت. پس زبانها، دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می دهد. یا آنها شاهد و ناظر این عمل خود با مؤمنان بودند و تماشای این صحنه فجیع، نشان دهنده تمایلشان به دیدن عذاب مؤمنان بود.

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾

«و بر آنان عیب نگرفتند، جز این که به خداوند غالب ستوده ایمان آورده بودند»
پس در واقع، گناه یا عیب یا جرمی در میان نبود و عیب ایشان به پندار آنها همین
ایمان آوردنشان به حق بود.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾

«همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» پس هر کس دارای
چنین شأن و شوکتی باشد، قطعا او شایسته آن است که بندگان به وی ایمان آورده و او
را به یگانگی مورد پرستش قرار دهند «و خداوند بر همه چیز گواه است» و از جمله
به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی ماند. البته این
وعیدی سخت برای گودال افروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به خاطر دین
خود مورد عذاب قرار گرفتند.

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾

«همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب کردند» یعنی: ایشان را در آتش
سوزانده و در دینشان مورد آزار قرار دادند تا از آن برگردند؛ و هیچ انتخاب دیگری
جز این که به خدای سبحان کفر ورزند در برابر ایشان قرار ندادند «سپس توبه نکردند»
از این عملکرد زشت و بازنگشتند از کفر و آزار و رفتار ناپسند خویش؛ «پس برای
آنان است عذاب جهنم» در آخرت به سبب کفرشان «و برای آنان است عذاب
سوزان» یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب،
عذاب سوزان می باشد؛ به سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن
بصری رضی الله عنه می گوید: «بنگرید به سوی بحز بی کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در
حالی که آنها دوستانش را کشتند اما او بازهم آنان را به سوی توبه و مغفرت
فرامی خواند».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» که از جمله آنان کسانی اند که بر آتش افروخته آن گودالها صبر و شکیبایی کرده و بر دین خود پایدار ماندند و به شرک و کفر بازنگشتند؛ «ایشان را بوستانهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است» به سبب ایمان و کردار شایسته‌شان «این» چیزی که ذکر شد؛ «رستگاری بزرگ است» که هیچ فوز و فلاحی با آن برابر نیست و هیچ رستگاری و نعمتی با آن قابل مقایسه نمی‌باشد.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هر چند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت: آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ آن صحابی گفت: آری! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در پاسخش فرمود: نه، من چنین گواهی‌ای در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول خدا ﷺ رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه رهایش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد».

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾

«بی‌گمان عذاب پروردگارت سخت سنگین است» یعنی: عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین است، مانند این ستمگران و مستبدانی که داستان‌شان گذشت. بطش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آن‌که مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ ﴿١٣﴾

«همانا او آفرینش را آغاز می‌کند و باز می‌گرداند» یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که خلق را اولاً در دنیا می‌آفریند و باز آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده می‌کند.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾

«و اوست آن آمرزنده دوستدار» یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش در گذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد و او بسیار دوستدار فرمانبرداران و اولیائش می‌باشد. یا او خود دوست داشتنی است.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾

«اوست صاحب عرش، گرامی قدر است» یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است. مجد: نهایت کرم و فضل است و مجد حق تعالی، علو و عظمت اوست.

فَقَالَ لِمَا يَأْتِيهِ ﴿١٦﴾

«فعال ما یرید است» یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند، حکم او را هیچ پی‌جویی نیست و از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

هَلْ أُنْتَك حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾

«آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟» یعنی: ای محمد ﷺ! آیا خبر و داستان گروههای کافری که تکذیب کننده پیامبرانشان بوده‌اند، به تو رسیده است همان پیامبرانی که گروههای کافر برای مبارزه و نبرد علیه آنان لشکرها گرد می‌آوردند؟

هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول خدا ﷺ است و این که می‌باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین علیهم‌السلام صبر کردند.

فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾

خبر «فرعون و ثمود» مراد از خبر آنان، کفر و عنادی است که از آنان روی داد و عذابی است که بر آنان فرود آمد. مراد از فرعون؛ خود او و لشکریانش هستند. یعنی: لشکرهايي که در آيه قبل ذکر کردیم، همین‌ها بودند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾

«بلکه کافران در انکارند» یعنی: بلکه این گروه مشرکان عرب در مورد رسالت و دعوت حقی که آورده‌ای، در انکار و تکذیب سختی قرار دارند پس اینان از کفار پیشین عبرت نگرفتند چرا که بی‌پروا راهشان را دنبال می‌کنند. مراد این است که: حال کفار قریش از حال امت‌های کافر پیشین تعجب برانگیزتر است زیرا کفار قریش هم داستان‌های امت‌های پیشین را شنیده‌اند و هم آثار و نشانه‌های بر بادی و هلاکت آنان را دیده‌اند اما با این وجود، تکذیبی سخت‌تر از تکذیب و انکار آنان را در پیش گرفتند.

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾

«و خداوند از گرداگرد آنان محیط است» یعنی: او تواناست بر این که به آنان همانند عذابی را که بر گروه‌های کافر پیشین فرود آورد، فرود آورد.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾

«بلکه این قرآنی» که کافران تکذیبش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و برکت می‌باشد پس چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست.

فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

«در لوحی محفوظ است» یعنی: قرآن در لوح محفوظ که کتاب مادر (ام‌الکتاب) است نوشته شده، لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می‌باشد. پس هرگاه قرآن دارای چنین شأن و جایگاهی است، دیگر چگونه کافران آن را انکار و شکاکان در آن شک می‌ورزند.

﴿سوره طارق﴾

مکی است و دارای (۱۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ که تفسیر آن می آید، «طارق» نامیده شد.

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ (۱)

«سوگند به آسمان و سوگند به طارق» طارق: ستاره است و به آن طارق می گویند؛ زیرا در شب پدیدار گشته و در روز پنهان می شود. پس هرآنچه که در شب پدیدار شود، طارق است. این معنی را حدیث شریف رسول خدا ﷺ تأیید می کند که در دعای خویش فرمودند: «أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار، إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن: پروردگارا! به تو از شر پیش آمدهای ناگوار شب و روز پناه می برم مگر پیش آمدی که به خیر می آید، ای رحمان». اعراب می گویند «طرق الباب: در را کوبید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ نهی کردند از این که مرد مسافر شب هنگام به طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده اش فرود آید.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾ (۲)

«و تو چه دانی که طارق چیست» یعنی: چه دانی که آن اختر شبگرد چیست؟ مراد تهویل و تفخیم شأن آن اختر است، گویی بشر حقیقت آن ستاره درخشان در دوردستهای آسمانها را درک نمی کند. سفیان بن عیینه گفته است: «هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما ادراک) آمده است، از جمله اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه کرده است و هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما یدرک) آمده، مربوط به اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه نکرده است». سپس خداوند ﷻ «طارق» را با این فرموده اش تفسیر می کند:

التَّجْمُ الثَّقَابُ ﴿٢﴾

«ستاره درخشان است» ثاقب: درخششی است بسیار شدید که تاریکی شب را به شدت درهم دریده و پرتو خویش را به افق می‌فرستد. احتمال دارد که مراد از طروق آن، برخورد نور آن با جو زمین باشد زیرا واضح است که رسیدن نور برخی از ستاره‌ها به جو زمین، زمان طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که گاهی به هزاران سال نوری می‌رسد.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾

«هیچ کس نیست مگر این که نگاهبانی بر او گماشته شده است» این آیه جواب هر دو سوگند قبلی است. فرشتگان نگاهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگاهبانی‌اش می‌کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هر چند نگاهبان در حقیقت خدای عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگاهبانی او می‌باشد زیرا نگاهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾

«پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟» یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند عَلَّامٌ را بر آنچه که فروتر از آن است - مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ - را بداند. و جواب سؤال این است:

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾

«از آب جهنده‌ای» که در رحم ریخته می‌شود «آفریده شده است» و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هر دو آب را در یک لفظ ذکر کرد، از آن رو که هر دو آب به هم آمیخته می‌شوند.

عکرمه در بیان سبب نزول آیه کریمه: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ می گوید: آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلدۀ جمحی نازل شد که از بس نیروند و پهلوان بود، بر روی پوست گاوی می‌ایستاد و می‌گفت: ای گروه قریش! هر کس مرا از روی آن برکند، این مقدار جایزه دارد! و می‌گفت: محمد گمان می‌کند که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند پس حساب ده تن از آنان با من؛ و شما همه نه تن دیگر را دفع کنید.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾

«که» آن آب جهنده «از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می‌آید» به این ترتیب، فرزند از هر دو آب به وجود می‌آید. ترائب: استخوانهای سینه زن است. به‌قولی معنی آیه این است: آن آب جهنده از تمام اجزای بدن بیرون می‌آید. در این صورت، مراد آیه از آب خارج شده از سینه زن، آبی است که از خون موجود در عروق و بافت‌هایی که به سینه‌ها فرود می‌آید، تشکیل شده است و از آنجا که پشت مرد و سینه زن نزدیکترین بافت‌های آب منی هستند، از این جهت به یادآوری مخصوص گردیده‌اند اما در حقیقت همه اجزای بدن در تکوین و ساختن آب منی سهم دارند. شایان ذکر است که خصیه مرد و تخمدان زن که محل استقرار نطفه هستند، هر دو در جوار کلیه‌ها قرار گرفته‌اند و موقعیت آنها تقریباً در پشت و سینه و نیمه ستون فقرات می‌باشد.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾

«بی‌گمان او بر بازگرداندن وی به خوبی تواناست» یعنی: قطعاً خدای سبحان بردگربار آفریدن انسان با زنده کردن وی پس از مرگ تواناست. مقاتل در معنی آیه می‌گوید: «مراد این است که اگر بخواهیم او را از بزرگسالی به جوانی، از جوانی به کودکی و از کودکی به حال نطفه برمی‌گردانیم». اگر نیک تأمل کنیم به خوبی درمی‌یابیم که مبدأ خود دلیل معاد است زیرا پیدایش انسان به سبب اجتماع و بهم آمدن اجزایی است که در بدن والدین متفرق و پراکنده بوده‌اند پس هرگاه خدای آفریننده بر

گردآوردن این اجزای پراکنده قادر است تا بدانجا که از این اجزا انسانی تمام را می‌آفریند، بی‌گمان او بعد از مرگ انسان و پراکنده شدن اجزای بدن وی نیز بر گرد آوردن این اجزا و تجدید ساماندهی آنها توانا می‌باشد.

يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾

«آن روز که رازها همه فاش شود» یعنی: خداوند عَلَّامٌ انسان را در روزی از نو می‌آفریند که رازها از پرده برون افتد و در محک سنجش و در معرض داوری قرار داده شود. سرائر: آنچه که در دلها از عقاید، نیات و غیره پنهان داشته می‌شود. پس در این هنگام است که نیک و بد این رازها از هم متمایز گشته و همه چیز به صورت شفاف و روشن شناخته می‌شود.

فَاللَّهُ مِنَ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾

«پس آن‌گاه او را نه نیرویی باشد و نه یآوری» یعنی: در آن روز، نه انسان قوت و نیرویی ذاتی دارد که خود را به وسیله آن از عذاب الهی برهاند و نه هم برایش یآوری است که نصرتش داده و او را از عذابی که بر وی فرود آمده است، نجات دهد.

وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الرَّجَمِ ﴿١١﴾

«و سوگند به آسمان بارش انگیز» رجع: برگردانیدن یک چیز به حالت اولیه آن است که مراد از آن در اینجا: باران می‌باشد زیرا باران از آسمان به سوی زمین برمی‌گردد و مجدداً از طریق تبدیل شدن به بخار به آسمان می‌رود و باز دوباره به زمین برمی‌گردد و همین طور رفت و برگشت آن تکرار می‌شود. پس اعجاز این آیه که به حقیقت علمی بزرگی اشاره می‌کند، روشن است.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّنِيعِ ﴿١٣﴾

«و سوگند به زمین شکافدار» که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و... شکافته می‌شود و این پدیده‌ها از آن بیرون می‌آیند.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿١٣﴾

جواب قسم این است: «در حقیقت قرآن سخنی قاطع است» که در میان حق و باطل فیصله می‌کند و جدایی می‌افکند.

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾

«و آن هزل نیست» یعنی: قرآن به بازی و شوخی نازل نشده است و لذا همه آن جدی است نه شوخی. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کتاب الله تبارک و تعالی: راه بیرون رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فیه نبأ من قبلکم، وخبر ما بعدکم، وحکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغى الهدى فی غیره أضله الله وهو حبل الله المتین، ونوره المبین، وهو الذکر الحکیم، وهو الصراط المستقیم، وهو الذی لا تزغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تشعب معه الآراء ولا یشعب منه العلماء ولا یملءه الأتقیاء ولا یخلق علی کثیره الرد ولا تنقضی عجائبه، هو الذی لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ من علم علمه سبق ومن قال به صدق، ومن حکم به عدل ومن عمل به أجر، ومن دعا إليه هدی إلى صراط مستقیم: در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و داوری در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردنکشی و استکبار فرو گذارد، خداوند جل جلاله او را کمرشکن می‌کند و هر کس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند جل جلاله او را گمراه می‌کند. قرآن ریسمان مستحکم خداوند جل جلاله و نور

مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی‌گیرند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه‌شاخه نمی‌شود، علما از آن سیر نمی‌شوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمی‌شود و عجایب و شگفتی‌های آن به‌پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به‌سوی رشد راه می‌نماید) «جن/۲ - ۱». هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به‌سوی قرآن دعوت کرد، به‌سوی راه راست هدایت شد.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾

«آنان نیرنگی می‌سگالند» یعنی: کافران با هدف بی‌اثر کردن دین حقی که رسول خدا ﷺ آورده‌است، مکر و نیرنگی سازمان می‌دهند؛

وَإِكِيدُوا ﴿١٦﴾

«و من نیز تدبیری می‌کنم» یعنی: من نیز آنان را از آنجا که نمی‌دانند، به استدراج می‌کشانم و آنان را در برابر نیرنگشان جزا می‌دهم.

فَهَلْ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ رُؤِيًا ﴿١٧﴾

«پس کافران را مهلت ده» یعنی: نابودی عاجل آنان را از خدای سبحان نخواه و به آنچه که حق تعالی در کارشان تدبیر می‌کند، راضی باش «واگذار آنان را» امهال: وا گذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلتشان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت‌باری بر آنان فرود خواهد آمد. تکرار فعل و تغییر بنیه ساختاری آن از «مهل» به «امهل»، برای مبالغه در تهدید کافران است و چون این مهلت به‌سر آمد، خداوند ﷻ آنان را در بدر گرفتار کرد و در فتح مکه جزیره‌العرب را از پلیدی شرک و بت‌پرستی پاک گردانید.

﴿سوره اعلی﴾

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده خداوند ﷻ: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (سوره «اعلی» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می شود. فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر رضی الله عنه آمده است که: «رسول خدا ﷺ در نمازهای عید و روز جمعه، سوره های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ را می خواندند و چه بسا که عید و جمعه در یکروز جمع می شد اما همین دو سوره را می خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ در نماز وتر، سوره های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می خواندند». علی رضی الله عنه روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ سوره اعلی را دوست داشتند».

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی نیست، با گفتن جمله: «سبحان ربی الاعلی» به پاکی یاد کن. به قولی معنی این است: نام پروردگار خود را با تعظیم و خشوع یاد کن و با احترام تمام از او نام ببر. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در سجده خویش قرار دهید». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آیه: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در رکوع خویش قرار دهید». مراد از «اعلی» این است که: خداوند ﷻ برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف کنندگان آن را وصف می کنند. علما گفته اند: برای خواننده این آیه مستحب است که چون آن را می خواند؛ «سبحان ربی الاعلی» بگوید چنان که رسول خدا ﷺ و جمع دیگری از صحابه و تابعین رضی الله عنهم این گونه می کردند.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾

آری! به پاکی یاد کن «همان» ذاتی را «که آفرید» همه خلق و همه اشیا را «پس سامان بخشید» آنها را در بهترین ساختار آنها؛ چنان که انسان را به اعتدال و استواری تمام آفرید، قامتش را نیکو و معتدل و فهمش را سامان بخشید و او را برای بر عهده گرفتن تکلیف آماده کرد.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾

«و همان که اندازه گیری کرد و راه نمود» یعنی: خداوند عَلَّامٌ جنس تمام پدیده‌ها و انواع، اوصاف، افعال، اقوال و آجال آنها را به اندازه آفرید پس هر یک از آنها را به سوی آنچه که از وی صدور می‌یابد و برایش سزاوار است راه نمود، زندگی موجودات را بر مبنای هدفی که برای آن آفریده شده‌اند میسر گردانید، به انسان امور دین و دنیا را الهام و او را به سوی راه و روشهای زندگی راهنمایی کرد، ارزاق و مواد مورد نیاز خلق را برایشان مقدر نمود، حیوانات وحشی را به سوی چراگاههایشان رهنمون گردید و در اشیا منافع را آفرید و انسان را به راههای استخراج آن منافع راهنمایی کرد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند عَلَّامٌ پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، مقادیر خلق را مقدر کرد و عرش وی در آن هنگام بر روی آب بود».

خلاصه این که؛ تقدیر عبارت است از: تصرف در اجزا و عناصر اجسام و ترکیب آنها بر وجهی مخصوص که استعداد پذیرش نیروها را داشته باشند. هدایت؛ عبارت است از: آفرینش آن نیروها در این اعضا، به گونه‌ای که هر نیرویی مصدر فعل معینی باشد و از مجموع آنها یک مصلحت به انجام و اتمام رسد.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴿٤﴾

«و همان کسی که چراگاهها را رویانید» یعنی: انواع چمنزارها و گیاهان سبز و خرم را که چهارپایان از آن می‌چرند، رویانید.

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾

«و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید» یعنی: آن گیاهان را بعد از سبزی و خرمی آنها، خاشاکی خشک گردانید که بعد از سبزی به سیاهی گراییده‌اند زیرا گیاه چون خشک شود، سیاه می‌شود.

سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنسَى ﴿٦﴾

«زودا که تو را به خواندن آوریم» یعنی: به‌زودی تو را خوانای قرآن و آیات خویش می‌گردانیم، به این ترتیب که خواندن را بر تو الهام می‌کنیم «تا فراموش نکنی» آنچه را که می‌خوانی.

سبب نزول: چون جبرئیل عليه السلام بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول خدا صلى الله عليه وآله آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبدا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و خداوند متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿٧﴾

«جز آنچه که خدا خواسته‌است» تا تو آن را فراموش کنی، یا جز آنچه که خواسته است تا تلاوت آن را منسوخ گرداند که در آن صورت، آیه منسوخ شده از یادت می‌رود «هر آینه خدا می‌داند آشکارا را» یعنی: هر چیزی را که انسان آشکارا آن را انجام می‌دهد، یا آشکارا می‌گوید «و پنهان را» یعنی: هر چیزی را که انسان در نزد خود پنهان نگاه می‌دارد که جز خداوند جل جلاله کسی دیگر بر آن آگاه نیست.

وَنَسِّرْكَ لِيُسْرَى ﴿٨﴾

«و در کار تو آسانی پدید می‌آوریم» یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوری که آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل

نمایی. یا تو را در دین و دنیایت به آسانترین روش توفیق می‌دهیم؛ در همه امور دینی و دنیوی‌ای که به تو رو می‌نماید.

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ﴿٩﴾

«پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد» یعنی: ای محمد ﷺ! به وسیله آنچه که بر تو وحی فرستاده‌ایم، مردم را پند و اندرز ده و آنان را به سوی راه خیر و احکام و قوانین دین ارشاد و راهنمایی کن و این پند و اندرزت باید در جایی باشد که پند و اندرز سود می‌بخشد اما کسانی که پند داده شده‌اند و راه حق برایشان به روشنی تبیین گردیده است ولی از هوی و هوس خویش پیروی کرده و بر عصیان و سرکشی پای فشرده‌اند پس به پند دادنشان نیازی نیست. شایان ذکر است که دست برداشتن از پند دهی، در امر تکرار دعوت است اما در دعوت اولیه همه مردم باید به‌طور عام و یکسان به سوی دین خدای عزوجل فراخوانده شوند، چه کسانی که دعوت حق را می‌پذیرند و چه کسانی که آن را بر نمی‌تابند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ادب نشر علم از همینجا برگرفته می‌شود لذا علم را نباید در نزد غیر اهل آن گذاشت». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حدثوا الناس بما يعرفون، أتریدون أن یکذب الله ورسوله: با مردم در حد معرفتشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟». در اینجا وجه دیگری نیز در تفسیر آیه ذکر شده است و آن این است که: پند دادن مطلوب است هرچند سودی نبخشد بنابراین وجه، در ﴿إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾: «اگر اندرز سود دهد» تعلیق به شرط مراد نیست بلکه این قید برای بیان واقعیت قضیه است. لذا اندرز دادن همه گروه‌های مردم؛ اعم از پندپذیر و پندگریزشان تکلیفی است عام و استثنا ناپذیر.

سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخَشَى ﴿١٠﴾

«آن کس که می‌ترسد، به زودی پند خواهد گرفت» یعنی: هر کس از خدای عزوجل بترسد، زودا که از اندرزهای پند بگیرد و پنددهی‌ات بر ترس و صلاح وی بیفزاید.

وَيَجْتَنِبُهَا الْأَشْقَى ﴿١١﴾

«و شقاوت پیشه‌ترین از آن دوری کند» یعنی: کافران، یا شقاوت‌پیشه‌ترین آنان از پند و اندرزت دوری می‌کنند، از آن‌رو که بر کفر به خدای سبحان و فروروی در گناهان و نافرمانی‌های خویش پای می‌فشرند.

الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَى ﴿١٢﴾

«همان کس که در آتش کبری درآید» یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنم است. و آتش دنیا آتش صغری است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿١٣﴾

«آن‌گاه نه در آن می‌میرد» تا از عذابی که در آن به‌سر می‌برد، راحت گردد «ونه زندگانی می‌یابد» به زندگی‌ای که بهره‌مندی‌ای به همراه داشته باشد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾

«همانا رستگار شد هر که پاک شد» از شرک؛ پس به خداوند متعال ایمان آورد، او را به یگانگی خواند و به احکام و شرایع وی عمل کرد. به قولی: مراد آیه پرداخت زکات اموال، یا پاک شدن برای ادای نماز، یا پاک شدن از اخلاق پست است.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾

«و» رستگار شد هر که «نام پروردگارش را یاد کرد» به زبان خود. یعنی در نماز تکبیر افتتاح را گفت «و نماز گزارد» یعنی: نمازهای پنج‌گانه را برپا داشت. یا معنی این است: هر کس قرار گرفتن در پیشگاه پروردگار خود در روز معاد را به‌یاد آورد و لذا او را نیایش و پرستش کرد، رستگار شد. به قولی مراد از «تزکی» در آیه قبل، پرداخت زکات فطر و مراد از «صلی» در این آیه، ادای نماز عید است.

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾

«لیکن شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید» یعنی: واقعیت این است که شما به یادآوری نام پروردگار خود نمی‌پردازید بلکه لذت‌های فانی دنیوی را بر امر آخرت مقدم داشته و آن را برمی‌گزینید.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾

«با آن که آخرت نیکوتر و پاینده‌تر است» نسبت به دنیا. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من أحب دنياه أضربَّ بآخرته ومن أحب آخرته أضربَّ بدنياه فأثروا ما يبقى على ما يفنى: هر کس دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رسانده است و هر کس آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رسانده است لذا آنچه را باقی است بر آنچه که فانی است برگزینید و ترجیح دهید». مالک بن دینار می‌گوید: «اگر دنیا از طلای فناپذیری بود و آخرت از خزف ماندگار و پاینده‌ای، قطعاً می‌بایست خزف پاینده و باقی بر طلای فناپذیر ترجیح داده می‌شد پس اگر ما به این حقیقت که آخرت از طلای ماندگار و باقی است و دنیا خزفی فانی و از بین رفتنی است، عنایت داشته باشیم در آن صورت، حال چگونه خواهد بود!».

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٨﴾

«بی‌گمان این» حقایقی که در مورد رستگاری پاکدلان پاک‌دین پاک‌اندیش و حقایق ما بعد آن ذکر شد؛ «در صحیفه‌های نخستین نیز هست» یعنی: خداوند جل جلاله آنها را برای پیامبران پیشین علیهم السلام نیز وحی نموده و در صحیفه‌های نخستین نیز ثبت کرده است زیرا روان بشری در همه عصرها و نسلها همان یک روان است و راه روشن نیز یک راه می‌باشد و این نسخه قید زمان و مکان نمی‌شناسد.

«صحیفه‌های ابراهیم و موسی» یعنی: پیامهای رستگاری و از جمله این پیام که آخرت بهتر و پاینده‌تر از دنیا است، در کتب خدای عزوجل پی‌درپی بیان شده است از جمله در صحیفه‌های دهگانه ابراهیم علیه السلام و در صحیفه‌های دهگانه موسی علیه السلام که بجز تورات بر وی نازل شده بود. در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: خدای عزوجل چند کتاب نازل کرده است؟ فرمودند: «یکصد صحیفه و چهار کتاب که ده صحیفه از آنها بر آدم نازل شد، پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم، ده صحیفه بر موسی قبل از نزول تورات و خداوند جل جلاله تورات، انجیل، زبور و فرقان را نیز نازل فرمود». روایت شده است که صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام همه دربرگیرنده امثال و حکم بود؛ از جمله در صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام آمده است: «شایسته عاقل آن است که نگهدار زبان، شناسای زمان و روی‌آورنده بر کار و شأن خویش باشد... زندگی عاقل باید به سه قسمت تقسیم شود: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه نفسش که در آن باید در صنع خدای عزوجل بیندیشد و ساعتی که در آن به برآوردن نیاز خویش از غذا و نوشیدنی می‌پردازد». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام هم‌اکنون در پیامهای نازل شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر؛ بخوان: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى...﴾ تا ﴿صُفِّ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ را.

﴿سوره غاشیه﴾

مکی است و دارای (۲۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ افتتاح شده است. غاشیه از نامهای روز قیامت است. خاطر نشان می شود که حدیث وارده در باب فضیلت آن را در مقدمه سوره قبل نقل کردیم.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿۱﴾

«آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟» یعنی: ای محمد ﷺ! بی گمان خبر قیامت به تو رسیده است. قیامت «غاشیه» نام گرفت زیرا مردم را با هول و هراسهای خود فرامی گیرد و درمی پوشاند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَلِيعَةٌ ﴿۲﴾

«در آن روز چهره‌هایی خوارند» یعنی: مردم در روز قیامت به دو گروه تقسیم می شوند: گروه اول چهره‌های خوار و زبونی دارند، از آن رو که در عذاب قرار دارند و سر ضمائرشان در چهره‌هایشان هویداست. به قولی: مراد آیه مخصوصا چهره‌های یهود و نصاری است. و از گروه دوم در آیه (۸) یاد می شود.

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴿۳﴾

«سختی دیده و محنت کشیده‌اند» یعنی: آن چهره‌های زبون، در دنیا عبادت و نیایش کرده در این راه محنتها می کشیدند و خود را رنجور و خسته می کردند درحالی که هیچ پاداشی به آنان در قبال آن اعمال و عبادات تعلق نمی گرفت، از آن روی که بر کفر و گمراهی قرار داشتند. لذا شرط قبول اعمال، ایمان به خداوند ﷻ و پیامبر خاتمش می باشد.

آیه کریمه ناظر بر حال و وضع کشیشان، پرستشگران بتان و هر انسان دیگری است که در راه عقیده فاسد کفری و انحرافی خود سخت کوش است پس تلاش می کند و رنج بیهوده می برد. روایت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه از برابر دیر راهبی می گذشت در این اثنا ندا کرد: ای راهب! بیا اینجا! راهب از دیر خویش بیرون آمد. عمر رضی الله عنه همین گونه به سویش می نگریست و می گریست. در این اثنا به عمر رضی الله عنه گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیز شما را از نگریستن به سوی این راهب به گریه واداشته است؟ عمر رضی الله عنه گفت: این فرموده خدای عزوجل را در کتابش به یاد آوردم: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٢﴾ تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾. پس عاملی که مرا به گریه واداشته، همین است و من بر حال زار وی می گریم.

تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾

«که» آن سخت کوشان رنجور شده در پی اعمال و عقاید نادرست «در آتشی بس سوزان در آیند».

تَشَقَّىٰ مِنْ عَيْنٍ آيِنَةٍ ﴿٥﴾

«از چشمه ای بی نهایت گرم نوشانیده شوند» آب «آنی»، آبی در نهایت داغی است.

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ ﴿٦﴾

«خوراکی جز ضریع ندارند» ضریع: نوعی از خار زهردار است که قریش به تازه آن «شبرق» و به خشک آن «ضریع» می گفتند. مفسران می گویند: چون این آیه نازل شد، مشرکان بر سبیل عناد و تمسخر گفتند؛ هیچ اشکالی ندارد، شتران ما با خوردن ضریع چاق و چله می شوند! پس نازل گردید:

لَا يُسِينُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴿٧﴾

«که نه فربه کند و نه گرسنگی را بازدارد» یعنی: خورنده آن خار خشک زهردار، نه فربه می شود و نه گرسنگی اش از بین می رود.

وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمٌ ﴿٨﴾

«در آن روز چهره‌هایی شادابند» این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های گروه دوم است که نیکوکاران نیکبخت‌اند زیرا هنگامی که آنها سرانجام کار خود را مشاهده می‌کنند؛ غرق سرور، انبساط و ابتهاج گردیده و تر و تازه و شاداب می‌شوند.

لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾

«از کوشش خود خشنودند» یعنی: آنها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

«در بهشت برین‌اند» که بلند مکان و بلند مرتبه است زیرا بهشت دارای درجاتی است چنان‌که دوزخ دارای درکات و طبقاتی می‌باشد.

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً ﴿١١﴾

«در آنجا هیچ لغوی نمی‌شنوی» یعنی: ای مخاطب! در سخنان اهل بهشت هیچ کلمه لغو و بیهوده‌ای را نمی‌شنوی زیرا ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند عَلَّامٌ در برابر نعمتهای همیشگی‌ای که به ایشان ارزانی کرده است، سخن نمی‌گویند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾

«در آنجا چشمه‌ای روان باشد» که انواع نوشابه‌های لذت‌بخش از آن چشمه‌ها برمی‌جوشد و فوران می‌کند. مراد از «عین» یک چشمه نیست بلکه این کلمه جنس است و چشمه‌های بسیاری را شامل می‌شود.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾

«در آنجا تخت‌هایی است بالابلند» هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾

«و در آنجا کوزه‌هایی است پیش‌نهاد» اکواب: کوزه‌های پر از شرابی است که در پیش روی بهشتیان نهاده است و از آنها می‌نوشند.

وَمَنَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾

«و در آنجا بالش‌هایی است ردیف‌شده» و پهلوی هم چیده که بر آنها تکیه می‌زنند.

وَزَرَائِبٌ مَّبْنُوتَةٌ ﴿١٦﴾

«و در آنجا فرش‌هایی است نفیس گسترده» زرابی: قالی‌های زربفت نفیسی است که مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾

«آیا نمی‌نگرند» کافران، یا تمام مردم «به‌سوی شتر» که غالب چهارپایان اعراب و بزرگترین حیوانی است که آن را مشاهده می‌کنند؛ «که چگونه آفریده شده» به آفرینشی بدیع؛ چون بزرگی جثه، نیروی وافر و اوصافی شگرف؟ آیا نمی‌نگرند به این

حیوانی که گوشتش خوردنی و شیرش نوشیدنی است و در عین حال هم برای باربری آمادگی دارد و هم برای سواری، حیوانی که مسافتهایی دور را با تحمل گرسنگی و تشنگی می‌پیماید و صحراهای بی‌آب و علف را با باری سنگین صبورانه زیر پا می‌گذارد؟ این حیوان بزرگ و نیرومندی که خدای عزوجل آن را برای کودکی خردسال رام ساخته است به طوری که او را به هر جایی که بخواهد می‌راند، او را می‌خواباند و آن‌گاه به او فرمان می‌دهد که با این بار گران برخیزد پس بی‌درنگ برمی‌خیزد؟.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده است که: چون خدای عزوجل اوصاف بهشت را برشمرد، گمراهان از اوصاف آن در شگفت ماندند پس نازل فرمود: «آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟».

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾

«و نیز» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی آسمان» بی‌ستون «که چگونه برافراشته شده است» بر فراز زمین؟ به‌گونه‌ای که نه فهم به آن دسترسی دارد و نه عقل آن را درک می‌کند؟.

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی کوهها که چگونه برپا داشته شده» بر بالای زمین؛ به‌گونه پایدار، مستحکم و راسخ که نه می‌جنبند، نه کج می‌شود و نه از جای خود می‌رود.

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی زمین که چگونه گسترده شده است» به نحوی که مانند فرشی برای اقامت ساکنان خود همواره و گسترده گردیده است؟.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

«پس تذکر ده که همانا تو اندرزگویی» یعنی: ای محمد ﷺ! مردم را پند و اندرز و بیم و هشدار ده زیرا تو جز اندرزگویی و هشدار دادن، دیگر مأموریتی نداری.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾

«بر آنان مسلط نیستی» تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾

«ولی هر که روی برتابد» از پند و اندرز و هشدار «و کفر پیشه کند؛ خداوند او را به عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند» که همانا عذاب همیشگی جهنم است. این معنی بر اساس آن است که استثنا در ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ﴾ استثنای منقطع باشد، یعنی تو آنان را پند و هشدار ده اما اگر روی برتافتند، تو دیگر بر آنان مسلط نیستی که به زور بر ایمان وادارشان کنی ولی خداوند ﷻ آنان را در آخرت به عذابی بزرگتر معذب می‌کند زیرا عذاب پایین‌تر از آن را با گرسنگی و قحطی و قتل و اسارت در دنیا دیده‌اند. به قولی: استثنا در ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّى﴾ استثنای متصل می‌باشد، که در این صورت معنی چنین است: تو مسلط نیستی جز بر کسانی که روی برتافته و کفر پیشه کرده‌اند زیرا به وسیله جهاد بر اینان مسلط هستی و بعد از آن خداوند ﷻ نیز آنان را در آخرت با عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند.

إِنْ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾

«بی‌گمان بازگشت آنان به‌سوی ما است» بعد از مرگشان.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٦﴾

«آن‌گاه حساب آنان» یعنی: محاسبه اعمالشان و جزا دادنشان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» پس چون با رستاخیز به سوی ما بازگردند، اگر اعمالشان خیر بود، جزای خیر و اگر شر بود، جزای شر دریافت می‌کنند. علما گفته‌اند: حساب هر چند حق خداوند عَلَّاهُ است و استیفا و بازگرفتن حق بر مالک واجب نیست مگر خداوند عَلَّاهُ محاسبه خلق را - یا به حکم وعده خویش که آن را خلافی نیست و یا به مقتضای حکمت و عدل خویش - بر خود واجب گردانیده است زیرا اگر حق تعالی برای مظلوم از ظالم انتقام نگیرد، این شبهه پدید می‌آید که - العیاذ بالله او به این ظلم راضی است در حالی که او از این عیب و نقص و هر نقص و عیب دیگری منزّه و والا می‌باشد پس از این‌رو محاسبه آخرت حتمی است.

﴿سوره فجر﴾

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «فجر» نامیده شد که با این فرموده خداوند ﷻ :
﴿وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را می شکافد.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند، رسول خدا ﷺ از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یارسول الله! آمدم که به دنبال وی نماز بگزارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا ﷺ به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه گر هستی؟ چرا سوره هایی مانند: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾، ﴿وَالْفَجْرِ﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را بر مردم نمی خوانی؟». یادآور می شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شد.

﴿وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾﴾

«سوگند به صبح» خدای سبحان به سپیده دم (صبح) سوگند می خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. مجاهد می گوید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده دم روز عید قربان است».

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (۲)

«و سوگند به شبهای دهگانه» یعنی: شبهای دهگانه اول ماه ذی‌الحجه.

وَالسَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳)

«و سوگند به جفت و تاق» از همه اشیا. به قولی: مراد از زوج، روز اول و دوم تشریق است که خروج از منی در آنها برای حاجی‌ای که شتاب دارد، رواست و مراد از وتر، روز سوم تشریق است. در تفسیر آن اقوال دیگری نیز آمده است. گفتنی است که سوگند خوردن به شبهای دهگانه ذی‌الحجه، به‌خاطر فضیلت آنهاست. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است: «هیچ‌روزی نیست که عمل صالح به‌سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در آنها از این روزها - یعنی از ده روز ذی‌الحجه - دوست داشته‌تر باشد. اصحاب گفتند: حتی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به‌میدان جهاد برود و سپس چیزی از آنها را برنگرداند».

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ (۴)

«و سوگند به شب، وقتی سپری شود» یعنی: روی آورد آن‌گاه باز رود.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ (۵)

«آیا در این برای خردمند سوگندی معتبر است؟» حجر: عقل است. یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار باشد، می‌داند که آنچه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در این آیات بدان سوگند خورده است، سزاوار آن است که بدان سوگند یاد شود زیرا اینها دلایل روشن یگانگی و قدرت حق تعالی‌اند. مقسم علیه محذوف است و آیه بعدی بر آن دلالت می‌کند، یعنی منکران قطعاً عذاب می‌شوند.

آلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

«آیا ندیدی» یعنی: ای محمد ﷺ! مگر ندانسته‌ای «که پروردگارت با عاد چه کرد؟» مراد، قوم عاد اولند که از اعراب منقرض شده می‌باشند و به قوم عادی که بعد از آنان آمد، عاد اخری (عاد دوم) می‌گویند. یادآور می‌شویم که پیامبر عاد اول هود عليه السلام بود که او را تکذیب کردند پس بانگ مرگبار بر آنان فرود آمد و نابود شدند.

إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾

«ارم که صاحب ستونها بود» ارم: نام دیگر عاد اول است. به قولی: ارم نام جد قوم عاد اول است. به قولی دیگر: ارم اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق یا شهر دیگری در احقاف میان عمان و حضرموت است که در جنوب جزیره‌العرب واقع شده است. مجاهد در توضیح معنی (ذات‌العماد) می‌گوید: «قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستونها بر پا می‌شد. آنها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و چون سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند». به قولی دیگر: شهر آنان بسیار محکم و استوار و دارای ستونهای بلندی بود که از سنگ تراشیده شده بود.

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ ﴿٨﴾

«همان که مانند آن در شهرها ساخته نشده بود» یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قد و قامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود و همانانند که گفتند: چه کسی از ما در قوت و نیرو استوارتر است؟ و این قول ابن‌کثیر می‌باشد. یا معنی این است: شهری به محکمی و استواری آن شهر آفریده نشده بود.

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾

«و» ای محمد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند جل جلاله «با قوم تمود» چه کرد؟ قوم تمود، قبیله‌ای از اعراب نابود شده از نسل کاترین ارم بن‌سام اند که در سرزمین حجر - میان

شام و حجاز - سکونت داشتند و صالح عليه السلام در میانشان به رسالت مبعوث شد «که در وادی تخته سنگهای بزرگ را بریده بودند» یعنی: آنها پیکره کوهها را تراشیده و در آنها نقب می زدند و آن نقبها را خانه های مسکونی خویش می گردانیدند و وادی آنان «حجر» یا «وادی القری» بر سر راه شام از جانب مدینه منوره قرار داشت و هنوز هم آثارشان در منطقه (علا) در شمال مدینه منوره موجود و معروف است.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾

«و» ای محمد صلی الله علیه و آله! مگر ندانسته ای که خداوند جل جلاله با «فرعون صاحب اوتاد» چه کرد؟ اوتاد: اهرامهایی است که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرار داده شود و آنها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده های مردم را به کار اجباری وا می داشتند. یا معنی این است: فرعون سپاهیان و لشکریانی داشت که دارای خیمه و خرگاههای بسیاری بودند و آن خیمه ها را با میخها استوار می کردند و این، قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾

«همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند» این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد و سرکشی پیشه کردند.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾

«و در آن شهرها فتنه و فساد بسیاری کردند» با کفر، نافرمانی خدای عزوجل و جور و ستم بر بندگانش.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

«پس پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فروریخت» این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت - مثلاً - همچون تازیانه نسبت به قتل است. گفته می‌شود: بارانی از شلاق را بر سر مجرم فروریختم، یعنی او را با تازیانه محکم زدم.

إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾

«بی‌گمان پروردگارت در کمینگاه است» یعنی: او عمل هر انسانی را زیر نظر دارد تا به او در برابر عمل خیر، جزای خیر و در برابر عمل شر، جزای شر بدهد. حسن می‌گوید: «حق تعالی راه بندگان را زیر نظر دارد پس کسی را از وی گریزی نیست». گفتنی است که خداوند عَلَّامٌ داستان این سه گروه را برای آن بیان کرد تا مردم از آنان عبرت گیرند و نیز تا از پیامبرش ﷺ دلجویی کرده باشد که او تنها پیامبری نیست که با تکذیب رو برو شده است.

هدف اصلی از تکرار داستانهایی از این دست در جاهای مختلف قرآن کریم نیز، پند و عبرت‌گرفتن از آنهاست تا مردم بدانند که آنچه بر سر شخص یا قومی آمد، بر همانندانشان نیز قابل اجرا می‌باشد.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْنَلَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

«اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید» با دادن نعمتها «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی؛ «می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامیداشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور می‌شود، بی‌آن‌که در برابر آن نعمتها شکر گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش می‌باشد. بیضاوی می‌گوید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرت تلاش کنی اما انسان جز در هم و غم دنیا و لذتهای آن نیست».

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْنَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٦﴾

«و اما چون او را بیازماید» به بلا و محنت «و روزی او را بر او تنگ گرداند» و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد؛ «می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است» یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. البته این صفت منکرانی است که به رستخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره مندیهای گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند عز وجل او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمانبرداری خویش، گرمی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی می کند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود می داند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود می داند که آیا بر آن شکیبایی می ورزد و صبر می کند یا خیر؟ چنان که این معنی در مضمون حدیث قدسی نیز آمده است.

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾

«نه، چنین نیست» این تنبیه و هشدار است به انسانی که در دو حالت مختلفه یاد شده در دو آیه قبل، چنان سخنانی می گوید. یعنی: ای انسان فروخته در لاک باورهای پست ناصواب خویش! بدان که نه توانگری و ثروت، عزت و گرامیداشت است و نه فقر و تنگدستی، تحقیر و اهانت بلکه گرامیداشت انسان و عدم آن وابسته به طاعت و معصیت است. البته کفار از این حقیقت به دورند، از آن رو که به وجایب خود عمل نمی کنند و مکلفیت های خود را نمی شناسند چنان که باوری ها و داوری هایشان نیز سراسر غلط و بی پایه است «بلکه گرمی نمی دارید یتیم را» به وسیله ثروت و توانگری ای که خداوند متعال به شما داده است و اگر شما یتیم را گرمی می داشتید، این در حقیقت گرامیداشتی برای خود شما در نزد حق تعالی بود. در حدیث شریف آمده است: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یحسن إلیه و شر بیت فی المسلمین بیت

فیه یتیم یساء إلیه ثم قال بأصبعیه: أنا وكافل الیتیم فی الجنة هكذا: بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آن‌گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

وَلَا تَخْضُوتَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾

«و بر اطعام مسکین بر نمی‌انگیزید» یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و بر نمی‌انگیزید در نتیجه، فقیر و بینوا در میان شما مغلوب و مقهور گردیده و هیچ دست یاری‌ای به سوی وی دراز نمی‌شود.

وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾

«و مال میراث را می‌خورید» یعنی: اموال ارث یتیمان و زنان و ناتوانان را «به خوردنی بسیار» بی‌آن‌که حلال و حرام را از هم فرق کنید. یادآور می‌شویم که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند و سهم آنان را می‌خوردند.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾

«و مال را دوست دارید، به دوست‌داشتنی بسیار» همراه با حرص و آز و بازداشتن دیگران از حقوق مسلمشان. خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که خداوند عَلَّامٌ تلاش برای آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذت‌های آن بر انسان غلبه کند و به حد افراط برسد.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾

«نه چنان است» یعنی: سزاوار نیست که عمل شما آن‌گونه باشد «آن‌گاه که زمین، سخت درهم کوبیده شود» دک: درهم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز

مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوهها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح و هموار.

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٣﴾

«و بیاید پروردگارت» سبحانه و تعالی برای فیصله کردن و داوری قاطع در میان بندگان «و بیایند فرشتگان صف در صف» یعنی: فرشتگان همه آسمانها فرود می آیند و همه صف می کشند.

وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَنْذِكُرُ الْإِنْسَانَ وَآنِي لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٤﴾

«و جهنم را در آن روز حاضر آورند» درحالی که دارای مهارهایی است و فرشتگان مهارهای آن را می کشند. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می شود درحالی که دارای هفتاد هزار مهار است و با هر مهاری هفتاد هزار فرشته است که آن را می کشند». «آن روز است که انسان پند گیرد» و از کفر و معاصی ای که در دنیا انجام داده بود، پشیمان شود «ولی کجا او را جای پند گرفتن باشد؟» یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از در رسیدن مرگ حق را به یاد می آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد.

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٥﴾

«می گوید: کاش برای این زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم» در دنیا تا اکنون این قدر بیچاره نمی بودم. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت خدای عزوجل بر روی خود افتاده باشد، بی گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا ﴿٥٥﴾

«پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند» یعنی: عذاب خداوند ﷻ در روز قیامت بر نافرمانان به گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن خداوند ﷻ است و هیچ کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

وَلَا يُؤْتِيُ وَثَاقَهُ أَحَدًا ﴿٦٣﴾

«و هیچ کس چون در بند کشیدن او، در بند نکشد» یعنی: هیچ کس چون او مجرمان را به بند و زنجیر نکشد. آری! این عذاب مجرمان است اما مؤمن برخوردار از روان پاکیزه و مطمئن، حال و وضع دیگری دارد:

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجَىٰ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْتَضَةً ﴿٢٨﴾

«ای نفس مطمئنه» یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند ﷻ و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عزوجل نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مژده داده می‌شوی.

در بیان سبب نزول این آیات دو روایت نقل شده است؛ بنا بر روایت اول: این آیات درباره حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن‌گاه که در احد به شهادت رسید. بنا بر روایت دوم: این آیات درباره حضرت عثمان رضی الله عنه نازل شد بعد از آن‌که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾

«پس در زمره بندگان» خاص و صالح «من در آی» و از جمله آنان باش.

وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

«و در بهشت من داخل شو» همراه با صالحان و خاصان. یعنی این گرامیداشتی است که فوق آن هیچ گرامیداشتی وجود ندارد. چنان که مفسران بیان کرده اند، این خطاب و ندا هم در هنگام احتضار و هم در روز قیامت به این انسان و ارسته گفته می شود.

﴿سوره بلد﴾

مکی است و دارای (۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «بلد» نام گرفت که خداوند جَلَّ جَلالُه در آغاز آن به بلد حرام (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده است.

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۱﴾

«سوگند به این شهر» یعنی: به شهر حرام که مکه مکرمه است. این سوگند برای آن است تا حق تعالی به بزرگی و شرف ام‌القری در نزد خود توجه دهد از آن روی که بیت‌الحرام وی در این شهر واقع شده است و همچنین این شهر، شهر اسماعیل و محمد علیهما الصلاه والسلام است چنان‌که مناسک حج نیز در آن انجام می‌شود.

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۲﴾

«و تو در این شهر حلال خواهی شد» یعنی: ای محمد! مشرکان مکه آزار دادند را در این شهر حرام، حلال می‌شمرند. یا معنی این است: سوگند به این شهری که تو در آن اقامت گزیده‌ای. یعنی ای محمد! قدر و شرف و منزلتت تا بدانجاست که این شهر با اقامتت در آن شرف عظیمی کسب کرده است چرا که یک مکان، شرف خود را از ساکنانش می‌گیرد.

وَالْبَلَدِ وَمَا وُلِدَ ﴿۳﴾

«و سوگند به پدر و به هر چه زاده است» خداوند جَلَّ جَلالُه به پدر و فرزندانش - مانند آدم عَلَيْهِ السَّلَام و نسل وی - و نیز به هر پدر و فرزندی از تمام جانداران سوگند می‌خورد. سوگند الهی بر این امر، تنبیهی است بر بزرگی آیت کونی تناسل و توالد و دلالت این نشانه بزرگ بر قدرت حق تعالی و علم و حکمت وی.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾

«به‌راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم» این آیه مقسم علیه است. یعنی: سوگند به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش خود که تاریکستان و تنگنای رحم می‌باشد تا مرحله پایانی حیاتش در دنیا که مرگ است و باز چون بمیرد، فصل جدید دیگری از رنج و مشقت او - مانند سختی‌ها و هول و هراسهای قبر و برزخ - آغاز می‌شود و باز در مرحله دیگری، سختی‌های آخرت را پیش رو دارد.

این آیه تسلی‌بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾

«آیا می‌پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟» یعنی: آیا فرزند آدم می‌پندارد که هرگز کسی - حتی خدای عزوجل - را بر وی دستی نیست و هر اندازه که از بدیها، جرایم و گناهان مرتکب شود، کسی از وی انتقام نمی‌گیرد؟ زهی پندار باطل! در بیان سبب نزول نقل شده‌است که: این آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلداه جمحی نازل شد که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.

يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَأُبَدَّاءِ ﴿٦﴾

«می‌گوید: مال فراوانی بر باد دادم» یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده‌ام.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره حارث بن عامر بن نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله استفتا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی دستور دادند که کفاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمدم، مالم همه در

کفاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾

«آیا می‌پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟» یعنی: آیا این انسان مغرور و مستکبر می‌پندارد که خدای سبحان او را ندیده است و از او راجع به مالش نمی‌پرسد که آن را از کجا به دست آورده و در کجا انفاق کرده است؟.

أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾

«آیا برای او دو چشم نداده‌ایم» که به وسیله آنها می‌بیند؟.

وَلِسَانًا وَشَفْتَيْنِ ﴿٩﴾

«و زبانی» که به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید «و دو لب» که به وسیله آنها دهانش را می‌پوشاند و از آنها بر سخن گفتن، خوردن، نوشیدن و غیر آن یاری می‌گیرد و نیز لب‌ها زیبایی‌ای برای وی است.

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾

«و او را بر هر دو راه دلالت کردیم» یعنی: آیا راه خیر و راه شر را به طور روشن و آشکار بسان روشنی دو راهی که بر بلندایی قرار داشته باشند، به او شناسانده‌ایم؟.

فَلَا أَقْنَمِ الْعَقِبَةَ ﴿١١﴾

«پس درنیامد عقبه را» یعنی: پس چرا مواعی را که در میان او و میان طاعت خداوند ﷻ حایل می‌شوند، درهم نریخت و از میان برداشت؟ مواعی چون خواهش‌ها و وسوسه‌های نفس و پیروی شیطان را؟ قتاده می‌گوید: «قطعا این مانعی است سخت و

دشوار پس آن را با طاعت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ پشت سر گذاشته و از پیش روی خود بردارید». عقبه: راه کوهستانی سخت و دشواری است.

وَمَا آذَرْنَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾

«و تو چه دانی که عقبه چیست؟» یعنی: تو چه دانی که درهم ریختن آن مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه است؟ این آیه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی دانی. سپس حق تعالی خود برداشتن این مانع و عبور از این گردنه سخت را با سه امر ذیل تفسیر می کند:

فَكَرَبَّيْتَهُ ﴿١٣﴾

«برده ای را آزاد کردن» یعنی: پشت سر گذاشتن و از میان برداشتن آن مانع، همانا با آزاد کردن برده ای از اسارت است؛

أَوْ إِطْعَمْتُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾

«یا در روز گرسنگی طعام دادن» یعنی: اطعام فقرا در ایام قحطی و گرسنگی است که غذا در آن کمیاب و بسیار با ارزش می باشد. صاوی شارح تفسیر «جلالین» می گوید: «از این جهت طعام دادن را به روز گرسنگی مقید ساخت که انفاق مال در آن بر انسان سخت تر است».

يَلِيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾

آری! طعام دادن است: «به یتیمی صاحب قرابت» یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، در عین حال از نزدیکان این کسی است که می خواهد از مانع بگذرد. در حدیث شریف آمده است: «الصدقة على المسكين صدقة، وعلى ذي الرحم اثنتان: صدقة و صلة»:

صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه و هم صله رحم).

أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَرَبَةٍ ﴿١٦﴾

«یا» طعام دادن است «به مسکین خاک نشینی» یعنی: به بینوایی که هیچ چیز ندارد، گویی از نهایت فقر و نداری به خاک چسبیده است. مجاهد می گوید: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک نشین و خاکسار است». بنابراین، کسی که در روزهای قحطی و گرسنگی یعنی در ایامی که انسان از همه چیز، جز خود و خانواده اش غافل می شود - بر یکی از این دو صنف اطعام کند، بی گمان این عملش ناشی از اشتیاقش به طاعت خداوند جَلَّ و نفع رساندن به بندگان وی است لذا چنین کسی بی گمان سزاوار آن است که از اصحاب یمین یعنی از کسانی باشد که در آیه (۱۸) از آنها سخن می رود.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾

«به علاوه از زمره کسانی باشد که ایمان آورده اند» یعنی: انفاق مال و آزاد کردن برده فقط در صورتی سودمند است که همراه با ایمان و به قصد کسب رضای حق تعالی باشد. پس ایمان شرط قبول تمام کارهای خیر است «و» نیز از کسانی باشد که «همدیگر را به صبر» بر طاعت خداوند متعال، صبر از نافرمانی های وی و صبر بر بلا یا و مصیبتی که به آنان رسیده است «سفارش کرده اند و همدیگر را به مرحمت» یعنی: به شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند جَلَّ «سفارش کرده اند» زیرا اگر آنان متخلق به این گونه اخلاق و متصف به چنین اوصافی باشند، یقیناً به یتیم و مسکین رحم کرده، کارهای خیر را بسیار انجام می دهند و فراوان صدقه می دهند چرا که شفقت بر بندگان خدا جَلَّ دل را نرم می گرداند و هر کس نرمدل باشد، بی شک به یتیم و مسکین عنایت و توجه می کند. در حدیث شریف آمده است: «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من

فی الأرض یرحمکم من فی السماء: پروردگار رحمان بر رحم‌کنندگان رحم می‌کند پس بر کسانی که در زمینند رحم کنید تا کسانی که در آسمانند، بر شما رحم کنند».

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾

«این گروه، ایشانند اصحاب میمنه» میمنه: بهشت است. شایان ذکر است که خداوند ﷻ در آیات (۴۰ - ۲۶) سوره «واقعہ» به ذکر حال اصحاب یمین و ناز و نعمت‌هایی که برایشان آماده کرده است، پرداخته و این موضوع را به تمام و کمال در آن سوره شرح داده است پس به تفسیر آن در آنجا مراجعه کنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾

«و کسانی که به آیات» تنزیلی و آیات تکوینی «ما کافر شده‌اند آنانند اصحاب مشأمه» یعنی: اصحاب شمال که عبارت از دوزخ شوم و نامیمون است. همچنین تفصیل آنچه که حق تعالی برای اصحاب شمال وعده داده، در آیات (۵۶ - ۴۱) سوره «واقعہ» بیان شده است پس به آنجا مراجعه کنید.

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

«بر آنان آتشی چندلایه احاطه دارد» یعنی: آتشی که از هر جهت و از همه سو بر آنان گرد آمده و احاطه کرده است و آنها در حصار آن آتش همه‌سویه و چند لایه قرار دارند.

﴿سوره شمس﴾

مکی است و دارای (۱۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با سوگند الهی به خورشید جهان افروز (شمس) افتتاح شده است.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿۱﴾

«سوگند به خورشید و ضحای آن» ضحی: وقت بالا آمدن خورشید بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: خورشید همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ﴿۲﴾

«و سوگند به ماه، چون از پی آفتاب آید» یعنی: آن گاه که ماه بی‌درنگ از آفتاب پیروی کند. پیروی ماه از خورشید، در شبهای بیض؛ یعنی شب‌های چهارده، پانزده و شانزده ماه است که ماه در آن بلافاصله بعد از غروب خورشید با حجمی تمام طلوع می‌کند.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰهَا ﴿۳﴾

«و سوگند به روز، چون خورشید را نمایان کند» زیرا در هنگام گسترده شدن روز، خورشید با تمام وسعت درخشش خود بر بینندگان نمایان می‌شود. در این آیه معجزه کونی دیگری نهفته است زیرا ظاهراً چنین پنداشته می‌شود که خورشید روز را نمایان و آشکار می‌گرداند در حالی که این پنداشت زمانی درست است که زمین ثابت باشد اما اکنون که ثابت شده است زمین بر مدار خود می‌چرخد

پس این روز است که خورشید را آشکار و نمایان می‌کند نه عکس آن، که آیه مبارکه این معنی را در کمال اعجاز درخشش بخشیده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾

«و سوگند به شب، چون خورشید را بپوشاند» و نور آن را از نظرها غایب گرداند به طوری که تاریکی آن همه آفاق را فروپوشاند. این آیه نیز دربرگیرنده همان معنی و همان معجزه است.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾

«و سوگند به آسمان و بناکردن الله آن را» یا سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و هر ستاره‌ای از آن را به منزله خشتی از بنای یک سقف قرار داد.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَعْنَاهَا ﴿٦﴾

«و سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترده» از هر جانبی. یا سوگند به زمین و گسترده خداوند عز وجل آن را.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾

«و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد» یعنی: آن را پدید آورد، اعضا و اندامهایش را برابر ساخت، روح را سوار تنش کرد و در او نیروهای روانی و معنوی عظیم و ادراکات عجیبی قرار داد و او را بر مبنای فطرت استوار گردانید. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کل مولود یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه أو ینصرانه: هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود، سپس پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌گردانند». حرف «ما» در هر سه آیه فوق، یا مصدری می‌باشد و یا موصوله به معنی «الذی»، که معنی آن بنا بر هر دو صورت بیان شد.

فَأَلَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾

«سپس فجور و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد» یعنی: حق تعالی حال تقوی و بی تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و به او فهماند که فجور زشت و تقوی زیباست. و این خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. فجور: فسق، شر و هر چیزی است که به زیان و هلاکت می انجامد. تقوی: پایبندی به جاده استقامت و انجام دادن اموری است که انسان را از بدفرجامی حفظ می کند.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾

جواب سوگندهای یادشده این است: «هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد» یعنی: هر کس نفس خود را پاک گردانید و آن را به وسیله تقوی رشد و ارتقا و اعتلا داد، یقیناً به هر مطلوبی دست یافت و به هر امر محبوبی نایل گردید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: شبی رسول خدا ﷺ را در خوابگاهشان نیافتم پس در تاریکی شروع به پاییدن ایشان با دست خود کردم، بناگاه به ایشان درحالی برخوردارم که به سجده رفته بودند و می گفتند: «رب أعط نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكها أنت وليها ومولاها: پروردگارا! به نفسم تقوای آن را بده و آن را پاک گردان زیرا تو بهترین پاک کننده آن هستی، تو کارساز و مولای آن هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در دعای خویش می گفتند: «اللهم إني أعوذ بك من قلب لا يخشع ومن نفس لا تشيع ومن علم لا ينفع ومن دعوة لا يستجاب لها: بارخدایا! من به تو پناه می برم از قلبی بی خشوع و از نفسی سیری ناپذیر و از علمی بی سود و از دعایی که اجابت نشود».

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾

«و هر کس آن را آلوده داشت، قطعاً زیانکار شد» یعنی: هر کس نفس خود را گمراه و پست و فرومایه داشت و آن را به طاعت و عمل صالح عادت نداد و به شهرت نرسانید، قطعاً زیانکار شد و در باخت.

كَذَبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَنِهَا ﴿١١﴾

بعد از سوگندهای یاد شده الهی بر رستگاری کسی که نفسش را تزکیه و تهذیب می‌کند و بر خسران کسی که آن را به آلودگی می‌کشاند، اینک خداوند عز وجل اعراب را به داستان ثمود که به دیارشان نزدیک بودند، اندرز می‌دهد تا از این اندرز عبرت بگیرند و دست از ستیز با پیامبرش صلی الله علیه و آله بردارند. پس می‌فرماید: «قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند» و انکار پیشه کردند زیرا این طغیان بود که آنان را به تکذیب و داشت. طغیان: گذشتن از حد در ارتکاب گناهان است.

إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَانَهَا ﴿١٢﴾

«آن‌گاه که شقی‌ترینشان برپا خاست» یا معنی این است: شقاوت‌پیشه‌ترین خلق که شخصی از قوم ثمود به نام قداربن‌سالف بود، برپا خاست و شتر صالح علیه السلام را پی کرد. انبعث: یعنی او داوطلب این کار شد و برای اجرای آن به پا خاست.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾

«پس پیامبر خدا» یعنی: صالح علیه السلام «به آنان گفت: زنهار؛ شتر خداوند» یعنی: زنهار؛ شتر خداوند عز وجل را فرو گذارید. به این ترتیب، آنان را از متعرض شدن به شتر هشدار داد «و» فرو گذارید «بهره آبش را» یعنی: متعرض بهره آب آن از چشمه در روز نوبتش نیز نشوید.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾

«ولی دروغ‌زنش خواندند» در این هشدارش «و آن را پی کردند» یعنی: همان شقی‌ترین کس، شتر را پی کرد و تمام قوم به کار وی راضی و در این امر مشوقش بودند «پس پروردگارشان به سبب گناهشان بر سرشان عقوبت فرود آورد» یعنی: نابودشان ساخت و بر همه آنان عذاب را نازل کرد «پس عقوبت را بر سر آنان هموار

کرد» یعنی: عذاب را بر سرشان یکسان فرود آورد و آن را فراگیر همه آنان گردانید به طوری که کوچک و بزرگشان از آن جان به سلامت نبردند. یا معنی این است: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

«و از عاقبت آن نمی ترسد» یعنی: خداوند عَلَّامٌ این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی آن که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است. ابن کثیر این قول را اولی می داند. ولی به قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی کننده شتر بر می گردد. یعنی: پی کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید. زمخشری به تأیید معنی اول می گوید: «خداوند عَلَّامٌ از فرجام کار خود نمی ترسد چنان که شاهان چون مجازات می کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی کنند».

﴿سوره لیل﴾

مکی است و دارای (۲۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب - که با تاریکی خود پوشاننده جهان است - افتتاح شده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝۱

«سوگند به شب چون فروپوشاند» با تاریکی خود آنچه را که با روز روشن بود.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَافَىٰ ۝۲

«و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند» و از پرده شب بیرون آید زیرا با از بین رفتن تاریکی شب، روز آشکار می‌شود.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝۳

«و سوگند به آن که نر و ماده» یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی آدم و غیر آنان «را آفرید».

إِنْ سَعَىٰ لَشِقَىٰ ۝۴

ابن‌کنیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥﴾

«اما هر کس عطا کرد» مالش را در راههای خیر «و پرهیزکاری نمود» از محرماتی که خداوند عز وجل از آنها نهی نموده است؛

وَصَدَقَ بِالْحَسَنَى ﴿٦﴾

«و باور داشت وعده نیک الهی را» در مورد این که برایش در عوض آنچه که انفاق کرده است، پاداش نیک می دهد. یا باور داشت آیین پسندیده اسلام را. یا باور داشت پاداش نیکوتر را که بهشت است. یا باور داشت کلمه نیکوتر را که (لا اله الا الله) است؛

فَسَنِيْرَهُ لِلْيَسْرَى ﴿٧﴾

«پس زودا که راهش را به سوی خیر و آسانی هموار کنیم» یعنی: به زودی او را به انفاق در راه خیر و عمل به طاعت خویش توفیق می دهیم و اسباب آن را برایش آماده و راهش را به رویش هموار می کنیم. مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیات در باره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او شش نفر از مؤمنانی را که در دست مشرکان مکه اسیر بودند و در راه خدا عز وجل عذاب و شکنجه می دیدند، خرید و آزادشان کرد.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾

«و اما هر کس بخل ورزید» به مال خویش و آن را در راه خیر بذل و بخشش نکرد «و خود را بی نیاز شمرد» از مزد و ثواب و با وابستگی به شهوات دنیا از نعمتهای آخرت بی نیازی جست، یا خود را از پروردگارش بی نیاز شمرد و از او پروا نکرد؛

وَكَذَّبَ بِالْحَسَنِ ﴿٩﴾

«و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می‌بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛

فَسَيَسِّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾

«به زودی راهش را به‌سوی شر و دشواری هموار کنیم» یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آنها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که گفت: بارسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾﴾ تا ﴿فَسَيَسِّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾﴾.

ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

وَمَا يَتَّبِعِيهِ عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ﴿١١﴾

«و آن‌گاه که نگویندسار افتد» یعنی: هلاک گردد و در جهنم فروافتد «دیگر مال او» که بدان بخل ورزیده است «به کارش نمی‌آید» زیرا او در مالی که پشت سر خود به‌جا می‌گذارد، هیچ مزد و بهره‌ای ندارد مگر این‌که آن مال را برای فرزندان نیازمند خود

باقی گذاشته باشد. پس آنچه که در روز قیامت به او نفع می‌رساند، همان مالی است که با انفاقش در راه خیر، آن را برای خود پیش فرستاده است.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۱۲

«بی‌گمان هدایت» و نمایان ساختن راه آن «بر ماست» فراء می‌گوید: «هرکس به راه هدایت روان شد، راهنمایی او بر خداست پس هر کس خدا را بجوید، او بر راه است و هر کس او را بخواهد، به‌سویش راه می‌یابد». آری! مثلی است معروف که جوینده، یابنده بود.

وَلَنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ۱۳

«و بی‌گمان آخرت و دنیا از آن ما است» یعنی: هر چه در آخرت و هر چه در دنیاست از آن ما است پس هر گونه که بخواهیم، با آن تصرف می‌کنیم.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۱۴

«پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد» یعنی: از آتش دوزخ «هشدار دادم».

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ ۱۵

«جز شقاوت‌پیشه‌ترین مردم در آن» به طور جاودان «درنیاید» و او کافر است که جاودان در شعله‌های سرکش آن می‌سوزد، مانند ابوجهل و امیه بن خلف. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت‌پیشه‌ترین است به‌درآمدنی که از تمام جوانب بر وی احاطه کند، در نیاید». در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا يدخل النار إلا شقی، قیل: و من الشقی؟ قال: الذی لا یعمل بطاعة ولا یتترک لله معصیة: در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقی». کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد». گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو

قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آنها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کفاری می‌شود که منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتابهای وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خدا ﷻ و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود درحالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند درحالی که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند.

سپس حق تعالی شقاوت‌پیشه‌ترین مردم را چنین معرفی می‌کند:

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٦﴾

«همان که تکذیب کرد» حقی را که پیامبران ﷺ آوردند «و رخ برتافت» از ایمان و طاعت.

وَسَيَجْزِيهَا الْآلَفَى ﴿١٧﴾

«و پرهیزکارترین از آن دور داشته خواهد شد» یعنی: کسی که از کفر به پرهیزگاری ای تمام پرهیز کرده است، از آتش دوزخ دور داشته خواهد شد. واحدی در بیان سبب نزول می‌گوید: «اتقی به قول تمام مفسران، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است». یعنی: این آیه تا آخر سوره در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است - والله اعلم. ولی حکم آیه عام است.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾

«همان که مال خود را می‌دهد» برای فقرا و آن را در راههای خیر صرف می‌کند
«برای آن که پاک شود» یعنی: او با انفاق مال خود در پی این مقصد است که نزد
خدا عز وجله پاک گردد. پس هدفش از انفاق مال، ریا و شهرت‌طلبی نیست.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾

«و هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که باید پاداش داده شود» یعنی: این کسی که
مالش را می‌بخشد، از کسانی نیست که اموالشان را می‌بخشند و صدقه می‌کنند تا منتی
را که از نعمت کسی بر ذمه دارند، پاداش و عوض دهند بلکه اینان با صدقه خود فقط
طالب رضای خدا عز وجله هستند.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾

«ولی می‌دهد به طلب» یعنی: به طمع «خشنودی پروردگارش که بسی برتر است» نه
به منظور پاداش دادن به کسی در برابر نعمتهایی که در زمانی به وی داده است و
به‌خاطر منت داری وی از نعمتی که به وی بخشیده است.

وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾

«و قطعاً به‌زودی خشنود می‌شود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلال که این شخص با
آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.

﴿سوره ضحی﴾

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «ضحی» نامیده شد که کلمه آغازین آن ﴿وَالضُّحَى﴾ است و خداوند جل و علا در آن به «ضحی» که آغاز روز است، سوگند خورده است تا به اهمیت این وقت مهم نورانی توجه داده باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول اکرم ﷺ که نور محض بودند، نازل شده است. از امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ نَقْل شده است که فرمود: گفتن (الله اکبر) یا (الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر) در آخر سوره «ضحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنت است. مفسران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدتی بر رسول خدا ﷺ به تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحی» را تماما بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. اما ابن کثیر می‌گوید: «این روایت متکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحت یا ضعف حکم کرد».

مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند: برای رسول خدا ﷺ ناراحتی‌ای عارض شد و ایشان بر اثر آن دو یا سه شب برای تهجد به پا خاسته نتوانستند، در این اثنا زنی نزدشان آمد و گفت: ای محمد! به نظرم شیطان تو ترک کرده و دو یا سه شب است که به تو نزدیک نشده است. پس خداوند جل و علا این سوره را نازل فرمود. به روایتی دیگر: جبرئیل علیه السلام چند روزی بر رسول خدا ﷺ وحی نیاورد در این اثنا مشرکان گفتند: محمد مورد بی‌مهری قرار گرفته و فرو گذاشته شده است. همان بود که این سوره نازل شد.

﴿وَالضُّحَى﴾

«سوگند به ضحی» ضحی نام وقت بالا آمدن خورشید در آغاز روز است. یعنی: سوگند به روشنایی روز.

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ﴿٢﴾

«و سوگند به شب چون پوشد» اصمعی می‌گوید: «سجود شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی که شخص جامه را بر خویشان می‌پوشاند». دلیل این که حق تعالی در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در این سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضیلت هر یک از شب و روز می‌باشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهمیت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می‌کند و دلیل این که مخصوصا از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس گرفتن آنها با یکدیگر بعد از تنهایی شب است.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾

جواب قسم این است: «پروردگارت تو را وانگذاشته» بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می‌کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی‌مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نوزیده است. قلی: نفرت ورزیدن به سختی است.

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾

«و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیا است» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ از مقام محمود، حوض مورد و خیر موعود در بهشت محبوب برایت وعده داده است، بهتر و نیکوتر از دنیا است. این به علاوه شرفی مانند شرف نبوت است که به آن حضرت ﷺ داده شده است، شرفی که هرگونه فضل و شرفی در برابر آن کوچک و هر کرامتی در دنیا نسبت به آن ناچیز است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ بر روی حصیری خوابیده بودند و درشتی حصیر بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول الله! آیا به ما اجازه نمی‌دهید که چیزی را بر روی حصیر برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «ما لی وللدنیا، إنما مثلی ومثل الدنیا کراکب ظل تحت شجرة

ثم راح وترکها: مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده است، سپس رفته و آن را ترک نموده است».

در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: فتوحاتی که بعد از من بر امتم ارزانی می‌شود، بر من عرضه شد و این امر مرا خوشحال و شادمان گردانید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾

«و البته پروردگارت به زودی به تو می‌بخشد» گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلیٰ علیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امت را در آخرت «پس خشنود می‌شوی» به این بخشش‌ها و پاداشها. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «إذن لا أرضى و واحد من أمتى فى النار: پس حالا که چنین است؛ من راضی نمی‌شوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

سبب نزول این آیه نیز مانند سبب نزول آیه قبل است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: سرزمین‌هایی که بر امت آن حضرت ﷺ فتح می‌شود - شهر به شهر - بر رسول خدا ﷺ عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آن‌گاه نازل گردید: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ﴿٦﴾

«مگر تو را یتیم نیافت پس جای داد؟» یعنی: پروردگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و عمویت ابوطالب بود زیرا رسول خدا ﷺ هنگامی که در شکم مادرشان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش‌سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت‌سالگی تحت سرپرستی جد خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابوطالب عمویشان

سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

حکمت در این که خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاعشان پردازند چنان که وقتی رسول خدا ﷺ با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه‌های صدق و صحت رسالت ایشان گردید. در حدیث شریف آمده است که چون مردی نزد رسول خدا ﷺ از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

«و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی‌دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی‌دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدینها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمی‌توان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیاء علیهم السلام از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضلال» در اینجا به معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است - چنان که بیان شد.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

«و تو را تنگدست یافت پس توانگر گردانید» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله‌مند و بی‌مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی‌ای که به تو از طریق فتوحات سرزمینها و اماکن کفار بخشید. یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست

با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی الله عنه آن گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنان که در حدیث شریف آمده است: «لیس الغنی عن كثرة العرض ولكن الغنی غنی النفس: توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی نیازی نفس است».

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۙ

«و اما یتیم را میازار» یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور. شایان ذکر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با یتیمان به نیکی و شفقتی بسیار رفتار کرده و در حق آنان به نیکی سفارش می کردند چنان که در حدیث شریف گذشت. پس مراد از دستور به ایشان، دستور به امتشان است.

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۙ

«و اما بر سائل بانگ نزن» یعنی: چون کسی از تو چیزی به رسم کمک درخواست کرد، بر او بانگ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. در حدیث شریف آمده است: «ردوا السائل ببذل یسیر، أو رد جمیل، فانه یأتیکم من لیس من الإنس ولا من الجن، ینظر کیف صنیعکم فیما خولکم الله: سائل را با بخششی هر چند اندک، یا با برخوردی نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی (در هیأت سائل) می آید که نه از انس است و نه از جن پس می نگرد که عملتان در آنچه که خدای عزوجل به شما از نعمتها بخشیده است، چگونه است».

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

«و از نعمت پروردگار خویش» با مردم «سخن بگوی» و نعمتهایی را که به تو ارزانی کرده است، برای مردم اظهار کن و در میانشان مشهور گردان. بنابراین، سخن گفتن از نعمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ خود نوعی شکر است. به قولی: مراد از نعمت در اینجا، نبوت و قرآن است لذا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به پیامبرش دستور می‌دهد تا قرآن بخواند و به آن سخن بگوید. علمای محقق گفته‌اند: سخن گفتن با مردم از نعمتهای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مطلقاً جایز است و حتی اگر هدف انسان از برشمردن نعمت‌ها بر خود این بود که دیگران هم به وی اقتدا کنند، یا هدفش این بود که شکر پروردگارش را به زبان آشکار گرداند، این کار مستحب نیز هست اما چنانچه بر خود از فتنه، عجب و خودنگری ایمن نبود، در این صورت بازگو نکردن نعمت به دیگران بهتر است.

﴿سوره شرح یا انشراح﴾

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شرح» یا «انشراح» نامیده شد که از شرح صدر نبی اکرم صلی الله علیه و آله یعنی روشن کردن و گشاده داشتن آن با نور هدایت و حکمت و ایمان، خبر می دهد.

این سوره بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکمله ای برای آن می باشد زیرا سایه سار روحبخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گستراند.

﴿آیة نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ﴾

«آیا برای تو سینهات را نگشادیم؟» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! ما سینهات را برای تو گشادیم و آن را وسیع و نورانی گردانیدیم تا امر نبوت را پذیرا گردیده و دعوت الهی را برپا داری و بر برداشت دشواریهای نبوت و حفظ وحی قادر گردی. ابوحیان می گوید: «شرح صدر؛ تنویر آن است با حکمت و وسیع کردن آن است برای دریافت وحی الهی». این قول جمهور مفسران است اما رأی اولی این است که معنی شرح صدر عام است و شامل امور فوق و نیز وسیع کردن صدر برای تحمل غیر آن از دشواریها، مانند دشواریهای دعوت و تحمل آزار کفار و سختی ها و ناهمواریهای دیگر نیز می شود. اکثریت علما برآنند که شرح صدر امری معنوی است اما درباره «شق الصدر» یعنی شکافتن سینه آن حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله فرشتگان، نیز احادیثی آمده است. خلاصه این احادیث این است که: جبرئیل علیه السلام در دوران کودکی آن حضرت صلی الله علیه و آله سینه ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم و ایمان پر گردانید و مجددا در سینه ایشان نهاد. امام فخرالدین رازی می گوید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارتهای آن است».

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾

«و آیا بار گرانت را از تو برداشتیم؟» یعنی: لغزشهایی را که در دوران جاهلیت از تو سر زده است دور ساختیم و لغزشهای بعد از آن را نیز از تو دور ساختیم.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾

«آن باری که پشت تو را گران کرده بود» یعنی: آن بار چنان سنگین بود که اگر به شکل محسوس حمل شدنی می بود، قطعا صدای شکستن مهره پشتت از بر دوش کشیدن آن شنیده می شد. مراد از «وزرک» گناه و معصیت نیست زیرا پیامبران عليهم السلام از ارتکاب گناه معصوم اند بلکه مراد اعمالی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم اجتهادا برخلاف اولی انجام داده اند، مانند اجازه دادن برای منافقان در تخلف از غزوه تبوک، گرفتن فدیة از اسیران بدر، ترشرویی در برابر آن نابینا که داستان آن در سوره «عبس» گذشت و مانند اینها. به قولی: مراد از برداشتن بار گران، آسان کردن دشواریها و تکالیف نبوت بر آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم است به طوری که این کار سنگین بر ایشان آسان گردید.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾

«و نامت را برای تو بلند گردانیدیم» یعنی: نام و آوازه تو را در دنیا و آخرت بلند گردانیدیم، با اموری مانند مکلف کردن مؤمنان به بردن نامت در کلمه شهادت، در اذان، خطبه ها، تشهد و در چندین جا از قرآن و از آن جمله است دستور دادن مؤمنان به درود و سلام گفتن بر آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و فرمان بردن از ایشان. قتاده می گوید: «خداوند جل جلاله نام آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم را در دنیا و آخرت بلند گردانید پس هیچ خطیب و نمازخوان و تشهدخوانی نیست مگر این که می گوید: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: پروردگرم و پروردگارت می پرسد: چگونه نامت را بلند ساخته ام؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: خداوند جل جلاله خود دانایتر است. جبرئیل گفت: حق تعالی می فرماید:

من نامت را بدین سان بلند ساختم که چون نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می شود».

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾

«پس بی گمان با دشواری آسانی است» یعنی: قطعاً با سختی، ضعف، فقر و مانند آن از تنگناها، آسانی و گشایش پیوسته است. تنکیر «یسرا» برای تعظیم و بزرگ نمایاندن این آسانی است، گویی فرمود: در جنب دشواری آسانی ای است بزرگ.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾

«آری، با دشواری آسانی است» یعنی: بی گمان در جنب دشواری ای که ذکر شد، آسانی دیگری است. و از آنجا که «العسر» معرفه است پس مفرد است، یعنی «العسر» در هر دو آیه به معنی یک دشواری است ولی چون «یسرا» در هر دو آیه نکره است پس معنای تعدد را می رساند؛ یعنی به همراه هر سختی دو آسانی است لذا «عسر» اول عین «عسر» دوم است اما «یسر» در هر آیه، امری است جدید یعنی: آسانی در آیه اول غیر از آسانی در آیه دوم است پس این دو آسانی می تواند شامل آسانی دنیا و آخرت و آسانی عاجل و آجل باشد. در حدیث شریف مرفوع به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «لو كان العسر في حجر لتبعه اليسر حتى يدخل فيه فيخرجه و لن يغلب عسر يسرين، إن الله يقول: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾»: اگر دشواری در سوراخی باشد، قطعاً آسانی او را دنبال می کند تا این که در آن سوراخ داخل شود و آن را از سوراخ بیرون آورد و هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی شود زیرا خداوند جل جلاله می فرماید: بی گمان به همراه دشواری آسانی است. آری، در جنب دشواری دو آسانی است».

سبب نزول: روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن جریر طبری از حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده است که گفت:

چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «مژده‌تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾

«پس چون فراغت یافتی، به طاعت در کوش» یعنی: چون از نماز خود فارغ شدی، یا چون از تبلیغ و دعوت فارغ شدی، یا چون از از جهاد فارغ شدی پس در دعا بکوش و از خدای عزوجل حاجت خویش را بخواه. یا در عبادت سخت بکوش.

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾

«و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور» یعنی: مخصوصا به سوی خداوند ﷻ رغبت و گرایش داشته باش و درحالی که از دوزخ بیمناک و به بهشت راغب هستی، به سوی وی زرای و تضرع کن.

﴿سوره تین﴾

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تین» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به «تین: انجیر» و «زیتون» سوگند خورده است چرا که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری است.

در حدیث شریف به روایت براء بن عازب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از دو رکعت سفر: ﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ را می خواندند و من کسی را خوش صداتر یا نیکوتر در قرائت مانند ایشان ندیده‌ام.

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾

«سوگند به تین» یعنی: همان انجیری که مردم آن را می خورند «و» سوگند به «زیتون» همان زیتونی که مردم از آن روغن می گیرند. سوگند حق تعالی به این دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت المقدس می باشد. اما ابو حیان در تفسیر «بحرالمحیط» می گوید: «ظاهراً مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». آری! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه ای است که از تیرگی ها و آلایش هایی که لذت را می کاهد، خالص شده است به سبب آن که تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده می شود همچنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا؛ غذایی است نرم و زودهضم که در معده بسیار نمی ماند، دوائی است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک کننده کلیه ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه ای است از بهترین و ستوده ترین میوه ها. در حدیث شریف آمده است: «انجیر بواسیر را از بین می برد و در مرض نفرس نافع واقع می شود». بسیاری از پزشکان نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه ها و مغذی ترین آنها برای بدن است. اما زیتون نیز هم میوه است، هم نان خورش و هم دوا و از آن روغنی گرفته می شود که نان خورش غالب و روغن

مصرفی برخی از سرزمین‌هاست و زیتون در ترکیب بسیاری از داروها نیز به کار برده می‌شود.

وَطُورِ سَيْنٍ ﴿٢﴾

«و سوگند به طور سینا» طور سینا: کوهی است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آن سخن گفت و «سینین» و «سینا» نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد.

وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾

«و سوگند به این شهر امین» که مراد از آن: مکه مکرمه است و حق تعالی آن را امین نامید زیرا شهری است امن. علما گفته اند: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از آن روی به این سه جا، یعنی: شام، بیت المقدس و مکه سوگند خورد که این سه جا، فرودگاههای وحی الهی بر پیامبران اولی العزم وی اند و از این سه جاست که مشعل‌های هدایت برای بشر روشن گردانیده شده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾

جواب سوگندهای قبل این است: «به‌راستی که انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم» یعنی: به آنچه ذکر شد، سوگند که ما انسان را در بهترین و معتدلتین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریده‌ایم و از جمله مزیت‌های انسان این است که: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هر ذی روحی را فروافتاده بر روی آن آفریده است، بجز انسان که آن را راست‌قامت آفریده به طوری که خوردنی خویش را با دست خویش می‌گیرد. و از جمله مزیت‌های انسان این است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تمام خواص کائنات را در او جمع کرده، او را دانا، سخنگو، مدبر و حکیم آفریده و بدین‌سان به او این امکان را داده است که خلیفه وی در زمین به همان نحوی باشد که این خلافت را برایش اراده کرده است. قرطبی داستانی را نقل کرده است که روشن‌گر ممتاز بودن ساختار انسان می‌باشد، او می‌گوید: عیسی بن موسای هاشمی زنش را سخت دوست داشت، روزی از باب

ملاطفه به زنش گفت: اگر تو زیباتر از ماه نباشی، سه طلاق هستی! زنش بی‌درنگ برخاست و از وی در حجاب قرار گرفت و از پشت پرده به وی گفت: تو طلاقم داده‌ای! آن شب بر عیسی بن موسی شب بسیار سختی گذشت. بامداد به سرای منصور خلیفه رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و در پیش وی سخت بی‌قراری نمود. منصور فقها را جمع کرد و از آنان در این باره فتوا خواست. پس تمام کسانی که آمده بودند، گفتند که: زن وی طلاق شده است؛ مگر مردی از یاران ابوحنیفه که ساکت بود. منصور رو به او کرد و گفت: چرا تو سخنی نمی‌گویی؟ آن مرد لب به سخن گشود و گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ ۱ ﴿وَطُورِ سِينِينَ﴾ ۲ ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ ۳ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ ۴ ﴿﴾

ای امیرالمؤمنین! انسان زیباترین و نیکوترین اشیاء است و هیچ چیز از او زیباتر نیست. پس منصور به عیسی بن موسی گفت: قضیه چنان است که این مرد گفت لذا به زنت پیوند. و فردی را نیز نزد زنش فرستاد و به او پیغام داد که: از همسرت اطاعت کن و نافرمانی‌اش نکن زیرا او تو را طلاق نگفته است. سپس قرطبی در تعلیقی بر این داستان می‌گوید: «آری! انسان نیکوترین و زیباترین خلق خدا ﷻ در ظاهر و در باطن است، زیبایی و شگرفی شکل و هیأت وی در این است که سرش و آنچه که در آن از عجایب آفرینش آفریده شده، در بالا قرار دارد و سپس سینه وی با اعجوبه‌های خلقتی که در اندرون آن است - مانند قلب، شش‌ها و کبد - بعد از سر در مرتبه دوم قرار گرفته، بعد از آن دستها و ترکیب ساختاری شگفت‌آسای آنها، باز شکم و محتوای آن، سپس آلت تناسلی و دستگاههای مربوط به آن و سرانجام پاها و وظایف آن. از این جهت فلاسفه گفته‌اند: انسان عالم اصغر است زیرا هر چه در دیگر مخلوقات وجود دارد، به‌تنهایی در او جمع گردیده است».

ثُمَّ رَدَدْتُهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ ﴿٥﴾

«سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم» یعنی: ما انسان را در بهترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریدیم و سپس او را به پست‌ترین عمر

که ضعف و پیری و خرفتی و انحطاط قوای انسانی او بعد از جوانی و نیرومندی اوست، باز گردانیدیم تا بدانجا که چون کودک بی تمیزی می گردد و عقل وی کم می شود. «سافلین» ناتوانان و فروماندگان، بیماران زمین گیر، کودکان و ضعیف تر و فرومانده تر از همه آنها پیرمردان کهنسال اند. در حدیث شریف آمده است: «چون بنده بیمار شود یا به سفر برود، خداوند عزوجل برای او همان مزدی را می نویسد که در حال صحت و اقامت خود عمل می کرد». همچنین در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند عزوجل فرمود: «چون بنده مؤمنی از بندگانم را مبتلا کردم و او مرا در برابر آنچه که بدان مبتلاش کرده بودم سپاس گفت، قطعا او از بستر بیماری اش همانند روزی برمی خیزد که مادرش او را زاییده است؛ پاک از گناهان. پروردگار عزوجل (به فرشتگان موکل) می گوید: من بودم که این بنده خویش را مقید گردانیده و او را به این بیماری مبتلا کردم پس برای او (از عمل) همان چیزی را جاری گردانید که قبل از این جاری می کردید».

به قولی معنی این است: انسانی که خداوند عزوجل او را در نیکوترین حال و بهترین شکل و صورت آفریده است، به بدتر و فروتر از حال هرگونه حیوانی بازگردانیده می شود زیرا او به فرودین فرود دوزخ می پیوندد. در این صورت مراد از انسان، بعضی از افراد آن است که کفارند. این کثیر این قول دوم را برگزیده و معنی اول را که اختیار این جریر است، رد کرده و می گوید: «اگر مراد معنای اول بود، در این صورت استثنای مؤمنان از آن (در آیه بعد) نیکو نبود زیرا بعضی از مؤمنان نیز پیر و خرفت می شوند».

در بیان سبب نزول آیه آمده است: چند تن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار پیر و فرتوت و فروتر از همه فروماندگان گردیده بودند تا بدانجا که عقلهایشان کاهش یافته بود پس اصحاب از آن حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کردند که از نظر شرع شریف حکم آنان چیست؟ همان بود که خداوند عزوجل عذر آنان را نازل فرمود. یعنی: حکم این است که برای ایشان مزد همان اعمالی که قبل از بین رفتن عقلهایشان بدان عمل می کرده اند، تعلق می گیرد.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» پس اینان به «اسفل السافلین» یعنی دوزخ بازگردانیده نمی‌شوند بلکه به بهشت برین خداوند جَلَّ جَلالُه در «اعلی علیین» بازگردانیده می‌شوند «پس برای آنان پاداشی است بی منت» و گسست‌ناپذیر به‌عنوان پاداش طاعت‌هایشان. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هرکس قرآن بخواند، به حالتی از خرفتی که عقلش از بین برود، بازگردانیده نمی‌شود». بنابراین، مؤمن پرهیزکار در دنیا نیز به چنین حالی باز نمی‌گردد. این آیه مؤید سخن ابن‌کثیر است که مراد از بازگردانیدن انسان به «اسفل السافلین»، بازگشت کفار به دوزخ در آخرت است.

فَمَا يَكْفُرُكَ بَعْدُ بِالْدِينِ ﴿٧﴾

«پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی‌دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند جَلَّ جَلالُه تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم‌اوست که تو را به فرودین فرود برمی‌گرداند پس چه چیز تو را وامی‌دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. یعنی ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می‌کند؟

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

«آیا خداوند حکم‌کننده‌ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی‌شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افکند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند. در حدیث شریف آمده‌است: «چون یکی از شما ﴿﴾ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ ﴿﴾ را می‌خواند و به آخر آن: ﴿﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿﴾ می‌رسد، باید

بگوید: «بلی وأنا علی ذلک من الشاهدین: نه چنان است که حق تعالی احکم الحاکمین
نباشد بلکه هست و من بر این امر از گواهانم».

﴿سوره علق﴾

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «علق»، «اقرأ» یا «قلم» نامیده شد زیرا خدای سبحان آن را با فرموده‌اش: ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿۲﴾ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ ﴿۳﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ...﴾ آغاز نموده است. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم می‌باشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت ﷺ در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شد.

در خصوص چگونگی آغاز نزول وحی بر رسول خدا ﷺ، از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «نخستین چیز از مقدمات وحی و رسالت که بر رسول خدا ﷺ آشکار شد، رؤیای صادق بود و ایشان هیچ رؤیایی نمی‌دیدند مگر این که مانند سپیده صبح روشن بود و به تحقق می‌پیوست، سپس اشتیاق به خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار شد پس به غار حرا می‌رفتند و شبهای متعددی در آن عبادت می‌کردند و برای آن شبها توشه برمی‌گرفتند. و چون آن مدت سپری می‌شد، نزد خدیجه باز می‌گشتند و مجدداً توشه برمی‌گرفتند. تا این که نزول وحی در غار حرا ایشان را غافلگیر کرد زیرا فرشته در غار نزد ایشان آمد و گفت: اقرأ: بخوان». رسول خدا ﷺ خود حکایت می‌کنند که: «در پاسخ فرشته گفتم: من خواننده نیستم. پس فرشته مرا در بر گرفت و به خودش چسباند و آنچنان فشارم داد که به زحمت افتادم آن‌گاه رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! گفتم: من خواننده نیستم. سپس بار دوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! و گفتم: خواننده نیستم! سپس بار سوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿۲﴾ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ ﴿۳﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۴﴾ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾». عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: «در حالی که رسول خدا ﷺ از این واقعه سخت مضطرب گردیده بودند و بر خود می‌لرزیدند نزد خدیجه آمدند و گفتند: مرا در جامه درپیچانید، مرا در جامه درپیچانید! پس بر ایشان لحافی پوشانیدند تا اضطرابشان فرو

نشست آن‌گاه فرمودند: ای خدیجه! مرا چه شده است؟ و ماجرای غار را به وی حکایت کردند و افزودند: حقیقتاً بر خویشتن بیمناک گردیدم. خدیجه به ایشان گفت: نه! هرگز بیمناک نباشید بلکه باید خوشحال باشید زیرا به خدا ﷻ سوگند که او هرگز شما را خوار نمی‌کند، شما کسی هستید که صله رحم را به‌جا می‌آورید، به راستی و درستی سخن می‌گویید، بار مشکل ناتوانان و ضعیفان را برمی‌دارید، میهمان را به نیکویی پذیرایی می‌کنید و بر حواج و قضایای حق یار و مددکارید. سپس خدیجه رضی الله عنها ایشان را نزد ورقه بن نوفل پسر عمویش برد که در جاهلیت نصرانی شده بود و خط عربی و عبری را می‌نوشت و از انجیل چیزهایی را که خدا ﷻ خواسته بود، نوشته بود. و او در آن وقت پیرمرد کهنسالی بود که نابینا شده بود. خدیجه رضی الله عنها به وی گفت: ای پسر عمویم! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید؟ ورقه خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: پسر برادرم! چه دیده‌ای؟ رسول خدا ﷺ آنچه را در غار دیده بودند، به وی بازگفتند. ورقه گفت: این همان ناموسی است که بر موسی ﷺ نازل شد. ای کاش من در عهد رسالت جوانی چابک‌اندام می‌بودم (تا به یاری دعوتت بیا می‌خاستم) ای کاش هنگامی که قومت تو را اخراج می‌کنند، من زنده باشم. رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا آنان اخراج‌کننده من هستند؟ ورقه گفت: آری! هیچ مردی مانند آنچه را که تو (از وحی و رسالت) آورده‌ای، نیاورد مگر این که مورد تعدی و دشمنی قرار گرفت و اگر من آن روز زنده باشم، تو را به قوت تمام یاری خواهم داد. پس دیری نپایید که ورقه درگذشت. از آن سوی دیگر وحی نیز سست شد و رسول خدا ﷺ از انقطاع وحی سخت اندوهگین شده و چنان در فشار قرار گرفتند که چندین بار به قله کوهها رفتند تا خود را از آن به پایین افکنند. اما هرگاه که به قله کوهی می‌رفتند تا خود را از آن به پایین پرتاب کنند، جبرئیل ﷺ در معرض دید ایشان آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد! به راستی که تو فرستاده خداوند هستی. ایشان با این سخن جبرئیل آرام می‌گرفتند و به خانه بازمی‌گشتند. ولی باز وحی بر ایشان دیر می‌کرد و بار دیگر به کوه می‌رفتند تا خود را از کوه به پایین پرتاب کنند. اما چون به قله کوه می‌رسیدند، جبرئیل ﷺ بر ایشان نمایان می‌شد و سخنی مانند آن را به ایشان می‌گفت.»

أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾

«بخوان به نام پروردگارت» یعنی: بخوان درحالی که به نام پروردگارت آغاز می کنی. یا معنی این است: بخوان درحالی که از نام پروردگارت یاری می جویی. دلیل این که حق تعالی ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ گفت و مانند (بسم الله الرحمن الرحيم)، (باسم الله) نگفت، این است که: «رب» مفید معنی پرورش و تربیت است و بنده را به حقیقت ربوبیت باری تعالی متوجه می کند. یعنی: بخوان به نام آن که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت می کند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است. آری! بخوان به نام آن «که آفرید» پس خداوند عَلَّمَ خود را با این صفت برای ما وصف می کند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمتها و بزرگترین آنهاست. یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلاً نه خواننده بوده ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید. اما سؤال این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه بخوانند؟ چه بسا مراد این باشد که: آیات کونی پروردگار را بخوان. زیرا این سوره از آیات کونی بحث می کند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾

«انسان را از علق آفرید» علق: خون بسته است و اگر خون روان باشد، آن خون «مسفوح» است. گفتنی است که خون بسته طوری از اطوار آفرینش جنین می باشد زیرا آفرینش جنین ابتدا از نطفه است، سپس خداوند عَلَّمَ آن نطفه را به علقه (خون بسته) که گویی قطعه ای از خون جامد است، متحول می کند آن گاه علقه به مضغه (گوشت پاره) تطور می کند چنان که گویی قطعه ای از گوشت است و سپس بر آن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیأت، ساختار انسانی به خود می گیرد.

أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾

«بخوان و پروردگار تو کریمترین کریمان است» یعنی: آنچه را که به تو از خواندن دستور داده‌ایم، عملی کن و بدان که پروردگاری که تو را به خواندن دستور داده، گرامی‌ترین است زیرا او کریمی است که هیچ بزرگواری با کرم او همسری نمی‌تواند کرد و از کرم اوست که به تو امکان می‌دهد تا بخوانی در حالی که تو امی (ناخوان) هستی.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾

«همان کس که به وسیله قلم علم آموخت» یعنی: به وسیله قلم به انسان نویسنده‌گی و دانش آموخت. پس قلم نعمت بس بزرگی از جانب خدای عزوجل برای انسان است. اگر این قلم نبود، نه دینی پایدار می‌گردید و نه زندگی‌ای سروسامان می‌یافت لذا خداوند ﷻ مردم را به وسیله قلم از تاریکی جهل به سوی نور علم رهنمون گردیده است و علوم تدوین نگردیده، احکام مرتب نشده و اخبار و سخنان پیشینیان و کتب نازل شده الهی به ضبط و ثبت نرسیده مگر به وسیله نوشتن و قلم و اگر بتوانیم جهانی را تخیل و تصور کنیم که در آن نه قلمی باشد، نه نوشتن و نه کتابی، بی‌شک آن جهان، جهانی خواهد بود که جهل در آن در همه جا و همه سو طناب افکنده و سایه سیاه شوم خود را گسترانده است به طوری که در آن جهان بسته، معرفت عقیم است و دانشهای پیشینیان و تجارب و آداب و افکارشان منجمد، که نه به دیگران منتقل می‌شود و نه از جایی به جایی می‌رود مگر به قلت و همراه با نقص و تحریف و آن اندک داشته‌های علمی نیز بر اثر انجماد فکری و انسداد معرفتی در گذار زمان به پایان رسیده و دیگر برای آن در عرصه هستی وجودی باقی نمی‌ماند.

اما با وجود نویسنده‌گی و قلم، بدون شک علوم و آداب باقی مانده و ماندگار می‌شوند و کاخ علوم و آداب پیوسته بر زیربنای آنها فرازهای نوینی را می‌پیماید و الی ما شاء الله بر آن افزوده می‌شود؛ در چنین بستر و زمینه‌ای است که تمدنها سر برآورده و رشد می‌کنند، افکار اعتلا و ارتقا یافته و ادیان حفظ می‌شوند و هدایت انتشار پیدا می‌کند، از

این رو تعجب برانگیز نیست که خداوند ﷻ دعوت اسلام را با دعوت به سوی خواندن و نوشتن و بیان این حقیقت که خواندن و نوشتن دو نشانه بزرگ از نشانه‌ها و آیات وی در خلقتش می‌باشند و از خوان رحمت او فرود آورده شده‌اند، آغاز نموده‌است و محمد پیامبرش ﷺ در حالی که عربی امی است که نه خواندن را می‌داند و نه نوشتن را، در حالی که رسالت برانگیخته شده که معجزه او قرآن است؛ قرآنی که خوانده می‌شود و کتابی که نوشته می‌شود و او با این کتاب به زودی امت خویش را از امتی امی و ناخوان به امتی دانشمند و دانا متحول خواهد کرد، امتی که به تمام فضایل علم و دانش آراسته است. چنان‌که خداوند ﷻ در همان حال که با این نعمت خویش بر این امت منت می‌گذارد، چنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾: «اوست آن کس که در میان قوم بی‌کتاب پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و حقا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند» «جمعه/۲». در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند ﷻ آفرید قلم بود سپس به او گفت: بنویس! و قلم هر چه را که تا روز قیامت روی می‌دهد، نوشت پس قلم نزد الله ﷻ در ذکر، فوق عرش است».

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ ﴿۵﴾

«آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت» یعنی: خداوند ﷻ به وسیله قلم اموری را به انسان آموخت که انسان از آنها هیچ چیز نمی‌دانست.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿۶﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْتَى ﴿۷﴾

«حقا که آدمی همین که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌ورزد» یعنی: انسان اگر خود را به مال و نیروی خویش توانگر ببیند، از حد می‌گذرد و بر پروردگارش استکبار و طغیان می‌ورزد.

در بیان سبب نزول روایت شده است که ابوجهل به مشرکان گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را بر خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری! گفت: سوگند به لات و عزی که اگر بینم او چنین می‌کند، گردنش را در زیر لگدهای خود کرده و چهره‌اش را در خاک می‌لولانم! پس خداوند ﷺ این آیات را نازل فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾ . یعنی: به جای این که آن انسان طغیانگر، این مال و نیرومندی را به خدای سبحان نسبت داده و او را در قبال آنها شکر بگزارد، کفران نعمت کرده و سر به طغیان بر می‌دارد.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجُوعَ ﴿٨﴾

«در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست» نه به سوی غیر وی. پس ای انسان طغیانگر! بدان که پروردگار متعال، تو را بر این امر که آن مال را از کجا گرد آورده و در چه راهی خرج کرده‌ای، محاسبه می‌کند؟ سپس حق تعالی بعد از بیان طبیعت انسان کافر، نمونه‌ای از طغیان او را ذکر می‌کند:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ﴿١٠﴾

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد ﷺ! به من خبر بده. شایان ذکر است که «أرأیت» در این آیه و دو آیه دیگر هر سه برای به تعجب واداشتن است و مراد از آن، تقبیح و سرزنش مرتکب عملی است که کارش تعجب‌برانگیز و سرزنش‌بار می‌باشد. آری! به من خبر بده «از آن کس که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟» این اولین نمونه از مظاهر طغیان است. چنان‌که در بیان سبب نزول ذکر شد، مراد از کسی که باز می‌داشت، ابوجهل است و مراد از بنده، محمد ﷺ اند. روایت شده است که رسول خدا ﷺ به بارگاه الهی چنین دعا کردند: «خدایا! اسلام را به عمر، یا به ابوجهل بن هشام عزت بخش». پس گویی خداوند ﷺ به پیامبرش می‌فرماید: ای محمد! تو می‌پنداشتی که اسلام با ایمان آوردن ابوجهل عزیز می‌شود در حالی که او از نماز که اولین رکن از ارکان اسلام است، باز می‌دارد. نقل است که: لقب ابوجهل، ابوالحکم بود پس گفته شد: چگونه این لقب سزاوار اوست در حالی که بندگان را از خدمت

پروردگارشان بازداشته و آنان را به پرستش جمادی فرامی خواند؟ در روایات آمده است که علی علیه السلام در مصلی کسانی را دید که قبل از نماز عید، نماز نفل می خوانند. فرمود: من ندیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نماز عید نماز نفل بخوانند. به او گفته شد: چرا آنان را از نماز گزاردن باز نمی داری؟ فرمود: می ترسم که در تحت این خطاب حق تعالی داخل شوم: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى...﴾: «آیا دیدی کسی را که بازمی داشت بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد؟». علما می گویند: این آیه هر چند در مورد ابوجهل نازل شده است ولی هر کس که مردم را از طاعت خداوند جل جلاله بازدارد، در این خطاب نازل شده در شأن ابوجهل، شریک است.

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ ﴿١١﴾ **أَوْ أَمَرَ بِالْقَوَىٰ﴾ ﴿١٢﴾**

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! همچنین به من از حال این طاغوت منع کننده نماز خبر بده. به قولی: خطاب برای کافر است، که در این صورت معنی چنین می شود: ای کافر! به من خبر بده «که اگر» محمد صلی الله علیه و آله و سلم که او را از نماز خواندن بازمی داری «بر طریق هدایت باشد، یا به پرهیزگاری امر کند» یعنی: به اخلاص، توحید و عمل شایسته ای امر کند که به وسیله آن می توان از آتش دوزخ پرهیز کرد، آیا باز هم او را از این کار بازمی داری؟ و اگر خطاب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد - چنان که اکثر مفسران بر آنند - معنی چنین است: به من از حال این طاغوت بازدارنده از نماز خبر بده که اگر او در راه هدایت و صواب می بود، یا به تقوی امر می کرد، آیا این کار برایش بهتر از آن نبود که از راه خدا جل جلاله باز دارد، یا به پرستش بتان فرمان دهد؟ قطعاً برایش بهتر بود.

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ ﴿١٣﴾ **أَتَرِعَلِمَ بِأَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ﴾ ﴿١٤﴾**

«آیا دیدی» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «که اگر» ابوجهل «انکار پیشه کند و روی برتابد» از ایمان و آنچه که تو به همراه آورده ای. و اگر خطاب متوجه ابوجهل باشد معنی این است: به من خبر بده که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دروغگو یا از حق رویگردان باشد؛ «مگر ندانسته که خدا می بیند؟» یعنی: خداوند جل جلاله به احوال وی آگاه است پس او را به سبب

آن مجازات می‌کند؟ لذا چه نیازی است که تو او را از نمازش بازداری؟! بنا بر وجه دیگر که خطاب متوجه محمد ﷺ است، معنی چنین می‌شود: آیا این کافر به وسیله عقل و اندیشه خود نمی‌بیند و نمی‌داند که خداوند جلّ و علا بر این اعمال زشتش ناظر است و به زودی او را در برابر جرایم و جنایاتش محاسبه و مجازات می‌کند؟ پس اگر می‌داند، چگونه جرأت کرده است که همچو اعمال ننگینی را مرتکب شود؟.

كَلَّا لَئِنْ لَرَبَّنَا لَسَفَعْنَا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾

«نه، چنان نیست» که این طاغوت بازدارنده می‌پندارد، او باید بداند که «اگر بازنایستد» یعنی: سوگند به الوهیتیم که اگر او از این اعمال و اندیشه‌های ناصواب خود دست برندارد و به هوش نیاید؛ «البته موی پیشانی او را سخت بگیریم» و او را به دوزخ درافکنیم؛ «موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را» یعنی: صاحب این پیشانی را که دروغزن، خطاکار، بی‌پروا، بی‌اندیشه و نکوهیده است، این کسی که از ارتکاب گناه هیچ پروا و اندیشه نمی‌کند و هیچ ننگ و عاری ندارد. ناصیه: موی جلوی سر است.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾

«پس باید اهل نادی خود را فراخواند» نادی: محلی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می‌آیند. یعنی: باید آن طاغوت، قوم و قبیله و کسانش را به کمک و پشتیبانی خویش فراخوانده و بر آنان بانگ دردهد که هلا! به یاری من بشتابید تا او را کمک و یاری کنند!!

در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که ابوجهل به رسول خدا ﷺ گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی در حالی که من بیشترین کسان این وادی (مکه) از نظر اهل مجلس و یاران و پشتیبانان هستم؟! پس این آیه نازل شد.

آری، ای پیامبر! بگو که قوم و قبیله خود را فراخواند؛ «ما نیز به زودی زبانیه را فرامی خوانیم» زبانیه: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن اند که آتشیان جهنم می باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفکنند. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «اگر ابو جهل گروه هم مجلسش را فرامی خواند، قطعاً فرشتگان قوی پنجه موصوف، آشکارا او را می گرفتند».

«زنهار» هر گز این دروغزن بی پروای بی اندیشه تهدیدش را عملی نتواند کرد و حاشا که او یارای رسانیدن گزند را به تو داشته باشد؛ پس «از او پیروی نکن» در آنچه که تو را به آن فرامی خواند و بر نافرمانی او پایدار باش «و سجده کن» یعنی: به نمازت برای خدای عزوجل ادامه بده، بی آن که به او کمترین اهمیتی بدهی، یا در بازداشتن او از نماز، به سویش گرایش یابی «و تقرب بجوی» به سوی خدای سبحان با طاعت و عبادت. دلیل این که حق تعالی از نماز به «سجده» تعبیر کرد، در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیکترین و دوست داشته ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی اش در آن برای حق تعالی سجده کنان بر زمین نهاده است». آری! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان است و از آنجا که خداوند جل جلاله دارای چنان عزتی است که برای آن مقداری متصور نمی باشد پس هر چند که از این صفت وی دور گردی، به بهشتش نزدیکتر می شوی. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

﴿سوره قدر﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان که خدای سبحان در مطلع آن می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

«همانا ما آن را در شب قدر نازل کردیم» یعنی: ما قرآن را در شبی بزرگ و دارای قدر و منزلتی عظیم نازل کرده ایم. پس آن را به سبب شرف و منزلت عظیم آن «قدر» نامیدند. دلیل دیگر نامگذاری آن به قدر این است که خدای سبحان همه چیزهایی را که مشیت وی تا سال آینده بر آن رفته است، در آن شب مقدر و برنامه ریزی می کند. نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان می باشد، بدین معنی است که قرآن تماما در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که بر حسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا ﷺ نازل گردید. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قد جاءكم شهر رمضان، شهر مبارك افترض الله عليكم صيامه، تفتح فيه أبواب الجنة وتغلق فيه أبواب الجحيم، وتغل فيه الشياطين، في ليلة خير من ألف شهر، من حرم خيرها فقد حرم: اینک ماه رمضان بر شما آمد، ماهی مبارک که خداوند متعال در آن روزه اش را بر شما فرض گردانیده، در آن درهای بهشت باز و درهای دوزخ بسته می شود و در آن شیاطین در قید و زنجیر قرار داده می شوند، در شبی که بهتر از هزار شب است، هر کس از خیر آن محروم شد، بی گمان (از هر خیری) محروم گردانیده شده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قام ليلة القدر إيماناً واحتساباً، غفر له

ما تقدم من ذنبه: هر کس از روی ایمان و به قصد قربت شب قدر را (برای نماز و نیاز) به پا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شایان ذکر است که احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف می‌باشد اما آنچه که اکثر علما برآند، این است که شب قدر، شب بیست و هفتم رمضان هر سال می‌باشد؛ و از علامات آن این است که خورشید در بامداد آن سپید طلوع می‌کند و شعاعی ندارد. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دهه اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می‌تابد. آن شب شیطان بیرون نمی‌آید تا آن که صبحش روشن گردد». در روایت دیگری آمده است: «خورشید در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ رنگ ظاهر می‌شود». روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند. حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سخت‌کوشی و جد و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾

«و تو چه دانی که شب قدر چیست؟» استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایه نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای زیرا «شب قدر بهتر از هزار ماه است» یعنی: عمل نیک در آن، بهتر از عمل نیک در هزار ماهی است که شب قدری در آنها نباشد.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: در میان بنی اسرائیل مردی بود که شب تا صبح را احیا می‌کرد و به پا می‌خاست سپس روز نیز تا شب با دشمن جهاد می‌کرد و او هزار

ماه بر این نمط عمل کرد. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماهی است که آن مرد در آنها عمل صالح انجام داد.

نَزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ ﴿٤﴾

سبب برتری شب قدر بر هزار ماه این است که: «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می‌آیند» از آسمانها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می‌آیند برای پرداختن و سامان دادن به هر امری که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده‌است. روح: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام است و هرچند کلمه «فرشتگان» شامل او نیز می‌شود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصا نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است. از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می‌بینند که در میان اهالی آسمانها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنه‌کارانی را می‌شنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند عَلَيْهِ السَّلَام دوست‌داشته‌تر از زمزمه تسبیح مسبحان است پس در این حال به یک‌دیگر می‌گویند: بیاید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست‌داشته‌تر از تسبیح ما می‌باشد.

سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

«آن شب تا دم طلوع فجر محض سلامتی است» یعنی: تمام آن شب سلامتی و خیر است و هیچ شری در آن نیست و تا هنگام دمیدن سپیده‌دم، فرود آمدن فرشتگان در آن قطع نمی‌شود به طوری که آنها گروه‌گروه و پیاپی تا طلوع سپیده‌دم از آسمان فرود می‌آیند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی‌تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می‌گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که خورشید پنهان می‌شود تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».

﴿سوره بینه﴾

مدنی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «بینه» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ افتتاح شده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابی بن کعب رضی الله عنه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من دستور داده است که سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ را بر تو بخوانم. ابی گفت: خداوند جل جلاله از من نام برده است؟ فرمودند: آری! پس (از شوق) گریست».

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿۱﴾

«کافران از اهل کتاب» یعنی: از یهود و نصاری «و مشرکان» یعنی: مشرکان عرب پرستشگر بتان و غیر آنها از مشرکان «جدا شونده» و دست بردار از کفر خویش «نبودند تا وقتی که بر آنان بینه بیاید» بینه: هر چیزی است که حق را روشن و هویدا گرداند و مراد از آن در اینجا قرآن، یا محمد صلی الله علیه و آله است. یعنی: کفار از هر رنگ و قماش که باشند، هرگز از کفر و شرک و اختلاف خود در دین دست بردار نیستند تا آن که به سویشان حجتی بفرستیم که در امر عقاید و ادیانشان حق را از باطل متمایز گرداند و گمراهی شان را برایشان روشن و مبرهن سازد همان گمراهی ای که به سبب وجود فاصله زیاد زمانی آنان با عهد انبیاء صلی الله علیهم و آلهم و به سبب تحریف کتب آسمانی ای که در اختیارشان است، به آن درافتاده اند. این بینه و حجت آشکار همانا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نیز کتابی است که او به عنوان معجزه روشن با خود آورده است، کتابی که گمراهی و نادانی شان را برآنان آشکار گردانیده و به سوی ایمان فرایشان خوانده است. خلاصه این که: حال اهل کتاب و مشرکان، مقتضی فرستادن پیامبر و فرود آوردن کتاب بود، از این جهت ما پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را فرستادیم و قرآن را فرود آوردیم.

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾

آن‌گاه در تفسیر بینه می‌فرماید: «فرستاده‌ای است از جانب خداوند که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند» یعنی: محمد ﷺ به‌عنوان فرستاده خداوند ﷻ، آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند و این صحیفه‌ها از دروغ و شبهه و کفر پاک بوده و دربرگیرنده حق صریحی است که هر چه را از امور دین بر اهل کتاب و مشرکان مشتبه می‌شود، برایشان روشن می‌کند پس نه در این صحیفه‌ها تحریفی است و نه ابهام، غموض و التباسی بلکه این صحیفه‌ها حقا کلام خداوند ﷻ است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾

«در آنها نوشته‌های استوار است» یعنی: در آن صحیفه‌ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست. قیمة: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است چنان که خداوند ﷻ فرموده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۗ ﴿١﴾ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ...﴾: (ستایش‌خدایی را که این کتاب را بر بنده خود فرورستاد و هیچ گونه کجی در آن قرار نداد، کتابی است راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد...) «کهف / ۲ - ۱». لذا هر کس از قرآن پیروی کند، قطعاً بر صراط مستقیم خداوند ﷻ قرار دارد.

وَمَا نَفَرَقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾

«و اهل کتاب متفرق نشدند مگر پس از آن‌که برهان آشکار برایشان آمد» یعنی: انگیزه تفرقه و اختلاف اهل کتاب، پوشیده ماندن و ابهام حقیقت بر آنان نبود بلکه آنها پس از روشن شدن حق و آشکار شدن راه صواب - یعنی بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ - در کار دین حق تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به آن حضرت ﷺ ایمان

آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا ﷻ و پیروی از پیامبرش - که تصدیق کننده کتابهایشان نیز هست - بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.

این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول خدا ﷺ نیز هست، یعنی ای پیامبر ﷺ! تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشأ این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادت ریشه‌دار در میان اهل کتاب می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتادویک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها در دوزخ اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی اند یا رسول الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که من و اصحابم بر آن قرار داریم». سپس خداوند ﷻ اهل کتاب را به سبب انحرافشان از هدف اساسی دین که همانا خالص ساختن عبادت برای اوست، سرزنش نموده و می‌فرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿٥﴾

«و فرمان نیافته بودند» با این دین و این قرآن «جز این که خدا را پرستند در حالی که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند» یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک و شائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشتن را در دین و عبادت برای ما خالص گردانند و از همه ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف.

این آیه دلالت می‌کند بر مذهب اهل سنت که گفته‌اند: عبادت برای آن واجب نگردیده که به بهشت، یا دوری از عذاب دوزخ می‌انجامد بلکه عبادت برای این واجب گردیده که ما بنده هستیم و او پروردگار پس اگر حتی ثواب و عقابی نیز در کار نباشد و حق تعالی ما را بی هیچ پاداشی به عبادت خود فرمان دهد، عبادت وی به محض عبودیت بر ما واجب است. چنان‌که این آیه به این حقیقت نیز اشاره دارد که هر کس خدای

عزوجل را برای ثواب و عقاب پرستش کند، معبود وی درحقیقت همان ثواب و عقاب است و حق در این میان واسطه‌ای بیش نیست. اخلاص: آن است که عمل خالصانه و فقط به انگیزه رضای حق تعالی انجام شود و هیچ انگیزه دیگری جز رضای پروردگار، در انجام دادن آن عمل وجود نداشته باشد. مخلص: کسی است که کار نیک را به خاطر نیک بودن آن خالصانه برای پروردگار متعال انجام می‌دهد و در کار وی نه ریایی است، نه شهرت‌طلبی و نه غرض دیگری.

این آیه دلیل بر این امر نیز هست که ایمان عبارت از مجموعه قول، اعتقاد و عمل می‌باشد، همان‌طوری که از تتمه آیه برمی‌آید: «و» فرمان نیافته بودند با این دین و قرآن «جز این که نماز برپا دارند و زکات پردازند» یعنی: فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند عزوجل از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن پردازند. حاصل معنی این‌که: آراسته شدن به اخلاص در عبادت، مقتضی وحدت و اتفاق در دین است، نه شقاق و افتراق در آن زیرا محمد صلی الله علیه و آله نیز دین حقی را آورده است که پیامبران پیشین به آن مأمور بوده‌اند پس چرا اهل کتاب راه شقاق و اختلاف در پیش گرفته‌اند؟ «و این است دین قیم» یعنی: این دین که پیام‌آور اخلاص در عبادت برای خداوند عزوجل، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا عزوجل است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سرانجام به آن می‌پیوندند «در آن جاودان می‌مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند «اینانند که بدترین خلق‌اند» یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند عزوجل هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین آفریدگانند» در حال و آینده، در امروز دنیا و فردای آخرت.

جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ

لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

«پاداششان نزد پروردگارشان» در مقابل آن ایمان و عمل صالح؛ «بهشت‌های عدن است که جویباران از فرودست آنها» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آنها «جاری است در آن همیشه جاویدانند» نه از بهشت بیرون می‌آیند، نه از آن کوچانده می‌شوند و نه در آن می‌میرند بلکه همیشه در ناز و نعمت بی‌پایان آن قرار دارند و به‌طور مستمر تا بی‌انتهای غرق لذتهای آن هستند «خدا از ایشان خشنود شد و ایشان نیز از او خشنودند» خشنودی حق تعالی از مؤمنان شایسته‌کار بدان جهت است که ایشان فرمان او را اطاعت کرده و شرایع و احکامش را پذیرفته‌اند و خشنودی آنان از حق تعالی بدان جهت است که به جایگاهی از نعمتهای دلخواه خود رسیده‌اند که نظیر آنها را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است «این پاداش از آن کسی است که از پروردگارش بترسد» یعنی: این پاداش و خشنودی از آن کسانی است که در دنیا خداترس بوده و به‌سبب این ترس و خشیت، در برابر نافرمانی‌های او بازایستاده و از آنها دست برداشته‌اند. گفتنی است؛ جمله اخیر بر این حقیقت دلالت دارد که ترس از خدا عز وجله قله دینداری است و در میان آن و در میان ایمان و عمل صالح، پیوند محکم و گسست‌ناپذیری وجود دارد و این دو امر با هم متلازم‌اند.

﴿سوره زلزله﴾

مدنی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از رخداد زلزله سخت پیشاپیش روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. و این سوره مدنی است. اما ابن کثیر گفته است که این سوره مکی است.

سبب نزول سوره «زلزال» این بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می کردند و می گفتند: ﴿أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾: «روز قیامت چه وقت است؟» «القیامه/۶» و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد... پس خداوند ﷻ در این سوره از نشانه های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره احادیثی آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک سوم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن».

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَامًا ﴿١﴾

«آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود» که سخت‌تر از آن زلزله‌ای نیست «لرزانیده شود» پس چنان بلرزد و به‌تکان آید که همه‌چیز بر روی آن درهم شکسته و خرد شود. اشاره این آیه کریمه به زلزله زمین در پایان کار جهان و به هم خوردن نظم کیهانی در هنگامه قیام قیامت است. چنان که حق تعالی در جای دیگری می‌فرماید: ﴿...زَلْزَلَةً السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾: «زلزله قیامت بس سهمگین است» «حج / ۱».

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾

«و زمین بارهای سنگین خود را» یعنی: آنچه را که در شکم آن از مردگان، گنجها، دینه‌ها و اعمالی است که بر روی آن انجام شده است «برون افگند» در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «تلقى الأرض أفلاذ كبدها أمثال الاسطوان من الذهب والفضة فيجىء القاتل فيقول: فى هذا قتلت، و يجىء القاطع فيقول: فى هذا قطعت رحمى و يجىء السارق فيقول: فى هذا قطعت يدي، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً: زمین پاره‌های جگر خود را بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افگند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این (طلا و نقره) آدم کشتم. از هم گسلنده رحم می‌آید و می‌گوید: به‌خاطر این، پیوند رحم خود را قطع کردم. دزد می‌آید و می‌گوید: دست من در راه این، قطع شده است سپس همه آنها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه دوم برون می‌افگند.

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾

«و انسان گوید: زمین را چه شده است؟» یعنی: چون این هنگامه بزرگ و این دهشت سهمگین انسانها را در چنبره خویش فرومی‌گیرد و غافلگیرشان می‌کند، در آن هنگام هر فردی از افراد انسان می‌گوید: «برای چه زمین به جنبش درآمد و بارهای گران خود

را به بیرون افگند؟». به قولی: مراد از انسان، انسان کافر به روز رستاخیز است زیرا مؤمن می‌داند که بر سر زمین چه می‌آید.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾

«آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید» یعنی: زمین خبرهای اعمالی را که بر روی آن از خیر و شر انجام شده است باز می‌گوید زیرا خدای سبحان در آن روز زمین را به‌نطق می‌آورد تا بر بندگان گواهی دهد. و این نظر جمهور مفسران است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند و آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که اخبار زمین چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: اخبار آن این است که بر هر بنده و بر هر کنیزی (یعنی بر هر مرد و زنی) گواهی می‌دهد از آنچه که بر پشت آن عمل کرده است، بدین نحو که می‌گوید: او فلان و فلان روز بر روی من چنین و چنان کرد. پس این است اخبار آن». اما طبری می‌گوید: «سخن گفتن زمین از باب تمثیل است و مراد این است که زمین به زبان حال سخن می‌گوید، نه به زبان قال».

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا ﴿٥﴾

«به سبب آن که پروردگارت به او وحی کرده است» یعنی: زمین اخبار خود را به وحی خداوند جل جلاله باز می‌گوید زیرا خداوند جل جلاله به او فرمان می‌دهد که سخن بگو و گواهی بده. وحی: الهام به شیوه پنهانی است چنان که گفته می‌شود: «أوحى له وإليه و وحى له وإليه: یعنی با او پنهانی سخن گفت و به سویس الهام کرد».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ ﴿٦﴾

«آن روز مردم بر احوال پراکنده برآیند» یعنی: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به‌سوی موقف حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی

به رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق‌اند. اما ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه باز می‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! باز می‌گردند: «تا اعمالشان به‌آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند عز وجل اعمالشان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند عز وجل جزا و نتیجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾

«پس هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل خیر عمل کرده باشد، آن را» در روز قیامت در نامه اعمال خویش «می‌بیند» و بدان شادمان و مسرور می‌شود. یا آن عمل را بعینه می‌بیند که بر وی عرضه شده‌است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

«و» همچنین «هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل شر عمل کرده باشد، آن را می‌بیند» در روز قیامت. پس این دیدن، او را ناخوش، ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند اما گاهی هم خداوند عز وجل بر او می‌آمرزد. ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع خورشید دیده می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس نیست مگر این که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید:

﴿أَيُّهُ فَمَنْ يَعْمَلُ...﴾ محکمترین آیه در قرآن کریم است.

شایان ذکر است که علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند عز وجل بر محمد صلی الله علیه و آله دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿﴾ همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقالهای ذره شر است اما خداوند جل جلاله مثقالهای ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این که در روز قیامت آنها را بازمی‌یابی».

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿ وَيُطْعَمُونَ أَلْطَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ... ﴾ نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز بر این باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال اینها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که خدای عزوجل فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «خدای عزوجل درباره آن جز این آیه بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، ﴿﴾».

بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

﴿سوره عادیات﴾

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با سوگند حق تعالی به عادیات که عبارت از اسبان تیزتک مجاهدان است، «عادیات» نامیده شد.

وَالْعَدِیَّتِ صَبَاحًا ۱

«سوگند به اسبان تیزتک که نفس نفس می‌زنند» صبح: نوعی از رفتار و دویدن است و وقتی اسب به شدت بدود، گفته می‌شود: صبح الفرس. فراء می‌گوید: «صبح، صدای نفس نفس زدن اسب در هنگام دویدن آن است». مراد اسبانی‌اند که یورشگرانه و با خیز و تاخت مجاهدان در راه خدا ﷺ را به سوی دشمن کافر ستیزه‌گر می‌برند. به قولی: مراد شترانی‌اند که حجاج را از عرفه به سوی مزدلفه برده و در آنجا ایشان را گرد می‌آورند. اما قول اول راجح است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ مجاهدانی را سوار بر اسبان به جهاد فرستادند و یک ماه درنگ کردند اما از آنان خبری نرسید آن‌گاه این آیه نازل شد.

فَالْمُورِبَتِ قَدَحًا ۲

«و سوگند به اخگرانگیزان» مراد اسبانی‌اند که از برخورد سم و نعل خود به زمینهای سخت و سنگ و سنگریزه، جرقه‌هایی مانند بیرون آوردن آتش از آتش‌زنه برمی‌انگیزند.

فَالْمُعْرِیَّتِ صَبَاحًا ۳

«و سوگند به اسبان تکاور در صبحگاهان» یعنی: اسبانی که بامدادان بر دشمن حمله می‌برند.

فَأْتِرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾

«و با آن یورش غباری برانگیزند» نفع: گردوغباری است که اسبان در هنگام حمله بر دشمن برمی‌انگیزند.

فَوْسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾

«پس در آن هجوم در میانه جمعی درآیند» یعنی: آن اسبان با حمله و یورش تکاورانه خود به میان دشمن درآیند و به این وسیله، قلب دشمن را بشکافند. دلیل این‌که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به اسب سوگند خورد این است که اسب در دویدن خصوصیتی دارد که سایر چهارپایان فاقد آنند و نیز از آن روی که در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر نوشته شده است چنان که در حدیث شریف آمده است: «الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیامة». پس هدف بالا بردن شأن و اهمیت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همت و عنایت گمارند و به قصد جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ بر سواری آن تمرین و ممارست نمایند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾

جواب سوگندهای یاد شده این است: «هرآینه انسان در برابر پروردگارش سخت ناسپاس است» کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کننده نعمت باشد. ظاهراً مراد از انسان در این آیه، جنس انسان است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، انسان کافر می‌باشد زیرا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بعد از آن می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ...﴾: (مگر نمی‌داند که وقتی آنچه در گورهاست زیر و زبر شود؟) در حالی که انسان مؤمن از این حقایق با خبر است. ولی این گروه از علما احتمال این امر را که مراد از آیه جنس انسان باشد، نیز رد نکرده‌اند با این توضیح که جنس و طبیعت انسان بر ناسپاسگزاری سرشته شده است مگر کسی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ او را به لطف و توفیق خود از این آفات حفظ کند.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾

«و هر آینه او بر این امر نیک گواه است» یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می‌گویند: «معنی این است که: خدای عزوجل بر این ناسپاسی گواه می‌باشد».

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

«و همانا انسان سخت شیفته مال است» مفسران در معنی این آیه دو رأی ذکر کرده‌اند: اول این که انسان بسیار مال دوست است، دوم این که او به سبب مال دوستی حریص و بخیل می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کننده هر دو وجه این است: انسان در مال دوستی زیاده‌رو و در طلب آن به گونه‌ای سخت‌کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

﴿٩﴾ وَأَخْلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾

«مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، زیر و زبر شود» یعنی: آیا نمی‌داند که وقتی مردگانی که در گورهایند، برانگیخته شوند و خاک از رویشان برافکنده شود و آنان بیرون آورده شوند؛ «و آنچه در سینه‌هاست فاش شود» یعنی: وقتی که خیر و شر دلها از همدیگر متمایز و آشکار شود؛ «بی‌گمان آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است؟» یعنی: قطعا پروردگار برانگیخته‌شدگان در آن روز و در غیر آن از اوقات به احوالشان آگاه است و هیچ چیز از احوالشان در هیچ وقت بر او پنهان نمی‌ماند ولی جزای تام و کاملشان را در آن روز می‌دهد. پس دلیل این که حق تعالی فرمود: «آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است»؛ همانا تأکید بر فراگیری و احاطه علم وی به گذشته، حال و آینده می‌باشد و نیز از آن روی که جزا منوط به اعمال سابق است لذا مخصوصا یادآوری از روز قیامت، دال بر عدم فراموشی احوال آنان و به یاد داشتن آن

از سوی حق تعالی است. بنابراین، علم الهی در وقت جزادهی اعمال و اقوال و احوال
بندگان، با علم ازلی اش هیچ اختلافی ندارد. پس وقتی بندگان این حقیقت را دانستند،
برایشان سزاوار نیست که حب مال آنان را از شکر و عبادت پروردگار و عمل برای
روز حشر، به خود مشغول گردانند.

﴿سوره قارعه﴾

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نامهای روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصفاه»، «الغاشیه» و مانند اینها.

﴿الفارعة﴾ ۱

«قارعه» یعنی: درهم کوب دلها با هول و هراس و بی قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا ﷻ با عذاب روز قیامت.

﴿ما الفارعة﴾ ۲

«چیست قارعه؟» این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب واویلا برانگیز سخت و سهمگین چیست؟

﴿وما أدرك ما الفارعة﴾ ۳

«و تو چه دانی که درهم کوب چیست؟» این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟ سپس خود در تفسیر آن می فرماید:

﴿يوم يكون الناس كالفراش المبثوث﴾ ۴

«روزی که مردم چون پروانه های پراکنده گردند» فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می زند. به قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل اند، مانند پشه و ملخ. مبثوث: یعنی متفرق و پراکنده. این تشبیهی برای حال مردم

در هنگام بیرون آمدنشان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همه آنها در موقف حساب گردآورده می‌شوند.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ﴿٥﴾

«و روزی که کوهها مانند پشم زده شده رنگین شود» یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ‌آمیزی شده و به‌وسیله حلاجی، زده و مخلوج گردیده است بدان جهت که کوهها خرد و درهم‌تکیده و پاشان گشته و ذرات آنها به هوا پراکنده می‌شود چنان که در این فرموده حق تعالی آمده است: ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾ «تکویر/۳» و نیز در این فرموده وی: ﴿وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾ «مزمّل/۱۴» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾

سپس حق تعالی احوال مردم و متفرق‌شدنشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می‌فرماید: «اما هر کس پله‌های او سنگین شود» یعنی: پله نیکی‌های او آنچنان سنگین شود که بر گناهانش بچربد.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾

«پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود» یعنی: او در زندگی‌ای قرار خواهد داشت که برایش سخت دل‌پسند و گواراست. عیشه: کلمه‌ای است که جامع تمام نعمتهای بهشتی می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: «جز این نیست که سنگین شدن پله نیکی‌های ایشان به‌وسیله پیرویشان از حق در دنیا و سنگینی و عزت حق در نگاه و باورشان است و به راستی شایسته ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی‌شود، این است که سنگین باشد و شایسته ترازویی که باطل در آن نهاده می‌شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می‌گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾

«و اما هر کس پله‌های او سبک برآید» یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجهی نداشته باشد.

فَأُمَّهَآوِيَةٌ ﴿٩﴾

«پس مسکن او هاویه» یعنی: جهنم «باشد» جایگاهش در دوزخ «ام» نامیده شد زیرا او به‌سوی آن چنان جای می‌گیرد که طفل به‌سوی مادرش؛ و جهنم هاویه نامیده شد زیرا شخص دوزخی با درنظرداشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافکنده می‌شود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ ﴿١٠﴾

«و تو چه دانی که هاویه چیست؟» این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می‌باشد به‌گونه‌ای که بشر کنه و حقیقت آن را در نمی‌یابد.
سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می‌فرماید:

نَارُ حَامِيَةٍ ﴿١١﴾

«آتشی است بس سوزان» در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصور نیست. در حدیث شریف آمده است: «نار بنی آدم التي توقدون جزء من سبعين جزءا من نار جهنم... آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذابا: من له نعلان، يغلى منها دماغه: بی‌گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش آن به حدی است» که دماغش بر اثر آن می‌جوشد».

﴿سوره تکاثر﴾

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تکاثر» نامیده شد که خداوند عز وجل در آغاز آن می‌فرماید: ﴿أَلْهَنكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبایل بنی‌حارثه و بنی‌الحارث نازل گردید که به بسیاری کسان خود بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند... پس در آغاز زندگان را برشمردند سپس گفتند: بیایید به سوی گورستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ لذا به گورستان رفته و به شمردن قبرهای یک‌دیگر پرداختند. همان بود که خداوند عز وجل این سوره را نازل فرمود.

در حدیث شریف به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله بن شخیر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم در حالی که ایشان سوره ﴿أَلْهَنكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ را می‌خواندند - و به روایتی: سوره ﴿أَلْهَنكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ بر ایشان نازل شده بود - پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و نابودش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و آن را مصرف کرده‌ای؟». در روایت دیگری اضافه شده است: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفته است و آن را برای مردم باقی گذاشته‌ای». همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یتبع المیت ثلاثة: فیرجع اثنان و یبقی معه واحد: یتبعه أهله و ماله و عمله، فیرجع أهله و ماله و یبقی عمله: سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز برمی‌گردد و یک چیز همراه او باقی می‌ماند: دنبال می‌کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

أَلْهَمَكُمُ الْفَكَارَ ۱

«تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون‌طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم‌وهم‌چشمی با یک‌دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

حَقَّ زُرْمُ الْمَقَابِرِ ۲

«تا کارت‌ان به گورستان رسید» یعنی: به فزون‌طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون‌طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به گورستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در حدیث شریف آمده است: «یهرم ابن آدم، و یبقی معه اثنتان: الحرص والأمل: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همراه وی باقی می‌ماند: حرص و آرزوهای دورودراز». باید دانست که زیارت قبور از بهترین داروهای شفابخش برای سنگدلان می‌باشد زیرا این کار به یادآورنده مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند اما در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می‌باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آنها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

البته باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من قبلنا (نظر به مصلحتی) شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم اما اینک به شما اعلام می‌کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم و چشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان پرت و پلا نگوید». این

حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی - چون آمیزش زن و مرد، سر دادن نوحه و واویلا و امثال آن - همراه باشد، ممنوع است. علما گفته‌اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

۱ - طاعت خداوند عزوجل.

۲ - بسیار یاد کردن مرگ که برهم‌زننده لذتهاست.

۳ - زیارت قبور مردگان مسلمانان.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

«نه چنین است، به زودی خواهید دانست» این تنبیه و هشدار برای انسانها در مورد فزون‌طلبی آنهاست. یعنی: نباید گرد آوردن مال دنیا و فزون‌طلبی در آن را تمام هم‌وغم خود گردانند و باید به هوش باشند که به‌زودی فرجام فزون‌طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

«باز هم نه چنین است، زودا که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾

«هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم‌الیقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون‌طلبی و فخرفروشی بازمی‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بر آن دلالت کند.

لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾

«به یقین دوزخ را خواهید دید» در آخرت. این جواب سوگندی است که حذف شده است.

ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾

«سپس آن را قطعا به عین یقین خواهید دید» یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عینا خود یقین است با چشمانتان می بینید. به قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی انقطاع است. ابن کثیر می گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ...﴾ است».

ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

«باز البته در آن روز از نعمت ها پرسیده خواهید شد» یعنی: در موقف حساب از نعمت های دنیایی ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت ها را با شکر دنبال کرده اید یا خیر. به قولی دیگر: از آنان در مورد امنیت، سلامتی، فراغت، خوردنی ها و نوشیدنی های لذت بخش، آب و نوشابه سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت های دنیا سؤال خواهد شد. گفتنی است که احادیث وارد شده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت ها را فرو گذاشته اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت ها را شکر گزارده است. در حدیث شریف آمده است که عمر رضی الله عنه در مدینه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می گیریم درحالی که از خانه ها و اموالمان بیرون رانده شده ایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از سایه سارهای منازل و درختان و دیگر سایه بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ می کنند و از آب خنک در روز گرم». همچنین در حدیث شریف به روایت

ابن ابی شیبه و احمد از محمود بن لیث رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون سوره ﴿أَلْهَنَكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿ثُمَّ لَنْتُسَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم در حالی که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اما این پرسش یک حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت». یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌برزه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وعن علمه ماذا عمل به: قدمهای بنده در روز قیامت دور نمی‌شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود و چون زنش رسول خدا صلی الله علیه و آله

را دید، گفت: خوش آمدید! رسول خدا ﷺ از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول خدا ﷺ و دو یارشان نگاهی افکند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزوجل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرمی‌تر از من ندارد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ و یاران‌شان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه‌ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد. سپس کارد را گرفت. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول خدا ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیرید».

خواجه عبدالله انصاری رحمته الله در «کشف‌الاسرار» پیرامون تفسیر آیات: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ... لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ می‌گوید: «یقین را سه رکن است؛ علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، علم‌الیقین به سینه فرود آید، عین‌الیقین به سر فرود آید و حق‌الیقین به جان فرود آید». جرجانی می‌نویسد: «علم هر عاقلی به مرگ عبارت از علم‌الیقین است و چون فرشتگان را ببیند، آن عین‌الیقین است و چون طعم مرگ را بچشد، آن حق‌الیقین است».

﴿سوره عصر﴾

مکی است و دارای (۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عصر» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به عصر یعنی روزگار سوگند خورده است به سبب آن که روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آن که عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می‌شود.

فضیلت آن: راویان در بیان فضیلت این سوره مبارکه نقل کرده‌اند: عمرو بن عاص قبل از آن که مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمه کذاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است. مسلیمه

گفت: آن سوره چیست؟ عمرو خواند: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾. مسلیمه سخت در فکر فرورفت آن‌گاه سر برداشت و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است. عمرو به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلیمه شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وبر، یا وبر، و انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر - ای وبر، ای وبر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگر نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه می‌بینی؟ عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مسلیمه کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بتی را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». از عبیدالله بن حفص رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول خدا ﷺ با هم دیدار می‌کردند، از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند تا آن‌که یکی از آنها بر دیگری سوره عصر را تا آخر نمی‌خواند، سپس بر یک‌دیگر سلام می‌گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند». امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «اگر همه مردم در این سوره تدبر کنند، این سوره

همه آنان را می‌گنجد». هم او می‌گوید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیر تمام علوم قرآنی است».

وَالْعَصْرِ ۱

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن خدای عزوجل به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی‌زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ ۲

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی‌گمان انسان در خسر است» خسر و خسران: زیانکاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته‌اند:

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به خدا ﷻ و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند «و» مگر کسانی که «همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپا داشتن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به‌خدای عزوجل و یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است «و» مگر کسانی که «همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر» و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عزوجل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور وی. پس صبر از خصلت‌های حقی است که مؤمنان صالح باید یکدیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نیک شرف بیشتری دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپا‌خاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس و ارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آنها باید یکدیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی رحمته الله می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، خداوند عزوجل آن را به سفارش یکدیگر به صبر پیوسته گردانید».

این‌چنین است که سوره مبارکه «عصر»، راه رستگاری و نجات را در چهار چیز خلاصه می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. اما اسفا که در عصر ما بسیاری از مسلمین دو خصلت اخیر را ترک نموده و در دو خصلت اول نیز کوتاهی می‌ورزند.

﴿سوره شمزه﴾

مکی است و دارای (۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «همزه» نام گرفت که با فرموده حق تعالی: ﴿وَبَلِّغْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةً﴾ افتتاح گردیده است. همزه: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه می‌زند.

عطاء، کلبی و سدی در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره اخنس بن شریق نازل شد که به عیبجویی و غیبت مردم و بویژه رسول اکرم ﷺ می‌پرداخت. ابوحنبلان می‌گوید: «این سوره بنا بر اقوالی درباره اخنس بن شریق، یا عاص بن وائل، یا جمیل بن معمر، یا ولید بن مغیره، یا امیه بن خلف نازل گردید. و ممکن است درباره همه آنها نازل شده باشد ولی حکم آن درباره همه کسانی که به این اوصاف متصف می‌باشند، عام است زیرا در نزد اهل تحقیق و اصولیان این یک قاعده عام و کلی است که: مخصوص بودن سبب، با عام بودن لفظ منافی نیست.

﴿وَبَلِّغْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةً﴾

«وای بر هر بدگوی عیبجویی» یعنی: خواری، عذاب و نابودی بر هر عیبجویی باد.

همزه: کسی است که رو در روی کسی به وی طعنه می‌زند اما لمزه کسی است که در پشت سر غیبت وی را می‌کند. به قولی دیگر: همزه کسی است که همنشینان خود را با بدزبانی آزار می‌دهد و لمزه کسی است که مردم را به اشاره چشم و ابرو، یا به اشاره دست و سر طعنه می‌زند. در حدیث شریف آمده است: «شرار عباد الله تعالى المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الأحبة: بدترین بندگان خدا ﷻ، سخن‌چینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾

«همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد» یعنی: سبب عیبجویی و طعنه زدن آن بدگوی طعنه‌زن این است که به مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و می‌پندارد که به وسیله این مال بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌پندارد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾

«می‌پندارد که مالش او را جاوید کرده» به‌طوری که هرگز نمی‌میرد! پس از بس که به مال خویش دلخوش و به آن سرمست است، نه فکر مرگ به خاطرش خطور می‌کند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. به‌قولی: این آیه تعریض و کنایه از عمل صالح است. یعنی فقط عمل صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان می‌کند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاودان می‌کند چنان که علی رضی الله عنه می‌فرماید: «مات خزان المال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقى الدهر: گنج سازان مال مردند در حالی که هنوز در قطار زندگان به سر می‌برند اما علما تا آن‌گاه که روزگار باقی است، باقی هستند».

كَلَّا لِيُبَدَّنَ فِي الْخَطْمَةِ ﴿٤﴾

«ولی نه» یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه‌زن از خود راضی مغرور می‌پندارد بلکه «قطعا در حطمه افکنده می‌شود» یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افکنده می‌شود که همه چیز را در هم می‌شکند و خرد و خوار می‌کند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخَطْمَةُ ﴿٥﴾

«و تو چه دانی که حطمه چیست؟» استفهام برای تفخیم، به تعجب‌افگندن و هولناک معرفی کردن آتش جهنم است، گویی آتش خردکننده جهنم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمی‌کند.

سپس خود در تفسیر حطمه می‌فرماید:

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ﴿٦﴾

«آتش افروخته الهی است» یعنی: حطمه آتش فروزان الهی است که به فرمان خدای سبحان برافروخته شده است.

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ﴿٧﴾

«آشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می‌پوشاند. دلها را به یادآوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می‌پوشاند، از آن‌رو که دل لطیف‌ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیت پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

إِنَّمَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماما بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمی‌توانند.

فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

«در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته‌اند و راه گریزی ندارند. مقاتل می‌گوید: «درها بر رویشان بسته شده، سپس به میخ‌های ستون آسایی از آهن محکم گردانیده شده. بنابراین، نه دری بر آنان باز می‌شود و نه نسیمی از آسایش بر آنان می‌وزد». یا مراد ستونهای بالا بلندی از آتش است.

﴿سوره فیل﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است. داستان اصحاب فیل به اختصار این است که: در یمن حکمفرمایی بود به نام ابرهه بن صباح اشرم که از سوی نجاشی پادشاه حبشه منصوب شده بود. آن حکمران کلیسای زیبا و بزرگی به نام «قلیس» در یمن بنا کرد با این هدف که مردم را از حج کعبه به سوی آن کلیسا برگرداند. پس مرد اعرابی ای از قبیله کنانه شبانگاه در آن کلیسا مدفوع کرد و آن را ملوث ساخت. این کار، سبب خشم ابرهه گردید و سوگند خورد که کعبه را ویران می کند. اما در واقع او با این بهانه می خواست مکه را فتح نموده و یمن را با شام متصل گرداند و ساحه قلمرو نصرانیت را توسعه دهد.

پس لشکری گران با فیل های مهیبی آماده کرد و رو به مکه نهاد تا به موضعی به نام «مغمس» در نزدیکی مکه رسید. لشکر ابرهه که به مکه نزدیک شد، او به چپاول اموال اعراب فرمان داد و در میان آن اموال دویست شتر از عبدالمطلب بن هاشم جد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت. سپس پیکی را نزد بزرگترین و شریف ترین فرد قریش فرستاد. مردم، عبدالمطلب را به او معرفی کردند و او پیغام ابرهه به مردم مکه را به عبدالمطلب رسانید. ابرهه در آن پیغام اعلام کرده بود که برای جنگ با آنان نیامده است بلکه آمده است تا کعبه را ویران کند. عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند که نه ما با ابرهه سر جنگ داریم و نه ما را بدین کار نیرو و توانی است، این بیت الحرام الهی و خانه خلیل وی ابراهیم علیه السلام است پس اگر خداوند جل جلاله آن را از هجوم شما باز دارد، این خانه و حرم اوست و اگر هم راه را بر شما باز کند تا آن را ویران کنید، او می داند و خانه اش زیرا سوگند به ذات او که ما توان دفاع از خانه اش را نداریم. نماینده ابرهه گفت: پس بیا با من نزد ابرهه برویم. از آن سوی دیگر مکیان کار را بزرگ پنداشته از این خبر سخت تکان خوردند و قصد نبرد با ابرهه را کردند اما

دیدند که تاب رویارویی با لشکر عظیم وی را ندارند لذا ناگزیر به کوه‌ها پناه بردند و ناظر صحنه بودند که چه روی خواهد داد.

عبدالمطلب نزد ابرهه رفت و او تحت تأثیر هیبت و شخصیت وی که مردی تنومند و نیکومنظر بود، قرار گرفت و از وی خواست که نیاز خویش را بگوید. عبدالمطلب گفت: نیاز من این است که پادشاه دویست شتری را که از من گرفته است، باز پس دهد. ابرهه تعجب کرد و گفت: چگونه است که درباره شتران خود با من سخن می‌گویی اما درباره خانه‌ای که دین تو و دین پدران توست و من برای ویران کردن آن آمده‌ام، هیچ سخنی نمی‌گویی؟ عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: من صاحب این شتران هستم اما خانه کعبه نیز از خود صاحبی دارد که یقیناً تو را از آن باز خواهد داشت. ابرهه گفت: چنین نیست، من کعبه را ویران می‌کنم. عبدالمطلب گفت: بسیار خوب؛ این تو و این هم کعبه. سپس از نزد وی بازگشت و آن‌گاه با شماری از افراد قریش به در خانه کعبه آمد و حلقه در را گرفت و به زاری به بارگاه خداوند عز و جلاله دعا کرد که این غائله را از کعبه دفع نماید.

لشکر ابرهه به سوی مکه پیشروی کرد و وارد مکه شد، همراه وی فیل بزرگی به نام «محمود» بود که هرگاه او را به سوی حرم می‌راندند زانو بر زمین می‌افکند و جلو نمی‌رفت اما چون روی او را به سوی یمن، یا سایر جهات می‌چرخاندند، به تاخت می‌دوید.

روز بعد درحالی که عبدالمطلب مشغول دعا بود، مشاهده کرد که پرندگانی از جانب دریا و از سمت یمن ظاهر شده‌اند و با هر پرنده‌ای سنگریزه‌هایی بود که آنها را با منقارها و چنگالهای خویش حمل می‌کرد. عبدالمطلب گفت: به خدا سوگند که این‌ها پرندگانی‌اند عجیب که نه از سرزمین نجد اند و نه از سرزمین تهامه! پس آن پرندگان سنگریزه‌ها را بر سر لشکر ابرهه فروریختند به طوری که هیچ سنگی به احدی اصابت نمی‌کرد مگر این که او را نابود می‌ساخت. لشکر ابرهه فرارکنان به سوی یمن گریختند، آنها در راه می‌افتادند و هلاک می‌شدند. ابرهه خود نیز مورد اصابت یکی از آن سنگها قرار گرفت پس سر انگشتانش یکی یکی افتاد و گوشت تنش فروریخت تا این که او را به صنعا بردند و در آنجا به بدترین مرگ هلاک شد.

این شکست در تاریخ و در میان اعراب اثر بس بزرگی داشت به طوری که پس از آن، مردم قریش را بزرگ پنداشتند و گفتند: ایشان اهل الله هستند زیرا خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ از جایشان جنگید و دشمن را از ایشان باز داشت. بدین سان بود که این جریان بر بزرگداشت خانه کعبه و ایمان مردم به جایگاه آن در نزد خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ افزود. آری! خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ خواست تا با این رویداد، عظمت خانه اش را به جهانیان نشان داده و امت عرب را برای حمل رسالت اسلام به سوی همه عالم آماده گرداند.

شایان ذکر است که این رویداد مهم تاریخی در سال تولد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (۵۷۰ م) واقع شد. یعنی فاصله میان بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آن سال که به سال فیل معروف گردید، چهل سال بود به طوری که در هنگام بعثت ایشان نیز هنوز جمعی در مکه زنده بودند که واقعه فیل را به چشم سر مشاهده کرده بودند. پس این واقعه در حقیقت از مقدمات نبوت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾

«آیا ندیدی؟» استفهام به معنای اثبات است زیرا همزه استفهام چون بر سر «لم» درآید، به ایجاب تبدیل می شود چرا که «لم» حرف نفی است و از آنجا که استفهام نیز استفهام انکاری می باشد پس نفی بر سر نفی آمده است و چون نفی بر سر نفی بیاید، آن را به ایجاب تبدیل می کند. لذا معنی این است: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو دانسته ای. و هرچند آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شاهد واقعه فیل نبودند ولی آثار آن را مشاهده کرده و اخبار آن را نیز به تواتر شنیده بودند پس گویی آن را دیده اند. آری! آیا ندیدی و ندانسته ای «که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟» یعنی: با پیلدارانی که قصد تخریب کعبه را داشتند. حاصل معنی این است: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو و نیز مردم هم عصرت داستان اصحاب فیل را دیده یا دانسته ای و از این حقیقت که خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ با آنان چه کرد، باخبرید پس دیگر چرا قومت ایمان نمی آورند؟

آری! فرستادن پرندگان ابابیل، آیتی اعجازی از آیات الهی و دلیل آشکاری بر قدرت، علم و حکمت آفریدگار و بر شرف و برتری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. شایان ذکر است که

پیش فرستادن معجزات قبل از بعثت پیامبر به عنوان اعلام تأسیس نبوت وی، جایز است از این جهت نقل است که قبل از بعثت، ابری نیز همه جا رسول خدا ﷺ را سایه‌بانی می‌کرد.

به این ترتیب، خدای عزوجل به عنوان اعلامی بر نبوت آن حضرت ﷺ، دشمنان خود را با ضعیف‌ترین لشکریان خویش که پرندگان کوچک‌اند و عادتاً کشنده نمی‌باشند، نابود گردانید.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾

«آیا نیرنگشان را بی‌اثر نساخت؟» یعنی: آیا حق تعالی مکر و نیرنگ اصحاب فیل در تخریب کعبه و روا شمردن تجاوز به حریم اهل آن را تباه و بی‌اثر نگردانید؟ به طوری که نه به خانه رسیدند و نه به هدفی که نیرنگشان را برای آن سازمان داده بودند بلکه خداوند ﷻ هلاک‌شان گردانید؟ پس ای پیامبر! وقتی قومت این امر را دانستند، دیگر چرا از فرود آمدن مجازات الهی بر خود بیمناک نیستند درحالی‌که به رسالت و کتاب ما کفر می‌ورزند و مردم را از ایمان بازمی‌دارند؟.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾

«و بر سر آنان دسته دسته پرندگان ابابیل فرستاد» که پی‌درپی، از اینجا و آنجا در گروه‌هایی بر سر آنان بمباران می‌کردند. نقل است که آنها پرندگان سیاه‌رنگی بودند که از جانب دریا آمدند و با هر پرنده‌ای سه سنگ بود؛ دو سنگ در چنگال آن و سنگی در منقار آن پس آن سنگها بر هیچ چیزی نمی‌خورد مگر این‌که آن را در هم می‌شکست و خرد و نابود می‌گردانید.

تَرْمِيمِهِمْ بِجَارِقٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ﴿٤﴾

«بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ‌گل فرو می‌انداختند» مفسران گفته‌اند: آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش

جهنم پخته شده و در آنها نامهای لشکریان ابرهه نوشته شده بود پس چون سنگریزه‌ای از آنها بر یکی از آنان اصابت می‌کرد، از تن وی آبله‌ای کشنده بیرون می‌شد.

فَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولٍ ﴿٥﴾

«پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید» یعنی: مانند برگ کاهی که چهارپایان آن را می‌خورند و بعد از خوردنشان نیمه پرزه‌هایی از آن به زیر آخور می‌افتد. به‌قولی معنی این است: همچون برگی گردیدند که چهارپایان آن را خورده‌اند و فقط کاه آن باقی مانده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمودند: «خداوند ﷻ فیل را از مکه باز داشت و پیامبر خود و مؤمنان را بر آن مسلط گردانید اما بدانید که امروز حرمت آن بدان بازگشته است همچون حرمت آن در دیروز، هان! آن کس که حاضر است به غایب ابلاغ کند».

﴿سوره قريش﴾

مکی است و دارای (۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «قريش» نامیده شد که خداوند ﷻ در آن از نعمت‌های خود بر قريش یادآوری کرده است. و سوره «ایلاف» نیز نامیده می‌شود.

﴿لَا يَلْفُ قَرِيشَ﴾

«برای الفت دادن قريش» الفت دادن قريش قبیله پیامبر ﷺ این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجارتي می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قريش اهل خانه خدای عزوجل هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا خدای عزوجل به قريش دستور داد تا به سبب الفت و ایمنی‌ای که در دو سفر تجارتي زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند ﷻ را شکر بگزارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

قريش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضر بن کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثه‌ای از آبیان است که به کشتی‌ها حمله‌ور می‌شود. قبیله قريش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بردیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی ابوحیان می‌گوید: «وجه نامگذاری قريش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع است و قريش بعد از آن که پراکنده بودند، جمع شدند و قصی بن کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

﴿إِلَيْهِمْ رِحْلَةَ الْإِسْتَاءِ وَالصَّيْفِ﴾

«الفتشان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قريش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است

سردسیر. شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی می‌گذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتي نمی‌بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورتشان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعالیتی نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئنشان در شهر مکه و الفتشان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٢﴾

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمتهایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی رحمته الله علیه می‌گوید: «بدان که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم‌تر است، بدین جهت خداوند جل جلاله نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت به سويشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادنشان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

«همان که در گرسنگی غذایشان داد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به سر می‌بردند، رهانید «و از بیم و

ترس ایمنشان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب یکدیگر را غارت کرده و به اسارت می‌گرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا ﷺ از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و همتا قرار نداده و به پرستش نگیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبیک گفت، ایمنی دنیا و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (۱۱۲ - ۱۱۳) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ سوره: ﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ...﴾ را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه‌ای را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید».

﴿سوره ماعون﴾

مکی است و دارای (۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که خدای عزوجل در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده است. این سوره «دین» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند.

به قول جمهور، این سوره مکی است اما به قول ابن عباس و قتاده مدنی می‌باشد. «هبه الله» مفسر نابینا در بیان سبب نزول آن گفته است: نصف این سوره در مکه درباره عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ ﴿١﴾

«آیا کسی را که جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟» یعنی: آیا کسی را که حساب و کتاب آخرت را انکار می‌کند، شناختی؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و درعین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود. در بیان سبب نزول اقوال چندی آمده است؛ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه درباره عاصی بن وائل سهمی نازل گردید». اما سدی می‌گوید: «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابوجهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد اما او یتیم را از خود راند. ابن جریر می‌گوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری می‌کشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوبدست خود راند».

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾

«این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند» یعنی: اگر جویای این شخص منکر روز جزا بشوی، یا در اوصاف و خصوصیاتش تأمل کنی، او همان کسی است که یتیم را به شدت می‌راند و حقش را به وی نمی‌دهد. گفتنی است که اعراب جاهلیت به‌طور کل، به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند.

وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣﴾

«و به طعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کند» یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام می‌کند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾

«پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی‌دهند به‌طوری‌که اگر نماز بگذارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی‌برند و در برابر ترک آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می‌خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی‌خوانند. حق تعالی فرمود: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾: (از نماز خویش غافلند) و فرمود: «فی صلاتهم ساهون: در نماز خویش غافلند» زیرا سهو و غفلت در اثنای نماز، آمرزیده و بخشوده است چراکه این سهو غیر اختیاری می‌باشد. پس عبارت: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ به این معنی است که آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی‌مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی‌نمازانی‌اند که از نماز خویش غافلند. اما چنان که گفتیم؛ سهو در نماز در تحت تکلیف داخل نمی‌شود چرا که امری غیر اختیاری است و ثابت شده است که رسول خدا ﷺ خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می‌کند، سجده سهو را مشروع کردند. همچنین صحابه در نماز سهو می‌کردند. ابن‌کثیر

نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در پاسخ سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که از ایشان پرسید: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ چه کسانی اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه درباره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می‌بودند، از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می‌بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خودداری می‌کردند».

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿٦﴾

«آنان که ریا می‌کنند» یعنی: به علاوه آن‌که آنان از نماز خود غافلند، در همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیله عبادت و طلب منزلت در دلهای مردم است. البته پرهیز از ریا دشوار است مگر برای کسی که به نفس خود ریاضت و سختی بپوشاند و آن را به اخلاص وا دارد به همین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرموده‌اند: «الرياء أخفى من دبيب النملة السوداء في الليلة المظلمة على المسح الاسود: ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

ریا انواعی دارد که از آن جمله است:

- ۱ - نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.
- ۲ - پوشیدن جامه کوتاه، یا خشن تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت وهیبت زهد درآید.
- ۳ - ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.
- ۴ - نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی که ریاکار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می بیند، او را متدین و خداترس بیندارد و در حقش ارادتی به هم رساند. علما گفته اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾

«و آنان که ماعون را باز می دارند» ماعون: نام چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریت می دهند، از قبیل بیل، کلنگ، دلو، دیگ، آب، نمک و آتش که عادتاً از کسی بازداشته نمی شود و غنی و فقیر هر دو - در غالب حالات آنها را می طلبند و بر درخواست کننده آنها نیز هیچ سرزنشی متوجه نمی شود بلکه بازدارنده آن مورد ملامت و سرزنش است چنان که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز بازداشته نمی شوند: آب، آتش و نمک». از همین باب است این که همسایه ات از تنورت نانی طلب کند، یا روز و نصف روزی کالای خود را نزدت بگذارد.

﴿سوره کوثر﴾

مکی است و دارای (۳) آیه است.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، مکی است. اما حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سوره کوثر مدنی است و رأی ابن کثیر نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کوثر» نام گرفت که با آیه: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ افتتاح شده است. تفسیر «کوثر» در حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه چنین بیان شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزوجل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، امتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

ابن ابی حاتم از سدی در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده است که گفت: قریش به کسی که پسرانش می‌مرد، می‌گفتند: فلان بی‌سرانجام و بلاعقب است! پس چون قاسم، یا ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، عاصی بن وائل گفت: «بتر محمد: محمد بلاعقب گردید». سپس این سوره در رد سخنان نازل گردید. و در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده است اما مفاد همه آنها این است که مشرکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان - قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه - خوشحال بوده و از درگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول

خدا ﷺ نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر ﷺ اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند.

إِنَّا أَنْعَمْنَا عَلَيْكَ الْكَوْثَرَ ۱

«همانا ما به تو کوثر عطا کردیم» کوثر - چنان‌که بیان شد - نهری در بهشت است که خدای عزوجل آن را به مثابه کرامت و گرامیداشتی برای پیامبر خویش ﷺ و امتشان قرار داده است. کوثر در لغت: خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم ﷺ عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها. به قولی: کوثر قرآن است. به قولی دیگر: کوثر، کثرت اصحاب و امت آن حضرت ﷺ است. در حدیث شریف آمده است: «کوثر نهری در بهشت است که هر دو لبه آن از طلا و بستر آن در و یا قوت است، خاک آن پاکیزه‌تر و خشبوتر از مشک و آب آن شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف است». یا کوثر حوض رسول اکرم ﷺ در موقف محشر است چنان‌که در حدیث متقدم به روایت انس رضی الله عنه گذشت. شایان ذکر است که این دو قول، صحیح‌ترین اقوال در این رابطه می‌باشد بنابراین، کوثر هم نهری است در بهشت، هم حوضی است که امت آن حضرت ﷺ در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و هم خیری است که به آن حضرت ﷺ عنایت شده است که این معنی، همه اقوال فوق را در بر می‌گیرد.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ۲

«پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر ﷺ! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند جل جلاله نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند جل جلاله به پیامبرش

فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از ﴿وَأَنْحَرْ﴾ ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

آیت شانتک هو الابرار

«بی‌گمان دشمنت خود ابر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛ در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابر می‌گفتند. حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «مراد مشرکان از ابر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که ایشان قبل از آن‌که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند اما خداوند جل جلاله در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله اند که ناکام و بی‌نام و نشان می‌مانند». امام رازی رحمته الله می‌گوید: «این سوره مانند تتمه‌ای برای سوره‌های ماقبلش و همچون اصل و پایه‌ای برای سوره‌های ما بعدش می‌باشد».

﴿سوره کافرون﴾

مکی است و دارای (۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که خداوند عز وجل در آن به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. در احادیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سوره و سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را در دو رکعت بعد از طواف، در دو رکعت بامداد، در دو رکعت بعد از مغرب و در نماز وتر خوانده‌اند و آن را «ربع» قرآن نامیده‌اند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هنگامی که در بستر خوابت جای گرفتی، سوره: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را تا آخر آن بخوان زیرا این سوره برائتی از شرک است».

واحدی نیشابوری در بیان سبب نزول روایت کرده‌است: این سوره درباره گروهی از قریش نازل شد که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! به تو پیشنهادی داریم؛ بیا تو از دین ما پیروی کن و ما از دین تو پیروی می‌کنیم، به این ترتیب که تو مدت یکسال خدایان ما را پرستش کن و ما مدت یکسال خدای تو را می‌پرستیم پس اگر چنان باشد که آنچه تو به همراه آورده‌ای، از آیین و رسم و راه ما بهتر باشد، به این ترتیب ما در آن با تو مشارکت یافته و بهره‌مان را از آن برگرفته‌ایم اما اگر چنان باشد که رسم و راه ما از آیین تو بهتر باشد، تو در کار ما شریک گردیده و بهره‌ات را از آن برگرفته‌ای! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پناه بر خدای سبحان که من دیگری را با وی شریک گردانم. همان بود که خداوند عز وجل این سوره را نازل کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبحگاه آن به مسجدالحرام رفتند و در حالی که اشراف قریش در آنجا بودند، این سوره را تا آخر بر آنان خواندند. بعد از آن، دیگر قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأیوس گردیدند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

«بگو» ای محمد ﷺ «ای کافران؛ آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم» یعنی: آنچه را که شما در مورد پرستش بتان از من می‌خواهید، انجام نمی‌دهم و من هم‌اکنون در حال حاضر پرستنده خدایان شما نیستم.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾

«و نه شما می‌پرستید آنچه من می‌پرستم» یعنی: شما نیز تا آن‌گاه که بر شرک و کفرتان قرار داشته باشید، پرستنده خدایی که من می‌پرستم نیستید.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾

«و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد» یعنی: من هرگز در آینده عمر خود نیز خدایانی را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾

«و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم» یعنی: همچنین شما در بقیه عمر خود هرگز خدا ﷻ را پرستش نخواهید کرد تا آن‌گاه که بر کفر و انکار و پرستش بتان قرار داشته باشید زیرا پرستش خداوند ﷻ همراه با شریک آوردن به وی، مردود و غیر قابل اعتبار می‌باشد.

یک وجه دیگر در تفسیر آیه کریمه که از نظر بعضی دقیق‌تر می‌باشد، این است که گفته شود: آیات (۲ - ۳) بر اختلاف در معبودی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند زیرا معبود رسول خدا ﷺ خدای یگانه است و معبود مشرکان بتان و خدایان باطل اما دو آیه (۴ - ۵) بر اختلاف در خود عبادت و پرستش دلالت می‌کند زیرا عبادت رسول خدا ﷺ عبادتی است خالص برای خداوند ﷻ که هیچ شائبه شرکی در آن وجود ندارد و هیچ غفلتی از معبود در آن سراغ نمی‌شود درحالی‌که عبادت مشرکان همه به شرک آلوده است پس این دو نوع عبادت هرگز با هم جمع نمی‌شود. به‌قولی

دیگر: در این آیات تکرار است، مراد از تکرار تأکید می‌باشد و فایده تأکید این است که طمع کفار از این امر که رسول خدا ﷺ خواسته‌شان را در عبادت خدایانشان بپذیرند، به کلی قطع گردد.

لَكُمْ دِينُ كُورِ وَلِي دِينِ ۱

«دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» یعنی: اگر شما به دین خویش راضی هستید، بدانید که من نیز به دین خویش راضی هستم پس قطعاً بدانید که دین شرک آلود شما از آن خود شماست و از شما به من تجاوز نمی‌کند و دین توحیدی من نیز محدود به خودم می‌باشد و شما را با این باورهای شرک‌آلودتان بدان راهی نیست. بیضاوی می‌گوید: «بنابراین، در آیه کریمه معنی اجازه دادن کفر، یا منع از جهاد وجود ندارد تا این آیه به آیه قتال منسوخ باشد». زمخشری می‌گوید: «حاصل معنی آیه این است: من پیامبری هستم که به سوی شما فرستاده شده‌ام تا شما را به سوی حق و راه نجات فراخوانم پس اکنون که این دعوت را از من نپذیرفتید و مرا در آن پیروی نکردید، حد اقل مرا به حال خودم واگذاشته و مرا به سوی شرک فرانخوانید».

امام شافعی رحمته الله و برخی دیگر از علما با این آیه کریمه بر یکی بودن ملت کفر استدلال کرده و گفته‌اند: کفار همه یک ملت‌اند بنابراین، اگر در میان آنها پیوند نسبی یا سببی‌ای وجود داشت، از همدیگر میراث می‌برند، مثلاً یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث می‌برد. اما امام احمد بن حنبل رحمته الله و موافقان وی بر آنند که یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث نمی‌برد زیرا در حدیث شریف آمده است: «لایتوارث اهل ملتین شتی: اهل دو آیین مختلف از همدیگر میراث نمی‌برند». امام رازی رحمته الله می‌گوید: «عادت مردم بر این جریان یافته که در هنگام متارکه، به این آیه کریمه تمثیل می‌کنند و اگر بر یک اصل توافق نکنند، یکی به دیگری می‌گوید: لکم دینکم ولی دین. درحالی‌که این تمثیل جایز نیست؛ زیرا خداوند عز وجل قرآن را برای آن نازل نکرده تا به آن مثل زده شود بلکه قرآن برای تدبیر و سپس برای عمل به موجب این تدبیر نازل شده است».

﴿سوره نصر﴾

مدنی است و دارای (۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. چنان که این سوره به نام «تودیع» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع‌الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجه الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾ معادل ربع قرآن است.

اما بنا به قولی دیگر: این سوره قبل از فتح مکه نازل شد و از فتح مکه قبل از وقوع آن خبر می‌دهد که این خود معجزه‌ای از معجزات نبوت می‌باشد. امام رازی رحمته الله این قول را صحیح‌تر می‌داند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحاب رضی الله عنهم نیز بر این معنی متفق‌القول‌اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این خود اقتضا می‌کند که پیام آور حق صلی الله علیه و آله و سلم از این دنیا رخت سفر بر بندد. روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ خطاب‌های ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خیره الله بین الدنيا و بین لقاءه و الآخرة، فاختار لقاء الله: همانا خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾

«چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد ﷺ! آن گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. فتح: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه‌هایشان و نیز گشایش دل‌هایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می‌باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾

«و بینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم - اعم از اعراب و غیر آنان - را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند ﷻ تو را بر آن مبعوث کرده است، بعد از آن که آنها یکی یکی یا دوتا دوتا به دین حق داخل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا ﷺ مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد ﷺ بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی که خداوند ﷻ ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این که محمد ﷺ بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماما به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آنرا از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمد ﷺ برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٢﴾

«پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگوی» این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را با هم جمع کرده است. تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت ﷺ نسبت به رخدادهای عظیم پیروزی‌ای خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش ﷺ و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می‌باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزش‌های؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که برآمرزش‌خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «بعد از آن که سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت ﷺ هیچ نمازی را نمی‌خواندند مگر این که در آن می‌گفتند: سبحانک ربنا و بحمدک، اللهم اغفر لی: پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشت. بارالها! بر من بیامرز». همچنین عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در رکوع و سجده خویش بسیار می‌گفتند: سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی». در حقیقت، این شیوه رسول اکرم ﷺ تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که فرمود: عمر رضی الله عنه مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرا می‌خواند اما گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه‌ای می‌یافتند (یعنی ناراحت بودند). روزی عمر رضی الله عنه بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمر رضی الله عنه امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده است مگر به این هدف که (فضل) مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرموده خدای عزوجل: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ چه می‌گویید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عزوجل در این سوره به ما دستور داده

است تا بعد از آن که ما را پیروز کرد و فتح را نصیب ما گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم. برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن گاه عمر رضی الله عنه رو به من کرد و فرمود: ای ابن عباس! آیا تو نیز چنین می گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرارسیدن اجل رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد. یعنی خداوند جل جلاله با نزول ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلتشان آگاه کرد و فرمود: آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ...﴾: آن گاه تسبیح بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه پذیر است). عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی دانم.

﴿سوره مسد﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آخر آن می‌فرماید: ﴿فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾ که تفسیر آن خواهد آمد. همچنین این سوره «تبت» نیز نامیده می‌شود زیرا خداوند ﷻ در مطلع آن می‌فرماید: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ چنان که به همین مناسبت، این سوره (ابولهب) یا سوره (لهب) نیز نامیده شده است. محدثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود؛ چون این آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ : (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده) «شعراء/۲۱۴»؛ رسول خدا ﷺ از خانه خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! چون قریش این ندا را شنیدند، از یکدیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون آن حضرت ﷺ گرد آمدند. آن‌گاه رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌عبدمناف! هان ای بنی‌عبدالمطلب! (و به این ترتیب، تیره‌های قبیله قریش را یکی‌یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد ﷺ چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می‌دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره نازل شد.

طارق محاربی می‌گوید: «در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می‌گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگوئید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم

که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هر دو ساق و هر دو پاشنه پایش را خون‌آلود کرده است و می‌گوید: های مردم! او دروغگوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادعا دروغگوست».

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾

«هلاک باد دو دست ابولهب» علمای بلاغت می‌گویند: در ﴿يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی. ابولهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ، نامش عبدالعزی بن عبدالمطلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهره سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا ﷺ بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزد.

«و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾

«هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت» یعنی: مالی را که ابولهب گردآورده بود و منفعت و جاه و موقعیتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند ﷻ بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد. فرق در میان «مال» و «کسب» این است که اولی سرمایه است و دومی سود.

سَيِّصَلْنَ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾

«به زودی در آتشی پر زبانه درآید» یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» زن ابولهب، ام‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول خدا ﷺ می‌افگند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا ﷺ و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن‌چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد ﷺ صرف می‌کنم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجد الحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی الله عنه در معیت رسول خدا ﷺ بود. پس به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول خدا ﷺ کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید. ابوبکر رضی الله عنه از وی

پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت ﷺ است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ...﴾ قاطعانه خبر داد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از آن دو نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

﴿سوره اخلاص﴾

مکی است و دارای (۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نامهای بسیاری مانند تفرید، تجرید، توحید، نجات، ولایت، معرفت، اساس و اخلاص نامیده شده است که مشهورترین آنها «اخلاص» می باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص خدای عزوجل سخن می گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می سازد.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره کریمه، احادیث بسیاری وارد شده است از آن جمله مضمون این حدیث شریف است که سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می باشد زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود واحکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی از مرد دیگری شنید که شبانگاه سوره «اخلاص» را می خواند و آن را تکرار می کند پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و این حکایت را به گونه ای به ایشان باز گفت که گویی خواندن ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را کم و ناچیز می شمرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذی نفسی بیده، إنها لتعدل ثلث القرآن» سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، این سوره معادل ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یاران خود فرمودند: آیا کسی از شما عاجز از آن است که ثلث قرآن را در یک شب بخواند؟ اصحاب رضی الله عنهم به گمان این که مراد ایشان سه قسمت کل قرآن است، از این امر احساس مشقت کرده و گفتند: یا رسول الله کدام یک از ما تاب و توان این کار را دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بدانید که الله الواحد الصمد ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به یاران خود فرمودند: گردهم آید زیرا من می خواهم ثلث قرآن را بر شما بخوانم پس جمعی گرد آمدند آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نزد ایشان رفتند و خواندند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ سپس به خانه خود بازگشتند. در این اثنا یکی از اصحاب به دیگری گفت: مگر رسول خدا ﷺ نگفتند که بر شما ثلث قرآن را می‌خوانم؟ قطعاً این برگشت‌شان به‌خانه به منظور خبری است که از آسمان به ایشان نازل شده است. سپس آن حضرت ﷺ از خانه خود بیرون آمده و خطاب به اصحاب فرمودند: من گفتم که ثلث قرآن را بر شما می‌خوانم، بدانید که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ معادل ثلث قرآن است.

مفسران در بیان سبب نزول این سوره از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمد نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. همان بود که خداوند متعال این سوره را نازل فرمود. همچنین قتاده، ضحاک و مقاتل گفته‌اند: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما توصیف کن زیرا او وصف خود را در تورات نازل نموده است و ما می‌خواهیم بدانیم که پروردگارت از چه چیز و از کدامین جنس است؟ آیا از طلاست، یا از مس، یا از نقره؟ آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ او دنیا را از چه کسی به ارث برده و آن را به چه کسی به ارث می‌گذارد؟ همان بود که خداوند جل جلاله این سوره را نازل فرمود.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (۱)

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «اوست خدای یگانه» یعنی: اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات، صفات و افعال خود و او هیچ همتا، وزیر، شبیه و شریکی ندارد.

اللَّهُ الصَّمَدُ (۲)

و اوست «الله صمد» صمد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می‌آورند زیرا او بر برآوردن آنها قادر و تواناست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی

است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد. زجاج می‌گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد.

لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُوَلِّدْ ﴿٣﴾

«کسی را نزاده و زاده نشده است» یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و - العیاذ بالله - از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می‌گیرد که جنس یک چیز بعد از فنای پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. قتاده می‌گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند ﷻ همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: ﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُوَلِّدْ﴾ نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

«و هیچ کس او را همتا نیست» یعنی: هیچ کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه: قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند.

﴿اللَّهُ الصَّكْمُ﴾ عقیده کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ پندارهای یهود، نصاری و مشرکان را در این مورد که برای حق تعالی فرزند قائلند، ابطال می‌کند.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ پندار مشرکان را در این مورد که بتان را همتایان و شرکای حق تعالی تصور می‌کردند، ابطال می‌کند.

امام رازی رحمته الله می‌گوید: این سوره در حق خداوند متعال، مانند سوره کوثر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکری ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عیب بود اما از آنجا که داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش صلی الله علیه و آله را در سوره کوثر رد کرد و طعن در حق خود را در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قل: بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سوره کوثر نگفت: (قل: بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا أحد أصبر على أذى سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافيه»؛ هیچ کس بر آزاری که شنیده است، شکیباتر از خداوند صلی الله علیه و آله نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می‌بخشد».

﴿سوره فلق﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر، این سوره و سوره «ناس» مکی است و رأی اکثر علما نیز همین است. اما در روایتی از ابن عباس، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سوره مدنی است. ابن کثیر نیز بر همین نظر است و برخی گفته اند: صحیح نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فلق» نام گرفت که با این فرموده حق تعالی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ آغاز شده است.

فضیلت معوذتین: در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از زخم چشم جن و انس به خداوند جل جلاله پناه می بردند اما بعد از آن که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می خواندند و دعاهای دیگر در این مورد را ترک کردند». مالک در مؤطا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیماری ای ناراحت می بودند، معوذتین را می خواندند و بر خود می دمیدند و این کار را سه بار تکرار می کردند و چون درد ایشان شدت می گرفت، من بر ایشان معوذتین را می خواندم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می کشیدند». یعنی: آن را بر خود می دمیدند. همچنین در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور دادند تا معوذات را به دنبال هر نمازی بخوانم». همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: هرگاه که می خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی خاستی، معوذتین را بخوان». ابن کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده و آن گاه می گوید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می باشد». نیز در حدیث شریف وارده از طریق صدی بن عجلان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا به تو سه سوره را تعلیم

ندهم که در تورات، انجیل، زبور و فرقان مانند آنها نازل نشده است، این سه سوره: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ است.

سبب نزول معوذتین: در بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: لبیدبن اعصم رسول خدا ﷺ را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفه خرمايي را گرفته و موهايي را که در هنگام شانه زدن از سر آن حضرت ﷺ فروریخته بود و دندانهای شانه ایشان و نخی را که در آن یازده گره زده شده بود و گرهها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گرهها باز می‌شد و در عین حال، ایشان در خود سبکی‌ای می‌یافتند تا این که گره آخر باز شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده‌اند. جبرئیل علیه السلام نیز در این برهه بر آن حضرت ﷺ دم و دعا می‌خواند و می‌گفت: «باسم الله ارقیک، من کل شیء یؤذیک، من شر حاسد و عین و الله یشفیک: به نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می‌دهد، از شر هر حاسدی و از شر زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». چنان‌که از روایات بر می‌آید، اثر سحر بر رسول خدا ﷺ فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیل که در یکی از احادیث آمده است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیل روی می‌دهد بنابراین، مسلم است که سحر بر ملکات و توانمندیهای عقلی آن حضرت ﷺ مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبیدبن اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت ﷺ را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی‌ای معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾: (خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) «مائده / ۶۷».

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾

«بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» فلق: صبح است زیرا شب از آن منقلب و شکافته می‌شود. به قولی: فلق، هر چیز از آفرینش خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است که شکافته می‌شود؛ اعم از حیوانات، صبح، دانه بذر، هسته، نباتات و غیر آن. علما گفته‌اند: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در این آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که ذات متعال وی که بر دور کردن تاریکی‌های انبوه از تمام جهان تواناست، قطعاً بر این امر نیز تواناست که از پناه برنده به خود، هر ترس و هراسی را دفع کند و او را از آسیب هر آسیب‌رسانی نگاه دارد.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر آنچه آفریده است» یعنی: از شر تمام مخلوقات وی.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود. علما گفته‌اند: پناه بردن به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از شر شب از آن روی است که در شب درندگان از بیشه‌های خود و حشرات از سوراخهای خود بیرون می‌آیند، اهل شر به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز در شب مخاطر دیگری است که پنهان نمی‌باشد.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿٤﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر زنان افسونگر» یعنی: جادوگر «دمنده در گره‌ها» و در آن زمان زنان جادوگر مردم را با دمیدن در گره‌های نخ جادو می‌کردند. نفث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابو عبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لبیدبن اعصم یهودی بودند که رسول خدا ﷺ را سحر کردند.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

«و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر حسود آن‌گاه که حسد ورزد» یعنی: آن‌گاه که حسود، حسدش را آشکار کرده و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند، از او هیچ زیانی به فرد محسود نمی‌پیوندد بلکه او با این کار به خودش زیان می‌رساند چه او از خیری که به دیگران می‌رسد متأسف می‌شود و رنج می‌برد و از شادی دیگران همیشه غمگین است. حسد: تمنای زوال نعمتی است که خداوند متعال با آن بر کسی منت گذاشته است. علما گفته‌اند: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حاسد را از آن روی مخصوصا یاد کرد که حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «المؤمن يغبط، و المنافق يحسد: مؤمن غبطه می‌خورد ولی منافق حسد می‌ورزد».

شایان ذکر است که حسد نخستین گناهی است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و تأثیرگذاری او مؤثر واقع می‌شوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود اما در حقیقت، این خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ : (هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان‌رسان نبودند مگر به فرمان خداوند) «بقره/۱۰۲». اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آنها به قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر و صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در طاعون عمواس چنین کردند.

گفتنی است که اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احساس ناراحتی کردند، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است که فرمود:

رسول خدا ﷺ برای شفایابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند: «بسم الله الکریم، أعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار: به نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می برم به خداوند بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شر گرمای آتش». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس بر بیماری که اجلسش فرانسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: أسأل الله العظیم، رب العرش العظیم أن یشفیک: از خداوند بزرگ، پروردگار عرش عظیم می خواهم که تو را شفا دهد؛ آن بیمار شفا می یابد». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ بر بیماری وارد می شدند، می گفتند: «أذهب البأس رب الناس، اشف أنت الشافی، لا شافی إلا أنت: ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفابخش هستی، جز تو شفادهنده ای نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ حسن و حسین رضی الله عنهما را تعویذ می کردند (یعنی برایشان از خدا پناه می خواستند) و می فرمودند: أعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة، ومن کل عین لامة: شما دو تن را در پناه کلمات تامه خداوند جل جلاله قرار می دهم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه آمده است که فرمود: در حالی که از دردی برخوردارم می پیچیدم که نزدیک بود مرا از پای در آورد، نزد رسول خدا ﷺ آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد: به نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می برم از شر آنچه که در خود می یابم. پس من چنان کردم و خداوند متعال مرا شفا بخشید».

اما آنچه که در مورد نهی از دم و دعا وارد گردیده، مربوط به دم و دعاهای مجهول و ناشناخته ای است که معنای آنها دانسته نمی شود، یا مربوط به بدعت هایی است که حرافان و بدعتیان در این رابطه پدید آورده اند.

﴿سوره ناس﴾

مکی است و دارای (۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ناس» نام گرفت که هم با فرموده حق تعالی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ آغاز شده و هم کلمه «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است. این سوره که با سوره ما قبل خود با هم نازل شده است، در نزد اکثر علما مکی و به قولی: مدنی است - چنان که گذشت. و این آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سوره «فاتحه» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می شود.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ ۱

«بگو: پناه می برم به پروردگار مردم» یعنی: به آفریدگار و سامان دهنده امور و به صلاح آورنده احوال آنان. بیضاوی می گوید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به خداوند عز وجل از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می شود و به بشر مخصوص می باشد.

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ ۲

و پناه می برم به «ملک مردم» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی ای تام و سلطه ای بی رقیب و لایتناهی است.

إِلَهُ النَّاسِ ﴿٣﴾

و پناه می‌برم به «اله مردم» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملک (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه‌گر» که شیطان «خناس» است. خناس: یعنی بسیار بازپس‌رونده زیرا هنگامی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به یاد آورده شود، شیطان بازپس می‌رود و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود اما چون ذکر خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در میان نبود، شیطان بر دل انسان هجوم آورده و وسوسه خود را می‌گستراند.

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾

«آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌افکند» وسوسه شیطان، فراخواندن انسان به فرمانبرداری از خود با القای سخنی است پنهانی که به قلب انسان می‌رسد بی‌آنکه از آن صدایی شنیده شود. سپس خدای سبحان به بیان این امر می‌پردازد که وسوسه‌افکنان بر دو نوع‌اند؛ جنی و انسی پس می‌فرماید:

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

«چه از جن و چه از انس» شیطان جن - چنان‌که گذشت - در سینه‌ها و دل‌های مردم وسوسه می‌افکند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دل‌های مردم بدین‌گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفق نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می‌افتد که شیطان جنی با وسوسه خود در دل وی می‌افکند. به قولی: ابلیس چنان‌که در دل‌های انسیان وسوسه می‌افکند، در دل‌های جنیان نیز وسوسه می‌افکند.

علما در بیان علت گماردن شیطان بر مردم گفته‌اند: گماردن شیطان بر مردم از سوی خداوند ﷻ برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امانند. در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست مگر این که همنشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است. اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: آری! حتی من؛ مگر حقیقت این است که خداوند متعال مرا بر شیطان همراهم چیره گردانیده است پس او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که: رسول خدا ﷺ در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه به دیدار ایشان آمد و رسول خدا ﷺ با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول خدا ﷺ را دیدند، گامهای خود را تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حبی همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته‌ایم؟) رسول خدا ﷺ فرمودند: «إن الشيطان یجری من ابن آدم مجری الدم و إنی خشیت أن یقذف فی قلوبکما شیئا - أو قال - شرا: بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دل‌های شما چیزی بیفگند - یا فرمودند - شری بیفگند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او خدا را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد خدا را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌تمیمه رضی الله عنه آمده است که فرمود: «الاع رسول خدا ﷺ لغزید و من گفتم: نگوئسار باد شیطان! رسول خدا ﷺ فرمودند: نگو که شیطان نگوئسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فروافگندم! اما اگر بگویی: باسم الله: به نام خدا! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هیچ نوزادی تولد نمی‌شود مگر

این که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می‌رود و چون از ذکر خدا غفلت شد، او وسوسه می‌افکند». پناه می‌بریم به خداوند منان از نیرنگ و وسوسه شیطان.

تمه

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات، سبحانك اللهم لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك، أدعو بدعاء عبادك الصالحين؛ اللهم يا لطيفاً فوق كل لطيف، الطف بي في أموري كلها كما أحب، واغفر لي ولوالدي وللمسلمين والمسلمات، واجعلني كما سميت نفسي مخلصاً؛ مخلصاً لدينك، جاداً في سبيلك، راغباً إليك دوماً ما دمت حياً، وارضني في دنيائي و آخرتي، فاللهم لك الحمد والشكر. إلهي ومولاي! اجعل كل حرف من كتابك وترجمة تفسيره وجميع ما كتبت خالصاً لوجهك الكريم، وحقق به النفع والخير لي ولأولادي وللمسلمين، واعتق به من نارك في الآخرة كل جزء من جسمي وروحي، وشعري وبشري، وعظمي ولحمي، وسمعي وبصري، ونخي ودمي، وأدخلني الجنة بستر وسلام، وارزقني شفاعة خير الأنام، واغفر اللهم لكل من جهد في سبيل نشر كتابك وتفسيره العظيم ولكل مؤمن أو مؤمنة ينتفع به بإخلاص يا رب العالمين.